تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

اصول علم اقتصاد

جلد دوم

پل ساموئلسن و نوردهاوس

مترجم: مرتضی محمدخان

منتدى اقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com

بسم الله الرحمن الرحیم

اصول علم اقتصاد

(جلد دوم)

ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین، بیستمین و بیست و دومین

نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پل ساموئلسن و نوردهاوس

اصول علم اقتصاد

(جلد دوم)

مترجم

مرتضی محمدخان

تهران ۱۳۸۸

سرشناسه : ساموئلسن، پل آنتونی، ۱۹۱۵ - م. Samuelson, Paul Anthony

عنوان و نام پدیدآور: اصول علم اقتصاد/ [نویسنده] پل ساموئلسن و نوردهاس/ مترجم: مرتضی محمدخان.

مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۲ ج.: جدول، نمودار.

شابک :(دوره) ۷_۹۸۸_۴۴۵_۹۶۴_۹۷۸ (ج. ۲.) ۶_۶۳۸_۴۴۵_۹۶۴_۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت : عنوان اصلی: Economics, 16th. ed, c, 1998

یادداشت : کتاب حاضر در سال ۱۳۸۱ با عنوان «اقتصاد» با ترجمهٔ حسین پیرنیا توسط انتشارات آدنا منتشر شده است.

یادداشت : جلد ۱ و ۲ (چاپ دوم: ۱۳۸۸) (فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : اقتصاد.

موضوع : اقتصاد.

شناسه افزوده : نورد هاوس، ویلیام

شناسه افزوده : Nordhaus, William D.

شناسه افزوده : محمدخان، مرتضی، مترجم.

شناسه افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۴ ۶الف ۲ س / ۵ / HB ۱۷۱

رده‌بندی دیویی : ۳۳۰

شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۱۱۱۱۴ - ۸۴ م

اصول علم اقتصاد (جلد دوم)

نویسنده: پل ساموئلسن و نوردهاوس

مترجم: مرتضی محمدخان

طراح جلد: مسعود کشمیری

چاپ نخست: ۱۳۸۴

چاپ دوم: ۱۳۸۸؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: مینا؛ چاپ: عطا؛ صحافی: بشارت

حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ ادارهٔ مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۲۵، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ - ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.ir www.elmifarhangi.ir

○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۷۲؛ کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.Ketabgostarco.com

○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب - روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مطالب
جلد دوم

بخش پنجم: اقتصاد کلان: مطالعهٔ رشد و چرخه‌های تجاری ۷۹۹

فصل بیستم ـ نگاهی کلی به اقتصاد کلان ۸۰۱

الف. مفاهیم کلیدی اقتصاد کلان ۸۰۴

ب. عرضه و تقاضای کل ۸۲۱

خلاصه ۸۳۵

مفاهیمی برای مرور ۸۳۸

سؤالاتی برای بحث ۸۳۸

فصل بیست و یکم ـ اندازه‌گیری فعالیت اقتصادی ۸۴۱

خلاصه ۸۸۱

مفاهیمی برای مرور ۸۸۳

سؤالاتی برای بحث ۸۸۴

فصل بیست‌ودوم ـ مصرف و سرمایه‌گذاری ۸۸۷

الف. مصرف و پس‌انداز ۸۸۸

ب. سرمایه‌گذاری ۹۱۱

خلاصه ۹۲۱

مفاهیمی برای مرور ۹۲۳

سؤالاتی برای بحث ۹۲۳

فصل بیست‌وسوم ـ چرخه‌های تجاری و نظریه تقاضای کل ۹۲۷

الف. چرخه‌های تجاری ۹۲۸
ب. مبانی تقاضای کل ۹۳۹
خلاصه ۹۴۹
مفاهیمی برای مرور ۹۵۰
سؤالاتی برای بحث ۹۵۱

فصل بیست‌وچهارم ـ الگوی فزاینده ۹۵۳

الف. الگوی فزایندهٔ بنیادی ۹۵۴
ب. سیاست مالی در الگوی فزاینده ۹۷۱
خلاصه ۹۸۷
مفاهیمی برای مرور ۹۸۹
سؤالاتی برای بحث ۹۹۰

فصل بیست‌وپنجم ـ پول و بانکداری تجاری ۹۹۳

الف. پول و نرخهای بهره ۹۹۵
ب. بانکداری و عرضه پول ۱۰۱۲
ج. گشت و گذاری در وال‌استریت ۱۰۲۷
خلاصه ۱۰۴۳
مفاهیمی برای مرور ۱۰۴۷
سؤالاتی برای بحث ۱۰۴۷

فصل بیست‌وششم ـ بانکداری مرکزی و سیاستهای پولی ۱۰۵۱

الف. بانکداری مرکزی و سیستم فدرال ریزرو ۱۰۵۲
ب. تأثیرات پول بر سطح بازده و قیمت‌ها ۱۰۷۲
خلاصه ۱۰۸۹
مفاهیمی برای مرور ۱۰۹۲
سؤالاتی برای بحث ۱۰۹۲

بخش ششم: رشد اقتصادی و سیاستهای کلان اقتصادی ۱۰۹۵

فصل بیست‌وهفتم ـ فرآیند رشد اقتصادی ۱۰۹۷

الف. نظریه‌های مربوط به رشد اقتصادی ۱۱۰۰

ب. الگوهای رشد در ایالات متحده ۱۱۲۱

خلاصه ۱۱۳۳

مفاهیمی برای مرور ۱۱۳۶

سؤالاتی برای بحث ۱۱۳۶

فصل بیست‌وهشتم ـ چالش توسعه اقتصادی ۱۱۳۹

الف. رشد اقتصادی در کشورهای فقیر ۱۱۴۰

ب. دیگر الگوهای توسعه ۱۱۵۸

خلاصه ۱۱۷۴

مفاهیمی برای مرور ۱۱۷۶

سؤالاتی برای بحث ۱۱۷۶

فصل بیست‌ونهم ـ بیکاری و مبانی عرضه کل ۱۱۷۹

الف. مبانی عرضه کل ۱۱۸۰

ب. بیکاری ۱۱۸۹

خلاصه ۱۲۱۳

مفاهیمی برای مرور ۱۲۱۶

سؤالاتی برای بحث ۱۲۱۶

فصل سی‌ام ـ تضمین ثبات قیمت ۱۲۱۹

الف. ماهیت و پیامدهای تورم ۱۲۱۹

ب. نظریه مدرن تورم ۱۲۳۶

ج. معضلات سیاست ضدتورم ۱۲۵۵

خلاصه ۱۲۶۴

مفاهیمی برای مرور ۱۲۶۷
سؤالاتی برای بحث ۱۲۶۷

فصل سی‌ویکم ـ اقتصاد کلان و اقتصاد باز ۱۲۷۱
الف. تجارت خارجی و فعالیت اقتصادی ۱۲۷۲
ب. وابستگی متقابل در اقتصاد جهانی ۱۲۸۹
خلاصه ۱۳۰۲
مفاهیمی برای مرور ۱۳۰۵
سؤالاتی برای بحث ۱۳۰۵

فصل سی‌ودوم ـ مکتبهای متضاد در اقتصاد کلان ۱۳۰۹
الف. شور کلاسیکی و انقلاب کنیزی ۱۳۱۱
ب. رویکرد پول‌گرا ۱۳۱۹
ج. اقتصاد کلان نئوکلاسیک ۱۳۳۱
خلاصه ۱۳۵۱
مفاهیمی برای مرور ۱۳۵۵
سؤالاتی برای بحث ۱۳۵۵

فصل سی‌وسوم ـ سیاستهای رشد و ثبات ۱۳۵۹
الف. نتایج اقتصادی دیون ۱۳۶۰
ب. تثبیت اقتصاد ۱۳۷۹
ج. افزایش رشد درازمدت ۱۳۹۲
خلاصه ۱۴۰۶
مفاهیمی برای مرور ۱۴۰۹
سؤالاتی برای بحث ۱۴۰۹

بخش هفتم: تجارت بین‌الملل و اقتصاد جهانی ۱۴۱۳

فصل سی‌وچهارم ـ تجارت بین‌الملل و نرخ‌های ارز ۱۴۱۵

الف. مبنای اقتصادی تجارت بین‌الملل ۱۴۱۸
ب. محاسبه نرخ برابری خارجی ۱۴۲۲
ج. توازن پرداخت‌های بین‌المللی ۱۴۳۴
خلاصه ۱۴۴۱
مفاهیمی برای مرور ۱۴۴۳
سؤالاتی برای بحث ۱۴۴۴

فصل سی‌وپنجم ـ مزیت نسبی و حمایت‌گرایی ۱۴۴۷

الف. مزیت نسبی کشورها ۱۴۴۸
ب. حمایت‌گرایی ۱۴۶۵
خلاصه ۱۴۹۱
مفاهیمی برای مرور ۱۴۹۲
سؤالاتی برای بحث ۱۴۹۳

فصل سی‌وششم ـ مدیریت اقتصاد جهانی ۱۴۹۷

الف. نظام پولی بین‌المللی ۱۴۹۸
ب. نهادهای بین‌الملل ۱۵۰۸
ج. مسایل اقتصاد بین‌المللی در پایان قرن بیستم ۱۵۲۳
خلاصه ۱۵۳۷
مفاهیمی برای مرور ۱۵۴۰
سؤالاتی برای بحث ۱۵۴۱

بخش پنجم

اقتصاد کلان:
مطالعهٔ رشد و چرخه‌های تجاری

فصل بیستم

نگاهی کلی به اقتصاد کلان

منظور اصلی از اقتصاد، تولید کالا یا خدمات برای مصرف در زمان حال یا آینده است. به عقیده من کسانی باید حقانیت خود را ثابت کنند که کمتر تولید می‌کنند؛ کسانی که افراد، ماشینها یا زمینی را که می‌توان از آن استفاده کرد عاطل و باطل رها می‌سازند. حیرت‌آور است که برای توجیه چنین اهمالی چقدر دلیل می‌توان آورد: ترس از تورم، کسری موازنه پرداختها، بودجه‌های غیرمتوازن، بدهی‌های بیش از حد ملی، از دست رفتن اعتبار دلار.

جیمز توبین، *سیاست اقتصاد ملی*

اکنون به مسایل مربوط به اقتصاد کلان می‌پردازیم که در بر گیرنده عملکرد کلی یک اقتصاد است. اقتصاد کلان دلایل رشد و افول اقتصادی ملتها را بررسی می‌کند؛ اینکه چرا برخی از ملتها از استانداردهای بالا و رو به رشد زندگی برخوردارند اما ملل دیگر دچار بیکاری گسترده، تورم افسار گسیخته، دستمزدهای پایین یا کسری تجاری با

رقمهای بالا هستند. ما بحث خود را روی عوامل اصلی عملکرد اقتصادی متمرکز می‌کنیم: نوسانات کوتاه‌مدت در ستاده، اشتغال و قیمتها که چرخه تجاری نامیده می‌شود؛ و روندهای بلندمدت‌تر در ستاده و استانداردهای زندگی که آن را رشد اقتصادی می‌نامیم. برای درک علم اقتصاد کلان، شناخت نیروهای دخیل در رشد و چرخه‌های تجاری ضروری است.

پیش از آنکه بررسی خود را آغاز کنیم، به یاد داشته باشیم که اقتصاد کلان مطالعه رفتار اقتصاد به‌عنوان یک کل است و سطح کلی ستاده، میزان اشتغال و قیمتهای یک کشور را ارزیابی می‌کند. برعکس، اقتصاد خرد بازارها، مقدارها و قیمتهای منفرد را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

در بخش اعظم قرن بیستم مباحث اقتصاد کلان بر مسایل مطرح سیاسی و اقتصادی سایه افکنده است. در سالهای دهه ۱۹۳۰، زمانی که میزان تولید، اشتغال و قیمتها در ایالات متحده و در بسیاری از کشورهای صنعتی سقوط کرد، اقتصاددانان و رهبران سیاسی با مصیبت بحران بزرگ دست و پنجه نرم می‌کردند. طی سالهای جنگ جهانی دوم و همچنین در دوران جنگ ویتنام در سالهای دهه ۱۹۶۰ مسأله اساسی، مدیریت یک رونق پایدار و مهار تورم بالا بود. در سالهای دهه ۱۹۷۰ موضوع داغ «تورم همراه با رکود»، یعنی ترکیبی از رشد کند اقتصادی و افزایش قیمتها بود که آمریکاییها را به ستوه در آورد.

دهه گذشته شاهد تضاد جالبی بین ایالات متحده و اروپا بوده‌ایم. در ایالات متحده ستاده و اشتغال رشد خوبی داشته است و بیکاری در چند سال اخیر در حدی بوده که اقتصاددانان آن را پایین‌ترین نرخ پایدار محسوب می‌کنند. در اروپا، برعکس، بیکاری به‌طور مداوم افزایش یافته و بر تعداد جوانان بیکار افزوده گشته است. دولتهای اروپایی به دنبال یافتن سازوکارهای جدیدی هستند تا این چرخه بیکاری را متوقف سازند. در تمامی کشورهای پردرآمد، سیاستگزاران با مسایل تشویش‌آور کندی رشد بهره‌وری و دستمزدهای واقعی، همراه با لزوم ایجاد تعادل بین تهدید تورم در برابر لزوم تضمین ایجاد اشتغال برای تمام افراد آماده به کار در جامعه روبرو هستند.

گاهی اوقات ضعف اقتصاد کلان برای کشورها و حتی برای ایدئولوژیها به منزله مسأله مرگ و زندگی است. رهبران کمونیست اتحاد شوروی سابق ادعا می‌کردند که به

زودی از اقتصاد غرب پیشی می‌گیرند. تاریخ ثابت کرد که با وعده‌های توخالی درباره اقتصاد کلان، حتی کشوری مثل روسیه با برخورداری از منابع طبیعی و قدرت نظامی فراوان، نمی‌تواند برای شهروندانش کره و برای ارتش امپراتوری‌اش تفنگ به اندازه کافی تولید کند. در نهایت ضعف اقتصاد کلان رژیمهای کمونیستی را به سقوط کشاند و مردم را به برتری اقتصادی بازارهای خصوصی به مثابه بهترین روش برای ترغیب رشد اقتصادی سریع، متقاعد ساخت.

یکی از نقاط عطف علم اقتصاد در قرن بیستم ظهور علم اقتصاد کلان بوده است. این امر باعث شد که درک بهتری از چگونگی مبارزه با بحرانهای دوره‌ای اقتصادی و برانگیختن رشد اقتصادی بلندمدت به وجود بیاید. جان مینارد کینز در پاسخ به بحران بزرگ نظریه انقلابی خود را ابداع کرد که به توضیح نیروهای مؤثر در نوسانات اقتصادی کمک نمود و روشی برای کنترل بدترین حالتهای چرخه‌های تجاری عرضه کرد. طی سی سال گذشته اقتصاددانان توجه خود را به شناخت ساز و کارهای رشد بلندمدت معطوف ساخته‌اند. به لطف تلاشهای کینز، منتقدان و پیروان معاصر وی، اکنون ما می‌دانیم که یک کشور با انتخاب سیاستهای اقتصاد کلان خود ـ سیاستهایی که بر عرضه پول، مالیاتها و مخارج دولتی تأثیر می‌گذارند ـ می‌تواند رشد اقتصادی را کندی یا تسریع بخشد، تورم بیش از حد قیمتها یا بیکاری را از چرخه‌های اقتصادی حذف کند و مازاد یا کسری تجارت خارجی را مهار سازد.

با این همه، در مورد مسایل مختلف اقتصاد کلان هنوز بین اقتصاددانان و همچنین سیاستمداران اختلافات زیادی وجود دارد. در سالهای اخیر تمامی مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا حول محور اقتصاد چرخیده است. گاهی اوقات ـ مثل سالهای ۱۹۷۶، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۲ ـ بیکاری رو به افزایش بوده و اقتصاد در رکود به سر می‌برده است و رؤسای جمهور وقت به دلیل وضعیت بد اقتصادی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. در موارد دیگر، مثل سالهای ۱۹۷۲، ۱۹۸۴ و ۱۹۹۶ نرخ بیکاری پایین بوده و رییس جمهور وقت خود را عامل اصلی این امر قلمداد کرده است. در سالهای خوب کاهش مالیاتها ضروری به نظر می‌رسیده، حال آنکه در سالهای بد مهار کسری بودجه فدرال مهمترین مسأله اقتصادی جلوه می‌کرده است.

امروزه، اقتصاد کلان به پختگی رسیده است. در برخی زمینه‌ها، مثل عوامل اساسی مؤثر بر

رشد اقتصادی بلندمدت، اقتصاددانان عمدتاً در مورد نیروهای مؤثر و روند امور با یکدیگر توافق دارند. اما در زمینه‌های دیگر، به‌خصوص آنها که به چرخه‌های تجاری مربوط می‌شود، مکتبهای مختلف اقتصاد کلان هم در مورد توضیح چرخه‌های تجاری و هم در مورد ارائه سیاستهای مناسب برای جلوگیری از بیکاری و تورم با یکدیگر در تضادند.

در این فصل به معرفی اقتصاد کلان خواهیم پرداخت؛ مفاهیم و نظریه‌های مهم را مطرح کرده و نشان خواهیم داد که چگونه آنها در بسیاری از مسایل تاریخی و سیاسی سالهای اخیر مصداق می‌یابند. اما این معرفی تنها در حکم پیش‌غذایی برای تحریک اشتهاست. تا زمانی که تمام فصول بخش پنج و شش را مطالعه نکنید از ضیافت پرشکوه اقتصاد کلان که منبعی برای سیاستهای اقتصادی و در عین حال منبعی برای دعواهای مستمر بین کارشناسان این علم بوده است، بهره‌مند نخواهید شد.

الف. مفاهیم کلیدی اقتصاد کلان

تولد اقتصاد کلان

در سالهای دهه ۱۹۳۰، جان مینارد کینز در تلاش به منظور درک سازوکار اقتصادی‌ای که بحران بزرگ را به وجود آورده بود، اولین ستونهای علم اقتصاد کلان را بنیان گذاشت. پس از جنگ جهانی دوم از یک سو به دلیل افزایش نفوذ عقاید کینزی و از سوی دیگر به دلیل هراس از بحرانی دیگر، کنگره آمریکا به‌طور رسمی مسئولیت عملکرد اقتصاد کلان را به دولت مرکزی محول کرد:

> بدینوسیله کنگره اعلام می‌دارد که دولت مرکزی وظیفه دارد به طور مستمر از تمامی ابزار عملی هماهنگ با نیازها و وظایفش... برای بالا بردن حداکثر اشتغال، تولید و قدرت خرید استفاده کند.

این نخستین بار بود که کنگره نقش دولت را در بالا بردن رشد ستاده، ایجاد اشتغال و حفظ ثبات قیمتها تأیید می‌کرد.

از زمان تصویب قانون اشتغال سال ۱۹۴۶، اولویتهای کشور بین این سه هدف در

تغییر بوده است؛ اما در ایالات متحده و همین‌طور در تمامی اقتصادهای مبتنی بر بازار، این اهداف هنوز هم چارچوب مسایل اساسی اقتصاد کلان را تعیین می‌کنند:

۱ـ *چرا گاهی اوقات ستاده و اشتغال سقوط می‌کنند و چگونه می‌توان از میزان بیکاری کاست؟*

همه اقتصادهای مبتنی بر بازار الگوهای انبساطی و انقباضی را که به «چرخه‌های تجاری» معروف هستند، از خود نشان داده‌اند. آخرین دوره رکود در ایالات متحده در سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ روی داد که تولید کالاها و خدمات سیر نزولی به خود گرفت و میلیونها نفر شغل خود را از دست دادند. در بخش اعظم دوران پس از جنگ، یکی از اصلی‌ترین اهداف سیاست اقتصاد کلان استفاده از سیاست پولی و مالی به منظور کاهش شدت دوره‌های رکود چرخه تجاری و بیکاری بوده است.

گاهی کشورها دچار نرخ بالای بیکاری می‌شوند که مدتی طولانی، گاهی به‌مدت یک دهه، دوام می‌آورد. چنین دوره‌ای در زمان بحران بزرگ که از سال ۱۹۲۹ آغاز شد، در آمریکا پیش آمد. طی چند سال پس از آن تعداد بیکاران تقریباً به یک چهارم نیروی کار رسید، حال آنکه تولید صنعتی به نصف کاهش یافت. در سالهای دهه ۱۹۹۰ کشورهای اروپایی دچار بحرانی خفیف شدند و نرخ بیکاری مداوم در بسیاری از کشورها به بیش از ده درصد رسید. اقتصاد کلان منشأ چنین بیکاریهای مداوم و دردناک را بررسی می‌کند. در ضمن اقتصاددانان می‌توانند با توجه به علل احتمالی، روشهایی برای درمان احتمالی ارائه دهند، نظیر اتخاذ سیاستهای برانگیزنده تقاضا یا اصلاح نهادهای بازار کار از طریق کاهش انگیزه‌ها برای کار کردن یا افزایش انعطاف‌پذیری دستمزدها. زندگی میلیونها نفر به این بستگی دارد که کارشناسان اقتصاد کلان بتوانند پاسخ صحیح این سؤالات را بیابند.

۲ـ *منشأ تورم قیمتها چیست و چگونه می‌توان آن را تحت کنترل در آورد؟*

اقتصاددانان دریافته‌اند که تورم بالای قیمتها بر اقتصادهای مبتنی بر بازار تأثیری زیان‌آور دارد. اقتصاد بازار از قیمتها به مثابه معیاری برای اندازه‌گیری ارزشهای اقتصادی و روشی برای اداره تجارت استفاده می‌کند. در دورانهای افزایش سریع قیمتها، این معیار ارزش خود را از دست می‌دهد: مردم سردرگم می‌شوند، اشتباه می‌کنند و بیشتر وقت خود را صرف نگرانی در مورد تورمی می‌کنند که درآمدهایشان را می‌بلعد. نوسانات سریع قیمت منجر به عدم کارآیی اقتصادی می‌شود.

در نتیجه، تأکید سیاست اقتصاد کلان بر تثبیت قیمتها به‌عنوان هدفی مهم، هر دم

بیشتر شده است. در ایالات متحده نرخ کلی تورم از نرخ سالانه ۱۰ درصد در سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰ به کمتر از ۳ درصد در سال در اواسط و اواخر دهه ۱۹۹۰ کاهش یافت.

با وجود این برخی از کشورها نتوانسته‌اند تورم را مهار سازند و در کشورهای سوسیالیستی سابق مثل روسیه و اوکراین و تا این اواخر در برخی از کشورهای آمریکای لاتین شاهد تورمهای سالانه ۱۰۰۰ درصدی بوده‌ایم.

چرا آمریکا توانست ببر تورم را در قفس کند، اما روسیه قادر به انجام این کار نیست؟ اقتصاد کلان می‌تواند نقش مناسب سیاستهای مالی و پولی، نظامهای نرخ مبادله ارزی و یک بانک مرکزی مستقل را در مهار تورم نشان دهد.

۳ـ *چگونه یک کشور می‌تواند نرخ رشد اقتصادی خود را افزایش دهد؟*

اقتصاد کلان بیش از هر چیز به رفاه بلندمدت کشورها مربوط می‌شود. رشد ظرفیت تولید یک ملت طی مدت چند دهه یا بیشتر، مهمترین عامل در تعیین رشد دستمزدهای واقعی و معیارهای زندگی در آن کشور است. رشد سریع اقتصادی در ۲۵ سال گذشته در کشورهای آسیایی نظیر ژاپن، کره جنوبی و تایوان به‌طور چشمگیری استانداردهای زندگی مردم این کشورها را بالا برده است. چند کشور، به‌خصوص کشورهای حاشیه جنوبی صحرا در آفریقا طی دو دهه گذشته شاهد کاهش تولید سرانه و استانداردهای زندگی بوده‌اند.

کشورها می‌خواهند از دستورالعمل یک رشد موفق آگاهی یابند. آنها می‌خواهند بدانند چرا نرخ بالای سرمایه‌گذاری و پس‌انداز معمولاً باعث افزایش رشد اقتصادی می‌شود. آنها می‌خواهند از نقش کسریهای بودجه و سیاستهای صنعتی در ارتقای استانداردهای زندگی سر در بیاورند. آنها در جستجوی درک نقش سرمایه‌گذاری در بخش تحقیق و توسعه و در سرمایه انسانی هستند.

برای تکمیل بررسی این سه موضوع اساسی اقتصاد کلان باید گفت که بین آنها تعاملی اجتناب‌ناپذیر وجود دارد. لازمه افزایش نرخ رشد بازده در بلندمدت ممکن است افزایش سرمایه‌گذاری در کالاهای سرمایه و دانش باشد؛ و برای افزایش سرمایه‌گذاری لازم است میزان مصرف کنونی از کالاهایی مانند غذا، پوشاک و تفریحات کاسته شود.

لاینحل‌ترین معضل اقتصاد کلان تعامل بین بیکاری و تورم است. نرخ بالای بیکاری و تورم باعث تنگناهای اقتصادی و ناآرامیهای سیاسی می‌شود. اما زمانی که بازده با

سرعتی بیش از حد افزایش می‌یابد و میزان بیکاری کاسته می‌شود، قیمتها و دستمزدها میل به صعود پیدا می‌کنند. در زمان رشد اقتصادی خیلی سریع، یا به هنگام کاهش شدید بیکاری سیاستگزاران مجبور می‌شوند به منظور جلوگیری از افزایش تورم از طریق سیاستهای اقتصاد کلان در روند امور اقتصادی دخالت کنند.

برای حل این معضلات، هیچ فرمول ساده‌ای وجود ندارد و کارشناسان اقتصاد کلان در مورد اتخاذ رویکرد مناسب به هنگام مواجهه با تورم بالا، افزایش بیکاری یا رشد اقتصادی متوقف شده، با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند. اما با درک درست اقتصاد کلان، رنج اجتناب‌ناپذیر ناشی از انتخاب بهترین روش می‌تواند به حداقل برسد.

پدر علم اقتصاد کلان: هر بحثی در مورد سیاست اقتصاد کلان باید با نام جان مینارد کینز آغاز شود. کینز (۱۸۸۳-۱۹۴۶) نابغه‌ای چند بعدی بود که در حوزه‌هایی مثل ریاضیات، فلسفه و ادبیات سرآمد بود. علاوه بر اینها او یک شرکت بزرگ بیمه را اداره می‌کرد، مشاور خزانه‌داری انگلستان بود، در اداره بانک انگلستان کمک می‌کرد، سردبیر یک نشر اقتصادی بین‌المللی بود، آثار هنری مدرن و کتابهای نایاب جمع می‌کرد، نمایشخانه‌ای راه انداخت و با یک بالرین برجسته روسی ازدواج کرد. در ضمن سرمایه‌گذاری بود که می‌دانست چگونه با سفته‌بازیهای زیرکانه، خود و دانشکده‌اش را در دانشگاه کمبریج پولدار کند.

با این همه مهمترین دستاورد او، ابداع شیوه‌ای جدید در نگاه به علم اقتصاد کلان و سیاستهای اقتصاد کلان بود. پیش از کینز، اغلب اقتصاددانان فراز و فرود چرخه‌های تجاری را مثل جزر و مد دریا امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کردند. این عقاید دیرینه باعث شد که اقتصاددانان خود را در برابر بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ بی‌سلاح و تسلیم ببینند. اما کینز در کتابی که در سال ۱۹۳۶ تحت عنوان *نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول* منتشر شد جهش روشنفکری عظیمی ایجاد کرد. کینز استدلالی دووجهی ارائه داد؛ نخست آنکه در اقتصادهای مبتنی بر بازار امکان تداوم نرخ بالای بیکاری و ظرفیتهای تولیدی به‌کار گرفته نشده وجود دارد و از سوی دیگر سیاستهای مالی و پول دولت می‌تواند بر بازده تأثیر گذاشته، از این طریق میزان بیکاری و دورانهای رکود اقتصادی کوتاه‌مدت را کاهش دهد.

هنگامی که کینز برای نخستین بار این نظریات را مطرح ساخت، تأثیری شگرف بر جای گذاشته و جنجالها و مخالفتهای فراوانی را برانگیخت. در دوران پس از جنگ اقتصاد کینزی بر اقتصاد کلان و سیاستهای دولتی غالب شد. طی سالهای دهه ۱۹۶۰ تقریباً هر تحلیلی از سیاست اقتصاد کلان بر پایه نظریات کینز استوار بود. از آن زمان تاکنون تحولاتی که باعث تثبیت عوامل عرضه، انتظارات و نظریات جایگزینی در مورد پویایی دستمزد و قیمت شده، از سلطه اولیه عقاید کینز بر اقتصاد کلان کاسته است. با آنکه اکنون کمتر اقتصاددانی مانند اقتصاددانان کینزی عقیده دارد که اقدام دولت می‌تواند باعث از بین رفتن چرخه‌های تجاری گردد، اما کشفیات کینز تأثیری انکارناپذیر بر علم اقتصاد و سیاستهای اقتصادی بر جای گذاشته است.

اهداف و ابزار اقتصاد کلان

پس از نگاهی کلی به مسائل اصلی اقتصاد کلان، اکنون به بحث در مورد اهداف و ابزار اصلی سیاست اقتصاد کلان می‌پردازیم. اقتصاددانان چگونه موفقیت عملکرد کلی یک اقتصاد را ارزیابی می‌کنند؟ ابزار دولتها برای دنبال کردن اهداف اقتصادیشان چیست؟ جدول ۲۰ـ۱ فهرستی از اهداف و ابزار عمده سیاست اقتصاد کلان ارائه می‌دهد.

اهداف	ابزار
محصول:	**سیاست پولی:**
سطح بالا و سریع رشد	کنترل عرضه پول مؤثر بر نرخهای بهره
اشتغال:	**سیاست مالی:**
سطح بالای اشتغال همراه با میزان پایین بیکاری غیر ارادی	هزینه‌های دولتی
تثبیت قیمتها	مالیات بندی

جدول ۲۰ـ۱. اهداف و ابزار سیاست اقتصاد کلان

ستون سمت راست اهداف عمده سیاست اقتصاد کلان را نشان می‌دهد و ستون سمت چپ شامل ابزار و که در اختیار اقتصادهای مدرن قرار دارد. اینها روشهایی است که سیاستگزاران می‌توانند بر روند و جهت فعالیتهای اقتصادی تأثیر بگذارند.

اندازه‌گیری اقتصادی

به‌طور کلی اقتصاددانان با نگاه به چند متغیر اصلی در مورد عملکرد اقتصاد کلان قضاوت می‌کنند. مهمترین متغیرها عبارتند از: تولید ناخالص داخل (GDP)، نرخ بیکاری و تورم. ابتدا نگاهی می‌اندازیم به تولید ناخالص داخلی یا محصول ملی.

بازده. هدف نهایی از فعالیت اقتصادی ارائه کالاها یا خدمات مورد نیاز مردم است. چه چیز می‌تواند برای اقتصاد یک کشور مهمتر از تولید سرپناه، غذا، امکانات آموزشی و تفریحی برای مردمش باشد؟

جامعترین اندازه‌گیری محصول کل در اقتصاد یک کشور **تولید ناخالص داخلی** است. تولید ناخالص داخلی ارزش تمامی کالاها و خدمات نهایی در بازار یک کشور است که در طول یک سال تولید می‌شوند. دو روش برای محاسبه تولید ناخالص داخلی وجود دارد. تولید ناخالص داخلی *اسمی* که بر حسب قیمتهای بازار محاسبه می‌شود و تولید ناخالص *داخلی واقعی* که بر حسب قیمتهای ثابت یا نامتغیر (مثلاً قیمتهای سال ۱۹۹۲) محاسبه می‌شود.

تغییرات تولید ناخالص داخلی واقعی بهترین معیار قابل دسترسی برای اندازه‌گیری سطح و رشد محصول است و به مثابه نبض اقتصادی یک ملت عمل می‌کند. شکل ۲۰-۱ تاریخ تولید ناخالص داخلی ایالات متحده را از سال ۱۹۲۹ بدین سو نشان می‌دهد. به سیر نزولی دوران بحران بزرگ در سالهای دهه ۱۹۳۰، رونق سالهای جنگ جهانی دوم، رکود سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۸۲، و رشد مداوم در رونق بلندمدت از سال ۱۹۹۲-۱۹۹۶ دقت کنید.

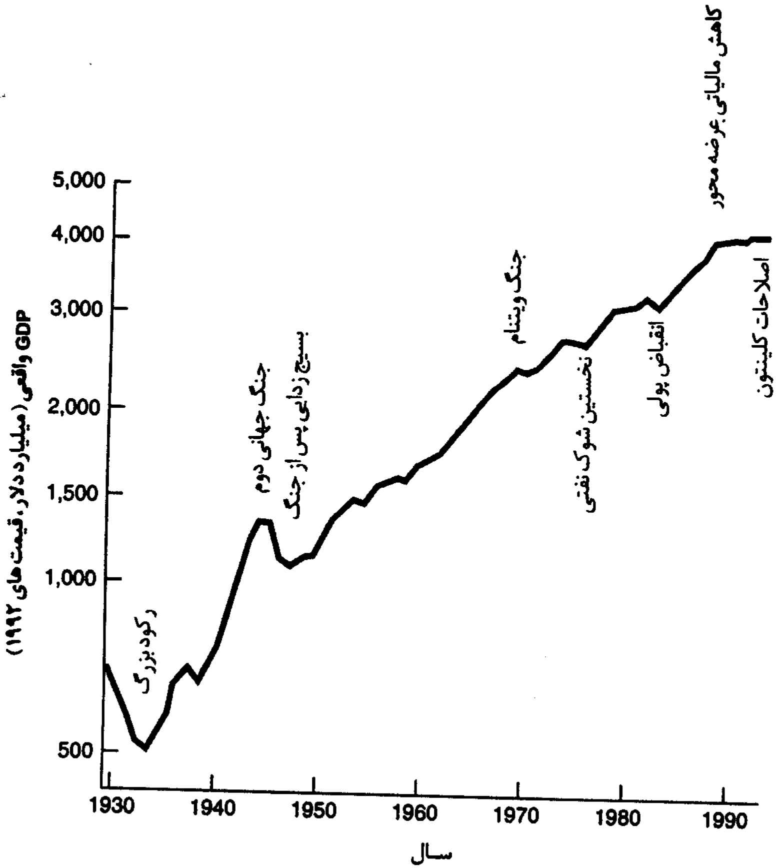

شکل ۲۰ـ۱. تولید ناخالص داخلی واقعی ایالات متحده، ۱۹۲۹ـ۱۹۹۶

GDP واقعی جامع‌ترین اندازه برای برون‌داد یک اقتصاد است. تصویر نشان می‌دهد که چگونه در جریان رکود بزرگ برون‌داد اقتصاد کاهش می‌یابد. بعد از جنگ جهانی دوم، GDP رشدی مداوم داشت تا اینکه ضربه ناشی از شوکهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اتفاق افتاد. (منبع: وزرات تجارت ایالات متحده).

به‌رغم نوسانهای کوتاه‌مدت در تولید ناخالص داخلی، مشهود در چرخه‌های تجاری؛ اقتصادهای پیشرفته معمولاً رشد بلندمدت و پایدار در تولید ناخالص داخلی و ارتقاء استانداردهای زندگی را نشان می‌دهد. اقتصاد آمریکا طی دوره‌ای بیش از یک قرن خود را به‌عنوان موتور قدرتمندی برای پیشرفت تثبیت کرده است.

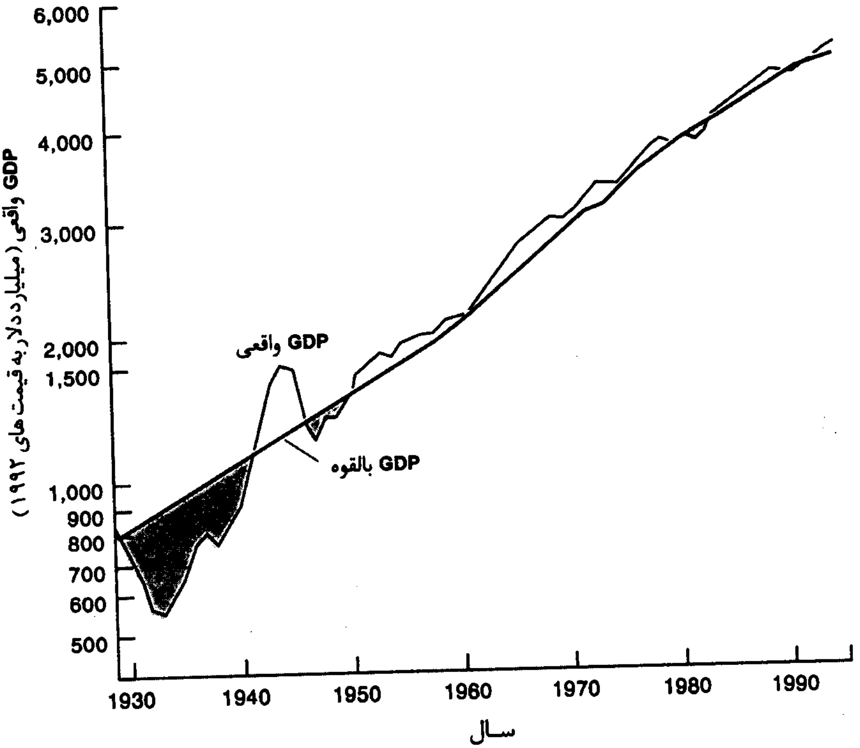

شکل ۲۰ـ۲. GDP واقعی و بالقوه

چرخه تجاری هنگامی رخ می‌دهد که محصول واقعی از محصول بالقوه فاصله بگیرد. خط صاف پررنگ نشان‌دهنده محصول بالقوه یا روند آن در دوره ۱۹۳۰ـ۱۹۹۶ است. محصول بالقوه در نیمه دوم قرن سالانه در حدود ۳ درصد رشد داشته است اما در دو دهه آخر این رشد به ۲/۵ درصد تنزل یافته است. بزرگترین شکاف میان محصول واقعی و بالقوه طی سالهای رکود بزرگ اتفاق افتاده است. (منبع: وزارت تجارت و ابداعات ایالات متحده).

تولید ناخالص داخلی بالقوه نشان دهنده حداکثر میزان توانایی یک اقتصاد برای تولید در عین تثبیت معقولانه قیمتها است. گاهی اوقات محصول بالقوه را سطح بالای اشتغال محصول نیز می‌نامند. وقتی اقتصادی در حد امکانات بالقوه‌اش فعالیت کند، بیکاری پایین و تولید بالاست.

بازده بالقوه با ظرفیت تولیدی اقتصاد که به داده‌های موجود (سرمایه، کار، زمین و

غیره) و کارآیی تکنولوژیکی آن اقتصاد بستگی دارند، تعیین می‌شود. تولید ناخالص داخلی بالقوه به رشد کند و مداوم تمایل دارد زیرا داده‌هایی مثل نیروی کار و سرمایه و سطح تکنولوژی طی زمان به کندی تغییر می‌کنند. برعکس، اگر الگوهای مصرف به‌شدت تغییر کنند، تولید ناخالص داخلی واقعی در معرض نوسانات شدید چرخه تجاری است. سیاستهای اقتصادی (مثل سیاستهای پولی و مالی) می‌توانند به سرعت بر محصول واقعی تأثیر بگذارند، اما تأثیر این سیاستها بر محصول بالقوه کند بوده، در عرض چندین سال خود را نشان می‌دهد.

طی چرخه‌های تجاری تولید ناخالص داخلی واقعی از میزان بالقوه خود فاصله می‌گیرد. برای مثال در سال ۱۹۸۲، اقتصاد آمریکا حدود ۳۰۰ میلیارد دلار کمتر از محصول بالقوه خود تولید کرد. این امر نشانگر از دست رفتن ۵۰۰۰ دلار در هر خانواده در طول تنها یک سال بود. وقتی محصول واقعی به مدت یک تا دو سال کاهش یابد و تفاوت بین محصول واقعی و بالقوه کم باشد، دوره‌های نزول اقتصادی، رکود[1] نامیده می‌شوند؛ اما هنگامی که این دوره‌ها طولانی بوده و شکاف بین محصول واقعی و بالقوه عمیق باشد. آنها را بحران[2] می‌نامند.

شکل ۲ـ۲۰ حدود بازده بالقوه و واقعی را برای دوره ۱۹۳۰ـ۱۹۹۶ نشان می‌دهد. دقت کنید که تفاوت بین بازده واقعی و بالقوه طی دوران بحران بزرگ در سالهای دهه ۱۹۳۰ چقدر زیاد بوده است.

میزان بالای اشتغال، سطح پایین بیکاری. از بین تمام شاخصهای اقتصاد کلان، افراد بیش از همه اشتغال و بیکاری را به‌طور مستقیم حس می‌کنند. مردم خواستار آن هستند که بدون جستجو یا انتظار زیاد شغلهای پردرآمدی پیدا کنند و هنگامی که مشغول کار هستند هم خواهان تضمین شغلی و مزایای شغلی هستند. در اصطلاح اقتصاد کلان به اینها اهداف میزان *اشتغال بالا* می‌گویند که همتای *سطح پایین بیکاری* است. شکل ۳ـ۲۰ نشان‌دهنده روند بیکاری طی شش دهه گذشته است. نرخ بیکاری در محور عمودی نشان‌دهنده درصد تعداد بیکاران از مجموع نیروی کار است. منظور از نیروی کار تعداد تمامی افراد شاغل به اضافه افراد بیکاری است که به دنبال کار می‌گردند. این رقم شامل

1. recesions 2. depressions

کسانی نمی‌شود که بیکار بوده و دنبال کار نمی‌گردند.

نرخ بیکاری معمولاً منعکس کننده وضعیت چرخه اقتصادی است: وقتی محصول کاهش می‌یابد، تقاضا برای کار نیز کاهش یافته و نرخ بیکاری افزایش می‌یابد. در دوران بحران بزرگ در سالهای دهه ۱۹۳۰، وقتی حدود یک چهارم از نیروی کار عاطل مانده بود. نرخ بیکاری به نسبتی فراگیر رسید. از جنگ جهانی دوم به این سو، نرخ بیکاری در ایالات متحده نوسانهایی داشته است اما از نرخهای بالای مربوط به بحرانهای اقتصادی و سطوح پایین که باعث تورم شدید می‌شود اجتناب کرده است.

قیمت‌های با ثبات. سومین هدف اقتصاد کلان حفظ *قیمتهای با ثبات* است. برای درک این هدف لازم است پیش‌زمینه‌ای از شیوه محاسبه قیمت کل داشته باشید. رایج‌ترین وسیله اندازه‌گیری سطح قیمت کل، **شاخص بهای مصرف‌کننده** است که علامت اختصاری آن CPI است. شاخص بهای مصرف‌کننده هزینه مجموعه‌ای ثابت از کالاها (شامل اقلامی نظیر مواد غذایی، مسکن، پوشاک و خدمات درمانی) را که توسط مصرف کنندگان متوسط شهری خریداری می‌شود، اندازه‌گیری می‌کند. سطح قیمت کل معمولاً با حرف P نشان داده می‌شود.

تغییرات حاصل شده در سطح قیمتها را نرخ تورم می‌نامیم که نرخ افزایش یا کاهش سطح قیمتها را از یک سال تا سال بعدی نشان می‌دهد.[1] شکل ۲۰-۴ نرخ تورم CPI را از سال ۱۹۳۰-۱۹۹۶ نشان می‌دهد. در تمام این دوره نرخ تورم سالانه ۳/۴ درصد بوده است. توجه کنید که نوسان تغییر قیمتها در سالهای مختلف بسیار متفاوت بوده است و از منهای ۱۰ درصد در سال ۱۹۳۲ تا ۱۴ درصد در سال ۱۹۴۷ تغییر کرده است.

ضد تورم زمانی روی می‌دهد که قیمتها کاهش می‌یابند (که به معنای نرخ تورم منفی است). از طرف دیگر تورم *حاد* وجود دارد که به معنای افزایش سطوح قیمتها به میزان یک هزار یا یک میلیون درصد در سال است. در چنین شرایطی، همانطور که در جمهوری وایمار آلمان در دهه ۱۹۲۰ و در برزیل در سالهای دهه ۱۹۸۰ و روسیه طی دهه ۱۹۹۰ پیش آمد، قیمتها عملاً بی‌معنا می‌شوند و نظام قیمت‌گذاری فرو می‌پاشد.

---

۱. به‌طور دقیقتر نرخ تورم CPI به شیوه زیر محاسبه می‌شود:

$$\text{نرخ تورم قیمتهای مصرف‌کننده (به درصد)} = 100 \times \frac{\text{CP1 (سال جاری)} - \text{CPI (سال گذشته)}}{\text{CP1 (سال گذشته)}}$$

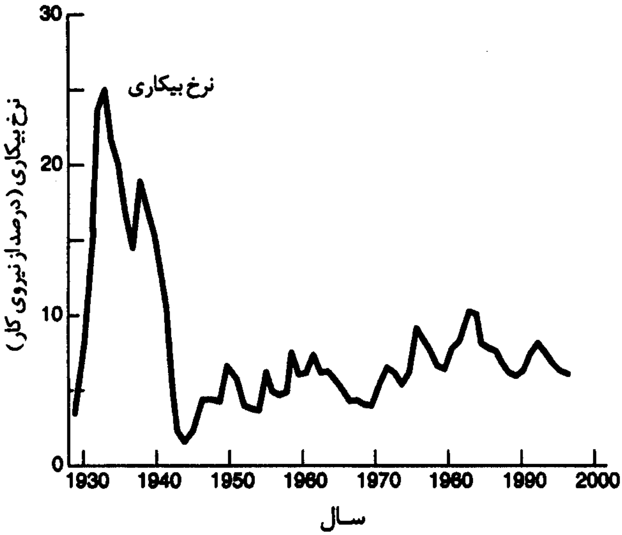

شکل ۲۰ـ۳. بیکاری در دوران رکود افزایش و در دوره رونق کاهش می‌یابد.
نرخ بیکاری بخشی از نیروی کار را که به دنبال کار می‌گردد اما نمی‌یابد، اندازه می‌گیرد. طی دهه سی میلادی بیکاری به میزان تأسف‌باری رسید، حداکثر آن ۲۵ درصد در سال ۱۹۳۳ بود. بیکاری در چرخه‌های تجاری به هنگام رونق و رکود، کاهش و افزایش می‌یابد. (منبع: وزارت کار ایالات متحده)

مزایای تثبیت قیمتها ظریفتر از اهداف دیگر اقتصاد کلان است. تاریخ نشان داده است که تغییرات سریع قیمتها تصمیمات اقتصادی افراد و شرکتها را منحرف می‌سازد. با وجود تورم بالا، مالیاتها به میزان زیادی بی‌ثبات می‌شوند، مستمری‌های افراد ارزش واقعی خود را از دست می‌دهد و مردم برای اجتناب از نگه‌داشتن پولی که ارزش خود را از دست می‌دهد، منابع واقعی را صرف می‌کنند. درعین‌حال، کند کردن تورم معمولاً مستلزم کاهش فعالیت اقتصادی و بالا رفتن نرخ بیکاری است. بنابراین اکثر ملل به‌دنبال یافتن حدی طلایی بین تثبیت کامل قیمتها و تورم بالا هستند تا اجازه دهند قیمتها به‌طور آرام افزایش یابند و این بهترین روشی است که به نظام قیمت‌گذاری اجازه می‌دهد وظیفه خود را به‌طور مؤثر انجام دهد.

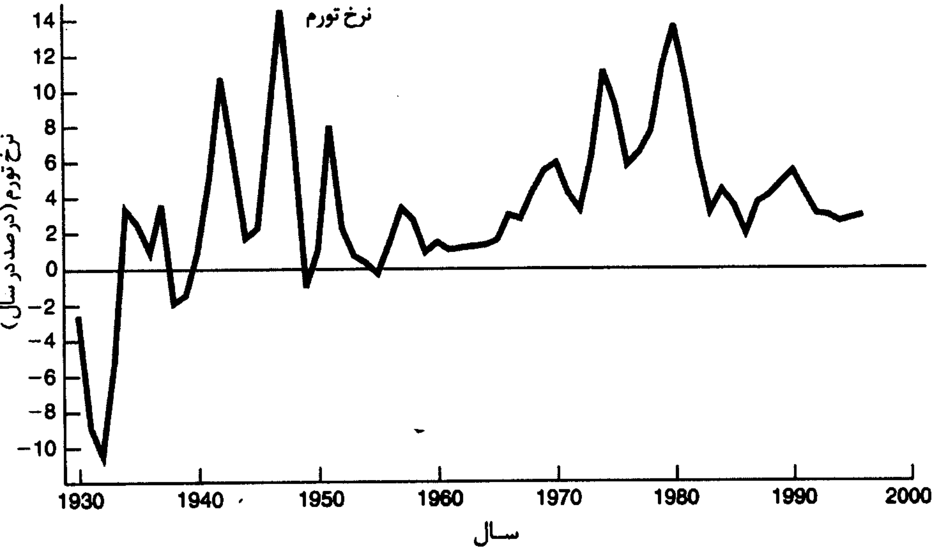

شکل ۲۰-۴. تورم قیمت مصرف‌کننده، ۱۹۲۹-۱۹۹۶

نرخ تورم از طریق نرخ تغییر در قیمت‌ها از یک سال تا سال بعد اندازه‌گیری می‌شود. در اینجا ما نرخ تورمی را می‌بینیم که از طریق شاخص قیمت مصرف‌کننده (CPI) اندازه‌گیری شده است. بعد از جنگ جهانی دوم قیمتها افزایش یافته‌اند، به ویژه بعد از شوکهای نفتی ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹. از ۱۹۸۴ ایالات متحده از تورم پایین لذت برده است. (منبع: وزارت کار ایالات متحده.)

به‌طور خلاصه اهداف سیاست اقتصاد کلان شامل موارد زیر است:

۱ـ سطح بالا و رو به رشد محصول ملی (که همان تولید ناخالص داخلی واقعی است)

۲ـ میزان بالای اشتغال به همراه نرخ پایین بیکاری

۳ـ سطح با ثبات یا به آهستگی رو به افزایش قیمتها

ابزارهای سیاست اقتصاد کلان

خود را به جای رهبر ایالات متحده یا کشور دیگری با اقتصاد بازار فرض کنید. بیکاری رو به افزایش است و تولید ناخالص داخلی کاهش می‌یابد. یا اینکه رشد بهره‌وری رو به کاهش نهاده است و شما می‌خواهید رشد محصول بالقوه را افزایش دهید. یا اینکه شکور شما با افزایش واردات و کاهش صادرات دچار بحران موازنه پرداختها شده است. دولت شما چه می‌تواند بکند تا عملکرد اقتصادی را بهبود بخشد؟ چه ابزار سیاسی‌ای در اختیار دارید تا تورم و بیکاری را کاهش داده، رشد اقتصادی را سرعت بخشیده یا عدم موازنه تجاری را اصلاح کنید؟

دولتها برای تأثیر گذاشتن بر فعالیت اقتصاد کلان ابزار معینی در اختیار دارند که می‌توانند از آنها استفاده کنند. **ابزار سیاستگذاری** متغیرهای اقتصادی تحت کنترل دولت هستند که می‌توانند بر یک یا تعداد بیشتری از اهداف اقتصاد کلان تأثیر بگذارند. یعنی اینکه دولتها می‌توانند با تغییر سیاستهای پولی، مالی و دیگر سیاستهای اقتصادی از بدترین حالتهای چرخه تجاری اجتناب کنند و نرخ رشد محصول بالقوه را افزایش دهند. دو ابزار عمده سیاست اقتصاد کلان در سمت راست جدول ۲۰ـ۱ فهرست شده‌اند.

سیاست مالی. با *سیاست مالی* شروع می‌کنیم که نشانگر استفاده از مالیاتها و هزینه‌های دولت است. *هزینه‌های دولت* دو شکل کاملاً متمایز دارند. نخست خریدهای دولت که شامل صرف هزینه بر روی کالاها و خدمات ـ خرید تانک، ساخت جاده، حقوق قضات و غیره است. شکل دوم پرداختهای انتقالی دولت است که هدف از آن کمک به درآمد گروههای معینی نظیر سالمندان و بیکاران است. هزینه‌های دولت اندازه نسبی بخش عمومی و خصوصی را تعیین می‌کند. بدین معنا که مشخص می‌کند چه مقدار از تولید ناخالص داخلی به صورت جمعی و چه مقدار به صورت فردی مصرف می‌شود. از نقطه‌نظر اقتصاد کلان، هزینه‌های دولتی بر سطح کلی مخارج در اقتصاد و از این طریق بر سطح تولید ناخالص داخلی هم تأثیر می‌گذارد.

بخش دیگر سیاست مالی، یعنی **مالیات‌بندی** به دو طریق بر کل اقتصاد تأثیر می‌گذارد. اول اینکه مالیات بر درآمد مردم تأثیر می‌گذارند. مالیاتها با باقی گذاشتن درآمد قابل استفاده و قابل تصرف برای خانوارها، کمابیش بر میزان هزینه کردن مردم برای کالاها و خدمات و همچنین بر میزان پس‌انداز شخصی تأثیر می‌گذارند. مصرف و پس‌انداز شخصی در کوتاه‌مدت و بلندمدت تأثیرات مهمی بر محصول و سرمایه‌گذاری بر جای می‌گذارد.

به‌علاوه مالیاتها بر قیمت کالاها و عوامل تولید اثر می‌گذارند و از این طریق انگیزه‌ها و رفتار را تحت تأثیر قرار می‌دهند. برای مثال، هر چقدر مالیات بر سود حاصل از کسب و کار سنگینتر باشد، مردم انگیزه کمتری برای سرمایه‌گذاری بر کالاهای سرمایه‌ای جدید دارند. ایالات متحده از سال ۱۹۶۲ـ۱۹۸۶ به‌عنوان روشی برای برانگیختن سرمایه‌گذاری و تقویت رشد اقتصادی نوعی اعتبار مالیاتی سرمایه‌گذاری را به‌کار گرفت که درواقع در نظر گرفتن تخفیف مالیاتی برای کسب و کارهایی بود که کالاهای سرمایه‌ای

را خریداری می‌کردند. بسیاری از مواد قانون مالیاتی از طریق تأثیر گذاشتن بر انگیزه‌ها برای کار و پس‌انداز، تأثیر مهمی بر فعالیتهای اقتصادی می‌گذارند.

سیاست پول. دومین ابزار عمده سیاست اقتصاد کلان سیاست پولی است که دولت از طریق مدیریت حجم پول، اعتبارات و نظام بانکی کشور آن را به اجرا می‌گذارد. شاید جایی خوانده باشید که چگونه بانک مرکزی ما، نظام فدرال رزرو، تدابیری به کار می‌برد تا میزان عرضه پول را تنظیم کند. اما عرضه پول دقیقاً به چه معناست؟ پول در بر گیرنده ابزار مبادله و شیوه پرداخت است. امروزه مردم برای پرداخت صورتحساب خود از پول نقد یا چک استفاده می‌کنند. با درگیر شدن در فعالیتهای بانک مرکزی، فدرال رزرو می‌تواند حجم پول جاری در اقتصاد را تنظیم کند.

چگونه چنین چیز کوچکی مانند عرضه پول، چنین تأثیر بزرگی بر فعالیت اقتصاد کلان دارد؟ با تغییر عرضه پول، فدرال رزرو می‌تواند بر بسیاری از متغیرهای مالی و اقتصادی، همچون نرخهای بهره، قیمت سهام، بهای مسکن و نرخهای مبادله ارزی اثر بگذارد. محدود کردن عرضه پول منجر به بالا رفتن نرخهای بهره و کاهش سرمایه‌گذاری می‌شود که به نوبه خود سبب پایین رفتن تولید ناخالص داخلی و کاهش تورم می‌شود. اگر بانک مرکزی با دوران رکود تجاری مواجه شود، می‌تواند برای برانگیختن فعالیت اقتصادی میزان عرضه پول را افزایش داده، نرخهای بهره را کاهش دهد.

ماهیت دقیق سیاست پول ـ یعنی روشی که با آن بانک مرکزی عرضه پول و روابط میان پول، تولید و تورم را کنترل می‌کند ـ یکی از جالبترین، مهمترین و در عین حال جنجال‌برانگیزترین حوزه‌های اقتصاد کلان است. در دوره بین سال ۱۹۷۹-۱۹۸۲، اتخاذ سیاست انقباض پولی در آمریکا ـ کاهش نرخ رشد و عرضه پول ـ باعث شد نرخهای بهره بالا رود، رشد اقتصادی کاهش و بیکاری افزایش یابد. سپس از سال ۱۹۷۹-۱۹۸۲ مدیریت دقیق پولی توسط فدرال رزرو سبب طولانی‌ترین دوره گسترش اقتصادی در تاریخ آمریکا شد. طی دهه گذشته سیاست پولی عمده‌ترین سلاح دولت ایالات متحده در جنگ با چرخه تجاری بوده است. در فصلهای خاص مربوط به سیاست پولی اینکه چگونه بانک مرکزی می‌تواند فعالیت اقتصادی را کنترل کند به‌طور کامل مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

زمانهای دیگر، سیاستهای دیگر: اغلب اوقات کشورها برای حل مشکلات قدیمی اقتصادی به دنبال یافتن راه‌حلهای جدید می‌گردند. یکی از رویکردهای تجربی *سیاست درآمدها* نامیده می‌شود که در بر گیرنده کنترل مستقیم قیمتها و دستمزدهاست. این رویکرد در سطحی وسیع در زمان جنگ و یا گاهی اوقات در موارد اضطراری در زمان صلح به‌کار گرفته می‌شود. روش استاندارد دولتها برای کاهش تورم، همانطور که خواهیم دید، استفاده از اقدامات پولی و مالی برای کاهش بازده و افزایش بیکاری بوده است. از آنجا که این راه درمان، ناخوشایند و تلخ است، اغلب دولتها به دنبال راههای دیگری برای مهار تورم بوده‌اند. سیاستهای درآمد از کنترل شدید دستمزدها و قیمتها (در زمان جنگ) تا اقداماتی با شدت کمتر نظیر تعیین خطوط راهنمایی برای دستمزدها و قیمتها در زمان صلح را در بر می‌گیرد.

یک نسل پیش، بسیاری از اقتصاددانان تصور می‌کردند که سیاست درآمدها، روشی کم‌هزینه برای کاهش تورم است. شواهد دال بر تأثیر ناچیز سیاست درآمدها، به‌همراه نگرشی محافظه‌کارتر نسبت به دخالت دولت، منجر به سرخوردگی عمومی در مورد سیاستهای مربوط به کنترل مستقیم دستمزدها و قیمتها شده است. امروزه بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که سیاست درآمدها به هیچ‌وجه کارآمد نیستند. برخی دیگر معتقدند که این سیاستها نه تنها فایده‌ای ندارند بلکه مضر هم هستند، زیرا در بازار آزاد اخلال ایجاد می‌کنند، نوسانات نسبی قیمتها را مختل می‌سازند و در کاهش تورم شکست می‌خورند. اغلب کشورهای با درآمد بالا دیگر از سیاست درآمدها استفاده نمی‌کنند، اما اغلب کشورهای در حال توسعه و کشورهایی که در دوران گذار به اقتصاد مبتنی بر بازار هستند، این سیاست را به‌کار می‌گیرند.

یک کشور طیف وسیعی از ابزار سیاستگذاری را در اختیار دارد که می‌تواند برای رسیدن به اهداف اقتصاد کلان خود از آنها بهره گیرد. مهمترین آنها به قرار زیر هستند:

۱ـ سیاست مالی که شامل هزینه‌های دولت و مالیات‌بندی است. هزینه‌های دولت بر میزان نسبی مصرف جمعی در برابر مصرف خصوصی تأثیر می‌گذارد. مالیات از درآمدها می‌کاهد، میزان مصرف خصوصی را کاهش می‌دهد و بر میزان پس‌انداز خصوصی تأثیر می‌گذارد. به‌علاوه بر میزان سرمایه‌گذاری و محصول بالقوه نیز تأثیر می‌گذارد. امروزه سیاست مالی عمدتاً به منظور اثرگذاری بر رشد اقتصادی طولانی‌مدت از طریق تأثیرات آن بر پس‌انداز ملی و انگیزه کار و پس‌انداز به‌کار گرفته می‌شود.

۲ـ سیاست پولی که توسط بانک مرکزی به اجرا در می‌آید و میزان عرضه پول را تعیین می‌کند. تغییر در میزان عرضه پول باعث بالا و پایین رفتن نرخهای بهره می‌شود و بر هزینه بخشهایی نظیر سرمایه‌گذاری تجاری، مسکن‌سازی و خالص صادرات اثر می‌گذارد. سیاست پولی تأثیر مهمی بر تولید ناخالص داخلی واقعی و همچنین تولید ناخالص داخلی بالقوه دارد.

روابط خارجی

هیچ کشوری جزیره‌ای جدا افتاده و تنها نیست. همه کشورها در اقتصاد جهانی مشارکت دارند و از طریق تجارت و امور مالی به یکدیگر مربوط می‌شوند. زمانی که ایالات متحده از ژاپن اتومبیل وارد و به مکزیک کامپیوتر صادر می‌کند، می‌تواند رابطه تجاری واردات و صادرات کالاها و خدمات را مشاهده کرد. روابط مالی زمانی مطرح می‌شود که مثلاً ایالات متحده برای رفع کسری بودجه خود از ژاپن قرض می‌گیرد یا اینکه صندوقهای بازنشستگی آمریکایی برای ایجاد تنوع در مجموعه سهام خود در بازارهای نوظهور آسیا یا آمریکای لاتین سرمایه‌گذاری می‌کنند.

کشورها به دقت مراقب جریانات تجارت خارجی خود هستند. یکی از شاخصهای مخصوصاً مهم **خالص صادرات** است که منظور از آن تفاوت عددی بین ارزش صادرات و ارزش واردات یک کشور است. وقتی صادرات بیشتر از واردات باشد مازاد تجاری وجود دارد، حال آنکه تراز منفی خالص صادرات؛ کسری تجاری محسوب می‌شود. بنابراین وقتی در سال ۱۹۹۶ ارزش کل صادرات آمریکا ۸۸۵ میلیارد دلار و ارزش واردات آن ۹۵۴ میلیارد دلار بود، این کشور کسری تجاری‌ای معادل ۹۹ میلیارد دلار داشت.

با مشاهده اینکه تجارت خارجی بر کارآیی اقتصادی افزوده و رشد اقتصادی را تقویت می‌کند، کشورها اهمیت فزاینده‌ای برای گسترش تجارت بین‌المللی قایل می‌شوند. با کاهش هزینه‌های حمل و نقل و ارتباطات، روابط بین‌المللی نسبت به یک نسل پیش تنگتر شده است. تجارت بین‌المللی جایگزین فتوحات نظامی و ایجاد امپراطوری به‌عنوان مطمئن‌ترین راه برای ثروت و نفوذ ملی شده است. امروزه برخی از کشورها بیش از نیمی از تولیدات خود را تجارت می‌کنند.

یکی از تحولات عمده سالهای دهه ۱۹۸۰ تغییر الگوی تجارت بین‌المللی ایالات متحده آمریکا بود. در بخش اعظم این قرن ایالات متحده دارای مازاد تجارت خارجی خود بود و میزان صادراتش بیش از واردات آن بود. اما در سالهای دهه ۱۹۸۰ کسری خالص صادرات آمریکا به حدود ۱۵۰ میلیارد دلار، یا تقریباً ۳ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور رسید. با انباشت کسریها، ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ حدود ۸۰۰ میلیارد دلار به خارجیها بدهکار بود. بسیاری از آمریکاییها نگران تأثیرات آتی این بدهی خارجی عظیم هستند.

با روند یکپارچه‌تر شدن اقتصاد کشورهای جهان، سیاستگزاران نیز هر چه بیشتر و بیشتر متوجه سیاستهای بین‌المللی اقتصادی می‌شوند. تجارت بین‌المللی به خودی خود یک غایت محسوب نمی‌شوند، بلکه توجه مقتضی ملت‌ها به تجارت بین‌المللی در نهایت به خاطر بهبود و بالا بردن سطح معیارهای زندگی است. در این راستا، عرصه‌های کلیدی، سیاستهای تجاری و مدیریت بین‌المللی مالی است.

سیاستهای تجاری در بر گیرنده سه مؤلفه تعرفه‌ها، سهمیه‌ها و مقررات دیگری است که واردات و صادرات را کاهش یا افزایش می‌دهند. بخش عمده سیاستهای تجاری بر عملکرد اقتصاد کلان تأثیر چندانی ندارند، اما هر از گاه چون موردی که در دهه سی شاهدش بودیم، محدودیت‌های تحمیل شده بر تجارت بین‌المللی چنان شدیدند که باعث اختلالات، تورم‌ها یا رکودهای اقتصادی فراگیری می‌شوند.

یک سوی سیاستهای خاص به نام *مدیریت بین‌المللی مالی* نیز وجود دارد که بر بخش تجارت خارجی معطوف‌اند. تجارت بین‌المللی یک کشور تحت تأثیر نرخ ارز خارجی آن تعیین می‌شود، که نمایانگر نسبت قیمت ارز آن کشور در برابر ارز کشورهای دیگر است. ملل جهان به‌عنوان بخشی از سیاستهای پولی‌شان برای کنترل بازارهای ارز خارجی‌شان

سیستم‌های مختلفی را به کار می‌گیرند. در بعضی از این سیستم‌ها نرخ ارز صرفاً بر اساس میزان عرضه و تقاضا معین می‌شود. در بعضی دیگر از این سیستم‌ها در برابر ارزهای خارجی از یک نرخ ارز ثابت استفاده می‌شود. امروزه ایالات متحده در گروه اول قرار می‌گیرد و عموماً نرخ تبادل دلار را به واسطه نیروهای بازار تعیین می‌کند.

اقتصاد بین‌المللی شبکه‌ای پیچیده از ارتباطات تجاری و مالی میان کشورهای مختلف است. عملکرد روان سیستم اقتصادی بین‌المللی رشد سریع اقتصادی را در پی دارد. مضمحل شدن سیستم‌های تجاری نیز کاهش سطح تولید و درآمد در جهان را به دنبال دارد. از این رو، کشورها باید با استفاده از حربه سیاستهای تجاری و مدیریت بین‌المللی مالی همواره ارتباطات اقتصادی خود را در سطح بین‌المللی تنظیم و کنترل کنند.

ب. عرضه و تقاضای کل

تاریخ اقتصادی ملل جهان را می‌توان در آینه عملکرد اقتصاد کلان آنها دید و بررسی کرد. در خلال قرن بیستم، ایالات متحده شاهد دوره‌های رونق اقتصادی در زمان جنگ، رکود اقتصادی به دلیل تورم و بیکاری شدید، کسادی و کمیاب شدن پول در نتیجه مبارزه بانکهای مرکزی با تورم و سپس گسترش طویل‌المدت اقتصادی به دلیل ایجاد شرایط مناسب در اقتصاد کلان بوده است. اقتصاد آمریکا از طریق شرایط متغیر چرخه‌ای رشد ثابتی داشت، چنان که در سال ۱۹۹۷ میزان محصول ملی تقریباً به بیست برابر یک قرن پیش رسید.

اقتصاددانان برای تشریح گرایشات عمده در میزان محصول و قیمت‌ها به تحلیل عرضه و تقاضا متوسل شده‌اند. ما کار خود را با تشریح عامل مهم اقتصاد کلان آغاز می‌کنیم و سپس با تکیه بر همین عامل به شرح برخی از حوادث بسیار مهم تاریخ [اقتصاد] خواهیم پرداخت.

درون اقتصاد کلان:
عرضه و تقاضای کل
تعریف عرضه و تقاضای کل

نیروهای مختلف برای تعیین کنش اقتصادی چگونه تعاملی دارند؟ شکل ۲۰-۵ روابط میان متغیرهای مختلف را در درون اقتصاد کلان نشان می‌دهد. در این شکل متغیرها به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: متغیرهای مؤثر بر میزان عرضه کل و متغیرهای تأثیرگذار بر تقاضای کل. با تقسیم متغیرها به این دو گروه عمده می‌توان به درک عامل تعیین کننده سطوح محصول، قیمتها و بیکاری نایل آمد.

اصطلاح شناسیِ متغیرهای اقتصادی: کار را با چند اصطلاح در مورد نیروها یا متغیرهای مختلف و مؤثر بر اقتصاد آغاز می‌کنیم. بعضی از عمده عوامل مؤثر بر اقتصاد ریشه‌ای خارج از حوزه اقتصاد دارند. این عوامل همان تمهیدات یا متغیرهای سیاست‌های اقتصادی است که در فصل پیشین مورد بررسی قرار گرفتند: مالیاتها، سیاستهای پولی و غیره. به علاوه، این عوامل از جمله **متغیرهای برونزا**[1] هستند (که گاه متغیرهای بیرونی نیز نامیده می‌شوند)، یعنی عواملی که بر فعالیت‌های اقتصادی تأثیر می‌گذارند، اما خود از آن‌ها تأثیر نمی‌پذیرند. از جمله این عوامل می‌توان به این موارد اشاره کرد: جنگ و انقلاب، شرایط اقتصادی خارجی، رشد جمعیت و بسیاری عوامل دیگر.

ابزارهای سیاستگذاری و متغیرهای برونزا با تعامل و تأثیر متقابل بر یکدیگر بر متغیرهایی که در درون سیستم اقتصاد کلان تعیین می‌شوند، تأثیر می‌گذارند. به دیگر کلام، این سیاستها و متغیرها، **متغیرهای درونی** (که گاه متغیرهای درونزا[2] نیز نامیده می‌شوند) را تعیین می‌کنند، از جمله بازده ملی، اشتغال و بیکاری و سطح قیمت.

---

1. exogenous variables   2. endogenous

در بخش زیرین شکل ۲۰-۵ نیروهای مؤثر بر عرضه کل نشان داده شده است. عرضه کل به مفهوم مقدار کل کالاها و خدماتی است که مراکز تجاری یک کشور ظرف مدتی معلوم تولید می‌کنند و می‌فروشند. عرضه کل به مفهوم مقدار کل کالاها و خدماتی است که مراکز تجاری یک کشور ظرف مدتی معلوم تولید می‌کنند و می‌فروشند. عرضه کل (که اغلب آن را با حروف مخفف AS می‌نمایانند) به سطح قیمت، ظرفیت تولید اقتصاد و نیز سطح هزینه‌ها بستگی دارد.

در کل، مراکز تجاری مایل‌اند هر آن چه را که تولید می‌کنند با قیمتهای بالا به‌فروش برسانند. تحت شرایط خاصی سطوح قیمتها و هزینه‌ها ممکن است دچار افت و کاهش گردند، بنابراین ممکن است مراکز تجاری با ظرفیت مازاد [عرضه] روبرو شوند. از دیگر سو، تحت شرایطی دیگر چون رونق اقتصادی در طول جنگ، ممکن است مراکز تجاری سعی کنند برای برآورده ساختن تقاضای فزونی یافته تولید خود را افزایش دهند و در نتیجه کارخانه‌ها نیز تا سطح حداکثر ظرفیت تولید خود کار کنند.

از این رو، مشهود است که میزان عرضه کل به سطح قیمتی که مراکز تجاری می‌توانند برای تولیدات خود در نظر بگیرند و نیز ظرفیت اقتصاد یا بازده بالقوه وابسته است. بازده بالقوه نیز به نوبه خود تحت تأثیر وفور درون دادهای تولیدی (نیروی کار و سرمایه از جمله مهم‌ترین آنها هستند) و میزان کارآیی مدیریتی و تکنیکی‌ای تعیین می‌شود که درون دادها بر اساس آن تلفیق می‌گردند.

بازده ملی و سطح کلی قیمت به واسطه دو کفه ترازوی عرضه و تقاضای کل تعیین می‌شوند. کفه دوم این ترازو *تقاضای کل* است، و تقاضای کل یعنی میزان کل مصرف بخشهای متفاوت در اقتصاد ظرف مدتی معلوم. تقاضای کل (اغلب آن را با حروف مخفف AD مشخص می‌کنند) مجموع میزان مصرف مصرف کنندگان، مراکز تجاری و دولتهاست و سطح آن نیز به سطح قیمتها، سیاستهای پولی و مالی و عوامل دیگر بستگی دارد.

مؤلفه‌های تقاضای کل شامل خودروها، غذا و دیگر کالاهای مصرفی خریداری شده توسط مصرف کنندگان، کارخانه‌ها و تجهیزات خریداری شده توسط مراکز تجاری، موشکها و کامپیوترهای خریداری شده توسط دولتها و نیز صادرات خالص‌اند، میزان کل خریدها به قیمتهای عرضه کالاها، نیروهای برونزا چون جنگ و آب و هوا و نیز سیاستهای دولت بستگی دارد.

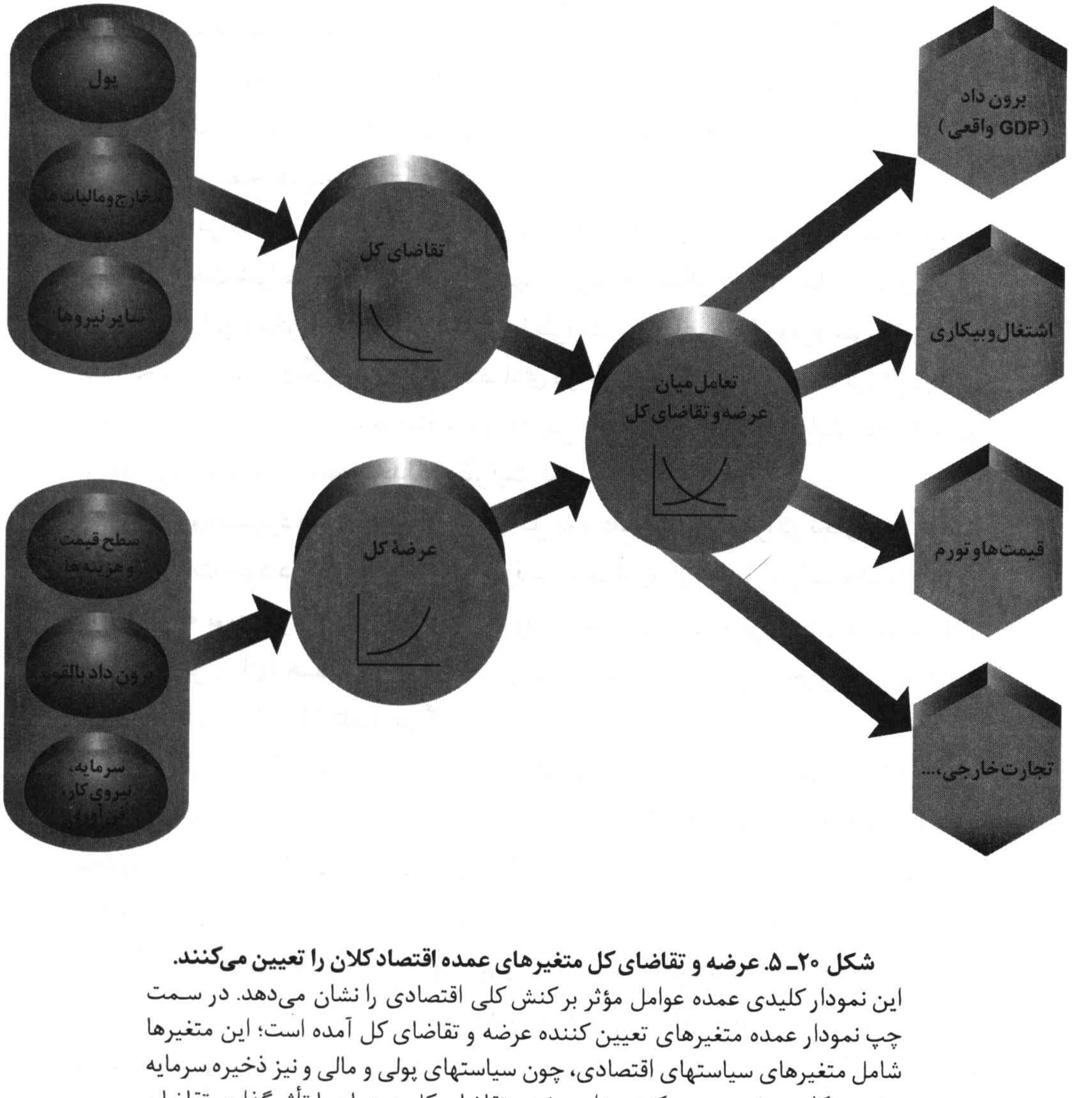

شکل ۲۰ـ ۵. عرضه و تقاضای کل متغیرهای عمده اقتصاد کلان را تعیین می‌کنند.
این نمودار کلیدی عمده عوامل مؤثر بر کنش کلی اقتصادی را نشان می‌دهد. در سمت چپ نمودار عمده متغیرهای تعیین کننده عرضه و تقاضای کل آمده است؛ این متغیرها شامل متغیرهای سیاستهای اقتصادی، چون سیاستهای پولی و مالی و نیز ذخیره سرمایه و نیروی کار می‌شوند. در مرکز نمودار عرضه و تقاضای کل همزمان با تأثیرگذاری تقاضا و منابع موجود بر یکدیگر، با هم تعامل و کنش متقابل می‌یابند. نتایج مهم این کنش در سمت راست و در اشکال شش ضلعی نشان داده شده است: بازده، اشتغال، سطح قیمت و تجارت خارجی.

با استفاده از دو کفه ترازوی عرضه و تقاضای کل همان‌طور که در سمت راست شکل ۲۰ـ۵ نشان داده شده است، به سطح توازن دست می‌یابیم. بازده ملی و سطح قیمت در نقطه‌ای به یکدیگر می‌رسند که در آن متقاضیان درست به اندازه سطح فروش مراکز تجاری کالا خریداری می‌کنند. بازده و قیمت ناشی از این توازن میزان اشتغال، بیکاری و تجارت خارجی را تعیین می‌کند.

منحنی‌های عرضه و تقاضای کل

از منحنی‌های عرضه و تقاضای کل معمولاً در تحلیل شرایط اقتصاد کلان استفاده می‌شود. به یاد داشته باشید که در فصل ۳ از منحنی‌های عرضه و تقاضای بازار برای تحلیل قیمتها و مقدارهای تولیدات مختلف بهره جستیم.

با ترسیم نمودار گرافیکی مشابهی می‌توان نشان داد که سیاستهای پولی یا پیشرفت تکنولوژی چگونه از طریق عرضه و تقاضای کل می‌توانند سطح بازده ملی و سطح قیمتها را تعیین کنند. با رسم نمودار AS-AD می‌توان نشان داد که انبساط پولی چگونه به افزایش قیمتها و بالا رفتن محصول می‌انجامد؛ همچنین می‌توان از این راه شرح داد که چگونه افزایش در سطح کارآیی ممکن است به افزایش محصول و کاهش سطح کلی قیمتها منجر گردد.

در شکل ۲۰ـ۶ صورتهای عرضه و تقاضای کل برای بازده کل یک اقتصاد نشان داده شده است. بر محور افقی یا محور مقدار میزان بازده کل (تولید ناخالص داخلی حقیقی) اقتصاد آمده است. بر محور عمودی سطح کل قیمت (به‌عنوان مثال، بر اساس شاخص قیمت برای مصرف کننده) آمده است. از این پس به ازای بازده از حرف Q و به جای سطح قیمت از حرف P استفاده می‌کنیم.

منحنی رو به پایین صورت *تقاضای کل* یا منحنی AD را نشان می‌دهد. این منحنی نمایانگر چیزی است که شخص ـ اعم از مصرف کننده‌ها، مراکز تجاری، خارجی‌ها و دولت‌ها ـ با سطوح متفاوت قیمت کل در یک اقتصاد مشخص خریداری می‌کند (به این شرط که دیگر عوامل مؤثر بر میزان تقاضای کل ثابت باقی بمانند). از این منحنی چنین بر می‌آید که در سطح قیمت کل ۱۵۰ دلار، هزینه کل معادل ۳۰۰۰ میلیارد دلار (در سال) خواهد بود. اگر سطح قیمت تا ۲۰۰ دلار افزایش یابد، میزان هزینه کل تا ۲۳۰۰ میلیارد دلار کاهش خواهد یافت.

منحنی رو به بالا صورت *عرضه کل* یا منحنی AS است. این منحنی نمایانگر مقدار کالاها و خدماتی است که مراکز تجاری مایل به تولید آنها هستند و در هر سطح قیمت (به شرط آن که دیگر عوامل تعیین کننده عرضهٔ کل ثابت باقی بمانند) به فروش می‌رسانند. بر اساس منحنی، مراکز تجاری در سطح قیمت ۱۵۰ خواهان فروشی ۳۰۰۰ میلیارد دلاری خواهند بود و اگر قیمتها به ۲۰۰ دلار افزایش یابند، آنها خواهان فروشی برابر با ۳۳۰۰ میلیارد دلار خواهند بود. با افزایش تقاضا برای کل محصول، مراکز تجاری خواهان افزایش فروش کالاها و خدمات با سطح قیمت بالاتر خواهند بود.

هشدار در مورد منحنی‌های AS و AD: قبل از ادامه بحث، باید هشدار مهمی بدهیم: منحنی‌های اقتصاد کلان AD و AS را نباید با منحنی‌های اقتصاد خُردِ DD و SS اشتباه گرفت. منحنی‌های اقتصاد خرد، مقادیر و قیمتهای کالاهای خاص تجاری را به‌همراه عوامل دیگری چون درآمد ملی و قیمتهای کالاهای دیگر را به همان نحو که ارائه شده‌اند نمایش می‌دهند. بالعکس، منحنی‌های عرضه و تقاضای کل نشانگر تعیین بازده کل و سطح قیمت کل (به فرض ثابت ماندن عواملی چون ذخیره پولی، سیاستهای مالی و ذخیره سرمایه) هستند. با تحلیل عرضه و تقاضای کل می‌توان چگونگی تأثیر مالیاتها بر محصول ملی و تغییر کلیه قیمتها را شرح داد. عرضه و تقاضا در اقتصاد خرد ممکن است به نحوه تأثیر افزایش مالیات بنزین بر میزان خرید خودرو بپردازد. این دو سری منحنی ممکن است به لحاظ ظاهری دارای نوعی شباهت باشند، اما در عمل هر یک از آن دو پدیده‌های کاملاً متفاوتی را توضیح می‌دهند.

توازن در اقتصاد کلان. بیایید برای درک چگونگی تعیین *توازن قیمت و مقدار* از مفاهیم AS و AD استفاده کنیم. آنچه گفتیم به کلام ساده از این قرار است: می‌خواهیم GDP حقیقی و سطح قیمت کل را که خریدار و فروشنده را به یک اندازه راضی می‌کند، بیابیم. برای منحنی‌های AS و AD در شکل ۲۰ـ۶، کل اقتصاد در نقطه E به توازن رسیده است. تنها در این نقطه که سطح بازده معادل Q=۳۰۰۰ و سطح قیمت معادل P = ۱۵۰ باشد،

خریدار و فروشنده هر دو راضی خواهند بود. فقط در نقطه E است که متقاضیان خواهان خرید همان میزان کالا هستند که مراکز تجاری مایل به تولید و فروشش می‌باشند.

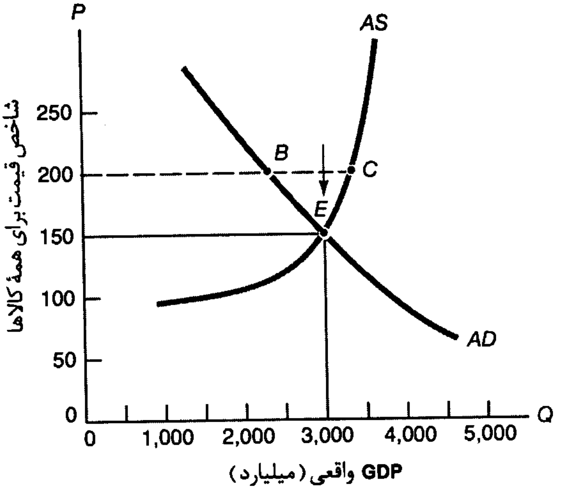

شکل ۲۰ـ۶. قیمت کل و بازده کل تحت تأثیر تعامل عرضه و تقاضای کل تعیین می‌شوند.
منحنی AD نمایانگر کمیت هزینه کل در سطوح مختلف قیمت است، به شرط آن که عوامل دیگر ثابت بمانند. منحنی AS نشانگر میزان تولید و فروش شرکتها با سطوح متفاوت قیمت (به شرط ثابت ماندن دیگر عوامل) است.
بازده ملی و سطح قیمت در نقطه تقاطع منحنی‌های عرضه و تقاضای کل، یعنی E تعیین می‌شوند. این توازن بر سطحی از قیمت کل معطوف است که در آن میزان تولید و فروش شرکتها با میزان خرید متقاضیان و خریداران برابر باشد.

اما اقتصاد چگونه به نقطه توازن می‌رسد؟ در حقیقت، منظور ما از توازن چیست؟ *توازن در اقتصاد کلان* نوعی تلفیق قیمت و مقدار است که در آن نه خریداران و نه فروشندگان تمایلی به تغییر میزان خرید، فروش یا قیمتها ندارند. این مفهوم در شکل ۲۰ـ۶ نمایش داده شده است. اگر سطح قیمت بالاتر از سطح توازن می‌بود، برای مثال P = ۲۰۰، مراکز تجاری خواهان تولیدی بیش از میزان خرید خریداران خواهند بود. مراکز تجاری خواهان فروش مقدار C خواهند بود، حال آن که خریداران فقط خواهان خرید مقدار B هستند. میزان تولید بیش از میزان خرید خواهد بود و قفسه‌های شرکتها از کالاهای مازاد مملو خواهد شد. در نهایت، شرکتها تولید خود را کاهش داده و

قیمتهای خود را نیز پایین خواهند آورد. وقتی سطح قیمت از سطح بسیار بالای ۲۰۰ پایین‌تر آمد، شکاف میان هزینه مطلوب و فروش مطلوب آن قدر کم می‌شود که عاقبت نقطه توازن در P=۱۵۰ و Q=۳۰۰۰ به دست می‌آید. پس از دستیابی به نقطه توازن نه خریداران و نه فروشندگان خواهان تغییر مقادیر مورد تقاضا یا عرضه شده نخواهند بود و بر سطح قیمت نیز فشاری برای تغییر اِعمال نخواهد شد.

تاریخ اقتصاد کلان ۱۹۰۰ـ۱۹۹۶

می‌توان از تحلیل عرضه و تقاضا برای تحلیل بعضی از رویدادهای عمده اقتصاد کلان آمریکا در قرن بیستم بهره جست. ما اساس این کار را بر توسعه اقتصادی در طول جنگ ویتنام، رکود و تورم به دلیل شوکهای عرضه در دهه هفتاد و رکود شدید به دلیل رکود در بازار پولی در اوایل دهه هشتاد و رشد چشمگیر اقتصادی در قرن حاضر قرار می‌دهیم.

رونق اقتصادی در زمان جنگ. اقتصاد آمریکا درحالی وارد دهه شصت شد که چندین دوره رکود را تجربه کرده بود. جان کندی به امید آن که جانی دوباره به اقتصاد کشور بدهد ریاست جمهوری آمریکا را بر عهده گرفت. این زمان با دوران آمدن «علم اقتصاد جدید» یا همان نحله تفکر اقتصادی کینز به واشنگتن مقارن بود. مشاوران اقتصادی کندی و جانسون سیاستهای انبساطی را پیشنهاد کردند و کنگره نیز به منظور ترغیب و تشویق اقتصاد تدابیری اتخاذ نمود، منجمله کاهش شدید مالیاتهای شخصی و شرکتی در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴. در نتیجه در اوایل دهه شصت GDP سالانه ۴ درصد افزایش یافت، نرخ بیکاری پایین آمد و قیمتها ثابت ماند و در سال ۱۹۶۵ اقتصاد به سطح بازده بالقوه خود رسید.

متأسفانه دولت به حجم افزایش تدریجی هزینه جنگ ویتنام چندان که باید توجه نکرد. هزینه‌های دفاعی از سال ۱۹۶۵ـ۱۹۶۸ تا پنجاه و پنج درصد افزایش یافت. حتی وقتی مشخص شد که افزایش شدید تورم در راه است، رییس جمهور جانسون در اخذ تدابیر مالی برای کند نمودن روند حرکت اقتصاد تعلل کرد. تنها در سال ۱۹۶۸ بود که مالیات افزایش و هزینه‌های غیرنظامی کاهش یافت، اما دیگر برای جلوگیری از فشارهای حاصل از تورم در اقتصاد آشفته کشور بسیار دیر شده بود. بانک فدرال رزرو با افزایش روند رشد پولی و کاهش نرخ بهره به رشد اقتصادی همت گماشت. در نتیجه، در

بخش اعظم سال ۱۹۶۶-۱۹۷۰ اقتصاد عملکردی بیش از سطح بازده بالقوه‌اش داشت. در نتیجه کاهش بیکاری و بهره‌برداری بالا از کارخانه، تورم افزایش یافت و «عصر تورم» آغاز شد که از سال ۱۹۶۶ تا سال ۱۹۸۱ ادامه یافت.

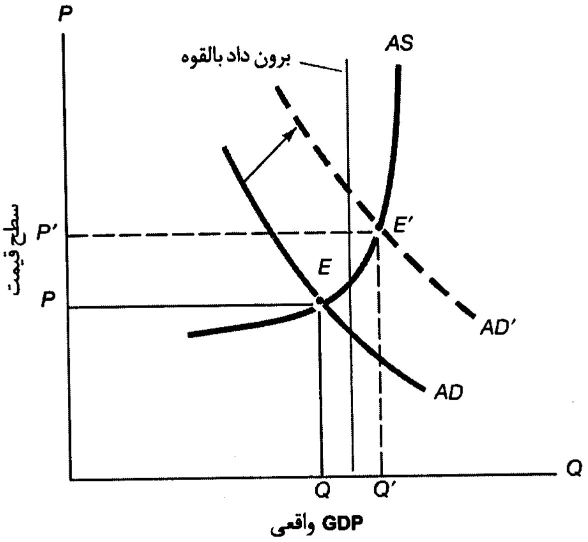

شکل ۲۰-۷. رونق اقتصادی در زمان جنگ به دلیل افزایش تقاضای کل.
در طول دوره جنگ افزایش هزینه دفاعی باعث افزایش هزینه کل و انتقال تقاضای کل از AD به ´AD و افزایش بازده متوازن از E به ´E می‌گردد. وقتی بازده از سطح بازده بالقوه بالاتر رود، سطح قیمت به سرعت از P به ´P افزایش یافته و تورم در زمان جنگ نیز در پی می‌آید.

در شکل ۲۰-۷ رویدادهای این دوره نمایش داده شده است. کاهش مالیات و هزینه‌های دفاعی باعث افزایش تقاضای کل و حرکت منحنی تقاضای کل به سمت راست از AD به ´AD و تغییر سطح توازن از E به ´E می‌گردد. بازده و اشتغال به شدت افزایش یافت و قیمت‌ها مقارن با بالاتر رفتن بازده از حد ظرفیت‌هایش بالاتر رفت. اقتصاددانان دریافتند که در صورت عنقریب بودن تورم، ترغیب اقتصاد به رشد از متقاعد ساختن سیاستگزاران به افزایش مالیات‌ها آسان‌تر است. این تجربه برای بسیاری

از دست‌اندرکاران منطق استفاده از سیاستهای مالی را برای تثبیت اقتصاد زیر سؤال برد.

تغییرات ناگهانی در عرضه و ایجاد رکود تورمی. در طول سالهای دهه هفتاد جهان صنعتی در اقتصاد کلان با مصیبت دیگری روبرو شد: شوکهای عرضه. شوک در عرضه تغییری ناگهانی است در شرایط هزینه یا بهره‌وری که باعث افزایش شدید در عرضه کل می‌شود. شوکهای عرضه به خصوص در سال ۱۹۷۳ شدت بسیاری داشت. سال ۱۹۷۳ که «سال هفت طاعون» نامیده شد، از چند جهت قابل توجه بود: کاهش شدید در برداشت محصولات کشاورزی، جابجایی عظیم حسابهای بانکی، بورس بازیهای کلان در بازارهای جهانی کالا، بلوا و آشوب در بازارهای ارز خارجی و جنگ در خاورمیانه که باعث تغییرات شدید و ناگهانی در قیمت جهانی نفت خام گشت.

روی آوردن ناگهانی به مواد خام و ذخایر سوخت فسیلی باعث افزایش شدید قیمتها شد. قیمت مواد خام و سوخت از سال ۱۹۷۲ تا سال ۱۹۷۳ در مقایسه با کل دوره پس از پایان جنگ دوم تا سال ۱۹۷۲ رشد بیشتری یافت. اندکی پس از شوک در عرضه، تورم نیز به شدت بالا رفت و بازده حقیقی مقارن با رکود تورمی در ایالات متحده کاهش یافت.

چگونه می‌توان تلفیق بازده کاهنده و قیمتهای فزاینده را درک کرد؟ این افزایش شدید و غیر منتظره در هزینه مواد خام در بر گیرنده شوکی در عرضه بود که آن را با حرکت رو به بالای منحنی عرضه کل نشان می‌دهیم. حرکت رو به بالای محور AS نشان می‌دهد که مراکز تجاری همان سطح بازده را با قیمتهای بالاتر به دست خواهند داد. شکل ۲۰-۸ حرکت منحنی عرضه را نشان می‌دهد.

بروز شوک در عرضه افزایش قیمتها را در بر خواهد داشت و در پس آن بازده کاهش و بیکاری افزایش خواهد یافت. بروز شوک در عرضه از این راه باعث اضمحلال و نابودی اهداف عمده سیاستهای اقتصاد کلان می‌شود.

کمیاب شدن پول، ۱۹۷۹-۱۹۸۲. در سال ۱۹۷۹ اقتصاد از تأثیرات شوم شوک عرضه در سال ۱۹۷۳ رهایی یافت. بازده نیز به حد بالقوه‌اش بازگشت. اما با بروز ناآرامی در خاورمیانه و انقلاب ایران که قیمت نفت را از بشکه‌ای ۱۴ دلار در اوایل سال ۱۹۷۸ به بشکه‌ای ۳۴ دلار در سال ۱۹۷۹ افزایش داد، در عرصه قیمت نفت تغییر غیرمنتظره دیگری تحمیل شد. تورم به شدت افزایش یافت ـ دقیقاً از سال ۱۹۷۸-۱۹۸۰ سالانه ۱۲ درصد.

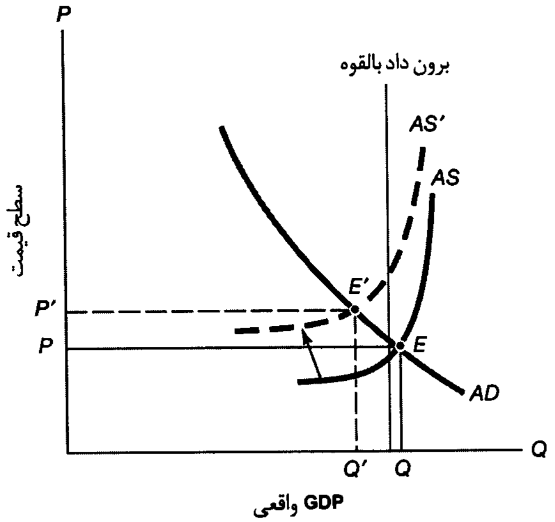

شکل ۲۰ـ۸. نتایج شوکهای در عرضه.

افزایش شدید هزینه نفت، کالاهای تجاری یا نیروی کار افزایش هزینه تجارت را در بر دارد. این امر به تشدید رکود و تورم اقتصادی منجر می‌شود. در چارچوب AS-AD افزایش هزینه‌ها منحنی AS را از نقطه AS به ´AS و نقطه توازن را از E به ´E تغییر می‌دهد. در نتیجه، بازده از Q به ´Q می‌رسد و قیمتها افزایش می‌یابد. بدین ترتیب، اقتصاد دچار مشکلی دوگانه می‌شود: کاهش بازده و افزایش قیمتها.

تورم دو رقمی به هیچ وجه قابل قبول نیست. فدرال رزرو در عکس‌العمل به این وضعیت تحت ریاست پاول وُلکر اقتصاددان برای کند کردن روند افزایش تورم پیشنهاد کاهش دسترس‌پذیری پول را ارائه داد. نرخ‌های بهره در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۷۹ شدیداً افزایش یافت، بازار بورس دچار رکود گشت و شرایط اعطای اعتبار نیز بسیار دشوار شد. سیاست کمیاب نمودن پول توسط فدرال رزرو روند هزینه توسط مصرف کنندگان و مراکز تجاری را کاهش داد. به خصوص آن گروه از مؤلفه‌های تقاضای کل که بر نرخ بهره تأثیرگذارند مهار شدند. پس از سال ۱۹۷۹ حجم خانه‌سازی، خرید خودرو، سرمایه‌گذاری تجاری و صادرات خالص شدیداً کاهش یافت.

در شکل ۲۰ـ۷ فقط با معکوس کردن جهت پیکان می‌توان نشان داد که کمیاب شدن

پول چگونه باعث افزایش نرخ بهره و کاهش تقاضای کل شد. یعنی سیاستهای کمیاب شدن پول باعث کاهش هزینه شد و باعث حرکت به سمت چپ و رو به پایین منحنی تقاضای کل ـ دقیقاً عکس تأثیر افزایش هزینه دفاعی در دهه شصت ـ شد. کاهش تقاضای کل در انتهای سال ۱۹۸۲ بازده را تا ده درصد زیر سطح بالقوه‌اش تقلیل داد و نرخ بیکاری از زیر ۶ درصد در سال ۱۹۷۹ به بیش از ۱۰ درصد در پایان سال ۱۹۸۲ افزایش داد.

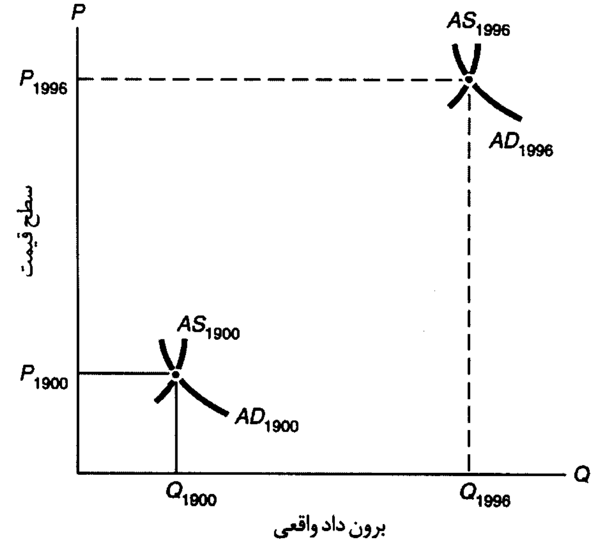

شکل ۲۰ـ۹. میزان رشد در بازده بالقوه نحوه عملکرد درازمدت اقتصادی را تعیین می‌کند.
در طول این قرن افزایش در نیروی کار، سرمایه و کارآیی به افزایش عمده در سطح بالقوه تولیدی اقتصاد شده و منحنی عرضه کل را به سمت راست برده است. در درازمدت عرضه کل اولین تعیین کننده رشد بازده است.

نتیجه این تدابیر سفت و سخت آن بود که تورم از متوسط نرخ ۱۲ درصد در سال از ۱۹۷۸ـ۱۹۸۰ به ۴ درصد از سال ۱۹۸۳ـ۱۹۸۸ کاهش یافت. سیاستهای پولی توانست عصر تورم را پایان دهد، اما مردم این پیروزی را به بهای افزایش بیکاری و کاهش بازده در طول کمیاب شدن پول به دست آوردند.

سیاستهای قاطعانه پولی در اوایل دهه هشتاد شرایط را برای رشد اقتصادی طولانی‌مدت ۱۹۸۲ـ۱۹۹۷ آماده کرد. این دوره که فقط در سالهای ۱۹۹۰ـ۱۹۹۱ رکودی خفیف را به خود دید، در اقتصاد کلان تاریخ آمریکا بزرگترین ثبات را پدید آورد. GDP حقیقی با نرخ متوسط و سالانه ۳ درصد رشد کرد و تورم قیمتها نیز سالانه اندکی بیش از ۳ درصد داشت. تا اواخر دهه نود بسیاری از کارگران چرخه شدید تجاری یا تشدید تورم را تجربه نکرده بودند و بعضی از آنها نیز ساده‌لوحانه می‌پنداشتند که چرخه‌های تجاری برای همیشه از این «اقتصاد دنیای جدید» رخت بر بسته‌اند.

قرن رشد. آخرین مسئله در عرصه اقتصاد کلان ما مربوط است به رشد بازده و قیمتها در طول زمانی که از سال ۱۹۰۰ آغاز گشت. همان‌گونه که در نمودار پشت جلد این کتاب نیز آمده، از میانه قرن حاضر بازده با نرخ ۱۶ درصد رشد کرده است. حال چگونه می‌توان این الگوی درازمدت را شرح داد؟

نگاهی دقیق به رشد اقتصادی آمریکا نشان می‌دهد که نرخ رشد در طول این قرن به‌طور متوسط ۳/۱ درصد در سال بوده است. بخشی از این رشد به دلیل افزایش میزان تولید بوده است و همین امر باعث افزایش درون‌دادهایی چون سرمایه، نیروی کار و حتی زمین نیز شده است. پیشرفت در میزان کارآیی به دلیل تولیدات جدید (چون خودرو) و فرآیندهای جدید (مثل تولیدات الکترونیکی و کامپیوتری) نیز به همین اندازه مهم و منشأ تأثیر بوده است. عوامل نامحسوس‌تر دیگری نیز بوده‌اند که باعث افزایش میزان رشد شده‌اند، عواملی چون تکنیک‌های بهینه‌سازی مدیریت و ارائه خدمات عالی‌تر (شامل نوآوریها در خط مونتاژ کارخانه‌های تولیدی و ارائه یک شبه تولیدات به مصرف کنندگان). بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که میزان برآورده شده رشد باعث تحت‌الشعاع قرار گرفتن میزان حقیقی رشد می‌گردد، چون در برآورد و تخمین رشد عوامل مهم در بهبود معیارهای زندگی چون تولیدات جدید و پیشرفت در کیفیت کالا مورد تجاهل قرار می‌گیرند. برای مثال، وقتی توماس کراپر توالت داخل فضای خانه را ابداع کرد، میلیون‌ها انسان دیگر مجبور نبود از میان برفهای زمستانی بگذرند و به فضای بیرون از خانه بروند، اما این عامل در بهبود سطح رفاه خانواده‌ها هرگز در برآورد و تخمین تولید ناخالص ملی مورد توجه قرار نگرفت.

چگونه می‌توان افزایش عظیم بازده را در نمودار محورهای AS-AD نمایش داد؟ در

شکل ۲۰ـ۹ نحوه انجام این کار نشان داده شده است. افزایش درون دادها و بالا رفتن سطح کارآیی باعث حرکت چشمگیر محور AS به سمت راست، از AS_{1900} به AS_{1996} گشت. همزمان با افزایش متوسط درآمد در ساعت از ۰/۱۰ دلار به ۱۱/۸۲ هزینه تولید نیز به‌شدت افزایش یافت، به نحوی که منحنی AS نیز به سمت بالا رانده شد. بنابراین تأثیر کلی این شرایط افزایش بازده و قیمتها بود که در شکل ۲۰ـ۹ نشان داده شده است.

نقش سیاستهای اقتصادی

جایگاه سیاستهای اقتصاد کلان در الگوی ما کجاست؟ مهمترین وظیفه در تعیین سیاست‌های اقتصاد کلان تشخیص شرایط اقتصاد و سپس تجویز نسخه لازم است. به‌عنوان مثال، مسائل اقتصادی مورد بحث در بحث‌های انتخاباتی سال ۱۹۹۶ را در نظر بگیرید. طی چندین سالی که اقتصاد از رکود و افزایش تورم حذر کرده بود، بیکاری و تورم نیز پایین بود. اما اکثر شاهدان در مورد رکود در نرخ رشد بهره‌وری (یا بازده سرانه) و دستمزدهای حقیقی (دستمزدهای به دلار متناسب با سطح تورم) نگران بودند.

رییس‌جمهور کلینتون پس از تصدی در این مقام گفت که شیوه مناسب تداوم کاهش کسری بودجه و افزایش مهارتهای انسانی است. او و مشاوران اقتصادی‌اش چنین استدلال کردند که کاهش بودجه دولت باعث افزایش پس‌انداز ملی و بالا رفتن سطح سرمایه‌گذاری ملی و در نهایت افزایش بازده بالقوه می‌گردد. درواقع، این شرایط باعث حرکت سریع‌تر منحنی AD در اشکال آینده شکل ۲۰ـ۹ می‌گردد.

بالعکس، مبارز جمهوریخواه، روبرت دُل ترجیح می‌داد به اقتصاد عرضه ـ محور، کاهش مالیاتها و هزینه‌ها و تقلیل مقررات دست و پاگیر تکیه کند. ایده اصلی در پَس این رویکرد این بود که کاهش مالیات باعث افزایش پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و نوگرایی می‌گردد. منتقدان بدبین می‌گفتند که کاهشهای مالیاتی باعث افزایش کمبود بودجه دولتی و تقلیل سطح سرمایه‌گذاری خواهد شد. حامیان رویکرد اقتصادی عرضه ـ محور نیز در عوض می‌گفتند که افزایش انگیزه‌ها برای سرمایه‌گذاری رشد سریع‌تر بازده را در پی خواهد داشت و درآمد بیشتر نیز کاهش نرخهای مالیات را برای دولت جبران خواهد کرد.

حال اقتصاد کلان چگونه می‌تواند در این بحث ما را یاری کند؟ بخشی از مسئله شامل حجم دولت و نحوه استفاده بخردانه از سیاستهای اقتصادی برای حل مشکلات

اجتماعی است. اقتصاددانان نمی‌توانند به این سؤالات پاسخهای دقیقی علمی بدهند، چون این مسائل در برگیرنده هنجارهای اجتماعی و ارزشهای سیاسی است. اما تحلیل‌گران اقتصادکلان می‌توانند سؤالهای مربوط به اقتصادکلان اثباتی را تحلیل کرده و پاسخ دهند. تحلیل‌گران اقتصادکلان می‌توانند تأثیر کاهش نرخهای مالیاتی را بر عایدی‌های مالیاتی و کمبود بودجه برآورد کنند، آنها میزان افزایش رشد بازده را به دلیل افزایش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تعیین می‌کنند و در تعیین مزایای نسبی سرمایه‌گذاری در نیروی کار یا تکنولوژی را در برابر ساختن کارخانه‌ها نیز کمک می‌نمایند. گرچه با پاسخ به این گونه سؤالهای اقتصادکلان نمی‌توان مشکلات سیاستهای ملی اقتصادی حل کرد، اما مطالعه اقتصادکلان ما را در بحث بزرگ پیش رویمان مدد می‌دهد.

خلاصه

الف. مفاهیم کلیدی اقتصادکلان

۱ـ اقتصادکلان بررسی رفتار کل اقتصاد است: در این اقتصاد مسائل ذیل تحلیل می‌شوند: رشد درازمدت و نوسانات چرخه‌ای در بازده کل، بیکاری و تورم، عرضه پول وکسری بودجه و تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی. از این لحاظ این اقتصاد با اقتصاد خُرد که رفتار بازارهای مجزا، قیمتها و بازده‌ها را بررسی می‌کند در تقابل است.

۲ـ ایالات متحده در قانون استخدامی سال ۱۹۴۶ اهداف اقتصادکلان خود را اعلام کرد. در این قانون آمده است که سیاست‌های فدرال «برای رسیدن به حداکثر سطح اشتغال، تولید و توان خرید» است. از آن زمان اولویتهای ملت میان این سه هدف در نوسان بوده است. اما تمامی اقتصادهای بازار هنوز با سه سؤال محوری در اقتصادکلان روبرویند: الف) چرا گاهی بازده و اشتغال افت می‌کنند و چگونه می‌توان بیکاری را کاهش داد؟ ب) منابع و دلایل تورم قیمت کدامند و چگونه می‌توان آنها را مهار کرد؟ ج) یک ملت چگونه می‌تواند نرخ رشد اقتصادی را بالا برد؟

۳ـ علاوه بر این سؤالات پیچیده، یک واقعیت قاطع دیگر نیز وجود دارد: میان این اهداف تضادها یا توازن‌های غیر قابل گریزی وجود دارند: رشد سریع در معیارهای

زندگی در آینده ممکن است در حال حاضر به کاهش رقابت بیانجامد و جلوگیری از تورم نیز ممکن است متضمن افزایش موقت بیکاری باشد.

۴ـ اقتصاددانان میزان موفقیت عملکرد کلی یک اقتصاد را با میزان دسترسی آن به اهداف ذیل برآورد می‌کنند: الف) سطوح بالا و رشد سریع بازده و مصرف [بازده معمولاً بر اساس تولید ناخالص داخلی (GDP) سنجیده می‌شود، و GDP نیز ارزش کلی تمامی کالاها و خدمات ارائه شده در سالی مشخص را گویند. همچنین GDP نیز رابطه تناتنگ و مستقیمی با GDP بالقوه دارد، یعنی آخرین سطح قابل دسترس بازده یا آخرین سطح قابل دسترسی اشتغال؛] ب) نرخ اندک بیکاری و اشتغال بالا به همراه عرضه بالای مشاغل مناسب؛ ج) ثبات در سطح قیمت (یا تورم پایین).

۵ـ پیش از آنکه علم اقتصاد کلان توسعه یابد، کشورهای جهان به‌طور غیر مستقیم درگیر جریانات اقتصادی آن بودند. امروزه، دولت تمهیدات مختلفی برای جان بخشیدن به اقتصاد در خدمت دارد: الف) سیاستهای مالی (هزینه و مالیاتهای دولت) منابع موجود را میان کالاهای خصوصی و جمعی تقسیم می‌کند و بر درآمدها و میزان مصرف مردم تأثیر می‌گذارد. و برای سرمایه‌گذاری و دیگر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی نیز شرایط برانگیزاننده‌ای ایجاد می‌کند. ب) سیاستهای پولی (به‌ویژه مقررات بانک مرکزی در باب عرضه پول برای تأثیر گذاردن بر نرخهای بهره و شرایط اعطای اعتبار) بر آن بخشها از اقتصاد که در برابر نرخ بهره حساس‌اند تأثیر می‌گذارند. مهمترین بخش‌هایی که تأثیر می‌پذیرند خانه‌سازی، سرمایه‌گذاری تجاری و صادرات خالص هستند.

۶ـ ملت فقط بخش کوچکی از اقتصاد به هم پیوسته جهانی است که در آن کشورها به واسطه تجارت کالاها و خدمات و جریانات مالی با هم مرتبط می‌شوند. یک سیستم مؤثر اقتصاد بین‌الملل باعث رشد سریع اقتصادی می‌شود، اما اقتصاد بین‌المللی وقتی که جریانات تجاری مختل می‌شوند و یا سازوکار بین‌المللی مالی مضمحل می‌گردد، در راه رشد مشکل ایجاد می‌کند. پرداختن به تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی یکی از مهم‌ترین اولویتها در دستور کار کشورهای جهان است.

ب. عرضه و تقاضای کل

۷ـ مفاهیم کلیدی برای درک نحوه تعیین بازده ملی و سطح قیمتها یکی عرضه کل (AS) و

دیگری تقاضای کل (AD) است. تقاضای کل شامل هزینه کل خانواده‌ها، مراکز تجاری، دولتها و اتباع بیگانه در یک اقتصاد را گویند. تقاضای کل نمایانگر بازده کل است که با تأثیرگذاری سیاستهای پولی و مالی و دیگر عوامل بر تقاضا، در هر سطح قیمت با طیب خاطر خریداری می‌شود. عرضه کل نشان دهنده میزان بازدهی است که مراکز تجاری با طیب خاطر تولید می‌کنند و با قیمتها، هزینه‌ها و شرایط مشخص بازار به فروش می‌رسانند.

۸ـ منحنی‌های AS و AD دارای همان اشکال آشنای منحنی‌های عرضه و تقاضا هستند که در اقتصاد خرد مورد تحلیل قرار دادیم. منحنی رو به پایین AD نشان دهنده میزان خرید مصرف‌کنندگان، شرکتها و دیگر خریداران در هر یک از سطوح قیمتهاست (به‌شرط ثابت ماند دیگر عوامل). منحنی AC نشان‌دهنده مقدار کالایی است که تجار مایل‌اند در سطوح مختلف قیمت تولید کرده و به فروش رسانند. البته با فرض ثبات سایر عوامل. اما باید دقت کرد تا اقتصاد خرد و عرضه و تقاضای کل با یکدیگر خلط نشوند.

۹ـ نقطه توازن در اقتصاد کلان که قیمت و بازده کل را تعیین می‌کند درست بر نقطه تقاطع منحنی‌های AS و AD منطبق است. در سطح قیمت متوازن خریداران با طیب خاطر تولیداتی را که مراکز تجاری مایل به فروش آن هستند، خریداری می‌کنند. خاستگاه بازده متوازن می‌تواند سطح اشتغال کامل یا بازده بالقوه باشد.

۱۰ـ تاریخ اخیر آمریکا نمایانگر چرخه نامنظمی از شوکهای عرضه و تقاضای کل و واکنشهای سیاستی است. در اواسط دهه شصت کمبودهای بودجه ناشی از جنگ به‌علاوه پولهای بادآورده به افزایش سریع در تقاضای کل منجر شد. نتیجه این امر افزایش ناگهانی قیمتها و تورم بود. در سال ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ شوکهای عرضه به افزایش ناگهانی عرضه کل منجر گشت. این امر به رکود اقتصادی و افزایش همزمان بیکاری و تورم انجامید. در پایان دهه هفتاد سیاستگزاران اقتصادی در مقابل افزایش تورم با سیاست‌های سفت و سخت پولی و افزایش نرخ بهره عکس‌العمل نشان دادند. نتیجه این امر کاهش هزینه در آن گروه از تقاضاهایی بود که به نرخ بهره حساسند، مانند خانه‌سازی، سرمایه‌گذاری و صادرات خالص. این دوره سخت‌گیری باعث کاهش تورم و ثباتی طولانی مدت در اقتصاد کلان گشت.

۱۱ـ در طول برهه درازمدتی که کل قرن حاضر را شامل می‌شود، رشد بازده بالقوه باعث افزایش عرضه کل و رشد مداوم بازده و بهبود شرایط زندگی شده است.

مفاهیمی برای مرور

مفاهیم عمده اقتصاد کلان
اقتصاد کلان در برابر اقتصاد خرد
تولید ناخالص داخلی (GDP)، بالفعل و بالقوه
اشتغال، بیکاری، نرخ بیکاری
تورم، تورم زدایی
شاخص قیمت برای مصرف کننده
صادرات خالص
سیاستهای مالی (هزینه‌ها و مالیاتهای دولت)
پول، سیاستهای پولی

عرضه و تقاضای کل
عرضه کل، تقاضای کل
منحنی AS، منحنی AD
توازن AS و AD
سه شوک اقتصاد کلان
رونق دوره جنگ
شوک در عرضه
کمیاب شدن پول
منابع رشد درازمدت اقتصادی

سؤالاتی برای بحث

۱ـ اهداف عمده اقتصاد کلان چیست؟ در مورد هر یک از این اهداف شرح کوتاهی بنویسید. مختصراً دلیل اهمیت هر یک از آنها را شرح دهید.

۲ـ اگر CPI در سال ۱۹۹۶ معادل ۳۰۰ و در سال ۱۹۹۷ معادل ۳۱۵ باشد، آنگاه نرخ تورم در سال ۱۹۹۷ چه خواهد بود؟

۳ـ تأثیر هر یک از موارد ذیل بر عرضه و تقاضای کل با توجه به مطلب درون پرانتزها چیست؟

الف. افزایش چشمگیر قیمت نفت (بر AS).
ب. توافق بر سر کاهش تسلیحات و کاهش هزینه‌های دفاعی ناشی از آن (بر AD).
ج. افزایش بازده بالقوه (بر AS).
د. تسهیلات پولی که باعث کاهش نرخهای بهره می‌گردد (بر AD).

۴ـ برای هر یک از حوادث فهرست شده در سؤال ۳ از منحنی‌های AS و AD برای نشان دادن تأثیر حاصل بر بازده و سطح کلی قیمت استفاده کنید.

۵ـ خود را به جای یک سیاستگزار اقتصادی بگذارید. اقتصاد دارای توازن و P=۱۰۰ و GDP بالقوه = Q=۳۰۰۰ است. شما نمی‌خواهید به تورم تن دهید. یعنی صرف‌نظر از هر اتفاقی که برای بازده می‌افتد، می‌خواهید قیمت‌ها را دقیقاً در P=۱۰۰ حفظ کنید.

شما می‌توانید از سیاستهای پولی و مالی استفاده کنید تا بر سطح تقاضای کل تأثیر بگذارید، اما توان این که در کوتاه‌مدت بر عرضه کل تأثیر بگذارید، ندارید. به هر یک از پدیده‌های زیر چگونه واکنش نشان می‌دهید؟

الف. افزایش ناگهانی در هزینه سرمایه‌گذاری

ب. افزایش شدید در قیمت مواد غذایی پس از بروز سیلی خانمان برانداز در رودخانه می‌سی‌سی‌پی.

ج. کاهش بهره‌وری که کاهش بازده بالقوه را نیز در بر دارد.

د. کاهش شدید در صادرات خالص که در پی رکود شدید اروپا به وقوع پیوسته است.

۶ـ در سالهای ۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۳ دولت ریگان سیاستهای مالی‌ای را به کار بست که مالیاتها را کاهش داد و هزینه‌های دولت را بالا برد.

الف. شرح دهید که چرا این سیاستها عمدتاً تقاضای کل را افزایش می‌دهند. تأثیر حاصل بر بازده و قیمتها را با فرض حرکت صرف AD نشان دهید.

ب. مکتب عرضه ـ محور می‌گوید که کاهش مالیات عمدتاً به‌واسطه افزایش بازده بالقوه بر بازده کل تأثیر می‌گذارد. با فرض این که اقدامات مالی ریگان بر AS و AD تأثیر می‌گذارد، تأثیر حاصله را بر سطح بازده و قیمت نشان دهید. شرح دهید که چرا تأثیر سیاستهای مالی ریگان بر بازده قطعی است، حال آن که تأثیر حاصله بر قیمتها غیرقطعی و نامشخص است.

۷ـ لایحه اقتصادی کلینتون که در سال ۱۹۹۳ به تصویب کنگره رسید از طریق افزایش مالیات‌ها و کاهش هزینه باعث سفت و سخت شدن سیاستهای مالی گشت. تأثیر این سیاست را بر موارد ذیل نشان دهید: الف) فرض کنید که هیچ سیاست پولی متقابلی وجود ندارد، ب) فرض کنید که سیاستهای پولی به‌طور کامل تأثیر حاصله بر GDP را خنثی می‌کنند و این که کاهش بودجه کمتر به افزایش سرمایه‌گذاری و رشد بیشتر بازده بالقوه منجر می‌گردد.

۸ـ داده‌های جدول ۲۰ـ۲ را در مورد GDP حقیقی و سطح قیمت در نظر بگیرید.

الف. در سالهای ۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۵ نرخ رشد GDP حقیقی و نرخ تورم را محاسبه کنید. می‌توانید حدس بزنید که در چه سالی فعالیتهای تجاری دچار سیری قهقرایی و یا رکود اقتصادی گشت؟

ب. در نمودار AS-AD مانند شکل ۲۰ـ۶، منحنی‌های AS و AD را که نمایانگر سطح قیمت و نقطه توازن بازده در جدول می‌گردند، رسم کنید. رکودی را که شناسایی کرده‌اید چگونه شرح می‌دهید؟

سال	GDP واقعی (میلیارد دلار، قیمتهای ۱۹۹۲)	سطح قیمت* (۱۰۰ = ۱۹۹۲)
۱۹۸۰	۳۷۷۶	۷۱/۷
۱۹۸۱	۳۸۴۳	۷۸/۹
۱۹۸۲	۳۷۶۰	۸۳/۸
۱۹۸۳	۳۹۰۷	۸۷/۲
۱۹۸۴	۴۱۴۹	۹۱/۰
۱۹۸۵	۴۲۸۰	۹۴/۴

* توجه داشته باشید که شاخص قیمت در جدول همان شاخص قیمت برای GDP است که قیمت را برای تمامی مؤلفه‌های GDP برآورد می‌کند.

جدول ۲۰ـ۲. منبع: *گزارش اقتصادی رییس‌جمهوری*، ۱۹۹۷

فصل بیست و یکم

اندازه‌گیری فعالیت اقتصادی

زمانیکه می‌توانید آنچه را که در موردش صحبت می‌کنید، اندازه بگیرید و در قالب اعداد و ارقام بیان کنید، چیزهایی در موردش می‌دانید؛ زمانیکه نمی‌توانید آنرا اندازه بگیرید، یعنی زمانیکه نمی‌توانید آنرا در قالب اعداد و ارقام بیان کنید، دانش شما بسیار ناچیز و ناکافی است؛ شاید نقطهٔ شروع دانش باشد، اما مسلماً در تفکرتان به حیطهٔ علم پای نگذاشته‌اید.

لرد کلوین

در میان مفاهیم اقتصاد کلان، تولید ناخالص داخلی (GDP) یا در واقع اندازه‌گیری ارزش کل کالاها و خدمات تولید شده در یک کشور مهمترین مفهوم به شمار می‌آید. رییس جمهور، کنگره و فدرال رزرو (بانک مرکزی آمریکا) با استفاده از آمار و ارقام مربوط به تولید ناخالص داخلی، درمی یابند که آیا اقتصاد در حال انقباض است یا انبساط، آیا به محرک نیازمند است یا باید قدری مهار شود، و نهایتاً اینکه باید منتظر یک دورهٔ رکوری بود یا تورمی. اقتصاددانان نیز به منظور تعیین سطح توسعهٔ اقتصادی کشورها، به تولید

ناخالص داخلی سرانهٔ آنها نگاه می‌کنند. آمار و ارقام مربوط به حسابهای درآمد ملی همچون فانوسی است که سیاستگذاران را در هدایت اقتصاد در مسیر نیل به اهداف اقتصادی یاری می‌کند. سیاستگذاران بدون در دست داشتن آمار و ارقام فعالیت اقتصاد ملی، مانند تولید ناخالص داخلی، همچون گم شدگانی در دریای بیکران و بی‌سامان اطلاعات خواهند بود.

هر چند تولید ناخالص داخلی و دیگر مفاهیم حسابهای درآمد ملی قدری مرموز به نظر می‌رسند، باید آنها را از ابداعات بزرگ قرن بیستم دانست. تولید ناخالص داخلی دقیقاً مانند ماهواره‌ای که بر فراز کرهٔ زمین آب و هوای کل یک قاره را زیر نظر دارد، تصویری کلی از وضعیت یک اقتصاد ارایه می‌دهد. علاوه بر این، بدون آمار تولید ناخالص داخلی، مقیاس قیمتها که شاخصهای قیمت نامیده می‌شود و دیگر مقیاسهای درآمد ملی، پیشرفت نظریهٔ اقتصاد کلان امری غیر ممکن است. این اندازه‌گیریها در حل مسایل بنیادین اقتصاد کلان، از جمله رشد اقتصادی، چرخهٔ تجاری، رابطهٔ بین فعالیت اقتصادی و بیکاری، و اندازه‌گیری و عوامل تعیین کنندهٔ تورم به ما کمک می‌کنند.

در این فصل توضیح خواهیم داد که اقتصاددانان چگونه تولید ناخالص داخلی و دیگر مفاهیم عمدهٔ اقتصاد کلان را اندازه‌گیری می‌کنند.

تولید ناخالص داخلی: معیار اندازه‌گیری عملکرد یک اقتصاد

تولید ناخالص داخلی چیست؟ GDP اصطلاحی است که برای اشاره به کل ارزش دلاری کالاها و خدمات نهایی تولید شده در طول یک سال در یک کشور به کار می‌رود. تولید ناخالص داخلی در واقع رقمی است که پس از اندازه‌گیری ارزش پولی کل کالاها و خدمات تولید شده با استفاده از زمین، نیروی کار و منابع سرمایه‌ای یک کشور به دست می‌آید. تولید ناخالص داخلی معادل ارزش پولی تمامی کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای، خریدهای دولت و خالص صادرات به کشورهای دیگر است.

GDP جامعترین مقیاس برای اندازه‌گیری کل تولید کالاها و خدمات یک کشور به حساب می‌آید. این مفهوم در واقع ارزش دلاری مصرف، سرمایه‌گذاری ناخالص، خرید کالا و خدمات از سوی دولت و خالص صادرات یک کشور ظرف مدت یک سال است.

GDP کاربردهای بسیاری دارد، اما مهمترین کاربرد آن اندازه‌گیری عملکرد کلی یک اقتصاد است. به عنوان مثال، اگر از یک مورخ اقتصادی سؤال کنید که طی بحران بزرگ چه اتفاقی افتاد، بهترین و کوتاهترین پاسخ احتمالاً این خواهد بود که:

بین سالهای ۱۹۲۹ـ۱۹۳۳ تولید ناخالص داخلی از ۱۰۴ میلیارد دلار به ۵۶ میلیارد دلار سقوط کرد و این سقوط شدید ارزش دلاری کالاها و خدمات تولید شده در آمریکا منجر به فشارهای اقتصادی، ورشکستگی شرکتها، ورشکستگی بانکها، شورش و بی‌ثباتی سیاسی شد.

حال اجازه دهید به بحث در مورد حسابهای درآمد ملی و محصولات بپردازیم. ابتدا با شیوه‌های مختلف اندازه‌گیری تولید ناخالص داخلی و تمایز بین تولید ناخالص داخلی حقیقی و اسمی شروع می‌کنیم و سپس به تجزیه و تحلیل مؤلفه‌های اصلی تولید ناخالص داخلی خواهیم پرداخت و در آخر، پیرامون اندازه‌گیری سطح کلی قیمتها و نرخ تورم سخن خواهیم گفت.

دو مقیاس برای اندازه‌گیری تولید ملی: گردش کالا و گردش درآمدها

اقتصاددانان چگونه تولید ناخالص داخلی را اندازه می‌گیرند؟ یکی از نکات تعجب‌آمیز آن است که برای اندازه‌گیری تولید ناخالص داخلی، دو شیوهٔ کاملاً مستقل و مجزا وجود دارد. همانگونه که در نمودار شمارهٔ ۲۱ـ۱ ملاحظه می‌کنید، تولید ناخالص داخلی را می‌توان هم در قالب گردش محصولات اندازه‌گیری کرد و هم در قالب درآمد کل.

جریان مدور فعالیت های کلان اقتصادی

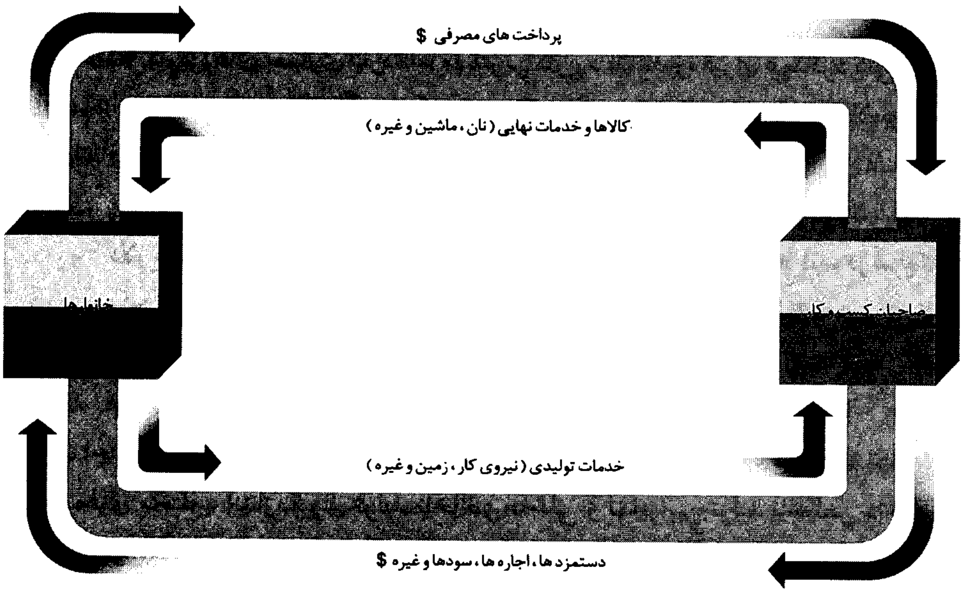

نمودار ۲۱ـ۱. تولید ناخالص داخلی یا در قالب گردش محصولات نهایی و یا در قالب گردش هزینه‌ها اندازه‌گیری می‌شود.
در کمان بالایی، مردم پول خود را صرف خرید کالاهای نهایی می‌کنند. گردش کل دلاری مخارج آنها طی یک سال به عنوان معیاری برای اندازه‌گیری تولید ناخالص داخلی به کار می‌رود. کمان پایینی نشانگر گردش سالیانهٔ هزینه‌های تولید است: درآمدهایی که واحدهای تجاری صرف پرداخت دستمزدها، اجاره، بهره، سود سهام، و سود می‌کنند. رقم به دست آمده در هر دو مورد باید یکسان باشد. این نمودار با نمودار شمارهٔ ۲ـ۱ در مورد عرضه و تقاضا قابل مقایسه است.

به منظور درک بهتر تفاوت این دو شیوه دنیایی را در نظر بگیرید که در آن هیچ دولت، تجارت خارجی و یا سرمایه‌گذاری‌ای وجود ندارد. در این اقتصاد کوچک فقط *کالاهای مصرفی* تولید می‌شود که خانوارها برای برآوردن نیازهایشان آنها را خریداری می‌کنند.(تذکر مهم: این مثال تنها برای روشن ساختن ایده‌های اصلی ارایه می‌شود. در مثالهای واقعی‌تری که بعداً ارایه خواهد شد سرمایه‌گذاری، دولت، و بخش تجارت خارجی نیز لحاظ شده‌است.)

رویکرد گردش محصول. مردم هر ساله دامنهٔ وسیعی از کالاها و خدمات نهایی را به مصرف می‌رسانند: کالاهایی نظیر سیب، پرتقال و نان؛ و خدماتی نظیر مراقبتهای

پزشکی و آرایش موی سر. در اینجا فقط *کالاهای نهایی* را لحاظ می‌کنیم ـ یعنی کالاهایی راکه نهایتاً خریداری شده و توسط مصرف کنندگان به مصرف می‌رسند. (کمان بالایی نمودار ۲۱ـ۱). حال اگر تمامی دلارهای مصرفی راکه صرف این کالاهای نهایی می‌شود جمع ببندیم، به تولید ناخالص داخلی این اقتصاد ساده شده خواهیم رسید.

بدین ترتیب در این اقتصاد ساده، به آسانی می‌توانید درآمد و یا تولید ملی را به عنوان مجموع گردش سالیانهٔ کالاها و خدمات *نهایی* اندازه بگیرید:

(قیمت پرتغال × تعداد پرتغالها) + (قیمت سیب × تعداد سیبها) و الی آخر. تولید ناخالص داخلی در اینجا به عنوان کل ارزش پولی گردش محصولات نهایی تولید شده در یک کشور تعریف می‌شود.

دقت کنید که در محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی از قیمتهای بازار به عنوان ضرایبی برای ارزشیابی کالاهای مختلف استفاده می‌شود. اما چرا باید از قیمتهای بازار استفاده کرد؟ چرا از تعداد، حجم و یا ساعات کاری صرف شده در تولید استفاده نمی‌شود؟ بدین سبب از قیمت‌های بازار به عنوان معیار اندازه‌گیری استفاده می‌شود که این قیمتها نشانگر ارزش اقتصادی نسبی کالاها و خدمات مختلف است، بدین معنا که قیمتهای نسبی کالاهای مختلف منعکس کنندهٔ ارزشی است که مصرف‌کنندگان برای این آخرین واحدهای مصرف قائلند. بنابراین انتخاب قیمتهای بازار به عنوان معیاری برای ارزشیابی کالاهای مختلف یک امر خودسرانه یا قراردادی نیست؛ بلکه در یک اقتصاد بازاری سالم، قیمتها منعکس کنندهٔ رضایت نسبی مصرف کنندگان از هر یک از کالاهاست.

رویکرد درآمد یا هزینه. دومین شیوهٔ محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی استفاده از رویکرد درآمد یا هزینه است. به کمان پایینی نمودار ۲۱ـ۱ دقت کنید. این کمان نشان دهندهٔ تمامی هزینه‌های تجاری است. این هزینه‌ها شامل دستمزد نیروی کار، اجاره‌بهای زمین، سود سرمایه و غیره است. اما این هزینه‌ها در عین حال عوایدی است که خانوارها از سوی شرکتها دریافت می‌کنند. کارشناسان آمار با اندازه‌گیری گردش سالیانهٔ این عواید یا درآمدها نیز به میزان تولید ناخالص داخلی پی می‌برند. بدین ترتیب شیوهٔ دوم اندازه‌گیری تولید ناخالص داخلی، محاسبهٔ مجموع درآمدهای عامل (دستمزدها، بهره، اجاره‌بها و سود) است که در واقع هزینهٔ‌های تولید محصولات نهایی یک جامعه به حساب می‌آید.

برابری دو رویکرد. بدین ترتیب ما با استفاده از رویکرد گردش محصول (کمان بالایی) و رویکرد گردش درآمدها(کمان پایینی) تولید ناخالص داخلی را محاسبه کرده‌ایم. اما کدامیک از این دو رویکرد بهتر است؟ نکتهٔ جالب اینجاست که هر دو رویکرد *دقیقاً* یکسان هستند.

یکسان بودن این دو رویکرد را می‌توان از طریق مثال ساده‌ای در مورد یک مغازهٔ آرایشگری نشان داد. فرض کنید که این آرایشگری هیچ هزینه دیگری جز نیروی کار ندارد. اگر هر اصلاح موی سر ۸ دلار باشد و ۱۰ نفر موی خود را در آنجا اصلاح کنند، تولید ناخالص داخلی چه به عنوان گردش محصولات (۸۰ دلار اصلاح موی سر) و چه به عنوان هزینه و درآمد (۸۰ دلار دستمزد و سود) یکسان خواهد بود.

در واقع دو رویکرد به این سبب یکسان هستند که ما در کمان پایینی، سود را نیز در کنار درآمدهای دیگر گنجانده‌ایم. اما سود واقعاً چیست؟ سود مبلغی است که پس از پرداخت هزینه‌های عامل ــ دستمزدها، بهره و اجاره‌بها ــ از فروش محصول باقی می‌ماند. سود باقیمانده‌ایست که به طور خودکار به گونه‌ای تطبیق می‌یابد که هزینه‌ها و درآمد کمان پایینی دقیقاً با ارزش کالاها در کمان بالایی برابر می‌شود.

خلاصه اینکه:

تولید ناخالص داخلی(GDP) به دو روش اندازه‌گیری می‌شود: (۱) به عنوان گردش محصولات نهایی و یا (۲) به عنوان کل هزینه‌ها یا درآمدهای درون‌داد برای تولید برون‌داد. از آنجاییکه سود یک عامل باقیمانده است، هر دو رویکرد ***دقیقاً*** *تولید ناخالص داخلی یکسانی را نشان می‌دهند.*

حسابهای ملی مشتق از حسابهای تجاری

شاید بخواهید بدانید که اقتصاددانان تمامی این اطلاعات را از کجا به دست می‌آورند. در عمل، اقتصاددانهای دولت اطلاعات مورد نیاز خود را از دامنهٔ وسیعی از منابع نظیر پیمایش‌ها، اظهارنامه‌های مالیاتی، آمار مربوط به خرده‌فروشی و آمار اشتغال به دست می‌آورند.

مهمترین منبع اطلاعاتی اقتصاددانان حسابهای تجاری است. یک *حساب* برای یک شرکت یا ملت رقم تمامی گردشها (تولید، هزینه و غیره) در یک مدت معین است.

می‌توان با تهیه جدول حسابهای اقتصادی که فقط از مجموعه‌ای از مزارع تشکیل شده است، رابطهٔ بین حسابهای تجاری و ملی را نشان داد. قسمت بالای جدول شمارهٔ ۲۱ـ۱ نشانگر نتایج یکسال عملیات کشاورزی برای یک مزرعهٔ نمونه است. فروش محصولات نهایی در قسمت چپ جدول و هزینه‌های مختلف تولید در سمت راست جدول قرار گرفته است. قسمت پایین جدول ۲۱ـ۱ نشان می‌دهد که چگونه می‌توان حسابهای تولید ناخالص داخلی را برای این اقتصاد سادهٔ کشاورزی که در آن تمامی محصولات نهایی در ۱۰ میلیون مزرعهٔ یکسان تولید می‌شود، به دست آورد. حسابهای ملی برای دستیابی به تولید ناخالص داخلی صرفاً ارزش پولی تولیدات و یا هزینه‌های این ۱۰ میلیون مزرعهٔ یکسان را محاسبه می‌کنند.

معضل «محاسبهٔ مضاعف»

تولید ناخالص داخلی را جمع کل تولید کالاها و خدمات نهایی تعریف کردیم. یک محصول *نهایی* محصولی است که به منظور مصرف و یا سرمایه‌گذاری، تولید ر فروخته می‌شود. در محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی از *کالاهای واسطه‌ای*، یعنی کالاهایی که به منظور تولید کالاهای دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، چشم پوشی می‌شود. بدین ترتیب، قیمت کالاهایی چون نان و خودرو در تولید ناخالص داخلی گنجانده می‌شود ولی قیمت کالاهایی چون گندم و فولاد در آن گنجانده نمی‌شود. حذف محصولات واسطه‌ای در رویکرد گردش محصول برای محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی هیچ مشکل بزرگی ایجاد نمی‌کند. برای محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی به این روش کافیست محصولاتی چون نان و خودرو را در نظر بگیریم و از محصولاتی چون گندم و خمیر که برای تهیهٔ نان، و فولاد و شیشه که برای ساخت خودرو مورد استفاده قرار گرفته‌اند، چشم پوشی کنیم. اگر به کمان بالایی نمودار شمارهٔ ۲۱ـ۱ نگاه کنید، خواهید دید که نان و خودرو در گردش محصولات گنجانده شده‌اند و هیچ نشانی از آرد یا فولاد نخواهید یافت.

اما چه بر سر کالاهایی چون آرد و فولاد می‌آید؟ این کالاها محصولات واسطه‌ای هستند که در چرخهٔ «تجارت» گنجانده می‌شوند. این محصولات توسط مصرف کنندگان خریداری نمی‌شوند و به همین دلیل هرگز به عنوان محصولات نهایی در محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی لحاظ نمی‌گردند.

(الف) درآمد اظهار شده یک مزرعه نوعی			
محصولات کشاورزی		درآمدها	
فروش *کالاها* (ذرت، سیب و غیره)	۱۰۰۰ (دلار)	*هزینه‌های تولید:*	
		دستمزدها	۸۰۰ (دلار)
		اجاره‌ها	۱۰۰
		بهره	۲۵
		سود (باقیمانده)	۷۵
کل	۱۰۰۰ (دلار)	کل	۱۰۰۰ (دلار)
(ب) حساب تولید ملی (میلیون دلار)			
کمان بالای جریان تولید		کمان پایین جریان درآمدها	
برونداد نهایی (۱۰۰۰×۱۰)	۱۰۰۰۰ (دلار)	*هزینه‌ها یا درآمدها:*	
		دستمزدها (۸۰۰×۱۰)	۸۰۰۰ (دلار)
		اجاره‌ها (۱۰۰×۱۰)	۱۰۰۰
		بهره (۲۵×۱۰)	۲۵۰
		سود (۷۵×۱۰)	۷۵۰
GDP کل	۱۰۰۰۰ (دلار)	GDP کل	۱۰۰۰۰ (دلار)

جدول ۲۱ـ۱. ساخت حسابهای تولید ملی از حسابهای تجاری

قسمت (الف) صورت درآمدهای یک مزرعهٔ نمونه را نشان می‌دهد. قسمت سمت چپ نشانگر ارزش تولید و قسمت سمت راست نشانگر هزینه‌های مزرعه است. قسمت (ب) جمع کل تولیدات یا هزینه‌های ۱۰ میلیون مزرعهٔ یکسان را برای دستیابی به تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد. دقت کنید که تولید ناخالص داخلی در طرف تولید دقیقاً برابر تولید ناخالص داخلی در طرف درآمدهاست.

«ارزش افزوده» در کمان پایینی. شاید آمارگر جدیدی که در زمینهٔ محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی تعلیم می‌بیند، در ارتباط با بعضی مسایل قدری گیج شود و احتمالاً بپرسد:

این قسمت را می‌فهمم. باید در محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی به عنوان گردش محصول (کمان بالایی) از گنجاندن محصولات واسطه‌ای خودداری کرد. اما آیا زمانیکه از رویکرد هزینه یا درآمد استفاده می‌کنید، به مشکل برنمی خورید؟

زیرا زمانیکه صورت درآمد حسابهای شرکتها را جمع‌آوری می‌کنیم، در واقع صورت پرداخت تاجران غله به گندمکاران، نانواها به تاجران غله، و بقالیها به نانواها را نیز جمع‌آوری کرده‌ایم. آیا این مسأله منجر به محاسبهٔ مضاعف و یا حتی سه‌باره محصولاتی که از چندین مرحلهٔ تولید می‌گذرند، نمی‌شود؟

مسلماً سؤالهای خوبی است؛ اما برای تمامی آنها پاسخی عالی وجود دارد که مشکلات را حل می‌کند. در رویکرد درآمد یا هزینه (کمان پایینی) آمارگیران نهایت دقت خود را به خرج می‌دهند که فقط ارزش افزودهٔ شرکت در تولید ناخالص داخلی لحاظ شود. *ارزش افزوده* تفاوت بین فروش یک شرکت و خرید مواد و خدمات از شرکتهای دیگر است.

به بیان دیگر، آمارگیران در محاسبهٔ درآمدها و یا ارزش افزودهٔ یک شرکت در چارچوب تولید ناخالص داخلی، تمامی هزینه‌هایی را که در قبال استفاده از عواملی به واحدهای تجاری دیگر پرداخت می‌شود در محاسبات خود گنجانده و از تمامی پرداختهایی که به واحدهای تجاری دیگر انجام شده است، چشم پوشی می‌کنند. بدین ترتیب، هزینه‌های تجاری در قالب دستمزدها، حقوقها، بهره و سود سهام در ارزش افزوده گنجانده می‌شود، ولی خرید گندم و فولاد و برق در آن گنجانده نمی‌شود. اما چرا تمامی خریدهایی که از شرکتهای دیگر انجام می‌شود از محاسبهٔ ارزش افزوده برای دستیابی به تولید ناخالص داخلی حذف می‌گردد؟ زیرا این خریدها در قالب ارزش افزودهٔ شرکتهای دیگر در تولید ناخالص داخلی گنجانده می‌شود.

جدول شمارهٔ ۲۱-۲ با اشاره به مراحل مختلف تولید نان، نشان می‌دهد که تبعیت کامل از رویکرد ارزش افزوده ما را قادر خواهد ساخت تا هزینه‌های واسطه‌ای را که در صورت درآمد مزارع، آسیابها، نانواییها و بقالی انعکاس یافته است، از محاسبات خود حذف کنیم. محاسبهٔ نهایی برابری مطلوب (۱) فروش نهایی نان و (۲) درآمدهای کل، یعنی جمع کل ارزشهای افزوده در تمامی مراحل مختلف تولید نان را نشان می‌دهد.

نان دریافتی، هزینه‌ها و ارزش افزوده
(سنت برای هر دانهٔ نان)

گام تولید	(۱) دریافتی از فروش		(۲) هزینه مواد و کالاهای واسطه‌ای		(۳) ارزش افزوده (دستمزدها، سود، و غیره) (۲) - (۱) = (۳)
گندم	۲۴		-۰	-	۲۴
آرد	۳۳	-	-۲۴	-	۹
خمیر پخته	۶۰	-	-۳۳	-	۲۷
نان حاصل شده	۹۰		-۶۰	-	۳۰
	۲۰۷		-۱۱۷		۹۰ (جمع ارزش افزوده)

جدول ۲۱ـ۲. تولید ناخالص داخلی جمع ارزشهای افزوده در هر مرحله از تولید است. برای پرهیز از محاسبهٔ مضاعف محصولات واسطه‌ای، به دقت ارزشهای افزوده را در هر مرحله از تولید محاسبه کرده و تمامی هزینه‌های مربوط به مواد و محصولات واسطه‌ای تولید نشده در هر مرحله را که از واحدهای تجاری دیگر خریداری شده است، حذف می‌کنیم. دقت کنید که هر محصول واسطه‌ای هم در ستون شمارهٔ (۱) و هم در ستون شمارهٔ (۲) ذکر می‌شود ولی در ستون شمارهٔ (۲) به عنوان یک عنصر منفی کسر می‌گردد. (اگر تمامی دریافتی‌ها و نه فقط ارزشهای افزوده را محاسبه می‌کردیم، در حدود ۱۱۷ سنت به ازای هر قرص نان، تولید ناخالص داخلی را بیشتر محاسبه کرده بودیم).

می‌توان بحث ارزش افزوده را اینگونه خلاصه نمود:

رویکرد ارزش افزوده: برای پرهیز از محاسبهٔ مضاعف، دقت می‌کنیم که تنها کالاهای نهایی در تولید ناخالص داخلی گنجانده شوند و از گنجاندن کالاهای واسطه‌ای که در تولید کالاهای نهایی دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، خودداری می‌کنیم. با اندازه گیری ارزش افزوده در هر مرحله از تولید و دقت کافی در حذف هزینه‌های انجام شده در قبال کالاهای واسطه‌ای خریداری شده از شرکتهای دیگر، رویکرد گردش درآمدها (کمان پایینی) به خوبی از تمامی محاسبات مضاعف پرهیز کرده و دستمزدها، بهره، اجاره‌بها و سود را فقط یکبار در تولید ناخالص داخلی لحاظ می‌کند.

مؤلفه‌های حسابهای ملی

حال که به طور اجمال با حسابهای درآمد ملی و تولید آشنا شده‌ایم، اجازه بدهید در ادامهٔ فصل به بخشهای دیگر بپردازیم. اما پیش از آنکه سفر خود را آغاز کنیم، نگاهی به جدول ۲۱-۳ بیاندازید تا ایده‌ای از مسیر حرکت به دست آورید. این جدول خلاصه‌ای از مجموعهٔ حسابهای طرف تولید و طرف درآمد ارایه می‌دهد. اگر با ساختار جدول و تعاریف به‌کار رفته در آن آشنا شوید، در واقع نیمی از مسیر درک تولید ناخالص داخلی و مجموعهٔ مؤلفه‌های آن را پیموده‌اید.

رویکرد تولید	رویکرد درآمد
اجزاء تولید ناخالص داخلی:	**منابع درآمدی یا هزینه‌ای تولید ناخالص داخلی:**
مصرف (C)	دستمزدها، حقوق‌ها و سایر درآمدهای نیروی کار
+ سرمایه‌گذاری ناخالص خصوصی (I)	+ بهره، اجاره، سایر درآمدهای دارایی
+ دولت (G)	+ مالیاتهای غیرمستقیم
+ صادرات خالص (x)	+ استهلاک
	+ سودها
برابر با: تولید ناخالص داخلی	**برابر با: تولید ناخالص داخلی**

جدول ۲۱-۳. طرح کلی حسابهای درآمد ملی و تولید

این جدول مؤلفه‌های اصلی دو طرف حسابهای ملی را نشان می‌دهد. سمت چپ نشاندهندهٔ مؤلفه‌های رویکرد گردش تولید (کمان بالایی) است: برای نشان دادن این مؤلفه‌ها معمولاً از نمادهای G,I,C و X استفاده می‌شود. سمت راست مؤلفه‌های رویکرد گردش درآمدها یا هزینه‌ها(کمان پایینی) را نشان می‌دهد. هر دو رویکرد نهایتاً به یک رقم ثابت، یعنی تولید ناخالص داخلی، ختم می‌شود.

تولید ناخالص داخلی حقیقی در مقابل تولید ناخالص داخلی اسمی: «تعدیل» تولید ناخالص داخلی با استفاده از شاخص قیمت‌ها

تولید ناخالص داخلی را ارزش دلاری کالاها و خدمات تعریف کردیم و گفتیم که در محاسبهٔ ارزش دلاری از معیار *قیمتهای بازار* برای کالاها و خدمات مختلف استفاده

می‌کنیم. اما قیمتها به مرور زمان تغییر می‌کنند، زیرا تورم سال به سال قیمتها را افزایش می‌دهد. بنابراین چرا باید برای اندازه‌گیری چنین مفهوم مهمی از یک معیار متغیر و منعطف استفاده کرد ؟ چرا از یک معیار غیر منعطف و غیر متغیر استفاده نکنیم؟

مسألهٔ تغییر قیمتها یکی از معضلاتی است که اقتصاددانان به هنگام استفاده از پول به عنوان یک معیار اندازه‌گیری باید آنرا حل کنند. واضح است که برای اندازه‌گیری تولید و درآمد یک ملت به معیاری غیر متغیر نیازمندیم. اقتصاددانان می‌توانند با حذف مؤلفهٔ افزایش قیمت و ایجاد یک شاخص حقیقی یاکمّی برای تولید ملی، این معیار منعطف را با یک معیار قابل اعتماد عوض کنند.

ایدهٔ اصلی به این شرح است: می‌توان تولید ناخالص داخلی یک سال خاص را با استفاده از قیمتهای واقعی بازار در همان سال اندازه‌گیری کرد؛ این اندازه‌گیری *تولید ناخالص داخلی اسمی*، یا تولید ناخالص داخلی بر حسب قیمتهای جاری را به دست می‌دهد. اما معمولاً *تولید ناخالص داخلی حقیقی*، یعنی شاخص حجم یا مقدار کالاها و خدمات تولید شده مورد نظر است. به بیان دقیقتر، ما تولید ناخالص داخلی حقیقی را از طریق ضرب مقدار کالاها در مجموعهٔ ثابت و غیر متغیری از قیمتها به دست می‌آوریم. بدین ترتیب، تولید ناخالص داخلی اسمی با استفاده از قیمتهای متغیر و تولید ناخالص داخلی حقیقی با استفاده از قیمتهای ثابت محاسبه می‌گردد.

هرگاه تولید ناخالص داخلی اسمی را بر تولید ناخالص داخلی حقیقی تقسیم کنید، شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی به دست می‌آید که به عنوان مقیاس سطح کلی قیمتها عمل می‌کند. بدین ترتیب، برای محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی حقیقی می‌توان تولید ناخالص داخلی اسمی را بر شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی تقسیم کرد.

با مثالی ساده می‌توان این مفهوم را روشنتر ساخت. فرض کنید کشوری در سال اول ۱۰۰۰ بوشل* ذرت و در سال دوم ۱۰۱۰ بوشل ذرت تولید می‌کند.قیمت هر بوشل در سال اول ۱ دلار و در سال دوم ۲ دلار است. تولید ناخالص داخلی اسمی (PQ) در سال اول برابر است با ۱۰۰۰=۱۰۰۰×۱ و در سال دوم برابر است با ۲۰۲۰=۱۰۱۰×۲.

---

* پیمانه‌ای برای اندازه‌گیری غلات معادل تقریباً ۳۶/۴ لیتر.(م)

بنابراین تولید ناخالص داخلی ظرف یک سال ۱۰۲ درصد رشد داشته است.

اما مسلماً رشد واقعی تولید ذرت به هیچ وجه ۱۰۲ درصد نبوده است. برای یافتن میزان واقعی تولید باید به تغییر قیمتها توجه کرد. ما سال اول را به عنوان سال مبنا، یا سالی که قیمتها را محاسبه می‌کنیم، در نظر می‌گیریم و شاخص قیمت، یا شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی، را در سال اول، یا سال مبنا، برابر با $P_1=1$ تعیین می‌کنیم. اطلاعات پاراگراف قبل به ما نشان می‌دهد که شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی در سال دوم برابر با ۲ = ۱/۲ = P_2 بوده است. تولید ناخالص داخلی حقیقی (Q) برابر است با تولید ناخالص داخلی اسمی (PQ) تقسیم بر شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی (P). بدین ترتیب تولید ناخالص داخلی حقیقی در سال اول برابر با $1000/1=$1000 و در سال دوم برابر با 2020/2=$1010 است. بنابراین، رشد تولید ناخالص داخلی حقیقی، با در نظر گرفتن تغییرات قیمت، برابر با ۱ درصد است که با رشد تولید ذرت مساوی است.

بررسی وضعیت اقتصادی آمریکا در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۳ نمونه‌ای تاریخی از روند انقباض را به ما نشان می‌دهد. جدول ۲۱-۴ نشانگر تولید ناخالص داخلی اسمی در سال ۱۹۲۹ (برابر با ۱۰۴ میلیارد دلار) و تولید ناخالص داخلی اسمی در سال ۱۹۳۳ (برابر با ۵۶ میلیارد دلار) است. این ارقام نشان می‌دهد که بین سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ تولید ناخالص داخلی اسمی به میزان ۴۶ درصد کاهش یافته است. اما طبق برآوردهای دولت، سطح متوسط قیمتها نیز در همین دوره به میزان ۲۳ درصد کاهش داشته است. اگر سال ۱۹۲۹ را به عنوان سال مبنا و شاخص تعدیل تولید ناخالص داخلی در آن سال را ۱ فرض کنیم، خواهیم دید که شاخص قیمت در سال ۱۹۳۳ چیزی در حدود ۰/۷۷ خواهد بود. بنابراین ۵۶ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۳۳ در واقع ارزشی بیش از نصف ۱۰۴ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۲۹ دارد. جدول ۲۱-۴ نشان می‌دهد که تولید ناخالص داخلی حقیقی در سال ۱۹۳۳ تنها به هفت دهم سطح آن نسبت به سال ۱۹۲۹ کاهش یافته است: بدین ترتیب به لحاظ قیمتهای رایج در سال ۱۹۲۹، یا قدرت خرید در سال ۱۹۲۹، تولید ناخالص داخلی حقیقی به میزان ۷۳ میلیارد دلار سقوط کرده است. بنابراین، بخشی از دلایل کاهش شدید تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۳۳ ناشی از کاهش قیمتهاست.

زمان	(۱) GDP اسمی (جاری، میلیارد دلار)	(۲) شاخص عددی قیمتها (GDP تورم‌زدایی شده، ۱=۱۹۲۹)	(۳) GDP واقعی (میلیارد دلار، به قیمتهای ۱۹۲۹) $(۳) = \frac{(۱)}{(۲)}$
۱۹۲۹	۱۰۴	۱/۰۰	$\frac{۱۰۴}{۱/۰۰} = ۱۰۴$
۱۹۳۳	۵۶	۰/۷۷	$\frac{۵۶}{۰/۷۷} = ۷۳$

جدول ۲۱ـ۴. تولید ناخالص داخلی حقیقی(یا به لحاظ تورمی تصحیح شده) از طریق تقسیم تولید ناخالص داخلی اسمی بر شاخص تعدیل تولید ناخالص داخلی به دست می‌آید.
با استفاده از شاخص قیمت در ستون (۲) مقادیر ستون(۱) را تعدیل می‌کنیم تا به تولید ناخالص داخلی حقیقی در ستون(۳) دست یابیم.(مسأله: آیا می‌توانید نشان دهید که تولید ناخالص داخلی حقیقی در سال ۱۹۲۹ بر حسب قیمتهای سال ۱۹۳۳ چیزی برابر با ۸۰ میلیارد دلار بوده است؟ شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۳۳، یا سال مبنا را ۱ و شاخص قیمتها در سال ۱۹۲۹ را ۱۳۰ بگیرید.)

جدول ۲۱ـ۴ ساده‌ترین روش برای محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی حقیقی و شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی را نشان می‌دهد. گاه این محاسبات نتایج گمراه‌کننده‌ای در بردارد؛ به ویژه هنگامیکه قیمتها و مقادیر کالاهای مهم به سرعت تغییر می‌کند. به عنوان مثال، ظرف دو دههٔ گذشته قیمت رایانه شدیداً سقوط کرده در حالیکه تعداد رایانه‌های تولید شده به شدت افزایش یافته است (در بحث شاخص قیمتها به این مسأله خواهیم پرداخت).

زمانیکه قیمتهای نسبی به سرعت در حال تغییر است، استفاده از قیمتهای یک سال خاص (مثلاً قیمت رایانه در سال ۱۹۸۰) باعث می‌شود که رشد تولید کالا خیلی سریع و غیر واقعی نشان داده شود. کارشناسان آمار برای تصحیح این خطا از ضرایب

زنجیره‌ای استفاده می‌کنند. در این روش به جای استفاده از ضرایب نسبی ثابت برای هر کالا و به منظور انعکاس الگوی متغیر مخارج در یک اقتصاد از ضرایب زنجیره‌ای که در هر سال تغییر می‌کند، استفاده می‌شود. امروزه آمارهای رسمی دولت ایالات متحده در ارتباط با تولید ناخالص داخلی و شاخص قیمت تولید ناخالص داخلی با استفاده از ضرایب زنجیره‌ای به دست می‌آید که اهل فن آنها را «تولید ناخالص داخلی حقیقی به دلار زنجیره‌ای» و «شاخص قیمت زنجیره‌ای تولید ناخالص داخلی» می‌نامند.[1] برای راحتی کار ما فقط از اصطلاح تولید ناخالص داخلی حقیقی و شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی، که ارتباط نزدیکی با شاخص‌های زنجیره‌ای دارند، استفاده می‌کنیم.

خلاصه اینکه:

تولید ناخالص داخلی اسمی (PQ) *نشانگر کل ارزش پولی کالاها و خدمات تولید شده ظرف یک سال است که در محاسبهٔ آن ارزش پولی با معیار قیمتهای بازار در همان سال سنجیده می‌شود. در محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی حقیقی* (Q) *مؤلفهٔ تغییر قیمتها از تولید ناخالص داخلی اسمی حذف شده، تولید ناخالص داخلی بر اساس قیمتهای ثابت محاسبه می‌گردد. شاخص سنتی تعدیل تولید ناخالص داخلی همان «قیمت تولید ناخالص داخلی» است که از طریق معادلهٔ زیر به دست می‌آید:*

$$Q = \text{حقیقی}\ GDP = \text{اسمی}\ GDP/GDP\ \text{شاخص تعدیل کنندهٔ} = PQ/P$$

حسابهای ملی ایالات متحده، برای تصحیح خطای ناشی از تغییر ناگهانی و شدید قیمتهای نسبی، از شاخصهای زنجیره‌ای برای محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی حقیقی و شاخصهای قیمت استفاده می‌کنند.

---

۱. برای روشن شدن مطلب می‌توان از مثال اصلاح موی سر استفاده کرد. فرض کنید که ارزش اصلاح موی سر در سال ۱۹۹۵ چیزی برابر با ۳۰۰ دلار بوده است.همچنین فرض کنید که تعداد اصلاح موی سر از سال ۱۹۹۵ تا سال ۱۹۹۶ به میزان یک درصد و از سال ۱۹۹۶-۱۹۹۷ به میزان ۲ درصد افزایش یافته است. بدین ترتیب ارزش تولید ناخالص داخلی حقیقی به قیمتهای سال ۱۹۹۴ برابر با ۳۰۰ دلار در سال ۱۹۹۵، ۳۰۳ دلار (۳۰۳=۱/۰۱×۳۰۰) در سال ۱۹۹۶، و ۳۰۹/۶ دلار (۳۰۹/۶=۱/۰۱×۳۰۳) در سال ۱۹۹۷ خواهد بود. برای به دست آوردن شاخص زنجیره‌ای قیمت نیز از همین روش استفاده می‌شود.

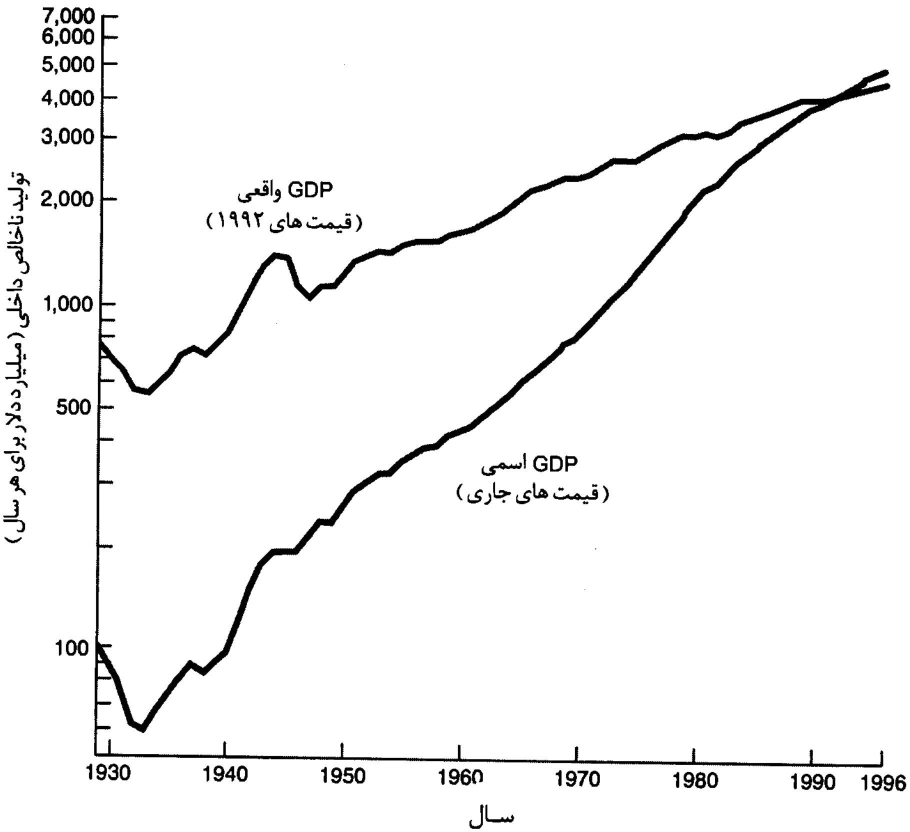

نمودار ۲۱ـ۲. تولید ناخالص داخلی اسمی به سبب افزایش قیمتها رشد سریعتری نسبت به تولید ناخالص داخلی حقیقی نشان می‌دهد.
افزایش تولید ناخالص داخلی اسمی به اشتباه میزان تولید را بیشتر از میزان واقعی نشان می‌دهد. دلیل این امر آن است که رشد تولید ناخالص داخلی اسمی با لحاظ کردن افزایش قیمت و رشد تولید به دست می‌آید. برای محاسبهٔ میزان واقعی تولید باید مؤلفهٔ تغییرات قیمت را در تولید ناخالص داخلی تصحیح کنیم. [منبع: وزارت بازرگانی ایالات متحده]

سرمایه‌گذاری و تشکیل سرمایه

تا به حال در محاسبات خود هیچ اشاره‌ای به کالاهای سرمایه‌ای نکرده‌ایم. اما در

دنیای واقعی کشورها بخشی از تولید خود را به تولید کالاهای سرمایه‌ای اختصاص می‌دهند. *سرمایه‌گذاری* شامل افزایش موجودی سرمایه‌ای یک کشور از جمله ساختمانها، تجهیزات و موجودی انبارهاست. سرمایه‌گذاری در واقع قربانی کردن مصرف امروز برای افزایش مصرف فرداست. مردم به جای افزایش مصرف پیتزا، اجاقهای پیتزاپز بیشتری تولید می‌کنند تا بتوانند تولید آن را برای مصرف آینده بالا ببرند.

سرمایه‌گذاری حقیقی: اقتصاددانان «سرمایه‌گذاری» (یا گاه سرمایه‌گذاری حقیقی) را تولید کالاهای سرمایه‌ای بادوام تعریف می‌کنند. در عرف عام «سرمایه‌گذاری» غالباً با خرید سهام یا افتتاح حساب پس‌انداز تداعی می‌شود. اقتصاددانان برای توضیح این مفاهیم از اصطلاح *سرمایه‌گذاری مالی* استفاده می‌کنند. دقت کنید که این دو نوع سرمایه‌گذاری را با یکدیگر اشتباه نکنید.

به عنوان مثال، اگر ۱۰۰۰ دلار از گاو صندوق خود به حساب بانکی خود منتقل کنیم و یا با آن اوراق قرضهٔ دولتی بخریم، به لحاظ اقتصادی هیچگونه سرمایه‌گذاریی انجام نگرفته است. در اینجا فقط یک نوع دارایی مالی به یک نوع دارایی مالی دیگر تبدیل شده است. تنها زمانیکه یک کالای سرمایه‌ای فیزیکی تولید شود، می‌توان به لحاظ اقتصادی آنرا سرمایه‌گذاری نامید.

چگونه سرمایه‌گذاریها در حسابهای ملی لحاظ می‌شود؟ اگر مردم بخشی از امکانات تولید جامعه را به جای مصرف به تشکیل سرمایه اختصاص می‌دهند، بنابراین چنین تولیداتی باید در کمان بالایی نمودار تولید ناخالص داخلی گنجانده شود. سرمایه‌گذاری‌ها نمایانگر افزایش موجودی کالاهای سرمایه‌ای بادوامی است که امکانات تولید آینده را افزایش می‌دهد. بنابراین باید تعریف اولیهٔ خود را چنین اصلاح کنیم:

تولید ناخالص داخلی مجموع تمامی محصولات نهایی است. بنابراین علاوه بر کالاهای مصرفی و خدمات، باید سرمایه‌گذاری‌های ناخالص نیز در تولید ناخالص داخلی گنجانده شود.

سرمایه‌گذاری خالص در مقابل سرمایه‌گذاری ناخالص. تعریف اصلاح شدهٔ ما از

تولید ناخالص داخلی «سرمایه‌گذاری ناخالص» را نیز در کنار مصرف در بر می‌گیرد. اما اصطلاح «ناخالص» در اینجا به چه معناست؟ این اصطلاح نشانگر آن است که سرمایه‌گذاری تمامی کالاهای سرمایه‌ای تولید شده را شامل می‌شود. در محاسبهٔ سرمایه‌گذاری ناخالص، *استهلاک* یا میزان کاستی سرمایه ظرف یکسال در نظر گرفته نمی‌شود. بدین ترتیب، سرمایه‌گذاری ناخالص شامل تمامی ماشین‌آلات، کارخانه‌ها و خانه‌هایی است که ظرف مدت یکسال ساخته می‌شود - اگر چه بعضی از آنها صرفاً جایگزین کالاهای سرمایه‌ای قدیمی از بین رفته یا از رده خارج شود.

اگر به دنبال مقیاسی برای سنجیدن افزایش سرمایهٔ یک جامعه هستید، سرمایه‌گذاری ناخالص مقیاس چندان معقولی نیست. از آنجاییکه در این مقیاس هیچ ضریبی برای استهلاک در نظر گرفته نشده است، مقیاس چندان دقیقی نخواهد بود.

مقایسهٔ سرمایه‌گذاری با جمعیت اهمیت استهلاک را روشنتر می‌کند. اگر بخواهید افزایش جمعیت را محاسبه کنید، صرفاً شمارش تعداد موالید کافی نیست؛ زیرا این امر میزان افزایش جمعیت را بیش از واقع نشان می‌دهد. برای محاسبهٔ افزایش جمعیت، باید تعداد مرگ و میر را نیز حساب کرد.

این نکته در مورد سرمایه نیز صدق می‌کند. برای یافتن افزایش خالص سرمایه، باید با سرمایه‌گذاری ناخالص شروع و سپس میزان مرگ و میر سرمایه را در قالب استهلاک، یا کاستی سرمایه، از آن کم کرد.

بنابراین به منظور برآورد میزان تشکیل سرمایه از *سرمایه‌گذاری خالص* استفاده می‌کنیم. سرمایه‌گذاری خالص همیشه برابر است با تولد سرمایه (سرمایه‌گذاری ناخالص) منهای مرگ سرمایه (استهلاک سرمایه):

سرمایه‌گذاری خالص برابر است با سرمایه‌گذاری ناخالص منهای استهلاک.

نمودار ۲۱-۳ سرمایه‌گذاری خالص و استهلاک را به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی طی نیم قرن اخیر نشان می‌دهد. می‌بینید که استهلاک روز به روز اهمیت بیشتری یافته است - شاید به این خاطر که تجهیزات دارای عمر کوتاه مانند رایانه، به طور فزاینده‌ای بخش بزرگی از موجودی سرمایه را تشکیل می‌دهد. سهم تولید از سرمایه‌گذاری *خالص* به طور چشمگیری کاهش یافته است - از حدود ۷/۵ درصد تولید به ۲/۵ درصد تولید در سالهای اخیر. این نرخ پایین سرمایه‌گذاری خالص موجب

نگرانی اقتصاددانان شده است؛ زیرا سرمایه‌گذاری ابزاری است که از طریق آن تکنولوژی‌های جدید به مرحلهٔ تولید پای می‌گذارند. همانگونه که بعدها خواهیم دید، نرخ بالای سرمایه‌گذاری معمولاً با رشد بالای نرخ بهره‌وری همراه است.

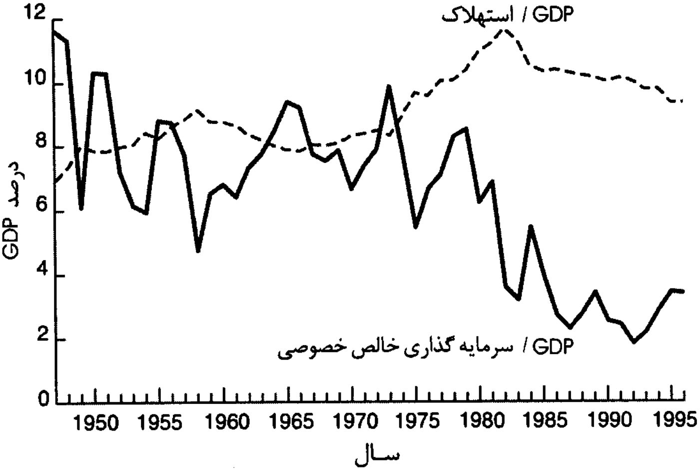

نمودار ۲۱ـ۳. سهم سرمایه‌گذاری در تولید کاهش یافته است.

تغییرات خالص میزان جمعیت برابر است با تعداد موالید منهای تعداد مرگ و میر. به همین ترتیب، سرمایه‌گذاری خالص برابر است با سرمایه‌گذاری ناخالص منهای استهلاک. منحنی نزولی نمودار ۲۱ـ۳ نشان می‌دهد که سهم سرمایه‌گذاری خالص خصوصی در تولید ملی از اواسط دههٔ ۱۹۷۰ میلادی به این سو کاهش یافته است. خط نقطه چین نمایانگر میزان استهلاک به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی است. مجموع دو منحنی برابر است با سهم سرمایه‌گذاری ناخالص خصوصی در تولید ناخالص داخلی [منبع: وزارت بازرگانی ایالات متحده].

دولت

تا به حال از مصرف کنندگان صحبت کردیم ولی از بزرگترین خریدار ـ یعنی دولتهای مرکزی، ایالتی و محلی ـ سخنی نگفتیم. تولید ناخالص داخلی باید به گونه‌ای میلیاردها دلار محصولی را که یک کشور به طور جمعی مصرف و یا سرمایه‌گذاری می‌کند هم در بر گیرد، اما این کار چگونه صورت می‌گیرد؟

محاسبهٔ سهم دولت در تولید ملی امری پیچیده است، زیرا بسیاری از خدمات دولتی در بازار فروخته نمی‌شود.بلکه دولت هم هزینه‌های مصرفی (مانند غذا برای نیروهای مسلح) و هم اقلام سرمایه‌ای (مانند رایانه یا سربازخانه) را خریداری می‌کند. در محاسبهٔ سهم دولت در تولید ناخالص داخلی، صرفاً تمامی خریدهای دولت را به جریان مصرف، سرمایه، و همانگونه که بعداً خواهیم دید، خالص صادرات می‌افزاییم.

بنابراین تمامی هزینه‌های پرداخت حقوق به کارمندان دولت به علاوهٔ هزینهٔ کالاهایی (نظیر لیزرها، جاده‌ها و هواپیماهایی) که از بخش خصوصی خریداری می‌شود در مقولهٔ سوم گردش محصولات، تحت عنوان «هزینه‌های مصرفی و سرمایه‌گذاری ناخالص دولت» گنجانده می‌شود. این مقوله برابر است با سهم دولتهای مرکزی، ایالتی و محلی در تولید ناخالص داخلی.

حذف پرداخت‌های انتقالی. آیا گفتهٔ بالا به این معناست که تمامی هزینه‌های دولت در تولید ناخالص داخلی گنجانده می‌شود؟مسلماً اینطور نیست. تولید ناخالص داخلی فقط خرید کالا و خدمات از سوی دولت را در بر می‌گیرد و هزینهٔ پرداخت‌های انتقالی را لحاظ نمی‌کند.

پرداخت‌های انتقالی دولت در واقع پرداختهایی است که به افراد انجام می‌گیرد و در قبال کالا یا خدمات پرداخت نمی‌شود. نمونه‌هایی از پرداخت‌های انتقالی دولت شامل بیمهٔ بیکاری، مستمری سالخوردگان و از کار افتادگان و مزایای سربازان جنگی است. این پرداختها به منظور نیل به اهداف اجتماعی صورت می‌گیرد و از آنجاییکه در قبال خرید کالا یا خدمات انجام نمی‌شود، در محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی نیز لحاظ نمی‌گردد.

بنابراین، اگر به این دلیل که معلم هستید از دولت حقوق دریافت می‌کنید، این حقوق یک پرداخت عامل حساب می‌شود و در تولید ناخالص داخلی انعکاس می‌یابد. اما اگر به خاطر فقر، مستمری رفاهی دریافت می‌کنید، این پرداخت در قبال خدمات به شما انجام نمی‌شود بلکه یک نوع پرداخت انتقالی است و به همین جهت از تولید ناخالص داخلی حذف می‌گردد.

یکی از پرداختهای انتقالی دولت، پرداخت بهرهٔ بدهی‌های دولتی است. در اینجا بهره به عنوان پرداخت پول در قبال بدهی‌هایی تلقی می‌گردد که به خاطر جنگهای گذشته و یا برنامه‌های گذشتهٔ دولت به بار آمده و خرید کالا یا خدمات جاری به حساب

نمی‌آید. پرداختهای بهره‌ای دولت از نوع پرداخت‌های انتقالی تلقی شده و به همین سبب در تولید ناخالص داخلی گنجانده نمی‌شود.

در نهایت دقت داشته باشید که مخارج دولت در ارتباط با کالاها و خدمات در حسابهای درآمد ملی (G) با بودجهٔ رسمی دولت کاملاً متفاوت است. زمانیکه وزارت دارایی هزینه‌ها را محاسبه می‌کند، هم هزینه‌های انجام شده در ارتباط با کالاها و خدمات (G) و هم پرداخت‌های انتقالی را در نظر می‌گیرد.

مالیاتها. در رویکرد گردش محصول برای محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی، هیچ اشاره‌ای به نحوهٔ تأمین مالی مخارج انجام شده از سوی دولت نکردیم، زیرا در این رویکرد نحوهٔ تأمین مالی مخارج چه از طریق جمع‌آوری مالیات یا چاپ پول و یا استقراض برایمان مهم نیست. کارشناسان آمار بدون توجه به منابع تأمین مالی هزینه‌ها، مؤلفهٔ دولتی تولید ناخالص داخلی را به عنوان هزینه‌های تحقق یافتهٔ خرید کالا و خدمات توسط دولت محاسبه می‌کنند.

اگر چه می‌توان از مالیاتها در رویکرد گردش محصول چشم پوشی کرد، اما این مؤلفه باید حتماً در رویکرد گردش درآمد یا هزینه، در محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی گنجانده شود. به عنوان مثال، دستمزدها را در نظر بگیرید. بخشی از دستمزدها به عنوان مالیات بر درآمد شخص به دولت تعلق می‌گیرد. این مالیاتهای مستقیم مسلماً در مؤلفهٔ دستمزدها در هزینه‌های جاری گنجانده می‌شود و همین مسأله در مورد مالیاتهای مستقیم (شخصی یا شرکتی) بر بهره، اجاره‌بها و سود نیز صدق می‌کند.

حال مالیات بر فروش و دیگر مالیاتهای غیر مستقیمی را که تولیدکنندگان صنعتی بزرگ و کوچک باید در قبال هر قرص نان (یا در مراحل گندم، آرد و یا خمیر نان) بپردازند، در نظر بگیرید. فرض کنید که این مالیاتهای غیر مستقیم کلاً ۱۰ سنت برای هر قرص نان و دستمزدها، سود و دیگر هزینه‌های مرتبط با ارزش افزوده برای صنعت تولید نان ۹۰ سنت هزینه برای هر قرص در بر داشته باشد. در این صورت قیمت هر قرص نان ـر رویکرد گردش محصول چه مقدار خواهد بود؟ ۹۰ سنت؟ مسلماً خیر. هر قرص نان به قیمت ۱ دلار فروخته خواهد شد که برابر است با ۹۰ سنت هزینه‌های عامل بعلاوهٔ ۱۰ سنت مالیات غیر مستقیم. بنابراین، رویکرد گردش هزینه در محاسبهٔ تولید ناخالص داخلی هم مالیاتهای غیر مستقیم و هم مالیاتهای مستقیم را به عنوان اجزای متشکلهٔ هزینهٔ تولید محصول نهایی در محاسبات خود می‌گنجاند.

خالص صادرات

ایالات متحدهٔ آمریکا یک اقتصاد آزاد است که کالا و خدمات را به کشورهای دیگر صادر و یا از آن‌ها وارد می‌کند. آخرین مؤلفهٔ تولید ناخالص داخلی ـ که در سالهای اخیر اهمیت فزاینده‌ای نیز یافته است ـ *خالص صادرات*، یعنی اختلاف بین صادرات و واردات کالا و خدمات است.

چگونه بین تولید ناخالص داخلی خود و تولید ناخالص داخلی کشورهای دیگر تمایز قایل می‌شویم؟ تولید ناخالص داخلی ایالات متحده نشانگر تمامی کالاها و خدمات تولید شده در درون مرزهای ایالات متحده است. اما تولید و فروش در ایالات متحده به دو لحاظ با یکدیگر متفاوتند. ابتدا اینکه بخشی از تولیدات این کشور (گندم و هواپیماهای بوئینگ تولید شده در ایالت آیووا) توسط خارجیها خریداری شده، به خارج حمل می‌شود؛ این اقلام صادرات ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. دوم اینکه بخشی از چیزهایی را که مصرف می‌کنیم (نفت مکزیک و خودروهای ژاپنی) در خارج از کشور تولید شده، به ایالات متحده حمل می‌گردد؛ این اقلام واردات ایالات متحده را تشکیل می‌دهد.

در بخش اعظم نیمهٔ دوم قرن اخیر، میزان صادرات ایالات متحده از واردات آن بیشتر بود؛ یعنی خالص صادرات مثبت بود. با وجود این، از سال ۱۹۸۰ به این سو، میزان واردات ایالات متحده به سرعت افزایش یافته، موجب کاهش شدید خالص صادرات شده است. در نتیجه، ایالات متحده دارای کسری تجاری بزرگی است. در فصول بعدی به منشأ و پیامدهای کسری تجاری خواهیم پرداخت.

یک مثال عددی. برای درک بهتر سازوکار حسابهای ملی می‌توانیم از یک اقتصاد کشاورزی ساده استفاده کنیم. فرض کنید که آگروویا ۱۰۰ بوشل ذرت تولید و ۷ بوشل ذرت نیز وارد می‌کند. حال از این ۱۰۷ بوشل ۸۷ بوشل مصرف می‌شود (C)، ۱۰ بوشل به خریدهای دولت برای ارتش اختصاص می‌یابد (G) و ۶ بوشل به عنوان سرمایه‌گذاری داخلی به موجودی انبارها افزوده می‌شود (I). علاوه بر این، ۴ بوشل نیز صادر می‌شود؛ بنابراین خالص صادرات (X) ۷-۴ یا ۳ـ است.

پس تولید ناخالص داخلی آگروویا چه ترکیبی دارد؟ ترکیب تولید ناخالص داخلی آن به ترتیب زیر است:

بوشل ۱۰۰ = ۳-۶ + ۱۰ + ۸۷ = تولید ناخالص داخلی

ساده سازی. گاه بحث را با ترکیب سرمایه‌گذاری داخلی و خالص صادرات برای دستیابی به سرمایه‌گذاری ملی کل که با نماد It نشان داده می‌شود، ساده می‌کنیم. به بیان دیگر، خالص سرمایه‌گذاری ملی کل را از طریق افزوده خالص صادرات به سرمایه‌گذاری داخلی در کالاهای سرمایه‌ای جدید محاسبه می‌کنیم. حال علت چیست؟ زمانیکه صادرات یک کشور بیش از واردات آن باشد، در واقع مازاد (خالص صادرات) در خارج از کشور سرمایه‌گذاری می‌شود. این مؤلفه خالص سرمایه‌گذاری خارجی نامیده می‌شود. برای محاسبهٔ مجموع مقادیری که یک کشور برای آینده کنار می‌گذارد ـ یعنی سرمایه‌گذاری ملی کل ـ خالص سرمایه‌گذاری خارجی به میزان تشکیل سرمایهٔ داخلی افزوده می‌شود.

تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص ملی

اگر چه تولید ناخالص داخلی رایج‌ترین مقیاس تولید ملی در ایالات متحده است، اما دو مفهوم رایج دیگر نیز در این ارتباط به کار می‌رود: تولید خالص و تولید ناخالص ملی. همانگونه که پیش از این توضیح داده شده تولید ناخالص داخلی شامل سرمایه‌گذاری *ناخالص* است، که مجموع سرمایه‌گذاری خالص بعلاوه استهلاک به حساب می‌آید. اگر قدری دقت کنیم، در خواهیم یافت که گنجاندن استهلاک در این محاسبات همچون گنجاندن گندم و نان با یکدیگر است. بنابراین مقیاس بهتر آن است که تنها سرمایه‌گذاری خالص را در تولید کل بگنجانیم. بدین ترتیب، با تفریق استهلاک از تولید ناخالص داخلی، به تولید خالص داخلی (NDP) دست می‌یابیم. اما اگر تولید ناخالص مقیاس معقول‌تری است، پس چرا اقتصاددانها و روزنامه‌نگارها با تولید ناخالص داخلی کار می‌کنند؟ به این سبب که محاسبه استهلاک قدری دشوار است، اما امکان محاسبه تقریباً دقیق سرمایه‌گذاری ناخالص وجود دارد. یکی دیگر از مقیاس‌های رایج اندازه‌گیری تولید ملی، تولید ناخالص ملی(GNP) است. اما تفاوت تولید ناخالص ملی و تولید ناخالص داخلی چیست؟ تولید ناخالص ملی، کل تولیدی است که با نیروی کار و سرمایه متعلق به شهروندان آمریکایی تولید می‌شود، ولی تولید ناخالص داخلی، کل تولیدی است که با نیروی کار و سرمایه *واقع* در درون مرزهای ایالات متحده تولید می‌شود. به عنوان مثال، بخشی از تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در کارخانه‌های هندا تولید می‌شود، که متعلق به شرکت‌های ژاپنی است. سود حاصل از فعالیت این کارخانه‌ها در

تولید ناخالص ملی انعکاس نمی‌یابد، زیرا هندا یک شرکت ژاپنی است. به همین ترتیب زمانیکه یک اقتصاددان امریکایی به ژاپن سفر می‌کند تا در قبال مبلغی سخنرانی ایراد کند، این مبلغ در تولید ناخالص داخلی ژاپن و در تولید ناخالص ملی امریکا گنجانده خواهد شد.[1]

خلاصه اینکه:

تولید خالص داخلی (NDP) *برابر است با کل محصول نهایی تولید شده ظرف مدت یکسال در درون یک کشور.در اینجا محصول تولید شامل سرمایه‌گذاری خالص یا سرمایه‌گذاری ناخالص منهای استهلاک نیز می‌شود.*

NDP =GDP− *استهلاک*

تولید ناخالص ملی (GNP) *برابر است با کل محصول نهایی تولید شده با درونداد متعلق به شهروندان یک کشور ظرف مدت یکسال.*

جدول ۲۱-۵ تعاریف جامعی از مولفه‌های مهم تولید ناخالص داخلی ارایه می‌دهد.

۱ـ *تولید ناخالص داخلی در طرف تولید*، مجموع چهار *مؤلفه اصلی است:*
* هزینه‌های مصرفی شخصی در قبال کالا و خدمات (C)
* سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی خصوصی (I)
* هزینه‌های مصرفی و سرمایه گذاری ناخالص دولت (G)
* خالص صادرات کالا و خدمات (X)، یا صادرات منهای واردات
۲ـ *تولید ناخالص داخلی در طرف هزینه‌ها*، مجموع *مؤلفه‌های اصلی زیر است:*

جدول ۲۱ـ ۵ مفاهیم اصلی حساب‌های درآمد ملی

۱. تا سال ۱۹۹۱ در امریکا، تولید ناخالص ملی به عنوان اصلی‌ترین مقیاس محاسبه تولید و درآمد ملی مورد استفاده قرار می‌گرفت. پس از آن، ایالات متحده امریکا برای هماهنگی با کشورهای دیگر و همچنین به این سبب که بیشتر دلمشغولی‌های اقتصادی به تولید و اشتغال در ایالات متحده مربوط می‌شد، مقیاس تولید ناخالص داخلی را به کار گرفت. با وجود این، در عمل اختلاف بین تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص ملی برای امریکا قابل چشم پوشی است. در سال ۱۹۹۶، تولید ناخالص داخلی، تنها ۰/۱ درصد بیشتر از تولید ناخالص ملی بود. اما در کشورهای دیگر، اختلاف در کشور کانادا، که عواید بسیاری در قبال سرمایه‌گذاری شهروندان امریکایی کسب می‌کند تولید ناخالص ملی ۴ درصد کمتر از تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۰ بود.

* دستمزدها و حقوق‌ها، بهره، اجاره‌بها، و سود (که همیشه با حذف دقیق محاسبه مضاعف کالاهای واسطه‌ای خریداری شده از شرکت‌های دیگر، با استفاده از تکنیک‌های ارزش افزوده، همراه است)

* مالیات‌های غیر مستقیم تجاری که به عنوان یکی از هزینه‌های گردشی محصولات نشان داده می‌شود

* استهلاک

۳ـ *محاسبه تولید ناخالص داخلی به دو روش گردش محصول و گردش هزینه نتیجه‌ای یکسان در بر دارد*

(باتبعیت از تکنیک‌های دفتر داری ارزش افزوده و محاسبه سود به عنوان عامل باقی مانده)

۴ـ *تولید خالص داخلی (NDP) برابر است با تولید ناخالص داخلی منهای استهلاک*

تولید ناخالص داخلی و تولید خالص داخلی: نگاهی به آمار

حال، پس از درک مفاهیم، می‌توانیم نگاهی به آمار واقعی جدول ۲۱ـ۶ بیاندازیم.

«رویکرد گردش محصول. ابتدا به سمت چپ جدول نگاه کنید. در این قسمت آمار مربوط به رویکرد گردش محصول برای محاسبه تولید ناخالص داخلی داخلی ارایه شده است. هر یک از چهار مؤلفه اصلی، به همراه آمار تولید هر یک از آنها در سال ۱۹۹۶ در اینجا مذکور است. در میان این چهار مؤلفه C و G و زیر گروههای آنها به قدری توضیح نیاز دارد. سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی خصوصی نیاز به توضیح دارد. مجموع کل این سرمایه‌گذاری (۱۱۱۷ میلیارد دلار) شامل تمامی سرمایه‌گذاری‌های تجاری ثابت جدید در بخش کارخانه‌ها، تجهیزات، ساختمانهای مسکونی، و افزایش موجودی انبار کالاهاست و هنوز استهلاک سرمایه از آن کم نشده است. اگر ۸۳۰ میلیارد دلار استهلاک را از این سرمایه‌گذاری ناخالص کم کنیم، به مبلغ ۲۸۷ میلیارد دلار دست می‌یابیم که سرمایه‌گذاری خالص است.

همچنین به رقم نشان می‌دهد که ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۶، نود و پنج میلیارد دلار بیش آنچه صادر کرده، واردات کالا و خدمات داشته است.

مجموع چهار مؤلفه سمت چپ جدول، رقم کل تولید ناخالص داخلی را برابر با

۷۶۳۶ میلیارد دلار به دست می‌دهد. این همان محصولی است که روی آن کار می‌کردیم: یعنی ارزش پولی عملکرد کلی اقتصاد آمریکا در سال ۱۹۹۶.

رویکرد گردش هزینه. حال به سمت جدول نگاه کنید که کمان پایینی، یا رویکرد گردش هزینه‌ها برای محاسبه تولید ناخالص داخلی را نشان می‌دهد. در اینجا، تمامی *هزینه‌های خالص تولید* بعلاوه مالیات‌ها و استهلاک ذکر شده است.

دستمزدها و دیگر اضافات کارمندی شامل تمامی خالص دریافتی، مزایای جنبی و مالیات دستمزدهاست. بهره خالص نیز جزء اقلام مشابه است. به یاد داشته باشید که بهره دیون دولتی به عنوان بخشی از G یا تولید ناخالص داخلی در نظر گرفته نمی‌شود بلکه نوعی انتقال به حساب می‌آید.

درآمد اجاره‌ای اشخاص شامل اجاره‌های دریافت شده توسط مالکین است. علاوه بر این، اگر ملک به خودتان تعلق داشته باشد، در واقع اجاره‌بها را به خودتان پرداخت می‌کنید. این مورد یکی از دهها مورد «انتساب» (یا داده‌های مشتقه) در حساب‌های ملی به حساب می‌آید. اگر واقعاً قصد محاسبه خدمات مسکنی را که مردم از آن بهره می‌برند، داشته باشیم و زمانیکه مردم به جای اجاره تصمیم به تملیک خانه‌ای می‌گیرند، نخواهیم برآوردهایتان تغییر کند، این محاسبه بسیار معقول خواهد بود.

مالیات‌های غیر مستقیم تجاری نیز به همراه بعضی تطابق‌ها و تعدیل‌ها، از جمله «اشتباه آماری» به طور جداگانه آورده شده است که نشان می‌دهد مقامات هیچگاه همه داده‌های مورد نیاز را در اختیار ندارند.[1]

استهلاک کالاهای سرمایه‌ای باید به عنوان یک هزینه، همچون تمامی هزینه‌های دیگر در تولید ناخالص داخلی انعکاس یابد.

از آنجاییکه سود یک عامل باقی مانده است ـ یعنی آنچه پس از تفریق تمامی هزینه‌های دیگر از کل فروش‌ها باقی مانده است ـ در آخر ذکر شده است. سود بر دو نوع است: سود شرکتها و درآمد خالص بنگاههای غیر شرکتی.

---

۱. کارشناسان آمارهیچگاه به گزارش‌های کامل و بدون نقص دسترسی نخواهند داشت و باید خلاء‌های آماری را با برآوردها و تخمین‌های خویش پر کنند. دقیقاً همانگونه که اندازه‌گیریها در آزمایشگاه شیمی با میزان ایده‌آل متفاوت است، اشتباهاتی نیز در کمان بالایی و پایینی تولید ناخالص داخلی رسوخ می‌کند. این اشتباهات با گنجاندن «اشتباه آماری» تعدیل می‌شود. در واقع پیش از این پستی به نام «رییس بخش اشتباه آماری» وجود داشت. اگر اطلاعات آماری واقعاً بی‌نقص و کامل بود، مسلماً دیگر احتیاجی به چنین پستی احساس نمی‌شد، اما از آنجاییکه آمارها هیچگاه دقیق نیست، در واقع این شخص وظیفه‌ای بسیار دشوار بر دوش داشت.

درآمد بنگاههای غیر شرکتی شامل درآمد بنگاههای غیر سهامی و واحدهای تجاری تک مالکی است. این مورد بخش اعظمی از درآمدهای حاصل از فعالیت‌های کشاورزی و حرفه‌ای را در بر می‌گیرد.

در نهایت، سود شرکت‌ها پیش از کسر مالیات نشان داده شده است. رقم ذکر شده ۷۳۶ میلیارد دلار برای سود شرکت‌ها در این جدول شامل ۲۹۹ میلیارد دلار مالیات بر سود شرکتهاست. باقی مانده نیز سود سهام یا سودهای شرکتی تقسیم نشده است. سودهای شرکتی تقسیم نشده (۲۰۲ میلیارد دلار) مبلغی است که دست نخورده باقی مانده و یا بار دیگر به واحد تجاری تزریق می‌شود و *پس‌انداز خالص شرکتی* نام دارد.

تولید ناخالص داخلی، ۱۹۹۶ (میلیارد دلار جاری)

رویکرد تولید			رویکرد درآمد یا هزینه		
۱ـ مخارج مصرفی شخصی		۵۲۰۸	۱ـ دستمزدها، حقوق و اضافه‌کاری		۴۴۲۷
کالاهای بادوام	۶۳۵		۲ـ بهره خالص		۴۲۵
کالاهای بی‌دوام	۱۵۳۵		۳ـ درآمد شخصی حاصل از اجاره		۱۴۶
خدمات	۳۰۳۸		۴ـ مالیات غیرمستقیم تجاری،		۵۵۳
۲ـ سرمایه‌گذاری ناخالص خصوصی داخلی		۱۱۱۷	تعدیل‌ها و مغایرتهای آماری		
ثابت خانگی	۳۰۹		۵ـ استهلاک		۸۳۰
ثابت تجاری	۷۸۱		۶ـ درآمد دارائیهای غیرشرکتی		۵۲۰
تغییر در موجودی	۲۶		۷ـ سود شرکتها قبل از مالیات		۷۳۶
۳ـ مصرف دولت و مخارج سرمایه‌گذاری		۱۴۰۷	تقسیم شد	۳۰۵	
			سود تقسیم نشده	۲۰۲	
۴ـ صادرات خالص		۹۵-	مالیات بر سود شرکتها	۲۲۹	
صادرات	۸۷۱				
واردات	۹۶۶				
تولید ناخالص داخلی		۷۶۳۶	تولید ناخالص داخلی		۷۶۳۶

جدول ۲۱ـ۶. دو رویکرد برای محاسبه تولید ناخالص داخلی، با آمار واقعی

سمت چپ جدول محاسبه گردش محصول (به قیمت‌های بازار) را نشان می‌دهد. سمت راست جدول محاسبه گردش هزینه‌ها (درآمدهای عامل و استهلاک بعلاوه مالیات‌های غیر مستقیم). [منبع: وزارت بازرگانی ایالات متحده امریکا]

همانگونه که مشاهده می‌کنید، رقم به دست آمده ۷۶۳۶ میلیارد دلار در هر دو سوی جدول، یعنی رویکرد گردش محصول و گردش هزینه، یکسان است.

از تولید ناخالص داخلی تا درآمد قابل تصرف

حساب‌های تولید ناخالص داخلی نه تنها فی‌نفسه مهم هستند، بلکه از آن جهت که به درک رفتار مصرف کنندگان و واحدهای تجاری کمک می‌کنند نیز، حائز اهمیتند. تمایز بیشتر بعضی مفاهیم به روشن کردن نحوه محاسبه حساب‌های ملی کمک می‌کند.

درآمد ملی. برای درک تقسیم بندی درآمد کل بین عوامل مختلف تولید، داده‌های خود را بر اساس *درآمد ملی* (NI) سازمان می‌دهیم. درآمد ملی نمایانگر مجموع درآمدهای نیروی کار، سرمایه و زمین است. این رقم حاصل تفریق استهلاک و مالیاتهای غیر مستقیم از تولید ناخالص داخلی است. درآمد ملی برابر است با کل اجرت نیروی کار، درآمدهای اجاره‌ای، بهره خالص، درآمد مالکان و سود شرکتهاست.

درآمد قابل تصرف. مفهوم مهم دیگر درآمد سالیانه‌ایست که خانواده‌ها برای مصارف خود واقعاً به آن دسترسی دارند. مفهوم درآمد قابل تصرف شخصی (که معمولاً درآمد قابل تصرف یا DI نامیده می‌شود) به این موضوع مربوط می‌شود. برای محاسبه درآمد قابل تصرف، مالیاتهای شخصی را از مجموع درآمدهای بازاری و انتقالی خانوارها کم می‌کنیم.

نمودار ۲۱-۴ نحوه محاسبه درآمد قابل تصرف را نشان می‌دهد.

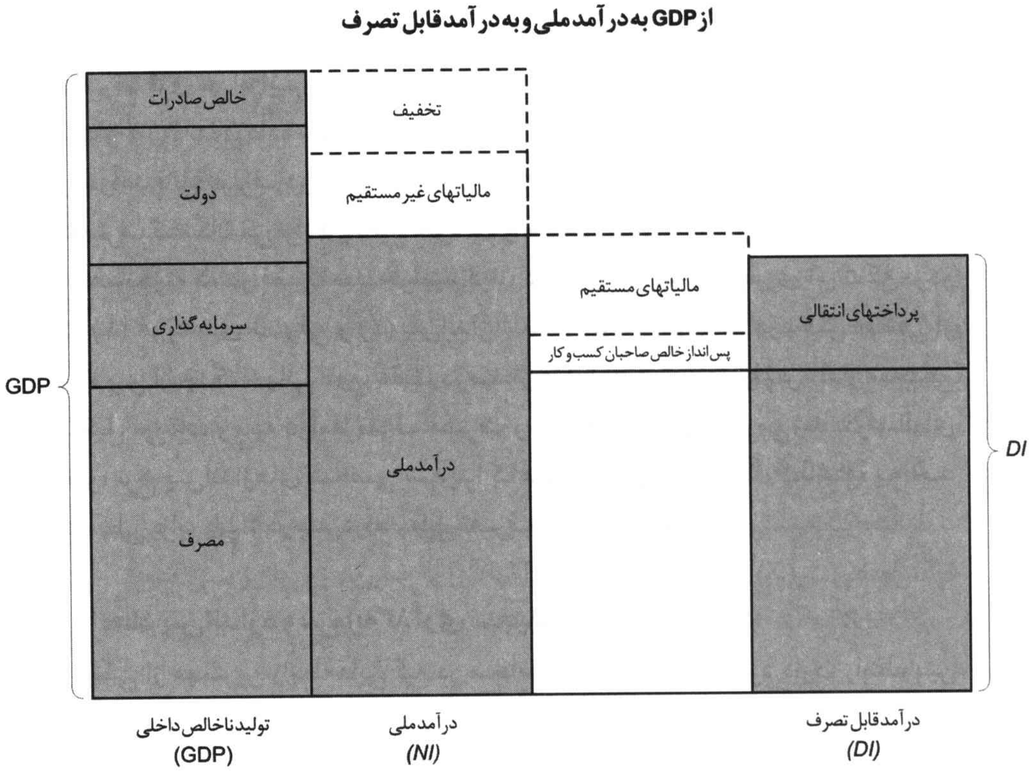

شکل ۲۱ـ۴. با محاسبه تولید ناخالص داخلی می‌توانیم درآمد ملی (NI) و درآمد شخصی (DI) را محاسبه کنیم.
مفاهیم درآمد به شرح ذیل هستند: ۱ـ تولید ناخالص داخلی، که کل درآمد ناخالص با توجه به تمامی عوامل است؛ ۲ـ درآمد ملی، مجموع درآمدهای عامل است و از طریق تفریق استهلاک و مالیات‌های غیر مستقیم از تولید ناخالص داخلی به دست می‌آید، و ۳- درآمد قابل تصرف شخصی، که مجموع کل درآمدها، از جمله پرداخت‌های انتقالی خانوارها منهای مالیات‌های شخصی است.

با درآمد ملی در ستون دوم شروع می‌کنیم. ابتدا تمامی مالیات‌ها مستقیم خانوارها و شرکت‌ها و سپس پس انداز خالص تجاری را از آن کم می‌کنیم (پس انداز تجاری برابر

است با استهلاک بعلاوه سودها منهای سود سهام. پس‌انداز خالص تجاری برابر است با مجموع فوق منهای استهلاک). در نهایت اینکه، پرداخت‌های انتقالی دولت به خانوارها را به رقم فوق می‌افزاییم. این رقم، درآمد قابل تصرف DI را که در ستون سمت راست نمودار ۲۱-۴ نشان داده شده است، به دست می‌دهد.

درآمد قابل تصرف در واقع همان پولی است که در نهایت به دست خانوارها می‌رسد و مصرف کنندگان می‌توانند به میل خود آن را صرف کنند.

همانگونه که در فصول بعد خواهیم دید، درآمد قابل تصرف، چیزی است که مردم بین (۱) هزینه‌های مصرفی و (۲) پس‌انداز شخصی تقسیم می‌کنند. در بخش اعظمی از دوره پس از جنگ جهانی دوم، هفت درصد از درآمد قابل تصرف را پس انداز شخصی تشکیل می‌داد، و بقیه درآمد صرف مصرف و پرداخت‌های بهره‌ای می‌شد .در سالهای اخیر، نرخ پس‌اندازهای شخصی شدیداً کاهش یافته و در ۵ سال گذشته، به حد متوسطی برابر با $۴\frac{۱}{۲}$ درصد درآمد قابل تصرف رسیده است.

اتحاد پس‌اندازه و سرمایه‌گذاری سنجیده

یکی از مهمترین رابطه‌هایی که در محاسبه درآمد ملی وجود دارد، رابطه بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری است. برای ساده‌تر کردن بحث تعیین درآمد در فصل ۲۲، در اینجا، طبق قواعد حسابداری پیشگفته از مفهوم *پس‌انداز سنجیده دقیقاً برابر است با سرمایه‌گذاری سنجیده*، استفاده می‌کنیم. این برابری، اتحاد حسابداری درآمد ملی است.

سرمایه‌گذاری چیست؟ با این فرض که هیچ دولت یا بخش خارجی‌ای وجود ندارد، می‌دانیم که I بخشی از تولید کمان بالایی است که C نیست. اما پس‌انداز چیست؟ باز هم با فرض نبود پس‌انداز دولتی، خارجی، و شرکتی، می‌دانیم که S آن بخش از درآمد قابل تصرف کمان پایینی، یا تولید ناخالص داخلی، است که صرف C نمی‌شود. به طور خلاصه:

I= رویکرد گردش محصول در محاسبه تولید ناخالص داخلی منهای C

S= رویکرد گردشی درآمدها در محاسبه تولید ناخالص داخلی منهای C

اما هر دو رویکرد رقم یکسانی برای تولید ناخالص داخلی ارایه می‌دهند، بنابراین

$S=I$ *اتحاد بین پس‌اندازه و سرمایه‌گذاری سنجیده*

البته این ساده‌ترین مورد ممکن است. زمانی کار ما تکمیل خواهد بود که کل سرمایه‌گذاری ملی را در نظر بگیریم، و برای اینکار باید واحدهای تجاری، دولت و خالص صادرات را نیز در محاسبات خود بگنجانیم. در اینجا، کل سرمایه‌گذاری ناخالص ملی (I_T) شامل سرمایه گذاری ناخالص داخلی خصوصی (I) و سرمایه‌گذاری خالص خارجی (X) خواهد بود. اما پس انداز ناخالص (S) باید به دو مقوله متفاوت تقسیم شود: (۱) پس انداز خصوصی (PS)، که شامل پس‌انداز اشخاص بعلاوه پس‌انداز کار و کسب، و (۲) مازاد درآمدهای دولت (GS)، که نمایانگر مازاد درآمدهای مالیاتی دولت نسبت به هزینه‌های کل آن، چه خریدها و چه پرداخت‌های انتقالی، است. حال، اتحاد پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی سنجیده، S و I_T، باید با استفاده از مؤلفه مجموع S نوشته شود:

$I_T = PS + GS =$ کل پس‌انداز

از آنجاییکه سرمایه‌گذاری ملی برابر با مجموع سرمایه‌گذاری داخلی (I) و خالص‌صادرات (X) است، می‌توانیم معادله بالا را به صورت زیر بازنویسی کنیم:

$$I + X = PS + GS$$

یا

سرمایه‌گذاری داخلی بعلاوه خالص صادرات برابر است با پس‌انداز شخصی بعلاوه مازاد بودجه.[1]

---

۱. این اتحاد بنیادین را می‌توان با استفاده از تعریف تولید ناخالص داخلی و پس‌انداز نیز به دست آورد. اتحاد بنیادین تولید ناخالص داخلی در طرف تولید، معامله زیر است: $GDP=C+I+G+X$

اما سرمایه‌گذاری ناخالص ملی با معادله $I_T=I+X$

تعریف می‌شود، بنابراین می‌توان طرف تولید را اینگونه باز سازی کرد

$GDP=C+I_T+G$

سپس به مؤلفه تولید ناخالص داخلی در طرف درآمد یا هزینه می‌رسیم

$GDP = T_x - T_r + BS + DI$

که در آن T_x = مالیاتها، T_r = انتقالی‌ها و BS نیز پس‌اندزهای تجاری است.

برابر با سود با کسر

سپس پس‌انداز خصوصی را تعریف می‌کنیم PS، به عنوان پس‌انداز شخصی (DI-C) به علاوه پس‌اندازهای تجاری. زیرا $PS = DI - C + BS$

خواهیم داشت $GDP = C + PS + (T_x - T_r - G) + G = C + I_T + G$

←

پس‌انداز ملی همیشه برابر است با سرمایه‌گذاری ملی. مؤلفه‌های سرمایه‌گذاری شامل سرمایه‌گذاری در کارخانه، تجهیزات، موجودی انبارها و سرمایه‌گذاری خارجی یا خالص صادرات است. منابع پس انداز نیز پس انداز خصوصی (خانوارها یا واحدهای تجاری) و پس انداز دولت (مازاد بودجه دولت) است. این اتحاد در هر شرایطی، چه در زمان آرامش، چه در زمان جنگ، صدق می‌کند.

ورای حسابهای ملی

طرفداران نظام اقتصادی و اجتماعی موجود غالباً به این مطلب اشاره دارند که اقتصادهای بازار چنان رشد تولید بالایی داشته‌اند که در تاریخ بشر بی‌نظیر است. طرفداران سرمایه‌داری می‌گویند: «نگاه کنیدکه نبوغ بازارهای آزاد چگونه موجب رشد تولید ناخالص داخلی شده است.»

اما تکیه بر این مقیاس‌ها، واکنشهایی منفی نیز به دنبال داشته است. منتقدان شکایت دارند که تولید ناخالص داخلی نمایانگر مادی‌گرایی افراطی جامعه‌ایی است که خود را وقف تولید بی‌پایان کالاهای بی‌مصرف کرده است. همانگونه که یکی از منتقدان گفته است: «از تولید و دلار و تولید ناخالص داخلی‌تان برایم صحبت نکنید. برای من GDP همانا آلودگی ناخالص داخلی است!»

پس چه باید کرد؟ مگر نه اینست که تولید ناخالص داخلی، خرید بمب و موشک و پرداخت حقوق زندانبان‌ها از سوی دولت را نیز در بر می‌گیرد؟ مگر نه اینست که افزایش جرم و جنایت موجب افزایش فروش سیستم‌های هشدار خانگی، و در نتیجه افزایش تولید ناخالص داخلی می‌شود؟ مگر نه اینست که قطع درختان غیر جایگزین شونده نیز

→

چون $GS = T_X - T_r - G$، می‌توانیم مقادیر G و C را با استفاده از اتحاد پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاری جایگزین کنیم: $I_T = PS + GS$

آخرین اتحاد مفید به این ترتیب به دست می‌آید که به یادآوریم $I_T = I + X$:

$$I + X = PS + GS$$

به بیان دیگر سرمایه‌گذاری داخلی به علاوه خالص صادرات برابر است با پس‌انداز شخصی بعلاوه مازاد بودجه. این معادله سرمایه‌گذاریهای دولت را حذف کرده، به شرط آن که I شامل سرمایه‌گذاریهای دولت نیز بشود، آنرا نباید در G یا کسری دولت به حساب آورد.

به عنوان تولید مثبت در حساب‌های ملی انعکاس می‌یابد؟ آیا اقتصاد مدرن کیفیت زندگی را هزینه تولید هرچه بیشتر و بیشتر نمی‌کند؟

در سالهای اخیر، اقتصاد دانان شروع به ایجاد «حساب‌های ملی بهبود یافته» کرده‌اند که در آن نقایص عمده ارقام استاندارد تولید ناخالص داخلی برطرف شده و تولیدات رضایت‌بخش واقعی اقتصادمان را به نحو بهتری منعکس می‌سازد. رویکرد جدید سعی دارد تا محدوده حساب‌های سنتی را با شمول فعالیتهای مهم غیر بازاری و تصحیح ارقام با توجه به فعالیتهای زیانباری که از حساب‌های ملی سنتی حذف می‌شوند، گسترش دهد. دو نمونه بسیار خوب، اقتصاد زیرزمینی و آلودگی محیط زیست است.

افزودنی‌ها: اقتصاد زیرزمینی. در سالهای اخیر، نویسندگان بسیاری به رشد انفجار گونه *اقتصاد* زیرزمینی، که دامنه وسیعی از فعالیت‌های گزارش نشده به دولت را در بر می‌گیرد، اشاره کرده‌اند. اقتصاد زیرزمینی فعالیت‌های چون قمار، فحشا، فروش مواد مخدر، کار انجام شده توسط مهاجران غیرقانونی، تهاتر خدمات، لایی گذاری حساب‌های هزینه، قاچاق، و حتی کاشت گیاهان خوراکی در خانه را در بر می‌گیرد. بعضی از تحلیلگران معتقدند که مقررات و مالیات‌های سنگین دولتی، بخش عمده‌ای از فعالیت اقتصادی را به سوی پنهانکاری سوق داده است.

بسیاری از فعالیت‌های زیرزمینی به انگیزه فرار از مالیات‌ها و یا کنترل و تحریم‌های دولتی انجام می‌گیرد. زمانیکه دلالان دارو، فروش کوکائین را از اظهار نامه‌های مالیاتی خویش قلم می‌گیرد، در واقع نه تنها از دادن مالیات فرار می‌کنند، بلکه یک فعالیت غیر قانونی را نیز پنهان می‌سازند. در مقابل، زمانیکه مردم، پرستار بچه‌ای برای کودکان خود استخدام می‌کنند و مالیات تامین اجتماعی می‌پردازند و یا دردسرهای پرکردن فرم‌های مربوطه و غیره انجام می‌شود، استخدام پرستار کودک امری کاملاً قانونی است.

البته تمامی فعالیت‌های زیرزمینی بخشی از تولید ناخالص داخلی نیستند. به طور کلی، حساب‌های ملی، فعالیت‌های غیرقانونی را از تولیدی قلم می‌گیرد ــ این فعالیت‌ها به لحاظ هنجارهای اجتماعی، فعالیت‌های «بد» محسوب می‌شود. به عنوان مثال، تجارت پرسود هروئین هیچگاه در تولید ناخالص داخلی گنجانده نمی‌شود. همچنین، اگر یک کلکسیونر هنری یکی از آثار پیکاسو را در زوریخ به فروش برساند و افزایش سرمایه‌اش را گزارش نکند، در واقع درآمدی مشمول مالیات تولید شده که در تولید

ناخالص داخلی گنجانده نمی‌شود، زیرا اثر هنری چندین دهه قبل تولید شده است.

اما در مورد فعالیت‌ها قانونی زیرزمینی چه باید اندیشید: مثلاً نجاران، پزشکان، پرستاران کودک و کشاورزانی که کالاها و خدمات ارزشمند تولید می‌کنند ولی درآمدشان را به دولت گزارش نمی‌دهند؟ شاید دقیق‌ترین آمارهای موجود از آن مؤسسه *خدمات درآمد داخلی* باشد که حسابرسی بسیار دقیقی از افراد به عمل آورده است. طبق تحقیقات این مؤسسه، در سالهای اخیر نزدیک به ۴ تا ۸ درصد از درآمدها به دولت گزارش نشده است.

باید در توضیح برآورد فعالیت‌های زیرزمینی به دو نکته اشاره کرد. ابتدا اینکه شواهد متقنی دال بر بزرگ شدن حجم اقتصاد زیرزمینی وجود ندارد، هر چند بعضی از مردم، مدعی چنین رشد سریعی هستند. دوم اینکه، وزارت بازرگانی بر اساس تحقیقات و طرف تولید چرخه تولید ناخالص داخلی، میزان درآمدهای گزارش نشده را تخمین می‌زند. به عنوان مثال، درآمد گزارش نشده یک دکه ساندویچ فروشی، خود را در تحقیقات مربوط به هزینه رستوران مصرف کنندگان نشان می‌دهد. تحقیقات دقیقی که در همین ارتباط از سوی وزارت بازرگانی انجام شده است، نشان می‌دهد که درآمدهای گزارش نشده چیزی نزدیک به یک درصد از تولید ناخالص داخلی است.

کاستی‌ها: زیان‌های زیست محیطی. گاه تولید ناخالص داخلی تولیدات «خوب» را به حساب می‌آورد، اما از تولیدات «بد» چشم پوشی می‌کند. به عنوان مثال، فرض کنید که شهروندان *سابربیا* برای خنک کردن خانه‌هایشان ۱۰ میلیون کیلووات ساعت برق خریداری کرده و به ازای هر یک کیلووات ساعت برق ۱۰ سنت به شرکت برق بپردازند. این ۱ میلیون دلار، هزینه‌های نیروی کار، هزینه‌های نیروگاه و هزینه‌های سوخت را پوشش می‌دهد. اما فرض کنید که این شرکت برای تولید برق ناگزیر محیط زیست منطقه را آلوده می‌کند، اما به خاطر این تأثیر بیرونی، هزینه‌ای متحمل نمی‌شود. محاسبه تولید نه تنها باید ارزش برق را لحاظ کند (که تولید ناخالص داخلی نیز چنین می‌کند) بلکه باید هزینه زیان‌های زیست محیطی به سبب آلودگی را نیز کم نماید (که تولید ناخالص داخلی چنین نمی‌کند).[1]

فرض کنید که شهروندان سابربیا علاوه بر ۱۰ سنتی که به ازای هر کیلو وات ساعت

۱. چرا هزینه‌های آلودگی در تولید ناخالص داخلی گنجانده نمی‌شود؟ به این خاطر که هیچ کس زیانهای آلودگی را خرید و فروش نمی‌کند. به بحث در مورد آثار بیرونی در فصل دوم مراجعه کنید.

برق می‌پردازند، ۱ سنت به عنوان زیانهای زیست‌محیطی پرداخت کند. این مبلغ هزینهٔ آلودگی (درختان، علفزار، جویبارها و مردمی) است که از سوی شرکت برق پرداخت نمی‌شود.بدین ترتیب کل هزینه‌های «بیرونی» ۱۰۰ هزار دلار خواهد بود. برای تصحیح این قلم از هزینه‌های پنهان در مجموعه حسابهای بهبود یافته، باید ۱۰۰ هزار دلار از «آلودگی بد» را از یک میلیون «برق خوب» کم کنیم.

وزارت بازرگانی ایالات متحده در سال ۱۹۹۴ حسابهای ملی بهبود یافتهٔ خود را با معرفی *حسابهای زیست محیطی* (که گاه «حسابهای سبز» نامیده می‌شود) و برای محاسبهٔ سهم منابع طبیعی و زیست محیطی در درآمد ملی طراحی شده است، به کار بست. اولین قدم، تشکیل حسابهایی برای محاسبهٔ سهم داراییهای عمق خاک نظیر نفت، گاز و زغال سنگ بود.

طرفداران محیط زیست استدلال می‌کنند که شیوه‌های اسراف‌گرایانهٔ آمریکا سرمایه‌های طبیعی این کشور را به باد می‌دهد. اما بسیاری از این طرفداران از نتیجهٔ اولین حسابهای سبز بسیار متعجب شدند. طبق برآوردهای انجام شده، اکتشافات به ذخایر ثابت شدهٔ منابع طبیعی ما می‌افزاید در حالیکه استخراج این منابع از میزان آن می‌کاهد. در واقع، این دو فعالیت یکدیگر را خنثی می‌کنند: تأثیر خالص اکتشاف و استخراج از سال ۱۹۵۸-۱۹۹۱ بین منهای ۲ میلیارد دلار و بعلاوهٔ ۱ میلیارد دلار بوده است، در حالیکه حد متوسط تولید ناخالص داخلی در همین مدت ۴۲۰۰ میلیارد دلار بود (تمامی این ارقام به قیمتهای سال ۱۹۹۲ است).

گام بعدی وزارت بازرگانی حرکت به سوی ایجاد حسابهایی برای منابع تجدیدپذیر مانند خاک و جنگل، و سپس پرداختن به داراییهای زیست محیطی نظیر هوا، آب و حیوانات وحشی است. اقتصاددانان و طرفداران محیط زیست با دقت تمام این تحولات هیجان‌انگیز را زیر نظر دارند.

شاخص‌های قیمت و تورم

در این فصل به اندازه‌گیری تولید پرداختیم. اما مردم به روندهای قیمت، به نوسانات سطح قیمت و به تورم نیز علاقه نشان می‌دهند. این اصطلاحات چه معنایی دارد؟
اجازه بدهید با یک تعریف دقیق شروع کنیم:

شاخص قیمت معیاری برای اندازه‌گیری سطح متوسط قیمتهاست. تورم نشانگر افزایش سطح عمومی قیمتهاست. نرخ تورم، نرخ تغییر سطح عمومی قیمتهاست و به روش زیر محاسبه می‌شود:

$$\text{نرخ تورم (سال t)} = \frac{\text{سطح قیمت (سال t)} - \text{سطح قیمت (سال ۱-t)}}{\text{سطح قیمت (۱-سال t)}} \times ۱۰۰$$

اما چگونه «سطح قیمت» را که در تعریف تورم به کار می‌رود، اندازه می‌گیریم؟ به لحاظ مفهومی، سطح قیمت به متوسط قیمت کالاها و خدمات در یک اقتصاد اطلاق می‌گردد و در عمل، سطح عمومی قیمتها از طریق ایجاد شاخصهای قیمت که قیمتهای متوسط کالاها و خدمات است، اندازه‌گیری می‌شود.

به عنوان مثال، سال ۱۹۹۶ را در نظر بگیرید که طی آن قیمتهای مصرف کننده به میزان ۳/۳ درصد افزایش یافت. در آن سال، قیمت تمامی محصولات عمده نظیر نوشیدنی‌ها، خوراکی‌ها، مسکن، پوشاک، حمل و نقل و مراقبت‌های پزشکی افزایش یافت. به این روند کلی افزایش قیمت، تورم گفته می‌شود.

با وجود این، تمامی قیمتها به یک اندازه افزایش نمی‌یابد. به عنوان مثال، طی سال ۱۹۹۶ قیمت پوشاک به میزان ۰/۲ درصد کاهش یافت در حالیکه قیمت بنزین ۱۳ درصد افزایش نشان داد؛ اما افزایش سطح متوسط قیمت چیزی برابر با ۳/۳ درصد بود.

نقطهٔ مقابل تورم، تنزل *قیمتها* است و زمانی رخ می‌دهد که سطح عمومی قیمتها کاهش می‌یابد. تنزل قیمتها در اواخر قرن بیستم پدیده‌ای بسیار نادر بوده است. در ایالات متحده آمریکا آخرین باری که قیمتهای مصرف کننده واقعاً کاهش یافت در سال ۱۹۹۵ بود. تنزل قیمت‌های پایدار که طی آن قیمتها به طور مستمر در طول چند سال کاهش می‌یابد، معمولاً با دورهٔ رکود اقتصادی همانند دهۀ ۱۹۳۰ یا ۱۸۹۰ میلادی همراه است.

شاخص‌های قیمت

زمانیکه روزنامه‌ها می‌گویند «تورم در حال افزایش است» در واقع به افزایش یک شاخص قیمت اشاره می‌کنند. شاخص قیمت متوسط قیمتهای تعدادی از کالاها و خدمات بر اساس ضرایب آنهاست. اقتصاددانان برای ایجاد شاخص‌های قیمت، ت

هر یک از کالاها را به نسبت اهمیت اقتصادی‌شان ضریب بندی می‌کنند. مهمترین شاخص‌های قیمت، شاخص قیمت مصرف کننده، شاخص تعدیل کنندهٔ تولید ناخالص داخلی و شاخص قیمت تولید کننده است.

شاخص قیمت مصرف کننده (CPI). رایجترین مقیاس اندازه‌گیری تورم شاخص قیمت مصرف کننده یا CPI است. CPI در واقع هزینهٔ خرید سبد استانداردی از کالاها در زمانهای متفاوت است. سبد استاندارد کالاها شامل خوراک، پوشاک، مسکن، سوخت، حمل و نقل، مراقبتهای پزشکی، شهریهٔ دانشگاه و کالاها و خدماتی است که برای گذاران زندگی خریداری می‌شود. برای ایجاد شاخص قیمت مصرف کننده در آمریکا قیمتهای بیش از ۳۶۴ گروه مجزای کالا و خدمات از بیش از ۲۱ هزار نهاد و مؤسسه در ۹۱ منطقهٔ کشور جمع‌آوری می‌شود.

اما ضرایب قیمتهای گوناگون در ایجاد شاخص‌های قیمت چگونه محاسبه می‌شود؟ مسلماً افزودن قیمتهای مختلف به یکدیگر و یا محاسبهٔ ضرایب آنها براساس حجم کالا امری احمقانه است. به همین سبب شاخص قیمت با محاسبهٔ ضریب قیمت‌ها بر اساس اهمیت اقتصادی هر یک از کالاهای مورد نظر ساخته می‌شود.

در ارتباط با شاخص قیمت مصرف کننده، هر یک از کالاها به نسبت اهمیت نسبی آن در بودجهٔ مصرفی مصرف کنندگان، دارای ضریب ثابتی است. ضریب هر یک از کالاها به نسبت کل مخارج مصرف کنندگان در ارتباط با کالای مورد نظر محاسبه می‌گردد. تا دسامبر ۱۹۹۶ هزینه‌های مربوط به مسکن بزرگترین گروه قیمتی شاخص قیمت مصرف کننده را تشکیل می‌داد که برابر با ۴۰ درصد کل بودجهٔ مصرفی مصرف کنندگان بود. در همین مدت، هزینهٔ خرید خودروی جدید و یا دیگر وسایل نقلیه، تنها ۵ درصد از بودجهٔ مصرفی مصرف کنندگان را در شاخص قیمت مصرف کننده تشکیل می‌داد.

در اینجا می‌توانیم برای روشن ساختن نحوهٔ اندازه‌گیری تورم از اعداد و ارقام استفاده کنیم. فرض کنید که مصرف کنندگان فقط ۳ کالا خریداری می‌کنند: مواد خوراکی، سرپناه و مراقبت‌های پزشکی. طبق یک تحقیقی فرضی معلوم شده است که مصرف کنندگان ۲۰ درصد از بودجهٔ خود را صرف خرید مواد خوراکی، ۵۰ درصد را صرف تهیهٔ مسکن و ۳۰ درصد را صرف مراقبت‌های پزشکی می‌کنند.

سال ۱۹۹۸ را سال مبنا قرار می‌دهیم و قیمت هر یک از کالاها را بر مبنای ۱۰۰

محاسبه می‌کنیم تا شاخص قیمت تغییری نکند. که البته بدین معناست که CPI نیز در سال مبنا ۱۰۰ است [(۰/۳۰×۱۰۰)+(۰/۵۰×۱۰۰)+(۰/۲۰×۱۰۰)=]. سپس شاخص قیمت مصرف کننده و نرخ تورم را برای سال ۱۹۹۹ محاسبه می‌کنیم. فرض کنید که در سال ۱۹۹۹ قیمت مواد خوراکی به میزان ۲ درصد افزایش یابد و به ۱۰۲ درصد برسد. همچنین قیمت مسکن و مراقبتهای پزشکی نیز هر یک به ترتیب به میزان ۶ و ۱۰ درصد افزایش یابد. بر اساس آمار و ارقام جدید، شاخص قیمت مصرف کننده را برای سال ۱۹۹۹ به روش زیر بازسازی می‌کنیم:

CPI(۱۹۹۹)=(۰/۲۰×۱۰۲)+(۰/۵۰×۱۰۶)+(۰/۳۰×۱۱۰)=۱۰۶/۴

به بیان دیگر شاخص قیمت مصرف کننده در سال مبنا (یعنی ۱۹۹۸) برابر با ۱۰۰ و در سال ۱۹۹۹ برابر با ۱۰۶/۴ درصد است. به همین ترتیب، نرخ تورم سالانه در سال ۱۹۹۹ برابر است با ۶/۴=۱۰۰×[۱۰۰/(۱۰۰-۱۰۶/۴)] درصد.

دقت کنید که در شاخص قیمت مصرف کنند، به رغم تغییر سالیانه قیمت‌ها، ضریب آنها ثابت می‌ماند.

این مثال اصول اندازه‌گیری نرخ تورم را نشان می‌دهد، تنها تفاوت این مثال ساده و اندازه‌گیری واقعی نرخ تورم آن است که شاخص قیمت مصرف کننده کالاهای بسیار بیشتری را در بر می‌گیرد. در غیر این صورت، روند محاسبه شاخص‌ها دقیقاً همان چیزی است که در مثال مشاهده کردید.

شاخص تعدیل کننده تولید ناخالص داخلی. در بحث پیرامون محاسبه تولید و درآمد ملی در اوایل این فصل به شاخص تعدیل کننده تولید ناخالص ملی اشاره کردیم. می‌دانید که شاخص تعدیل کننده تولید ناخالص داخلی در واقع نسبت تولید ناخالص داخلی اسمی به تولید ناخالص داخلی حقیقی است و به همین سبب می‌توان آن را به عنوان قیمت *تمامی* مؤلفه تولید ناخالص داخلی (مصرف، سرمایه‌گذاری، خریداری دولت، و خالص صادرات) و نه یک بخش خاص دانست. علاوه بر این، شاخص تعدیل کننده تولید ناخالص داخلی با شاخص قیمت مصرف کننده تفاوت دارد زیرا شاخصی با ضرایب متغیر است که تغییر درصد سهم کالاهای متفاوت در آن لحاظ می‌شود. علاوه بر این، برای مؤلفه‌های تولید ناخالص داخلی، نظیر کالاهای سرمایه‌ای، مصارف شخصی و نظایر آن نیز شاخص‌های تعدیل کننده‌ای وجود دارد که گاه برای تکمیل شاخص قیمت

مصرف کننده نیز از آنها استفاده میشود. همانگونه که در بحث‌های خود به آن اشاره کردیم، اخیراً وزارت بازرگانی شاخص‌های قیمت با ضرایب زنجیره‌ای را به کار گرفته است که در هر دوره خاص، ضرایب کالاهای مختلف را به نسبت تغییر میزان بودجه مصرفی مصرف کنندگان در ارتباط با آن کالا تعییر می دهد.

شاخص قیمت تولید کننده (PPI). این شاخص، که در سال ۱۸۹۰ پایه گذاری شد، قدیمی‌ترین شاخصی است که به طور مستمر از سوی وزارت کار منتشر می‌شود. این شاخص نمایانگر سطح قیمت‌های عمده فروشی و یا تولید است. این شاخص بر اساس قیمت به چیزی نزدیک به ۳۴۰۰ کالا از جمله مواد خوراکی، محصولات صنعتی و معدنی تهیه می‌شود. ضرایب ثابتی که برای محاسبه شاخص قیمت تولید کننده به کار می‌رود در واقع خالص فروش هر یک از کالاهاست. به خاطر جزئیات فراوانی که باید در تهیه این شاخص لحاظ شود، بیشتر واحدهای تجاری از آن استفاده می‌کنند.

خطای صعودی قیمت‌ها، تخمین کمتر از واقع رشد اقتصادی

هر چند شاخص‌های قیمت نظیر شاخص قیمت مصرف کننده بسیار مفیدند، اما نقایصی نیز دارند. برخی ار این نقایص ذاتی شاخص‌های قیمت است. یکی از این نقایص، *مساله عدد شاخص* است که به انتخاب یک دوره مناسب برای سال مبنا مربوط می‌شود. می‌دانید که شاخص قیمت مصرف کننده، ضریب ثابتی برای هر یک از کالاها دارد. در نتیجه، موقعیتی که در آن مصرف کنندگان کالاهای نسبتاً ارزانقیمت را جایگزین کالاهای نسبتاً گرانقیمت می‌سازند، هزینه‌های زندگی به طور غیر واقعی بیشتر برآورد می‌شود.

برای روشن شدن مطلب، می‌توانیم از آمار و ارقام مربوط به انرژی مصرفی کمک بگیریم. زمانیکه قیمت بنزین در دهه ۱۹۷۰ میلادی ناگهان افزایش یافت، مردم از خریدهای خود کاستند، به خودروهای کوچکتر روی آورند و کمتر به مسافرت رفتند. اما طبق شاخص قیمت مصرف کننده، به رغم سه برابر شدن قیمت بنزین، مردم باز هم به همان اندازه قبل بنزین خریداری می‌کردند. به همین سبب، هزینه‌های کلی زندگی بیشتر از واقع محاسبه می‌شد. کارشناسان آمار برای به حداقل رساندن مساله عدد شاخص، شیوه‌های آماری جدیدی نظیر ضرایب زنجیره‌ای ابداع کرده‌اند، ولی هنوز در محاسبه

شاخص قیمت مصرف کننده از این شیوه‌ها استفاده نشده است.

مساله مهم دیگر، مشکل تطبیق شاخص‌های قیمت برای لحاظ کردن سهم کالاها و خدمات جدید و بهبود یافته است. با یک مثال می‌توان این مشکل را روشن ساخت. در سالهای اخیر، مصرف کنندگان به استفاده از لامپ‌های مهتابی روی آورده‌اند. مصرف برق این لامپ‌ها تقریباً هزینه‌ای برابر یک چهارم لامپ‌های قدیمی است. به همین ترتیب، بهبود کیفیت در موارد دیگر نیز در شاخص‌های قیمت لحاظ نشده است؛ مثلاً جایگزین شدن دیسک‌های فشرده به جای نوارهای ویدیو، جایگزین شدن سیستم پخش ماهواره‌ای یا کابلی به جای سیستم قبلی، افزایش مسافرتهای هوایی و هزاران بهبود دیگری که در کالاها و خدمات صورت گرفته است.

طبق تحقیقاتی که اخیراً انجام شده است، اگر بهبود کیفیت به طور مناسبی در شاخص‌های قیمت لحاظ شده بود، شاخص قیمت مصرف کننده در سالهای اخیر افزایش کمتری از خود نشان می‌داد. این مسئله بطور خاص در مورد مراقبتهای پزشکی مطرح است. در این بخش، قیمتها در دهه ۱۹۸۰ میلادی به شدت افزایش نشان می‌دهد؛ اما هیچ معیار مناسبی برای اندازه‌گیری بهبود کیفیت مراقبت‌های پزشکی وجود ندارد و شاخص قیمت مصرف کننده رواج محصولات جدیدی نظیر داروهای جدید که جایگزین جراحی‌های پرهزینه شده‌اند را کاملاً نادیده می‌گیرد.

گروهی از اقتصاددانان برجسته به رهبری مایکل بوسکین از دانشگاه استنفورد (رئیس اقتصاددانان جرج بوش)، اخیراً خطای صعودی شاخص قیمت مصرف کننده را قدری بیش از ۱ درصد در سال برآورد کرده‌اند. این عدد بسیار کوچک، دارای معانی ضمنی بسیار مهمی در اقتصاد است. این عدد نشان می‌دهد که تولید واقعی کشور نیز به میزان مشابهی (۱ درصد) تعدیل شده است. بدین معنا که اگر خطای شاخص قیمت مصرف کننده در شاخص تعدیل تولید ناخالص داخلی نیز انعکاس می‌یابد، بنابراین، بازده به ازای هر ساعت ـ کارگر در ایالات متحده ۲ درصد بیش از مقداری که توسط حسابداری ملی رسمی برآورد شده، بوده است.

این یافته بطور ضمنی هزینه‌های زندگی را تعدیل می‌کند (موردی که در تامین اجتماعی و بسیاری از قراردادهای کارگران لحاظ می‌شود)، چیزی که باعث می‌شود افراد برای جبران آن راه افراط بپیمایند. براساس تخمین گروه بوسکین، اگر دولت به

جای استفاده از شاخص قیمتهای مصرف‌کننده با توجه به خطای تشخیص داده شده توسط آنها شاخص برنامه‌های خود را برگزینند، احتمال دارد در حول و حوش ۲۰۰۸ در کسری بودجه دولت و بدهی ملی دولت کاهشی ۱۸۰ میلیارد دلاری و ۱ میلیارد دلاری اتفاق افتد. این یافته‌ها نشان می‌دهد که دانش اقتصادی حسابداری و شاخص‌های مقداری، صرفاً مفاهیمی پیچیده که نشان‌دهنده منافع باشند، نیستند بلکه ابزارکارهای مفیدی برای تکنسین‌ها نیز هستند. شاخص‌های قیمت و تولید بر بودجه دولت، برنامه‌های بازنشستگی ما و حتی راههای تخمین زدن عملکرد اقتصادملی اثر می‌گذارند.

برآورد حسابداری

در این فصل راهی را که اقتصاددانان از طریق آن تولید ملی و سطح عمومی قیمتها را اندازه می‌گیرند، بررسی کردیم. بررسی مجدد و تحلیل کاستیهای موجود در زمینه اندازه‌گیری GDP ما را به چه نتیجه‌ای در مورد کفایت اندازه‌گیریهایمان می‌رساند؟ آیا آنها روندهای اصلی را نشان می‌دهند؟ آیا آنها با شایستگی میزان رفاه را اندازه می‌گیرند؟ پاسخ به این پرسشها را از آرتور اوکن بشنویم:

نباید از اینکه رونق ملی تضمین‌کننده وجود جامعه‌ای شاد نیست، تعجب کرد. همانطور که رفاه شخصی ما را از وجود خانواده‌ای شاد مطمئن نمی‌کند. رشد GDP نمی‌تواند جبران تنش ناشی از جنگی ناموفق و غیرمردمی را بنماید، اعتماد از دست رفته ناشی ازعدم عدالت نژادی را جبران کند و فوران آتشفشانی اخلاق جنسی و تحقق نیافتن استقلال جوانان را تامین کند. اما، رونق شرط لازم برای دستیابی به بسیاری از خواسته‌های ما را فراهم می‌کند.[1]

خلاصه

۱ـ تولید ناخالص داخلی (GDP)، جامع‌ترین اندازه نشان دهنده تولید کالا و خدمت توسط یک ملت است. این مقدار دربرگیرنده ارزش دلاری مصرف (C)، سرمایه‌گذاری

۱. *اقتصاد سیاسی، رونق*، ص ۱۲۴، انتشارات نورتن، نیویورک، ۱۹۷۰.

ناخالص خصوصی (I)، مخارج دولت (G) و خالص صادرات (X) بوجود آمده توسط یک ملت در یک سال مورد نظر است. آنرا می‌توان به صورت معادله زیر نشان داد:

$$GDP = C + I + G + X$$

این معادله گاهی با ادغام سرمایه‌گذاری خصوصی و خالص صادرات ذیل عنوان کل سرمایه‌گذاری ناخالص ملی ($I_T = I + X$)، ساده می‌شود:

$$GDP = C + I_T + G$$

۲ـ تا تعریف سود به عنوان باقیمانده، می‌توانیم از طریق حلقه بالای شکل ۲۱-۱ (جریان تولید) در اندازه‌گیری GDP به همان نتیجه‌ای برسیم که از طریق حلقه پایین شکل (جریان هزینه) می‌رسیم. استفاده از جریان هزینه و در نظر گرفتن دریافتی عوامل خطر محاسبه دوباره از میان می‌برد همانطورکه محاسبه از طریق ارزش افزوده این کار را می‌کرد. بعد از جمع کردن همه دریافتی‌ها (قبل از مالیات) شامل دستمزد، بهره، اجاره، استهلاک و درآمد ناشی از سود بایستی مالیات غیرمستقیم را نیز بر آنها بیافزائیم. GDP اقلام انتقالی چون بهره اوراق بهادار دولتی و پرداختهای رفاهی را در بر نمی‌گیرد.

۳ـ با استفاده از شاخص قیمت، می‌توانیم GDP اسمی (GDP محاسبه شده با قیمتهای جاری) «تورم زدایی» کنیم و از این طریق به محاسبه درست GDP واقعی (GDP که با توجه به قیمتهای یک سال پایه قدرت خریدش محاسبه شده) نزدیکتر شویم. استفاده از این شاخص ما را در برداشتن روکش غیرواقعی قیمتها از روی مقدار تولید یاری می‌نماید.

۴ـ سرمایه‌گذاری خالص مثبت است، هنگامیکه یک ملت کالاهای سرمایه‌ای بیش از آنچه که به صورت استهلاک از دست می‌دهد، تولید نماید. تا زمانی که برآورد میزان استهلاک برای آمارگران مشکل باشد، آنها از مفهوم سرمایه‌گذاری ناخالص در اندازه‌گیری‌هایشان استفاده می‌کنند.

۵ـ درآمد ملی و درآمد قابل تصرف دو اندازه‌گیر رسمی دیگر هستند. درآمد قابل تصرف (DI) چیزی است که به صورت بالفعل پس از کم کردن پرداختهای مالیاتی، سود تقسیم نشده پس‌انداز شده در شرکتها و تعدیل‌های ناشی از درآمدهای انتقالی، برای مردم می‌ماند و می‌توانند آنرا برای مصرف یا پس‌انداز خرج کنند.

۶ـ با استفاده از قواعد حسابداری ملی، پس‌انداز اندازه‌گیری شده باید دقیقاً برای

سرمایه‌گذاری اندازه‌گیری شده باشد. در یک اقتصاد فرضی که فقط خانوارها در آن وجود دارند نشان دادن این امر ساده است. در یک اقتصاد کامل پس‌انداز خصوصی و مازادهای دولت برابر با سرمایه‌گذاری خالص داخلی به علاوه سرمایه‌گذاری خالص خارجی است. یکی شدن پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مطابق تعریف است از این‌رو فرق نمی‌کند اقتصاد در اوج یا حضیض در جنگ یا صلح باشد. این برابری مطابق تعریف صورت گرفته در حسابداری ملی اتفاق می‌افتد.

۷ـ تولید ناخالص داخلی و حتی تولید خالص داخلی، مقادیر ناکاملی برای اندازه‌گیری رفاه اقتصادی واقعی هستند. در سالهای اخیر، آمارگران شروع به تکمیل کردن اندازه‌گیریهای خود با مقادیر غیربازاری چون اقتصاد زیرزمینی و آثار جانبی محیط زیستی کرده‌اند.

۸ـ تورم هنگامی پدید می‌آید که سطح عمومی قیمتها افزایش می‌یابد (و ضد تورم هنگامی رخ می‌دهد که سطح عمومی قیمتها پایین می‌آید). امروزه، ما تورم را از طریق شاخص قیمتها اندازه می‌گیریم، شاخصی که میانگین موزونی از قیمتهای هزاران کالای خاص به دست آمده است. مهمترین مفهوم از قیمت، شاخص قیمت مصرف‌کننده (CPI) است که از طریق اندازه‌گیری هزینه یک سبد ثابت بازاری از کالاها و خدمات مصرفی را اندازه گرفته و با یک سال پایه مقایسه می‌شود، حاصل می‌شود. مطالعات اخیر نشان می‌دهد که CPI نوعی خطای بیش برآورد دارد زیرا مشکلاتی در شماره‌های شاخص وجود دارد و این شاخص کالاهای جدید و رو به گسترش را حذف می‌کند.

مفاهیمی برای مرور

GDP واقعی و اسمی
تورم‌زدایی از GDP
$GDP = C + I + G + X$
$= C + I_T + G$
استهلاک-سرمایه‌گذاری‌خالص$=I_T$

GDP از دو دیدگاه معادل:
تولید (حلقه بالایی)
دست آورد (حلقه پایینی)
کالاهای واسطه‌ای، ارزش افزوده
NDP=GDP ـ استهلاک
انتقال‌های دولتی
درآمد قابل تصرف (DI)

$I_T = S$
$I + X = PS + Gs$
تورم و تورم‌زدایی
شاخص قیمتها:
CPT
GDP تورم‌زدایی شده
PPI

سؤالاتی برای بحث

۱ـ موارد زیر را به دقت تعریف کرده و برای هر یک مثالی بزنید:
الف. مصرف، ب. سرمایه‌گذاری ناخالص خصوصی داخلی، ج. مصارف دولتی و مخارج سرمایه‌گذاری (در GDP)، د. صادرات.

۲ـ این باور در زمینه محاسبه اقتصادی را نقد کنید: «شما نمی‌توانید سیب‌ها و پرتقال‌ها را جمع کنید.» نشان دهید که از قیمت در ساختن GDP استفاده می‌شود.

۳ـ داده‌های زیر را در نظر بگیرید: GDP اسمی برای ۱۹۹۳، ۶۵۵۳ میلیارد دلار بود، در مقایسه با سال ۶۲۴۴ دلار برای ۱۹۹۲ بود. تورم‌زدایی GDP برای ۱۹۹۳، ۱۰۲/۶ بود و برای سال ۱۹۹۲، ۱۰۰/۰ بود.

GDP واقعی را برای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳، در قیمتهای ۱۹۹۲ محاسبه کنید. نرخ‌های رشد GDP اسمی و GDP واقعی برای ۱۹۹۳ محاسبه کنید. نرخ تورم برای سال ۱۹۹۳ چقدر بود (با تورم‌زدایی GDP اندازه بگیرید)؟

۴ـ حلقه بالای رابینسون کروزو ۱۰۰۰ دلار تولید می‌کند. او ۷۵۰ دلار برای دستمزد، ۱۲۵ دلار برای بهره و ۷۵۰ دلار برای اجازه می‌پردازد. سود او چه باید بشود؟ اگر سه چهارم تولید کروزو مصرف شود و باقی سرمایه‌گذاری گردد، محاسبه کنید GDP جزیره کروزو را با دو رویکرد تولید و درآمد و نشان دهید که آنها کاملاً همسان هستند.

۵ـ چند معمای سخت در اینجا داریم. می‌توانید ببینید که چرا موارد زیر در GDP ایالات متحده محاسبه نمی‌شوند؟

الف. غذای خانگی تولید شده توسط یک سرآشپز عالی.

ب. خرید طرح تفکیک یک زمین،

ج. خرید یک تابلو نقاشی اصل از رامبراند

د. ارزشی که من در سال ۱۹۹۵ از کار دیسک متعلق به ۱۹۹۰ به دست می‌آورم،

ه. آسیب‌های ناشی از آلودگی وارد شده به خانه‌ها و کشت ناشی از آلودگی لوازم الکترونیک خانگی،

و. سود به دست آمده توسط IBM در تولید در صنایع بریتانیا.

۶ـ مباحث مربوط به اریبی GDI را مرور کنید. توضیح دهید چرا افزایش کیفیت

کالاهای جدید منجر به بیش برآورد در CPI شده و در آن ناتوانی ایجاد می‌کند. کلنگ را به خوبی می‌شناسید. توضیح دهید چگونه تغییر در کیفیت آن چرا باعث ایجاد مشکل برای شاخص قیمت می‌شود و محاسبه افزایش کیفیت مشکل است.

۷ـکشور اگروویا را در GDP آن به صورت مثال نشان داده شد در نظر بگیرید (جدول ۲۱ـ۶ را به یاد آورید). اگر استهلاک نباشد، سه چهارم تولید ملی صرف دستمزد شود، مالیاتهای غیرمستقیم تامین‌کننده صددرصد مخارج دولت باشد و تعادل درآمد و درآمد اجاره کشاورزان محاسبه شود، در حالیکه هزینه هر بوشل گندم ۵ دلار مطابق جدول ۲۱ـ۶ باشد.

فصل بیست‌ودوم

مصرف و سرمایه‌گذاری

درآمد سالانه بیست پوند، مخارج سالانه ۱۹۱۹۶ پوند، نتیجه خوشبختی.
درآمد سالانه بیست پوند، مخارج سالانه بیست پوند به علاوه شش، نتیجه بدبختی.

چارلز دیکنز، دیوید کاپرفیلد

الگوهای مصرف و سرمایه‌گذاری نقش مهمی را در اقتصاد یک کشور ایفا می‌کنند. کشورهایی که تنها بخش اندکی از درآمدهای خود را به مصرف می‌رسانند و در عوض به سرمایه‌گذاری‌های گسترده دست می‌زنند از رشد سریع تولید، درآمد و مزد برخوردار هستند؛ این الگو خصوصاً در مورد اقتصاد کشورهای شرق آسیا (موسوم به اقتصاد معجزه‌آسا) مصداق می‌یابد. در مقابل، کشورهایی همچون آمریکا یا انگلیس که حجم عمده درآمدهای خود را مصرف می‌کنند، در عرصه ماشین‌آلات و تجهیزات جدید سرمایه‌گذاری اندکی دارند و اقتصاد آنها، روند متعادل‌تری از رشد بهره‌وری و مزد را نشان می‌دهد. چنانچه بخواهیم در چارچوب زبان اقتصاد کلان سخن بگوییم، مصرف فراوان به نسبت درآمد باعث کاهش سرمایه‌گذاری و کندی روند رشد می‌شود، در حالی

که مصرف اندک به نسبت درآمد موجب افزایش میزان سرمایه‌گذاری و تسریع در روند رشد می‌گردد.

رابطه متقابل میان خرج و درآمد در کوتاه‌مدت و در طی دوره انبساط و رکود کسب و کار نقش کاملاً متفاوتی را ایفا می‌کند. وقتی شرایط اقتصادی موجب تسریع روند مصرف و سرمایه‌گذاری می‌شود، مجموع خرج یا تقاضای کل افزایش می‌یابد و در کوتاه مدت میزان تولید و اشتغال را بالا می‌برد. با کاهش میزان مصرف که به دلیل افزایش مالیات یا کاهش اعتماد مصرف‌کننده پدید می‌آید، مجموع خرج (تقاضای‌کل) کاهش می یابد و ممکن است اقتصاد کشور به رکود و کسادی دچار شود. از آن‌رو که مصرف و سرمایه‌گذاری از جمله ارکان مهم اقتصاد کلان به شمار می‌آیند، این گفتار را به این دو مقوله اختصاص می‌دهیم. تصویر ۲۲ـ۱ نشان می‌دهد که تجزیه و تحلیل‌های این گفتار به چه ترتیب در ساختار کلی اقتصاد کلان جای می‌گیرد. پس از بررسی دو مقوله مصرف و سرمایه‌گذاری، می‌توان از اطلاعات و دانش به‌دست آمده در گفتار بعدی و برای فهم مبحث تعیین تقاضای کل در کوتاه‌مدت بهره جست.

الف. مصرف و پس‌انداز

این بخش به رویه‌های مختلف مصرف و پس‌انداز می‌پردازد و در این رهگذر بحث را با الگوهای فردی خرج کردن درآمد آغاز می‌کند و سپس به رفتار کلی مصرف نظر می‌افکند. از فصل ۲۱ به یاد داریم که مصرف متعارف خانگی به صرف درآمد برای کالاها و خدمات نهایی است که در برابر رضایت خاطر کسب شده یا رفع نیازهای مربوطه انجام می‌شود. پس‌انداز و صرفه جویی خانگی نیز آن بخش از درآمد قابل تصرف است که برای مصرف هزینه نمی‌شود.

مصرف عمده‌ترین و مهمترین مولفهٔ تولید ناخالص داخلی است که در طول دهه اخیر، ۶۶ درصد از کل هزینه‌ها را به خود اختصاص داده است. اما عناصر عمده مصرف چه چیزهایی هستند؟ از میان مهمترین مقوله‌های مرتبط می‌توان به مسکن، وسایل نقلیه موتوری، مواد غذایی و مراقبت‌های بهداشتی اشاره نمود. تصویر ۲۲ـ۱ مولفه‌های مهم

را نشان می‌دهد که به طور کلی به سه دسته کالاهای بادوام، کالاهای بی‌دوام و خدمات تقسیم شده‌اند. موارد فوق‌الذکر فی‌نفسه معرف نظرمان هستند، اما اهمیت نسبی آنها و خاصه اهمیت روز افزون مقوله خدمات، درخور تأمل و بحث بیشتر است.

الگوهای خرج کردن بودجه

الگوهای صرف هزینه در خانواده‌های مختلف امریکایی چه فرق‌هایی با یکدیگر دارند؟ در واقع، دو خانواده نوعی درآمدهای قابل تصرف خود را به یک طریق مشابه خرج نمی‌کنند. با این همه، آمار نشان می‌دهد که در نحوهٔ تخصیص مخارج از سوی خانواده‌ها برای تهیه مواد غذایی، پوشاک و سایر اقلام عمده، نظم و انظباط قابل پیش‌بینی‌ای وجود دارد. در هزاران مورد بررسی انجام شده در خصوص الگوهای صرف مخارج در خانوده‌ها، الگوهای کلی و کیفی رفتاری به عنوان عامل مشترک به چشم می‌خورد.[1] تصویر ۲۲-۲ نیز موید همین مطلب است. خانواده‌های کم بضاعت بخش عمده‌یی از درآمدهای خود را باید صرف تأمین ضروریات زندگی ـ تغذیه و مسکن ـ نمایند. با افزایش درآمد، میزان مخارج مربوط به اقلام غذایی نیز فزونی می‌یابد. مردم بیشتر و بهتر می‌خورند. با وجود این، در هنگام افزیش سطح درآمدها، در صرف هزینه بیشتر برای تغذیه محدودیتهایی هم وجود دارد. در نتیجه، میزان مجموع صرف هزینه برای مواد غذایی با افزایش درآمدها کاهش می‌یابد.

۱. الگوهای مصرف که در تصویر ۲۲-۲ نمایش داده شده، به «قانون انگل» معروف است. این قانون نام خود را از ارنست انگل، کارشناس پروسی آمار در قرن نوزدهم می‌گیرد. روند متوسط مخارج مصرفی تقریباً همواره همگام با درآمد تغییر می‌کند. اما میانگین‌ها تمام قضیه را روشن نمی‌کنند. در هر رده از درآمد، گستره قابل ملاحظه‌ای از مصرف پیرامون متوسط وجود دارد.

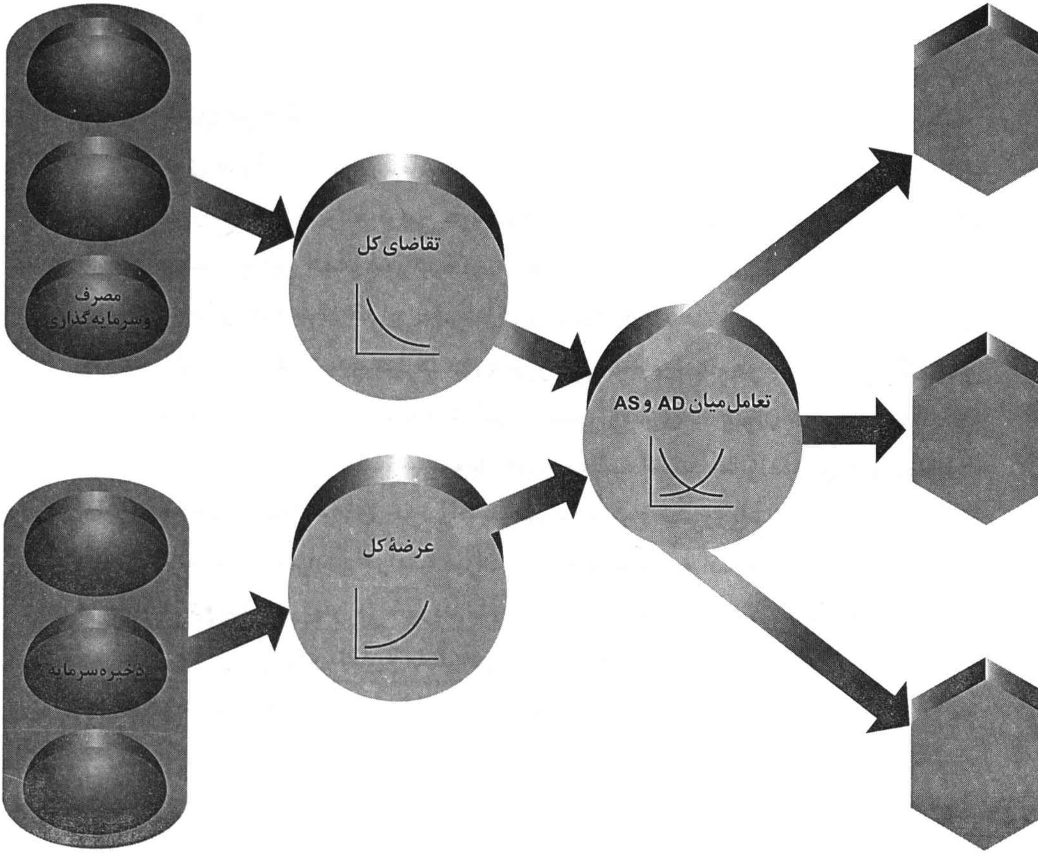

شکل ۲۲ـ۱. چه نیروهای اصلی بر روی مصرف و سرمایه‌گذاری اثر می‌گذارند؟
این فصل در صدد تحلیل دو جزء اصلی GDP: مصرف و سرمایه‌گذاری است. در فصول بعد تأثیر همزمان عرضه کل و تقاضای کل را خواهیم دید.

مخارج مربوط به تهیه پوشاک و اتومبیل و تفریح و سرگرمی به طور نسبی از درآمد قابل تصرف بیشتر افزوده می‌گردد، تا اینکه فرد به درآمد بالا دست یابد. از آن پس مخارج تهیه کالاهای لوکس و تجملی به نسبت بیشتر از درآمد افزایش می‌یابد. درآخر، در حالی که به وضع خانواده‌ها نظر می‌افکنیم توجه داشته باشید که با افزایش درآمد، میزان پس‌انداز نیز به سرعت افزایش پیدا می‌کند. در واقع، پس‌انداز بزرگترین تجمل زندگی انسانهاست.

تحول روند مصرف در قرن بیستم. بروز تغییرات دایمی در فناوری، درآمدها و نیروهای اجتماعی در طی سالیان اخیر منجر به تحولات چشمگیر در الگوهای مصرف شهروندان ایالات متحده شده است. در سال ۱۹۱۸، خانوارهای امریکایی به طور متوسط ۴۱ درصد از درآمد خود را صرف تهیه مواد غذایی و نوشیدنی می‌کردند. در مقابل اکنون آنها فقط چیزی حدود ۱۹ درصد از درآمدهای خود را صرف تهیه اقلام فوق می‌کنند. چه عواملی در این کاهش مخارج دخیل است؟ دلیل عمده آن این است که روند رشد مخارج تغذیه به مراتب کندتر از روند افزایش درآمدهاست. در حال حاضر، مخارج پوشاک در مقایسه با مقدار آن در اوایل قرن جاری از میزان ۱۸ درصد درآمدهای خانوار به میزان ۶ درصد کاهش پیدا کرده است.

اما «کالاهای تجملی» چه چیزهایی هستند که خانواده‌های امریکایی پول بیشتری صرف آنها می‌کنند؟ نمونه عمده‌ی آن حمل و نقل است. در سال ۱۹۱۸، مردم امریکا تنها یک درصد از درآمد خود را صرف تهیه وسایل نقلیه می‌کردند البته هنری فورد، اتومبیل مدل تی خود را تا سال ۱۹۰۸ نگهداشت. امروزه، به ازای هر خانواده، ۱/۳ اتومبیل وجود دارد، بنابراین تعجبی ندارد که ۲۳ درصد از درآمد صرف مخارج مربوط به حمل و نقل (اتومبیلی) می‌شود. واما درباره تفریح و سرگرمی چه باید گفت؟ این روزها، خانواده‌ها مبالغ هنگفتی را صرف خرید تلویزیون، ویدئو، تلفن همراه می‌کنند، کالاهایی که تا همین ۷۵ سال گذشته وجود نداشتند. این اختراعات جدید مخارج تفریح خانواده‌ها را از میزان ۳ درصد از بودجه خانواده به ۶ درصد افزایش داده است. تهیه مسکن نیز حجم بیشتری از

درآمد خانواده‌ها را از آن خود می‌کند. به طوری که در چند سال گذشته از ۱۴ درصد به ۲۰ درصد رسیده است. این امر تا حدودی نمایانگر به ثمر نشستن رویای امریکایی است. خرید و مالکیت یک خانه بزرگ در حومه شهر به مراتب پرخرج‌تر از اجاره یک آپارتمان کوچک در داخل شهر است.

در طول دهه اخیر، بیشترین افزایش در هزینه‌های مصرفی در بخش مراقبت‌ها و خدمات بهداشتی صورت گرفته است، چراکه هم مبالغ پرداختی از سوی مصرف کنندگان برای خدمات بهداشتی و هم کمک‌های دولتی و کارفرمایان برای مراقبت‌های بهداشتی فزونی یافته است. نکته تعجب‌آور اینکه مخارج نقدی و فوری مصرف کنندگان برای مراقبت‌های بهداشتی تقریباً همان میزان از بودجه خانواده را به خود اختصاص می‌دهد که در اوایل قرن حاضر به خود اختصاص می‌داد. افزایش عمده مخارج زمانی رخ داد که دولت‌ها حجم بیشتری از پرداخت هزینه‌های مراقبت بهداشتی را بر عهده گرفتند و به این ترتیب به افزایش هزینه‌ی دولتی در امریکا و سایر کشورهای پر درآمد کمک کردند.

مصرف، درآمد و پس‌انداز

درآمد، مصرف و پس انداز رابطه‌ی تنگاتنگی با یکدیگر دارند. به طور دقیق‌تر، پس‌انداز شخصی آن قسمت از درآمد قابل صرف است که به مصرف نمی‌رسد. پس‌انداز مساوی است با درآمد منهای مصرف. رابطه موجود میان درآمد، مصرف و پس انداز در مورد کشور امریکا ۱۹۹۶ در جدول ۲۲-۲ آمده است. ابتدا بحث را با درآمد شخصی آغاز می‌کنیم (که طبق مطالب مطروح در فصل ۲۱، درآمد شخصی مرکب است از عواملی نظیر دستمزد، بهره پول، اجاره، سودسهام، پرداخت‌های انتقالی و غیره). در سال ۱۹۹۶، حدود ۸۶۴ میلیارد دلار (یا ۱۳/۴ درصد) ار درآمدهای شخصی صرف پرداخت مالیات شخصی و پرداخت‌های غیر مالیاتی شد و ۵۵۸۶ میلیارد دلار درآمد شخصی قابل صرف بر جای گذاشت. هزینه‌های خانگی مصرف (با محاسبه سود) به مرز ۹۵ درصد (یا ۵۳۱۴ میلیارد دلار) درآمد قابل تصرف رسید و ۲۷۲ میلیارد دلار پس انداز شخصی به همراه داشت. آخرین قسمت در جدول ۲۲-۲ نشان دهنده میزان

پس‌اندازهای شخصی است. این میزان به عنوان درصدی از درآمد قابل تصرف با پس‌انداز شخصی برابر می‌باشد.

مقوله‌های مصرف		ارزش هر مقوله ۱۹۹۶ (میلیارد دلار)	درصد از کل
کالاهای بادوام		۶۳۲	۱۲
اتومبیل	۲۵۳		
لوازم خانگی	۲۵۴		
سایر	۱۲۵		
کالاهای بی‌دوام		۱۵۴۵	۳۰
غذا	۷۷۲		
لباس و پوشش	۲۶۴		
انرژی	۱۳۳		
سایر	۳۷۵		
خدمات		۲۹۷۴	۵۸
خانه‌سازی	۷۷۹		
کارهای خانه	۳۱۰		
حمل و نقل	۲۰۵		
مراقبت بهداشتی	۸۱۶		
سایر	۸۶۵		
کل، هزینه‌های مصرفی شخصی		۵۱۵۱	۱۰۰

جدول ۲۲ـ۱. اجزاء اصلی مصرف

مصرف را به سه بخش تقسیم می‌کنیم: کالای بی‌دوام، کالاهای بادوام و خدمات. اندازه بخش خدمات شروع به افزایش کرده است در مقایسه با نیازهای اساسی به غذا و سرپناه و بهداشت که کاهش یافته‌اند، و آموزش بخش بزرگتری از بودجه خانواده را اشغال کرده است [منبع: وزارت بازرگانی ایالات متحده]

مطالعات اقتصادی نشان داده است که درآمد، اولین عامل تعیین کننده مصرف و پس‌انداز است. افراد ثروتمند بیشتر از افراد کم بضاعت پس‌انداز می‌کنند و پس‌انداز آنها به دو صورت مطلق و درصدی از درآمد است. افراد بی‌بضاعت هم اصلاً توان پس‌انداز کردن ندارند. در عوض، تا زمانی که می‌توانند قرض بگیرند و یا از دارایی‌شان خرج کنند، عملاً از مایه می‌خورند. به عبارت دیگر، خرج اقشار فقیر بیشتر از دخل آنهاست،

از پس‌اندازهای سابقاً انباشته شده‌شان کاسته می‌شود و بیشتر در بدهکاری فرو می‌روند.

جدول ۲۲ـ۳ حاوی اطلاعات مصوری است در مورد درآمد قابل تصرف، پس‌انداز و مصرف که این اطلاعات از مطالعات انجام شده پیرامون بودجه خانواده‌های امریکا استخراج شده است. ستون اول نشانگر هفت سطح متفاوت درآمد است. ستون دوم نمایانگر پس‌انداز در هر سطح درآمد است و ستون سوم هزینه مصرف در هر سطح درآمد را نشان می‌دهد.

نقطه سربه‌سر(نقطه برابری) جایی که یک خانواده نوعی نه پس‌انداز می‌کند و نه از مایه خرج می‌کند، ولی تمام درآمدش را به مصرف می‌رساند: نقطه برابری در حدود درآمدی ۲۵۰۰۰ دلار معنا و مفهوم پیدا می‌کند. در زیر این نقطه و در مورد درآمدهای پایین‌تر (مثلاً ۲۴۰۰۰ دلار)، خانواده بیش از درآمدش خرج می‌کند و در نتیجه اصطلاحاً از مایه می‌خورد. در مورد درآمدهای بالاتر از این نقطه (۲۵۰۰۰ دلار)، نشانه‌هایی از پس‌انداز مثبت و مفید به چشم می‌خورد (ببینید ۱۵۰ + دلار و سایر نشانه‌های مثبت را در ستون دوم).

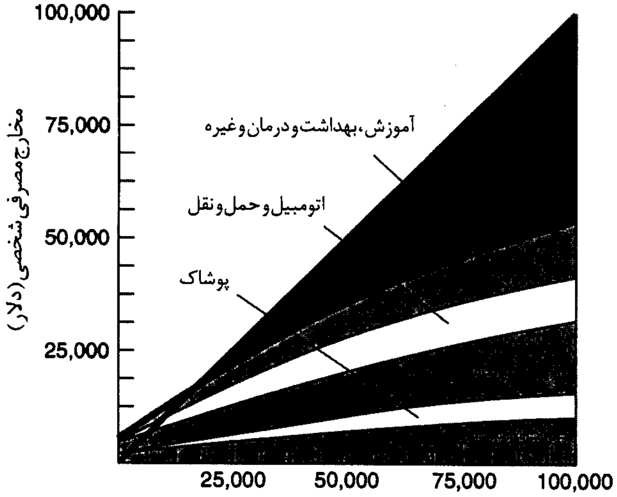

شکل ۲۲ـ۲. مخارج خانواده‌ها الگوهای منظمی را نشان می‌دهد.

نمونه‌گیریهای دقیق از خانواده‌ها و افراد بر اهمیت درآمد قابل تصرف به عنوان یکی از عوامل تعیین‌کننده مخارج مصرفی صحه می‌گذارد. توجه داشته باشید که پس‌انداز در شرایط درآمد اندک، منفی است ولی با افزایش درآمدها، میزان پس‌انداز به مقدار فوق‌العاده‌ای فزونی می‌یابد. [منبع: وزارت کار ایالات متحده، نشریه، *بررسی مخارج مصرف‌کننده: بررسی مصاحبه* ۱۹۸۴، اوت ۱۹۸۶].

ستون سوم هزینه مصرف را در هر سطح درآمدی به تصویر می‌کشد. از آنجا که هر دلار از درآمد حاصله میان مقدار مصرف شده و مقدار باقیمانده پس‌انداز شده تقسیم می‌شود، ستون‌های ۲ و ۳ از یکدیگر جدا و مجزا نیستند. جمع این دو ستون همواره باید به طور دقیق معادل ستون (۱) باشد.

به منظور پی بردن به چگونگی تأثیر گذاری مصرف بر تولید ملی، باید چند ابزار جدید معرفی گردد. باید به این نکته پی ببریم که هر دلار درآمد اضافی(فوق العاده)، چند دلار مصرف و پس‌انداز اضافی به بار می‌آورد. دو عامل ذیل نشانگر این رابطه هستند:

- تابع مصرف که مصرف را با درآمد مرتبط می‌سازد
- نیمه دیگر آن یعنی تابع پس‌انداز که پس‌انداز را با درآمد مرتبط می‌سازد

تابع مصرف

یکی از مهمترین رابطه‌ها در بحث اقتصاد کلان تابع مصرف است. تابع مصرف رابطه موجود میان سطح مخارج مصرفی و سطح درآمد قابل تصرف شخصی را به تصویر می‌کشد. این مفهوم که نخستین بار توسط اقتصاددان انگلیسی، لرد کینز معرفی شد، بر پایه این فرضیه استوار شده است که عملاً رابطه‌ی تجربی ثابت و پایداری میان مصرف و درآمد وجود دارد. عملکرد این تابع را به کمک یک نمودار به وضوح می‌توان مشاهده کرد. تصویر ۲۲-۳ هفت سطح مختلف درآمد را که در جدول ۲۲-۳ فهرست بندی شده ترسیم می‌کند. درآمد قابل صرف (ستون ۱ از جدول ۲۲-۳) بر روی محور افقی قرار گرفته و مصرف (ستون ۳) بر روی محور عمودی قرار گرفته است. هر یک از ترکیبهای درآمد ــ مصرف با یک نقطه نشان داده شده است و سپس به وسیله یک منحنی نه چندان تند این نقاط به یکدیگر متصل شده‌اند.

رابطه میان مصرف و درآمد که در شکل ۲۲-۳ نشان داده می‌شود، تابع مصرف نامیده می‌گردد.

نقطه سربه‌سر (نقطه برابری). برای فهم مندرجات تصویر ۲۲-۳، توجه به خط ۴۵ درجه‌ای که از مرکز نمودار به طور مایل به سمت بالا کشیده شده کمک بسیاری خواهد کرد. از آن رو که دو محور عمودی و افقی از درجه و مقیاس یکسان برخوردارند، خط اریب ۴۵ درجه‌ای خاصیت مهمی پیدا می‌کند. در هر نقطه بر روی خط ۴۵ درجه، فاصله

خط از محور افقی (مصرف) دقیقاً به اندازه فاصله آن از محور عمودی (درآمد قابل صرف) است. برای اثبات این امر می‌توان از چشم یا یک خط‌کش استفاده کرد.

اقلام	جمع، ۱۹۹۶ (میلیارد دلار)
درآمد شخصی	۶۴۵۰
منهای: مالیات شخصی و پرداختهای غیرمالیاتی	۸۶۴
برابر با: درآمد قابل تصرف شخصی	۵۵۸۶
منهای: مخارج شخصی (مصرف و بهره)	۵۳۱۴
برابر با: پس‌انداز شخصی	۲۷۲
یادداشت: پس‌انداز به عنوان درصدی از درآمد قابل تصرف شخصی	۴/۹

جدول ۲۲ـ۲. پس انداز برابر با درآمد قابل تصرف و منهای مصرف [منبع: وزارت بازرگانی]

خط اریب ۴۵ درجه به ما می‌گوید که آیا هزینه‌ی مصرف با سطح درآمد قابل تصرف برابر بیشتر یا حتی کمتر از آن است. نقطه سربه‌سر (نقطه برابری ۹ بر روی جدول مصرف که در میانه‌های راه به خط ۴۵ درجه برخورد می‌کند نشانگر سطح درآمد قابل تصرف است که در آن نقطه دریافتی و هزینه خانواده‌ها با هم برابر است. در شکل ۲۲ـ۳ این نقطه برابری در کانون B است. در اینجا مخارج مصرفی دقیقاً با درآمد قابل تصرف برابر است: خانواده نه به قرض کردن می‌افتد و نه پس‌انداز می‌کند. در سمت راست نقطه B، تابع مصرف در زیر خط اریب ۴۵ درجه قرار می‌گیرد. رابطه بین درآمد و مصرف را می‌توان از طریق بررسی خط نازک سیاه (در تصویر ۲۲ـ۳) مشاهده نمود. با درآمد ۲۸۰۰۰ دلار، سطح مصرف به ۲۷۲۴۰ دلار می‌رسد (ن ک. به جدول ۲۲ـ۳). در اینجا می‌توان دید که مصرف کمتر از درآمد است، آنهم به خاطر اینکه تابع مصرف در نقطه پایین‌تر از خط ۴۵ درجه قرار دارد.

آنچه یک خانواده خرج نمی‌کند پس باید پس‌انداز آن خانواده شود. خط ۴۵ درجه این امکان را فراهم می‌کند تا به میزان پس‌انداز خانواده پی ببریم. میزان دقیق پس‌انداز را از طریق حد فاصل عمودی ـ که با علامت مشخص شده است ـ میان تابع مصرف و خط ۴۵ درجه می‌توان محاسبه کرد.

خط ۴۵ درجه نشان می‌دهد که از نقطه سر به سر به سمت چپ، خانواده بیش از درآمدش، خرج می‌کند. میزان اضافه‌ی مصرف به نسبت درآمد نشانه از مایه خوردن آن خانواده است و اندازه آن از طریق حد فاصل عمودی میان تابع مصرف و خط ۴۵ درجه تعیین می‌شود. پس مرور آنچه گفته شد به شرح زیر خواهد بود: *در هر نقطه از خط ۴۵ درجه، مصرف دقیقاً با درآمد برابر و میزان پس‌انداز خانواده صفر است. وقتی تابع مصرف بالاتر از خط ۴۵ درجه قرار می‌گیرد، خانواده در حال از مایه خوردن است و هنگامی که تابع مصرف پایین‌تر از خط ۴۵ می‌افتد، خانواده از پس‌انداز مثبت بهره‌مند می‌باشد. مقدار پس‌انداز مثبت یا پس‌انداز منفی همواره از طریق حد فاصل عمودی میان تابع مصرف و خط ۴۵ درجه تعیین و محاسبه می‌گردد.*

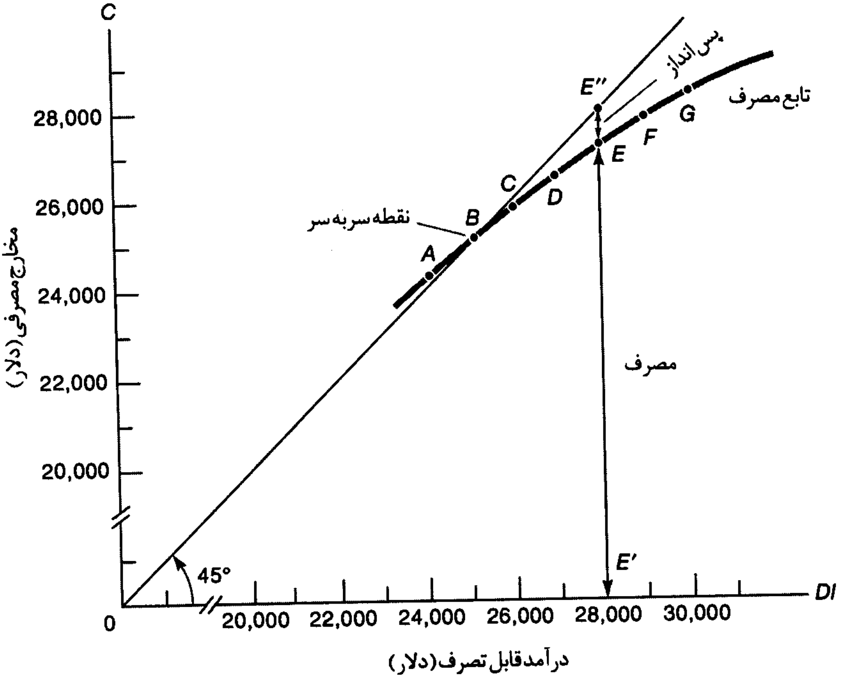

شکل ۲۲ـ۳. طرحی از تابع مصرف

منحنی A، B و C تا G مربوط به تابع مصرف است. محور افقی نشانگر میزان درآمد قابل تصرف (DI) می‌باشد. برای هر سطحی از درآمد قابل تصرف، سطحی از مصرف نشان داده شده است. افزایش DI افزایش مصرف و کاهش آن کاهش مصرف را در پی دارد محل برخورد منحنی و خط ۴۵° نقطه سربه‌سری را نشان می‌دهد.

تابع پس انداز

این تابع نشان دهنده رابطه موجود میان سطح پس‌انداز و سطح درآمد است و این رابطه به وضوح در تصویر ۲۲-۴ نشان داده شده است. در اینجا هم درآمد قابل تصرف را با محور افقی نشان می‌دهیم. اما این مرتبه، مقدار پس‌انداز ـ خواه مثبت و خواه منفی ـ بر روی محور عمودی نمایش داده می‌شود.

این تابع پس‌انداز مستقیماً از شکل ۲۲-۳ استخراج می‌شود و حد فاصل میان خط ۴۵ درجه و تابع مصرف است.

به عنوان مثال، در نقطه A در شکل ۲۲-۳، مشاهده می‌کنیم که پس‌انداز خانواده منفی است، زیرا تابع مصرف بالاتر از خط ۴۵ درجه قرار دارد. تصویر ۲۲-۳ نمایانگر پس‌انداز منفی(از مایه خوردن) می‌باشد، چرا که تابع پس‌انداز پایین‌تر از خط پس‌انداز صفر در نقطه قرار دارد. به همین ترتیب، در حدود سمت راست نقطه A پس انداز مثبت شکل می‌گیرد، چون تابع پس‌انداز بالاتر از خط پس‌انداز صفر واقع شده است.

میل نهایی به مصرف

اقتصاد کلان نوین برای واکنش و پاسخ مصرف به تغییرات درآمدی اهمیت بسیاری قائل است. از این مفهوم به عنوان میل نهایی به مصرف(MPC) یاد می‌شود. *میل نهایی به مصرف، مقدار اضافی است که مردم با دریافت یک دلار اضافی (به عنوان درآمد قابل تصرف) آن را به مصرف می‌رسانند.*

کلمه؛ «نهایی» در علم اقتصاد به معنای اضافی و افزوده شده به کار گرفته می‌شود. بطور مثال هزینه نهایی یعنی هزینه افزوده شده در نتیجه یک واحد اضافه تولید. میل نهایی به مصرف سطح تمایل به مصرف را نشان می‌دهد. بنابراین MPC افزایش و فزونی مصرف در نتیجه یک دلار درآمد قابل تصرف بیشتر است.

جدول ۲۲-۴ اطلاعات جدول ۲۲-۳ را به شکل مناسب‌تر و آسان‌تر تنظیم می‌کند. اول از همه، تشابه آن را با جدول ۲۲-۳ بیابید. سپس به ستونهای ۱ و ۲ توجه کنید تا دریابید که مخارج مصرفی چگونه با افزایش سطح درآمد فزونی می‌یابد.

	(۱) درآمد قابل تصرف (دلار)	(۲) پس‌انداز خالص (+) یا برداشت از پس‌انداز (-) (دلار)	(۳) مصرف (دلار)
A	۲۴۰۰۰	-۱۱۰	۲۴۱۱۰
B	۲۵۰۰۰	۰	۲۵۰۰۰
C	۲۶۰۰۰	+۱۵۰	۲۵۸۵۰
D	۲۷۰۰۰	+۴۰۰	۲۶۶۰۰
E	۲۸۰۰۰	+۷۶۰	۲۷۲۴۰
F	۲۹۰۰۰	+۱۱۷۰	۲۷۸۳۰
G	۳۰۰۰۰	+۱۶۴۰	۲۸۳۶۰

جدول ۲۲ـ۳. مصرف و پس‌انداز قبل از هر چیز توسط درآمد تعیین می‌شوند.

پس‌انداز و مصرف همگام با درآمد قابل تصرف افزایش می‌یابد. نقطه سر به سری که در آن مردم پس‌انداز صفر دارند. اینجا در سطح ۲۵۰۰۰ دلار نشان داده شده است. اما مردم در این سطح از درآمد، چه میزان دلار اضافی را به مصرف اضافی اختصاص می‌دهند؟ چه مقدار به پس‌انداز اضافی؟ (در شکل ۸۵ درصد و ۱۵ درصد مشخص شده است.)

	(۱) درآمد قابل تصرف (بعد از مالیات) (دلار)	(۲) خارج مصرفی (دلار)	(۳) میل نهایی به مصرف (MPC)	(۴) پس‌انداز خالص (دلار) (۴) = (۱) - (۲)	(۵) میل نهایی به پس‌انداز (MPS)
A	۲۴۰۰۰	۲۴۱۱۰		-۱۱۰	
			۸۹۰/۱۰۰۰ = ۰/۸۹		۱۱۰/۱۰۰۰ = ۰/۱۱
B	۲۵۰۰۰	۲۵۰۰۰		۰	
			۸۵۰/۱۰۰۰ = ۰/۸۵		۱۵۰/۱۰۰۰ = ۰/۱۵
C	۲۶۰۰۰	۲۵۸۵۰		+۱۵۰	
			۷۵۰/۱۰۰۰ = ۰/۷۵		۲۵۰/۱۰۰۰ = ۰/۲۵
D	۲۷۰۰۰	۲۶۶۰۰		+۴۰۰	
			۶۴۰/۱۰۰۰ = ۰/۶۴		۳۶۰/۱۰۰ = ۰/۳۶
E	۲۸۰۰۰	۲۷۲۴۰		+۷۶۰	
			۵۹۰/۱۰۰۰ = ۰/۵۹		۴۱۰/۱۰۰۰ = ۰/۴۱
F	۲۹۰۰۰	۲۷۸۳۰		+۱۱۷۰	
			۵۳۰/۱۰۰۰ = ۰/۵۳		۴۷۰/۱۰۰۰ = ۰/۴۷
G	۳۰۰۰۰	۲۸۳۶۰		+۱۶۴۰	

جدول ۲۲ـ۴. میل نهایی به مصرف و پس‌انداز

هر دلار از درآمد قابل تصرف که مصرف نشود، پس‌انداز است. هر دلار افزوده شده به درآمد قابل تصرف تبدیل به افزایشی در مصرف یا پس‌انداز خواهد شد. مقایسه این واقعیتها به ما امکان می‌دهد که میل نهایی به مصرف و میل نهایی به پس‌انداز را محاسبه نمائیم.

ستون ۳ نشان می‌دهد که چگونه میل نهایی به مصرف را محاسبه می‌کنیم. از نقطه B تا نقطه C، درآمد به میزان ۱۰۰۰ دلار افزایش می‌یابد و از حد ۲۵۰۰۰ دلار به ۲۶۰۰۰ دلار می‌رسد. اما میزان مصرف تا چه اندازه افزایش می‌یابد؟ مصرف از حد ۲۵۰۰۰ دلار به ۲۵۸۵۰ دلار می‌رسد و رشدی معادل ۸۵۰ دلار دارد. مصرف نهایی (فوق‌العاده) ۰/۸۵ میزان درآمد نهایی است. از هر دلار درآمد اضافی، ۸۵ درصد به مصرف و ۱۵ درصد به پس انداز تعلق می‌یابد. با حرکت از نقطه B به نقطه C، مشاهده می‌کنیم که میل نهایی به مصرف (MPC) معادل ۰/۸۵ است. البته می‌توانید میزان میل نهایی به مصرف را در بین سایر سطوح درآمدی نیز محاسبه نمایید. در جدول ۲۲-۴، میل نهایی به مصرف از ۰/۸۹ (برای اقشار کم بضاعت) شروع می‌شود و سرانجام در ۰/۵۳ (برای اقشار پر درآمد) از حرکت باز می‌ایستد.

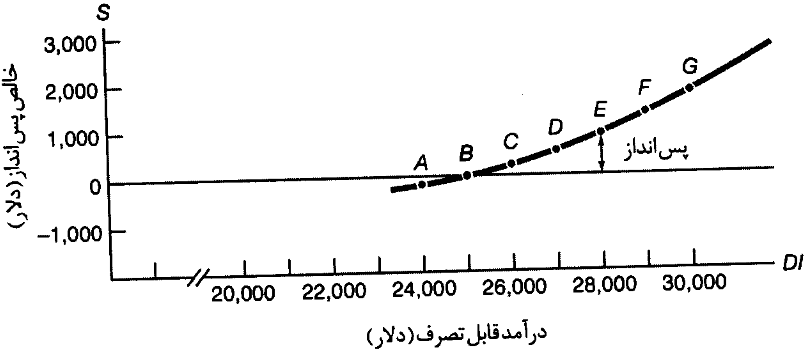

شکل ۲۲-۴. تابع پس‌انداز آینه خیالی تابع مصرف است

فهرست پس‌اندازها با کم کردن مصرف از درآمد به دست می‌آیند. بطور نموداری تابع پس‌انداز با کم کردن تابع مصرف از خط ۴۵° به دست می‌آید. نقطه سر به سری در شکل ۲۲-۳، یعنی نقطه B در اینجا هم‌سطح ۲۵۰۰۰ دلار است.

میل نهایی به مصرف به عنوان شیب هندسی. اکنون نحوه محاسبه میزان میل نهایی به مصرف را از طریق اطلاعات موجود درباره مصرف و درآمد بخوبی می‌دانیم. تصویر ۲۲ـ۵ شیوه محاسبه (MPC) را به وضوح نشان می‌دهد. درکنار نقاط B و C مثلث‌هایی رسم شده است. با افزایش درآمد به میزان ۱۰۰۰ دلار از نقطه B تا نقطه C، میزان مصرف نیز به مقدار ۸۵۰ دلار افزایش می‌یابد.

بنابراین، میزان میل نهایی به مصرف در این دامنه ۸۵/۰=۱۰۰۰/۸۵۰ است. اما همانطور که در ضمیمه فصل یکم آمد، مقدار شیب یک خط معادل «افزایش در مسیر خطی»[1] است. بنابراین مشاهده می‌کنیم که شیب تابع مصرف دقیقاً به اندازه میزان میل اضافی به مصرف است.

شیب تابع مصرف ـ که تغییر در مصرف را در ازای هر دلار تغییر در درآمد قابل تصرف محاسبه می‌کند ـ همانا میل نهایی به مصرف است.

میل نهایی به پس‌انداز

درکنار میل نهایی به مصرف، عکس آن یعنی میل نهایی به پس‌انداز (MPS) وجود دارد. میل نهایی به پس‌انداز عبارت است از قسمتی از یک دلار درآمد اضافی که به پس‌انداز اضافی تعلق می‌یابد. اما چرا MPC و MPS تصویر آیینه‌وار یکدیگر محسوب می‌شوند؟ به خاطر بیاورید که درآمد قابل صرف برابر است با مصرف به علاوهٔ پس‌انداز. این بدان مفهوم است که هر یک دلار درآمد اضافی باید میان مصرف اضافی و پس‌انداز اضافی تقسیم شود. بنابراین، چنانچه میل اضافی به مصرف ۸۵/۰ باشد، میل اضافی به پس‌انداز باید ۱۵/۰ باشد (و اگر MPC ۶/۰ یا ۹۹/۰ باشد، MPS چقدر خواهد بود؟). مقایسهٔ ستونهای ۳ و ۵ جدول ۲۲ـ۴ مؤید این نکته است که در هر سطح درآمد، مجموع MPC و MPS باید عدد ۱ باشد؛ نه بیشتر و نه کمتر. همیشه و همه جا فرمول MPS=1-MPC برقرار است.

مرور کوتاهی بر تعاریف ارائه شده

۱ـ *تابع مصرف، سطح مصرف را با سطح درآمد قابل تصرف مرتبط می‌کند.*

---

۱. برای خطوط منحنی، شیب را به عنوان شیب خط مماس در یک نقطه محاسبه می‌کنیم.

۲ـ تابع پس‌انداز رابط پس‌انداز و درآمد قابل تصرف می‌باشد. از آنجاکه مقدار پس‌انداز شده برابر با مقدار صرف و خرج نشده است، جدول پس‌انداز و مصرف، عکس یکدیگر هستند.

۳ـ میل نهایی به مصرف (MPC) *مقدار مصرف فوق‌العاده است* که به سبب وجود یک دلار *درآمد اضافی* عینیت یافته است. *میل نهایی* به مصرف *ناشی از شیب تابع مصرف است.*

۴ـ میل نهایی به پس‌انداز (MPS) *مقدار پس‌انداز فوق‌العاده است* که به سبب وجود یک دلار *درآمد اضافی بوجود آمده است. از لحاظ نموداری،* MPS شیب *جدول پس‌اندازهاست.*

۵ـ از آنجا که بخشی از هر دلار درآمد قابل تصرف که به مصرف نمی‌رسد الزاماً پس‌انداز می‌شود، قانون ذیل شکل می‌گیرد؛ MPS = ۱ ـ MPS

رفتار ملی مصرف

تا بدین جا، به بررسی الگوهای بودجه و رفتار مصرفی خانواده‌های نوعی در موقعییت‌های درآمدی مختلف پرداختیم. اینک به بحث درباره مصرف در سطح یک کشور می‌پردازیم. گذر از بحث رفتار مصرف در خانواده‌ها به جریانات ملی نمونه بارز روش‌شناسی مبحث اقتصاد کلان است: ابتدا کار را با بررسی فعالیتهای افراد آغاز می‌کنیم و سپس برای مطالعه‌ی نحوه عملکرد کلی اقتصاد به مجموعه‌ی افراد نظر می‌افکنیم.

اما چرا به روندهای ملی مصرف علاقمند هستیم؟ رفتار مصرف هم برای فهم دوره‌های کوتاه مدت کاری و هم برای درک چگونگی رشد و شکوفایی بلند مدت اقتصادی حائز اهمیت است. در کوتاه مدت، مصرف یکی از اجزاء عمده صرف کلی هزینه به شمار می‌آید. وقتی مصرف به طور کلی تغییر می‌کند، این تغییر از طریق تأثیرش بر تقاضای کل، تولید و اشتغال را دستخوش تغییر می‌کند. در فصل‌هایی از کتاب که به شرح اقتصاد کلان کینز اختصاص یافته، این سازوکار توضیح و تشریح داده می‌شود.

به علاوه، رفتار مصرف از جهتی دیگر هم حائز اهمیت است، زیرا آنچه به مصرف نمی‌رسد ــ و به عبارتی پس‌انداز می‌شود ــ در اختیار کشور قرار دارد تا آن را برای

سرمایه گذاری در کالاهای جدید سرمایه‌ای مورد استفاده قرار دهد. سرمایه به مثابه نیروی محرک رشد اقتصادی دراز مدت است. *رفتارها* در زمینه مصرف و *پس‌انداز* کلید فهم *شکوفایی اقتصادی* و *دوره‌های کار* وکسب هستند.

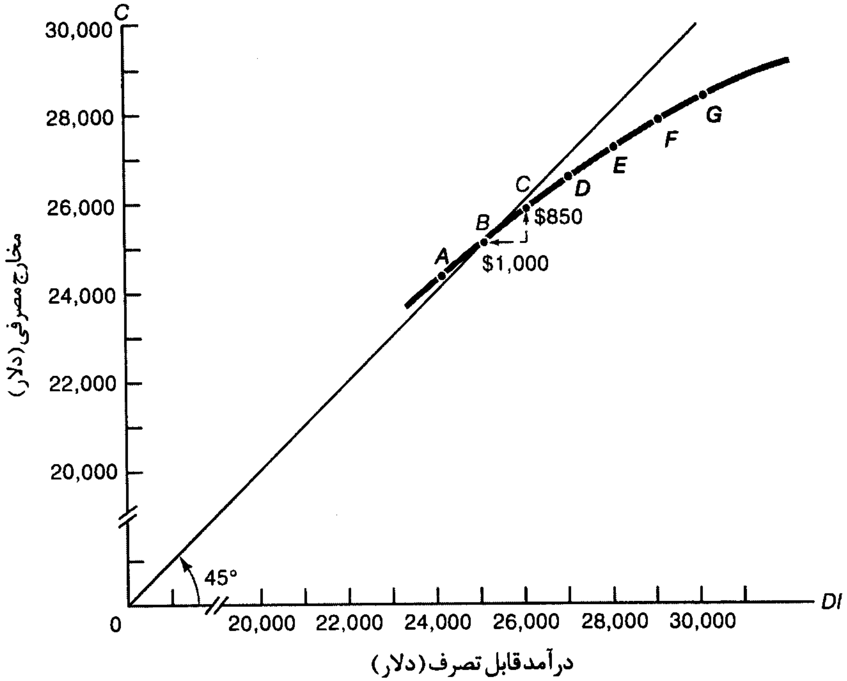

شکل ۲۲ـ۵. شیب تابع مصرف MPC است.

برای محاسبه MPC، ما شیب تابع مصرف را اندازه می‌گیریم، از تقسیم اندازه ضلع مقابل به مجاورمثلث.

عوامل تعیین‌کننده مصرف

ابتدا بحث را با تحلیل عوامل عمده تأثیرگذار در صرف هزینه‌ها از سوی مصرف کنندگان آغاز می‌کنیم. چه عواملی در زندگی و معاش یک ملت سرعت مخارج مصرفی را تعیین و تنظیم می‌کند؟

مقدار درآمد یک دوره معین. تصویر ۲۲ـ۶ نشان می‌دهد که مصرف در بین سالهای

۱۹۲۹-۱۹۹۶ چگونه در امتداد درآمد قابل تصرف یک دوره معین ادامه پیدا کرد. تنها زمانی که درآمد و مصرف در امتداد یکدیگر حرکت نکردند به دوران جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود؛ هنگامی که کالاو جنس کمیاب و جیره‌بندی شده بود و دولتها از مردم می‌خواستند که برای کمک به جنگ پس‌انداز کنند.

مشاهدات و مطالعات آماری نشان می‌دهد که سطح کنونی درآمد قابل تصرف عامل مهمی است که میزان مصرف یک کشور را تعیین می‌کند.

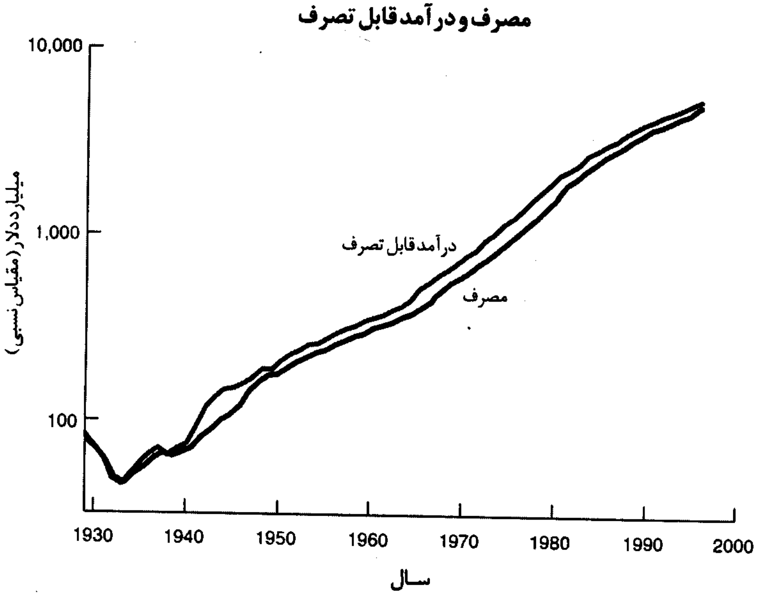

شکل ۲۲-۶. مصرف و درآمد قابل تصرفی در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۹۶

مصرف در ایالات متحده به طور نزدیکی درکنار سطح درآمد قابل تصرف شخصی اقتصاد کلان‌دانها می‌توانند تخمین خوبی برای مصرف براساس تابع تاریخی مصرف داشته باشند. [منبع: وزارت بازرگانی امریکا]

درآمد دایمی و الگوی دور زندگی در مصرف. آسانترین و ساده‌ترین نظریه مصرف از میزان درآمد سال جاری برای پیش‌بینی مخارج مصرفی استفاده می‌کند. مطالعات دقیق نشان داده است که مردم مخارج تصرف خود را بر اساس درآمدهای بلند مدت و درآمد قابل تصرف در یک دوره معین استوار می‌سازند. و اینک چند نمونه از مطلب

فوق: چنانچه هوای نامساعد باعث نابودی محصولات شود. کشاورزان از پس‌اندازهای قبلی خود استفاده می‌کنند. به عنوان مثال، دانشجویان حقوق را در نظر بگیرید که امیدوارند از درآمد فراوان حرفه‌ای برخوردار شوند. آنها در دوران جوانی برای مقاصد مصرفی خویش قرض می‌گیرند و مطمئن هستند که درآمد دوران پس از تحصیل‌شان بسیار بیشتر از مقدار درآمد ناچیز دوران دانشجویی است. در هر دو وضعیت، مصرف کنندگان با آینده‌نگری از خود می‌پرسند: «آیا درآمد امسال موقتاً اندک یا بسیار است؟ با توجه به درآمد کنونی و آینده‌ام، اکنون و در شرایط فعلی چگونه می‌توانم مصرف کنم بدون اینکه فردا بدهی بالا بیاورم؟»

مدارک و شواهد حاکی از این است که مصرف کنندگان عموماً سطح مصرفی خود را با عنایت به دو عامل درآمد کنونی و دورنمای درآمد بلند مدت خود انتخاب می‌کنند. به منظور درک و فهم وابستگی مصرف به درآمد بلند مدت، اقتصادانها نظریه «درآمد دایمی» و فرضیه «دور زندگی» را مطرح نموده‌اند.[1]

درآمد دایمی: آن سطح از درآمد است که وقتی تأثیرات موقتی یا زودگذر ـ نظیر آب و هوا، دوره کاری کوتاه مدت و یا نفع و ضرر غیر منتظره ـ از میان برداشته می‌شود نصیب خانواده‌ها می‌گردد. بر اساس نظریه درآمد دایمی، مصرف در درجه اول پاسخگوی درآمد دایمی است. این رویکرد بدان معناست که مصرف کنندگان نسبت به شوک‌های درآمدی به طور یکسان واکنش نشان نمی‌دهند. اگر تغییر به وجود آمده در درآمد دایمی به نظر رسد مانند ارتقا به یک شغل مطمئن‌تر و پردرآمدتر)، مردم به احتمال فراوان حجم بسیاری از افزایش به وجود آمده در درآمد را خرج می‌کنند. از دیگر سو، اگر تغییر درآمدی مشخصاً زودگذر و موقتی باشد (مانند درآمد ناشی از دریافت پاداش تک نوبتی یا برداشت محصول خوب)، بخش عمده‌ای از درآمد اضافی پس‌انداز خواهد شد.

بر طبق فرضیهٔ «دور زندگی»، مردم در طول دوران زندگی خویش برای هموار کردن مسیر مصرف اقدام به پس‌انداز می‌کنند. یک هدف عمده از این کار بهره‌مندی از درآمد

۱. مطالعات پیشگامانه بر روی عوامل تاثیرگذار بلندمدت توسط میلتون فریدمن (در فرضیه درآمد دائمی) و فرانکو مود گلیانی (در الگوی دور زندگی) انجام گرفت. هر دوی آنها به دلیل فعالیتهایشان در این زمینه و زمینه‌های دیگر جایزه نوبل دریافت کردند.

کافی برای دوران بازنشستگی است. بنابراین، مردم تمایل دارند در طول دوران کاری مقداری پول پس‌انداز کنند تا در دوران بازنشستگی اندوختهٔ کافی داشته باشند و بتوانند در سالهای بیکاری و عدم فعالیت از ذخیرهٔ مالی‌شان استفاده کنند. یک مفهوم تلویحی فرضیهٔ فوق این است که طرح و برنامه‌ای نظیر تأمین اجتماعی، که مقداری پول به عنوان مکمل برای دوران بازنشستگی در اختیار بازنشستگان می‌گذارد، عملاً از مقدار پس‌انداز قشر کارگران میانسال می‌کاهد، زیرا این افراد دیگر ضرورتی برای پس‌انداز بازنشستگی احساس نمی‌کنند.[1]

ثروت و سایر تأثیرات. ثروت یکی دیگر از عوامل مهم و تعیین‌کنندهٔ میزان مصرف است. اینک دو مصرف کنندهٔ نوعی را در نظر بگیرید که هر دو در سال ۲۵۰۰۰ دلار درآمد دارند. یکی از آنها ۱۰۰۰۰۰ دلار در بانک دارد و دیگری هیچ پس‌اندازی ندارد. شخص اول می‌تواند قسمتی از دارایی خود را مصرف کند، اما دیگری چیزی ندارد که خرج کند. ثروت بیشتر به مصرف بیشتر منجر می‌شود و این پدیده «تأثیر ثروت» نام دارد.

به طور معمول، ثروت از یک سال تا سال دیگر دستخوش تغییر سریع نمی‌شود. بنابراین، تأثیر ثروت بندرت موجب تغییرات عمده در مصرف می‌شود. البته موارد استثناء را نیز نباید از نظر دور داشت. با سقوط بازار سهام پس از سال ۱۹۲۹ ورق برگشت و سرمایه‌داران متمول یک شبه به گدایانی بی‌چیز تبدیل شدند. برخی تاریخ‌نگاران اقتصادی بر این باورند که کاهش چشمگیر ثروت‌ها در پی سقوط بازار بورس نیویورک در سال ۱۹۲۹ از حجم مخارج مصرفی کاست و بر شدت وحدت دوران رکود اقتصادی افزود. از طرفی، رونق و شکوفایی شگرف بازار بورس در طی سالهای ۱۹۸۱-۱۹۹۷ ثروت و دارایی مردم را افزایش داده و احتمال می‌رود بر میزان مصرف نیز افزوده باشد (چنانچه بازار بورس از رونق سطح عالی خود در سال ۱۹۹۷ سقوط می‌کرد، انتظار داشتید چه حادثه‌یی رخ دهد؟).

---

۱. این دیدگاه با قدرت توسط مارتین فلدشتاین مطرح گردید. اورتیس شورای مشاوران اقتصادی ریگان بود و در حال حاضر ریاست دفتر ملی پژوهش‌های اقتصادی و استادی دانشگاه هاروارد را داراست. پژوهش فلدشتاین بر روی آثار سیاستهای مالیاتی و کاهش مخارج بر روی الگوی مصرف و سرمایه‌گذاری ملی متمرکز بوده است.

جدا از درآمد فعلی، عوامل دیگر تا چه اندازه در تعیین میزان مصرف مهم و تأثیر گذار هستند؟ تنها معدودی هستند که به اهمیت نقش درآمد دایمی، ثروت، عوامل اجتماعی و سطح انتظارات در تأثیر نهادن بر سطح پس‌انداز شک و تردید دارند. اما در واقع، درآمد قابل صرف، عامل مهم و تعیین کننده در میزان مصرف به شمار می‌آید.

تابع مصرف ملی

پس‌انداز و بررسی عوامل تعیین کننده مصرف، حال می‌توان نتیجه گرفت که سطح درآمد قابل صرف نخستین عامل تعیین کننده سطح مصرف ملی است. به اعتبار این استنتاج می‌توان اطلاعات و داده‌های سالانه اخیر را در خصوص مصرف و درآمد قابل صرف در تصویر ۲۲-۷ به نمایش گذاشت. نمودار فوق نشانگر اطلاعات مربوط به سالهای ۱۹۶۶-۱۹۹۶ است و هر نقطه بر روی نمودار نمایانگر سطح مصرف و درآمد قابل تصرف برای یک سال مشخص می‌باشد.

وانگهی، بر روی نمودار، نقطه‌های پراکنده را با خط (cc) به هم متصل کرده‌ایم و آن را «تابع برازش شده مصرف» نام نهادیم. این تابع برازش شده نشان می‌دهد که در طول بیست و پنج سال اخیر، میزان مصرف با فاصله اندکی در امتداد درآمد قابل تصرف ادامه یافته است. در واقع، تاریخ نگاران اقتصادی دریافته‌اند که خاستگاه رابطه متقابل مصرف و درآمد قابل تصرف به قرن نوزده میلادی برمی گردد.

کاهش صرفه جویی

روند رفتار مصرفی اگر چه معمولاً در طول زمان ثابت و بدون تغییر باقی می‌ماند، اما در طول سالیان اخیر شاهد کاهش شدید میزان پس‌انداز و صرفه‌جویی شخصی در ایالات متحده بوده‌ایم. خط قهوه‌یی رنگ و کمرنگ در تصویر ۲۲-۸، پس‌انداز شخصی را تنها درصدی از درآمد قابل تصرف شخصی نشان می‌دهد. پس از جنگ جهانی دوم، صرفه‌جویی رو به کاهش گذاشت، زیرا خانواده‌ها کمبود زمان جنگ را جبران کردند. در آن زمان، میزان پس‌انداز بین ۶ تا ۸ درصد بود. با این همه، از اوایل دهه ۱۹۸۰ تاکنون میزان صرفه جویی بین ۴تا ۵ درصد بوده است.

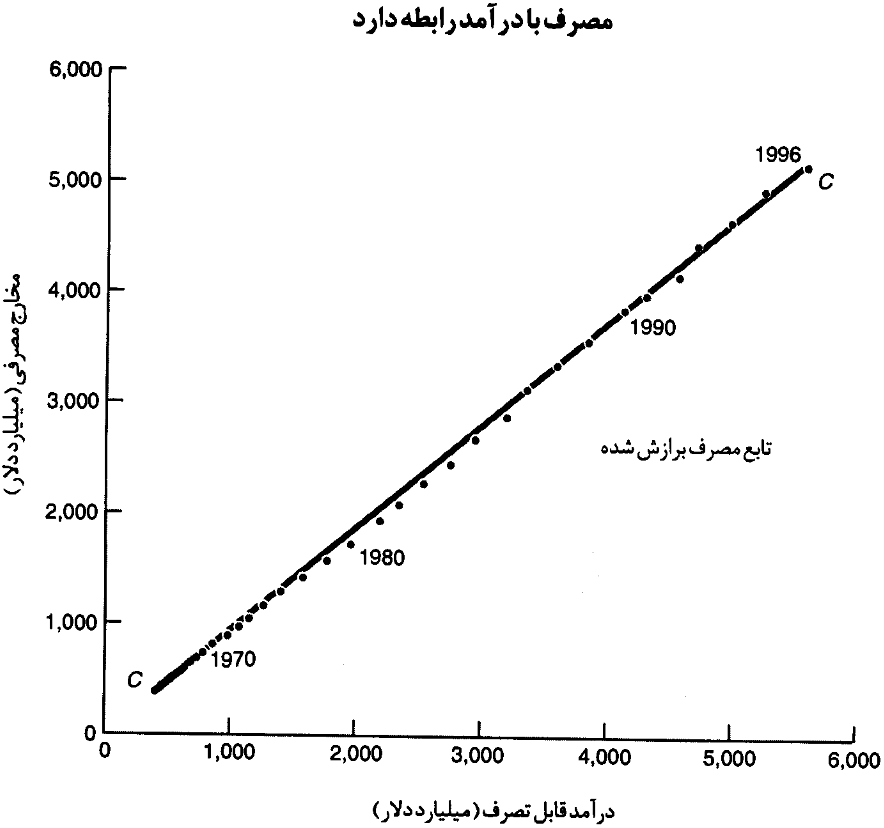

شکل ۲۲ـ۷. تابع مصرف برای ایالات متحده ۱۹۶۶ـ۱۹۹۶.

خط مستقیمی که از میان نقطه‌های اطلاعات‌دهنده نمودار گذشته است، آیا می‌توان نشان دهد که شیب میل نهایی به مصرف (MPC) به عدد ۰/۹۲ نزدیک است. چگونه می‌توان سالی را پیدا کرد که در آن نرخ پس‌انداز شخصی از میزان متوسط کمتر بوده است؟ [منبع: وزارت بازرگانی امریکا]

این کاهش موجب نگرانی اقتصاددانان شد، چون در درازمدت، تشکیل سرمایه‌ی یک کشور از طریق میزان پس‌انداز ملی آن کشور تعیین می‌شود. همانطور که در فصل ۲۱ مشاهده کردیم، پس‌انداز ملی مجموع پس‌اندازهای شخصی، بخش دولتی و بخش

تجاری است. زمانی که یک کشور مقدار زیادی پس‌انداز می‌کند، سهم سرمایه آن به سرعت افزایش می‌یابد و آن کشور از رشد سریع در تولید بالقوه برخوردار می‌شود. وقتی میزان پس‌انداز ملی یک کشور قدیمی و کهنه به حساب می‌آیند و زیر ساخت آن رو به زوال می‌گذارد.

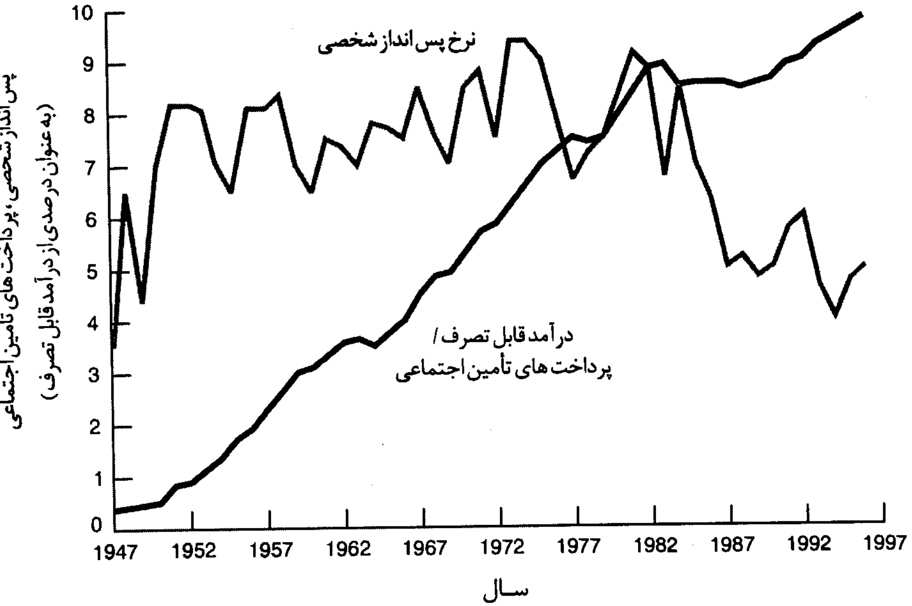

شکل ۲۲ـ۸. نرخ پس‌اندازهای شخصی طی دهه گذشته کاهش یافته است.
[منبع: وزارت بازرگانی امریکا]

اما دلایل کاهش سریع میزان پس‌انداز ملی کدامند؟ امروزه این بحث یک موضوع جنجال برانگیز تلقی می‌شود؛ اما اقتصاددانان عموماً به دلایل ذیل اشاره دارند:

● *نظام تامین اجتماعی*: بسیاری از کارشناسان اقتصادی عقیده دارند که نظام تأمین اجتماعی ضرورت پس‌انداز شخصی را از بین برده است. در ایام قدیم، همانطور که مدل «دور زندگی» در مصرف نشان داد، یک خانواده در طول دوران کار مقادیری پول پس‌انداز می‌کرد تا در دوران بازنشستگی، از اندوخته کافی و مطمئن بر خوردار باشد. امروزه، دولت مالیات مربوط به تأمین اجتماعی را جمع آوری می‌کند و در عوض منافع و

مزایای تأمین اجتماعی را در اختیار مردم می‌گذارد و به این طریق نیاز مردم را برای دوان بازنشستگی مرتفع می‌کند. سایر سیستم‌های پشتیبانی درآمدی نیز تأثیر مشابهی دارند و ضرورت پس‌انداز برای روز مبادا را از پیش‌پا برمی‌دارند؛ بیمه محصولات کشاورزی برای کشاورزان، بیمه بیکاری برای کارگران و مراقبت‌های پزشکی برای سالخوردگان و نیازمندان جملگی از انگیزه احتیاطی مردم برای پس‌انداز کردن می‌کاهد. تصویر ۲۲-۸ نسبت پرداخت دولت برای تأمین اجتماعی به درآمد قابل تصرف شخصی را نمایش می‌دهد. توجه داشته باشید که این نسبت در طول سه دهه اخیر رشد سریعی داشته است.

● *بازارهای سرمایه:* تا همین اواخر، بازارهای سرمایه کم و کاستی‌های فراوانی داشتند. قرض گرفتن پول برای مقاصد مفید و ارزشمند (اعم از خرید خانه، تأمین هزینه تحصیل یا شروع کسب و کار جدید) برای مردم بسیار دشوار بود. با رشد و توسعه بازارهای سرمایه و اغلب در سایه حمایت‌های دولت، ابزاری نظیر پرداخت وام، قرض گرفتن را به مراتب آسانتر ساخت. نمونه خوب این امر اعطای وام‌های دانشجویی است. در گذشته، هزینه فعالیت دانشگاهها یا از طریق پس‌انداز خانواده‌ها و یا از طریق کار کردن دانشجویان تأمین می‌شد. اما امروزه، با توجه به تضمین وامهای دانشجویی از طرف دولت، دانشجویان می‌توانند مبالغی را برای تأمین هزینه تحصیل‌شان قرض بگیرند و بعداً با کسب درآمد در شغل و حرفه جدید، نسبت به باز پرداخت قروض خود اقدام نمایند. مثال دیگر، کارت‌های اعتباری است که مردم را ترغیب می‌کند که با میزان بسیار زیاد بهره، مبالغی را قرض بگیرند. تمام این چیزها از میزان کلی پس‌انداز می‌کاهد.

● *رشد کند درآمدها:* برخی اقتصاددانان خاطر نشان می‌کنند که افت پس‌انداز طبیعتاً با کاهش رشد اقتصاد کشور مرتبط است. وقتی درآمد به سرعت افزایش می‌یابد، اقتصاد کشور پایه‌گذار میزان قابل توجهی سرمایه‌گذاری خالص می‌شود تا نسبت مساوی ثروت به درآمد را ثابت نگهدارد. در مقابل و در یک اقتصاد ایستا و بدون پویایی، نسبت معین ثروت به درآمد مستلزم میزان صفر پس‌انداز و سرمایه‌گذاری خالص است. برجسته‌ترین نمونه در این زمینه پدیده‌یی است که پس از سال ۱۹۷۳ در ژاپن رخ داد و میزان رشد تولید ناخالص داخلی به نصف رسید و میزان پس‌انداز شخصی نیز تقریباً به همان نسبت تقلیل یافت.

● دیگر *منابع تأثیرگذار*: چندین عامل دیگر نیز در مورد کاهش میزان پس‌انداز شخصی دخیل دانسته شده‌اند. برخی تحلیل‌گران اقتصاد به کمرنگ شدن انگیزه مردم برای سرمایه‌گذاری اشاره می‌کنند که علت این بی‌میلی نرخ بالای مالیات و بازده کم پس از مالیات است. البته این استدلال توضیح نمی‌دهد که چرا حتی پس از کاهش نرخ مالیات و افزایش میزان واقعی سود در دهه ۱۹۸۰، تحولی در پس‌انداز به وجود نیامد. دیگر کارشناسان به ساختار متغیر جمعیتی اشاره می‌کنند که ویژگی عمده‌اش افزایش جمعیت سالمند است که این قشر، رغبتی به پس‌انداز ندارد. اگر چه هیچ یک از پاسخ‌های ارائه شده وجود اتفاق آراء را ایجاد نمی‌کند، با این حال، اکثر کارشناسان اقتصادی با این نکته موافقند که کاهش صرفه‌جویی در میان مردم، تلویحاً برای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی ارزش و اهمیت بسیاری دارد.

ب. سرمایه‌گذاری

سرمایه‌گذاری دومین مولفه عمده مخارج خصوصی به شمار می‌آید.[۱] سرمایه‌گذاری در مبحث اقتصاد کلان دو نقش متفاوت ایفا می‌کند و اولاً، از آنجا که سرمایه‌گذاری یک مولفه بزرگ و بی‌ثبات در مقوله مخارج به حساب می‌آید، بروز تغییرات اساسی در سرمایه‌گذاری می‌تواند تأثیر عمده‌یی در تقاضای کل داشته باشد. این تغییرات در جای خود و در کوتاه مدت بر تولید و اشتغال تأثیر می‌نهد. به علاوه، سرمایه گذاری سرانجام به تراکم سرمایه منتهی می‌شود. افزودن به حجم ساختمان‌ها و تجهیزات بر تولید بالقوه یک کشور می‌افزاید و در دراز مدت باعث رشد اقتصادی می‌گردد.

۱. به خاطر داشته باشید که در اقتصاد کلان، منظور از اصطلاح «سرمایه‌گذاری واقعی» اضافاتی است بر ذخیره دارایی‌های مولد و سودآور نظیر کالاهای سرمایه‌ای (تجهیزات، ساختمانها یا موجودی انبار). وقتی شرکت IBM کارخانه‌یی جدید و یا وقتی شرکت اسمیت خانه‌ای جدید می‌سازد، این اقدامات نشان از سرمایه‌گذاری دارد. بسیاری از مردم از سرمایه‌گذاری به عنوان خرید یک قطعه زمین، اوراق بهادار مدت‌دار، یا کسب حق مالکیت یک ملک یاد می‌کنند. در علم اقتصاد، این‌گونه خریدها در واقع معاملات مالی یا «سرمایه‌گذاری مالی» محسوب می‌شوند، زیرا آنچه را که یک فرد می‌خرد، شخص دیگری می‌فروشد. زمانی سرمایه‌گذاری واقعی تحقق می‌یابد که سرمایه واقعی تولید شده باشد.

بنابراین، سرمایه‌گذاری یک نقش دو جانبه را ایفا می‌کند: از یک طرف به واسطه تأثیرگذاری بر تقاضای کل بر تولید کوتاه مدت کشور تأثیر می‌گذارد و از سوی دیگر از ناحیه تأثیر تشکیل سرمایه بر تولید بالقوه و عرضه کل، رشد و افزایش بلند مدت تولید را تحت الشعاع خود قرار می‌هد.

عوامل تعیین کننده سرمایه گذاری

در این مبحث، توجه خود را به سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی خصوصی یا I که از اجزاء GDP است، متمرکز می‌کنیم. این نوع سرمایه گذاری در واقع تنها یک عنصر تشکیل دهنده سرمایه‌گذاری اجتماعی است که نه تنها سرمایه‌گذاری (I) را شامل می‌شود که سرمایه‌گذاری‌های ناملموس و غیر عینی (نظیر سرمایه‌گذاری در سرمایه بشری از طریق تحصیل و دانش و افزایش سرمایه فنی یا دانش فنی از ناحیه تحقیق و توسعه) را نیز در بر می‌گیرد.

انواع مهم سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی و خصوصی عبارتند از خرید ساختمانهای مسکونی، سرمایه‌گذاری در ماشین آلات و تجهیزات بازرگانی و افزودن به فهرست اموال. از مجموع میزان سرمایه‌گذاری، حدود $\frac{1}{4}$ به امر مسکن، یک بیستم به امر تغییر در فهرست اموال و باقیمانده ـ حدود ۷۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری در سالهای اخیر ـ به ماشین آلات و تجهیزات بازرگانی اختصاص یافته است.

اما چرا بخش‌های تجاری مبادرت به سرمایه‌گذاری می‌کنند؟ نهایت امر این است که وقتی بخش‌های تجاری پیش‌بینی می‌کنند که سرمایه‌گذاری کردن سود آور است اقدام به این کار می‌کنند، چون عواید آن به مراتب بیشتر از هزینه‌هایش است. همین جمله ساده در برگیرنده سه نکته است که برای فهم مقوله سرمایه‌گذاری ضرورت دارد: عواید، هزینه‌ها و انتظارات.

عواید

سرمایه‌گذاری اگر به افزایش فروش شرکت کمک کند، به طور حتم عواید فوق العاده‌یی نصیب آن خواهد کرد. این بدان مفهوم است که میزان کلی تولید(یا تولید ناخالص داخلی GDP) یکی از عمده عوامل تعیین کننده در سرمایه‌گذاری خواهد بود.

وقتی فعالیت کارخانه‌ها متوقف می‌شود، شرکت‌ها ضرورت کمتری برای وجود کارخانه‌های جدید احساس می‌کنند و بالطبع سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. به طور کلی‌تر، سرمایه‌گذاری متکی به درآمدهایی است که از طریق فعالیت اقتصادی حاصل می‌شود. در بیشتر مطالعات انجام شده این نتیجه به دست آمده است که سرمایه‌گذاری به نحو بسیار حساسی به چرخه و دوره کار و کسب بستگی دارد. نمونه جدید تأثیر تولید فراوان در رکود کاری سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۲ به چشم آمد؛ زمانی که تولید با کاهش فاحش رو به رو شد و سرمایه‌گذاری به میزان ۲۲ درصد افت داشت.

یک نظریه مهم در رفتار و روند سرمایه‌گذاری همانا اصل شتاب است. به موجب این اصل، میزان سرمایه‌گذاری پیش از هر چیز بوسیله میزان تغییر تولید تعیین می‌گردد. به عبارت دیگر، سرمایه‌گذاری با افزایش تولید افزایش می‌یابد و با کاهش تولید نیز کاهش پیدا می‌کند.

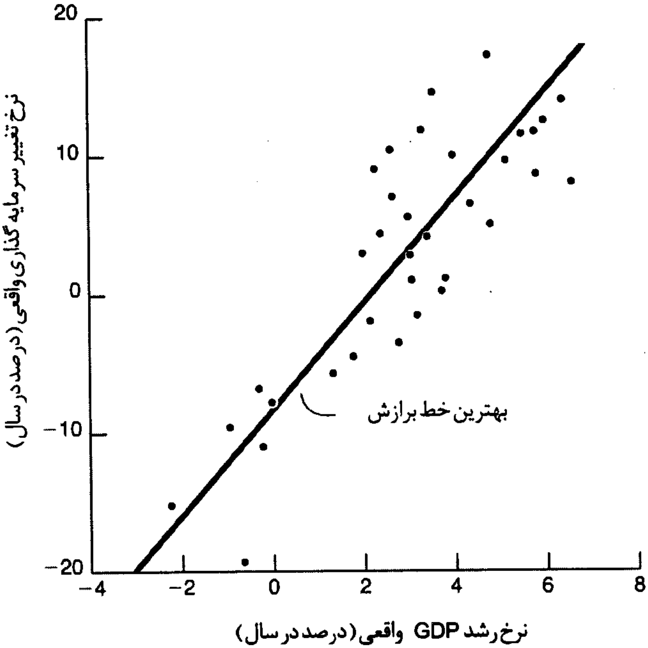

شکل ۲۲-۹. سرمایه‌گذاری به تغییر در محصول واکنش نشان می‌دهد.

وقتی تولید افزایش می‌یابد و ظرفیت بهره‌برداری بالاست، روند سرمایه‌گذاری نیز فزاینده است زیرا تجار نیازمند ابزار و لوازم بیشتری هستند. دورترین نقطه سمت چپ رکود عمیق سال ۱۹۸۲ است. [منبع: وزارت بازرگانی ایالات متحده]

تصویر ۲۲-۹ نشانگر میزان حساسیت وابستگی سرمایه به تغییرات تولید است. در این نمودار، میزان رشد GDP واقعی بر روی محور افقی و میزان تغییر در سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی و شخصی بر روی محور عمودی نشان داده شده است. این نمودار نشان می‌دهد که میان تغییر و تحولات بوجود آمده در تولید و سرمایه‌گذاری، رابطه تنگاتنگی وجود دارد. بروز تغییر ۱ درصدی در تولید با ۳ درصد تغییر در میزان واقعی سرمایه‌گذاری ارتباط دارد. پایین‌ترین نقطه محور اریب، رکود شدید اقتصادی در سال ۱۹۸۲ را به تصویر می‌کشد.

هزینه‌ها

دومین عامل تعیین کننده میزان سرمایه‌گذاری به هزینه سرمایه‌گذاری مربوط می‌شود. چون که کالاها و اجناس سرمایه‌گذاری چندین سال دوام دارند، محاسبه و برآورد هزینه‌های سرمایه‌گذاری به مراتب دشوارتر از برآورد هزینه‌های سایر اقلام (نظیر ذغالسنگ یا گندم) است. برای کالاهای بادوام، هزینه سرمایه نه تنها شامل بهای کالای سرمایه‌یی می‌شود بلکه میزان بهره را، که قرض کنندگان برای تأمین سرمایه و مالیاتی که شرکت‌ها برای درآمدشان می‌پردازند، نیز در بر می‌گیرد.

برای درک این نکته، توجه داشته باشید که سرمایه‌گذاران غالباً وجوه مخصوص خرید کالاهای سرمایه‌یی از طریق قرض گرفتن را بالا می‌برند. برای قرض گرفتن چه بهایی باید پرداخت؟ بهای قرض گرفتن، میزان سود و بهره تعیین شده برای وجوه قرض گرفته شده است. به خاطر بیاورید که میزان بهره همان بها و قیمتی است که برای قرض گرفتن مقداری پول برای یک مدت زمانی خاص پرداخت می‌شود. به طور مثال، احتمال دارد برای قرض گرفتن مبلغ ۱۰۰۰ دلار برای مدت یک سال مجبور شوید ۸ درصد سود پول را بپردازید. در مورد خانواده‌یی که قصد خرید خانه را دارد، میزان بهره همان میزان بهره رهن است.

افزون بر این، دولت فدرال برخی اوقات از سیاست‌های مالی برای سرمایه‌گذاری در بعضی بخش‌های خاص استفاده می‌کند. مالیاتی که از سوی دولت‌ها وضع می‌شود بر هزینه سرمایه‌گذاری تأثیر خواهد گذاشت. مالیات بر درآمد شرکت‌های سهامی فدرال ۳۴ سنت از هر دلار سود شرکت را به خود اختصاص می‌دهد و از این طریق باعث

دلسردی در سرمایه‌گذاری در بخش شرکت می‌شود. رویه‌های مالیاتی در بخش‌های مختلف و یا حتی در کشورهای مختلف تأثیر شگرفی در رفتار سرمایه‌گذاری شرکت‌های انتفاعی بر جای خواهد گذاشت.

انتظارات

عامل سوم در تعیین سرمایه‌گذاری، انتظارات و اعتماد در عرصه تجارت است. سرمایه‌گذاری در واقع قمار کردن در مورد آینده است؛ شرط بستن بر سر اینکه عواید یک پروژه سرمایه‌گذاری بیشتر از هزینه‌هایش خواهد بود. اگر بخش‌های تجاری از این نگران باشند که شرایط اقتصادی ژاپن در آینده دستخوش رکود خواهد شد، به ندرت نسبت به سرمایه‌گذاری در آنجا رغبت نشان خواهد داد. بالعکس، وقتی در بخش‌های تجاری احتمال بهبود اوضاع تجاری را در آینده‌یی نزدیک متصور باشد، برای توسعه و گسترش فعالیتهای خود شروع به برنامه‌ریزی خواهند نمود. بنابراین، تصمیم‌های سرمایه‌گذاران با انتظارات و پیش‌بینی‌های معمول در خصوص احتمالات و شرایط آینده ارتباط تنگاتنگی دارد. اما همانطور که فرزانگان گفته‌اند، پیش‌بینی کردن، خصوصاً درباره آینده امری بس مخاطره‌آمیز است. بخش‌های تجاری بیشتر انرژی و قوای خود را صرف تجزیه و تحلیل سرمایه‌گذاری می‌کنند و می‌کوشند دامنه شک و تردیدها را در خصوص سرمایه‌گذاری‌شان محدود سازند. حال، می‌توان عوامل تأثیر گذار در سرمایه‌گذاری‌ها را به شرح زیر خلاصه نمود:

هدف بخش‌های تجاری از سرمایه‌گذاری کسب سود و منفعت است. چون که کالاهای سرمایه‌ای چندین سال دوام می‌یابند، تصمیم در مورد سرمایه‌گذاری متکی به سه عامل خواهد بود: ۱) تقاضا برای محصول تولید شده از رهگذر یک سرمایه‌گذاری جدید، ۲) میزان بهره و مالیات که بر هزینه سرمایه‌گذاری تأثیر دارد، ۳) انتظارات و پیش‌بینی‌های تجاری در مورد وضعیت اقتصاد.

منحنی تقاضای سرمایه‌گذاری

در بررسی عوامل تعیین کننده سرمایه‌گذاری، توجه‌مان را خصوصاً به رابطه میان نرخ بهره و سرمایه‌گذاری معطوف می‌کنیم. این ارتباط از اهمیت بسیاری برخوردار است،

زیرا نرخ بهره (که متأثر از اقدامات بانک‌های مرکزی است) از جمله ابزارهای مهمی است که دولت‌ها از آن برای تأثیر گذاشتن بر روند سرمایه‌گذاری بهره می‌جویند. کارشناسان علم اقتصاد به منظور نمایش رابطه نرخ بهره و سرمایه‌گذاری، از نموداری موسوم به منحنی تقاضای سرمایه‌گذاری استفاده می‌کنند.

(۱) پروژه	(۲) کل سرمایه‌گذاری در پروژه (میلیون دلار)	(۳) درآمدهای سالیانه به ازای هر ۱۰۰۰ دلار سرمایه‌گذاری شده (دلار)	(۴) هزینه‌های سالیانه هر پروژه به ازای هر ۱۰۰۰ دلار — نرخ بهره (دلار): ۱۰ درصد	(۵) ۵ درصد	(۶) سود خالص سالیانه به ازای هر ۱۰۰۰دلارسرمایه‌گذاری شده — نرخ بهره سالیانه: ۱۰ درصد (۶)=(۳)-(۴)	(۷) ۵ درصد (۷)=(۳)-(۵)
A	۱	۱۵۰۰	۱۰۰	۵۰	۱۴۰۰	۱۴۵۰
B	۴	۲۲۰	۱۰۰	۵۰	۱۲۰	۱۷۰
C	۱۰	۱۶۰	۱۰۰	۵۰	۶۰	۱۱۰
D	۱۰	۱۳۰	۱۰۰	۵۰	۳۰	۸۰
E	۵	۱۱۰	۱۰۰	۵۰	۱۰	۶۰
F	۱۵	۹۰	۱۰۰	۵۰	-۱۰	۴۰
G	۱۰	۶۰	۱۰۰	۵۰	-۴۰	۱۰
H	۲۰	۴۰	۱۰۰	۵۰	-۶۰	-۱۰

جدول ۲۲ـ۵. سودآوری سرمایه‌گذاری به نرخ بهره بستگی دارد.
اقتصادی هشت پروژه سرمایه‌گذاری دارد که براساس میزان بازده آورده شده‌اند. اطلاعات این هشت پروژه را با هم مقایسه کنید.

اقتصاد ساده و نه چندان پیچیده یک کشور را در نظر بگیرید که شرکت‌های فعال آن قادرند در پروژه‌های مختلف (پروژه‌های A، B، C تا H) سرمایه‌گذاری نمایند. سرمایه‌گذاری‌های این چنینی به قدری پایدار و بادوام هستند (نظیر سرمایه‌گذاری در احداث ساختمان یا نیروگاه برق) که می‌توان ضرورت جابجایی را نادیده انگاشت. وانگهی، این قسم سرمایه‌گذاری هر ساله به طور پیوسته درآمدهای خالصی نصیب سرمایه‌گذاری می‌کنند و هیچ تورمی وجود ندارد. جدول ۲۲ـ۵ اطلاعات مالی را در مورد هر یک از پروژه‌های سرمایه‌گذاری به تصویر می‌کشد.

حال پروژه(A) را در نظر بگیرید. این پروژه مبلغ ۱ میلیون دلار هزینه در پی دارد و البته درآمد بسیار زیادی نیز ۱۵۰۰دلار عایدی سالیانه در ازای ۱۰۰۰دلار سرمایه‌گذاری (این نرخ برگشتی ۱۵۰ درصد در هر سال است).

ستونهای ۴ و۵ نشانگر هزینه سرمایه‌گذاری هستند. به خاطر سهولت در کار، فرض کنید که هزینه سرمایه‌گذاری از ناحیه قرض گرفتن پول به نرخ بهره بازار تأمین شده است که یا سالیانه ۱۰ (درصد درستون ۴) یا ۵ درصد (در ستون ۵) بوده است.

بنابراین، با نرخ بهره ۱۰ درصد در سال، هزینه قرض کردن ۱۰۰۰ دلار، یکصد دلار در سال خواهد بود که این امر در تمام مدخل‌های ستون ۴ نشان داده شده است. و با نرخ بهره ۵ درصدی، هزینه استقراض به ازای هر ۱۰۰۰دلار در سال مبلغ ۵۰ دلار است.

دو ستون آخر سود خالص سالانه ناشی از هر مورد سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهد. سود خالص سالانه پروژه سودآور (A) به ازای هر ۱۰۰۰دلار سرمایه‌گذاری شده با نرخ بهره ۱۰ درصد معادل ۱۴۰۰دلار است. در پروژه H، تمام پول‌ها به هدر می‌رود.

حال یافته‌هایمان را مرور می‌کنیم: در تصمیم‌گیری در خصوص پروژه‌های سرمایه‌گذاری، شرکت‌ها درآمد سالیانه ناشی از سرمایه‌گذاری را با هزینه سالیانه سرمایه مقایسه می‌کنند که این مورد اخیر به نرخ بهره بستگی دارد.

تفاوت میان درآمد سالیانه و هزینه سالیانه همانا سود خالص سالیانه محسوب می‌شود. وقتی سود خالص سالیانه مثبت نشان می‌دهد، سرمایه‌گذاری به ثمر می‌نشیند، اما وقتی سود خالص سالیانه منفی باشد، سرمایه‌گذاری ثمر بخش و سودآور نخواهد بود.[۱]

اینک مجدداً به جدول ۲۲-۵ نگاه کنید و با نشان دادن سود خالص سالیانه با نرخ بهره ۵ درصدی، آخرین ستون را بررسی نمایید. توجه داشته باشید که با این نرخ بهره، پروژه‌های سرمایه‌گذاری A تا G سودآور خواهند بود. بنابراین انتظار داریم که شرکت‌هایی که ترقی سود به حداکثر را در دستور کار خود دارند در هفت پروژه مذکور سرمایه‌گذاری کنند که (از ستون ۲) ارزش آنها در سرمایه‌گذاری به ۵۵ میلیون دلار خواهد رسید.

با این حال، تصور کنید که نرخ بهره تا حد ۱۰درصد افزایش یابد. در این صورت،

---

۱. این مثال محاسباتی را که بخش‌های تجاری باید در تصمیم‌گیری در مورد سرمایه‌گذاری انجام دهند بسیار آسان می‌گرداند. معمولاً سرمایه‌گذاری جریان نا برابر برگشتی‌ها (بازده)، سقوط ارزش سرمایه، تورم، مالیات و نرخ چندگانه بهره وجوه قرض گرفته شده را در برمی گیرد. در کتابهایی که پیرامون پول و تأمین هزینه نگاشته شده است بحث و بررسی مربوط به اقتصاد تنزیل (تخفیف) و ارزش‌های کنونی به چشم می‌خورد.

هزینه تأمین مالی این سرمایه‌گذاریها نیز دو برابر می‌شود. با نگاه به ستون (۶) در می‌یابیم که پروژه‌های سرمایه‌گذاری (F)و(G) با نرخ بهره ۱۰ درصد به هیچ وجه سودآور نخواهند بود. بنابراین، تقاضا برای سرمایه‌گذاری تا حد ۳۰ میلیون دلار کاهش می‌یابد.

نتایج این تجزیه و تحلیل در تصویر شماره ۲۲-۱۰ مشخص شده است. این جدول آن مقدار و میزان از سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهد که با توجه به هر نرخ بهره باید تقبل شود. مقدار سرمایه گذاری را می‌توای با افزودن و جمع کردن تمام سرمایه گذاری‌های سود آور در هر نرخ بهره بدست آورد.

بنابراین، اگر نرخ بهره بازار ۵ درصد باشد، مقدار مطلوب سرمایه‌گذاری در نقطه M شخص خواهد شد که نمایانگر میزان ۵۵ میلیون است. با این نرخ بهره، پروژه‌های A،B،C،D،E،F و G قابل قبول و آغاز هستند. چنانچه نرخ بهره تا حد ۱۰ درصد فزونی یابد، پروژه‌های F و G سودآور و قابل اجرا نخواهد بود. در این شرایط، تقاضا برای سرمایه‌گذاری در شکل ۲۲-۱۰ در نقطه M و کلاً معادل ۳۰ میلیون خواهد بود.[1]

انتقال منحنی تقاضا برای سرمایه‌گذاری

تا این مقطع دیدیم که نرخ بهره به چه طریق بر سطح و میزان سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارد. البته عوامل دیگر هم بر روند سرمایه‌گذاری تأثیر گذار هستند. به عنوان مثال، افزایش حجم تولید ناخالص داخلی منحنی تقاضا برای سرمایه را دستخوش تغییر می‌کند که این تغییر در تصویر ۲۲-۱۱ (نمودار a) آمده است.

بروز افزایش در مالیات تجاری باعث رکود در سرمایه‌گذاری خواهد شد. تصور کنید که دولت نیمی از درآمد خالص در ستون ۳ از جدول ۲۲-۵ را به عنوان مالیات اخذ می‌کند و نرخ بهره در ستون‌های ۴و ۵ نیز کسر کردنی نیستند. سود خالص در ستون‌های ۶ و۷ نیز با لطبع کاهش می‌یابد. (ثابت کنید که با نرخ بهره ۱۰ درصد، مالیات ۵۰ درصدی ستون ۳، توقف سرمایه‌گذاری را به مقدار مابین پروژه B و C افزایش خواهد داد و تقاضای

---

۱. بعداً خواهیم دید که با تغییر قیمت‌ها، بهتر آن است که از نرخ واقعی بهره استفاده کنیم که نمایانگر میزان بهره پول یا میزان بهره اسمی است که به خاطر تورم تصحیح و اصلاح شده است.

سرمایه‌گذاری تا حد ۵ میلیون کاهش می‌یابد). مورد مربوط به افزایش مالیات تحمیل شده بر درآمد ناشی از سرمایه‌گذاری در تصویر شماره ۲۲-۱۱ نشان داده شده است.

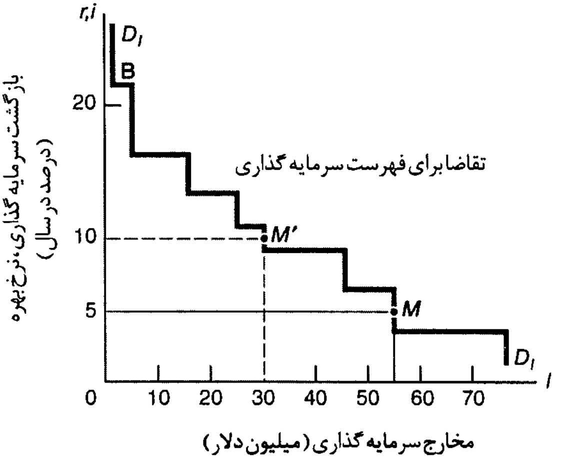

شکل ۲۲-۱۰. سرمایه‌گذاری به نرخ بهره وابسته است.
حدود تقاضا برای سرمایه‌گذاری حرکتی پله‌وار دارد. هر پله نمایانگر حجم خاصی از سرمایه‌گذاری است. پروژه A که میزان سرمایه‌گذاری بسیار بالایی را نشان می‌دهد در شکل دیده نمی‌شود، تا زمانیکه تمام سرمایه‌گذاریها از سود خالص مثبت برخوردار باشند، تقاضا برای آنها وجود دارد.

در مرحله آخر، به اهمیت انتظارات و پیش‌بینی‌های توجه مبذول کنید. چه اتفاقی می‌افتد اگر سرمایه‌گذاران، بدگمان شوند و گمان کنند که میزان بازده به زودی به نصف خواهد رسید؟ و یا اینکه خوش‌بین شوند و گمان کنند که میزان بازده دو برابر خواهد گشت؟ با بررسی این موارد مختلف، می‌توان به نحوه تأثیر گذاری انتظارات بر میزان سرمایه‌گذاری پی برد. تصویر ۲۲-۱۱ (c) نشان می‌دهد که بروز یک احساس بدبینی ناگهانی به چه طریق می‌تواند بر میزان تقاضا برای سرمایه‌گذاری تأثیر بگذارد و آن را تغییر دهد.

سپس از آشنایی با عوامل تأثیر گذار در سرمایه‌گذاری تعجب نمی‌کنید اگر پی ببرید که سرمایه‌گذاری، بی‌ثبات‌ترین مولفه صرف هزینه است. سرمایه‌گذاری روند غیرقابل پیش‌بینی و متغیری دارد، زیرا به عوامل متغیری همچون رونق یا شکست تولیدات

جدید و امتحان نشده در بازار، تغییر نرخ مالیات و نرخ بهره، موضع‌گیری‌های سیاسی، رویکردهای خاص در جهت ایجاد ثبات در اقتصاد و سایر رخدادهای متغیر در حیات اقتصادی کشور بستگی دارد. *تقریباً در هر دورکسب وکار، از نوسانات موجود در سرمایه‌گذاری به عنوان نیروی محرک شکست یا رونق اقتصادی یاد شده است.*

به سوی نظریه تقاضای کل

اکنون مقدمه مباحث پایه و اساسی اقتصاد کلان و عوامل عمده تولید ملی را تکمیل کرده‌ایم. در این رهگذر، عوامل تعیین کننده مصرف و سرمایه‌گذاری را مورد بررسی قرار دادیم و دیدیم که این عوامل در عرض یک سال تا چه حد دستخوش تغییرات گاه بنیادین می‌شوند.

اما بررسی جداگانه اجزاء تشکیل دهنده تقاضای کل کفایت نمی‌کند. اصل و جوهره اقتصاد کلان این است که تمام مولفه‌های تقاضای کل با یکدیگر رابطه متقابل دارند و برای تعیین میزان تولید ملی با عرضه کل نیز تعامل دارند. چند فصل آتی کتاب به طرح نظریه کینز در باب تعیین تولید کوتاه مدت می‌پردازد. این نظریه نشان می‌دهد که چگونه تغییرات پدید آمده در سرمایه‌گذاری، صرف هزینه‌ها و مالیات بندی از سوی دولت، تجارت خارجی و عرضه پول به چه طریق به سایر بخش‌های اقتصاد سرایت می‌کند. در ادامه خواهیم دید که تولید واقعی ناخالص داخلی می‌تواند از ظرفیت اشتغال کامل خود فاصله بگیرد. همچنین خواهیم دید که سیاست‌های پولی و مالی دولت چگونه با رکودها و رونق‌ها مبارزه خواهد کرد. تغییر سرمایه‌گذاری و مصرف در کانون بحث قرار خواهد داشت که در این فصل به آن پرداختیم.

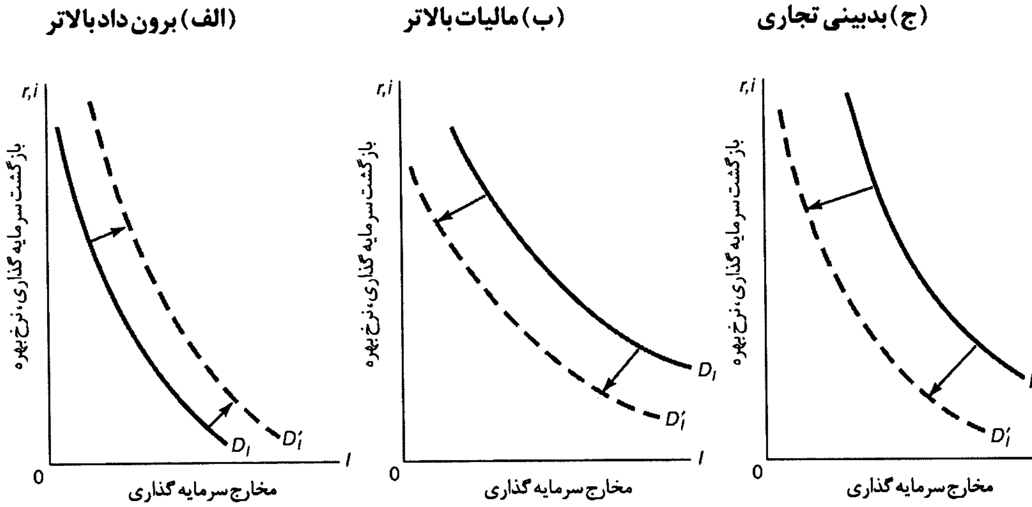

شکل ۲۲ـ۱۱. انتقال تابع تقاضا برای سرمایه‌گذاری

فلش‌ها نشانگر موارد ذیل هستند: (a) تاثیر افزایش سطح تولید ناخالص داخلی، (b) افزایش مالیات بر درآمد سرمایه، (c) بروز بدگمانی و بدبینی تجاری به طوری که ممکن است خطر رکود یا وضع مقررات را از سوی دولت یا ملی شدن را در پی داشته باشد.

خلاصه

الف. مصرف و پس‌انداز

۱ـ درآمد قابل تصرف، عامل مهم و تعیین کننده مصرف و پس‌انداز است. تابع مصرف، جدولی است که مصرف کل را به درآمد قابل تصرف کل مرتبط می‌سازد. از آن رو که هر دلار از درآمد قابل تصرف یا پس‌انداز و یا مصرف می‌شود، تابع پس‌انداز روی دیگر یا انعکاس تابع مصرف به شمار می‌آید.

۲ـ ویژگیهای عمده تابع مصرف و تابع پس‌انداز به شرح زیر می‌باشند:

الف. تابع مصرف (یا پس‌انداز) سطح مصرف (یاپس‌انداز) را به سطح درآمد قابل صرف مرتبط می‌کند.

ب. میل نهایی به مصرف میزان مصرف فوق‌العاده است که از هر دلار اضافه از درآمد قابل تصرف ناشی می‌شود.

ج. میل نهایی به پس‌انداز، پس‌انداز فوق‌العاده است که هر دلار اضافه از درآمد قابل تصرف موجود آن است.

د. از حیث نموداری، میل نهایی به مصرف و میل نهایی به پس‌انداز در واقع شیب نمودار مصرف و پس انداز هستند.

ه. MPS=۱ − MPS

۳ـ جمع یکایک توابع مصرف منجر به تابع مصرف ملی می‌شود. ساده‌ترین شکل، تابع مصرف ملی، مجموع مخارج مصرفی را به عنوان تابع درآمد قابل تصرف نشان می‌دهد. سایر متغیرها، از جمله درآمد دایمی و ثابت یا تأثیر دور زندگی، ثروت و سن و سال نیز تأثیر مهمی بر الگوهای مصرف دارند.

۴ـ میزان پس‌انداز شخصی در دهه گذشته افت داشته است. این رویه باعث نگرانی اقتصاددانان شده است، زیرا پس‌انداز شخصی جزء مهمی از سرمایه‌گذاری و پس‌انداز محسوب می‌شود. مطالعات انجام شده در خصوص این کاهش عواملی نظیر اهمیت روز افزون تأمین اجتماعی، برنامه‌های بهداشتی دولت، رشد کند اقتصاد و تغییر و تحول در بازارهای سرمایه را به عنوان دلیل امر عنوان کرده است.

ب. سرمایه‌گذاری

۵ـ دومین مولفه مهم صرف هزینه، سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی خصوصی در اموری همچون خرید مسکن، ماشین آلات و تجهیزات است. شرکت‌ها به منظور کسب سود سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین، عمده عوامل اقتصادی تعیین‌کننده سرمایه‌گذاری عبارتند از: درآمدهای ناشی از سرمایه‌گذاری (اصولاً تحت تأثیر وضعیت دوره کار و کسب و رویت شده در بحث مربوط به ا مل شتاب)، هزینه سرمایه‌گذاری (که از ناحیه نرخ بهره و سیاست‌های مالیاتی تعیین می‌شود) انتظارات و پیش‌بینی‌های معمول در مورد آینده. از آنجا که عوامل تعیین‌کننده سرمایه‌گذاری متکی به رخدادهای غیر مترقبه

آینده هستند، سرمایه‌گذاری بی‌ثبات‌ترین جزء در مجموع صرف هزینه به شمار می‌آید.

۶ـ یک رابط مهم همانا جدول تقاضا برای سرمایه‌گذاری است که سطح هزینه سرمایه‌گذاری را به نرخ بهره مرتبط می‌سازد. از آنجا که سود بخشی سرمایه‌گذاری همگام با نرخ بهره (که خود هزینه سرمایه را دستخوش تغییر می‌کند) تغییر می‌یابد، می‌توان یک منحنی برای تقاضا برای سرمایه‌گذاری ترسیم نمود که شیب آن به سمت پایین است. با پایین آمدن نرخ بهره سرمایه‌گذاری‌ها پر سودتر می‌شود و نشان می‌دهد که چرا نمودار تقاضا برای مصرف دارای شیبی به سمت پایین است.

مفاهیمی برای مرور

مصرف و پس‌انداز

درآمد قابل تصرف، مصرف، سرمایه‌گذاری

تابع مصرف و تابع پس‌انداز

نرخ پس‌انداز شخصی

میل نهایی به مصرف (MPC) و میل نهایی به پس‌انداز (MPS)

MPS+MPC =۱

نقطه برابری (سربه‌سری)

خط اریب ۴۵ درجه

عوامل تعیین کننده مصرف: درآمد قابل تصرف کنونی، درآمد دایمی، سن، ثروت

سرمایه‌گذاری

عوامل تعیین کننده سرمایه‌گذاری: عواید و درآمدها، هزینه‌ها، انتظارات و پیش‌بینی‌ها

نقش نرخ بهره

تابع تقاضا برای سرمایه‌گذاری

سؤالاتی برای بحث

۱ـ الگوهای بودجه‌یی تغذیه، خرید پوشاک، اجناس لوکس و پس‌انداز را به طور خلاصه مطرح کنید.

۲ـ در بررسی تابع مصرف و نمودار تقاضا برای سرمایه‌گذاری، باید میان تغییرات و جابجایی‌های جداول و نمودارها تمایز قائل شد.

الف. برای هر دو منحنی، تحولاتی راکه منجر به تغییر نمودارها و تحولاتی راکه موجب جابجایی نمودارها می‌شود بدقت تعریف کنید.

ب. برای مقولات ذیل، به طور شفاهی و از طریق رسم نمودار توضیح دهید که آیا آنها در طول تابع مصرف، تغییر هستند و یا جابجایی منحنی را بدنبال دارند: افزایش درآمد قابل تصرف، کاهش ثروت، افت قیمت در بازار بورس.

ج. برای مقولات زیر، به طور شفاهی و از طریق رسم نمودار توضیح دهید که آیا آنها در منحنی تقاضا برای سرمایه‌گذاری، تغییر در طول منحنی هستند و یا جابجایی: پیش‌بینی کاهش تولید در سال آینده، افزایش نرخ بهره و افزایش در مالیاتهای تحمیل شده بر سود و منفعت حاصله.

۳ـ مقدار MPSو MPC در جدول ۲۲ـ۴ به دقت چگونه محاسبه شده بودند؟ با محاسبه MPSو MPC در بین نقاط A و B این امر را به صورت تصویر در آورید. توضیح دهید که چرا همواره این قانون ۱=MPS +MPC باید صدق کند؟

۴ـ من تمام درآمدم را در هر سطح درآمد به مصرف می‌رسانم. تابع مصرف و پس‌انداز مربوطه را رسم کنید. مقدار MPS و MPC من چقدر است؟

۵ـ درآمد، مصرف و پس‌انداز سال گذشته خود را تخمین بزنید. چنانچه از مایه خورده‌اید (یعنی بیش از درآمدتان خرج کرده‌اید)، چگونه از عهده تامین مالی این کار برآمدید؟ ترکیب اقلام مصرفی خود را بر حسب هر یک از اقلام عمده یاد شده در جدول ۲۲ـ۱ برآورد کنید.

۶ـ «در طول تابع مصرف، درآمد بیشتر از مصرف دستخوش تغییر می‌گردد» این مطلب چه نکته‌یی را در خصوص MPS و MPC می‌رساند؟

۷ـ «تغییر در درآمد قابل تصرف منجر به جابجایی در طول تابع مصرف می‌شود. تغییر در ثروت یا سایر عوامل منجر به بروز تغییر در تابع مصرف می‌شود» این مطلب را با رسم تصویری از نمودار هر یک از مقولات توضیح دهید.

۸ـ اثرات عوامل ذیل بر تابع تقاضا برای مصرف (جدول ۲۲ـ۵ و تصویر ۲۲ـ۱۰) چه خواهد بود؟

الف. دو برابر شدن درآمد سالیانه به ازای ۱۰۰۰دلار سرمایه شده در ستون (۳)

ب. افزایش در نرخ بهره تا حد ۱۵ درصد در سال

ج. اضافه کردن پروژه نهم با اطلاعات و داده‌های موجود در سه ستون اول (J، ۱۰ و ۷۰)

د. مالیات ۵۰ درصدی بر سود خالص (در ستونهای ۶ و ۷)

د. مالیات ۵۰ درصدی بر سود خالص (در ستونهای ۶ و ۷)

۹ـ با استفاده از نمودار اضافه شده تقاضا برای مصرف از سوال ۸ و با فرض اینکه نرخ بهره معادل ۱۰ درصد است، سطح سرمایه‌گذاری را برای موارد الف، ب، ج، د در سوال ۸ محاسبه نمایید.

۱۰ـ مسائل پیشرفته: بر اساس الگوی دوران زندگی، مردم هر ساله مقداری پول را که در عوض درآمد کنونی‌شان به درآمد دوران زندگی‌شان وابسته است به مصرف می‌رسانند. فرض کنید انتظاردارید که بر طبق نمودار درآمد طی پنج سال به ترتیب ۳۰۰۰۰، ۳۰۰۰۰، ۲۵۰۰۰، ۱۵۰۰۰ و ۰ باشد درآینده درآمد (به دلار) کسب کنید.

(۱) سال (دلار)	(۲) درآمد (دلار)	(۳) مصرف (دلار)	(۴) پس‌انداز (دلار)	(۵) پس‌انداز انباشته پایان سال (دلار)
۱	۳۰،۰۰۰	—	—	—
۲	۳۰،۰۰۰	—	—	—
۳	۲۵،۰۰۰	—	—	—
۴	۱۵،۰۰۰	—	—	—
* ۵	۰	—	—	۰

*بازنشسته

جدول ۲۲ـ۶.

فرض کنید که بابت پس‌انداز، بهره‌یی پرداخت نمی‌شود. شما از هیچ پس‌انداز اولیه برخوردار نیستید. باز هم فرض کنید که می‌خواهید روند مصرف خود را ساده‌تر و روان‌تر کنید (طوری که هر سال از مصرف یکسان برخوردار باشید). دلیل آنهم کم شدن رضایت فوق‌العاده شما از مصرف فوق‌العاده است. بهترین مسیر و روند مصرف‌تان را در یک دوره ۵ ساله تعیین کرده و اعداد و ارقام را در ستون ۶ درج کنید. سپس، میزان پس‌انداز خویش را محاسبه نموده و مقادیر را در ستون ۴ وارد کنید. ثروت پایان دوره یا

پس‌انداز انباشته خود در ازای هر سال را در ستون ۵ بیاورید. حال، متوسط میزان پس‌انداز شما در چهار سال چقدر بوده است؟

افزون بر این، فرض کنید که برنامه تأمین اجتماعی دولت در هر سال کاری، مبلغ ۲۰۰۰ دلار مالیات بر شما تحمیل می‌کند و از طرفی در سال پنجم، مبلغ ۵۰۰۰ دلار حق بازنشستگی به شما اعطا می‌کند. اگر کماکان می‌خواهید از روند آسانتر و روان‌تر مصرف برخوردار باشید، طرح اصلاحی خود را در زمینه پس‌انداز بررسی کنید. طرح تأمین اجتماعی دولت به چه طریق بر میزان مصرف شما تأثیر گذاشته است؟ تأثیر آن بر میزان متوسط پس‌اندازتان در چهار سال نخست به چه نحو است؟ آیا می‌توانید دریابید که چرا برخی اقتصاددانان مدعی هستند که تأمین اجتماعی موجب کاهش پس‌انداز می‌شود؟

فصل بیست‌وسوم

چرخه‌های تجاری و نظریه تقاضای کل

بروتوس عزیز، بد اقبالی نه در طالع ما، که از خود ماست.

ویلیام شکسپیر، *ژولیوس سزار*

تاریخ سرمایه داری آمریکا مشحون از دوره‌های مکرر رونق و افت و رکود و توسعه است. گاهی شرایط اقتصادی مطلوب، موقعیت‌های شغلی بسیار، ساعت‌های کاری بیش از حد مقرر در کارخانه‌ها، تورم رو به افزایش و سود و منفعت چشمگیر است. سالهای میانی دههٔ ۱۹۹۰ نمونه‌ای از این گونه انبساط اقتصادی است. گاهی دیگر کالاها به فروش نمی‌روند، یافتن کار مشکل و سود بسیار ناچیز است. بعضی از اوقات این رکودها مانند رکود سال‌های ۱۹۹۱ـ۱۹۹۰ کوتاه مدت و خفیف هستند و گاهی مانند بحران بزرگ انقباض اقتصادی مداوم و فراموش نشدنی است. این نوسانات را تحت عنوان چرخه‌های تجاری می‌شناسیم و در قسمت نخست این فصل به آن خواهیم پرداخت.

یکی از مسائل اصلی اقتصاد کلان، درک همین چرخه‌های تجاری است. باید ویژگی‌های برجسته، ریشه‌ها و سیاست‌های دولت را برای کاهش شدت این چرخه‌ها درک کنیم. اقتصاددانان تا دهه ۱۹۳۰ درک چندانی از چرخه‌های تجاری نداشتند. اما

بعد، در نظریه‌های انقلابی جان مینارد کینز در مورد اقتصاد کلان، اهمیت نیروهای تقاضای کل در تعیین نوسانات تجاری مورد توجه قرار گرفت. محور نظریه اقتصادی کینز این است که تغییرات تقاضای کل بر سطح کلی تولید، اشتغال و قیمت‌ها در کوتاه مدت تأثیری بسزا دارند.

چارچوب اساسی‌ای که کینز شصت سال پیش پیشنهاد کرد، تا کنون دستخوش چالش‌ها، اصلاحات و شاخ و برگ‌های بسیاری شده است. با این حال نظریه تقاضای کل هنوز هم بهترین راه درک چرخه‌های تجاری است. بنابراین در قسمت دوم این فصل به توضیح شالوده‌های تحلیل تقاضای کل خواهیم پرداخت و رویکرد اساسی کینز را به پدیده چرخه‌های تجاری نشان خواهیم داد. در فصل بعدی الگوی ضریب فزاینده کینز را که ساده‌ترین نظریه تعیین درآمد را به دست می‌دهد، ارائه خواهیم داد. نمودار ۲۳-۱ نقشهٔ کلی این تحلیل را نشان داده است .

الف. چرخه‌های تجاری

تاریخ اقتصاد ثابت می‌کند که رشد اقتصادی هرگز الگویی ثابت و پیوسته ندارد. ممکن است یک کشور ظرف چند سال از گشایش و رونق اقتصادی برخوردار باشد، چنان که ایالات متحده در سالهای دهه ۱۹۹۰ به راستی چنین بود. اماممکن است پس از این دوره، رکود یا حتی بحرانی مالی و در مواقعی نادر حتی بحران اقتصادی مداومی حاکم شود. در این شرایط، تولید ملی کشور افت کرده، سود و درآمدهای حقیقی کاهش می‌یابد و نرخ بیکاری به سطوح بسیار بالایی می‌رسد و گروه بسیاری از کارگران کار خود را از دست می‌دهند.

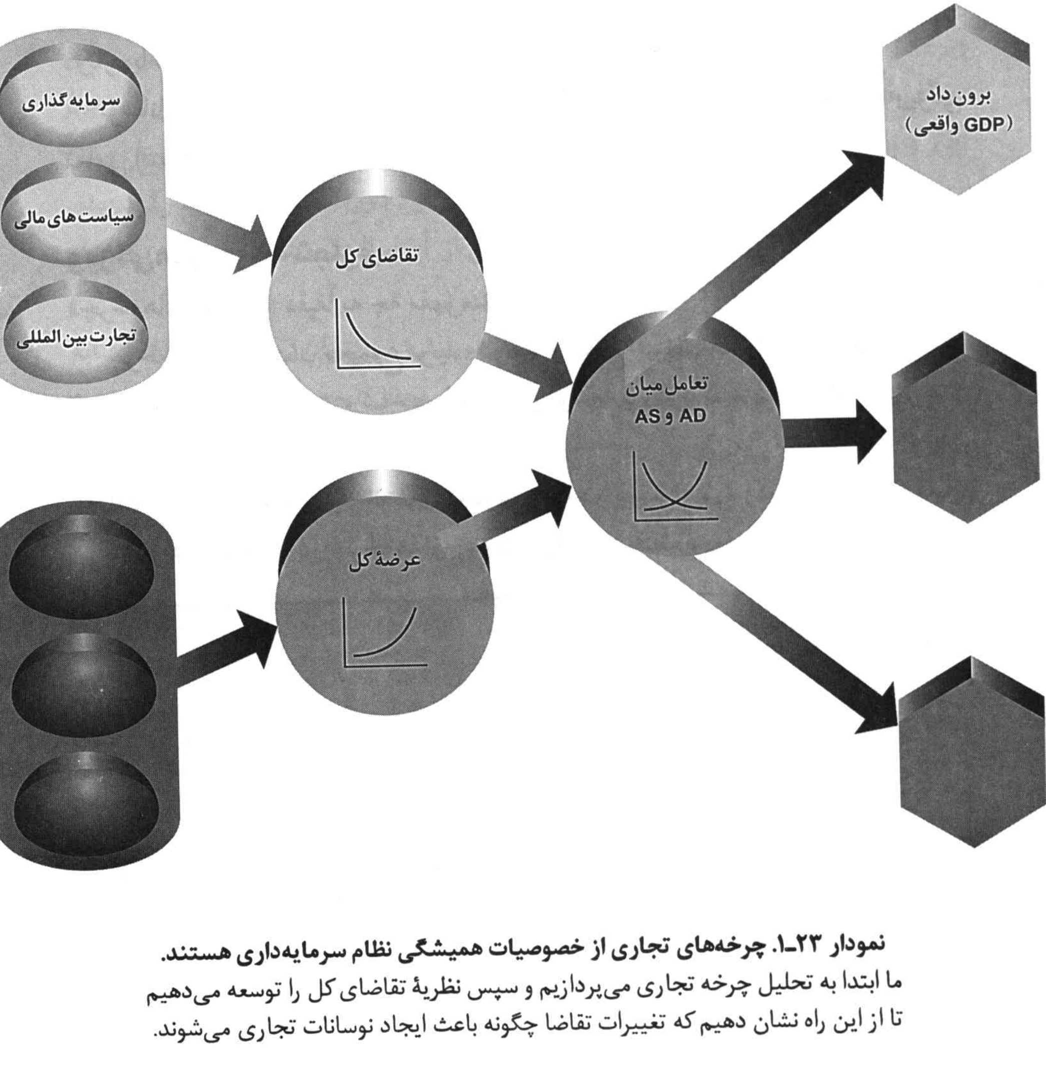

نمودار ۲۳ـ۱. چرخه‌های تجاری از خصوصیات همیشگی نظام سرمایه‌داری هستند.
ما ابتدا به تحلیل چرخه تجاری می‌پردازیم و سپس نظریهٔ تقاضای کل را توسعه می‌دهیم تا از این راه نشان دهیم که تغییرات تقاضا چگونه باعث ایجاد نوسانات تجاری می‌شوند.

سرانجام به مرحله رونق می‌رسیم و روند بهبود شرایط آغاز می‌شود. این روند ممکن است تدریجی یا سریع باشد؛ ممکن است ناکافی باشد و یا بالعکس چنان قدرتمند باشد که دوره جدیدی از شکوفایی اقتصادی بینجامد. رونق می‌تواند دوره‌ای طولانی و پیوسته از رشد تقاضا، افزایش فرصت‌های شغلی و بهبود معیارهای زندگی باشد و یا

شاخص عمده‌اش افزایش سریع و فزاینده قیمت‌ها و سفته بازی و سپس شروع رکودی دوباره باشد.

نوسانات تولید، تورم، نرخ بهره و اشتغال چرخهٔ تجاری را شکل می‌دهند که ویژگی تمامی اقتصادهای مبتنی بر بازار است.

ویژگی‌های چرخه تجاری

«چرخه‌های تجاری» دقیقاً به چه مفهومند؟

چرخه تجاری نوسان مجموع تولید، درآمد و سطح اشتغال ملی است که معمولاً از ۲ تا ۱۰ سال به درازا می‌کشد و شاخص اصلی‌اش توسعه یا رکود گسترده در اکثر بخش‌های اقتصاد است.

اقتصاد دانان معمولاً چرخه‌های تجاری را به دو دوره اصلی رکود و توسعه تقسیم می‌کنند. نقاط عطف این چرخه‌ها اوج رونق و یا رکود اقتصادی است.

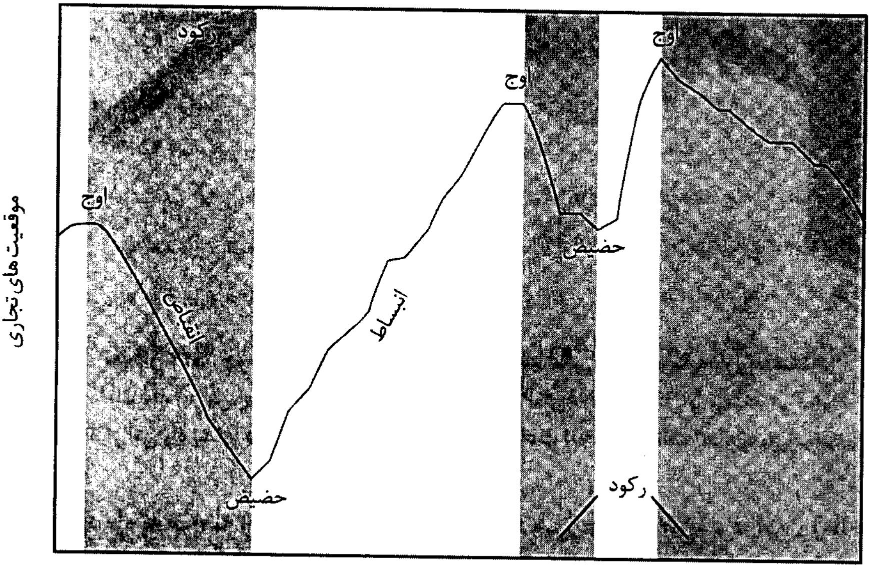

نمودار ۲۳ـ۲. یک چرخهٔ تجاری درست مانند سال دارای فصل‌هایی است.

چرخه‌های تجاری الگوی توسعه و رکود غیر منظم در فعالیتهای اقتصادی است. (نمودار فوق داده‌های واقعی ماهانهٔ تولید صنعتی در یک دورهٔ اخیر چرخهٔ تجاری است.)

نمودار ۲۳-۲ دوره‌های پیوسته یک چرخه تجاری را نشان می‌دهد. سیر نزولی یک چرخه را رکود می‌نامند که به معنای کاهش تولید ناخالص داخلی (GDP) برای دست کم دو دورهٔ سه ماههٔ پیاپی است. به گفته ادارهٔ ملی تحقیقات اقتصادی، سازمانی که زمان آغاز و پایان چرخه‌ها را مشخص می‌کند، آخرین دورهٔ رکود آمریکا پس از اوج رونق اقتصادی در تابستان ۱۹۹۰ اتفاق افتاده است. بعد از این دوره یک دوره کوتاه رکود پیش آمد، که در مارس ۱۹۹۱ پایان یافت و پس از آن ایالات متحده شاهد یکی از طولانی‌ترین دوره‌های شکوفایی اقتصادی خود بود.

توجه کنید که الگوی این چرخه‌ها فاقد نظم هستند و نمی‌توان دو چرخه کاملاً مشابه یافت. برای پیش‌بینی طول مدت و زمان بندی چرخه‌های تجاری، برخلاف انقلاب سیارات و پاندول‌ها، نمی‌توان از معادله دقیقی استفاده کرد. چرخه‌های تجاری بنابر ماهیت بی‌نظمی خود بیشتر به تغییرات آب و هوایی شباهت دارند. نمودار ۲۳-۳ چرخه تجاری آمریکا را در تاریخ معاصرش نشان می‌دهد. می‌توان دید که چرخه شبیه منازل کوهستانی با تپه‌ها و دره‌های متفاوت هستند. بعضی از دره‌ها بسیار عمیق و وسیع هستند (مانند دوره بحران بزرگ آمریکا) و بعضی دیگر کم‌عمق و باریکند (مانند دوره رکود ۱۹۹۱).

گرچه چرخه‌های تجاری مثل دوقلوهای همسان نیستند، اما اغلب دارای شباهتی خانوادگی هستند. اگر یک اقتصاددان معتبر از فرارسیدن دوره رکود خبر دهد، آیا می‌توان منتظر پدیده‌هایی معمول که به همراه این دوره ظهور می‌کنند، بود یا خیر؟ موارد زیر تعدادی از *ویژگی‌های معمول* رکود محسوب می‌شوند:

● اغلب میزان خرید مصرف کنندگان شدیداً کاهش می‌یابد، حال آن که فهرست موجودی اتومبیل‌ها و دیگر کالاهای ماندگار به شکل غیر منتظره‌ای افزایش می‌یابد. مراکز اقتصادی از میزان تولید خود می‌کاهند و در نتیجه تولید ناخالص داخلی حقیقی کاهش می‌یابد. کمی بعد، سرمایه گذاری اقتصادی در کارخانه‌ها و تجهیزات به شدت کاهش می‌یابد.

● تقاضای نیروی کار کاهش می‌یابد ـ این امر ابتدا به شکل کاهش ساعات کار در هفته و سپس اخراج کارگران و بیکاری شدید نمود می‌یابد.

● با کاهش تولید، تورم کاهش می‌یابد. همراه با کاهش نیاز به مواد خام، قیمت این

مواد دچار نوسان می‌شود. دستمزدها و قیمت خدمات کمتر دچار کاهش می‌شوند، اما در دوره افت اقتصادی دیگر از نرخ افزایش پیشین برخوردار نخواهند بود.

● در دوره‌های رکود اقتصادی، سود تجاری به شدت کاهش می‌یابد. سرمایه‌گذاران فرارسیدن این دوره را پیش‌بینی کرده و در نتیجه قیمت سهام کاهش می‌یابد؛ اما به دلیل کاهش میزان تقاضای وام، نرخ‌های بهره نیز عملاً دچار افت می‌شود.

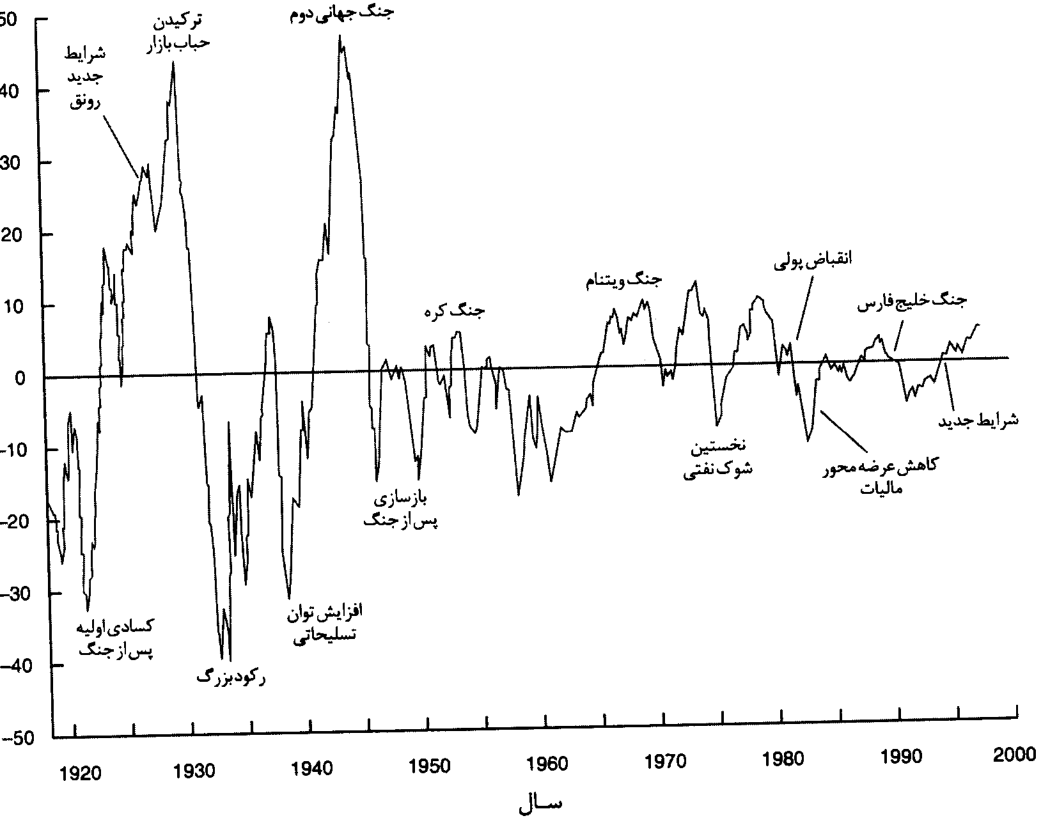

نمودار ۲۳ـ۳. فعالیت اقتصادی از سال ۱۹۱۹

تولید صنعتی به شکل پیوسته پیرامون گرایش دراز مدتش نوسان داشته است. آیا در سالهای اخیر اقتصاد از ثبات بیشتری برخوردار نبوده است؟ [منبع: هیأت مدیرۀ بانک مرکزی آمریکا، ترسیم مجدد توسط مؤلفین.]

در مورد رکود صحبت کردیم. دوره‌های رونق اقتصادی دقیقاً عکس دوره‌های رکود هستند، و هر یک از عوامل فوق در جهتی مخالف عمل می‌کند.

نظریه‌های چرخه تجاری

سازوکارهای خارجی در برابر سازوکارهای داخلی. در خلال سالها، بحث‌های پرشور در مورد علل چرخه تجاری، جانی دوباره به اقتصاد کلان بخشیده است. چه چیز باعث تغییر ناگهانی این چرخه می‌شود؟ دلیل تغییرات اقتصادی بازار چیست؟ مسلماً توضیحات احتمالی در این باب پایانی نخواهد داشت، اما بهتر است علل مختلف را به دو دسته تقسیم کنیم: خارجی و داخلی. نظریه‌های خارجی، ریشه چرخه تجاری را در نوسانات عوامل خارج از سیستم اقتصادی می‌یابد؛ جنگ‌ها، انقلاب‌ها و انتخابات، قیمت نفت، کشف منابع طلا و مهاجرت، کشف سرزمین‌ها و منابع جدید، پیشرفت‌های علمی و نوآوری‌های تکنولوژیک، لکه‌های خورشیدی یا آب و هوا. رکود سالهای ۱۹۹۰-۱۹۹۱، که با نگرانی مصرف کنندگان پس از حمله عراق به کویت آغاز شد، نمونه‌ای از رویکرد خارجی است.

بالعکس، نظریه‌های داخلی در جستجوی سازوکارهایی در دل نظام اقتصادی هستند که باعث ایجاد چرخه‌های تجاری می‌شوند. در این رویکرد، هر رونقی باعث ایجاد رکود و افت اقتصادی و هر افتی نیز به نوبه خود موجب احیا و رونق اقتصاد در زنجیره‌ای تقریباً منظم و تکرار شونده می‌شود. یک مورد مهم، نظریهٔ ضریب فزاینده ـ شتابنده است. براساس اصل شتابنده، رشد سریع تولید انگیزه سرمایه‌گذاری است. سرمایه‌گذاری زیاد نیز به نوبه خود باعث افزایش بیشتر تولید می‌شود و این روند آن قدر ادامه می‌یابد که ظرفیت اقتصادی به نقطه‌ای می‌رسد که در آن روند رشد اقتصادی کند می‌شود. نرخ کندتر رشد نیز به نوبه خود باعث کاهش سرمایه گذاری و انباشت کالاها در انبارها می‌شود. این امر اقتصاد را به قهقرای رکود می‌کشاند. سپس کارکرد این روند معکوس شده و وضعیت رکود به اوج خود می‌رسد و سپس اقتصاد مجدداً رو به ثبات و رونق می‌آورد. این نظریه داخلی در چرخه تجاری نشان‌دهنده نوعی سازوکار از نوع سازوکار حرکت پاندول است که درآن شوک خارجی در کل اقتصاد به شکل چرخه‌ای افزایش و شدت می‌یابد.

چرخه‌های تقاضا ـ محور. یکی از عوامل مهم در چرخه‌های تجاری شوک‌هایی هستند که به تقاضای کل وارد می‌شوند. یک نمونه فرضی در نمودار ۲۳ـ۴ آمده است. این نمودار نشان می‌دهد که کاهش تقاضای کل باعث کاهش تولید می‌شود. می‌توان تصور کرد که اقتصاد در تعادل کوتاه مدت در نقطه B آغاز می‌شود. سپس احتمالاً به دلیل کاهش هزینه دفاعی یا ارز، منحنی تقاضای کل به سمت چپ و ´AD می‌رود. اگر در عرضهٔ کل تغییری ایجاد نشود، اقتصاد در نقطه C به تعادلی جدید می‌رسد. توجه داشته باشید که تولید از Q به ´Q کاهش می‌یابد. بعلاوه، قیمت‌ها در مقایسه با شرایط محتمل دیگر کمتر هستند و در نتیجه نرخ تورم کاهش می‌یابد.

وضیعت در هنگام شکوفایی اقتصادی بالعکس است. در این شرایط منحنی AD به سمت راست می‌رود و تولید به سطح ناخالص داخلی بالقوه نزدیک شده و حتی ممکن است از آن نیز تجاوز کند و قیمت‌ها و تورم افزایش می‌یابد.

نوسانات چرخه تجاری در تولید، اشتغال و قیمت‌ها اغلب ریشه در تغییرات تقاضای کل دارند. این تغییرات هنگامی تحقق می‌یابند که مصرف کننده‌ها، مراکز اقتصادی یا دولت‌ها در مقایسه با ظرفیت تولید اقتصادی، اقدام به تغییر هزینه کلی خود می‌کنند. وقتی این تغییرات در تقاضای کل به رکودهای شدید اقتصادی منجر می‌شوند، اقتصاد دچار افت و یا حتی رکودی واقعی می‌شود. افزایش شدید فعالیت اقتصادی نیز می‌تواند به ایجاد تورم منتهی شود.

در پس منحنی‌های AS و AD

درک چرخه‌های تجاری مستلزم دقت به فراسوی منحنی‌های عرضه کل و تقاضای کل است. در ذیل چند نظریه مهم در ارتباط با چرخه‌های تجاری به همراه طرفداران این نظریه‌ها ذکر می‌شود:

۱. *نظریه‌های پولی*، افزایش و کاهش پول و وام را موجب چرخه تجاری می‌دانند (ام.فریدمن). در این رویکرد، عوامل پولی دلیل اصلی نوسانات تقاضای کل هستند. برای مثال، افت اقتصادی سالهای ۱۹۸۱ـ۱۹۸۲ هنگامی آغاز شد که فدرال رزرو نرخ صوری بهره را ۱۸ درصد افزایش داد تا با تورم مبارزه کند.

۲. بنابر *الگوی ضریب فزاینده ـ شتابنده* که قبلاً شرح داده شد، شوک‌های خارجی با

سازوکارهای ضریب فزاینده شدت بیشتری می‌یابد. این سازوکار در بخش بعدی و اصل شتابنده در بخش آخر بررسی خواهند شد (پی. ساموئلسون). این نظریه نشان می‌دهد که تأثیر متقابل ضریب فزاینده و شتابنده چگونه به ایجاد چرخه‌های منظم در تقاضای کل می‌شدند. این الگو یکی از معدود الگوهایی است که در آن ایجاد چرخه‌های ریشه داخلی دارد.

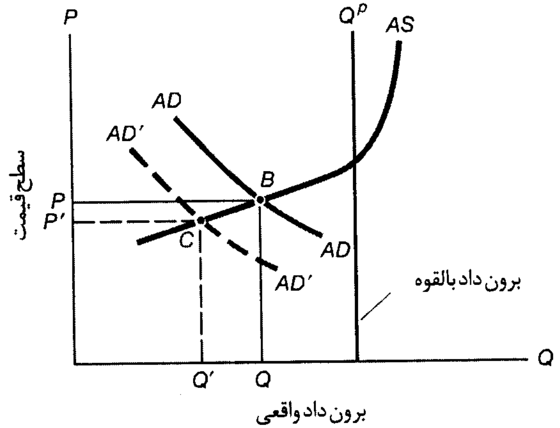

نمودار ۲۳ـ۴. کاهش در تقاضای کل باعث افت اقتصادی می‌شود.
حرکت رو به پایین منحنی AD در طول منحنی ثابت و بی‌تغییر AC به کاهش تولید به سطوح پایین‌تر منجر می‌شود. توجه داشته باشید که در نتیجه حرکت رو به پایین منحنی AD، تولید واقعی در نسبت با تولید احتمالی در دوره افت اقتصادی، کاهش می‌یابد.

۳. در نظریه‌های *سیاسی* چرخه‌های تجاری، دلیل نوسانات، سیاستمدارانی هستند که برای انتخاب مجدد خود، سیاست‌های مالی یا پولی را کنترل می‌کنند (دابلیو. نوردهاوس، ای. تافت). به لحاظ تاریخی، انتخابات ریاست جمهوری در سال قبل از برگزاری انتخابات، نسبت به شرایط اقتصادی حساسند. در نتیجه، اگر ممکن باشد، اکثر رؤسای جمهور ترجیح می‌دهند که از الگوی رونالد ریگان تبعیت کنند. گرچه اقتصاد آمریکا در طول دوره ریاست جمهوری ریگان رونالد دچار افت شدیدی شد، زمانی که او در سال ۱۹۸۴ خود را آماده انتخابات دوباره می‌کرد، اقتصاد سریعاً رو به رشد نهاد که باعث تغییر آرای مردم در انتخابات مجدد شد.

۴. *نظریه‌های چرخه ـ توازن ـ تجاری* مدعی هستند که درک نادرست از تغییرات قیمت و مزد باعث می‌شود که مردم نیروی کار زیاده از حد یا کمتر از حد متعارف عرضه کنند، که باعث ایجاد چرخه‌های تولید و اشتغال می‌شود (آر. لوکاس، آر بارو، تی. سارجنت). در یک نوع از این گونه نظریه‌ها، نرخ بیکاری در دوران افت اقتصادی به آن دلیل افزایش می‌یابد که کارگران به امید دریافت دستمزدهای بیشتر، کار را معوق می‌گذارند.

۵. مدافعان نظریه *چرخهٔ حقیقی تجاری* معتقدند که نوآوریها یا شوک‌های بهره‌وری در یک بخش اقتصاد دامن دیگر بخش‌های اقتصادی را نیز می‌گیرد و باعث ایجاد نوسان می‌شود (جی. شومپیتر در اوایل قرن حاضر و ای. پرسکوت، پی. لانگ، سی. پلاسر در سال‌های اخیر). در این رویکرد کلاسیک، چرخه‌ها مقدمتاً به واسطهٔ شوک‌های ناگهانی در عرضه کل ایجاد می‌شوند؛ و تقاضای کل در چرخه‌های تجاری مهم محسوب نمی‌شوند.

۶. *شوک‌های عرضه* هنگامی ایجاد می‌شود که چرخه‌های تجاری به واسطهٔ تغییرات عرضه کل ایجاد می‌شوند (آر.جی. گوردون). از نمونه‌های کلاسیک این مورد می‌توان به دورهٔ بحرانهای نفتی دهه هفتاد اشاره کرد که افزایش شدید قیمت نفت باعث کاهش عرضه کل، افزایش تورم و کاهش تولید و اشتغال شد. بعضی از اقتصاددانان معتقدند که سطح پایین تورم و رشد سریع اقتصاد آمریکا در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۷ ریشه در شوک‌های مطلوب عرضه داشته‌اند. در طول این دوره، هزینه‌ها روند رشد تدریجی‌ای داشتند، چون نرخ بالاتر مبادله دلار باعث کاهش هزینه‌های وارداتی و تجدید ساختار صنعت بهداشت باعث کاهش هزینه‌های کار از طریق کاهش رشد مزایای کارگران[1] شده بود.

تمامی نظریه‌های فوق در بخش‌هایی که در پی خواهند آمد به تفصیل مورد بررسی قرار خواهند گرفت، اما بهتر است از این شیوه‌های عمده، فهرستی در ذهن خود حک کنیم.

کدام یک از نظریه‌های فوق به بهترین شکل ممکن واقعیت‌های چرخه‌های تجاری را تبیین می‌کنند؟ در واقع، هر یک از این نظریه‌ها بخش‌هایی از حقیقت را در بر دارند،

1. fringe benefits

اما نمی توان هیچ یک از آنها را به تنهایی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف معتبر دانست. *کلید منطق اقتصاد کلان، تلفیق درک و برداشت‌های ما از نظریه‌های متفاوت و دانش اعمال آن در مکان و زمان مقتضی است.*

پیش‌بینی چرخه‌های تجاری

اقتصاددانان برای پیش‌بینی تغییرات اقتصادی، شیوه‌هایی برای پیش‌بینی ابداع کرده‌اند. یک پیش‌بینی خوب درست مانند چراغ‌های راهنمای اتومبیل، بر شرایط اقتصادی آینده نور می‌افشاند و به تصمیم گیرندگان کمک می‌کند تا در شرایط اقتصادی موجود، اقدامات مقتضی را اخذ کنند.

الگوسازی اقتصادسنجی و پیش بینی

درگذشته، اقتصاددانان سعی کردند با توسل به داده‌های موردی عواملی چون پول، بارگیری کشتی‌ها و تولید فولاد، آینده را پیش‌بینی کنند. برای مثال، افت تولید فولاد نشانه کاهش خرید و رکود عنقریب اقتصاد قلمداد می‌شد. سرانجام این روند از طریق تلفیق چند آمار متفاوت و تبدیلشان به «فهرست عوامل راهنما»، فرموله شد. گرچه این فهرست خالی از نقض نبود، اما در هر حال پیشاپیش هشداری مکانیکی در مورد رونق یا رکود اقتصاد در آینده می‌داد.

اقتصاددانان برای آن که دیدی دقیق‌تر از آینده به دست دهند، به الگوهای پیش‌بینی اقتصادسنجی کامپیوتری روی آورند. *الگوی اقتصادسنجی* مجموعه‌ای از معادلات است، نمایانگر رفتار اقتصاد، که از طریق داده‌های تاریخی برآورد شده است. اولین پایه گذاران این شیوه یان تینبرگن هلندی و الرنس کلین از دانشگاه پنسیلوانیا بودند که هر دو به دلیل توسعهٔ الگوهای تجربی اقتصاد کلان به جایزهٔ نوبل نیز دست یافتند. امروز کارشناسان اقتصادسنجی تشکیل یک صنعت کامل را داده‌اند که وظیفه‌شان تخمین الگوهای اقتصاد کلان و پیش‌بینی شرایط اقتصادی در آینده است.

الگوهای کامپیوتری اقتصاد چگونه ایجاد می‌شوند؟ عموماً الگوسازان کار خود را با چارچوبی تحلیلی شامل معادلاتی که نمایانگر عرضه کل و تقاضای کل هستند، آغاز می‌کنند. با استفاده از فنون اقتصادسنجی جدید هر معادله با داده‌های تاریخی برازش

شـده تـا از ایـن طـریق بـه تـخمین پـارامـترهایی (مـانندMPC، شیب تـابع تـقاضای سرمایه‌گذاری و غیره) دست یـابند. بـعلاوه، الگـوسازان در هـر مـرحـله از تـجارب و صلاحدید خود نیز برای منطقی بودن نتایج حاصله سود می‌برند.

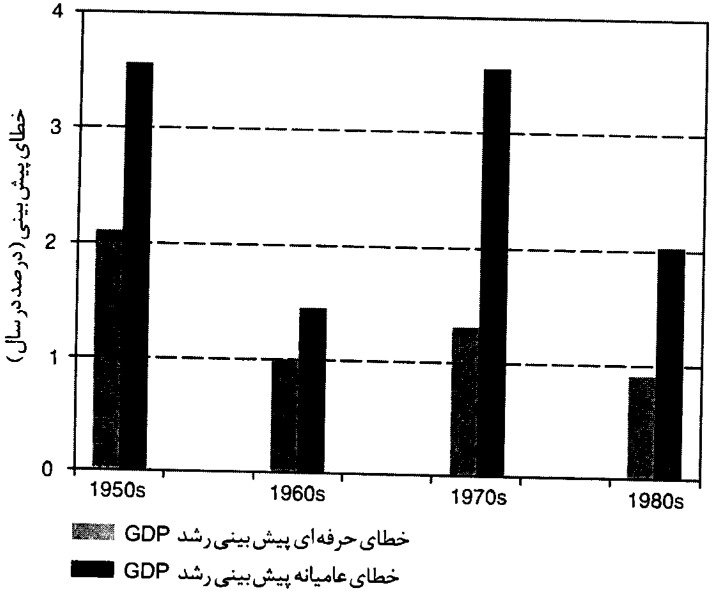

نمودار ۲۳ـ ۵. عملکرد پیش‌بینی‌های حرفه‌ای چگونه بوده است؟
نتیجهٔ کار پیش‌بینی‌کننده‌های حرفه‌ای با پیش‌بینی‌های «ساده و ابتدایی» مقایسه می‌شود. از زمان آغاز پیش‌بینی نظام یافته پیش‌بینی‌های اقتصاد کلان با استفاده از حدس و گمانه‌زنی در هر دهه پیشرفت کرده است و تدریجاً روند کار بهبود یافته است.
[منبع: استیون مک‌نیس، *بررسی اقتصاد نیوانگلند*، ژوئیه ۱۹۹۲]

سرانجام، یک الگوی منسجم ساخته شده و به عنوان سیستمی از معادلات عـمل مـی‌کند در الگـوهای کـوچک، دوازده یـا بیست‌وچهار معادله وجـود دارد. امـروزه، سیستم‌های بزرگ با استفاده از چند صد تا ۱۰۰۰۰ متغیر، شرایط اقتصادی را پیش‌بینی می‌کنند. وقتی متغیرهای برونزا و متغیرهای خط‌مشی‌گذاری (جمعیت، دولت، هزینه‌ها و نرخ مالیات، سیاست پولی و غیره) تصریح شوند، سیستم معادلات می‌تواند با تکیه بر متغیرهای مهم اقتصادی امروز، شرایط اقتصادی آینده را پیش‌بینی کند.

در شرایط معمول، با تکیه بر این پیش‌بینی‌ها می‌توان دورنمایی از آینده بـه دست

آورد. در دیگر مواقع، بخصوص در زمان تغییرات عمده سیاسی، پیش‌بینی شرایط آینده به‌کار خطیری تبدیل می‌شود. در نمودار ۲۳-۵ نتایج تحقیقات اخیر پیش‌بینی‌های تولید ناخالص داخلی حقیقی (و یا پیشتر، GNP حقیقی) توسط گروه‌های پیش‌بینی کنندهٔ بزرگ ایالات متحده نشان داده شده است. در این تحقیقات صرفاً برای مقایسهٔ نتایج، از یک «پیش‌بینی ابتدایی» استفاده شده است که در آن رشد تولید پیش‌بینی شده در سال بعد با نرخ رشد سال جاری برابر بود.

همانطور که در نمودار نشان داده شده، پیش‌بینی‌کنندگان حرفه‌ای به شکلی نظام یافته پیش‌بینی‌های ساده و ابتدایی را کنار می‌زنند. در دو دههٔ نخست، میزان متوسط اشتباه در پیش‌بینی افراد حرفه‌ای بیش از نیم برابر اشتباه پیش‌بینی‌های غیرحرفه‌ای است، حال آنکه در دو دههٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اشتباهات افراد حرفه‌ای به کمتر از نیمی از اشتباهات افراد غیرحرفه‌ای کاهش می‌یابد. عامل مهم دیگری که در نمودار ۲۳-۵ دیده می‌شود این است که میزان بی‌ثباتی در هر زمانی متفاوت است: در دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰ تقریباً بی‌ثباتی و در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ دوره‌های باثبات دیده می‌شود. مسلماً کار پیش‌بینی در دنیای پر از تردید ما هم علم است و هم هنر. با این حال کارشناسان هر سال در مقایسه با کسانی که از شیوه‌های غیرنظام یافته و غیرعلمی استفاده می‌کنند، پیش‌بینی‌های دقیقتری به دست می‌دهند.

ب. مبانی تقاضای کل

در قسمت نخست این فصل به نوسانات کوتاه مدت در تولید، اشتغال و قیمتها که شاخص چرخه‌های تجاری در اقتصادهای مبتنی بر بازار هستند پرداختیم و نشان دادیم که نوسانات چرخه‌ای چگونه در زمان تغییرات تقاضای کل اتفاق می‌افتند.

حال وقت آن رسیده است که پایه‌های نظریهٔ تقاضای کل را نیز بررسی کنیم. مؤلفه‌های عمدهٔ تقاضای کل کدامند؟ این مؤلفه‌ها برای تعیین تولید و قیمتها چگونه تعاملی با عرضه کل دارند؟ نظریهٔ کینز برای تعیین میزان تولید چیست؟ این نظریه چگونه نوسانات کوتاه مدت را در میزان تولید ناخالص داخلی توضیح می‌دهد؟ ما در

مقدمهٔ فصل بیستم در مورد اقتصاد کلان بررسی این موضوعات را آغاز کردیم و حال برای درک بهتر نیروهای جهت دهندهٔ اقتصاد، تقاضای کل را مورد بررسی دقیقتری قرار می‌دهیم. در فصل بعدی ساده‌ترین الگوی تقاضای کل - یعنی الگوی ضریب فزاینده را به دست خواهیم داد.

تقاضای کل (یا AD) مقدار کل یا مجموع تولید است که با طیب خاطر و با قیمتی معین، به فرض ثابت بودن عوامل دیگر، خریداری می‌شود. AD به معنای هزینهٔ مطلوب در کلیهٔ بخشهای تولید است: مصرف، سرمایه‌گذاری داخلی خصوصی، خرید کالاها و خدمات توسط دولت و خالص صادرات. تقاضای کل دارای چهار مؤلفه است:

۱. مصرف. همانطور که در بخش گذشته شاهد بودیم، مصرف (C) در وحلهٔ اول با درآمد قابل تصرف، یعنی درآمد شخصی منهای مالیاتها، تعیین می‌شود. عوامل دیگر مؤثر بر مصرف شامل گرایشهای بلندمدت‌تر در درآمد، ثروت خانوارها و سطح کل قیمت است. تحلیل تقاضای کل حول محور عوامل تعیین کنندهٔ مصرف حقیقی (یعنی مصرف اسمی یا دلاری تقسیم بر شاخص قیمت برای مصرف‌کننده) می‌گردد.

۲. *سرمایه‌گذاری.* هزینهٔ سرمایه‌گذاری (I) شامل خرید خصوصی ساختارها و تجهیزات و انباشت موجودی کالاهاست. تحلیل ما در فصل ۲۲ نشان داد که عوامل عمدهٔ تعیین کنندهٔ سرمایه‌گذاری شامل سطح بازده، هزینهٔ سرمایه (که با سیاستهای مالیاتی به همراه نرخ بهره و دیگر شرایط مالی مشخص می‌شود) و انتظارات ما از آینده است. مجرای عمده‌ای که سیاست اقتصادی می‌تواند از آن طریق بر سرمایه‌گذاری تأثیر بگذارد، سیاست پولی است.

۳. *خریدهای دولتی.* مؤلفهٔ سوم تقاضای کل خریدها دولتی کالاها و خدمات (G) است: خرید کالاهایی مانند تانک یا تجهیزات راهسازی و نیز خدمات قضات و آموزگاران مدارس دولتی. برخلاف مصرف و سرمایه‌گذاری خصوصی، این مؤلفهٔ تقاضای کل مستقیماً با تصمیمات دولت در مورد تخصیص هزینه‌ها تعیین می‌شود؛ وقتی پنتاگون یک هواپیمای جنگندهٔ جدید خریداری می‌کند، این محصول بلافاصله به تولید ناخالص داخلی اضافه می‌شود.

۴. *خالص صادرات.* آخرین مؤلفه تقاضای کل، خالص صادرات (X) است که معادل ارزش صادرات منهای ارزش واردات است. واردات با سطح درآمد و تولید داخلی، با در

نظر گرفتن نسبت قیمت‌های داخلی به قیمت‌های خارجی و نرخ تبادل ارز خارجی در مقیاس دلار تعیین می‌شود. صادرات (که واردات دیگر کشورهاست) معادل واردات است که بواسطه درآمدها و تولیدات خارجی به قیمت‌های نسبی و نرخ تبادل ارز تعیین می‌شود. پس می‌توان گفت که خالص صادرات بواسطه درآمدهای داخلی و خارجی، قیمت‌های نسبی و نرخ تبادل ارز تعیین می‌شود.

نمودار ۲۳ـ۶ منحنی AD و چهار مؤلفه عمده‌اش را نشان می‌دهد. در سطح قیمت P می‌توان سطوح مصرف، سرمایه گذاری، خریدهای دولتی و خالص صادرات را که مجموعشان برابر با GDP یا Q است، خواند. مجموع چهار شاخه هزینه در سطح قیمت برابر است با تقاضای کل در آن سطح قیمت.

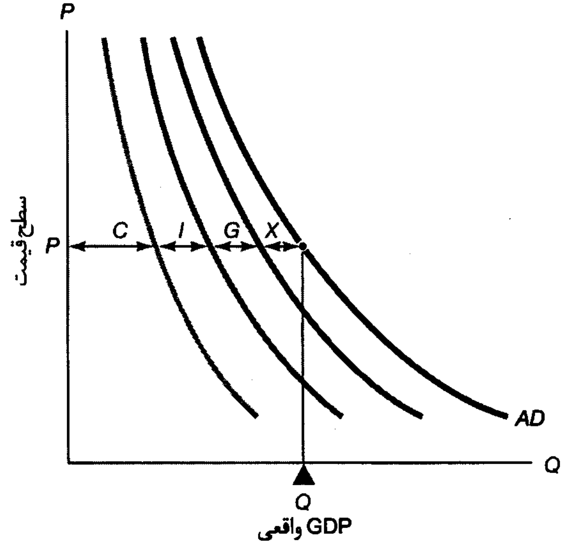

نمودار ۲۳ـ۶. مؤلفه‌های تقاضای کل

تقاضای کل (AD) شامل چهار جریان است ـ مصرف (C)، سرمایه گذاری خصوصی داخلی (I)، هزینهٔ دولت برای خرید کالاها یا خدمات (G) و خالص صادرات (X)

وقتی سیاست‌های اقتصاد کلان (مانند تغییرات پولی یا تغییرات هزینه‌های دولتی یا نرخ‌های مالیاتی) تغییر کنند و یا حوادث خارجی مؤثر بر هزینه‌ها (مانند تغییر تولید خارجی که بر X مؤثر است، یا تغییر در ثبات اقتصادی که بر I مؤثر است) تغییر یابند، تقاضای کل نیز دستخوش تغییر می‌شود.

منحنی شیب دار رو به پایین تقاضای کل

اولین نکته در نمودار ۲۳-۶ این است که منحنی تقاضای کل به سمت پایین شیب یافته است. این امر بدان مفهوم است که در عین ثابت ماندن مؤلفه‌های دیگر، با افزایش سطح کلی قیمت در اقتصاد، سطح حقیقی هزینه‌ها کاهش می‌یابد.

اولین دلیل افت منحنی تقاضای کل، تأثیر عرضهٔ *پول* است. به خاطر داشته باشید که هنگام رسم منحنی AD سایر چیزها ثابت نگه داشته می‌شود. یکی از متغیرهای مهمی که ثابت نگه داشته می‌شود، عرضه *واقعی پول* است. به این ترتیب وقتی قیمت‌ها افزایش می‌یابند، عرضه *واقعی پول* (یعنی عرضه اسمی پول بخش بر سطح قیمت) بی‌شک کاهش می‌یابد. برای مثال، اگر سطح عرضهٔ پول ملی بر ۶۰۰ میلیارد دلار ثابت بماند، و شاخص قیمت مصرف کننده از ۱۰۰ به ۱۵۰ افزایش یابد، عرضه واقعی پول از ۶۰۰ میلیارد دلار به ۴۰۰ میلیارد دلار کاهش می‌یابد.

وقتی عرضهٔ پول کاهش می‌یابد، پول کمیاب و یا اصطلاحاً «نایاب» می‌شود. نرخ بهره و اقساط رهنی افزایش می‌یابد و گرفتن وام مشکل‌تر می‌شود؛ پول نایاب باعث کاهش سرمایه گذاری و مصرف و در یک کلام افزایش قیمت‌ها همراه با عرضهٔ پول ثابت توام با ثابت نگه داشتن مؤلفه‌های دیگر باعث کمیاب شدن پول و ایجاد کاهش سطح کلی هزینه‌های واقعی می‌شود. تأثیر خالص این پدیده حرکت رو به پایین منحنی AD خواهد بود.

تأثیر عرضهٔ پول در نمودار ۲۳-۷(a) نشان داده شده است. فرض کنید که در نقطهٔ B در توازن و تعادل است و سطح قیمت ۱۰۰ (در قیمت ثابت) و تولید ناخالص داخلی حقیقی برابر با ۳۰۰۰ میلیارد دلار و ذخیرهٔ پولی معادل ۶۰۰ میلیارد دلار است. سپس تصور کنید که در نتیجه افزایش دستمزدها، سطح قیمت به ۱۵۰ افزایش بیابد. چون عرضهٔ پول ثابت است، عرضه واقعی پول (در قیمت ثابت) از ۶۰۰ میلیارد دلار به ۴۰۰ میلیارد دلار کاهش می‌یابد. کمیاب شدن پول در نتیجهٔ شرایط فوق باعث افزایش نرخ بهره و کاهش هزینه‌ها در بخش‌هایی چون خانه‌سازی، کارخانه‌ها و تجهیزات و صنعت خودروسازی که نسبت به نرخ بهره حساس‌اند می‌شود. تأثیر خالص این امر آن است که سطح کلی هزینه حقیقی به ۲۰۰۰ میلیارد دلار (که با علامت C مشخص شده) کاهش می‌یابد. کاهش عرضهٔ واقعی پول از طریق ساز وکار مهم پولی (که در بخش‌های آینده به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت) بر تقاضای کل تأثیر می‌گذارد.

عوامل دیگری نیز در رابطه میان هزینهٔ حقیقی و سطح قیمت مؤثرند، گرچه امروزه این عوامل بلحاظ کمی از اهمیت تأثیر عرضهٔ پول برخوردار نیستند.

خلاصهٔ کلام اینکه:

حرکت رو به پایین منحنی AD به مفهوم کاهش تولید حقیقی مورد تقاضا در حین افزایش سطح قیمت است. دلیل اصلی حرکت منحنی AD به سمت پایین، تأثیر عرضهٔ پول است که از طریق آن قیمت‌های بالاتر که در عرضهٔ اسمی پول ثابت عملکرد دارند، باعث کمیاب شدن پول و کاهش مجموع هزینه می‌شود.

هشدار: تقاضای اقتصاد خرد در برابراقتصاد کلان. در این جا مکثی می‌کنیم تا به مسئله مهم تفاوت منحنی‌های تقاضای اقتصاد خرد در برابر اقتصاد کلان بپردازیم. حتماً از بحث ما در مورد عرضه و تقاضا بخاطر دارید که در منحنی تقاضای اقتصاد خرد، قیمت یک کالای ویژه روی محور عمودی و تولید آن کالا روی محور افقی می‌آید و کلیه قیمت‌های دیگر و کل درآمدهای مصرف کننده ثابت هستند.

در منحنی تقاضای کل، سطح کلی قیمت بر روی محور عمودی تغییر می‌یابد، حال آنکه تولید و درآمدهای کلی بر روی محور AD متغیر است. بالعکس، درآمدها و تولید برای منحنی تقاضای اقتصاد خرد ثابت نگه داشته می‌شود.

نهایتاً، شیب منفی منحنی تقاضای اقتصاد خرد به این دلیل ایجاد می‌شود که مصرف کننده‌ها یک کالا را جایگزین چند قلم کالای دیگر می‌کنند. اگر قیمت گوشت افزایش یابد، کل مقدار مورد تقاضا به دلیل آن که مصرف کننده‌ها نان و سیب‌زمینی را جایگزین گوشت می‌کنند، کاهش می‌یابد، چون در کل کالاهای بالنسبه ارزان قیمت‌تر را جایگزین کالای گران قیمت‌تر می‌کنند. اما منحنی تقاضای کل به دلیلی کاملاً متفاوت شیب منفی پیدا می‌کند: مجموع هزینه‌ها وقتی که سطح کلی قیمت‌ها افزایش می‌یابد، افت می‌کند. این مسئله یک دلیل دارد: عرضه پول ثابت در مقیاس دلار باید در میان متقاضیان پول تقسیم شود؛ این کار از طریق افزایش نرخ بهره‌ها، وام با پول کمیاب و کاهش هزینه‌های کلی انجام می‌شود.

منحنی‌های AD اقتصاد کلان با منحنی‌های AD اقتصاد خرد متفاوت است، چون منحنی کلان نشان دهندهٔ تغییرات قیمت و تولید در کل اقتصاد است، حال آن‌که منحنی خرد، رفتار یک کالای خاص را تحلیل می‌کند. شیب منحنی AD عمدتاً به دلیل تأثیر عرضهٔ پول است، حال آن‌که شیب منحنی تقاضای خرد به دلیل جایگزین کردن یک کالای ارزان به جای کالاهای گرانتر توسط مصرف‌کنندگان است.

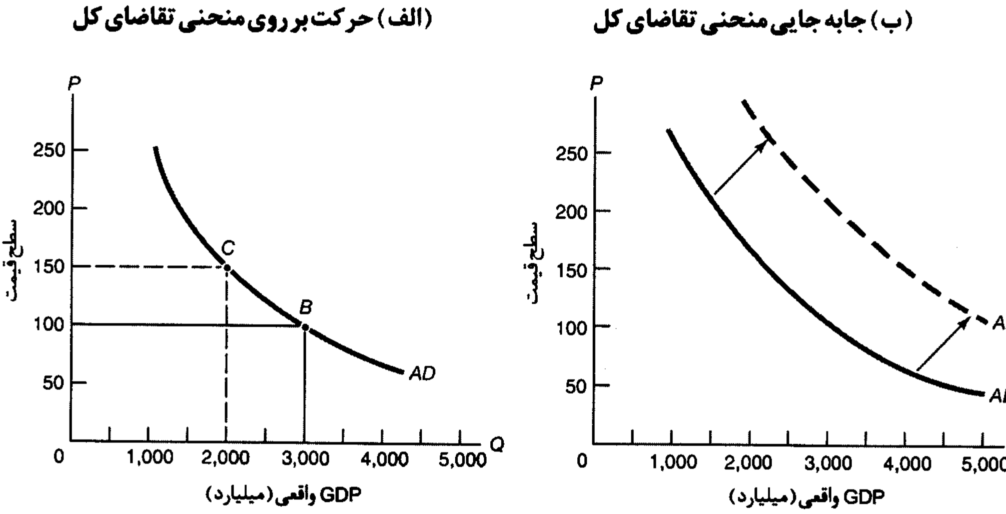

نمودار ۲۳ـ۷. نوسانات در برابر جابه‌جایی تقاضای کل

در (a) سطح بالاتر قیمت با عرضهٔ پول ثابت منجر به کمیاب شدن پول، افزایش نرخ بهره و کاهش هزینه‌ها در بخش سرمایه‌گذاریها و مصرفهای حساس به نرخ بهره می‌شود. در این نمودار ما در عین ثابت ماندن دیگر مؤلفه‌ها، شاهد نوسان منحنی AD هستیم. در (b) مؤلفه‌ها ثابت نیستند .تغییر متغیرهای مؤثر بر AD ـ مانند ذخیرهٔ پولی، سیاست مالیاتی، تکنولوژی یا هزینه‌های نظامی ـ منجر به ایجاد تغییراتی در مجموع هزینه‌ها با سطح مشخصی از قیمت می‌شود.

جابه‌جایی‌های تقاضای کل

دیدیم که مجموع هزینه‌ها در اقتصاد با افزایش سطح قیمت‌ها کاهش می‌یابد و عوامل دیگر ثابت نگه داشته می‌شوند. اما عوامل دیگری نیز وجود دارند که تغییر

می‌کنند و این تغییرات باعث تغییر در تقاضای کل می‌شود. چه متغیرهای عمده‌ای که منجر به جابه‌جایی در تقاضای کل می‌شوند؟

همان طور که در نمودار ۲۳ـ۱ نیز نشان داده شده است، می‌توان عوامل تعیین‌کنندهٔ AD را به دو دسته تقسیم کرد. دستهٔ اول شامل متغیرهای *سیاست‌گذاری* (خط مشی) عمده‌ای است که در حوزهٔ کنترل دولت قرار دارند، که شامل سیاست پولی (که از طریق آن بانک مرکزی ذخیرهٔ پولی و دیگر شرایط مالی را تعیین می‌کند) و سیاست مالی (مالیات‌ها و هزینه‌های دولتی) می‌شوند. جدول ۲۳ـ۱ چگونگی تأثیر این سیاست‌های دولتی را بر مؤلفه‌های مختلف تقاضای کل نشان داده است. دسته دوم *متغیرهای برونزا* هستند، یعنی متغیرهایی که بواسطه عوامل خارج از چارچوب AS-AD تعیین می‌شوند. همان گونه که در جدول ۲۳ـ۱ نشان داده شده است، بعضی از این متغیرها (مانند جنگ‌ها یا انقلاب‌ها) خارج از حیطهٔ تحلیل اقتصاد کلان قرار دارند، بعضی از آن‌ها (مانند فعالیت اقتصادی خارجی) خارج از حوزهٔ کنترل خط‌مشی‌های داخلی هستند و برخی دیگر از آنها نیز (مانند بازار سهام) نواسانات شدید و کاملاً مستقلی دارند.

نتیجهٔ تغییرات متغیرهای منحنی AD چیست؟ برای مثال، تصور کنید که دولت خرید تانک، ماسک گاز و جنگنده‌های هوایی‌ای را که باید در خلیج فارس بجنگند، افزایش دهد. تأثیر این خریدها، افزایش هزینه در G خواهد بود. اگر مؤلفه‌های دیگر هزینه باعث متوازن شدن G نشود، منحنی AD همراه با افزایش G کاملاً جابه‌جا خواهد شد. به همین نحو، افزایش عرضهٔ پول، ابتکاری کاملاً جدید که باعث افزایش سودآوری در سرمایه‌گذاری جدید شد، و یا افزایش ارزش سرمایهٔ مصرف کننده ـ به دلیل افزایش قیمت سهام ـ به نوبهٔ خود، باعث افزایش مجموع تقاضا و انحراف بیرونی در منحنی AD می‌گردد.

در شکل ۲۳ـ۷ (b) شاهد چگونگی تأثیر تغییر متغیرهای جدول ۲۳ـ۱ بر منحنی AD هستیم. برای به محک زدن میزان درک خود، می‌توانید جدولی مشابه رسم کنید که نشان دهندهٔ نیروهای مؤثر در کاهش مجموع تقاضا (به سؤال چهارم در پایان بخش مراجعه کنید) باشد.

متغیر	تأثیر حاصل بر روی تقاضای کل
متغیرهای سیاست	
سیاست پولی	افزایش عرضهٔ پول باعث کاهش نرخ بهره و بهبود شرایط ارائه وام و نهایتاً انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری و مصرف کالاهای ماندگار بیشتر می‌شود.
سیاست مالی	افزایش خرید دولتی کالاها و خدمات مستقیماً باعث افزایش هزینه می‌شود؛ کاهش مالیات یا افزایش کمکهای انتقالی باعث افزایش درآمد قابل تصرف و انگیزه‌ای برای مصرف بیشتر می‌گردد. اصلاح سیستم مالیاتی مانند مالیات بر اعتبار سرمایه‌گذاری می‌تواند باعث افزایش هزینه در یک بخش خاص باشد.
متغیرهای برونزا	
تولید خارجی	افزایش تولید خارجی باعث افزایش صادرات خالص می‌شود.
ارزش دارایی	افزایش قیمت سهام یا بودجهٔ خانه‌سازی باعث افزایش سرمایهٔ خانواده‌ها و در نتیجه افزایش مصرف می‌شود و همچنین کاهش هزینهٔ سرمایه و افزایش سرمایه‌گذاری‌های تجاری را در بردارد.
پیشرفتهای تکنولوژیکی	پیشرفت‌های تکنولوژیکی، فرصت‌های جدید برای سرمایه‌گذاری‌های تجاری ایجاد می‌کند. نمونه‌های مهم در این راستا راه‌آهن، خودروسازی و کامپیوتر هستند.
غیره	حوادث سیاسی، توافقنامه‌های تجارت آزاد و پایان جنگ سرد باعث بهبود وضعیت تجاری و بازار مصرف و افزایش هزینه‌ها در بخش سرمایه‌گذاری و خرید کالاهای ماندگار می‌گردد.

جدول ۲۳ـ۱. عوامل بسیاری در افزایش تقاضای کل و جابه‌جایی به بیرون منحنی AD مؤثرند.

منحنی تقاضای کل، هزینهٔ کل را به سطح قیمت پیوند می‌دهد. اما عوامل متعدد دیگری نیز بر تقاضای کل مؤثرند ـ بعضی از متغیرهای سیاست و عوامل خارجی دیگر. در جدول، از تغییراتی که باعث افزایش تقاضای کل و انحراف خارجی منحنی AD می‌شوند، فهرستی ارائه شده است.

اهمیت نسبی عوامل مؤثر بر تقاضا

اقتصاددانان در مورد عوامل مؤثر بر تقاضا توافق نظر دارند، اما در ارتباط با اهمیت تک‌تک این عوامل متفق‌القول نیستند. برای مثال، بعضی از اقتصاددانان مقدمتاً در تحلیل نوسانات تقاضای کل، بر نیروهای پولی تأکید دارند و به ویژه بر نقش عرضهٔ پول صحّه

می‌گذارند. به عقیدهٔ این اقتصاددانان، که اغلب تحت عنوان پول‌گرایان[1] شناخته شده‌اند، عرضهٔ پول عامل اصلی تعیین کنندهٔ ارزش کل هزینه‌ها در مقیاس دلار است.

اقتصاددانان دیگر بر اهمیت عوامل برونزا تأکید دارند. برای مثال، بعضی چنین استدلال می‌کنند که پیشرفت تکنولوژیکی یکی از عوامل اصلی تعیین کنندهٔ دوره‌های اُفت و اوج اقتصادی است. برای مثال، راه‌آهن‌ها به لحاظ تجاری اولین بار در دههٔ پنجم قرن نوزدهم فعال شدند. این ابتکار باعث شد که طی دو دهه سرمایه گذاری‌های بسیاری در راه‌آهن‌ها بشود و اقتصادهای صنعتی شاهد توسعهٔ اقتصادی پایداری باشند. اخیراً بعضی از اقتصاددانان می‌گویند انقلاب ارتباطات در دههٔ نود می‌تواند باعث افزایش سطح سرمایه گذاری شود و باعث گردد که شرکت‌ها ده‌ها میلیارد دلار صرف توسعهٔ سیستم‌های تلفن همراه و ایجاد زیرساختاری برای ابربزرگراه‌های اطلاعاتی بکنند.

امروزه تفکر غالب در اقتصاد کلان بر رویکردی التقاطی استوار است که ریشه‌هایش را باید در سنّت نظریهٔ کینز (با در نظر گرفتن توسعهٔ مدرن) جستجو کرد. این رویکرد، که اقتصاد کلان کینزی نام دارد، بر تأثیر سیاست‌های متفاوت و نیروهای برونزا بر اقتصاد در دوره‌های مختلف اذعان دارد. برای مثال، در طول جنگ جهانی دوم، یعنی دوره‌ای که نیمی از تولیدناخالص داخلی به هزینه‌های نظامی اختصاص یافته بود، سیاست مالی، مهم‌ترین عامل در تعیین میزان تقاضای کل محسوب می‌شد. اما در سال‌های اخیر، مقارن با فعالتر شدن فدرال رزرو در مبارزه با تورم و بیکاری، سیاست پولی مؤثرترین عامل در نوسانات فعالیت‌های اقتصادی بوده است.

حال با عوامل اصلی نظریهٔ تقاضای کل آشنا شده‌ایم. در بخش بعدی همین نظریه را با تحلیل ساده‌ترین رویکرد، یعنی الگوی فزاینده، دقیق‌تر مورد بحث قرار خواهیم داد.

آیا می‌توان از ایجاد چرخهٔ تجاری جلوگیری کرد؟

تاریخ چرخه‌های تجاری در ایالات متحده، نشان دهندهٔ یک دورهٔ ثبات در پنجاه سال گذشته (رجوع کنید به شکل ۲۳-۳) است. دههٔ چهل شاهد بحران‌ها و رکودها، دوره‌های طولانی و شدت یابندهٔ افت اقتصادی مانند دهه‌های هفتاد و هشتاد در قرن نوزدهم و

---

1. Monetarist

دهۀ سی در قرن بیستم بوده است. از سال ۱۹۴۵ به بعد، چرخه‌های تجاری کم تعدادتر و تعدیل یافته‌تر شده‌اند. چه چیزی تغییر کرده است؟ برخی بر این باورند که شالودۀ سرمایه‌گذاری در حال حاضر در مقایسه با دوره‌های گذشته از ثبات بیشتری برخوردار است.

اما مهم‌تر از این مسئله، آن است که درک بهتر اقتصاد کلان در حال حاضر باعث شده است که دولت‌ها برای جلوگیری از تبدیل شوک‌های اقتصادی به اُفت اقتصادی و تغییر اُفت اقتصادی به رکود اقتصادی، اقدامات پولی و مالی ویژه‌ای انجام دهند.

از سال ۱۹۸۴-۱۹۹۶، اقتصاد آمریکا شاهد باثباتترین دوره در تاریخ اقتصاد کلان خود بوده است. بخش عمده‌ای از کارگران و سرمایه‌گذاران در بازارهای مالی هرگز در دوران بلوغ خود شاهد بحران تجاری عمده‌ای نبودند. تورم بسیار ناچیز و اقتصاد تنها شاهد یک دوره افت بسیار جزئی بود.

در سال ۱۹۹۷، بعضی از مردم حتی به این فکر افتادند که شاید دورۀ چرخه‌های تجاری به پایان رسیده باشد. آنها نوشتند که شاید با بهره‌گیری از مدیریت منطقی و بازارهای آزاد، دورۀ رکودهای بزرگ و تورم‌ها را پایان داده‌اند. اما آیا چنین دورنمایی براستی حقیقی است؟ ما معتقدیم که چنین داوری‌هایی هنوز بسیار زودهنگام است. یکی از سرشناسترین تحلیل گران چرخه‌های تجاری، آرتور اوکان، در پایان یکی دیگر از دوره‌های طولانی گشایش تجاری، دیدی منطقی‌تر ارائه داد:

> حال عموماً تصور بر آن است که افت اقتصادی اساساً مانند سانحه‌های هوایی و بالعکس تندباد و توفان، اموری قابل پیش‌گیری هستند. اما در حقیقت ما هنوز نتوانسته‌ایم از وقوع برخورد هواپیماها جلوگیری نماییم و مشخص نیست که بتوانیم پدیدۀ افت اقتصادی را نیز یکسره از بین ببریم. این خطر هنوز به قوّت خود باقی است. نیروهای مولّد افت‌های مکرر اقتصادی همچنان وجود دارند و منتظر فرصت هستند.[۱]

کمی پس از نگارش این جملات توسط اوکان، ایالات متحده وارد ناآرامترین دورۀ خود پس از پایان جنگ شد. خوش‌بینی فراگیر مانع وقوع چرخه‌های تجاری نیست.

---

۱. آرتور ام.اوکان، *اقتصاد سیاسی رونق*، نورتون، نیویورک، ۱۹۷۰، صص ۳۳ ff

خلاصه

الف. چرخه‌های تجاری

۱- چرخه‌های تجاری نوساناتی در سطح کلی تولید، درآمد و اشتغال در سطح ملّی هستند که شاخص عمده‌شان، توسعه یا افت بسیاری از بخش‌های اقتصادی است. این پدیده در تمامی اقتصادهای پیشرفتهٔ بازار رایج است. ما این چرخه را به دوره‌های توسعه، اوج شکوفایی، اُفت و حداکثر رکود تقسیم‌بندی می‌کنیم.

۲ـ بسیاری از چرخه‌های تجاری در پی تغییرات تولید، سطح اشتغال و قیمت‌ها که از تغییرات تقاضای کل مایه می‌گیرند، اتفاق می‌افتند. تقاضای کل هنگامی دچار تغییر می‌شود که نوسانات هزینه‌ها توسط مصرف کنندگان، مراکز تجاری یا دولت‌ها باعث تغییر کل هزینه در مقایسه با قابلیت تولید اقتصادی بشود. کاهش سطح تقاضای کل باعث ایجاد افت اقتصادی یا رکود می‌شود. افزایش فعالیت‌های اقتصادی نیز می‌تواند منجر به تورم گردد.

۳ـ نظریه‌های مربوط به چرخه‌های تجاری به لحاظ میزان تأکیدشان بر اهمیت عوامل داخلی و خارجی، متفاوتند. نوسان در عوامل خارجی‌ای چون تکنولوژی، انتخابات، جنگ‌ها، نوسانات نرخ تبادل ارز و شوک‌های نفتی، اغلب مهم محسوب می‌شوند.

در اکثر این نظریه‌ها تأکید شده است که این شوک‌های برونزا با کنش متقابل با سازوکارهای داخلی‌ای چون فزاینده و تقاضای سرمایه گذاری، کنش و الگوی تغییرات چرخه‌ها را تعیین می‌کنند. همان‌طور که مردم به بیماری‌های مختلفی دچار می‌شوند، تأثیرات سوء چرخه‌های تجاری نیز در زمان‌ها و کشورهای مختلف، متفاوت است.

ب. شالوده‌های تقاضای کل

۴ـ جوامع باستانی به دلیل ناکامی در هنگام دروی محصول خود، دچار قحطی می‌شدند. اقتصاد بازار مدرن نیز هنگامی که تقاضای کل ناکافی باعث اُفت شرایط تجاری و افزایش بیکاری می‌شوند، در چنگال فقر گرفتار می‌شوند. در مواقع دیگر، اتکاء بیش از حد به چاپ پول، می‌تواند باعث ایجاد تورم فزاینده گردد. درک نیروهای مؤثر بر تقاضای کل، منجمله سیاست‌های مالی و پولی دولت، در طرح مراحل یکدست ساختن روند اقتصادی،

به دور از اُفت و خیزهای شدید، به اقتصاددانان و سیاست‌گذاران کمک می‌کند.

۵ـ تقاضای کل نمایانگر مقدار کل تولیداتی است که (توسط مصرف کنندگان) با قیمتی مقطوع خریداری می‌شود. مؤلفه‌های هزینه شامل (a) مصرف، که عمدتاً منوط به سطح درآمد قابل تصرف است؛ (b) سرمایه گذاری، که به شرایط موجود و احتمالی آینده در سطح تولید و نرخ بهره بستگی دارد؛ (c) خرید دولتی کالاها و خدمات؛ و (d) خالص صادرات، که به تولیدات خارجی و داخلی و قیمت‌ها و نرخ تبادل ارز بستگی دارد، می‌باشد.

۶ـ منحنی‌های تقاضای کل با منحنی‌های تقاضا که در تحلیل‌های اقتصاد خُرد مورد استفاده قرار می‌گیرند، تفاوت دارند. منحنی‌های AD در عین ثابت ماندن سیاست‌ها و متغیرهای برونزا، هزینهٔ کلی را در ارتباط با تمامی مؤلفه‌های تولید به سطح کلی قیمت پیوند می‌دهد. منحنی تقاضای کل عمدتاً به دلیل تأثیر عرضهٔ پول، سیری نزولی می‌یابد. این تأثیر به دلیل افزایش سطح قیمت در عین ثابت ماندن عرضهٔ اسمی پول متحقق می‌شود؛ افزایش قیمت نیز به نوبهٔ خود باعث کاهش عرضهٔ واقعی پول می‌شود. کاهش عرضهٔ واقعی پول باعث افزایش نرخ بهره‌ها، سخت شدن شرایط اعطای وام و کاهش سطح کلی هزینه‌ها می‌شود. مجموعه شرایط فوق نشانگر حرکت در یک منحنی لایتغیر AD می‌گردد.

۷ـ عواملی که باعث تغییر تقاضای کل می‌شوند، شامل موارد ذیل هستند: (a) سیاست‌های اقتصاد کلان مانند سیاست‌های پولی و مالی، و (b) متغیرهای برونزا مانند فعالیت اقتصادی خارجی، پیشرفت‌های تکنولوژیکی و تغییرات بازارهای دارایی. وقتی این متغیرها تغییر می‌یابند، منحنی AD را نیز دچار نوسان می‌کنند.

مفاهیمی برای مرور

چرخه‌های تجاری
چرخهٔ تجاری
دوره‌های چرخه تجاری
اوج
حضیض
توسعه
نزول
افت

جابه‌جایی تقاضای کل و چرخه‌های تجاری
نظریه‌های چرخه داخلی و خارجی
الگوهای اقتصاد کلان
تقاضای کل
متغیر حقیقی - متغیر اسمی / سطح قیمت

تقاضای کل، منحنی AD
مؤلفه‌های عمدهٔ تقاضای کل: G,I,C X
نزول منحنی AD به دلیل تأثیر عرضهٔ پول
عوامل مؤثر و تغییردهندهٔ منحنی AD

سؤالاتی برای بحث

۱ـ از منحنی تقاضای کل مفهومی دقیق ارائه دهید. جابه‌جایی و تغییرات منحنی را تمیز دهید. چه عواملی می‌توانند با جابه‌جایی در منحنی AD باعث افزایش تولید شوند؟ چه عواملی می‌توانند با ایجاد تغییر در منحنی AD باعث افزایش تولید شوند؟

۲ـ دوره‌های مختلف چرخهٔ تجاری را تشریح کنید. اقتصاد کنونی آمریکا در کدام یک از این دوره‌ها می‌گنجد؟

۳ـ بعضی از چرخه‌های تجاری ریشه در بُعد تقاضا دارند، حال آن‌که برخی دیگر از شوک‌های موجود در عرضه نشأت می‌گیرند.

الف. در هر مورد مثال‌هایی بیاورید. تفاوت‌های محسوس دو نوع شوک را بر میزان تولید، قیمت‌ها و اشتغال شرح دهید.

ب. توضیح دهید که کدام یک از پدیده‌های ذیل باعث ایجاد چرخهٔ تجاری در بُعد عرضه و کدام یک موجد چرخهٔ تجاری در بُعد تقاضا می‌شوند و میزان تأثیر آن‌ها را با رسم نموداری مانند شکل ۲۳ـ۴ در صفحهٔ 436 نشان دهید:

افزایش هزینهٔ دفاعی در زمان جنگ؛ نابودی کارخانه‌ها و مراکز تولید نیرو در بمباران‌های زمان جنگ؛ کاهش خالص صادرات ناشی از رکود عمیق اقتصادی در اروپا؛ افزایش چشمگیر در رشد ابتکارات و میزان بهره‌وری

۴ـ جدولی مشابه جدول ۲۳ـ۱ رسم کرده و از حوادثی که منجر به *کاهش* تقاضای کل می‌شود، فهرستی ارائه دهید. (در جدول شما باید به جای تغییر صرف جهت عوامل مذکور در جدول ۲۳ـ۱، نمونه‌های متفاوتی ارائه دهید).

۵ـ در سال‌های اخیر، نظریهٔ جدید چرخه‌های تجاری حقیقی (یا RBC) ارائه شده است. این نظریه می‌گوید که چرخه‌های تجاری معلول شوک‌های بهره‌وری هستند که در کل اقتصاد رایج می‌شوند.

الف. نظریهٔ RBC را در چارچوب AS-AD نشان دهید.

ب. در مورد این که آیا نظریهٔ RBC می‌تواند ویژگی‌های معمول چرخه‌های تجاری را توضیح دهند یا خیر، بحث کنید.

۶- مشکل پیچیده: دو تاس پیدا کنید و از تکنیک زیر استفاده کنید و ببینید که آیا می‌توانید چیزی شبیه یک چرخهٔ تجاری ایجاد کنید یا خیر: شمارهٔ تاس را در ۲۰ بار یا بیشتر تاس اندازی ثبت کنید. متوسط پنج شمارهٔ پیاپی را در نظر بگیرید و سپس نمودار آن‌ها را رسم کنید. نوسان شماره‌ها شبیه نوسانات تولید ناخالص داخلی، اشتغال یا تورم خواهد بود.

یک نتیجه‌ای که طی همین شیوه به دست آمد ۱۰، ۹، ۲، ۷، ۱۱، ۷، ۳، ۱۰، ۴، ۷ بود... متوسط آن‌ها ۷=۵/(۱۱+۷+۳+۱۰+۴)۲/۶=۵/(۷+۳+۱۰+۴+۷) و الی آخر بود.

چرا نتیجهٔ این آزمایش به یک چرخهٔ تجاری شبیه است؟ [شماره‌های نامنظم تاس شبیه شوک‌های برونزا در سرمایه‌گذاری یا زمان جنگ هستند. متوسط شماره‌ها شبیه سازوکار فزاینده یا هموارکنندهٔ سیستم اقتصادی هستند. در کل، نتیجهٔ کار شبیه یک چرخه است.]

۷ـ مشکل پیچیده: جرج پری از دانشگاه بروکینز، که تحلیل‌گر سرشناس اقتصاد کلان است، پس از جنگ خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۰ـ۱۹۹۱، شرح زیر را نوشت:

معمولاً جنگ‌ها به نفع اقتصاد آمریکا بوده‌اند. جنگ‌ها معمولاً از دیرباز باعث افزایش تولید، کاهش بیکاری و استفادهٔ کامل از توان صنعتی کشور شده است، چون تقاضاهای نظامی باعث افزایش فعالیت معمول اقتصادی می‌گردد. این بار برای اولین دفعه، جنگ و افت اقتصادی مقارن با هم اتفاق افتادند. این مجموعهٔ بی‌قاعده در مورد اُفت اقتصادی چه حقیقتی را به ما متذکر می‌شود؟ (بررسی بروکینز، بهار ۱۹۹۱)

با استفاده از اینترنت یا رجوع به کتابخانه، در مورد عوامل عمدهٔ تعیین کنندهٔ تقاضای کل در طول سال‌های ۱۹۹۰ـ۱۹۹۱ و نیز در طی جنگ‌های قبلی، (جنگ جهانی دوم، جنگ کُره، جنگ ویتنام) داده‌های لازم را جمع کنید. بخصوص هزینه‌های دولتی را برای خرید کالاها و خدمات (بخصوص هزینهٔ دفاعی)، مالیات‌ها و نرخ بهره مورد بررسی قرار دهید. آیا می‌توانید آن الگوی بی‌قاعده‌ای را که پِری توصیف کرده، شرح دهید؟

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد یافتن داده‌ها روی اینترنت، به بحث صفحهٔ XXXVi-XXXVii مراجعه کنید.

فصل بیست و چهارم

الگوی فزاینده

نقیصه‌های عمدهٔ جامعهٔ اقتصادی‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، ناکامی در ایجاد کار برای همه و تقسیم دلبخواهی و ناعادلانهٔ سرمایه و درآمد است.

جان مینارد کینز، *نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول* (۱۹۳۶)

وقتی در طول دوران افت اقتصادی، بیکاری افزایش می‌یابد یا افزایش سریع عرضهٔ پول و هزینه، باعث ایجاد تورم شدید و فزاینده می‌شود، تمامی اقتصادهای بازار دچار رکود در فعالیت‌های اقتصادی می‌شوند. در این بخش الگوی فزایندهٔ کینز (که ساده‌ترین راه برای درک تأثیر نوسانات تقاضای کل بر تولید ملّی است) را بسط می‌دهیم. براساس ساده‌ترین سازوکار فزاینده (که طرح اصلی آن در قسمت نخست این بخش ارائه شده)، افزایش سرمایه گذاری باعث افزایش درآمد مصرف کنندگان و این نیز به نوبهٔ خود باعث افزایش بیشتر هزینه‌ها (البته با سیری نزولی) می‌شود. به این ترتیب تغییرات سرمایه‌گذاری باعث مضاعف شدن سطح تولید می‌گردد.

همان‌طور که در نیمهٔ دوم بخش حاضر خواهیم دید، موارد کاربرد سازوکار فزاینده به هیچ وجه به سرمایه گذاری محدود نمی‌شود. درواقع، هر تغییری در خریدهای

دولتی، صادرات یا جریان هزینه‌های برونزا باعث ایجاد تغییری شدیدتر در سطح تولید می‌شود. در ذیل نشان خواهیم داد که خریدهای دولتی، درست مانند سرمایه‌گذاری، چگونه تأثیری مضاعف بر سطح تولید دارند.

همین امر بسیاری از تحلیل‌گران اقتصاد کلان را بر آن داشته است که، سیاست‌های مالی را به مثابهٔ یک عامل ثبت‌کننده اقتصادی توصیه کنند.

الف. الگوی فزایندهٔ بنیادی

هنگامی که اقتصاددانان سعی می‌کنند دلیل افزایش سریع تولید ناخالص داخلی را در هنگام افزایش هزینه‌های نظامی در زمان جنگ و یا چرخه‌های تجاری توسعه‌ای را در پی کاهش مالیاتی دهه‌های شصت یا هشتاد درک کنند، معمولاً برای رسیدن به ساده‌ترین توضیح، به الگوی فزاینده متوسل می‌شوند.

الگوی فزاینده دقیقاً چیست؟ این الگو، نظریه‌ای است در اقتصاد کلان که تحلیل‌گران برای تعیین وضعیت تولید در کوتاه‌مدت از آن استفاده می‌کنند. وجه تسمیهٔ «فزاینده» آن است که تغییر هریک دلار در هزینه‌هایی خاص (مانند سرمایه‌گذاری) در تولید ناخالص داخلی به تغییر بیش از یک دلار (یا تغییری مضاعف) می‌انجامد. الگوی فزاینده، نحوهٔ تأثیر شوک در سرمایه‌گذاری، تجارت خارجی و سیاست‌های مالیاتی و هزینه‌ای دولت را (در اقتصادی که دارای منابع بیکاری است) به سطح تولید و اشتغال توضیح می‌دهد.

در این بخش، ما ساده‌ترین الگوی فزاینده، یعنی الگویی که بر تأثیر تغییرات سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی در تجهیزات یا ساختارها معطوف است، ارائه خواهیم داد. البته در این الگو به سیاست‌های مالی و پولی دولت نمی‌پردازیم. این مسئلهٔ مهم در قسمت دوم این بخش و دو بخش بعدی به شکل مجزا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

حین بررسی الگوی فزاینده، ممکن است این سؤال برایتان مطرح شود که این شیوه چگونه با الگوی AS-AD در بخش ۲۰ تطبیق می‌یابد. هیچ تناقضی میان این دو وجود ندارد و به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را دو نظریهٔ متفاوت محسوب کرد. *الگوی فزاینده با نشان دادن نحوهٔ تعامل مصرف، سرمایه‌گذاری و دیگر متغیرها برای تعیین تقاضای کل،*

کارکردهای تقاضای کل را تشریح می‌کند ـ یک مورد خاص از الگوی تقاضا و عرضهٔ کل.

فرض محوری در تحلیل فزاینده آن است که قیمت‌ها و دستمزدها در کوتاه‌مدت ثابت باقی می‌مانند، چون اساساً ثابت هم هستند، تمامی تطبیق‌ها و هماهنگی‌ها در مقابل شوک‌ها یا سیاست‌های اقتصادی از مجرای تولید و اشتغال به مورد اجرا گذاشته می‌شود. بعبارت دیگر، فرض را بر این قرار می‌دهیم که منحنی AS ثابت است. این فرض مفید مبنی بر ثابت بودن دستمزدها و قیمت‌ها، درواقع، ساده کردن بیش از حد صورت مسئله است، چون این متغیرها بی‌شک دربرابر شرایط اقتصادی در کوتاه مدّت از خود عکس‌العمل و کنش نشان می‌دهند. در بخش‌های بعدی، عکس‌العمل‌های قیمت و دستمزد را در کشاکش کنش بازار در برابر تغییرات شدید عرضه و تقاضا بررسی خواهیم کرد.

تعیین تولید با پس‌انداز و سرمایه‌گذاری

ابتدا نحوهٔ توازن سرمایه‌گذاری و پس‌انداز را در الگوی فزاینده برای اقتصادی کاملاً ساده نشان خواهیم داد. تصویر بخش ۲۲ را در مورد سطح مصرف ملی و عملکردهای پس‌انداز به خاطر آورید. همین عوامل مجدداً در شکل ۲۴ـ۱ رسم شده‌اند.[۱] هر نقطه در عملکرد مصرف نشان دهندهٔ سطح مطلوب یا برنامه‌ریزی شدهٔ مصرف در آن سطح از درآمد قابل تصرف است. هر نقطه در جدول پس‌انداز نشان دهندهٔ پس‌انداز مطلوب یا برنامه‌ریزی شده در آن سطح از درآمد است. دو جدول رابطهٔ تنگاتنگی باهم دارند: از آن جا که C+S همواره معادل درآمد قابل تصرف است، منحنی‌های مصرف و پس‌انداز همواره نمایانگر وضعیت یکدیگر و برابر با خط °۴۵ هستند. جدول SS را نیز در شکل ۲۴ـ۲ مورد بررسی قرار خواهیم داد.

دیدیم که میزان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری براساس عوامل کاملاً متفاوتی تعیین می‌شوند: سطح پس‌انداز عمدتاً به سطح درآمد قابل تصرف بستگی دارد، حال آنکه سطح سرمایه گذاری براساس عوامل چون سطح تولید، نرخ بهره، سیاست مالیاتی و

۱. در اینجا برای ساده کردن تصویر، از مالیات‌ها، سود جمعی با تقسیم نامتوازن، تجارت خارجی، کاهش ارزش پول و سیاست‌های مالی دولت را مدّنظر قرار نداده‌ایم. در حال حاضر، فرض می‌کنیم که درآمد همان درآمد قابل خرج و برابر با GDP است.

ضریب اطمینان اقتصادی تعیین می‌شود. برای حفظ سادگی کار، سرمایه گذاری را متغیری برونزا محسوب خواهیم کرد که سطحش خارج از الگو تعیین می‌گردد.

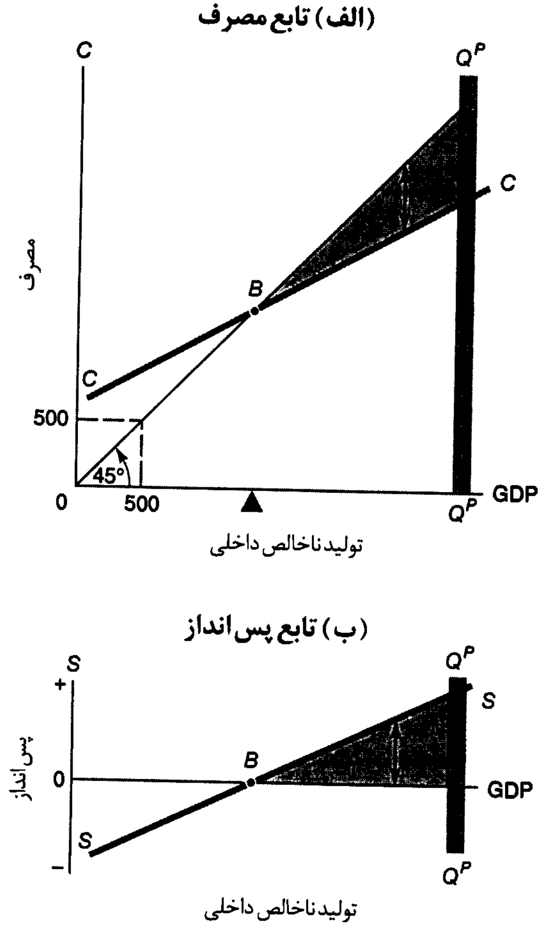

شکل ۲۴ـ۱. سطح تولید ملی، سطوح مصرف و پس‌انداز را تعیین می‌کند.

در بخش ۲۲، عملکردهای مصرف و پس‌انداز و CC و SS بررسی شد. این منحنی‌ها کاملاً به هم وابسته‌اند، به نحوی که نقطهٔ هموار B در نمودار بالایی، نقطهٔ پس‌انداز صفر در نمودار پایینی ما جایی که SS منحنی افقی را قطع می‌کند، است. دو نقطه در (a) با شمارهٔ «۵۰۰» بر ویژگی مهم خط ۴۵° تأکید دارد: هر نقطه‌ای بر روی این خط نشانگر فاصله‌ای عمودی و مساوی با فاصلهٔ افقی است. قسمت خاکستری‌ای که با Q^PQ^P مشخص شده، نشان دهندهٔ سطح بالقوهٔ GDP است.

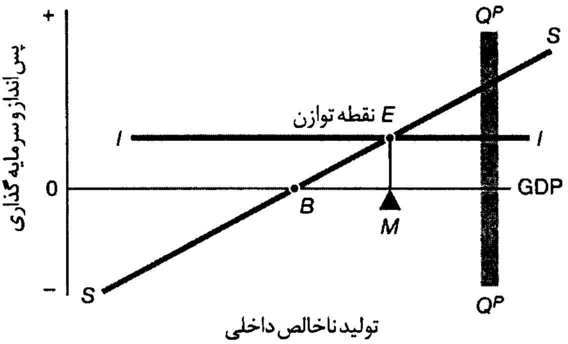

شکل ۲۴ـ۲. سطح توازن تولید ملی بواسطهٔ نقطهٔ تقاطع خطوط پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تعیین می‌شود.
خط افقی II نشان دهندهٔ سرمایه گذاری ثابت است. E نقطهٔ تقاطع منحنی‌های سرمایه‌گذاری و پس‌انداز است. GDP متوازن در نقطهٔ تقاطع منحنی‌های SS و II قرار دارد، چون این تنها سطح GDP است که در آن سطح پس‌انداز مطلوب خانوارها دقیقاً با سطح سرمایه‌گذاری مطلوب اقتصادی برابر می‌شود.

فرصت‌های سرمایه‌گذاری چنان است که سرمایه‌گذاری صرف نظر از سطح تولید ناخالص داخلی، سالانه برابر با ۲۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. این امر بدان مفهوم است که اگر جدولی برای سرمایه‌گذاری در برابر تولید ناخالص داخلی رسم کنیم، باید خطی افقی رسم نماییم. نمودار سرمایه‌گذاری برونزا در شکل ۲۴ـ۲ نشان داده شده است و در آن برای جدا کردن این نوع سرمایه گذاری از جدول پس‌انداز SS از علامت II استفاده کرده‌ایم. (II به مفهوم عدد ۲ نیست).

در شکل ۲۴ـ۲، خطوط سرمایه‌گذاری و پس‌انداز در نقطهٔ E یکدیگر را قطع می‌کنند. این نقطه با سطح تولید ناخالص داخلی که در نقطهٔ M ارائه شده، ارتباط می‌یابد و نشان دهندهٔ سطح توازن تولید در الگوی فزاینده است.

نقطه تقاطع خطوط سرمایه‌گذاری و پس‌انداز برابر با سطح توازن تولید ناخالص داخلی است که تولید ملی نیز حول محور همین سطح می‌چرخد.

مفهوم توازن

چرا نقطهٔ E را در شکل ۲۴ـ۲، [نقطهٔ] توازن می‌نامیم؟ *دلیلش این است که این سطوح پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و تولید نشان دهندهٔ تنها سطوحی هستند که در آن‌ها پس‌انداز مطلوب خانواده‌ها با سرمایه‌گذاری مطلوب شرکت‌ها برابر می‌شود.* وقتی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مطلوب برابر نباشند، سطح تولید دچار نوسان خواهد شد.

جداول پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در شکل ۲۴ـ۲ نمایانگر سطوح *مطلوب* (یا از پیش تعیین شده) هستند. بنابراین، در سطح تولید M، مراکز تجاری مایل خواهند بود که میزانی معادل فاصلهٔ عمودی ME را سرمایه‌گذاری کنند. همچنین در این سطح از درآمد، خانواده‌ها پس‌اندازی معادل ME را مطلوب خواهند دانست. اما به لحاظ منطقی هیچ ضرورتی ندارد که پس‌انداز واقعی با میزان پس‌انداز از پیش برنامه‌ریزی شده مساوی باشد (یا سرمایه‌گذاری واقعی با سرمایه‌گذاری از پیش برنامه‌ریزی شده برابر باشد). انسان جایز الخطاست و ممکن است حوادث آینده را به نحوی نادرست پیش‌بینی کند. در چنین مواقعی ممکن است پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری با سطوحی که از پیش برنامه‌ریزی شده‌اند، تفاوت داشته باشند.

برای آن که ببینیم سطح تولید برای مساوی شدن سطوح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مطلوب، چگونه تنظیم می‌شود، سه مورد را در نظر می‌گیریم. در مورد اول، کل سیستم بر نقطهٔ E معطوف است، یعنی جایی که جدول سرمایه‌گذاری دلخواه شرکت‌های تجاری، جدول پس‌انداز مطلوب خانواده‌ها را قطع می‌کند. وقتی برنامه‌ریزی‌های همگان متحقق شود، همه روند پیشین کار خود را ادامه خواهند داد.

در نقطهٔ توازن، شرکت‌ها با افزایش صورت موجودی‌های خود روبرو نخواهند شد، و البته میزان فروششان هم چنان سود کلانی در بر نخواهد داشت که آن‌ها را به تولید کالاهای بیشتر ترغیب کند. به این ترتیب، تولید، اشتغال، درآمد و هزینه‌ها یکسان باقی خواهند ماند. در این شرایط، سطح تولید ناخالص داخلی روی نقطهٔ E ثابت می‌ماند و به حق می‌توان E را نقطهٔ توازن نامید.

در مورد دوم، تولید ناخالص داخلی از E بیشتر است و می‌توان گفت که در سمت راست M قرار دارد، یعنی در سطحی از درآمد که جدول پس‌انداز از جدول سرمایه‌گذاری بزرگتر و بالاتر قرار خواهد گرفت. در این صورت توازنی وجود نخواهد

داشت، چون در این سطح از درآمد، خانواده‌ها بیش از میزان سرمایه‌گذاری شرکت‌های تجاری، پس‌انداز خواهند کرد. در این شرایط، شرکت‌ها با کاهش شدید مشتری و افزایش بیش از حد مطلوب صورت موجودی کالاهای خود روبرو خواهند شد. شرکت‌های تجاری برای بهبود چنین شرایطی چه باید بکنند؟ می‌توانند تولید را کاهش داده و کارگران خود را اخراج کنند. این واکنش باعث می‌شود که تولید ناخالص داخلی کاهش یافته و سطح تولید در شکل ۲۴ـ۲ به سمت چپ متمایل شود. اقتصاد تنها هنگامی به نقطهٔ توازن می‌رسد که به نقطهٔ E بازگردد و دیگر تغییری در آن مشاهده نشود.

حال می‌توانید مورد سوم را تحلیل کنید. نشان دهید که اگر تولید ناخالص داخلی پایین‌تر از سطح توازن قرار گیرد، نیروهای قدرتمندی تولید ناخالص داخلی را مجدداً به سوی نقطهٔ E بازخواهند گرداند.

از این سه مورد یک نتیجه می‌توان گرفت:

تنها سطح توازن برای تولید ناخالص داخلی در نقطهٔ E به دست می‌آید، یعنی جایی که میزان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری از پیش تعیین شده با هم برابر خواهند بود. درهر بازده دیگری، میزان پس‌انداز مطلوب خانواده‌ها با سطح سرمایه‌گذاری شرکت‌های تجاری برابر نخواهد بود. این ناهماهنگی، شرکت‌های تجاری را بر آن می‌دارد که سطح تولید و اشتغال خود را تغییر دهند و از این راه سیستم اقتصادی را به سطح تولید ناخالص داخلی متوازن بازگردانند.

تعیین بازده با میزان مصرف و سرمایه‌گذاری

علاوه بر تعادل پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاری، راه دومی نیز برای نشان دادن چگونگی تعیین بازده وجود دارد. این جا نیز مسألهٔ توازن درست مانند مورد پیشین است، اما این شیوهٔ دوم برای بسیاری از مردم قابل درک‌تر است.

این راه دوم را، شیوهٔ مصرف ـ بعلاوهٔ ـ سرمایه گذاری (یا C+I) می‌نامند. این شیوه در شکل ۲۴ـ۳ به خوبی نشان داده شده است. در این شکل، منحنی کل هزینه در برابر کل بازده یا درآمد، رسم شده است. خط سیاه CC، عملکرد مصرف و نشان دهندهٔ سطح مطلوب مصرف در هر سطح از درآمد است. سپس میزان سرمایه‌گذاری مطلوب (در

سطح ثابت I) را به عملکرد مصرف می‌افزاییم. به این ترتیب، به سطح کل هزینهٔ یا C+I (که با منحنی C+I با رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز در شکل ۲۴ـ۳ نمایش داده شده) می‌رسیم.

سپس یک خط °۴۵ رسم می‌کنیم تا سطح توازن را تعیین کنیم. در هر نقطه بر روی خط °۴۵، سطح کلی مصرف بعلاوهٔ هزینهٔ سرمایه‌گذاری (که عمودی محاسبه می‌شود) دقیقاً با سطح کلی بازده (که افقی محاسبه می‌شود) برابر است.

حال می‌توانیم سطح توازن بازده را در شکل ۲۴ـ۳ محاسبه کنیم. آن‌جا که میزان مطلوب هزینه (که با منحنی C+I نشان داده می‌شود) با سطح کلی بازده برابر باشد، اقتصاد از توازن برخوردار خواهد بود.

منحنی کل هزینه (یا C+I) نشان دهندهٔ سطح مطلوب هزینه توسط مصرف‌کننده‌ها و شرکت‌های تجاری در برابر هریک از سطوح بازده است. در نقطه‌ای که منحنی C+I خط °۴۵ را قطع می‌کند (در شکل ۲۴ـ۳ این نقطه، E است)، اقتصاد از توازن برخوردار است. در نقطهٔ E، اقتصاد متوازن است، چون در این سطح، هزینهٔ مطلوب برای مصرف و سرمایه‌گذاری دقیقاً با سطح کلی بازده برابر است.

سازوکار تعدیل

درک این مسئله که چرا E، نقطهٔ توازن است، بسیار مهم است. توازن در جایی برقرار می‌شود که هزینهٔ از پیش برنامه‌ریزی شده (در C و I) با بازده از پیش برنامه‌ریز شده برابر باشد. اگر سیستم از نقطهٔ توازن منحرف شود (در شکل ۲۴ـ۳، سطح بازده D)، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ در این سطح بازده، خط هزینهٔ C+I در بالای خط °۴۵ قرار می‌گیرد، طوری که هزینهٔ C+I از پیش برنامه‌ریزی شده از بازده از پیش تعیین شده بیشتر خواهد شد. این امر بدان مفهوم است که مصرف کنندگان کالاهایی بیش از سطح تولید مراکز تجاری خریداری خواهند کرد.

فروشندگان اتومبیل به اندازهٔ کافی اتومبیل برای فروش نخواهند داشت و در کفش فروشی‌ها، بسیاری از سایزها تمام خواهد شد.

در این شرایط غیرمتوازن، فروشندگان اتومبیل و کفش فروشی‌ها اقدام به افزایش سفارشات خود خواهند کرد. سازندگان اتومبیل و کفش نیز کارگرانی را که اخراج کرده

بودند، مجدداً به کار فراخواهند خواند و خطوط تولید خود را افزایش خواهند داد. به این ترتیب، *ناهماهنگی میان بازده و هزینهٔ از پیش برنامه‌ریزی شده، باعث ایجاد تغییر در بازده خواهد شد.*

با پیروی از این زنجیرهٔ استدلالی، خواهیم دید که فقط هنگامی اقتصاد از توازن برخوردار خواهد بود که شرکت‌ها متناسب با سطح هزینهٔ مصرفی خانواده‌ها و سطح سرمایه‌گذاری شرکت‌ها دست به تولید بزنند. در این صورت اقتصاد در نقطهٔ E از توازن برخوردار خواهد بود. (شما باید هنگامی که بازده از سطح توازن بالاتر است نیز آمادهٔ رویارویی با نتایج این پدیده باشید.)

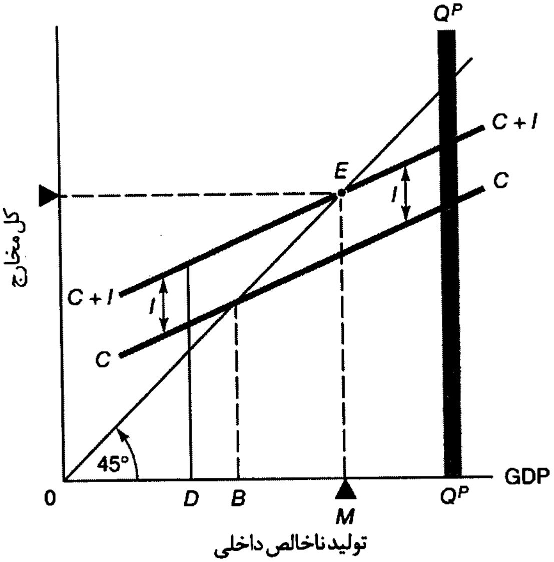

شکل ۲۴ـ۳. در رویکرد هزینه‌ای، سطح توازن تولید ناخالص داخلی بر نقطهٔ تقاطع خط C+I خط °۴۵ معطوف است.

با افزودن II به CC می‌توان به منحنی C+I هزینهٔ کلی مطلوب رسید. در نقطهٔ E، جایی که این منحنی خط °۴۵ را قطع می‌کند، به همان توازن نمودار پس‌انداز ـ و ـ سرمایه‌گذاری می‌رسیم. (به شباهت‌های این شکل با شکل ۲۴ـ۲ توجه داشته باشید: سرمایه‌گذاری به علاوهٔ CC درست مانند II در شکل ۲۴ـ۲ است و بنابراین باید بر نقطهٔ تقاطع E معطوف باشد).

مقادیر برنامه‌ریزی شده در برابر مقادیر واقعی. در این قسمت، ما کراراً در مورد هزینه و بازده «برنامه‌ریزی شده» یا «مطلوب» بحث خواهیم کرد. این کلمات توجه ما را به تفاوت میان (۱) میزان مصرف مطلوب یا برنامه‌ریزی شده یا سرمایه‌گذاری (که با عملکرد مصرف یا جدول تقاضای سرمایه‌گذاری محاسبه می‌شود) و (۲) میزان واقعی مصرف یا سرمایه‌گذاری (که پس از مصرف یا سرمایه‌گذاری محاسبه می‌شود) جلب می‌کند.

این تمایز، در واقع، تأکیدی است بر این که تولید ناخالص داخلی تنها در صورتی از توازن برخوردار خواهد بود که شرکت‌ها و مصرف کنندگان به سطح هزینه و سرمایه‌گذاری مطلوب خود رسیده باشند. براساس محاسبهٔ یک آماردان ملّی، میزان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در دوران رکود و رونق اقتصاد، دقیقاً مساوی است. اما هنگامی که میزان فروش واقعی با فروش برنامه‌ریزی شده نابرابر باشد، سطح سرمایه‌گذاری *واقعی* نیز با سرمایه‌گذاری *برنامه‌ریزی شده* متفاوت خواهد بود. در این صورت فهرست موجودی شرکت‌ها نیز دچار نوسانات شدید می‌شود. میزان بازده، درآمد یا هزینه فقط در صورتی دستخوش تغییر نخواهد شد که سطح بازده به نحوی تنظیم شود که هزینهٔ برنامه‌ریزی شده در C+I با بازده برنامه‌ریزی شده مساوی باشد.

تحلیلی ریاضی

با مثالی ریاضی می‌توان نشان داد که چرا وقتی هزینه و بازده برنامه‌ریزی شده با هم برابر باشند، بازده در سطح توازن قرار می‌گیرد.

در شکل ۲۴ـ۱ یک نمونهٔ ساده از توابع مصرف و پس‌انداز نمایش داده شده است. در سطح هموار سربه‌سری، یعنی آن‌جا که مردم از فرط فقر توان پس‌انداز خالص را در حدّ توازن ندارند، ۳۰۰۰ میلیارد دلار (۳ تریلیون) خواهد بود. هر تغییری در درآمد ۳۰۰ میلیارد دلاری به تغییری ۱۰۰ میلیارد دلاری در پس‌انداز و تغییری ۲۰۰ میلیارد دلاری در مصرف منجر می‌شود. بعبارت دیگر، برای رعایت سادگی در کار، فرض را بر این قرار می‌دهیم که MPC پیوسته و دقیقاً برابر با $\frac{۲}{۳}$ است. بنابراین، MPS=$\frac{۱}{۳}$.

GDP جایی که بازده برابر با مخارج برنامه‌ریزی شده می‌شود، تعیین می‌گردد (میلیارد دلار)

(۷) سطح‌نهایی بازده	(۶) کل‌مصرف سرمایه‌گذاری وبرنامه‌ریزی‌شده (۶) =(۲) +(۴)	(۵) سطح GDP (۵) =(۱)	(۴) سرمایه‌گذاری برنامه‌ریزی شده	(۳) پس‌انداز برنامه‌ریزی‌شده (۳) = (۱) - (۲)	(۲) مصرف برنامه‌ریزی‌شده	(۱) سطوح GDP و DI
انقباض	۴۰۰۰	۴۲۰۰>	۲۰۰	۴۰۰	۳۸۰۰	۴۲۰۰
انقباض	۳۸۰۰	۳۹۰۰>	۲۰۰	۳۰۰	۳۶۰۰	۳۹۰۰
سطح توازن	۳۶۰۰	۳۶۰۰=	۲۰۰	۲۰۰	۳۴۰۰	۳۶۰۰
انبساط	۳۴۰۰	۳۳۰۰<	۲۰۰	۱۰۰	۳۲۰۰	۳۳۰۰
انبساط	۳۲۰۰	۳۰۰۰<	۲۰۰	۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰
انبساط	۳۰۰۰	۲۷۰۰<	۲۰۰	۱۰۰-	۲۸۰۰	۲۷۰۰

جدول ۲۴ـ۱. با محاسبه می‌توان در سطحی که هزینهٔ برنامه‌ریزی شده با GDP برابر است، نقطهٔ توازن بازده را یافت.

ستون خاکستری نشان دهندهٔ سطح توازن GDP است، یعنی جایی کـه ۳۶۰۰ دلار در حال تولید با ۳۶۰۰ دلاری که خانواده‌ها برای مصرف و شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری در نظر گرفته‌اند، مساوی می‌شود. در ستون‌های بالاتر، شرکت‌ها ناخواسته مجبور به سرمایه‌گذاری موجودی شده و تا زمانی که GDP به سطح توازن برسد، اقدام به کاهش سطح تولید خود خواهند کرد. [برای تمرین] گرایش ستون‌های زیرین را به توسعهٔ GDP و سپس به سوی توازن، تحلیل و تفسیر کنید.

بار دیگر فرض را بر این می‌نهیم که سرمایه‌گذاری، عاملی برونزا است. فرض کنید که تنها سطح سرمایه‌گذاری که پایدار خواهد ماند، دقیقاً برابر با ۲۰۰ میلیارد دلار است (همان‌طور که در ستون (۴) شکل ۲۴ـ۱ نشان داده شده است). این بدان مفهوم است که در هر سطح از تولید ناخالص داخلی، مراکز تجاری مایل خواهند بود که ۲۰۰ میلیارد دلار کالاهای سرمایه‌گذاری خریدار کنند، نه بیشتر و نه کمتر.

ستون‌های (۵) و (۶) بسیار حائز اهمیت هستند. ستون (۵) نشان دهندهٔ سطح کل تولید ناخالص داخلی است که ما در واقع، همان ستون (۱) است که به ستون (۵) تبدیل شده است. ارقام ستون (۶) نشانگر فروش سالیانهٔ واقعی شرکت‌های تجاری هستند. این ستون، هزینهٔ برنامه‌ریزی شدهٔ مصرف است به علاوهٔ سرمایه‌گذاری از پی برنامه‌ریزی شده. این ستون، در واقع، جدول C+I در همان شکل ۲۴ـ۳ است.

وقتی سطح کلی تولید مجموعهٔ مراکز تجاری بالاست (بالاتر از مجموع آن چه مصرف کنندگان و مراکز تجاری قصد خریدش را دارند)، بالاجبار فهرست موجودی کالاهای غیرقابل فروش آن‌ها بالا می‌رود.

با مطالعهٔ ستون بالایی شکل ۲۴ـ۱ می‌توان دید که اگر شرکت‌ها موقتاً تولید ناخالص داخلی‌ای برابر با ۴۰۰ میلیارد دلار داشته باشند، هزینهٔ مطلوب یا برنامه‌ریزی شده [ستون (۶)] فقط ۴۰۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. در این شرایط، بر میزان صورت موجودی کالاها همچنان افزوده خواهد شد. به این ترتیب، عکس‌العمل شرکت‌ها نیز کاهش میزان عملیاتشان و در نتیجه، افت سطح تولید ناخالص داخلی خواهد بود. در مورد کاملاً عکس مورد فوق، که در ستون پایین شکل ۲۴ـ۱ شاهدش بودیم، هزینهٔ کلی ۳۰۰۰ میلیارد دلار و بازده ۲۷۰۰ میلیارد دلار است. صورت موجودی‌ها زیاد شده و شرکت‌ها عملیات خود و بالطبع بازده را افزایش خواهند داد.

به این ترتیب، کاملاً مشهود است که وقتی شرکت‌های تجاری موقتاً تولیدی بیش از توان فروش سودآور خود دارند، فعالیتشان و در نتیجه سطح تولید ناخالص داخلی کاهش می‌یابد؛ و وقتی سطح فروششان بیش از میزان فعلی تولیدشان باشد، بازده خود و بالطبع تولید ناخالص داخلی را افزایش خواهند داد.

تنها هنگامی که سطح بازده در ستون (۵) دقیقاً با مخارج برنامه‌ریزی شده در ستون (۶) برابر باشد، شرکت‌های تجاری از توازن اقتصادی برخوردار خواهند بود. در این صورت

میزان فروش آن‌ها در آن چنان سطح مطلوبی خواهد بود که تداوم سطح فعلی بازده کل آن‌ها را موجّه گرداند، تولید ناخالص داخلی نیز نه افزایش خواهد داشت و نه کاهش.

[الگوی] فزاینده

در کل الگویی که شرح دادیم، جای الگوی فزاینده کجاست؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، باید دید که تغییر در هزینهٔ سرمایه‌گذاری برونزا چگونه بر سطح تولید ناخالص داخلی تأثیر می‌گذارد. این منطقی است که افزایش سرمایه‌گذاری باعث افزایش سطح بازده و اشتغال می‌گردد. اما دقیقاً چقدر؟ الگوی فزاینده نشان می‌دهد که افزایش سطح سرمایه‌گذاری باعث افزایش شدیدتر و فزاینده در تولید ناخالص داخلی می‌شود به میزانی بیش از سطح سرمایه‌گذاری.

فزاینده، عددی است که بر مبنای آن میزان تغییر در سطح سرمایه‌گذاری برای تعیین تغییر نهایی در بازده کل، در آن ضرب می‌شود.

برای مثال، فرض کنید که سرمایه‌گذاری به میزان ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش یابد. اگر این افزایش باعث ازدیاد بازده تا ۳۰۰ میلیارد دلار شود، رقم فزاینده برابر با ۳ خواهد بود. اما اگر افزایش بازده معادل ۴۰۰ میلیارد دلار باشد، فزاینده نیز برابر با ۴ خواهد بود.

انبارها و نجارها. چرا فزاینده بیش از ۱ است؟ فرض کنیم که من برای ساختن یک انبار هزار دلاری، منابع بیکاری را استخدام کنم و نجاران و چوب بُرهای من اضافه درآمدی معادل ۱۰۰۰ دلار داشته باشند. اما این پایان راه نیست. اگر همهٔ آن‌ها $\frac{2}{3}$ از درآمد خود را صرف خرید کنند، حال با این درآمد ۶۶۶/۶۷ دلار را صرف خرید کالاهای مصرفی جدید خواهند کرد؛ و بالطبع تولید کنندگان این کالاها نیز درآمد مازادی برابر با ۶۶۶/۶۷ دلار خواهند داشت. اگر MPC آن‌ها نیز $\frac{2}{3}$ باشد، به نوبهٔ خود ۴۴۶/۴۴ دلار یا $\frac{2}{3}$ از ۶۶۶/۶۷ دلار (یا دو سوم از دوسوم درآمد اضافهٔ ۱۰۰۰ دلاری خود را) را خرج خواهند کرد. این روند همچنان ادامه خواهد یافت و هر دور جدیدی از هزینه معادل $\frac{2}{3}$ سطح هزینهٔ قبلی خواهد بود.

به این ترتیب بواسطهٔ یک سرمایه‌گذاری اولیهٔ ۱۰۰۰ دلاری، زنجیرهٔ بی‌پایانی از هزینهٔ مجدد مصرف ثانوی ایجاد می‌شود. اما برغم آن که این زنجیره متصل و پیوسته است، اما هردم رو به نُقصان می‌رود و نهایتاً به میزانی کاملاً محدود و مشخص می‌رسد.

با استفاده از اصول سادهٔ ریاضی می‌توان افزایش کلی هزینه را به نحو زیر محاسبه کرد:

۱۰۰۰ دلار × ۱	۱۰۰۰/۰۰
	+
۱۰۰۰ دلار × $\frac{۲}{۳}$	۶۶۶/۶۷
	+
۱۰۰۰ دلار × $(\frac{۲}{۳})^{۲}$	۴۴۴/۴۴
=	+
۱۰۰۰ دلار × $(\frac{۲}{۳})^{۳}$	۲۹۶/۳۰
۱۰۰۰ دلار × $(\frac{۲}{۳})^{۴}$	۱۹۷/۵۳
+	+
⋮	⋮
۱۰۰۰دلار × ۳ یا و ۱۰۰۰دلار × $\frac{۱}{۱-۲/۳}$	۳۰۰۰دلار

این امر نشان دهندهٔ آن است که با MPC معادل $\frac{۲}{۳}$، فزاینده معادل ۳ خواهد بود؛ براساس همین ریاضی ساده، وقتی MPC معادل $\frac{۳}{۴}$ باشد، فزاینده ۴ خواهد بود، چون. $+(\frac{۳}{۴})^{۳}+(\frac{۳}{۴})^{۲}+\frac{۳}{۴}+۱$ که نهایتاً معادل ۴ خواهد شد. برای MPCمعادل $\frac{۱}{۲}$، فزاینده برابر با ۲[1] خواهد بود.

بنابراین اندازهٔ فزاینده به بزرگی MPC بستگی دارد. این امر را همچنین می‌توان در قالب مفهوم MPS بیان نمود. برای MPS معادل $\frac{۱}{۴}$ MPC برابر با $\frac{۳}{۴}$ و فزاینده معادل ۴ خواهد بود. برای MPS برابر با $\frac{۱}{۳}$، فزاینده ۳ خواهد بود. اگر MPS معادل ۱/x باشد، فزاینده X خواهد بود.

تاکنون باید مشخص شده باشد که فزایندهٔ ساده همیشه با گرایش به پس‌انداز نسبت عکس دارد و بنابراین برابر است با (MPC−۱)/۱ فرمول سادهٔ فزایندهٔ ما به شرح زیر است:

$$\text{تغییر در بازده} = \frac{۱}{MPS} \times \text{تغییر در سرمایه‌گذاری}$$
$$= \frac{۱}{۱-MPC} \times \text{تغییر در سرمایه‌گذاری}$$

۱. فرمول پیشرفت بی‌نهایت حسابی تا وقتی‌که MPC(r) دارای ارزش مطلق 1 باشد، به شرح زیر است:
$۱+r+r^{۲}+r^{۳}+...+r^{n}... = \frac{۱}{۱-r}$

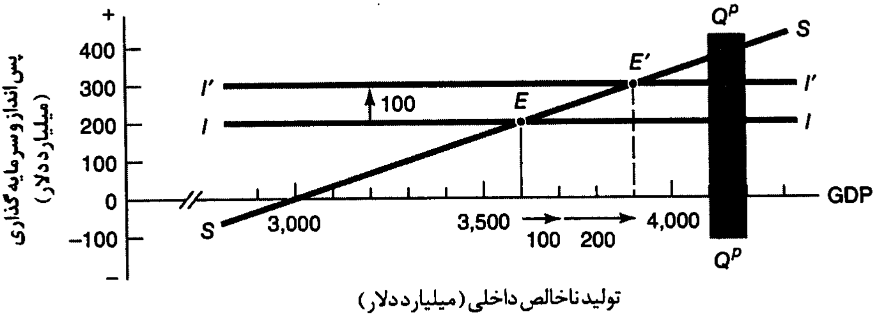

شکل ۲۴ـ۴. هریک دلار سرمایه‌گذاری «چندبرابر» شده و تبدیل به ۳ دلار بازده می‌شود. سرمایه‌گذاری جدید II را به ÍÍ افزایش می‌دهد. É بازده متوازن جدید است و با هریک واحد افزایش در سرمایه‌گذاری، ۳ واحد افزایش در بازده خواهیم داشت. (توجه: پیکان شکستهٔ افقی سه برابر طول پیکان عمودی نشان دهندهٔ تغییر در سرمایه‌گذاری است و شکسته بودن آن برای نشان دادن این واقعیت است که به ازای هر ۲ واحد افزایش در هزینهٔ دوبارهٔ مصرف ثانوی، یک واحد افزایش در سرمایه‌گذاری اولیه خواهیم داشت).

بعبارت دیگر، هرچه هزینهٔ دوبارهٔ مصرف بیشتر باشد، فزاینده هم بیشتر خواهد بود. تاکنون فزاینده را فقط در ارتباط با مصرف اضافه و پس‌انداز بررسی کرده‌ایم. اما این رابطه فقط بخشی از یک کلاف پیچیده است. در بخش آینده، فزاینده را در حوزهٔ ارتباطش با تغییرات هزینهٔ کل و تغییرات کل نشستی ناشی از هزینه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نمودار تصویری فزاینده

تاکنون منطق بحث ما پیرامون فزاینده عمدتاً بر عقل سلیم و محاسبات ریاضی استوار بوده است. اما آیا با بهره‌گیری از تحلیل نموداری پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نیز می‌توان به نتایج مشابه رسید؟ پاسخ این سؤال مثبت است.

فرض کنید (مانند مورد شکل ۲۴ـ۱) که MPS معادل $\frac{1}{۳}$ است و موجی از ابداعات جدید باعث افزایش ۱۰۰ میلیارد دلاری در سرمایه‌گذاری مداوم شده است. در این صورت نقطهٔ توازن جدید در تولید ناخالص داخلی چه خواهد بود؟ اگر فزاینده برابر با ۳ باشد، پاسخ سؤال ما ۳۹۰۰ میلیارد دلار خواهد بود.

با نگاهی به شکل ۲۴ـ۴ خواهید دید که نتیجهٔ حاصل ما صحیح است. فهرست قدیم

سرمایه‌گذاری II تا حد ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته و به سطح جدید ÍI خواهد رسید. نقطهٔ تلاقی جدید نیز É و افزایش حاصل در درآمد دقیقاً ۳ برابر افزایش در سرمایه خواهد بود. همان‌طور که پیکان‌های رنگی نشان می‌دهند، فاصلهٔ افقی بازده ۳ برابر افزایش سرمایه‌گذاری است. می‌دانیم که حد مطلوب پس‌انداز باید افزایش یافته و با سطح جدید و بالاتر سرمایه‌گذاری برابر شود. تنها راه افزایش پس‌انداز آن است که درآمد ملّی افزایش یابد. وقتی MPS معادل $\frac{1}{3}$ و افزایش در سرمایه‌گذاری برابر ۱۰۰ دلار باشد، درآمد ۳۰۰ دلار افزایش یافته و با ۱۰۰ دلار پس‌انداز اضافه، با سطح جدید سرمایه‌گذاری هماهنگ و متعادل می‌شود. به این ترتیب، در نقطهٔ توازن، افزایش ۱۰۰ دلاری در سرمایه‌گذاری، ۳۰۰ دلار افزایش درآمد به همراه خواهد داشت و به این ترتیب حساب فزایندهٔ[1] ما نیز تأیید می‌شود.

دورنمای الگوی فزاینده

درخلال پنجاه سال گذشته، الگوی فزاینده در تحلیل اقتصاد کلان اهمیت بسزایی یافته است. همزمان، این الگو بسیاری از عوامل اقتصاد کلان را نیز از رده خارج می‌کند. اندکی بعد خواهیم دید که با این الگو، اهمیت حیاتی عوامل پولی در نرخ بهره و در نتیجه در سرمایه‌گذاری و مؤلفه‌های دیگر بازده که نسبت به نرخ بهره حساس‌اَند نیز منتفی خواهد شد. مهم‌تر این که نقش بُعد عرضه در اقتصاد، که زاییدهٔ تعامل هزینه با عرضهٔ کل و قیمت‌هاست، نیز حذف می‌شود.

حال باید مکثی کرد و تمام مطالب فوق را در قالب تصویر درآورد و دید که الگوی فزاینده چگونه در نگرش کلی‌تر اقتصاد کلان جایی برای خود می‌یابد. سعی ما بر این است که عامل تعیین کنندهٔ سطح بازده ملی را در یک کشور درک کنیم. در درازمدت، بازده بالقوه میزان تولید را در یک کشور محدود می‌کند. اما در کوتاه‌مدت، الگوی فزاینده نشان می‌دهد که تقاضای کل (که تحت تأثیر سرمایه‌گذاری و هزینهٔ مصرفی قرار دارد) چگونه سطح تولید ناخالص داخلی را تعیین می‌کند. با این رویکرد همچنین می‌توان دلیل رویارویی هرازگاه اقتصادها با بیکاری شدید را نیز درک کرد.

---

۱. شکل ۲۴-۱ را وارونه کنید تا صحت نتیجهٔ ما تأیید شود. در ستون ۴، به جای ۲۰۰ میلیارد سرمایه‌گذاری، ۳۰۰ میلیارد سرمایه‌گذاری خواهیم کرد. حال ثابت کنید که بازده متوازن جدید از ستون متوازن رنگی یک ستون بالاتر خواهد رفت. می‌توانید حرکت نزولی فزاینده را نیز نشان دهید.

گرچه روابطی که در این جا ارائه شده‌اند، ساده شده‌اند، اما وقتی که در سطح سیاست مالی و پولی دولت و تجارت خارجی نیز مطرح شوند، همچنان معتبر خواهند بود. مسئلهٔ مهم این است که تحلیل فزاینده هنگام وجود منابع بیکاری، یعنی وقتی بازده پایین‌تر از حد بالقوهٔ خود قرار دارد، نیز همچنان معتبر و صحیح خواهد بود. در صورت وجود منابع بیکاری، افزایش تقاضای کل می‌تواند منجر به افزایش سطوح بازده گردد. بالعکس، اگر اقتصادی درست در حد توان بالقوه‌اش تولید کند، هنگام گسترش تقاضای کل، دیگر جای چندانی برای رشد اقتصادی باقی نمی‌ماند. وقتی به هیچ وجه بیکاری وجود نداشته باشد، افزایش تقاضا به جای افزایش بازده باعث افزایش قیمت‌ها می‌شود.

به زبان ساده می‌توان گفت که وقتی سرمایه‌گذاری یا دیگر هزینه‌ها در اقتصاد کشوری افزایش یابد اگر ظرفیت زیاده و کارگران بیکار بسیاری وجود داشته باشد، بخش اعظم هزینه‌های اضافه باعث ایجاد بازده اضافهٔ حقیقی خواهد شد و قیمت‌ها نیز دچار تغییرات بسیار ناچیزی خواهند شد. اما وقتی اقتصاد به سطح بازده بالقوهٔ خود رسیده و حتی از آن نیز فراتر می‌رود، نمی‌توان در سطح قیمت‌های موجود، تولید بیشتری داشت. بنابراین هنگامی که بیکاری ابداً وجود نداشته باشد، افزایش هزینه‌ها باعث افزایش سطح قیمت‌ها می‌شود و افزایش تقاضا ابداً به افزایش بازده حقیقی یا ایجاد اشتغال نمی‌انجامد (یا اگر چنین شود، این افزایش بسیار ناچیز و غیرقابل توجه خواهد بود).

رابطهٔ میان تحلیل فزاینده و رویکرد AS-AD در شکل ۲۴ـ۵ نشان داده شده است. در بخش (b) منحنی سربالا ـ سراشیب AS نشان داده شده است. این منحنی وقتی بازده از سطح بازده بالقوه فراتر می‌رود، بالنسبه سراشیب می‌شود. در منطقه‌ای که دارای منابع بیکار باشد، بازده حقیقی، که در سمت چپ بازده بالقوه نشان داده شده است، مقدمتاً بواسطهٔ قدرت تقاضای کل تعیین می‌شود. با افزایش سطح سرمایه‌گذاری، AD افزایش می‌یابد و سطح بازده متوازن نیز بالا می‌رود.

همین اقتصاد را می‌توان با نمودار فزاینده در قسمت فوقانی شکل ۲۴ـ۵ تشریح کرد. توازن فزاینده همان سطح از بازده را ارائه می‌دهد که سطح توازن AS-AD، هر دو سطح توازن به ایجاد تولید ناخالص داخلی حقیقی در Q منجر می‌شوند. آن‌ها بر ویژگی‌های متفاوتی در تعیین بازده تأکید دارند.

این بحث مجدداً ما را به ویژگی حیاتی الگوی فزاینده رهنمون می‌شود.

گرچه می‌توان برای تشریح دوران افت و یا حتی رکود اقتصادی از این الگو بهره گرفت،

اما در مواقع وجود اشتغال صددرصد، هنگامی که تولید ناخالص داخلی از بازده بالقوه فراتر می‌رود، کاربردی ندارد، وقتی کارخانه‌ها با حداکثر ظرفیت خود تولید می‌کنند و تمامی کارگران مشغول به‌کار هستند، اقتصاد نمی‌تواند به بازده بیشتری دست یابد.

حال الگوی سادهٔ فزاینده را به شکل کامل شرح دادیم: در مرحلهٔ بعدی با تشریح نقش سیاست مالی دولت، تحلیل تقاضای کل را گسترش بیشتری خواهیم داد.

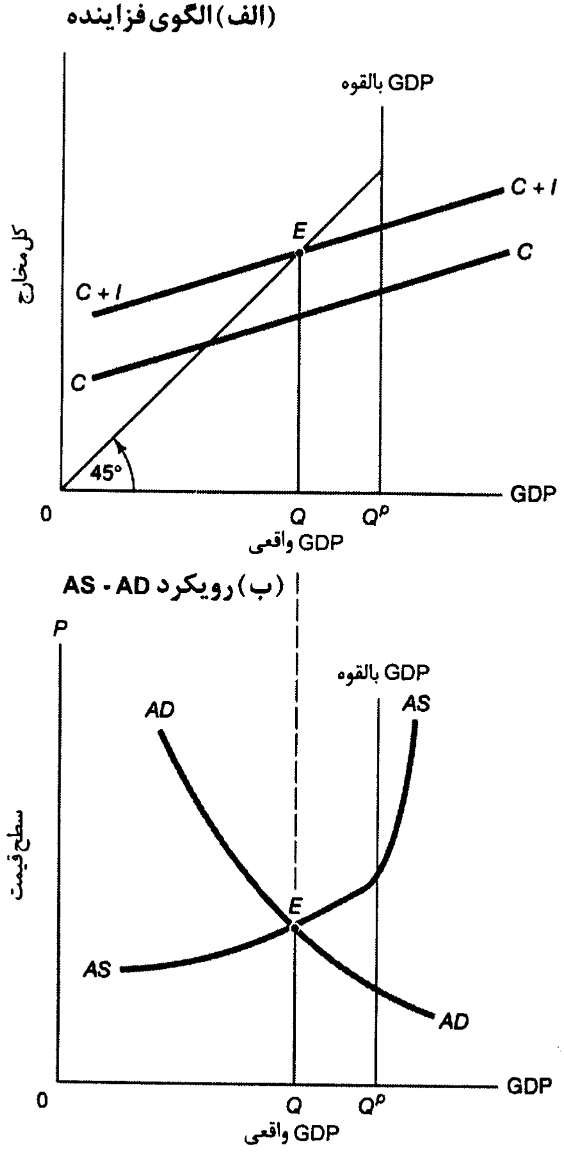

شکل ۲۴ـ۵. چگونگی برازش الگوی فزاینده در رویکرد AS-AD

الگوی فزاینده شیوه‌ای است برای درک کارکردهای توازن AS-AD (a) بخش بالایی نشان دهندهٔ توازن بازده ـ هزینه در الگوی فزاینده است. در نقطهٔ E، خط هزینه خط ۴۵° را قطع می‌کند و در نهایت به ایجاد نقطهٔ توازن بازدهٔ Q منجر می‌شود (b) در بخش پایینی نیز می‌توان شاهد نقطهٔ توازن بود، یعنی جایی که منحنی AD منحنی AS را در نقطهٔ E قطع می‌کند. هر دو رویکرد به نقطهٔ توازن یکسان Q ختم می‌شوند.

ب. سیاست مالی در الگوی فزاینده

قرن‌هاست که اقتصاددانان به نقش تخصیصی سیاست‌های مالی (مالیات دولتی و برنامه‌های هزینه) پی برده‌اند. دیری است که ثابت شده با این برنامه‌ها دولت می‌تواند درخصوص چگونگی تقسیم بازده کشور میان مصارف جمعی و شخصی و تقسیم پول پرداختی برای کالاهای جمعی میان مردم تصمیم‌گیری کند.

به لطف توسعهٔ نظریهٔ مدرن اقتصاد کلان، واقعیت چشمگیر دیگری نیز کشف شد: قدرت‌های مالی دولت نیز در نوسانات کوتاه‌مدت بازده، اشتغال و قیمت‌ها تأثیر بسزایی دارند. شناخت تأثیر شدید سیاست‌های مالی بر فعالیت‌های اقتصادی به رویکرد کینز به *سیاست اقتصاد کلان* ختم شد که مبتنی بر استفادهٔ پویا از عملکرد دولت برای تعدیل چرخه‌های تجاری است. جیمز توبین، اقتصاددان سرشناس مکتب کینز، این رویکرد را به شکل ذیل تشریح کرده است:

> سیاست‌های کینز در وحلهٔ اول مبتنی است بر وقف ابزار سیاست اقتصاد کلان جهت نیل به اهداف اقتصادی حقیقی، بخصوص اشتغال کامل و رشد حقیقی درآمد ملی. در ثانی، مدیریت تقاضا در مکتب کینز، مدیریتی پویاست. و ثالثاً این که اصول اقتصادی مکتب کینز سعی دارند سیاست‌های مالی و پولی را به نحوی هماهنگ و منسجم کنند که تأمین کنندهٔ اهداف اقتصاد کلان باشند.

در این قسمت ما با استفاده از الگوی فزاینده به تشریح تأثیر خریدهای دولتی بر سطح بازده خواهیم پرداخت.

تأثیر سیاست‌های مالی دولت بر بازده

درک نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی مستلزم بررسی خریدها و مالیات‌بندی دولت و تأثیر این فعالیت‌ها بر هزینه‌های بخش خصوصی است. از پیش می‌توان حدس زد که حال باید با افزودن G، به فهرست هزینهٔ C+I+G دست یافت تا با در نظر گرفتن هزینه‌ها و مالیات‌های دولتی، فهرست توازن اقتصاد کلان را رسم نمود.

برای ساده کردن کار از همان آغاز، باید تأثیرات خریدهای دولتی را در عین ثابت ماندن کل مالیات‌های جمع‌آوری شده (مالیات‌هایی‌که با درآمد یا دیگر متغیرهای اقتصادی تغییر نمی‌کنند، مالیات‌های مقطوع نامیده می‌شوند) تحلیل کنیم.

اما حتی با ارزش ثابت دلار در مالیات‌ها، نمی‌توان از تفاوت میان درآمد قابل خرج و تولید ناخالص داخلی چشم پوشی کرد. در شرایط ساده (عدم تجارت خارجی، نقل و انتقالات یا کاهش ارزش پول) نیز براساس آن چه در بخش ۲۱ مطالعه کردیم، می‌دانیم که تولید ناخالص داخلی برابر است با درآمد قابل خرج بعلاوهٔ مالیات‌ها. امادر صورت ثابت بودن درآمدهای مالیاتی، تولید ناخالص داخلی همیشه در حدّی معین و یکسان از DI متفاوت خواهد بود. بنابراین با در نظر گرفتن مالیات‌ها، باز هم می‌توان جدول مصرف CC را به جای DI در مقابل تولید ناخالص داخلی رسم کرد.

با ذکر یک مثال می‌توان روشن کرد که در زمان وجود مالیات‌ها، چگونه می‌توان تابع مصرف را رسم نمود. در شکل ۲۴-۶، تابع مصرف اولیه را با مالیات صفر به عنوان خط سیاه CC رسم کرده‌ایم. در این حالت، تولید ناخالص داخلی با DI مساوی خواهد بود. در این جا، با DI برابر با ۳۰۰۰، مصرف نیز ۳۰۰۰ خواهد بود و با تولید ناخالص داخلی ۳۶۰۰، مصرف برابر با ۳۴۰۰ خواهد بود.

حال مالیات‌های معادل ۳۰۰ را نیز وارد این موازنه کنید. اگر DI معادل ۳۶۰۰ باشد، تولید ناخالص داخلی باید ۳۹۰۰=۳۰۰+۳۶۰۰ باشد. بنابراین، با DI معادل ۳۶۰۰ یا تولید ناخالص داخلی برابر با ۳۹۰۰، مصرف ۳۴۰۰ خواهد بود. به این ترتیب، با متمایل ساختن تابع مصرف به سمت راست و منحنی رنگی C´C´، می‌توان مصرف را به حساب تابع تولید ناخالص داخلی محسوب کرد؛ میزان حرکت این کارکرد به سمت راست دقیقاً برابر است با میزان مالیات‌ها که ۳۰۰ است.

به همین نحو، می‌توان تابع مصرف را با تغییر جهت موازی رو به پایین تا ۲۰۰، رسم کرد. همان‌طور که در شکل ۲۴-۶ نشان داده شده، رقم ۲۰۰ حاصل ضرب کاهش درآمد معادل ۳۰۰ در MPC معادل $\frac{۲}{۳}$ است.

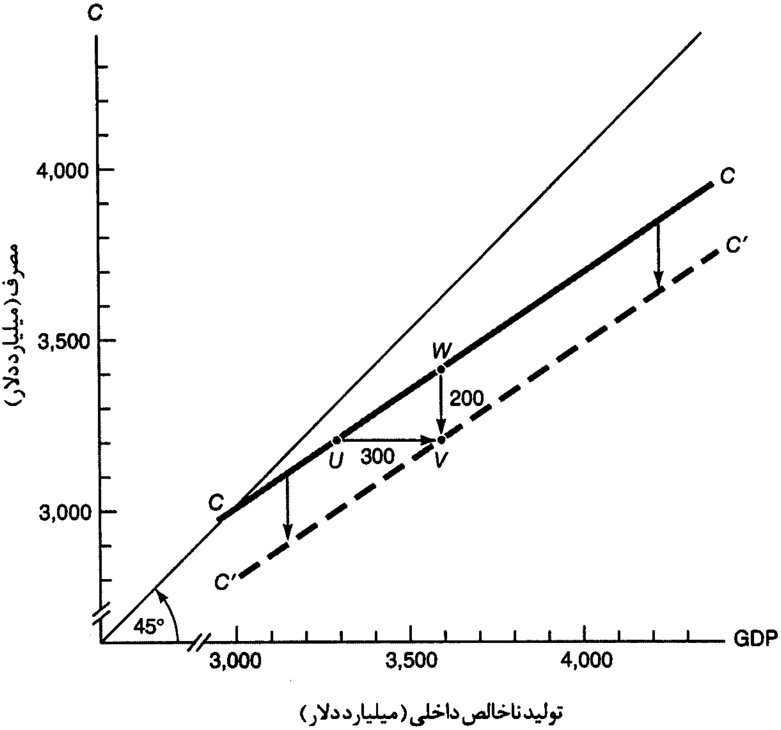

شکل ۲۴ـ۶. مالیات‌ها باعث کاهش درآمد قابل تصرف و جابه‌جایی محور CC به سمت راست و پایین می‌شود.
هریک دلار از مالیات محور CC را به اندازهٔ خود مالیات به سمت راست متمایل می‌کند. تغییر CC به سمت راست به مفهوم تغییر جهت CC به سمت پایین می‌شود، اما اندازهٔ تغییر جهت CC به سمت پایین از اندازهٔ تغییر به سمت راست کمتر است. چرا؟ چون حرکت به سمت پایین مساوی است با حرکت به سمت راست ضربدر MPC. بنابراین، اگر MPC معادل $\frac{۲}{۳}$ باشد، حرکت به سمت پایین معادل $\frac{۲}{۳}$ ضربدر ۳۰۰ میلیارد دلار است که برابر است با ۲۰۰ میلیارد دلار. ثابت کنید که $WV=\frac{۲}{۳}UV$

در مرحلهٔ بعدی و بررسی مؤلفه‌های متفاوت تقاضای کُل، از بخش ۲۱ به خاطر داشته باشید که تولید ناخالص داخلی شامل چهار جزء است:

GDP = هزینهٔ مصرف

+ سرمایه‌گذاری ناخالص خصوصی داخلی
+ خرید کالاها و خدمات دولتی
+ خالص صادرات
C+I+G+X =

در حال حاضر ما اقتصادی بسته را بدون تجارت خارجی مورد بررسی قرار داده‌ایم، بنابراین تولید ناخالص داخلی ما فقط شامل ۳ مؤلفهٔ اول، C+I+G، است. (هنگام بررسی اقتصاد کلان و باز، مؤلفهٔ چهارم، یعنی خالص صادرات را نیز مدّنظر قرار خواهیم داد.)

شکل ۲۴ـ۷، تأثیر G نشان داده شده است. این نمودار شبیه نموداری است که در قسمت نخست این بخش از آن استفاده کردیم. (شکل ۲۴ـ۳ را مشاهده کنید). اما در این نمودار، در بالای عملکرد مصرف و میزان ثابت سرمایه‌گذاری، متغیر جدیدی به نام G (خرید کالاها و خدمات دولتی) را نیز اضافه کرده‌ایم. فاصلهٔ عمودی میان خط C+I و خط C+I+G معادل میزان خرید کالاها و خدمات دولتی (پلیس، تانک‌ها، جاده‌ها و غیره) است.

اما چرا G را در بخش فوقانی اضافه می‌کنیم؟ چون هزینهٔ ساختمان‌های دولتی (G) همان تأثیری را بر اقتصاد کلان دارد که هزینهٔ ساختمان‌های غیردولتی (I)؛ و هزینهٔ کلی خرید یک ماشین دولتی (G) همان تأثیری را بر اشتغال دارد که هزینه‌های مصرف خصوصی بر صنایع اتومبیل دارد (C).

با محاسبهٔ هزینهٔ کلی در سطوح مختلف تولید ناخالص داخلی، به معادلهٔ سه لایهٔ C+I+G می‌رسیم. حال برای یافتن سطح توازن در تولید ناخالص داخلی، باید به سراغ نقطهٔ تلاقی این معادله با خط °۴۵ رفت. در این سطح از توازن تولید ناخالص داخلی، که در شکل ۲۴ـ۷ با نقطهٔ E نشان داده شده است، کل هزینهٔ از پیش تعیین شده دقیقاً با کل بازده از پیش تعیین شده برابر است. به این ترتیب با افزودن خریدهای دولتی به الگوی فزاینده، به سطح توازن بازدهٔ E می‌رسیم.

تأثیر مالیات‌بندی بر تقاضای کل

سیستم مالیات‌بندی دولت چگونه باعث کاهش تقاضای کل و سطح تولید ناخالص

داخلی می‌شود؟ مالیات‌های اضافه باعث کاهش درآمد قابل تصرف می‌شود و این نیز خود به کاهش هزینهٔ مصرفی منجر می‌شود. روشن است که اگر سرمایه‌گذاری و خریدهای دولتی ثابت بمانند، کاهش هزینهٔ مصرفی باعث کاهش تولید ناخالص داخلی و اشتغال می‌گردد. بنابراین در الگوی فزاینده، افزایش مالیات بدون افزایش خریدهای دولتی باعث کاهش تولید ناخالص داخلی حقیقی می‌شود.

با نگاهی دوباره به شکل ۲۴ـ۶، صحت استدلال ما تأیید می‌شود. در این شکل، منحنی CC که در بالا قرار گرفته، نمایانگر سطح عملکرد مصرف بدون مالیات‌هاست.

اما منحنی بالا نمی‌تواند عملکرد مصرف باشد، چون مصرف کنندگان به حتم بر درآمدهای خود نیز مالیات می‌پردازند. فرض کنید که مصرف کنندگان در سطوح مختلف درآمد، ۳۰۰ میلیارد دلار مالیات می‌پردازند. به این ترتیب، DI در هر سطح از بازده، دقیقاً ۳۰۰ میلیارد دلار کمتر از تولید ناخالص داخلی خواهد بود. همان‌طور که در شکل ۲۴ـ۶ نشان داده شده، این سطح از مالیات‌ها را می‌توان با یک حرکت به سمت راست محور تابع مصرف ۳۰۰ میلیارد دلاری نشان داد. این حرکت به سمت راست همچنین به شکل یک حرکت به سمت پایین نیز نمود خواهد کرد. اگر MPC معادل $\frac{۲}{۳}$ باشد، حرکت به سمت راست نشانگر ۳۰۰ میلیارد دلار به شکل یک حرکت رو به پایین ۲۰۰ میلیارد دلاری به نظر خواهد رسید.

بی‌شک مالیات‌ها در الگوی فزایندهٔ ما باعث کاهش بازده می‌شوند و دلیل این امر نیز در شکل ۲۴ـ۷ نشان داده شده است. وقتی مالیات‌ها افزایش یابند، I+C تغییر نمی‌کند، اما افزایش مالیات‌ها باعث کاهش درآمد قابل خرج کردن می‌شود و بنابراین باعث حرکت رو به پایین محور مصرف CC می‌گردد. به این ترتیب، محور C+I+G نیز به سمت پایین سوق داده می‌شود. می‌توان در شکل ۲۴ـ۷، محور C´+I+G جدید و پایین‌تری را رسم کرد. ثابت کنید که نقطهٔ تلاقی جدید این محور با خط ۴۵° باید در سطح توازن پایین‌تری از تولید ناخالص داخلی باشد.

بخاطر داشته باشید که G نشانگر خرید کالاها و خدمات دولتی است و هزینه‌های انتقالاتی مانند بیمهٔ بیکاری یا پرداخت بیمهٔ اجتماعی در آن لحاظ نشده است. این هزینه‌ها را می‌توان بیمه‌های *منفی* محسوب کرد، بنابراین مالیات‌ها (۲) را می‌توان در این جا مالیات بدون هزینه‌های انتقالی محسوب کرد. طبیعی است که اگر مالیات‌های

مستقیم و غیرمستقیم در کل برابر با ۴۰۰ میلیارد دلار و دیگر هزینه‌های انتقالی مجموعاً ۱۰۰ میلیارد دلار باشند، آنگاه خالص مالیات‌های، T، معادل ۳۰۰ میلیارد دلار = ۱۰۰ میلیارد دلار - ۴۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. (می‌توانید درک کنید که چرا افزایش مقرری بیمهٔ اجتماعی باعث کاهش T، افزایش ID، سوق دادن محور C+I+G به سمت بالا و افزایش سطح توازن تولید ناخالص داخلی می‌شود؟)

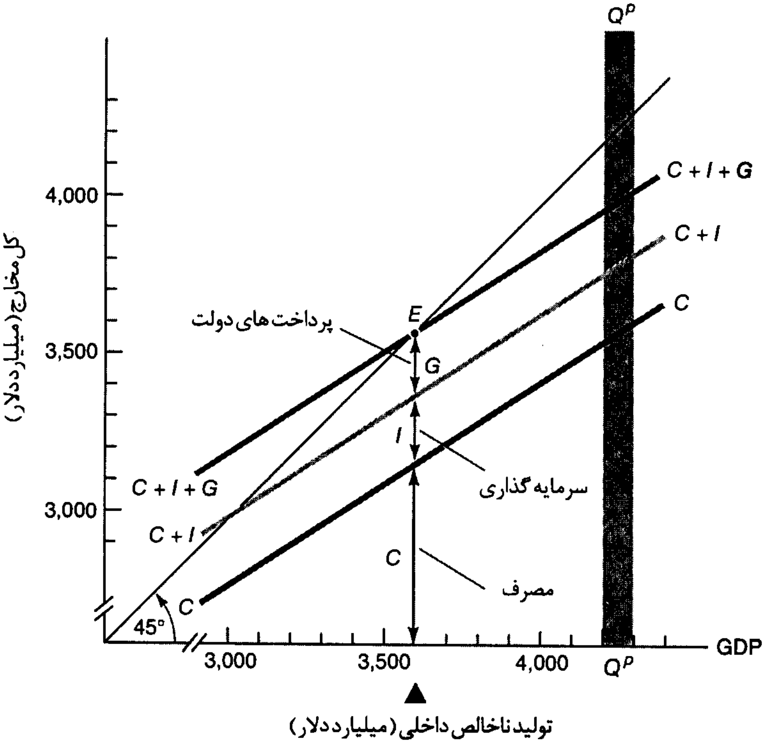

شکل ۲۴ـ۷. برای تعیین توازن در تولید ناخالص داخلی، خریدهای دولتی درست مانند سرمایه‌گذاری اضافه می‌شوند.

حال خریدهای دولتی را در بالای هزینهٔ مصرف و سرمایه‌گذاری اضافه می‌کنیم. با این کار به محور C+I+G می‌رسیم. در نقطهٔ E، جایی که این محور، خط ۴۵° را قطع می‌کند، به سطح توازن تولید ناخالص داخلی می‌رسیم.

تعیین شدن برونداد توسط دولت (میلیارد دلار)							
(۱) سطح اولیه GDP	(۲) مالیاتها (T)	(۳) درآمد قابل تصرف (DI)	(۴) مصرف برنامه‌ریزی‌شده (C)	(۵) سرمایه‌گذاری برنامه‌ریزی‌شده (I)	(۶) مخارج دولت (G)	(۷) مخارج کل (C+I+G)	(۸) گرایش حاصل شده‌برای‌اقتصاد
۴۲۰۰	۳۰۰	۳۹۰۰	۳۶۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۴۰۰۰	انقباض
۳۹۰۰	۳۰۰	۳۶۰۰	۳۴۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۳۸۰۰	انقباض
۳۶۰۰	۳۰۰	۳۳۰۰	۳۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۳۶۰۰	تعادل
۳۳۰۰	۳۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۳۴۰۰	انبساط
۳۳۰۰	۳۰۰	۲۷۰۰	۲۸۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۳۲۰۰	انبساط

جدول ۲۴ـ۲. خریدهای دولت، مالیاتها و سرمایه‌گذاری، GDP توازنی را تعیین می‌کند
این تابلو نشان می‌دهد که چگونه بدون داد وقتی تعیین می‌شود که خریدهای دولت از کالاها و خدمات در الگوی فزاینده افزوده شوند. در این مثال مالیاتها یکجا گرفته می‌شوند و مستقل از سطح درآمداند. درآمد قابل تصرف اگرچه ۳۰۰ میلیارد کمتر از GDP است. تمام مخارج برابر است با I+G+C، مصرف تعیین‌شده توسط تابع مصرف. در سطح برون‌داد کمتر از ۳۶۰۰ میلیارد دلار، مخارج بزرگتر از برون داداند و در نتیجه برون‌داد افزایش می‌یابد. سطوح بالاتر از ۳۶۰۰ ناپایدار است. فقط برون‌داد ۳۶۰۰ که برون‌داد توازنی را نشان می‌دهد و در آن برابری میان برون‌داد و مخارج وجود دارد.

یک مثال عددی

تمامی مطالبی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته‌اند، در جدول ۲۴ـ۲ نشان داده شده‌اند. این جدول به جدول ۲۴ـ۱ که نشان دهندهٔ نحوهٔ تعیین بازده در ساده‌ترین الگوی فزاینده بود، شباهت بسیاری دارد. ستون اول نشان دهندهٔ سطح مرجع تولید ناخالص داخلی است، حال آن که ستون دوم سطح ثابت مالیات‌ها به ارزش ۳۰۰ میلیارد دلار را نشان می‌دهد. درآمد قابل تصرف در ستون سوم نمایانگر تولید ناخالص داخلی بدون در نظر گرفتن مالیات‌هاست. مصرف، یکی از توابع DI محسوب می‌شود، در ستون چهارم نشان داده شده، حال آن که ستون ششم، سطح خریدهای دولتی را نمایش می‌دهد. برای

یافتن کل هزینهٔ برنامه‌ریزی شده در ستون هفتم، از ستون چهار تا شش، مقادیر C، I و G را با هم جمع می‌کنیم.

سرانجام، کل هزینه را در ستون هفتم با سطح اولیهٔ تولید ناخالص داخلی در ستون اول مقایسه می‌کنیم. اگر هزینه بیش از تولید ناخالص داخلی باشد، شرکت‌ها برای تأمین مخارج، تولید خود را افزایش می‌دهند و در نتیجه بازده بالا می‌رود؛ اگر مخارج کمتر از تولید ناخالص داخلی باشد، بازده کاهش می‌یابد. این گرایش که در آخرین ستون نشان داده شده، حرکت بازده به سوی توازن ۳۶۰۰ میلیارد دلاری را تضمین می‌کند.

فزاینده‌های سیاست مالی

تحلیل فزاینده نشان می‌دهد که سیاست مالی دولت مانند سرمایه‌گذاری، از مخارج مؤثر و پرقدرت است. این توازی ثابت می‌کند که سیاست مالی باید بر بازده تأثیرات فزاینده داشته باشد. و این نتیجه‌گیری کاملاً صحیح است.

فزایندهٔ مخارج دولت مساوی است با افزایش تولید ناخالص داخلی نتیجهٔ افزایش یک واحد خرید کالاها و خدمات دولتی است. خرید اولیهٔ کالا یا خدمات دولتی باعث ایجاد زنجیره‌ای از هزینه‌های مجدد می‌شود. اگر دولت جاده‌ای بسازد، جاده‌سازان بخشی از درآمد خود را صرف خرید کالاهای مصرفی می‌کنند که این خرید نیز به نوبهٔ خود باعث ایجاد درآمد اضافه می‌شود که بخشی از این درآمد اضافه نیز مجدداً به مخارج مجدد اختصاص می‌یابد. در الگوی ساده‌ای که در این جا مورد بررسی ماست، تأثیر نهایی یک دلار اضافهٔ G بر تولید ناخالص داخلی برابر خواهد بود با تأثیر یک دلار اضافهٔ I بر تولید ناخالص داخلی: فزاینده‌ها نیز برابر خواهند بود با $1/(1-MPC)$. در شکل ۲۴-۸ نحوهٔ افزایش سطح تولید ناخالص داخلی در نتیجهٔ تغییر G نشان داده شده است (این افزایش مضربی است از افزایش خریدهای دولتی).

برای نشان دادن تأثیرات ۱۰۰ میلیارد دلار اضافه در G در شکل ۲۴-۸، منحنی C+I+G تا حد ۱۰۰ میلیارد دلار تغییر جهت داده شده است. افزایش نهایی تولید ناخالص داخلی برابر است با ۱۰۰ میلیارد دلار هزینهٔ اولیه ضربدر فزایندهٔ مخارج. در این شرایط، چون MPC معادل $\frac{2}{3}$ است، فزاینده برابر با ۳ خواهد بود، بنابراین سطح توازن تولید ناخالص داخلی نیز به ۳۰۰ میلیارد دلار افزایش خواهد یافت.

این مثال، همان‌طور که منطق نیز به ما می‌گوید، دالّ بر آن است که فزایندهٔ مخارج دولت دقیقاً همان رقمِ فزایندهٔ سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهد. این هر دو فزاینده را *فزاینده‌های مخارج* می‌نامند.

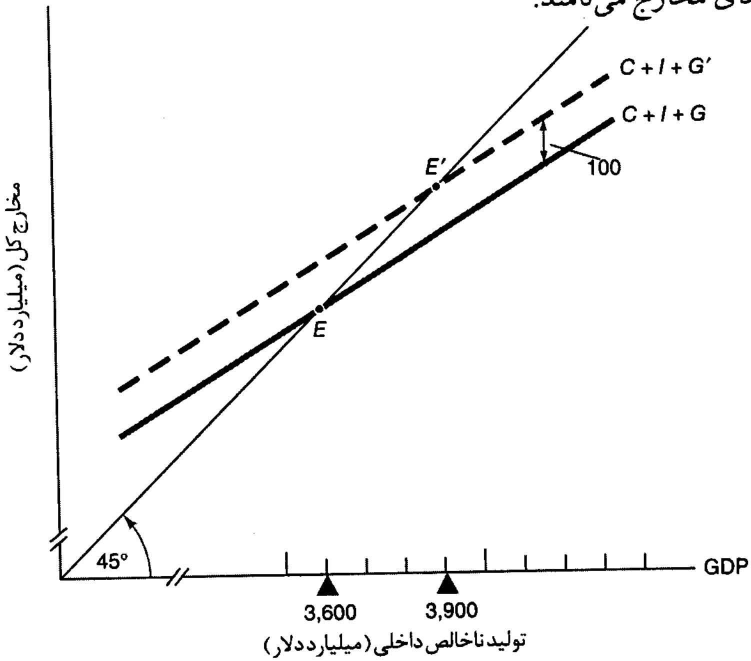

شکل ۲۴ـ۸. تاثیر G بالاتر بر روی بازده

فرض کنید که دولت هزینهٔ دفاعی را در واکنش به تهدید حوزه‌های نفتی خاورمیانه تا ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش دهد. این امر باعث بالا رفتن خط C+I+G تا حد ۱۰۰ میلیارد و C+I+G´ می‌گردد.

سطح جدید توازن در تولید ناخالص داخلی، خط ۴۵ْ را به جای نقطهٔ E در نقطهٔ É قطع خواهد کرد. چون MPC برابر است با $\frac{۲}{۳}$، سطح جدید بازده ۳۰۰ میلیارد دلار افزایش می‌یابد. به این ترتیب، فزایندهٔ مخارج دولت به شکل زیر محاسبه می‌شود:

$$۳ = \frac{۱}{۱ - \frac{۲}{۳}}$$

(اگر MPC معادل $\frac{۳}{۴}$ و $\frac{۹}{۱۰}$ باشد، فزایندهٔ مخارج دولت به ترتیب چقدر خواهد بود؟)

همچنین توجه داشته باشید که فزاینده در هر دو سو قابل افزایش است. اگر خریدهای دولتی کاهش می‌یافت (و مالیات‌ها و دیگر عوامل ثابت باقی می‌ماندند)، تولید ناخالص داخلی به اندازهٔ تغییر G ضربدر فزاینده کاهش می‌یافت.

تأثیر G بر بازده را در مثال عددی جدول ۲۴-۲ نیز می‌توان مشاهده کرد. می‌توانید یک سطح متفاوت از G را مدّنظر قرار داده ـ در ۳۰۰ میلیارد دلار ـ و سطح توازن جدید تولید ناخالص داخلی را بیابید.

پاسخ باید همان باشد که در شکل ۲۴-۸ شاهدش بودیم.

درکل می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد:

خرید کالاها و خدمات دولتی (G) در تعیین سطح بازده و اشتغال، عوامل بسیار مهمی هستند. در الگوی فزاینده اگر G افزایش یابد، بازده به اندازهٔ افزایش G ضربدر فزایندهٔ مخارج افزایش خواهد یافت. بنابراین خریدهای دولتی می‌توانند به شکل بالقوه، سطح بازده را در چرخهٔ تجاری ثابت یا بی‌ثبات کنند.

مخارج دفاعی و اقتصاد: فزایندهٔ مخارج دولتی را می‌توان در تأثیرات اقتصادی بودجهٔ دفاعی ایالات متحده دید. در اوایل دههٔ هشتاد قرن گذشته در دورهٔ ریاست جمهوری رونالد ریگان، ایالات متحدهٔ آمریکا بودجهٔ دفاعی خود را شدیداً افزایش داد. بودجهٔ دفاعی (با دلار ثابت) از ۲۷۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ به ۴۰۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۷ افزایش یافت و $۷\frac{۱}{۲}$ درصد از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داد. بعد از این صعود، هزینهٔ دفاعی به عنوان بخشی از تولید ناخالص داخلی شروع به نزول کرد. کاهش‌های هزینهٔ دفاعی در سال ۱۹۹۰ تسریع شد و این زمانی بود که سرانجام دورهٔ جنگ سرد پایان یافت و اتحاد جماهیر شوروی سابق دیگر به لحاظ نظامی تهدیدی محسوب نمی‌شد. رؤسای جمهور آمریکا، بوش و کلینتون، در طرح بودجهٔ خود، پیشنهاد کاهش‌های بیشتری را در هزینهٔ نظامی دادند و در اوایل دههٔ نود، هزینهٔ دفاعی تنها ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌داد.

براساس نظریهٔ فزاینده، افزایش بودجهٔ دفاعی در اوایل دههٔ هشتاد از قرن بیستم، باید تأثیر ترغیبی قدرتمندی بر اقتصاد داشته باشد و، در واقع، همین‌طور نیز شد. با افزایش هزینهٔ دفاعی، کشور از دورهٔ رکود سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۲ به درآمد و اقتصاد در اوایل دههٔ هشتاد رونقی دوچندان یافت. در بعضی مناطق مانند کالیفرنیای جنوبی که شرکت‌های بسیاری را که در زمینهٔ صنعت هوا ـ فضا

فعالیت دارند در خود جای داده‌اند، سرازیر شدن دلارهایی که پیش از آن به هزینه‌های دفاعی اختصاص داشت، به نحو شگرفی باعث افزایش رفاه و برخورداری مردم شد. سرمقاله‌ای در یک روزنامه نوشت که وقتی یک نفر در صنعت دفاع شغلی خوب با درآمدی قابل ملاحظه دارد، دیگران مانند افرادی که «در کارگاه‌های فنی قطعات ویژهٔ فلزی تولید می‌کنند، رختشورها و کارمندان شرکت‌های کاغذسازی که مقوا تولید می‌کنند» کار خود را از دست می‌دهند.

در پایان دوران جنگ سرد، فزاینده کارکردی معکوس یافت. همراه با کاهش هزینهٔ دفاعی، باری بر دوش کل اقتصاد گذاشته شد. کاهش بودجهٔ دفاعی، روند کند شدن رشد بازده را در خلال سال‌های اول دههٔ نود تسریع کرد. برای مثال، از سال ۱۹۹۰-۱۹۹۳، در صنعت ساخت هواپیما، ۱۷۰۰۰۰ نفر عمدتاً به دلیل کاهش بودجهٔ دفاعی، کار خود را از دست دادند، و کالیفرنیای جنوبی، که یک دهه پیشتر به دلیل افزایش هزینهٔ دفاعی رونق گرفته بود، با اخراج کارگران صنعت دفاعی و کاهش رشد اقتصادی در منطقه، دستخوش رکودی بسیار بلندمدت‌تر از دیگر مناطق کشور شد.

تأثیر مالیات‌ها

گرچه حجم فزاینده‌های مالیات کمتر از حجم فزاینده‌های مخارج است، اما به هرحال مالیات‌ها بر سطح توازن تولید ناخالص داخلی تأثیر می‌گذارند. به مثال زیر توجه کنید: فرض کنید که اقتصاد دارای سطح بالقوهٔ تولید ناخالص داخلی است و دولت هزینهٔ دفاعی را تا ۲۰۰ میلیارد دلار افزایش می‌دهد. چنین افزایش‌های ناگهانی‌ای بارها در مقاطع مختلف تاریخ ایالات متحدهٔ آمریکا متحقق شده است: در اوایل دههٔ چهل در هنگامهٔ جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۵۱ مقارن با جنگ کُره، در اوایل دههٔ شصت در جنگ ویتنام و در اوایل دههٔ هشتاد در دوران توسعهٔ نظامی در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان. بعلاوه، فرض کنید که طراحان اقتصادی کشور نیز بخواهند مالیات‌ها را درست به اندازه‌ای که تأثیر افزایش ۲۰۰ میلیارد دلاری G بر تولید ناخالص داخلی را جبران کنند، افزایش دهند. در این شرایط مالیات‌ها را دقیقاً چقدر باید افزایش داد؟

بزودی متعجب خواهیم شد. برای جبران تأثیر افزایش ۲۰۰ میلیارد دلاری G، باید مجموع مالیات‌های جمع‌آوری شده تا بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار افزایش یابد. در مثال عددی ما، می‌توان حجم دقیق افزایش مالیات (T) را در شکل ۲۴-۶ یافت. در این شکل می‌بینیم که افزایش ۳۰۰ میلیارد دلاری T باعث کاهش درآمد قابل تصرف می‌شود، این کاهش دقیقاً به قدری است که باعث کاهش مصرف تا ۲۰۰ میلیارد دلار ($MPC=\frac{2}{3}$) می‌گردد. به دیگر کلام، افزایش ۳۰۰ میلیارد دلاری مالیات باعث نزول منحنی CC تا ۲۰۰ میلیارد دلار می‌شود. بنابراین، در حالی که افزایش ۱ میلیارد دلاری هزینهٔ دفاعی، خط C+I+G را تا حد ۱ میلیارد دلار بالا می‌برد، افزایش ۱ میلیارد دلاری مالیات تنها باعث نزول خط C+I+G تا $\frac{2}{3}$ میلیارد دلار ($MPC=\frac{2}{3}$) می‌گردد. بنابراین متوازن کردن تأثیر افزایش خریدهای دولتی مستلزم افزایش بیشتر T در مقایسه با G می‌شود.

تغییرات مالیاتی تمهیدی بسیار مؤثر در کنترل بازده است. اما فزایندهٔ مالیاتی کمتر از فزایندهٔ مخارج است (دقیقاً به اندازهٔ عاملی مساوی MPC).

فزایندهٔ مخارج × MPC = فزایندهٔ مالیاتی

دلیل این که فزایندهٔ مالیاتی کمتر از فزایندهٔ مخارج است بسیار روشن است. وقتی دولت ۱ دلار صرف G می‌کند، این ۱ دلار مستقیماً صرف تولید ناخالص داخلی می‌گردد. از دیگر سو، وقتی مالیات‌های دولتی یک دلار کاهش می‌یابد، تنها بخشی از این ۱ دلار صرف C می‌شود، و کسری از این ۱ دلار کاهش مالیاتی پس‌انداز می‌شود. تفاوت واکنش‌ها نسبت به یک دلار G و یک دلار T برای کاهش فزایندهٔ مالیاتی در مقایسه با فزایندهٔ مخارج، کافی است.

سیاست مالی در عمل

در دههٔ شصت، رییس جمهور جی.اف.کندی از اصول اقتصادی کینز استفاده کرد و در نتیجه سیاست مالی به مهم‌ترین حربهٔ دولت برای مبارزه با رکود و تورم اقتصادی تبدیل شد. کندی برای رهاندن اقتصاد از حضیض افت و رکود، پیشنهاد داد که مالیات‌ها تا حد چشمگیری کاهش یابند و پس از آن که پیشنهاد او به مرحلهٔ اجرا درآمد، اقتصاد سریعاً رو به رشد نهاد. با این حال وقتی که توسعهٔ مالی ناشی از جنگ ویتنام در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۶۶ به سیاست کاهش مالیاتی اضافه شد، بازده از سطح تولید ناخالص داخلی

بالقوه بالاتر رفت و در نتیجه تورم به شدت روبه افزایش نهاد. کنگره برای مقابله با تورم فزاینده و متعادل کردن مخارج اضافهٔ جنگ ویتنام، در سال ۱۹۶۸ لایحه‌ای را مبنی بر وضع یک مالیات اضافه بر درآمدها تصویب کرد، این در حالی بود که اکثر اقتصاددانان این افزایش مالیاتی را ناچیز و بسیار دیر هنگام می‌پنداشتند.

در دههٔ هشتاد، اهمیت و کارکرد سیاست مالی بار دیگر تجلّی یافت. در سال ۱۹۸۱، کنگره لایحهٔ مالی رئیس جمهور ریگان را تصویب کرد، که مبتنی بود بر کاهش شدید مالیات‌ها، افزایش چشمگیر مخارج دفاعی (که در مثال فوق بررسی شد) و کاهش معدودی از برنامه‌های خارج غیرنظامی. این چندگام باعث شد که اقتصاد آمریکا از رکود شدید سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۲ به درآید و به دوران رشد سریع سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۵ سوق یابد.

اواسط دههٔ هشتاد آغاز عصر مالی جدیدی بود. سیاست مالی ریگان باعث افزایش شدید در کسری بودجهٔ دولت شد و این کسری (که برابر بود با تفاوت هزینه‌ها و عایدی‌ها) از ۴۰ میلیارد دلار (معادل با $1\frac{1}{2}$ درصد از تولید ناخالص داخلی) در سال ۱۹۷۹ به بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار (یا ۶ درصد از تولید ناخالص داخلی) در سال ۱۹۸۳ صعود کرد. کنگره در سال ۱۹۸۵ به صرافت افتاد که با قانون محدودیت کسری بودجه، موسوم به قانون گرام ـ رُدمن، کسری بودجه را تحت کنترل بگیرد و مالیات‌ها در سال‌های ۱۹۸۲، ۱۹۸۴، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ افزایش یافت. اما در طول این مدت، نسبت دیون دولت در مقایسه با تولید ناخالص داخلی پیوسته در حال افزایش بود.

کلینتون پس از تصدی مقام ریاست جمهوری با معمایی زجرآور روبرو شد. کسری بودجه همچنان به شدّت بالا بود، اقتصاد غرق در رکود و نسبت بیکاری به شدّت زیاد بود. آیا رئیس جمهور می‌بایست با افزایش سطح *پس‌انداز عمومی* (از طریق افزایش مالیات‌ها و کاهش مخارج) به کنترل کسری بودجه اقدام می‌کرد تا از این راه، افزایش پس‌انداز به افزایش *سرمایه‌گذاری ملّی* منجر گردد؟ یا می‌بایست در زمانی که رکود مالی باعث کاهش C+I+G و محو سرمایه‌گذاری شده بود، نگران آن می‌بود که مبادا مالیات‌های افزون و G کمتر باعث کاهش بازده ملی گردد؟

سرانجام، رئیس‌جمهور تصمیم گرفت که در اولویت اول به حل معضل کسری بودجه بپردازد. قانون مربوط به بودجه در سال ۱۹۹۳ اقدامات مالی‌ای را به مورد اجرا درآورد

که باعث تقلیل میزان کسری بودجه تا حدود ۱۵۰ میلیارد (یا ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی) ظرف پنج سال شد.

تحلیلی که در این قسمت ارائه شد، مقدمتاً بر محور سیاست مالی به مثابهٔ ابزاری برای تثبیت اقتصاد استوار بود. اما اقتصاددانان مکتب کینز تأکید می‌کنند که سیاست مالی تنها یک شیوه از شیوه‌های بالقوه برای مدیریت چرخه‌های تجاری است. دولت حربهٔ دیگری نیز به نام سیاست پولی در دست دارد. گرچه سیاست پولی کارکردی کاملاً متفاوت دارد، اما همان‌طور که در دو بخش آینده نیز شاهد خواهیم بود، این رویکرد به عنوان یک سیاست در راستای مبارزه با بیکاری و تورم بسیار مفید است.

سیاست‌های پولی و مالی مانند دو لوکوموتیو روی یک ترن که هرازگاه به یک سمت کشیده می‌شوند، موتورهای قدرتمندی هستند که در کوتاه‌مدت بر بازده، اشتغال و قیمت‌ها تأثیر عمیقی برجا می‌گذارد.

فزاینده‌ها در عمل

درک واقعگرایانهٔ فزاینده‌ها کلید تشخیص مشکل و تجویز راه حل برای آن در سیاست اقتصادی است. همان‌طور که یک طبیب هنگام تجویز مسکن باید تأثیر حجم‌های متفاوت داروی خود را بشناسد، یک اقتصاددان نیز باید از مقدار فزاینده‌های مخارج و مالیات آگاه باشد. وقتی که اقتصاد رشدی بسیار سریع دارد و باید در عرصهٔ امور مالی جدّیت به خرج داد، طبیب اقتصاد نیز باید قبل از تصمیم‌گیری در مورد اندازهٔ افزایش مالیات یا کاهش مخارج، از حجم فزاینده‌ها دقیقاً آگاه باشد.

الگوهای موجود در کتابچه‌ها، تصویری بسیار ساده از ساختار اقتصاد کلان به دست می‌دهد. اقتصاددانان برای ارائهٔ تصویری واقعگرایانه‌تر از واکنش بازده در مقابل تغییرات در خریدهای دولتی، ابتدا دست به تخمین الگوهای کلان اقتصادسنجی می‌زنند (به این بحث در بخش ۲۳ رجوع کنید) و سپس با محاسبهٔ تأثیر تغییر خریدهای دولتی بر اقتصاد، اقدام به تجارب عددی می‌کنند. چنین الگوهایی می‌توانند به مثابهٔ شالودهٔ هرگونه پیشنهاد در سیاست‌های دولت عمل کنند. این الگوهای کلان نه تنها در برگیرندهٔ عواملی که ما تاکنون طرح کلی شان را ارائه داده‌ایم می‌شوند، بلکه عوامل دیگری چون برخورد واقعگرایانه‌تر با مالیات‌ها، بخش کامل پولی و کنش دستمزدها و قیمت‌ها را که بعدها به شرحشان خواهیم پرداخت نیز شامل می‌شوند. لحاظ کردن این عوامل اضافه باعث کاهش حجم رقمی فزاینده‌ها می‌گردد.

تحقیق جامعی که اخیراً در مورد الگوهای اقتصادسنجی ایالات متحده صورت گرفته، نمونه‌ای نمادین از برآوردهای فزاینده به دست می‌دهد. الگوهای بررسی شده شامل معادلاتی برای پیش‌بینی رفتارهای تمامی بخش‌های عمدهٔ اقتصاد (شامل بخش‌های پولی و مالی و فهرست تقاضای سرمایه‌گذاری و توابع مصرف) می‌شوند و با بخش‌های دیگر دنیا نیز تشکیل یک زنجیرهٔ متسلسل و یکپارچه را می‌دهند. در برآوردها، سطح واقعی خرید کالاها و خدمات دولتی همواره تا ۱ میلیارد دلار افزایش می‌یابد. سپس الگوها، تأثیر بر جای گذاشته شده بر تولید ناخالص داخلی حقیقی را محاسبه می‌کنند. تغییر حاصل در تولید ناخالص داخلی حقیقی، ناشی از افزایش خریدهای دولتی، برآوردی از اندازه فزایندهٔ مخارج دولت به دست می‌دهد.

شکل ۲۴ـ۹ نتایج این تحقیق را ارائه داده است. خط رنگی نشان دهندهٔ حد میانگین فزایندهٔ مخارج دولت است که با ۸ الگو برآورده شده است، و خطوط خاکستری روشن حیطهٔ برآوردهای الگوهای منفرد را نشان می‌دهند. متوسط فزایندهٔ سال‌های اول و دوم حدوداً ۱/۴ است، اما پس از پایان سال دوم، فزاینده با به صحنه آمدن نیروهای پولی و تأثیرات بین‌المللی، کمی کاهش می‌یابد. (نیروهای پولی نشانگر تأثیر افزایش تولید ناخالص داخلی بر نرخ بهره‌هاست که همان‌گونه که در بخش‌های بعدی توضیح خواهیم داد، باعث نزول سرمایه‌گذاری می‌گردد.)

یک جنبهٔ جالب از این برآوردها آن است که الگوهای متفاوت (که با خطوط خاکستری روشن در شکل ۲۴ـ۹ نشان داده شده‌اند) در مورد حجم فزاینده‌ها، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای با هم دارند. اما چرا برآوردها متفاوتند؟ در آغاز باید بگوییم که روابط اقتصادی از ماهیتی نامعین و غیرقطعی برخوردارند. عدم قطعیت ساختار طبیعت یا جامعه بی‌شک عامل هیجان‌انگیز بودن علم است. اگر همهٔ مسائل قطعی و لایتغیر باشند، دیگر نیازی به دانشمندان نخواهد بود. اما درک سیستم‌های اقتصادی، به دلیل آن که اقتصاددانان قادر به انجام تجارب کنترل شده در آزمایشگاهها نیستند، چالش‌های بزرگتری ایجاد می‌کنند. مهمتر این که خود اقتصاد در طول زمان تکامل می‌یابد، بنابراین الگوی صحیح برای سال ۱۹۶۸ با الگوی صحیح سال ۱۹۹۸ متفاوت است.

بعلاوه، اقتصاددانان در مورد ماهیت اقتصاد کلان اختلاف نظرهای بنیادینی دارند. بعضی از اقتصاددانان معتقدند که رویکرد کینز به بهترین نحو رفتار اقتصاد کلان را تشریح می‌کند، در حالی که دیگران متقاعد شده‌اند که شیوه‌ای کلاسیک یا شیوهٔ چرخهٔ حقیقی

تجاری یا پولی، بینش‌های کاملتری به دست می‌دهند. با توجه به تمامی این عوامل نامعین و تفاوت در دیدگاه‌ها، دیگر جای تعجبی ندارد که اقتصاددانان مختلف، برآوردهای مختلفی نیز از فزاینده‌ها به دست می‌دهند.

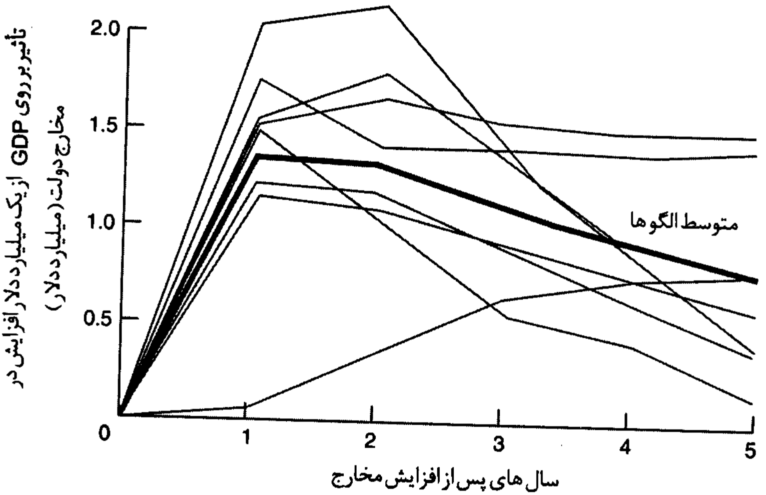

شکل ۲۴ـ۹. فزاینده‌های مخارج در الگوهای اقتصاد کلان

تحقیقی دقیق، فزاینده‌های دولتی برآورد شده را در الگوهای متفاوت اقتصاد کلان نشان می‌دهد. این تجارب ثابت می‌کنند که تأثیر برآورده شدهٔ افزایش مداوم ۱ میلیارد دلاری در ارزش حقیقی خرید کالاها و خدمات دولتی بر تولید ناخالص داخلی در فواصل زمانی متفاوت، پس از افزایش هزینه‌ها دقیقاً چقدر است. یعنی آن‌ها نشان دهندهٔ تأثیر ۱ میلیارد دلار تغییر G بر Q است. خط پررنگ نشان دهندهٔ فزایندهٔ میانگین برای الگوهای متفاوت است، حال آن که خطوط خاکستری نمایانگر فزاینده‌ها برای هریک از الگوها هستند. [منبع: رالفاسی. برایانت، جرالد هولتام و پیتر هوپر، «اجماع‌نظر و اختلاف‌نظر در شبیه‌سازی‌های مدل» در اقتصاد کلان تجربی برای اقتصادهای وابسته به هم (بروکینگز، واشنگتن دی.سی، ۱۹۸۸)]

فراسوی الگوی فزاینده

حال بررسی ما در مورد مهم‌ترین کاربردهای الگوی فزایندهٔ کینز به پایان رسیده است. این تحلیل در درک نوسانات تجاری و پیوند میان سیاست مالی و بازده ملّی، کمک بسیار شایانی می‌کند.

اما نمی‌توان صرفاً با آموزش «C+I+G» از کسی تحلیل‌گر اقتصاد کلان ساخت. در پس چنین مفاهیمی، فرض‌ها و ویژگی‌های دیگری هستند که بسیار مهم‌اَند.

بخاطر داشته باشید که در الگوی فزاینده فرض بر این است که سرمایه‌گذاری از سطح ثابتی برخوردار است و تأثیر پول و اعتبار نیز نادیده گرفته می‌شود. بعلاوه، عرضهٔ کل نیز از قلم افتاده است، بنابراین هیچ راهی برای تحلیل چگونگی تقسیم افزایش مخارج میان قیمت‌ها و بازده نداریم. و این گونه مسائل نه تنها پیش پا افتاده و جزئی نیستند، که در درک اقتصاد کلان مدرن حیاتی هستند. اما قبل از لحاظ کردن این عوامل واقع گرایانه، باید از زیر و بم نظریه و سیاست پولی و نیز عناصر پایه در نظریهٔ تورم مطلع شویم. وقتی تأثیر پول و نرخ بهره‌ها و کنش دستمزدها و قیمت‌ها را مدنظر قرار دادیم، خواهیم دید که تأثیر سیاست پولی بر اقتصاد از آن چه در ساده‌ترین الگوی فزاینده دیدیم کاملاً متفاوت است.

سپس به تحلیل یکی از جذاب‌ترین بخش‌های تمامی اقتصادها، یعنی بررسی پول، خواهیم پرداخت. وقتی از نحوهٔ تعیین عرضهٔ پول توسط بانک مرکزی آگاه شدیم، از نحوهٔ کنترل چرخه‌های تجاری، که در بخش اعظم تاریخ سرمایه‌داری عوامل عنان گسیخته بوده‌اند، توسط دولت بیشتر به وجد و شگفتی خواهیم آمد.

خلاصه

الف. الگوی فزایندهٔ بنیادی

۱ـ الگوی فزاینده شیوه‌ای ساده برای درک تأثیر تقاضای کل به سطح بازده به دست می‌دهد. در ساده‌ترین شیوه، میزان مصرف خانوارها را می‌توان یکی از توابع درآمد قابل تصرف محسوب کرد (در عین ثابت ماندن میزان سرمایه‌گذاری). تمایل مردم به مصرف و میل مراکز تجاری به سرمایه‌گذاری را از طریق تغییر در بازده می‌توان متعادل و متوازن کرد. سطح توازن بازده ملّی باید بر نقطهٔ تقاطع خطوط پس‌انداز و سرمایه‌گذاری منطبق باشد (SS و II). همین امر در شیوهٔ مخارج ـ بازده (که در آن بازده متوازن به نقطهٔ تقاطع خط مصرف ـ بعلاوهٔ ـ سرمایه‌گذاری، C+I، با خط ۴۵° منطبق است) نیز محسوس است.

۲ـ اگر بازده موقتاً به بیش از سطح متوازن خود افزایش یابد، مراکز تجاری با بازده بیش از سقف فروش خود و افزایش ناخواستهٔ سرمایه‌گذاری و افزایش سود مواجه می‌شوند. بنابراین شرکت‌ها تولید خود را کاهش داده و اشتغال به سطح توازن خود باز می‌گردد. تنها سطح پایدار بازده هنگامی دست می‌دهد که خریداران به اختیار خود دقیقاً به همان اندازه دست به خرید بزنند که مراکز تجاری میل به تولیدش را دارند.

۳ـ به این ترتیب، در الگوی فزایندهٔ ساده کینز، سرمایه‌گذاری ساز را کوک می‌کند و مصرف با این ساز می‌رقصد. سرمایه‌گذاری، بازده را تعیین می‌کند، حال آن که میزان پس‌انداز به شکلی منفعل در مقابل تغییرات درآمد، تأثیر می‌پذیرد. بازده آن قدر پایین و بالا می‌رود تا سرمایه‌گذاری از پیش تعیین شده با پس‌انداز از پیش تعیین شده تطبیق یابد.

۴ـ سرمایه‌گذاری بر بازده *تأثیری مضاعف* دارد. وقتی سرمایه‌گذاری تغییر می‌کند، بازده در ابتدا به اندازهٔ همین تغییر افزایش می‌یابد. اما وقتی صاحبان درآمد در صنایع ماشین‌های تولید کننده درآمد بیشتری پیدا می‌کنند، زنجیره‌ای از هزینهٔ مصرفی و اشتغال ثانوی اضافه‌ای ایجاد می‌کنند.

اگر مردم مقدار فرضی r از هر دلار از اضافه درآمد خود را به مصرف اختصاص دهند، کل زنجیرهٔ فزاینده به شکل زیر محاسبه خواهد شد:

$$۱+r+r^{۲}+\ldots=\frac{۱}{۱-r}=\frac{۱}{۱-MPC}=\frac{۱}{MPC}$$

این ساده‌ترین فزاینده به لحاظ رقم با MPC یا (MPC-۱)/۱ برابر است. فزاینده کارکردی دو سویه دارد و می‌تواند افزایش یا کاهش سرمایه‌گذاری را تشدید کند. این نتیجه از آن رو حاصل می‌شود که همیشه افزایش پس‌انداز در حد یک دلار به قیمت بیش از یک دلار از درآمد اضافه تمام می‌شود.

۵ـ مسائل مهمی که باید به خاطر داشت شامل (a) الگوی فزایندهٔ اصلی به تغییرات تقاضای کل و تأثیرشان بر بازده و درآمد تأکید دارد و (b) عمدتاً این الگو را می‌توان در شرایطی به کار بست که در آن منابع بیکاری و عدم اشتغال وجود دارد.

ب. سیاست مالی در الگوی فزاینده

۶ـ تحلیل سیاست مالی مایهٔ توسعهٔ الگوی فزایندهٔ کینز است. این تحلیل ثابت می‌کند که افزایش خریدهای دولتی ـ با ثابت ماندن مالیات‌ها و سرمایه‌گذاری ـ درست مانند سرمایه‌گذاری باعث افزایش بازده می‌شود. محور C+I+G در نقطهٔ توازن بالاتری، خط °۴۵ را قطع می‌کند.

۷ـ کاهش مالیات‌ها ـ با ثابت ماندن سرمایه‌گذاری و خریدهای دولتی ـ، سطح توازن بازده ملی را بالا می‌برد. محور CC مصرف که در مقابل تولید ناخالص داخلی قرار دارد، همراه با کاهش مالیات به سمت بالا و چپ متمایل می‌شود. اما از آن جا که دلارهای مازاد درآمد قابل خرج تا حدودی صرف پس‌انداز می‌شود، افزایش مصرف به اندازهٔ افزایش درآمد قابل خرج جدید نخواهد بود. بنابراین، فزایندهٔ مالیات از فزایندهٔ مخارج دولتی کمتر خواهد بود.

۸ـ اقتصاددانان با استفاده از تکنیک‌های آماری و نظریهٔ اقتصاد کلان، الگوهای واقعگرایانه‌ای را جهت برآورد فزاینده‌های مخارج ایجاد کرده‌اند. در رویکردهای جریان اصلی، فزاینده‌های میان ۱ و $\frac{۱}{۲}$ برای حداکثر ۴ سال برآورد می‌شوند.

مفاهیمی برای مرور

الگوی فزایندهٔ اصلی

- محور C+I
- دو شیوه برای بررسی نحوهٔ تعیین CDP
- پس‌انداز از پیش تعیین شده؛ سرمایه‌گذاری از پیش تعیین شده
- C از پیش تعیین شده + I از پیش تعیین شده = GDP از پیش تعیین شده
- سرمایه‌گذاری مساوی پس‌انداز: سطوح واقعی در برابر سطوح از پیش تعیین شده
- تأثیر فزایندهٔ سرمایه‌گذاری
- فزاینده

$$\frac{۱}{MPS} = \frac{۱}{۱-MPC} = ... + ۱+MPC+(MPC)^۲$$

خریدهای دولتی و مالیات‌بندی

- سیاست مالی
- تأثیری بر روی نقطهٔ توازن GDP
- تأثیر T بر روی CC و GDP
- تأثیر فزاینده بر روی خریدها (G) و مالیات‌های (T) دولتی
- منحنی C+I+G
- فزاینده‌های برآورد شده در عمل

سؤالاتی برای بحث

۱ـ در الگوی فزایندهٔ ساده، فرض کنید که سرمایه‌گذاری همیشه مساوی صفر است. ثابت کنید که بازده متوازن در این مورد ویژه روی نقطهٔ تابع مصرف منطبق است. چرا بازده متوازن وقتی سرمایه‌گذاری بیش از صفر باشد، در بالای این نقطه قرار می‌گیرد؟

۲ـ نمودار پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و نمودار خط °۴۵ و C+I دو راه برای نشان دادن نحوهٔ تعیین بازده ملی در الگوی فزاینده است. هریک را شرح داده و نقاط مشترکشان را نشان دهید.

۳ـ با فرض این که سرمایه‌گذاری از پیش تعیین شده برابر است با (a) ۳۰۰ میلیارد دلار، (b) ۴۰۰ میلیارد دلار، جدول ۲۴ـ۱ را مجدداً رسم کنید. تغییر حاصله در تولید ناخالص داخلی در این شرایط چیست؟ آیا این تغییر از تغییر I بزرگتر است یا کوچکتر؟ چرا؟ وقتی I از ۲۰۰ میلیارد دلار به ۱۰۰ میلیارد دلار کاهش یابد، تولید ناخالص داخلی چقدر کاهش می‌یابد؟

۴ـ اگر MPC معادل ۰/۹ و ۰/۸ و ۰/۵ باشد و MPS برابر ۰/۱ و ۰/۸ باشد، فزاینده‌ها را محاسبه کنید.

۵ـ دیدیم که سرمایه‌گذاری از طریق اصل شتاب (بخش ۲۲) در برابر بازده واکنش نشان می‌دهد. پس می‌توان میل نهایی به سرمایه‌گذاری یا MPI را تغییر در سرمایه‌گذاری در اثر هر واحد تغییر در بازده ملی تعریف کرد.

فرض کنید که سرمایه‌گذاری I=I+1.2Q (MPI=۱/۲) است، اگر MPC=۰/۸ باشد، میل نهایی به خرج =MPC+MPI چه خواهد بود؟ مخارج و مخارج دوباره در صورتی که میل نهایی به خرج ۲ باشد، چیست؟ مبانی اقتصادی سری‌های هندسی واگرای نامحدود را شرح دهید؟

۶ـ با استفاده از چرخه‌های مخارج، توضیح دهید که چرا فزایندهٔ مالیات از فزایندهٔ مخارج کوچکتر است.

۷ـ توضیح دهید که چرا دولت‌ها برای تثبیت اقتصاد از سیاست مالی استفاده می‌کنند. چرا باید سیاست مالی در بالا بردن بازده در اقتصاد کینزی مؤثر باشد، اما در اقتصادی که عرضهٔ کل در آن عمودی باشد، نیازی به تأثیر آن نیست.

۸ـ چرا حتی وقتی دولت‌ها میلیاردها دلار صرف تسلیحات نظامی بی‌فایده می‌کنند، این اقدام دولت‌ها در دوران رکود اقتصادی تولید اشتغال کرده و دارای ارزش اجتماعی است؟

۹ـ مسئله پیشرفته: رشد ملّت‌ها به شدت به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری وابسته است. و ما از جوانی آموخته‌ایم که صرفه‌جویی مهم است. اما آیا افزایش پس‌انداز ضرورتاً به مفهوم رشد اقتصادی است؟ کینز طی بحثی بسیار مهم خاطرنشان کرد که وقتی مردم بیش از پیش پس‌انداز می‌کنند، این کار ضرورتاً به مفهوم پس‌انداز بیشتر برای تک‌تک ملّت نخواهد بود.

اجازه دهید که این مسألهٔ «متناقض نمای صرفه‌جویی» را تحلیل کنیم. فرض کنید که مردم تصمیم می‌گیرند بیشتر پس‌انداز کنند نشان دهید که این امر منحنی SS را در الگوی فزایندهٔ شکل ۲۴ـ۴ تغییر می‌دهد. شرح دهید که چرا این امر باعث *کاهش بازده بدون افزایش در پس‌انداز* می‌گردد! نشان دهید که وقتی مردم سعی می‌کنند پس‌انداز بیشتر و خرید کمتری داشته باشند، فروش کاهش یافته و مراکز تجاری تولید خود را کاهش خواهند داد! شرح دهید که در این شرایط بازده تا چه حد کاهش می‌یابد! مسئلهٔ *متناقض نمای صرفه‌جویی* به این شرح است: وقتی مردم می‌خواهند بیشتر پس‌انداز کنند، تأثیر آن کاهش درآمد و بازده بدون افزایش پس‌انداز خواهد بود.

توضیح دهید که چرا مسئلهٔ فوق نمونهٔ خوبی است از مغالطهٔ ترکیب. ضمناً توضیح دهید که چرا این متناقض‌نما در اقتصادهایی که به بیکاری دچارند صادق است، اما در اقتصادی «کلاسیک» با اشتغال کامل، پس‌انداز بیشتر باعث افزایش سرمایه‌گذاری (بدون کاهش بازده) خواهد شد؟

فصل بیست و پنجم

پول و بانکداری تجاری

در طول تاریخ، پول به یکی از دو طریق ذیل بشریت را مورد ظلم قرار داده است: یا وافر و بی‌ارزش و یا باارزش وکمیاب بوده است.

جان کنث گالبریث، عصر تردید (۱۹۷۷)

تمامی ما به خوبی با پول آشنا هستیم ولی ندرتاً به ماهیت عجیب آن اندیشیده‌ایم. طنز اینجاست که ما تمامی سعی و تلاش روزانه‌مان را برای کسب پولی انجام می‌دهیم که ذاتاً هیچ ارزشی ندارد و تنها زمانی ارزش می‌یابد که از شرّش خلاص می‌شویم.

زمانی که از زاویه اقتصاد کلان به مسایل پولی بنگریم، خواهیم دید که عرضه پول به شدت بر تولید، اشتغال و قیمتها تأثیر می‌گذارد. بانکهای مرکزی با کنترل عرضه پول قادرند به هنگام توقف رشد، اقتصاد را به تحرک وادارند و یا به هنگام افزایش سریع قیمتها، آنرا متوقف سازند. در صورت مدیریت بهینه پول، تولید با نرخ رشدی متعادل افزایش یافته و قیمتها تثبیت خواهند شد. اما یک نظام پولی بی‌ثبات و بی‌اعتبار می‌تواند به افزایش تورم و یا رکود منتهی شود. درواقع می‌توان ریشه بسیاری از مشکلات کشورهای جهان در سطح کلان اقتصادی را در ضعف مدیریت پول و مالیه یافت.

در این فصل بحث خود در زمینه اقتصاد پولی را آغاز خواهیم کرد. نمودار ۲۵-۱ نمایانگر مباحثی است که در این فصل به آنها خواهیم پرداخت. در ابتدا نظری به ماهیت پول انداخته و سپس نرخهای بهره را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در بخش دوم این فصل، نظام بانکداری را مورد بررسی قرار داده و نظری به عرضه پول خواهیم انداخت. این فصل مقدمه‌ای برای مباحث فصل ۲۶ در زمینه بانکداری مرکزی و تأثیر پول بر فعالیتهای اقتصادی است. این فصل را با بررسی یکی از بخشهای حیاتی نظام مالی ـ یعنی بازار سهام ـ به اتمام خواهیم رساند.

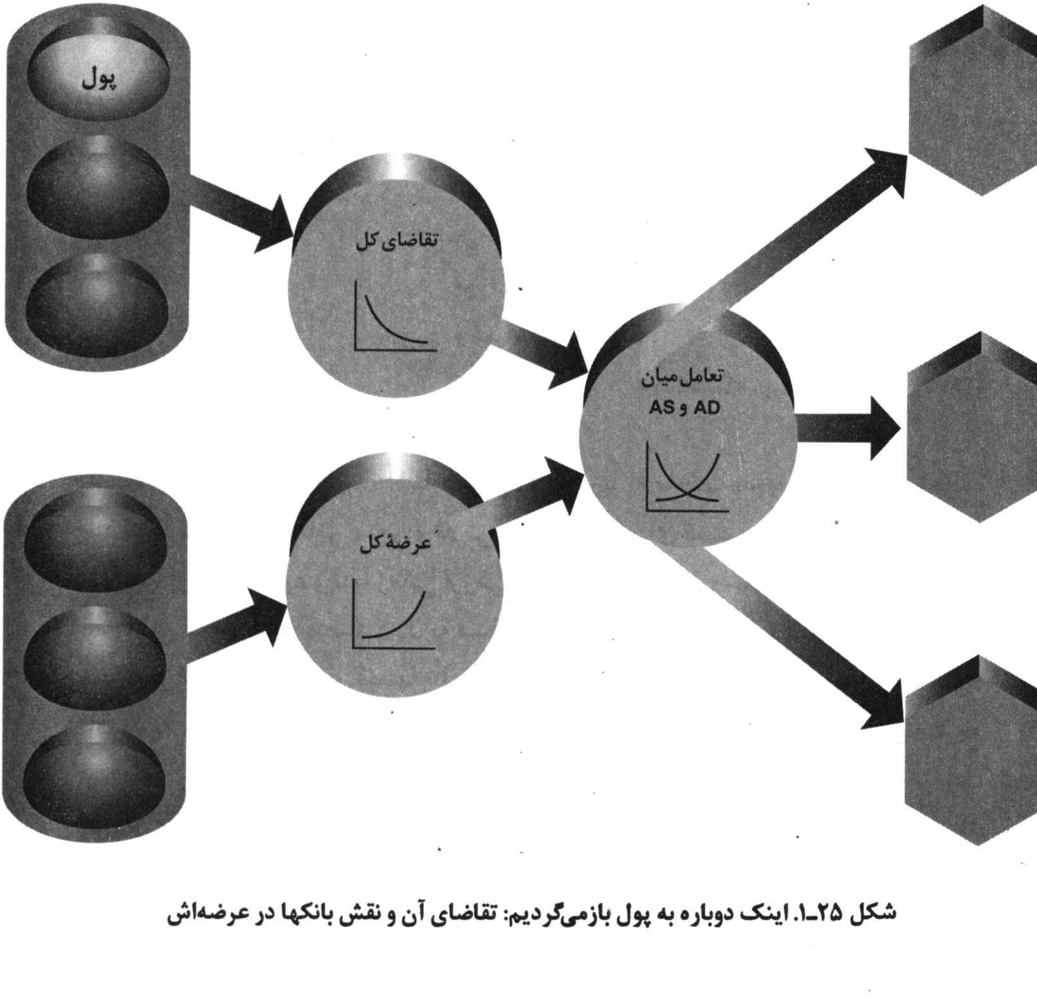

شکل ۲۵ـ۱. اینک دوباره به پول بازمی‌گردیم: تقاضای آن و نقش بانکها در عرضه‌اش

الف. پول و نرخهای بهره

روند تحول پول

تاریخچه پول

تهاتر. در یکی از اولین متون موجود در زمینه مسایل پولی، استانلی جونز برای نشان دادن پیشرفت عمده‌ای که به سبب رواج پول در جوامع بشری حاصل شد، از مثال زیر استفاده کرده است:

مادمازل زلی، یکی از آوازه‌خوانهای تئاتر لیریک در پاریس چندی پیش کنسرتی در سوسایتی آیلندز برگزار کرد. قرار بر این بود که به ازای اجرای چندین آواز، یک سوم از درآمد حاصل از کنسرت به او تعلق گیرد. پس از اتمام کنسرت و تقسیم عواید، دریافتی مادمازل زلی به این قرار بود: سه عدد خوک، بیست و سه عدد بوقلمون؛ چهل و چهار عدد مرغ؛ پنج هزار نارگیل به علاوه مقدار زیادی موز، لیمو، و پرتقال... این مقدار میوه و دام در پاریس چیزی حدود چهار هزار فرانک ارزش داشت که مسلماً پاداش خوبی برای اجرای پنج آواز بود. اما پول زیادی در سوسایتی ایلندز وجود نداشت؛ و از آنجایی که مادمازل زلی قادر به مصرف تمامی عایدی خود نبود، مجبور شد برای سیر نگاه داشتن خوکها، بوقلمونها و مرغهای خود از سبزی و میوه‌هایش استفاده کند.

مثال فوق، نمونه‌ای از معاملات تهاتری است که به معنای مبادله کالایی با کالاهای دیگر است. معاملات تهاتری با معاملاتی که با استفاده از پول انجام می‌گیرد تفاوت دارد. در اینجا پول به هر وسیله مورد قبولی برای مبادلات و یا پرداختها اطلاق می‌گردد. اگرچه تهاتر بهتر از دست روی دست گذاشتن است، اما این روش معایب بسیاری دارد زیرا تقسیم دقیق کار بدون معرفی پول تقریباً غیرقابل تصور بود.

به موازات پیشرفت و توسعه اقتصادها، مردم دیگر دست به معاملات تهاتری نمی‌زنند، بلکه کالاهای خود را در قبال پول به دیگران می‌فروشند و از همان پول برای خرید کالاهای مورد نظر خود استفاده می‌کنند. در ابتدا به نظر می‌رسد که این امر به جای ساده‌تر کردن معاملات، به پیچیدگی آنها می‌افزاید زیرا در این صورت دو معامله

صورت می‌گیرد. به عنوان مثال، اگر تعدادی سیب داشته باشید و قدری گردو بخواهید، ساده‌تر آن است که سیبها را با گردوها معاوضه کنید تا اینکه آنها را در قبال دریافت پول بفروشید و سپس با همان پول گردو بخرید.

اما در واقع، عکس این تصور صحیح است: دو معامله پولی از یک معامله تهاتری ساده‌تر است. به عنوان مثال، شاید عده‌ای فقط قصد فروش سیب و عده‌ای نیز فقط قصد فروش گردو را داشته باشند، اما مسلماً شرایطی که در آن هر دو طرف مایل به خریداری کالای یکدیگر باشند، خیلی نادر خواهد بود. در این ارتباط، عبارت کلاسیکی در اقتصاد وجود دارد که طبق آن در معاملات پولی به جای «انطباق مضاعف نیازمندیها» احتمالاً فقط «نیاز به انطباق» وجود دارد. بنابراین، خیاط گرسنه‌ای که در پی رفع نیاز خود در نظام تهاتری است تنها زمانی به این امر نایل می‌آید که زارعی مایل به مبادله غذای خود با یکی از شلوارهای او باشد.

نظام مبادلات تهاتری در جوامعی که حجم مبادلات تجاری در آنها بالا بود به هیچ‌وجه پاسخگوی نیازهای تجاری مردم نبود. استفاده از یک وسیله قابل قبول برای مبادلات، یعنی پول، به زارع اجازه می‌داد تا شلوار مورد نیاز خود را از خیاط بخرد، خیاط نیز کفشهایش را از کفاش می‌خرید و کفاش نیز چرم مورد نیاز خود را از زارع تهیه می‌کرد.

پول کالایی. پول به عنوان وسیله‌ای برای مبادلات اولین بار به صورت کالا در جوامع بشری رواج یافت. در طول تاریخ، کالاهای متعددی به عنوان پول مورد استفاده قرار گرفته است که از آن جمله می‌توان به دام، روغن زیتون، آبجو یا شراب، مس، آهن، طلا، نقره، حلقه‌های فلزی، الماس و سیگار اشاره کرد.

هر یک از کالاهای فوق دارای محاسن و معایبی است. دامها را نمی‌توان خرد کرد. نگهداری آبجو موجب بهبود کیفیت آن نمی‌شود. روغن زیتون، پول مایع خوبی است که هر چقدر بخواهید خرد می‌شود، ولی کار با آن سخت است و به همین ترتیب کالاهای دیگر نیز معایبی دارند.

تا قرن نوزدهم پول کالایی تقریباً به فلزاتی نظیر نقره و طلا منحصر می‌شد. این پولها *ارزشی ذاتی* داشتند بدین معنا که ذاتاً دارای ارزش استعمال بودند. به سبب ارزش ذاتی پول، هیچ نیازی به تضمین ارزش آن از سوی دولت نبود و مقدار پول از طریق سازوکار

عرضه و تقاضا برای طلا و نقره تنظیم می‌شد. اما پول فلزی نیز معایبی داشت که از آن جمله کمبود منابع برای تأمین فلز مورد نیاز بود. علاوه بر این، کشف ذخایر فلزی می‌توانست به افزایش عرضه پول منجر شود.

اعمال کنترلهای پولی از سوی بانکهای مرکزی به ایجاد نظامهای پولی با ثبات انجامیده است و حال ارزش ذاتی پول دارای کمترین اهمیت در نظام پولی است.

پول مدرن. عصر *پول کاغذی* به تدریج جایگزین عصر پول کالایی شد، و حال جوهره پول عریان بود. پول نه به نفسه، بلکه به خاطر آنچه که توسط آن قابل خریداری است، مطلوبیت دارد. ما پول را مستقیماً مصرف نمی‌کنیم، بلکه با خرج کردنش از آن استفاده می‌کنیم. حتی زمانی که پولی پس‌انداز می‌کنیم، ارزش آن فقط به این خاطر است که می‌توانیم بعدها خرجش کنیم.

استفاده از پول کاغذی رواج بسیاری یافته است چرا که وسیله‌ای مناسب برای معاملات تلقی می‌گردد. پول به راحتی قابل حمل و ذخیره است و با انتشار یا ضرب پول‌های منقش می‌توان از جعل آنها جلوگیری کرد. در واقع از آنجایی که ضرب سکه و یا انتشار اسکناس به لحاظ قانونی در انحصار دولت است، بنابراین عرضه آن قابل کنترل بوده و با توجه به همین محدودیت است که پول ارزش می‌یابد. تا زمانی که مردم بتوانند هزینه‌های خود را با پول رایج پوشش دهند و یا آن را به عنوان یک وسیله قابل قبول برای پرداختها مورد استفاده قرار دهند، کارکرد پول خواهد داشت.

بخش اعظمی از حجم امروزی پول، *پول بانکی* است ـ یعنی سپرده‌های موجود در بانکها و یا مؤسسات مالی دیگر. امروزه چکهای بانکی در بسیاری از موارد جایگزین پرداختهای نقدی شده‌اند. در واقع، با محاسبه ارزش کل دلاری معاملات در خواهیم یافت که نه دهم ($\frac{۹}{۱۰}$) آنها توسط پول بانکی، و مابقی توسط پول رایج صورت می‌گیرد.

امروزه اشکال جدیدی از پول روانه بازار شده است. به عنوان مثال، برخی از مؤسسات مالی، حسابهای پس‌انداز و یا حتی موجودی سهام را پشتوانه حسابهای چکی قرار داده بدین ترتیب صاحب چک را قادر می‌سازند تا با توجه به ارزش سهام خود چک صادر کنند. چکهای مسافرتی نیز در بسیاری از معاملات مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم‌اکنون در عرضه پول نیز گنجانده شده است. بسیاری از شرکتها دست به انتشار «کارتهای هوشمند» زده‌اند که وسیله مناسبی برای پرداختهای کوچک به شمار می‌رود.

مؤلفه‌های عرضه پول

حال بگذارید نگاهی دقیق‌تر به پولهای مختلفی که آمریکاییها مورد استفاده قرار می‌دهند، بیاندازیم. *مقادیر کل پولی*، همان مقادیر عرضه پول هستند. امروز این مقادیر را با نمادهای M_1 ، M_2 می‌شناسیم و می‌توانیم تغییرات هفتگی آنها را به همراه تعبیر و تفسیرهای ارایه شده در مورد آن، در روزنامه‌ها بخوانیم. در اینجا همان تعاریف سال ۱۹۹۷ را به کار خواهیم برد.

پول معاملاتی. یکی از مهمترین مقادیر پول، پول معاملاتی، یا M_1 است که تمامی انواع پولی را که عملاً در معاملات مورد استفاده قرار می‌گیرد، شامل می‌شود. موارد زیر مؤلفه‌های M_1 را تشکیل می‌دهند:

- *مسکوکات.* M_1 شامل مسکوکاتی است که در بانکها نگهداری نمی‌شود.
- *اسکناس.* که اهمیت بیشتری نسبت به مسکوکات دارد. بسیاری از ما چیز زیادی در مورد اسکناسهای ۱ دلاری یا ۵ دلاری نمی‌دانیم، جز اینکه تصویر یک دولتمرد آمریکایی به همراه چند امضای رسمی و ارزش اسمی‌اش بر روی آن نقش بسته است.

حال یک اسکناس ۱۰ دلاری را به دقت بررسی کنید. احتمالاً عبارت «بانک مرکزی»[1] را نیز بر روی آن خواهید دید. اما «پشتوانهٔ» پول کاغذی ما چیست؟ سالها پیش، طلا یا نقره پشتوانه اسکناس بود. اما حال اینگونه نیست، بلکه امروزه، تمامی مسکوکات و اسکناسهای آمریکایی، در واقع *پول اعتباری* هستند. این اصطلاح به چیزی اطلاق می‌شود که از سوی دولت به عنوان پول تعیین می‌گردد، حتی اگر ارزشی نداشته باشد. پول و مسکوکات در واقع پول رایج قانونی و اعتباری هستند که باید برای پرداخت دیون دولتی و خصوصی پذیرفته شوند.

مسکوکات و اسکناسها (که مجموع آنها پول نامیده می‌شود) در حدود یک سوم ($\frac{۱}{۳}$) از کل پول معاملاتی، یعنی M_1، را تشکیل می‌دهند.

- *حسابهای جاری.* پول معاملاتی دارای مؤلفه‌ای دیگر به نام سپرده‌های جاری و یا پول بانکی است. این پول، وجوه یا سپرده‌هایی است که در بانکها یا دیگر مؤسسات مالی نگهداری می‌شود و می‌توان به پشتوانه آن چک صادر کرد. این نوع سپرده‌های به

---

1. Federal feserve Note

لحاظ فنی به عنوان «سپرده‌های دیداری و دیگر سپرده‌های جاری» شناخته می‌شوند.

به عنوان مثال، در صورتی که در حساب جاری خود در بانک ملی البوکرک، ۱۰۰۰ دلار داشته باشید، این سپرده، پول محسوب می‌شود. چرا؟ به این خاطر که می‌توانید خریدهای خود را با چکهایی که به پشتوانه این حساب صادر می‌کنید انجام دهید. این سپرده همانند دیگر وسایل پرداخت عمل می‌کند.

سپرده حسابهای جاری بانکی به سبب داشتن ویژگیهای ضروری پول، به عنوان پول معاملاتی شناخته شده و در M_1 گنجانده می‌شود.

جدول شماره ۲۵-۱ ارزش دلاری مؤلفه‌های مختلف پول معاملاتی، یا M_1 را نشان می‌دهد.

انواع پول	میلیارد دلار		
	۱۹۵۹	۱۹۷۳	۱۹۹۷
پول (خارج از نهادهای مالی)	۲۸/۸	۶۱/۷	۴۰۳/۷
سپرده‌های دیداری (به استثنای سپرده‌های دولت و برخی سپرده‌های خارجی)	۱۱۰/۸	۲۰۹/۷	۴۰۳/۶
سپرده‌های جاری دیگر	۰/۴	۰	۲۵۷/۹
کل پول معاملاتی (M_1)	۱۴۰	۲۷۱/۴	۱۰۶۵/۲
حسابهای پس‌انداز، سپرده‌های کوتاه‌مدت و سپرده‌های دیگر	۱۵۸/۸	۳۰۰/۲	۲۸۳۸/۹
پول غیرمعاملاتی (Broad)	۲۹۸/۸	۵۷۲/۱	۳۹۰۴/۱

جدول ۲۵-۱. مؤلفه‌های عرضه پول در ایالات متحده

دو تعریف رایج از عرضه پول به ترتیب پول معاملاتی (M_1) و پول غیرمعاملاتی (M_2) است. M_1 شامل پول رایج و حسابهای جاری است. M_2 مجموع M_1 به علاوه «شبه پول»هایی نظیر حسابهای پس‌انداز و سپرده‌های درازمدت است. [منبع: بانک مرکزی، فوریه ۱۹۹۷].

تعریف گسترده پول. اگرچه M_1 مناسبترین مقیاس اندازه‌گیری پول به عنوان وسیله پرداخته است، اما مقدار کل دیگری نیز وجود دارد که به عنوان پول گسترده[1] یا M_2

1. Broad money

شناخته می‌شود. M_2 که گاه *پول دارایی* یا *شبه پول* نامیده می‌شود، شامل M_1 به علاوه حسابهای پس‌انداز در بانکها و دارایی‌های مشابهی است که جایگزین بسیار نزدیکی برای پول معاملاتی به حساب می‌آید.

نمونه‌ای از شبه پولهایی که در M_2 گنجانده می‌شود شامل سپرده حساب پس‌انداز در بانکها، حساب شرکت سرمایه‌گذاری بازارهای پولی که توسط یک دلال سهام گردانده می‌شود، و یا سپرده موجود در حساب سپرده یک بازار پولی است که توسط یک بانک تجاری گردانده می‌شود.

چرا این سپرده‌ها به عنوان پول معاملاتی شناخته نمی‌شوند؟ زیرا نمی‌توان برای تمام خریدها از آنها به عنوان وسیله مبادله استفاده کرد؛ با وجود این، از آنجایی که اینگونه سپرده‌ها نوعی شبه پول هستند، می‌توانید بدون کاهش ارزش، به سرعت آنها را نقد کنید.

تعاریف فنی دیگری نیز وجود دارد که توسط متخصصان اقتصاد پولی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما در اینجا فقط کافی است دو تعریف فوق را به خاطر بسپاریم.

به هر چیزی که به عنوان یک وسیله قابل قبول مبادله مورد استفاده گیرد، پول اطلاق می‌شود. مهمترین مفهوم پولی، پول معاملاتی، یا M_1 است که به مجموع مسکوکات و اسکناسهای جاری در بیرون از بانکها به علاوه سپرده‌های جاری اطلاق می‌گردد. یکی دیگر از تعاریف مهم پول، پول غیرمعاملاتی یا M_2 است که به مجموع دارایی‌هایی نظیر حسابهای پس‌انداز به علاوه مسکوکات، اسکناس و سپرده‌های جاری اطلاق می‌گردد.

نرخ بهره: قیمت پول

زمانی که به نحوه تأثیرگذاری پول بر فعالیت اقتصادی می‌پردازیم، باید نرخ بهره، که غالباً قیمت پول نامیده می‌شود، را مورد بررسی قرار دهیم.

بهره، پرداختی است که در قبال استفاده از پول انجام می‌گیرد. نرخ بهره، مقدار بهره‌ای است که در واحد زمان به صورت درصدی از مبلغ استقراض شده پرداخت می‌شود. به بیان دیگر، مردم باید در قبال فرصتی که برای استقراض به آنها داده شده است، مبلغی به عنوان بهره پرداخت کنند. هزینه استقراض پول، یعنی مبلغی که سالیانه به هر دلار استقراض شده تعلق می‌گیرد، نرخ بهره می‌گویند.

مثالهای زیر نحوه کارکرد بهره را نشان می‌دهد:

● فرض کنید به هنگام اتمام تحصیلات دانشگاهی ۵۰۰ دلار پول دارید. تصمیم می‌گیرید که این مبلغ را به صورت پول نگاه دارید. اگر از این پول استفاده نکنید، در پایان سال همان ۵۰۰ دلار را خواهید داشت، زیرا نرخ بهره پول، صفر است.

● مبلغ ۲۰۰۰ دلار به حساب پس‌اندازتان در بانکی واریز می‌کنید که نرخ بهره حسابهای پس‌انداز در آن ۴ درصد در سال است. در پایان سال، بانک ۸۰ دلار به عنوان بهره به حساب شما واریز خواهد کرد و حال حساب شما ۲۰۸۰ دلار ارزش دارد.

● شما به تازگی کارتان را آغاز کرده‌اید و قصد خرید خانه کوچکی به ارزش ۱۰۰۰۰۰ دلار را دارید. به بانک محل اقامتتان مراجعه می‌کنید و در می‌یابید که نرخ بهره سالیانه وامهای رهنی ۳۰ ساله با نرخ بهره ثابت ۱۰ درصد است. بدین ترتیب هر ماه ۸۷۷/۵۸ دلار به عنوان پرداخت رهنی می‌پردازید. دقت کنید که این پرداخت قدری بیشتر از نرخ سرشکن شده بهره ۱۰ تا ۱۲ درصد در ماه است، زیرا علاوه بر پرداخت بهره، *استهلاک* رهن را نیز شامل می‌شود، که همان بازپرداخت *اصل* وام، یا مبلغ استقراض شده است. زمانی که ۳۶۰ قسط ماهیانه خود را پرداخت کنید، در واقع وام خود را کاملاً تسویه کرده‌اید.

از این مثالها متوجه می‌شویم که نرخهای بهره به صورت *درصد* در *سال* اندازه‌گیری می‌شوند. بهره، بهایی است که در قبال استقراض پول می‌پردازیم.

انواع مختلف نرخهای بهره

در کتابهای درسی، معمولاً از «نرخ بهره» سخن به میان می‌آید، اما در واقع نرخهای بهره متفاوتی در نظام مالی پیچیده امروز مورد استفاده قرار می‌گیرد. نرخهای بهره بسته به ویژگیهای وام یا وام گیرنده متفاوت است.

در اینجا به برخی از تفاوتهای عمده نرخهای بهره اشاره می‌کنیم: وامها به لحاظ مدت یا سررسید ـ یعنی مدت زمانی که برای بازپرداخت کامل آنها در نظر گرفته می‌شود ـ با یکدیگر تفاوت دارند. کوتاه‌مدت‌ترین وامها، وامهای یک شبه هستند. اوراق بهادار کوتاه‌مدت معمولاً سررسیدی یکساله دارند. شرکتها نیز غالباً اوراق قرضه‌ای با سررسیدهای ۱۰ تا ۳۰ ساله منتشر می‌کنند و وامهای رهنی نیز سررسیدهایی تا ۳۰ سال دارند. اوراق بهادار در درازمدت عموماً دارای نرخ بهره‌ای بیش از اوراق بهادار کوتاه

مدت هستند. زیرا وام دهندگان تنها در صورت افزایش وجوه خود حاضر به محروم کردن درازمدت خویش از دسترسی به این وجوه خواهند بود.

وامها به لحاظ ریسک نیز با یکدیگر متفاوتند. برخی وامها عملاً هیچ ریسکی به همراه ندارند در حالی که برخی دیگر دارای ریسک بالایی هستند. معمولاً سرمایه‌گذاران در قبال سرمایه‌گذاری‌های پرریسک، خواهان پاداش یا جایزه[1] هستند. در حال حاضر امن‌ترین داراییهای جهان، اوراق بهادار دولت ایالات متحده آمریکاست. تعهد، اعتبار و نظام مالیاتی دولت پشتوانه اوراق قرضه و براتهای منتشره از سوی دولت آمریکاست. وامهای اعطایی به شرکتها، دولتها و یا واحدهای داخلی خوش‌حساب دارای ریسک متوسط است و سرمایه‌گذاریهای پرریسک، که شانس نکول یا عدم پرداخت در آن بسیار بالاست، شامل سرمایه‌گذاری در شرکتهای رو به ورشکستگی، شهرهایی که مؤاخذ مالیاتی در آن رو به کاهش است، و کشورهایی نظیر روسیه که بدهیهای کمر شکن خارجی و نظام‌های سیاسی بی‌ثباتی دارند، می‌باشد.

بنابراین، نرخ بهره متعلقه به اوراق بهادار دولتی در آمریکا، نرخ بهره «بدون ریسک» است: طی دو دهه اخیر، نرخ بهره فوق برای وامهای کوتاه مدت بین ۳ تا ۱۵ درصد در سال بوده است. نرخ بهره اوراق پرریسک‌تر می‌تواند سالیانه ۱، ۲ یا حتی ۵ درصد بیشتر از نرخ بهره بدون ریسک باشد؛ این اختلاف نشان دهنده ریسکی است که وام دهنده در قبال خسارات ناشی از نکول، متقبل می‌شود.

داراییها به لحاظ نقدینگی با یکدیگر متفاوتند. اگر بتوان یک دارایی را به سرعت و بدون کاهش ارزش آن به پول نقد تبدیل کرد، این دارایی را نقدینه می‌نامند. می‌توان بسیاری از اوراق بهادار قابل عرضه به بازار، از جمله سهام عادی و اوراق قرضه شرکتی و دولتی را به سرعت و به قیمت جاری آنها به پول نقد تبدیل کرد. دارایی‌های غیرنقدینه شامل دارایی‌های منحصر به فردی است که بازار خاصی برای آنها وجود ندارد. به عنوان مثال، اگر در منطقه‌ای که دچار بحران اقتصادی است، دارای خانه‌ای باشید، احتمالاً قادر به فروش سریع خانه به قیمتی نزدیک به هزینه تعویض آن نخواهید بود ـ در این صورت، خانه شما یک دارایی غیرنقدینه است. به سبب ریسک بالا و دشواری حصول سرمایه‌گذاری از سوی وام گیرنده، دارایی‌ها و یا وامهای غیرنقدینه معمولاً نرخ بهره

1. Premium

بیشتری نسبت به دارایی‌ها و یا وامهای نقدینه و بدون ریسک خواهند داشت.

با توجه به این سه عامل (و در نظر گرفتن عواملی نظیر وضعیت مالیاتی و هزینه‌های اجرایی) وفور ابزارهای مالی و نرخهای متفاوت بهره هیچ تعجبی ندارد. نمودار ۲۵ـ۲ و جدول ۲۵ـ۲ رفتار برخی از مهمترین نرخهای بهره در طول ۳ دهه گذشته را نشان می‌دهد. از این پس، هر زمان که اصطلاح «نرخ بهره» را به کار می‌بریم، منظور نرخ بهره اوراق بهادار کوتاه مدت دولتی، نظیر نرخ بهره اسناد ۹۰ روزه خزانه‌داری است. همانگونه که در نمودار ۲۵ـ۲ مشاهده می‌کنید، نوسانات بسیاری از نرخهای بهره دیگر با نرخ بهره اسناد ۳ ماهه خزانه‌داری همخوانی دارد.

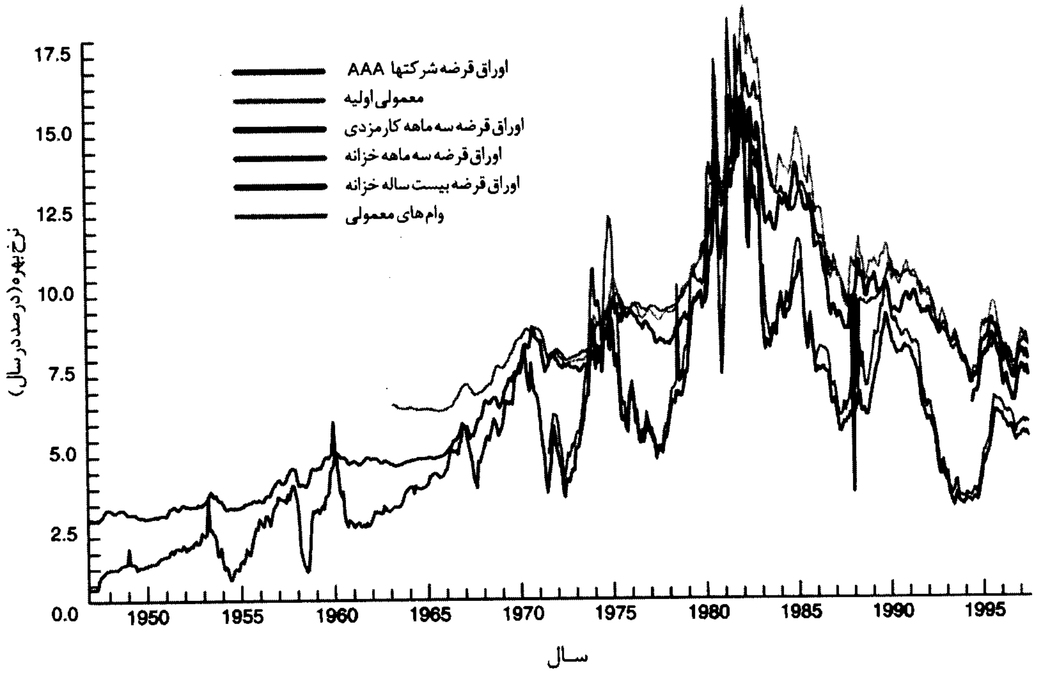

نمودار ۲۵ـ۲. اغلب نرخهای بهره همراه هم تغییر می‌کند

نمودار ۲۵ـ۲ نشان دهنده مهمترین نرخهای بهره در ایالات متحده است، یعنی نرخ بهره اوراق بهادار دولتی نظیر اسناد کوتاه‌مدت خزانه‌داری و اوراق قرضه درازمدت خزانه‌داری؛ نرخ بهره وامهای رهنی برای واحدهای مسکونی؛ و اوراق قرضه شرکتی [منبع: بانک مرکزی امریکا].

نرخهای بهره واقعی در مقابل نرخهای بهره اسمی

بهره با مقیاس دلار سنجیده می‌شود، نه خانه، خودرو و یا کالاهای دیگر. نرخ بهره *اسمی* میزان بازده دلاری سالانه به ازای هر دلار است. اما گاه دلار معیار خوبی برای تعیین نرخ بهره نیست. معمولاً قیمت خانه، خودرو و کالاهای دیگر ـ به خاطر تورم ـ در طول سال تغییر می‌کند. به بیان دیگر، نرخ بهره‌ای که بر اساس دلار تعیین می‌شود میزان واقعی کالا یا خدماتی راکه یک وام دهنده می‌تواند با استفاده از آن خریداری کند، اندازه نمی‌گیرد. به عنوان مثال، فرض کنید که امروز مبلغی برابر با ۱۰۰ دلار را با نرخ بهره ۴ درصد به شخصی قرض می‌دهید. در پایان سال ۱۰۵ دلار به شما بازگردانده می‌شود، اما از آنجایی که قیمتها در طول سال تغییر کرده است، شما دیگر قادر به خرید همان مقدار کالایی که در ابتدای سال به ازای ۱۰۰ دلار خریداری می‌کردید، نیستید.

بنابراین واضح است که ما به مفهوم دیگری از بهره نیازمندیم که به جای اندازه‌گیری بازده دلاری، در واقع بازده سرمایه‌گذاری‌هایمان را بر اساس کالاها و خدمات واقعی اندازه‌گیری می‌کند. این مفهوم جایگزین را نرخ بهره *واقعی* می‌نامند. نرخ بهره واقعی از طریق تصحیح نرخهای بهره اسمی یا دلاری با توجه به نرخ تورم به دست می‌آید.

نرخ بهره اسمی (که گاه نرخ بهره پول نیز نامیده می‌شود) نرخ بهره پول بر اساس پول است. زمانی که در روزنامه‌ها از نرخهای بهره سخن به میان می‌آید، و یا زمانی که در حال بررسی نمودار ۲۵ـ۲ هستید، درواقع با نرخهای بهره اسمی سروکار دارید: نرخ بهره اسمی میزان بازده دلاری به ازای هر دلار سرمایه‌گذاری را به شما نشان می‌دهد.

در مقابل، نرخ بهره واقعی با توجه به نرخ تورم اندازه‌گیری می‌شود و مساوی است با نرخ بهره اسمی منهای نرخ تورم. به عنوان مثال، فرض کنید که نرخ بهره اسمی سالیانه ۸ درصد و نرخ تورم ۳ درصد است؛ بدین ترتیب نرخ بهره واقعی ۵=۳−۸ درصد است.

به بیان دیگر، اگر ۱۰۰ سبد بازار کالا را امروز قرض دهید، در سال آینده فقط ۱۰۵ سبد بازار کالا (و نه ۱۰۸) را به عنوان اصل و بهره واقعی دریافت خواهید کرد.

طی دوره‌های تورمی، باید از نرخهای بهره واقعی، و نه نرخهای بهره اسمی یا پول، برای محاسبه بازده سرمایه‌گذاریها بر اساس کالاهای قابل خرید در سال در قبال کالاهای سرمایه‌گذاری شده، استفاده کرد. نرخ بهره واقعی برابر است با نرخ بهره اسمی منهای نرخ تورم.

تفاوت بین نرخهای بهره اسمی و واقعی در نمودار شماره ۲۵ـ۳ نشان داده شده است. این نمودار نشان می‌دهد که بخش اعظمی از افزایش نرخهای بهره اسمی از سال ۱۹۶۰ـ۱۹۸۰ کاملاً کاذب بوده است، زیرا نرخهای بهره اسمی همگام با تورم نوسان پیدا کرده است. با وجود این، پس از سال ۱۹۸۰ نرخهای بهره واقعی شدیداً افزایش یافت و به مدت یک دهه در سطحی بالا باقی ماند.

نوع دارایی	دوره	نرخ واقعی بازده (درصد در سال)
ایالات متحده		
اوراق بهادار کوتاه مدت دولتی (اسناد خزانه‌داری)	۱۹۲۶-۱۹۹۶	۰/۶
اوراق قرضه شرکتی:		
بدون ریسک (Aaa)	۱۹۲۶ـ۱۹۸۳	۰/۵
پرریسک (<Baa)	۱۹۲۶ـ۱۹۸۳	۲/۰
سهام شرکتی	۱۹۲۵ـ۱۹۹۲	۶/۵
وام به مصرف کنندگان:		
وامهای رهنی	۱۹۷۵ـ۱۹۸۸	۴/۸
کارتهای اعتباری	۱۹۷۵ـ۱۹۸۸	۶/۸
وام خودروی جدید	۱۹۷۵ـ۱۹۸۸	۱۱/۲
کشورهای پردرآمد صنعتی		
اوراق قرضه	۱۹۶۰ـ۱۹۸۴	۱/۶
سهام	۱۹۶۰ـ۱۹۸۴	۵/۴

جدول ۲۵ـ۲. نرخ بهره واقعی در سرمایه‌گذاریهای عمده

هزینه واقعی وجوه به نوع ابزار بستگی دارد. اوراق قرضه ممتاز شرکتی دارای کمترین بازده هستند، در حالی که مصرف‌کنندگان بالاترین نرخهای بهره را می‌پردازند. تمامی نرخهای بهره با توجه به نرخ تورم تصحیح می‌شوند. [منبع: راجر ابوتسون و گری برینسون، *بازار سرمایه‌گذاری*، مک گروهیل، نیویورک ۱۹۸۷. ذخایر، *اوراق بهادار، اظهارنامه مالیاتی و تورم*، ۱۹۹۷ سالنامه. آمار فدرال رزرو؛ برنامه توسعه ملل متحد واداره اقتصاد خارجی ـ با تطبیق اطلاعات]

اوراق قرضه تورمی: در سال ۱۹۹۷، دولت ایالات متحده اوراق قرضه جدیدی به نام *اوراق قرضه تورمی* منتشر ساخت که هم‌اکنون نوع جدیدی از دارایی مالی در این کشور محسوب می‌شود. این نوع اوراق قرضه به سطح عمومی قیمتها اتصال دارند و دارای نرخ بهره واقعی ثابتی در طول مدت سر رسید ده ساله‌شان هستند. ایده‌ای که در ورای انتشار این نوع اوراق قرضه قرار دارد بسیار ساده است. زمانی که این اوراق در ژانویه ۱۹۹۷ به معرض فروش گذاشته شدند، نرخ بهره واقعی آنها $۳\frac{۱}{۲}$ درصد بود، بدین معنا که در طول یک دوره یک ساله بهره‌ای برابر با $۳\frac{۱}{۲}$ به علاوه نرخ تورم به این اوراق تعلق می‌گرفت. فرض کنید که نرخ تورم در سال ۱۹۹۷، ۳ درصد است (با توجه به شاخص قیمت مصرف کننده). بدین ترتیب نرخ بهره اوراق قرضه در این سال $۶\frac{۱}{۲} = ۳+۳\frac{۱}{۲}$ درصد است. علاوه بر این، اصل وامی که در پایان سررسید ده ساله به سرمایه‌گذاران بازگردانده می‌شود، در برگیرنده افزایش سطح قیمتها در طول این مدت خواهد بود. در صورت افزایش نرخ تورم، سرمایه‌گذارانی که در این نوع اوراق قرضه سرمایه‌گذاری کرده‌اند از خسارات ناشی از کاهش درآمد و اصل سرمایه مصون خواهند بود.

اوراق قرضه تورمی توجه اقتصاددانان را نیز به خود جلب کرده است. مستمری بگیرانی که مایلند درآمد بازنشستگی خود را در مقابل افزایش نرخ تورم بیمه کنند، و یا والدینی که قصد دارند از هم‌اکنون برای آتیه فرزندان خود پولی پس‌انداز نمایند بدون اینکه ارزش آن به سبب افزایش سطح عمومی قیمتها، کاسته شود، می‌توانند در این نوع اوراق قرضه سرمایه‌گذاری کنند. حتی سیاستگذاران پولی نیز اوراق قرضه تورمی را ابزاری ارزشمند یافته‌اند زیرا تفاوت بین اوراق قرضه متعارف و اوراق قرضه تورمی نشانگر تغییرات تورم مورد انتظار است. تنها نکته ابهامی که برای اقتصاددانان وجود دارد، آن است که چرا زودتر از این کسی به فکر چنین ابزار مهمی نیافتاد.

نمودار ۲۵ـ۳. نرخ بهره واقعی در مقابل نرخ بهره اسمی

خط کمرنگ نمایانگر نرخ بهره اسمی اوراق بهادار کوتاه مدت بدون ریسک است (اسناد خزانه‌داری یک ساله). منحنی پررنگ نمایانگر نرخ بهره واقعی است، یعنی نرخ بهره اسمی یا پول منهای نرخ تورم تحقق یافته در طول سال گذشته. دقت کنید که نرخهای بهره واقعی تا سال ۱۹۸۰ سیری نزولی داشته است. با وجود این، بعد از ۱۹۸۰، نرخهای بهره واقعی شدیداً افزایش یافت. نقطه معرف سال ۱۹۹۷ نشان دهنده نرخ بهره واقعی اوراق بهادار تورمی است. [منبع: بانک مرکزی آمریکا؛ وزارت کار آمریکا]

تقاضای پول

تقاضای پول با تقاضا برای بستنی یا فیلمهای سینمایی متفاوت است. پول به نفسه

مطلوب نیست؛ زیرا نمی‌توان یک سکه ۱۰ سنتی را تناول کرد و یا به ندرت کسی یک اسکناس ۱۰۰ دلاری را به خاطر نقش و نگار هنری آن به دیوار می‌آویزد.

در عوض، پول از این جهت که به طور غیرمستقیم مورد استفاده ما قرار می‌گیرد، یعنی به عنوان تسهیل کننده تجارت و مبادلات، مطلوب است.

کارکردهای پول

پیش از بررسی تقاضای پول، اجازه دهید نگاهی به کارکردهای پول بیاندازیم:

● مهمترین کارکرد پول، وظیفه آن به عنوان یک *وسیله مبادله* است. بدون پول، باید مدام به دنبال شخصی برای معامله تهاتری کالاهای خود بودیم. معمولاً زمانی که پول عملکرد مناسبی ندارد مطلوبیت آن بیشتر نمایان می‌شود، مانند روسیه در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی که مردم برای خرید کالاهای موردنیاز خود ساعتها در صف می‌ایستادند و یا به این سبب که *روبل* کارکرد خود به عنوان یک وسیله قابل قبول مبادله را از دست داده بود، سعی داشتند روبلهای خود را به دلار یا ارزهای خارجی دیگر تبدیل کنند.

● پول به عنوان *واحد محاسبه*، یعنی واحدی که توسط آن ارزش چیزها اندازه‌گیری می‌شود نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. دقیقاً همانگونه که وزن را با واحد کیلوگرم اندازه می‌گیریم، ارزش چیزها را نیز با واحد پول محاسبه می‌کنیم. استفاده از یک واحد مشترک محاسبه زندگی اقتصادی را ساده‌تر می‌کند.

● پول گاهی برای *ذخیره ارزش* مورد استفاده قرار می‌گیرد. پول نگهداری ارزش را در طول زمان میسر می‌سازد. پول در مقایسه با داراییهای پرریسک دیگری نظیر سهام یا املاک یا طلا، نسبتاً بدون ریسک است. در گذشته، مردم پول را به عنوان نوع ایمنی از ثروت نگهداری می‌کردند. اما امروزه، مردم برای نگهداری پول خود در یک محل امن، آنها را به صورت داراییهایی نظیر سپرده‌های جاری (M_1) و شرکتهای سرمایه‌گذاری بازارهای پولی (M_2) نگهداری می‌کنند. با وجود این، بخش اعظمی از ثروت به صورت دارایی‌های دیگری نظیر حسابهای پس انداز، سهام، اوراق قرضه و املاک نگهداری می‌شود.

هزینه‌های نگهداری پول

این سه کارکرد برای مردم به قدری اهمیت دارد که افراد مایلند به رغم تحمل برخی

هزینه‌ها، دست به نگهداری پول یا حسابهای جاری کم‌بازده بزنند. هزینه فرصت *نگهداری پول* چیست؟ این هزینه، تعویض عواید حاصل از یک سرمایه‌گذاری پرریسک و کمتر نقدینه، با بهره کم نگهداری پول است. فرض کنید که در شروع سال ۱۹۹۶، هزار دلار در حساب پس‌اندازتان می‌گذارید و با توجه به نرخ بهره ۵ درصد در آخر سال ۱۰۵۰ دلار در حسابتان خواهید داشت. حال فرض کنید که این هزار دلار را به جای واریز به حساب پس‌اندازتان به صورت پول نگهداری می‌کردید. در این صورت، در پایان سال همان هزار دلار را داشتید زیرا بهره‌ای به پول تعلق نمی‌گیرد. هزینه فرصت نگهداری پول در این مثال ۵۰ دلار است. (آیا می‌توانید توضیح دهید که چرا هزینه فرصت نگهداری همین هزار دلار در یک حساب جاری با سود سالیانه‌ای برابر با ۲ درصد، برابر با ۳۰ دلار است؟ توضیح دهید که چرا این هزینه قابل قبول است.)

پول، معاملات را ساده و سریع می‌سازد، معیاری بدون ابهام برای تعیین قیمت فراهم می‌آورد و وسیله‌ای مناسب برای ذخیره ارزش در طول زمان است. اگر ثروت به جای پول به صورت سهام، اوراق قرضه، یا حسابهای پس‌انداز نگهداری می‌شد، نرخ بهره بیشتری داشت.

دو منشاء تقاضای پول

تقاضای معاملاتی. مردم و شرکتها از پول به عنوان وسیله‌ای برای مبادلات استفاده می‌کنند. خانوارها برای خرید خواروبار و شرکتها برای تأمین هزینه مواد و نیروی کار خود به پول احتیاج دارند. این نیازها، *تقاضای معاملاتی پول* را تشکیل می‌دهد.

نمودار ۲۵-۴، ساخت و کار تقاضای معاملاتی پول را نشان می‌دهد. این نمودار نشان دهنده حد متوسط پول نگهداری شده توسط خانواده‌ای با درآمد ماهیانه ۳۰۰۰ دلار است که پول خود را نگاه داشته و در طول ماه آن را خرج می‌کند. محاسبات نشان می‌دهد که این خانواده به طور متوسط ۱۵۰۰ دلار به صورت مانده پولی نگهداری می‌کند.

این مثال ارتباط بین تقاضای پول و عوامل اقتصادی مختلف را نشان می‌دهد. اگر تمامی قیمتها و درآمدها دو برابر شود، محور عمودی نمودار ۲۵-۴ نیز با دو برابر شدن تمامی *ارزشهای دلاری* مقادیر جدید را نشان خواهد داد و بدیهی است که تقاضای

اسمی برای M دو برابر می‌شود. بنابراین اگر تولید ناخالص اسمی دو برابر شود، تقاضای معاملاتی پول نیز دو برابر خواهد شد بدون اینکه تولید ناخالص داخلی واقعی و یا متغیرهای واقعی دیگر تغییر می‌کند.

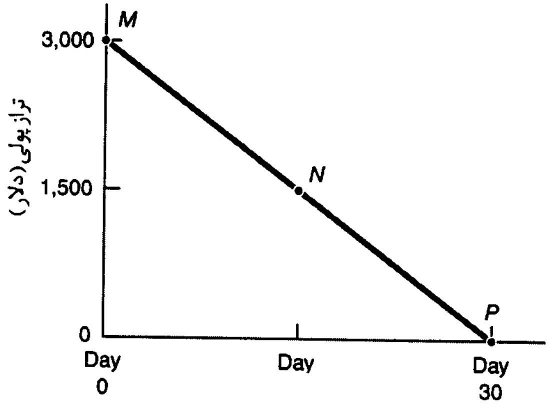

نمودار ۲۵-۴. تقاضای معاملاتی پول

فرض کنید که این خانواده در اول ماه ۳۰۰۰ دلار عایدی دارد که این مبلغ را با نرخ ۱۰۰ دلار در روز تا پایان ماه به مصرف می‌رساند. علاوه بر این، خانواده مزبور هیچ مبلغی از پول خود را در طول ماه به دارایی دیگری تبدیل نمی‌کند. بنابراین، این خانواده در روز صفر، ۳۰۰۰ دلار و در روز پانزدهم ۱۵۰۰ دلار پول در اختیار دارد و در پایان ماه هیچ پولی نخواهد داشت. خط MNP نمایانگر همین حقیقت است.
پس این خانواده به طور متوسط چه مقدار پول نگهداری می‌کند؟ جواب:
دلار ۱۵۰۰=۳۰۰۰ × $\frac{1}{2}$ برای درک بهتر رفتار تقاضای پول، فرض کنید که اگر تمامی قیمتها و درآمدها دو برابر می‌شد، و یا درآمدهای واقعی دو برابر می‌شد، و یا اگر نرخ‌های بهره حسابهای پس‌انداز به ۲۰ درصد می‌رسید، این رقم چه تغییری می‌کرد.

اما تقاضای پول چه رابطه‌ای با نرخهای بهره دارد؟ فراموش نکنید که این خانواده برای حساب جاری‌اش، هزینه واقعی را متحمل شود - نرخ بهره متعلقه به M کمتر از نرخ بهره متعلقه به داراییهای دیگر است. به موازات افزایش نرخهای بهره، این خانواده ممکن است در شروع ماه فقط نیمی از پول خود را در حساب جاری‌اش بگذارد و نیم دیگر را برای کسب بهره سالیانه ۸ درصد، در یک حساب پس‌انداز ذخیره کند. سپس در

نیمه ماه ۱۵۰۰ دلار را از حساب پس‌انداز خارج کرده و آنرا برای پرداخت هزینه‌های ۲ هفته باقیمانده به حساب جاری خود منتقل کند، بدین معنا که به موازات افزایش نرخهای بهره، این خانواده تصمیم گرفت نیمی از درآمدهای خود را در یک حساب پس‌انداز نگهدارد، و متوسط مانده پولی این خانواده از ۱۵۰۰ دلار به ۷۵۰ دلار کاهش یافت. این مثال نشان دهنده رابطه بین نگهداری پول (تقاضای پول) و نرخهای بهره است. *در شرایطی که متغیرهای دیگر ثابت یا برابر باشند، افزایش نرخهای بهره موجب کاهش تقاضای پول خواهد شد.*

شاید فکر کنید که عواید حاصل از تعویض و تغییر مدام سبد داراییها چنان اندک است که احتمالاً نوسانات نرخ بهره هیچ تأثیری بر موجودی پول نگهداری شده نخواهد داشت. البته این امر در مورد خانواده‌ها صدق می‌کند؛ زمانی که مردم در می‌یابند که می‌توانند بهره‌ای بین ۲ تا ۴ درصد بیشتر دریافت کنند، تغییرات حد متوسط مانده‌های بانکی بسیار اندک خواهد بود.

با وجود این، در بخش تجارت، نرخهای بهره تأثیر فراوانی بر تقاضای پول دارد. به راحتی ممکن است شرکت بزرگی یک روز دارای ۱۰۰ میلیون دلار مانده بانکی و روز دیگر دارای ۲۵۰ میلیون دلار مانده بانکی باشد و اگر کاری انجام ندهد، در پایان سال چیزی حدود ۲۰ تا ۵۰ میلیون دلار به خاطر عدم کسب بهره بر موجودی‌اش در بانک ضرر بدهد. هم‌اکنون، شرکتهای بزرگ دارای «مدیریت پول نقد» هستند که به معنای سرمایه‌گذاری مداوم وجوه در دارایی‌های پر بازده، به جای نگهداری آنها در حسابهای جاری بدون بهره، است. در صورت بالا رفتن نرخهای بهره، شرکتها مسلماً سعی در به حداقل رساندن مانده نقدی خود خواهند کرد.

تقاضای دارایی. پول علاوه بر برآوردن نیازهای معاملاتی، چه نقشی به عنوان ذخیره ارزش دارد؟ اقتصاد مالی، که به تجزیه و تحلیل نحوه سرمایه‌گذاریهای عقلایی برای نیل به اهداف سرمایه‌گذاری به بهترین وجه می‌پردازد، به این سؤال پاسخ می‌دهد. در پایان این فصل به اصول بنیادین مالیه خواهیم پرداخت و در اینجا فقط به توضیح نکات اصلی بسنده می‌کنیم.

به طور کل، یک سبد مناسب دارایی (یا ترکیبی از دارایی‌ها) باید شامل سرمایه‌گذاری‌های کم ریسک به همراه سرمایه‌گذاریهای پرریسک‌تر باشد. اما معمولاً

توصیه نمی‌شود که M_1 (پول یا سپرده‌های جاری) به عنوان یکی از این دارایی‌ها نگهداری شود، به این دلیل که دارایی‌های دیگر (مانند اوراق بهادار دولتی یا شرکتهای سرمایه‌گذاری بدون ریسک بازارهای پولی) همان امنیت M_1 را دارند علاوه بر اینکه نرخهای بهره بالاتری نیز به آنها تعلق می‌گیرد. در اصطلاح مالیه، پول معاملاتی، یک دارایی تسلط‌یافته است، زیرا دارایی‌های دیگر دارای امنیتی مشابه و در عین حال بازده بالاتری هستند. با وجود این، شاید معقولتر باشد که دارایی‌های خود را به صورت M_2 (مثلاً شرکتهای سرمایه‌گذاری بازارهای پول) نگهداری کنید زیرا این نوع دارایی‌ها دارای امنیت و بازده بالا هستند.

حال بگذارید یافته‌های خود در مورد تقاضای پول را خلاصه کنیم:

تقاضای پول (M_1) ریشه در نیاز به وسیله‌ای برای مبادله، یعنی تقاضای مبادلاتی دارد. ما پول و حسابهای جاری را برای خرید کالا و پرداخت هزینه‌هایمان نگه می‌داریم. به موازات افزایش درآمدها، ارزش دلاری کالاها نیز بالا می‌رود، و بنابراین برای انجام معاملات به پول بیشتری نیاز خواهیم داشت، که خود تقاضای پول را افزایش می‌دهد.

تقاضای معاملاتی M مستقیماً با هزینه نگهداری پول در ارتباط است. زمانی که نرخهای بهره دارایی‌های دیگر نسبت به نرخ بهره پول بالاتر باشد، مردم و شرکتها، موجودی دارایی خود به صورت پول راکاهش می‌دهند.

علاوه بر این، مردم گاه پول را به عنوان یک دارایی و یا ذخیره ارزش نگهداری می‌کنند. اما نظریه جدید مالیه نشان می‌دهد که معمولاً نباید پول معاملاتی (M_1) را به عنوان بخشی از سبد دارایی‌ها نگهداری کرد.

ب. بانکداری و عرضه پول

در بسیاری از کشورها، پول رایج از سوی بانکهای مرکزی منتشر می‌شود و اشکال دیگر پول نظیر سپرده‌های جاری از سوی بانکهای تجاری تأمین می‌گردد. با وجود این، درواقع بانک مرکزی کل وجوه پولی کشور را تحت کنترل دارد. در این فصل به فرآیند ایجاد پول خواهیم پرداخت.

بانکداری به عنوان تجارت

امروزه پول بانکی و بسیاری از خدمات مالی دیگر از سوی *واسطه‌های مالی* تأمین می‌شود. این واسطه‌ها مؤسساتی نظیر بانکهای تجاری هستند که سپرده یا وجوه را از گروهی پذیرفته و آنها را به گروهی دیگر قرض می‌دهند. به عنوان مثال *واسطه‌های مالی* سپرده‌های جاری را از خانوارها و شرکتها پذیرفته و همان وجوه را با اهداف مختلف به خانوارها و شرکتهای دیگر قرض می‌دهند.

بزرگترین گروه واسطه‌های مالی را بانکهای تجاری تشکیل می‌دهند. این بانکها مؤسساتی هستند که بخش اعظم حسابهای جاری یا «سپرده‌های جاری» یک کشور را تأمین می‌کنند. بانکهای پس‌انداز، شرکتهای بیمه عمر، صندوقهای بازنشستگی و شرکتهای سرمایه‌گذاری بازار پول از واسطه‌های مالی مهم دیگر محسوب می‌شوند. در اواسط سال ۱۹۹۳ این واسطه‌ها سر جمع دارای ۱۱/۸ تریلیون دارایی و بدهی بودند.

در این بخش به بحث در مورد بانکهای تجاری، یا به اختصار «بانکها» خواهیم پرداخت، به این سبب که این مؤسسات منبع اصلی حسابهای جاری و یا مؤلفهٔ پول بانکی M_1 را تشکیل می‌دهند.

مؤسسات مالی وجوه پولی را از وام دهندگان به وام گیرندگان منتقل می‌کنند، و با این کار، دارایی مالی (نظیر حسابهای جاری و پس انداز) ایجاد می‌کنند. اما از دیدگاه اقتصاد کلان، مهمترین دارایی ایجاد شده، پول بانکی (یا حساب‌های جاری) است که اصولاً از سوی بانکهای تجاری تأمین می‌شود.

کار و کسب بانکی

بانکها و واسطه‌های مالی دیگر شبیه به واحدهای تجاری عمل می‌کنند. این مؤسسات به منظور کسب سود برای صاحبانشان شکل گرفته‌اند. یک بانک تجاری، کار و کسب نسبتاً ساده‌ای دارد. این بانکها خدمات ویژه‌ای به مشتریانشان ارایه می‌دهند و در مقابل آن حق‌الزحمه دریافت می‌کنند.

جدول ۲۵-۳ ترازنامه تلفیقی تمامی بانکهای تجاری ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ را نشان می‌دهد. یک *ترازنامه* گزارشی از وضعیت مالی یک شرکت در نقطه خاصی از زمان است. این گزارش در دو ستون بستانکار [دارایی] (یا مطالبات شرکت) و بدهکار [دیون] تنظیم می‌شود. اختلاف بین دارایی‌ها و دیون، *ارزش خالص* نامیده می‌شود. هر

یک از مدخلها ترازنامه نشان دهنده ارزش واقعی بازار و یا هزینه واقعی آن است.[1]

ترازنامه یک بانک به استثنای برخی تفاوت‌های بسیار جزیی شبیه به ترازنامه واحدهای تجاری دیگر است. ویژگی منحصر به فرد ترازنامه‌های بانکی، وجود مدخل *اندوخته* است که در ستون دارایی‌ها وارد می‌شود. این مدخل به دارایی‌های بانکها به صورت پول نقد و یا وجوه سپرده شده به بانک مرکزی اشاره دارد. بخشی از اندوخته‌ها برای تأمین نیازهای روزمره کار و کسب نگهداری می‌شود و بخشی از آن نیز از سطوح موردنیاز اندوخته قانونی را تأمین می‌کند.

ترازنامه تلفیقی تمامی مؤسسات بانکی ایالات متحده، ۱۹۹۶
(میلیارد دلار)

دیون		دارایی‌ها	
سپرده‌های جاری	۷۱۳	اندوخته‌ها	۲۳۱
پس‌انداز و سپرده‌های مدت‌دار	۲۱۱۹	وامها	۲۷۸۳
دیون دیگر و ارزش خالص	۱۵۸۸	سرمایه‌گذاری و اوراق بهادار	۹۸۹
مجموع	۴۴۲۰	دارایی‌های دیگر	۴۱۷
		مجموع	۴۴۲۰

جدول ۲۵ـ ۳. اندوخته‌ها و سپرده‌های جاری از مدخلهای اصلی ترازنامه بانکهای تجاری هستند.
اندوخته‌ها و سپرده‌های جاری نقشی کلیدی در ایجاد پول از سوی بانکها ایفا می‌کنند. حسابهای جاری به صورت دیداری (عندالمطالبه) قابل پرداخت هستند و به همین سبب به محض صدور چک از سوی مشتری قابل استفاده خواهند بود. اندوخته‌ها اصولاً به منظور تأمین سطوح اندوخته قانونی نگهداری می‌شوند، و نگهداری آنها اقدامی احتیاطی برای پاسخگویی به خالی شدن غیرمنتظره حسابها به حساب نمی‌آید. [منبع: بولتن بانک مرکزی، ژوییه ۱۹۹۷].

بانکها چگونه از دل صنعت طلاسازی زاییده شدند

بانکداری تجاری در انگلستان ریشه در صنعت طلاسازی دارد، بدین ترتیب که طلاسازان برای تأمین امنیت اشیاء قیمتی و طلای مردم صندوقهای امنی تشکیل دادند. در ابتدا، چنین صندوقهایی صرفاً نقش یک انبار را داشتند. مردم طلای خود را به آنها

۱. در مورد ترازنامه، دارایی‌ها و دیون به فصل ۷ مراجعه کنید.

می‌سپردند و رسید دریافت می‌کردند. سپس با ارایه رسید و پرداخت حق‌الزحمه‌ای کوچک، طلای خود را تحویل می‌گرفتند.

طلاسازان به زودی دریافتند که نگرانی آنها در مورد بازگرداندن اصل قطعه‌ای که از سوی مشتریان به امانت گذاشته شده بی‌مورد است زیرا مشتریان با کمال میل هر قطعه طلای دیگری را که ارزش یکسانی با سپرده‌شان داشت، قبول می‌کردند. این «گمنامی» اهمیت فراوانی داشت زیرا دست طلاسازان را در بازگرداندن طلاها باز می‌گذاشت.

آیا می‌توانید حدس بزنید که ترازنامه این صندوقها به چه شکل است؟ احتمالاً چیزی شبیه به جدول ۲۵-۴ فرض می‌کنیم که اولین بانک طلاسازان دیگر به چکش‌کاری شمش‌های طلا نمی‌پردازد و فقط پول مردم را به امانت می‌پذیرد. حال چیزی به ارزش ۱ میلیون دلار در صندوق‌هایش دارد که تماماً به صورت دارایی نقد نگهداری می‌شود (این همان مدخل *اندوخته* در ترازنامه است). برای تراز کردن این داراییها، سپرده‌ای دیداری به همان ارزش در ستون دیون وارد شود. بدین ترتیب اندوخته‌های نقدی برابر با صددرصد سپرده‌هاست.

اگر بانک طلاسازان امروز نیز فعالیت داشت، سپرده‌های دیداری‌اش بخشی از عرضه پول به حساب می‌آمد؛ که در اصطلاح امروز آن را پول بانکی می‌نامیم. با وجود این، پول بانکی، مبالغ پول عادی (طلا یا پول رایج) را که در صندوق بانک نگهداری شده و از جریان فعال پول خارج می‌شود را جبران می‌کند. در اینجا پولی ایجاد نشده است. این فرآیند مانند تبدیل سکه‌های ۵ سنتی به سکه‌های ۱۰ سنتی است. *نظام بانکی اندوخته صددرصد هیچ تأثیری بر پول و اقتصاد کلان ندارد زیرا به هیچ‌وجه بر عرضه پول تأثیر نمی‌گذارد.*

بانکداری نوین اندوخته جزیی

بانک طلاسازان به زودی دریافت که به‌رغم عندالمطالبه (دیداری) بودن سپرده‌ها، تمامی آنها در یک زمان مطالبه یا برداشت نمی‌شود. تنها زمانی به اندوخته صددرصد (برابر با ارزش سپرده‌ها) نیاز است که تمامی سپرده گذاران، در یک زمان تمامی سپرده‌های خود را از بانکها خارج کنند، که این امر تقریباً محال بود. در یک زمان مشخص، برخی از مشتریان سپرده‌های خود را برداشت و برخی دیگر سپرده‌گذاری می‌کردند و این دو نوع معامله تقریباً متوازن بود.

بدین ترتیب بانکداران دریافتند که نیازی به نگهداری صددرصد سپرده‌ها به صورت اندوخته‌های سترون نیست؛ زیرا به اندوخته‌هایی که در صندوق بانک نگهداری می‌شود، بهره‌ای تعلق نمی‌گیرد. بنابراین در همان اوایل گسترش بانکداری، بانکداران به این فکر افتادند که بخشی از سپرده‌های موجود در بانک را سرمایه‌گذاری کنند. بانکها از طریق کسب دارایی با استفاده از بخش اعظم پولهایی که به آنها سپرده می‌شود و تنها نگهداری اندوخته‌های نقدی جزیی در مقابل سپرده‌ها، سود خود را به حداکثر می‌رسانند.

انتقال به نظام بانکداری اندوخته جزیی ـ که به جای نگهداری صددرصد اندوخته‌ها تنها کسری از آن را در مقابل سپرده‌ها نگهداری می‌کند ـ یک انقلاب بود. این امر بانکها را قادر به ایجاد پول می‌کند، بدین معنا که بانکها می‌توانند هر یک از دلارهای اندوخته را به چندین دلار سپرده تبدیل می‌کنند. فرآیند فوق را در همین فصل توضیح خواهیم داد.

ترازنامه بانک طلاسازان (دلار)

دیون		دارایی‌ها	
سپرده‌های دیداری	۱۰۰۰۰۰۰ دلار	اندوخته‌ها	۱۰۰۰۰۰۰ دلار
مجموع	۱۰۰۰۰۰۰ دلار	مجموع	۱۰۰۰۰۰۰ دلار

جدول ۲۵ـ۴. اولین بانک طلاسازان در مقابل سپرده‌های دیداری (عندالمطالبه)، صددرصد اندوخته نقد نگهداری می‌کردند.

در نظام بانکداری ابتدایی، با توجه به نگهداری صددرصد اندوخته نقد در مقابل سپرده‌ها، ایجاد پول خارج از نظام اندوخته غیرممکن است.

مقررات اندوخته قانونی

در بانکداری امروزی، اندوخته‌های بانک یا به صورت نقد در بانک و یا به شکل سپرده نزد بانک مرکزی نگهداری می‌شود. بانکدار محتاطی که در پی حصول اطمینان مشتریانش از وجود پول نقد کافی در بانک برای انجام معاملات، روزمره است، احتمالاً فقط ۵ درصد از سپرده‌های جاری بانک را به صورت اندوخته نگهداری می‌کند. درواقع امروزه، بانکها در حدود ۱۰ درصد از سپرده‌های نقدی خود را به صورت اندوخته نگه می‌دارند. این اندوخته‌ها به صورت نقد یا سپرده نزد بانک مرکزی نگهداری می‌شود.

اندوخته‌های فوق دارای حجم عظیمی است زیرا تمامی مؤسسات مالی طبق قانون موظفند

کسری از سپرده‌های خود را به صورت اندوخته نزد بانک مرکزی نگه دارند. این قانون در مورد تمامی سپرده‌های جاری و پس‌انداز، بدون توجه به نیاز واقعی به پول نقد موجود، صدق می‌کند. (در مورد نظام قانونی حاکم بر بانکها در فصل بعد صحبت خواهیم کرد).

طبق مقررات اندوخته قانونی، اندوخته بانکها در سطحی بالاتر از سطح احتیاطی تجاری نگهداری می‌شود. بانک مرکزی با استفاده از مقررات اندوخته قانونی می‌تواند سپرده‌های جاری‌ای را که بانکها قادر به ایجاد آن هستند، کنترل کند. این امر یکی از کارکردهای اصلی اندوخته قانونی به حساب می‌آید. بانک مرکزی می‌تواند با تحمیل سطح بالاتری از اندوخته قانونی ثابت بر بانکها، به نحو بهتری عرضه پول را کنترل کند.

فرآیند ایجاد سپرده

در بحث بانک طلاسازان، خاطرنشان ساختیم که بانکها اندوخته‌ها را به پول بانکی تبدیل می‌کنند. درواقع، این فرآیند دارای دو مرحله است:

- بانک مرکزی میزان اندوخته‌های نظام بانکی را تعیین می‌کند. فرآیند این کار را به تفضیل در فصل بعد توضیح خواهیم داد.
- نظام بانکی با استفاده از این اندوخته‌ها به عنوان یک درونداد، آنها را به حجم عظیم‌تری از پول بانکی تبدیل می‌کند. پول رایج به علاوه این پول بانکی، همان عرضه پول یا M_1 است. این فرآیند *انبساط* چندگانه سپرده‌های *بانکی* نامیده می‌شود.

سپرده‌ها چگونه ایجاد می‌شوند: بانکهای نسل اول زمانی که اندوخته‌های جدیدی به نظام بانکی تزریق می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ فرض کنید بانک مرکزی یک سری اوراق قرضه دولتی به ارزش ۱۰۰۰ دلار را از خانم باندهلدر خریداری می‌کند و او نیز همین پول را در حساب جاری‌اش در بانک *الف* می‌گذراند.

با توجه به افزوده شدن این سپرده جاری جدید به حساب‌های بانک، تغییری که در ترازنامه بانک *الف* به وجود می‌آید، در جدول ۲۵ـ۵ (a) نشان داده شده است.[1]

---

۱. برای سادگی کار، در این جدولها فقط تغییرات حاصله در ترازنامه نشان داده شده و نسبت اندوخته ۱۰ درصد در نظر گرفته می‌شود. توجه داشته باشید که اصطلاح «سرمایه گذاری» در نظام بانکی شامل دارایی اوراق قرضه و دارایی‌های مالی دیگر است، در حالی که «سرمایه گذاری» نزد اقتصاددانان به معنای ایجاد سرمایه است.

دیون		دارایی‌ها	
سپرده‌ها	۱۰۰۰+ دلار	اندوخته‌ها	۱۰۰۰+ دلار
مجموع	۱۰۰۰+ دلار	مجموع	۱۰۰۰+ دلار

جدول ۲۵ـ ۵ (a). وضعیت اولیه بانک الف

ایجاد سپرده بانکی مضاعف دارای مراحل بسیاری است. در ابتدا، ۱۰۰۰ دلار اندوخته تازه ایجاد شده در یک بانک نسل اول سپرده‌گذاری می‌شود.

زمانی که خانم باندهلدر پول خود را در بانک گذاشت، ۱۰۰۰ دلار پول بانکی، یا سپرده جاری ایجاد شد. حال اگر بانک *الف* صددرصد این سپرده را به صورت اندوخته نگهداری کند، یعنی دقیقاً همان کاری که بانک طلاسازان در ابتدا انجام می‌داد، هیچ پول دیگری از این سپرده جدید ۱۰۰۰ دلاری ایجاد نخواهد شد. سپرده جاری ۱۰۰۰ دلاری سپرده گذار دقیقاً برابر با اندوخته ۱۰۰۰ دلاری بانک خواهد بود. اما بانکهای امروزی صددرصد اندوخته را به عنوان سپرده نزد خود نگهداری نمی‌کنند از آنجاییکه بانکها باید ۱۰ درصد از اندوخته‌های خود را به صورت اندوخته قانونی نگهدارند، بنابراین بانک *الف* ۱۰۰ دلار از ۱۰۰۰ دلار سپرده فوق را کنار می‌گذارد.

اما حال بانک *الف* ۹۰۰ دلار بیشتر از مقدار مورد نیاز برای تأمین اندوخته قانونی در دست دارد. از آنجایی که هیچ بهره‌ای به اندوخته‌ها تعلق نمی‌گیرد، بانک فوق به منظور کسب سود باقیمانده سپرده را به متقاضیان وام می‌دهد و یا آنرا سرمایه‌گذاری می‌کند، که می‌تواند به صورت وام خرید خودرو و یا سرمایه‌گذاری در خرید اوراق قرضه خزانه‌داری باشد. فرض می‌کنیم که بانک *الف* ۹۰۰ دلار باقیمانده را به صورت وام به شخص دیگری واگذار می‌کند. فرد وام‌گیرنده ۹۰۰ دلار فوق را (چه به صورت نقدی چه به صورت چکی) در حسابش در یک بانک دیگر می‌گذارد، و بدین ترتیب تمامی ۹۰۰ دلار از سوی بانک *الف* پرداخت می‌شود.

حال اندوخته قانونی بانک *الف* پس از اعطای این وام ۹۰۰ دلاری دقیقاً برابر با اندوخته مورد نیاز قانونی از سوی بانک مرکزی است. ترازنامه بانک *الف* پس از اعطای وام یا سرمایه‌گذاری‌های ممکن (و حفظ اندوخته قانونی) در جدول ۲۵ـ۵ (b) نشان داده شده است.

اما اگر مقادیر پول را محاسبه کنیم به نتایج تعجب‌انگیزی خواهیم رسید. علاوه بر ۱۰۰۰ دلار سپرده اولیه‌ای که در سمت راست جدول ۲۵-۵ (b) نشان داده شده است، ۹۰۰ دلار سپرده دیداری (عندالمطالبه) نیز در حساب دیگری وجود دارد (یعنی در حساب جاری شخصی وام گیرنده). بنابراین مقادیر کل M برابر با ۱۹۰۰ دلار است. *فعالیت بانک الف ۹۰۰ دلار پول جدید ایجاد کرده است.*

دیون		دارایی‌ها	
سپرده‌ها	۱۰۰۰ + دلار	اندوخته‌ها	۱۰۰ + دلار
	______	وامها و سرمایه‌گذاریها	۹۰۰ + دلار
مجموع	۱۰۰۰ + دلار	مجموع	۱۰۰۰ + دلار

جدول ۲۵-۵ (b). وضعیت نهایی بانک الف

بانک‌هایی که در پی کسب حداکثر سود هستند مازاد اندوخته قانونی خود را به صورت وام واگذار و یا سرمایه‌گذاری می‌کنند. به همین سبب، بانک الف تنها ۱۰۰ دلار از سپرده نقدی اولیه (یا اندوخته ضروری) را نگاه داشت و باقیمانده را به صورت وام واگذار کرد.

تأثیرات زنجیره‌ای بر بانکهای دیگر

به محض اینکه ۹۰۰ دلاری که توسط بانک *الف* ایجاد شده از بانک خارج شود، در بانک دیگری سپرده گذاری خواهد شد، و از این نقطه است که زنجیره‌ای از انبساط سپرده‌ها شروع شده و پول بانکی بیشتری تولید می‌شود.

برای اینکه بدانیم چه اتفاقی برای این ۹۰۰ دلار می‌افتد، اجازه دهید تمامی بانکهایی که این ۹۰۰ دلار را دریافت می‌کنند، بانک‌های نسل دوم (یا بانک ب) بنامیم. ترازنامه تلفیقی آنها در جدول ۲۵-۵ (c) نشان داده شده است. سپرده‌های دلاری در این بانکها همان نقش سپرده اولیه ۱۰۰۰ دلاری ما را بازی می‌کند. برای این بانکها فرقی ندارد که در حلقه دوم زنجیره سپرده گذاری قرار دارند، تنها دلمشغولی آنها حجم بزرگ موجودی نقد بدون عواید، یا مازاد اندوخته‌هاست، زیرا در مقابل ۹۰۰ دلار سپرده، فقط نگهداری یک دهم ($\frac{۱}{۱۰}$) آن، یا ۹۰ دلار الزامی است. آنها می‌توانند از نه دهم ($\frac{۹}{۱۰}$) بقیه، یعنی ۸۱۰ دلار برای وام دهی یا سرمایه‌گذاری استفاده می‌کنند.

ترازنامه آنها خیلی زود به تعادل موجود در جدول ۲۵-۵ (d) خواهد رسید.

در این مقطع، ۱۰۰۰ دلار اولیه‌ای که از گردش دست به دست پول خارج شده مجموعاً ۲۷۱۰ دلار پول ایجاد کرده است. مقادیر کل M افزایش یافته و این فرآیند همچنان ادامه دارد.

مجموع ۸۱۰ دلاری که توسط بانکهای نسل دوم به صورت وام واگذار و یا سرمایه‌گذاری شده است، در اختیار بانکهای جدیدی به نام *بانکهای نسل سوم* قرار می‌گیرد.

می‌توانید ترازنامه اولیه و نهایی این بانکها را تهیه کنید. نهایتاً، بانکهای نسل سوم مازاد اندوخته خود را به دیگران واگذار و بدین ترتیب ۷۲۹ دلار پول جدید ایجاد می‌کنند. بانکهای نسل چهارم نیز $\frac{9}{10}$ سپرده ۸۱۰ دلاری، یا ۷۲۹ دلاری، را در اختیار خواهند داشت و الی آخر.

جدول ۲۵-۵ (c). وضعیت اولیه بانکهای نسل دوم

دیون		دارایی‌ها	
سپرده‌ها	۹۰۰+ دلار	اندوخته‌ها	۹۰۰+ دلار
مجموع	۹۰۰+ دلار	مجموع	۹۰۰+ دلار

دیون		دارایی‌ها	
سپرده‌ها	۹۰۰+ دلار	اندوخته‌ها	۹۰+ دلار
		وامها و سرمایه‌گذاریها	۸۱۰+ دلار
مجموع	۹۰۰+ دلار	مجموع	۹۰۰+ دلار

جدول ۲۵-۵ (d). وضعیت نهایی بانکهای نسل دوم

پولی که توسط بانک الف به دیگران واگذار می‌شود، در اختیار بانکهای دیگر قرار می‌گیرد، و این روند ادامه می‌یابد.

تعادل نهایی نظام بانکی

حال بیایید مجموع تمامی پول‌هایی را که ایجاد می‌شود، به دست آوریم:

۱۰۰۰ دلار + ۹۰۰ دلار + ۸۱۰ دلار + ۷۲۹ دلار + ...?

جدول ۲۵ـ۶ نشان می‌دهد که اثر نهایی زنجیره ایجاد پول رقمی برابر با ۱۰۰۰۰ دلار خواهد بود. برای رسیدن به این نتیجه فقط قدری حساب و جبر و عقل سلیم لازم است.

طبق عقل سلیم، فرآیند ایجاد سپرده تنها زمانی پایان می‌یابد که تمامی بانکهای درگیر فقط اندوخته‌ای برابر با ۱۰ درصد سپرده‌ها داشته باشند. در تمامی مثالها، هیچ اندوخته نقدی از نظام بانکی خارج نشده بلکه صرفاً از بانکی به بانک دیگر منتقل شده است. نظام بانکی زمانی به تعادل می‌رسد که ۱۰۰۰ دلار اندوخته‌های جدید تماماً به عنوان اندوخته‌های ضروری سپرده‌های جدید مورد استفاده قرار گیرد. به بیان دیگر، تعادل نهایی نظام بانکی در نقطه‌ای حاصل می‌شود که ۱۰ درصد از سپرده‌های جدید (D) برابر با اندوخته‌های جدید (یعنی ۱۰۰۰ دلار) باشد.

پس برای ایجاد چنین وضعیتی (D) باید برابر با چه رقمی باشد؟ جواب ۱۰۰۰۰ دلار درست است.

علاوه بر این، می‌توانیم با نگاهی اجمالی به ترازنامه تلفیقی تمامی بانکهای درگیر نیز به نتیجه فوق برسیم. این ترازنامه در جدول ۲۵ـ۷ نشان داده شده است. اگر مجموع سپرده‌های جدید از ۱۰۰۰۰دلار کمتر بود، آنگاه نسبت ۱۰ درصد اندوخته ضروری تکمیل نمی‌شد و به همین سبب نظام بانکی به تعادل کامل نمی‌رسید.[1]

نمودار ۲۵ـ۵ طرح کلی این فرآیند را ارایه می‌دهد. این نمودار نشان می‌دهد که چگونه ۱ دلار سپرده یا اندوخته جدید، در سمت چپ بالای نمودار، به ۱۰ دلار سپرده کل، یا پول بانکی، در سمت راست، تبدیل می‌شود. در درون مستطیلی که نمایانگر نظام بانکی به عنوان یک کل است، بانک *الف* سپرده‌های جدید اولیه را دریافت می‌کند.

فلش‌های کمرنگ نمایانگر نحوه توزیع اندوخته‌ها، و خطهای سیاه نشان دهنده سپرده‌های جدید هستند. اگرچه این زنجیره دارای حلقه‌های بسیاری است، اما هر یک از این حلقه‌ها نمایانگر کسر کوچکی است و نهایتاً نسبت اندوخته‌های جدید به سپرده‌های جدید ۱ به ۱۰ خواهد بود.

---

۱. راه حل جبری مسأله به صورت زیر است:

$$\text{دلار } 1000 + \text{دلار } 900 + \text{دلار } 810 + \dots$$
$$= \text{دلار } 1000 \times \left[1 + \frac{9}{10} + \left(\frac{9}{10}\right)^2 + \left(\frac{9}{10}\right)^3 + \dots\right]$$
$$= \text{دلار } 1000 \left(\frac{1}{1-0/9}\right) = \text{دلار } 1000 \times \frac{1}{0/1} = \text{دلار } 10000$$

وضعیت بانک	سپرده‌های جدید به دلار	وامها و سرمایه‌گذاریهای جدید به دلار	اندوخته‌های جدید به دلار
بانکهای اولیه	۱۰۰۰/۰۰	۹۰۰/۰۰	۱۰۰/۰۰
بانکهای نسل دوم	۹۰۰/۰۰	۸۱۰/۰۰	۹۰/۰۰
بانکهای نسل سوم	۸۱۰/۰۰	۷۲۹/۰۰	۸۱/۰۰
بانکهای نسل چهارم	۷۲۹/۰۰	۶۵۶/۱۰	۷۲/۹۰
بانکهای نسل پنجم	۶۵۶/۱۰	۵۹۰/۴۹	۶۵/۶۱
بانکهای نسل ششم	۵۹۰/۴۹	۵۳۱/۴۴	۵۹/۰۵
بانکهای نسل هفتم	۵۳۱/۴۴	۴۷۸/۳۰	۵۳/۱۴
بانکهای نسل هشتم	۴۷۸/۳۰	۴۳۰/۴۷	۴۷/۸۳
بانکهای نسل نهم	۴۳۰/۴۷	۳۸۷/۴۲	۴۳/۰۵
بانکهای نسل دهم	۳۸۷/۴۲	۳۴۸/۶۸	۳۸/۷۴
مجموع ده نسل اول بانکها	۶۵۱۳/۲۲	۵۸۶۱/۹۰	۶۵۱/۳۲
مجموع نسلهای باقیمانده بانکها	۳۴۸۶/۷۸	۳۱۳۸/۱۰	۳۴۸/۶۸
مجموع مبالغ در نظام بانکی به عنوان یک کل	۱۰۰۰۰/۰۰	۹۰۰۰/۰۰	۱۰۰۰

جدول ۲۵ـ۶. در طول این زنجیره بلند، تمامی بانکها سپرده‌های جدیدی مساوی با ده برابر اندوخته‌های جدید ایجاد می‌کنند.
فعالیت تمامی بانکها انبساط چندگانه اندوخته‌ها (M) را باعث می‌شود. تعادل زمانی برقرار می‌شود که هر دلار از اندوخته‌های جدید اولیه پشتوانه ۱۰ دلار سپرده دیداری (عندالمطالبه) قرار گیرد. توجه داشته باشید که در هر نسل، هر بانک پول جدیدی «ایجاد» کرده است، بدین معنا که نهایتاً سپرده بانکی در آنها ۱۰ برابر اندوخته نهایی‌اشان خواهد بود. (مطمئناً می‌دانید که چرا این نسبت باید ۱۰ به ۱ باشد).

دیون		دارایی‌ها	
سپرده‌ها	۱۰۰۰۰+ دلار	اندوخته‌ها	۱۰۰۰+ دلار
		وامها و سرمایه‌گذاریها	۹۰۰۰+ دلار
مجموع	۱۰۰۰۰+ دلار	مجموع	۱۰۰۰۰+ دلار

جدول ۲۵ـ۷. ترازنامه تلفیقی، نشانگر وضعیت نهایی تمامی بانکها
تمامی بانکها نهایتاً سپرده‌ها و M را با تزریق مکرر اندوخته‌های اولیه، افزایش می‌دهند.

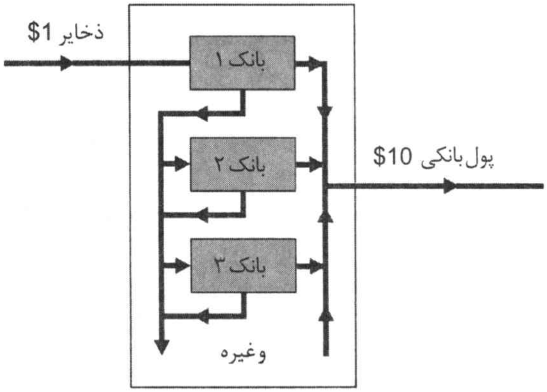

نمودار ۲۵ـ۵. انبساط چندگانه پول از سوی بانکها

به ازای هر دلار اندوخته جدید سپرده گذاری شده در بانک، نظام بانکی به عنوان یک کل در حدود ۱۰ دلار پول بانکی ایجاد می‌کند. فلشهای کمرنگ درون مستطیل نشان می‌دهد که بانک الف به تنهایی قادر به این کار نیست. به موازات توزیع اندوخته‌ها در نظام بانکی، عرضه پول نیز افزایش می‌یابد.

ضریب فزاینده عرضه پول. مشاهده می‌کنید که نوع جدیدی از ضرایب فزاینده بر اندوخته‌ها عمل می‌کند. به ازای هر دلار اضافی اندوخته که در اختیار نظام بانکی قرار می‌گیرد، بانکها نهایتاً ۱۰ دلار سپرده افزوده یا پول بانکی ایجاد می‌کنند.

پیش از این ضریب فزاینده مخارج را به عنوان نسبت تغییر در برون‌داد به سرمایه‌گذاری جدید یا هزینه‌های دیگر تعریف کردیم. ضریب فزاینده پول را می‌توان نسبت پول جدید ایجاد شده به تغییر در اندوخته‌ها تعریف کرد. توجه داشته باشید که اصول ریاضی انبساط M شبیه به همان اصول ریاضی حاکم بر ضریب فزاینده مخارج است، *اما این دو را با یکدیگر اشتباه نکنید، زیرا آنها دو چیز متفاوت را بسط می‌دهند.* در اینجا، بسط از موجودی اندوخته‌ها به موجودی کل M صورت می‌گیرد؛ و هیچ ارتباطی با برون داد اضافی ایجاد شده توسط سرمایه‌گذاری یا پول ندارد.

نسبت سپرده‌های جاری جدید به افزایش اندوخته‌ها، ضریب فزاینده عرضه پول نامیده می‌شود. در نمونه ساده زیر، ضریب فزاینده عرضه پول به صورت فرمول نشان داده شده است:

ضریب فزاینده عرضه پول = $\frac{\text{تغییر در پول}}{\text{تغییر در اندوخته‌ها}}$ = ۱۰ = $\frac{۱}{۰/۱}$ = $\frac{۱}{\text{نرخ ذخیره قانونی}}$

ضریب فزاینده عرضه پول درواقع نشانگر نحوه ایجاد پول توسط بانکهاست. نظام بانکی به عنوان یک کل می‌تواند هرگونه افزایش اولیه اندوخته را به چندین برابر سپرده جدید یا پول بانکی تبدیل کند.

زمانی که کاهش اندوخته‌ها موجب کاهش پول بانکی شود، فرآیند ایجاد سپرده نیز می‌تواند تأثیری معکوس بر ایجاد پول داشته باشد. برای درک بهتر فرایند ایجاد پول می‌توانید جزییات وقایعی را که به عنوان نمونه در مثال زیر اتفاق می‌افتد، به دقت بررسی کنید: زمانی که بانک مرکزی با فروش اوراق قرضه دولتی به شخصی که برای پرداخت بهای آن، میزان ۲۰۰۰ دلار از حساب جاری‌اش بیرون می‌کشد، اندوخته‌ای ۲۰۰۰ دلاری را برای همیشه نابود می‌کند. بیرون کشیدن ۲۰۰۰ دلار اندوخته از نظام بانکی نهایتاً به نابودی ۲۰۰۰۰ دلار سپرده در کل نظام بانکی می‌انجامد.

مسری بودن سراسیمگی بانکها: بانکداری اندوخته کسری علاوه بر محاسن زیاد، دارای معایب و ریسکهای بزرگی نیز هست. این حقیقت که بانکها تنها کسری از سپرده‌هایشان را پوشش می‌دهند، احتمال «سراسیمگی بانکی» یا «هجوم به بانکها» را ایجاد می‌کند. حتماً به یاد دارید که در نظام بانکداری اندوخته جزیی، بانکها فقط کسر کوچکی از پولی را که به سپرده گذرانشان بدهکارند، نزد خود نگاه می‌دارند. در شرایط عادی، این امر هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا هیچ‌گاه تمامی سپرده‌گذاران در یک زمان اقدام به برداشت سپرده‌های خود از بانکها نمی‌کنند.

اما اگر تعداد زیادی از سپرده‌گذاران در یک زمان سپرده خود را مطالبه کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ در این صورت وضعیتی به نام «هجوم به بانکها» پیش می‌آید. به محض اینکه سپرده‌گذاری در برداشت سریع سپرده خود با مشکل مواجه شود، سپرده‌گذاران دیگر نیز با این فکر که دیگر به پولهایشان دست نخواهند یافت، دچار سراسیمگی می‌شوند و برای خروج تمامی پول خود مانند دسته‌های گرسنه گرگ به بانکها هجوم می‌آورند. حتی بانکهای سالم نیز یارای مقاومت در برابر اینگونه

هجومها را ندارند. ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۸۹۳، ۱۸۹۵ و سپس در سال ۱۹۰۷ دچار همین وضعیت شد. هجوم مردم به بانکها در دهه ۱۹۳۰، در طول بحران بزرگ، ۹۰۰۰ بانک را به ورشکستگی کشاند.

در نظام مالی امروزی، به دو دلیل هجوم به بانکها بسیار نادر و کم خطرتر از گذشته است، ابتدا اینکه دولت فدرال استرداد تمامی سپرده‌ها، به استثنای سپرده‌های بسیار بزرگ، را بدون توجه به وضعیت بانک تضمین کرده است. بنابراین، با بروز اولین علایم بحران سپرده‌گذاران دیگر به سوی بانکها هجوم نمی‌برند. علاوه بر این، بانک مرکزی آمریکا به عنوان «آخرین وام دهنده» عمل کرده و وجوه مورد نیاز بانکهای سالمی را که موقتاً با مشکل نقدینگی مواجهند، در اختیارشان می‌گذارد و بر تصفیه بانکهای بیمار نیز نظارت دارد.

اما به‌رغم تمامی اقدامات احتیاطی، باز هم شاهد هجوم به بانکها هستیم. در سال ۱۹۸۵، مردم برای خروج سپرده‌های خود از بانکهای ایالتی اوهایو که استرداد سپرده‌هایشان از سوی دولت فدرال تضمین نشده بود، به این بانکها هجوم بردند. در سال ۱۹۹۱ نیز، بانک نیوانگلند، یکی از بزرگترین بانکهای کشور، با هجوم سراسیمه سپرده‌گذارانی مواجه شد که سپرده‌های خود را طلب می‌کردند، و این هجوم به قدری بود که ظرف فقط ۲ روز چیزی نزدیک به یک میلیارد دلار سپرده از بانک خارج شد. اگر دولت فدرال به موقع قدم پیش نمی‌گذاشت و این بانک را تصاحب نمی‌کرد، شاید این وضعیت به بانکهای دیگر نیز سرایت کرده و بحرانی بزرگ به وجود می‌آورد.

دو شرط ضروری برای ایجاد سپرده

نظام مالی واقعی بسیار پیچیده‌تر از نمونه ساده‌ایست که در مباحث گذشته از نظرتان گذشت. مشاهده کردیم که ۱۰۰۰ دلار اندوخته جدید بانکی نهایتاً به ایجاد ۱۰۰۰۰ دلار سپرده بانکی انجامید. در این مثال، تمامی پول جدید به عنوان حساب جاری در نظام بانکی باقی ماند و هیچ بانکی مازاد اندوخته نداشت. حال ببینیم اگر مقداری از این پول به جریان افتد و یا برخی از بانکها دارای مازاد اندوخته باشند چه اتفاقی می‌افتد.

نشست پول از جریان دست به دست پول. گاه در طول زنجیره بسط سپرده‌ها، شاید شخصی که چک دریافت می‌کند. وجه چک را در حساب جاری بانکی نگهداری نکند. شاید مقداری از آن را در منزل نگاه دارد، مقداری از آن را برای پسرعمویش در مکزیک بفرستد و یا آنرا در اقتصاد زیرزمینی به کار اندازد.

تأثیر این برداشت بر بسط سپرده‌های بانکی بسیار ساده است. زمانی که ۱۰۰۰ دلار اندوخته اولیه در بانک باقی می‌ماند، نهایتاً منجر به ایجاد ۱۰۰۰۰ دلار سپرده جدید می‌شد. اگر ۱۰۰ دلار از این اندوخته از بانک خارج شده و به گردش می‌افتاد، تنها ۹۰۰ دلار اندوخته جدید در نظام بانکی باقی می‌ماند، و سپرده‌های جاری جدیدی که ایجاد می‌شد، ۹۰۰۰ دلار (۱۰×۹۰۰ دلار) بود. بنابراین، تنها در صورتی که هیچ اندوخته‌ای از بانکها خارج نمی‌شد، نسبت بسط ۱۰ به ۱ صادق بود.

مازاد اندوخته. فرض ما بر نگهداری حداقل اندوخته قانونی از سوی بانکهای تجاری استوار بود. اگر بانکها به جای وامدهی، تصمیم به نگهداری پول می‌گرفتند، چه اتفاقی می‌افتاد، در این صورت، کل فرایند بسط و ایجاد سپرده متوقف می‌شد، و سپرده جدیدی ایجاد نمی‌شد.

مسلماً چنین تصمیمی برای بانک معقول نیست زیرا هیچ بهره‌ای به اندوخته‌ها تعلق نمی‌گیرد، و بانک عوایدی راکه می‌توانست از راه دریافت بهره بر ۹۰۰ دلار اندوخته‌اش کسب کند، از دست می‌داد. بنابراین تا زمانی که نرخ بهره متعلقه به سرمایه‌گذاریها از نرخ بهره متعلقه به اندوخته‌ها (یعنی صفر) بیشتر باشد، بانکها انگیزه‌ای بسیار قوی برای پرهیز از مازاد اندوخته دارند.

گاه نگهداری مازاد اندوخته کاری معقول به حساب می‌آید. در طول بحران بزرگ، نرخهای سالیانه بهره به زیر ۰/۱ درصد سقوط کرد، و به همین سبب بانکها حجم عظیمی از مازاد اندوخته را نگهداری می‌کردند. علاوه بر این، اگر بانک مرکزی بهره‌ای برابر با نرخ بهره بازار به اندوخته‌های بانکی پرداخت می‌کرد، بانکها هیچ انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری مازاد اندوخته‌هایشان احساس نمی‌کردند. در چنین مواردی، مقررات اندوخته قانونی دیگر الزام‌آور نیست، و سیاستهای پولی قدرت خود را به عنوان ابزاری برای کنترل اقتصاد از دست می‌دادند. به همین سبب، بسیاری از اقتصاددانان شدیداً با پرداخت بهره بازاری به اندوخته‌های بانکی مخالفند.

با توجه به اندوخته قانونی ۱۰ درصد، اندوخته‌ها ده برابر شده و سپرده‌های جدیدی ایجاد می‌کنند. با وجود این، زمانی که بخشی از سپرده‌های ایجاد شده به صورت پول رایج به جریان بیفتد و یا به دارایی‌های غیرپولی تبدیل شود، و یا زمانی که بانکها دارای مازاد اندوخته باشند، ایجاد سپرده از نسبت ۱ به درصد اندوخته قانونی خارج می‌شود.

در این بخش به اصول بنیادین تقاضای پول و رفتار بانکهای تجاری پرداختیم. این فصل را با بررسی یکی از بخشهای اعجاب‌آور نظام مالی‌مان ـ یعنی بازار سهام به پایان می‌بریم. سپس، در فصل بعد خواهیم دید که بانک مرکزی ایالات متحده چگونگی اندوخته‌های بانکی را کنترل کرده و بدین وسیله کل عرضه پول را کاهش یا افزایش می‌دهد. پس از بررسی سازوکار عرضه و تقاضای پول، به بررسی نحوه تأثیرگذاری عرضه پول بر برون‌داد (تولید)، تورم، و اشتغال خواهیم پرداخت.

ج. گشت و گذاری در وال‌استریت

فهرست انتخاب دارایی‌های مالی

در این فصل به بحث در مورد بازارهای پولی پرداختیم، زیرا درک صحیح این بازارها نقشی کلیدی در درک کارکردهای اقتصاد کلان دارد. اما زمانی که برای خرید خانه وام می‌گیریم، برای تحصیلات فرزندان یا بازنشستگی‌مان سرمایه‌گذاری می‌کنیم و یا وجوهی را برای روز مبادا کنار می‌گذاریم بازارهای مالی معنای بیشتری برای ما پیدا می‌کنند. بنابراین در بخش پایانی این فصل، سفری به دنیای اعجاب‌انگیز اقتصاد مالی خواهیم انداخت، که به بحث و بررسی چگونگی تخصیص عقلایی وجوه برای نیل به اهداف سرمایه گذاری به بهترین وجه ممکن، می‌پردازد. این مبحث بسیار جالب و برای مردمی که مایلند وجوه خود را عاقلانه سرمایه‌گذاری کنند ـ بسیار حیاتی است.

جدول ۲۵ـ۸ دارایی‌های مالی عمده خانواده‌ها را نشان می‌دهد. این داراییها عمدتاً متشکل از *دارایی‌های دلاری* (که پرداخت آنها دارای رقم دلاری ثابتی است) و *سهام* (که ارزش آنها توسط بازار تعیین می‌شود) است. انواع اصلی سرمایه‌گذاریها در زیر آمده است:

● *پول* که در ابتدای فصل تعریف شد.

● *حسابهای پس‌انداز*، که به صورت سپرده در بانکها نگهداری می‌شود، و معمولاً استرداد آن از سوی دولت تضمین شده است، و دارای ارزش اصل دلاری ثابت بوده و نرخهای بهره آن با نرخهای بهره کوتاه‌مدت بازاری تعیین می‌گردد.

● *اوراق بهادار دولتی* که اسناد و اوراق قرضه دولتهای فدرال، ایالتی یا محلی است. دولتها پرداخت اصل اوراق را به هنگام سررسید تضمین کرده و در این مدت بهره آن را پرداخت می‌کنند. خرید اوراق بهادار فدرال امن‌ترین سرمایه‌گذاری تلقی می‌گردد.

● *سهام* حق مالکیت شرکتهاست. به آنها سود سهام تعلق می‌گیرد که از سود خالص شرکت‌ها پرداخت می‌شود. سهامی که در بازارهای سهام مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد (سهام عام) در بازارهای سهام قیمت گذاری می‌شود. قیمتهای سهام با توجه به ارزیابی بازار از سود آتی سهام تعیین می‌گردد. سهام غیرشرکتی، سهام شرکتهای تضامنی، مزارع، و واحدهای دیگری است که معمولاً در اختیار عده معدودی قرار دارد.

● *صندوق‌های بازنشستگی* نمایانگر مالکیت دارایی هایی است که توسط شرکتها یا صندوقهای بازنشستگی نگهداری می‌شود. کارگران در طول سنوات کاری خود پرداختهای منظمی به این صندوقها انجام می‌دهند و این وجوه در دوران بازنشستگی به عنوان مستمری به آنها بازپرداخت می‌شود.

توجه داشته باشید که مهمترین دارایی بسیاری از مردم ـ یعنی خانه‌هایشان ـ در مجموعه این دارایی‌های مالی جای نمی‌گیرد. علاوه بر این، مردم دارایی‌های ضمنی دیگری همچون تأمین اجتماعی و خدمات درمانی نیز دارند که دارای ارزش حاضر بازاری نیست.

ریسک و بازده دارایی‌های گوناگون

حتماً به خاطر دارید که در بخش اول این فصل گفتیم که دارایی‌ها ویژگی‌های متفاوتی دارند. مهمترین ویژگی دارایی‌ها نرخ بازده (یا نرخ بهره) و ریسک آنهاست.

نرخ *بازده* کل عواید دلاری یک اوراق بهادار است (که به عنوان درصدی از قیمت در شروع دوره محاسبه می‌شود). در ارتباط با حسابهای پس‌انداز و اوراق قرضه کوتاه‌مدت، بازده همان نرخ بهره است. به عنوان مثال، بازده اوراق قرضه یک ساله

خزانه‌داری در سال ۱۹۹۶ حداقل ۵/۵ درصد بود.

برای بسیاری از دارایی‌های دیگر، بازده ترکیبی از یک درآمد (نظیر سود سهام) و *افزایش یا کاهش ارزش سرمایه* است، که نشانگر افزایش یا کاهش ارزش دارایی‌هاست.

می‌توانیم با استفاده از اطلاعات موجود، نرخ بازده سهام را روشنتر سازیم. (در این مثال از مالیات و حق‌العمل‌کاری‌ها صرفنظر می‌کنیم.)

فرض کنید که یک سبد دارایی نوعی به ارزش ۱۰۰۰۰ دلار سهام شرکتی در دسامبر ۱۹۹۴ خریداری کرده‌اید. در سال ۱۹۹۵، ۲۵۶ دلار سود سهام به سبد دارایی‌هایتان تعلق می‌گیرد. علاوه بر این، به علت رونق بازار سهام در سال ۱۹۹۵، در پایان سال ارزش سبد دارایی‌هایتان با ۳۵ درصد افزایش ارزش سرمایه به ۱۳۵۰۰ دلار می‌رسد. بنابراین بازده کل سبد دارایی‌های شما در سال ۱۹۹۵ برابر با ۳۷/۶ = ۱۰۰۰۰ / (۳۵۰۰ + ۲۵۶) یعنی ۳۷/۶ درصد در سال ۱۹۹۵ بوده است.

هرچند ممکن است از این سود سرشار هیجان زده شوید، اما به یاد داشته باشید که ممکن بود تمام پول خود را نیز از دست بدهید. به عنوان مثال ،اگر سهام خود را در سال ۱۹۸۷ خریده بودید، نرخ بازده آن در طول سال ۱۹۸۸ چیزی برابر با منفی ۱۲ درصد بود. اگر در سال ۱۹۲۲ سهام شرکتهای آلمانی، در سال ۱۹۵۸ سهام شرکتهای کوبایی و یا در سال ۱۹۹۰ سهام شرکتهای روسی را خریده بودید، تقریباً تمام پول خود را به خاطر ضبط سرمایه‌ها از سوی دولت و یا تورم بسیار بالا از دست می‌دادید.

این واقعیت که برخی دارایی‌ها دارای نرخهای بازده قابل پیش‌بینی و برخی دیگر کاملاً نامشخص و پرریسک هستند ما را به ویژگی دوم سرمایه‌گذاریها راهنمایی می‌کند: یعنی ریسک.

ریسک به متغیر بودن بازده یک سرمایه‌گذاری اشاره دارد. به عنوان مثال اگر اوراق قرضه یک ساله خزانه‌داری با نرخ بازده ۶ درصد خریداری کنید، خرید این اوراق یک سرمایه‌گذاری بدون ریسک به حساب می‌آید، زیرا مطمئن هستید که در پایان سال واقعاً همین عواید را کسب خواهید کرد. اما اگر ۱۰۰۰۰ دلار سهام خریداری کنید، مطمئناً از ارزش آنها در پایان سال مطمئن نخواهید بود.

دارایی‌های مالی خانوارها

نوع دارایی	نسبت به کل دارایی‌ها (درصد) ۱۹۶۳	۱۹۸۸
دارایی‌های دلاری:		
پول رایج و سپرده‌های جاری (M)	۴/۶	۴/۲
حسابهای پس‌انداز	۱۴/۳	۲۱/۰
اوراق بهادار دولتی	۶/۴	۸/۵
سایر	۳/۳	۲/۲
سهام واحدهای تجاری:		
شرکتی	۳۱/۳	۱۸/۴
غیرشرکتی	۲۵/۷	۱۹/۸
صندوقهای بازنشستگی و اندوخته بیمه عمر	۱۳/۴	۲۳/۹
سایر	۱/۰	۱/۹
مجموع	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰
مجموع دارایی‌های خانوارها (میلیارد دلار)	۱۶۴۱	۱۲۱۳۹

جدول ۲۵ـ۸. دارایی‌های مالی خانوارها

خانوارها دارای دامنه وسیعی از دارایی‌های مالی از پول گرفته تا صندوقهای بازنشستگی هستند. [منبع: بانک مرکزی]

اقتصاددانان عموماً ریسک را با انحراف معیار بازده‌ها اندازه‌گیری می‌کنند: این مقدار برابر است با پراکندگی با دامنه‌ای در حدود $\frac{۲}{۳}$ تغییرها[1]. به عنوان مثال، از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۹۴، سهام عام دارای انحراف معیار سالانه بازدهی برابر با ۲۰ درصد و متوسط بازده سالیانه‌ای برابر با ۱۰ درصد بوده‌اند، بدین معنا که بازده سهام فوق در طول دو سوم ($\frac{۲}{۳}$) این دوره بین ۱۰- درصد و ۳۰+ درصد بوده است. بالاترین بازده در حدود ۵۴+ درصد در سال ۱۹۹۳ و کمترین بازده در حدود ۴۳- در سال ۱۹۳۱ بوده است.

با توجه به بازده و ریسک، سرمایه‌گذاران معمولاً بازده بالا و ریسک پایین را ترجیح می‌دهند زیرا ریسک‌گریز هستند. این جمله بدان معناست که انگیزه سرمایه‌گذاران برای

۱. انحراف معیار اندازه تغییر پذیری است که در هر کتاب درسی آمار به آن اشاره شده است. به عنوان مثال، اگر متغیری دارای ارزشهای ۱، ۳، ۱ و ۳ باشد ارزش میانگین یا مورد انتظار آن ۲ و انحراف معیار آن ۱ است.

انجام سرمایه‌گذاری‌های پرریسک، بازده بالاست. بنابراین تعجبی ندارد که در درازمدت سرمایه‌گذاریهای امن نظیر اوراق قرضه بازده کمتری نسبت به سرمایه‌گذاریهای پرریسک نظیر سهام دارند.

جدول ۲۵ـ۲، بازده حقیقی یا نرخهای بهره تعدادی از سرمایه‌گذاریهای مهم را نشان می‌دهد. مهمترین داراییها در نمودار ریسک ـ بازده ۲۵ـ۶ نشان داده شده است. نمودار فوق بازده متوسط حقیقی (یا تعدیل شده با نرخ تورم) را بر روی محور عمودی و ریسک واقعی (که به عنوان انحراف معیار اندازه‌گیری شده است) را بر روی محور افقی نشان می‌دهد. به ارتباط نزدیک ریسک و بازده دقت کنید.

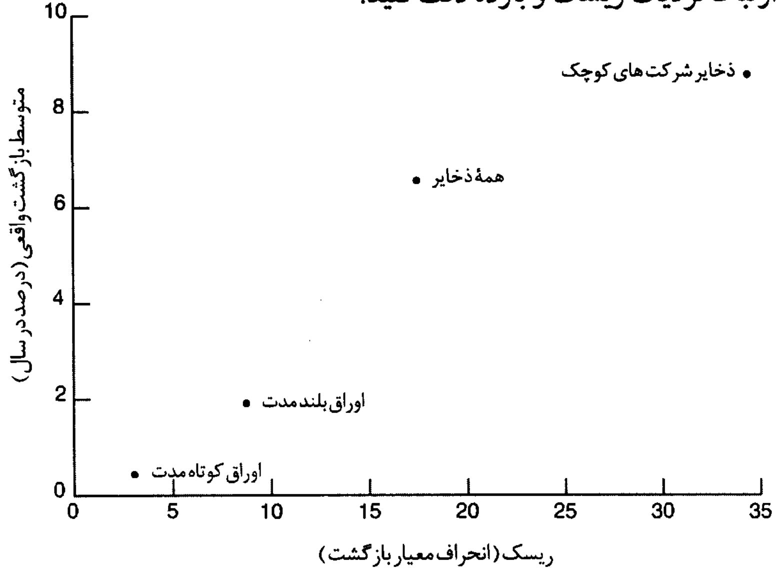

نمودار ۲۵ـ۶. ریسک و بازده در سرمایه‌گذاریهای عمده

سرمایه‌گذاریها از لحاظ بازده متوسط و ریسک با یکدیگر متفاوتند. اوراق قرضه معمولاً امن هستند ولی سهام، پربازده و در عین حال پرریسک‌اند. [منبع: *بازارهای سرمایه‌گذاری*، تألیف راجر جی ایباتسن و گری پی برینسون]

بورس اوراق بهادار

بورس اوراق بهادار محلی است که سهام شرکتهای سهامی عام، یعنی مالکیت شرکتهای تجاری، خرید و فروش می‌شود. در سال ۱۹۹۶، ارزش این سهام در ایالات متحده

چیزی حدود ۹ تریلیون دلار تخمین زده شده است و ممکن است فروش سهام در یک سال به سطح ۳ تریلیون دلار نیز برسد. درواقع بازار سهام، کانون اقتصاد شرکتی ما را تشکیل می دهد.

بورس اوراق بهادر نیویورک، بزرگترین بورس اوراق بهادار ایالات متحده است که هزار نوع اوراق بهادار در آن به ثبت رسیده است. تمامی مراکز مالی بزرگ دارای بازار سهام هستند، بازارهای عمده سهام جهان در توکیو، لندن، فرانکفورت، هنگ کنگ، تورنتو، زوریخ و مسلماً نیویورک فعالیت دارند. بوس اوراق بهادار بخشی حیاتی از اقتصادهای امروزی بازار است. زمانی که کشورهای اروپای شرقی تصمیم به کنار گذاشتن نظامهای اقتصاد برنامه‌ای مرکزی و تبدیل به اقتصادهای بازار گرفتند، اولین گام آنها راه‌اندازی بازارهای سهام برای خرید و فروش حق مالکیت شرکتها بود.

حبابها و سقوط‌ها

تاریخچه مالیه یکی از مهیج‌ترین، و در عین حال پندآموزترین، بخشهای اقتصاد است. همانگونه که برتون مالکیل در تحقیق خود در زمینه حبابها، سراسیمگی بازار، و جنون توده‌ها خاطرنشان می‌سازد، «حرص و آز لجام گسیخته همیشه یکی از ویژگیهای ضروری دوره‌های چشمگیر رونق در طول تاریخ بوده است.»[1]

سرمایه‌گذاران گاه به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که بر اساس مبانی قطعی و محکم سرمایه‌گذاری می‌کنند و گروهی که سعی در حدس زدن وضعیت روانی بازار دارند.

پیش فرض رویکرد اول آن است که دارایی‌ها باید بر اساس ارزش ذاتی‌شان ارزش‌گذاری شوند. ارزش ذاتی سهام عام همان ارزش فعلی مورد انتظار سود سهام است. اگر سهامی دارای سود ثابت ۲ دلار در سال، و نرخ بهره مناسب برای تنزیل سود سهام ۵ درصد باشد، ارزش ذاتی آن دلار ۴۰ = ۰/۰۵ / ۲ دلار به ازای هر سهم خواهد بود. اتخاذ این رویکرد راهی کُند ولی امن برای ثروتمند شدن است.

همانگونه که کینز خاطرنشان ساخته است، سرمایه‌گذاران بیشتر نگران وضعیت

---

۱. ← برتون مالکیل، *سیری تصادفی در وال استریت*، چاپ ششم، انتشارات نورتون، نیویورک، ۱۹۹۴.

روانی بازار و ارزش آتی دارایی‌ها هستند تا اینکه صبورانه منتظر اثبات ارزش ذاتی سهام باشند. کینز استدلال می‌کند، «مسلماً معقول نیست برای یک سرمایه‌گذاری به ارزش ۳۰ مبلغی برابر با ۲۵ بپردازیم، حتی اگر باور داشته باشید که سه ماه دیگر ارزش بازاری آن ۲۰ خواهد بود.» یک روانشناس بازار سعی می‌کند آنچه را که در ذهن یک سرمایه‌گذار متوسط می‌گذرد، حدس بزند، که خود مستلزم حدس زدن این مطلب است که یک سرمایه‌گذار متوسط چه فکری در مورد سرمایه‌گذاران متوسط دیگر دارد، و همینطور تا بی‌نهایت.

زمانی که وضعیتی روانی بر بازار حاکم می‌شود، می‌تواند به ایجاد حبابهای سفته‌بازی یا سقوط بازار منتهی شود. *حباب سفته‌بازی* زمانی ایجاد می‌شود که قیمتها به خاطر انتظار افزایش آتی قیمتها، افزایش می‌یابد ـ یعنی دقیقاً عکس استدلال کینز که در بالا ذکر شد. فرض کنید قیمت قطعه زمینی ۱۰۰۰ دلار است، اما اگر مشاهده کنید که قیمت زمین سالیانه ۵۰ درصد افزایش می‌یابد، شاید به امید اینکه سال دیگر بتوانید آنرا به قیمت ۳۰۰۰ دلار به شخص دیگری بفروشید، حاضر باشید ۲۰۰۰ دلار برای خرید آن بپردازید. حبابهای سفته‌بازی خود باعث افزایش قیمت‌ها هستند. اگر مردم با این تفکر که قیمت سهام در آینده افزایش خواهد یافت اقدام به خرید سهام کنند، همین خریدها موجب افزایش قیمتها خواهد شد و افزایش قیمتها بار دیگر مردم را به خرید بیشتر سهام خواهد کشاند که به نوبه خود قیمتها را بالاتر خواهد برد. اما برخلاف قماربازی، آنچه بازندگان می‌بازند به برندگان تعلق نمی‌گیرد. مسلماً، تمامی منافع به اعتبار اوراقی است که دست به دست می‌گردد و اگر ناگهان همه قصد فروش اوراق خود را داشته باشند، تماماً ناپدید می‌گردد. اما چرا باید شخصی چنین اوراق بهادار پرسودی را بفروشد؟ قیمتها بر اساس انتظار و رؤیای مردم بالا می‌رود، نه به این خاطر که سود یا سود سهام شرکتها سر به آسمان کشیده است.

تاریخ مملو از مواردی است که قیمتهای سفته‌بازی در حبابهای ایجاد شده بسیار بالاتر از ارزش ذاتی آنها بوده است. به عنوان مثال، در قرن هفدهم، جنون خرید گل لاله قیمتهای لاله را به سطوحی بالاتر از قیمت یک خانه کشاند. در قرن هجدهم، قیمت سهام شرکت دریای جنوب بر اساس این وعده توخالی که سهامدارانش را به ثروت بی‌حساب خواهد رساند، سر به آسمان کشید. در دوران اخیر نیز حبابهای مشابهی در بخش

بیوتکنولوژی، بخش زمین در ژاپن، «بازارهای نوظهور» و یک شرکت تولید کننده جاروبرقی به نام ز ـ ز ـ ز ـ ز بست، که نهایتاً معلوم شد سود خود را از طریق پولشویی برای مافیا به دست آورده است، ایجاد شده است.

معروفترین حباب تاریخ در دهه ۱۹۲۰ میلادی در بازار سهام آمریکا به وجود آمد. این دهه شاهد رونق اعجاب‌آور بازار سهام بود که در آن سهام مدام مورد خرید و فروش قرار می‌گرفت. بسیاری از خریدهای انجام شده در این بازار *«بیش خریدکننده»* (رو به صعود) بر اساس اختلاف قیمت خرید و فروش انجام می‌شد، بدین معنا که خریدار سهامی به ارزش ۱۰۰۰۰ دلار تنها بخشی از ارزش سهام فوق را به صورت نقد پرداخت می‌کرد و باقیمانده را قرض می‌گرفت، و سهام تازه ابتیاع شده را به عنوان ضمانت خرید متعهد می‌شد. زمانی که ارزش سهام اوبرن موتورز و بتلهم استیل ممکن بود یک شبه ۱۰ درصد افزایش یابد، چه اهمیتی داشت که سود سالیانه‌ای برابر با ۶، ۱۰، یا حتی ۱۵ درصد به ازای پولی که از دلال سهام قرض گرفته می‌شد، پرداخت شود.

سقوط بزرگ: حبابهای سفته بازی همواره منجر به سقوط ارزش سهام و گاه سراسیمگی اقتصادی می‌شوند. هنوز سایه شوم یکی از همین حبابها بعد از دهها سال بر سر بازارهای سهام قرار دارد ـ یعنی سقوط بازار در سال ۱۹۲۹ و سراسیمگی اقتصادی متعاقب آن. این واقعه دروازه ورود به دوره طولانی و پررنج بحران بزرگ در دهه ۱۹۳۰ میلادی بود.

سقوط بازار در «اکتبر سیاه» ۱۹۲۹ اتفاق افتاد و همه را از حرفه‌ای‌های بازار سهام گرفته تا آماتورهای تازه‌کار، از اندروملون، جان دی، راکفلر، رییس‌جمهور هربرت هوور در کاخ سفید تا بزرگترین اقتصاددان آمریکا، اروینگ فیشر، را غافلگیر کرد.

زمانی که بازار در سال ۱۹۲۹ سقوط کرد، سرمایه‌گذاران بزرگ و کوچکی که بر اساس اختلاف قیمت خرید و فروش دست به خرید سهام زده بودند، قادر به تأمین وجوه مورد نیاز برای پوشش موجودی سهام خود نشدند و بازار به سقوط خود ادامه داد.

چندی نگذشت که بازار به یک بازار *«بیش فروش کننده»* *(رو به نزول)* تبدیل شد. بازار سهام تا سال ۱۹۳۳ یعنی اوج بحران بزرگ، بازار ۸۵ درصد سقوط کرده بود.

روندهای بازار سهام با استفاده از *شاخص‌های قیمت سهام* مشخص می‌شود.

شاخص قیمت سهام، حد متوسط قیمتهای ضریب‌بندی شده یک سبد سهام شرکتی است.

برخی از شاخصهای بسیار مهم، متوسط صنعتی داوجونز (DJIA) شامل سهام ۳۰ شرکت بزرگ و شاخص استاندارد اندپورز شامل سهام ۵۰۰ شرکت (اس اند بی ۵۰۰) است که حد متوسط قیمتهای ضریب‌بندی شده سهام ۵۰۰ شرکت بزرگ آمریکایی است.

نمودار ۲۵ـ۷. تاریخچه شاخص استاندارد اندپورز ۵۰۰ را از سال ۱۹۲۰ به این سو نشان می‌دهد. منحنی پایین نمایانگر متوسط اسمی قیمت سهام است که متوسط واقعی قیمت‌ها طی یک سال خاص را نشان می‌دهد. منحنی بالا نمایانگر قیمت واقعی سهام است، این منحنی برابر است با قیمت اسمی تقسیم بر شاخص قیمت مصرف کننده که در سال ۱۹۹۶ برابر با یک بود.

تجربه دهه ۸۰ میلادی نشانگر خطرات و منافع «تن دادن به بازی بازار» است. بازار سهام از سال ۱۹۸۲ به مدت ۵ سال دارای سیر ثابت صعودی بود، که طی آن ۱۴۰ درصد صعود کرد. آنجایی که شانس یا بصیرت سرمایه‌گذاری در بازار سهام را داشتند به ثروت هنگفتی رسیدند. رونق بازار در تابستان ۱۹۸۷ به اوج خود رسید. در روز نوزدهم اکتبر ۱۹۸۷ ـ یا «دوشنبه سیاه» ـ بازار سهام ظرف شش ساعت ۲۲ درصد از ارزش خود را از دست داد. شوکی که به بازارهای اوراق بهادار وارد شد به خوبی حکایت از خطراتی داشت که به هنگام سرمایه‌گذاری در سهام به جان می‌خریم.

با وجود این، هم‌اکنون ۳۵ میلیون آمریکایی دارای سهام هستند که ۳ میلیون آنها درآمدی زیر ۱۰۰۰۰ دلار دارند. البته فقط کسر کوچکی از سهام در اختیار خانوارهای کم‌درآمد قرار دارد، ولی همین حقیقت که بسیاری از مردم مایل به سرمایه‌گذاری ثروتشان در بازارهای سهام هستند خود نشان از جاذبه کسب سود از محل مالکیت سهام دارد. این جاذبه چه زمان از بین خواهد رفت؟ آیا گوی غیب‌گویی برای پیش‌بینی نوسانات قیمت سهام وجود دارد؟ این بحث موضوع نظریه مدرن مالیه است.

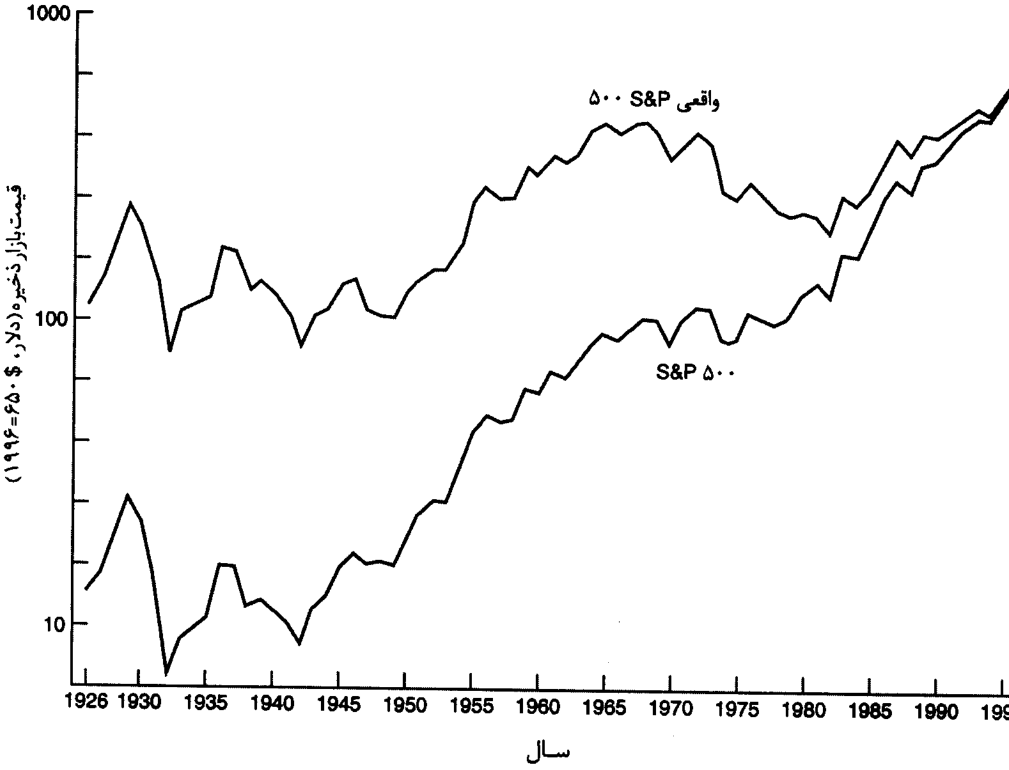

نمودار ۲۵ـ۷. تنها تضمینی که در ارتباط با قیمتهای سهام وجود دارد، این است که قیمتهای سهام همیشه در حال نوسان خواهد بود.
قیمتهای اسمی سهام، که با منحنی پایین نشان داده شده است، با افزایش تورم، افزایش می‌یابد. شاخص استاندارد اندپورز (اس اند پی ۵۰۰) نشانگر تغییرات متوسط قیمتهای ضریب‌بندی شده سهام ۵۰۰ شرکت بزرگ آمریکایی است.
منحنی بالا شاخص «حقیقی» اس اند پی ۵۰۰ را نشان می‌دهد، که با توجه به تغییرات شاخص قیمت مصرف کننده تعدیل شده است.

بازارهای کارآمد و مسیر تصادفی

اقتصاددانان و استادان بحث مالیه مدتهاست که قیمتهای بازارهای سفته بازی، نظیر بازار بورس، و بازار کالاهای اولیه‌ای نظیر ذرت را مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌اند. یافته‌های آنها به بحثهای داغ و گسترده‌ای دامن زده و حتی برخی از تحلیلگران مالی را به خشم آورده است. با وجود این، حقایق موجود عمدتاً مؤید یافته‌های مذکور بوده است.

نظریه‌های مدرن اقتصادی در مورد قیمتهای سهام تحت عنوان *نظریه بازار کارآمد* گروه‌بندی شده‌اند.[۱] این نظریه درواقع بیان دیگری از این حقیقت بنیادین است که: *به‌هیچ‌وجه نمی‌توان مسیر آتی بازار را حدس زد*؟

اگر قدری تأمل کنید، به تشریح دلایل معقول بودن این فرضیه خواهیم پرداخت. ابتدا، اجازه دهید به بررسی اساس واقعی این نظریه بپردازیم. تا به حال تحقیقات زیادی برای یافتن قواعد یا فرمولهای پولدار شدن انجام شده است و قواعدی نظیر «پس از دو روز افزایش قیمت خریداری کنید» یا «با اعلام یک خبر بد خریداری کن و با اعلام خبر خوب، بفروش» حاصل همین تحقیق‌هاست. در همین ارتباط، آلفرد کولز به تحقیق در مورد توصیه‌های دلالان سهام پرداخت. او با بررسی بازده (میزان دلاری کل درآمد سالیانه به ازای هر دلار سرمایه‌گذاری شده) سهام گزیده شده از سوی دلالان سهام، به تعیین عملکرد آنها پرداخت. او دریافت که به طورکلی عملکرد سهام گزیده شده از سوی دلالان سهام چندان تفاوتی با عملکرد یک سبد سهام تصادفی ندارد.

این مشاهده منجر به شکل‌گیری «نظریه تخته *دارت*» برای انتخاب سهام شد: بدین معنا که برای انتخاب سهام می‌توانستید مانند زمانی که دارتی را به سوی تخته پرتاب می‌کنید، سهام خود را به‌طور تصادفی انتخاب نمایید و بهتر این که از هر سهامی خریداری کنید تا سبد «شاخص» متنوعی از بازار سهام را در دست داشته باشید.

این امر شما را در وضعیت بهتری نسبت به آنها که به توصیه دلالان سهام عمل می‌کردند، قرار می‌داد. چرا؟ زیرا آنها باید حق‌العمل‌کاری دلالان سهام را نیز می‌پرداختند، درحالی‌که عملکرد کلی سبد سهامشان با شما چندان تفاوتی نداشت.

طی چهار دهه گذشته، تحقیقات گوناگون این دیدگاه متناقض‌نما را تأیید کرده است. البته آموزه این نظریات آن نیست که با پیروی از قواعد و فرمولها نمی‌توان پولدار شد، بلکه عملکرد سبد سهامی که با توجه به این قواعد و فرمولها انتخاب شده است به‌طورکلی تفاوت چندانی با سبد متنوع سهامی که به طور تصادفی انتخاب شده باشد، ندارد.

---

۱. «کارآیی» در نظریه مالیه کاربرد متفاوتی نسبت به دیگر بخشهای علم اقتصاد دارد. در اینجا «کارآیی» به این معناست که اطلاعات به سرعت جذب می‌شود و به هیچ‌وجه به معنای تولید حداکثر برون‌داد توسط منابع نیست.

اساس عقلایی دیدگاه بازار کارآمد. نظریه پردازان مبحث مالیه سالهاست که با بررسی بازارهای سهام و اوراق قرضه به تحقیق در مورد اساس عقلایی نظریه تخته دارت پرداخته‌اند. چرا بازارهای مالی کارآمد از تداوم سودهای اضافی، جلوگیری می‌کنند؟ نظریه بازار کارآمد به این پرسش، پاسخ می‌دهد.

یک *بازار مالی کارآمد* بازاری است که در آن تمامی اطلاعات جدید از سوی سهامداران و دست‌اندرکاران بازار درک شده و به سرعت در قیمتهای بازار لحاظ شود. به عنوان مثال، فرض کنید که شرکت نفتی لیزی تی به تازگی موفق به کشف نفت در خلیج آلاسکا شده است. این خبر در ساعت ۱۱/۳۰ صبح روز سه شنبه اعلام می‌شود. حدس می‌زنید قیمت سهام لیزی تی چه زمانی افزایش می‌یابد؟ طبق نظریه بازار کارآمد این خبر بلافاصله بر قیمتها تأثیر می‌گذارد. سهامداران و دست‌اندرکاران بازار سهام بلافاصله از خود واکنش نشان داده و پیشنهاد قیمت سهام لیزی تی را به میزان صحیح بالا می‌برند. به‌طور خلاصه، در هر مقطع از زمان، بازارها تمامی اطلاعات موجود را هضم کرده و در قیمتهای سهام یا غله و یا قیمتهای سفته‌بازی دیگر لحاظ کرده‌اند، بدین معنا که اگر به هنگام صرف صبحانه خبری مبنی بر یخبندان شدید در فلوریدا بشنوید، نمی‌توانید با خرید معاملات آتی آب پرتقال یخزده در وقت استراحت نیمروزی خود ثروتمند شوید زیرا به محض اعلام خبر، یا حتی قدری پیش از آن، قیمت آب پرتقال بالا رفته است.

طبق نظریه بازار کارآمد، تمامی اطلاعات موجود در تعیین قیمتهای بازار لحاظ می‌شود و به همین سبب استفاده از اطلاعات کهنه و یا الگوبرداری از الگوهای قدیمی تغییرات قیمت، هیچ فایده‌ای نخواهد داشت.

سیر تصادفی. دیدگاه بازار کارآمد، رویکردی مهم برای تجزیه و تحلیل تغییرات قیمت در بازارهای سازمان یافته در اختیار می‌گذارد. طبق این رویکرد، نمودار تغییرات قیمت سهام در درازمدت باید مانند قدم زدن‌های بدون هدف، بسیار نامنظم باشد.

زمانی که تغییرات قیمت یک سهام در طول زمان کاملاً غیرقابل پیش‌بینی باشد، این قیمت سیری *تصادفی* را دنبال می‌کند. به عنوان مثال، سکه‌ای را برای شیر یا خط بالا بیاندازید. به شیر «مثبت یک» و به خط «منفی یک» بدهید. سپس این کار را صد بار تکرار کنید و نتیجه را به صورت یک نمودار رسم نمایید.

منحنی این نمودار سیری تصادفی دارد. حال برای مقایسه نمودار تغییرات قیمت

سهام میکروسافت و تغییرات شاخص اس اند پی ۵۰۰ در صد روز گذشته را نیز رسم کنید. حال، این سه نمودار چه تشابهی با یکدیگر دارند؟

چرا قیمتهای سفته بازی سیری تصادفی دارند؟ اقتصاددانها به این حقایق دست یافته‌اند: در یک بازار کارآمد، تمامی عناصر قابل پیش‌بینی در تعیین قیمتها لحاظ شده‌اند و اعلام یک خبر جدید ـ مانند افزایش غیرمنتظره شاخص قیمت مصرف کننده، انقلابی در عربستان سعودی، افزایش غیرمنتظره نرخهای بهره از سوی بانک مرکزی ـ است که بر قیمتهای سهام یا کالاهای خام تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این، اخبار باید تصادفی و غیرقابل پیش‌بینی باشد (زیرا در صورت قابلیت پیش‌بینی دیگر یک خبر واقعی به حساب نمی‌آید.

خلاصه اینکه:

نظریه بازار کارآمد دلایل سیر غیرمنظم تغییرات قیمتهای سهام را توضیح می‌دهد. اما وقایع غیرمنتظره، وقایعی غیرقابل پیش‌بینی هستند ـ مانند شیر یا خط، و یا طوفان ـ که ممکن است هر سیری داشته باشند. از آنجایی که قیمتهای سهام تحت تأثیر وقایع غیرمنتظره و غیرقابل پیش‌بینی قرار می‌گیرند، تغییرات آنها نیز مانند گشت و گذاری بی‌هدف، سیری تصادفی دارد.

شرایط صدق نظریه بازار کارآمد. چهار ایراد عمده به نظریه بازار کارآمد گرفته شده است:

۱ـ فرض کنید که همه فلسفه بازار کارآمد را بپذیرند و از تلاش برای هضم سریع اطلاعات دست بردارند. اگر همگان بر این باور باشند که قیمتهای سهام به درستی ارزش‌گذاری شده است، آیا این قیمتها صحت خود را از دست خواهد داد؟

پرسش خوبی است، اما احتمال اینکه همه سهامداران از هضم اطلاعات جدید دست بردارند بسیار ناچیز است. درواقع به محض اینکه تعداد زیادی از سهامداران خود را بی‌نیاز از اطلاعات جدید فرض کنند، بازار کارآیی خود را از دست خواهد داد، که در آن صورت می‌توانیم با استفاده از اطلاعات کهنه، به نان و نوایی برسیم. بنابراین بازار کارآمد، یک وضعیت باثبات، و تعادلی خود ناظر است.

۲ـ برخی از مردم باهوش‌تر و سریعتر از دیگران هستند. برخی نیز می‌توانند با صرف هزینه هنگفت برای دستیابی به اطلاعات، ریسک آینده را کاهش دهند. آیا معقول نیست

که این افراد به سود بیشتری دست یابند؟ تعداد این افراد کم نیست. خانواده راکفلر می‌تواند بهترین مشاوران موجود را به خدمت بگیرد. اما صندوقهای بازنشستگی، دانشگاهها و بسیاری دیگر نیز همین توانایی را دارند. رقابت، توازن لازم برای کارآیی بازار را فراهم می‌آورد و ضامن حداقل سود اضافی است. علاوه بر این، طبق نظریه بازار کارآمد، تعداد اندکی از سرمایه‌گذاران با استعداد و ماهر به خاطر مهارتشان در سرمایه‌گذاری همیشه بازده بیشتری کسب می‌کنند.

۳ـ اقتصاددانهایی که به سابقه تاریخی قیمتهای سهام نظر دارند، معمولاً معقول بودن بروز تغییرات شدید در قیمتهای سهام به خاطر دسترسی به اطلاعات جدید را زیرسؤال می‌برند. بیایید کاهش شدید قیمتهای سهام از پانزدهم اکتبر تا نوزدهم اکتبر ۱۹۸۷ را در نظر بگیریم. طبق نظریه بازار کارآمد، این کاهش ناگهانی در نتیجه وقوع رخدادهای اقتصادی‌ای بروز کرد که انتظار افزایش سود آتی شرکتها را از بین برد. اما این رخدادهای اقتصادی چه بودند، جیمز توبین، برنده جایزه نوبل در رشته اقتصاد، در این باره نوشت: «هیچ عامل روشنی که بتواند [ظرف این چهار روز] اختلافی برابر با ۳۰ درصد در ارزش سهام ایجاد کند، وجود ندارد.» نظریه پردازان بازار کارآمد در برابر این انتقاد، خاموش هستند.

۴ـ نهایتاً اینکه نظریه بازار کارآمد در مورد سهام منفرد و نه لزوماً کل بازار، صدق می‌کند. برخی از اقتصاددانان شواهدی دال بر نوسانات درازمدت و خودمعکوس قیمتهای بازار سهام پیدا کرده‌اند. برخی نیز بر این باورند که نوسانات فوق حاکی از تغییر وضعیت روانی جامعه مالی است. شاید همین نوسانات درازمدت در ورای روانشناسی رونق بازار سهام در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۹۰ و یا ذهنیت رکود در دهه ۱۹۳۰ قرار داشته باشد. به فرض اینکه باور داشتیم کل بازار سهام در سال ۱۹۹۷ دچار «هیجانی غیرمنطقی» و بیش ارزش‌گذاری[1] شده، چه کاری از دست ما ساخته بود؟ ما به تنهایی توانایی خرید یا فروش سهام کافی برای از بین بردن چنین وضعیت روانی‌ای را نداشتیم. بنابراین، از دیدگاه اقتصاد کلان، بازارهای سفته بازی می‌توانند امواجی از بدبینی یا خوشبینی به راه بیاندازند، بدون اینکه نیروهای قدرتمند اقتصادی بتوانند برای تصحیح این انحرافات روانی وارد عمل شوند.

---

1. over valued

راهبردهای مالی شخصی

در مقدمه این کتاب تذکر دادیم که مطالعه علم اقتصاد احتمالاً شما را ثروتمند نخواهد کرد. اما مطالعه دقیق اصول مالیه مدرن مطمئناً به شما کمک می‌کند سرمایه خود را با درایت بیشتری سرمایه‌گذاری کنید و از اشتباهات مالی فاحش بپرهیزید. در پایان این بخش، آموزه‌های مالیه مدرن را در مورد سرمایه‌گذاری‌های شخصی به کار می‌بندیم.

● درس اول: *واقع‌بین باش.* سنگ بنای مطلق سرمایه‌گذاری صحیح واقع بینی و احتیاط در سرمایه‌گذاری‌هاست. برای سرمایه‌گذاری‌های مهم، حتماً به بررسی همه جوانب کار بپردازید و از نظر کارشناسان خبره استفاده کنید. آموزه مطالعات فراوانی که بر روی رفتار بازارهای مالی و مشاوران امور مالی انجام شده است، چیست؟ همیشه به رویکردهایی که مدعی یافتن راهی سریع برای موفقیت هستند، بدبین باشید. با رمل و اسطرلاب نیز پولدار نخواهید شد (هرچند امروزه برخی از مشاوران مالی مشتریان خود را به طالع‌بینی می‌کشانند). تکیه به حس ششم نیز در درازمدت بی‌فایده است. علاوه بر این، حتی بهترین مغزهای وال استریت هم نمی‌توانند شاخصهای قیمت سهام را پیش‌بینی کنند که البته به هیچ‌وجه تعجب‌آور نیست. اگرچه مدیران مالی بزرگ جهان پول کافی برای انجام هرگونه تحقیقات و بررسیها را در اختیار دارند، اما آنها هیچ‌گاه در این راه تنها نیستند و فقط با یکدیگر رقابت می‌کنند.

● درس دوم: *تا حد ممکن سبد سرمایه‌گذاریهای خود را متنوع کنید، و باز هم متنوع کنید، این حکم پیامبران دنیای مالیه است.* یکی از بزرگترین درسهای مالیه این است که تا حد ممکن به سرمایه‌گذاریهای خود تنوع ببخشید. ضرب‌المثل «تمام تخم‌مرغ‌هایت را در یک سبد نگذار» بیان دیگری از همین اصل است.

دلیل منطقی تنوع بخشیدن به سرمایه‌گذاری‌ها آن است که با توزیع وجوه خود در سرمایه‌گذاریهای مختلف، در عین کسب بازده بیشتر، ریسک را نیز کاهش می‌دهید. به عنوان مثال، فرض کنید که سهام و املاک بازده متوسطی برابر با ۱۰ درصد دارند درحالی‌که شاخص ریسک آنها (انحراف معیار) ۳۰ درصد است. یک سبد دارایی شامل درصدی مساوی از هر دو سرمایه‌گذاری نیز بازده متوسطی برابر با ۱۰ درصد خواهد داشت. از آنجایی که معمولاً یک سال بد برای یکی از سرمایه‌گذاریها، سال خوبی نیز برای سرمایه‌گذاری دیگر نیست، تحت شرایط نه چندان پیچیده (استقلال ریسک و

توزیع عادی احتمالات)، شاخص ریسک برای این سبد متنوع سرمایه‌گذاری تنها ۲۱/۲ درصد خواهد بود. محاسبات نشان می‌دهد که مردم با تنوع بخشیدن به ثروتشان از راه سرمایه‌گذاریهای گوناگون ـ انواع سهام عادی، اوراق قرضه عادی و تورمی، و احتمالاً املاک ـ می‌توانند در عین افزایش بازده ثروتشان، ریسک از دست دادن سرمایه‌گذاریها را به حداقل برسانند.

● درس سوم: *سبد شاخص سهام عادی را فراموش نکنید.* سرمایه‌گذارانی که قصد سرمایه‌گذاری در بازار سهام را دارند می‌توانند با نگهداری سبد متنوعی از سهام عادی و با حداقل ریسک ممکن، بازده خوبی کسب کنند. یکی بهترین ابزارها استفاده از *سبد شاخص* است. سبد شاخص مجموعه‌ای از سهام بزرگترین شرکتهایی است که با کمترین هزینه مدیریت و دلالی، با شاخصهای عمده نظیر اس اند پی ۵۰۰ همخوانی دارد.

● درس چهارم: *سرمایه‌گذاری خود را با ارجحیت ریسکتان تطبیق دهید.* می‌توانید با انتخاب سرمایه‌گذاریهای پرریسک‌تر، بازده مورد انتظار سرمایه‌گذاریهایتان را افزایش دهید. (به نمودار ۲۵ـ۶ نگاه کنید). اما پیش از این باید ظرفیت تحمل مالی و روانی ریسک موردنظر را داشته باشید. به گفته یک نکته‌سنج، سرمایه‌گذاری فرق بین خوب خوردن و خوب خوابیدن است. اگر به خاطر نگرانی از نوسانات بازار دچار بی‌خوابی می‌شوید، می‌توانید ریسکهای سرمایه‌گذاری‌تان را با تبدیل دارایی‌هایتان به اوراق قرضه تورمی به حداقل برساندی.

مسلماً در درازمدت خواب راحتی خواهید داشت، اما در یک کلبه محقر! اگر مایلید خوب بخورید، می‌توانید بخش عمده‌ای از سرمایه‌تان را در سهام، از جمله سهام شرکتهای خارجی و بازارهای نوظهور، سرمایه‌گذاری کنید. سهام شرکتهای کوچک را نیز در سبد دارایی‌هایتان بگنجانید و قدری هم اوراق بهادار یا اوراق قرضه کوتاه‌مدت بخرید. مطالعات نشان می‌دهد که بازده یک سبد دارایی شامل بخش عمده‌ای سهام پرریسک و تنها بخش بسیار کوچکی اوراق قرضه و دیگر اوراق بهادار با درآمد ثابت بسیار بهتر از سبدهای دارایی دیگر است.

اگر، بعد از خواندن این دستورالعملها، هنوز هم مایل به سرمایه‌گذاری در بازار سهام هستید، هرگز دلسرد نشوید، اما همیشه پند یکی از بزرگترین کارشناسان مالی آمریکا، برنارد باروک را آویزه گوش خویش سازید:

اگر حاضرید از همه چیز بگذرید ـ و تمامی تاریخ و پیشینه بازار و تمامی شرکتهای عمده‌ای را که سهامشان در بازار سهام خرید و فروش می‌شود، به همان دقتی که یک دانشجوی پزشکی جسدی را تشریح می‌کند، بررسی و مطالعه کنید ـ اگر توانایی چنین کاری را دارید، و علاوه بر آن، به اندازه یک قمارباز بزرگ خونسرد و بر خود مسلط هستید و حس ششم یک غیب‌گو، و دل شیر دارید، آنگاه شاید بخت نیز با شما یار باشد.

خلاصه

الف. پول و نرخ‌های بهره

۱ـ پول به هر چیزی که به عنوان یک وسیله مورد قبول مبادله یا وسیله پرداخت، عمل کند، اطلاق می‌گردد. پول همچنین به عنوان واحد ارزش و ذخیره ارزش عمل می‌کند. پیش از رواج پول، مردم طی مراحلی به نام تهاتر، کالایی را با کالای دیگر مبادله می‌کردند. پول برای تسهیل تجارت و معاملات رواج یافت. در ابتدا، پول درواقع یک نوع کالا بود، سپس اسکناس جای آنرا گرفت و هم‌اکنون پول بانکی در کنار اسکناس بخشی از عرضه پول را تشکیل می‌دهد. پول برخلاف کالاهای اقتصادی دیگر، ارزش ذاتی ندارد و فقط به اعتبار قراردادهای اجتماعی ارزشمند است. ارزش پول درواقع به کالایی است که می‌توان با آن خرید و نه به خاطر استفاده مستقیم از خود پول.

۲ـ امروزه دو تعریف رایج از پول وجود دارد. اولین تعریف، پول معاملاتی (M_1) ـ که از پول رایج و سپرده‌های جاری تشکیل می‌شود. تعریف دوم، تعریف گسترده پول (M_2) است که علاوه بر (M_1) شامل شبه پولهای دارای نقدینگی بالا نظیر حسابهای پس‌انداز نیز هست. تعاریف پول طی دو دهه اخیر به سبب ابداع ابزارهای مالی جدید تغییر کرده است.

۳ـ نرخ‌های بهره بهایی است که در ازای استقراض پول می‌پردازید؛ نرخهای بهره بر اساس دلار در سال به ازای هر دلار استقراض شده، یا درصد در سال محاسبه می‌شود، مردم با کمال میل بهره می‌پردازند زیرا وجوه استقراض شده آنها را قادر به خرید مایحتاج مصرفی و سرمایه‌گذاری‌های سودآور می‌کند.

۴ـ نرخ‌های بهره متفاوتی وجود دارد. عوامل بسیاری از جمله مدت سررسید وام، ریسک و نقدینگی سرمایه‌گذاریها، و قوانین مالیاتی حاکم بر بهره، بر نرخهای بهره تأثیر می‌گذارد.

۵ـ نرخهای بهره اسمی یا پولی طی دوره‌های تورمی، افزایش می‌یابد، و بدین معناست که با افزایش قیمتها، قدرت خرید پول کاهش می‌یابد. برای محاسبه بهره با توجه به کالاها و خدمات حقیقی، از نرخهای بهره واقعی استفاده می‌کنیم که برابر است با نرخهای بهره اسمی منهای نرخ تورم. دولت ایالات متحده اخیراً دست به انتشار اوراق قرضه تورمی زده است که بهره واقعی ثابتی به آنها تعلق می‌گیرد.

۶ـ تقاضای پول با تقاضا برای کالاهای دیگر متفاوت است. پول به خاطر ارزش غیرمستقیمش نگهداری می‌شود. باوجوداین، موجودیهای پولی معمولاً حجم کمی دارند زیرا نگهداری وجوه به صورت پول به جای نگهداری آنها به صورت دارایی‌های دیگر، دارای هزینه‌های فرصت است. زمانی که پول نگهداری می‌کنیم درواقع عواید بهره‌ای خود را قربانی کرده‌ایم.

۷ـ مردم اصولاً به خاطر نیاز به پرداخت هزینه‌ها و یا خرید کالاهای موردنیاز پول نگهداری می‌کنند. این نیازهای معاملاتی با M_1 برطرف می‌شود و عمدتاً با ارزش معاملات یا تولید ناخالص داخلی اسمی مرتبط است. طبق نظریه‌های اقتصادی و شواهد تجربی، تقاضای پول به نرخهای بهره حساس است؛ نرخهای بهره بالاتر منجر به کاهش تقاضای M_1 می‌شود.

ب. بانکداری و عرضه پول

۸ـ بانکها، واحدهای تجاری‌ای هستند که به منظور کسب سود برای صاحبانشان تشکیل شده‌اند. یکی از کارکردهای اصلی بانک، ایجاد حسابهای جاری برای مشتریانش است. بانکهای امروزی حاصل تکامل صندوقهای امانی طلاسازان که پول و اشیاء قیمتی را در آنها به امانت می‌گذاشتند، هستند. طلاسازان به تدریج شروع به نگهداری اندوخته‌ای کمتر از ۱۰۰ درصد سپرده‌ها کردند، که درواقع آغاز بانکداری اندوخته جزیی بود.

۹ـ اگر بانکها اندوخته نقدی برابر با ۱۰۰ درصد سپرده‌ها را نگهداری می‌کردند، به

هنگام تزریق اندوخته‌های جدید به نظام بانکی توسط بانک مرکزی، هیچ پول جدیدی ایجاد نمی‌شد. بلکه تنها یک مبادله ۱ به ۱ از یک نوع پول به نوعی دیگر از پول انجام می‌شد.

۱۰ـ امروزه، بانک به لحاظ قانونی موظف به نگهداری اندوخته در مقابل سپرده‌های جاری‌شان هستند. این اندوخته‌ها می‌تواند به صورت اندوخته موجود نقد در بانک و یا سپرده بدون بهره در بانک مرکزی باشد. برای روشن شدن مطلب، اندوخته قانونی ۱۰ درصد را مورد بررسی قرار دادیم. در این مثال، دیدیم که نظام بانکی به عنوان یک کل ـ به همراه استقراض کنندگان دولتی و خصوصی و سپرده‌گذاران ـ به ازای هر دلار اندوخته جدیدی که توسط بانک مرکزی ایجاد و در نظام بانکی سپرده‌گذاری می‌شود، ۱۰ دلار پول بانکی ایجاد می‌کند.

۱۱ ـ تمامی بانکها در بسط وامهای اعطایی یا سرمایه‌گذاری‌هایشان با محدودیت مواجهند. بانکها نمی‌توانند بیش از سپرده‌های دریافتی، اقدام به وام‌دهی یا سرمایه‌گذاری کنند. بانکها اجازه دارند تنها $\frac{9}{10}$ از اندوخته خود را به دیگران واگذار کنند. اگرچه هیچ بانک واحدی قادر به بسط ۱۰ برابر اندوخته‌هایش نیست، اما نظام بانکی به عنوان یک کل این توانایی را دارد. بانکی که ۱۰۰۰ دلار سپرده جدید دریافت می‌کند، $\frac{9}{10}$ این پول نقد را به صورت وام یا سرمایه‌گذاری به دیگران واگذار می‌کند. اگر سیر این پول را در زنجیره بانکهایی که در این امر دخیل هستند، دنبال کنیم، خواهیم دید که سپرده‌های جدیدی در نظام بانکی به عنوان یک کل ایجاد شده است.

$$\$1000 + \$9000 + \$810 + \$729 + \dots$$
$$= \$1000 \times \left[1 + \frac{9}{10} + \left(\frac{9}{10}\right)^2 + \left(\frac{9}{10}\right)^3 + \dots\right]$$
$$= \$1000 \left(\frac{1}{1-0.9}\right) = \$1000 \left(\frac{1}{0.1}\right)$$
$$= \$10000$$

یا به‌طور کلی‌تر:

$$\text{ضریب فزاینده پول} = \frac{\text{تغییرات پول}}{\text{تغییرات اندوخته}} = \frac{1}{\text{نسبت اندوخته قانونی}}$$

۱۲ـ ممکن است بخشی از اندوخته نقدی جدید نظام بانکی به صورت دارایی‌های دیگری به غیر از حسابهای بانکی، به چرخه گردش پول خارج از نظام بانکی نشت کند.

زمانی که بخشی از اندوخته‌های جدید بانک به صورت دارایی‌های دیگر غیر از حسابهای جاری در می‌آید، آنگاه رابطه ایجاد پول با اندوخته‌های جدید از نسبت ۱۰ به ۱ ضریب فزاینده پول پیروی نمی‌کند.

ج. گشت وگذاری در وال استریت

۱۳ـ خانوارها دارای انواع متنوعی از دارایی‌های مالی هستند. مهمترین دارایی مالی خانوارها پول، حسابهای پس‌انداز، اوراق بهادار دولتی، سهام و سپرده صندوقهای بازنشستگی است.

۱۴ـ دارایی‌ها ویژگیهای متفاوتی دارند که مهمترینشان نرخ بازده (یا نرخ بهره) و ریسک است. نرخ بازده کل عواید دلاری حاصل از یک نوع اوراق بهادار است. ریسک به تغییر پذیری بازده‌های یک سرمایه‌گذاری اطلاق می‌شود. از آنجایی که مردم ریسک گریز هستند، برای فروش دارایی‌های پرریسک، باید نرخ بازده بیشتری نیز پیشنهاد کرد.

۱۵ـ بازارهای سهام، که بازار سهام نیویورک مهمترین آنها محسوب می‌شود، مکانهایی هستند که حق مالکیت بزرگترین شرکتها خرید و فروش می‌شود. تاریخچه قیمتهای بزرگ مملو از فراز و نشیب است، نظیر سقوط بزرگ ۱۹۲۹. سیر قیمتهای سهام با استفاده از شاخصهای قیمت سهام نظیر *استاندارد اندپورز* ۵۰۰ و یا شاخص صنعتی داوجونز دنبال می‌شود.

۱۶ـ نظریه‌های اقتصادی مدرن در زمینه قیمتهای سهام عموماً بر نقش بازارهای کارآمد تأکید دارند. بازار کارآمد بازاری است که تمامی اطلاعات جدید به سرعت توسط سفته‌بازان جذب و هضم شده و به سرعت در تعیین قیمتهای بازار لحاظ می‌شود. در بازارهای کارآمد، سود به سادگی به دست نمی‌آید؛ نگاه به اخبار دیروز یا الگوهای گذشته قیمتها یا انتخابات یا چرخه‌های تجاری هیچ کمکی به پیش‌بینی قیمتهای آتی سهام نمی‌کند. از آنجایی که وقایع غیرمنتظره ضرورتاً به طور تصادفی و بدون نظم اتفاق می‌افتند، سیر تغییرات قیمت سهام و دیگر قیمتهای سفته‌بازی، نظم خاصی ندارد و مانند سیر گشت و گذاری بی‌هدف است.

۱۷ـ چهار راهبرد مالی شخصی زیر را آویزه گوش خود کنید: الف) واقع‌بین باش؛ ب) تا حد ممکن سبد سرمایه‌گذاریهای خود را متنوع کن و باز هم متنوع کن؛ این حکم

پیامبران دنیای مالیه است؛ ج) سبد شاخص سهام عادی را فراموش نکن؛ د) سرمایه‌گذای‌ات را با ارجحیت ریسک خود تطبیق بده.

مفاهیمی برای مرور

پول و نرخهای بهره
پول کالایی، اسکناس، پول بانکی،
M_1 و M_2 انگیزه تقاضای پول
نرخ بهره، نرخهای بهره اسمی و
واقعی تقاضای معاملاتی
جایزه نرخ بهره به خاطر: تقاضای
دارایی
سررسیدنرخ بهره به عنوان هزینه
فرصت نگهداری پول
ریسک اوراق قرضه تورمی
غیرنقدینگی

بانکداری و عرضه پول
بانکها، واسطه‌های مالی،
اندوخته بانکی (موجودی نقد
در صندوق و سپرده در بانک
مرکزی)
نسبت اندوخته قانونی
بانکداری اندوخته جزیی
ضریب فزاینده عرضه پول

بازار سهام
سهام عادی (سهام شرکتی)
شاخص استاندارد اندپورز ۵۰۰
بازار کارآمد، سیر تصادفی
قیمتهای سهام
سبد شاخص سهام
اخبار جدید، اطلاعات کهنه، و
قیمتهای سفته‌بازی
چهار راهبرد برای
سرمایه‌گذاری‌های شخصی

سؤالاتی برای بحث

۱ـ M_1 و M_2 را تعریف کنید. M_1 شامل چه چیزهایی است؟ چه چیزهایی در M_2 لحاظ می‌شود اما در M_1 لحاظ نمی‌شود؟ ارتباط هر یک از مؤلفه‌های M_2 را با عوامل مؤثر در تقاضای پول مشخص کنید.

۲ـ فرض کنید که تمامی بانکها صد درصد اندوخته‌هایشان را نگهداری می‌کردند. جدول ۲۵ـ۵ (a) و ۲۵ـ۶ را به گونه‌ای تغییر دهید که نشان دهنده تزریق ۱۰۰۰ دلار اندوخته جدید به نظامی باشد که صد درصد اندوخته‌ها را نگهداری می‌کند. در این مورد، تأثیر خالص تزریق اندوخته بر عرضه پول چیست؟ آیا در این مورد، بانکها پولی «ایجاد» می‌کنند؟

۳ـ فرض کنید که بانکها ۲۰ درصد از سپرده‌ها را به عنوان اندوخته نگهداری می‌کنند و ۲۰۰ دلار اندوخته از نظام بانکی خارج می‌شود. جدولهای ۲۵ـ۵ (a) تا ۲۵ـ۷ را بر

اساس این فرضیات جدید بازنویسی کنید. در این مثال، ضریب فزاینده عرضه پول چه رقمی است؟ ضریب فزاینده عرضه پول را با استفاده از توضیحات پاورقی شماره ۳ به دست آورید.

۴ـ در صورتی که بقیه شرایط مساوی باشد، تأثیر هر یک از عوامل زیر بر تقاضای پول (M_1) را توضیح دهید:

الف. افزایش تولید ناخالص داخلی واقعی

ب. افزایش سطح قیمتها

ج. افزایش نرخ بهره حسابهای پس‌انداز و اوراق بهادار خزانه‌داری

د. دو برابر شدن تمامی قیمتها، دستمزدها و درآمدها (آیا می‌توانید دقیقاً تأثیر این عامل بر تقاضای پول را محاسبه کنید؟)

۵ـ هزینه فرصت نگهداری پول برابر است با بازده دارایی‌های کوتاه‌مدت امن (نظیر اسناد خزانه‌داری) منهای نرخ بهره پول. تأثیر عوامل زیر بر هزینه فرصت نگهداری پول به صورت سپرده‌های جاری را توضیح دهید:

الف. پیش از سال ۱۹۸۰ (زمانی که سپرده‌های چکی بازدهی برابر با صفر دارند) نرخهای بهره بازاری از ۸ درصد به ۹ درصد افزایش می‌یابد.

ب. در سال ۱۹۸۴ (زمانی که حسابهای جاری حداکثر بازدهی برابر با ۵ درصد دارند) نرخهای بهره از (۱) ۳ درصد به ۴ درصد، و (۲) از ۸ درصد به ۹ درصد افزایش می‌یابد.

ج. در سال ۱۹۹۱ (زمانی که نرخهای بهره حسابهای NOW مقررات زدایی می‌شود)، نرخهای بهره بازار از (۱) ۳ درصد به ۴ درصد و (۲) از ۸ درصد به ۹ درصد افزایش می‌یابد.

اگر کشش تقاضای پول با توجه به هزینه فرصت پول برابر با ۰/۲ باشد، تقاضای پول چه واکنشی در برابر تغییر نرخهای بهره بازار در هر یک از موارد بالا خواهد داشت؟

۶ـ مسایل مربوط به نرخ بهره (در حل این مسایل ممکن است به ماشین حساب نیاز پیدا کنید):

الف. مبلغی برابر با ۲۰۰۰ دلار با نرخ بهره ۱۳/۵ درصد در سال سرمایه‌گذاری می‌کنید. کل مانده حساب شما پس از ۶ ماه چقدر خواهد بود؟

ب. زمانی که به تمام سودهای بهره‌ای متراکم، بهره‌ای تعلق گیرد، آنرا بهره «مرکب» گویند؛ بسیاری از نرخهای بهره امروزی، «مرکب» هستند. اگر مبلغی برابر با ۱۰۰۰۰ دلار را به مدت ۳ سال با نرخ بهره مرکب سالیانه‌ای برابر با ۱۰ درصد سرمایه‌گذاری کنید، کل سرمایه نهایی شما در پایان هر سال چقدر خواهد بود؟

ج. به اطلاعات زیر دقت کنید: شاخص قیمت مصرف کننده در سال ۱۹۷۷، ۶۰/۶ و در سال ۱۹۸۱، ۹۰/۹ بود. نرخ بهره اوراق بهادار دولتی از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ به ترتیب ۷/۲، ۱۰/۰، ۱۱/۵ و ۱۴/۰ درصد در سال بود. متوسط نرخهای بهره اسمی و واقعی دوره چهار ساله ۱۹۷۸-۱۹۸۱ را محاسبه کنید.

د. اسناد خزانه‌داری معمولاً به صورت تنزیل شده به فروش می‌رسند؛ به این معنا که یک سند خزانه‌داری ۹۰ روزه به ارزش ۱۰۰۰۰ دلار، امروز به قیمتی فروخته می‌شود (معمولاً کمتر) که وصول ۱۰۰۰۰ دلار آن در زمان سررسید، نرخ بهره‌ای برابر با نرخ بهره بازار خواهد داشت. اگر نرخ بهره بازار ۶/۶ درصد در سال باشد، قیمت یک سند خزانه‌داری ۹۰ روزه به ارزش ۱۰۰۰۰ دلار چقدر خواهد بود؟

ه. اوراق قرضه تورمی ۳ ساله‌ای به ارزش ۱۰۰۰ دلار را در نظر بگیرید که بهره‌ای واقعی برابر با ۴ درصد به آن تعلق می‌گیرد. در طول این سه سال، نرخ تورم به ترتیب ۳، ۶ و ۵ درصد است. بهره دلاری قابل پرداخت در پایان هر سال و بازپرداخت اصل آن در پایان سال سوم را محاسبه کنید.

۷- توضیح دهید که آیا هر یک از موارد زیر می‌تواند بخشی از عرضه پول معاملاتی (M_1) در ایالات متحده باشد یا خیر: چکهای مسافرتی، حسابهای پس‌انداز، بلیط‌های متروی زیرزمینی، تمبرهای پستی، کارتهای اعتباری و اسکناسهای ۲۰ دلاری در مسکو.

۸- طبق نظریه بازار کارآمد، هر یک از وقایع زیر چه تأثیری بر قیمت سهام شرکت جنرال موتورز خواهد داشت؟

الف. اعلام غیرمنتظره این خبر که دولت مالیاتهای شرکتی را در اول ژوییه آینده افزایش خواهد داد.

ب. افزایش نرخهای مالیاتی در اول ژوییه، پس از گذشت شش ماه از تصویب قانون آن در کنگره.

ج. اعلام غیرمنتظره تصمیم دولت مبنی بر سهمیه‌بندی واردات خودرو از ژاپن در سال آینده.

د. اجرای سهمیه‌بندی واردات خودرو از ژاپن با انتشار مقررات مربوطه در روز ۳۱ دسامبر.

۹ـ فرض کنید مقررات اندوخته قانونی لغو می‌شد. در این صورت چه عاملی سطح اندوخته‌های نظام بانکی را مشخص می‌کرد. ضریب فزاینده عرضه پول در این شرایط چه تغییری می‌کرد؟

۱۰ـ فرض کنید، که یک بانک بسیار بزرگ، مثلا بانک هیومونگوس آمریکا، تمامی سپرده‌های جاری آمریکا را در خود جای می‌داد، و موظف به نگهداری ۱۰ درصد اندوخته قانونی بود. اگر اندوخته جدیدی به اقتصاد تزریق می‌شد، آیا بانک هیومونگوس می‌توانست با دانستن این حقیقت که سپرده جدید باید به خودش باز گردد، بیش از ۹۰ درصد اندوخته افزوده را به صورت وام اعطا کند؟ آیا این وضعیت، ضریب فزاینده عرضه پول را تغییر می‌داد؟

۱۱ـ *مسایل پیشرفته*: یک سکه را ۱۰۰ بار شیر یا خط کنید. به شیر «مثبت یک» و به خط «منفی یک» بدهید. به‌طور مدام نتایج را یادداشت کرده و نهایتاً نمودار آن را رسم کنید. این یک مسیر تصادفی است. (آنهایی که به کامپیوتر دسترسی دارند، می‌توانند همین کار را با استفاده از یک برنامه کامپیوتری، یک شمارشگر اعداد تصادفی و یک پلاتر انجام دهند).

سپس، سیر تغییرات قیمت نهایی سهام شرکت مورد علاقه‌اتان را به مدت چند هفته دنبال کنید (یا آنرا در روزنامه‌های قدیمی پیدا کنید). نمودار تغییرات قیمت سهام در طول زمان را رسم کنید. آیا هیچ تفاوتی در الگوی تغییرات مشاهده می‌کنید؟ آیا هر دو نمودار خط سیری تصادفی دارند؟

فصل بیست و ششم

بانکداری مرکزی و سیاستهای پولی

از آغاز خلقت تاکنون سه پدیده بزرگ اختراع شده است: آتش، چرخ و بانکداری مرکزی.

ویل راجرز

کجا می‌توان از کسانی که در رابطه با چرخه تجاری بیشترین مسؤولیت را دارند، سراغ گرفت؟ شاید تعجب کنید اگر بگوییم که این افراد نه در کاخ سفید و یا کنگره، بلکه در سیستم فدرال ریزرو، بانک مرکزی ایالات متحده، هستند. فدرال ریزرو از طریق کنترل اندوخته‌های بانک‌ها، سطح نرخ بهرهٔ کوتاه مدت را تعیین می‌کند و در تعیین میزان بازده و اشتغال در کوتاه مدت نقش بسیار مهمی ایفا می‌نماید. هر کشور مدرنی دارای یک بانک مرکزی است که مسؤولیت مدیریت امور پولی آن کشور را برعهده دارد.

هدف اصلی فدرال ریزرو، ثابت و پایین نگاه داشتن (نرخ) تورم است. اهداف دیگر آن نیز ایجاد رشد مداوم در بازده ملی، کاهش سطح بیکاری و حفظ نظم و نظام بازارهای مالی است. اگر تقاضای کل بیش از حد زیاد و قیمتها رو به افزایش باشند، هیأت مدیریهٔ فدرال ریزرو ممکن است رشد عرضهٔ پول را کاهش دهد. این کار باعث مهار اقتصاد و کاهش فشارهای ناشی از قیمتها می‌شود. اگر اقتصاد دچار افت و تجارت دستخوش

رکود باشد، فدرال ریزرو می‌تواند عرضهٔ پول را افزایش دهد. این کار معمولاً به افزایش تقاضای کل و کاهش نرخ بیکاری می‌شود. در این بخش، نمایی از نقش محوری فدرال ریزرو در اقتصاد آمریکا ارایه خواهد شد.

در شکل ۲۶-۱ نقش بانکداری مرکزی در اقتصاد و رابطه آن با بانکها، بازارهای مالی، و نرخ بهره‌ها نمایش داده شده است. در قسمت الف نحوه استفاده فدرال ریزرو از تمهیدات معمولش ـ ذخایر بانکی، نرخ تنزیل و دیگر شیوه‌ها ـ برای تعیین میزان عرضهٔ پول مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

الف. بانکداری مرکزی و سیستم فدرال ریزرو

سیستم فدرال ریزرو

ساختار فدرال ریزرو

تاریخ. در خلال قرن نوزدهم، ایالات متحده دستخوش شوک بانکداری شد. این درست مقارن با زمانی بود که مردم ناگهان تصمیم گرفتند سپرده‌های بانکی خود را به پول رایج (نمونه شوک بانکداری را در بخش پیش مرور کنید) تبدیل کنند؛ وقتی به بانکها می‌رسیدند، متوجه می‌شدند که بانکها به دلیل ثابت بودن عرضهٔ پول رایج و کمتر بودن آن در مقایسه با میزان سپرده‌های بانکی، دارای عرضهٔ کافی پول رایج نیستند. نتیجه این پدیده، ورشکستگی بانکها و سیر نزولی در اقتصاد بود. پس از شوک شدید سال ۱۹۰۷، ناآرامی‌ها و بحثهای بسیار به قانون سال ۱۹۱۳ فدرال ریزرو، که هدف از آن «تأمین شرایط لازم برای تأسیس بانکهای فدرال ریزرو و ایجاد پول رایج قابل انعطاف» بود، منجر شد.

سیستم فدرال ریزرو در شکل فعلی خود شامل ۱۲ بانک فدرال ریزرو محلی است که در نیویورک، شیکاگو، ریچموند، دالاس، سان فرانسیسکو و دیگر شهرهای بزرگ واقعند. ساختار محلی که در دوره عامه‌گرایی پا به عرصه گذاشت، اساساً از همان ابتدا به منظور رعایت برابری حق مناطق مختلف در امور بانکی و پرهیز از تمرکز بیش از حد اهرم‌های اصلی بانکداری مرکزی در واشنگتن و یا دستان بانکداران شرقی تأسیس شد. امروزه هر بانک فدرال ریزرو از یک عملکرد سیستم پرداخت سراسری برخوردار است، سکه و پول رایج تقسیم می‌کند و نظارت و وضع مقررات برای بانکهای تحت حوزه‌های خود را برعهده دارد.

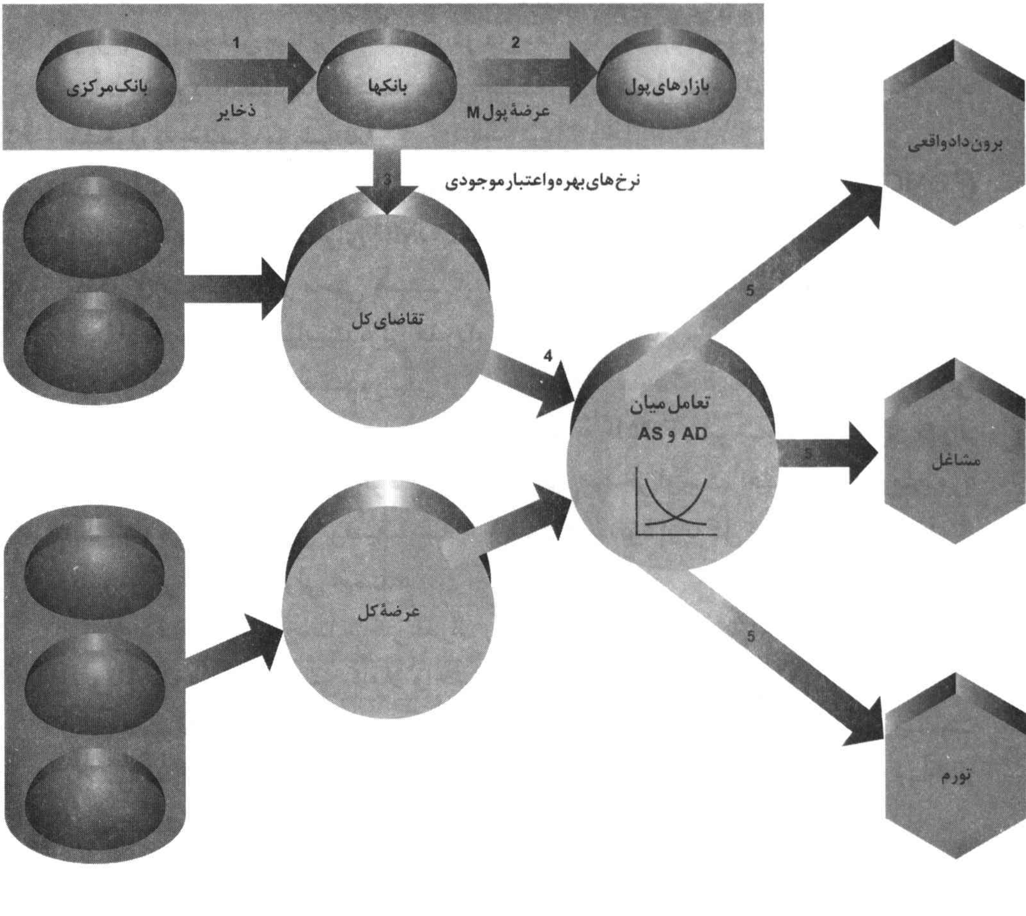

شکل ۲۶ـ۱. نگاهی از دور به چگونگی تأثیر سیاستهای پولی بر برون‌داد و تورم.

شکل ۲۶ـ۱. نمایی کلی از چگونگی تأثیرگذاری سیاست پولی بر سطح بازده و تورم در این نمو[illegible]ر مراحل تأثیر سیاست فدرال ریزرو بر فعالیتهای اقتصادی به شکل گرافیکی ارایه شده است. ۱: تغییر در ذخایر پولی است که به شمارهٔ ۲ می‌انجامد؛ ۲: تغییر در M و بعد ۳: تغییرات نرخ بهره و شرایط اعطای اعتبار. در ۴ AD به واسطه واکنش در مقابل سرمایه گذاری و دیگر هزینه‌هایی که در برابر نرخ بهره حساس هستند، دچار تغییر شده است. در ۵ تغییرات بازده، اشتغال و تورم در پی می‌آیند. به خاطر داشته باشید که سیاست مالی همچنین چرخه تقاضای کل را بارورتر می‌سازد.

چه کسی مسؤول است؟ هستهٔ مرکزی فدرال ریزرو، هیأت رییسهٔ سیستم فدرال ریزرو است که مجموعاً شامل هفت عضو می‌باشد که توسط رییس جمهور معرفی شده و از جانب مجلس سنا برای خدمت در دوره‌های ۱۴ ساله، تأیید می‌شوند. اعضای این هیأت معمولاً بانکدارها یا اقتصاددانانی هستند که به شکل تمام وقت در پست‌های خود مشغول به خدمت می‌شوند.

هیأت محوری تصمیم گیرنده در سیستم فدرال ریزرو کمیته *بازار باز فدرال* (FOMC) است. ۱۲ عضو صاحب رأی FOMC شامل هفت عضو هیأت رییسه به علاوه پنج رییس بانکهای فدرال ریزرو محلی هستند. این گروه کلیدی کار کنترل تنها و مهمترین و مورد استفاده‌ترین حربهٔ سیاست پولی مدرن، یعنی عرضهٔ ذخایر بانکی را برعهده دارند.

در قلّهٔ پیکرهٔ این سیستم، رییس هیأت رییسه قرار دارد که در حال حاضر اقتصاددانی است به نام آلن گرینسپن. او ریاست هیأت رییسه و FOMC و نیز سِمت سخنگوی فدرال ریزرو را برعهده دارد و کل عرصهٔ سیاست پولی، مسخّر اوست. اغلب او را «دومین مرد آمریکا» می‌نامند که این توصیف نشان دهندهٔ گسترهٔ نفوذ او به کل عرصهٔ اقتصاد از طریق تأثیرش بر سیاست پولی است.

به رغم ساختار رسماً متکثر فدرال ریزرو، شاهدان معتقدند که این بانک به لحاظ نفوذ و قدرت از مرکزیتی کاملاً واحد برخوردار است. هیأت فدرال ریزرو، که رؤسای ۱۲ بانک فدرال ریزرو محلی نیز در نشست‌هایشان به آنها می‌پیوندند، تحت ریاست رییس فدرال ریزرو، به تدوین و اجرای سیاستهای پولی همت می‌گمارند. ساختار سیستم فدرال ریزرو در شکل ۲۶-۲ نمایش داده شده است.

استقلال. هنگام بررسی ساختار فدرال ریزرو، ممکن است این سؤال پیش آید که «بانک مرکزی آمریکا در کدام یک از سه شاخهٔ اصلی دولت قرار می‌گیرد؟» پاسخ این است که: هیچ کدام. ۱۲ بانک محلی به لحاظ قانونی خصوصی هستند. در واقع، بانک مرکزی آمریکا در کل خط مشی چون یک آژانس مستقل دولتی دارد.

بانک مرکزی آمریکا به رغم آن که ظاهراً شرکتی است در تصاحب بانکهای تجاری که عضو سیستم بانک مرکزی هستند، اما در حقیقت یک آژانس دولتی است و باید مستقیماً به کنگره پاسخگو باشد، به راهکارهای رییس جمهور توجه کند و هرجا که میان سود شخصی و منافع ملی تضادی پیش آید، همواره مصلحت مردم را در نظر بگیرد.

بانک مرکزی در ازای تسلط بر اوراق بهادار دولتی، پول رایج کشور را چاپ می‌کند و از این راه سالانه میلیاردها دلار سود می‌برد. اما این سود در راستای رسالت ملی ای کـه برعهده دارد، تماماً در اختیار دولت ایالات متحده قرار می‌گیرد.

شکل ۲۶ـ۲. بازیگران اصلی عمده در سیاست پولی

منابع صاحب قدرت در بانک مرکزی آمریکا دو گروهند. هیأت رییسه با هفت عضو، تغییرات نرخ تنزیل را تأیید کرده و الزامات بانک مرکزی را تعیین می‌کند. FOMC مدیریت تنظیم ذخایر بانکی را برعهده دارد. رییس هیأت نیز رهبری هر دو کمیته را برعهده دارد. حجم هر قطعه از ستون فوق نشان دهندهٔ قدرت نسبی آن فرد یا گروه است. به حجم قطعهٔ رییس هیأت توجه کنید.

مهمتر از همه این که بانک مرکزی آمریکا یک آژانس مستقل است. اعضای هیأت رییسه و FOMC دقیقاً به راهکارهای کنگره و رییس جمهور و حتی نتایج انتخابات نیز دقت می‌کنند، اما در نهایت براساس نگرش شخصی خود نسبت به منافع اقتصادی کشور دست به تصمیم‌گیری در ارتباط با سیاست پولی می‌کنند. درنتیجه، بانک مرکزی گاه‌گاه با قوهٔ مجریه در تقابل قرار می‌گیرد. تقریباً هر رییس جمهوری برای بانک مرکزی توصیه‌هایی دارد و گاه‌گاه حتی با کلماتی تند و تیز از سیاست این بانک انتقاد می‌کند. بانک مرکزی مؤدبانه به این اظهار نظرها گوش می‌سپرد، اما در نهایت همان راهی را

برمی‌گزیند که به بهترین نحو حافظ منافع کل کشور می‌داند و هیچ نیازی هم ندارد که تصمیمات خود را به تأیید هیچ نهاد یا شخصی برساند.

هراز گاه مردم می‌گویند که بانک مرکزی زیاده از حد مستقل است. منتقدان می‌پرسند: «چطور ممکن است در نظامی دموکراتیک، گروهی از بانکدارهای خصوصی سیاست پولی کشور را تحت کنترل خود داشته باشند؟» آیا این با ذات دموکراسی سنخیت دارد که گروه کوچکی از مردم که حتی از جانب مردم هم انتخاب نشده‌اند، سر نخ بازارهای مالی را در دست داشته باشند و حتی باعث ایجاد رکود شوند؟ آیا سیاست پولی را نباید نماینده‌های منتخب مردم در کنگره یا قوهٔ مجریه وضع کنند؟

جهان از نگاه بانک مرکزی آمریکا

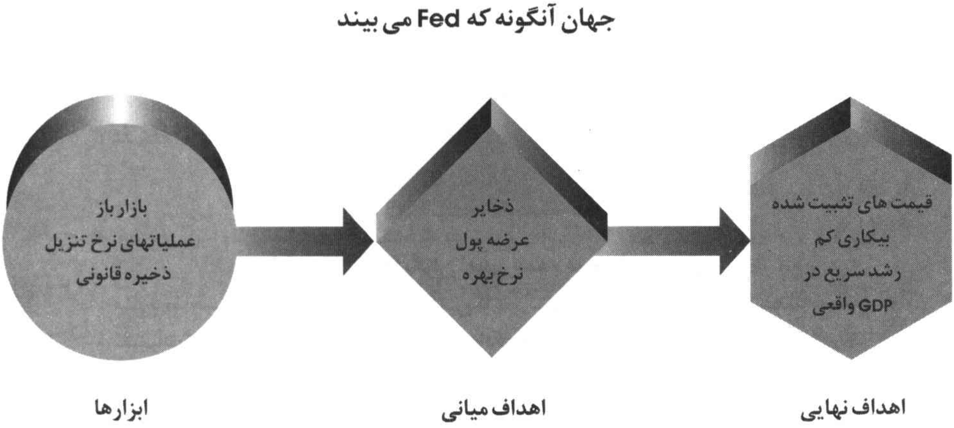

شکل ۲۶ـ۳. در حالی که بانک مرکزی اهدافی چون تثبیت قیمتها را تعقیب می‌کند، عملیات کوتاه مدتش به اهداف میانی معطوف است.

بانک مرکزی در راستای تعیین سیاست پولی به شکل مستقیم ابزارها یا متغیرهای سیاسی را تحت کنترل خود می‌گیرد، مانند عملیات بازار باز، نرخ تنزیل الزامات مربوط به اندوخته. به این ترتیب میزان اندوخته‌های بانک، عرصهٔ پول و نرخ بهره (اهداف میانی سیاست پولی) تعیین می‌شود، نهایتاً سیاستهای پولی و مالی در تعقیب اهداف عمده رشد سریع، کاهش بیکاری و تثبیت قیمتها به یک اندازه مهم و منشأ اثر هستند.

نمی‌توان به سؤالات فوق پاسخ‌های دقیقی داد. از یک سو، یک بانک مرکزی مستقل حافظ ارزش پول رایج کشور و مانعی در خور در برابر تورم افسار گسیخته کشور است. به

علاوه، استقلال تضمین می‌کند که سیاست پولی به صرف وجود اهداف متعصبانهٔ سیاسی دچار تغییر یا نقصانی نمی‌شود (این مسأله گاه در کشورهایی که در آنها قوهٔ مجریه کنترل بانک مرکزی را برعهده دارد، اتفاق می‌افتد.) استقلال بانک مرکزی آمریکا این امکان را به آن می‌دهد که در اخذ سیاست‌هایی (برای مثال، برای مبارزه با تورم) که احتمالاً از حمایت عمومی چندانی برخوردار نیستند، از آزادی عمل کامل برخوردار باشد. معمولاً قوه‌های منتخب مصلحت خود را فدای رفاه اقتصادی کشور در دراز مدت نمی‌کنند. بررسی‌های تاریخی ثابت می‌کند که کشورهای دارای بانکهای مرکزی مستقل معمولاً در کاهش تورم موفق‌تر از کشورهایی هستند که در آنها مقامات منتخب کنترل بانکهای مرکزی را برعهده دارند.

از دیگر سو، منتقدان این ایراد را نیز وارد می‌دانند که رؤسای بانک مرکزی آمریکا توسط هیأت‌های محلی شامل بانکدارها و به مقتضی منافع شخصی انتخاب می‌شوند و رییس جمهور یا کنگره هیچ گونه نفوذی بر آنها ندارند. به علاوه، از این لحاظ که این رؤسا تاکنون از جریانات سیاسی به دور بوده‌اند، ممکن است مدیران پولی این بانک از واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی کشور نیز جدا بیفتند. اعضای کنگره برحسب معمول باید مشکل کارگران بیکار صنعت خودروسازی و مزرعه داران ورشکسته را که به ندرت در عمارت مرمرین مرکز بانک مرکزی در واشنگتن توجهی به آنها می‌شود، نیز حل کنند.

اهداف سیاست. اهداف سیستم بانک مرکزی آمریکا کدامند؟ این بانک از نقش و مسؤولیت خود برداشتی این چنین دارد:

> اهداف [بانک مرکزی آمریکا] شامل رشد اقتصادی با توجه به توان بالقوهٔ اقتصاد برای رشد است: افزایش سطح اشتغال، قیمتهای ثابت (یعنی ایجاد ثبات در قدرت خرید دلار) و متعادل نگه داشتن.[1]

گرچه درک دقیق زنجیرهٔ استدلالاتی که به اخذ تصمیمی در ارتباط با سیاست پولی منجر می‌شود همیشه میسر نیست، اما مورخانی که در مورد تصمیمات اخذ شده بررسی می‌کنند، اغلب در ارتباط با دلمشغولی بانک مرکزی چند عامل را بر می‌شمرند:

---

۱. سیستم *بانک مرکزی آمریکا: اهداف و عملکردها*، هیأت رییسه سیستم بانکِ مرکزی آمریکا، واشنگتن دی.سی، ۱۹۹۴، ص ۲. این کتابی که در شبکهٔ اینترنت نیز موجود است، شرحی مفید از عملیات این بانک ارایه می‌دهد.

حفظ یکپارچگی نهادهای مالی، مبارزه با تورم، دفاع از نرخ تبادل دلار و پرهیز از افزایش شدید بیکاری.

به طور خلاصه:

هیأت بانک مرکزی آمریکا در واشنگتن و ۱۲ بانک مرکزی، ساختار بانک مرکزی ما را تشکیل می‌دهند. هر کشور مدرنی یک بانک مرکزی دارد که رسالت اصلی‌اش کنترل عرضهٔ پول در کشور و ایجاد شرایط برای اعطای اعتبار است.

نمایی از عملیات بانک مرکزی

شکل ۲۶-۳ از دید بانک مرکزی، نمایی از مراحل مختلف عملیات این بانک را نشان می‌دهد. بانک مرکزی آمریکا در راستای تعیین سیاست‌هایش ابزاری را در اختیار دارد. این ابزار شامل اهداف میانی (مانند ذخایر، عرضهٔ پول و نرخ بهره‌ها) می‌شود. کاربرد این ابزار، تأمین اهداف نهایی در یک اقتصاد سالم است ـ تورم ناچیز، رشد سریع بازده و کاهش بیکاری. تمیز دادن این گروههای مختلف (ابزارهای سیاستی، اهداف میانی و اهداف نهایی) در تحلیل ما بسیار مهم است.

سه ابزار عمده در تعیین سیاست پولی به شرح زیرند:

- عملیات بازار باز ـ خرید یا فروش اوراق بهادار دولت آمریکا در بازار باز برای تعیین سطح ذخایر
- سیاست نرخ تنزیل ـ تعیین نرخ بهره، موسوم به نرخ تنزیل، که براساس آن بانکهای تجاری و دیگر نهادهای وام دهنده می‌توانند از بانک مرکزی منطقه وام بگیرند.
- سیاست الزامات مربوط به اندوخته ـ تعیین و تغییر الزامات قانونی نسبت اندوخته در حساب سپرده با بانکها و دیگر نهادهای مالی.

بانک مرکزی آمریکا در امر مدیریت پول باید به یک سری متغیرهای موسم به اهداف میانی توجه داشته باشد. متغیرهای اقتصادی وجود دارند که در سازوکار انتقال میان ابزارهای بانک مرکزی و اهداف نهایی سیاست، واسطه محسوب می‌شوند. وقتی بانک مرکزی می‌خواهد در اهداف نهایی خود تغییراتی ایجاد کند، ابتدا یکی از ابزار خود را مانند نرخ تنزیل تغییر می‌دهد. این تغییر یکی از متغیرهای میانی مانند نرخ بهره، شرایط اعطای اعتبار یا عرضه پول را تحت تأثیر قرار می‌دهد. درست همان گونه که یک طبیب علاقمند به سلامت بیمارش نبض و فشار خون او را کنترل می‌کند، بانک مرکزی نیز به دقت مراقب اهداف میانی خود است.

ترازنامهٔ بانکهای مرکزی

تحلیل بانکداری مرکزی مستلزم تشریح ترازنامهٔ مشترک کل سیستم بانک مرکزی است (شکل ۲۶-۱). اوراق بهادار دولت آمریکا (برای مثال، اوراق قرضه) بخش اعظم دارایی‌های بانک مرکزی را تشکیل می‌دهد. آیتم‌های کوچک، وامها و حواله‌ها اساساً وامها یا مساعده‌هایی هستند که به بانکهای تجاری داده می‌شود. نرخ بهره‌ای که بانک مرکزی در ازای این وامها از بانکها می‌گیرد (یا همان)، نامیده می‌شود. که یکی دیگر از ابزارهای بانک مرکزی محسوب می‌شود.

ترازنامه مشترک ۱۲ بانک مرکزی، ۱۹۹۴ (میلیارد دلار)

دارایی‌ها		بدهیها و ارزش خالص	
اوراق بهادار دولت آمریکا	۴۱۶/۹	اسکناسهای بانک مرکزی سپرده‌ها	۴۲۶/۵
قرض‌ها و حواله‌ها	۰/۱	**سپرده‌ها:**	
دارایی‌های گوناگون دیگر	۶۰/۳	اندوخته‌های بانکی	۲۴/۵
		خزانه‌داری آمریکا	۷/۷
		بدهیهای گوناگون	۱۸/۶
جمع	۴۷۷/۳	جمع	۴۷۷/۳

جدول ۲۶ـ۱. اطلاعات فدرال ریزرو در مورد مبناهای عرضهٔ پول

چارچوب عرضهٔ پول، اسکناسها و سپرده‌های بانک مرکزی است. بانک مرکزی از طریق کنترل دارایی‌های درآمدزای خود (اوراق قرضه و وامهای دولتی) می‌تواند خود (سپرده‌ها و اسکناس‌های بانک مرکزی) را کنترل کند. بانک مرکزی سطح عرضهٔ پول (ارز و حساب‌های سپرده، M1) را تعیین کرده و از این طریق بر سطح GDP و تورم تأثیر می‌گذارد. [منبع: بولتن بانک مرکزی، ژوئن، ۱۹۹۴]

در حوزه بدهی‌های گوناگون، دو موضوع منحصر به فرد و مهم ارز و اندوخته‌ها هستند. که در واقع همان اسکناسهایی هستند که هر روزه از آنها استفاده می‌کنیم. آن چه از اهمیت حیاتی برخوردار است، اندوخته‌های بانکی یا ترازهایی هستند که به صورت سپرده در اختیار بانکهای تجاری با بانکهای مرکزی قرار دارد و به عنوان نمایش داده می‌شود. این به همراه سرمایه نقدی بانکها همان اندوخته‌هایی هستند که تاکنون از آن‌ها

سخن گفته‌ایم. این اندوخته‌ها چارچوب ایجاد سپرده فزاینده توسط سیستم بانکداری کشور را فراهم می‌آورند.

بانک مرکزی از طریق تغییر نحوهٔ کنترل اوراق بهادار دولتی، می‌تواند اندوخته‌های بانکی را نیز تغییر داده و به این ترتیب سلسله حوادثی را ایجاد کنند که نهایتاً عرضهٔ کل پول را تعیین می‌کند.

ترازنامه بانک مرکزی (میلیارد دلار)

دارایی‌ها		بدهیها	
اوراق بهادار آمریکا	۱-	اندوخته‌های بانکی	۱-
جمع	۱-	جمع	۱-

جدول ۲۶ـ۲ (a). فروش بازار باز در ابتدا باعث کاهش اندوخته می‌شود.

ترازنامه بانکهای تجاری (میلیارد دلار)

دارایی‌ها		بدهیها	
اندوخته	۱-	سپرده چکی	۱۰-
قرض‌ها و سرمایه‌گذاریها	۹-		
جمع	۱۰-	جمع	۱۰-

جدول ۲۶ـ۲ (b)... و در نهایت باعث کاهش سپرده‌ها از ۱۰ به ۱ می‌شود.

این جداول مهم نشان می‌دهند که عملیات بازار باز چگونه بر ترازنامهٔ بانک مرکزی و ترازنامهٔ بانکها تأثیر می‌گذارد.

در (a) بانک مرکزی ۱ میلیارد دلار اوراق بهادار فروخته است. سرمایه‌ای که برای خرید اوراق بهادار پرداخته می‌شود به بانک مرکزی سپرده می‌شود و اندوخته‌های بانکی را تا ۱ میلیارد دلار کاهش می‌دهد. اندوخته‌های بانکی نیز در نتیجه عملکرد بازار باز ۱ میلیارد دلار کاهش می‌یابد.

سپس در (b)، نتیجه حاصله در ترازنامه بانکها را می‌بینیم. با نسبت مطلوب اندوختهٔ ۱۰ درصد سپرده‌ها، میزان اندوخته‌ها در سیستم بانکداری کاهش می‌یابد. به این ترتیب، سپرده‌ها باید ۱۰ میلیارد دلار کاهش یابد تا سیستم بانکداری به حالت توازن بازگردد.

جزییات مهم در سیاست پولی

عملیات بازار

یکی از مفیدترین ابزار بانک مرکزی، «عملیات بازار باز» است.

بانک مرکزی از طریق فروش یا خرید اوراق بهادار دولتی در بازار باز، می‌تواند ذخایر بانکی را کاهش یا افزایش دهد. این به اصطلاح عملیات بازار باز مهمترین ابزار بانک مرکزی در ایجاد ثبات هستند.

در تعیین خط مشی، FOMC تصمیم می‌گیرد که آیا از طریق خرید حواله‌های خزانه داری (یعنی اوراق قرضه کوتاه مدت) پول بیشتری وارد سیستم بانکداری کند یا با فروش اوراق بهادار دولتی، سیاست پولی را سفت و سخت‌تر نماید.

برای درک این که عملیات بازار باز چگونه میزان ذخایر پولی را تغییر می‌دهد، فرض می‌کنیم که بانک مرکزی به این نتیجه رسیده است که تحولات اقتصادی باعث ایجاد تورم شده‌اند (مانند موردی که در اوایل سال ۱۹۹۴ شاهدش بودیم). FOMC در واشنگتن تشکیل جلسه می‌دهد و به پیشنهادات و انتقادات کادر اقتصاددانان خبره خود گوش می‌دهد. کمیته تصمیم می‌گیرد که برای کاهش میزان ذخایر و کنترل پول و اعتبار، از محل اوراق بهادار خود مبلغ ۱ میلیارد دلار از حواله‌های خزانه داری را به فروش برساند. این تصمیم این جانب هفت تن اعضای هیأت رییسه در واشنگتن و رؤسای پنج بانک محلی تصویب می‌شود. اما اوراق قرضه به چه کسانی فروخته می‌شود؟ به بازار باز. این افراد شامل معامله گران اوراق قرضه دولتی می‌شود که پس از خرید آنها را مجدداً به بانکهای تجاری، شرکتهای بزرگ، دیگر نهادهای مالی و افراد دیگر می‌فروشند.

خریداران معمولاً اوراق قرضه را از طریق نوشتن چک برای بانک مرکزی که از حسابشان در بانکی تجاری کشیده می‌شود، خریداری می‌کنند. برای مثال، اگر بانک مرکزی ۱۰۰۰۰ دلار اوراق قرضه را به خانم اسمیت بفروشد، این خانم از حساب خود در کویوت بانک سانتافه یک چک می‌نویسد. وقتی کویوت بانک مبلغ چک را می‌پردازد، ترازنامهٔ خود را با بانک مرکزی تا حد ۱۰۰۰۰ دلار کاهش می‌دهد. در پایان روز، کویوت بانک و کل سیستم بانکداری تجاری، در سیستم بانک مرکزی آمریکا، ۱۰۰۰۰ دلار از ذخایر خود را از دست می‌دهد.

در جدول ۲۶-۲ (a)، تأثیر فروش ۱ میلیارد دلاری بازار باز بر تراز نامهٔ بانک مرکزی را نشان می‌دهد. فروش بازار باز، ترازنامه بانک مرکزی را از طریق کاهش دارایی‌ها و تا حد ۱ میلیارد دلار تغییر می‌دهد: بانک مرکزی ۱ میلیارد دلار از اوراق قرضهٔ دولتی را فروخته است و دیون و بدهی‌ها نیز دقیقاً در همین سطح، یعنی ۱ میلیارد دلار از ذخایر بانکی، کاهش یافته است.

تأثیرها بر پول. برای درک تغییر سطح ذخیره پولی بر میزان عرضه پول، باید تصور کنیم که بانکها ۱۰ درصد از سپرده‌های خود را به عنوان ذخایر پولی به بانک مرکزی می‌دهند. دلیل قانونی این کار با تفصیل بیشتر در انتهای همین بحث بررسی خواهد شد.

میزان عرضهٔ پول چه تغییری می‌کند؟ میزان ذخایر تا حد ۱ میلیارد دلار کاهش می‌یابند و این مسأله باعث کاهش سطح سپرده‌ها می‌شود. در بخش آخر نشان دادیم که چگونه تغییر در ذخایر بانکی به ایجاد تغییری چند برابر در کل سپرده‌های

بانکی منجر می‌شود. اگر نیاز به ذخیره قانونی پول برابر با ۱۰ درصد باشد، فروش ۱ میلیارد دلاری اوراق قرضهٔ دولتی باعث ایجاد کاهش ۱۰ میلیارد دلاری در میزان عرضهٔ کلی پول می‌گردد. جدول ۲۶-۲ (b) نیز وضعیت نهایی بانکها را پس از بازپرداخت ۱ میلیارد دلار ذخیرهٔ پولی توسط بازار باز نشان می‌دهد. سرانجام، فروش بازار باز بانک مرکزی باعث ایجاد کاهش ۱۰ میلیارد دلاری در میزان عرضهٔ پول می‌شود.

روندهای عملکرد

FOMC سالانه هشت بار تشکیل جلسه می‌دهد تا به بخش اجرایی خود، بانک مرکزی نیویورک، دستورات لازم را بدهد. این دستورالعمل‌ها «در سیاستنامه FOMC» تدوین می‌گردد. این دستور العمل شامل دو بخش است: ارزیابی کلی شرایط اقتصادی و بررسی اهداف سیاست پولی.

مهمترین بخش این فرآیند، ارایه دستور العملهای لازم به کادر بانک مرکزی نیویورک برای مدیریت بازارهای مالی در هر روز است. روندهای عملکرد در طول زمان تغییر کرده است. قبل از دههٔ هفتاد، FOMC دستورات مبهمی چون «شرایط اعطای اعتبار یا نرخ بهره‌ها را چون قبل حفظ کنید.» یا «برای گسترش GDP، شرایط اعطای اعتبار را کمی تسهیل کنید.» صادر می‌کرد. بانک مرکزی به دلیل اقدامات بسیار محتاطانه‌اش، در

عکس العمل به شرایط چرخه‌های تجاری، گاهی بسیار کند عمل می‌کرد.

در اواخر دهه هفتاد، بانک مرکزی روندهای اجرایی خود را در راستای توجه دقیق‌تر به نوسانات عرضهٔ پول، تغییر داد. بانک مرکزی را متهم کردند که در انتخاب مجدد رییس جمهور نیکسون در سال ۱۹۷۲ به او کمک کرده است. کمی پس از این تاریخ، بانک مرکزی را در ارتباط با عکس العمل نابجایش در مقابل رکود شدید اقتصادی در سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۵ و نیز تشدید میزان بیکاری در مظان اتهام قرار دادند. کنگره برای کنترل بانک مرکزی به این بانک دستور داد که برای مقدار کل پول، نرخ رشد واضح و روشنی را به عنوان هدف تعیین کند. عمده‌ترین تغییر در خط مشی بانک مرکزی در سال ۱۹۷۹ روی داد، یعنی زمانی که این بانک برای کاهش دادن تورم فزاینده، سعی کرد که از تجربه کارشناسان پولی خود استفاده کند. این کار مستلزم به کارگیری توصیه‌های این کارشناسان در برخورد با ذخایر و عرضه پول بود. (ما تجربهٔ کارشناسان فوق را در همین بخش و مدیریت پول را در بخش ۳۲ مورد بحث قرار خواهیم داد.»

در دهه‌ای که در پس سال ۱۹۸۲ آمد، بانک مرکزی در روندهای اجرایی خود، اهمیت کمتری به مقدار کل پول داد. این بانک در ابتدا M1 را از دستورالعمل ماهانه خود کنار گذاشت و بعد در سال ۱۹۹۳ ناکارآیی M2 نیز فاش شد. ثابت شد که سیاستهای انباشت پول برای پیش بینی نوسانات تقاضای کل، بسیار غیرقابل اطمینان هستند.

اما چه عواملی جایگزین این شاخص‌ها شد؟ در اوایل دههٔ نود، بانک مرکزی شاخصهای متعددی، منجمله پیش بینی شرایط اقتصادی را مطمع نظر قرار داد. در تعیین شرایط پولی، هیچ متغیر واحدی را نمی‌توان به عنوان ریشهٔ اصلی محسوب نموده با این حال بانک مرکزی هردم بیش از پیش تضمین ثبات قیمتها و بروز عکس العمل در مقابل تورم یا خطر بروز تورم را در اولویت اصلی وظایف خود قرار می‌دهد.

سیاست نرخ تنزیل: ابزار دوم

وقتی بانکهای تجاری با کاهش ذخایر خود روبرو شوند، این امکان را خواهند داشت که از بانکهای مرکزی کشور وام بگیرند. این قرضها ذیل دارایی‌هایی که در جدول ۲۶ـ۱ در تزار نامهٔ بانک مرکزی تحت عنوان «قرض‌ها و برات‌ها» آمده، محسوب می‌شدند. این قرض‌ها را ذخایر قرضی می‌نامند. وقتی ذخایر قرضی رو به افزایش می‌گذارند،

بانکها در حال قرض گرفتن از بانک مرکزی هستند و از این طریق مجموع ذخایر بانکی (ذخایر قرضی به علاوهٔ ذخایر غیر قرضی) را افزایش می‌دهند. بالعکس، کاهش ذخایر قرضی باعث تشدید کاهش مجموع ذخایر بانکی می‌شود.

در سالهای ابتدایی، اولین شیوه برای تهیهٔ ذخایر کافی برای سیستم بانکی، دریچهٔ تنزیل بود. وقتی بازارهای مالی توسعه یافتند و نقش سیاست‌های پولی بهتر درک شد، بانک مرکزی برای تنظیم سطح کلی ذخایر بانک‌ها، به عملیات بازار باز متوسل شد. امروز، برای کنترل نوسانات یومیهٔ ذخایر بانکها، عمدتاً از دریچهٔ تنزیل استفاده می‌شود. بانکها در هنگامهٔ نوسانات ناگهانی در ذخایر پولی مورد نیاز می‌توانند به دریچهٔ تنزیل متوسل شوند، به این ترتیب بی ثباتی و نوسانات کوتاه مدت در نرخ بهره‌ها نیز کاهش می‌یابد.

نوع سپرده	نسبت ذخیره	قابلیت تغییر بانک مرکزی
حساب‌های چکی (معامله):		
● ابتدا ۴۹ میلیون دلار	۳	هیچ تغییری ممکن نیست
● بیش از ۴۹ میلیون دلار	۱۰	۱۴ـ۸
سپرده‌های زمانی و پس‌انداز:		
● شخصی	۰	
● غیر شخصی		
با سررسید تا $1\frac{1}{2}$ سال	۰	۹-۰
با سر رسید بیش از $1\frac{1}{2}$ سال	۰	۹-۰

جدول ۲۶ـ۳. ذخایر مورد نیاز برای نهادهای مالی

ذخایر قانونی به واسطهٔ قانون و مقررات اداره می‌شوند. ستون نسبت ذخایر نشان دهندهٔ درصد سپرده‌ها هر گروه است که باید در سپرده‌های غیر انتفاعی در بانک مرکزی و یا به شکل نقد، حفظ شوند. حسابهای نوع چکی در بانکهای بزرگ در مقابل ذخایر مورد نیاز ۱۰ درصد قرار دارند، در حالی که دیگر سپرده‌های کلان مشمول هیچ‌گونه ذخیره قانونی نمی‌شوند. بانک مرکزی می‌تواند نسبت ذخیره را در حد معلومی تغییر دهد، اما فقط در صورتی این کار را می‌کند که شرایط اقتصادی، از تغییرات عمده‌ای در سیاست پولی خبر دهد. [منبع: بولتن بانک مرکزی آمریکا، اوت ۱۹۹۷]

گاهی بانک مرکزی نرخ تنزیل را کم و زیاد می‌کند. این نرخ، در واقع نرخ بهره‌ای است که بانکها برای قرض‌هایی که از ۱۲ بانک مرکزی محلی می‌گیرند، می‌پردازند. نرخ تنزیل سالها اهرم اصلی تعیین سیاست پولی بود. برای مثال، در سال ۱۹۶۵ وقتی که بانک مرکزی می‌خواست به بازارها هشدار دهد که به دلیل بروز جنگ ویتنام ممکن است تورم ایجاد شود، نرخ تنزیل را بالا برد. این هشدار چنان متقن بود که مارتین، رییس بانک مرکزی را به LBJ فرا خواندند و رییس جمهور جانسون که بیم داشت نرخ تنزیل بیشتر باعث افت اقتصادی شود، شدیداً از او انتقاد کرد.

امروزه، نرخ تنزیل در گسترهٔ سیاست پولی، ابزار چندان مهمی محسوب نمی‌شود. گاهی تغییر نرخ تنزیل به عنوان هشداری برای بازارهای مالی به کار می‌رود تا از این طریق آنها از بروز عنقریب تغییری عمده در سیاست‌ها آگاه شوند. اما نرخ تنزیل عمدتاً با نرخ بهره در بازار نوعی هماهنگی دارد. به این ترتیب بانکها نمی‌توانند با وام گرفتن با نرخ تنزیل کم و سپس وام دادن با نرخ بهرهٔ بالا در بازار رقابتی، سودهای کلانی به جیب بزنند.

تغییر ذخیره قانونی

اگر هیچ قانون دولتی ای وجود نداشت، بانک‌ها احتمالاً تنها بخش کوچکی از سپرده هایشان را به شکل ذخیره نگه می‌داشتند. در واقع، بانکهای آمریکایی امروزه باید ذخایری بسیار بیشتر از آن چه برای برای تأمین نیاز مشتریان لازم است، داشته باشند.

این الزامات قانونی در ارتباط با ذخایر، بخش مهمی از سازوکاری است که بانک مرکزی از طریق آن عرضه پول بانکها را کنترل می‌کند. در بخش کوچک حاضر، ماهیت قانون ذخایر الزامی را شرح داده و نحوهٔ تأثیرگذاری آنها بر میزان عرضهٔ پول نشان خواهیم داد.

قانون ذخایر الزامی. گفتیم که بانکها باید مبلغ کمی را به عنوان ذخایر غیر انتفاعی خود در نظر بگیرند. جدول ۲۶ـ۳ ذخایر قانونی فعلی و اختیارات بانک مرکزی را در تغییر این ذخایر قانونی نشان می‌دهد. مفهوم اصلی، نرخ ذخیره *قانونی* است. این نرخ‌ها از ۱۰ درصد در مقابل سپرده‌های چکی تا صفر درصد برای حساب‌های پس‌انداز شخصی را در بر می‌گیرند. برای حفظ سادگی کار در نمونه‌های عددی خود، از

نسبت‌های ذخایر ۱۰ درصدی استفاده می‌کنیم و البته همواره به خاطر خواهیم داشت که نسبت واقعی ممکن است گاهی بیشتر یا کمتر از ۱۰ درصد باشد.

برای آنکه بانک مرکزی بتواند میزان عرضهٔ پول را کنترل کند، میزان ذخیرهٔ قانونی بالا در نظر گرفته می‌شود. ذخیره قانونی این امکان را به بانک مرکزی می‌دهد که عملیات بازار باز خود را با اطمینان از ثبات تقاضای ذخایر، اجرا کند. بانک مرکزی با تعیین میزان ذخایر قانونی بیش از آنچه بانکها خواستارش هستند، می‌تواند سطح ذخایر را تعیین کرده و در نتیجه به شکل دقیقتری سطح عرضهٔ پول را کنترل کند. تأثیر خالص این امر، تشدید کنترل بانک مرکزی بر نرخ بهره کوتاه مدت است.

به عبارت دیگر، تعیین ذخایر بانکی در سطح بالا به این مفهوم است که بانک‌ها خواستار حفظ این سطح در کمترین حد ممکن خواهد بود. عرضهٔ پول بانکی از طریق عرضهٔ ذخایر بانکی (یعنی بانک مرکزی، عرضهٔ پول را از طریق عملیات بازار باز کنترل می‌کند) و ضریب فزایندهٔ عرضهٔ پول (که از طریق نرخ تعیین شدهٔ ذخیره قانونی تعیین می‌شود) مشخص می‌گردد. بانک مرکزی هم ذخایر بانکی و هم نرخ تعیین شدهٔ ذخایر مورد تقاضا را کنترل می‌کنند، بنابراین می‌تواند (با ضریب اشتباه بسیار ناچیز) سطح عرضهٔ پول را تعیین نماید.

تغییرات ذخایر مورد نیاز. بانک مرکزی در صورت تمایل برای تغییر سریع میزان عرضهٔ پول، می‌تواند میزان تعیین شده ذخیره قانونی را تغییر دهد. برای مثال، اگر بانک مرکزی بخواهد یک شبه بر پول کنترل بیشتری اعمال کند، می‌تواند نسبت ذخیرهٔ قانونی را برای بانک‌های بزرگ تا ۱۴ درصد حد قانونی افزایش دهد. حتی می‌تواند سطح ذخایر را در سپرده‌های زمانی نیز بالا ببرد.

اما افزایش نرخ‌ها دقیقاً به چه نحو شرایط اعطای اعتبار را سفت و سخت می‌کند؟ فرض کنید که نسبت ذخیرهٔ تعیین شده ۱۰ درصد است و بانکها برای رسیدن به این سطح، ذخایر خود را افزایش داده‌اند. حال تصور کنید که بانک مرکزی تصمیم می‌گیرد شرایط اعطای اعتبار را سفت و سخت‌تر کند، و کنگره به بانک مرکزی اجازه می‌دهد تا نسبت ذخیره را تا ۲۰ درصد افزایش دهد. (این رقم خیالی فقط برای حفظ سادگی محاسبات لحاظ شده است. بانک مرکزی نمی‌تواند در زمان فعلی دست به چنین اقدام خطیری بزند و، در واقع، چنین کاری نیز نمی‌کند.)

حتی اگر بانک مرکزی برای تغییر سطح ذخایر بانکی، از طریق عملیات بازار باز یا سیاست نرخ تنزیل هیچ اقدامی انجام ندهد، حال بانکها مجبورند که تا حد زیادی وامها و سرمایه‌گذاری‌های خود را کاهش دهند (همچنین سپرده هایشان را)، همانطور که در بخش آخر نشان داده‌ایم، سپرده‌های بانکی می‌توانند فقط ۵ برابر ذخایر بانکی و نه ۱۰ برابر آن باشند. به این ترتیب تمامی سپرده‌ها باید تا نیم برابر کاهش یابند!

این کاهش چشمگیر به سرعت متحقق خواهد شد. به محض این که قانون افزایش ۲۰ درصدی به مورد اجرا گذاشته شود، بانک‌ها متوجه خواهند شد که با ذخایر ناکافی روبرو هستند. بنابراین مجبورند مقداری از اوراق قرضهٔ خود را بفروشند و از اعطای بعضی وامها نیز خودداری کنند. خریداران اوراق قرضه و وام گیرنده‌ها، حسابهای چکی خود را کاملاً خالی خواهند کرد و این روند تنها هنگامی پایان می‌یابد که بانکها سپرده‌های خود را از ۱۰ برابر تا ۵ برابر ذخایر خود کاهش دهند. چنین تغییر شدیدی آن هم در چنین زمان کوتاهی به افزایش نرخ بهره، افزایش بهره وام، کاهش شدید سرمایه‌گذاری و تقلیل چشمگیر GDP و اشتغال منجر می‌شود. بنابراین نمونه‌ای که ذکر کردیم هشداری است برای اینکه از شیوهٔ تغییر میزان ذخیره با احتیاط بسیار استفاده کنیم. *از شیوهٔ تغییر ذخایر خیلی کم استفاده می‌شود، چون می‌تواند به ایجاد تغییری عمیق و ناگهانی در سیاست‌ها و خط مشی‌ها منجر شود. عملیات بازار باز می‌تواند با ایجاد اختلال و بی نظمی کمتر، به همین نتایج ختم گردد.*

مقررات مالی

علاوه بر سه ابزار عمدهٔ فوق، بانک مرکزی (با کمک کنگره و دیگر مؤسسه‌های دولتی) در طول تاریخ اقدامات خود، از طریق محدود کردن نرخ بهره به تنظیم قوانینی برای بازارهای مالی پرداخته است. تا دههٔ هشتاد، بخش اعظم نرخ بهره‌ای که توسط بانک‌های تجاری پرداخت می‌شد، کاملاً کنترل می‌شد. بانکها اجازه نداشتند به حسابهای چکی، بهره بپردازند و نرخ بهره در مورد حسابهای پس‌انداز و سپرده‌های زمانی نیز دارای سقف معین و مشخص بود.

در بازارهای رقابتی نمی‌توان نرخ بهرهٔ ثابت و بادوامی تعیین کرد. نهادهای مالی ابزارهای جدیدی ایجاد کردند که سرمایه‌های سپرده‌های کم بهره را جذب می‌کرد. نرخ

بهرهٔ بالای اواخر دههٔ هفتاد و اوایل هشتاد فشار بیشتری را بر سیستم وارد کرد، چون بانکها (که سالانه برای حسابهای پس اندازشان ۵٪ پرداخت می‌کردند) باید با سرمایه‌های مشترک در بازار پولی رقابت می‌کردند (که ۱۰ یا ۱۵ درصد به پس‌اندازهایشان پرداخت می‌کردند). نهایتاً مجموعه مقرراتی که در طول دورهٔ رکود بزرگ در آمریکا وضع شده بود، به تدریج رو به نابودی گذاشت. کنگره در مقابل قوانین بانکداری سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ که باعث ایجاد بی نظمی در نرخ بهره شده بود، از خود عکس العمل نشان داد.

قوانین بانکی سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ ساختار مقرراتی را ایجاد کردند که باعث از بین رفتن کنترل و نظارت بر نرخ بهره در بازارهای مالی شده است. شالودهٔ تحلیلی شیوهٔ جدید، جدا کردن حسابهای معاملاتی از حساب‌های غیر معاملاتی بود. هدف اصلی *حساب معاملاتی* مانند حساب چکی، این بود که به عنوان شیوه‌ای برای پرداخت عمل کند. *حساب غیر معاملاتی* نوعی دارایی است که هدف اولیه‌اش حفظ سرمایه برای آینده است، نه پرداخت حساب‌ها (حساب پس‌انداز نمونه‌ای از حساب غیر معاملاتی است.)

پس از جدا کردن این دو نوع حساب، قوانین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ به نحوی مؤثر باعث آزاد شدن حساب‌های غیر معاملاتی شد. این قانون در سال ۱۹۸۶ سقف نرخ بهره را برای حسابهای غیر معاملاتی را از بین برد و برای این سپرده‌ها در حسابهای شخصی صفر در صد و برای حسابهای تجاری حداقل سطح بهره را تعیین نمود. امروزه، به حسابهای غیر معاملاتی نرخ بهرهٔ بازار تعلق می‌گیرد و مشمول ساختار مقررات بانک مرکزی نیز محسوب نمی‌شوند.

دارایی‌های معاملاتی نیز مانند حسابهای چکی به استثنایی یک مورد عمده، آزاد شدند. مقررات مهمی که در جدول ۲۶-۳ نیز خواهیم دید، این است که برای این حسابها ذخایر کلانی در نظر گرفته می‌شود. در نتیجهٔ این تغییرات بنیادی، بخش عمدهٔ کنترل نرخ بهره در بازارهای مالی منتفی شد و از بین رفت.

یک سری از مقررات مهم که هنوز به قوت خود باقی است، به توانایی بانک در پرداخت کل بدهی هایش مربوط می‌شود. از زمان رکود بزرگ به بعد، دولت فدرال از بانکها حمایت کرده است. دولت برای جلب اعتماد مردم به سیستم بانکداری،

سپرده‌های بانکی را بیمه می‌کند، اسناد بانک را حسابرسی و بررسی می‌کند و کنترل بانکهایی را که قادر به پرداخت دیون خود نیستند به عهده می‌گیرد. یکی از عملکردهای مهم دولت تضمین سپرده‌های بانکی است. دولت در بانکهایی که عضو شرکت بیمه سپرده فدرال (FDIC) هستند، هر سپرده را تا میزان ۱۰۰۰۰۰ دلار بیمه می‌کند. به علاوه، بانک مرکزی و دیگر مؤسسه‌های وضع‌کننده مقررات، برای حصول اطمینان از اینکه کلاهبرداری و سوءاستفاده از پس اندازهای دههٔ هشتاد و نزول خواری تکرار نشود. روال کار بانکداری را مورد بررسی قرار می‌دهند.

سیاست پولی در اقتصاد باز

بانکهای مرکزی در اقتصادهای باز جایگاه ویژه‌ای دارند و در این اقتصادها، جریان ذخایر و نرخ تبادل ارز را مدیریت کرده و بر پیشرفت‌های مالی بین المللی نظارت می‌کنند.

جریان ذخایر. امروزه دلار در تجارت جهانی هم به عنوان ذخیرهٔ ارزش و هم به واسطهٔ تبادل بین المللی ارز، به شکل گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نتیجه، کسانی که در خارج از کشور با ایالات متحده رابطهٔ واردات و صادرات دارند، سرمایه‌گذاران خارجی و آمریکایی و کسانی که بودجهٔ مالی تجارت و سرمایه‌گذاری میان کشورهای دیگر را تأمین می‌کنند، سفته بازان و معامله‌گران بازارهای مالی خارجی، دولتهای بیگانه، بانکهای مرکزی و آژانس‌های بین المللی چون صندوق بین المللی پول از دلار استفاده می‌کنند. خارجی‌ها به شکل دارایی‌های که معیار ارزش پولی‌اشان دلار آمریکاست، صدها میلیارد دلار سرمایه دارند. به این دلیل که خود ارز شامل هیچگونه عایدی به شکل بهره نمی‌شود، خارجی‌ها دارایی هایی را که بهره شاملشان می‌شود (اوراق قرضه، بورس و غیره) ترجیح می‌دهند. اما خارجی‌ها برای آنکه در خرید و فروشهای خود یک ارز واحد و مشترک داشته باشند، در M1 از دلارهای معاملاتی استفاده می‌کنند.

اما چرا در این جا ما تا این حد دلمشغولی دارایی‌های پولی بین المللی هستید؟ دلیل این امر آن است که سپرده‌های بانکی خارجی‌ها در سیستم بانکداری باعث افزایش میزان کلی ذخایر بانکی می‌شود، همانطور که شهروندان داخلی کشور باعث افزایش

سپرده‌ها می‌شوند. به این ترتیب، تغییر در دارایی‌های دلاری خارجی‌ها می‌تواند باعث ایجاد افزایش یا کاهش عرضهٔ پول درایالات متحده گردد. برای مثال، فرض کنید که ژاپنی‌ها تصمیم می‌گیرند ۱۰۰۰ دلار ارز آمریکایی را به شکل سپرده در بانکهای آمریکایی واریز کنند. چه اتفاقی می‌افتد؟ همانطور که در جدول ۲۵-۵ (a) در بخش پیش شاهدش بودیم، در سیستم بانکداری داخلی، ۱۰۰۰ دلار بر ارزش ذخایر پولی بانک اضافه می‌شود. در نتیجه، سیستم بانکداری می‌تواند سپرده‌ها را تا ده برابر افزایش دهد که در مثال ما معادل ۱۰۰۰۰ دلار می‌شود.

به این ترتیب، کنترل بانک مرکزی آمریکا بر پول کشور به واسطهٔ بده بستانهای بین‌المللی در ذخایر بانکی، تعدیل می‌شود. با این حال بانک مرکزی این توان را دارد که هرگونه تغییر ذخایر را که از خارج اعمال می‌شود، کنترل کرده و متعادل سازد. بانک مرکزی این مهم را از طریق شیوه‌ای موسوم به ضدعفونی‌کردن[1] انجام می‌دهد. ضدعفونی به کلیه اقداماتی اطلاق می‌شود که میزان عرضهٔ پول را در داخل کشور، از تأثیرات جریان ذخایر بین المللی مصون نگاه می‌دارد. ضدعفونی معمولاً هنگامی انجام می‌شود که بانک مرکزی در بازار باز اقداماتی را انجام می‌دهد که نوسان ذخایر بین المللی را به تعویق می‌اندازد. در عمل، بانک مرکزی معمولاً ترتیبی می‌دهد که نوسانات بین المللی تأثیری بر میزان ذخایر داخلی نداشته باشند.

کنترل بانک مرکزی بر ذخایر بانکی تحت تأثیر نوسانات خارجی قرار می‌گیرد. اما این نوسانات با ضدعفونی کردن جریانات بین المللی توسط بانک مرکزی، به حالت تعادل و توازن در می‌آیند.

نقش سیستم نرخ تبادل ارز.[2] یکی از عوامل مهم در بازار مالی یک کشور، سیستم نرخ تبادل ارز است، همانگونه که در بخشهای آینده نیز شاهد خواهیم بود، روابط مالی و تجارت بین المللی مستلزم استفاده از ارزهای ملی مختلفی است که به واسطهٔ قیمت‌هایی که نرخ تبادل ارز خارجی نامیده می‌شوند، با هم ربط و پیوند می‌یابند. سیستم‌های نرخ تبادل مهم شامل نرخ شناور ارز (که در آن نرخ تبادل ارز خارجی در یک

---

1. Sterilization

۲. این بخش حاوی موادی است که بطورگسترده‌تر در فصل ۳۱، بخش هفت پوشش داده خواهد شد.

کشور کاملاً توسط نیروهای عرضه و تقاضا تعیین می‌شود) و نرخ ثابت ارز (که در آن کشورهای مختلف نرخ ارز را تعیین و از آن دفاع می‌کنند) می‌شود.

ایالات متحده و ژاپن از سیستم نرخ شناور ارز استفاده می‌کنند. این کشورها می‌توانند مستقل از کشورهای دیگر، سیاست‌های پولی خاص خود را دنبال کنند. تحلیل این بخش عمدتاً به عملکرد سیاست پولی ذیل سایهٔ نرخ شناور ارز ربط می‌یابد.

کشورهای دیگر مانند فرانسه و آلمان از سیستم‌های نرخ ثابت ارز استفاده می‌کنند و میان ارز خود با ارز یک یا چند ارز خارجی پیوند محکمی ایجاد می‌کنند. *مسأله مهم این است که وقتی یک کشور دارای سیستم نرخ ثابت ارز است، شاید لازم باشد که سیاست‌های پولی خود را با سیاست‌های پولی دیگر کشورها هماهنگ سازد.* برای مثال، اگر بلژیک میان پول رایج خود و مارک آلمان ارتباط محکمی ایجاد کند، در بازارهای باز سرمایهٔ خود مجبور است همان نرخ بهره‌ای را داشته باشد که در بازارهای آلمان حاکم است.

در بخشهای بعدی به مسألهٔ اقتصادی‌های باز باز خواهیم گشت. این گونه اقتصادها به ویژه در درک سیاست‌های پولی خارج از ایالات متحده بسیار مهم هستند.

میزِ کار خارجی. بانک مرکزی آمریکا در سیستم مالی بین المللی به مثابهٔ بازوی عملیاتی دولت عمل می‌کند. بانک مرکزی به نیابت از خزانه‌داری در بازارهای خارجی، پولهای رایج مختلفی را خرید و فروش می‌کند. گرچه این کار به نظر معمولی می‌آید، هر از گاه بازارهای ارز خارجی دچار اختلال و بی‌نظمی می‌شوند و بانک مرکزی آمریکا با هماهنگی با خزانه‌داری مجبور به مداخله می‌شود. گاهی خزانه‌داری تصمیم می‌گیرد که *مداخلهٔ* در تعیین نرخ تبادل ارز خارجی ضروری است، چون نرخ تبادل دلار براساس معیارهای بنیادی موجود یا بیش از حد زیاد است و زیاده از حد کم. بانک مرکزی آمریکا در چنین مداخلاتی به عنوان مأمور خزانه‌داری عمل می‌کند.

به علاوه، بانک مرکزی آمریکا اغلب هنگام بحران‌های بازارهای مالی بین المللی، ابتکار عمل را در کار با کشورهای خارجی و آژانسهای بین المللی در دست می‌گیرد. بحران قروض بین‌المللی در سال ۱۹۸۱ باعث شد که بسیاری از کشورهای فقیر یا کشورهایی که دارای درآمد متوسط بودند در ارتباط با عایدی‌های صادراتی خود مجبور به پرداخت بهره‌های زیادی بشوند. بانک مرکزی دریافت که بحران قروض این کشورها

ممکن است منجر به ایجاد بی‌اعتمادی به سیستم مالی شود، چون بسیاری از بانکهای بزرگ آمریکا وام‌های خارجی بی‌ارزشی داشتند که، در واقع، به اندازهٔ سرمایه خالصشان بود. بانک مرکزی همچنین پس از بروز بحران پزوی مکزیک در سالهای ۱۹۹۴ ـ ۱۹۹۵، در وامهای مکزیک از ایالات متحده نقش بسیار عمده‌ای ایفاء کرد.

حال تحلیل عرضهٔ پول را به پایان رسانده‌ایم. این تحلیل را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد: *عرضهٔ پول نهایتاً به واسطهٔ سیاست‌های بانک مرکزی تعیین می‌شود. بانک مرکزی از طریق تعیین میزان ذخایر قانونی و نرخ تنزیل و به‌ویژه با عملیات بازار باز، سطح ذخایر و میزان عرضه پول را تعیین می‌کند. بانکها و مردم در این روند شرکای یکدیگر محسوب می‌شوند. بانکها با توسعهٔ مضاعف ذخایر پولی، به تولید می‌پردازند؛ و مردم نیز می‌پذیرد که پول خود را به نهادهای سپرده‌ای بسپرد.*

ب. تأثیرات پول بر سطح بازده و قیمت‌ها

ساز و کار انتقال پولی

پس از بررسی بخشهای اصلی نظریهٔ پولی، حال به بررسی ساز و کار انتقال پولی می‌پردازیم. این سیستم، در واقع، محملی است که از طریق آن تغییرات عرضهٔ پول به ایجاد تغییرات در بازده، اشتغال، قیمت‌ها و تورم منجر می‌شود. برای حفظ دقت تحلیلمان، فرض می‌کنیم که بانک مرکزی آمریکا برای مبارزه با تورم، تصمیم گرفته است که روند رشد اقتصادی را کاهش دهد. این روند شامل پنج مرحله می‌شود:

۱ـ بانک مرکزی برای شروع کار اقداماتی برای کاهش ذخایر بانکی انجام می‌دهد. همانطور که قسمت A این بخش دیدیم، بانک مرکزی برای کاهش ذخایر بانکی، ابتدا اوراق بهادار دولتی را در بازار باز به فروش می‌رساند. این اقدام در بازار باز باعث می‌شود که تراز نامهٔ سیستم بانکداری از طریق کاهش کل ذخایر بانکی تغییر یابد.

۲ـ کاهش هر یک دلار در ذخایر بانکی باعث کاهش چند برابر دلارهای سپرده‌های چکی می‌شود و از این راه میزان عرضه پول نیز تقلیل می‌یابد. این مرحله در فصل ۲۵ تشریح شد. در آنجا دیدیم که تغییرات ذخایر به تغییر چند برابر در سپرده‌ها منجر

می‌شود. از آنجا که عرضهٔ پول برابر است با پول رایج به علاوهٔ سپرده‌های چکی، کاهش سپرده‌های چکی منجر به کاهش عرضهٔ پول می‌شود.

۳ـ کاهش عرضهٔ پول، افزایش نرخ بهره و دشوار شدن شرایط اعطای وام را در پی دارد. در صورتی که تقاضای پول ثابت بماند، کاهش عرضهٔ پول باعث افزایش نرخ بهره می‌شود. به علاوه، میزان اعتبار (وام و قرض) که می‌توان در اختیار مردم نهاد نیز کاهش می‌یابد. نرخ بهره برای کسانی که با رهن گذاشتن چیزی اقدام به گرفتن قرض می‌نمایند، برای مراکز تجاری‌ای که می‌خواهند کارخانه بسازند، تجهیزات جدیدی خریداری کنند و یا فهرست موجودی خود را بالا ببرند، شدیداً افزایش خواهد یافت. افزایش نرخ بهره نیز به نوبهٔ خود باعث کاهش ارزش دارایی‌های مردم، کاهش قیمت اوراق قرضه، سهام، زمین و خانه می‌گردد.

۴ـ با افزایش نرخ بهره و کاهش ثروت، هزینه هایی که نسبت به نرخ بهره تأثیرپذیراند ـ به ویژه سرمایه‌گذاری ـ رو به کاهش خواهد نهاد. ادغام نرخ بهرهٔ بالاتر، شرایط دشوار اعطای وام و کاهش ثروت باعث می‌شود که هزینه‌های مصرفی و سرمایه‌گذاری راکد مانده و کاهش یابد. مراکز تجاری میزان سرمایه‌گذاریهای خود را کاهش خواهند داد و همین امر شامل دولتهای ملی و محلی نیز خواهد شد. وقتی یک شهر در می‌یابد که نمی‌تواند اوراق قرضهٔ خود را با نرخ بهرهٔ منطقی و قابل قبول به حالت شناور درآورد، جادهٔ جدیدی ساخته نمی‌شود و تکمیل بنای مدارس نیز به تعویق خواهد افتاد. به همین نحو مصرف کنندگان نیز وقتی که نرخ بهرهٔ رهنی فزاینده پرداخت اقساط ماهانه را در مقایسه با درآمدهای ماهانه به شدت بالا می‌برد، تصمیم می‌گیرند خانه‌های کوچکتری بخرند و یا خانه‌های قدیمی خود را مرمت و تعمیر کنند. و در اقتصادی که به نحوی فزاینده از تجارت بین المللی استقبال می‌کند، افزایش نرخ بهره ممکن است افزایش نرخ تبادل دلار و کاهش صادرات خالص کشو را نیز به دنبال داشته باشد. به این ترتیب، کاهش پول، افزایش نرخ بهره و کاهش هزینه را در آن گروه از مؤلفه‌های تقاضای کل که نسبت به نرخ بهره حساس اند، در پی خواهد داشت.

۵ـ نهایتاً فشارهای ناشی از کاهش پول از طریق کاهش تقاضای کل باعث کاهش درآمد، بازده، اشتغال و تورم خواهد شد. تحلیل عرضه به تقاضای کل (یا ضریب فزاینده) نشان داد که چگونه کاهش سطح سرمایه‌گذاری و دیگر هزینه‌های مستقل

ممکن است به افت شدید بازده و اشتغال منجر گردد. به علاوه، وقتی بازده و اشتغال به پایین‌تر از سطوح معمول خود کاهش یابند، قیمتها با روند آرامتری افزایش خواهند داشت و حتی ممکن است قیمتها سقوط کنند.

به این ترتیب قدرت رانه‌های ایجاد تورم نیز کنترل شده و کاهش می‌یابند. اگر بانک مرکزی در ارتباط با شرایط تورم‌زا به اهداف خود دست یابد، کاهش بازده و افزایش بیکاری در نهایت منجر به برطرف شدن شرایط تورم‌زا خواهد شد. مراحل مربوط را می‌توان به شکل زیر خلاصه نمود:

R *پایین* ← M *پایین* ← i *بالا*، I و C و X *پایین* ← AD

GDP *حقیقی پایین و تورم پایین* ← *پایین*

این چرخهٔ پنج مرحله‌ای از تغییرات اعمال شده از سوی بانک مرکزی در میزان ذخایر بانکهای تجاری گرفته تا تغییر چند برابر در میزان کلی M و تغییرات نرخ بهره و شرایط اعطای وام و تغییرات هزینه‌های سرمایه‌گذاری که باعث تغییر تقاضای کل می‌شوند و در نهایت عکس العمل سطح بازده، اشتغال و تورم در تعیین سطح بازده و قیمتها بسیار حیاتی است. اگر مجدداً به شکل ۲۶-۱ بازگردید، خواهید دید که چگونه هر یک از این پنج مرحله با نمودار گردشی موضوعی ما هماهنگی می‌یابد. پیش از این دو مرحلهٔ نخست را توضیح داده‌ایم. حال در این بخش مراحل سوم تا پنجم را مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

بازار پول

مرحلهٔ سوم در ساز و کار انتقالی، عکس العمل نرخ بهره و شرایط اعطای وام نسبت به تغییرات ایجاد شده در عرضهٔ پول است. از فصل ۲۵ به خاطر دارید که میزان *تقاضای پول* مقدمتاً به نیاز به انجام معاملات بستگی دارد، خانوارها، مراکز تجاری و دولتها برای خرید کالاها، خدمات و دیگر چیزها به پول نیاز دارند. به علاوه، بخشی از تقاضای M از نیاز به دارایی‌های کاملاً تضمین شده و شناور نشأت می‌گیرد.

میزان عرضهٔ *پول* همچنین بر اساس سیستم بانکداری خصوصی و بانک مرکزی یک کشور نیز تعیین می‌شود. بانک مرکزی از طریق عملیات بازار باز و دیگر ابزار، برای سیستم بانکداری ذخایر پولی فراهم می‌آورد. بانکهای تجاری نیز از طریق ذخایر بانک

مرکزی به ایجاد سپرده می‌پردازند. بانک مرکزی از طریق کنترل ذخایر پولی می‌تواند میزان عرضهٔ پول را با درصد اشتباه بسیار ناچیزی تعیین کند.

عرضه و تقاضای پول

عرضه و تقاضای پول تعیین کنندهٔ میزان نرخ بهره‌ها هستند. شکل ۲۶-۴ مقدار کلی پول (M) را روی محور افقی و نرخ اسمی بهره (i) را روی محور عمودی نشان می‌دهد. منحنی عرضه به شکل خطی عمودی و براساس این فرض که بانک مرکزی آمریکا میزان عرضهٔ پول را در شکل ۲۶-۴ روی نقطه M^* ثابت نگه می‌دارد، رسم شده است.

به علاوه، ما خط تقاضای پول را به شکل منحنی ای رو به پایین رسم کرده‌ایم، چون با افزایش نرخ بهره، ارزش اوراق سهام و قرضه نیز افت می‌کند. با افزایش بیشتر نرخ بهره، مردم و مراکز تجاری بخش اعظم سرمایه‌های خود را به سوی دارایی هایی که نرخ بهرهٔ بیشتری دارند سوق داده و سرمایهٔ خود را از پولی که نرخ بهرهٔ کم و یا صفر درصد به آن تعلق می‌گیرد، به دور نگه می‌دارند (این امر در بخش گذشته توضیح داده شده است).

نقطهٔ تقاطع خطوط عرضه و تقاضا در شکل ۲۶-۴، تعیین کننده میزان نرخ بهره در بازار است. به خاطر داشته باشید که نرخ بهره همان قیمت هایی است که برای استفاده از پول پرداخت می‌شود. نرخ بهره در *بازارهای پول* که در آن سرمایه‌های کوتاه مدت قرض داده و گرفته می‌شوند، تعیین می‌شود. نرخ بهره‌های مهم شامل نرخ‌های کوتاه مدت مانند نرخهای حساب‌های سه ماههٔ خزانه داری و نیز اوراق تجاری کوتاه مدت (اسکناس هایی که شرکتهای بزرگ توزیع می‌کنند) و نیز نرخ صندوق‌های فدرال که بانک‌ها در مقابل استفادهٔ یک شبه از ذخایر بانکی به هم پرداخت می‌کنند، می‌شود. نرخ بهره‌های دراز مدت شامل اوراق قرضه و اقساط اموال غیر منقول ۱۰ ساله یا ۲۰ سالهٔ دولتی و شرکتی می‌شود. (به نمودار گرایشهای اخیر نرخ بهره در شکل ۲۵-۲ مراجعه کنید.)

در شکل ۲۶-۴ سطح توازن نرخ بهره در سال معادل ۴ درصد است. نرخ بهرهٔ ۴ درصدی دقیقاً همان مقداری است که بانک مرکزی برای ایجاد تناسب میان میزان عرضهٔ پول و دارایی هایی پولی مردم مناسب تشخیص داده است. اگر نرخ بهره بیش از این باشد، ترازهای پولی بیش از حد زیاد می‌شوند، به این ترتیب مردم از طریق خرید اوراق قرضه و دیگر ابزار مالی از دارایی‌های بیش از حد خود خلاص می‌شوند. از این طریق

میزان نرخ بهرهٔ بازار به سوی سطح توازن ۴ درصدی سوق داده می‌شود. (اگر نرخ بهره ۲ درصد باشد، چه اتفاقی می‌افتد؟)

جابه‌جایی‌های بازار پول. درک سازوکار انتقال پولی مستلزم درک نحوهٔ تأثیر بازار پولی بر نرخ بهره است. فرض کنید که بانک مرکزی آمریکا از نرخ تورم نگران می‌شود و با فروش اوراق قرضه و کاهش عرضهٔ پول، کنترل بیشتری بر سیاست‌های پولی خود اعمال می‌کند.

تأثیر کنترل شدید سیاست‌های پولی در شکل ۲۶-۵ (a) نشان داده شده است. حرکت خط عرضهٔ پول به سمت چپ به این مفهوم است که نرخ بهرهٔ بازار برای ترغیب مردم به خرید اوراق قرضه و دیگر دارایی‌های غیر پولی باید افزایش یابد. شکاف میان E و N نشان دهندهٔ شدت تقاضای افزون پول با همان نرخ بهرهٔ قدیمی است. نرخ بهره آن قدر افزایش می‌یابد که سطح توازن جدیدی که در شکل ۲۶-۵ (a) در نقطهٔ É نشان داده شده، به همراه نرخ بهرهٔ جدید و بالاتر ۶ درصد در سال به دست آید.

یکی دیگر از عوامل احتمالی ایجاد اختلال و بی نظمی، افزایش قیمتهاست. فرض کنید که عرضهٔ پول از طرف بانک مرکزی در حد ثابتی حفظ شود. با این حال به دلیل تورم، باید برای افزایش معاملات بدون ایجاد هیچگونه تغییری در GDP حقیقی، پول لازم وجود داشته باشد. در این صورت، همانگونه که در شکل ۲۶-۵ (b) نشان داده شده است، میزان تقاضای پول افزایش یافته و منحنی تقاضای پول را به سمت راست DD، یعنی D′D′ سوق داده و نهایتاً منجر به افزایش سطح توازن در نرخ بهره‌ها می‌شود. (برای آنکه درک خود را از مسأله محک بزنید، به سؤال ۱ در پایان این بخش پاسخ دهید.)

یافته‌های حاصل در مورد بازار پول به این نحو می‌توان خلاصه نمود:

بازار پول تحت تأثیر (۱) تمایل مردم به نگه‌داشتن پول (که از طریق منحنی تقاضای پول DD نمایش داده شده است) و (۲) سیاست پولی بانک مرکزی آمریکا (که به عنوان عرضهٔ ثابت پول، SS نشان داده شده است) قرار دارد. تعامل این دو تعیین کنندهٔ نرخ بهرهٔ بازار، است. سیاست سفت و سخت‌تر پولی باعث می‌شود که منحنی SS به سمت چپ سوق داده شود و نرخ بهرهٔ بازار افزایش یابد. افزایش بازده ملی یا سطح قیمتها باعث انحنای منحنی DD به سمت راست و افزایش نرخ بهره می‌گردد. تسهیل شرایط در سیاست‌های پولی یا کاهش تقاضای پول تأثیراتی کاملاً عکس دارد.

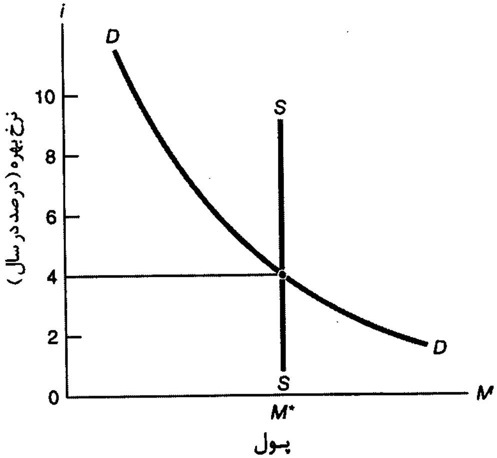

شکل ۲۶ـ۴. بازار پول
تعامل عرضه و تقاضای پول، نرخ بهره را تعیین می‌کند، بانک مرکزی آمریکا هدف پولی خود را در $\dot{M}$ مشخص می‌کند. خط تقاضای پول مردم رو به سمت پایین دارد. در اینجا بازار پول با نرخ اسمی بهره که سالانه معادل ۴ درصد است، حالت تعادل و توازن دارد.

(الف) انقباض پولی — **(ب) جابه جایی تقاضای پول**

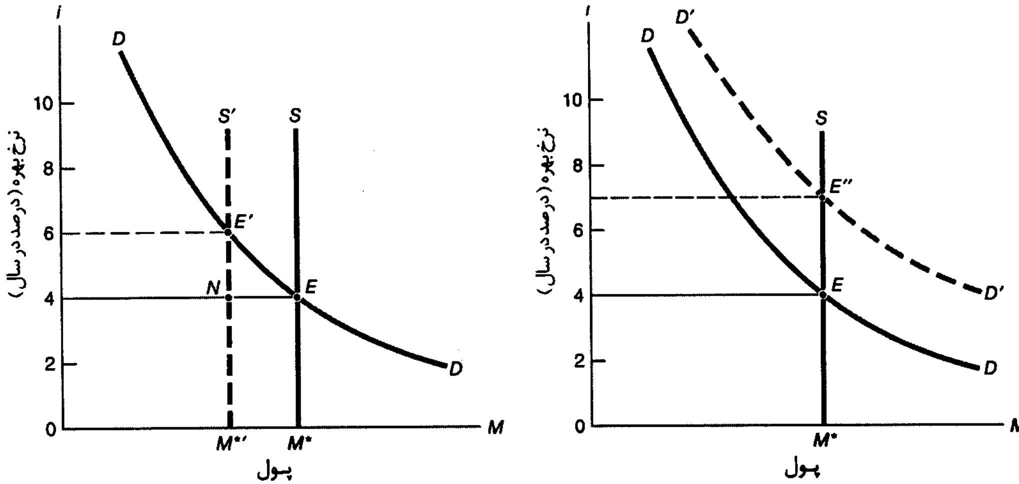

شکل ۲۶ـ۵. تغییرات سیاست پولی یا قیمت‌ها بر نرخ بهره تأثیر می‌گذارد.
در (a) بانک مرکزی آمریکا در مقابل احتمال افزایش قیمتها، میزان عرضهٔ پول را کاهش می‌دهد. کاهش عرضهٔ پول باعث افزایش میزان تقاضای پول می‌گردد، که در شکل با فاصلهٔ NE نشان داده شده است. در حالی که مردم فهرست اوراق بهادار خود را تنظیم می‌کنند، نرخ بهره به سطح توازن جدید É افزایش می‌یابد.
در (b) تقاضای پول به این دلیل افزایش یافته است که در عین ثابت ماندن سطح بازده حقیقی، میزان قیمتها افزایش پیدا کرده است. افزایش تقاضای پول به افزایش نرخ بهره‌ها می‌انجامد، تا آنجا که کمیت پول مورد تقاضا با میزان عرضه در $\dot{M}$ برابر شود.

ساز و کار پولی

هر روزه روزنامه‌ها و تلویزیون در مورد بازارهای پول و سیاست‌های پولی گزارش هایی ارایه می‌دهند و نحوهٔ تأثیر مسایل پولی را بر نرخ بهره، نرخ تبادل ارز خارجی، کسری بودجه و تجارت، بازده، اشتغال، تورم و تمامی متغیرهای اقتصاد کلان تحلیل می‌کنند. در مقالات روزنامه‌ها در مورد بازارهای پولی اغلب موارد ذیل گنجانده می‌شوند:

آلن گرینسپن سیاست پولی دیگری را در پیش گرفته است. هفتهٔ گذشته، برای چهارمین بار ظرف سه ماه متوالی، بانک مرکزی نرخ بهرهٔ کوتاه مدت را بالا برد تا مشکل تورم را حل نماید. اما هدف او، یعنی مبارزه با فشار فزایندهٔ قیمتها، مسأله‌ای ناگهانی و موقتی نیست. (یو.اس.نیوز و ورلد ریپورت)

گرینسپن، رییس بانک مرکزی آمریکا، و دموکراتهای کمیتهٔ بانکداری سنا امروز هنگامی که سناتورها بانک مرکزی را به کند کردن روند رشد اقتصادی متهم کردند، با هم مشاجره نمودند (نشنال ژورنال کانگرس دیلی)

جکسون هول ویومینگ. در جلسهٔ مقامات عالیرتبهٔ بانک مرکزی آمریکا... اعضاء با اجماع نظر به این توافق رسیدند که تورم مهار شده است و حال وقت آن رسیده است که به نابود کردن کامل آن بیندیشیم. (نیویورک تایمز)

اما شالودهٔ اساسی تمام جملات فوق، رویکردهای متفاوت نسبت به عملکرد بانک مرکزی آمریکا، نحوهٔ تأثیر پول بر اقتصاد، ارادهٔ رهبران سیاسی و مردم در شکل دادن به سیاست‌های پولی است. حال بیایید تأثیر شرایط متغیر پولی را با استفاده از ضریب فزاینده بررسی کنیم. سپس ساز وکار انتقال را با استفاده از چارچوب عرضه و تقاضای کل تحلیل خواهیم کرد.

تحلیل نموداری سیاست پولی

شکل ۲۶ـ۶ نشان دهندهٔ تأثیرات توسعهٔ پولی بر فعالیتهای اقتصادی است. بخش (a) در پایین و سمت چپ نشان دهندهٔ بازار پول است؛ (b) در پایین و سمت راست، شاهد تعیین سرمایه‌گذاری هستیم و (C) در بالا و قسمت راست تعیین تقاضای کل و GDP را با استفاده از سازوکار ضریب فزاینده مشاهده می‌کنیم. با حرکت در خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت از بازار پول به سرمایه‌گذرای و تعیین تقاضای کل و GDP، می‌توان به زنجیرهٔ علت و معلول این چرخه پی برد.

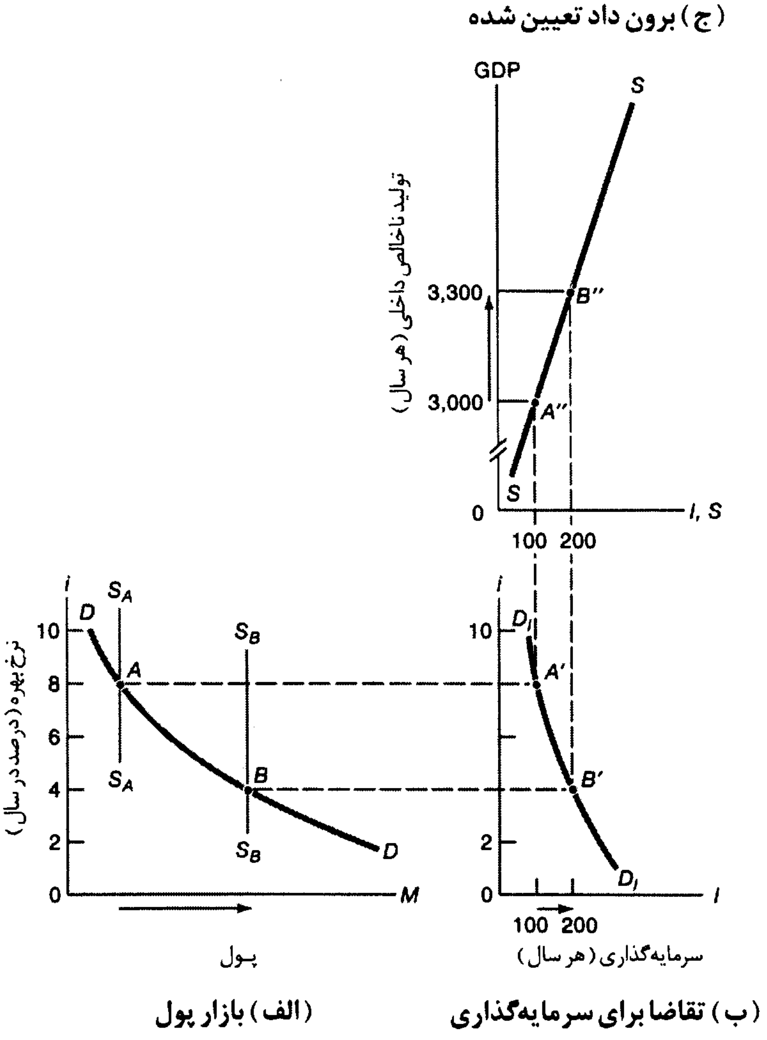

شکل ۲۶ـ۶. بانک مرکزی میزان عرضهٔ پول را تعیین می‌کند، نرخ بهره و سرمایه‌گذاری را تغییر می‌دهد و به این ترتیب بر سطح GDP تأثیر می‌گذارد.

وقتی بانک مرکزی عرضهٔ پول را از SA به SB افزایش دهد، نرخ بهره کاهش یافته و مردم تراز پولی خود را افزایش می‌دهند. در نتیجه خط تقاضای پول در شکل (a) نیز کاهش می‌یابد.

کاهش نرخ بهره با کاهش هزینهٔ سرمایه‌گذاری باعث افزایش خرید کارخانه و تجهیزات و خرید خانه توسط مراکز تجاری و مصرف کنندگان می‌شود. اقتصاد نیز میزان تقاضای سرمایه‌گذاری را از ́A به ́B (در شکل b) کاهش می‌دهد. سرمایه‌گذاری بیشتر از طریق سازوکار ضرب فزاینده باعث افزایش تقاضای کل و افزایش GDP از ̋A به ̋B می‌شود.

در بخش a از شکل ۲۶ـ۶ میزان عرضه و تقاضای پول را که در شکلهای ۲۶ـ۴ و ۲۶ـ۵ نیز نشان داده شده است، می‌بینیم. فرض کنید که خط عرضهٔ پول در ابتدا SA و نرخ بهره ۸ درصد در سال بوده باشد. اگر بانک مرکزی قصد مقابله با رکودی احتمالی را داشته باشد، ممکن است عرضهٔ پول را از طریق خرید در بازار رقابتی افزایش داده و منحنی را به سمت S_B سوق دهد. در مثالی که در شکل ۲۶ـ۶ (a) نشان داده شده، نرخ بهرهٔ بازار به ۴ درصد در سال کاهش می‌یابد.

در شکل ۲۶ـ۶ (b) نشان داده شده است که کاهش نرخ بهره چگونه باعث افزایش هزینه در مؤلفه‌های تقاضای کل که نسبت به نرخ بهره حساسند، می‌گردد.

در فصل ۲۲ دیدیم که چگونه کاهش نرخ بهره به افزایش هزینهٔ مرکز تجاری در خرید کارخانه، تجهیزات و فهرست موجودی منجر می‌شود. تأثیر تسهیل سیاست پولی را به سرعت می‌توان در بازار مسکن سازی که در آن کاهش نرخ بهره، کاهش پرداخت اقساط ماهانهٔ خانه‌های معمولی را در پی دارد، مشاهد کرد. این امر باعث می‌شود که خانوارها بیش از پیش به خرید خانه روی آوردند.

به علاوه، هزینهٔ مصرفی نیز به دو دلیل افزایش می‌یابد، اول اینکه کاهش نرخ بهره باعث افزایش ارزش ثروت ـ مثل سهام، اوراق قرضه و قیمت مسکن که رو به افزایش می‌گذارند ـ می‌شود و دوم اینکه مصرف کنندگان پول بیشتری صرف خرید خودرو و دیگر تولیدات با دوام و بزرگ می‌کنند (هنگامی که نرخ بهره کم بوده و شرایط اعطای وام نیز ساده باشد). ضمناً همانطور که توضیح خواهیم داد، کاهش نرخ بهره باعث کاهش نرخ برابری ارزهای خارجی با دلار و از این راه افزایش سطح صادرات خالص می‌شود. بنابراین روشن است که نرخ کم بهره چگونه باعث افزایش هزینه در بسیاری از بخشهای اقتصادی می‌شود.

نتایج فوق را می‌توان در شکل ۲۶ـ۶ (b) مشاهده کرد. کاهش نرخ بهره‌ها (به دلیل افزایش عرضهٔ پول) منجر به افزایش سرمایه‌گذاری از حد A' به B' می‌گردد. در این صورت، باید "سرمایه‌گذاری" را تحلیل کنیم که البته نه تنها شامل سرمایه‌گذاری تجاری، بلکه خرید خانه و کالاهای بادوام و نیز سرمایه‌گذاری خارجی خالص در شکل صادرات خالص می‌شود.

و سرانجام شکل ۲۶ـ۶ (C) نشان دهندهٔ تأثیر تغییرات سرمایه‌گذاری بر ضریب

فزاینده است. این نمودار، در واقع، همان شکل ۲۴-۲ است که از بعد دیگرش نمایش داده شده است. از بخش ۲۴ به خاطر دارید که در ساده‌ترین ضریب فزاینده، بازده متوازن هنگامی به دست می‌آید که حد مطلوب پس انداز با حد مطلوب سرمایه‌گذاری برابر باشد. در شکل ۲۶-۶ (C) این رابطه را از طریق رسم خط پس‌انداز به شکل خط SS نشان داده‌ایم .این خط نمایانگر سطح مطلوب پس انداز (روی خط افقی) به عنوان عملکرد GDP روی محور عمودی است. GDP متوازن در این سطح هنگامی به دست می‌آید که تقاضای سرمایه‌گذاری از شکل (b) با حد مطلوب پس انداز در خط SS برابر باشد.

سطح اولیهٔ سرمایه‌گذاری در نقطهٔ A' در شکل (b) برابر با ۱۰۰ است که سطح GDP برابر با ۳۰۰۰ را ایجاد می‌کند. پس از آن که افزایش پول باعث کاهش نرخ بهره از ۸ به ۴ درصد می‌شود، سرمایه‌گذاری در نقطهٔ B' به ۲۰۰ افزایش می‌یابد. این سطح از سرمایه‌گذاری باعث افزایش هزینهٔ کل تا سطح متوازن جدید B' در شکل (C) به همراه سطح متوازن GDP برابر با ۳۳۰۰ می‌گردد.

اما چه اتفاقی افتاده است؟ افزایش عرضهٔ پول از S_A به S_B باعث کاهش نرخ بهره از A به B می‌شود و این امر نیز باعث افزایش سطح سرمایه‌گذاری از A' به B' می‌شود و این امر نیز باعث افزایش سطح سرمایه‌گذاری از A' و B' می‌شود و این نیز به نوبهٔ خود از طریق ضریب فزاینده، منجر به افزایش GDP از A'' به B'' می‌شود.

عملکرد سیاست پولی در اهداف میانی مانند عرضهٔ پول و نرخ بهره‌ها به این نحو به دستیابی به اهداف نهایی منجر می‌گردد.

سیاست اقتصادی در رکود اقتصادی سال ۱۹۸۲: درنتیجهٔ عدم اشتغال بسیار ناچیز و وارد آمدن شک دوم نفتی، نرخ تورم سالانه در سال ۱۹۷۹ به ۱۳ درصد افزایش یافت. متعاقباً، بانک مرکزی آمریکا در سال ۱۹۷۹ «تجربهٔ پول‌گرایی» ویژه‌ای را در پیش گرفت و کار خود را بر رشد ذخایر و عرضهٔ پول (به جای نرخ بهره) معطوف ساخت. بانک مرکزی امیدوار بود که اتخاذ یک استراتژی روشن و قاطعانه در مورد مجموعه پولی باعث کاهش نرخ رشد غیر منطقی تورم بشود.

تغییر مسیر بانک مرکزی و پرداختن به مجموعه پولی در سال ۱۹۷۹ بسیار جنجال برانگیز بود. نتیجهٔ سریع این کار کاهش شدید رشد عرضهٔ پول و متعاقباً

سفت و سخت‌تر شدند سیاستهای پولی بود. این امر موجب افزایش نرخ بهره تا سطوحی شد که از زمان جنگ داخلی بی‌سابقه بود. با افزایش نرخ بهره، سرمایه‌گذاری و دیگر هزینه هایی که نسبت به نرخ بهره حساس بودند، شدیداً کاهش یافتند. این افت شدید باعث بروز شدیدترین رکود اقتصادی از دهه سی به بعد شد. سیاستهای اخذ شده برای کاهش تورم به ۴ درصد در سال ۱۹۸۲، بسیار موفقیت‌آمیز بود. وقتی رکود شدیدتر شد، بانک مرکزی به این فکر افتاد که شاید سیاستهای پولی‌اش بیش از حد شدید بوده است. عدم اشتغال نرخی ۱۰ درصدی داشت و کنگره، بانک مرکزی را سخت سرزنش می‌کرد. همین مورد برای درک عملکرد بانک مرکزی در مدیریت سیاستهای پولی‌اش، راه‌گشای خوبی است ـ در واقع، تصمیم بانک مرکزی در منعطف ساختن سیاستهای پولی‌اش .

بررسی خود را با دستور العمل اوت سال ۱۹۸۲ آغاز می‌کنیم. در میانه دوره شدیدترین رکود پس از دوره جنگ FOMC تجدیدنظر در سیاست را آغاز کرد.[۱]

اطلاعاتی که در این جلسه مورد تجدید نظر قرار گرفت نشان می‌دهد که میزان GDP در یک چهارم اول سال فقط رشد اندکی داشته است. سپس در یک‌چهارم دوم سال، GDP رشد محسوسی نشان داد، حال آنکه میانگین قیمتها در مقایسه با سال ۱۹۸۱، رشد بالنسبه آهسته‌تری دارد.

بانک مرکزی در راستای سیاست‌های پولی خود چه اهدافی را مد نظر قرار داد. در گزارش بانک مرکزی آمده است:

کمیتهٔ بازار باز فدرال خواستار تسهیل شرایط پولی و مالی است، به نحوی که نرخ تورم کاهش یابد، رشد بازده به شکل پایدار و مداوم مجدداً آغاز شود و برای معاملات بین المللی، الگو و چارچوبی پایدار ایجاد گردد.

سپس FOMC در اوت سال ۱۹۸۲ دستورالعمل زیرا به بانک مرکزی نیویورک ابلاغ کرد:

در کوتاه مدت، کمیته همچنان در پی ایجاد انسجام میان کل ذخیره با رشد

---

۱. نقل قول از FOMC مأخوذ از بولتن بانک مرکزی آمریکاست که شامل گزارشهای ماهانه در مورد فعالیتهای بانک مرکزی و دیگر توسعه‌های مالی حائز اهمیت است.

M_1 و M_2 از ژوئن تا سپتامبر (۱۹۸۲) با نرخ سالانه‌ای معادل ۵ درصد و ۹ درصد خواهد بود.

معنی کلمات فوق چیست؟ منظور آنها این است که در نتیجهٔ رکود شدید سال ۱۹۸۲، بانک مرکزی به این نتیجه رسیده است که سیاست پولی اش بیش از حد خشک و غیر قابل انعطاف شده است. همچنین، تعاریف در این زمان خلط شد، چون دارایی‌های جدیدی (مانند حسابهای چکی شامل نرخ بهره) به M_1 و M_2 اضافه شده بود. ابهام معنایی Mها به این مفهوم بود که استوار کردن تمامی سیاست‌ها بر نوسان M کار اشتباهی است.

بنابراین بانک مرکزی در پاییز سال ۱۹۸۲ سیاست پولی خود را رها کرد. نرخ بهره به شدت افت کرد و نرخ حواله‌های ارزی خزانه داری از ۱۵ درصد در اواسط سال ۱۹۸۱ به ۸ درصد در پایان سال ۱۹۸۲ کاهش یافت. در نتیجه، هزینه حقیقی خانه سازی از سال ۱۹۸۲-۱۹۸۴ تقریباً ۲ برابر شد و اقتصاد در سال ۱۹۸۳ با روندی سریع رو به بهبود و رشد نهاد.

سیاستهای پولی این دوره بسیار جنجال برانگیز بود. بسیاری از ناظرین معتقدند که در آن دوره سیاستهای پولی معطوف بر سرمایه‌گذاری برای ثابت نگه داشتن قیمتها بود.

سیاست پولی در اقتصاد باز

سازوکار انتقال پولی در ایالات متحده مقارن با بازتر شدن اقتصاد و وقوع تغییراتی در سیستم نرخ ارز، در دو دههٔ گذشته تکامل یافته است. رابطهٔ میان سیاست پولی و تجارت خارجی در اقتصادهای بالنسبه کوچکتر و بازتر مانند کانادا و بریتانیا همیشه مسألهٔ مهمی بوده است. اما پس از به کارگیری شیوهٔ نرخ ارز قابل انعطاف در سال ۱۹۷۳ و تعمیق روابط میان مرزی، تجارت بین المللی و سرمایه‌گذاری در سیاست اقتصاد کلان ایالات متحده نقش بسیار مهمی برعهده گرفته‌اند.

حال با استفاده از دورهٔ تاریخی‌ای که هم اکنون تحلیلش کردیم، به شکل خلاصه این راه جدید را بررسی خواهیم کرد. وقتی بانک مرکزی آمریکا در سالهای ۱۹۷۹ ـ ۱۹۸۲

عرضهٔ پول را کاهش داد، نرخ بهرهٔ دارایی‌های که معیار ارزششان دلار بود، افزایش یافت سرمایه داران که مجذوب نرخ بهرهٔ بیشتر دلار شده بودند، شروع به خرید اوراق بهادار دلاری کردند و این امر باعث افزایش نرخ ارز خارجی شد. نرخ ارز خارجی بالا باعث افزایش واردات کالا به ایالات متحده و لطمه دیدن صادرات این کشور شد. صادرات خالص کاهش یافت و این نیز باعث کاهش تقاضای کل شد. در نتیجه سطح GDP حقیقی و نرخ تورم کاهش یافت.

ما ابعاد بین المللی اقتصاد کلان را در بخش ۳۱ بررسی خواهیم کرد. اما حال مسألهٔ مهم درک این مسأله است که تجارت خارجی در سازوکار انتقال پولی، باب جدیدی می‌گشاید. سیاست پولی بر تجارت بین المللی همان تأثیری را دارد که بر سطح سرمایه‌گذاری داخلی دارد و از این راه باعث کاهش میزان بازده و قیمتها می‌شود. *تأثیر سیاست پولی بر تجارت بین المللی باعث رونق گرفتن اقتصاد داخلی می‌گردد.*

سیاست پولی در چارچوب AD-AS

در شکل سه بخشی ۲۶ـ۶ نشان داده شده است که افزایش عرضهٔ پول چگونه به افزایش تقاضای کل منجر می‌شود. حال می‌توانیم با استفاده از منحنی‌های عرضه و تقاضای کل، تأثیر این افزایش را بر سطح توازن کلی اقتصاد کلان نشان دهیم.

افزایش تقاضای کل در نتیجهٔ افزایش در عرضهٔ پول منجر به حرکت منحنی AD به سمت راست می‌شود (شکل ۲۶ـ۷). این حرکت به مفهوم توسعهٔ پولی هنگام وجود منابع بیکار و منحنی تقریباً پیوسته و صاف AS است. این توسعهٔ پولی باعث می‌شود که تقاضای کل از AD و AD´ و در نتیجه سطح توازن نیز از E به É برسد. این مثال به خوبی نشان می‌دهد که توسعهٔ پولی چگونه می‌تواند تقاضای کل را افزایش دهد و بر میزان بازده حقیقی نیز تأثیر عمیقی برجا بگذارد:

چرخهٔ حاصل به این شرح است:

توسعهٔ پولی باعث کاهش نرخ بهره در بازار می‌شود. این امر باعث فعال شدن بخشهای اقتصادی ای چون سرمایه‌گذاری تجاری، مسکن‌سازی، خالص صادرات و غیره که نسبت به نرخ بهره تأثیر پذیرند می‌شود. تقاضای کل از طریق سازوکار ضریب فزاینده افزایش یافته و سطح بازده و قیمت‌ها را بیش از مواقع دیگر بالا می‌برد. بنابراین، چرخه بنیادی به شکل زیر است:

M بالا ← i پایین ← I و C و X بالا، AD بالا ←
GDP بالا و P بالا

اما به هیچ وجه نباید از نقش منابع بیکار غافل شد. تأثیر حرکت AD در اقتصادی که بیکاری به هیچ وجه در آن وجود ندارد، در شکل ۲۶ـ۷ نمایش داده شده است. با رسم یک منحنی ′AD که کمی بالاتر رسم می‌شود و از نقطه ′E می‌گذرد، این تاثیر را نشان دهید. توجه داشته باشید که توسعهٔ پولی تأثیر کمی بر سطح بازده حقیقی دارد. در اقتصادی که نرخ اشتغال در آن صد درصد باشد، ذخیرهٔ پولی بیشتر افزایش بازده و در نهایت افزایش قیمتها را در بر خواهد داشت.

برای درک بهتر این چرخهٔ حیاتی، مورد عکس یعنی کاهش پولی را بررسی کنید. فرض کنید که بانک مرکزی آمریکا، مثل سالهای ۱۹۷۹ـ۱۹۸۲ و مجدداً در ۱۹۹۴ تصمیم می‌گیرد نرخ بهره‌ها را افزایش داده، روند رشد اقتصادی را کند کرده و تورم را کاهش دهد. از طریق معکوس کردن جهت سیاست پولی می‌توانید این چرخه را در شکل ۲۶ـ۶ بررسی کنید و ببینید که هنگام سخت‌تر شدن سیاست‌های پولی، عواملی چون پول، نرخ بهره، سرمایه‌گذاری و تقاضای کل چگونه تعاملی با هم پیدا می‌کنند. سپس توجه کنید که حرکت منحنی AD به سمت چپ در شکل ۲۶ـ۷ چگونه باعث کاهش بازده و قیمتها می‌شود.

تأثیرات پولی در دراز مدت

بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که تغییر در عرضهٔ پول در دراز مدت عمدتاً بر سطح قیمت تأثیر می‌گذارد و بر سطح بازده حقیقی یا تأثیری ندارد و یا این تأثیر بسیار ناچیز است. از طریق تحلیل تأثیرات ناشی از تغییرات پولی با منحنی‌های AS متفاوت می‌توان این مسأله را به خوبی درک کرد. همانطور که در شکل ۲۶ـ۷ نشان داده شده است، تغییرات پولی بر تقاضای کل تأثیر گذاشته و GDP حقیقی را نیز (هنگامی که منابع بیکاری موجود بوده و منحنی AS تقریباً صاف است) در کوتاه مدت تغییر می‌دهد.

در تحلیل عرضهٔ کل در بخشهای بعدی، خواهیم دید که منحنی AS با هماهنگ شدن میزان دستمزدها با قیمتها، به تدریج عمودی یا شبه عمودی می‌شود. تأثیر نوسانات منحنی AD بر سطح بازده به دلیل تطبیق یافتن قیمت و دستمزد و عمودی شدن منحنی

AS، به تدریج خنثی می‌شود و در دراز مدت این تأثیرات قیمت است که همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این بدان معناست که با قابل انعطاف‌تر شدن قیمتها و دستمزدها در دراز مدت، تغییرات عرضهٔ پول بر قیمتها تأثیر بیشتر و بر بازده تأثیر کمتری می‌گذارد.

سیاست پولی انبساطی

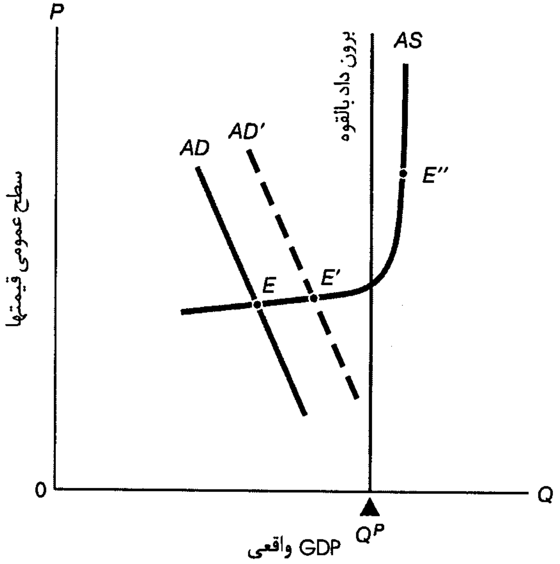

شکل ۲۶ـ۷. در سیاست توسعهٔ پولی، منحنی AD به سمت راست می‌رود و بازده و قیمت‌ها را بالا می‌برد.

در بحثهای قبلی و در شکل ۲۶ـ۶ نشان دادیم که چگونه افزایش عرضهٔ پول باعث افزایش سرمایه‌گذاری و خالص صادرات و در نهایت افزایش چند برابر تقاضای کل می‌شود. این امر منجر به حرکت منحنی AD به سمت راست می‌شود.

در بخش کینز که منحنی AS تقریباً صاف است، توسعهٔ پولی مقدمتاً بر بازده حقیقی تأثیر می‌گذارد و تأثیری جزیی نیز بر قیمت‌ها دارد. در اقتصادی که به هیچ وجه دارای بیکاری نیست، منحنی AS تقریباً عمودی است (در نقطهٔ E'') و توسعهٔ پولی مقدمتاً باعث افزایش قیمتها و GDP اسمی می‌گردد و تأثیری جزیی نیز به GDP حقیقی دارد.

آیا می‌دانید که چرا در دراز مدت پول تأثیر کمی بر بازده حقیقی دارد؟

دلیل پنهان این تفاوت در کوتاه مدت و دراز مدت چیست؟ برای درک این تفاوت می‌توان از مثال کاملاً ساده‌ای استفاده کرد. فرض کنید که کار را از شکل ۲۶ـ۶ شروع می‌کنیم، با GDP اسمی ۳۰۰۰ و قیمتهای ثابت. توسعهٔ پولی ای که عرضهٔ پول را ۱۰ درصد افزایش دهد، ممکن است GDP اسمی را تا ۱۰ درصد و ۳۳۰۰ افزایش دهد. بررسی‌های روبرت جی. گوردون همکارانش نشان می‌دهد که در کوتاه مدت، تغییرات GDP اسمی تقسیم شده‌اند: دو سوم از آنها به صورت تغییر بازده و یک سوم از آنها به صورت تغییر قیمت. در نتیجه، در اولین سال، توسعهٔ عرضهٔ پول ممکن است GDP حقیقی را تا حدود ۷ درصد و قیمتها را تا حدود ۳ درصد افزایش دهد (یا همانطور که در شکل ۲۶ـ۷ نشان داده شده، با منحنی AS که به تدریج رو به پایین می‌آید، شاهد یک واکنش شدید Q و یک واکنش کوچک P در برابر حرکت AD هستیم.)

اما با گذشت زمان، دستمزدها و قیمتها با افزایش سطوح قیمت و بازده، هماهنگی بیشتری با هم می‌یابند. افزایش تقاضای نیروی کار و بازارهای تولید باعث افزایش دستمزدها و قیمتها می‌شود؛ دستمزدها نیز به اقتضای افزایش هزینهٔ زندگی، بالا می‌روند. هرچه تأمین معاش سخت‌تر شود، دستمزدها و قیمتها بالا می‌روند. پس از دومین سال، ممکن است قیمتها ۱ یا ۲ درصد دیگر افزایش یابند، در حالی که بازده فقط ۵ یا ۶ درصد از سطح اولیه‌اش بالاتر می‌رود. در سال سوم، ممکن است در عین کاهش بازده، قیمتها مجدداً افزایش یابند. اما عاقبت کار چیست؟ ممکن است چند سال یا چند دهه اوضاع به همین منوال ادامه یابد تا قیمتها ۱۰ درصد افزایش یافته و بازده به سطح اولیهٔ خود بازگردد. به این ترتیب، سیاست پولی باعث افزایش قیمتها و دستمزدها تا حدود ۱۰ درصد می‌شود و بازده حقیقی تغییر نمی‌کند.

پس از تطبیق نهایی قیمتها، تمامی مقادیر اسمی ۱۰ درصد افزایش می‌یابند، در حالی که هیچ یک از مقادیر حقیقی تغییر نمی‌کنند. مقادیر اسمی مانند عامل تورم زای GDP، CPI، GDP اسمی، دستمزدها، عرضهٔ پول، مصرف، واردات دلار، ارزش دارایی‌ها به دلار و غیره، ۱۰ درصد بالاتر می‌روند. اما GDP حقیقی، مصرف حقیقی، دستمزدهای حقیقی، درآمدهای حقیقی و ارزش حقیقی دارایی و سرمایه در سیاست پولی لایتغیر باقی می‌مانند. در چنین شرایطی، اصطلاحاً می‌گوییم که *پول، خنثی است*.

اما این جا باید به مسأله بسیار مهمی توجه کرد: این مسأله که تغییرات پولی منجر به

ایجاد تغییرات متناسب در تمامی مقادیر اسمی می‌شود، اما در متغیرهای حقیقی هیچ تغییری به وجود نمی‌آورد، مسأله‌ای توجیه‌پذیر است که شواهد تجربی نیز مؤید آن است. اما این قانون را نمی‌توان تعمیم داد. این دراز مدت ممکن است چند دهه طول بکشد، اما حوادث این دوره ممکن است اقتصاد را از مسیر ایده آل و دراز مدت خود منحرف کنند و تغییرات نرخ بهره در طول این مسیر ممکن است بر نتیجهٔ نهایی، تأثیری برگشت‌ناپذیر بگذارد. بنابراین حالت خنثای پول فقط یک گرایش کوتاه مدت است، نه قانونی جهانشمول.

به این مسأله نیز توجه کنید که ما در بحث خود در مورد نقش سیاست پولی به سیاست مالی توجه نکرده‌ایم. در حقیقت، گذشته از گرایش‌های فلسفی دولت، هر دولت پیشرفته‌ای سیاست‌های مالی و پولی را همزمان پیش می‌برد. هر سیاستی محاسن و معایب خود را دارد. در بخشهای بعدی، به طور کامل نقش‌های سیاست‌های پولی و مالی را در مبارزه با چرخه‌های تجاری و تسریع رشد اقتصادی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

از تقاضای کل تا عرضهٔ کل

حال تحلیل عوامل تعیین کننده تقاضای کل را به پایان رسانده‌ایم. خلاصهٔ نتایجی که گرفتم به این شرح است: چارچوب‌های تقاضای کل را بررسی کردیم و دیدیم که AD را عوامل برونزا و مستقلی مانند سرمایه‌گذاری و خالص صادرات و سیاست‌های دولت مانند سیاستهای پولی و مالی تعیین می‌کنند. درکوتاه مدت، تغییرات در این عوامل منجر به ایجاد تغییراتی در هزینه و سطح بازده و قیمتها می‌شود.

در جهان بی‌ثبات امروزی، اقتصاد کشورها از داخل و خارج از مرزهایشان در معرض شوک‌های شدیدی قرار دارند. جنگها، انقلابها، بحران قروض، شوکهای نفتی و محاسبات نادرست دولت، دوره هایی را رقم زده‌اند که در آنها بیکاری یا تورم یا هر دوی آنها در برهه‌های رکود و تورم بیداد کرده‌اند. چون هیچ سازوکار خودکاری که ایرادات خود را برطرف کند و سریعاً مشکل نوسانات اقتصاد کلان را حل کند وجود ندارد، امروزه دولت‌ها مسؤولیت تعدیل نوسانات شدید چرخه‌های تجاری را بر عهده گرفته‌اند. اما حتی عاقلترین دولت‌ها نیز نمی‌توانند در برابر تمامی شوکهایی که اقتصاد

کشورها را تهدید می‌کند، بیکاری و تورم را از بین ببرند.

حال به رشد اقتصادی، عرضهٔ کل و سیاست اقتصادی می‌پردازیم. کار خود را با تحلیل روند رشد دراز مدت اقتصاد شروع می‌کنیم که باعث درک عمیقتر عوامل تعیین کنندهٔ بازدهٔ بالقوه و عرضهٔ کل می‌شود. سپس به عناوین مرتبط تورم و بیکاری می‌پردازیم و خواهیم دید که اقتصادهای مدرن بازار تا چه حد نیازمند تثبیت قیمتها هستند. سپس دید خود را کمی گسترده‌تر کرده و اصول اقتصادی کشورهای دارای اقتصاد باز را نیز مدنظر قرار می‌دهیم. سرانجام، به معمای سیاست اقتصاد کلان امروزی می‌پردازیم: سیاست مالی و دیون دولت، رابطهٔ دو طرفهٔ سیاست مالی و پولی و نیاز به پیشبرد رشد دراز مدت اقتصادی.

خلاصه

الف. بانکداری مرکزی و سیستم بانک مرکزی آمریکا

۱ـ سیستم بانک مرکزی متشکل از یک بانک مرکزی است، بانکی برای بانکدارها، اهداف این بانک فراهم آوردن شرایط رشد پیوستهٔ اقتصادی، حفظ سطح بالای اشتغال، تضمین نظم و ثبات در بازارهای مالی و مهمتر از همه حفظ ثبات قیمتها در حدی منطقی است.

۲ـ سیستم بانک مرکزی (یا Fed) در سال ۱۹۱۳ به منظور کنترل پول کشور و اعتبارات و عمل به عنوان آخرین دادرس و پناهگاه تأسیس شد. ریاست این بانک به عهده هیأت رییسه و کمیتهٔ بازار باز فدرال (FOMC) است. بانک مرکزی به عنوان مؤسسه مستقل دولتی عمل کرده و در تعیین سیاست پولی تخصص دارد.

۳ـ بانک مرکزی دارای سه ابزار است: (a) عملیات بازار باز، (b) نرخ تنزیل بر وامهای بانک و (C) الزامات قانونی ذخیرهٔ بانکی در نهادهای سپرده دهنده. بانک مرکزی با استفاده از این ابزارها به اهداف میانی خود مانند سطح ذخایر بانکی، نرخ بهرهٔ بازار و عرضهٔ پول می‌رسد. هدف از تمام این عملیات بهبود بخشیدن به عملکرد اقتصاد با توجه به اهداف نهایی سیاست پولی یعنی: رسیدن به بهترین آمیزه از تورم پایین، بیکاری

ناچیز، رشد سریع GDP و حفظ نظم در بازارهای مالی است. به علاوه، بانک مرکزی به همراه دیگر آژانس‌های فدرال باید در دوران بحران، سیستم مالی و داخلی و بین المللی را کنترل کند.

۴ـ مهمترین ابزار سیاست پولی، عملیات بازار باز بانک مرکزی است. فروش اوراق بهادار دولتی توسط بانک مرکزی در بازار باز باعث کاهش ذخایر پولی بانکها می‌شود. نتیجهٔ این امر کاهش سطح پایهٔ ذخیرهٔ پولی بانکها برای سپرده هاست. در نتیجه مردم با کاهش پول و افزایش اوراق قرضهٔ دولتی مواجه می‌شود. خریدهای بازار باز عکس این عمل می‌کنند و نهایتاً با افزایش ذخایر بانکی باعث‌افزایش پول می‌شوند.

۵ـ جریان خارجی ذخایر بین المللی می‌تواند ذخایر بانکی و پول را کاهش دهد، مگر آن که این جریانات از طریق خرید اوراق قرضه توسط بازار مرکزی کنترل و متوازن شود. جریانات داخلی در صورت عدم کنترل، تأثیر عکس دارند. روند متوازن کردن جریانات بین المللی را عفونت‌زدایی می‌نامند. در سالهای اخیر، بانک مرکزی نوسانات ذخیرهٔ بین المللی را عفونت‌زدایی کرده است. در اقتصادهای باز با نرخ تبادل ارز ثابت، سیاست‌های پولی باید با سیاست‌های کشورهای دیگر هماهنگی نزدیکی داشته باشند.

ب. تأثیرات پول بر بازده و قیمتها

۶ـ اگر بانک مرکزی بخواهد رشد بازده را کند کند، یک چرخهٔ پنج مرحله‌ای باید به مورد اجرا درآید:

الف. بانک مرکزی از طریق عملیات بازار باز، ذخایر بانکی را کاهش می‌دهد.

ب. کاهش هر یک دلار از ذخایر بانکی باعث کاهش دو برابر پول بانک و عرضهٔ پول می‌شود.

ج. در بازار پول، با ثابت ماندن محور تقاضای پول، عرضهٔ پول کاهش می‌یابد و در نتیجه نرخ بهره بالا رفته و مقدار وام کاهش یافته و شرایط اعطای آن سخت‌تر شده و پول نایاب‌تر می‌گردد.

د. نایاب شدن پول باعث کاهش سرمایه‌گذاری و دیگر اقلام هزینه مانند کالاهای با دوام مصرفی یا خالص صادرات می‌گردد.

ه. کاهش سرمایه‌گذاری و دیگر هزینه‌ها از طریق سازوکار آشنای ضریب فزاینده،

تقاضای کل را کاهش می‌دهد. کاهش سطح تقاضای کل باعث کاهش بازده و قیمت یا تورم می‌شود. این چرخه را بدین شکل می‌توان خلاصه کرد.

→ پایین X و C و I → بالا i → پایین M → پایین R

GDP حقیقی و تورم پایین ← پایین AD

۷ـ گرچه سازوکار پولی را اغلب در ارتباط با تأثیر پول بر سرمایه‌گذاری تشریح می‌کنند، اما سازوکار پولی روندی بسیار پیچیده و غنی است که در آن تغییرات نرخ بهره و قیمت دارایی‌ها بر عناصر متفاوت هزینه تأثیر می‌دارند. بخش‌های مربوطه شامل مسکن سازی (تحت تأثیر نرخ متغیر اقساط و قیمت مسکن سازی)، سرمایه‌گذاری تجاری (تحت تأثیر نرخ متغیر بهره و قیمت سهام)، هزینهٔ تولید کالاهای مصرفی بادوام (تحت تأثیر نرخ بهره و شرایط اعطای وام)، هزینهٔ سرمایه‌گذاری ملی و بومی (تحت تأثیر نرخ بهره) نو خالص صادرات (که براساس تأثیر نرخ بهره بر نرخ تبادل ارز خارجی تعیین می‌شود) می‌گردد.

۸ـ در اقتصاد باز، تجارت بین المللی میان کشورها باعث تشدید تأثیرات سیاست پولی در داخل کشور می‌شود. در رژیم نرخ انعطاف‌پذیر تبادل ارز، تغییرات سیاست پولی بر نرخ تبادل و خالص صادرات تأثیر می‌گذارد و در نتیجه بعد دیگری به سازوکار پولی اضافه می‌شود. تجارت باعث تشدید تأثیر سیاست پولی می‌شود و بر خالص صادرات همان تأثیری را دارد که بر سرمایه‌گذاری داخلی.

۹ـ تأثیرات سیاست پولی در دراز مدت و کوتاه مدت ممکن است متفاوت باشند. در کوتاه مدت، با منحنی AS بالنسبه صاف، بخش اعظم تغییر AD بر بازده تأثیر خواهد گذاشت و بخش اندکی از آن نیز قیمتها را تحت تأثیر خواهد گذاشت. در مدتی طولانی‌تر و با افقی شدن تدریجی منحنی AS، نوسانات پولی عمدتاً بر سطح قیمتها و تأثیری جزیی نیز بر بازده خواهد داشت. در شرایطی که تغییرات عرضهٔ پول فقط بر متغیرهای اسمی تأثیر می‌گذارند و بر متغیرهای حقیقی بی تأثیرند، اصطلاحاً می‌گوییم که پول خنثی است. اگرچه جابه‌جایی‌های پولی در دوران اوج خود، تأثیرات اقتصادی عمیقی برجای گذارده‌اند.

مفاهیمی برای مرور

بانک مرکزی
ذخایر بانکی
ترازنامه بانک مرکزی آمریکا
خرید و فروش در بازار باز
نرخ تنزیل، وام از بانک مرکزی
الزامات قانونی ذخایر
FOMC، هیأت رئیسه
ابزارهای سیاسی، اهداف میانی، اهداف نهایی

مکانیسم‌انتقالی پول
عرضه و تقاضای پول
مکانیسم پنج مرحله‌ای انتقال پول
تغییر ذخیره
ذخایر پولی
نسبت پول به نرخ بهره
نسبت نرخ بهره به سرمایه‌گذاری
نسبت سرمایه‌گذاری به GDp

مؤلفه‌های هزینه که نسبت به نرخ بهره حساسند.
سیاست پولی در چارچوب AS-AD
پایینR ـ پایین M ـ بالا i
پایین GDP ـ پایین AD ـ پایین I
و P پایین
سیاست پولی در کوتاه مدت و دراز مدت
«خنثی بودن» پول

سؤالاتی برای بحث

۱ـ با استفاده از شکل ۲۶ـ۵، مسایل زیر را حل کنید:

الف. بانک مرکزی به این نتیجه رسیده است که نرخ بیکاری رشد شدیدی یافته و قصد دارد که با افزایش عرضهٔ پول این شرایط را معکوس کند. بانک مرکزی برای افزایش پول چه اقداماتی باید انجام دهد؟ تأثیر نهایی این اقدامات بر منحنی عرضهٔ پول چیست؟ عکس العمل بازارهای پولی چیست؟

ب. در نتیجهٔ گسترش سریع اقتصادی در خارج از کشور، صادرات افزایش می‌یابد و GDP حقیقی بالا می‌رود. وضعیت تقاضای پول چه می‌شود؟ تأثیر نهایی بر نرخ بهرهٔ بازار چیست؟

ج. مردم از طریق ماشین‌های خودکار گوینده (ATMS) متوجه می‌شوند که به ترازهای ارزی "احتیاطی" پایین‌تر نیاز دارند. مقدار پولی که در هر سطح از نرخ بهره و نیز GDP کاهش می‌یابد. بانک مرکزی در مورد صحت این کنش مطمئن نیست و به همین دلیل میزان عرضهٔ پول را ثابت نگه می‌دارد. تأثیر کلید دارایی بر میزان عرضه و تقاضای پول و نرخ بهرهٔ بازار چه خواهد بود؟

۲ـ فرض کنید که شما رییس هیأت رییسهٔ بانک مرکزی هستید و واقعیت اقتصادی رو به بهبود است و شما باید در مقابل کمیتهٔ ویژهٔ کنگره حاضر شوید. گزارشی برای سناتوری که باید در مقابل او پاسخگو باشید بنویسید و توضیح دهید که به چه شیوه‌ای قصد دارید قیمتها را ثابت نگه دارید.

۳ـ ترازنامهٔ بانک مرکزی را در جدول ۲۶ـ۱ در نظر بگیرید. یک ترازنامه برای بانکها (مانند ترازنامهٔ جدول ۲۵ـ۳ در بخش آخر) تنظیم کنید و فرض را بر این بگذارید که الزامات ذخیره بانکی برای حسابهای چکی ۱۰ درصد و در موارد دیگر صفر درصد است.

الف. یک سری تراز نامهٔ جدید (با فرض اینکه بانک مرکزی ۱ میلیارد دلار اوراق بهادار دولتی را طی عملیات بازار باز به فروش می‌رساند) تنظیم کنید.

ب. یک سری ترازنامهٔ دیگر نیز تنظیم کنید که نشان دهد وقتی بانک مرکزی الزامات ذخیره‌ای را تا ۲۰ درصد افزایش می‌دهد، چه اتفاقی می‌افتد.

ج. فرض کنید که بانکها ۱ میلیارد دلار از ذخایر بانکی را از بانک مرکزی وام می‌گیرد. این امر چه تغییری در تراز نامه‌ها ایجاد می‌کند؟

۴ـ سه گزیده روزنامه را مطالعه کنید. با استفاده از چند نظریه‌ای که در بخشهای گذشته شرح داده شد، دلیل هر یک از جملات را توضیح دهید.

۵ـ با استفاده از شکل ۲۶ـ۵ توضیح دهید که چگونه سیاست‌های مربوط به کمیابی پول بعد از سال ۱۹۷۹ باعث کاهش GDP شد. همچنین هر یک از مراحل را تشریح کنید.

۶ـ پس از اتحاد دوبارهٔ دو آلمان، سرمایه‌ای که برای بازسازی آلمان شرقی پرداخت شد، باعث توسعهٔ چشمگیر تقاضای کل در آلمان گشت. بانک مرکزی آلمان در برابر این شرایط، رشد پول را کندتر کرد و نرخ بهرهٔ حقیقی آلمان را شدیداً افزایش داد. توضیح دهید که چرا سیاست کمیابی پول در آلمان به کاهش ارزش دلار می‌انجامد. شرح دهید که چرا کاهش ارزش پول موجب تشدید فعالیت‌های اقتصادی در آمریکا می‌گردد. همچنین، توضیح دهید که چرا کشورهای اروپایی که میان ارز کشورهای خود با مارک آلمان رابطهٔ تنگاتنگی ایجاد کرده بودند، با افزایش نرخ بهره در آلمان که باعث افزایش نرخ بهره در دیگر کشورهای اروپا نیز شد، دچار رکود شدید اقتصادی شدند.

بخش ششم

رشد اقتصادی و
سیاستهای کلان اقتصادی

فصل بیست و هفتم

فرآیند رشد اقتصادی

انقلاب صنعتی را نمی‌توان دوره‌ای با آغاز و پایان مشخص محسوب کرد... چون هنوز ادامه دارد.

ای. جی. هابس باون، عصر *انقلاب* (۱۹۶۲)

نشریات اقتصادی یا تجاری مشحون است از مسایلی چون نوسانات ساعت به ساعت بازار بورس، تفسیر اقدامات بانک مرکزی آمریکا، نرخ ماهانه بیکاری یا رشد سه ماهه GDP. اما این گونه مسایل به‌رغم اهمیت بسیاری که برای جویندگان کار و سرمایه‌گذاران دارند، تنها بخش کوچکی از موج بزرگ رشد اقتصادی محسوب می‌شوند. هر سال اقتصادهای پیشرفته مثل ایالات متحده بر مقدار تجهیزات سرمایه‌ای، دانش فن‌آوری و میزان بهره‌وری خود می‌افزایند. ظرف دهه‌ها و گذشت نسلهای متوالی، معیار زندگی بر حسب بازده سرانه یا مصرف هر خانوار عمدتاً بر اساس میزان بهره‌وری کشورها تعیین می‌شود.

در بخش پنجم عمدتاً به نقش تقاضای کل در تعیین سطح بازده در کوتاه مدت پرداختیم. در این تحلیل نشان دادیم که در اقتصادی که منابعش به حد مطلوب کاربری نرسیده‌اند، دولتها چگونه با استفاده بجا از تدابیر پولی و مالی می‌توانند چرخه‌های تجاری را مهار کنند.

اما کل ماجرا به تقاضای کل محدود نمی‌شود. در بخشهای بعدی نقش عرضه کل را بررسی خواهیم کرد. در این بخش کار را با بررسی نظریه عمومی رشد اقتصادی شروع می‌کنیم و بعد گرایشهای تاریخی کنش اقتصادی را بخصوص در رابطه با ایالات متحده مرور می‌کنیم. در بخش بعدی به مشکل کشورهای رو به توسعه که سعی دارند به سطوح رونق اقتصادی در غرب دست یابند، می‌پردازیم. شکل ۲۷-۱ با استفاده از نمودار گردشی همیشگی، شمایی کلی از بخشهای مربوط به رشد اقتصادی به دست می‌دهد.

اهمیت رشد اقتصادی در درازمدت

به داخل جلد کتاب حاضر نگاه کنید. الگوی پیشرفت بازده حقیقی (یا تورم اصلاح شده) را در طول قرن بیستم خواهید دید. می‌بینید که GDP حقیقی از سال ۱۹۰۰ تقریباً با عامل ۱۸ رشد کرده است. شاید این امر محوری‌ترین واقعیت اقتصادی قرن حاضر باشد. رشد مداوم و سریع اقتصادی این امکان را به کشورهای پیشرفته صنعتی داده است تا مواد خوراکی بهتر، خانه‌های بزرگتر، منابع بیشتر برای مراقبتهای پزشکی و کنترل بیشتر آلودگی، آموزش جهانی برای کودکان و پشتوانه درآمدی برای بازنشستگان را در اختیار شهروندان خود قرار دهند.

کشورهای جهان همچنان رشد اقتصادی را هدف اقتصادی و سیاسی مهمی محسوب می‌کنند. کشورهایی چون ژاپن با رشد سریع اقتصادی در سلسله مراتب قدرت کشورها مقام رفیع‌تری را به خود اختصاص داده و برای کشورهای دیگری که در پی رونق اقتصادی هستند، نقش یک الگوی اقتصادی را می‌یابند. بالعکس، کشورهایی که افت اقتصادی دارند، اغلب دست به گریبان بلوای سیاسی و اجتماعی نیز هستند. انقلابهای اخیر در اروپای شرقی و شوروی سابق به دلیل رکود اقتصادی و رشد ناچیز اقتصادی (در مقایسه با شرایط اقتصادی همسایگان غربی خود) ایجاد شدند. کلید اصلی موفقیت اقتصادی کشورها در درازمدت، رشد اقتصادی آنهاست.

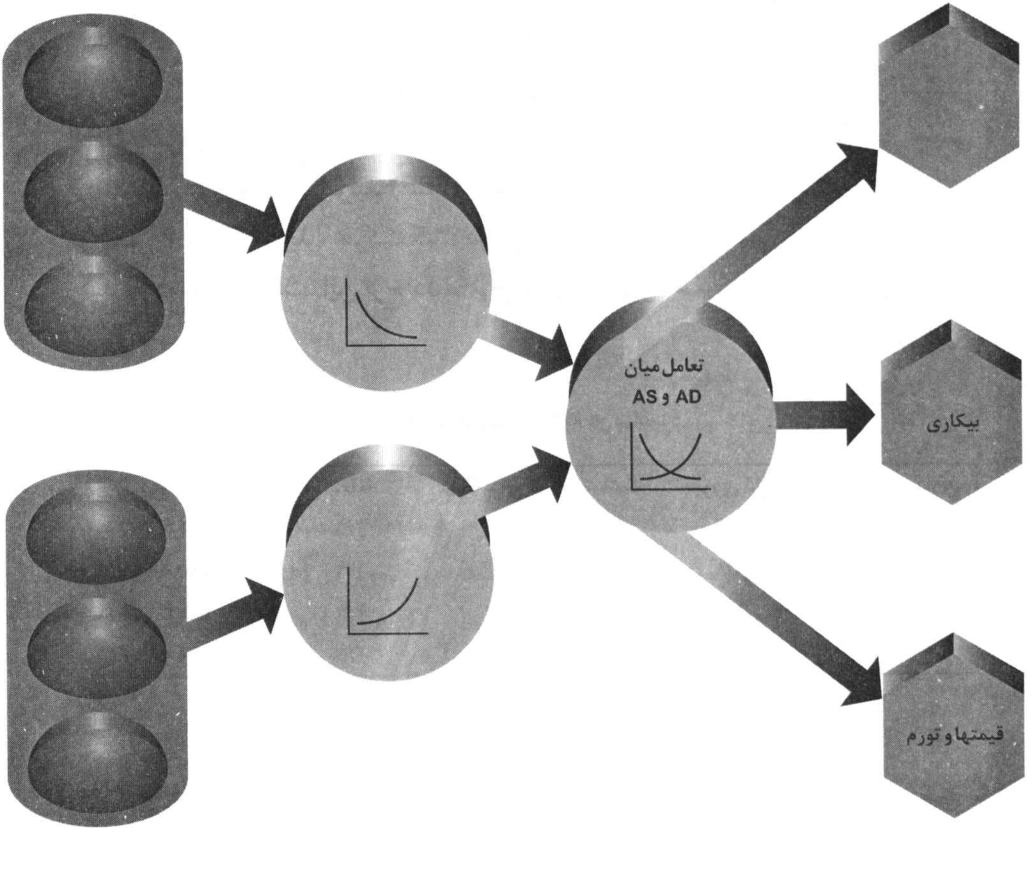

شکل ۲۷ـ۱. برای بهره‌بردن از معیارهای صحیح زندگی در درازمدت، رشد اقتصادی کلید اصلی است.

در درازمدت، رونق اقتصادی یک کشور به رشد بازده بالقوه آن کشور بستگی دارد. در این بخش و بخش بعدی، گرایشهای رشد درازمدت را در کنار نظریه‌هایی که گرایشهای اساسی را توضیح می‌دهند، بررسی خواهیم کرد.

الف. نظریه‌های مربوط به رشد اقتصادی

کار خود را با تبیین دقیق رشد اقتصادی آغاز می‌کنیم: *رشد اقتصادی نمایانگر افزایش GDP بالقوه یک کشور یا بازده ملی است.* به دیگر کلام، رشد اقتصادی هنگامی محقق می‌شود که مرز امکانات تولید (PPF) به سمت خارج (نمودارهای (PPF) رو به رشد را در فصل ۱ به یاد آورید) حرکت کند. در این رابطه، یکی از مفاهیم مربوط و مهم، نرخ رشد بازده سرانه است. این نرخ دقیقاً نرخ تسریع بهبود معیارهای زندگی را در یک کشور تعیین می‌کند.

نرخ متوسط رشد سالانه در ساعت:

دوره	GDP	GDP برای فرد - ساعت	نیروی کار	کل ساعات کاری
۱۹۱۳-۱۸۷۰	۲/۵	۱/۶	۱/۲	۰/۹
۱۹۵۰-۱۹۱۳	۱/۹	۱/۸	۰/۸	۰/۱
۱۹۷۳-۱۹۵۰	۴/۹	۴/۵	۱/۰	۰/۳
۱۹۹۰-۱۹۷۳	۲/۵	۲/۷	۱/۱	-۰/۱

جدول ۲۷-۱. الگوهای رشد در ۱۶ کشور صنعتی

طی قرن گذشته، کشورهایی که دارای بالاترین درآمد بودند مانند ایالات متحده آمریکا، آلمان، فرانسه و ژاپن رشد چشمگیری داشته‌اند. بازده در مقایسه با درون داده‌های نیروی کار رشد بیشتری داشته است که نمایانگر افزایش پیشرفت سرمایه و فن‌آوری بوده است.

[منبع: آنگوس مادیسون، *دوره‌های توسعه سرمایه‌داری*، آکسفورد، ۱۹۸۲، به روز شده توسط نویسندگان از مجموعه داده‌های بانک جهانی و دیگر نشریات.]

الگوهای بلندمدت رشد اقتصادی در کشورهایی که درآمد بالا دارند، چیست؟ در جدول ۲۷-۱، تاریخ رشد اقتصادی ۱۶ کشور با درآمد بالا منجمله کشورهای بزرگی از آمریکای شمالی، غرب اروپا، ژاپن و استرالیا از سال ۱۸۷۰ به بعد نشان داده شده است. در طول این مدت شاهد رشد پیوسته بازده هستیم. آنچه در بهبود معیارهای

زندگی مهمتر است، رشد بازده در ازای هر یک ساعت کاری است و این بازده نیز با بهبود معیار زندگی نسبت مستقیم دارد. در طول کل این مدت، بازده به ازای هر کارگر نرخ متوسط رشد سالانه‌ای برابر با ۲/۴ درصد داشته است که ظرف ۱۲۰ سال ضریب رشدی معادل ۱۶ می‌شود.

اما عوامل اصلی این رشد کدامند؟ کشورها برای تسریع روند رشد اقتصادی خود چه باید بکنند؟ و با توجه به نرخ رو به افت پس‌انداز آمریکا و احتمال وخیمتر شدن شرایط زیست محیطی، دورنمای رشد اقتصادی در قرن بیست و یکم چیست؟ اینها مسایلی هستند که در تحلیل رشد اقتصادی باید مورد توجه دقیق قرار گیرند.

چهار چرخ اصلی رشد

رشد اقتصادی چیست؟ در ابتدا باید گفت که نیازی نیست کشورهای موفق ضرورتاً از یک الگو پیروی کنند. برای مثال، بریتانیا در سده هجدهم با انقلاب صنعتی و اختراع موتورهای بخار و راه‌آهن و تأکید بر تجارت آزاد به منادی اقتصاد جهان تبدیل شد. بالعکس، ژاپن بعدها به روند رشد اقتصادی رسید. این کشور در آغاز راه، کار را با پیروی از فن‌آوری‌های خارجی و حمایت از صنایع داخلی (کنترل واردات) و سپس توسعه تخصص در تولید و علم الکترونیک آغاز کرد.

گرچه راه کشورهایی که سریعاً رو به رشدند با هم متفاوتند، اما در بعضی نقاط نیز مشترکند. همان روند بنیادی رشد اقتصادی و توسعه که به شکل گرفتن بریتانیا و ژاپن کمک کرد، حال در کشورهای رو به توسعه‌ای چون چین و هند وجود دارد. درواقع، اقتصاددانانی که پدیده رشد را بررسی کرده‌اند، متوجه شده‌اند که موتور روند اقتصادی صرف‌نظر از فقیر یا غنی بودن کشورها، باید بر چهار چرخ اصلی سوار باشد. این چهار چرخ یا عوامل رشد شامل:

- منابع انسانی (نیروی کار، آموزش، نظم و انگیزه)
- منابع طبیعی (زمین، مواد معدنی، سوخت و کیفیت زیست محیطی)
- شکل‌گیری سرمایه (ماشینها، کارخانه‌ها و جاده‌ها)
- فن‌آوری (علم، مهندسی، مدیریت، و کارآفرینی)

معمولاً اقتصاددانان این رابطه را در قالب *تابع تولید کل* (یا APF) می‌نویسند که سطح

بازده ملی را به درون داده‌ها و فن‌آوری ربط می‌دهد. به لحاظ علم جبر، APF عبارت است از:

$$Q = AF(K, L, R)$$

Q = بازده، K = خدمات تولیدی سرمایه، L = درون داده‌های کار، R = درون داده‌های منابع ـ طبیعی، A = نشانگر سطح فن‌آوری در اقتصاد و F = نمایانگر تابع تولید است.

با افزایش درون داده‌های سرمایه، کار یا منابع، انتظار می‌رود که بازده افزایش یابد، اما احتمالاً بازده با افزایش درون داده‌های عوامل تولید، چرخش‌های کاهنده‌ای نشان می‌دهد. می‌توان فرض کرد که نقش فن‌آوری، افزایش بهره‌وری درون داده‌هاست. بهره‌وری دال بر نسبت بازده به میانگین درون داده هاست. وقتی فن‌آوری (A) با ابداعات جدید یا اقتباس فن‌آوری‌های خارجی پیشرفت می‌کند، کشور این امکان را می‌یابد که با همان سطح از درون داده‌ها، بازده بیشتری داشته باشد.

حال نقش هر یک از این چهار عامل را در رشد اقتصادی بررسی می‌کنیم.

منابع انسانی

درون داده‌های کار شامل اندازه و مقدار کارگران و مهارتهای نیروی کار هستند. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که در رشد اقتصادی، تنها و مهمترین عامل، میزان درون داده‌های کار ـ مهارتها، دانش و نظم در نیروی کار ـ است. ممکن است کشوری پیشرفته‌ترین ابزار ارتباطات دوربرد، کامپیوترها، تجهیزات مولد برق و هواپیمای جنگنده را بخرد اما این تجهیزات فقط زیر نظر نیروهای متخصص و کارگران آموزش دیده حفظ و نگهداری می‌شوند. افزایش سواد، سلامت و نظم در میان مردم، و اخیراً توانایی استفاده از کامپیوتر، باعث افزایش بهره‌وری نیروی کار می‌شود.

منابع طبیعی

دومین عامل کلاسیک تولید، منابع طبیعی است. منابع مهم شامل اراضی قابل کشت، گاز و نفت، جنگلها، آب و منابع معدنی‌اند. بعضی از کشورها که درآمد بالا دارند، مثل کانادا و نروژ عمدتاً برپایه منابع فراوان خود و بازده چشمگیر در کشاورزی، ماهیگیری و

جنگل داری رشد کرده‌اند. به همین نحو، ایالات متحده با اراضی کشاورزی بسیار، بزرگترین تولید کننده و صادر کننده غلات است.

اما دارا بودن منابع طبیعی در جهان مدرن ضرورتاً به مفهوم موفقیت اقتصادی نیست. نیویورک سیتی عمدتاً بر اساس صنایع خدماتی گسترده خود، به رفاه رسیده است. بسیاری از کشورها که عملاً هیچ منابع طبیعی‌ای ندارند، همچون ژاپن، با متمرکز شدن بر بخشهایی که عمدتاً به نیروی کار و سرمایه وابسته‌اند تا منابع بومی، رونق اقتصادی یافته‌اند. درواقع، سرزمین کوچک هنگ کنگ که حتی کسری از منابع غنی روسیه را هم ندارد، عملاً در مقایسه با این کشور عظیم، سهم بیشتری از تجارت بین‌المللی دارد.

شکل‌گیری سرمایه

بخاطر داشته باشید که سرمایه در دسترس شامل ساختارهایی چون جاده‌ها، کارخانه‌ها و تجهیزاتی چون کامیونها و کامپیوترها و فهرست موجودی تولیدات و کالاهاست.

در انباشت سرمایه، اغلب عجیب‌ترین اتفاقات تاریخ اقتصاد روی می‌دهد. در قرن نوزدهم، راه‌آهن‌های بین قاره‌ای در آمریکای شمالی که بیش از این در انزوا به‌سر می‌برد، باعث شد تجارت در دل آمریکا رونق یابد. در این قرن، موج سرمایه‌گذاری در صنایع اتوموبیل سازی، جاده‌سازی و کارخانه‌های تولید انرژی باعث افزایش بهره‌وری شد و زیرساختاری ایجاد کرد که به نوبه خود مولد صنایع کاملاً جدیدی شد. بسیاری بر این باورند که کامپیوترها و مجاری عظیم تبادل اطلاعات در قرن بیستم همان کاری را می‌کنند که راه‌آهنها و بزرگراهها در گذشته کردند.

همان‌طور که دیدیم، انباشت مستلزم قربانی کردن سطح مصرف فعلی در خلال سالهای طولانی است. کشورهایی که رشد سریع دارند، در تولید کالاهای سرمایه‌ای جدید سرمایه‌گذاری‌های کلانی می‌کنند. در کشورهایی که سریعترین روند رشد را دارند، ۱۰ تا ۲۰ درصد از بازده صرف شکل‌گیری سرمایه خالص می‌شود. بالعکس، بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که نرخ پایین پس‌انداز ملی در ایالات متحده ـ فقط ۴ درصد از بازده سال ۱۹۹۶ ـ مشکل بزرگی برای این کشور ایجاد می‌کند.

در بررسی پدیده سرمایه نباید فقط به کامپیوتر و کارخانه محدود شد. بسیاری از

سرمایه‌گذاریها صرفاً از جانب دولت انجام می‌شود و چارچوبی برای ایجاد یک بخش خصوصی پررونق ایجاد می‌کند. این سرمایه‌گذاری‌ها را *سرمایه بالاسری اجتماعی* می‌نامند که شامل پروژه‌های کلانی است که بر مبادله و تجارت تقدم دارند. در این راستا، می‌توان از جاده سازی، آبیاری و پروژه‌های آبرسانی و خدمات عمومی بهداشتی به عنوان مثالهای مهمی یاد کرد. تمام این کارها مستلزم سرمایه‌گذاریهای کلانی است که در کوتاه مدت تأثیر خیلی مشهودی ندارند و اصطلاحاً آنها را «نامرئی» می‌نامند و گاهی منافع و سود فزاینده‌ای در بر دارند. این پروژه‌ها عموماً شامل آثار بیرونی اقتصادی یا سرریزهایی می‌شوند که از عهده شرکتهای خصوصی خارج است، بنابراین دولت باید گام پیش نهد تا این سرمایه‌گذاریهای بالاسری اجتماعی یا زیرساختاری به نحو مؤثری محقق گردند.

تغییر فن‌آوری و نوآوری

علاوه بر سه عامل کلاسیکی که در فوق مورد بحث قرار گرفت، پیشرفت در فن‌آوری در رشد سریع معیارهای زندگی، عامل چهارم و بسیار مهمی است. از لحاظ تاریخی، رشد اقتصادی صرفاً به مفهوم افزایش تولید، انبوه‌سازی یا کارخانه‌های مولد نیرو نیست. آنچه در پیشرفت ظرفیتهای تولید در اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن حائز اهمیت بسیار بوده، پیشرفت در فن‌آوری و خلاقیت و ابداع است.

تغییر در فن‌آوری به مفهوم تغییر در روند تولید یا ارایه تولیدات یا خدمات جدید است. ابداعاتی که شدیداً بهره‌وری را افزایش دادند شامل موتور بخار، تولید برق، موتور درون ـ سوز، جت بزرگ، ماشین فتوکپی و ماشین فاکس می‌شدند. ابداعات اصلی در زمینه تولید کالا شامل تلفن، رادیو، هواپیما، عکاسی، تلویزیون و VCR بودند. بزرگترین پیشرفتهای فن‌آوری در عصر مدرن نیز در عرصه علم الکترونیک و کامپیوتر اتفاق می‌افتد، جایی که کوچکترین کامپیوترهای[1] همراه عملکردی بهتر از سریعترین کامپیوترهای دهه شصت دارند. این ابداعات بهترین نمونه‌های تغییر در فن‌آوری را ارایه دادند، اما تغییر در فن‌آوری روندی مداوم و متشکل از پیشرفتهای کوچک و بزرگ است.

1. Notebook

مثال اعلای این تغییرات نیز در ایالات متحده که سالانه بیش از ۱۰۰۰۰۰ اختراع به ثبت رسیده جدید و میلیونها بهبود بخشی کوچک دیگر دارد است. تمام این پیشرفتهای کوچک بخشی از روند معمول پیشرفت در اقتصاد است.

پیشرفتهای کوچک کیفیت تولیدات یا مقدار بازده را بالا می‌برد و به این ترتیب، پیشرفتهای فن‌آوری به شکلی آرام و بدون آن که توجه زیادی جلب کند، اتفاق می‌افتد. اما هر از گاه، تغییرات فن‌آوری، راهکارهایی ایجاد می‌کند و تصاویر بصری فراموش نشدنی‌ای بوجود می‌آورند. در طول جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، جهان به شگفت آمد، چون آمریکا و متحدانش با تسلیحات برخوردار از فن‌آوری عالی ـ هواپیماهای کور کننده رادار، بمبهای «هوشمند»، موشکهای ضدموشک ـ بر عراق برتری یافتند، حال آن که فن‌آوری جنگ‌افزار عراق فقط چند سال قدیمی‌تر بود. پیشرفتهای فن‌آوری غیرجنگی ـ کامپیوترها، ارتباطات دوربرد و دیگر بخشهای تکنولوژی عالی ـ چندان جنجال برانگیز نیستند، اما به افزایش و بهبود معیارهای زندگی در اقتصادهای بازار کمک چشمگیری می‌کنند.

اقتصاددانان به لحاظ اهمیت پیشرفت در فن‌آوری در بهبود معیارهای زندگی، دیرزمانی است که در فکر پیشبرد فن‌آوری هستند. هر روز بیشتر آشکار می‌شود که تغییر در تکنولوژی صرفاً یک روند مکانیکی برای یافتن تولیدات و فرایندهای بهتر نیست. تسریع روند خلاقیت و نوآوری مستلزم حمایت از روحیه کارآفرینی است. صنعت فعلی کامپیوتر در آمریکا را در نظر بگیرید که در آن حتی مشتاقترین افراد نیز به سختی می‌توانند با روند پیشرفت سخت‌افزارهای جدید و نرم‌افزارها هم‌پا باشند. اما چرا روحیه کارآفرینی در اینجا باعث رونق اقتصادی می‌شود و در روسیه، خیر، حال آن که روسیه، موطن دانشمندان، مهندسان و ریاضیدانان بزرگی است؟

یکی از دلایل مهم این اختلاف تلفیق روحیه آزاد در تحقیق و جذبه کسب منافع حاصل از بازار آزاد در سیلیکون ولی در مقایسه با پنهان کاری و جوّ کشنده برنامه‌ریزی مرکزی در مسکو است.

جدول ۲ـ۲۷ خلاصه‌ای از چهار چرخ مؤثر در رشد اقتصادی را ارائه داده است.

عوامل مؤثر در رشد اقتصادی	مثالها
منابع انسانی	حجم نیروی کار، آموزش، مهارتها و نظم
منابع طبیعی	نفت و گاز، خاک و آب و هوا
شکل‌گیری سرمایه	تجهیزات و کارخانه‌ها، سرمایه بالاسری اجتماعی
فن‌آوری و کارآفرینی	کیفیت علمی و دانش مهندسی
	مهارت و کاردانی مدیریت
	پاداش‌های نوآوری

جدول ۲۷-۲. چهار چرخ اصلی در رشد اقتصادی

رشد اقتصادی ناگزیر به چهار محور اصلی نیروی کار، منابع طبیعی، سرمایه و فن‌آوری استوار است. اما این چهار محور درکشورهای مختلف تفاوتهای زیادی به هم دارند و در بعضی ازکشورها، این چهار عامل به نحو مؤثرتری با هم ادغام می‌شوند.

نظریه‌های رشد اقتصادی

عملاً همه حامی رشد اقتصادی هستند. اما بر سر تحقق این آرمان، اختلافات بسیاری وجود دارد. بعضی از اقتصاددانان و سیاستگذاران بر ضرورت افزایش سرمایه‌گذاری تأکید دارند. برخی دیگر از افزایش تحقیقات و توسعه و تغییر فن‌آوری حمایت می‌کنند. گروه سومی نیز بر نقش آموزش بهتر نیروی کار تأکید می‌کنند.

اقتصاددانان از دیرباز مسأله اهمیت نسبی عوامل مختلف را در تعیین میزان رشد، بررسی می‌کنند. در بحث ذیل، نظریه‌های رشد اقتصادی راکه در مورد نیروهای مؤثر در رشد کلیدهایی به دست می‌دهند، بررسی می‌کنیم. سپس در قسمت آخر این بخش، خواهیم دید که از الگوهای تاریخی قرن گذشته، چه درسهایی می‌توان در باب رشد فرا گرفت.

نظریه پویای کلاسیک اسمیت و مالتوس

برعکس نظریه‌های رشد در زمان حال، اقتصاددانان اولیه مانند آدام اسمیت و تی. آر. مالتوس بر اهمیت حیاتی زمین در رشد اقتصادی تأکید داشتند. آدام اسمیت در اثر خود به نام ثروت *ملل* (۱۷۷۶)، کتابچه‌ای در مورد توسعه اقتصادی ارایه داد. او کار خود را با دوران بهشتی فرضی آغاز کرد: «وضعیت اولیه امور، قبل از تخصیص زمین و انباشت

سهام [سرمایه].» در این دوره زمین مجاناً در اختیار همه گذاشته می‌شد و هنوز انباشت سرمایه اهمیت چندانی نیافته بود.

در این عصر طلایی، پویایی رشد اقتصادی چیست؟ وقتی زمین برای همه وجود داشته باشد، مردم با ازدیاد جمعیت، در بخش وسیعتری پراکنده می‌شوند و این دقیقاً کاری بود که مردم در غرب آمریکا کردند. چون سرمایه‌ای وجود ندارد، بازده ملی با افزایش جمعیت دقیقاً دو برابر می‌شود. اما دستمزدهای حقیقی در این شرایط چگونه خواهد بود؟ دستمزدها برابر با کل درآمد ملی کشور خواهند بود، چون هیچ اجاره‌ای برای زمین یا بهره‌ای برای سرمایه از آن کسر نخواهد شد. بازده رشدی هماهنگ با رشد جمعیت خواهد داشت، بنابراین دستمزد حقیقی برای هر کارگر در طول زمان ثابت باقی می‌ماند.

اما این عصر طلایی نیز نمی‌تواند برای همیشه ادامه داشته باشد. سرانجام، با ادامه روند ازدیاد جمعیت، تمام زمینهای موجود اشغال خواهند شد. وقتی مرزها از بین برود، رشد متوازن زمین، نیروی کار و بازده دیگر ممکن نخواهد بود. کارگران جدید در زمینهایی که قبلاً رویشان کار شده تجمع خواهند یافت. زمین کمیاب شود و اجاره‌ها بالا می‌رود و زمین میان مصارف مختلف سهمیه‌بندی می‌شود.

جمعیت همچنان افزایش خواهند یافت و تولید ملی نیز همچنین. اما بازده باید در مقایسه با جمعیت، از روند رشد کندتری برخوردار باشد. چرا؟ با ازدیاد شمار کارگران جدید در اراضی محدود، سهم هر کارگر از زمینی که باید در آن کار کند، کمتر می‌شود و قانون بازده نزولی به مورد اجرا در خواهد آمد. افزایش نسبت نیروی کار ـ زمین منجر به کاهش تولید نهایی نیروی کار و در نتیجه کاهش نرخ‌های دستمزد حقیقی می‌گردد.[1]

اما شرایط تا چه حد وخیم خواهد شد؟ پدر روحانی اخمو تی. آر. مالتوس معتقد بود که فشار ازدیاد جمعیت، باعث می‌شود اقتصاد نهایتاً به نقطه‌ای برسد که کارگران به

۱. نظریه ارایه شده در این بخش عمدتاً بر یافته مهم اقتصاد خرد استوار است. در تحلیل تعیین دستمزدها با شرایط ساده شامل رقابت کامل، نشان داده شده است که نرخ دستمزد کار با تولید اضافه یا نهایی آخرین کارگر استخدام شده برابر خواهد بود. برای مثال، اگر کارگر آخر به ازای هر ساعت، ۱۲/۵۰ دلار به کل بازده شرکت اضافه کند، آنگاه در شرایط رقابتی، شرکت نیز حاضر است هر ساعت ۱۲/۵۰ دلار به آن کارگر بپردازد. به همین نحو، اجاره زمین برابر است با تولید نهایی آخرین واحد زمین و نرخ حقیقی بهره نیز بر اساس تولید نهایی آن قطعه از سرمایه که کمترین میزان بهره‌وری را دارد تعیین می‌گردد.

کمترین سطح معاش برسند. مالتوس چنین استدلال می‌کرد که هرگاه دستمزدها از سطح بخور و نمیر بالاتر می‌رفتند، جمعیت افزایش می‌یافت. از دیگر سو، کاهش دستمزدها به زیر سطح بخور و نمیر باعث بالا رفتن نرخ مرگ و میر و کاهش جمعیت می‌گردید. توازن پایدار جمعیت فقط هنگامی میسر است که دستمزدها دقیقاً برابر با سطح بخور و نمیر باشند. او بر این باور بود که طبقات کارگر محکوم به زندگی حیوانی، کثیف و کوتاه هستند. این تصویر تیره و تار باعث شد که توماس کارایل در انتقاد از اقتصاد، آن را «علم غم‌انگیز» توصیف کند.

در شکل ۲-۲۷(a) فرآیند رشد اقتصادی در دوران طلایی اسمیت نشان داده شده است. در این جا با دو برابر شدن جمعیت، مرز امکانات تولید (PPF) در جهت بیرون و به هر سو تا دو برابر جابه‌جایی یابد و این ثابت می‌کند که رشد اقتصادی بواسطه زمین یا منابع هیچ محدودیتی ندارد. شکل ۲-۲۷(b) نشان دهنده حالت بدبینانه مالتوس است. در این نظریه، دو برابر شدن جمعیت منجر به افزایش کمتر از دو برابر غذا و پوشاک می‌شود و در نتیجه، بازده سرانه با تجمع بیش از حد مردم در اراضی محدود، کاهش می‌یابد و بازده نزولی باعث کاهش بازده سرانه می‌گردد.

آیا رشد اقتصادی محدودیتی دارد؟

اغلب ایده‌های قبلی در پرتو روندهای اجتماعی جدید یا یافته‌های علمی، دوباره ظهور می‌یابند. در دو دهه گذشته در کنار استدلال مخالفان رشد و طرفداران محیط زیست، ایده‌های مالتوس نیز مطرح شده‌اند. این مخالفان چنین استدلال می‌کنند که رشد اقتصادی به دلیل محدودیت منابع طبیعی و مقتضیات زیست محیطی، حد و مرز معینی دارد.

رشد اقتصادی مستلزم افزایش سریع در بهره‌گیری از زمین و منابع معدنی و (در صورت عدم کنترل) آلوده شدن آب و هواست. برای مثال، در سال ۱۸۵۰، مصرف انرژی از راه مواد سوختی چیزی برابر با ۲۲۰ Btu (واحدهای حرارتی بریتانیا) بود. تا سال ۱۹۰۰، این مقدار به ۷۶۰۰ تریلیون Btu و در سال ۱۹۹۵ معادل ۶۶۰۰۰ تریلیون Btu رسید. همزمان، نشت سولفور دی اکسید از حدود ۲/۰ میلیون تُن سالانه در سال ۱۸۵۰ به ۳۱ میلیون تن در سال ۱۹۷۰ رسید و در سال ۱۹۹۳ به ۲۲ میلیون تُن کاهش

یافت. این مثال مهم نشان دهنده نگرانی مردم در مورد تمام شدن منابع طبیعی و از بین رفتن محیط زیست به دلیل رشد سریع اقتصادی است.

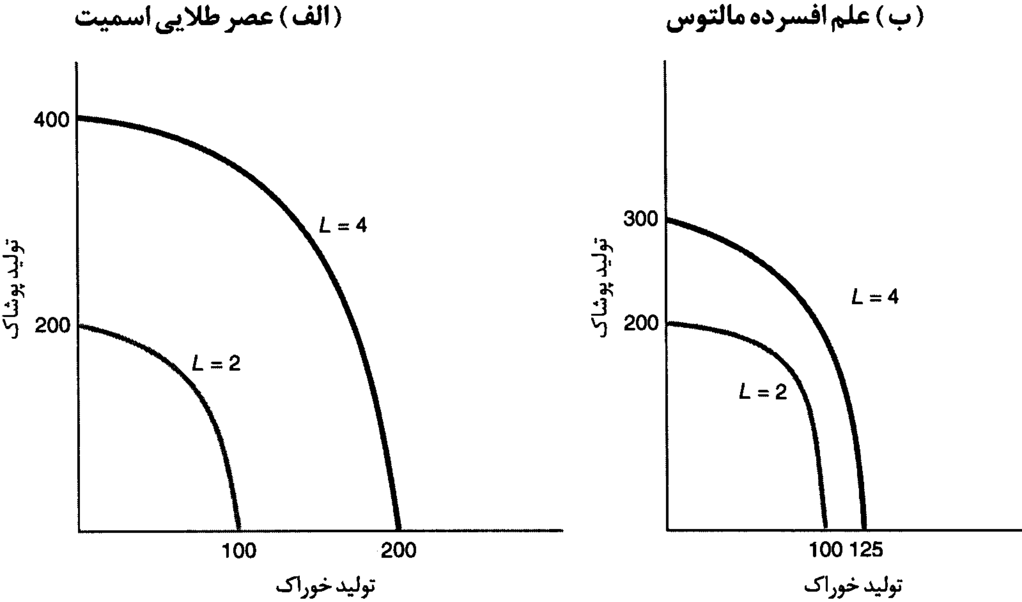

شکل ۲۷ــ۲. پویایی کلاسیک اسمیت و مالتوس

در شکل (a)، نامحدود بودن زمین به مفهوم آن است که با دو برابر شدن جمعیت، نیروی کار به آسانی پخش شده و کمیت غذا و پوشاک را دو برابر می‌کنند.
در شکل (b)، محدود بودن زمین به مفهوم آن است که افزایش جمعیت از ۲ به ۴ میلیون باعث ایجاد بازده نزولی می‌گردد. توجه داشته باشید که تولید بالقوه مواد خوراکی با دو برابر شدن نیروی کار، تنها ۲۵ درصد افزایش می‌یابد.

نگرانیهایی که در مورد امکان رشد اقتصادی بوجود آمد، عمدتاً نتیجه مطالعاتی بود که «کلوپ رُم» در سالهای دهه هفتاد انجام داد. منتقدان رشد اقتصادی مخاطبان بسیاری یافتند، چون رشد سریع جمعیت در کشورهای رو به توسعه پس از سال ۱۹۷۳، افزایش شدید قیمت نفت و اُفت چشمگیر رشد بهره‌وری و معیارهای زندگی در کشورهای بزرگ صنعتی، هشدار دهنده بود. اولین موج نگرانی در این مورد با کاهش قیمت منابع طبیعی پس از ۱۹۸۰ و روند رشد کاهنده جمعیت در کشورهای رو به توسعه همراه شد.

موج دوم بدبینی در مورد رشد اقتصادی در دهه گذشته به راه افتاد. این نگرانی در کاهش منابع طبیعی مثل نفت و گاز و نیز فشارهای زیست محیطی در رشد اقتصادی درازمدت ریشه دارد.

ثابت شده است که فعالیتهای صنعتی به نحو چشمگیری آب و هوا و اکوسیستمها را تغییر می‌دهد، از این رو احتمال بروز مشکلهای زیست محیطی در سرتاسر جهان وجود دارد. از جمله نگرانیهای امروز، افزایش حرارت جهان است. استفاده از سوختهای فسیلی باعث گرم شدن هوا می‌شود، شواهدی دال بر ریزش بارانهای اسیدی در دست است، سوراخ شدن لایه اوزون در منطقه قطبی و رقیق شدن آن در مناطقی که دارای آب و هوای معتدلند، از بین رفتن جنگلها، بخصوص در مناطق باران‌خیز استوایی که نتیجه‌اش بر هم خوردن تعادل اکولوژی در سراسر جهان است، فرسایش خاک که در درازمدت تهدیدی است برای کشاورزی و انقراض برخی از گونه‌های جانوران که فن‌آوریهای بالقوه پزشکی و غیره را در آینده در معرض خطر قرار می‌دهد.

فشارها و محدودیتهای جهانی با فشارهای قرن پیش که مالتوس مطرح کرد، رابطه تنگاتنگی دارند. مالتوس معتقد بود که تولید به دلیل محدود بودن زمین، محدود است؛ حال آن که منتقدان امروزی رشد معتقدند که دلیل محدود بودن رشد، ظرفیت جذب محدود محیط زیست است. بعضی بر این باورند که می‌توان برای پرهیز از خطر تغییر آب و هوا، مقدار معینی از سوختهای فسیلی را مورد استفاده قرار داد. اما ضرورت کاهش استفاده از سوختهای فسیلی ممکن است در درازمدت باعث کند شدن روند رشد اقتصادی بشود.

این مشکل معماگونه در شکل ۲۷ـ۳ نشان داده شده است. اقتصاد در دوره ۱ با PPF نمایش داده شده میان کیفیت زیست محیطی و بازده که با AA مشخص شده، آغاز می‌شود. رشد اقتصادی بدون تغییر فن‌آوری، باعث می‌شود که PPF به BB برسد. در این شرایط جدید، ممکن است جامعه به بهای اضمحلال محیط زیست، به سطح بازده بیشتری برسد. شرایط هنگامی بهتر می‌شود که تغییر فن‌آوری ـ نوآوری در تجهیزات معدن و سوخت ذغالی که سولفور کمتری داشته باشد، که مستلزم کنترل میزان آلوده سازی خودروها یا توسعه انرژی مقرون به صرفه و غیرآلوده کننده اتمی یا خورشیدی است ـ PPF را به نقطه CC برساند، به نحوی که جامعه هم به بازده بیشتری دست یابد و هم محیط زیست را سالمتر نگه دارد.

اما در مورد تأثیر پایان‌پذیری منابع و محدودیتهای زیست محیطی بر روند رشد اقتصادی چه مدرک و شاهدی وجود دارد؟ شواهد روشنی وجود دارد که ثابت می‌کنند کیفیت زمین و منابع طبیعی در طول قرن گذشته تخریب شده‌اند و باید برای کشف نفت، چاههای بسیاری عمیق‌تری حفر کنیم، از زمینهای حاشیه‌ای بیشتری استفاده کنیم و کانیهای معدنی نامرغوبتری را استخراج نماییم. اما تاکنون پیشرفتهای فن‌آوری تا حد زیادی بر این روندها سایه افکنده است و در نتیجه قیمت نفت، گاز، اکثر مواد معدنی و زمین در مقایسه با قیمت نیروی کار، کاهش زیادی داشته است. به علاوه، فن‌آوری‌های جدید سازگاری بیشتری با محیط زیست داشته‌اند و بخش اعظم فجیع‌ترین سوءاستفاده از محیط زیست طی دو دهه گذشته منتفی شده‌اند. اما فشارهای محیط زیست باعث صرف هزینه‌های بیشتر شده‌اند و برخی از اقتصاددانان معتقدند که ایالات متحده به دلیل هزینه‌های مربوط به مقررات محیط زیست، در میزان رشد بهره‌وری خود افت چشمگیری داشته است.

رشد اقتصادی با انباشت سرمایه: الگوی نوکلاسیک

پیش‌بینی مالتوس چندان صحیح و دقیق نبود، چون او نمی‌دانست که نوآوری در فن‌آوری و سرمایه‌گذاری مبنایی می‌تواند بر قانون بازده نزولی فایق آید. زمین به عامل محدودکننده تولید بدل نشده است. بالعکس، انقلاب صنعتی باعث تولید ماشین‌افزاری شد که سطح تولید را افزایش داد و گروههای کثیری از کارگران را در قالب شرکتهای عظیم گرد هم آورد؛ راه‌آهنها و کشتیهای تجاری تولید کرد که دورترین نقاط جهان را به هم مربوط ساخت و آهن و فولادی ساخت که تولید ماشین‌های قوی‌تر و لکوموتیوهای سریع‌السیر را ممکن نمود. با ورود اقتصادهای بازاری به قرن بیستم، صنایع جدید و مهمی در رابطه با تلفن، خودرو و قدرت برق رشد کرد. گردآوری سرمایه و فن‌آوریهای جدید به نیروی قالب و مؤثر در توسعه اقتصادی بدل گشت. به علاوه، اگر ثابت شد که عقاید مخالفان رشد چندان صحیح نیست، دلیل را باید در این‌جا یافت که سرمایه‌های سازگار با محیط زیست و منابع طبیعی، جای فن‌آوریهای آلوده کننده را که منابع طبیعی بسیاری مصرف می‌کنند، گرفت.

برای درک تأثیر انباشت سرمایه و تغییر فن‌آوری بر اقتصاد، باید *الگوی نئوکلاسیک*

رشد اقتصادی *را* درک کرد. اولین بار روبرت سولو از MIT این رویکرد را اخذ کرد. او در سال ۱۹۸۷ به دلیل این رویکرد و دیگر نظراتش در مورد نظریه رشد اقتصادی، به دریافت جایزه نوبل مفتخر شد. الگوی رشد نئوکلاسیک، در درک روند رشد در کشورهای پیشرفته، کلید اصلی است و در مطالعات تجربی در مورد منابع رشد اقتصادی کاربُرد یافته است.

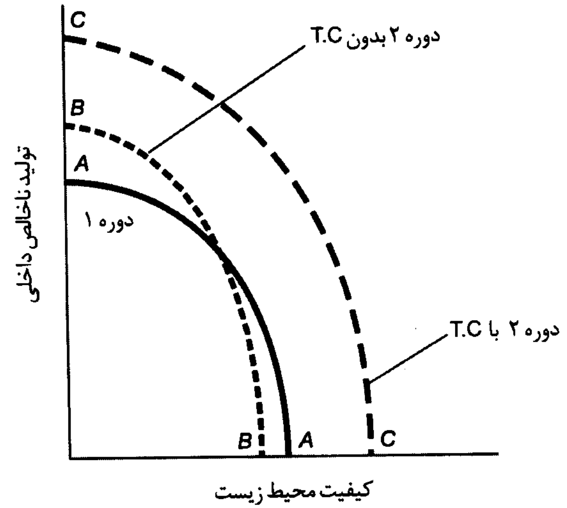

شکل ۲۷ـ۳. فشارهای زیست محیطی را می‌توان با فن‌آوریهای جدید مرتفع ساخت.
رشد اقتصادی به همراه فشارهای مربوط به منابع طبیعی و زیست‌محیطی باعث افزایش GDP از دوره ۱ به دوره ۲ می‌شود. در صورت تداوم استفاده از فن‌آوریهای قدیمی و آلوده کننده و عدم وجود مقررات محیط زیست، کیفیت محیط زیست اُفت شدیدی می‌کند. حالت انتقادی و بدبینانه در قالب منحنی BB تحت عنوان «دوره دوم بدون T.C دور اندیشانه زیست محیطی به همراه توسعه منطقی فن‌آوریهای جدید ممکن است PPF را به CC برساند، به نحوی که جامعه بتواند هم از محیط زیست سالم و هم افزایش چشمگیر GDP برخوردار شود.

منادی رشد اقتصادی: روبرت ام. سولو در بروکلین متولد و در هاروارد فارغ‌التحصیل شد و سپس در سال ۱۹۵۰ به MIT رفت. او ظرف چند سال الگوی

رشد نئوکلاسیک را ارایه داد و سپس در مطالعات خود از آن استفاده کرد. به نقل از کمیته‌ای که جایزه نوبل را به او تقدیم کرد: «توجه روزافزون دولت به افزایش آموزش و تحقیق و توسعه، نتیجه همین مطالعات بود. گزارش درازمدت هر کشوری.... به نوعی از تحلیل سولویی استفاده شده است.»

سولو عمدتاً به خاطر اشتیاقش به اقتصاد و نیز شوخ‌طبعی‌اش معروف است. او معتقد است که اشتیاق میل به شهرت باعث شده بعضی از اقتصاددانان در ارتباط با دانش خود راه به گزافه‌گویی و اغراق ببرند. او در انتقاد از اقتصاددانان می‌گوید: «تمایل مقاومت‌ناپذیر آنها به پیشبرد علمشان باعث شده که راه به اغراق ببرند و به سؤالاتی پاسخ دهند که درک محدود ما قادر به شناخت پیچیدگی و ظرافتشان نیست. هیچ‌کس دوست ندارد بگوید، «بلد نیستم!» .

این نویسنده پرشور معتقد است که اقتصاد آن قدر مشکل و پیچیده است که نمی‌توان آن را برای عوام شرح داد. او در کنفرانسی که پس از دریافت جایزه نوبل توسط او تشکیل شد، گفت: «عرصه توجه و ادراک مردمی که شما برایشان مطلب می‌نویسید، کوتاهتر از طول یک جمله واقعی است.» با این حال، سولو همچنان روی نظریه اقتصادی‌اش کار می‌کند و حال جهان بیشتر و بیشتر به نزول رشد اقتصادی او در MIT گوش فرا می‌دهد.

فرضهای بنیادی. الگوی نئوکلاسیکی رشد، تصویری از اقتصاد به دست می‌دهد که در آن بازده همگن و متجانس حاصل دو نوع درون داد است: سرمایه و نیروی کار. درست عکس تحلیل مالتوس، رشد نیروی کار بواسطه نیروهایی تعیین می‌شود که خارج از گستره اقتصاد بوده و تحت تأثیر متغیرهای اقتصادی نیز نیستند. به علاوه، فرض ما این است که اقتصاد رقابتی است و همیشه در سطح اشتغال‌کامل عمل می‌کند. به این ترتیب می‌توانیم رشد بازده بالقوه را تحلیل کنیم.

مؤلفه‌های جدید و مهم الگوی نئوکلاسیکی رشد، سرمایه و تغییر در فن‌آوری هستند. فعلاً فرض را بر این می‌گذاریم که فن‌آوری ثابت است و سپس به نقش سرمایه در روند رشد می‌پردازیم. سرمایه عبارت است از کالاهای بادوام تولید شده که استفاده

از آنها باعث ساخت دیگر کالاها می‌گردد. کالاهای سرمایه‌ای شامل ساختارهایی همچون کارخانه‌ها و خانه‌ها، تجهیزاتی چون کامپیوترها و ماشین‌آلات و فهرست کالاهای تولید شده و کالاهای در دست تولید است.

برای راحتی کار، فرض می‌کنیم که یک نوع واحد از کالای سرمایه‌ای (به نام K) وجود دارد. سپس کالاهای سرمایه‌ای را به عنوان مقدار کل کالاهای سرمایه‌ای محاسبه می‌کنیم. در محاسبات خود، کالاهای سرمایه‌ای جهانی را به عنوان ارزش کل کالاهای سرمایه‌ای بر مبنای دلار (ارزش ثابت تجهیزات، ساختارها و موجودیها) می‌سنجیم. اگر L برابر با تعداد کارگران باشد، آنگاه (K/L) برابر با مقدار سرمایه برای هر کارگر یا نسبت سرمایه ـ نیروی کار خواهد بود. می‌توانیم تابع تولید کل را برای الگوی نئوکلاسیکی رشد بدون لحاظ کردن تغییر در فن‌آوری به شکل $Q = F(K, L)$ بنویسیم.

حال به روند رشد اقتصاد باز گردیم. اقتصاددانان به ضرورت *تعمیق سرمایه* تأکید دارند. تعمیق سرمایه، روندی است که بر اساس آن مقدار سرمایه برای هر کارگر در طول زمان افزایش می‌یابد. نمونه‌های تعمیق سرمایه شامل افزایش ماشین‌آلات مخصوص مزرعه‌داری و سیستمهای آبیاری در مزارع و راه‌آهن و بزرگراهها در عرصه حمل و نقل و همچنین کامپیوترها و سیستمهای ارتباطی در بانکداری است. در هر یک از این صنایع، جوامع در عرصه کالاهای سرمایه‌ای، سرمایه‌گذاریهای کلانی کرده‌اند و میزان سرمایه برای هر کارگر را افزایش داده‌اند. در نتیجه، میزان بازده برای هر کارگر در مزرعه‌داری، حمل و نقل و بانکداری افزایش چشمگیری یافته است.

در روند تعمیق سرمایه، بر سر عایدی سرمایه چه می‌آید؟ در سطح معینی از فن‌آوری، نرخ سریع سرمایه‌گذاری در کارخانه و تجهیزات باعث کاهش نرخ عایدی سرمایه می‌شود.[۱] دلیل این امر آن است که ارزشمندترین پروژه‌های سرمایه‌گذاری ابتدا انجام می‌شوند و در مراحل بعدی تدریجاً از ارزش سرمایه‌گذاریها کم می‌شود. وقتی یک شبکه کامل راه‌آهن یا سیستم تلفن به شکل کامل ساخته می‌شود، سرمایه‌گذاریهای جدید در مناطق کم جمعیت‌تر نیز می‌شود یا تعداد خطوط موجود را دو برابر می‌کند.

---

۱. با وجود رقابت کامل و بدون پذیرش هیچ‌گونه خطر یا تورم، نرخ بازگشتی به سرمایه با نرخ حقیقی بهره اوراق قرضه و دیگر داراییهای مالی برابر خواهد بود.

نرخ بازده سرمایه‌گذاریهای بعدی در مقایسه با نرخ بازده بالای اولین خطوط در مناطق پرجمعیت، کاهش می‌یابد.

به علاوه، با تعمیق سرمایه، نرخ دستمزدی که به کارگران پرداخت می‌شود نیز افزایش خواهد یافت. اما چرا؟ وقتی کارگران برای کار سرمایه بیشتری داشته باشند، تولید نهایی آنها افزایش می‌یابد. در نتیجه، نرخ رقابتی دستمزد به همراه تولید نهایی نیروی کار نیز افزایش می‌یابد. افزایش سرمایه سرانه کارگران باعث افزایش تولیدات نهایی نیروی کار در بخشهای مزرعه‌داری، حمل و نقل یا صندوقداران بانک می‌شود و با این افزایش، نرخ دستمزد کارگران نیز بالا می‌رود.

می‌توان تأثیر تعمیق سرمایه را در الگوی نئوکلاسیکی رشد به این شکل خلاصه کرد:
تعمیق سرمایه هنگامی متحقق می‌شود که ذخیره سرمایه سریعتر از نیروی کار افزایش یابد. در صورت عدم تغییر فن‌آوری، تعمیق سرمایه باعث افزایش بازده تک‌تک کارگران، تولید نهایی نیروی کار و دستمزدها می‌شود. نتیجه دیگر آن نیز بازده نزولی در سرمایه و کاهش نرخ بازده سرمایه می‌گردد.

تحلیل هندسی الگوی نئوکلاسیکها

با استفاده از شکل ۲۴-۷ می‌توان تأثیرات انباشت سرمایه را تحلیل کرد. در این شکل از طریق ترسیم بازده سرانه کارگران روی محور عمودی و سرمایه سرانه به ازای کارگران روی محور افقی، عملکرد تولید کل در قالب نمودار نشان داده شده است. در پیش‌زمینه، تمامی دیگر متغیرها که در ابتدای این بخش مورد بحث قرار گرفتند، برای لحظه‌ای ثابت فرض شده‌اند ـ مقدار زمین، برخورداری از منابع طبیعی و مهمتر از همه، فن‌آوری مورد استفاده در اقتصاد.

وقتی جامعه اقدام به انباشت سرمایه می‌کند، چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی کارگرها سرمایه بیشتری برای کار کردن دارند، محور اقتصاد رو به بالا و به سمت راست حرکت کرده و روی تابع تولید کل قرار می‌گیرد. به فرض این که نسبت سرمایه از $(K/L)_0$ به $(K/L)_1$ افزایش می‌یابد. به این ترتیب مقدار بازده سرانه کارگران از $(Q/L)_0$ به $(Q/L)_1$ افزایش می‌یابد.

اما بر سر قسمت‌های عوامل نیروی کار و سرمایه چه می‌آید؟ با تعمیق سرمایه، بازده

سرمایه کاهش می‌یابد و به این ترتیب، نرخ بازده سرمایه و نرخ حقیقی بهره کاهش می‌یابد. (قسمت سراشیب منحنی در شکل ۲۷ـ۴ نشانگر تولید نهایی است که با تعمیق سرمایه، کاهش می‌یابد). همچنین، چون هر کارگر سرمایه بیشتری برای کار دارد، میزان بهره‌وری نهایی کارگران افزایش یافته و نرخ حقیقی دستمزد نیز بالا می‌رود. اگر مقدار سرمایه سرانه کارگران به هر دلیلی کاهش یابد، عکس این حالت اتفاق می‌افتد. برای مثال، جنگ باعث کاهش عمده سرمایه ملت و نسبت سرمایه ـ نیروی کار می‌گردد. بنابراین پس از جنگ، نرخ بازده سرمایه بالا رفته و سرمایه کمیاب می‌شود. بنابراین، تحلیل موجود در شکل ۲۷ـ۴ مؤید تحلیل تأثیر تعمیق سرمایه در ابتدای این بخش است.

ثبات در درازمدت. در الگوی نئوکلاسیکی رشد بدون تغییر فن‌آوری، سطح توازن درازمدت چه خواهد بود؟ سرانجام، نسبت سرمایه ـ نیروی کار دیگر افزایش نخواهد یافت. *در درازمدت، اقتصاد به حالت باثباتی می‌رسد که در آن روند تعمیق سرمایه متوقف می‌شود، دستمزدهای حقیقی افزایش نخواهد یافت و بازده سرمایه و نرخ حقیقی بهره ثابت می‌ماند.*

می‌توان نشان داد که در شکل ۲۷ـ۴، اقتصاد چگونه به حالت ثبات می‌رسد. حین انباشت سرمایه، نسبت سرمایه ـ نیروی کار همان‌طور که در شکل آمده، از É به É́ و سپس É́ افزایش می‌یابد و سرانجام در نقطه V روند رشد آن متوقف می‌شود. در این مقطع، بازده سرانه کارگران (Q/L) ثابت است و روند افزایش دستمزدهای حقیقی نیز متوقف می‌شود.

بدون تغییر فن‌آوری، درآمدها و دستمزدها راکد می‌مانند. مسلماً این شرایط از عالم دستمزدهای بخور و نمیر که مالتوس پیش‌بینی کرده، بهتر است. اما توازن درازمدت الگوی نئوکلاسیکی رشد یک مطلب را ثابت می‌کند: اگر رشد اقتصادی فقط متضمن انباشت سرمایه از طریق افزایش کارخانه‌ها با شیوه‌های تولید فعلی باشد، آنگاه روند رشد و بهبود معیار و شرایط زندگی متوقف خواهد شد.

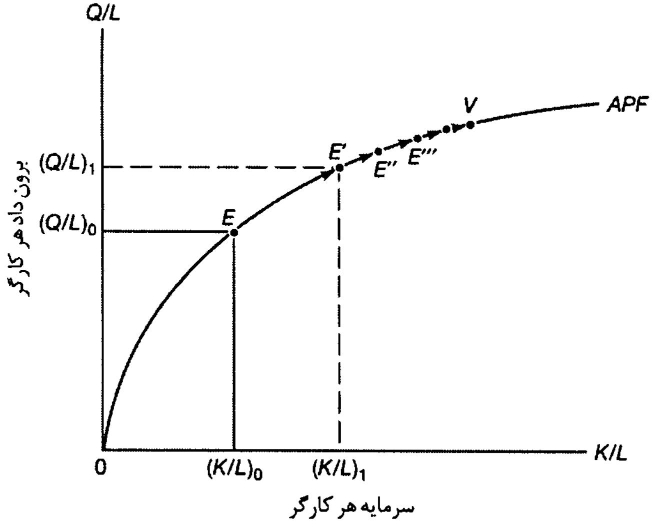

شکل ۲۷ـ۴. رشد اقتصادی به خاطر تعمیق سرمایه

با افزایش سرمایه سرانه کارگران، بازده سرانه آنها نیز افزایش می‌یابد. این نمودار نشان دهنده اهمیت «تعمیق سرمایه» یا افزایش مقدار سرمایه به ازای کارگران است اما این را هم به خاطر داشته باشید که در این شرایط عوامل دیگر چون فن‌آوری، کیفیت نیروی کار و منابع طبیعی ثابت نگه داشته می‌شوند.

اهمیت تغییر فن‌آوری

گرچه الگوی انباشت سرمایه در درک رشد اقتصادی گام مهم اول محسوب می‌شود، اما در این الگو به بعضی از سؤالهای مهم پاسخ داده نمی‌شود. اول این که در این الگو با فن‌آوری لایتغیر، پیش‌بینی می‌شود که دستمزدهای حقیقی به تدریج راکد می‌مانند. اما مسلماً دستمزدهای حقیقی در قرن بیستم راکد نمانده‌اند. به علاوه، این الگو نمی‌تواند رشد چشمگیر بهره‌وری را در طول زمان توضیح بدهد و همچنین مسأله تفاوتهای شدید درآمد سرانه در کشورهای مختلف نیز لاینحل می‌ماند.

آنچه جایش در این الگو خالی است، تغییر فن‌آوری ـ پیشرفت در روند تولید و تولید کالاها و خدمات جدید ـ است. همان‌طور که در شکل ۲۷ـ۵ نشان داده شده، می‌توان تغییر فن‌آوری را در نمودار رشد خود به شکل حرکت فوقانی تابع تولید کل ترسیم کرد.

در این نمودار، تابع تولید تولید کل در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۹۵ نشان داده شده است. به دلیل تغییر فن‌آوری، محور تابع تولید کل از APF ۱۹۵۰ تا APF ۱۹۹۵ صعود می‌کند. این حرکت فوقانی نشان دهنده پیشرفت در بهره‌وری است که نتیجه بکارگیری روندهای جدید و تولیداتی چون وسایل الکترونیکی، کامپیوتر، پیشرفت در فلزشناسی، فن‌آوریهای پیشرفته خدماتی و غیره می‌باشد.

بنابراین، علاوه بر لحاظ کردن تعمیق سرمایه که شرحش رفت، باید به پیشرفت در فن‌آوری نیز توجه کرد. تلفیق تعمیق سرمایه و تغییر فن‌آوری پیکانی است که در شکل ۲۷-۵ مشاهده می‌کنید، که باعث افزایش بازده سرانه کارگران از ۱۹۵۰ (Q\L) به ۱۹۹۵ (Q\L) می‌شود. به این ترتیب، اقتصاد به جای در جا زدن، شاهد افزایش بازده سرانه کارگران، افزایش دستمزدها و بهبود شرایط زندگی خواهد بود.

تأثیر تغییر در فن‌آوری بر نرخ سود و بهره حقیقی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پیشرفت در فن‌آوری، ضرورتاً به معنای کاهش نرخ بهره نیست. ابداعات باعث افزایش بهره‌وری سرمایه و متعادل ساختن گرایش نرخ سود به افت و کاهش است.

پیش‌داوری درباره نوآوری. نمی‌توان گفت که تمامی ابداعات، مزایای همه جانبه دارند. برخی از آنها در راستای سرمایه مفیدند و بعضی دیگر بر نیروی کار تأثیر می‌گذارند. برای مثال، ماشینها و تراکتورها باعث کاهش نیاز به نیروی کار و افزایش تقاضای سرمایه می‌شوند. از این رو، آنها را *نوآوریهای‌ی کاراندوز* می‌نامند. این ابداعات باعث می‌شوند که سود در مقایسه با دستمزدها، افزایش یابد. ابداعی که نیاز به سرمایه را بیش از نیاز به نیروی کار کاهش دهد (مانند طرح جدید شیفتهای چند نوبتی در روزهای کاری)، *نوآوری سرمایه‌اندوز* می‌نامند. این نوع ابداع باعث افزایش دستمزدها در مقایسه با سود می‌گردد. در میان این دو نوع نوآوری، نوع سومی به نام *ابداعات خنثی* وجود دارند که بر تقاضای نسبی یا بازده عوامل مختلف تأثیری ندارند. از زمان انقلاب صنعتی به بعد، ابداعات عمدتاً از نوع *کاراندوز* بوده‌اند.

تغییر فن‌آوری به مثابه بازده اقتصادی

تاکنون در مورد تغییر فن‌آوری همچون پدیده اسرارآمیزی صحبت کرده‌ایم که کار دانشمندان و مبدعان است. تحقیقات جدید در مورد رشد اقتصادی تدریجاً بر *منابع*

تغییر فن‌آوری معطوف می‌شود. این تحقیقات که گاه آن را «نظریه جدید رشد» یا «نظریه تغییر درونزای فن‌آوری» می‌نامند، در پی بررسی روندهایی است که از طریق آنها، نیروهای بازار خصوصی، تصمیمات در راستای سیاستگذاری عمومی و نهادهای مختلف منجر به ایجاد الگوهای متفاوت تغییر در فن‌آوری می‌شود.

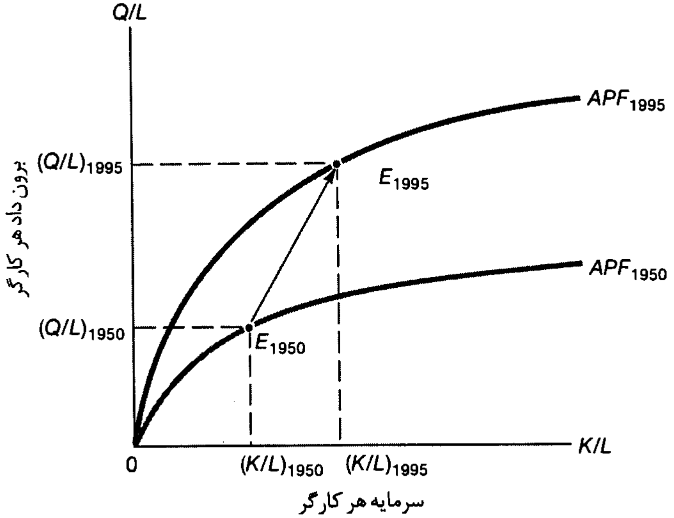

شکل ۲۷ـ۵. پیشرفت در فن‌آوری باعث جابه‌جایی تابع تولید به سمت بالا می‌شود.
در نتیجه پیشرفت فن‌آوری، محور تابع تولید کل در طول زمان به سمت بالا حرکت می‌کند. بنابراین پیشرفتهای فن‌آوری با روند تعمیق سرمایه تلفیق شده و بازده سرانه کارگران و دستمزدهای حقیقی را افزایش می‌دهد.

یک نکته مهم این است که تغییر در فن‌آوری، بازده سیستم اقتصادی است لامپ روشنایی ادیسون، نتیجه سالها تحقیقات در مورد طرحهای متفاوت لامپهای روشنایی بود؛ ترانزیستور نیز نتیجه تلاش دانشمندان آزمایشگاههای بِل برای یافتن روندی جهت پیشبرد تجهیزات تلفن بود، شرکتهای دارویی صدها میلیون دلار صرف تحقیق و آزمایش بر روی داروهای جدید می‌کنند. آنها اگر با هوش و خوش‌شانس باشند سودهای غیرعادی به دست می‌آورند و یا حتی مثل بیل گیتز در عرصه میکروسافت، میلیاردر می‌شوند، اما بسیاری نیز مبدعان یا شرکتهای مأیوسی هستند که جیبهایشان خالی است.

به زبان منفی می‌توان گفت که ویژگی غیرمعمول دیگر فن‌آوریهای مختلف این است که آنها کالاهای عمومی یا کالاهای «غیرقابل رقابت» هستند. این امر بدان مفهوم است که بسیاری از مردم به شکل همزمان می‌توانند بدون آن که این کالاها تمام شوند، از آنها استفاده کنند. یک قطعه جدید نرم‌افزار، یک داروی جدید و معجزه‌آسا، یک طرح جدید برای ایجاد روندی نو در تولید فولاد را می‌توان بدون کاستن از میزان بهره‌وری آنها در نقاط مختلف و توسط افراد مختلف مورد بهره‌برداری قرار داد. به علاوه، تولید کالاهای ابداعی و جدید در وحله اول گران تمام می‌شود، اما در مراحل بعدی دیگر هزینه زیادی در بر نخواهد داشت. این ویژگی در تغییر فن‌آوری ممکن است باعث سقوط شدید بازار شود ـ به این مفهوم که چون می‌توان از ابداعات نوآوران به آسانی کپی تهیه کرد، خود این نوآوران به سختی می‌توانند از ابداعات خود طرف مالی ببندند. سقوط بازار اساسی و بنیادی‌ترین موضوع تحقیقات است. علاوه بر این، دولتها باید اطمینان حاصل کنند که مبدعان برای مشارکت در کار تحقیق و توسعه، انگیزه کافی داشته باشند. دولتها به نحو روز افزونی متوجه *حقوق داراییهای معنوی* مانند حق ثبت و حق تکثیر می‌شوند تا از این راه برای فعالیتهای خلاقانه، پاداشهای مناسبی در نظر گیرند.

اما مهمترین تأثیر نظریه جدید رشد چیست؟ این نظریه طرز فکر ما را در مورد روند رشد و سیاستهای عمومی تغییر داده است. اگر تفاوتهای فن‌آوری دلیل عمده تفاوت در سطوح زندگی ملل مختلف باشد، و اگر فن‌آوری عاملی تولید شده باشد، پس سیاست رشد اقتصادی باید بیش از پیش بر مسأله پیشرفت عملکرد فن‌آوری در کشورهای مختلف شود. این درس را مرهون پاول رومر از دانشگاه استانفورد هستیم، یکی از نظریه‌پردازان پیشرو در عرصه نظریه جدید رشد:

> اقتصاددانان بار دیگر می‌توانند به سوی درک کامل عوامل تعیین کننده موفقیت اقتصادی در درازمدت گام بردارند. در نهایت، می‌توانیم از سیاستگذاران خود چیزی بیش از آن چه در نسخه معیار نئوکلاسیک آمده است ارایه دهیم ـ فرهیخته‌تر و به صرفه‌تر. می‌توان مجدداً بحثهای فعلی را در ارتباط با مسایل ذیل ادامه دهیم: یارانه‌های مالیاتی برای تحقیقات خصوصی، معافیتهای از قوانین ضد تراست برای انجام پژوهشهای مشترک، فعالیتهای شرکت‌های چند ملیتی، تأثیرات تهیه و تدارک دولتی، باز خود میان سیاست تجاری و نوآوری، حیطه حمایت از حقوق داراییهای معنوی، روابط میان

شرکتهای خصوصی و دانشگاه‌ها، سازوکارهای انتخاب حیطه‌های تحقیقاتی که از حمایتهای عمومی برخوردارند، و هزینه‌ها و مزایای سیاستهایی که به وضوح از جانب دولت وضع می‌شوند.[1]

به‌طور خلاصه می‌توان گفت:

تغییر در فن‌آوری ـ که بازده تولید شده برای مقدار معینی از درون دادها را افزایش می‌دهد ـ یکی از مؤلفه‌های حیاتی در رشد اقتصادی ملل مختلف است. نظریه جدید رشد، در پی پرده برداشتن از روندهایی است که موجد تغییر در فن‌آوری می‌شوند. در این رویکرد تأکید می‌شود که تغییر در فن‌آوری، بازدهی است که در معرض شکستهای شدید بازار است، چون فن‌آوری به مثابه کالایی عمومی است که تولیدش برای اولین بار گران تمام می‌شود و در وحله‌های بعدی، ارزان. دولتها نیز در پی آنند که برای دست‌اندرکاران توسعه و پیشبرد فن‌آوریهای جدید، حقوق داراییهای معنوی مناسبی فراهم آورند.

ب. الگوهای رشد در ایالات متحده

واقعیتهای رشد اقتصادی

به لطف جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل حسابداری ملی توسط سیمون کوزنتس، ادوارد دنیسون، دیل یورگنسون و بسیاری دیگر، اقتصاد مدرن از بحث کیفی به علمی تجربی بدل شده است. در شکل ۲۷ـ۶، گرایشهای اصلی توسعه اقتصادی در ایالات متحده در قرن حاضر ترسیم شده است. در اکثر کشورهای بزرگ صنعتی، الگوهای مشابهی یافته شده است.

شکل ۲۷ـ۶ (a)، نوسانات GDP حقیقی، ذخیره سرمایه و جمعیت را نشان می‌دهد. سطح اشتغال و جمعیت از سال ۱۹۰۰ به بعد به بیش از سه برابر افزایش یافته است. همزمان، موجودی سرمایه فیزیکی به بیش از ده برابر افزایش یافته است. بنابراین، میزان سرمایه سرانه کارگران (نسبت K/L) نیز تقریباً افزایشی سه برابر داشته است. با این اوصاف، روشن است که تعمیق سرمایه، یکی از ویژگیهای بارز سرمایه‌داری آمریکایی در قرن بیستم است.

---

۱. پاول رومر، «ریشه‌های رشد درونزا»، مجله چشم‌انداز *اقتصاد*، زمستان ۱۹۹۴، صص ۳ـ۲۲.

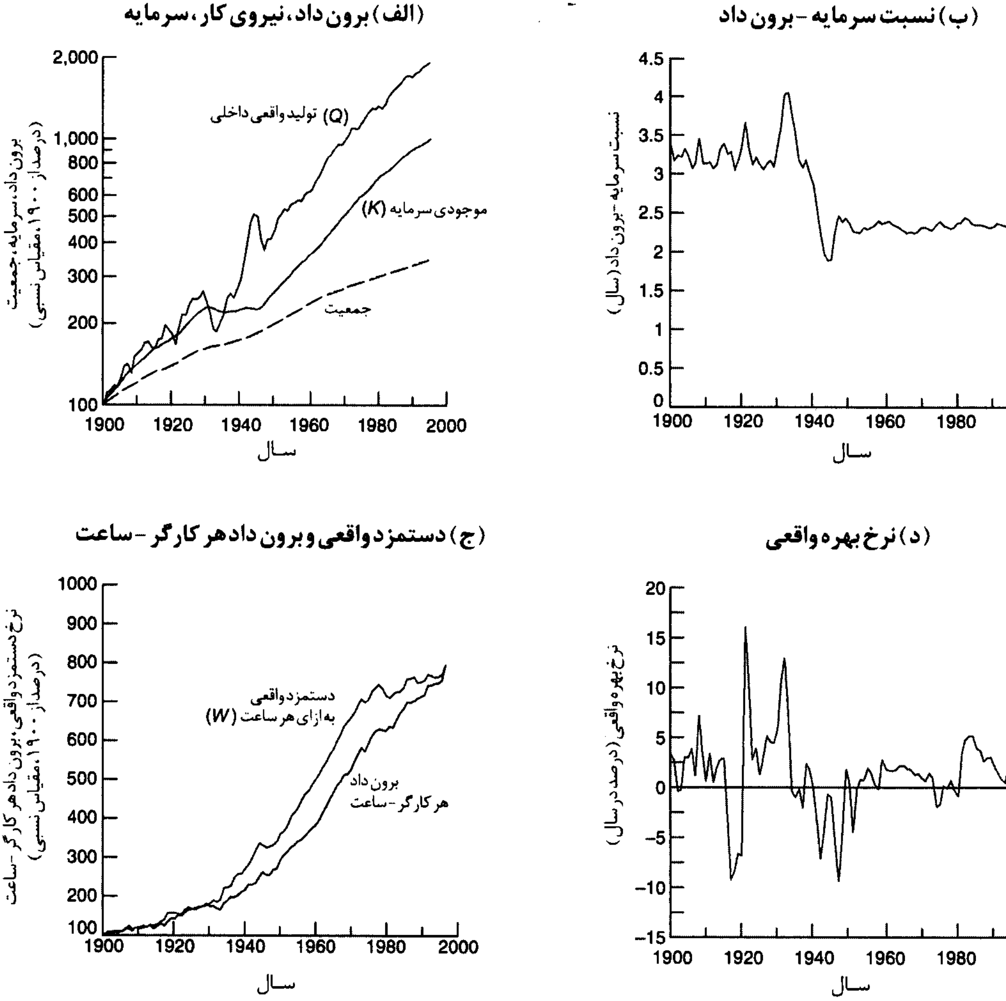

شکل ۲۷ـ۶. رشد اقتصادی نشان دهنده وجود نظام و الگوهای شگفت‌انگیزی است.
(a) ذخیره سرمایه در مقایسه با جمعیت و میزان عرصه نیروی کار، رشد سریعتری داشته است. اما بازده کل حتی از سرمایه نیز رشد سریعتری داشته است. (b) در خلال نیمه اول قرن بیستم، نسبت سرمایه ـ بازده شدیداً افت کرد، اما در چهار دهه گذشته ثابت باقی مانده است. (c) دستمزدهای حقیقی رشد ثابت و در مقایسه با میانگین تولید سرانه هر کارگر در ساعت، سریعتری داشته است. به کند شدن رشد بازده، دستمزدهای حقیقی و بهره‌وری از سال ۱۹۷۳ به بعد نیز توجه کنید. آیا کند شدن روند رشد بهره‌وری به مفهوم پایان انقلاب صنعتی است؟ (d) نرخ حقیقی بهره در طول قرن حاضر نوسانی نداشته است و این نشان می‌دهد که تغییر فن‌آوری باعث متعادل شدن بازده نزولی در انباشت سرمایه شده است. [منبع: وزارت تجارت و کار ایالات متحده، هیأت بانک مرکزی آمریکا، اداره آمار و مطالعات تاریخی توسط جان کندریک.]

اما رشد بازده چه وضعیتی خواهد داشت؟ آیا همان‌گونه که در الگوی بی‌توجه به تغییر فن‌آوری روی می‌دهد، بازده در مقایسه با سرمایه، روند رشد کندتری داشته است؟ خیر. این واقعیت که منحنی بازده در شکل ۲۷ـ۶ (a) نه میان دو منحنی عوامل، بلکه در بالای منحنی سرمایه قرار دارد، ثابت می‌کند که پیشرفت در فن‌آوری باعث افزایش بهره‌وری سرمایه و نیروی کار شده است. درواقع، نسبت سرمایه ـ بازده در شکل ۲۷ـ۶ (b)، به جای آنکه ـ همچون الگوی انباشت سرمایه بدون پیشرفت فن‌آوری ـ افزایش یابد، در طول زمان کاهش یافته است.

از نظر اکثر مردم، عملکرد اقتصاد بر اساس درآمدها سنجیده می‌شود که در شکل ۲۷ـ۶ (C) در قالب دستمزدهای حقیقی (یا دستمزدهای پولی که با توجه به تورم در نظر گرفته شده است) نشان داده شده است. همان‌طور که از رشد نسبت سرمایه ـ نیروی کار و روند پیشرفت مداوم فن‌آوری بر می‌آید، در بخش اعظم قرن حاضر، دستمزدها نیز روند رشد چشمگیری داشته‌اند.

نرخ حقیقی بهره (یعنی نرخ بهره پول منهای نرخ تورم) در شکل ۲۷ـ۶ (d) نشان داده شده است. نرخ بهره و نرخ سود در جنگ و چرخه‌های تجاری، نوسان شدیدی دارند، اما در کل دوران جنگ یا چرخه‌های تجاری، روند نوسان شدید به سمت بالا یا پایین نیست. تغییر در فن‌آوری باعث متعادل شدن بازده نزولی سرمایه شده است، حال علت این امر یا اتفاق است و یا مکانیسم اقتصادی‌ای که چنین الگویی را ایجاد می‌کند.

در شکل ۲۷ـ۶ (c)، بازده سرانه کارگران در ساعت همان منحنی سیاه است. همان‌طور که از روند تعمیق سرمایه و پیشرفت فن‌آوری انتظار می‌رود، بازده سرانه کارگران با روندی مداوم و ثابت افزایش یافته است.

این واقعیت که دستمزدها همراه با نرخ بازده سرانه کارگران افزایش می‌یابد، به این مفهوم نیست که نیروی کار به شکل کامل از مزایای پیشرفت در بهره‌وری برخوردار شده است. مفهوم آن فقط این است که نیروی کار، سهم مساویی از کل تولید داشته است و سرمایه نیز در این مدت از سهمی تقریباً برابر برخوردار بوده است. درواقع، بررسی دقیق شکل ۲۷ـ۶ (C) ثابت می‌کند که در طول نُه دهه گذشته، دستمزدهای حقیقی کمی بیشتر از بازده سرانه کارگران در ساعت رشد داشته است، اما سهم نیروی کار طی چند سال گذشته تغییر ناچیزی داشته است. وقتی سهم نیروی کار افزایش می‌یابد، سهم سرمایه، زمین و درآمد دیگر دارایی‌ها در کل درآمد ملی، کاهش می‌یابد.

هفت روند اصلی در توسعه اقتصاد

تاریخ اقتصادی ملل پیشرفته را می‌توان به شکل تقریبی در روندهای ذیل خلاصه کرد:

- روند اول. ذخیره سرمایه در مقایسه با جمعیت و اشتغال، رشد سریعتری داشته و در نهایت منجر به تعمیق سرمایه شده است.
- روند دوم. در بخش اعظم قرن حاضر، نرخ حقیقی دستمزدها حرکتی صعودی داشته است.
- روند سوم. سهم دستمزدها و حقوق‌ها در درآمد ملی در درازمدت، رشد بسیار کندی داشته است، اما طی دو دهه گذشته عملاً ثابت بوده است.
- روند چهارم. در نرخ حقیقی بهره و سود، به‌ویژه طی چرخه‌های تجاری، نوسانات شدیدی وجود داشته است، اما در قرن حاضر هیچ روند صعودی یا نزولی شدیدی در آن دیده نمی‌شود.
- روند پنجم. نسبت سرمایه ـ بازده از سال ۱۹۰۰ به بعد به جای آن که طبق قانون بازده نزولی با فن‌آوری لایتغیر، رشد مداوم و پیوسته‌ای داشته باشد، عملاً کاهش یافته است.
- روند ششم. در بخش اعظم قرن بیستم، نسبتهای پس‌انداز ملی و سرمایه به GDP ثابت مانده است. از سال ۱۹۸۰، نرخ پس‌انداز ملی در ایالات متحده شدیداً کاهش یافته است.
- روند هفتم. پس از مرتفع شدن تأثیرات چرخه تجاری، تولید ملی با نرخ میانگینی تقریباً معادل ۳ درصد در سال رشد کرده است. رشد بازده از میانگین رشد سرمایه، نیروی کار و درون دادهای منابع بیشتر بوده است و این امر نشان می‌دهد که نوآوری در *فن‌آوری می‌بایست* در رشد اقتصادی نقش مهمی بازی می‌کرد.

هشدار: **روندهای تاریخی پدیده‌هایی ناگزیر نیستند.** تداوم این روندها در رشد اقتصادی ممکن است این شبهه را به وجود بیاورد که تحقق آنها ناگزیر است و می‌توان همیشه انتظار داشت که اقتصادمان موجد رشد سریع بازده سرانه کارگران، دستمزدهای حقیقی و بازده حقیقی باشد.

اما این رویکرد را نسبت به رشد پیوسته اقتصادی باید تغییر داده، چون تصویر نادرستی از تجارب تاریخی و نظریه اقتصادی به دست می‌دهد. گرچه این روندها

همیشه وجود داشته‌اند، اما بررسی دقیق‌تر مسأله نشان می‌دهد که امواج یا انحرافات عمده‌ای ظرف یک یا چند دهه وجود داشته است. به علاوه، این مسأله که نوآوری در فن‌آوری نرخ بالایی دارد و همواره شرایط زندگی را بهبود می‌بخشد، هیچ‌گونه دلیل نظریی ندارد. در نهایت، ممکن است نقش بازده نزولی اهمیت بیشتری بیابد یا شاید ضرورت مبارزه با آلودگی یا خطرات جهانی محیط زیست در روند پیشرفت فن‌آوری، تأثیر بازدارنده بیابد. دوره زمانی پس از سال ۱۹۷۳ ـ که توأم با کاهش چشمگیر در رشد بازده، دستمزدهای حقیقی و بازده سرانه کارگران است ـ یادآور این واقعیت است که با تکیه بر هیچ قانون اقتصادی‌ای نمی‌توان مطمئن بود که رشد چشمگیر درآمدها که در قرن گذشته شاهدش بودیم، در آینده نیز ادامه خواهد داشت.

گرچه هفت روند تاریخ اقتصاد به قوانین تغییرناپذیر فیزیک شباهتی ندارند، اما واقعیتهای بنیادینی را در مورد رشد اقتصادی در عصر مدرن به تصویر می‌کشند. این روندها با نظریه‌های مربوط به رشد اقتصادی چگونه برازش می‌شوند؟

روندهای دوم و اول ـ با تعمیق سرمایه، نرخ دستمزد نیز بالاتر می‌رود ـ با الگوی نئوکلاسیکی رشد در شکل ۲۷ـ۴ هماهنگی دارد. روند سوم ـ سهم دستمزد رشد بسیار کندی داشته است ـ اتفاقی جالب است که با طیف وسیعی از توابع تولید هماهنگی دارند و Q را با L و K مرتبط می‌سازند.

اما روندهای چهارم و پنجم یادآور این امر مهم هستند که تغییر در فن‌آوری باید نقش مهمی به عهده گیرد، به نحوی که شکل ۲۷ـ۵ که در آن فن‌آوری در حال پیشرفت است، در مقایسه با شکل ۲۷ـ۴ که شرایط باثبات‌تری را به تصویر می‌کشد، واقعگرایانه‌تر است. اگر نسبت K/L در شرایطی که فن‌آوری تغییر و پیشرفت نکند، افزایش یابد، ثبات نرخ سود و نسبت کاهنده یا ثابت سرمایه ـ بازده ممکن نخواهد بود. در کل، این شرایط با قانون بنیادی بازده نزولی هنگام تعمیق سرمایه تناقض دارد. بنابراین تشریح هفت روند رشد اقتصاد مدرن، مستلزم درک نقش محوری پیشرفت در فن‌آوری است. الگوهای ما مؤید دریافتهای شهودی‌مان هستند.

منابع رشد اقتصادی

دیدیم که اقتصادهای پیشرفته بازار به واسطه افزایش نیروی کار و سرمایه و نیز تغییر در فن‌آوری، رشد می‌یابند. اما نقش نیروی کار، سرمایه و فن‌آوری در روند رشد چیست؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، به تحلیل ابعاد کمّی رشد و نیز رویکرد سودمند حسابداری رشد باز می‌گردیم. این شیوه، اولین گام در تحلیل کمّی رشد اقتصادی در هر کشوری است.

رویکرد حسابدری رشد. مطالعات دقیق رشد اقتصادی بر اساس حسابداری انجام می‌شوند. این تکنیک، ترازنامه یا گزارش تولید ملی از آن نوع که در بخشهای پیشین دیدیم نیست، بلکه راهی است برای تمیز دادن نقش مؤلفه‌های متفاوتی که در روندهای رشد مؤثرند.

حسابداری رشد معمولاً با تابع تولید کل که در ابتدای این بخش بررسی شد، آغاز می‌شود ($Q=AF(K,L,R)$). معمولاً نقش منابع به دلیل ثابت ماندن زمین، حذف می‌شود. با استفاده از محاسبات ساده و بعضی فرضها که کارمان را ساده می‌کنند، می‌توان با رشد درون دادها به علاوه نقش تغییر در فن‌آوری، میزان رشد بازده را نشان داد. رشد بازده (Q) را می‌توان به سه عامل تقسیم کرد: رشد در نیروی کار (L) ضربدر وزن آن، رشد در سرمایه (K) ضربدر وزن و نیز نوآوری در فن‌آوری (T.C).

اگر موقتاً عامل تغییر در فن‌آوری را فراموش کنیم، فرض بازده ثابت نسبت به مقیاس به این معناست که رشد یک درصدی در L به علاوه رشد یک درصدی در K منجر به ایجاد یک درصد رشد در بازده می‌شود. اما فرض کنید که L رشدی یک درصدی و K رشدی ۵ درصدی داشته باشد. این که فرض کنیم در این شرایط Q معادل ۳ درصد خواهد بود، یعنی میانگین مجموع ۱ و ۵، گرچه فرض وسوسه‌انگیزی است، اما کاملاً نادرست است. اما چرا نادرست است؟ چون نقش دو عامل K و L در بازده، نقشی مساوی نیست. این واقعیت که سه چهارم از درآمد ملی صرف نیروی کار و تنها یک چهارم از آن صرف سرمایه می‌شود، باعث می‌شود که رشد نیروی کار بیش از رشد سرمایه، بر سطح بازده تأثیر می‌گذارد.

اگر رشد نیروی کار به سه برابر وزن K برسد، می‌توان نتیجه را به شکل زیر محاسبه کرد: Q رشد سالانه‌ای معادل ۲ درصد خواهد داشت (= $\frac{3}{4}$ از یک درصد + $\frac{1}{4}$ از ۵

درصد). به رشد درون دادها، تغییر فن‌آوری را اضافه می‌کنیم و به این ترتیب تمامی منابع رشد را به دست می‌آوریم.

بنابراین میزان رشد سالانه تابع معادله اساسی حسابداری رشد خواهد بود.

$$\text{درصد رشد Q} = \frac{۳}{۴}\,(\text{درصد رشد L}) + \frac{۱}{۴}\,(\text{درصد رشد K}) + \text{T.C.}$$

در این معادله «T.C» نشانگر تغییر در فن‌آوری (یا کل بهره‌وری عوامل) است که باعث افزایش بهره‌وری می‌شود؛ مقادیر $\frac{۳}{۴}$ و $\frac{۱}{۴}$ نیز سهم نسبی هر درون داد در رشد اقتصادی است. اگر شرایط کاملاً رقابتی باشد، این کسرها با سهم درآمد ملی این دو عامل برابر خواهند بود. طبیعی است که اگر سهم نسبی این عوامل تغییر یابند یا عوامل دیگری به معادله اضافه شود، این کسرها نیز جای خود را به کسرهای جدید خواهند داد.

برای تشریح رشد سرانه، می‌توان L را به عنوان یک منبع مجزای رشد از معادله حذف کرد. حال با توجه به این امر که سرمایه یک چهارم از بازده را به خود اختصاص می‌دهد، از معادله (۱) می‌توان معادله ذیل را نتیجه گرفت:

$$\text{درصد رشد } \frac{Q}{L} = \text{درصد رشد Q} - \text{درصد رشد L} \qquad (۲)$$

$$= \frac{۱}{۴}\,(\text{درصد رشد } \frac{K}{L}) + \text{T.C.}$$

این معادله به خوبی نشان می‌دهد که اگر پیشرفت فن‌آوری صفر باشد، تعمیق سرمایه تأثیری بر میزان بازده سرانه خواهد داشت. در این شرایط، سرعت رشد بازده سرانه کارگران فقط یک چهارم سرعت رشد سرمایه سرانه کارگران خواهد داشت که این خود نمایانگر بازده نزولی است.

سهم عوامل مختلف در رشد GDP حقیقی در ایالات متحده، ۱۹۴۸ـ۱۹۹۴		
درصد کلی	به درصد در سال	
۱۰۰	۳/۴	**رشد GDP حقیقی (بخش تجاری خصوصی)**
۶۲	۲/۱	**تأثیر درون دادها**
۳۲	۱/۱	سرمایه
۲۹	۱/۰	کار
۲۴	۰/۸	ساعات
۶	۰/۲	ترکیب
۳۸	۱/۳	**رشد کلی عامل بهره‌وری**
۱۲	۰/۴	آموزش
۶	۰/۲	تحقیق و توسعه
۲۱	۰/۷	پیشرفت در دانش و دیگر منابع

جدول ۲۷ـ۳. آموزش و پیشرفت در دانش در رشد اقتصادی سهمی بسزاتر از سرمایه دارند.

در مطالعاتی که با استفاده از تکنیکهای حسابداری رشد انجام می‌شوند، پدیده رشد GDP در بخش تجاری خصوصی به چند عامل مؤثر تفکیک می‌شود. مطالعات منسجم و کامل جدید، نشان می‌دهند که بازده ۳۲ درصد از رشد خود را مرهون رشد سرمایه بوده است. آموزش، تحقیقات و توسعه و دیگر پیشرفتهای علمی نیز ۳۸ درصد از رشد کلی بازده و بیش از پنجاه درصد از رشد بازده سرانه کارگران را شامل تشکیل داده است. [منبع: ادوارد اف. دنیسون، *گرایشهای رشد اقتصادی آمریکا، ۱۹۲۹-۱۹۸۲* (بروکینز، واشنگتن، .D.C، ۱۹۸۵)، برای مطالعه در مورد نقش آموزش به کتاب فوق مراجعه کنید؛ برای بررسی نقش عوامل دیگر نیز ← وزارت کار ایالات متحده آمریکا، *اقدامات چند عاملی در عرصه بهره‌وری*، ۱۹۹۴، ژانویه ۱۹۹۶.]

اما یک مسأله مهم باقی مانده است: می‌توان میزان رشد Q، رشد K و رشد L و نیز سهم K و L را در رشد محاسبه کرد. اما .T.C (تغییر فن‌آوری) را چگونه می‌توان محاسبه کرد؟ نمی‌توان این کار را انجام داد، بلکه باید میزان .T.C را به عنوان یک مازاد یا باقیمانده پس از محاسبه دیگر مؤلفه‌های بازده و درون دادها استنباط کرد. بنابراین اگر معادله بالا را بررسی کنیم، خواهیم دید که .T.C با یک عمل تفریق از معادله (۱) برآورد می‌گردد.

$$T.C = \%\, Q\ \text{رشد} - \frac{۳}{۴}\,(\%\, L\ \text{رشد}) - \frac{۱}{۴}\,(\%\, K\ \text{رشد})$$

به کمک این معادله می‌توان در رابطه با رشد اقتصادی به سؤالات مهمی پاسخ داد. چند بخش از رشد بازده سرانه نتیجه تعمیق سرمایه و چند بخش از آن نتیجه پیشرفت و فن‌آوری است؟ آیا جامعه عمدتاً به دلیل صرفه‌جویی و صرف‌نظر کردن از سطح فعلی مصرف به پیشرفت نایل می‌آید؟ و آیا بهبود شرایط زندگی نتیجه خلاقیت مبدعان و جسارت مراکز تجاری و کارآفرین است؟

مثال عددی. برای تعیین نقش و سهم نیروی کار، سرمایه و دیگر عوامل در رشد بازده، اعداد نمونه‌ای را به جای میزان رشد Q/L در معادله (۲) مربوط به دوره ۱۹۰۰-۱۹۹۶ قرار می‌دهیم. از سال ۱۹۰۰ به این سو، ساعات کاری کارگران رشد سالانه‌ای معادل ۱/۳ و K رشد سالانه‌ای برابر با ۲/۵ درصد داشته است، حال آن که این میزان برای Q ۳/۱ بوده است. به این ترتیب با استفاده از محاسبات ریاضی می‌توان به نتیجه زیر رسید:

$$\%\,\frac{Q}{L}\ \text{رشد} = \frac{۱}{۴}\,(\%\,\frac{K}{L}\ \text{رشد}) + T.C.$$

$$\text{در نتیجه}:\ ۱/۸ = \frac{۱}{۴}\,(۱/۲) + T.C. = ۰/۳ + ۱/۵$$

بنابراین از ۱/۸ درصد رشد سالانه در بازده سرانه کارگران، حدوداً ۰/۳ درصد نتیجه تعمیق سرمایه است، و بزرگترین سهم یعنی ۱/۵ درصد رشد سالانه از T.C. (تغییر در فن‌آوری) نشأت می‌گیرد.

مطالعات دقیق. مطالعات کامل و دقیقتر، به محاسبه ساده قبلی دقت بیشتری می‌بخشد، اما همان نتایج را به دست می‌دهد. جدول ۲۷-۳ نتایج مطالعات وزارت کار و مطالعات شخصی در تحلیل منابع رشد در خلال سالهای ۱۹۴۸-۱۹۹۴ را نشان می‌دهد. در خلال این مدت، بازده (که به عنوان بازده ناخالص بخش تجاری خصوصی محاسبه می‌شود)، با میانگین نرخی معادل ۳/۴ درصد در سال رشد کرده است، حال آن که رشد درون‌دادها(یِ سرمایه، کار و زمین) ۲/۱ درصد از این رشد سالانه را شامل می‌شود. بنابراین عامل کل بهره وری - رشد بازده منهای رشد مجموع درون‌دادها یا آن چه که ما

T.C. می‌نامیم ـ به طور میانگین رقمی معادل ۱/۳ درصد در سال را نشان می‌دهد.

می‌توان حدوداً پنجاه درصد از رشد بازده در ایالات متحده را به پای رشد نیروی کار و سرمایه‌گذاشت. باقیمانده این رشد نیز همان عامل باقیمانده‌ای است که می‌توان آن را به عوامل آموزش، تحقیقات و توسعه، نوآوری، صرفه‌جویی‌های مقیاس، پیشرفتهای علمی و دیگر عوامل نسبت داد.

دیگر کشورها از الگوهای رشد متفاوتی برخوردارند. برای مثال، محققان از شیوه حسابداری رشد برای مطالعه اتحاد جماهیر شوروی سابق که از سال ۱۹۳۰ تا اواسط دهه شصت رشد سریعی داشته، استفاده کرده‌اند. بااین‌حال به نظر می‌رسد که: نرخ بالای رشد عمدتاً ریشه در افزایش درون‌دادهای سرمایه و نیروی کار داشته است. در آخرین سالهای موجودیت اتحاد جماهیر شوروی سابق، با ناکارآمدتر شدن سیستم حکومت مرکزی و تشدید فساد و وخیم‌تر شدن وضعیت مشوقها و محرکها، بهره‌وری عملاً کاهش یافت. درکل، سرعت تخمین زده شده رشد درکل بهره‌وری عامل در اتحاد جماهیر شوروی سابق ظرف پنجاه سال گذشته و قبل از فروپاشی این کشور، در مقایسه با ایالات متحده و دیگر بازارهای اقتصادی بزرگ جهان کندتر بود. فقط سوق دادن اجباری بازده به سوی سرمایه‌گذاری (و دور از مصرف) توسط دولت مرکزی باعث شد که سیستم اقتصادی تا حدودی متعادل شده و ناکارآیی آن رفع شود.

کاهش بهره‌وری

با توجه به اهمیت سطح بهره‌وری در بهبود شرایط زندگی مردم، اقتصاددانان کاهش شدید سطح بهره‌وری در آمریکا راکه حدوداً در سال ۱۹۷۳ اتفاق افتاد، با حزم اندیشی بسیار نگریستند.

این گسست را که *بافت بهره‌وری* می‌نامند، در شکل ۲۷ـ۷ می‌توان دید. در این نمودار، تخمینهای رشد درکل بهره‌وری عامل در بخش تجارت خصوصی اقتصاد نشان داده شده است. این رشد به همان شکل که در بخش مربوطه به حسابداری رشد شرح دادیم، محاسبه می‌شود. بهره‌وری در اوایل دهه هفتاد رو به رکود گذاشت. بررسی دقیق داده‌ها نشان می‌دهد که میزان بهره‌وری نیروی کار در تمامی بخشهای اقتصاد، به شدت دچار افت شد. عمده‌ترین بخشهایی که دچار رکود در بهره‌وری شدند شامل استخراج

معادن، ساخت و ساز و خدمات بود. افت رشد بهره‌وری در اعظم بخشهای اقتصادی پس از سال ۱۹۷۳ شاخص تمامی کشورهای بزرگ صنعتی است.

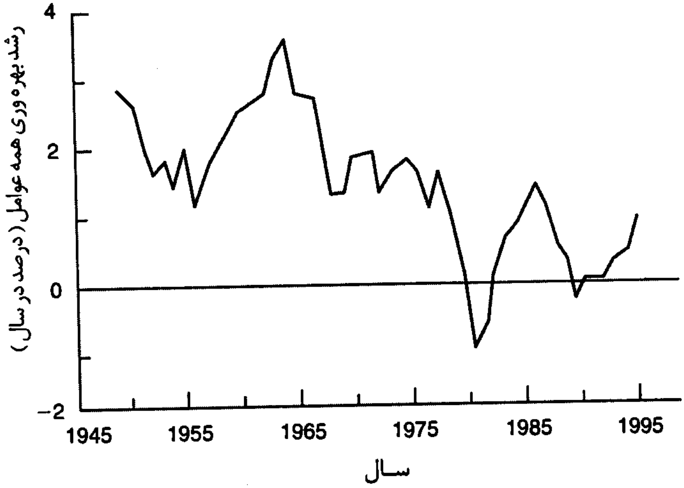

شکل ۲۷ـ۷. طی دو دهه گذشته، رشد بهره‌وری در کل بخشهای اقتصادی کند شده است.

این شکل رشد کل بهره‌وری عامل یا بازده هر واحد کار و سرمایه را در بخش تجاری خصوصی نشان می‌دهد. بهره‌وری در سالهای ۱۹۴۸ـ۱۹۷۳ از $\frac{1}{2}$ ۱ درصد به تقریباً نیمی از این مقدار پس از سال ۱۹۷۳ کاهش یافت. به دلیل پیشرفتهای چشمگیر به واسطه کامپیوترها و علم الکترونیک، میزان بهره‌وری در عرصه ساخت و تولید در سالهای اخیر به سرعت رشد یافته است. [منبع: وزارت کار ایالات متحده آمریکا، ارقام، میانگین ۵ سال هستند.]

بهره‌وری به خصوص به اعتبار رابطه‌اش با بهبود شرایط زندگی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. جدول ۲۷ـ۴ تأثیر کاهش بهره‌وری را بر دستمزدهای حقیقی نشان می‌دهد.

محاسبات بسیار ساده ریاضی نشان می‌دهد که اگر سهم نیروی کار در درآمد ملی ثابت باقی بماند، می‌توان گفت که دستمزدهای حقیقی به اندازه رشد بهره‌وری نیروی

کار افزایش خواهد یافت.[۱] بنابراین رکود بهره‌وری در دو دهه گذشته را می‌توان دلیل عمده رکود در بهبود شرایط زندگی در طول این مدت دانست. کسانی که پس از جنگ جهانی دوم وارد بازار کار شدند، شاهد افزایش چشمگیر در دستمزدهای حقیقی بودند، حال آن که در دو دهه گذشته، کارگر متوسط شاهد رشد بسیار ناچیزی در بهبود شرایط زندگیش بوده است.

شرح دلایل کاهش. در مطالعات مربوط به بهره‌وری به شماری از عوامل نامطلوب در اقتصاد آمریکا برمی‌خوریم:

- از آغاز دهه هفتاد، مقررات مربوط به محیط زیست مستلزم صرف هزینه توسط شرکتها برای بهبود شرایط پوشش گیاهی، بهداشت و امنیت بوده است. اما در کنار رشد بازده، این شرایط بهبود مشهودی نداشته است. یکی از مهمترین موارد، مسأله بهره‌وری در کارخانه‌های اتمی بود که در آنها وضع قوانین جدید باعث افزایش هزینه ساخت و گاه اداره این کارخانه و در نتیجه مقرون به صرفه نبودن آنها شد.
- افزایش قیمت انرژی در دهه هفتاد باعث شد که شرکتها درون دادهای دیگری (نیروی کار و سرمایه) را جایگزین انرژی کنند. در نتیجه، بهره‌وری نیروی کار و سرمایه در مقایسه با دوره‌های دیگر کاهش یافت.
- بعضی از اقتصاددانان معتقدند که افت کیفیت نیروی کار (یا شاید افت افزایش کیفیت آن) یکی از عوامل مهم در رکود رشد بهره‌وری است. از نشانه‌های مهم این امر افت نمرات امتحانی محصلین آمریکایی و افزایش شدید حضور کارگران کم‌مهارت مهاجر در نیروی کار است.
- یکی دیگر از عوامل احتمالی افت بهره‌وری به ماهیت تحقیقات و توسعه (R&D) باز می‌گردد. ایالات متحده آمریکا در مقایسه با اکثر کشورهای پردرآمد، بخش قابل توجهی از بودجه تحقیقاتی خود را صرف مسایل دفاعی و فضایی می‌کند. درحالی است

---

۱. برای مشاهده این مطلب، سهم نیروی کار را به صورت $Q \times P \times$ ضریب ثابت $= L \times W$ در نظر بگیرید. در شرایطی که W نرخ پولی دستمزد، L ساعات کار، P شاخص قیمت، Q مقدار بازده باشد. اگر طرفین معادله را بر P و L تقسیم کنیم، خواهیم داشت: (Q\L)× ضریب ثابت = (W/P). در این حالت اگر میزان مشارکت نیروی کار در تولید ملی را ثابت فرض کنیم، افزایش دستمزد واقعی (W\P) تابعی از افزایش بهره‌وری (Q/L) نیروی کار خواهد بود.

که ژاپن و آلمان در عرصه الکترونیک یا فن‌آوریهای اتوماتیک سرمایه‌گذاری‌های کلانی می‌کنند، حدوداً یک سوم از بودجه تحقیقات و توسعه آمریکا صرف تحقیقات دفاعی و فضایی می‌شود. گرچه این گونه فعالیتها دالّ بر قدرت نظامی چشمگیری است، اما سود محسوسی برای فن‌آوری غیرجنگی ندارند.

در بخشهای بعدی، سیاستهای اقتصادیی را بررسی خواهیم کرد که روندهای جدید بهره‌وری را معکوس می‌کنند.

بخش فعلی آخرین بخش از مبحث رشد اقتصادی در کتاب حاضر است. در بخشهای بعدی، نظریه رشد را در مورد کشورهای رو به توسعه به کار می‌گیریم و بعد عوامل اصلی عرضه کل را برمی‌شمردیم. با این چارچوب می‌توان بسیاری از سیاستهایی را که ملل مختلف برای افزایش نرخ رشد اقتصادی و بهبود شرایط زندگی‌شان پیش رو دارند، بهتر درک کرد.

بهره‌وری و دستمزدهای حقیقی		
رشد متوسط سالانه در:		
دستمزدهای حقیقی	بهره‌وری نیروی کار	دوره
۳/۱	۳/۰	۱۹۷۳ـ۱۹۴۸
۰/۷	۱/۰	۱۹۹۶ـ۱۹۷۳

جدول ۲۷ـ۴. دستمزدهای حقیقی نشانگر رشد بهره‌وری‌اند.
در درازمدت، دستمزدهای حقیقی همراه با روندهای مختلف در بهره‌وری نیروی کار نوسان می‌یابند. پس از رکود بهره‌وری در سال ۱۹۷۳، دستمزدهای حقیقی راکد ماندند.
[منبع: وزارت کار ایالات متحده]

خلاصه

الف. نظریه‌های مربوط به رشد اقتصادی

۱ـ در تحلیل رشد اقتصادی عواملی که به رشد بازده بالقوه در درازمدت می‌انجامند، بررسی می‌شوند. با بررسی تجارب ملل متوجه می‌شویم که اقتصاد حول محور چهار

عامل مهم رشد اقتصادی می‌گردد: (a) کمیت و کیفیت نیروی کار، (b) وفور زمین و دیگر منابع طبیعی، (c) ذخیره سرمایه گرد آمده و شاید مهمتر از همه، (d) تغییر فن‌آوری و نوآوری که باعث می‌شود با همان مقدار درون داد، بازده بیشتری داشته باشیم.

اما این چهار عامل همیشه با یک الگوی ثابت تلفیق نمی‌شوند. ایالات متحده، اروپا و کشورهای آسیایی هر یک راه متفاوتی را برای کسب موفقیت اقتصادی پشت سر نهاده‌اند.

۲ـ الگوهای کلاسیک اسمیت و مالتوس، توسعه اقتصادی را با توجه به زمین و جمعیت شرح می‌دهند. در صورت عدم تغییر فن‌آوری، افزایش جمعیت در نهایت باعث ایجاد محدودیت در عرضه آزاد زمین می‌گردد. افزایش جمعیت به ناچار باعث عمل کردن قانون بازده نزولی می‌گردد، بنابراین رشد باعث افزایش اجاره بهای زمین و کاهش دستمزدهای رقابتی می‌گردد. تعادل مالتوسی هنگامی به دست می‌آید که دستمزدها به سطح بخور و نمیر کاهش یابد که در زیر این سطح، جمعیت قادر به حفظ خود نخواهد بود. اما در حقیقت تغییر فن‌آوری باعث شده است که کشورهای صنعتی از طریق انتقال دادن منحنی بهره‌وری نیروی کار به بالا، شاهد پیشرفتهای اقتصادی باشند.

۳ـ نگرانی در باب محدود بودن منابع طبیعی و لطمه دیدن محیط زیست به دلیل فعالیتهای اقتصادی برای بسیاری این سؤال را پیش آورده که آیا رشد اقتصادی در سرعت فعلی در درازمدت ادامه خواهد یافت یا خیر. ریشه یک سری از این نگرانیها در مورد عرضه محدود زمین، انرژی و منابع معدنی با اکتشافات مداوم و جدید و فن‌آوری سازگار با منابع طبیعی برطرف شده است. فشارهای زیست محیطی در سرتاسر جهان ممکن است باعث وارد آمدن لطمات پرهزینه‌ای به محیط زیست یا ضروری ساختن اقدامات پیشگیرانه و پرهزینه شود.

۴ـ انباشت سرمایه با نیروی کار مکمل، هسته نظریه مدرن رشد را در الگوی نئوکلاسیکی رشد تشکیل می‌دهد. در این شیوه از ابزاری به نام تابع تولید کل که درون‌دادها و فن‌آوری را به کل GDP بالقوه ربط می‌دهد، استفاده می‌شود. در صورت عدم تغییر در فن‌آوری و نوآوری، افزایش سرمایه سرانه کارگران (تعمیق سرمایه) با افزایش بازده سرانه کارگران به دلیل بازده نزولی در سرمایه متناسب نخواهند بود. بنابراین تعمیق سرمایه باعث کاهش نرخ بازده سرمایه می‌گردد (مساوی نرخ

حقیقی بهره در شرایط رقابتی و خالی از ریسک) حال آن که دستمزدهای حقیقی را بالا می‌برد.

۵ـ تغییر در فن‌آوری باعث افزایش بازده با درون‌دادهای معین و ثابت می‌گردد. این امر نیز به نوبه خود تابع تولید کل را بالا برده و افزایش بازده را با همان میزان نیروی کار و سرمایه ممکن می‌سازد. تحلیلهای اخیر در مورد «نظریه جدید رشد» در پی کشف روندهای مولد تغییر در فن‌آوری هستند. در این رویکرد به مسایل ذیل تأکید می‌شود: (a) تغییر در فن‌آوری همان بازده سیستم اقتصادی است. (b) فن‌آوری، کالایی عمومی یا غیرقابل رقابت است که همزمان بسیاری از مردم می‌توانند از آن بهره ببرند و (c) ابداعات جدید در تولید گران تمام می‌شوند و در باز تولید ارزان هستند. این ویژگی‌ها به این مفهوم هستند که دولتها باید با تأمین حقوق داراییهای معنوی و انجام تحقیقات و توسعه، برای مبدعان ایجاد انگیزه کنند.

ب. الگوهای رشد در ایالات متحده

۶ـ روندهای متعدد رشد اقتصادی را در داده‌های قرن حاضر می‌توان یافت. از یافته‌های مهم یکی این است که دستمزدهای حقیقی و بازده سرانه در هر ساعت با روندی ثابت و پیوسته افزایش یافته است، هرچند از دهه هفتاد به بعد این روند دچار رکودی قابل ملاحظه شده است؛ نرخ حقیقی بهره نشان دهنده هیچ گرایش خاصی نبوده است و نسبت سرمایه ـ بازده کاهش یافته است. روندهای عمده با الگوی نئوکلاسیکی رشد سازگارند. به این ترتیب، نظریه اقتصادی مؤید تجارب اقتصادی است: پیشرفت در فن‌آوری، بهره‌وری درون‌دادها را افزایش داده و دستمزدها و شرایط زندگی را بهبود می‌بخشد.

۷ـ آخرین روند، رشد پیوسته در بازده بالقوه در قرن بیستم، مسأله منابع رشد اقتصادی را مطرح می‌کند. با استفاده از فنون کمّی، اقتصاددانان ـ با استفاده از شیوه حسابداری رشد نشان داده‌اند که منابع «باقیمانده» ـ مانند تغییر در فن‌آوری و آموزش ـ در رشد GDP یا بهره‌وری نیروی کار تأثیری به مراتب بیشتر از تعمیق سرمایه دارند.

مفاهیمی برای مرور

چهار چرخ رشد
کار
منابع
سرمایه
فن‌آوری
تابع تولید کل
عصر طلایی اسمیت
نسبت سرمایه ـ نیروی کار

نظریه مالتوس در مورد محدود بودن زمین
مالتوس گرایی مدرن: منابع محدود
و فشارهای زیست محیطی
الگوی نئوکلاسیکی رشد
افزایش K/L به عنوان تعمیق سرمایه
نظریه جدید رشد
فن‌آوری به مثابه کالایی تولید شده

کاهش بهره‌وری ـ رشد
هفت روند رشد اقتصادی
حسابداری رشد
٪Q رشد - $\frac{3}{4}$(رشد ٪L)
+ $\frac{1}{4}$(رشد٪K)
٪Q/L رشد - $\frac{1}{4}$(رشد ٪k/L)
+ T.C.

سؤالاتی برای بحث

۱ـ بر اساس داده‌های اقتصادی، شرایط زندگی یک خانواده در سال ۱۹۹۶ حدود $\frac{1}{2}$۵ برابر یک خانواده در سال ۱۹۰۰ است، با توجه به الگوهای مصرفی این تفاوت به چه مفهومی‌اند؟ در ارتباط با معیارهای زندگی حال و گذشته با بزرگترهای خانواده صحبت کنید.

۲ـ «اگر دولت از حقوق دارایی‌های معنوی حمایت کند، به علوم پایه یارانه بپردازد و چرخه‌های تجاری را مهار کند، رشد اقتصادی باعث حیرت اقتصاددانان کلاسیک می‌شود.» منظور نویسنده از این جمله چیست؟

۳ـ «اگر رشد جمعیت و تغییر در فن‌آوری صفر باشد، انباشت مداوم سرمایه در نهایت باعث از بین رفتن طبقه سرمایه‌دار می‌شود.» چرا چنین امری باید به صفر شدن نرخ بهره حقیقی و از بین رفتن سود منجر شود؟

۴ـ معادله حسابداری شده را به خاطر بیاورید [معادله ۱]. رشد بازده را با رشد یک درصدی نیروی کار در سال، رشد سالانه ۴ درصدی سرمایه و نرخ تغییر $\frac{1}{2}$ ۱ درصدی فن‌آوری در سال محاسبه کنید.

در موارد زیر پاسخ شما چه تغییری خواهد کرد؟

الف. رشد نیروی کار در سال به صفر درصد برسد.

ب. رشد سرمایه به ۵ درصد در سال برسد.

ج. نیروی کار و سرمایه در GDP سهمی برابر داشته باشند.

همچنین، در هر یک از شرایط فوق نرخ رشد بازده سرانه کارگران را محاسبه کنید.

۵- در شکل ۲۷-۳ شرح دهید که چرا پیش‌بینی‌های مالتوس اشتباهند.

۶ـ یک فرد بدبین ممکن است بگوید که سال ۱۹۷۳ پایان توسعه‌ای بود که با انقلاب صنعتی شروع شد. فرض کنید که تمامی ویژگیهای عصر پیشین بجز تغییر در فن‌آوری و نوآوری در زمان حال موجودند. در دهه‌های بعدی هفت روند جدید چه خواهد بود؟ وضعیت دستمزدهای حقیقی چه خواهد بود؟ برای رویارویی با روندهای جدید و باز گرداندن اقتصاد به مسیر قبلی چه گامهایی می‌توان برداشت؟

۷ـ مسئله پیچیده: بسیاری بیم دارند که کامپیوترها بر سر انسان همانی بیاورند که تراکتورها و خودروها بر سر اسبها آوردند. پس از پیشرفتهای این قرن در عرصه فن‌آوری، جمعیت اسبها در اوایل قرن حاضر به شدت کاهش یافت. اگر کامپیوترها را نوع مولدی از K محسوب کنیم، تأثیر استفاده از آنها بر نسبت سرمایه ـ نیروی کار در شکل ۲۴-۷ چه خواهد بود؟ آیا بازده کل با ثابت ماندن نیروی کار کاهش می‌یابد؟ در چه شرایطی دستمزد حقیقی کاهش می‌یابد؟ آیا می‌توانید شرح دهید که چرا مسأله اسبها در بحث فعلی ما مثال مناسبی نیست؟

فصل بیست و هشتم

چالش توسعه اقتصادی

من به مادیگرایی اعتقاد دارم. من به تمامی عایدات و فواید یک مادیگرایی سالم اعتقاد دارم ـ به آشپزی خوب، خانه‌های بی‌رطوبت، پاهای خشک، فاضلاب، ناودان، آب گرم، حمام، چراغ برق، خودرو، جاده‌های هموار، خیابانهای روشن، تعطیلاتی طولانی به دور از تلمبه آب روستا، ایده‌های نو، اسبهای بادپا، گفتگوی سریع، تأتر، اپرا، ارکستر، گروههای موسیقی ـ من به همه اینها برای همه انسانها اعتقاد دارم. انسانی که بدون شناختن این چیزها می‌میرد ممکن است همچون قدسیان بی‌نظیر و همچون شعرا غنی باشد، اما خارق‌العادگی و غنای او در کنار رنج و عذاب خواهد بود، نه معلول آن.

فرنسیس هَکِت

از پنج میلیارد نفری که روی کره زمین زندگی می‌کنند، یک میلیارد نفر در فقر مطلق به سر می‌برند ـ یعنی به زحمت و با جان کندن روزشان را شب می‌کنند. علت اختلافات

بزرگ مملکتها از لحاظ ثروت چیست؟ آیا جهان می‌تواند در آرامش و با فقر در میان ثروت، و با مازاد محصولات کشاورزی آمریکا در کنار گرسنگی و تخریب محیط در آفریقا به زندگی خود ادامه دهد؟ ملتهای فقیرتر برای بهبود شرایط و استانداردهای زندگی خود چه قدمهایی می‌توانند بردارند؟ و مسؤولیت کشورهای ثروتمند در این میان چیست؟

پرسشهای مربوط به موانعی که کشورهای کمتر توسعه یافته با آنها سروکار دارند جزء بزرگترین چالشهای علم اقتصاد مدرن است. در این حیطه است که ابزارهای اقتصاد کلان، به ویژه نظریه رشد اقتصادی، می‌توانند منشاء بزرگ‌ترین تفاوتها و پیشرفت‌ها در زندگی روزمره مردم باشند. این فصل از کتاب را با توصیف ویژگیهای کشورهای در حال توسعه و مرور برخی از اجزای کلیدی فرایند توسعه اقتصادی آغاز می‌کنیم. و در بخش دوم فصل به بررسی دیگر رویکردها به رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه الگوهای موفق آسیایی در کنار آزمون کمونیسم در روسیه که با شکست مواجه شده می‌پردازیم.

الف. رشد اقتصادی در کشورهای فقیر

ابعاد یک کشور در حال توسعه

مقصود از کشور در حال توسعه یا کشور کمتر توسعه یافته (LDC) چیست؟ مهمترین ویژگی کشور در حال توسعه این است که درآمد سرانه پایینی دارد. به علاوه مردم کشورهای در حال توسعه معمولاً از سلامتی کامل برخوردار نیستند، میانگین عمر پایینی دارند، کم‌سوادند، و دچار سوءتغذیه‌اند.

جدول ۲۸ـ۱ حاوی داده‌هایی کلیدی برای درک عوامل عمده در اقتصاد جهان و همین‌طور شاخص‌های مهم توسعه نیافتگی است. کشورها بر اساس اقتصادهای درآمد پایین، درآمد متوسط پایین، درآمد متوسط بالا، و درآمد بالا دسته‌بندی شده‌اند.

این جدول بیانگر چند ویژگی جالب توجه است. واضح است که کشورهای کم‌درآمد از کشورهای توسعه‌یافته‌ای چون ایالات متحد بسیار فقیرترند. مردم کشورهای دارای

پایین‌ترین میانگین درآمد فقط در حدود یک بیستم مردم کشورهای پردرآمد عایدی دارند. (برای رسیدن به داده‌های این جدول، از محاسبات برابری قدرت خرید برای محاسبه درآمدهای نسبی استفاده شده است. نرخ ارز در بازار معمولاً درآمد کشورهای دارای دستمزد پایین را کمتر جلوه می‌دهد.)

گروه از کشورها	جمعیت ۱۹۹۵ (میلیون)	تولید ناخالص داخلی: کل ۱۹۹۵ (میلیارد دلار)	سرانه: سطح ۱۹۹۵ (دلار)	سرانه: رشد ۱۹۸۵-۱۹۹۵ (درصد در سال)	بی‌سوادی بزرگسالان ۱۹۹۵ (درصد)	امید به زندگی در بدو تولد (سال)
اقتصادهای با درآمد پایین						
چین و هند	۲۱۳۰	۱۰۳۵	۴۹۹	۶/۱	۳۲	۶۶
سایرین	۱۰۵۰	۳۱۷	۲۹۰	-۱/۴	۴۶	۵۶
اقتصادهای با درآمد متوسط پایین (مانند پرو، فیلیپین، تایلند و...)	۱۱۵۳	۲۰۲۶	۱۶۷۰	-۱/۳	۲۰	۶۷
اقتصادهای با درآمد متوسط روبه بالا (مانند برزیل، مالزیا، مکزیک)	۴۲۸	۱۹۸۲	۴۲۶۰	۰/۲	۱۴	۶۹
اقتصادهای با درآمد بالا (مانند ایالات متحده، ژاپن، فرانسه)	۹۰۲	۲۲۴۸۶	۳۲۰۳۹	۱/۹	کمتر از ۵	۷۷

جدول ۲۸-۱. شاخصهای مهم گروههای مختلف

بانک جهانی کشورها را بر اساس درآمد سرانه آنها به چهار گروه عمده تقسیم کرده است. در هر گروه، تعدادی از شاخصهای مهم توسعه اقتصادی نشان داده شده. دقت کنید که کشورهای کم‌درآمد معمولاً از سواد اندک و میانگین عمر پایین برخوردارند. [منبع: بانک جهانی گزارش توسعه جهانی ۱۹۹۷]

به علاوه بسیاری از شاخصهای اجتماعی و بهداشتی نشان دهنده اثرات فقر در کشورهای کم‌درآمدند. میانگین طول عمر پایین، و میزان سواد و تحصیلات اندک است،

و این توجه ناچیز به سرمایه‌گذاری در زمینه سرمایه‌های انسانی را نشان می‌دهد.

از جدول ۲۸ـ۱ همچنین می‌توان دریافت که کشورهای در حال توسعه تفاوتهای چشمگیری با هم دارند. برخی از آنها، شامل فقیرترین کشورها مثل چاد و بنگلادش و سومالی، بر لبه قحطی و گرسنگی قرار دارند. بعضی دیگر که دو یا سه دهه پیش در دسته قبل قرار داشتند اکنون به جایگاه کشورهای دارای درآمد متوسط ارتقا یافته‌اند. در میان این کشورها، آنها را که به موفقیت بیشتری دست یافته‌اند ـ هنگ کنگ و کره جنوبی و تایوان ـ کشورهای *تازه صنعتی* یا NIC می‌نامند. موفقترین این کشورها از درآمد سرانه‌ای معادل بالاترین میزان در کشورهای پردرآمد برخوردارند. درواقع کشورهای در حال توسعه موفق دیروز کشورهای پردرآمد فردا خواهند بود.

زندگی در کشورهای کم‌درآمد

برای روشن شدن اختلافات اقتصادهای پیشرفته و در حال توسعه، فرض کنید جوانی ۲۱ ساله و معمولی در یکی از کشورهای کم‌درآمد مثل مالی، هندوستان، یا بنگلادش هستید. شما فقیرید، در نتیجه حتی پس از دریافت کمک هزینه سخاوتمندانه‌ای برای کالاهایی که تولید و مصرف می‌کنید، درآمد سالانه شما به زحمت به متوسط ۳۰۰ دلار می‌رسد. اما این احتمال هست که عایدات متوسط همتای شما در آمریکای شمالی بیش از ۲۰۰۰۰ دلار باشد. شاید این نکته کمی دلداری‌تان دهد که در کل دنیا از هر چهار نفر تنها یک نفر به درآمد سالانه بیش از ۳۰۰۰ دلار می‌رسد.

در برابر هر هموطن شما که قادر به خواندن است، یک بی‌سواد نیز وجود دارد. میانگین عمر شما چهار پنجم عمر فردی متوسط در کشورهای پیشرفته است، و دو تا از برادرها و خواهرهای شما پیش از رسیدن به بلوغ مرده‌اند. نرخ زاد و ولد، به‌ویژه در خانواده‌هایی که زنان از تحصیلات برخوردار نیستند، بالاست، و نرخ مرگ و میر نیز به همین ترتیب بسیار بالاتر از کشورهای دارای نظام بهداشتی مناسب است.

اغلب مردم کشور شما در مزرعه کار می‌کنند. عده معدودی می‌توانند از تولید خوراک به کار در کارخانه‌ها روی آورند. شما تنها یک شصتم انرژی یک کارگر مرفه آمریکای شمالی را برای کار کردن در اختیار دارید. شما بسیار بیشتر از علم و فن‌آوری درباره آداب و سنن روستایتان دانش و اطلاعات دارید.

شما و همتایان شما در ۴۰ کشور از فقیرترین کشورهای دنیا ۵۵ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهید، اما مجبورید تنها ۴ درصد از درآمد جهان را در میان خود تقسیم کنید. شما غالباً گرسنه‌اید، و غذای عمده شما سلولز گیاهی یا برنج است. درست است که شما از تحصیلات ابتدایی برخوردار شده‌اید، اما مانند اغلب دوستانتان به دبیرستان نرفته‌اید، و تنها ثروتمندترینها به دانشگاه می‌روند. ساعات طولانی بی‌بهره از ماشین‌آلات و فن‌آوری در مزرعه کار می‌کنید، و شبها روی زیلو می‌خوابید. خانه شما مبلمانی ناچیز، شاید یک میز و یک رادیو، دارد. و تنها وسیله حمل و نقل شما یک جفت چکمه کهنه است.

توسعه انسانی

این تصویر از زندگی در فقیرترین کشورهای دنیا یادآور اهمیت داشتن درآمد متناسب با نیازهای اساسی و همین‌طور این نکته است که زندگی شامل چیزی بیش از درآمدهای بازار است. رویکرد جدید و جالب توجهی که شاخصهای اقتصادی را با شاخصهای اجتماعی ترکیب می‌کند *شاخص توسعه انسانی* یا HDI است که توسط دفتر برنامه‌ریزی توسعه سازمان ملل و به‌کمک دو اقتصاددان به نام آمارتیا سن و گوستاورانی طراحی شده است. این شاخص خود شامل چهار شاخص مختلف است. سرانه تولید ناخالص داخلی واقعی، میانگین طول عمر در هنگام تولد، ثبت‌نام در مدرسه، و میزان سواد بزرگسالان. اساس این رویکرد بر این است که رشد اقتصادی علاوه بر وضع مالی مردم باید سلامتی و سواد آنها را نیز بهبود بخشد.

نمودار ۲۸ـ۱ نشان دهنده طرحی از HDI و برونداد سرانه است. این دو ارتباط نزدیکی دارند، اما استثناهایی هم بر این رابطه کلاً مثبت هست. بعضی از کشورها، مثل الجزایر و گابن و سنگاپور، نسبت به سطح درآمد خود از HDI خوبی برخوردار نیستند، درحالی‌که کشورهای دیگر، مثل کاستاریکا و کانادا و سریلانکا، بر توسعه انسانی نیز تأکید دارند و نسبت به دیگر کشورها رتبه بالایی دارند. این رویکرد جدید یادآور این نکته است که نباید از ابعاد انسانی رشد اقتصادی غافل ماند.

چهار جزء توسعه

حال که معنای کشور در حال توسعه را دریافتیم، به تحلیل فرایندی می‌پردازیم که کشورهای کم‌درآمد به واسطه آن استانداردهای زندگی خود را بهبود می‌بخشند. در فصل پیش دیدیم که رشد اقتصادی در ایالات متحد ـ رشد برحسب برونداد بالقوه آن ـ بر چهار چرخ می‌گردد که عبارتند از (۱) منابع انسانی، (۲) منابع طبیعی، (۳) تکوین سرمایه، و (۴) تکنولوژی. منابع رشد در دیگر کشورها، چه فقیر و چه غنی، نیز همین چهار عامل است. حال می‌بینیم هر یک از این چهار چرخ در کشورهای در حال توسعه چگونه عمل می‌کند و خط مشی ملی چگونه می‌تواند فرایند رشد را به مسیر دلخواه سوق دهد.

منابع انسانی

انفجار جمعیت: میراث مالتوس. بسیاری از کشورهای فقیر همیشه فقط می‌دوند که سر جای خود بمانند و درواقع در جا می‌زنند. حتی همزمان با افزایش تولید ناخالص داخلی یک ملت فقیر جمعیت آن نیز افزایش می‌یابد. حتماً بحثمان را درباره دام جمعیتی مالتوس در فصل پیش به خاطر دارید که بنا بر آن رشد جمعیت باعث می‌شود درآمدها در سطح بخور و نمیر باقی بماند. در مقابل کشورهای پردرآمد که مدتها پیش مالتوس را پشت سر گذاشتند، آفریقا هنوز در چرخه مالتوسی نرخ بالای زاد و ولد و درآمدهای راکد گرفتار است. و این در حالی است که رشد و گسترش جمعیت متوقف نشده است ـ جمعیت‌شناسان تخمین می‌زنند که در ۲۵ سال آینده کشورهای فقیر حدود ۱/۵ میلیارد نفر به جمعیت جهان خواهند افزود، درحالی‌که این رقم برای کشورهای پردرآمد ۵۰ میلیون خواهد بود.

با این نرخ بالای زاد و ولد غلبه بر فقر برای کشورهای فقیر دشوار خواهد بود. اما راههایی هم برای فرار از اضافه جمعیت هست. یک راهبرد اختیار کردن نقشی فعال در زمینه مهار رشد جمعیت است، حتی اگر این نقش و اقدامات متعاقب آن خلاف هنجارهای مذهبی غالب تلقی شود. بسیاری از کشورها برنامه‌هایی آموزشی به راه انداخته و برای مهار جمعیت تسهیلات حمایتی تأمین کرده‌اند. چین به دلیل داشتن بیش از یک میلیارد جمعیت برای مهار رشد جمعیت اقدامات مؤثری کرده است، از قبیل

سهمیه‌بندی تولد در هر خانواده و تعیین مجازاتهای نقدی و عقیم‌سازی اجباری برای خانواده‌هایی که از «سهمیه بچه»ی خود تخطی می‌کنند.

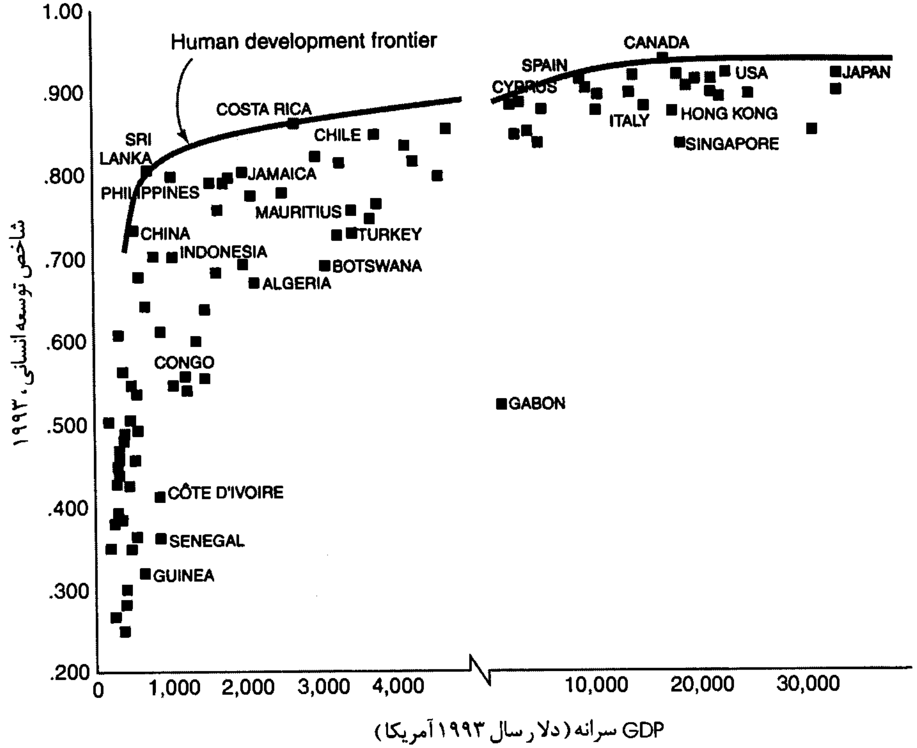

نمودار ۲۸ـ۱. درآمد و توسعه انسانی با یکدیگر پیوند دارند، اما برخی از کشورها از سطح درآمد بهتر عمل کرده‌اند.

شاخص توسعه انسانی (HDI) جدید شامل مدرسه رفتن و سواد و میانگین طول عمر در کنار درآمد است. اغلب کشورهای فقیر از HDI مناسبی برخوردار نیستند، اما باید توجه داشت که تأکید بر جنبه انسانی رشد اقتصادی می‌تواند نابرابری را کاهش و کیفیت زندگی را افزایش دهد. [منبع: برنامه توسعهٔ ملل متحد، *گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۶*، ص ۶۷ آکسفور، نیویورک ۱۹۹۶]

و برای کشورهایی که از پس افزایش درآمد سرانه خود برمی‌آیند امید *انتقال* جمعیتی هست که عبارت است از تثبیت نرخ زاد و ولد و مرگ و میر جمعیت در سطحی پایین. وقتی کشوری به ثروت و غنای کافی دست یابد و از مرگ و میر نوزادان کاسته شود،

مردم داوطلبانه نرخ زاد و ولد را کاهش خواهند داد. وقتی زنان تحصیل کنند و سودمندی آنان در زمینه‌های دیگر آشکار شود، خود آنان تصمیم خواهند گرفت زمان کمتری را صرف زایمان و بچه‌داری کنند. خانواده‌ها نیز تصمیم می‌گیرند منابع خود را صرف تأمین تسهیلات مناسب برای فرزندان کمتر کنند. مکزیک و کره و تایوان شاهد کاهش چشمگیر نرخ زاد و ولد، همزمان با افزایش درآمدها، بوده‌اند و جمعیت این کشورها نیز موفق به کسب تحصیلات بیشتری شده‌اند.

نتایج توسعه اقتصادی و کنترل جمعیت آرام آرام خود را نشان می‌دهد. نرخ زاد و ولد در کشورهای فقیر از ۴۲ در هزار در سال ۱۹۶۵ به ۳۰ در هزار در سال ۱۹۹۰ رسیده است، اما این نرخ هنوز با نرخ زاد و ولد ۱۳ در هزار در کشورهای پردرآمد تفاوت بسیاری دارد. تلاش برای مبارزه با فقر ناشی از رشد بی‌رویه جمعیت ادامه دارد.

سرمایه انسانی. کشورهای در حال توسعه علاوه بر مبارزه با رشد بی‌رویه جمعیت باید به کیفیت منابع انسانی خود نیز بپردازند. برنامه‌ریزان اقتصادی کشورهای در حال توسعه بر برنامه‌های ذیل تأکید دارند: (۱) *مهار بیماریها و بهبود وضع بهداشت و تغذیه:* ارتقای استانداردهای بهداشتی جمعیت هم مردم را خوشبخت‌تر می‌کند و هم از آنان کارگران بهتر و سودمندتری می‌سازد. درمانگاههای بهداشتی و تأمین آب آشامیدنی سالم از سرمایه‌های اجتماعی بسیار مهم‌اند. (۲) *ارتقای تحصیلات و کاهش بی‌سوادی و آموزش کارگران:* افراد تحصیل‌کرده کارگران سودمندتری‌اند، چراکه می‌توانند از سرمایه استفاده بهتری کنند، فن‌آوریهای جدید را به کار گیرند، و از اشتباهات خود درس بگیرند. از لحاظ تحصیلات عالی در زمینه علوم، مهندسی، پزشکی، و مدیریت، نفع کشورها در این است که مستعدترین افراد را به خارج بفرستند تا جدیدترین دانشها و پیشرفتها را به کشور باز گردانند. اما کشورها باید مراقب *فرار مغزها* نیز باشند، پدیده‌ای که بیانگر جذب تواناترین افراد به کشورهای پردرآمد است. (۳) *مهمتر از همه این که منابع انسانی را نباید دست کم گرفت:* بخش اعظم عوامل دیگر را می‌توان در بازارهای بین‌المللی خرید. بخش اعظم کارگران نیز در کشور تأمین می‌شوند، گرچه گهگاه می‌توان تعداد آنان را از طریق مهاجرپذیری افزایش داد. به‌دلیل آنکه نیروی کار کشورهای در حال توسعه مهارت‌های لازم را کسب نکرده بودند، بارها و بارها ماشین‌آلات پیچیده

استخراج معدن، امور دفاعی، یا کارخانه‌ها در این کشورها از کار افتاده و بلااستفاده مانده است، و این نشان دهنده اهمیت حیاتی نیروی کار ماهر است.

منابع طبیعی

برخی از کشورهای فقیر آفریقا و آسیا از منابع طبیعی اندکی برخوردارند و این منابع ناچیز باید میان جمعیت‌هایی متراکم تقسیم شود. احتمالاً ارزشمندترین منبع طبیعی در کشورهای در حال توسعه زمینهای زراعی است. بخش اعظم نیروی کار این کشورها در بخش کشاورزی به کار گرفته می‌شود. بنابراین استفاده مؤثر از زمین ـ همراه با حفاظت مناسب از محیط‌زیست، و کاربرد مؤثر کودها و ماشین آلات ـ در افزایش برونداد ملتی فقیر نقش عمده‌ای دارد.

دیگر این که الگوهای مناسب مالکیت زمین باعث ایجاد انگیزه قوی در کشاورزان برای سرمایه‌گذاری در فن‌آوریهایی خواهد شد که محصول زمینهای آنان را افزایش خواهد داد. وقتی کشاورزان مالک زمینهای خود باشند، انگیزه قوی‌تری برای بهسازی (مثلاً در سیستمهای آبیاری) و محافظت از محیط‌زیست پیدا می‌کنند.

اقتصاددانان بر این گمان‌اند که ثروت طبیعی حاصل از نفت یا مواد معدنی مضرات و کاستی‌هایی هم دارد. برخی از کشورها ـ مثل ایالات متحد و کانادا و نروژ ـ از ثروت طبیعی خود برای شکل دادن به پایگاهی مستحکم برای توسعه صنعتی استفاده کرده‌اند. اما در برخی از کشورها نیز این ثروت طبیعی همچون غنیمت جنگی طعمه *رانت خواری* رهبران فاسد و گروههای شبه‌نظامی بوده است. کشورهایی چون نیجریه و کنگو (زییر سابق) که از لحاظ منابع معدنی بسیار غنی‌اند به دلیل وجود حکام رشوه‌خواری که این ثروت را به حسابهای بانکی خود سرازیر کرده‌اند نتوانسته‌اند داراییهای زیرزمینی خود را به سرمایه غیرمنقول یا انسانی سودآور تبدیل کنند.

شکل‌گیری سرمایه

اقتصاد مدرن نیاز به کالاهای گوناگون و متنوع دارد. کشورها باید از مصرف رایج پرهیز کنند و به جای آن به تولید غیرمستقیم و سودآور بپردازند. اما اشکال کار در همین‌جاست، چراکه فقیرترین کشورهای دنیا تقریباً درآمدی بخور و نمیر دارند. درواقع

وقتی فقیر باشی، کاهش مصرف رایج برای تأمین مصرف آینده غیرممکن است.

پیشروان مسابقه رشد اقتصادی دست کم ۲۰ درصد برونداد کشور را در تکوین سرمایه، سرمایه‌گذاری می‌کنند. اما فقیرترین کشورهای زراعت محور غالباً قادرند فقط ۵ درصد درآمد ملی را پس‌انداز کنند. به علاوه بخش اعظم این پس‌انداز اندک صرف تأمین مسکن و ابزارهای ساده برای جمعیت فزاینده کشور می‌شود، و برای توسعه اقتصادی مبلغ ناچیزی باقی می‌ماند.

اما فرض می‌کنیم کشوری موفق می‌شود نرخ پس‌انداز خود را بالا ببرد. حتی در این صورت نیز انباشتن بزرگراه‌ها، سیستمهای ارتباط از راه دور، رایانه‌ها، نیروگاههای برق، و دیگر کالاهایی که ساختار اقتصادی مولد را مستحکم و تقویت می‌کنند دهه‌های بسیار طول می‌کشد.

با این حال کشورهای در حال توسعه حتی پیش از دست یافتن به پیشرفته‌ترین رایانه‌ها باید زیر *بنای اقتصادی* یا سرمایه ثابت اجتماعی خود را بسازند که مشتمل است بر پروژه‌های بزرگی که اقتصاد بازار متکی به آنهاست. برای مثال، مشاور کشاورزی یک منطقه به کشاورزان کمک می‌کند با بذرها و محصولات جدید آشنا شوند؛ جاده‌ها و بزرگراهها بازارهای مختلف را به یکدیگر پیوند می‌دهند؛ و برنامه واکسینه کردن مردم در برابر تیفویید یا دیفتری به سود کل جمعیت کشور است. در هر یک از این موارد محال است که یک شرکت سرمایه‌گذار بتواند مزایای اجتماعی را در انحصار خود بگیرد، چرا که نمی‌تواند از هزارها یا حتی میلیونها فرد ذی‌نفع حق‌الزحمه‌ای دریافت کند. در اینجاست که به دلیل یکپارچگی و اثرات بیرونی زیربنای اقتصادی دولت باید پا پیش بگذارد تا سرمایه‌گذاریهای لازم تضمین شود.

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه حادترین و جدی‌ترین مسأله پس‌انداز اندک است. به‌ویژه در فقیرترین مناطق دنیا، مصرف ضروری و رایج به سرمایه‌گذاری در منابع ناچیز کشور پهلو می‌زند؛ در نتیجه، در زمینه سرمایه‌های مولد که وجودشان برای پیشرفت اقتصادی سریع بسیار ضروری است سرمایه‌گذاری اندکی می‌شود.

وامهای خارجی و بحران‌های دوره‌ای بدهیها. وقتی بر سر راه یافتن منابع پس‌انداز داخلی برای تکوین سرمایه این قدر مانع و مشکل هست، چرا از خارج وام نگیریم؟ مگر نظریه اقتصاد به ما نمی‌گوید کشوری غنی که پروژه‌های سرمایه‌گذاری خود را به

سرانجام رساننده می‌تواند از طریق سرمایه‌گذاری در پروژه‌های سودآور خارجی هم به خود و هم به کشور مقصد سود برساند؟

تاریخ وام دادن کشورهای غنی به فقیر نشان دهنده چرخه‌ای از بروز فرصت، اعطای وام، بهره‌ها، گسترش زیاده از حد، سفته‌بازی، بحران، و اتمام سرمایه‌ها، و به دنبال آن وامهای جدید توسط گروه دیگری از سرمایه‌گذاران خیالباف است. در قرن نوزدهم، آمریکا چندین فوران دوره‌ای سرمایه‌گذاری و بحران مالی در کانالها و خط‌آهن را تجربه کرد.

آخرین نمونه این سندروم بحران بدهی دهه ۱۹۸۰ بود. در این دهه، رقم سرمایه‌گذاریهای خارجی در کشورهای دارای درآمد متوسط بیانگر رکودی جالب‌توجه در زمینه انتقال سرمایه بود. سرمایه‌گذاران کشورهای ثروتمند سرمایه خود را در جستجوی بازگشت پول بیشتر به خارج فرستادند و کشورهای فقیر که تشنه پول بودند سیل این سرمایه‌های خارجی را پذیرا شدند.

اما در آغاز دهه ۱۹۸۰ میزان بدهی‌های کشورهای در حال توسعه به خارج به طرز غیرقابل تحمل افزایش یافت. مبلغ کل این بدهیها تقریباً ۲۰ درصد در سال افزایش یافت و از سال ۱۹۷۳ تا سال ۱۹۸۲ تقریباً به ۵۰۰ میلیارد دلار رسید. برخی از این وامها در زمینه حفاری چاههای نفت، ساخت کارخانه‌های نساجی، و خرید ابزار استخراج ذغال‌سنگ سرمایه‌گذاری شده اما باقی آنها فقط باعث بالا رفتن سطح مصرف شد.

تا وقتی که صادرات این کشورها با نرخی هماهنگ با میزان وامها رشد می‌کرد اوضاع خوب به نظر می‌رسید. اما با افزایش نرخ بهره در جهان و رکود اقتصاد جهانی پس از سال ۱۹۸۰ بسیاری از کشورها دریافتند «راهبرد وام گرفتن و سرمایه‌گذاری» آنها را به بحران مالی کشانده است. برخی از کشورها (مثل بولیوی و پرو) باید کل عایدی خود از صادرات را فقط برای پرداخت بهره وامهای خارجی خود می‌پرداختند. دیگر کشورها نیز متوجه شدند قادر نیستند با برنامه‌ای بازپرداخت وامها همگام شوند. تقریباً تمامی کشورهای در حال توسعه مقروض زیر بار گران این وامها (یعنی نیاز به بازپرداخت بهره و اصل آنها) مانده بودند. بنابراین تمامی این کشورها، به‌ویژه در آمریکای لاتین، یکی‌یکی از پرداخت بهره وامها بازماندند و مجبور به «زمان‌بندی مجدد» یا تعویق بازپرداخت آنها شدند.

یک دهه، دهه *تعدیل*، طول کشید تا در میانه دهه ۱۹۹۰ به واسطه رشد کند بروندادها، کاهش دستمزدهای واقعی، زمان‌بندی مجدد وامها، و حتی مازاد تجاری اغلب کشورهای به‌شدت مقروض به وضعیتی قابل تحمل‌تر برسند. بار دیگر جریان سرمایه‌های خصوصی به مناطق فقیر آغاز شد که یکی از دلایل این امر خصوصی‌سازی و اجرای راهبردهای بازار آزاد در این کشورها بود. درواقع جهان یاد گرفت با بدهیهای فراوان و پرداخت نشده بسیاری از کشورهای در حال توسعه کنار بیاید. ویروس بحران بدهی نیز به حالت خفته و غیرفعال فرو رفت و در انتظار ظهور دسته دیگری از بورس‌بازان پرنشاط دنیا ماند.

نوآوریها و تحولات فن‌آوری

آخرین و مهمترین عامل پیشرفت فن‌آوری است. در این مورد کشورهای در حال توسعه یک امتیاز بالقوه دارند: این کشورها می‌توانند به امید استفاده از پیشرفت فن‌آوری کشورهای پیشرفته‌تر دنیا باشند.

تقلید فن‌آوری. کشورهای فقیر نیازی به یافتن نیوتنهای جدید برای کشف قانون جاذبه ندارند، بلکه می‌توانند آن را از کتابهای فیزیک یاد بگیرند. آنها مجبور نیستند روند کند و پرپیچ و خم نوآوریهای انقلاب صنعتی را تکرار کنند، و می‌توانند تراکتورها و رایانه‌ها و ژنراتورهایی را که تجار بزرگ قدیم خوابش را هم نمی‌دیدند به راحتی بخرند.

ژاپن و ایالات متحد در روند تاریخی پیشرفتهای خود آشکارا بیانگر این امرند. ژاپن خیلی دیر به مسابقه صنعتی شدن پیوست و تازه در قرن نوزدهم برای آموختن تکنولوژی غرب به خارج دانشجو فرستادند. دولت ژاپن نیز در تسریع روند پیشرفت و ساختن راه‌آهن و وسایل رفاهی نقش مهمی ایفا کرد. ژاپن با در اختیار گرفتن فن‌آوریهای مولد خارجی به جایگاه امروزش رسید و به دومین کشور بزرگ دنیا از لحاظ اقتصاد صنعتی تبدیل شد.

مورد ایالات متحد نیز برای باقی دنیا نمونه امیدوارکننده‌ای است. تقریباً تمامی نوآوریهای کلیدی صنعت خودروسازی در خارج از این کشور صورت گرفت. اما کارخانه‌های فورد و جنرال موتورز این نوآوریها را به کار گرفتند و به سرعت به رهبران این صنعت در دنیا تبدیل شدند. نمونه‌های ژاپن و ایالات متحد نشان دهنده این نکته‌اند

که کشورها چطور می‌توانند با انطباق دانش و تکنولوژی خارجی بر شرایط بازار محلی خود نفع بسیار ببرند.

کارآفرینی و نوآوری. از تاریخ ژاپن و ایالات متحد ممکن است چنین به نظر رسد که انطباق فن‌آوری خارجی یکی از راههای ساده پیشرفت است. شاید فکر کنید می‌شود گفت: «فقط بروید خارج؛ از روشهای مؤثرتر الگوبرداری کنید؛ آنها را در کشور خود به کار بگیرید؛ سپس بنشینید و منتظر برونداد و سود بیشتر شوید.»

اما افسوس که ایجاد تحولات فن‌آوری به این آسانی نیست. می‌توانید کتابی را درباره مهندسی شیمی به فلان کشور فقیر بفرستید، اما بدون سرمایه‌گذاران و دانشمندان و مهندسان ماهر و کار آزموده و سرمایه مناسب این کشور به هیچ وجه نخواهد توانست یک کارخانه پتروشیمی بسازد. به‌خاطر داشته باشید که فن‌آوری‌های پیشرفته مطابق با شرایط خاص کشورهای پیشرفته پدید آمده‌اند ـ شرایطی مثل تعداد بسیار مهندسان و کارگران ماهر، خدمات الکتریکی قابل اعتماد، و قطعات یدکی و خدمات تعمیراتی حاضر و آماده. اما این شرایط در کشورهای فقیر مهیا نیست.

یکی از عوامل کلیدی برای توسعه اقتصادی ایجاد روحیه کارآفرینی است. کشورها بدون داشتن گروهی از مالکان یا مدیران که حاضر به خطر کردن، باز کردن کارخانه‌های جدید، اختیار کردن فن‌آوریهای جدید، رویارویی با موانع، و وارد کردن شیوه‌های جدید تجارت هستند نمی‌توانند ترقی کنند. دولت نیز می‌تواند با ارایه خدمات جنبی بر کشاورزان، آموزش نیروی کار، تأسیس مدارس مدیریت، و همچنین با احترام گذاشتن به مقوله سود و بهره و نقش بخش خصوصی به روند خلاقیت کمک کند.

از دور باطل به دور مفید

تأکید کردیم که کشورهای فقیر در راه ترکیب چهار عنصر پیشرفت یعنی کار و سرمایه و منابع و نوآوری با موانع بزرگی مواجه می‌شوند. به‌علاوه این کشورها در می‌یابند که در دور *باطل* فقر مشکلات یکدیگر را تشدید می‌کنند.

تصویر ۲۸ـ۲ نشان می‌دهد که یک مشکل چطور مشکلات و موانع دیگری را به همراه می‌آورد. درآمد اندک به پس‌انداز اندک منجر می‌شود؛ پس‌انداز اندک رشد سرمایه را کند می‌کند؛ سرمایه ناکافی و نامناسب مانع واردات ماشین‌آلات جدید و رشد

سریع تولید می‌شود؛ و تولید اندک به درآمد اندک منجر می‌شود. دیگر عناصر فقر نیز یکدیگر را تشدید می‌کنند. فقر با خود تحصیلات و سواد و مهارت اندک می‌آورد؛ و اینها نیز به نوبه خود مانع به کارگیری فن‌آوریهای جدید و پیشرفته و منجر به رشد سریع جمعیت می‌شود که پیشرفتهای حاصله در زمینه تولید برونداد و خوراک را به سرعت مصرف می‌کند.

غلبه بر فقر غالباً مستلزم تلاشی گسترده در جبهه‌های گوناگون است و برخی از اقتصاددانان طرفدار «فشار بزرگ» به جلو برای گسستن دور باطل فقر هستند. اگر کشوری بخت و اقبال داشته باشد، اقدامات همزمان برای سرمایه‌گذاری بیشتر، ارتقای سطح بهداشت و تحصیلات، افزایش مهارتها، و تهدید رشد جمعیت می‌تواند دور باطل فقر را متوقف و دور مفید توسعه سریع اقتصادی را آغاز کند.

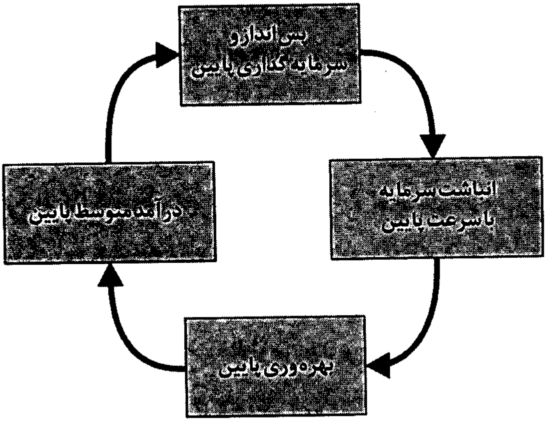

تصویر ۲۸ـ۲. دور باطل فقر

موانع بسیاری بر سر راه توسعه هست که یکدیگر تشدید می‌کنند. درآمد پایین مانع پس‌انداز، رشد سرمایه، رشد تولیدات، و افزایش درآمد می‌شود. توسعه موفق مستلزم اقدامات همزمان برای گسستن این زنجیره است.

راهبردهای توسعه اقتصادی

می‌بینیم که کشورها برای رشد سریع باید کار و منابع و سرمایه و فن‌آوری را با هم ترکیب کنند. اما این قاعده واقعی و کارآمد نیست، بلکه مانند آن است که بگوییم برای قهرمانی

در مسابقات دوی المپیک باید مثل باد دوید. چرا برخی از کشورها می‌توانند سریعتر از دیگران بدوند؟ کشورهای فقیر چطور می‌توانند پا در جاده توسعه اقتصادی بگذارند؟

مورخان و کارشناسان علوم اجتماعی مدتها به اختلاف و تفاوت سرعت رشد اقتصادی در کشورهای مختلف اندیشیده‌اند. در برخی از نظریات اولیه تأکید بر آب و هوای کشورهای توسعه یافته است که همگی در منطقه معتدل کره زمین قرار گرفته‌اند. در دیگر نظریه‌ها نیز آداب و سنن، فرهنگ، یا مذهب کشورها عامل اصلی پیشرفت آنها دانسته شده است. ماکس وبر «اخلاق پروتستانی» را عامل اصلی سرمایه‌داری دانسته است. اما اخیراً منکر اولسن اظهار کرده که کشورها وقتی سقوط می‌کنند یا عقب می‌مانند که ساختار تصمیم‌گیری آنها شکننده شود و حکومت خواص و ثروتمندان آنها در برابر تحولات اجتماعی و اقتصادی ایستادگی کند.

شکی نیست که هر یک از این نظریه‌ها برای زمان و مکانی خاص اعتبار دارند، اما علل توسعه اقتصادی را به‌طور کلی بیان نمی‌کنند. برای مثال، نظریه وبر توضیح نمی‌دهد که چرا در آن حال که اروپاییها در غار زندگی می‌کردند، بت می‌پرستیدند، و از پوست حیوانات به جای لباس استفاده می‌کردند، خاور نزدیک و یونان مهد تمدن به شمار می‌رفت. آیا در هنگ کنگ پرجنب و جوش اخلاق پروتستانی حکمفرماست؟ دلیل این که کشوری چون ژاپن با ساختار اجتماعی انعطاف‌ناپذیر و لابیهای قدرتمند به یکی از پیشروترین اقتصادهای دنیا تبدیل شده چیست؟

حتی در عصر حاضر نیز مردم به توضیحات ساده و جامع درباره توسعه اقتصادی جلب می‌شوند. دو دهه قبل، مردم جایگزینی واردات (جانشین کردن کالاهای داخلی به جای کالاهای وارداتی) را ایمن‌ترین راهبرد توسعه می‌دانستند. در آن زمان یعنی در دهه ۱۹۷۰ تکیه بر روشهای کار فشرده مناسب و کارا تلقی می‌شد. اما آن‌طور که خواهیم دید امروزه اقتصاددانان تکیه بر نیروهای بازار با نگاه به خارج را توصیه می‌کنند. این تاریخچه نشان می‌دهد که رویکردهای ساده‌انگارانه به کار فرایندهای پیچیده نمی‌آید.

با این حال مورخان و علمای اقتصاد توسعه از بررسی گونه‌های مختلف رشد اقتصادی بسیار آموخته‌اند. برخی از درسهایی که آنها گرفته‌اند چیست؟ آنچه در پی می‌آید مجموعه ایده‌های مهمی است که در سالهای اخیر مطرح شده است. هر رویکرد نشان می‌دهد که کشورها چطور می‌توانند دور باطل فقر را کنار بگذارند و چهار چرخ توسعه اقتصادی را به راه اندازند.

فرضیه عقب‌ماندگی

یک دیدگاه بر زمینه بین‌المللی توسعه تأکید دارد. دیدیم که کشورهای فقیرتر امتیازات مهمی دارند که نخستین پیشگامان صنعت‌گرایی از آنها برخوردار نبودند. اکنون کشورهای در حال توسعه می‌توانند از سرمایه و مهارت‌ها و فن‌آوری کشورهای پیشرفته‌تر بهره بگیرند. بنابر فرضیه‌ای که الکساندر گرشنکرون از دانشگاه هاروارد ارایه کرده، *عقبت ماندگی* نسبی نیز می‌تواند به روند توسعه کمک کند. کشورها می‌توانند ماشین‌آلات مدرن نساجی، پمپهای مؤثر، بذور عالی، کودهای شیمیایی، و تسهیلات پزشکی را خریداری کنند. امروزه کشورهای در حال توسعه با تکیه بر فن‌آوری کشورهای پیشرفته می‌توانند بسیار سریع‌تر از بریتانیا یا اروپای غربی در سالهای ۱۷۸۰ـ۱۸۵۰ رشد کنند. همزمان با بهره گرفتن کشورهای کم‌درآمد از فن‌آوریهای مؤثرتر کشورهای پیشگام شاهد *همگرایی* کشورها در مرزهای فن‌آوری خواهیم بود. همگرایی وقتی رخ می‌دهد که کشورها یا مناطق کم‌درآمد بسیار سریعتر از کشورهای پردرآمد رشد کنند.

صنعتی شدن در برابر کشاورزی

در اغلب کشورها، میزان درآمد در شهرها تقریباً دو برابر میزان درآمد در مناطق روستایی است و در کشورهای غنی بخش اعظم اقتصاد زاییده صنعت و خدمات است. بنابراین بسیاری از کشورها عجولانه به این نتیجه می‌رسند که صنعتی شدن نه معلول، بلکه علت ثروت است.

باید از این نتیجه‌گیری‌ها که جای علت و معلول در آن عوض می‌شود برحذر باشیم. می‌گویند: «پولدارها ب. ام. و سوار می‌شوند، اما ب. ام. و سوار شدن آدم را پولدار نمی‌کند». به همین ترتیب برای کشورهای فقیر اصرار برداشتن خط هوایی ملی و کارخانه‌های بزرگ فولاد توجیه اقتصادی ندارد. درواقع این موارد از لوازم رشد اقتصادی نیست.

دهه‌ها تلاش برای تسریع روند صنعتی شدن به بهای کشاورزی باعث شده که بسیاری از تحلیل‌گران به بازنگری در نقش کشاورزی بپردازند. روند صنعتی شدن سرمایه بسیار می‌خواهد، کارگران را به شهرهای شلوغ جذب می‌کند، و غالباً باعث

بیکاری فراوان می‌شود. افزایش تولید در مزارع ممکن است سرمایه کمتری بخواهد، اما در عین حال باعث ایجاد اشتغال برای کارگران مازاد می‌شود. درواقع اگر بنگلادش می‌توانست تولید کشاورزی خود را تا بیست درصد افزایش دهد، این پیشرفت می‌توانست بیش از تلاش برای احداث صنعت فولاد داخلی منابع لازم برای تولید وسایل رفاهی را تأمین کند.

حکومت در برابر بازار

بسیاری از کشورهای در حال توسعه از لحاظ فرهنگی با عمکرد بازار مسأله دارند. غالباً رقابت شرکتها یا منفعت‌طلبی با آداب و سنن، اعتقادات مذهبی، و یا منافع شخصی افراد در این کشورها منافات دارد. بااین‌حال تجارب چندین دهه حاکی از آن است که اتکای کلی و گسترده به بازار مؤثرترین راه برای سروسامان دادن به اقتصاد و رشد سریع اقتصادی است.

عناصر مهم سیاست بازار محور چیست؟ این عناصر عبارتند از انطباق با خارج کشور از لحاظ تجاری، تعرفه‌های اندک و قید و بندهای محدود تجاری، ارتقای کسب و کارهای کوچک، و ایجاد رقابت به علاوه بازارها در محیط اقتصادی باثبات که در آن مالیات‌ها قابل پیش‌بینی و تورم پایین است، این عناصر بهترین عملکرد را دارند.

رشد و درهای باز

یکی از مسایل اساسی مربوط به توسعه اقتصادی موضع کشور در برابر تجارت بین‌المللی است. آیا کشورهای در حال توسعه باید خودکفا باشند و تولیدات داخلی را جایگزین کالاهای وارداتی کنند؟ (این را راهبرد *جایگزینی واردات* می‌نامند). یا با ارتقای کارایی و رقابت، ایجاد بازارهای خارجی، و کاهش موانع تجاری هزینه کالاهای وارداتی موردنیاز خود را بپردازند؟ (این را راهبرد *درهای باز* یا *جهتگیری به سوی خارج* می‌نامند.)

سیاست جایگزینی واردات تا دهه ۱۹۸۰ اغلب در آمریکای لاتین اجرا می‌شد. غالباً برای اجرای این سیاست تعرفه‌های بالایی برای صنایع مولد تعیین می‌شد تا شرکتهای محلی بتوانند کالاهایی راکه معمولاً وارد می‌شود تولید کنند و به فروش برسانند.

سیاست درهای باز تا حد ممکن از موانع تجاری می‌کاهد و بیشتر بر تعرفه تکیه دارد تا بر سهمیه‌ها و دیگر موانع غیرتعرفه‌ای. این خط مشی مداخله در جریان سرمایه را به حداقل می‌رساند و اجازه می‌دهد عرضه و تقاضا در بازارهای مالی عمل کنند. این سیاست از انحصار دولتی صادرات و واردات اجتناب می‌کند، و مقررات دولتی را فقط برای به سامان نگهداشتن اقتصاد بازار می‌خواهد. مهمتر این که این سیاست به جای تکیه به مالکیت و نظارت عمومی یا قید و بندهای نظام برنامه‌ریزی دولت به نظام سود و زیان در بازار برای هدایت تولید وابسته است.

بهترین نمونه موفقیت سیاست درهای باز یا جهتگیری به سوی خارج را در میان کشورهای تازه صنعتی شرق آسیا می‌توان یافت. یک نسل قبل، درآمد سرانه کشورهایی چون تایوان و کره جنوبی و سنگاپور یک چهارم تا یک سوم درآمد ثروتمندترین کشورهای آمریکای لاتین بود. اما این کشورها که جزء کشورهای تازه‌صنعتی شرق آسیا به شمار می‌روند با پس‌انداز بخش اعظم درآمد ملی خود و هدایت آن به صنایع صادراتی پرسود تا اواخر دهه ۱۹۸۰ از تمامی کشورهای آمریکای لاتین پیش افتادند. راز موفقیت آنان اتخاذ سیاست آزاد نبود، چرا که دولت این کشورها در برنامه‌ریزی و گزینش صنایع دخالت داشت؛ بلکه سیاست درهای باز و انطباق با خارج به این کشورها فرصت داد تا از ثمره اقتصادهای بزرگ و فواید تخصصهای بین‌المللی استفاده کنند و از همین رهگذر فرصتهای شغلی را افزایش دهند، از منابع داخلی به طور مؤثر بهره‌برداری کنند، از لحاظ تولید رشد سریعی داشته باشند، و از لحاظ استاندارد زندگی نیز به سطح بالایی برسند.

فواید و ثمرات سیاست درهای باز در پژوهش جدید جفری زاکس و اندرو وارنر نشان داده شده است.[1] این دو رابطه سیاست درهای باز با رشد اقتصادی را بررسی کردند. آنها *اقتصاد باز* را دارای موانع تجاری اندک، بازارهای مالی باز، و بازارهای خصوصی تعریف کردند؛ و *اقتصاد* بسته را متضاد آن دانستند.

آنها دریافتند سیاست درهای باز با رشد سریع اقتصادی پیوند نزدیک دارد. اصل مطلب در نمودار ۲۸-۳ نمایش داده شده. نمودار سمت چپ بیانگر عملکرد اقتصادهای بسته است. در دوره سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۸۹، نرخ رشد سالانه درآمد سرانه

---

۱. «اصلاحات اقتصادی و فرآیند یکپارچگی جهانی»، نشریه بروکینگز پیپرز، ش ۱، صص ۱-۱۸۸، ۱۹۹۵.

اقتصادهای بسته فقط ۰/۹ درصد بود. هیچ‌یک از این کشورها که اغلب کم‌درآمد بودند با کشورهای پردرآمد همگرایی پیدا نکردند. نمودار سمت راست (ب) بیانگر رشد اقتصادهای باز است. درست در همین دوره، نرخ رشد سالانه این کشورها به‌طور متوسط ۴/۵ درصد افزایش یافت؛ به علاوه کشورهای کم‌درآمد دارای اقتصاد باز با کشورهای ثروتمند همگرایی بسیار داشتند. این آمار و ارقام اهمیت این سیاست را به بهترین وجه نشان می‌دهد.

(الف) اقتصادهای بسته　　　　　(ب) اقتصاد های باز

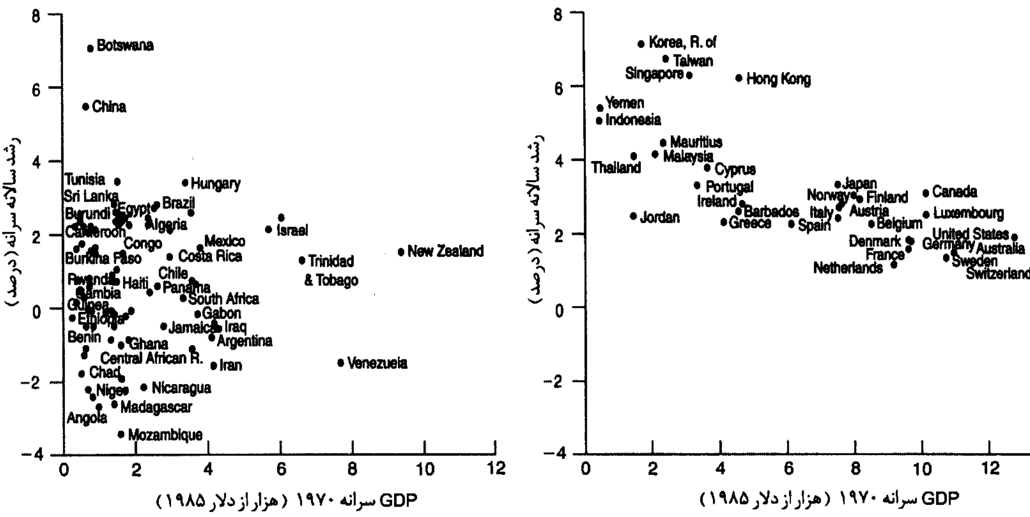

نمودار ۲۸ـ۳. سیاست درهای باز و رشد اقتصادی، ۱۹۷۰ـ۱۹۸۹.
سیاست درهای باز بر رشد اقتصادی چه اثری دارد؟ نمودار (الف) نشان می‌دهد که اقتصادهای بسته رشد کندی دارند و با کشورهای پردرآمد تلاقی نمی‌کنند. نمودار (ب) نشان دهنده عملکرد اقتصادهای باز است ـ اقتصادهای غیرسوسیالیستی که دارای موانع نسبتاً کمی در برابر تجارت و جریان سرمایه هستند. این اقتصادها بسیار سریع‌تر رشد می‌کنند و معمولاً با کشورهای پردرآمد همگرایی دارند. [منبع: جفری زاکس و اندرو وارنر، «اصلاحات اقتصادی و فرآیند یکپارچگی جهانی»]

نتیجه‌گیری

تجارب کشورهای بسیار در چندین دهه گذشته کارشناسان توسعه اقتصادی را به این نتیجه رسانده که بهترین راه برای توسعه اقتصادی سریع توسط دولت آن چیزی است که چکیده آن در ذیل آمده است.

دولت در تثبیت و تداوم محیط اقتصادی سالم نقشی حیاتی دارد، به این صورت که باید احترام به قانون را تضمین کند، قراردادها را به اجرا درآورد، و مقرراتی را در جهت ایجاد رقابت و نوآوری وضع کند. دولت غالباً به واسطه آموزش و پرورش و بهداشت و حمل و نقل در زمینه سرمایه‌گذاری‌های انسانی نقش عمده‌ای دارد، اما باید مداخله خود را در بخشهایی که در آن مزیت نسبی ندارد به حداقل برساند. دولت باید تلاش خود را بر قسمتهایی متمرکز کند که نشانه‌هایی واضح از عدم کامیابی و شکست بازار می‌بیند و مقرراتی را که سد راه بخش خصوصی است و برای خودش عدم مزیت نسبی در بر دارد لغو کند.

ب. دیگر الگوهای توسعه

بشر تاکنون هیچ چیز مؤثرتر از اقتصاد بازار نیافریده است... توانایی این نوع اقتصاد برای تنظیم و انطباق خود با شرایط باعث ایجاد بهترین شکل هماهنگی میان فعالیتهای اقتصادی، منابع کاری و مادی و مالی، و تعادل در اقتصاد ملی می‌شود.

برنامه ۵۰۰ روزه انتقال به بازار، گزارش گروهی از کارشناسان اقتصادی روسیه به میخاییل گورباچف و بوریس یلتسین (۱۹۹۰).

مردم همیشه به دنبال راهی برای بهبود بخشیدن به استاندارد زندگی خود هستند. ترقی اقتصادی به‌ویژه برای کشورهای فقیر مهم است که به دنبال راه یافتن به ثروت پیرامون خود هستند. در این کتاب اقتصاد بازار مختلط ایالات متحد را که اساساً آمیزه‌ای است از

بازار آزاد و تا اندازه‌ای بخش دولتی به‌طور مشروح بررسی کردیم. دیگر راههای ممکن کدام است؟

بوی خوش «ایسم»ها

در یک سو *بازار آزاد مطلق* است که بنابر آن بهترین دولت دولتی است که کمترین حضور را دارد. و در سوی دیگر کمونیسم *مطلق* است که دولت یک نظام اقتصادی جمعی برقرار می‌کند که در آن اول شخص مفرد محلی از اعراب ندارد. در میان این دو حد سرمایه‌داری مختلط، بازارهای مدیریت شده، سوسیالیسم، و ترکیب این الگوها قرار دارد. در این بخش تعدادی از این راهبردهای مؤثر در رشد و توسعه را به اختصار شرح می‌دهیم:

۱. رویکرد *بازار مدیریت شده در آسیا*: کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، و دیگر کشورهای شرق آسیا الگوی اقتصادی خاص خود را ابداع کرده‌اند که آمیزه‌ای است از نظارت همه جانبه دولت و نیروهای بزرگ بازار.

۲. *سوسیالیسم*: تفکر سوسیالیستی آمیزه‌ای است از رویکردهای بسیار متفاوت و متنوع. پس از جنگ جهانی دوم، دولتهای سوسیالیستی اروپای غربی که در چارچوبی دموکراتیک عمل می‌کردند به ایجاد و گسترش نظام بهزیستی، صنایع ملی، و اقتصاد خود پرداختند. بااین‌حال در سالهای اخیر این کشورها به سوی بازار آزاد همراه با خصوصی‌سازی و لغو گسترده مقررات عقب نشسته‌اند.

۳. *کمونیسم به سبک شوروی*: سالهای متمادی جایگزین اقتصاد بازار فقط در اتحاد جماهیر شوروی به روشنی یافت می‌شد. بر اساس این الگو، دولت مالک تمامی زمینها و بخش اعظم سرمایه است، دستمزدها و قیمت کالاها را تعیین می‌کند، و بر فعالیتهای اقتصادی خُرد نظارت دارد.

معضل اصلی: بازار در برابر دستور

بررسی نظامهای اقتصادی مختلف مانند بررسی گیج‌کننده گروهی از «ایسم»های اقتصادی به نظر می‌رسد، و درواقع امر نیز کشورها اقتصاد خود را به شیوه‌های بسیار متنوع سازماندهی می‌کنند.

اما یک مسأله اصلی در تمامی مباحثات مربوط به نظامهای مختلف اقتصادی مطرح می‌شود، و آن این که مسؤولیت اتخاذ تصمیمات اقتصادی بر عهده بازارهای خصوصی است یا دستورهای دولت؟

در یک سوی این گستره اقتصاد بازار قرار دارد. در نظام بازار، افراد داوطلبانه عمل می‌کنند و پیش از هر چیز در پی سود مالی یا رضایت شخصی هستند. شرکتها عواملی را خریداری و بروندادهای تولید می‌کنند و دروندادها و بروندادها را طوری انتخاب می‌کنند که سودشان به حداکثر برسد. مصرف کنندگان نیز عواملی را عرضه و کالاهای مصرفی را خریداری می‌کنند تا میزان رضایت و آسایش خود را به حداکثر برسانند. قراردادهای مربوط به تولید و مصرف نیز داوطلبانه و با استفاده از پول، با قیمتهایی که در بازار آزاد تعیین می‌شود، و بر اساس توافق بین خریدار و فروشنده انجام می‌گیرد.

گرچه افراد از لحاظ توان اقتصادی با یکدیگر بسیار تفاوت دارند، روابط بین آنها و شرکتها ماهیتاً افقی و اساساً داوطلبانه و غیرسلسله مراتبی است.

در سوی دیگر *اقتصاد دستوری* قرار دارد که در آن تصمیم‌ها از طریق دیوانسالاری دولتی اتخاذ می‌شود. در این رویکرد، افراد با یکدیگر رابطه‌ای عمودی دارند و نظارت توسط سلسله مراتبی چند سطحی اعمال می‌شود. درواقع دیوانسالاری برنامه‌ریز تعیین می‌کند که چه کالاهایی، چطور، و *برای* که تولید شود. بالاترین سطح هرم تصمیم‌های مهم و عمده را اتخاذ می‌کند و اجزای برنامه اقتصادی را تعیین می‌کند. این برنامه به چند بخش تقسیم می‌شود و به پایین نردبان دیوانسالاری انتقال می‌یابد، به‌طوری که سطوح پایینی سلسله مراتب مسؤول اجرای برنامه می‌شوند و کار خود را با توجه بسیار به جزییات انجام می‌دهند. افراد با اجبار و تحریمهای قانونی به حرکت واداشته می‌شوند، و سازمانها آنها را وامی‌دارند تا دستوراتی را که از بالا می‌رسد بپذیرند. در معاملات و فرامین ممکن است از پول استفاده شود و ممکن است نشود؛ داد و ستد نیز ممکن است با قیمت ثابت انجام شود و ممکن است نشود.

در میان این دو حد، اقتصادهای سوسیالیستی و بازار مدیریت شده قرار دارند. در هر دو مورد دولت در رهبری و هدایت اقتصاد نقش مهمی دارد که البته بسیار کمتر از نقش دولت در اقتصاد دستوری است. تنش میان بازارها و اقتصاد دستوری در تمامی مباحثات مربوط به نظامهای اقتصادی مدنظر قرار می‌گیرد. حال برخی از شقوقِ اقتصاد بازار مختلط را با جزییات بیشتر بررسی می‌کنیم.

الگوهای آسیایی

اژدها و لاک‌پشت

در نیم قرن گذشته، شرق آسیا رشد قابل توجهی داشته است. همگان از معجزه‌ای که در ژاپن رخ داده آگاهند، اما کره جنوبی و سنگاپور و هنگ‌کنگ و تایوان نیز پیشرفت اقتصادی چشمگیری داشته‌اند. در جدول ۲۸ـ۲، عملکرد اژدهاهای آسیایی با لاک‌پشتهای آمریکای لاتین و اقتصاد راکد شمال آفریقا مقایسه شده است.

بانک جهانی اخیراً سیاستهای اقتصادی چند منطقه را برای تعیین احتمالی الگویی مشخص تحلیل و بررسی کرد.[1] نتایج حاصل از این بررسی مؤید نظرات مشترک بود، اما چند نکته غافلگیر کننده نیز در بر داشت. مهمترین این نتایج در ذیل می‌آیند:

● *نرخ سرمایه‌گذاری:* اژدهاهای آسیایی مطابق روش‌کار کلاسیک به نرخ بالای سرمایه‌گذاری روی می‌آورند تا هم اقتصادشان از جدیدترین فن‌آوری‌ها بهره‌مند شود و هم بتوانند ساختار زیربنایی لازم را فراهم کنند. مطابق جدول ۲۸ـ۲، نرخ سرمایه‌گذاری این کشورها تقریباً ۲۰ درصد بیشتر از دیگر مناطق بود.

● *بنیادهای اقتصاد کلان:* کشورهای موفق بر سیاستهای کلان اقتصادی به‌طور مداوم نظارت داشتند، و تورم را پایین و نرخ سرمایه‌گذاری را بالا نگه می‌داشتند. این کشورها علاوه بر سرمایه فیزیکی در سرمایه انسانی نیز بسیار سرمایه‌گذاری می‌کردند و بیش از دیگر مناطق در حال توسعه برای ارتقا و بهبود آموزش و پرورش تلاش کردند. از سوی دیگر آنها توانستند به واسطه نظامهای مالی ثبات پول و نرخ منطقی ارز را تضمین کنند.

● *جهتگیری به سوی خارج:* اژدهاهای آسیایی خود را با خارج انطباق می‌دادند، غالباً نرخ مبادله ارز (ارزش پول‌شان در مقابل پولهای خارجی) را پایین نگه می‌داشتند تا صادرات بهبود یابد، با ایجاد انگیزه‌های مالی صادرات را تشویق و ترویج می‌کردند، و با اختیار کردن بهترین شیوه‌های کشورهای پردرآمد همواره به دنبال پیشرفت فن‌آورانه بودند.

● *رقابت تحت حمایت دولت:* کشورهای موفق رویکردهای صرفاً بازار محور را کنار گذاشتند و برای تخصیص و توزیع منابع از ایجاد «رقابتهای غیربازاری» به‌طور مؤثر بهره

---

۱. بانک جهانی، معجزه شرق آسیا: *رشد اقتصادی و سیاستهای دولت*، بانک جهانی، واشنگتن، ۱۹۹۳.

گرفتند. این دولتها گهگاه بخشهای راهبردی را مشخص می‌کردند و سپس مسابقه‌ای برای شرکتهای داخلی ترتیب می‌دادند تا بین آنها رقابت ایجاد شود. بنابر گزارشهای موجود، یک مسابقه منظم و به سامان می‌تواند با واداشتن شرکت کننده‌ها به همکاری توأم با رقابت (یک استراتژیست بازار این شیوه را «همکابت» [همکاری به علاوه رقابت] می‌نامد) به نتایجی بسیار بهتر از بازار آزاد و بی‌قاعده منتهی شود. بااین‌حال این راهبرد به قابلیت و یکپارچگی سازمانهای دولتی بستگی دارد، بنابراین در کشورهایی که کارمندان دولت فاسد و بی‌قابلیت‌اند به‌کار نمی‌آید.

این راهبرد اهمیت فضایل ساده‌ای چون صرفه‌جویی و شرافت را به یاد می‌آورد که غالباً در نظریات اقتصادی از آنها غفلت می‌شود. دیگر آنکه هنوز مشخص نیست آیا الگوی شرق آسیا برای رشد اقتصادی در دیگر نقاط دنیا نیز عملی و قابل اجراست یا خیر.

مناطق	رشد متوسط GDP سرانه ۱۹۶۵ـ۱۹۹۰	سرمایه‌گذاری به عنوان درصدی از GDP، ۱۹۹۰
بازیگران بزرگ اقتصادهای آسیا*	۵/۶	۳۵
جنوب آسیا	۱/۹	۱۹
آمریکای لاتین	۱/۸	۱۷
صحرای آفریقا	۰/۲	۹

* ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور، هنگ‌کنگ، اندونزی، مالزی و تایوان

جدول ۲۸ـ۲. توجه به اصول بنیادی رشد اژدهاهای آسیایی را افزایش داد.

[منبع: بانک جهانی، *معجزه شرق آسیا؛ رشد اقتصادی و سیاستهای دولت*، ۱۹۹۳]

غول چین: لنینیسم بازار

یکی از شگفتی‌های بزرگ دهه گذشته در زمینه توسعه، رشد سریع اقتصادی چین است. چین پس از انقلاب سال ۱۹۴۹ یک نظام برنامه‌ریزی مرکزی به سبک شوروی اختیار کرد. اوج این تمرکزگرایی با انقلاب فرهنگی در سالهای ۱۹۶۶ـ۱۹۶۹ همزمان شد که به رکود اقتصادی چین انجامید. پس ازمرگ مائوتسه تونگ، رهبر انقلاب، نسل

جدید انقلاب به این نتیجه رسید که اصلاحات اقتصادی برای بقای حزب کمونیست الزامی است. در زمان ریاست دِنگ ژیائوپینگ (۱۹۷۷-۱۹۹۷)، چین از بخش اعظم قدرت اقتصادی تمرکز زدایی کرد و رقابت را جایز دانست. اما اصلاحات اقتصادی با اصلاحات سیاسی همراه نشد؛ در سال ۱۹۸۹، جنبش دموکراسی به‌طور وحشیانه در میدان تیانان من سرکوب شد، و حزب کمونیست به مهار انحصاری خود بر فرآیند سیاسی کشور ادامه داد.

نظام رهبری چین برای افزایش رشد اقتصادی گامهای عمده‌ای برداشته است که از آن جمله است تعیین «مناطق ویژه اقتصادی» و مجاز اعلام کردن اشکال دیگر مالکیت. بیشتر و سریعتر از همه مناطق ساحلی چین، مثل ناحیه جنوبی نزدیک هنگ کنگ، رشد اقتصادی داشته‌اند. این ناحیه با دیگر کشورها رابطه نزدیک پیدا کرده و سرمایه‌های خارجی قابل توجهی را به خود جلب کرده است. به علاوه چین اجازه داده شرکتهای تعاونی و خصوصی و خارجی، آزاد از برنامه ریزی یا نظارت مرکزی، در کنار شرکتهای دولتی فعالیت کنند.

این اشکال جدیدتر مالکیت به سرعت رشد کرده و در میانه دهه ۱۹۹۰ بیش از نیمی از تولید ناخالص داخلی چین را تأمین کردند.

عملکرد چشمگیر اقتصاد چین به اندازه سقوط اقتصاد شوروی کارشناسان را شگفت‌زده کرده است. بنابر آمار رسمی، در دهه گذشته رشد واقعی تولید ناخالص داخلی چین به‌طور متوسط ۱۰ درصد در سال بوده است. از سال ۱۹۸۰ تا سال ۱۹۹۵، صادرات این کشور هفت برابر شد. تا سال ۱۹۹۵، مازاد صادرات چین به بیش از ۳۰ میلیارد دلار رسید، و در زمانی که روسیه به ورشکستگی نزدیک می‌شد میزان اندوخته ارزی آن تقریباً به ۷۵ میلیارد دلار رسید. اکنون بسیاری از کشورها چشم به چین دوخته‌اند که ببینند آیا این کشور می‌تواند به رشد سریع خود ادامه دهد.

سوسیالیسم

دکترین سوسیالیسم از عقاید و آرای مارکس و دیگر متفکران رادیکال قرن نوزدهم سرچشمه گرفت. سوسیالیسم نقطه میانی سرمایه‌داری آزاد و الگوی برنامه‌ریزی مرکزی است که در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت. اغلب مکاتب و دیدگاههای سوسیالیستی چند جزء مشترک دارند:

● *مالکیت دولتی منابع مولد*: سوسیالیستها از ابتدا اعتقاد داشتند که باید از نقش و اهمیت مالکیت خصوصی کاسته شود، و صنایع کلیدی مثل راه‌آهن و بانکها ملی اعلام شوند (یعنی تحت مالکیت دولت قرار گیرند). اما در سالهای اخیر به دلیل عملکرد ضعیف بسیاری از صنایع دولتی، از تمایل به ملی اعلام کردن صنایع در اغلب دموکراسیهای پیشرفته کاسته شده است.

● *برنامه‌ریزی*: سوسیالیستها «آشوب» بازار و کارایی آن دست نامریی را که تخصیص و تقسیم کار و ثروت را بر عهده دارد به دیده شک می‌نگرند. آنها اصرار دارند که برای هماهنگ ساختن بخشهای مختلف وجود یک سازوکار مشخص برای برنامه‌ریزی الزامی است.

در سالهای اخیر، برنامه‌ریزان برای توسعه و پیشرفت سریع صنایع بسیار تکنولوژیک، مثل میکروالکترونیک و هواپیماسازی و تکنولوژیِ زیستی، بر پرداخت یارانه تأکید کرده‌اند؛ این سیاست‌ها را گهگاه «سیاستهای صنعتی» می‌خوانند.

● *بازتوزیع درآمد*: ثروتهای به ارث رسیده و درآمدهای بسیار بالا با استفاده از قدرت دولت برای مالیات‌گیری کاهش خواهند یافت؛ اکنون در برخی از کشورهای اروپای غربی نرخ مالیات نهایی به ۹۸ درصد رسیده است. مزایای امنیت اجتماعی، خدمات درمانی رایگان، و خدمات مادام‌العمر بهزیستی که از محل مالیات بر درآمد تصاعدی تأمین می‌شوند میزان رفاه و آسایش افراد محروم جامعه را افزایش می‌دهند و حداقل استاندارد زندگی را تضمین می‌کند.

● *تحول آرام و دموکراتیک*: سوسیالیستها غالباً انتقال صلح‌آمیز و تدریجی مالکیت از دولت به بخش خصوصی - یعنی تحول از طریق رأی‌گیری و نه انقلاب با گلوله - را تبلیغ و ترویج می‌کنند.

در خلال چند دهه گذشته، رویکردهای سوسیالیستی همزمان با سقوط کمونیسم، رکود در اروپا، و موفقیت اقتصادهای بازار محور به فراموشی سپرده شده‌اند. اکنون سوسیالیستهای متفکر در میانه بقایای آنها به دنبال نقشی برای این شاخه از تفکر اقتصادی می‌گردند.

الگوی شکست خورده: کمونیسم شوروی

کشورهای در حال توسعه سالهای بی‌شمار برای صنعتی شدن چشم به اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای کمونیستی داشتند و از آنها الگوبرداری می‌کردند. کمونیسم هم نقدی نظری از سرمایه‌داری غربی ارایه می‌کرد و هم راهبردی ظاهراً عملی برای توسعه اقتصادی. ما در اینجا ابتدا اصول نظری مارکسیسم و کمونیسم را مرور می‌کنیم و سپس به بررسی شیوه عملی اقتصاد دستوری شوروی می‌پردازیم. و نهایتاً به مسایل و مشکلات کشورهای کمونیستی سابق در انتقال از این نوع اقتصاد به اقتصاد بازار محور خواهیم پرداخت.

کارل مارکس: اقتصاددان انقلابی: کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) در ظاهر زندگی بدون فراز و نشیبی داشت، با جدیت و دقت کتابهای موزه بریتانیا را مطالعه می‌کرد، برای روزنامه‌ها مقاله می‌نوشت، و روی پژوهش خود درباره سرمایه‌داری کار می‌کرد. او که در ابتدا به دانشگاههای آلمان جذب شده بود به دلیل بی‌دینی و هواداری از قانون اساسی و عقاید رادیکالش به روزنامه‌نگاری گرایش پیدا کرد. او بالاخره به پاریس و لندن تبعید شد و در همان‌جا نقد خود بر سرمایه‌داری را با عنوان *سرمایه* (۱۸۶۷، ۱۸۸۵، ۱۸۹۴) نوشت.

کانون فعالیتهای مارکس را تحلیل قاطع و بی‌پرده نقاط قوت و ضعف سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد. مارکس معتقد بود که ارزش کالا را محتوای کار ـ هم کار بی‌واسطه و هم کار با واسطه نهفته در ابزار سرمایه ـ تعیین می‌کند. برای مثال، ارزش یک پیراهن را تلاش کارگران نساجی و همین‌طور تلاش کارگرانی که دستگاههای بافندگی را ساخته‌اند تعیین می‌کند. مارکس با نسبت دادن تمامی ارزش برونداد یا محصول به کار می‌خواست نشان دهد که سود ـ یعنی آن بخشی از برونداد که توسط کارگران تولید می‌شود، ولی به جیب سرمایه‌داران می‌رود ـ چیزی نیست جز «درآمد باد آورده و بی‌زحمت».

به نظر مارکس، این بی‌عدالتی که سرمایه‌داران درآمد بادآورده را دریافت کنند انتقال مالکیت کارخانه‌ها و دیگر ابزار تولید را از سرمایه‌داران به کارگران توجیه می‌کند. او پیام خود را در *مانیفیست کمونیست* (۱۸۴۸) نیز اعلام کرد: «بگذارید

طبقات حاکم از انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا هیچ چیز را جز غل و زنجیرش از دست نخواهد داد». طبقات حاکم بیش از یک قرن به واقع از فکر مارکسیسم بر خود لرزیدند.

مارکس نیز همچون بسیاری از اقتصاددانان بزرگ، البته با شور و حرارتی بیشتر، از تلاش و تقلای طبقه کارگر رنج می‌کشید و امیدوار بود بتواند زندگی آنها را بهبود ببخشد. او این کلمات را نوشت که بر روی سنگ قبرش نیز حک شده است: «تاکنون فلاسفه فقط دنیا را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند. اما مسأله مهم تغییر دادن آن است!» شاید ما هم بتوانیم ارزیابی سر آیزایا برلین را بر سنگ قبر مارکس بنویسیم: «هیچ متفکر قرن نوزدهمی همچون کارل مارکس تأثیری چنین قوی و بی‌واسطه بر بشریت نگذاشته است».

پیشگویی‌های تهدیدآمیز

مارکس معتقد بود که سرمایه‌داری لاجرم به سوسیالیسم منتهی می‌شود. در جهان ذهنی مارکس، پیشرفتهای تکنولوژیکی سرمایه‌داران را قادر می‌سازد ماشین‌آلات را جایگزین کارگرانی کنند و به سود بیشتر برسند. اما انباشت و افزایش سرمایه دو پیامد متناقض دارد.

همزمان با افزایش عرضه سرمایه موجود نرخ سود سرمایه کاهش می‌یابد. در همین زمان با کاسته شدن از فرصتهای شغلی نرخ بیکاری افزایش و میزان دستمزدها کاهش می‌یابد. به زبان مارکس، «ارتش ذخیره بیکارها» بزرگ و بزرگتر می‌شود، و طبقه کارگر روز به روز بیشتر «مفلوک» می‌شود - مقصود او آن بود که شرایط کاری بدتر می‌شود و کارگران بیش از پیش با کار خود بیگانه می‌شوند.

با کاهش سود و به پایان رسیدن فرصتهای سرمایه‌گذاری در داخل کشور، طبقات سرمایه‌دار حاکم به امپریالیسم روی می‌آورند. درواقع سرمایه نرخ سود بیشتر را در خارج از کشور خواهد جست. و بنابراین نظریه (به‌ویژه شکل گسترش یافته آن توسط لنین)، سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی هدفی جز تصاحب مستعمرات بیشتر و گرفتن ارزش مازاد از آنها نخواهد داشت.

مارکس بر این باور بود که نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند تا ابد به این رشد نامتعادل ادامه دهد. او پیش‌بینی کرد که در این نظام روز به روز بر میزان نابرابری افزوده می‌شود و نیز پرولتاریای ستمدیده همزمان و به طور تدریجی به نوعی آگاهی طبقاتی دست می‌یابد. وقتی فقر گروهی به مصرف اقتصادی اندک منجر شود، گروههای کاری و تجاری نیز خشن‌تر خواهند شد و نهایتاً یک رکود اقتصادی فاجعه‌آمیز ناقوس مرگ سرمایه‌داری را به صدا در خواهد آورد. درواقع سرمایه‌داری همچون فئودالیسم بذر مرگ و نابودی‌اش را در دل خود دارد.

تفسیر اقتصادی تاریخ یکی از ماندگارترین آثاری بود که مارکس به سیر تفکر غرب افزود. مارکس بر این باور بود که منافع اقتصادی زیربنا و عامل تعیین کننده ارزشهای ما هستند. چرا مدیران و بازرگانان معمولاً به کاندیداهای محافظه‌کار رأی می‌دهند، درحالی‌که رهبران کارگران به کسانی رأی می‌دهند که قول افزایش حداقل دستمزد یا مزایای بیکاری را می‌دهند؟ به‌گمان مارکس، پاسخ این پرسش آن است که اعتقادات و ایدئولوژیهای مردم بیانگر منافع مادی طبقه اجتماعی و اقتصادی آنهاست. درواقع رویکرد مارکس با اقتصاد معمولی و غالب غرابتی ندارد. این رویکرد تحلیل آدام اسمیت از نفع شخصی را از رأی دلاری بازار به رأی مردم در انتخابات و رأی اجباری تعمیم می‌دهد.

از کتابهای درسی به تاکتیکها: اقتصاد دستوری سبک شوروی

مارکس درباره کاستیهای سرمایه‌داری بسیار نوشت، اما طرحی از سرزمین موعود سوسیالیسم بر جای نگذاشت. بنابر استدلال‌های او، کمونیسم باید در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی سر بر می‌آورد، اما به جای این کشورها روسیه فئودال رؤیای مارکس را جدی گرفت. حال این فصل جذاب و دهشتناک از تاریخ اقتصاد را بررسی می‌کنیم.

ریشه‌های تاریخی. تحلیل انقلاب روسیه و پیامدهای آن برای علم اقتصاد حائز اهمیت بسیار است، چرا که اتحاد جماهیر شوروی درواقع نقش آزمایشگاه نظریات مربوط به کارکرد اقتصاد دستوری را بازی کرد. برخی از اقتصاددانان ادعا می‌کردند که سوسیالیسم اصلاً نمی‌تواند قابل اجرا باشد؛ اما تجربه شوروی نادرستی ادعای آنان را ثابت کرد. طرفداران سوسیالیسم نیز ادعا می‌کردند کمونیسم می‌تواند

سرمایه‌داری را نابود کند؛ اما تاریخ شوروی نظر آنان را نیز رد می‌کند.

درست است که روسیه تزاری از سال ۱۸۸۰ تا سال ۱۹۱۴ رشد سریعی داشت، اما به‌هرحال از کشورهای صنعتی‌ای چون ایالات متحد و بریتانیا پیشرفت کمتری داشت. جنگ جهانی اول مصایب بی‌شماری را برای روسیه به‌همراه آورد و باعث شد کمونیستها قدرت را به دست گیرند. از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۳۳، اتحاد شوروی الگوهای سوسیالیستی مختلفی را امتحان کرد و سپس به برنامه‌ریزی مرکزی روی آورد. اما عدم رضایت از روند و سرعت صنعتی شدن باعث شد استالین در حوالی سال ۱۹۲۸ دست به حرکتی جدید و رادیکال بزند که عبارت بود از اشتراکی کردن کشاورزی، صنعتی شدن اجباری، و برنامه‌ریزی مرکزی برای اقتصاد کشور.[1]

پس از اشتراکی شدن کشاورزی این کشور در میان سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۵، ۹۴ درصد کشاورزان شوروی مجبور شدند به مزارع اشتراکی بپیوندند. در همین حین بسیاری از کشاورزان ثروتمند از کشور اخراج شدند، و شرایط آنقدر وخیم شد که میلیونها نفر جان سپردند. بخش دیگر «جهش بزرگ شوروی به جلو» عبارت بود از برنامه‌ریزی اقتصادی برای صنعتی شدن سریع. برنامه‌ریزان اولین برنامه پنج ساله را که باید دوره ۱۹۲۸-۱۹۳۳ را در بر می‌گرفت ارایه کردند. در این برنامه اولویتهای برنامه‌ریزی شوروی مشخص شده بود: صنایع سنگین باید به صنایع سبک برتری داده می‌شد، و به کالاهای مصرفی مردم باید پس از برآوردن دیگر اولویتها پرداخته می‌شد. گرچه بعدها اصلاحات و تحولات بسیاری صورت گرفت، الگوی استالینیستی اقتصاد دستوری، در اتحاد شوروی و پس از جنگ جهانی دوم در اروپای شرقی، تا زمان سقوط کمونیسم در پایان دهه ۱۹۸۰ اجرا شد.

چگونگی کارکرد اقتصاد دستوری. در اقتصاد دستوری شوروی، مقولات گسترده برونداد را تصمیمات سیاسی تعیین می‌کرد. هزینه‌های نظامی اتحاد شوروی همیشه بخش اعظم برونداد و منابع علمی را در بر می‌گرفت، و دیگر اولویت مهم و عمده

---

۱. شرحی بسیار خواندنی از پیشرفتهای تاریخ اقتصاد شوروی را می‌توانید در کتاب *تاریخ اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی*، چاپ سوم، نوشته الک نووی (پنگوئن، بالتیمور، ۱۹۸۶) بیابید. در کتاب *ساختار و عملکرد اقتصادی شوروی*، چاپ چهارم، نوشته پل گرگوری و رابرت استوارت (هارپراندرو، نیویورک، ۱۹۹۰) نیز بررسی دقیق نظام اقتصادی شوروی، آمده است.

سرمایه‌گذاری بود و پس از آن که سهمیه بخشهای دارای اولویت پر می‌شد، برونداد باقیمانده به بخش کالاهای مصرفی تعلق می‌گرفت.

تصمیمات مربوط به چگونگی تولید کالاها تا حد زیادی بر عهده مقامات برنامه‌ریزی بود. برنامه‌ریزان ابتدا در مورد مقدار بروندادهای نهایی تصمیم می‌گرفتند، سپس به شکل قهقرایی از بروندادها به سوی دروندادهای موردنیاز و تبادل میان شرکتهای مختلف حرکت می‌کردند. این برنامه‌ریزان مسایل مربوط به سرمایه‌گذاری را با تمام جزییات مشخص می‌کردند، اما شرکتها در مورد درونداد کاری خود انعطاف قابل ملاحظه‌ای داشتند.

انگیزه مدیران برای به انجام رساندن این برنامه‌ها چه بود؟ آشکار است که هیچ نظام برنامه‌ریزی نمی‌توانست تمامی فعالیتهای همه شرکتها را مشخص کند، چرا که این کار مستلزم صدور سالانه میلیاردها دستور بود. بسیاری از مسایل و تصمیم‌ها بر عهده مدیران و کارخانه گذاشته می‌شد، اما *انگیزه‌های غلط مدیریتی* یکی از مشکلات همیشگی اقتصاد دستوری بود.

نظام انگیزه مدیریتی باعث انحراف چشمگیر اقتصاد دستوری می‌شد. یکی از نمونه‌های این انحرافات در بخش تولید کتاب خود را نشان داد. در اقتصاد بازار، تصمیمات تجاری مربوط به کتاب پیش از هر چیز بر اساس سود و زیان اتخاذ می‌شود. اما از آنجا که در اتحاد شوروی سخن گفتن از سود گناه به شمار می‌رفت، برنامه‌ریزان به اهداف کمی روی آوردند. آنها در ابتدا برای ایجاد انگیزه مدیریتی قرار گذاشتند به شرکتها بر اساس تعداد کتابی که چاپ می‌کردند پاداش دهند، در نتیجه ناشران هزاران کتاب کوچک و کم‌برگ چاپ کردند. برنامه‌ریزان پس از روبرو شدن با این مسأله تعداد صفحات کتابها را ملاک پاداش قرار دادند، در نتیجه ناشران کتاب‌هایی قطور با حروف درشت چاپ کردند. و این روند به همین ترتیب ادامه یافت و در هیچ‌یک از این طرحها از نافع اصلی و نهایی کتاب یعنی خواننده خبری نبود.

مسأله انگیزه‌های غلط در سازمانهای تمامی کشورها پیش می‌آید، اما الگوی اتحاد شوروی از سازوکارهای معدودی (مثل ورشکستگی بازار و انتخابات برای کالاهای عمومی) برای نظارت بر اسراف و اتلاف برخوردار بود.

عملکرد اقتصادی نسبی. از جنگ جهانی دوم تا میانه دهه ۱۹۸۰، ایالات متحد و

اتحاد شوروی درگیر رقابت بر سر به دست آوردن دل مردم، برتری نظامی، و غلبه اقتصادی بودند. عملکرد اقتصادهای دستوری در مسابقه رشد اقتصادی چگونه بود؟ تلاش برای پاسخ دادن به این سؤال لاجرم به دلیل فقدان آمار قابل اطمینان به جایی متقن و قطعی نمی‌رسد. تا همین اواخر اغلب اقتصاددانان بر این باور بودند که اتحاد شوروی از سال ۱۹۲۸ تا میانه دهه ۱۹۶۰ به سرعت رشد کرده و نرخ رشد آن از آمریکای شمالی و اروپای غربی نیز بیشتر بوده است. از میانه دهه ۱۹۶۰ به بعد، نرخ رشد در اتحاد شوروی راکد شد و برونداد این کشور کاهش یافت. امروزه نمی‌توان استاندارد زندگی در روسیه را تخمین زد، اما ظاهراً درآمد سرانه روسیه در آغاز دهه ۱۹۹۰ کمتر از یک چهارم درآمد سرانه ایالات متحد بود.

با مقایسه تجربیات آلمان شرقی و آلمان غربی می‌توان عملکرد اقتصادهای دستوری و بازار را با یکدیگر مقایسه کرد. این دو کشور پس از پایان جنگ جهانی دوم تولید تقریباً مساوی و ساختارهای صنعتی مشابه داشتند. پس از چهار دهه سرمایه‌داری در غرب و سوسیالیسم به سبک شوروی در شرق، تولید در آلمان شرقی به سطح یک چهارم تا یک سوم تولید در آلمان غربی سقوط کرد. به علاوه رشد آلمان شرقی بیشتر در زمینه کالاهای متوسط و کم‌ارزش برای مصرف کنندگان بود. درواقع در این کشور کمیت اهمیت داشت، نه کیفیت.

مصایب سرمایه‌داری یعنی بیکاری و تورم چطور؟ در اقتصادهای دستوری به سبک شوروی سطح بیکاری از همان ابتدا پایین بود، چرا که به دلیل برنامه‌های جاه‌طلبانه اقتصادی میزان عرضه در زمینه کار از تقاضا کمتر بود. به علاوه قیمتها همیشه تحت نظارت دولت و معمولاً کاملاً ثابت بود، در نتیجه تورمی هم در کار نبود. اما در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ تورم آشکار شد. به علاوه قیمتها بسیار پایین‌تر از سطح تسویه بازار بود، و کمبودهای بسیاری در آن چه تورم سرکوب شده خوانده می‌شود پیش آمد.

آیا در مورد تجربه اتحاد شوروی ترازنامه‌ای هم در کار است؟ الگوی شوروی نشان داد که اقتصاد دستوری قادر است منابع بسیاری را در جهت رشد اقتصادی سریع بسیج کند، اما این کار را با فدا کردن انسانها و در جو سرکوب و اختناق به انجام می‌رساند. به علاوه در دنیای بدون مرز امروزی و کالاها و خدمات دارای کیفیت بالا، اقتصاد دستوری نمی‌تواند با انگیزه‌ها و نوآوریهای اقتصاد بازار هماهنگی داشته باشد. اما صرف‌نظر از

امتیازات اقتصاد دستوری، باید به خاطر داشت که سرکوب سیاسی مورد قبول مردم شوروی و اروپای شرقی نبود و در سال ۱۹۸۹ تقریباً در تمام دنیا رد شد.

از مارکس تا بازار

می‌گویند از آدم نکته‌سنجی پرسیدند: کمونیسم چیست؟ و او پاسخ داد: طولانی‌ترین راه از سرمایه‌داری به سرمایه‌داری. اقتصاد دستوری برای بازگشت به سوی اقتصاد بازار راهی صعب و دشوار در پیش دارد. برخی از موانع عمده در این راه عبارتند از:

● *اصلاح قیمت‌ها و قیمت‌گذاری در بازار آزاد*: قیمت دروندادها و بروندادها غالباً از قیمتهایی که در بازار تعیین می‌شوند فاصله بسیار دارد. مواد غذایی و مسکن و انرژی به‌طور کلی یارانه‌های سنگینی دارند، اما بهای فروش خودرو و کالاهای بادوام مصرفی از بهای جهانی آنها بسیار بالاتر است. اما طولی نمی‌کشد که قیمتها باید آزادانه و بر اساس عرضه و تقاضا تعیین شود.

● *محدودیتهای شدید بودجه*: تجارت در اقتصاد دستوری بر اساس «محدودیتهای سبک بودجه» انجام می‌گیرد، یعنی ضرر و زیان با یارانه‌های دولتی جبران می‌شود و در نتیجه ورشکستگی در کار نیست. اما در اقتصاد بازار شرکتها باید مسؤولیت مالی را بر عهده گیرند ـ بازرگانان باید بدانند که عدم سوددهی عاقبت به ورشکستگی شرکت و نابودی اقتصادی مدیران منجر می‌شود.

● *خصوصی‌سازی*: در اقتصاد بازار برونداد در شرکتهای خصوصی تولید می‌شود؛ برای مثال، در ایالات متحد تنها ۳ درصد تولید ناخالص داخلی توسط دولت مرکزی صورت می‌گیرد، درحالی‌که در کشورهای کمونیستی ۸۰ تا ۹۰ درصد برونداد توسط دولت تولید می‌شد. حرکت به سوی بازار مستلزم اتخاذ تصمیمات واقعی در مورد خرید، فروش، قیمت‌گذاری، تولید، قرض گرفتن، و وام دادن توسط کارگزاران خصوصی است.

● دیگر *اصلاحات*: به علاوه انتقال به بازار مستلزم ایجاد چارچوبی قانونی برای بازار، تثبیت یک نظام بانکی مدرن، در هم شکستن انحصارهای موجود، شدت دادن به سیاستهای پولی و مالی برای جلوگیری از تورم، و باز کردن درهای اقتصاد به روی رقابت بین‌المللی است.

● *تنظیم و ترتیب انتقال:* یکی از دشوارترین مسایل یافتن نقطه آغاز است. بحث اصلاحات معمولاً به دو رویکرد رادیکال («شوک درمانی») و تدریجی («گام به گام») تقسیم می‌شود. وقتی رویکردهای تدریجی دستاورد اندکی داشته باشند، اقتصاددانان غربی به‌طور کلی طرفدار انتقال سریع هستند. یک اقتصاددان تأثیرگذار جفری زاکس از دانشگاه هاروارد است، اقتصاددانی جوان و زیرک که بسیاری از کشورهای دارای اقتصاد بیمار را بهبود بخشیده است. او در ژانویه سال ۱۹۹۰ دولت لهستان را ترغیب کرد که رویکرد شوک درمانی را در پیش گیرد. این همان الگویی است که روسیه نیز در سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ در زمان ریاست جمهوری یلتسین و تحت‌نظر اقتصاددانی با نام یگور گایدار در پیش گرفت. اصلاح‌طلبان رادیکال قیمتها و تجارت بین‌المللی را آزاد کردند، ابزارهای قدیمی برنامه‌ریزی را کنار گذاشتند، و سعی کردند کمتر به بازار پول تزریق کنند. در چند سال بعد از اتخاذ این سیاست، نبردی میان اصلاح‌طلبان و بوروکراتهای رژیم گذشته و آدمهای رمانتیکی که حسرت «روزهای خوب گذشته» را می‌خوردند درگرفت. «دو گام به جلو و یک گام به عقب» ویژگی جنبش اصلاحات در روسیه و بسیاری از کشورهای سوسیالیستی سابق است.

آشکار است که اصلاح‌طلبان در اقتصادهای به سبک شوروی کاری بس شاق در پی دارند. اما این سیاهه از اصلاحات شامل حال کشورهای آمریکای لاتین یا آفریقا نیز می‌شود که مسافتی را به سوی اقتصاد دستوری حرکت کرده‌اند و اکنون اقتصادی بازار محور می‌خواهند.

پیشرفت اصلاحات. اصلاحات در کشورهای کمونیستی تازه آغاز شده است، بنابراین برای ارزیابی نتایج آن باید چندین سال صبر کرد. اما نتایج اولیه هشیار کننده است. اولاً تقریباً تمامی کشورها هنگام جدا شدن از ساختار سوسیالیستی خود دچار رکود شدید شدند. منشاء سقوط بروندادها نامشخص است، اما بدون شک یک دلیل عمده این امر آن است که این انتقال شبکه ظریف روابط خریداران و فروشندگان را بر هم زد. ثانیاً بسیاری از کشورها دچار تورم سریع و برخی از آنها(مثل اوکراین) دچار تورم گزاف شدند. دلایل عمده این امر آن است که آزاد کردن قیمتها و دستمزدها باعث یک تورم اولیه شد و به دنبال آن نوسان کلاسیک دستمزد قیمت پیش آمد. تورم بیشتر در کشورهایی رخ نمود که دولت ضعیف آنها نتوانست از عهده کسر بودجه برآید، در نتیجه

این دولت‌ها نهایتاً مجبور شدند برای تأمین هزینه‌های خود به چاپ اسکناس روی آورند.

موفق‌ترین کشورها کشورهایی بودند که کوتاه‌ترین تاریخ برنامه‌ریزی مرکزی را داشتند، سریعتر از همه انتقال را انجام دادند، و به سرعت خود را با اقتصاد جهانی همساز کردند. جمهوری چک نمونه یک انتقال موفق را به انجام رساند. بزرگترین مشکلات در بقایای شوروی سابق و به‌ویژه کشورهایی رخ نمود که انتقالی کند و از سر بی‌میلی داشتند.

یک نکته عبرت‌انگیز

در این فصل به توصیف مسایل و امیدهای کشورهای فقیری پرداختیم که تلاش می‌کنند شرایط زندگی مردمان خود را بهبود بخشند ـ و برای آنها خانه‌های بدون رطوبت، تحصیلات، چراغ برق، اسبهای بادپا، خودرو، و تعطیلات طولانی‌ای را تأمین کنند که در آغاز فصل به آنها اشاره شد. احتمال رسیدن به این اهداف چقدر است؟ این فصل را با نکته‌ای امیدوارکننده و هشداری از زاکس و وارنر به پایان می‌بریم.

> اقتصاد جهانی در پایان قرن بیستم بسیار شبیه اقتصاد جهانی در پایان قرن نوزدهم است. یک نظام سرمایه‌داری جهانی در حال شکل‌گیری است که تقریباً تمامی مناطق دنیا را به سوی تجارت آزاد و نهادهای اقتصادی هماهنگ جذب می‌کند. همچون قرن نوزدهم، این دور جدید جهانی‌سازی نیز باعث همگرایی اقتصادی کشورهایی خواهد شد که به این نظام بپیوندند...
>
> با این حال تثبیت اصلاحات بازار در روسیه و چین و آفریقا و ادامه قراردادهای بین‌المللی کشورهای پیشرو ریسک‌های بزرگی در خود دارد... رواج سرمایه‌داری در بیست و پنج سال گذشته رخدادی تاریخی و بسیار با اهمیت به شمار می‌آید، اما برای آنکه بتوانیم بیست و پنج سال بعد تثبیت یک نظام جهانی بازار محور و دموکراتیک را جشن بگیریم نیاز به دوراندیشی و قضاوتهای درست در سالهای آینده داریم.[1]

۱. «اصلاحات اقتصادی و روند یکپارچگی جهانی»، بروکینگز پیپرز، ش ۱، صص ۶۳-۶۴، ۱۹۹۵.

خلاصه

الف. رشد اقتصادی در کشورهای فقیر

۱ـ اغلب کشورهای دنیا کشورهای در حال توسعه‌ای هستند که درآمد سرانه پایینی دارند. این کشورها غالباً رشد جمعیت سریع و سواد اندک دارند و درصد بالایی از جمعیت آنها در مزارع زندگی و کار می‌کنند. در میان کشورهای در حال توسعه برخی کشورهای تازه‌صنعتی با درآمد متوسط هم هست که توانسته‌اند دور باطل توسعه نیافتگی و فقر را در هم بشکنند.

۲ـ کلید توسعه در چهار عامل بنیادی است: منابع انسانی، منابع طبیعی، شکل‌گیری سرمایه، و فن‌آوری. رشد بی‌رویه جمعیت مسایل عمده‌ای را ایجاد می‌کند و به‌طور همزمان پیش‌بینی مالتوس درباره سود اندک نیز کشورهای کمتر توسعه‌یافته را تهدید می‌کند. در برنامه سازندگی، بهبود وضعیت بهداشتی و تحصیلی جمعیت و آموزش فنی آن از اولویت برخوردار است.

۳ـ نرخ سرمایه‌گذاری و پس‌انداز در کشورهای فقیر پایین است، چرا که افراد درآمدی آنقدر اندک دارند که نمی‌توانند پول زیادی را پس‌انداز کنند. در دو قرن گذشته، سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای فقیر بحرانهای بزرگی را به دنبال داشته است. جدیدترین بحران هنگامی رخ داد که بسیاری از کشورهای دارای درآمد متوسط در دهه ۱۹۷۰ وامهای کلانی گرفتند تا در برنامه‌هایی جاه‌طلبانه سرمایه‌گذاری کنند. اما رکود اقتصادی اوایل دهه ۱۹۸۰ باعث انباشته شدن بدهیها شد، در نتیجه این کشورها نتوانستند صادرات کافی داشته باشند تا هم بهره وامها را بپردازند و هم واردات معمول را داشته باشند.

۴ـ تحولات تکنولوژیکی غالباً با سرمایه‌گذاری و ماشین‌آلات جدید در ارتباط است. این امر برای کشورهای در حال توسعه بسیار امیدوارکننده است، چرا که می‌توانند از تکنولوژی‌های سودمندتر کشورهای توسعه یافته بهره‌مند شوند. این کار مستلزم سرمایه‌گذاری است، و یکی از وظایف توسعه ارتقای روحیه سرمایه‌گذاری در داخل کشور است.

۵ـ چند نظریه مربوط به توسعه اقتصادی به درک این امر کمک می‌کنند که چرا آن چهار عامل بنیادی در زمانی خاص حضور دارند یا مهیا نیستند. جغرافیا و آب و هوای، سنن، مذهب و عقاید کاری و حرفه‌ای، تضاد طبقاتی، و نظامهای سیاسی ـ هر یک بر توسعه اقتصادی تأثیر می‌گذارند. اما تأثیر هیچ‌یک ساده و ثابت نیست. امروزه کارشناسان توسعه بر امتیاز عقب‌ماندگی نسبی، احترام به نقش کشاورزی، و هنر یافتن مرز درست میان دولت و بازار تأکید دارند. اخیراً همگان در مورد امتیازات سیاست درهای باز به اتفاق‌نظر رسیده‌اند.

ب. دیگر الگوهای توسعه

۶ـ الگوهای دیگری برای توسعه اقتصادی با اقتصاد بازار مختلط رقابت دارند که از آن جمله است رویکرد بازار مدیریت شده در کشورهای شرق آسیا، سوسیالیسم، و اقتصاد نظارتی به سبک شوروی.

۷ـ در ربع قرن گذشته، رویکرد بازار قابل کنترل در ژاپن و اژدهاهای آسیا یعنی کره جنوبی و هنگ کنگ و تایوان و سنگاپور بسیار موفق از آب درآمده است. برخی از اجزای کلیدی این رویکرد عبارتند از ثبات اقتصاد کلان، نرخ بالای سرمایه‌گذاری، نظام مالی معقول، بهبود سریع آموزش و پرورش، و انطباق با خارج از لحاظ سیاستهای تجاری و تکنولوژیکی.

۸ـ سوسیالیسم نقطه میانی سرمایه‌داری و کمونیسم است و بر مالکیت دولتی ابزار تولید، برنامه‌ریزی دولتی، بازتوزیع درآمدها، و انتقالی آرام و صلح‌آمیز به جهانی مساوات طلبانه‌تر تأکید دارد.

۹ـ از لحاظ تاریخی مارکسیسم در روسیه فئودالی بیشتر از همه جا ریشه دواند. بررسی تخصیص منابع در اقتصاد دستوری به سبک شوروی نشان دهنده برنامه‌ریزی مرکزی در مورد اجزای کلی تخصیص منابع و به ویژه تأکید بر صنایع سنگین است. اقتصاد شوروی در دهه‌های آغازین به سرعت رشد کرد، اما امروزه رکود و سقوط اقتصادی باعث شده که روسیه و دیگر کشورهای کمونیستی سابق از لحاظ درآمد بسیار پایین‌تر از آمریکای شمالی و ژاپن و اروپای غربی باشند.

۱۰ـ این کشورها پس از مواجهه با رشد کند اقتصادی و تمایل یافتن به اصلاحات

اکنون در حال گذار به اقتصاد بازار هستند. این انتقال با موانع بی‌شماری روبروست که از آن جمله است محدودیتهای سبک بودجه، قیمتهای ثابت و نادرست، و چارچوب قانونی نامناسب. دو راهبرد عمده انتقال عبارتند از رویکرد شوک درمانی، و رویکرد محتاطانه‌تر گام به گام. درسهایی که از این دوره گذار گرفته شده در مورد کشورهایی که امیدوارند نظارت دولتی را به نفع نظام بازار محور کنار بگذارند قابل اجراست.

مفاهیمی برای مرور

توسعه اقتصادی
کشور در حال توسعه، LDC
شاخصهای توسعه
شاخص توسعه انسانی
چهار عامل توسعه
دور باطل، دور مفید
فرضیه عقب‌ماندگی
سیاست درهای باز و همگرایی

دیگر الگوهای توسعه
معضل اساسی بازارها در برابر دستورهای دولتی
سوسیالیسم، کمونیسم
اقتصاد دستوری به سبک شوروی
انتقال به بازار

سؤالاتی برای بحث

۱ـ آیا با نقل قولی که در آغاز این فصل آمده موافقید؟ شما چه چیزهایی را به فهرست مزایای توسعه اقتصادی می‌افزایید؟

۲ـ چهار عامل مهم در توسعه اقتصادی را مشخص کنید. با توجه به این عوامل بگویید که کشورهای پردرآمد صادر کننده نفت چگونه ثروتمند شدند؟ آیا برای کشوری مانند مالی که از لحاظ سرمایه و زمین و تکنولوژی سهم سرانه اندکی دارد امیدی هست؟

۳ـ برخی از «دور باطل توسعه نیافتگی» هراس دارند. در یک کشور فقیر، رشد سریع جمعیت تمامی پیشرفتهایی را که فن‌آوری باعث می‌شود ضایع می‌کند و استاندارد زندگی را پایین می‌آورد. کشور با درآمد سرانه پایین نمی‌تواند پس‌انداز و سرمایه‌گذاری کند و عمدتاً به کشاورزی برای به دست آوردن بخور و نمیر متوسل می‌شود. وقتی بخش

اعظم جمعیت در مزرعه کار کنند، نمی‌توان به ارتقای تحصیلات، کاهش زاد و ولد، و یا صنعتی شدن کشور امید داشت. شما در مورد چنین کشوری چطور دور باطل را از بین می‌برید؟

۴ـ وضعیت یک کشور در حال توسعه امروزی را با وضعیت آن در دویست سال قبل (با سطح برابر درآمد سرانه) مقایسه کنید. با توجه به چهار چرخ توسعه اقتصادی، این کشور امروزه چه امتیازات و کاستی‌هایی خواهد داشت؟

۵ـ چگونگی حل مسایل چه و چطور و *برای که* در اقتصاد دستوری به سبک شوروی را تحلیل کنید، سپس تحلیل خود را با حل این سه مسأله در اقتصاد بازار مقایسه کنید.

۶ـ *مسأله* پیشرفته (با توجه به روش محاسبه رشد در فصل ۲۷) می‌توانیم معادله رشد را طوری گسترش دهیم که سه عامل را در بر بگیرد و معادله زیر را بنویسیم:

$$g_Q = S_L\, g_L + S_K\, g_K + S_R\, g_R + T.C.$$

که در آن g_Q نرخ رشد برونداد؛ g_i نرخ رشد درونداد (i برابر است با درونداد به تولید: L برای کار، K برای سرمایه، و R برای زمین و دیگر منابع طبیعی)، و S_i برابر است با کمک هر درونداد به رشد برونداد که بر اساس سهم آن در درآمد ملی محاسبه می‌شود:

$$O < Si < 1 \quad \text{و} \quad S_L + S_K + S_R = 1$$

.T.C هم برای محاسبه تحولات تکنولوژیکی است.

الف. در فقیرترین کشورهای در حال توسعه سهم سرمایه نزدیک به صفر است، مهمترین منبع زمین‌های کشاورزی است (که ثابت است)، و تحول فن‌آورانه چندانی وجود ندارد. آیا می‌توانید با استفاده از این امر فرضیه مالتوس را شرح دهید که در آن برونداد سرانه راکد است یا سقوط می‌کند (یعنی $g_Q < g_L$)؟

ب. در اقتصادهای صنعتی پیشرفته، سهم منابع زمین تقریباً صفر است. چرا این امر به معادله محاسبه رشد در فصل پیش منجر می‌شود؟ آیا می‌توانید با استفاده از این امر چگونگی اجتناب این کشورها را از دام مالتوس یعنی درآمدهای راکد را شرح دهید؟

ج. به نظر اقتصاددانانی که در مورد آینده بدبینند (از جمله گروهی از *نئومالتوسیهای*

باشگاه رُم که در فصل پیش به آن پرداختیم)، .T.C نزدیک به صفر است، عرضه منابع طبیعی در حال کاهش است، و سهم منابع در حال افزایش. آیا این امر می‌تواند دلیل تیرگی آینده جوامع صنعتی باشد؟ به نظر شما کدامیک از فرضیات نئومالتوسی‌ها قابل ایراد است؟

فصل بیست و نهم

بیکاری و مبانی عرضه کل

هنگام بالا رفتن از نردبان ترقی با مردم مهربان باش، چون هنگام پایین آمدن دوباره آنها را خواهی دید.

ویلسون میزنر

در دو فصل گذشته با نگاه به فرآیندهای اقتصادهای صنعتی، مانند اقتصاد ایالات متحد، و نیازهای مبرم کشورهای در حال توسعه، فرایند رشد اقتصادی را بررسی کردیم. حال نشان می‌دهیم که نظریه ما در مورد رشد اقتصادی چطور با چارچوب تحلیلی ما از عرضه کل جور در می‌آید. پس از نمایش منحنی AS، یکی از دشوارترین مسایل اجتماعی اقتصادهای بازار یعنی معضل بیکاری را لحاظ خواهیم کرد. در اینجا خواهیم دید که بهترین راه درک نوسان بیکاری در چرخه کسب و کار آن است که آن را معادل تغییرات تقاضای کل نسبت به عرضه کل فرض کنیم. گرچه شناخت بهتر ماهیت بیکاری اغلب کشورها را قادر ساخته از بدترین رکودهای اقتصادی جلوگیری کنند، حتماً امروزه نیز بسیاری از اقتصادهای بازار با نرخ بسیار بالای بیکاری مواجهند.

الف. مبانی عرضه کل

در فصلهای قسمت پنج کتاب با تمرکز بر تقاضای کل و شاخص‌های آن نشان دادیم که چطور در هر اقتصاد میزان برونداد و اشتغال و قیمتها به واسطه کنش متقابل عرضه کل و تقاضای کل تعیین می‌شود. اما نباید به عرضه کل نیز بی‌اعتنا بود. عرضه کل که کمیت کالاها و خدماتی را توصیف می‌کند که با قیمتی معین تولید می‌شوند در درک تکامل و تحولات اقتصادی نقش مهم دارد. درکوتاه‌مدت ماهیت فرایند تورم وکارایی سیاستها و اقدامات دولت برای کاهش آن به عرضه کل بستگی دارد. و در درازمدت یعنی زمانی معادل یک دهه یا بیشتر، رشد اقتصادی و ارتقای استاندارد زندگی با افزایش عرضه کل پیوند نزدیک دارد.

تمایز میان عرضه کل درازمدت وکوتاه‌مدت در اقتصاد کلان مدرن نقش حیاتی دارد. در کوتاه‌مدت، کنش متقابل عرضه و تقاضای کل است که نوسانات چرخه کسب وکار، تورم، بیکاری، و رکود و رونق اقتصادی را تعیین می‌کند. اما در درازمدت رشد برونداد بالقوه به واسطه عرضه کل است که روند استانداردهای زندگی و برونداد را توضیح می‌دهد.

کار خود را با چند تعریف آغاز می‌کنیم. به یاد دارید که عرضه *کل* رفتار بخش تولیدی اقتصاد را توصیف می‌کند. می‌توانیم منحنی *عرضه کل* یا منحنی AS را فهرست و صورتی بدانیم که سطح برونداد کل ملی را نشان می‌دهد، بروندادی که در هر سطح قیمتیِ ممکن تولید می‌شود.

برای تحلیل عرضه کل لازم است که میان منحنی‌های AS بر اساس دوره زمانی آنها تمایز قایل شد. دوره کوتاه یک سال یا بیشتر مستلزم فهرست *کوتاه‌مدت عرضه کل* است. این رابطه به شکل منحنی صعودی ـ *نزولی* نمایش داده می‌شود ـ منحنی‌ای که روی آن قیمتهای بالاتر با افزایش در تولید کالاها و خدمات ارتباط دارند.

اما برای دوره طولانی (چند سال یا یک دهه یا بیشتر) از فهرست *درازمدت عرضه کل* استفاده می‌کنیم. این رابطه به شکل منحنی عمودی نشان داده می‌شود که در آن افزایش سطح قیمتها با افزایش کل برونداد عرضه شده مرتبط نیست.

این بخش به توضیح این نکات اصلی اختصاص داده شده است.

عوامل تعیین کننده عرضه کل

عرضه کل اساساً به دو مجموعه متمایز از عوامل وابسته است: برونداد بالقوه و هزینه‌های درونداد. حال هر یک از این عوامل را بررسی می‌کنیم.

برونداد بالقوه

اساس عرضه کل توانایی اقتصاد برای تولید یا *برونداد بالقوه* آن است. به یاد دارید که برونداد بالقوه عبارت است از حداکثر بروندادی که اقتصاد بدون افزایش فشار تورم قادر به تولید آن است. به بیان دیگر، برونداد بالقوه یک کشور حداکثر تولید آن به‌طور مداوم با توجه به فن‌آوری، مهارتهای مدیران، سرمایه، کارگران، و منابع موجود است.

در درازمدت، عرضه کل پیش از هر چیز به برونداد بالقوه بستگی دارد. بنابراین منحنی AS درازمدت را همان عواملی تعیین می‌کنند که بر رشد درازمدت تأثیر دارند، عواملی چون کمیت و کیفیت کار موجود، کمیت ماشین‌آلات و دیگر کالاهای سرمایه مورد استفاده کارگران و سطح فن‌آوری. از این رو تحلیل گرایشات رشد در درازمدت هم به رشد برونداد بالقوه ارتباط دارد و هم به تعیین عرضه انباشته.

اقتصاددانان کلان در تحلیلهای کمی به‌طور کلی از تعریف ذیل برای برونداد بالقوه استفاده می‌کنند.

تولید ناخالص داخلی (GDP) بالقوه بیانگر بالاترین سطح پایدار برونداد ملی است. ما GDP بالقوه را به‌عنوان بروندادی محاسبه می‌کنیم که در سطحی استاندارد از نرخ بیکاری به نام پایین‌ترین نرخ بیکاری پایدار (LSUR) تولید می‌شود. بنابر اغلب تخمینهایی که در میانه دهه ۱۹۹۰ برای ایالات متحد زده شد، این نرخ ۵ تا ۶ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهد.

در دوره رکود، بنگاهها تولیدی کمتر از برونداد بالقوه دارند. در این دوره‌ها، اغلب کارگران . کار می‌شوند و به دشواری می‌توانند کار خوبی پیدا کنند، شرکتها کوچک می‌شوند، و سود کاهش می‌یابد. در دوره‌هایی که با فشار زیاد توأم است مانند زمان جنگ، ممکن است برای مدتی کوتاه برونداد واقعی از برونداد بالقوه بیشتر شود. اگر اقتصاد تولیدی بیش از برونداد بالقوه‌اش داشته باشد، همزمان با کاهش بیکاری، کار شدید و مداوم کارخانه‌ها، و تلاش کارگران و بنگاهها برای رسیدن به دستمزد و سود

بیشتر تورم قیمتها نیز بالا می‌رود. در میان این دو حد ظرفیت بالا و پایین سطحی از برونداد قرار دارد که ما آن را برونداد بالقوه می‌نامیم.

آشکار است که برونداد بالقوه هدفی متحرک است. همزمان با رشد اقتصاد برونداد بالقوه نیز افزایش می‌یابد و منحنی عرضه کل به سوی راست متمایل می‌شود. جدول ۲۹ـ۱ نشان‌دهنده عوامل تعیین‌کننده اصلی عرضه کل است که به دو دسته عوامل مؤثر بر برونداد بالقوه و هزینه‌های تولید تقسیم شده‌اند. بنابر تحلیل خود از رشد اقتصادی می‌دانیم که عوامل اصلی تعیین کننده رشد برونداد بالقوه عبارت‌اند از رشد درونداد و پیشرفت فن‌آوری.

هزینه‌های درونداد

منحنی عرضه کل نه فقط با برونداد بالقوه، بلکه با تغییرات هزینه‌های تولید نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد. با افزایش هزینه‌های تولید بنگاهها مشتاق می‌شوند سطح معینی از برونداد را با قیمت بالاتری عرضه کنند. برای مثال، اگر هزینه‌های درونداد آن قدر افزایش یابند که هزینه‌های تولید دقیقاً دو برابر شود، بنگاهها نیز مقدار معینی از برونداد را با دو برابر قیمت عرضه خواهند کرد. در این حالت منحنی AS به سوی بالا متمایل می‌شود و یک جفت برونداد AS (Q و P_1) جای خود را به (Q و $2P_1$) می‌دهد.

جدول ۲۹ـ۱ نشان دهنده برخی از عوامل هزینه‌ای مؤثر بر عرضه کل است. تاکنون مهمترین هزینه عایدات کار بوده است که حدود سه چهارم کل هزینه تولید را برای کشوری چون ایالات متحد در بر می‌گیرد. برای اقتصادهای باز کوچکی چون هلند یا هنگ کنگ، هزینه واردات در تعیین عرضه کل نقشی بزرگتر از دستمزدها دارد.

چگونه می‌تواند رابطه میان برونداد بالقوه و هزینه‌ها و عرضه کل را روی نمودار نشان داد؟ نمودار ۲۹ـ۱ در ص ۵۶۰ تأثیر تغییرات برونداد بالقوه و هزینه‌ها را بر عرضه کل نشان می‌دهد. نمودار سمت چپ نشان می‌دهد که افزایش برونداد بالقوه بدون تغییر در هزینه‌های تولید منحنی عرضه کل را از AS به AS' متمایل می‌سازد. آن‌طور که در نمودار ۲۹ـ۱ (ب) نشان داده شده، با افزایش هزینه‌های تولید بدون تغییر در برونداد بالقوه منحنی به سمت بالا از AS به AS'' متمایل می‌شود.

تغییرات واقعی AS در نمودار ۲۹ـ۲ آمده است. این منحنی‌ها عبارتند از تخمینهایی تجربی و واقع‌گرایانه برای دو سال ۱۹۸۲ و ۱۹۹۵. خطهای عمودی Q^P و $Q^{P'}$ نشان دهنده سطح برونداد بالقوه در این دو سال هستند. بنابر پژوهشهای انجام شده، برونداد بالقوه واقعی در این دوره حدود ۳۷ درصد افزایش یافت.

این نمودار نشان می‌دهد که چه‌طور در این دوره منحنی AS به سمت بیرون و بالا حرکت کرده است. حرکت به سمت بیرون نتیجه افزایش برونداد بالقوه بود که از رشد نیروی کار و سرمایه و همین‌طور پیشرفت فن‌آوری حاصل شد. حرکت به سمت *بالا* هم نتیجه افزایش هزینه تولید بود که در پی افزایش دستمزد و قیمت واردات و دیگر هزینه‌های تولید پیش آمد. اگر افزایش هزینه‌ها و رشد برونداد بالقوه را در کنار یکدیگر بگذاریم، تغییر عرضه کل به‌صورتی که در نمودار ۲۹ـ۲ آمده به دست می‌آید.

متغیر	تأثیر بر روی عرضهٔ کل
برونداد بالقوه	
دروندادها	عرضهٔ سرمایه، نیروی کار و زمین تعیین‌کننده دروندادهای فرآیند تولید است. عدم اشتغال نیروی کار و سایر عوامل تولید در پایین‌ترین سطح پایدار قرار دارد. افزایش دروندادها برونداد بالقوه و عرضهٔ کل را افزایش می‌دهد.
فن‌آوری و کارآیی	برونداد بالقوه تحت تأثیر سطح کارآیی و فن‌آوریهای مورد استفاده صاحبان کسب و کار قرار می‌گیرد. نوآوری و پیشرفت فن‌آوری سطح برونداد بالقوه را افزایش می‌دهد.
هزینه‌های تولید	
دستمزدها	دستمزدهای پایین (با فرض ثبات سایر شرایط) منجر به هزینه‌های پایین‌تر تولید می‌شود. هزینه پایین‌تر برای برونداد بالقوه در هر سطح به این معناست که مقدار عرضه در هر سطحی از قیمت بالاتر خواهد بود.
قیمت واردات	همراه با کاهش قیمتهای خارجی یا افزایش در نرخ مبادله، قیمت وارداتکاهش می‌یابد. این موجب هزینه‌های پایین‌تر تولید و افزایش عرضه کل می‌شود.
هزینه سایر دروندادها	نفت ارزانتر یا عوارض تنظیم محیط‌زیست کمتر، هزینه تولید پایین‌تر و در نتیجه عرضه کل افزایش یافته را به دنبال دارد.

جدول ۲۹ـ۱. عرضه کل وابسته است به برونداد بالقوه و هزینه‌های تولید

عرضه کل برونداد عرضه شده را به سطح قیمت ارتباط می‌دهد. در ورای منحنی AS عوامل بنیادی تولید قرار دارند که عبارتند از برونداد بالقوه و ساختار هزینه‌ها. عوامل فهرست شده عرضه کل را افزایش می‌دهد و منحنی AS را به سمت پایین یا راست متمایل می‌سازد.

عرضه کل در کوتاه‌مدت و درازمدت

آیا تغییرات تقاضای کل بر برونداد و کار تأثیر دارند؟ اگر چنین است، این تأثیر چه قدر دوام دارد؟ این پرسش‌ها به یکی از مناقشه‌های مهم در مورد اقتصاد کلان مدرن ـ تعیین عرضه کل اشاره دارند.

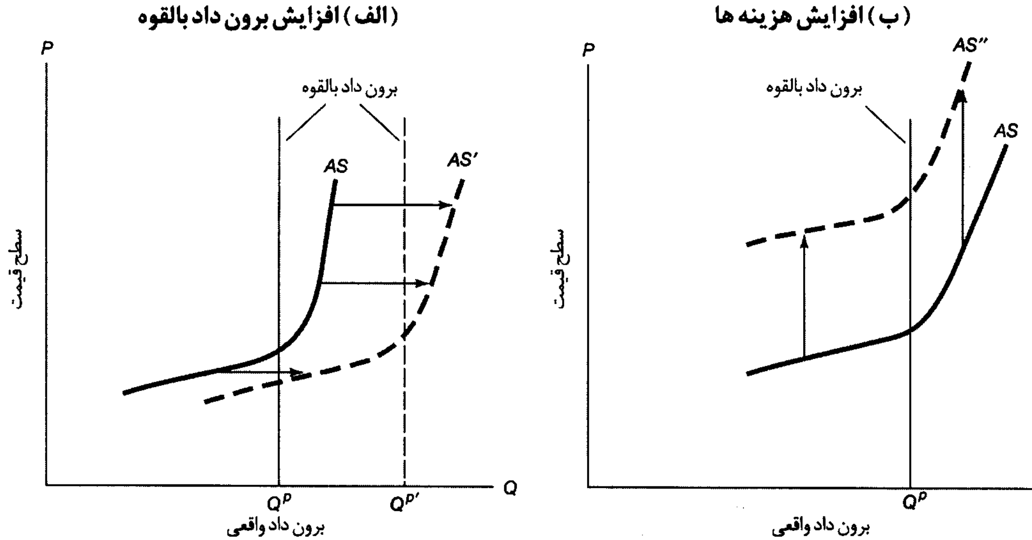

نمودار ۲۹ـ۱. رشد برونداد بالقوه و افزایش هزینه‌ها چگونه بر عرضه کل تأثیر می‌گذارد؟
در نمودار الف رشد برونداد بالقوه با هزینه‌های تولید ثابت منحنی AS را به سمت راست از AS به AS′ متمایل می‌سازد. وقتی هزینه‌های تولید مثلاً به دلیل دستمزد یا هزینه واردات بیشتر افزایش می‌یابد، اما بروندادبالقوه‌ثابت‌می‌ماند، منحنی AS به‌طور عمودی به طرف بالا از AS به AS″ متمایل می‌شود (منحنی‌ب).

اصل مشاجره بر سر این است که آیا منحنی عرضه کل صاف است یا رو به پایین یا حتی عمودی. بسیاری از اقتصاددانان مکتب کینزی بر این عقیده‌اند که منحنی AS در کوتاه‌مدت نسبتاً صاف است. معنای این امر آن است که تغییرات تقاضای کل اثری چشمگیر و ماندگار بر برونداد دارند. نظریه دیگر مربوط است به رویکرد کلاسیک در اقتصاد کلان. در این مکتب تأکید بر قدرت و توان نیروهای خود ـ اصلاحی است که به واسطه سازوکار قیمتها عمل می‌کنند. بنابر دیدگاه کلاسیک، ضایعات یا بیکاری ناخواسته ناشی از چرخه‌های تجاری وجود ندارد یا بسیار کم است، و سیاستهای مربوط به مدیریت تقاضای کل تأثیری بر برونداد یا کار ندارد تأثیر بسیار اندک دارد. برحسب تابع AS می‌توان گفت در رویکرد کلاسیک منحنی AS بسیار رو به پایین یا حتی عمودی

است، و بنابراین تغییرات تقاضای کل اثری ماندگار بر برونداد ندارد. منحنی کوتاه‌مدت AS در سمت چپ رو به بالا یا کینزی است. این منحنی نشان می‌دهد که شرکتها در برابر قیمتهای بالاتر، به‌ویژه در سطح پایینی از برونداد، مایلند سطح برونداد خود را بالا ببرند. به بیان دیگر، همزمان بر بالا رفتن سطح تقاضای کل شرکتها برونداد بیشتری با قیمت بالاتر تولید می‌کنند.

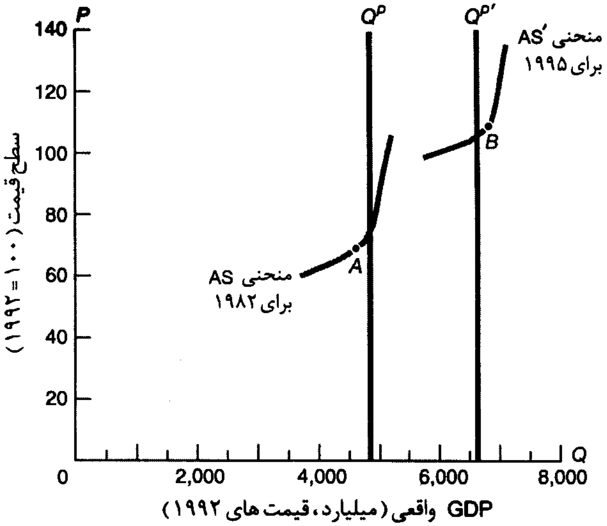

نمودار ۲۹ـ۲. درواقع تغییرات عرضه کل نتیجه ترکیب افزایش هزینه‌ها و افزایش برونداد بالقوه است.
در میان سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۹۵، برونداد بالقوه به واسطه افزایش درونداد کار و سرمایه و پیشرفت‌های فن‌آوری رشد کرد. در همین زمان افزایش دستمزدها و دیگر هزینه‌ها به این معنا بود که سطح قیمت تولید برونداد بالقوه اقتصاد توسط بنگاهها افزایش می‌یابد.

با این حال توجه داشته باشید که رشد برونداد حتی در کوتاه مدت نیز نمی‌تواند به‌طور مداوم ادامه یابد. با افزایش برونداد کمبود کار خودی نشان می‌دهد و کارخانه‌ها با نزدیک به حداکثر ظرفیت کار می‌کنند. شرکتها هم در صورت بالا بردن قیمتها مشتری‌های خود را از دست می‌دهند و در مقابل رقبای خود کم می‌آورند. بنابراین وقتی

تولید از برونداد بالقوه بیشتر می‌شود، بخشی از واکنش به افزایش تقاضا به شکل افزایش قیمتها ظاهر می‌شود و بخشی دیگر به شکل افزایش برونداد. به بیان دیگر، وقتی برونداد کمتر از برونداد بالقوه باشد، منحنی کوتاه‌مدت AS نسبتاً صاف خواهد بود (یعنی به سمت چپ خط برونداد بالقوه). با این حال وقتی برونداد از برونداد بالقوه بیشتر می‌شود منحنی AS نیز بیشتر به طرف پایین متمایل می‌شود.

نمودار ۲۹-۳ (ب) نشان دهنده واکنش کلاسیک و درازمدت عرضه کل به سطوح مختلف قیمت است. این منحنی نشان می‌دهد که منحنی درازمدت AS وقتی برونداد با برونداد بالقوه هماهنگ باشد عمودی یا کلاسیک خواهد بود. در موارد کلاسیک سطح برونداد عرضه شده از سطح قیمت مستقل است.

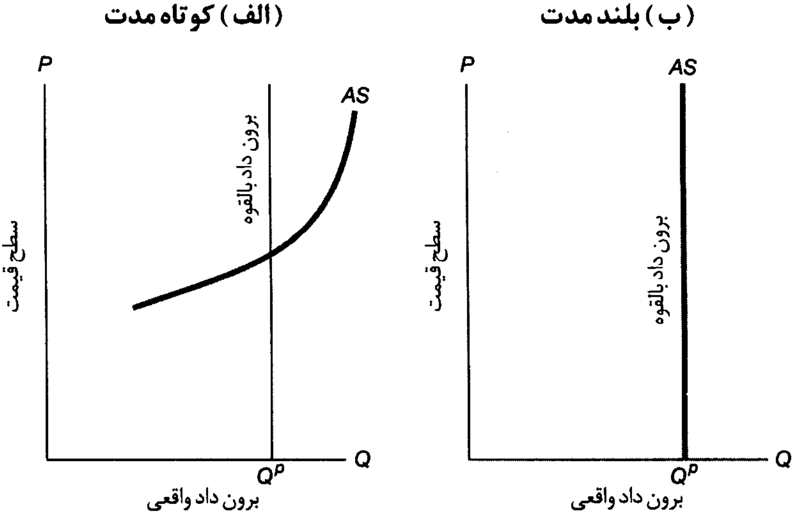

منحنی ۲۹-۳. منحنی AS در کوتاه‌مدت نسبتاً صاف است، اما در درازمدت عمودی می‌شود.

منحنی کوتاه مدت AS در الف) به سمت بالا متمایل می‌شود چون بسیاری از هزینه‌ها در کوتاه‌مدت انعطاف ناپذیرند. اما قیمتها و دستمزدهای انعطاف‌ناپذیر با گذشت زمان متغیر می‌شوند، بنابراین منحنی درازمدت AS در ب) عمودی است و برونداد بر اساس برونداد بالقوه تعیین می‌شود. آیا می‌توانید حدس بزنید چرا یک اقتصاددان پیروی مکتب کینزی در الف) ترجیح می‌دهد اقتصاد را به واسطه سیاستهای مدیریت تقاضا تثبیت کند، اما یک اقتصاددان کلاسیک در ب) پیش از هر چیز بر افزایش برونداد بالقوه تمرکز می‌کند؟

دلیل تفاوت AS کوتاه مدت و AS درازمدت چیست؟

چرا عرضه کل در کوتاه‌مدت و درازمدت عملکرد متفاوتی دارد؟ چرا شرکت‌ها همزمان با افزایش تقاضای کل در کوتاه‌مدت هم قیمتها و هم برونداد را بالا می‌برند؟ و چرا، در مقابل، افزایش تقاضا در درازمدت و همزمان با تغییر اندک برونداد به تغییر قیمتها منجر می‌شود؟

جواب این سؤالات در عملکرد دستمزدها و قیمتها در اقتصاد بازار مدرن نهفته است. برخی از اجزای هزینه‌های کار و تولید در کوتاه‌مدت *انعطاف‌ناپذیر* یا چسبنده‌اند. و به دلیل همین انعطاف ناپذیری بنگاهها می‌توانند با تولید برونداد بیشتر از سطوح بالاتر تقاضای کل سود ببرند.

فرض کنیم نگرانی در مورد امنیت ملی به افزایش هزینه‌های دفاعی منجر شود. شرکتها می‌دانند که در کوتاه‌مدت بسیاری از هزینه‌های دلاری تولید برای آنها ثابت است ـ یعنی کارگران ساعتی ۱۵ دلار دستمزد می‌گیرند، اجاره ماهانه ۱۵۰۰ دلار است، و غیره؛ در نتیجه در واکنش به افزایش تقاضا به طور کلی قیمت بروندادهای خود را بالا می‌برند و تولید را افزایش می‌دهند. این رابطه مثبت میان قیمتها و برونداد را می‌توان در منحنی رو به بالای AS در نمودار ۲۹ـ۳ (الف) دید.

در اینجا مکرراً از هزینه‌های «چسبنده» یا «انعطاف‌ناپذیر» حرف زده‌ایم. نمونه این هزینه‌ها چیست؟ مهمترین این هزینه‌ها دستمزد است. بنا به دلایل گوناگون، دستمزدها به کندی با تغییر و تحول شرایط اقتصادی انطباق می‌یابند. کارگران عضو اتحادیه‌ها را در نظر بگیرید. این کارگران معمولاً بر اساس قرارداد درازمدت اتحادیه که نرخ دستمزد به دلار در آن مشخص شده دستمزد می‌گیرند. نرخ دستمزدی که شرکتها باید بپردازند برحسب دلار ثابت است. حتی برای کارگران غیرعضو اتحادیه‌ها هم به‌ندرت پیش می‌آید که دستمزدشان بیش از یک بار در سال افزایش یابد. کاهش دستمزد نیز از افزایش آن نادرتر است، مگر در زمانی که شرکتی آشکارا با تهدید ورشکستگی روبرو باشد.

دیگر قیمتها و هزینه‌ها نیز به همین ترتیب در کوتاه‌مدت چسبیده یا ثابت‌اند. وقتی شرکتی ساختمانی را اجاره می‌کند، اجاره‌نامه غالباً یک سال یا بیشتر اعتبار دارد و اجاره‌بها به‌طور کلی بر حسب دلار تعیین می‌شود. به‌علاوه شرکتها غالباً با کارپردازان

خود قراردادی امضا می‌کنند که در آن قیمت مواد اولیه یا لوازم تعیین می‌شود. برخی از قیمتها نیز بر اساس ضوابط و مقررات دولتی ثابت‌اند، به‌ویژه قیمت خدمات رفاهی چون آب و برق و تلفن.

از الحاق تمامی این موارد می‌توانید بفهمید که چطور چسبندگی کوتاه‌مدت دستمزدها و قیمتها در اقتصاد بازار مدرن پدید می‌آید.

در درازمدت چه اتفاقی می‌افتد؟ نهایتاً هزینه‌های انعطاف‌ناپذیر یا چسبنده - قراردادهای کاری، اجاره‌نامه‌ها، قیمتهای قانونی، و غیره - منعطف و قابل مذاکره می‌شوند. شرکتها نمی‌توانند امتیاز نرخ ثابت دستمزد را در قراردادهای کاری تا ابد حفظ کنند؛ کارگران نیز خیلی زود در می‌یابند قیمتها افزایش یافته‌اند و به همین دلیل بر افزایش دستمزد خود پای خواهند فشرد. و در نهایت تمامی هزینه‌ها با قیمتهای بالاتر برونداد انطباق خواهند یافت. اگر سطح کلی قیمت به دلیل تقاضای بیشتر به اندازه X درصد بالا برود، دستمزدها و اجاره‌ها و قیمتهای قانونی و دیگر هزینه‌ها نیز در حدود همان x درصد افزایش خواهند یافت.

وقتی هزینه‌ها به اندازه قیمتها بالا بروند، شرکتها نخواهند توانست از سطح بالاتر تقاضای کل سود ببرند. درواقع در درازمدت و پس از انطباق کامل تمامی هزینه‌ها، شرکتها با همان نسبت قیمت به هزینه‌ای روبرو خواهند بود که پیش از تغییر تقاضا با آن روبرو بودند. در نتیجه این شرکتها انگیزه‌ای برای افزایش برونداد خود نخواهند داشت. بنابراین منحنی درازمدت AS عمودی خواهد بود، به منحنی که برونداد عرضه شده مستقل از سطح قیمتها و هزینه‌هاست.

در کوتاه‌مدت عرضه کل اقتصاد به دلیل هزینه‌های انعطاف‌ناپذیر با برونداد بالقوه تفاوت خواهد داشت. در کوتاه‌مدت، شرکتها با افزایش تولید و قیمتها به تقاضای بیشتر واکنش نشان می‌دهند. در درازمدت که هزینه‌ها با سطح بالاتر قیمتها منطبق می‌شوند، واکنش به تقاضای بیشتر به شکل قیمتهای بالاتر ظهور می‌کند و از برونداد بیشتر خبری نیست. در مقابل منحنی کوتاه‌مدت AS که رو به بالا تمایل دارد، منحنی درازمدت AS عمودی است، چراکه وقتی زمان کافی در اختیار باشد همه هزینه‌ها با قیمتها انطباق می‌یابند.

ب. بیکاری

گرچه بزرگ‌ترین رکودهای اقتصادی هم دیگر تهدید بزرگی برای اقتصادهای توسعه یافته بازار به شمار نمی‌روند، هنوز هم بیکاری گسترده بر اقتصاد مختلط مدرن اثر بسیار منفی دارد. در سال ۱۹۹۶، تعداد افراد بیکار در دنیای صنعتی به میزان بی‌سابقه ۳۵ میلیون رسید. چگونه است که با این همه کار میلیونها نفر بیکار می‌مانند؟ اقتصاد مختلط مدرن چه نقصانی دارد که این افراد جویای کار را خانه‌نشین می‌کند؟ آیا ملتها باید در جهت کاستن از مشقت و دشواری بیکاری گام بردارند؟ بیکاری گسترده تا چه اندازه معلول بیمه‌های بیکاری و دیگر برنامه‌های دولتی است که از انگیزه افراد برای کار می‌کاهند؟ هر بار که نرخ بیکاری افزایش می‌یابد، این پرسش‌ها نیز بار دیگر مطرح می‌شود.

این بخش تلاشی است برای یافتن معنا و اندازه‌گیری بیکاری.

اندازه‌گیری بیکاری

ماهی نیست که تغییر در نرخ بیکاری عنوان اصلی روزنامه‌ها را تشکیل ندهد. این ارقام چه می‌گویند؟ آمار مربوط به بیکاری و نیروی کار از جمله دقیق‌ترین و جامع‌ترین داده‌های اقتصادی است که در هر مملکتی جمع‌آوری می‌شود. این داده‌ها به‌طور ماهانه با روشی که نمونه‌گیری *تصادفی* جمعیت خوانده می‌شود جمع‌آوری می‌شود.[1] ماهانه با حدود ۶۰۰۰۰ خانوار در مورد تاریخچه کاری‌شان مصاحبه می‌شود.

در این نوع تحقیق جمعیت ۱۶ ساله و بیشتر به چهار گروه تقسیم می‌شود:

● *شاغل:* این گروه شامل افرادی است که کار می‌کنند و دستمزد می‌گیرند، به علاوه کسانی که کار دارند اما به‌دلیل بیماری، اعتصاب، یا مرخصی سر کار حضور ندارند.

---

۱. نمونه‌گیری تصادفی روشی بنیادی است برای تخمین رفتار یا ویژگیهای کل یک جمعیت. در این روش زیرمجموعه‌ای از جمعیت را به‌طور تصادفی انتخاب می‌کنند (مثلاً با انتخاب تصادفی شماره تلفن افراد با کامپیوتر) و سپس به بررسی این گروه می‌پردازند. نمونه‌گیری تصادفی علاوه بر پژوهش در زمینه بازار در بسیاری از علوم اجتماعی به‌کار می‌رود.

● *بیکار*: این گروه از افرادی تشکیل شده که شاغل نیستند، اما به‌طور مداوم به دنبال کارند یا در انتظار بازگشت به سرِکار هستند. به بیان دقیقتر، یک فرد زمانی بیکار به‌شمار می‌رود که کار نمی‌کند و ۱) در چهار هفته گذشته مخصوصاً برای یافتن کار تلاش کرده، ۲) از کار بیکار شده و منتظر است دوباره به سرِکار فرا خوانده شود، و یا ۳) منتظر است که در ماه آینده به سرِکاری جدید برود. فرد برای آن که بیکار به شمار رود باید علاوه بر فکر کردن به کار به دنبال آن نیز باشد. درواقع فرد باید تلاش‌های خود را برای یافتن کار گزارش کند (مثل شرکت در مصاحبه کاری یا فرستادن سوابق کاری).

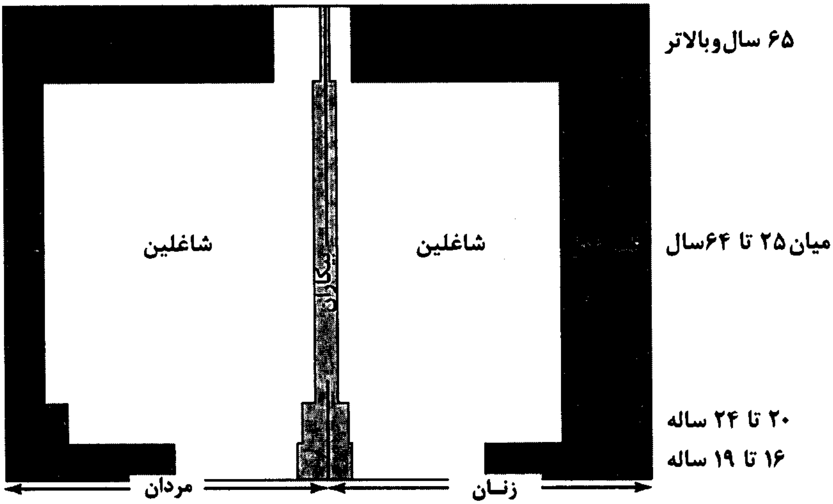

شکل ۲۹-۴. وضعیت نیروی کار جمعیت، ۱۹۹۶.
آمریکایی‌ها وقت خود را چگونه می‌گذرانند؟ این شکل تقسیم‌بندی مردان و زنان در سنین مختلف را در گروههای شاغل و بیکار و غیرفعال نشان می‌دهد. اندازه هر قسمت نشان دهنده میزان نسبی جمعیت در هر گروه است. به اختلاف مداوم زنان و مردان از لحاظ عملکرد نیروی کار آنها توجه کنید.

● *غیرفعال*: این گروه شامل ۳۴ درصد از جمعیت بزرگسالان است که خانه‌دار، بازنشسته، یا بیمارند، و یا اصلاً دنبال کار نیستند.

● *نیروی کار*: این گروه شامل تمامی افرادی است که یا شاغلند و یا بیکار.

تصویر ۲۹-۴ نشان می‌دهد که جمعیتهای مرد و زن در ایالات متحد چطور به

گروههای «شاغل» و «بیکار» و «غیرفعال» تقسیم می‌شوند. (وضعیت دانش‌آموزان در پایان این فصل در پرسش ۶ بررسی شده است.)

تعریف رسمی وضع نیروی کار در ذیل می‌آید:

افراد دارای کار، شاغل به شمار می‌روند؛ افراد بدون کار، اما در جستجوی کار بیکارند؛ و افراد بدون کار که دنبال کار هم نمی‌گردند *غیرفعال‌اند*. نرخ *بیکاری* عبارت است از تعداد بیکاران تقسیم بر کل نیروی کار.

تأثیر بیکاری

بیکاری گسترده هم مسأله‌ای اقتصادی است و هم مسأله‌ای اجتماعی. بیکاری مسأله‌ای اقتصادی است چون بیانگر ضایع شدن منابع ارزشمند کاری است، و یک معضل بزرگ اجتماعی است چون باعث رنج و مشقت عظیم کارگران بیکار می‌شود که باید با درآمد اندک بسازند. در خلال دوره‌های بیکاری گسترده، گرفتاریهای اقتصادی بر احساسات افراد و زندگی خانوادگی آنها اثر منفی می‌گذارد.

تأثیر اقتصادی

بالا رفتن نرخ بیکاری درواقع به معنای این است که اقتصاد در حال دور ریختن کالاها و خدماتی است که کارگران بیکار می‌توانستند تولید کنند. در دوران رکود اقتصادی مانند این است که اتومبیلها و خانه‌ها و پوشاک و کالاهای فراوان دیگر به اقیانوس ریخته می‌شود.

ضایعات بیکاری گسترده چه‌قدر است؟ در دوران رکود اقتصادی چه موقعیتهایی از بین می‌رود؟ جدول ۲۹ـ۲ نشان می‌دهد که در دوره‌های بیکاری شدید در نیم قرن گذشته برونداد واقعی به چه میزان از تولید ناخالص داخلی بالقوه کمتر بوده است. بزرگترین ضرر اقتصادی در دوره «رکود بزرگ» به کشور وارد شد، اما فراموش نباید کرد که بحرانهای نفتی و تورمی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نیز باعث از میان رفتن میلیاردها دلار برونداد شدند. ایالات متحد در دهه اخیر به ثبات بی‌سابقه‌ای رسیده و از چرخه‌های تجاری بسیار کوچکی متضرر شده است.

ضررهای اقتصادی دوره‌های بیکاری گسترده بزرگ‌ترین ضایعات اقتصاد مدرن را

تشکیل می‌دهند. این ضایعات بسیار بزرگتر از ضایعات ناشی از انحصار و عدم کارایی در اقتصاد خرد یا ضایعات ناشی از تعرفه‌ها و سهمیه‌ها هستند.

تأثیر اجتماعی

بیکاری هزینه اقتصادی بسیار زیادی دارد، اما با هیچ رقم و قیمتی نمی‌توان ضررهای انسانی و روانی ناشی از دوره‌های طولانی بیکاری ناخواسته را نشان داد. تراژدی انسانی بیکاری بارها به اثبات رسیده است. آنچه در ذیل می‌آید بیانگر بیهودگی جستجو برای کار در سان‌فرانسیسکو در دوره «رکود بزرگ» است:

> ساعت پنج صبح از خواب بیدار می‌شوم و به بارانداز می‌روم. پشت درهای کارخانه قند اسپرکلز هزار نفر ایستاده‌اند. می‌توان حدس زد سه چهار نفر بیشتر نمی‌خواهند. یک نفر با دو پلیس بیرون می‌آید: «من به دو نفر برای این کار نیاز دارم. و دو نفر برای آن کار.» آن هزار نفر مثل دسته‌ای سگ آلاسکایی به جان هم می‌افتند. سرآخر فقط چهار نفر وارد می‌شوند.[1]

و این بخشی از خاطرات یک کارگر ساختمانی بیکار:

> به شرکت عایق کاریِ پشت‌بام سر زدم که نیازی به من نداشتند، چون کسانی را داشتند که پنج شش سال برایشان کار می‌کردند. کار زیادی سراغ نداشتم. برای اغلب این کارها هم مدرک دانشگاهی می‌خواستند. حاضر بودم هر کاری بکنم، از ماشین‌شویی تا هر چیزی. کار که گیرم نمی‌آمد، چه کار می‌کردم؟ می‌رفتم خانه و می‌نشستم. بعد از نشستن در خانه خسته و عصبی می‌شدم. همه افراد خانواده عصبی می‌شدند. سر کوچکترین چیزی با هم جر و بحث و دعوا می‌کردند، چون تمام مدت در آن فضای محدود درکنار هم بودند. کل خانواده از بیکاری من ضربه می‌خوردند.[2]

۱. استاوز ترکل، روزگار سخت: *تاریخ شفاهی رکود بزرگ در آمریکا*، پانتئون، نیویورک، ۱۹۷۰.
۲. هری مورر، بیکاری: *تاریخ شفاهی بیکاران*، هوست، نیویورک، ۱۹۷۹.

	نرخ متوسط بیکاری (درصد)	برونداد از دست رفته: GDP از دست رفته (میلیارد ریال به قیمتهای سال ۱۹۹۶)	برونداد از دست رفته: به عنوان درصدی از GDP در طول دوره
رکود بزرگ(۱۹۳۰ـ۱۹۳۹)	۱۸/۲	۴۴۰۰	۳۸/۵
بحران نفت و تورم(۱۹۷۵ـ۱۹۸۴)	۷/۷	۱۲۵۰	۲/۵
آرامش اخیر(۱۹۸۵ـ۱۹۹۶)	۶/۳	۵۰۰	۰/۶

جدول ۲۹ـ۲. هزینه‌های اقتصادی دوره‌های بیکاری شدید.

از سال ۱۹۲۹ تاکنون دو دوره بیکاری شدید پیش آمده که اولی در دوره «رکود بزرگ» بود و دومی در دوره شوک نفتی و تورم شدید سالهای ۱۹۷۵ـ۱۹۸۴، با محاسبه اختلاف میان GDP بالقوه و GDP واقعی می‌توان به میزان برونداد از بین رفته در این دوره‌ها رسید. دقت کنید که ضررهای دوره «رکود بزرگ» نسبت به GDP ده برابر بیش از ضررهای دوره‌های اخیر بودند.

جای تعجب نیست که این نوع تجربیات زخمها و ضایعاتی هم بر روان فرد بر جای می‌گذارند. پژوهشهای روان‌شناسان حاکی از آن است که به‌طور کلی اخراج از کار به اندازه مرگ یک دوست صمیمی یا رد شدن در مدرسه تلخ و تکان‌دهنده است. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، بسیاری از کسانی که از کار بیکار شدند مدیران و حرفه‌ای‌ها و کارمندان خوبی بودند که حقوق مناسبی می‌گرفتند و هرگز انتظار بیکاری را نداشتند. شوک ناشی از بیکاری برای آنها بسیار توانفرسا بود. به داستان یک مدیر میانسال که در سال ۱۹۸۸ کارش را از دست داد و در سال ۱۹۹۲ هنوز کار دایمی پیدا نکرده بود توجه کنید:

من در نبرد بر سر ماندن در رأس اقتصاد امروز بازنده شده‌ام. عزم این داشتم که کاری پیدا کنم، اما پس از گذشت ماهها و سالهای مداوم رکود اقتصادی پیش آمد. بعد از اینکه چند بار ردت کردند، آن وقت به خودت شک می‌کنی و ارزشت را زیر سؤال می‌بری.[۱]

۱. نشریه بیزنس ویک، ۲۳ مارس، ۱۹۹۲.

احتمالاً بهت‌آورترین شواهد مربوط به تأثیر اجتماعی رکود اقتصادی و بیکاری را می‌توان در روسیه پس از شوک درمانی اصلاحات بازار یافت (نگاه کنید به بحث فصل پیش). در سال ۱۹۹۵، یک نفر از هر پنج کارگر بیکار بود، و برونداد واقعی کشور به شدت افت کرد. وضع بهداشت و سلامتی مردم سخت ضربه خورد، و میانگین طول عمر مردان از ۶۴ سال در سال ۱۹۹۰ به ۵۷ سال در سال ۱۹۹۵ افت کرد. به استثنای دوران جنگ، هیچ کشور صنعتی مانند روسیه در دوران رکود اقتصادی کنونی چنین سقوط قابل ملاحظه‌ای را از لحاظ وضع سلامتی تجربه نکرده است.

اقتصاددان به عنوان سیاستگذار: آرتور اُکان (۱۹۲۹-۱۹۷۹) یکی از خلاق‌ترین سیاستگذاران اقتصادی آمریکا در دوره پس از جنگ بود. او که در دانشگاه کلمبیا تحصیل کرده بود در دانشگاه ییل به تدریس پرداخت تا اینکه در سال ۱۹۶۱ بر هیأت مشاوران اقتصادی پرزیدنت کندی پیوست. او در سال ۱۹۶۴ به عضویت دایم این هیأت درآمد و در سال ۱۹۶۸ از سوی پرزیدنت جانسون به ریاست این هیأت انتخاب شد. اُکان پس از ترک هیأت در مؤسسه بروکینگ در واشنگتن به کار پرداخت.

اکان در ابتدا مفهوم برونداد بالقوه را مطرح کرد و سپس به رابطه میان برونداد و بیکاری پرداخت که اکنون «قانون اکان» نام گرفته است. یکی از دل مشغولی‌های اصلی اکان یافتن راهی برای کنترل تورم بدون نیاز به بیکار کردن میلیونها نفر بود. او رویکردی نو نسبت به سیاستهای ضدتورم اختیار کرد که *سیاست درآمدی مالیات محور* (TTP) خوانده می‌شود و ما در فصل ۳۰ به آن خواهیم پرداخت.

به‌علاوه اکان به‌دلیل استفاده‌اش از خطابه‌های ساده برای نشان دادن نکات اقتصادی نیز شهره بود. او بحثهای مخالف با افزایش مالیات در سال ۱۹۶۸ را به دلایل پسر هفت ساله‌اش برای نخوردن دارو تشبیه کرد: «پسرم می‌گوید: حالم خوبِ خوب است؛ آن‌قدر مریض است که هیچ‌چیز نمی‌تواند کمکش کند؛ اگر بعداً بهتر نشد دوایش را می‌خورد؛ عادلانه نیست که او تنها دوا بخورد، باید برادرهایش هم با او دوا بخورند.» اکان با این روش استدلال بارها ثابت کرد که یک حکایت به هزار معادله و عدد و رقم می‌ارزد.

قانون اکان

بدترین پیامد رکود اقتصادی افزایش نرخ بیکاری است. با کاهش برونداد شرکتها به درونداد کاری کمتری نیاز پیدا می‌کنند، بنابراین کارگر جدید استخدام نمی‌کنند و کارگران فعلی خود را هم از کار بیکار می‌کنند. تأثیر این وضعیت بهت‌آور است: در پایان دوره رکود سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲، از هر ده کارگر آمریکایی یک نفر بیکار بود. در میانه دهه ۱۹۹۰ که بیکاری گریبان ده درصد نیروی کار را گرفت شرایط اروپا نیز به همین ترتیب وخیم شد.

این‌طور به نظر می‌رسد که بیکاری معمولاً پا به پای برونداد در هر چرخه تجاری حرکت می‌کند. این حرکت قابل ملاحظه برونداد و بیکاری و رابطه عددی آنها را اولین بار آرتور اکان تشخیص داد و به همین دلیل قانون اکان نام گرفته است.

بنابر قانون اکان، در ازای هر دو درصدی که تولید ناخالص داخلی نسبت به تولید ناخالص داخلی بالقوه کاهش می‌یابد، نرخ بیکاری حدوداً یک درصد افزایش می‌یابد.

به‌بیان دیگر، اگر تولید ناخالص داخلی در ۱۰۰ درصد میزان بالقوه خود آغاز شود و به ۹۸ درصد کاهش یابد، نرخ بیکاری یک درصد افزایش می‌یابد و مثلاً از ۶ به ۷ درصد می‌رسد. نمودار ۲۹ـ۵ نشان می‌دهد که چطور برونداد و بیکاری در طول زمان پا به پای هم حرکت کرده‌اند.

برای نمایش قانون اکان می‌توانیم از نمونه‌ای تاریخی استفاده کنیم که مربوط است به رکود اقتصادی سالهای ۱۹۷۹ـ۱۹۸۲. در این دوره تولید ناخالص داخلی واقعی اصلاً رشد نکرد. در مقابل تولید ناخالص داخلی بالقوه سالانه ۳ درصد رشد کرد و در پایان این دوره به ۹ درصد رسید. براساس قانون اکان، در مورد حرکت نرخ بیکاری از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۲ چه پیش‌بینی‌ای می‌توان کرد؟ بنابر قانون اکان، به ازای هر دو درصد کاهش GDP یک درصد به نرخ بیکاری افزوده می‌شود؛ بنابراین ۹ درصد کاهش در تولید ناخالص داخلی باید باعث افزایش ۴/۵ درصدی نرخ بیکاری شده باشد. از آنجا که نرخ بیکاری در سال ۱۹۷۹ یعنی در آغاز این دوره ۵/۸ درصد بود، بر اساس این قانون باید نرخ بیکاری در سال ۱۹۸۲ بر ۱۰/۳ درصد رسیده باشد. بنابر آمار رسمی، نرخ بیکاری واقعی در سال ۱۹۸۲، ۹/۷ درصد بود. این مثال نشان می‌دهد که چطور می‌توان از قانون اکان برای تخمین نرخ بیکاری در یک چرخه تجاری استفاده کرد.

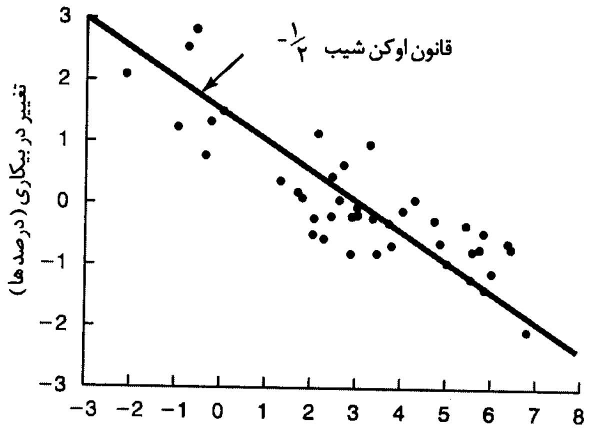

نمودار ۲۹ـ۵. نمایش قانون اکان، ۱۹۹۵-۱۹۹۶

بنابر قانون اکان، وقتی برونداد دو درصد سریعتر از GDP بالقوه رشد کند، نرخ بیکاری یک درصد کاهش می‌یابد. این نمودار نشان می‌دهد که تغییرات بیکاری را می‌توان به خوبی با نرخ رشد GDP پیش‌بینی کرد. بنابراین نمودار، کدام رشد برونداد است که به تغییری در بیکاری منجر نمی‌شود؟

بیکاری و سیاست: معمولاً رأی دهندگان وقتی در دوران انتخابات بیکاری فراوان باشد رییس جمهورها را مجازات می‌کنند. در خلال رکودها و بی‌رونقی‌های اقتصادی سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ و ۱۹۹۲ حزب‌هایی که بر سر کار بودند کاخ سفید را از دست دادند. در مقابل در سالهای رونق اقتصادی با بیکاری اندک (مثل سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۷۲ و ۱۹۸۴ و ۱۹۹۶) حزبها دوباره انتخاب شدند.

فرض کنید در سال ۲۰۰۰ که نرخ بیکاری ۸ درصد است به عنوان رییس‌جمهور انتخاب می‌شوید و دوست دارید در چهار سال بعد که می‌خواهید دوباره انتخاب شوید آن را به ۶ درصد کاهش دهید. پرسش: اقتصاد در دوره چهار ساله ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ باید با چه سرعتی رشد کند؟ پاسخ: اقتصاد باید با نرخ رشد GDP بالقوه (سالانه حدود ۲/۵ درصد برای آمریکای کنونی) به‌علاوه مقداری رشد کند که سالانه نرخ بیکاری را هم حدود $\frac{1}{2}$ درصد کاهش دهد. بنابراین نرخ متوسط رشد سالانه GDP باید ۲/۵ درصد به علاوه یک درصد برای کاهش بیکاری باشد، یعنی جمعاً سالانه ۳/۵ درصد در دوره چهار ساله ریاست جمهوری.

یکی از عواقب مهم قانون اکان این است که GDP واقعی باید با سرعت GDP بالقوه رشد کند تا نرخ بیکاری افزایش نیابد. به یک معنا، GDP باید مرتباً رشد کند تا نرخ بیکاری ثابت بماند. به‌علاوه برای پایین آوردن نرخ بیکاری لازم است که GDP واقعی سریعتر از GDP بالقوه رشد کند.

قانون اکان پیوندی حیاتی میان بازار برونداد و بازارکار برقرار می‌کند. این قانون بیانگر رابطه میان حرکات کوتاه‌مدت در GDP واقعی و تغییرات بیکاری است.

تفسیر اقتصادی بیکاری

حال به سراغ تحلیل اقتصادی بیکاری می‌رویم. برخی از پرسشهای مهمی که در اینجا پاسخ می‌دهیم عبارتند از: دلایل بیکاری چیست؟ تفاوت بیکاری «خواسته» و «ناخواسته» چیست؟ رابطه میان انواع مختلف بیکاری و چرخه تجاری چیست؟

سه نوع بیکاری

اقتصاددانان برای سر و صورت دادن به ساختار بازارکار سه نوع مختلف بیکاری را مشخص کرده‌اند: اصطکاکی، ساختاری، و ادواری.

بیکاری اصطکاکی به دلیل جابجایی بی‌وقفه افراد در میان مناطق و مشاغل یا در مراحل مختلف چرخه زندگی ایجاد می‌شود. حتی اگر در یک اقتصاد بیکاری وجود نداشته باشد، باز هم جابجایی نیروی انسانی وجود خواهد داشت، چراکه دانش‌آموزان پس از فارغ‌التحصیل شدن به دنبال کار می‌گردند و پدر و مادرها پس از تولد فرزندان خود دوباره وارد نیروی کار می‌شوند. از آنجا که بیکاران اصطکاکی غالباً شغل خود را عوض می‌کنند یا به دنبال کار بهتر می‌گردند، این‌طور تصور می‌شود که آنها *داوطلبانه* بیکار شده‌اند.

بیکاری ساختاری بیانگر عدم تطابق میان عرضه و تقاضا برای کارگران است. این عدم تطابق زمانی رخ می‌دهد که تقاضا برای یک نوع کار افزایش می‌یابد و برای کار دیگر کاهش می‌یابد، و عرضه نمی‌تواند با سرعت کافی خود را با آنها منطبق سازد. غالباً همزمان با رشد بخش‌های معین و افت بخشهای دیگر شاهد عدم توازن ساختاری میان مشاغل یا مناطق هستیم. برای مثال، در میانه دهه ۱۹۸۰ ایالات متحد با کمبود شدید

پرستار مواجه شده به این دلیل که تعداد پرستاران رشد کندی داشت، اما تقاضا برای پرستاران به‌دلیل جمعیت سالخورده و عوامل دیگر سریعاً رشد می‌کرد و تا وقتی که حقوق پرستاران افزایش نیافت و عرضه به حد کافی نرسید، از میزان کمبود ساختاری پرستاران کاسته نشد. در مقابل چندین دهه است که تقاضا برای معدنچیان به‌دلیل فقدان تحرک جغرافیایی کار و سرمایه کاهش می‌یابد؛ نرخ بیکاری در جوامع معدنچیان امروزه نیز بالاست. در کشورهای اروپایی، دستمزدهای واقعی بالا، خدمات بهزیستی، و مالیاتهای زیاد در دهه گذشته باعث سطوح بالای بیکاری ساختاری شده است.

بیکاری ادواری وقتی به‌وجود می‌آید که تقاضای کلی برای کار پایین است. وقتی صرف کلی پول و برونداد کاهش می‌یابد، نرخ بیکاری در همه جا بالا می‌رود. در سال ۱۹۸۲ که سال رکود اقتصادی بود، نرخ بیکاری در ۴۸ ایالت از ۵۰ ایالت آمریکا بالا رفت. افزایش همزمان بیکاری در بسیاری از بازارها به‌معنای آن بود که این بیکاری تا حد زیادی ادواری است.

تمایز بیکاری‌های ادواری و اصطکاکی و ساختاری به اقتصاددانان کمک می‌کند سلامت کلی بازار کار را بسنجند. حتی اگر بازار کلی کار هم متوازن باشد، امکان این هست که سطح بالایی از بیکاری اصطکاکی یا ساختاری رخ بدهد؛ مثلاً وقتی که جابجایی افراد بسیار زیاد است یا دستمزد حداقل برخی از گروهها را از نیروی کار حذف می‌کند. بیکاری ادواری در دوران رکود اقتصادی رخ می‌دهد، یعنی در زمانی که میزان استخدام در نتیجه عدم توازن میان عرضه و تقاضای کل کاهش می‌یابد.

مبانی اقتصاد خرد

ظاهراً دلیل بیکاری روشن است: کارگرانی بسیار زیاد به‌دنبال کارهایی بسیار کم هستند. بااین‌حال ۶۰ سال است که این پدیده ساده همچون معمایی پیچیده روی دست اقتصاددانان مانده است. تجربه نشان می‌دهد که قیمتها در بازارهای رقابتی بالا و پایین می‌روند. وقتی قیمتها مناسب باشد، خریداران آن چه را که فروشندگان مشتاقانه می‌فروشند مشتاقانه می‌خرند. اما وقتی بیمارستانها دنبال پرستارند و آنها را گیر نمی‌آورند و در مقابل هزارها معدنچی حاضرند با کمترین دستمزد کار کنند، اما کار گیر نمی‌آورند، به معنای آن است که چیزی عملکرد بازار کار را به بیراهه می‌کشاند.

نشانه‌های مشابهی از نقصان بازار کار در تمامی اقتصادهای بازار یافت می‌شود.

اقتصاددانان برای درک وجود بیکاری به اقتصاد خرد بازارهای کار می‌نگرند. گرچه هنوز نظریه‌ای کامل و مورد قبول همگان ارایه نشده است، بسیاری از تحلیلگران بر این عقیده‌اند که بیکاری به این دلیل رخ می‌دهد که دستمزدها آن قدر انعطاف‌پذیر نیستند که خریداران بتوانند بازار را خالی کنند. در ذیل توضیح خواهیم داد که چرا دستمزدها انعطاف‌ناپذیرند و چرا دستمزدهای انعطاف‌ناپذیر به بیکاری ناخواسته منجر می‌شوند.

بیکاری خواسته و ناخواسته

ابتدا به عوامل بیکاری *ناخواسته* در یک بازار کار معمولی می‌پردازیم. گروهی از کارگران دارای فهرست عرضه کاری هستند که در نمودار ۲۹-۶ با حروف SS نشان داده شده است. وقتی سطح دستمزدها بالا باشد، منحنی عرضه در کمیت کار L^* به‌طور کامل انعطاف‌ناپذیر می‌شود. ما این L^* را نیروی کار می‌نامیم.

در تصویر ۲۹-۶، نمودار سمت چپ نشان دهنده شکل معمول عرضه و تقاضای رقابتی است که در این حالت توازن بازار در نقطه E است و دستمزد W^*. در حالت توازن رقابتی و بازار محور، شرکتها با کمال میل تمام کارگران با صلاحیتی را که حاضرند با دستمزد بازار کار کنند استخدام می‌کنند. تعداد استخدام شده‌ها با خط A تا E نشان داده می‌شود. برخی از اعضای نیروی کار فقط با نرخ دستمزد بالاتر حاضرند کار کنند. این کارگران بیکار که با EF نشان داده می‌شوند داوطلبانه بیکار هستند، به این معنا که تصمیم می‌گیرند با نرخ دستمزد بازار کار نکنند.

وجود بیکاری خود خواسته یا داوطلبانه نشان دهنده نکته‌ای است که غالباً بد فهمیده می‌شود. *بیکاری ممکن است یکی از پیامدهای مؤثر موقعیتی باشد که در آن کارگران مختلف به‌دنبال انواع مختلف کار هستند و آنها را آزمایش می‌کنند.* بیکاران خودخواسته ممکن است بیکاری یا فعالیتهای دیگر را به کار کردن با نرخ دستمزد معمول ترجیح دهند. یا ممکن است در جستجوی کار اولشان به‌طور اصطکاکی بیکار شوند و یا ممکن است کارگران کم‌درآمدی باشند که خدمات بهزیستی یا بیمه بیکاری را به کار کم‌درآمد خود ترجیح می‌دهند. برای این که افراد داوطلبانه ترجیح می‌دهند با نرخ معمول دستمزد در بازار کار نکنند دلایل بسیاری هست، اما همین افراد در آمارهای رسمی بیکار به شمار می‌روند.

حال نقل قولهایی را که از کارگران بیکار در صفحات قبل آوردیم مرور کنیم. چه کسی می‌تواند بگوید که این کارگران داوطلبانه بیکار شده‌اند؟ مطمئناً از گفته‌های آنها چنین برنمی‌آید که ارزش کار را با ارزش استراحت و فراغت می‌سنجند و فراغت را ترجیح می‌دهند. این افراد شبیه افرادی هم نیستند که بیکاری را انتخاب می‌کنند تا کار بهتری پیدا کنند. بنابراین نمی‌توان به نظریه کلاسیک بیکاری خودخواسته بسنده کرد و تجربه بسیاری از بیکاران را با آن توضیح داد. یکی از دستاوردهای بزرگ کینز این بود که واقعیاتی را علیه این نظریه زیبا، اما نامربوط آشکار ساخت. او توضیح داد که چرا ما با دوره‌های بیکاری ناخواسته روبرو می‌شویم، دوره‌هایی که حتی کارگران باصلاحیت هم نمی‌توانند با نرخ معمول دستمزدها کار پیدا کنند.

کلید رویکرد او اشاره به این نکته بود که دستمزدها با بازارهای کار تنظیم نمی‌شوند. درواقع دستمزدها معمولاً به کندی به شوکهای اقتصادی واکنش نشان می‌دهند. وقتی دستمزدها با بازارها حرکت نکنند، ناهماهنگی میان جویندگان کار و مشاغل بروز می‌کند. این ناهماهنگی هم به آن الگوهای بیکاری می‌انجامد که امروزه پیرامون خود می‌بینیم.

با تحلیل یک *بازار کار غیرمتوازن* که در نمودار ۲۹ـ۶ (ب) نشان داده شده می‌توانیم ببینیم چگونه دستمزدهای انعطاف‌ناپذیر به بیکاری ناخواسته منجر می‌شوند. در اینجا آشفتگی اقتصادی نرخ دستمزد را در بازار کار بسیار بالا می‌برد. درواقع دستمزد به جای آن که در حالت متوازن W^* باشد در حالت W^{**} قرار دارد.

در حالت نرخ دستمزد بسیار بالا تعداد کارگران با صلاحیت جویای کار بیش از تعداد کار است. تعداد کارگران مایل به کار با دستمزد W^{**} در نقطه C روی منحنی عرضه نشان داده می‌شود، اما شرکتها فقط مایل به استخدام کارگران H هستند که با منحنی تقاضا نشان داده می‌شود. از آنجا که میزان دستمزد از سطح متوازن بازار بیشتر است، با مازاد کارگران روبروییم. کارگران بیکاری که با نقطه‌چین HC نشان داده می‌شوند *بیکاران ناخواسته* خوانده می‌شوند، یعنی کارگران واجد شرایطی که مایلند با دستمزد غالب کار کنند، اما کار پیدا نمی‌کنند. وقتی با مازاد کارگران روبرو باشیم، شرکتها پستهای آزاد را سهمیه‌بندی می‌کنند، شرایط دشوارتری برای استخدام می‌گذارند، و با صلاحیت‌ترین یا باتجربه‌ترین کارگران را به کار می‌گمارند.

متضاد این حالت وقتی رخ می‌دهد که دستمزد پایین‌تر از نرخ متوازن بازار باشد.

درواقع در اقتصادی که با کمبود کارگر مواجه است کارفرمایان برای پرکردن پستهای خالی به اندازه کافی کارگر در اختیار ندارند. در اینجاست که شرکتها در روزنامه‌ها آگهی می‌دهند و حتی از شهرهای دیگر کارگر استخدام می‌کنند.

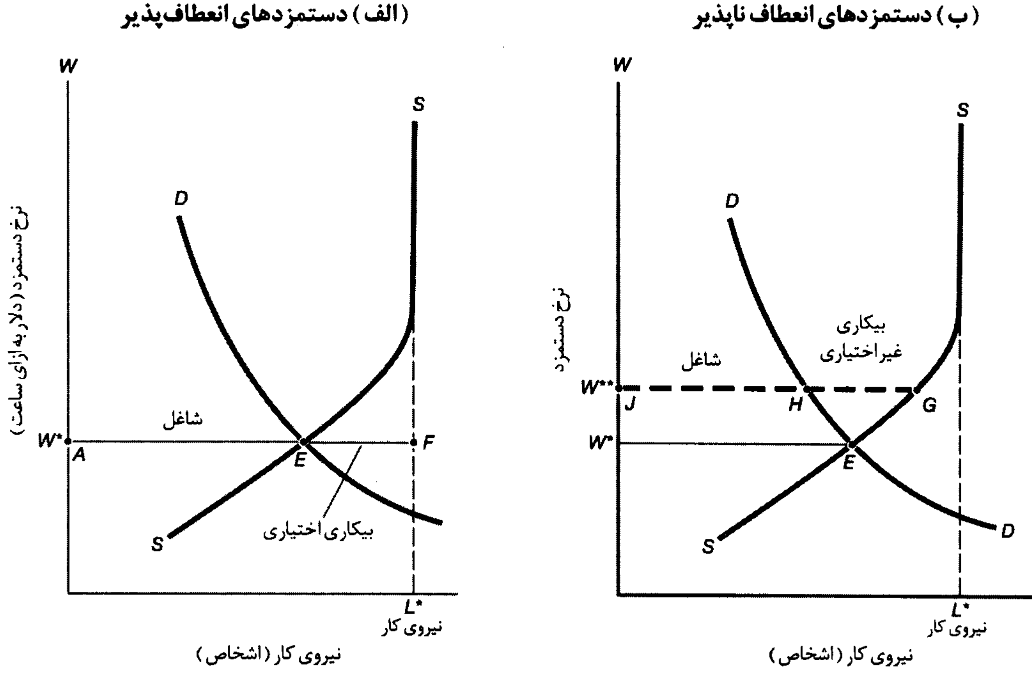

نمودار ۲۹ـ۶. دستمزدهای انعطاف‌ناپذیر می‌تواند به بیکاری ناخواسته منجر شود.
با استفاده از چارچوب عرضه و تقاضا در اقتصاد خرد می‌توان انواع مختلف بیکاری را شناخت. در نمودار (الف)، دستمزدها به نقطه *W حرکت می‌کنند تا بازار کار به توازن برسد. در اینجا تمام بیکاریها اختیاری و خودخواسته است. نمودار (ب) نشان می‌دهد که اگر دستمزدها برای به توازن رساندن بازار کار تنظیم نشوند چه اتفاقی می‌افتد. با دستمزدهای بسیار بالا در **W، کارگران JH استخدام می‌شوند، اما کارگران HC به‌طور ناخواسته بیکار می‌مانند. بسیاری از افراد بر این عقیده‌اند که نمودار (الف) به بازار کار انعطاف‌پذیر ایالات متحد شباهت دارد، اما نمودار (ب) تأثیر مالیاتهای سنگین، دستمزدهای پایین، و خدمات سخاوتمندانه بهزیستی در اروپا را نشان می‌دهد.

خاستگاه‌های انعطاف‌ناپذیری دستمزدها

نظریه بیکاری ناخواسته بر این فرض استوار است که دستمزدها انعطاف‌ناپذیرند. اما این فرض پرسش دیگری را مطرح می‌کند. چرا دستمزدها برای رساندن بازار به توازن کم و زیاد نمی‌شوند؟ چرا بازارهای کار مانند بازارهای مزایده‌ای گندم و غلات و سهام نیستند؟

این پرسش‌ها از جمله عمیق‌ترین رازهای حل ناشده اقتصاد مدرن‌اند. امروزه اقتصاددانان انگشت‌شماری ادعا می‌کنند که دستمزدها برای رفع کمبود و مازاد کار به سرعت کم و زیاد می‌شوند. اما در عین حال کسی دلیل عملکرد کند دستمزدها را نمی‌داند. بنابراین در اینجا تنها می‌توانیم به ارزیابی غیرقطعی خاستگاههای انعطاف ناپذیری دستمزدها بپردازیم.

یکی از عواملی که در اینجا به کارمان می‌آید تمایز میان بازارهای حراجی و بازارهای اداره شده است. **بازار حراجی** بازاری بسیار سازمان یافته و رقابتی است که در آن قیمتها بسیار سیال است تا عرضه و تقاضا به توازن برسند. برای مثال، در هیأت تجاری شیکاگو، قیمت «گندم قرمز شماره ۲ تحویل در سنت لوییز» دقیقه به دقیقه در نوسان است تا شرایط بازار را نشان دهد ـ شرایطی که معلول سفارشات خرید و فروش کشاورزان، آسیابانها، تجار، و بورس‌بازان است.

اما اغلب کالاها و تمامی کارها در بازارهای اداره شده به فروش می‌رسند، نه در بازارهای رقابتی حراجی. کسی کارگرها را به مثلاً «تایر مونتاژکنِ شماره ۲» یا «استادیار درجه یک اقتصاد» تقسیم‌بندی نمی‌کند. هیچ متخصصی هم دود چراغ نمی‌خورد تا مطمئن شود دستمزد کارگران کارخانه‌های فولادسازی یا حقوق استادان دانشگاه درست در سطح توازن بازار قرار دارد.

به جای این کار اغلب شرکتها دستمزد و حقوق خاص خود را می‌دهند، مقیاسی برای پرداخت حقوق تعیین می‌کنند، و افراد را با یک حقوق پایه استخدام می‌کنند. مقیاس آنها برای یک سال یا بیشتر ثابت است، و وقتی تنظیم شود دستمزد همه گروهها افزایش می‌یابد. برای مثال، یک بانک ممکن است ۱۵ گروه مختلف کارمند داشته باشد: سه گروه منشی، دو گروه تحویلدار، و غیره. هر سال مدیران بانک تصمیم می‌گیرند که چه مقدار به میزان حقوق کارمندان اضافه کنند ـ مثلاً به‌طور متوسط ۳ درصد در سال

۱۹۹۹. گهگاه اضافه حقوق هر گروه به اندازه همین درصد است، و گاهی شرکت تصمیم می‌گیرد به یک گروه کمتر یا بیشتر از این گروه بدهد. با توجه به روش تعیین دستمزد و حقوق، شرکتها در صورت مواجهه با کمبود یا مازاد در یک بخش قدرت چندانی برای انطباق عمده ندارند. جز در موارد حاد، شرکت در صورت روبرو شدن با عدم توازن در بازار کار ترجیح می‌دهد در حداقل شرایط لازم برای هر کار تجدیدنظر کند تا در دستمزدهای خود.[1]

برای بازارهای کار تحت نظر اتحادیه‌ها، الگوهای دستمزد انعطاف‌ناپذیرتر نیز هست. مقیاس دستمزدها معمولاً مختص یک دوره سه ساله است؛ در خلال این دوره، دستمزدها با عرضه یا تقاضای مازاد در بخشهای خاص تنظیم نمی‌شوند. به‌علاوه حتی وقتی که بسیاری از کارگران اتحادیه‌ها بیکارند، کارگران با کاهش دستمزدها موافقت نمی‌کنند.

به‌طور خلاصه:

دستمزدها در آمریکا و دیگر اقتصادهای بازار توسط شرکتها یا قراردادها تعیین می‌شود. دستمزدها و حقوقها فقط یک بار تعیین می‌شوند و تنها در دوره‌های زمانی طولانی برای جبران کمبود یا مازاد با شرایط منطبق می‌شوند.

حال یک قدم جلوتر می‌رویم و می‌پرسیم که دلیل اقتصادی کندی حرکت دستمزدها و حقوقها چیست؟ بسیاری از اقتصاددانان بر این باورند که این انعطاف‌ناپذیری معلول هزینه‌های تعیین و دادن حقوق است (این هزینه‌ها را «هزینه‌های فهرست انتخاب» می‌نامند). برای مثال، مذاکره برای بستن قرارداد فرایندی طولانی و وقت‌گیر است و هیچ بروندادی هم تولید نمی‌کند. این مذاکره‌های جمعی آن‌قدر پرهزینه است که به‌طور کلی همه قراردادها فقط هر سه سال یکبار تجدید می‌شود.

ترمیم حقوق و دستمزد کارگران غیرعضو در اتحادیه‌ها هزینه کمتری دارد، اما به‌هرحال وقت مدیران را می‌گیرد و بر روحیه کارگران هم اثرات مهمی دارد. هر بار که حقوق یا دستمزد تعیین می‌شود و مزایای شغلی تغییر می‌کند، قراردادهای قبلی هم تعویض

---

۱. شرایط پذیرش در دانشگاه‌ها بیانگر آن نوع انطباقی است که در صورت بروز کمبود یا مازاد در پیش گرفته می‌شود. در دهه ۱۹۹۰، تقاضای تحصیل در بسیاری از دانشگاه‌ها یک باره افزایش یافت. دانشگاه‌ها چه واکنشی نشان دادند؟ آیا شهریه خود را افزایش دادند تا تقاضای مازاد از بین برود؟ خیر. آنها به جای این کار شرایط پذیرش خود را دشوارتر کردند و مثلاً به افرادی که در دبیرستان نمره‌های بهتری گرفته بودند اولویت دادند. وقتی شرکتها با عرضه مازاد کارگر روبرو می‌شوند، به جای تغییر دستمزدها و قیمتها در کوتاه‌مدت به دشوار کردن شرایط متوسل می‌شوند.

می‌شود. برخی از کارگران تغییرات حاصله را ناعادلانه می‌دانند و برخی هم از روشهای ناعادلانه شکایت می‌کنند، و به این ترتیب ممکن است فریاد اعتراض همه بلند شود.

بنابراین مدیران کارگزینی سیستمی را ترجیح می‌دهند که در آن، بدون توجه به شرایط بازار برای مهارتها یا گروههای مختلف، دستمزدها کمتر تغییر کند و غالب کارگران به یک اندازه اضافه حقوق دریافت کنند. ممکن است این سیستم از نظر اقتصاددانان ناکارآمد باشد، چرا که انطباق کامل دستمزدها با میزان عرضه و تقاضا در بازار را میسر نمی‌سازد. اما همین سیستم باعث صرفه‌جویی در وقت اندکِ مدیران است، و به ایجاد حس عدالت و تساوی در شرکتها کمک می‌کند. در نهایت انتخاب فعالتر کارگران یا تغییر شرایط لازم برای آنها ارزانتر از به هم ریختن کل ساختار حقوقی یک شرکت برای استخدام چند کارگر جدید است.

نظریه دستمزد چسبنده و بیکاری ناخواسته به این مفهوم است که انطباق کند دستمزدها باعث ایجاد کمبود و مازاد در بازارهای کار به صورت منفرد می‌شود. بازارهای کار در کوتاه‌مدت بازارهای بی‌توازنی هستند. اما همین بازارها وقتی دستمزد مشاغل پرتقاضا نسبت به دستمزد مشاغل کم‌تقاضا افزایش می‌یابد نهایتاً به شرایط بازار واکنش نشان می‌دهند. در درازمدت وقتی دستمزد و کار (استخدام) بر شرایط بازار منطبق می‌شوند، بیکاری و مشاغل خالی نیز ناپدید می‌شوند. اما این درازمدت ممکن است سالهای بسیار طول بکشد، و از همین رو دوره‌های بیکاری نیز می‌توانند سالها به طول بینجامد.

مسایل بازار کار

حال که عوامل بیکاری را تحلیل کردیم، به سراغ مسایل اصلی بازار کار در عصر حاضر می‌رویم. کدام گروهها بیش از همه با احتمال بیکاری روبرو هستند؟ این افراد یا گروهها چه مدت بیکار خواهند بود؟ چرا در دهه اخیر بیکاری در اروپا سر به آسمان گذاشته است؟

بیکاران چه کسانی هستند؟

شرایط بازار کار را می‌توان با مقایسه سالهای بیشتر بودن برونداد واقعی از برونداد بالقوه (مثل سال ۱۹۸۹) با سالهای رکود شدید (مثل سال ۱۹۸۲) شناخت. تفاوتهای این سالها با یکدیگر

چگونگی تأثیر چرخه‌های تجاری بر میزان و عوامل و دوام و توزیع بیکاری را نشان می‌دهند.

جدول ۲۹ـ۳ نشان دهنده آمار بیکاری در سالهای رکود و رونق اقتصادی است. دو ستون اول حاوی نرخ بیکاری بر حسب سن و نژاد و جنسیت است. این داده‌ها نشان می‌دهد که معمولاً نرخ بیکاری همه گروهها در دوره رکود افزایش می‌یابد. دو ستون آخر هم چگونگی توزیع بیکاری در میان گروههای مختلف را نشان می‌دهد؛ دقت کنید که توزیع بیکاری در میان گروهها در طول چرخه تجاری نسبتاً کم تغییر می‌کند.

همچنین توجه کنید که در هر دو دوره رکود و رونق نرخ بیکاری کارگران غیرسفیدپوست بیش از دو برابر کارگران سفیدپوست است. تا دهه ۱۹۸۰، نرخ بیکاری زنان بیش از مردان بود، اما در سالهای اخیر جنسیت در نرخ بیکاری تأثیر چندانی نداشته است. نرخ بیکاری نوجوانان نیز که بیکاری اصطکاکی بالایی دارند به‌طور کلی از بزرگسالان بسیار بیشتر است.

گروه‌ها در بازار کار	نرخ بیکاری گروههای مختلف (درصد از نیروی کار)		توزیع بیکاری بر روی گروههای مختلف (درصد از کل بیکاری)	
	رکود (۱۹۸۲)	رونق (۱۹۸۶)	رکود (۱۹۸۲)	رونق (۱۹۸۶)
بر مبنای سن:				
۱۶ـ۱۹ سال	۲۳/۲	۱۶/۷	۱۸/۵	۱۷/۷
۲۰ سال و مسن‌تر	۸/۶	۴/۶	۸۱/۵	۸۲/۳
برمبنای نژاد:				
سفید	۸/۶	۴/۶	۷۷/۲	۷۴/۵
سیاه و دیگر	۱۷/۳	۹/۴	۲۲/۸	۲۵/۵
بر مبنای جنس (فقط بالغ‌ها):				
مرد	۸/۸	۴/۳	۵۸/۵	۵۱/۱
زن	۸/۳	۵/۰	۴۱/۵	۴۸/۹
همه کارگران	**۹/۷**	**۵/۳**	**۱۰۰/۰**	**۱۰۰/۰**

جدول ۲۹ـ۳. بیکاری در گروههای جمعیت‌شناختی

این جدول نشان می‌دهد در سالهای رکود و رونق اقتصادی بیکاری در گروههای جمعیت شناختی مختلف شکلهای گوناگون دارد. دو ستون اول ارقام نشان دهنده نرخ بیکاری برای هر گروه در سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۹ است. دو ستون آخر نیز درصد کل بیکاران هر گروه را نشان می‌دهد. [منبع: وزارت کار ایالات متحده]

طول بیکاری

پرسش کلیدی دیگر مربوط است به طول بیکاری. چه میزان از تجربه بیکاری درازمدت است و از نگرانیهای بزرگ اجتماعی به‌شمار می‌رود، و چه میزان آن کوتاه‌مدت است و به انتقال افراد از شغلی به شغل دیگر ارتباط دارد؟

تصویر ۲۹-۷ نشان دهنده طول و دوام بیکاری در سال کاری ۱۹۹۶ است. ویژگی شگفت‌آور بازارهای کار آمریکا این است که بخش اعظم بیکاری در آنها کوتاه‌مدت است. در سال ۱۹۹۶، بیش از دو پنجم کارگران بیکار کمتر از ۵ هفته بیکار بودند، و بیکاری درازمدت نادر بود.

در اروپا که تحول اقتصادی تحرک کمتری دارد و با موانع قانونی بیشتری روبروست، در میانه دهه ۱۹۹۰ بیکاری درازمدت به ۵۰ درصد رسید. بیکاری درازمدت یک مسأله اجتماعی جدی به شمار می‌رود، چرا که منابع در دسترس خانواده‌ها - پس انداز، بیمه بیکاری، و خلق و خوی خوب افراد - پس از چند ماه ته می‌کشد.

شکل ۲۹-۷. بخش اعظم بیکاری در ایالات متحد کوتاه‌مدت است

کارگران چه مدت بیکار بوده‌اند؟ در اینجا ارقام نشان دهنده توزیع طول مدت بیکاری است. در سال کاری ۱۹۹۷، فقط ۱۵ درصد بیکاران بیش از ۲۶ هفته بیکار بودند، و تقریباً ۴۰ درصد بیکاران کمتر از ۵ هفته بیکار بودند. در دوران رکود و کسادی، طول مدت بیکاری افزایش می‌یابد. درکشورهای اروپایی دارای بازارهای کار راکد بیش از نیمی از بیکاران بیش از یک سال بیکار بوده‌اند. [منبع: وزارت کار ایالات متحده امریکا]

منابع بیکاری

چه افرادی بیکار می‌شوند؟ تصویر ۲۹ـ۸، با نگاه به رکود سال ۱۹۸۲ و سال پرکار ۱۹۸۹، بیانگر برداشت افراد است از دلیل بیکاری‌شان.

همیشه قدری از بیکاری معلول تغییر در محل زندگی افراد یا چرخه زندگی آنها ـ نقل‌مکان کردن، تازه وارد بودن به نیروی کار، و غیره ـ است. تغییرات عمده در نرخ بیکاری در هر چرخه تجاری نتیجه افزایش کار ـ باخته‌هاست. این عامل در دوره رکود به دو دلیل بزرگتر و مؤثرتر می‌شود: اولاً تعداد افرادی که شغل خود را از دست می‌دهند افزایش می‌یابد، و دوماً پیدا کردن کار جدید زمان بیشتری می‌برد.

بیکاری بر حسب سن

تغییر بیکاری و میزان آن در طول چرخه زندگی چگونه است؟ به‌طور کلی نوجوانان بیشترین نرخ بیکاری را دادند، و در سالهای اخیر نوجوانان غیرسفیدپوست با نرخ بیکاری بین ۳۰ تا ۵۰ درصد روبرو بوده‌اند. آیا این بیکاری اصطکاکی است، یا ساختاری، یا ادواری؟

شواهد جدید حاکی از آن است که مخصوصاً در مورد سفیدپوستها بیکاری نوجوانان تا حد زیادی اصطکاکی است. نوجوانان به سرعت به نیروی کار وارد و از آن خارج می‌شوند. آنها به‌سرعت کار پیدا می‌کنند و غالباً کار خود را تغییر می‌دهند. میانگین طول مدت بیکاری نوجوانان نصف بیکاری بزرگسالان است؛ و در مقابل میانگین طول مدت کار بزرگسالان ۱۲ برابر نوجوانان است. در اغلب سالها، نیمی از نوجوانان بیکار «تازه‌واردهایی» هستند که پیشتر درآمد نداشته‌اند. تمامی این عوامل حاکی از آن است که بیکاری نوجوانان اصطکاکی است؛ به بیان دیگر، این بیکاری برای جوانان و جستجوی کار و جابجایی آنها لازم است تا مهارتهای خود را بشناسند و بفهمند اصلاً کار کردن چیست.

اما نوجوانان بالاخره مهارتها و عادات کاری کارگران مجرب را یاد می‌گیرند. جدول ۲۹ـ۴ بیانگر نرخ بیکاری سیاه‌پوستها و سفیدپوستها در سنین مختلف در سال ۱۹۹۶ است. کسب تجربه و آموزش در کنار تمایل و نیاز بیشتر به کار تمام‌وقت دلیل پایین‌تر بودن نرخ بیکاری بزرگسالان نسبت به نوجوانان است.

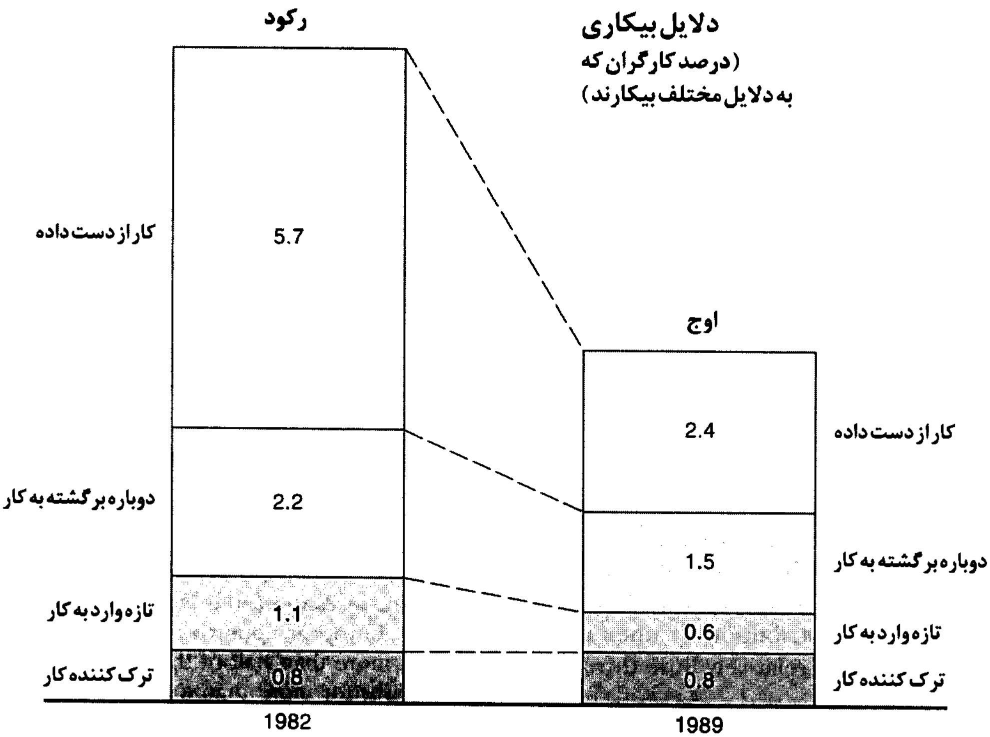

شکل ۲۹ـ۸. توزیع بیکاری بر اساس دلایل آن

چرا افراد بیکار می‌شوند؟ کمتر از یک درصد نیروی کار به دلیل ترک شغل بیکارند، و ۲ تا ۳ درصد آنها یا تازه وارد نیروی کار شده‌اند (مثل افرادی که تازه فارغ‌التحصیل شده‌اند) و یا به نیروی کار برگشته‌اند (یعنی افرادی که پیشتر نیروی کار را ترک کرده و حال دوباره دنبال کار می‌گردند). اما تغییر عمده در بیکاری، از دوره رونق تا دوره رکود، در تعداد کار- باخته‌ها مشخص می‌شود. از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۸۹، تعداد کارگرانی که به دلیل ترک شغل بیکار شده بودند از ۵/۷ به ۲/۴ درصد رسید.

بیکاری نوجوانان در گروههای اقلیت. درحالی‌که اکثر شواهد حاکی از آن است که بیکاری نوجوانان سفیدپوست تا حد زیادی اصطکاکی است، بازار کار کارگران جوان آفریقایی ـ آمریکایی عملکرد کاملاً متفاوتی دارد. پس از جنگ جهانی دوم، داده‌های بازار کار برای نوجوانان سیاه‌پوست با نوجوانان سفیدپوست تقریباً همسان بود؛ درواقع نرخ مشارکت در نیروی کار و نرخ بیکاری نوجوانان سیاه‌پوست و سفیدپوست تا سال

۱۹۵۵ یکسان بود. اما از آن زمان تاکنون نرخ بیکاری نوجوانان سیاه‌پوست نسبت به دیگر گروه‌ها افزایش و نرخ مشارکت آنها در نیروی کار کاهش یافته است. تا سال ۱۹۹۷، نرخ بیکاری نوجوان سیاه‌پوست (بین ۱۶ و ۱۹ سال) به ۳۵ درصد رسید، درحالی‌که این نرخ برای نوجوانان سفیدپوست ۱۴ درصد بود. نرخ کار (که مساوی است با نسبت کل کار به کل جمعیت) هم برای این سیاه‌پوستان فقط ۲۴ درصد بود، درحالی‌که این نرخ برای سفیدپوستان ۴۷ درصد بود.

دلیل این اختلاف چشمگیر در تجربه این دو گروه چیست؟ یکی از دلایل این امر آن است که به‌طور کلی نیروهای بازار کار (مثل ترکیب‌بندی یا مکان مشاغل) برخلاف کارگران سیاه‌پوست عمل کرده‌اند. اما این کل قضیه نیست. گرچه کارگران سیاه‌پوست بزرگسال همیشه دچار نرخ بیکاری بالاتری نسبت به کارگران سفیدپوست بزرگسال بوده‌اند ـ به‌دلیل تحصیلات کمتر، رابطه کمتر با افراد تأمین کننده شغل، آموزش حین کارِ کمتر، و تبعیض نژادی ـ نسبت نرخ بیکاری سیاه‌پوستان به سفیدپوستان از زمان جنگ جهانی دوم افزایش نیافته است.

پژوهشهای متعدد درباره عوامل افزایش نرخ بیکاری نوجوانان سیاه‌پوست دلایل روشنی را برای این روند آشکار نکرده‌اند. یک عامل احتمالی تبعیض است، اما افزایش اختلاف بیکاری سفیدپوستان و سیاه‌پوستان مستلزم افزایش تبعیض نژادی نیز هست. علی‌رغم آنکه حمایت قانونی از کارگران اقلیت افزایش یافته است.

نظریه‌ای دیگر حاکی از آن است که یک دستمزد حداقل بالا معمولاً نوجوانان سیاه‌پوستی را که در کارهای غیرتولیدی اشتغال دارند به بیکاری می‌کشاند. تغییر در رابطه دستمزد حداقل با دستمزدهای متوسط آزمایش این فرضیه را میسر می‌سازد. از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۸۹، نسبت دستمزد حداقل به دستمزدهای متوسط در مؤسسات غیرکشاورزی از ۴۶ به ۳۴ درصد رسید، اما هیچ بهبودی در بیکاری نسبی نوجوانان سیاه‌پوست حاصل نشد. بهبود نیافتن این وضعیت مسأله اهمیت دستمزد حداقل را منتفی می‌سازد. برخی از ناقدان محافظه‌کار دولت مدرن رفاه، بیکاری زیاد سیاه‌پوستها را معلول فرهنگ وابستگی می‌دانند که کمکهای دولت به فقرا موجد آن است، اما داده‌های محکمی برای اثبات این ادعا موجود نیست.

آیا بیکاری زیاد نوجوانان به همراه سطح پایین‌تر مهارتها و نرخ دستمزد به لطمه

خوردن بازار کار منجر می‌شود؟ این پرسش اکنون موضوع پژوهشی عمیق است، اما پاسخی که فعلاً می‌توان به آن داد مثبت است. ظاهراً جوانانی که قادر نیستند در حین کار به پرورش مهارتها و دیدگاه خود نسبت به کار بپردازند در زمان بزرگسالی هم دستمزدی کمتر دریافت می‌کنند و به بیکاری بیشتری دچار می‌شوند. این امر حاکی از آن است که خط‌مشی دولتی در طراحی برنامه‌هایی برای کاهش بیکاری نوجوانان در گروههای اقلیت نقش مهمی دارد.

	نرخ بیکاری (درصد از نیروی کار)	
سن	سفید	سیاه
۱۶ـ۱۷	۱۷/۳	۳۹/۲
۱۸-۱۹	۱۱/۶	۳۲/۶
۲۰-۲۴	۶/۳	۲۰/۱
۲۵-۳۴	۳/۵	۱۰/۱
۳۵-۴۴	۳/۰	۵/۹
۴۵-۵۴	۲/۴	۵/۱
۵۵-۶۴	۲/۶	۳/۴
۶۵ و بالاتر	۳/۰	۳/۸

جدول ۲۹ـ۴. نرخ بیکاری در سنین مختلف، ماه مه ۱۹۹۷

کارگران پس از جستجو برای کار و آموزش دیدن حرفه خاصی را در پیش می‌گیرند؛ آنها معمولاً در نیروی کار می‌مانند، و کارفرمایی دلخواه خود پیدا می‌کنند. در نتیجه نرخ بیکاری افراد بزرگسال به کسری از نرخ بیکاری نوجوانان می‌رسد. [منبع: وزارت کار، ایالات متحده آمریکا، ۱۹۹۷]

بیکاری: در حال افزایش در اروپا و در حال کاهش در آمریکا

برخلاف ایالات متحد که در سالهای اخیر بیکاری در آن نسبتاً ثابت مانده است، بیکاری در اروپا در سه دهه اخیر به‌طور مداوم افزایش یافته است. نمودار ۲۹ـ۹ نشان‌دهنده تاریخ بیکاری در این دو منطقه است.

اختلاف بازارهای کار در این دو منطقه را چگونه می‌توان توضیح داد؟ بخشی از دلیل این امر در اختلاف سیاستهای کلان اقتصاد این دو منطقه نهفته است. ایالات متحد یک بانک مرکزی، خزانه کل فدرال، دارد که اقتصاد آمریکا را به دقت تحت نظر دارد. وقتی

بیکاری شروع به افزایش می‌کند، مثلاً در سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۹۱، این بانک سیاستهای پولی را آزاد می‌کند تا تقاضای کل ایجاد شود، برونداد افزایش یابد، و ریشه افزایش بیکاری خشک شود.

امروزه چنین نهادی در اروپا وجود ندارد. اروپا کنفدراسیونی از کشورهاست که سیاستهای پولی‌شان تحت تسلط بانک مرکزی آلمان، بوندس بانک، قرار دارد. بوندس بانک سراپا مستقل است و پیش از هر چیز به ثبات قیمتها در *آلمان* می‌اندیشد. وقتی بیکاری در باقی اروپا و تورم در آلمان افزایش می‌یابد ـ مثل پس از اتحاد مجدد دو آلمان در سال ۱۹۹۰ ـ بوندس بانک نرخ بهره را بالا می‌برد. این ترفند معمولاً در کشورهایی که سیاستهای پولی‌شان به سیاستهای آلمان وابسته است برونداد را کاهش و بیکاری را افزایش می‌دهد. این ویژگی را در افزایش بیکاری در اروپای پس از سال ۱۹۹۰ می‌توان‌دید.

دومین ویژگی بیکاری در اروپا ارتباط آن با افزایش بیکاری ساختاری است. اروپا مهد دولت رفاه است، وکشورهایی چون سوئد و فرانسه و هلند خدمات بهزیستی، بیمه بیکاری، دستمزد حداقل، و حمایتهای شغلی سخاوتمندانه‌ای برای کارگران تعیین کرده‌اند. این سیاستها معمولاً دستمزد واقعی را افزایش می‌دهد، چرا که به این ترتیب کارگران برای مذاکره قدرت بیشتری دارند و می‌توانند از وقتشان به شکل بهتری استفاده کنند. افرادی که از مزایای بهزیستی یا بیکاری استفاده می‌کنند ممکن است به‌طور خود خواسته بیکار باشند، اما به‌طور کلی در آمار واقعی بیکار به شمار می‌روند. ایالات متحد از لحاظ اعطای مزایای بیکاری سخاوت کمتری به خرج داده، و تغییرات اخیر در قوانین بهزیستی در آینده باعث می‌شود این مزایا نسبت به کار کردن جذابیت کمتری برای مردم داشته باشند.

این اقتصادهای گوناگون را به کمک نمودارهای عرضه و تقاضای بازار کار در نمودار ۲۹ـ۶ نیز می‌توان شناخت. نهادهای بازار کار در آمریکا به اقتصاد دستمزد انعطاف‌پذیر که در نمودار (الف) نشان داده شده شباهت دارند. کاهش تقاضا برای کار به توازن در نقطه E منجر می‌شود. در مقابل نهادهای بازار کار در اروپا به تصویر ۲۹ـ۶ (ب) شباهت دارند. در اروپا، دستمزد واقعی به اندازه ایالات متحد کاهش نیافته است، اما تعداد کارورزان به کندی رشد کرده است.

راه درمان بیکاری در اروپا چیست؟ برخی از اقتصاددانان بر این باورند که یک بانک

مرکزی واحد در اروپا بهتر می‌تواند در این منطقه بزرگ میان عرضه و تقاضای انباشته توازن برقرار کند. سیاستهای مدیریت تقاضا برای درمان بیکاری ساختاری در اروپا کافی نیست. بسیاری از کارشناسان عقیده دارند که لازم است برای بهبود نهادهای بازار کار در اروپا از میزان بیمه بیکاری و بهزیستی نیز کاسته شود، محدودیتهای شرکتها برای استخدام و اخراج کارگران حذف شود، و از بار سنگین مالیات بر کار کاسته شود. اما از این نوع اصلاحات در بازار کار اروپا استقبال چندانی نخواهد شد، بنابراین نباید انتظار تغییر سریع وضعیت را داشت.

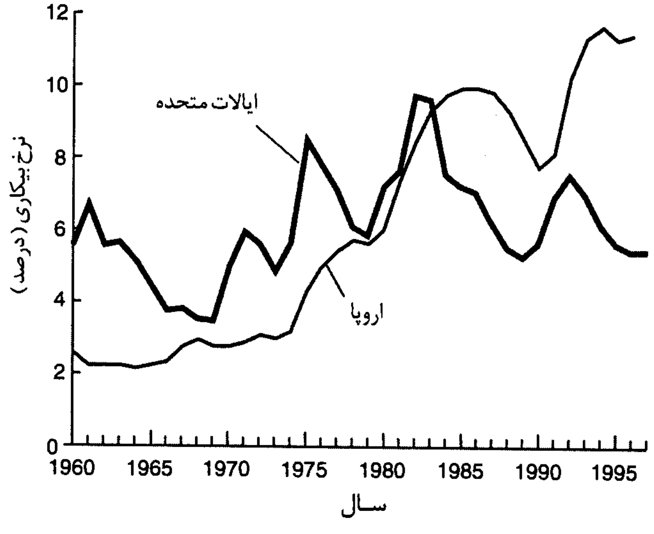

نمودار ۲۹ـ۹. بیکاری در ایالات متحد و اروپا

در مقابل ایالات متحد که بیکاری در آن تغییر محسوسی نداشته است، در سه دهه اخیر بیکاری در اروپا به‌شدت افزایش یافته است. بخشی از افزایش بیکاری در اروپا از بخش تقاضا ریشه می‌گیرد، اما روند کلی بیکاری محصول انعطاف ناپذیری بازار کار و قوانین بهزیستی در اروپاست. [منبع: وزارت کار ایالت متحده]

خلاصه

الف. مبانی عرضهٔ کل

۱ـ عرضه کل رابطه میان برونداد که بنگاهها تولید می‌کنند و سطح کلی قیمتها را توصیف می‌کند، البته در حالتی که بقیه عوامل ثابت باشند. عوامل زیربنایی عرضه کل عبارتند از: (الف) برونداد بالقوه که با درونداد کار و سرمایه و منابع طبیعی در دسترس اقتصاد و فن‌آوری استفاده از این دروندادها تعیین می‌شود، و (ب) هزینه‌های درونداد، مثل دستمزد و قیمت نفت و دیگر انرژی‌ها و همین‌طور قیمت واردات. تغییر در این عوامل زیربنایی منحنی AS را جابجا می‌کند.

۲ـ دو رویکرد عمده به تعیین برونداد عبارتند از نظریه کلاسیک و نظریه کینزی. بنا بر نظریه کلاسیک، قیمتها و دستمزدها انعطاف‌پذیرند، و هر گونه عرضه یا تقاضای مازاد به سرعت رفع می‌شود و پس از شوک AD یا AS بیکاری از بین می‌رود. نمایشگر این نظریه منحنی عمودی AS است. بنا بر نظریه کینزی، قیمتها و دستمزدها در کوتاه‌مدت به دلیل انعطاف ناپذیری قراردادها چسبنده‌اند. در این نوع اقتصاد، برونداد به سطوح بالاتر تقاضای کل واکنش مثبت نشان می‌دهد، چرا که منحنی AS مخصوصاً در سطوح پایین برونداد نسبتاً صاف است. در نظریه کینزی، ممکن است اقتصاد دچار دوره‌های طولانی و مداوم بیکاری شود، زیرا دستمزدها و قیمتها به کندی با شوکهای اقتصادی انطباق پیدا می‌کنند و توازن به کندی برقرار می‌شود.

۳ـ در ترکیب نظریات کلاسیک و کینزی، میان دوره‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت تمایز قایل می‌شوند. در کوتاه مدت، به دلیل آنکه دستمزدها و قیمتها زمان کافی برای انطباق کامل ندارند، منحنی AS به بالا متمایل می‌شود و این نشان می‌دهد که بنگاهها با قیمت بالاتر برونداد بیشتری عرضه می‌کنند. در مقابل در درازمدت دستمزدها و قیمتها وقت دارند به‌طور کامل با شوکها انطباق پیدا کنند، بنابراین منحنی درازمدت AS عمودی یا کلاسیک است. بنابراین در درازمدت برونداد برحسب برونداد بالقوه کشور تعیین می‌شود، و تکامل تقاضای کل به جای برونداد بر قیمتها اثر خواهد گذاشت.

ب. بیکاری

۴ـ دولت ماهانه با نمونه‌گیری از جمعیت کشور آمار بیکاری و کار و نیروی کار را تهیه می‌کند. افراد دارای کار شاغل خوانده می‌شوند؛ افراد بدون کار که دنبال کار می‌گردند بیکار گفته می‌شوند؛ و افراد بدون کار که دنبال کار نمی‌گردند غیرفعال تلقی می‌شوند. در دهه گذشته، ۶۶ درصد جمعیت بالای شانزده سال در نیروی کار بوده‌اند، و ۶ درصد نیروی کار بیکار بودند.

۵ـ میان حرکتهای برونداد و نرخ بیکاری در هر چرخه تجاری رابطه روشنی هست. بنابر قانون اکان، به ازای هر ۲ درصد که GDP واقعی نسبت به GDP بالقوه کاهش پیدا می‌کند، نرخ بیکاری یک درصد افزایش می‌یابد. این قاعده برای برگردانِ حرکتهای دوره‌ای GDP به اثرات آنها بر بیکاری مفید است.

۶ـ رکود اقتصادی و بیکاری بالای منتج از آن برای اقتصاد بسیار پرهزینه است. دوره‌های رکود عمده چون دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ صدها میلیارد دلار هزینه دارند و هزینه‌های اجتماعی بسیاری نیز با خود به‌همراه می‌آورند. گرچه بیکاری از زمان انقلاب صنعتی از معضل‌های بزرگ سرمایه‌داری بوده، یافتن عوامل و هزینه‌های آن تنها با ظهور نظریه مدرن اقتصاد کلان ممکن شده است.

۷ـ اقتصاددانان بیکاری را به سه دسته تقسیم می‌کنند: (الف) بیکاری اصطکاکی که در طی آن کارگران میان شغلهای مختلف در رفت و آمد هستند؛ (ب) بیکاری ساختاری که شامل کارگرانی می‌شود که در مناطق یا صنایعی مشغول به کارند که به دلیل عدم توازن بازار کار یا دستمزدهای واقعی بالا به‌طور مداوم دچار رکود هستند؛ و (ج) بیکاری ادواری که شامل کارگرانی می‌شود که وقتی کل اقتصاد دچار رکود می‌شود از کار بیکار می‌شوند.

۸ـ یافتن عوامل بیکاری یکی از بزرگترین چالشهای اقتصاد کلان مدرن به شمار می‌رود. بخشی از بیکاری (که غالباً خود خواسته نامیده می‌شود) در نوع اقتصاد کاملاً رقابتی و دارای دستمزدهای انعطاف‌پذیر بروز می‌کند که افراد واجد شرایط ترجیح می‌دهند با نرخ دستمزد رایج کار نکنند. بیکاری خودخواسته می‌تواند پیامد بازارهای رقابتی باشد.

۹ـ بنابر نظریه دستمزدهای چسبنده و بیکاری ناخواسته، انطباق کندِ دستمزدها

باعث بروز مازاد و کمبود در بازارهای کار منفرد می‌شود. بنابر این نظریه، بیکاری ادواری طولانی‌مدت در دوران رکود اقتصادی بیانگر تصمیم شخصی کارگران واجد شرایط برای کار نکردن نیست. بلکه بیکاری ادواری به این دلیل رخ می‌نماید که دستمزدها انعطاف ناپذیرند و نمی‌توانند به سرعت خود را با مازاد یا کمبود کارگر انطباق دهند. اگر دستمزد از سطح متوازن بازار بالاتر باشد، برخی از کارگران استخدام می‌شوند، اما دیگر کارگران واجد شرایط نمی‌توانند کار پیدا کنند. این نوع بیکاری هم ناخواسته است و هم ناکارآمد، چرا که کارگرها و شرکتها می‌توانند با کاربرد مناسب سیاستهای مالی و پولی به خواسته‌های خود برسند.

۱۰ـ بازارهای کار در کوتاه‌مدت به «توازن» کامل نمی‌رسند. انعطاف‌ناپذیری دستمزدها تا حدی معلول هزینه‌های نظام ترمیم دستمزدهاست. انطباق مکرر با شرایط بازار وقت مدیران را می‌گیرد، باعث احساس بی‌عدالتی و ظلم در کارگران می‌شود، و بر روحیه کارگران تأثیر منفی می‌گذارد. اما به‌هرحال دستمزدها انطباق پیدا می‌کنند و از میزان بیکاری غیرمعمول می‌کاهند.اما روند کند انطباق دستمزدها به معنای این است که هر جامعه‌ای می‌تواند دچار دوره‌های طولانی بیکاری شود.

۱۱ـ نگاهی دقیق به آمار بیکاری چند قاعده را آشکار می‌سازد:

الف. رکود اقتصادی به تمامی گروهها به نسبتی تقریباً یکسان ضربه می‌زند ـ یعنی به نسبت نرخ کلی بیکاری نرخ بیکاری تمامی گروهها افزایش و کاهش می‌یابد.

ب. بخش مهمی از بیکاری در ایالات متحد کوتاه‌مدت است. در سالهایی که نرخ بیکاری پایین است (مثل سال ۱۹۹۷)، حدود ۸۵ درصد کارگران بیکار کمتر از ۲۶ هفته بیکارند. مدت میانگین بیکاری در دوره‌های رکود شدید به‌شدت افزایش می‌یابد.

ج. در اکثر سالها، میزان قابل توجهی از بیکاری معلول جابجایی افراد یا عوامل اصطکاکی است، یعنی وقتی که افراد برای اولین بار یا دوباره وارد نیروی کار می‌شوند. تنها در دوره‌های رکود اقتصادی است که بخش اعظم بیکاران را کار ـ باخته‌ها تشکیل می‌دهند.

د. بیکاری مداوم در اروپا ظاهراً معلول ترکیبی است از تقاضای کل ضعیف و نهادهای انعطاف‌ناپذیر در بازار کار.

مفاهیمی برای مرور

مبانی عرضه کل
عرضه کل، منحنی AS
عوامل زیربنایی و جابه‌جایی کل
عرضه کل: نقش برونداد بالقوه و هزینه‌های تولید
منحنی درازمدت و کوتاه‌مدت AS
نظرات کلاسیک و کینزی درباره عرضه کل
دستمزدها و قیمتهای انعطاف‌پذیر و چسبنده

بیکاری
وضع جمعیت:
بیکار
شاغل
نیروی کار
غیرفعال
نرخ بیکاری
بیکاری اصطکاکی و ساختاری و ادواری
قانون اکان
دستمزد انعطاف‌پذیر و بیکاری در برابر دستمزد انعطاف‌ناپذیر و بیکاری
بیکاری خودخواسته در برابر بیکاری ناخواسته

سؤالاتی برای بحث

۱ـ منحنی عرضه کل را به دقت توضیح دهید. حرکتها و تغییرات این منحنی را بشمارید. با حرکت در طول منحنی AS چه چیز برونداد را افزایش می‌دهد؟ چه چیز می‌تواند با تغییر جهت منحنی AS برونداد را افزایش دهد؟

۲ـ از جدولی مانند جدول ۲۹ـ۱ رخدادهایی را که به کاهش عرضه کل منجر می‌شوند مشخص کنید (به جای استفاده از نمونه‌ها و مثالهای این فصل از تخیل خود کمک بگیرید.)

۳ـ تأثیر هر یک از عوامل زیر بر منحنی AS در کوتاه‌مدت و درازمدت چیست، البته در صورت ثابت بودن بقیه عوامل؟

الف. برونداد بالقوه ۲۵ درصد افزایش می‌یابد.

ب. بروز جنگ دولت را وامی دارد هزینه‌های دفاعی را افزایش دهد، و بانک مرکزی با انقباض پولی اثر این کار را تعدیل می‌کند.

ج. جنگ در خاورمیانه به دو برابر شدن قیمتهای جهانی نفت می‌انجامد.

د. طرفداران محیط زیست از دولت می‌خواهند برای تمامی اختراعات جدید و

کاربرد انرژی مقررات پرهزینه‌ای وضع کند و برونداد بخشهای مربوط به منابع طبیعی را کنترل کند.

۴- فرض کنید نرخ بیکاری ۸ درصد و GDP ۴۰۰۰ میلیارد دلار است. اگر پایین‌ترین نرخ بیکاری ۶ درصد باشد، GDP بالقوه را تخمین بزنید. فرض کنید GDP بالقوه سالانه ۳ درصد رشد می‌کند. ۲ سال بعد GDP بالقوه چقدر خواهد بود؟ GDP با چه سرعتی باید رشد کند تا در عرض ۲ سال به GDP بالقوه برسد؟

۵- وضعیت نیروی کار در هر یک از موارد زیر چیست؟

الف. نوجوانی به دنبال اولین کارش می‌گردد.

ب. یک کارگر کارخانه اتومبیل سازی که اخراج شده و تمایل به کار دارد، اما امید به یافتن کار را از دست داده است.

ج. یک فرد بازنشسته که به فلوریدا نقل‌مکان کرده و در آگهی‌ها به دنبال کار نیمه‌وقت می‌گردد.

د. یک پدر یا مادر که نیمه وقت کار می‌کند کار تمام وقت می‌خواهد، اما وقت جستجو برای کار را ندارد.

هـ معلمی که کار دارد، اما به دلیل بیماری قادر به کار نیست.

۶- وزارت کار برای توضیح روشهای خود مثالهای ذیل را ارایه می‌کند:

الف. «جون هاوارد به مصاحبه‌کننده گفت در سه شرکت برای کار تابستانی تقاضانامه پر کرده است. اما هنوز ماه آوریل است و او به دلیل مدرسه رفتن نمی‌خواهد کارش را تا ۱۵ ژوئن آغاز کند. جون گرچه برای یافتن کار قدمهایی برداشته «غیرفعال» به شمار می‌رود، زیرا در حال حاضر و فعلاً برای کار آماده نیست.»

ب. «جیمز کلی و الیز مارتین به دبیرستان جفرسون می‌روند. جیمز بعد از مدرسه در کافه نورت استار کار می‌کند، و الیز در همان جا به دنبال یک کار نیمه‌وقت می‌گردد (بعد از ساعت مدرسه). شغل جیمز بر فعالیت غیرکاری‌اش (رفتن به مدرسه) تقدم دارد، مثل جستجوی الیز برای کار؛ بنابراین جیمز شاغل به شمار می‌رود و الیز بیکار.»

با استفاده از مثالهای بالا، همکلاسیهای خود را در گروههای شاغل و بیکار و غیرفعال طبقه‌بندی کنید.

۷ـ فرض کنید کنگره در حال گذراندن قانونی برای حداقل دستمزد است که حداقل

دستمزد را بالاتر از دستمزد متوازن بازار برای نوجوانان و پایین‌تر از دستمزد بزرگسالان تعیین می‌کند. با استفاده از نمودارهای عرضه و تقاضا، تأثیر این دستمزد حداقل بر بیکاری و کار و درآمد هر دو گروه را شرح دهید. آیا بیکاری آنها خواسته است یا ناخواسته؟ اگر از شما می‌خواستند درباره درستی این اقدام نظر بدهید، به کنگره چه توصیه‌ای می‌کردید؟

۸ـ فکر می‌کنید هزینه‌های اقتصادی و روانی بیکاری یک نوجوان در یک ماهه تابستان از هزینه‌های بیکاری یک ساله یک سرپرست خانواده کمتر است یا بیشتر؟ فکر می‌کنید این نکته به معنای آن است که سیاست دولتی باید در مورد هر یک از این دو گروه متفاوت باشد؟

۹ـ دلایل تفاوت بیکاری در ایالات متحد و بیکاری در اروپا را فهرست کنید. با استفاده از چارچوب تصویر ۲۹ـ۶ نشان دهید که چگونه کاهش تقاضا برای کار به کار بیشتر و دستمزد کمتر در آمریکا (منحنی الف)، و به کار کمتر و بیکاری بیشتر و دستمزد بیشتر در اروپا (منحنی ب) منجر می‌شود.

فصل سی‌ام

تضمین ثبات قیمت

می‌گویند لنین گفته است بهترین راه برای نابود کردن نظام سرمایه‌داری، از راه به در کردن پول رایج است. دولتها از راه تداوم پیوسته تورم می‌توانند به شکلی پنهانی و غیرمشهود بخش عمده‌ای از دارایی و سرمایه شهروندان خود را توقیف کنند.

جی. ام. کینز

الف. ماهیت و پیامدهای تورم

دیدیم که بیکاری و رکود برای جوامع بشری تاوانهای سنگینی در بر دارند. بااین‌حال امروزه کشورها از توان پولی و مالی خود برای کاهش بیکاری تا حداقل میزان خود بهره نمی‌گیرند. کشورهای جهان در عین تصدیق اهمیت کار در پیشبرد شرایط بهزیستی، همچنان سطوح شدید بیکاری را متحمل می‌شوند. به‌علاوه، وقتی بازده به سطح بالقوه خود می‌رسد، که البته در سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۷ در ایالات متحده شاهد همین امر بودیم، بانکهای مرکزی اغلب نرخهای بهره را افزایش داده و روند رشد را کند می‌کنند.

اگر بیکاری تا این حد خسارت‌زاست، چرا کشورها برای رها شدن از این امر شوم به سیاستهای تقاضا متوسل نمی‌شوند؟ چرا بانکهای مرکزی درست هنگامی که اقتصاد کلان رو به شکوفا شدن دارد، از انجام کار ضروری باز می‌مانند؟

دلیل این امر ساده است. سطوح بسیار بالای ظرفیت کاربری و سطوح بسیار پایین بیکاری در اقتصاد بازار باعث ایجاد کاستی‌ها و نقصان‌هایی می‌شوند. در نتیجه، تورم به سرعت تا سطوح غیرقابل تحملی افزایش می‌یابد. آرتور اوکان این معما را به بهترین نحو تشریح کرده است:

> وظیفه تلفیق رفاه با تثبیت قیمتها مهمترین مشکل حل‌ناشده عملکرد کلی اقتصاد است. ما باید راه حل میانه‌ای بیابیم که به نرخهای رشد و بیکاری متعاقب آن ببالیم و در عرصه قیمتها نیز به عملکردی دست یابیم که مایه آرامش و تسلای خاطرمان باشد.[۱]

درواقع، تورم شدید در کشورهای پردرآمد ظرف یک دهه گذشته مهار شده است. اما تورم کمتر در اروپا با افزایش مداوم بیکاری ـ که در فصل قبل شرحش رفت ـ همراه بود. به‌علاوه، قیمتهای فزاینده برای کشورهای بزرگ رو به توسعه که برای تأمین هزینه‌های دولت شدیداً به چاپ پول اتکا کرده‌اند به معضلی آزار دهنده تبدیل شده است. اخیراً وقتی کشورهایی چون لهستان، اوکراین و روسیه که سابق بر این توسط برنامه‌ریزی مرکزی اداره می‌شدند، اقداماتی کردند تا قیمتها را بالنسبه منعطف سازند و اقتصاد خود را به سمت بازار سوق دهند، دریافتند که قیمت‌هایشان به‌سرعت رو به افزایش دارد.

حال وقت آن رسیده است که مسایل مربوط به کنش قیمت و تورم را تحلیل کنیم. شکل ۳۰ـ۱ شمای کلی از مطالب فصل حاضر به‌دست می‌دهد.

---

۱. آرتور ام. اوکان، *اقتصاد سیاسی رفاه*، ص ۱۳۰، انتشارات نورتون، نیویورک، ۱۹۷۰.

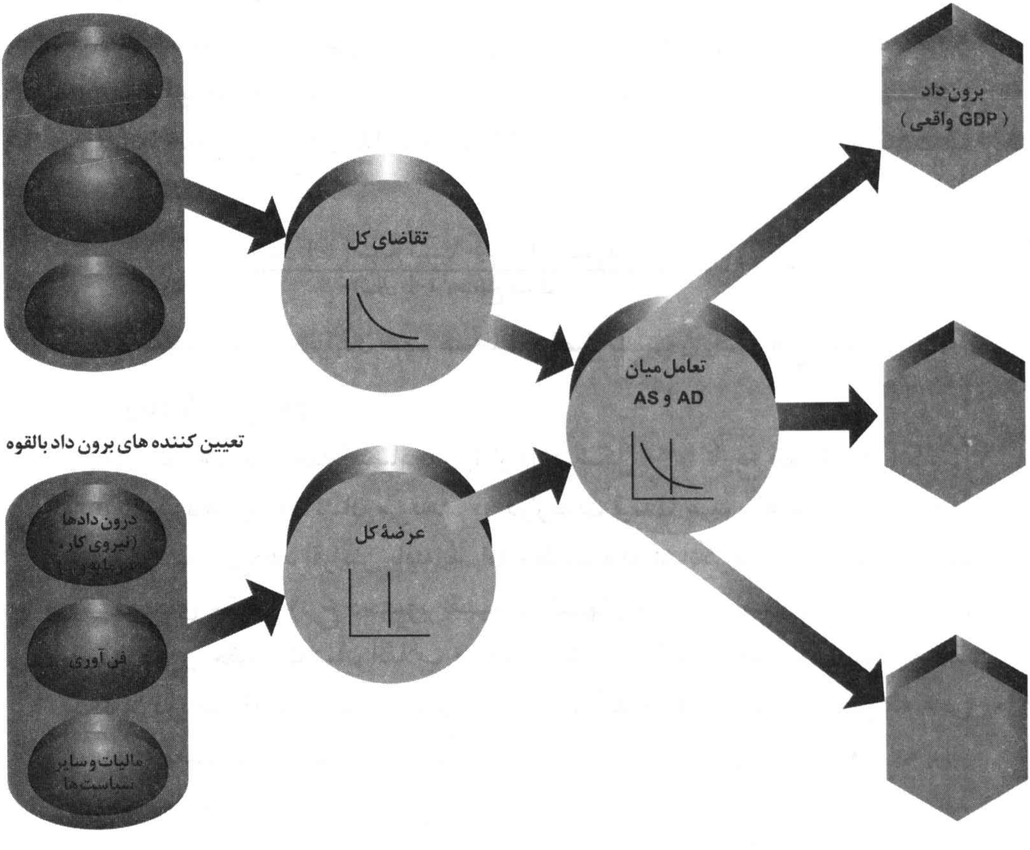

شکل ۳۰ـ۱. تورم بلای جان سیاست‌های اقتصادی است

تأثیرات اقتصادی ناشی از تورم کدامند؟ چه نیروهایی باعث رشد پیوسته تورم می‌شوند؟ دولتها چگونه می‌توانند تورم را کاهش دهند؟ این مسایل در نظریه اقتصاد کلان و سیاستهای امروزی بسیار محوری هستند.

تورم چیست؟

در فصل بیست و یکم شاخصهای اصلی قیمت را شرح داده و تورم را تعریف کردیم، بااین‌حال تکرار تعاریف بنیادی در این بخش خالی از فایده نیست:

تورم زمانی ایجاد می‌شود که سطح کلی قیمتها بالا برود. امروزه با استفاده از

شاخصهای قیمت - میانگینهای قیمت هزاران کالای مجزا و مختلف - تورم را محاسبه می‌کنند. شاخص قیمت مصرف (CPI) هزینه یک سبد بازاری کالاها و خدمات مصرفی را در مقایسه با هزینه آن کالاها و خدمات در طی یک سال معین اندازه‌گیری و سنجش می‌نماید. عامل تورم‌زدای GDP، قیمت GDP است. نرخ تورم تغییر در سطح قیمت به درصد است:

$$\text{نرخ تورم (سال t)} = \frac{\text{سطح قیمت (سال t)} - \text{سطح قیمت (سال t-1)}}{\text{سطح قیمت (سال t-1)}} \times ۱۰۰$$

اگر بعضی تعاریف برایتان مبهم هستند، به فصل بیست و یکم رجوع کنید.

تاریخ طولانی تورم

تورم تاریخی به قدمت اقتصادهای بازار دارد. شکل ۳۰-۲ تاریخ قیمتها را در انگلیس از قرن سیزدهم به بعد نشان می‌دهد. در درازمدت قیمتها عموماً همان‌گونه که خط کمرنگ نشان می‌دهد افزایش یافته‌اند. اما خط سیاه که نشانگر مسیر طی شده توسط دستمزدهای حقیقی (نرخ دستمزد تقسیم بر قیمتهای مصرف) است نیز توجه کنید. دستمزدهای حقیقی تا زمان انقلاب صنعتی دچار سردرگمی بودند. با مقایسه دو خط می‌توان دریافت که تورم ضرورتاً همراه با کاهش درآمد حقیقی نیست. همچنین مشخص است که دستمزدهای حقیقی حدوداً از سال ۱۸۰۰ با روند ثابتی بالا رفته و تا ده برابر افزایش یافته است.

شکل ۳۰-۳ رفتار قیمتهای مصرفی در ایالات متحده را از زمان جنگ داخلی به بعد نشان می‌دهد. این روند تا سال ۱۹۴۵ منظم بود: قیمت‌ها در زمان جنگ بالا و در دوره رکود پس از جنگ مجدداً به سطح قبلی باز می‌گشتند. اما این الگو پس از جنگ جهانی دوم شدیداً دستخوش تغییر شد. حال قیمت و دستمزدها یک سویه به بالا صعود می‌کنند و در دوران رشد اقتصادی به سرعت افزایش می‌یابند و در دوران رکود مجدداً به سطح قبلی باز نمی‌گردند، بلکه فقط روند رشدشان کندتر می‌شود. به‌عبارت دیگر، قیمتها و دستمزدها به سمت پایین حرکت نکرده و انعطاف‌پذیر نیستند.

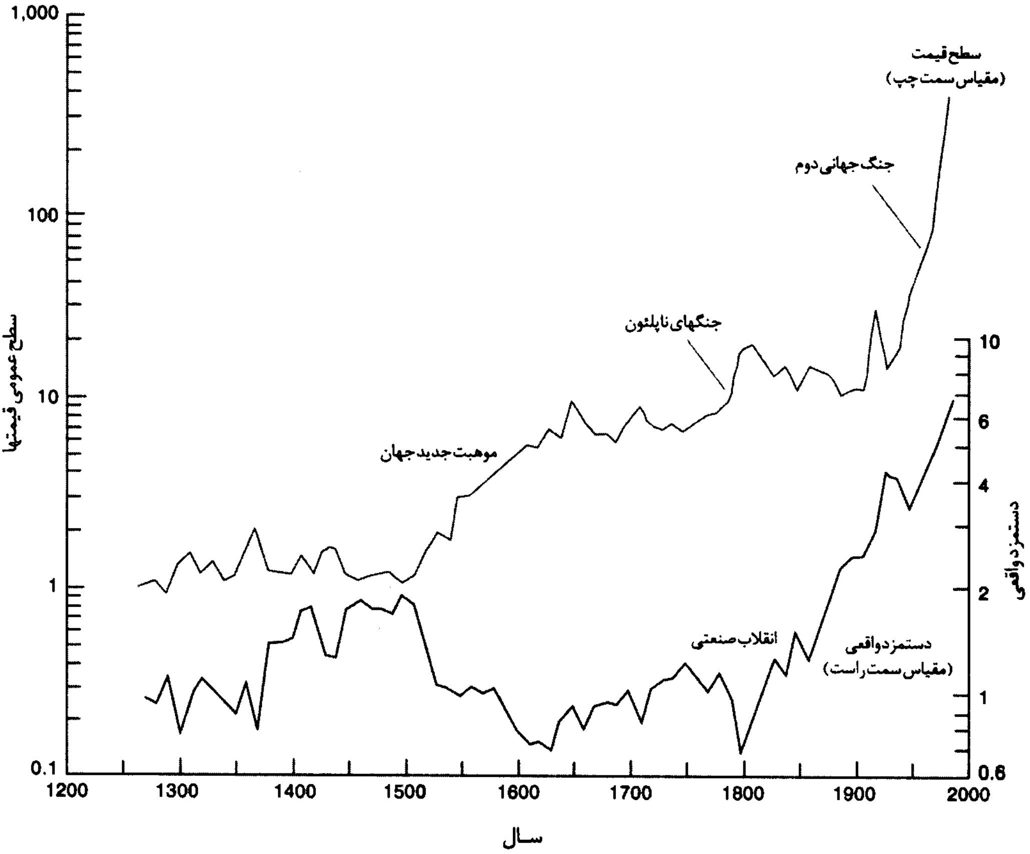

شکل ۳۰ـ۲. سطح قیمت و دستمزد حقیقی در انگلیس.

این نمودار سوابق قیمتها و دستمزدهای انگلیس را از قرون وسطی به بعد نشان می‌دهد. توجه داشته باشید که قیمت سبد کالاهای بازار از سال ۱۲۷۰ به بعد حدوداً چهارصد برابر افزایش یافته است. در سالهای اولیه افزایش قیمت با افزایش در عرضه پول همراه بود، مانند دوره اکتشافات خزانه‌های دنیای جدید و چاپ پول در دوره جنگهای ناپلئون. به سرگردانی دستمزد حقیقی قبل از وقوع انقلاب صنعتی توجه کنید. از آن زمان به بعد دستمزدهای حقیقی شدیداً و با روندی مداوم و پیوسته افزایش یافته است. [منبع: ای. اچ. فلپز براون و اس. وی. هاپکینز، اکونومیکا، ۱۹۵۶، توسط نویسندگان به روز شده است.]

سه آهنگ تورم

تورم نیز چون بیماری شدت متغیری دارد. بهتر آن است که انواع مختلف آن را به سه گروه تقسیم کنیم: تورم پایین، تورم فزاینده و ابرتورم.

تورم پایین. ویژگی تورم پایین، افزایش آهسته و قابل پیش‌بینی آن است و می‌توان آن را در قالب نرخهای تورم سالانه تک رقمی تبیین نمود. وقتی قیمتها بالنسبه ثابتند، مردم به *ارزش پول اعتماد می‌کنند*. آنها مایل خواهند بود که پول داشته و آن را حفظ کنند، چون مطمئن هستند که این پول ماه آینده یا سال آینده همان ارزشی را خواهد داشت که امروز دارد. مردم تمایل خواهند داشت که که قراردادهای پولی درازمدت ببندند، چون مطمئن‌اند که قیمتهای نسبی کالاهایی که می‌خرند و می‌فروشند بیش از حد معمول دستخوش تغییر و افت ارزش نخواهد شد. اکثر کشورهای صنعتی در طول دهه گذشته شاهد تورم پایین بوده‌اند.

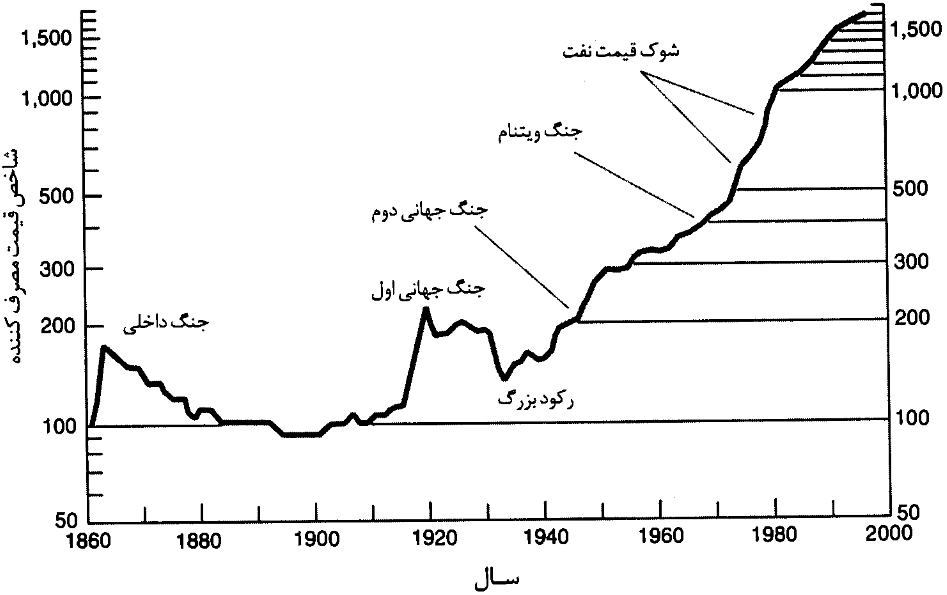

شکل ۳۰ـ۳. قیمتهای ایالات متحده آمریکا از زمان جنگ داخلی.
تا زمان جنگ جهانی دوم، قیمتها با بروز هر جنگ بالا می‌رفتند و سپس کاهش می‌یافتند، اما از سال ۱۹۴۰ به بعد این روند صعودی شده است، هم در آمریکا و هم در خارج از کشور. امروزه تنها تغییرات ایجاد شده را در نرخ تورم می‌توان مشاهده کرد، نه ماهیت تورم. [منبع: وزارت کار ایالات متحده، دفتر آمار کار.]

تورم فزاینده. تورم در حیطه دو یا سه رقمی ۲۰، ۱۰۰ یا ۲۰۰ درصد در سال را «تورم فزاینده» گویند. هر از گاه کشورهای پیشرفته صنعتی مثل ایتالیا یا ژاپن دچار این نوع تورم می‌شوند. در دهه‌های هفتاد و هشتاد بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین مثل آرژانتین و برزیل دارای نرخهای تورم ۵۰ تا ۷۰۰ درصد در سال بوده‌اند.

تورم فزاینده اختلالات اقتصادی جدی‌ای در بر دارد. عموماً اکثر قراردادها از یک ضمیمه قیمت یا یک ارز خارجی مثل دلار برخوردار هستند. در این شرایط ارزش پول به سرعت کاهش می‌یابد، بنابراین مردم برای معاملات روزمره خود از حداقل پول برخوردار خواهند بود. بازارهای مالی با جریان سرمایه به خارج از کشور دچار افت و رکود شدید می‌شوند. مردم کالا احتکار می‌کنند، خانه می‌خرند و هرگز با نرخ بهره صوری کم پول قرض نمی‌دهند. یک یافته جالب آن است که اقتصادهای دچار تورم فزاینده اغلب به‌رغم عملکرد بسیار نامطلوب سیستم قیمتها، به سرعت رشد می‌کنند.

اَبَرتورمْ. گرچه اقتصادها در شرایط تورم فزاینده می‌توانند به بقای خود ادامه دهند، ضربه تحمل‌ناپذیر و سرطان‌وار را هنگامی متحمل خواهند شد که دچار ابرتورم شوند. به اقتصاد بازاری که دست به گریبان افزایشهای چند میلیون یا حتی چند تریلیون درصدی قیمتها در سال است هیچ امیدی نمی‌توان بست.

ابرتورمها به‌خصوص از نظر دانشجویانی که تورم را مطالعه می‌کنند ارزشمند هستند، چون این نوع تورم پیامدهای مصیبت‌بار بسیار مشهودی دارد. به تعریف ابرتورم در کنفدراسیون در طول جنگ داخلی توجه کنید:

> قبلاً با پول در جیبهایمان به فروشگاه می‌رفتیم و با سبد پر از جنس باز می‌گشتیم. حال با سبدهای پر از پول می‌رویم و با جیبهای پر از جنس باز می‌گردیم. همه چیز به‌جز پول کمیاب است! قیمتها مغشوشند و تولید از هیچ‌گونه نظم و سامانی برخودار نیست. غذایی که قبلاً هم قیمت بلیط اوپرا بود حال بیست برابر شده است. همه دارند «چیز» احتکار می‌کنند و سعی دارند از شرّ پول کاغذی «بد» که باعث از میدان به در شدن پول سکه «خوب» از بازار می‌شود خلاص شوند. نتیجه این شرایط بازگشت به معاملات پایاپای است.

مستندترین نمونه ابرتورم در دهه بیست در جمهوری وایمار آلمان اتفاق افتاد. در

شکل ۳۰ـ۴ نشان داده شده است که دولت چگونه نظم و نظام چاپ پول را بر هم ریخت و باعث افزایش نجومی حجم پول و قیمتها شد. از ژانویه سال ۱۹۲۲ تا نوامبر ۱۹۲۳ شاخص قیمت از ۱ به ۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ افزایش یافت. اگر کسی در اوایل ۱۹۹۲ اوراق قرضه آلمان به ارزش ۳۰۰ میلیون در اختیار داشت، دو سال بعد با آن حتی توان خرید یک تکه شکلات را نیز نداشت.

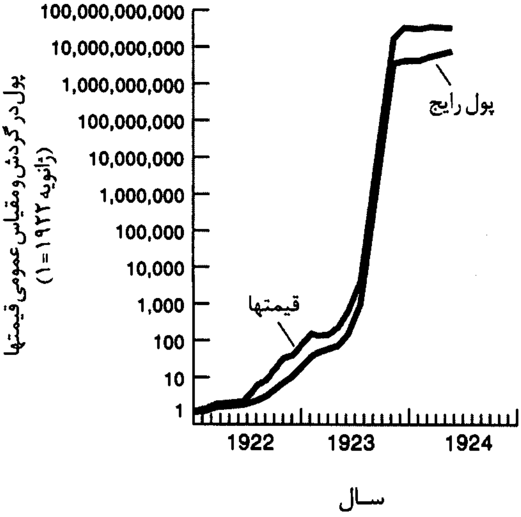

شکل ۳۰ـ۴. پول و اَبَر تورم در آلمان ۱۹۲۲-۱۹۲۴

در اوایل دهه بیست، جمهوری نوپای ویمار در آلمان سعی داشت اقساط سنگین بدهیهای خود را بپردازد و به نحوی طلبکاران خود را راضی نماید. ویمار نمی‌توانست برای تأمین هزینه‌های دولت، مالیاتها را به حد کافی افزایش دهد، بنابراین برای پرداخت صورتحسابهای خود به چاپ بی‌حد و مرز پول روی آورد. ذخیره ارزی از اوایل ۱۹۲۲ تا دسامبر ۱۹۲۳ افزایش نجومی یافت و قیمتها مقارن با تلاش مردم برای خرج کردن پولشان قبل از افت ارزش آن، شدیداً صعود کرد. اگر در ژانویه سال ۱۹۲۲ کسی یک میلیارد مارک سرمایه داشت، در پایان این دوره ابرتورم از سرمایه‌اش چه بر جای می‌ماند؟

پس از مطالعات بسیار، محققان برای ابرتورمها چند خصیصه برشمردند. اول، تقاضای حقیقی برای پول (ذخیره پول تقسیم بر سطح قیمت) شدیداً افت می‌یابد. در پایان دوره ابرتورم آلمان، تقاضای حقیقی پول تنها یک سی‌ام این میزان در دو سال پیش بود. در حقیقت، مردم پریشان شده و پولهای خود را مثل سیب‌زمینی‌های داغ، قبل از آن که به دلیل افت ارزش پول بسوزند، به دور می‌ریزند. دوم، قیمتهای نسبی شدیداً بی‌ثبات می‌شوند. در شرایط معمول دستمزدهای حقیقی شخص از یک ماه تا ماه دیگر فقط یک درصد یا کمتر تغییر می‌کنند. در طول سال ۱۹۲۳، دستمزدهای حقیقی در آلمان به‌طور متوسط ماهانه یک سوم درصد (بالا یا پایین) تغییر می‌کرد. این نوسان عظیم در قیمتهای نسبی و دستمزدهای حقیقی ـ و نابرابری‌ها و اختلالات ناشی از آن ـ بر زندگی کارگران و نیز مراکز تجاری تأثیر شگرفی بر جای گذارد و به یکی از عمده‌ترین تاوان‌های ناشی از ابرتورم صحه گذارد.

تأثیر ابرتورم را جی. ام. کینز به بهترین نحو بیان کرده است:

> وقتی تورم ادامه می‌یابد و ارزش حقیقی پول رایج هر ماه دچار نوسان شدید می‌گردد، تمامی روابط دایمی میان وام‌دهنده و وام‌گیرنده که جرثومه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد، چنان دچار آشفتگی می‌گردد که همه چیز مفهوم خود را از دست می‌دهد و روند گردآوری ثروت به یک بازی یا قمار شباهت می‌یابد.

تورم پیش‌بینی شده در برابر تورم پیش‌بینی نشده

یک تمایز مهم در تحلیل تورم آن است که آیا افزایش قیمتها پیش‌بینی شده‌اند یا پیش‌بینی نشده؟ فرض کنید که تمامی قیمتها سالانه ۳ درصد افزایش یابند و مردم توقع داشته باشند که این روند ادامه یابد. در این صورت آیا لزومی دارد که مردم در مواجهه با تورم آشفته گردند؟ در این صورت آیا فرقی دارد که نرخهای واقعی و پیش‌بینی شده تورم سالانه ۱ یا ۳ یا ۵ درصد باشند؟ اقتصاددانان عموماً بر این باورند که تورم پیش‌بینی شده با نرخهای تعدیل شده بر کارایی اقتصادی یا توزیع درآمد و ثروت تأثیر درخور توجهی ندارد. قیمتها به عامل متغیری تبدیل می‌شوند که مردم به‌سادگی رفتار خود را با آن تطبیق می‌دهند.

اما حقیقت این است که تورم معمولاً پیش‌بینی نشده است. برای مثال، مردم روسیه طی چند دهه به قیمتهای ثابت خو گرفته بودند. وقتی در سال ۱۹۹۲ قیمتها آزادانه تغییر یافت،

هیچ‌کس، حتی اقتصاددانان حرفه‌ای حدس نمی‌زدند که قیمتها ظرف ۵ سال آینده هزار برابر خواهند شد. مردمی که از سر بخت بد ثروت خود را با پول رایج روبل حفظ کرده بودند (چه در قالب پول رایج و چه حسابهای پس‌انداز)، دیدند که پس‌اندازهایشان بی‌ارزش شده‌اند.

در کشورهای بالنسبه باثبات‌تر مثل ایالات متحده، تأثیر تورم پیش‌بینی نشده از شدت کمتری برخوردار است، اما درهرحال همین امر در آن کشورها نیز صادقند. افزایش پیش‌بینی نشده قیمتها باعث فقر عده‌ای و ثروتمند شدن عده‌ای دیگر خواهد شد. این نوع تقسیم چه تاوانی در پی دارد؟ شاید «تاوان» حق مطلب را ادا نکند. پیامدهای این امر گذشته از اقتصاد دامان اجتماع را نیز خواهد گرفت. شیوع دستبرد و سرقت فقط باعث کاهش GDP نمی‌شود، بلکه باعث تشویش عمومی نیز می‌شود. به همین نحو، باز توزیع تصادفی ثروت به‌واسطه تورم مثل وادار کردن مردم به انجام قماری است که مردم عموماً از آن گریزانند.

تأثیرات اقتصادی تورم

بانکداران مرکزی در مورد ضرورت مهار تورم متفق‌القولند. در طول دوره‌های تورم شدید، طبق نظرسنجی‌های عمومی، مردم تورم را اولین دشمن اقتصاد کشور می‌دانند. آنچه در مورد تورم خطرناک و پرهزینه است چیست؟ در فوق گفتیم که در طول دوره‌های تورم کل قیمتها و دستمزدها با نرخی همانند دستخوش تغییر نمی‌گردد، یعنی *قیمتهای نسبی* دستخوش تغییر می‌گردند. در نتیجه جداکردن قیمتهای نسبی، دو تأثیر قطعی تورم به این شرحند:

- توزیع مجدد درآمد و ثروت در میان گروههای مختلف.
- اختلال در قیمتهای نسبی و بازده‌های کالاهای مختلف و یا گاهی بازده و اشتغال در اقتصاد.

تأثیرات بر توزیع درآمد و ثروت

تأثیر عمده تورم بر توزیع درآمد و ثروت ملهم از تفاوتهای انواع دارایی‌ها و دیون مردم است.[۱]

---

۱. عناصر مهم ترازنامه در فصل ۷ و ۲۵ شرح داده شده است.

وقتی مردم پول قرض می‌گیرند، افزایش شدید قیمتها به‌نفع آنها خواهد بود. فرض کنید که ۱۰۰۰۰۰ دلار پول قرض می‌گیرید تا خانه‌ای بخرید و اقساط سالانه‌اش با نرخ بهره ثابت معادل ۱۰۰۰۰ دلار باشد. ناگهان در نتیجه تورم شدید تمامی دستمزدها و درآمدها دو برابر می‌شوند. اقساط اسمی سالانه شما هنوز هم ۱۰۰۰۰ دلار است، اما هزینه حقیقی آن نصف خواهد شد. شما می‌توانید با پنجاه درصد کار گذشته، اقساط خود را بپردازید. تورم شدید از راه کاهش ارزش حقیقی وام اقساطی شما باعث افزایش ثروت‌تان خواهد شد.

این نوع تفکر ویژگی مشترک سفته‌بازی در زمینه مستغلات در شرایط بادکردنهای بی‌محتوا است. برای مثال، وقتی قیمتهای زمین در دهه بیست و هفتاد شدیداً افزایش یافت، مردم برای خرید خانه یا مزرعه شدیداً رو به قرض کردن آوردند. سپس وقتی تورم تعدیل شد و اقتصاد دچار رکود گشت، اقساط قروض چنان سنگین شد که هزاران نفر ورشکسته شدند.

اگر شما وام‌دهنده باشید و در قالب اقساط با نرخ ثابت بهره یا اوراق قرضه درازمدت دارای دارایی باشید، می‌توان گفت که اوضاع یکسره تغییر یافته است. افزایش غیرمنتظره قیمتها باعث فقیرتر شدن شما خواهد شد، چون دلارهایی که در قبال وامتان به شما باز گردانده می‌شود دارای ارزشی به مراتب کمتر از دلارهایی است که شما قرض داده‌اید.

اگر تورم مدتی طولانی ادامه یابد، مردم به‌تدریج آن را پیش‌بینی خواهند کرد و بازارها نیز با آن تطبیق خواهند یافت. فرض کنید که اقتصاد در ابتدای امر دارای نرخ بهره ۳ درصد و قیمتهای ثابت باشد. وقتی مردم توقع دارند که قیمتها سالانه ۹ درصد بالا روند، اوراق قرضه و رهن به جای ۳ درصد، ۱۲ درصد عاید آنها خواهند کرد. نرخ بهره اسمی ۱۲ درصد نمایانگر ۳ درصد نرخ بهره حقیقی به‌علاوه ۹ درصد اضافه تورم است. وقتی نرخهای بهره با نرخ جدید تورم تطبیق یابند، دیگر درآمدها و ثروت‌ها بازتوزیع نخواهند شد. تطبیق نرخهای بهره با تورم در تمامی کشورهایی که در زمینه افزایش قیمتها سوابق طولانی دارند، دیده شده است.[1]

برخی اسطوره‌های قدیمی به دلیل تغییرات نهادی دیگر کاربردی ندارند. قبلاً فرض

۱. شکل ۲۵ـ۳ نوسانات نرخهای بهره اسمی و حقیقی ایالات متحده را در سالهای اخیر نشان می‌دهد.

بر این بود که ذخایر مشترک در مقابل تورم مانع خوبی محسوب می‌گردد، اما ثابت شد که در سالهای اخیر این ذخایر با روند حرکت تورم نسبت عکس دارند. گفته می‌شد که زنان بیوه و یتیمان از تورم لطمه می‌بینند. امروزه آنها مستمری بیمه اجتماعی که ضمیمه قیمتهای مصرفی است دریافت می‌کنند، به‌نحوی که آنها از ضایعات حاصل از تورم مصونند، چون با افزایش CPI منافع و مزایا نیز خود به خود افزایش می‌یابند. همچنین بسیاری از انواع قروض و دیون (مثل اقساط «با نرخ شناور»)، دارای نرخهای بهره‌ای هستند که با نرخهای بهره بازار بالا و پایین می‌روند، بنابراین تورم پیش‌بینی نشده به نفع افراد مقروض است و به وام دهندگان نیز کمتر از پیش آسیب رسانده می‌شود.

در مورد اثرات بازتوزیعی تورم تحقیقات بسیاری انجام شده است. نتیجه خلاصه این تحقیقات نشان می‌دهد که تأثیر کلی تورم بسیار پیش‌بینی‌ناپذیر است. آن گروه از مردم که به درآمد حاصل از سرمایه متکی هستند، از تورم لطمه می‌بینند، حال آنکه دستمزدبگیران متنفع خواهند شد.

تأثیر عمده تورم بر باز توزیع درآمد و ثروت از راه تأثیر آن به ارزش حقیقی سرمایه‌های مردم تحقق می‌یابد. در کل، تورم پیش‌بینی نشده باعث توزیع مجدد ثروت و گرفتن آن از وام‌دهندگان و گرفتن آن به وام گیرندگان می‌گردد. کاهش پیش‌بینی نشده تورم تأثیر عکس دارد. اما تورم عمدتاً باعث کاهش درآمد و دارایی‌ها و تقسیم مجدد و تصادفی ثروت در میان مردم و تأثیری ناچیز و بی‌اهمیت بر گروه‌های منحصر به فرد و ویژه می‌گردد.

تأثیرات تورم بر کارایی اقتصادی

تورم علاوه بر توزیع مجدد درآمدها بر دو حیطه ویژه از اقتصاد نیز تأثیر می‌گذارد: بر بازده کل و بر کارآیی اقتصادی. حال کار را با بررسی تأثیرات حاصل بر کارآیی آغاز می‌کنیم.

تورم بر کارآیی اقتصادی تأثیر نامطلوب باقی می‌گذارد، چون نشانه‌های قیمت را مخدوش می‌سازد در اقتصادی که تورم پایین دارد، اگر قیمت یک کالا در بازار بالا برود، هم خریداران و هم فروشندگان می‌دانند که در شرایط عرضه و تقاضای آن کالا تغییر ایجاد شده است و در نتیجه می‌توانند عکس‌العملی درخور داشته باشند. برای مثال، اگر

سوپرمارکتهای منطقه‌ای قیمت گوشتهای خود را پنجاه درصد افزایش دهند، مصرف کنندگان با بصیرت می‌دانند که وقت خوردن جوجه‌های بیشتر فرا رسیده است. به همین نحو، اگر قیمتهای کامپیوترهای جدید ۹۰ درصد افزایش یابد، ممکن است به مدل قدیمی خود بازگردید.

بالعکس، در اقتصادی که تورم بالا دارد، تشخیص میان تغییرات قیمتهای نسبی و تغییرات سطح کلی قیمت بسیار دشوار خواهد شد. اگر تورم دارای نرخ ماهانه ۲۰ یا ۳۰ درصد باشد، فروشگاهها قیمتهای خود را آنقدر تغییر می‌دهند که تغییرات قیمتهای نسبی در دل این اغتشاش گم و محو خواهند شد.

تورم همچنین نحوه استفاده از پول را نیز مختل خواهد کرد. پول رایج همان پولی است که دارای نرخ بهره اسمی صفر است. اگر نرخ تورم از ۰ به ۱۰ درصد در سال افزایش یابد، نرخ حقیقی بهره بر پول رایج از ۰ به ۱۰ درصد در سال تغییر می‌یابد. هیچ راهی برای تصحیح این اختلال وجود ندارد.

در نتیجه نرخ بهره حقیقی منفی بر پول، مردم منابع حقیقی خود را در طول دوران تورم صرف کاهش ذخایر پولی خود می‌کنند. بیش از پیش به بانک می‌روند و وقت و توان ارزشمند خود را صرف می‌کنند. شرکتها برنامه‌های مدیریت نقدینگی عالی و پیچیده طراحی می‌کنند. بنابراین منابع حقیقی به سادگی صرف تطبیق با حربه متغیر پولی می‌شود، نه سرمایه‌گذاریهای مولد.

بسیاری از اقتصاددانان به تأثیر اختلال‌آور تورم بر مالیات اشاره می‌کنند. بخشهای ویژه‌ای از قوانین مالیاتی در قالب دلار نوشته می‌شوند. وقتی قیمتها بالا می‌روند، ارزش حقیقی این‌گونه تمهیدات کاهش می‌یابد. برای مثال، می‌توان برای محاسبه مالیات بر درآمد خود مقدار معین و استانداردی را از درآمد خود کاست. با تورم، ارزش حقیقی این کاهش استاندارد کاهش یافته و ارزش حقیقی مالیاتها افزایش می‌یابد. چنین «مالیات‌بندی غیرقانونی‌ای» باعث شده است بسیاری از کشورها برای جلوگیری از افزایش مالیات ـ در اثر تورم ـ از قوانین مالیاتی استفاده کنند. بخش‌هایی از قوانین مالیاتی ایالات متحده در طول دهه هشتاد ضمیمه شدند.

دست‌کاری و افزودن قوانین جدید مالیاتی به خودی خود باعث تصفیه سیستم مالیاتی و حفظ آن از تأثیرات تورم نمی‌شود، چون تورم باعث مخدوش شدن میزان

درآمد می‌گردد. برای مثال، اگر کسی نرخ بهره‌ای معادل ۶ درصد از سرمایه خود را در سال ۱۹۹۶ دریافت دارد، نیمی از این مقدار جایگزین افت در قدرت خرید این شخص با نرخ سه درصدی تورم می‌گردد. بااین‌حال قوانین مالیاتی میان عایدی حقیقی و بهره‌ای که جبران تورم را می‌کند، هیچ تمایز و تفاوتی قایل نمی‌شود. بسیاری از اختلالات دیگر درآمد و مالیاتها نیز در قوانین مالیاتی امروزی لحاظ شده‌اند.

اما هزینه‌های تورم به هیچ روی محدود به این موارد نیستند. بعضی از اقتصاددانان به هزینه‌های *فهرست انتخاب* تورم اشاره می‌کنند. ایده نهفته در این امر آن است که با تغییر قیمتها، شرکتها باید منابع حقیقی خود را صرف تنظیم قیمتها کنند. برای مثال، رستورانها مجدداً منوهای خود را خواهند نوشت، شرکتهای سفارشات پستی کاتالوگهای خود را دوباره می‌نویسند. شرکتهای تاکسیرانی برای تاکسیهای خود کیلومترشمارهای جدید در نظر خواهند گرفت، شهرها پارکینگ‌های خود را تغییر خواهند داد، و فروشگاهها برچسبهای قیمت کالاهایشان را تغییر خواهند داد. گاهی هزینه‌ها نامحسوسند، مثل هزینه‌های لازم برای جمع کردن مردم برای اخذ تصمیمات جدید در تعیین قیمتها.

تأثیر تورم در حیطه‌های غیرمنتظره‌ای جلوه خواهد یافت. دولتها اغلب با افزایش قیمتها، در ارزش حقیقی برنامه‌های خود دچار افت می‌شوند. در تحقیقی که اخیراً انجام شد مشخص گشته است که پرداختهای بهزیستی دولت به افراد مستمند ـ از هنگامی که دولتها با افزایش هزینه‌های زندگی بودجه خود را بالا برده‌اند ـ کاهش یافته است. صنایع مشمول مقررات گاهی در دوران تورم با ردّ درخواستهای خود جهت افزایش قیمتها روبرو می‌شوند. اکثر برنامه‌های مستمری شرکتها زاییده منافعی هستند که به مفهوم اسمی ثابت هستند، به نحوی که منافع و مزایای حقیقی در طول دوران تورم کاهش می‌یابند. اینها تنها نمونه‌هایی از تأثیرات پیش‌بینی‌ناپذیر تورم بر درآمدهای مردم بود.

تأثیرات کلان اقتصادی بر کارآیی و رشد اقتصادی

علاوه بر تأثیرات خرد اقتصادی و توزیع درآمد، آیا تورم بر فعالیت کلی اقتصادی نیز تأثیری دارد؟ به این سؤال در بخش بعدی پاسخ داده خواهد شد، بنابراین در اینجا صرفاً به نکات عمده اشاره می‌کنیم. تا دهه هفتاد، تورم شدید معمولاً همراه با اشتغال و بازده بالا بود. در ایالات متحده، هرگاه که سرمایه‌گذاری و اشتغال شرایط مطلوبی داشت،

تورم نیز افزایش می‌یافت. در دوران عدم تورم و یا تورمی که شدتی کاهنده داشت ـ دهه نود از قرن گذشته، دهه سی از قرن حاضر، ۱۹۵۴، ۱۹۵۸، ۱۹۸۲ و ۱۹۹۱ ـ، نیروی کار به‌شدت با بیکاری و سرمایه با عدم اشتغال روبرو می‌گشت.

اما بررسی دقیق‌تر اسناد تاریخی واقعیت جالبی را روشن کرده است: پیوند مثبت میان بازده و تورم رابطه‌ای موقت است. در درازمدت، میان تورم و رشد بازده رابطه U معکوس شکلی برقرار است. جدول ۳۰ـ۱ نتایج مطالعه بین‌المللی جدیدی را در باب رابطه تورم و رشد نشان می‌دهد. بر این اساس روشن شده است که رشد اقتصادی در کشورهایی که تورم پایین دارند از همه بیشتر است. حال آنکه کشورهایی که تورم بالا یا عدم تورم دارند روند رشد کندتری نیز دارند. (اما اینجا باید متوجه مغالطه پس از وقوع که در سؤال هفت در آخر فصل به آن پرداخته شده باشیم.)

نرخ تورم (درصد هر سال)	رشد GDP سرانه (درصد هر سال)
-۲۰ _ ۰	۰/۷
۰ _ ۱۰	۲/۴
۱۰ _ ۲۰	۱/۸
۲۰ _ ۴۰	۰/۴
۱۰۰ _ ۲۰۰	-۱/۷
۱۰۰۰ +	-۶/۵

جدول ۳۰ـ۱. تورم و رشد اقتصادی

تجارب ۱۲۷ کشور نشان می‌دهد که سریعترین روند رشد همراه با کمترین نرخهای تورم بوده است. عدم تورم و یا تورم متوسط مقارن با رشد کند است، حال آنکه ابرتورمها با رکود شدید اقتصادی همراهند. [منبع: مایکل برونو و ویلیام ایسترلی، «بحرانهای تورم و رشد درازمدت»، گزارش تحقیقات سیاستهای بانک جهانی ۱۵۱۷، سپتامبر ۱۹۹۵].

صرف‌نظر از تأثیر کوتاه‌مدت یا درازمدت تورم بر بازده و کارآیی اقتصادی، عکس‌العمل بانک فدرال ریزرو در قبال تورم کاملاً مشخص است. هر وقت احتمال تشدید تورم وجود داشته باشد، بانک فدرال ریزرو سعی خواهد کرد از طریق کاهش

روند رشد پول و افزایش نرخهای بهره و در نتیجه محدود کردن رشد بازده حقیقی و افزایش بیکاری، روند تورم را متوقف سازند. درحقیقت، تصمیم بانکهای مرکزی برای مهار تورم دلیل عمده رکود طولانی و شدید در آمریکای شمالی بود که پس از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۹ به وقوع پیوست و نیز رکود شدیدی که از دهه نود در غرب اروپا ایجاد شد.

بنابراین، صرف‌نظر از نتیجه‌گیری اقتصاددانان در باب هزینه‌های فهرست انتخاب یا دیگر هزینه‌های کلان اقتصادی که به دلیل تورم تحمیل می‌شوند، عکس‌العمل سیاستگذاران را باید یکی از هزینه‌های سنگین ناشی از تورم به حساب آورد. این عکس‌العمل عموماً بر مهار تورم از طریق بیکاری شدید و کاهش رشد GDP معطوف بوده است. همان‌طور که در بخش ج آمده است، مقدار بازده و تعداد افرادی که کارهای خود را از دست داده‌اند تا از این راه تورم مهار شود، بسیار زیاد است.

نرخ مطلوب تورم چیست؟

اکثر ملل خواستار رشد اقتصادی سریع، اشتغال کامل و تثبیت قیمتها هستند. اما منظور از «ثبات قیمتها» چیست؟ روند مطلوب درازمدت قیمتها چیست؟ اکثر تحلیلگران اقتصاد کلان به میانگین نرخهای پایین و بالای تورم اشاره می‌کنند. در طول سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۶ در ایالات متحده، تورم در قیمتهای مصرفی سالانه حدوداً نرخ ثابتی معادل ۳ درصد داشت. در طول این مدت، رشد بازده و قیمت بالنسبه قابل پیش‌بینی بود و به ایجاد جو ثبات اقتصاد کلان در ایالات متحده منجر شد.

امروزه بعضی بر این باورند که سیاستها باید گامی پیشتر گذاشته و در پی دستیابی به ثبات کامل قیمتها یا تورم صفر درصد باشند. روبرت هال، از دانشگاه استانفورد، و وی. لی هاسکینز، رییس فدرال ریزرو، به منافع حاصل از پیش‌بینی‌پذیری سطح قیمتهای آینده در هنگام تصمیم‌گیری‌های مردم برای سرمایه‌گذاری اشاره می‌کند. طی لایحه‌ای که اخیراً سناتور کنی مَک، رییس کمیته مشترک اقتصادی، ارایه داده است، بانک فدرال ریزرو باید در پی «تثبیت قیمتها» باشد، چون تثبیت قیمتها باعث حفظ عالی‌ترین سطوح بهره‌وری، درآمدهای حقیقی، استانداردهای زندگی، اشتغال و رقابت جهانی می‌گردد.»

اما بسیاری از تحلیلگران اقتصاد کلان نظر دیگری دارند. آنها می‌گویند، گرچه آرمان

تورم صفر درصد در یک اقتصاد ایده‌آل بسیار مطلوب به نظر می‌رسد، اما ما در دل سیستمی بی‌گسست و بی‌شکستگی زندگی نمی‌کنیم. شاید مهمترین گسست مقاومت کارگران علیه کاهش دستمزدهایشان باشد. اگر میانگین سطح دستمزدها ثابت باشد، این میانگین در بر گیرنده دستمزدهای کاهنده و فزاینده نیز می‌گردد. اما کارگران و شرکتها چندان تمایلی به کاهش دستمزدهای پولی ندارند. در تحقیقات جامع دولتی در باب تغییرات دستمزدها در بخش تولیدی در خلال سالهای ۱۹۵۸-۱۹۷۸ شواهدی دال بر سیر نزولی دستمزدها به‌دست آمده است. در طول این دوره، به‌طور میانگین کمتر از ۰/۱ درصد از کارگران دچار کاهش دستمزد شدند، حتی در سالهایی که نرخ تورم به‌شدت پایین بوده است.

از دیدگاه اقتصاد کلان، این امر بدان مفهوم است که قیمتها و دستمزدهای ثابت، سطح بالاتر و پایدارتر بیکاری و سطح پایینتر بازده ـ در مقایسه با هنگامی که نرخ تورم ۲ تا ۴ درصد است ـ را در پی دارد. در تحقیقی که اخیراً انجام شد تخمین زده شد که تثبیت قیمتها برای ایالات متحده ۱ تا ۳ درصد کاهش بازده و اشتغال به شکل دایم ـ در مقایسه با شرایط مهار تورم در حد ۳ درصد ـ را به‌دنبال دارد. محققان چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند:

> عدم انعطاف نزولی [دستمزدها] باعث می‌شود که بعضی شرکتها در تطبیق دادن دستمزدهای حقیقی دچار اختلال و مشکل شوند و این امر منجر به کاهش شدید سطح اشتغال و اختلال در کارآیی اقتصادی می‌گردد... مهمترین مسأله برای سیاستگذاران این است که رسیدن به سطح تورم صفر درصد باعث ایجاد ناکارآیی شدید در نحوه تخصیص منابع می‌گردد که از نرخ پایدار بیکاری که بی‌دلیل و بدون ضرورت بالاست نیز مشهود است.[1]

می‌توان بحث را به این نحو خلاصه کرد:

در حالی‌که اقتصاددانان ممکن است در مورد سطح دقیق نرخ تورم اختلاف‌نظر داشته باشند، روشن است که سطح قیمت فزاینده و قابل پیش‌بینی بهترین جوّ را برای رشد سالم

۱. ← جرج. اِ، اکرلف، ویلیام. تی دیکنز و جرج. ال. پری، «اقتصاد کلان قانون تورم»، *نوشته‌های بروکینگز در مورد فعالیتهای اقتصادی*، ش ۱، ص ۱-۵۹، ۱۹۹۶.

اقتصادی فراهم می‌آورد. بررسی دقیق شواهد ثابت می‌کند که تورم پایین که اخیراً در ایالات متحده شاهدش بوده‌ایم در سطح بهره‌وری یا بازده حقیقی تأثیر چندانی ندارد. بالعکس، تورم فزاینده یا ابرتورم شدیداً به بهره‌وری و نیز افراد جامعه ـ از طریق توزیع مجدد کردن درآمد و ثروت ـ آسیب می‌زند. در نهایت، گرچه هزینه‌های تورم بالا نیست، بانکداران مرکزی در درازمدت تورم بالا را تاب نخواهند آورد و از طریق کند کردن روند رشد بازده و افزایش بیکاری با رشد تورم مبارزه خواهند کرد.

ب. نظریه مدرن تورم

آیا اقتصادهای بازار می‌توانند همزمان هم از فواید حاصل از اشتغال کامل برخوردار باشند و هم از ثبات قیمتها؟ آیا به‌جز راکد کردن اقتصاد که باعث افزایش چشمگیر بیکاری می‌شود از راه دیگری نمی‌توان تورم را مهار کرد؟ اگر رکود اقتصادی چنان شدید شود که تأمین هزینه لازم برای مهار تورم غیرممکن باشد، آیا «سیاستهای درآمدها» که از طریق آنها بتوان بدون افزایش بیکاری، تورم را کاهش داد، ضروری خواهد بود؟

سؤال و سؤال و سؤال. اما پاسخ گفتن به این سؤالها برای برخورداری از سلامت اقتصادی اقتصادهای مختلط و مدرن حیاتی است. در این فصل نظریه مدرن تورم را بررسی کرده و هزینه‌های کاهش تورم را نیز تحلیل خواهیم نمود.

قیمتها در چارچوب محورهای AS-AD

تورم صرفاً زاییده یک منبع منفرد نیست. تورم نیز چون بیماری دلایل مختلفی دارد. بعضی از تورمها مولود طرف تقاضا هستند و بعضی دیگر ریشه در طرف عرضه دارند. اما یکی از نکات کلیدی در باب تورمهای مدرن این است که نیرویی درونی دارند و وقتی ایجاد شوند و رشد یابند، دیگر مهارشان کار دشواری است.

لختی تورم

در اقتصادهای صنعتی مدرن مثل ایالات متحده، تورم شدیداً *لخت است*، به این مفهوم که آنقدر ادامه خواهد یافت که حوادث اقتصادی باعث تغییرش شوند. می‌توان تورم لخت را با سگ تنبل و پیری مقایسه کرد. اگر سگ لگد نخورد یا گربه‌ای نبیند، همانجاکه هست خواهد ماند. وقتی سگ تحریک شود، ممکن است گربه را تعقیب کند، اما پس از تعقیب در نقطه دیگری خواهد نشست و تا شوک دیگری نبیند، همانجا باقی خواهد ماند.

در دهه نود، قیمتها در ایالات متحده با روندی ثابت سالانه سه درصد افزایش یافت و اکثر مردم به این نرخ تورم خو گرفتند. این نرخ پیش‌بینی شده تورم شامل حال نهادهای اقتصادی نیز شد. توافقهای مربوط به دستمزدها میان نیروی کار و مدیریت در حد نرخ تورمی معادل ۳ درصد نهادینه شد. طرحهای پولی و مالی دولت نرخی سه درصدی یافت. در طول این مدت، نرخ لخت تورم سالانه سه درصد بود. اسامی دیگر موجود برای این مفهوم شامل نرخ تورم مرکزی، نهفته یا پیش‌بینی شده است.

نرخ تورم پیش‌بینی شده که در قراردادها و توافقات غیررسمی نیز لحاظ می‌شود نرخ تورم لخت نام دارد.

تورم لخت ممکن است دیرزمانی ادامه یابد، همان‌گونه که مردم انتظار دارند نرخ تورم دیرزمانی یکسان باقی بماند. در این شرایط، تورم در دل سیستم نهادینه می‌شود. اما سوابق موجود نشان می‌دهد که تورم در درازمدت یکسان و لایتغیر باقی نمی‌ماند. شوکهای مکرر حاصل از تغییرات تقاضای کل، تغییرات شدید قیمت نفت، برداشت ضعیف و غیرمکفی محصولات، نوسانات نرخ ارز خارجی، تغییرات بهره‌وری و دیگر حوادث بی‌شمار باعث می‌شوند که تورم به پایین یا بالای خط لختی‌اش حرکت کرده و تغییر یابد. انواع عمده شوکها شامل شوکهای حاصل از نوسان و هزینه هستند.

در یک دوره زمانی مشخص، اقتصاد دارای نرخ تورمی است که با انتظارات مردم همخوانی دارد. این نرخ تورم لخت آنقدر ادامه خواهد یافت تا شوک دیگری باعث کاهش یا افزایش آن گردد.

تورم ناشی از فراکش تقاضا

یکی دیگر از شوکهای عمده بر تورم، تغییر در تقاضای کل است. در فصلهای پیش دیدیم که نوسانات سرمایه‌گذاری، هزینه دولت یا صادرات خالص می‌توانند تقاضای کل را تغییر دهند و باعث شوند بازده از سطح بالقوه‌اش منحرف گردد. همچنین دیدیم که چگونه بانک مرکزی یک ملت بر فعالیت اقتصادی آن تأثیر می‌گذارد. دلیل این امر هر چه باشد، تورم ناشی از فراکش تقاضا وقتی روی می‌دهد که تقاضای کل در مقایسه با سطح بالقوه بهره‌وری اقتصاد رشد بیشتری داشته و قیمتها را تا سطح توازن عرضه و تقاضای کل افزایش دهد. در حقیقت، دلارهای تقاضا برای عرضه محدود کالاها با هم رقابت می‌کنند و قیمت آنها را بالا می‌برند. با کاهش بیکاری و کاهش تعداد کارگران، دستمزدها بالا رفته و روند افزایش تورم تسریع می‌گردد.

اغلب وقتی شاهد تورم تقاضا هستیم که کشور برای تأمین بودجه هزینه‌هایش، به پول متکی شود. رشد سریع عرضه پول باعث افزایش تقاضای کل می‌شود که به نوبه خود باعث افزایش سطح قیمت می‌گردد. در این مثال، روند علت و معلول کاملاً روشن است. این روند از عرضه پول تا تقاضای کل و تورم را شامل می‌گردد. بنابراین وقتی در سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ بانک مرکزی آلمان میلیاردها و میلیاردها مارک اسکناس چاپ کرد که در بازار صرف تهیه نان و مسکن شد، تعجبی نداشت که سطح قیمتها در آلمان یک میلیارد بار افزایش یافت و پول رایج کشور را بی‌ارزش ساخت. این یک نمونه از تورم شدید ناشی از فراکش تقاضاست. این وضعیت مجدداً هنگامی که دولت روسیه کمبود بودجه خود را در اوایل دهه نود با چاپ روبل برطرف ساخت، تکرار شد. نتیجه امر نرخ تورمی بود که به‌طور میانگین *ماهانه* ۲۵ درصد بود [یا $((۱/۲۵)^{۱۲} - ۱) \times ۱۰۰ = ۱۳۵۵$ درصد در سال].

شکل ۳۰-۵ روند تورم ناشی از فراکش تقاضا را در ارتباط با عرضه و تقاضای کل نشان می‌دهد. فرض کنید که نقطه توازن اولیه E است و افزایش هزینه‌ها باعث می‌شود که محور AD به سمت بالا متوجه شده و به سمت راست برود. نقطه توازن اقتصاد از E به E' می‌رسد. در این سطح فزونی یافته تقاضا، قیمتها از نقطه P به P' افزایش می‌یابد. تورم ناشی از فراکش تقاضا ایجاد شده است.

تورم ناشی از فشار هزینه

مبانی تورم ناشی از فشار هزینه توسط اقتصاددانان کلاسیک درک شد و برای تشریح نوسانات گذشته قیمت به‌کار گرفته شد. اما در خلال نیم‌قرن گذشته روند تورم تغییر یافت و تنها نظری به سوابق قیمتها مؤید این امر است. امروزه قیمتها راهی یک سویه را می‌پیمایند: در دوران رکود افزوده می‌شوند و در دوران رونق اقتصادی افزایش آنها تسریع می‌گردند. و این امر شامل تمامی اقتصادهای بازار در سراسر جهان می‌شود. آنچه تورم مدرن را از تورم ناشی از فراکش تقاضا جدا می‌کند این است که قیمتها و دستمزدها قبل از رسیدن به سطح اشتغال کامل شروع به افزایش می‌نمایند و حتی هنگامی که ۳۰ درصد از ظرفیت کارخانه‌ها بلااستفاده می‌مانند و ۱۰ درصد از نیروی کار بیکار می‌گردند نیز این روند ادامه می‌یابد. این پدیده را تحت عنوان تورم *ناشی از فشار هزینه* یا *شوک عرضه* می‌شناسیم.

تورم حاصل از افزایش هزینه‌ها در طول دوران بیکاری شدید و به‌کارگیری نامطلوب منابع، تورم ناشی از فشار هزینه نامیده می‌شود.

تورم ناشی از فشار هزینه در اوایل دوران اقتصادهای بازار اتفاق نیفتاد و اولین بار در دهه‌های سی و چهل دیده شد که به تغییر شدید در الگوی رفتار قیمتها پس از جنگ جهانی دوم ـ شکل ۳۰ـ۳، منجر گشت.

اقتصاددانان برای تشریح تورم ناشی از فشار هزینه اغلب کار را با دستمزدها، که آشکارا بخش مهمی از هزینه‌های تجاری‌اند، شروع می‌کنند. برای مثال، در سال ۱۹۸۲ وقتی نرخ بیکاری تقریباً ۱۰ درصد بود، دستمزدها ۵ درصد بالا رفت. دستمزدها حتی در دوره رکود نیز بالا می‌رود، چون قیمتها به مثابه قیمتهای اداره شده‌اند و کاهش دستمزدها نیز همواره با مقاومت و مخالفت بسیار روبرو می‌گردد.

از دهه هفتاد به بعد، شوکهای هزینه‌ای عمدتاً ناشی از تغییرات شدید در قیمتهای نفت و غذا و نوسانات نرخ ارز بوده است. در سال ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸ و مدت کوتاهی از سال ۱۹۹۰ کشورها به امور تجارت اقتصاد کلان خود می‌رسیدند که بازارهای نفت دستخوش کمبودهای شدیدی شد. قیمتهای نفت به‌شدت بالا رفت و هزینه‌های تجاری تولید افزایش یافت. نتایج وضعیت ناشی از این سه دلیل مشابه نبودند، اما در هر مورد تورم شدید ناشی از فشار هزینه در پی افزایش قیمت نفت به وقوع پیوست. گاهی

شوکهای هزینه‌ای مطلوبند. برای مثال، گرایشات مطلوب در هزینه‌های بهداشتی و نرخ تبادل دلار در ایالات متحده در اواسط دهه نود نشان‌دهنده صعود AS بود.

انتظارات و لختی تورم

ممکن است بپرسید چرا تورم چنین لختی یا تکانه قوی‌ای دارد؟ پاسخ این است که اکثر قیمتها و دستمزدها با توجه به شرایط اقتصادی آینده تعیین می‌شوند. وقتی قیمتها و دستمزدها به سرعت در حال افزایش هستند و انتظار می‌رود که همین‌گونه نیز باقی بمانند، مراکز تجاری و کارگران نیز در تصمیم‌گیری‌های خود در بابِ قیمت و دستمزد، نرخ فزاینده تورم را لحاظ خواهند کرد. انتظارات مردم در مورد بالا یا پایین بودن نرخ تورم پیش‌بینی‌هایی هستند که به تحقیق متحقق خواهند شد.

برای تشریح نقش انتظارات مردم در ایجاد تورم لخت، می‌توان از مثالی فرضی استفاده کرد. برای مثال، شرکت براس میلز، شرکتی غیرصنفی تولید ابزار سبک صنعتی، را در نظر بگیرید که در سال ۱۹۹۷ در مورد دستمزدها و حقوق سالانه خود برای سال ۱۹۹۸ در حال تصمیم‌گیری است. فروش شرکت خوب است و در زمینه عرضه و تقاضا شاهد هیچ شوکی نیست. اقتصاددان براس میلز گزارش داده است که هیچ شوک تورمی یا ضدتورمی‌ای دیده نشده است و مراکز پیش‌بینی کننده پیش‌بینی می‌کنند که در سال ۱۹۹۸ نرخ رشد دستمزد ملی ۴ درصد خواهد بود. براس میلز در ارتباط با شرکتهای محلی تحقیق کرده و دریافته است که اکثر کارفرماها برای ترمیمِ ۳ تا ۵ درصدی سال آینده، قصد افزایش دستمزدها را دارند. در این صورت، تمامی نشانه‌ها مؤید افزایش دستمزد چهاردرصدی برای سال ۱۹۹۸ در مقایسه با سال ۱۹۹۷ هستند.

براس میلز در بررسی بازار کار درونی خودش، تعیین می‌کند که دستمزدهایش با بازار کار محلی همخوانی و هماهنگی دارد. از آنجا که مدیران نمی‌خواهند از سطح دستمزدهای محلی نیروی کار عقب باشند، براس میلز تصمیم می‌گیرد که سعی کند تا با افزایش دستمزدهای محلی برابری نماید. بنابراین براس میلز دستمزدهای خود را در سطح افزایش پیش‌بینی شده بازار بالا می‌برد، حد متوسط چهار درصد دستمزد برای سال ۱۹۹۸.

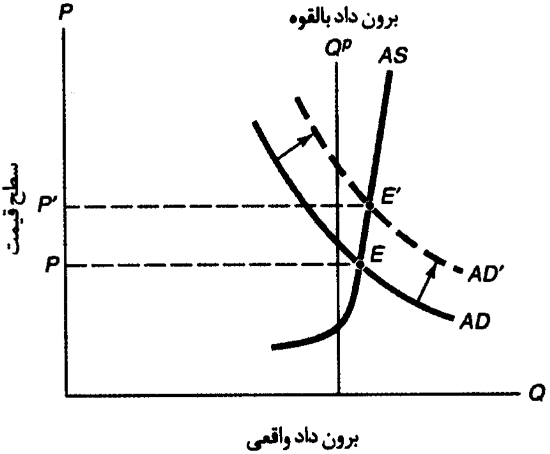

شکل ۳۰ـ۵. تورم ناشی از فراکش تقاضا موقعی روی می‌دهد که چند مورد کالای محدود هزینه بالایی داشته باشد.
در سطوح بالای بازده، وقتی تقاضای کل افزایش می‌یابد، هزینه فزاینده برای کالاهایی محدود در حالت رقابت قرار می‌گیرد. با منحنی شیب‌دار AS، بخش اعظم هزینه کل فزونی یافته منجر به افزایش قیمتها می‌گردد. قیمتها از P به P′ افزایش می‌یابد. این تورم، تورم ناشی از فراکش تقاضا است. در این چارچوب تورم ناشی از فشار هزینه را چگونه تحلیل می‌کنند؟

فرآیند تعیین دستمزدها و حقوقها با گوشه چشمی به شرایط اقتصادی احتمالی آینده می‌تواند عملاً شامل حال تمامی کارفرماها بشود. این نوع استدلال در برگیرنده بسیاری از قیمتهای تولیدی ـ مثل آموزش در دانشکده‌ها، قیمت مدل اتومبیل و نرخهای تلفنهای راه دور ـ نیز می‌شود که پس از تعیین، تغییرشان بسیار مشکل خواهد بود. به‌دلیل طول مدت لازم برای تعدیل و اصلاح انتظارات مردم در باب تورم و هماهنگ ساختن اکثر دستمزدها و بسیاری از قیمتها، تورم لخت تنها تحت تأثیر شوکهای عمده یا تغییر سیاستهای اقتصادی دگرگون خواهد شد.

شکل ۳۰ـ۶ روند تورم لخت را نشان می‌دهد. فرض کنید بازده بالقوه ثابت باشد و

عرضه و تقاضا تحت تأثیر هیچ‌گونه شوکی قرار نگیرند. اگر همه انتظار داشته باشند که میانگین هزینه‌ها و قیمتها سالانه سه درصد افزایش یابد، منحنی AS سالانه با نرخی سه درصدی سیر صعودی خواهد یافت. اگر شوک تقاضایی وجود نداشته باشد، منحنی AD نیز با همین نرخ رو به بالا خواهد رفت. نقطه تقاطع منحنی‌های AD و AS سالانه ۳ درصد بالا خواهد رفت. از این رو، نقطه توازن اقتصاد کلان از نقطه E به 'E و به "E حرکت خواهد کرد. قیمتها از یک سال تا سال دیگر ۳ درصد افزایش می‌یابد: تورم لخت نیز در سطح سه درصد تعیین خواهد شد.

تورم لخت هنگامی ایجاد خواهد شد که منحنی‌های AS و AD با یک نرخ همانند سیر صعودی طی کنند.

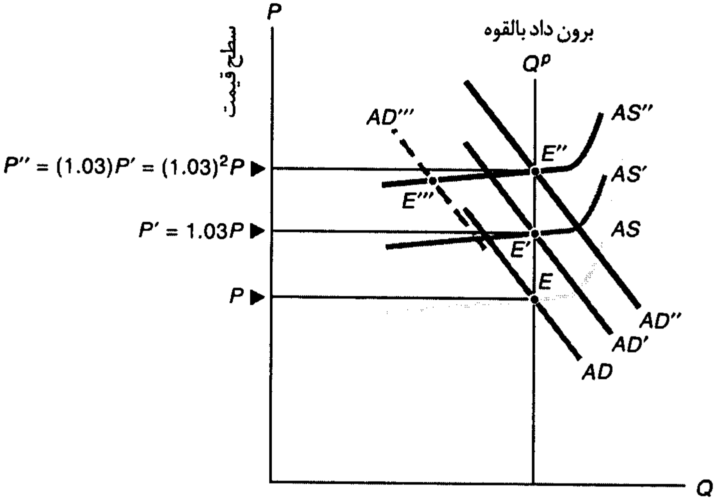

شکل ۳۰ـ۶. سیر صعودی قیمتها و دستمزدها هنگامی متحقق خواهد شد که عرضه و تقاضای کل با هم افزایش یابند.

فرض کنید که هزینه‌های تولید سالانه ۳ درصد بالا روند. بنابراین برای هر سطح از بازده، منحنی AS در سال آینده سه درصد افزایش خواهد یافت و سال پس از آن سه درصد دیگر و الی آخر. اگر منحنی AD با همین نرخ سیر صعودی بیابد، بازده تقریباً برابر سطح بالقوه خواهد بود و قیمتها نیز سه درصد افزایش خواهند یافت. وقتی نقطه توازن اقتصاد کلان از E به 'E و سپس "E تغییر یابد، قیمتها با سرعتی ثابت و به دلیل تورم لخت بالا خواهند رفت. با استفاده از این چارچوب می‌توان نرخ لختی تورم ۱ تا ۵ درصدی را برای هر سال ترسیم نمود.

سطوح قیمت در برابر تورم

با استفاده از شکل ۳۰ـ۶ می‌توان میان نوسانات سطح قیمت و نوسانات تورم تمیز مفیدی قایل شد. در کل، افزایش تقاضای کل باعث افزایش قیمتها ـ در صورت ثابت ماندن دیگر عوامل ـ خواهد شد. به‌همین نحو، حرکت منحنی AS به سمت بالا که ناشی از افزایش دستمزدها و دیگر هزینه‌هاست، باعث افزایش قیمتها ـ در صورت ثابت ماندن دیگر عوامل ـ خواهد شد.

اما البته دیگر عوامل همیشه در حال تغییرند، به‌ویژه منحنی‌های AD و AS هرگز ثابت باقی نخواهند ماند. برای مثال، شکل ۳۰ـ۶ نشان می‌دهد که منحنی‌های AS و AD به بالا حرکت می‌کنند.

اما اگر در طول دوره سوم منحنی AS یا AD دستخوش نوسانی غیرمنتظره شوند، چه؟ تأثیر حاصل بر قیمتها و تورم چگونه خواهد بود؟ برای مثال، فرض کنید که منحنی AD' دوره سوم به سمت چپ حرکت کرده و به نقطه AD'' برسد. این امر ممکن است موجد یک رکود باشد و نقطه توازن جدید روی منحنی AD'' روی نقطه E'' قرار گیرد. در این نقطه، بازده به زیر سطح بالقوه خود افت می‌کند و نرخ قیمتها و تورم کمتر از E'' خواهد بود، اما اقتصاد همچنان دستخوش تورم است، چون سطح قیمت در نقطه E'' هنوز هم بالاتر از نقطه توازن دوره قبلی در E' و قیمت P' خواهد بود.

نیروهای اقتصادی می‌توانند سطح قیمت را به نازلترین سطح ممکن تقلیل دهند. اما به دلیل نیروی افزایش هزینه‌ها و قیمتها، اقتصاد ممکن است حتی به‌رغم وجود چنین شوکهایی نیز دست به گریبان تورم باشد.

منحنی فیلیپس

ای. دابلیو. فیلیپس، اقتصاددانی که مقدار عوامل تعیین‌کننده تورم دستمزد را تعیین کرد، برای ارایه روند تورم شیوه مفیدی به‌کار گرفت. فیلیپس پس از بررسی دقیق داده‌های بیش از یک قرن در باب بیکاری و دستمزدهای ایالات متحده، دریافت که میان بیکاری و تغییرات دستمزدها رابطه معکوسی برقرار است. اما بیکاری چطور رشد دستمزدها را کاهش می‌دهد؟ دلیل آن است که کارگران برای افزایش دستمزد فشار کمتری وارد می‌کنند. این در هنگامی است که تعداد انواع کار کمتر باشد و به‌علاوه، شرکتها در زمان

کم بودن سود خود با قاطعیت بیشتری در برابر درخواست اضافه دستمزد از خود مقاومت و سرسختی نشان می‌دهند.

منحنی فیلیپس برای تحلیل نوسانات کوتاه‌مدت بیکاری و تورم بسیار مفید است. ساده‌ترین حالت در شکل ۳۰ـ۷ نشان داده شده است. روی محور افقی نمودار نرخ بیکاری نشان داده شده است. روی خط عمودی سمت چپ که رنگ سیاه دارد نرخ سالانه تورم قیمت ذکر شده است. خط رنگ خورده عمودی در سمت راست نشان دهنده نرخ تورم دستمزد است. با حرکت به سمت چپ روی منحنی فیلیپس از راه کاهش بیکاری، نرخ افزایش قیمت و دستمزد روی محور افزایش می‌یابد.

این منحنی در برگیرنده یک مقیاس ریاضی‌گونه برای تورم است. فرض کنید که نرخ بهره‌وری نیروی کار (بازده سرانه کارگران) با نرخ ثابت یک درصد در سال افزایش یابد. بعد فرض کنید که شرکتها قیمتها را بر اساس هزینه‌های متوسط کار تعیین می‌کنند، به نحوی که قیمتها همیشه درست به اندازه هزینه‌های متوسط کار به ازای هر یک واحد از بازده تغییر یابند. اگر دستمزدها با نرخ ۴ درصد بالا روند و بهره‌وری دارای نرخ افزایش یک درصد باشد، آنگاه متوسط هزینه‌های کار با نرخ ۳ درصد رشد خواهد کرد. در نتیجه، قیمتها نیز رشد ۳ درصدی خواهند داشت.

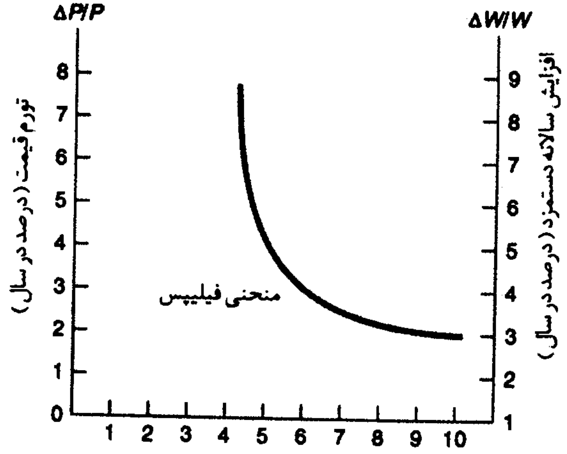

شکل ۳۰ـ۷. منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس توازن میان تورم و بیکاری را نشان می‌دهد.
منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس نشان‌دهنده رابطه معکوس تورم و بیکاری است. خط رنگ خورده تغییر دستمزد روی محور عمودی سمت راست از خط سیاه تورم در سمت چپ بالاتر است. نرخ رشد متوسط بهره‌وری نیروی کار نیز یک درصد فرض خواهد شد.

علم اقتصاد در عمل: رابطه دستمزد و قیمت: رابطه میان قیمتها، دستمزدها و بهره‌وری را می‌توان به شکل زیر بیان کرد: این واقعیت که قیمتها بر اساس هزینه‌های متوسط نیروی کار به ازای هر یک واحد از بازده تعیین می‌شود، نشان می‌دهد که P همیشه متناسب با WL/Q است. P سطح قیمت، W نرخ دستمزد، L ساعات کار و Q بازده است. فرض کنید که بهره‌وری متوسط کار (Q/L) به شکل ثابت سالانه نرخ رشدی معادل یک درصد دارد. بنابراین، اگر دستمزدها سالانه ۴ درصد رشد، قیمتها ۳ درصد رشد سالانه خواهد داشت (= ۴ درصد رشد در دستمزدها منهای یک درصد رشد در بهره‌وری). به شکلی کلی‌تر

نرخ رشد بهره‌وری - نرخ رشد دستمزد = نرخ تورم

این معادله نشان دهنده رابطه میان تورم قیمت و تورم دستمزد است.

با استفاده از این معادله تورم، می‌توان در شکل ۳۰-۷ رابطه میان افزایش دستمزد و قیمت را مشاهده کرد. این دو مقیاس در شکل صرفاً به‌لحاظ نرخ فرضی رشد بهره‌وری با هم متفاوتند (بنابراین تغییر قیمت چهار درصد در سال باعث تغییر دستمزد ۵ درصد در سال خواهد شد، البته به شرط آن‌که رشد بهره‌وری یک درصد در سال و رشد قیمتها معادل متوسط هزینه کار باشد).

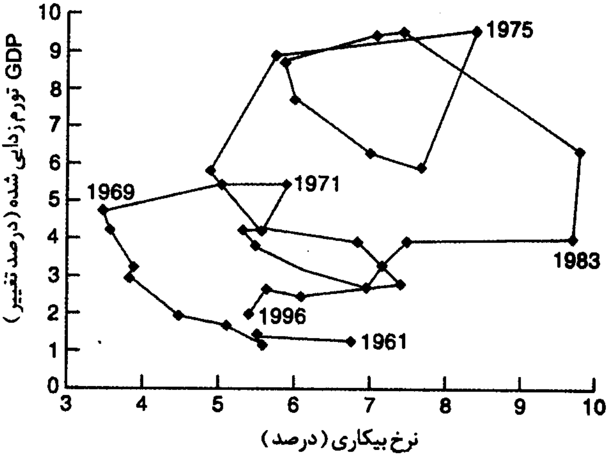

شکل ۳۰-۸. منحنی فیلیپس یا حلقه فیلیپس؟
داده‌های مربوط به بیکاری و تورم در سه دهه گذشته نشانگر رابطه‌ای پیچیده‌اند. نظریه‌های مدرن نرخ بیکاری، حلقه فیلیپس و حرکت درونی و خارجی به واسطه تغییرات در نرخ پیش‌بینی شده تورم را شرح می‌دهند. [منبع: گزارش اقتصادی رییس‌جمهوری، ۱۹۹۷، شاخص قیمت در اینجا شاخص قیمت برای GDP است].

تفسیر

منحنی فیلیپس در مدل عرضه و تقاضای کل چه جایگاهی دارد؟ بهترین نحوه تلقی منحنی فیلیپس در شکل ۳۰-۷ این است که آن را رابطه‌ای کوتاه‌مدت میان تورم و بیکاری محسوب داریم (در صورتی که تقاضای کل نوسان کند، اما عرضه کل با نرخ لخت به تغییر خود ادامه دهد. با مقایسه دو شکل ۳۰-۶ و ۳۰-۷ می‌توان این مسأله را به خوبی درک نمود.

فرض کنید که نرخ بیکاری ۶ درصدی بر بازده بالقوه تأثیر بگذارد. تا وقتی بازده در سطح بالقوه خود باقی بماند، بیکاری در سطح ۶ درصد باقی خواهد ماند و تورم سالانه با رشدی ۳ درصدی افزایش خواهد یافت. اما فرض کنید که تغییر در تقاضای کل در دوره سوم صورت گیرد، به‌نحوی که نقطه توازن در شکل ۳۰-۶ به جای E' بر E'' معطوف گردد.

در این صورت بازده پایینتر از سطح بالقوه، بیکاری به بیش از ۶ درصد و تورم دچار کاهش خواهد شد. برای درک بهتر این مسأله در شکل ۳۰-۷ نرخهای بیکاری و تورم را وارد کنید تا در شکل ۳۰-۶ بر نقاط E' و E'' معطوف گردد.

باید به خاطر داشت که منحنی فیلیپس نشانگر یک توازن ثابت نیست. وقتی نرخ لخت تورم تغییر می‌کند، منحنی فیلیپس نیز نوسان می‌یابد. شکل ۳۰-۸ طرح و الگوی تورم و بیکاری را در سالهای ۱۹۶۱-۱۹۹۶ نشان می‌دهد. نقاط در جهت عقربه ساعت در گردشند و بعضی نوسانات رو به داخل و رو به خارج نیز مشاهده می‌گردد. یکی از عمده‌ترین مسایل در اقتصاد کلان مدرن حول محور تفسیر نوسانات منحنی فیلیپس در جهت عقربه ساعت گردیده است.

پایین‌ترین نرخ پایدار بیکاری

برای توضیح ظاهر عجیب «حلقه فیلیپس» در شکل ۳۰-۸، اقتصاددانان رویکرد اولیه فیلیپس را اصلاح کردند. این نظریه اصلاح شده که در کار نظری ادموند فلپز و میلتون فریدمن ریشه دارد، میان منحنی طولانی‌مدت فیلیپس و منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس تمایز قایل شد. بنابراین نظریه منحنی فیلیپس با شیب نزولی در شکل ۳۰-۷ تنها برای کوتاه‌مدت از اعتبار و صحت برخوردار است. در درازمدت، یک نرخ حداقل بیکاری

وجود دارد که با روند تغییر نرخ تورم هماهنگ است.[۱] این نرخ را *پایین‌ترین نرخ پایدار بیکاری* یا LSUR می‌نامند. اکثر اقتصاددانان معتقدند که منحنی درازمدت فیلیپس عمودی است.

پایین‌ترین نرخ پایدار بیکاری (LSUR) *نرخی است که در آن نیروهای نزولی و صعودی* تورم قیمت و دستمزد *در حالت توازن قرار می‌گیرند*. در LSUR، *تورم ثابت است و دارای روند فزاینده یا کاهنده* نیست. LSUR *پایینترین* سطح بیکاری *است که در درازمدت بدون فشار صعودی تورم پایدار و قابل حفظ می‌باشد.*

این نظریه را می‌توان به شکل ذیل نیز درک نمود: در هر مقطع زمانی، اقتصاد دارای یک نرخ لخت یا پیش‌بینی شده تورم است. اگر ۱) افزایش تقاضایی در کار نباشد و اگر ۲) شوک عرضه‌ای نیز وجود نداشته باشد، تورم با نرخ لخت ادامه خواهد یافت. اما این شرایط چه مفهومی دارند؟ شرط ۱) بدان معناست که بیکاری از سطح پایداری برخوردار است که در آن فشار صعودی بر دستمزدها با فشار نزولی دستمزدها حاصل از بیکاری برابر خواهد بود. شرط ۲) نیز بدان معناست که تغییرات غیرمعمول در هزینه‌های تولید حاصل از دستمزدها یا موادی چون نفت و واردات وجود ندارد، بنابراین منحنی عرضه کل با نرخ لخت تورم در حال افزایش است. تلفیق شروط ۱) و ۲) منجر به ایجاد شرایطی می‌گردد که در آن تورم با نرخ لخت یا پیش‌بینی شده افزایش می‌یابد.

با وجود شوکهای هزینه یا عرضه چه شرایطی پیش می‌آید؟ هنگامی که بیکاری نرخ پایینی دارد، مانند آنچه در طول جنگ ویتنام شاهدش بودیم، با حرکت در محور کوتاه‌مدت فیلیپس، تورم به بالای نرخ لختش افزایش خواهد یافت. بالعکس، اگر نرخ بیکاری خیلی بیش از نرخ پایدارش افزایش یابد، مانند دهه هشتاد، تورم در حینی که اقتصاد به پایین محور کوتاه‌مدت فیلیپس نزول می‌یابد، کاهش خواهد یافت.

اما این تمام داستان نیست. وقتی تورم به بالای سطح لختش افزایش یابد، مردم خود

---

۱. با سایر اصطلاحات گاهی برخورد خواهد شد. نام اصلی LSUR، «نرخ طبیعی بیکاری» بود. این اصطلاح راضی‌کننده نبود زیرا چیز «طبیعی» در LSUR وجود ندارد. با نقد نظریه‌های اولیه اصطلاح دیگری رایج شد: «نرخ بیکاری که به افزایش نرخ تورم منجر نمی‌شود». این اصلاح نیز بسیار سرانگشتی تخمین می‌زد و تا حدودی نیز گمراه‌کننده بود. زیر این قیمتها هستند که مقدم بر تورم حداقل بیکاری را افزایش می‌دهند.

را با شرایط تورم جدید تطبیق می‌دهند و به تدریج انتظار افزایش تورم را خواهند داشت. نرخ لخت تورم نیز با شرایط جدید وفق یافته و منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس نوسان می‌یابد.

این شرح کوتاه مطلب مهمی را درباره تورم بیان می‌کند: توازن میان تورم و بیکاری تنها تا زمانی پایدار خواهد ماند که تورم لخت یا پیش‌بینی شده لایتغیر باقی بماند. اما وقتی نرخ تورم لخت تغییر یابد، منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس نیز نوسان خواهد یافت.

جابه‌جایی منحنی فیلیپس

این ایده مهم ـ در باب جابه‌جایی منحنی فیلیپس ـ را می‌توان به مثابه رشته مراحلی که این جا در «چرخه فزاینده» و نیز در شکل ۳۰ـ۹ نشان داده شده است، درک نمود.

● *مرحله* ۱. در مرحله اول، بیکاری دارای نرخ پایدار است. هیچ تغییری ناگهانی‌ای در تقاضا یا عرضه وجود ندارد و اقتصاد بر روی محور کوتاه‌مدت فیلیپس (SRPC) در شکل ۳۰ـ۹ بر نقطه A معطوف است.

● *مرحله* ۲. افزایش سریع در بازده در خلال رشد اقتصادی باعث کاهش نرخ بیکاری می‌گردد. با کاهش بیکاری، شرکتها نیز کارگران بیشتری استخدام کرده و دستمزدها را بالا می‌برند. با افزایش بازده به بالاتر از سطح بالقوه‌اش، ظرفیت کاربری بالا رفته و قیمتها افزایش می‌یابد. دستمزدها و قیمتها با سرعت بیشتری رو به افزایش می‌گذارند. در منحنی فیلیپس، اقتصاد سیر صعودی یافته و به سمت چپ و نقطه B معطوف می‌گردد. (به همراه SRPC در شکل ۳۰ـ۹). با این حال انتظارات مردم در مورد تورم هنوز تغییر نیافته است، اما کاهش نرخ بیکاری باعث افزایش تورم در طی دوره دوم می‌گردد.

● *مرحله* ۳. با افزایش تورم، شرکتها و کارگران نیز انتظار افزایش تورم را خواهند داشت. نرخ فزونی یافته تورم نیز به نوبه خود در تصمیم‌گیری‌های مربوط به دستمزد و قیمت مدنظر قرارگرفته می‌شوند. به این ترتیب نرخ پیش‌بینی شده تورم نیز بالا می‌رود. وقتی منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس به سمت بالا نوسان می‌یابد و نقطه توازن جدید روی نقطه C معطوف می‌گردد، روی چارچوب منحنی فیلیپس شاهد افزایش تورم پیش‌بینی شده خواهیم بود.

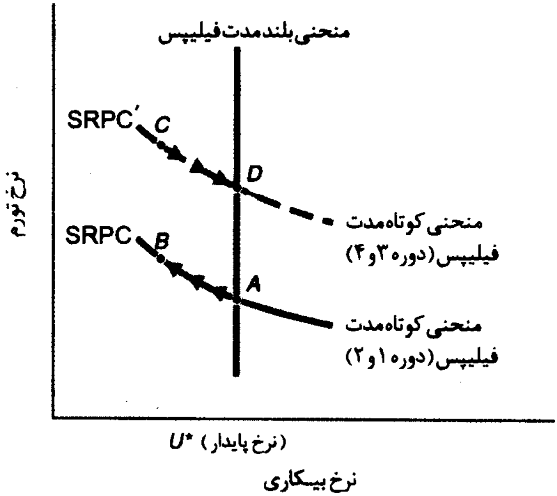

شکل ۳۰ـ۹. تغییرات ناگهانی چگونه بر منحنی فیلیپس تأثیر می‌گذارند.
در این شکل می‌بینیم که یک دوره کاهش بیکاری چگونه بر منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس تأثیر می‌گذارد. اقتصاد از نقطه A آغاز می‌گردد و سپس همراه با کاهش بیکاری به زیر نرخ پایدارش در نقطه B و مرحله دوم، توسعه می‌یابد. در نتیجه، تورم به بالای نرخ لخت! افزایش می‌یابد.
اما با گذشت زمان، افزایش تورم نیز بر منحنی جدید و کوتاه‌مدت فیلیپس تأثیر می‌گذارد، (SRPC′) وقتی اقتصاد به پایین‌ترین نرخ پایدارش در نقطه D و در مرحله ۴ باز می‌گردد، نرخهای لخت و حقیقی تورم بالا می‌روند.
توجه داشته باشید که اگر نقاط A و B و C و D نمایانگر سالهای مختلف باشند، می‌توان این نقاط را به یکدیگر متصل نمود. منحنی متغیر و نوسان‌دار فیلیپس یک حلقه که حرکتش در جهت عقربه ساعت است، مانند موردی که در شکل ۳۰ـ۸ دیدیم، ایجاد کرده است.

● *مرحله ۴.* در مرحله نهایی، با کند شدن روند رشد اقتصاد، رکود اقتصادی باعث بازگشتن بازده به سطح بالقوه قبلی می‌گردد و نرخ بیکاری نیز به سطح پایدار خود در نقطه D باز می‌گردد. تورم به‌دلیل افزایش بیکاری کاهش می‌یابد، اما وقتی به سطح LSUR برسد، نرخ جدید تورم نیز بالاتر خواهد رفت.

به این نتیجه تعجب‌انگیز توجه کنید. از آنجا که نرخ پیش‌بینی شده یا لخت تورم

افزایش یافته است، نرخ تورم در مرحله ۴ بیش از مرحله ۱ است، حتی به‌رغم آنکه نرخ بیکاری در هر دو مرحله یکسان است. اقتصاد نیز از همان GDP حقیقی و سطح بیکاری‌ای برخوردار خواهد بود که در مرحله ۱ داشته است، هرچند قیمتها و GDP صوری نسبت به زمانی که توسعه باعث افزایش نرخ تورم شده بود، رشد سریعتری خواهد داشت.

وقتی بیکاری افزایش یافته و نرخ واقعی تورم به زیر نرخ لختش کاهش یابد، «چرخه ساده» خواهیم داشت. نرخ لخت تورم در دوران رکود اقتصادی پایین می‌آید و اقتصاد حین بازگشت به نرخ پایدار بیکاری از نرخ تورم پایینتری برخوردار خواهد شد. این چرخه در طول جنگهای کارتر ـ ولکر ـ ریگان علیه تورم در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۴ ایجاد شد.

منحنی درازمدت و عمودی فیلیپس

وقتی نرخ بیکاری از پایینترین نرخ پایدارش فاصله می‌گیرد، نرخ تورم تغییر می‌یابد. اگر شکاف میان نرخ واقعی بیکاری و LSUR همچنان به‌قوّت خود باقی بماند، چه اتفاقی می‌افتد؟ برای مثال، فرض کنید که LSUR شش درصد است، حال آنکه نرخ واقعی بیکاری چهار درصد است. به دلیل این شکاف، تورم از سالی به سال دیگر افزایش خواهد یافت. تورم ممکن است در سال اول ۳ درصد، در سال دوم ۴ درصد و در سال سوم ۵ درصد باشد و به همین نحو هر سال افزایش یابد.

اما این سیر صعودی چه هنگام متوقف خواهد شد؟ هنگامی متوقف خواهد شد که بیکاری به سطح LSUR باز گردد. به دیگر کلام، تا هنگامی که بیکاری زیر نرخ پایدار باشد، تورم دستمزد افزایش خواهد یافت.

روند عکس فوق را می‌توان هنگامی مشاهده کرد که بیکاری شدید باشد. در این صورت تورم تا هنگامی که بیکاری بالاتر از نرخ پایدارش قرار گیرد، کاهش خواهد یافت.

فقط وقتی که بیکاری دارای نرخ پایدار باشد، تورم نرخ ثابتی خواهد داشت، تنها در این صورت است که نرخهای عرضه و تقاضا در بازارها از حالت توازن برخوردار خواهند بود. تنها در این شرایط ـ صرف‌نظر از نرخ لخت تورم ـ تورم نه افزایش خواهد یافت و نه کاهش.

بر اساس نظریه نرخ پایدار بیکاری، تنها سطح بیکاری که با نرخ ثابت تورم همخوان است، پایینترین نرخ پایدار بیکاری است. در این نظریه، منحنی درازمدت فیلیپس را می‌توان به شکل خطی عمودی رسم کرد و همان‌گونه که در شکل ۳۰-۹ در *قالب خط عمودی* DA *نشان داده شده است، بالا آورده و به* LSUR *رساند.*

نظریه نرخ پایدار بیکاری دو مفهوم ضمنی پیرامون سیاست اقتصادی در پی دارد: اول اینکه یک سطح حداقل بیکاری وجود دارد که هر اقتصادی در درازمدت توان تحملش را دارد. بر این اساس، هیچ ملتی نمی‌تواند در درازمدت بدون بالا بردن تورم دستمزدها و قیمتها، نرخ بیکاری را زیر نرخ پایدارش حفظ کند. دوم اینکه یک ملت می‌تواند دارای منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس داشته باشد. دولت می‌تواند برای حفظ نرخ بیکاری ذیل نرخ پایدارش از سیاستهای پولی و مالی بهره گیرد و ملت نیز موقتاً از کاهش نرخ بیکاری برخوردار خواهد بود. اما این رفاه به قیمت افزایش تورم تمام می‌شود. بالعکس، وقتی یک ملت بر این باور است که نرخ تورم لختش بیش از حد بالاست، مثل آنچه در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۲ شاهدش بودیم، باید خود را برای کمیاب شدن پول، آغاز رکود اقتصادی و نیز کاهش تورم آماده کند.

تخمینهای کمّی

گرچه نرخ پایدار بیکاری یکی از مفاهیم اساسی اقتصاد کلان است، نمی‌توان با دقت کامل برآوردهای عددی از نرخ پایدار آن به دست داد. بسیاری از تحلیلگران اقتصاد کلان مثل روبرت جی. گوردون، جیمز استاک و مارک واتسون برای برآورد LSUR از تکنیکهای پیشرفته‌ای استفاده کرده‌اند. در اینجا ما از تخمین آماری دفتر بودجه کنگره (CBO) استفاده کرده‌ایم که LSUR را بر اساس تحقیقات دانشگاهی برآورد کرده است. به گزارش CBO، LSUR از دهه پنجاه به بعد اوج گرفت و حدوداً در سال ۱۹۸۰ به اوج خود، یعنی ۶/۳ درصد رسید. CBO تخمین زده است که از این زمان تا سال ۱۹۹۶، LSUR ۵/۸ درصد کاهش یافته است. تخمین‌های CBO به‌همراه نرخ واقعی بیکاری تا پایان سال ۱۹۹۶ در شکل ۳۰-۱۰ نشان داده شده است.

اقتصاددانان دانشگاهی اعدادی به‌دست داده‌اند و نرخ پایدار را در اواسط دهه نود میان ۵ و ۶/۵ درصد از نیروی کار برآورد نموده‌اند. اکثر اقتصاددانان بر این باورند که با

توجه به نهادهای تعیین قیمتها و دستمزدها، ایالات متحده نمی‌توانند نرخ بیکاری را بدون پذیرش خطر افزایش تورم، زیر ۵ درصد حفظ کنند.

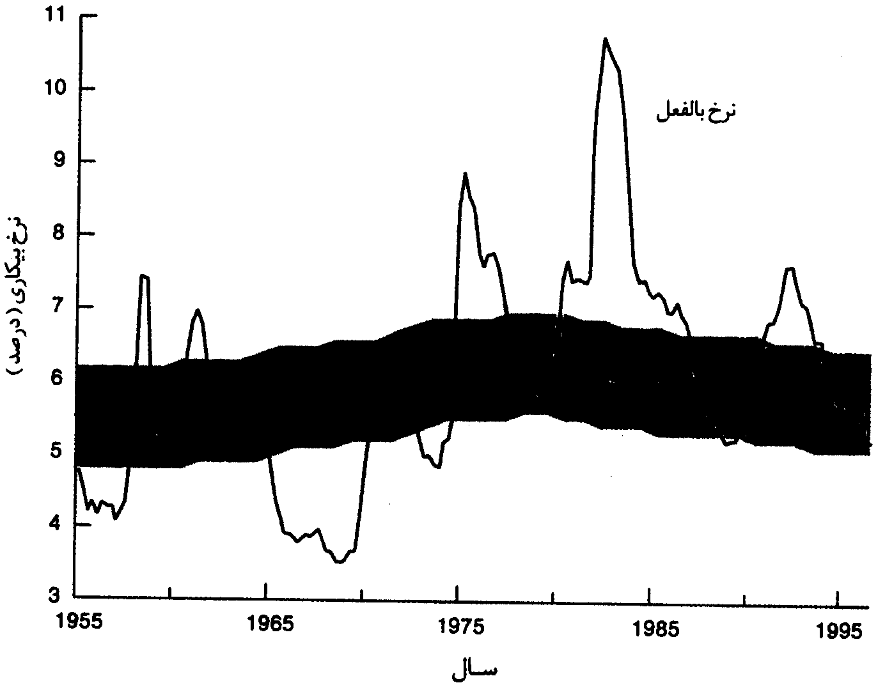

شکل ۳۰ـ۱۰. نرخهای واقعی و پایدار بیکاری، ۱۹۵۵-۱۹۹۶.

پایینترین نرخ پایدار بیکاری وقتی حاصل می‌آید که نیروهای مؤثر بر تورم از توازن برخوردار باشند. زیرا این نرخ، تورم بالا می‌رود و بالای آن، تورم پایین می‌آید. نرخ پایدار در دهه هفتاد و هشتاد بالا رفت و سپس در دهه بعدی کاهش یافت. نرخ پایدار با یک نوار عریض نشان داده شده است تا نشانگر این واقعیت باشد که تخمین دقیق LSUR کار دشواری است. [منبع: نرخ پایدار واقعی، وزارت کار ایالات متحده، *استخدام و درآمد*؛ نرخ پایدار بیکاری، دفتر بودجه کنگره و تحقیقات محققان خصوصی.]

بسیاری از مردم نگران بالا بودن نرخ پایدار هستند. چرا نمی‌توان بدون تسریع روند افزایش تورم، ایجاد کار مناسب برای همگان را تضمین نمود؟ یکی از دلایل این ناتوانی، سطح بالای بیکاری در ایالات متحده است. برای مثال، در سال ۱۹۹۷، سالی که اقتصاد

تقریباً از نرخ پایدار برخوردار بود، بیش از یک سوم از کارگران بیکار جوان بودند (زیر ۲۵ سال). تنها ۲/۱ درصد از نیروی کار کسانی بودند که کارهای خود را از دست داده و بیکار مانده بودند و از ۱۳۶ میلیون افراد بالغ جامعه در نیروی کار، تنها ۹۹۰/۰۰۰ نفر بیش از ۲۶ هفته بیکار ماندند.

علاوه بر مؤلفه بیکاری اصطکاکی، معمولاً بیکاری ساختاری و غیراختیاری نیز وجود دارد. حتی وقتی نرخ بیکاری پایین است، بخش مهمی از بیکاری شامل کسانی است که کار خود را از دست داده‌اند و دیرزمانی است که بیکار مانده‌اند. بازارهای کار نمی‌توانند به سرعت برای کسانی که کار خود را از دست داده‌اند و کارگران بیکار، کار تهیه کنند.

پایینترین نرخ پایدار تورم در ایالات متحده بالاست، چون تحرک کارگران قابل ملاحظه است و نیز چون بازار کار نمی‌تواند به سرعت جبران مافات کارگران بیکار یا از کار بیکار شده را بنماید.

نرخ پایدار کاهنده

شواهد موجود ثابت می‌کنند که نرخ پایدار در ایالات متحده پس از افزایش در دهه‌های هفتاد و هشتاد، در دهه گذشته از $\frac{1}{2}$ تا ۱/۰ درصد کاهش یافته است. یکی از دلایل این افت کاهش قدرت اتحادیه‌های کارگری بود. این اتحادیه‌ها تقریباً کنترل یک چهارم از نیروی کار را بر عهده داشتند، اما تا سال ۱۹۹۶ این میزان حدوداً به یک هشتم تقلیل یافت، به‌خصوص بخش خصوصی شاهد افت بیشتری بود. تضعیف قدرت بازار انحصاری کار به این مفهوم است که شرایط بازار کار، به‌ویژه بیکاری شدید، با سرعت بیشتری به عرصه دستمزدها سرایت می‌کنند.

یکی دیگر از عوامل ساختاری مهم در تقلیل LSUR تحکیم رقابت در اقتصاد آمریکاست. در دو دهه اخیر بسیاری از صنایع از مزاحمت قوانین دست و پاگیر آزاد شده‌اند و شرکتهای خارجی به بسیاری از بازارهای داخلی هجوم آوردند. در بخش خودروسازی، ارتباطات دوربرد، و بازارهای انرژی، رقابت شدیدتر در بازار تولید باعث فزایش رقابت در بازار کار نیز شد. باوجوداین فشار از جانب شرکتهای خارجی یا شرکتهای غیراتحادیه‌ای، دستمزدها در زمان تشدید تقاضا با سرعت کمتری افزایش

یافته و باعث کاهش LSUR می‌گردند. بعضی از تحلیلگران بر این باورند که فشار وارد بر بازارهای کار ناشی از افزایش مهاجرت در نهایت باعث افزایش رقابت در بازارهای کار می‌گردد.

آمارهای گرفته شده از چندین بازار کار مؤید کاهش نرخ پایدار هستند. برای مثال، سطح بیکاری در سال ۱۹۹۶ در مقایسه با سال ۱۹۸۹ بسیار کمتر بود، حتی با اینکه نرخ بیکاری در هر دو سال یکسان بوده است. با کاهش بیکاری، فشار کارگران برای افزایش دستمزد کاهش می‌یابد. به‌علاوه، آن گروه از کارگران که کارهای خود را رها کرده‌اند در سال ۱۹۹۶ یک سوم کمتر از همین افراد در سال ۱۹۸۹ بود (به بخش این مؤلفه از بیکاری در فصل ۲۹ رجوع شود). این امر نشانگر آن است که در حال حاضر تعداد افرادی که به امید یافتن کار بهتر در جایی دیگر، کارهای فعلی خود را رها می‌کنند، کمتر شده است. اقتصاددانان به دقت داده‌های مربوطه را بررسی خواهند کرد تا دریابند که آیا کاهش ظاهری در نرخ پایدار بیکاری یک خصیصه بادوام در اقتصاد آمریکاست یا خیر.

تردیدهایی در باب نرخ پایدار

مفهوم پایینترین نرخ پایدار بیکاری به‌همراه تأثیر حاصل از آن بر بازده GDP بالقوه در درک تورم و رابطه میان شرایط کوتاه‌مدت و درازمدت در اقتصاد کلان حیاتی است. اما نگرش غالب که در این متن ارایه می‌شود مورد توافق و اجماع‌نظر تمامی تحلیل‌گران اقتصاد کلان در سراسر جهان نیست.

یک مسأله مهم نیز این است که آیا نرخ پایدار یک کمیت ثابت است یا خیر. بعضی بر این باورند که یک دوره طولانی بیکاری شدید باعث نابودی تدریجی مهارتهای کاری و نیز فرصت آموزش حین کار می‌گردد و در نتیجه باعث افزایش نرخ پایدار بیکاری می‌گردد. آیا این امکان هست که رشد کند GDP حقیقی باعث کاهش سرمایه‌گذاری و کاهش ذخیره سرمایه کشور بشود؟ آیا این کمبود ظرفیت حتی در صورت بالاتر بودن نرخ بیکاری از سطح پایدار، باز هم موجب افزایش تورم نمی‌گردد؟

تجارب دو دهه اخیر در اروپا مؤید بعضی از این نگرانیها (بحث ما پیرامون معمای بیکاری در اروپا را در انتهای فصل پیش به یاد آورید) است. در اوایل دهه شصت بازارهای کار در آلمان، فرانسه و بریتانیا با نرخهای بیکاری میان ۱ تا ۲ درصد در توازن

قرار گرفت. در اوایل دهه نود، پس از یک دهه رکود و رشد کند کار، توازن در بازار کار با نرخهای بیکاری میان ۶ تا ۱۲ درصد در توازن قرار گرفت. بر اساس تجارب اخیر اروپا، بسیاری از تحلیلگران اقتصاد کلان در پی یافتن راههایی برای تشریح بی‌ثباتی نرخ پایدار و دلبستگی آن به نرخ واقعی بیکاری و نیز نهادهای بازار کار هستند.

مرور

عمده‌ترین مسایلی که باید درک کرد به این شرحند:

- *تورم قدرت بسیار دارد و بسیار لخت است. نرخ تورم تا وارد شدن شوک در تقاضا یا هزینه‌ها ثابت باقی می‌ماند.*
- *درکوتاه‌مدت، افزایش در تقاضای کل ـ که باعث افت نرخ بیکاری به زیر نرخ پایدار می‌گردد ـ باعث افزایش نرخ تورم می‌گردد. افزایش تقاضا باعث کاهش تورم می‌گردد. در کوتاه‌مدت، درحالی‌که منحنی فیلیپس ثابت باشد، میان تورم و بیکاری توازن برقرار می‌شود.*
- *منحنی فیلیپس با نرخ فعلی تورم پیوند نزدیک دارد. دوره کاهش بیکاری و افزایش تورم باعث می‌شود که مردم در انتظار افزایش تورم باشند و این امر باعث نوسان منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس می‌شود.*
- *بر اساس نظریه نرخ پایدار بیکاری، منحنی درازمدت فیلیپس هنگامی که نرخ پایدار بیکاری در پایینترین سطح خود است، عمودی است. تا زمانی که نرخ بیکاری پایینتر از نرخ پایدار باشد، تورم نیز به شکل پیوسته افزایش خواهد یافت.*

ج. معضلات سیاست ضدتورم

اقتصاد در واکنش به نیروهای سیاسی و تغییر در فن‌آوری تحول می‌یابد. نظریه‌های اقتصادی ما که سعی در تشریح تورم و بیکاری دارند، باید تناسب و تطبیق یابند. در این بخش آخر در باب نظریه تورم، به مسایل عمده در مبارزه با تورم خواهیم پرداخت.

منظور از درازمدت دقیقاً چیست؟

بنابر نظریه نرخ پایدار بیکاری، منحنی فیلیپس در درازمدت عمودی است. اما در اینجا منظور از درازمدت چیست؟ طول زمانی که لازم است تا اقتصاد به‌طور کامل با یک شوک تطبیق یابد مشخص نیست. تحقیقات اخیر مؤید آن است که تطبیق کامل ۵ سال یا شاید یک دهه طول بکشد. دلیل این تعلیق زمانی آن اسب که سالها طول می‌کشد تا انتظارات مردم با شرایط موجود تطابق یابند و شرایط نیروی کار و قراردادهای طولانی‌مدت مورد بحث و توافق قرار گیرند و تأثیرات حاصل از شرایط جدید تعدیل گردند. در درازمدت، اقتصاد بازار خود را با شوکهای عرضه یا تقاضای کل وفق می‌دهد و اشتغال را به سطح کامل خود باز می‌گرداند، اما روند این تطبیق بسیار کند است.

کاهش تورم به چه بهایی انجام می‌شود؟

بنابر تحلیل ما، یک کشور می‌تواند از طریق کاهش موقت بازده و افزایش بیکاری، نرخ لخت تورم را تقلیل دهد. اما سیاستگذاران برای تصمیم‌گیری در مورد سیاستهای ضدتورم در صدد بر خواهند آمد که هزینه‌های دقیق از بین بردن تورم را در اقتصاد محاسبه و برآورد کنند. تورم زدایی که به معنای سیاست کاهش نرخ تورم است، به چه بهایی تمام می‌شود؟ این سؤال مثل سؤالی است که در مورد شکل منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس جویا شویم. اگر منحنی فیلیپس تقریباً صاف باشد، کاهش تورم مستلزم افزایش بیکاری و کاهش بازده خواهد بود. اگر منحنی فیلیپس شیب‌دار باشد، افزایش جزیی بیکاری به سرعت تورم را کاهش داده و بالنسبه ضایعات اقتصادی آن نیز کم خواهد بود.

مطالعاتی که در این باب انجام شده است نشان می‌دهد که هزینه کاهش تورم بسته به کشور، نرخ اولیه تورم و سیاستهای حاکم متغیر است. تحلیل‌های ایالات متحده به این سؤال پاسخ تقریباً منسجم و کاملی می‌دهد: کاهش نرخ لخت تورم تا حد ۱/۰ درصد برای ملت حدوداً ۴ درصد از GDP سالانه هزینه دارد. در ارتباط با سطح موجود GDP، همین کار هزینه‌ای معادل کاهش ۳۰۰ میلیارد دلاری در بازده (بنابر قیمتهای سال ۱۹۹۶) را به همراه دارد تا از این راه بتوان سالانه تورم را ۱/۰ درصد تقلیل داد.

این برآورد را می‌توان با استفاده از منحنی فیلیپس شرح داد. تحلیلهای آماری نشان می‌دهند که وقتی نرخ بیکاری ۱/۰ درصد بالاتر از پایینترین نرخ پایدار تورم باشد و

سپس به سطح نرخ پایدار بازگردد، نرخ تورم حدوداً نیم دهم درصد کاهش می‌یابد. بنابراین، کاهش تورم تا حد یک دهم درصد مستلزم آن است که بیکاری ۰/۲ درصد بیش از نرخ پایدار بیکاری (به‌مدت یکسال) باشد.

به یاد داشته باشید که بر اساس قانون اوکان (فصل ۲۹) وقتی نرخ بیکاری ۰/۲ درصد بالاتر از نرخ پایدار باشد، GDP حقیقی ۴ درصد پایینتر از GDP بالقوه خواهد بود. در سال ۱۹۹۶، زمانی که GDP بالقوه (بر حسب قیمتهای سال ۱۹۹۶) ۷۶۰۰ میلیارد دلار بود، کاهش تورم تا حد ۰/۱ درصد مستلزم افزایش ۰/۲ درصدی نرخ بیکاری (U) به‌مدت یک سال بود. بر حسب دلار، کاهش تورم تا حد ۰/۱ درصد هزینه‌ای معادل ذیل در بر خواهد داشت:

۰/۲ درصد U × ۲ درصد GDP به ازای نرخ بیکاری × ۷۶۰۰ میلیارد دلار = ۳۰۴ میلیارد دلار. برآوردهای دیگر در مورد هزینه‌ها از ۱۴۰ تا ۴۰۰ میلیارد دلار به ازای هر یک دهم کاهش تورم را در بر می‌گیرد.

برآورد آماری هزینه کاهش تورم را می‌توان با تجربه آمریکا در طول دوران رکود اقتصادی این کشور در اوایل دهه هشتاد مقایسه کرد. جدول ۳۰-۲ محاسبه کاهش برآورد شده بازده را در دوره رکود (در مقایسه با تولید در سطح بازده بالقوه) و نیز کاهش برآورد شده نرخ تورم لخت را نشان می‌دهد. از این محاسبه چنین برمی‌آید که کاهش تورم در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۴ برای ملت هزینه‌ای تقریباً معادل ۳۰۰ میلیارد دلار کاهش بازده (برحسب قیمتهای ۱۹۹۶) به ازای هر یک دهم کاهش تورم در بر داشته است.

اعتبار و تورم

یکی از مهمترین سؤالها در مورد سیاستهای ضدتورم به نقش اعتبار سیاستها مربوط می‌شود. بسیاری از اقتصاددانان می‌گویند که رویکرد منحنی فیلیپس بیش از حد خوش‌بینانه است. مخالفان می‌گویند سیاستهای معتبر که رسماً اعلام می‌شوند ـ برای مثال، اتخاذ قوانین ثابت پولی یا هدف قرار داده یک GDP صوری مشخص ـ باعث می‌شود که سیاستهای ضدتورم با کاهش کمتر بازده و هزینه‌های کمتر بیکاری، تورم را کاهش می‌دهند.

هزینه کاهش تورم ۱۹۸۰-۱۹۸۴	
نرخ لختی تورم:	
۱۹۷۹	٪۹
۱۹۸۴	٪۴
تغییر:	۵- دهم درصد
تفاوت میان GDP واقعی و بالقوه	
۱۹۸۰	۱۵۰ میلیارد دلار
۱۹۸۱	۲۱۰
۱۹۸۲	۴۷۰
۱۹۸۳	۴۷۰
۱۹۸۴	۲۰۰
مجموع: ۱/۵۰۰ میلیارد دلار	
هزینه کاهش تورم: = ۱/۵۰۰ میلیارد دلار / ۵ دهم درصد	
= ۳۰۰ میلیارد دلار / به ازای هر یک دهم درصد	

جدول ۳۰ـ۲. شرح هزینه کاهش تورم.
این جدول هزینه کاهش نرخ لخت تورم را از ۹ درصد در سال ۱۹۷۹ تا حدود ۴ درصد در سال ۱۹۸۴ نشان می‌دهد. در این مدت نرخ لخت ۰/۵ درصد کاهش یافت، حال آنکه اقتصاد ۱۵۰۰ میلیارد دلار کمتر از سطح بالقوه GDP تولید داشت. تقسیم این دو رقم برآورد ۳۰۰ میلیارد دلاری کاهش بازده برای کاهش هر یک دهم درصد تورم را به دست خواهد داد. این نتیجه از طریق چندین مورد تحقیقات آماری در باب اقتصاد آمریکا تأیید شده است. [منبع: برآوردهای نویسندگان].

این نظریه بر این واقعیت استوار است که تورم روندی لخت دارد که به انتظارات مردم در باب نرخ آینده تورم وابسته است. سیاست معتبر پولی ـ مانند سیاستهایی که یک نرخ ثابت و ناچیز تورم را در نظر دارند ـ باعث می‌شود مردم تصور کنند که شوکهای اقتصادی باعث تورم نمی‌گردند و این اعتقاد نوعی پیش‌بینی مستقل و خود بسنده است. آن عده که

بر اعتبار تأکید می‌کردند، به واسطه «تغییرات رژیم» مانند اصلاحات پولی و مالی ـ که با هزینه‌ای ناچیز در ارتباط با بیکاری یا GDP به ابرتورمهای اطریش و بولیوی پایان دادند ـ از نظریات خود دفاع می‌کنند.

بسیاری از اقتصاددانان در مورد این ادعا که معتبر بودن سیاستها باعث کاهش افت بازده در کاهش تورم می‌گردد، خوش‌بین نبودند. آنها چنین استدلال می‌کردند که گرچه این سیاستها ممکن است در کشورهایی که دچار ابرتورم و جنگ یا انقلاب هستند مفید واقع شوند، اما سیاستهای سفت و سخت ضدتورمی در ایالات متحده از اعتبار چندانی برخوردار نخواهند بود. رییس‌جمهور و کنگره هر بار با افزایش بیکاری جهت مبارزه با تورم، و مزرعه‌داران و کارگران گرداگرد کاخ سفید تظاهرات می‌کردند، خود را می‌باختند.

تجربه نامطلوب سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۴ محک خوبی برای نقد نظریه اعتبار سیاستها بود. در طول این دوره، سیاستهای پولی به نحوی روشن و قطعی تشدید و سخت شد. اما قیمتها به‌شدت بالا بود (جدول ۳۰-۲). اما به‌نظر نمی‌رسد که استفاده از سیاستهای اعلام شده برای‌افزایش اعتبار سیاستها، هزینه‌های مبارزه با تورم را در ایالات متحده کاهش دهد.

آیا می‌توان پایینترین نرخ پایدار بیکاری را باز هم پایین آورد؟

این یافته که کاهش هر یک دهم تورم برای ملت چیزی میان ۱۴۰ تا ۴۰۰ میلیارد دلار هزینه در بر دارد، واکنشهای متفاوتی را برانگیخت. بعضی خواستار کاهش LSUR بودند و دیگران می‌پرسیدند آیا هزینه‌های تحمیلی، ارزش سود حاصل از کاهش تورم را دارند یا خیر و یا اینکه آیا کاهش تورم شیوه‌های مقرون به صرفه‌تری نیز دارد یا نه. اینها سؤالاتی هستند که در طرح سیاستهای ضدتورم که به آنها خواهیم پرداخت مطرح می‌شوند.

با توجه به هزینه‌های ناشی از بیکاری شدید، ممکن است این سؤال مطرح شود: آیا نرخ پایدار، سطح مطلوب بیکاری است؟ اگرنه، برای کاهش آن تا سطح مطلوب چه می‌توان کرد؟ اقتصاددانان کلاسیک می‌گویند که نرخ پایدار (یا آنچه خودشان «نرخ طبیعی» می‌نامند) نمایانگر سطح کارآی بیکاری در اقتصاد است. آنها معتقدند که تلفیق

سیاستهای عرضه و تقاضا ارایه یک طرح کارآ برای اشتغال، افراد بیکار و یا جویندگان کار است. بنابراین کاهش نرخ پایدار بیکاری نیز درست مانند کاهش نرخ جای خالی آپارتمانها کار عاقلانه‌ای نخواهد بود.

اقتصاددانان دیگر شدیداً با این نظر مخالفند. آنها معتقدند که LSUR باید بیش از نرخ بیکاری مطلوب ـ یا آن نرخ بیکاری که در آن رفاه اقتصادی به حداکثر می‌رسد ـ باشد این گروه می‌گویند که در بازار کار مسایل بیرونی و سرریز شده بسیاری دخیل هستند. برای مثال، کارگرانی که از کار خود اخراج شده‌اند متحمل دشواریها و ناملایمی‌های اجتماعی یا اقتصادی متعددی می‌شوند. اما کارفرمایان هزینه‌های حاصل از بیکاری را پرداخت نمی‌کنند. بخش اعظم هزینه‌ها (بیمه بیکاری، هزینه‌های بهداشتی، مشکلات خانوادگی و غیره) جزو هزینه‌های بیرونی بوده و مستقیماً متوجه خود کارگران یا دولت خواهند بود. تا آنجا که بیکاری در برگیرنده هزینه‌های «بیرونی و جانبی» نیز باشد، نرخ پایدار بیکاری از نرخ مطلوب آن بیشتر خواهد بود. کاهش نرخ بیکاری باعث افزایش رفاه اقتصادی خالص ملت می‌گردد.

اگر LSUR نه طبیعی باشد و نه مطلوب، آنگاه چرا نباید سطح اشتغال را کاهش داد؟ دلیل آن است که چنین اقدامی باعث افزایش تورم خواهد شد. بنابراین آن جامعه‌ای برد خواهد کرد که بداند نرخ پایدار بیکاری را چگونه تا حد قابل ملاحظه‌ای کاهش دهد.

چه اقداماتی ممکن است به کاهش نرخ پایدار منجر گردد؟ بعضی از پیشنهادات مربوطه به شرح ذیلند:

● پیشبرد *خدمات بازار کار*. بخشی از بیکاری ریشه در این واقعیت دارد که برخی شغلها مناسب کارگران بیکار نیست. با اطلاعات دقیقتر مثل فهرستهای کامپیوتری مشاغل می‌توان از میزان بیکاری ساختاری کاست.

● تحکیم *برنامه‌های آموزشی*. اگر بخش نیازمندیهای روزنامه یکشنبه را مطالعه کنید، در خواهید یافت که اکثر موقعیتهای شغلی مستلزم مهارت هستند. بالعکس، اکثر افراد بیکار کارگران بی‌مهارت یا نیمه ماهر هستند و یا کارهایی غیرمناسب را انتخاب می‌کنند و یا حتی در شرایط صنعتی نامطلوبی قرار گرفته‌اند. بسیاری بر این باورند که برنامه‌های آموزشی دولتی یا خصوصی بر مهارت کارگران برای یافتن کارهای مناسبتر می‌افزایند. این برنامه‌ها در صورت موفقیت این امکان را به کارگران می‌دهند که زندگی

بارورتری داشته باشند و از بار دولت در پرداختهای انتقالی نیز می‌کاهد.

● برطرف کردن *موانع دولتی*. در فوق گفتیم که دولت در حمایت از مردم در مقابل سختی‌های حاصل از بیکاری و فقر هم زهر بیکاری را کشیده است و انگیزه بیکاران برای یافتن شغل را نیز بالا برده است. برخی اقتصاددانان خواستار اصلاح سیستم بیمه بیکاری، کاهش خطرات بهداشتی در کار و ناتوانی و برنامه‌های بیمه اجتماعی و بهبود شرایط برنامه‌های بهزیستی شده‌اند. ایالات متحده تا حد چشمگیری از بودجه مالی برنامه‌های حمایت درآمد این کشور در دو دهه اخیر کاسته است، منجمله تجدید ساختار بهزیستی در سال ۱۹۹۶. در حالی که این اصلاحات احتمالاً از میزان مشارکت کاری خانواده‌های کم‌درآمد می‌کاهد، تأثیر LSUR در اینجا چندان روشن نیست: اگر کاهش بودجه بهزیستی باعث ورود کارگران بی‌مهارت و بی‌تجربه به نیروی کار می‌گردد، یعنی کارگرانی که مایلند نرخهای بیکاری بیشتری داشته باشند، آنگاه اینگونه اقدامات احتمالاً باعث افزایش LSUR می‌گردد.

پس از بررسی گزینه‌های کاهش LSUR، باید هشداری بدهیم. تحقیقات بسیار و تجارب بازار کار تحلیلگران عینی را واداشته است که در پیشنهادات خود کاملاً رعایت تواضع را بکنند. LSUR در آمریکا در برابر تغییرات شگرف اجتماعی و اقتصادی در چهار دهه گذشته تا حد زیادی ثابت بوده است و عده کمی از محققان معتقدند که اصلاحات واقع‌گرایانه باعث کاهش بیش از چند دهم درصدی LSUR خواهد شد. از دیگر سو، حتی همین تغییر ناچیز نیز بر بازده بالقوه اقتصاد تأثیر به‌سزایی خواهد داشت.

حذف تورم یا سازگاری با آن؟

با توجه به هزینه‌های حذف تورم و مشکل کاهش نرخ پایدار بیکاری، مردم می‌پرسند آیا رفع تورم از طریق رکود اقتصادی و افزایش بیکاری امری مفید هست تا خیر؟ آیا کاهش تورم و تحمل آن مانند کشورهای آمریکای لاتین راه بهتری نیست؟

یک تکنیک برای کنترل تورم «شاخص‌بندی» اقتصاد است. شاخص‌بندی سازوکاری است که از طریق آن دستمزدها، قیمتها و قراردادها به‌طور جزیی یا کلی در سطح کلی قیمت جبران می‌شوند. مثالهای شاخص‌بندی جزیی را در بسیاری از قراردادهای کاری می‌توان یافت. یک مثال نوعی در این خصوص به شرح ذیل است: سال آینده یک

شرکت برای یکی از کارگران خود افزایش دستمزدی معادل ۲ درصد (در صورت عدم وجود تورم) در نظر می‌گیرد. اما اگر قیمتها ظرف ۱۲ ماه آینده ۱۰ درصد بالا رود، شرکت ۴ درصد دیگر افزایش دستمزد خواهد داد. بخشهای دیگر که گاهی شاخص‌بندی می‌گردند شامل سیستم مالیات، اجاره‌بهاها و قراردادهای بلندمدت صنعتی‌اند.

اما چرا نباید کل اقتصاد را شاخص‌بندی نمود؟ در جهان امروز، تورم چندان اهمیت حیاتی ندارد و می‌توان آن را نادیده گرفت و تلاش خود را وقف کاهش بیکاری نمود. این به نظر ایده خوبی است، اما در عمل نقایص فراوانی دارد. شاخص‌بندی به شکل کامل محال است، چون سطح معینی از درآمدهای حقیقی را که عملاً قابل حصول نیست تضمین می‌نماید.

به‌علاوه، هر چه سطح شاخص‌بندی گسترده‌تر باشد، تورم به اقتصاد ضربه سنگینتری وارد خواهد کرد. نرخ بالای شاخص‌بندی مانند الگوی مضاعف بزرگی است که بر شدت شوکهای قیمت خواهد افزود. شاخص‌بندی کامل به مثابه استقبال از تورم فزاینده است. بنابراین سازگار کردن تورم کاری متناقض است: هرچه جامعه‌ای اعضای خود را بیشتر در برابر تورم حمایت کند، تورم بی‌ثبات‌تر خواهد شد. کشورهایی که اقتصاد خود را کاملاً شاخص‌بندی کرده‌اند ساخته‌اند (مانند برزیل)، متوجه شده‌اند که رفع تورم با اقدامات شدید کاری بسیار پرهزینه است.

مطلوب: سیاست ضد تورم با هزینه کم

بنابر نظریه سنّتی تورم، می‌توان صرفاً با جلوگیری از افت بیکاری زیر نرخ پایدار از افزایش تورم جلوگیری کرد. به‌علاوه، در فوق گفتیم که جامعه برای کاهش بازده و بیکاری جهت تثبیت قیمتها باید بهای گزافی بپردازد. برخی از اقتصاددانان این نتیجه را بسیار بدبینانه ارزیابی کرده و در پی یافتن شیوه‌های مقرون به صرفه‌تری برای کنترل تورم هستند. یک مجموعه از سیاستها برای نیل به این هدف مهم *سیاستهای درآمدی* نام دارند که اقدامات دولت برای کنترل تورم از طریق اقدامات مستقیم ـ چه از راه ترغیب کلامی و چه کنترلهای قانونی یا غیره ـ هستند.

در حقیقت، اینگونه سیاستها سعی دارند منحنی فیلیپس را به سمت داخل سوق دهند.

● *کنترلهای دستمزد ـ قیمت یا راهکارهای داوطلبانه دستمزد ـ قیمت* در اسکاندیناوی، بریتانیا، ایالات متحده و غیره به مورد اجرا در آورده است. متأسفانه، کنترلهای قیمت غیرمؤثر شده‌اند، چون مردم از آنها گریزانند. به‌علاوه، این کنترلها نمی‌توانند قیمتها و دستمزد را کاهش دهند، مگر آنکه با سیاستهای مالی و پولی توأم باشند. امروزه کنترلهای دستمزد ـ قیمت برای مهار تورم مدافعان اندکی دارد.

● *استراتژی بازار* توصیه ویژه اکثر اقتصاددانان است. این شیوه بر اصول بازار برای کنترل قیمت و دستمزد استوار است. حامیان تأکید می‌کنند که تحکیم نیروهای بازار از طریق آزادسازی صنایع شیوه مؤثری است. رفع مشکلات بازار برای رقابت با قوانین ضدتر است و حفظ قیمتهای خرده فروشی؛ لغو قوانین دولتی که از رقابتها با سهمیه تجاری خارجی جلوگیری می‌کنند؛ و ترغیب رقابت بین‌المللی؛ ممنوع ساختن انحصارطلبی‌های اتحادیه کارگری. سیاستهای مؤید نیروهای بازار ممکن است مقاومت در برابر افزایش قیمتها و دستمزدها را افزایش دهند، به‌ویژه در بازارهای کار و تولید غیررقابتی.

● *سیاستهای درآمد مالیات ـ محور* (TIP) برای استفاده از سازوکار بازار جهت نیل به اهداف اقتصاد کلان ارایه شده‌اند. TIP برای ترغیب اقدامات ضدتورم از طریق وضع مالیات برای افرادی که دستمزدها و قیمتهایشان فزاینده است و یارانه دادن به کسانی که دستمزدشان آهسته رشد می‌کند عمل می‌کند. رویکرد TIP در کشورهای سوسیالیستی سابق مانند مجارستان و لهستان حدوداً با موفقیت نسبی انجام شد و حتی برای اجرا در ایالات متحده نیز پیشنهاد شده است. اما حتی حامیان TIP نیز تأکید می‌کنند که این شیوه فقط مکمل سازوکار بازار است نه جایگزینی برای آن و همچنین است در مورد سیاستهای مالی و پولی لازم برای کنترل تورم.

● *سیاستهای مشارکت در سود* را مارتین ویتزمان از هاروارد و جیمز مید از کمبریج پیشنهاد داده‌اند. ایده اصلی در اینجا ایجاد قراردادهای کاری جدیدی است که سهمی از سود یا عایدی‌ها را در اختیار کارگران بگذارد ـ نه دستمزدی ثابت. در این شیوه، هزینه جانبی یک کارگر آنقدر کم خواهد بود که اخراج کارگران در دوران رکود اقتصادی برای شرکتها سود چندانی نخواهد داشت. اگر طرح کاهش اخراج کارگران موفقیت‌آمیز باشد، در نتیجه LSUR نیز کاهش خواهد یافت.

مسلماً اقتصاددانان برای دست یافتن به یک سیاست مؤثر و پایدار درآمدی به یک نوشداروی قطعی دست نیافته‌اند. بسیاری از اقتصاددانان نسبت به این رویکردهای رادیکال بدبینند، چون آنها را دخالت بیجای دولت در بازار محسوب می‌کنند. حامیان این شیوه‌ها می‌گویند اینگونه مداخله‌ها سالانه در صورت موفقیت منجر به دستیابی به صدها میلیارد دلار تمام می‌شود که البته درخور توجه دقیق است.

معمایی رنج‌آور

امروزه بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که یک حداقل نرخ پایدار بیکاری وجود دارد که زیر آن اقتصادهای ما فقط با خطر افزایش تورم می‌توانند عملکرد داشته باشند. به‌علاوه، نرخ پایدار را عمدتاً بسیار بالا محسوب می‌دارند. منتقدین سرمایه‌داری عمده‌ترین نقص در سرمایه‌داری مدرن را شیوع بیکاری با نرخ بالا می‌دانند. جستجو برای حل معمای دشوار افزایش بیکاری برای کنترل تورم همچنان از عمده‌ترین دلمشغولیهای تحلیلگران مدرن اقتصاد کلان است.

خلاصه

الف. طبیعت و تأثیرات تورم

۱ـ به خاطر داشته باشید که تورم موقعی به‌وجود می‌آید که سطح کلی قیمتها افزایش یابد. نرخ تورم تغییر درصدی در شاخص قیمت از یک دوره تا دوره دیگر است. شاخصهای عمده قیمت شاخص قیمت مصرفی (CPI) و نیز عامل تورم‌زدای GDP است.

۲ـ تورم نیز چون بیماری تأثیرات گوناگونی دارد. عموماً در ایالات متحده شاهد تورم پایین هستیم (سالانه فقط چند دهم درصد). گاهی تورم فزاینده باعث افزایش ۵۰ یا ۱۰۰ یا ۱۰۰ درصدی قیمتها در سال می‌گردد. ابرتورم وقتی ایجاد می‌شود که پول رایج بیش از حد چاپ شده و قیمتها هر ماه چند برابر شوند. به‌لحاظ تاریخی ابرتورمها تقریباً همیشه با جنگ و انقلابات رابطه داشته‌اند.

۳ـ تورم از طریق توزیع دوباره درآمد و ثروت و کاهش کارآیی به اقتصاد لطمه می‌زند. تورم پیش‌بینی نشده معمولاً به نفع وام‌دهندگان، سودطلبان و شرکتهایی است که دست به ریسک می‌زنند. تورم باعث در هم ریختگی قیمتهای نسبی، نرخهای مالیات و نرخهای حقیقی بهره می‌شود. مردم بیشتر به بانکها می‌روند، ممکن است مالیاتها بالا بروند و درآمدها مختل و آشفته می‌شوند و وقتی بانکهای مرکزی اقدام به کاهش تورم می‌کنند، هزینه‌های حقیقی این اقدامات در ارتباط با از دست رفتن بازده و سطح اشتغال تاوان بالایی خواهد داشت.

ب. نظریه مدرن تورم

۴ـ در هر برهه‌ای اقتصاد دارای یک نرخ تورم پیش‌بینی شده است. این نرخی است که مردم آنها را پیش‌بینی می‌کنند و این امر بر قراردادهای کار و دیگر توافقنامه‌ها تأثیر می‌گذارد. نرخ لخت تورم توازنی کوتاه‌مدت است و تا وارد شدن شوک بعدی بر اقتصاد بر قوت خود باقی خواهد ماند.

۵ـ در حقیقت، اقتصاد همواره متحمل شوکهای پیاپی قیمت می‌شود. انواع عمده شوکها که تورم را از نرخ لخت‌اش دور می‌سازند شامل شوکهای تورم ناشی از فشار هزینه و نیز تورم ناشی از فراکش تقاضا هستند.

تورم ناشی از فراکش تقاضا نتیجه اختصاص هزینه زیاد به کالاهایی بسیار معدود است که در نتیجه منحنی منجر به جابه‌جایی تقاضای کل به سمت بالا و سمت راست می‌گردد. دستمزدها و قیمتها در بازار بالا می‌روند. تورم ناشی از فشار هزینه پدیده جدیدی در اقتصادهای صنعتی مدرن است و وقتی حادث می‌شود که هزینه‌های تولید حتی در دوران بالا بودن بیکاری و وجود ظرفیت بی‌استفاده نیز رو به افزایش داشته باشد.

۶ـ منحنی فیلیپس نشانگر رابطه میان تورم و بیکاری است. در کوتاه‌مدت کاهش نرخ یکی به مفهوم افزایش نرخ دیگری خواهد بود. اما منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس با تغییر تورم پیش‌بینی شده و دیگر عوامل در خلال زمان دستخوش جابه‌جایی خواهد گشت. اگر سیاستگذاران سعی کنند بیکاری را برای درازمدت زیر نرخ پایدار حفظ کنند، آنگاه تورم سیر صعودی خواهد پیمود.

۷ـ نظریه مدرن تورم بر اساس مفهوم پایین‌ترین نرخ پایدار بیکاری استوار است

(LSUR). این پایینترین نرخی است که ملت می‌تواند بدون خطر افزایش تورم از آن برخوردار باشد و نمایانگر آن سطح از بیکاری منابع است که در آن بازارهای کار و تولید توازن تورمی برخوردار خواهند بود. بر اساس نظریه پایینترین نرخ پایدار بیکاری میان بیکاری و تورم هیچ بده ـ بستان همیشگی‌ای وجود نخواهد داشت و منحنی درازمدت فیلیپس نیز عمودی خواهد بود.

ج. معمای سیاست ضد ـ تورم

۸ـ یکی از دلمشغولیهای عمده سیاستگذاران هزینه لازم برای کاهش تورم لخت است. برآوردهای موجود نشانگر آن هستند که رکود شدید اقتصادی برای کاهش تورم لختا ضروری است.

۹ـ اقتصاددانان برای کاهش نرخ پایدار بیکاری پیشنهادهای متعددی داده‌اند. پیشنهادهای مهم شامل پیشبرد اطلاعات بازار کار، پیشبرد برنامه‌های آموزشی و تحصیلی و احیای برنامه‌های دولتی است، به‌نحوی که کارگران برای کار انگیزه‌های بیشتری داشته باشند.

تحلیل معقولانه پیشنهادهای معتبر سیاسی بسیاری از اقتصاددانان را واداشته است که از اصلاحات بازار کار انتظار چندانی نداشته باشند.

۱۰ـ به دلیل هزینه‌های گزاف کاهش تورم از طریق رکودهای، ملل مختلف جهان اغلب به‌دنبال شیوه‌های دیگری بوده‌اند. این شیوه‌ها شامل سیاستهای درآمدی چون کنترل دستمزدها و قیمتها و راهکارهای اختیاری، رویکردهای مالیات ـ محور و استراتژیهای تحکیم بازار هستند.

مفاهیمی برای مرور

تاریخ و نظریه‌های تورم

$$\text{تورم}\ (t) = \frac{P(t) - p(t-1)}{P\ (t-1)} \times 100$$

انواع تورم

پایین

فزاینده

ابرتورم

تأثیرات تورم (باز توزیعی، بر روی بازده و اشتغال)

تورم پیش‌بینی شده و نشده

هزینه‌های تورم

«چرم کفش»

هزینه‌های فهرست انتخاب

اختلال در درآمد و مالیات

کمبود اطلاعات

تورم لخت ـ فراکش تقاضا ـ هزینه

منحنی‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت فیلیپس

پایینترین نرخ پایدار بیکاری (LSUR) و منحنی درازمدت

فیلیپس و منحنی درازمدت فیلیپس

نرخ پایدار در برابر نرخ مطلوب بیکاری

سیاست ضد تورم

هزینه تورم زدایی

اقدامات لازم برای کاهش LSUR

سیاستهای درآمد:

کنترلهای دستمزد ـ قیمت و راهکارها

رقابت

TIP

مشارکت در سود

سؤالاتی برای بحث

۱ـ تأثیرات تورم را در ذیل در نظر بگیرید: اختلال در مالیات، توزیع دوباره درآمد و ثروت، هزینه‌های چرم کفش، هزینه‌های فهرست انتخاب. برای هر مورد، هزینه را تبیین کرده و مثالی ذکر کنید.

۲ـ «در طول دوران تورم، مردم برای کاهش در اختیارگیری پول بی‌ارزش از منابع حقیقی استفاده می‌کنند. چنین فعالیتهایی بدون هیچ سود اجتماعی، فزاینده سود خصوصی خواهند بود که این خود نمونه هزینه اجتماعی تورم است.» این نقل‌قول را شرح داده و یک مثال بیاورید.

۳ـ تورم‌زدایی پیش‌بینی نشده نیز هزینه‌های اجتماعی گزافی در پی دارند. در هر یک

از موارد ذیل تورم‌زدایی را شرح داده و هزینه‌های مربوطه را تحلیل کنید:

الف. در طول دوره رکود بزرگ، قیمتهای غله‌های عمده به‌همراه قیمتهای کالاهای دیگر افت کرد. در این صورت بر سر مزرعه‌دارانی که باید اقساط کلان بپردازند چه خواهد آمد؟

سال	نرخ بیکاری (درصد)	نرخ تورم، CPI (درصد هر سال)
۱۹۷۹	۵/۹	۱۱/۳
۱۹۸۰	۷/۲	۱۳/۵
۱۹۸۱	۷/۶	۱۰/۴
۱۹۸۲	۹/۷	۶/۲
۱۹۸۳	۹/۶	۳/۲
۱۹۸۴	۷/۵	۴/۴
۱۹۸۵	۷/۲	۳/۵
۱۹۸۶	۷/۰	۱/۹
۱۹۸۷	۶/۲	۳/۷
۱۹۸۸	۵/۵	۴/۱
۱۹۸۹	۵/۳	۴/۸
۱۹۹۰	۵/۶	۵/۴
۱۹۹۱	۶/۹	۴/۲
۱۹۹۲	۷/۵	۳/۰
۱۹۹۳	۶/۹	۳/۰
۱۹۹۴	۶/۱	۲/۶
۱۹۹۵	۵/۶	۲/۸
۱۹۹۶	۵/۴	۲/۹

جدول ۳۰ـ۳. داده‌های اخیر در باب بیکاری و تورم در ایالات متحده

[منبع: گزارش اقتصادی رییس جمهوری، ۱۹۹۷]

ب. بسیاری از دانشجویان برای پرداخت هزینه‌های تحصیل خود بیش از ۲۰/۰۰۰ دلار قرض کرده‌اند، به این امید که تورم به آنها امکان دهد قروض خود را با دلارهایی که دیگر ارزش گذشته را ندارند بپردازند. اگر قیمتها و دستمزدها دچار افت سالانه ۵ درصدی شوند، چه بر سر این دانشجویان خواهد آمد؟

۴ـ داده‌های جدول ۳۰ـ۳ نشانگر تورم و بیکاری در ایالات متحده از سال ۱۹۷۹ـ۱۹۹۶ است. توجه داشته باشید که اقتصاد حدوداً فعالیت خود را از پایینترین نرخ پایدار بیکاری در سال ۱۹۷۹ آغاز و نزدیک نرخ پایدار در سال ۱۹۹۰ به پایان رسانده است. آیا می‌توانید افت تورم در سالهای میانی را شرح دهید؟ این کار را با ترسیم منحنی‌های کوتاه و بلندمدت فیلیپس برای هر یک از سالهای ۱۹۷۹ـ۱۹۹۶ انجام دهید.

۵ـ بسیاری از اقتصاددانان اینگونه استدلال می‌کنند: «از آنجا که میان بیکاری و تورم هیچ بده ـ بستان بلندمدتی وجود ندارد، نمی‌توان افت و خیزهای شدید چرخه‌های تجاری را مهار کرد.» این نگرش تلویحاً می‌گوید که تا آنجا که سطح میانگین بیکاری یکسان باشد، ثبات یا نوسان اقتصاد اهمیتی ندارد. این نگرش را نقد کنید.

۶ـ اقتصاددان برجسته‌ای نوشته است: «اگر به هزینه‌های اجتماعی تورم توجه کنید، دست‌کم تورم متوسط، به این نتیجه می‌رسید که در مقایسه با هزینه‌های بیکاری و کاهش تولید چندان قابل توجه نیستند.» مقاله‌ای کوتاه برای تشریح نظرات خود در این باب بنویسید.

۷ـ داده‌های مربوط به نرخهای سالانه تورم و رشد GDP سرانه را در جدول ۳۰ـ۱ در نظر گیرید. آیا متوجه می‌شوید که تورم پایین با بالاترین نرخهای رشد مرتبط است؟ دلایل اقتصادی اینکه چرا رشد در دوره عدم تورم یا ابرتورم پایینتر است کدامند؟ شرح دهید که چرا مغالطه پس از وقوع در اینجا کاربرد دارد (بحث فصل ۱).

۸ـ سیاستها و پدیده‌های ذیل در دهه اخیر به بازارهای کار تأثیر گذاشته‌اند. تأثیر احتمالی هر یک را بر پایینترین نرخ پایدار بیکاری شرح دهید:

الف. حداقل دستمزد در مقایسه با نرخ دستمزد متوسط ۲۵ درصد کاهش یافته است.

ب. بیمه بیکاری مشمول مالیات شده است.

ج. بودجه برنامه‌های آموزشی برای کارگران بیکار توسط دولت فدرال شدیداً کاهش یافته است.

د. به دلیل بیکاری چرخه‌ای بالا، بسیاری از نوجوانان گروههای اقلیت در حین کار آموزش چندانی نمی‌بینند.

ه. کسری از نیروی کار در اتحادیه‌های کاری شدیداً کاهش یافته است.

۹ـ سیاستهای ضدتورم ذیل را در نظر بگیرید: بیکاری بالا، کنترلهای دستمزد و قیمت و سیاستهای درآمدی مالیات محور. برای هر یک مزایا و مضارشان را در ارتباط با کنترل تورم و دیگر اهداف اقتصادی به شکل فهرست ارایه دهید. اگر رییس‌جمهور از شما مشورت می‌خواست، کدام را پیشنهاد می‌دادید؟

۱۰ـ نظریات مورد بحث در بخش نرخ مطلوب تورم را مرور کنید. مطالعه آکرلوف، دیکنز و پری می‌گوید که نرخ پایدار بیکاری با رسیدن تورم به صفر افزایش می‌یابد. به فرض اینکه LSUR با نرخهای متوسط تورم معادل ۶ درصد باشد، منحنی درازمدت فیلیپس را هماهنگ با این نظریات رسم کنید.

مطالعه آنها و نمودار جدید شما در داده‌های جدول ۳۰ـ۱ چه جایگاهی خواهند داشت؟

فصل سی و یکم

اقتصاد کلان و اقتصاد باز

تجارت دشمن طبیعی تمام احساسات افسارگسیخته است. تجارت انسانها را از یکدیگر بی‌نیاز می‌کند و اهمیت وجودشان را به آنها یادآور می‌شود. تجارت باعث می‌شود انسانها مسایل مربوط به خود را اداره کرده و در این عرصه موفق بشوند و به این ترتیب به سوی آزادی سوق پیدا کرده و از انقلاب دوری جویند.

آلکسی دوتوکویل، *دموکراسی در آمریکا* (۱۸۴۰)

در عصر پیشین تجارت خارجی بر عرصه فعالیتهای اقتصادی ایالات متحده تأثیر درخور توجهی نداشت. آمریکاییها می‌توانستند پیوندهای اقتصادی میان ملل مختلف را نادیده بگیرند و این مسأله را به متخصصین دانشگاه‌ها یا وزارت کشور بسپرند. اما انقلاب در صنایع ارتباطات، حمل و نقل و سیاست‌های تجاری به‌نحوی روزافزون وضعیت اقتصادی کشورهای مختلف را به هم پیوند داده است. روابط تجاری میان ژاپن، مکزیک، کانادا و ایالات متحده امروزه حتی از روابط تجاری نیویورک و کالیفرنیا در یک قرن پیش نزدیکتر و مستحکمتر است. چرخه بین‌المللی تجاری بر تک‌تک ملل جهان

تأثیری به‌سزا دارد. کنشهای مربوط به سیاست پولی در واشنگتن می‌تواند باعث ایجاد رکود، فقر و انقلاب در آفریقای جنوبی گردد؛ آشفتگیهای سیاسی در خاورمیانه باعث افزایش چشمگیر بهای نفت می‌شود که این امر نیز جهان را به سوی رکود اقتصادی سوق می‌دهد. انقلابات در روسیه باعث ایجاد ناآرامی و بی‌ثباتی در بازارهای بورس سراسر جهان می‌شود. نادیده گرفتن تجارت بین‌المللی به مثابه از دست دادن نیمی از قدرت مانور اقتصادی است.

حال وقت آن رسیده است که با شناخت پیوندهای میان ملل، تحلیل اقتصاد کلان خود را تکمیل کنم. این فصل را با روشن کردن عناصر عمده تجارت و اقتصاد بین‌المللی شروع می‌کنیم و سپس نشان می‌دهیم که شوکهای اقتصاد کلان در یک کشور چگونه بر بازده و سطح اشتغال کشورهای دیگر تأثیر می‌گذارد. نرخ تبادل ارز ـ ارزش ارز یک کشور در مقایسه با پول دیگر کشورها ـ در سازوکار انتقال سیاست‌های اقتصادی نقش بسیار مهمی دارد. در انتهای این فصل به مسایل بلندمدت‌تری شامل پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی در اقتصادهای آزاد می‌پردازیم.

الف. تجارت خارجی و فعالیت اقتصادی

خالص صادرات: مفاهیم و روندها

اقتصاد کلان و اقتصاد باز متضمن تعامل تجارت، بازده، هزینه، اشتغال و سطوح قیمت در میان ملل مختلف است. تجارت خارجی شامل واردات و صادرات است. واردات یک کشور، خرید کالاها و خدمات از دیگر ملل جهان است. گرچه ایالات متحده بخش اعظم کالاهای مصرفی‌اش را خود تولید می‌کند، اما مقدار قابل توجهی واردات نیز دارد که شامل کالاها و خدماتی است که در خارج از کشور تولید و در داخل آن مصرف می‌گردد. ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ وارداتی به ارزش کل ۹۶۶ میلیارد دلار داشته است. از این مبلغ ۸۰۳ میلیارد دلار کالاهای تجاری شامل ۳۵ میلیارد دلار مواد غذایی، ۲۰۵ میلیارد دلار ذخایر صنعتی، ۲۲۹ میلیارد دلار کالاهای سرمایه‌ای، ۱۲۹ میلیارد دلار تولیدات خودرو، و ۱۷۱ میلیارد دلار دیگر کالاهای مصرفی بود.

چیزهای دیگر شامل خدمات و نیز ۲۰۴ میلیارد دلار درآمد داراییهای خارجی در ایالات متحده بوده است.

صادرات، کالاها و خدماتی است که در داخل کشور تولید شده و توسط خارجیان خریداری می‌گردد. ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ صادرات کالا و خدماتی معادل ۸۷۱ میلیارد دلار داشته است. عمده‌ترین مقولات صادراتی آمریکا در این سال شامل ۶۱۲ میلیارد دلار کالاهای تجاری، منجمله ۵۵ میلیارد دلار مواد غذایی، ۱۴۸ میلیارد دلار تولیدات صنعتی، ۲۵۳ میلیارد دلار کالاهای سرمایه‌ای و ۶۵ میلیارد دلار خودرو بوده است. صادرات دیگر شامل ۲۰۶ میلیارد دلار درآمد حاصل از دارایی‌های ایالات متحده در خارج از کشور بوده است.

صادرات خالص، صادرات کالاها و خدمات منهای واردات کالاها و خدمات را گویند. در سال ۱۹۹۶، صادرات خالص منهای ۹۵ میلیارد دلار یا معادل ۸۷۱ میلیارد دلار صادرات منهای ۹۶۶ میلیون دلار واردات است. یک مؤلفه مهم در تجارت شامل کالاهای تجاری است، تجارت کالاهایی چون مواد غذایی و سازه‌های تولیدی است. در سالهای اخیر ایالات متحده دچار کمبود تجارت کالا بوده است و در سال ۱۹۹۶ کمبود کالا معادل ۱۹۱ میلیارد دلار بوده است که نمایانگر اختلاف میان ۶۱۲ میلیارد دلار صادرات کالا و ۸۰۳ میلیارد دلار واردات کالا است. وقتی کشوری دارای صادرات خالص مثبت باشد، می‌توان گفت که در حال گردآوری داراییهای خارجی است. بنابراین معادل اقتصادی صادرات خالص، سرمایه‌گذاری خالص خارجی است، یعنی پس‌انداز خالص یا سرمایه‌گذاری خارجی که تقریباً معادل ارزش صادرات خالص می‌باشد.

شکل ۳۱-۱ گرایشات صادرات و واردات ایالات متحده را به مثابه بخشی از تولید ناخالص ملی از سال ۱۹۶۰ به بعد نشان می‌دهد. در بخش اعظم قرن بیستم، ایالات متحده در صادرات خالص خود دارای توازن مثبت بوده است. یک دوره افت شدید در وضعیت تجاری ایالات متحده در اواسط دهه هشتاد به وقوع پیوست و تا سال ۱۹۸۷ واردات این کشور دقیقاً ۱۴۲ میلیارد دلار از صادرات آن بیشتر شد. کمبود شدید تجاری به یکی از معضلات عمده سیاسی و اقتصادی ایالات متحده و شرکای تجاری آن بدل شده است.

حال که احتمالات صادرات و واردات را لحاظ نمودیم، باید این را نیز درک کنیم که

ممکن است مخارج یک کشور با تولید آن تفاوت داشته باشد. مجموع کل مخارج داخلی (که گاهی آن را تقاضای داخلی نیز می‌نامند) معادل میزان مصرف به علاوه سرمایه‌گذاری داخلی به علاوه خریدهای دولتی است. این میزان از مجموع تولید داخلی (یا تولید ناخالص داخلی) متفاوت است و این تفاوت دو دلیل دارد: اول اینکه بخشی از هزینه‌های داخلی به کالاهایی که در خارج از کشور تولید می‌شوند اختصاص دارد، این کالاها شامل وارداتی (I_m) همچون نفت مکزیک و خودروهای ژاپنی هستند. به علاوه، بخشی از تولید داخلی آمریکا به عنوان صادرات در خارج از کشور به فروش می‌رسند (E_x)، کالاهایی چون گندم و هواپیمای بویینگ. تفاوت میان بازده ملی و هزینه‌های داخلی را به شکل زیر نشان می‌دهیم:

$$\text{خالص صادرات} = X = E_x - I_m$$

برای محاسبه مجموع تولید کالاها و خدمات آمریکا نه تنها باید تقاضای داخلی را لحاظ کنیم، بلکه باید عامل تجارت را نیز در نظر داشته باشیم. یعنی باید میزان کل تولید شهروندهای آمریکایی و نیز تولید خالص خارجیها را بدانیم. این میزان معادل هزینه‌های داخلی ($C + I + G$) و نیز میزان فروش تولیدات به خارجی‌ها (E_x) منهای خرید کالاهای خارجی (I_m) می‌باشد. بازده کل یا تولید ناخالص داخلی معادل میزان مصرف به علاوه سرمایه‌گذاری داخلی به علاوه خریدهای دولتی به اضافه صادرات خالص می‌باشد:

$$\textit{کل بازده داخلی} = GDP = C + I + G + X$$

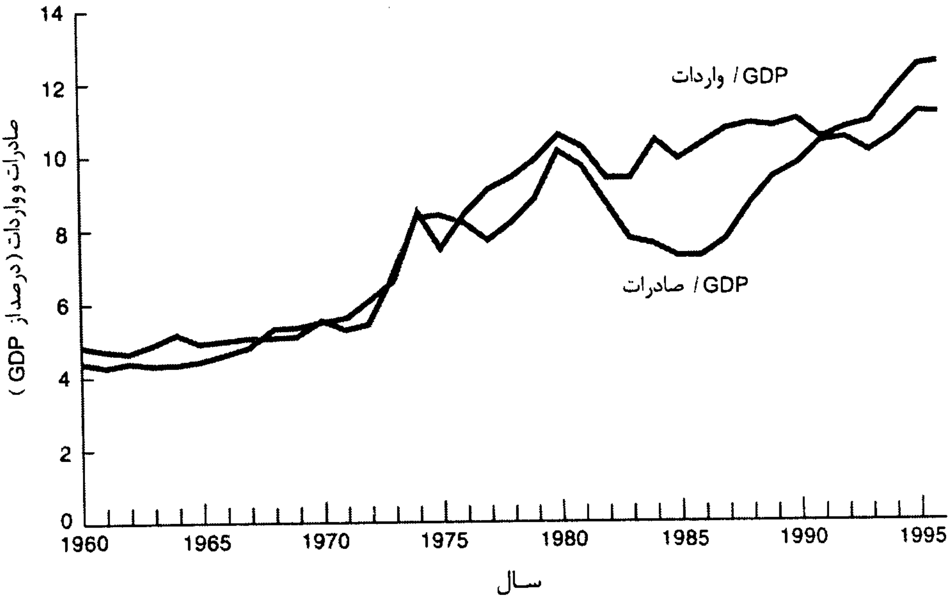

شکل ۳۱ـ۱. در دهه هشتاد واردات از صادرات بیشتر بود.
ظرف چهار دهه اخیر تجارت خارجی به سرعت افزایش یافت. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده دارای مازاد صادرات خالص بود، اما پس از سال ۱۹۸۰ واردات به سرعت افزایش یافت، حال آنکه صادرات به مثابه بخشی از GDP شدیداً کاهش یافت. صادرات خالص از سال ۱۹۸۰ منفی بوده است و این امر نشان دهنده آن است که مخارج ایالات متحده بر سطح تولید آن می‌چربد. [منبع: وزارت تجارت آمریکا]

نرخهای تبادل ارز

تجارت خارجی مستلزم استفاده از ارزهای ملی مختلف است. قیمت نسبی دو پول رایج مختلف را نرخ تبادل ارز خارجی می‌نامند که، درواقع، سنجش یک واحد از پول رایج داخلی در برابر پول رایج خارجی است. نرخ تبادل ارز خارجی در بازار ارز خارجی تعیین می‌شود که در آن ارزهای مختلف معامله می‌شوند. برای مثال، اگر فرانک فرانسه در مقابل دلار آمریکا ارزش ۵ به ۱ داشته باشد، می‌گوییم که نرخ تبادل ارز خارجی هر یک دلار، پنج فرانک است.[۱]

۱. بخش هفتم این متن مباحث اقتصادی نرخ تبادل ارز خارجی تعمیق می‌شود، اما عناصر اصلی این بحث در همین بخش ارایه می‌گردد.

نرخ تبادل ارز خارجی در تعیین تجارت بین‌المللی عامل بسیار مهمی است، چون بر قیمتهای نسبی کالاهای کشورهای مختلف تأثیری به‌سزا دارد. برای درک چگونگی تأثیر نرخ ارز بر تجارت خارجی، شراب را مثال می‌آوریم. قیمتهای نسبی شراب آمریکا و شراب فرانسه به قیمت شراب در داخل دو کشور و نیز نرخ تبادل ارز بستگی دارد. فرض کنید که قیمت شراب کاردونی کالیفرنیا بطری ۶ دلار باشد، حال آن که قیمت شراب کاردونی فرانسه ۴۰ فرانک باشد. بنابراین بر اساس نرخ تبادل ارز در سال ۱۹۸۴ که هر دلار معادل ۱۰ فرانک بود، شراب فرانسه بطری ۴ دلار و شراب آمریکا بطری ۶ دلار فروش می‌رود و بنابراین تنوع کالاهای وارداتی بیشتر می‌گردد.

فرض کنید که در سال ۱۹۹۶ نرخ تبادل ارز دلار به ۵ فرانک اُفت کند (یا دلار ارزش پولی خود را از دست دهد). بنابراین اگر قیمتهای داخلی لایتغیر باقی بماند، شراب فرانسه در مقایسه با شراب ۶ دلاری آمریکا، به بطری ۸ دلار می‌رسد. توجه داشته باشید که وقتی ارزش دلار در سال ۱۹۸۴ بالا رفت، شراب فرانسه در مقایسه با شراب کالیفرنیا به نسبت دو سوم قیمت به فروش می‌رسد، حال آنکه افت ارزش دلار در دهه بعدی باعث شد که شراب فرانسه در مقایسه با شراب آمریکا با یک سوم قیمت به فروش برسد. افت نرخ ارز دلار باعث می‌شود که به‌واسطه سخت شدن واردات و تسهیل تولیدات داخلی، از میزان رقابتی بودن بازار واردات کاسته شود. اگر قیمت دلار افزایش یافته بود (یا ارزش پولی دلار بالا رفته بود)، قیمتهای نسبی به نحوی تغییر می‌یافت که شرایط واردات تسهیل شده و تولید داخلی سخت‌تر گردد.

تجارت خارجی متضمن وجود عامل جدیدی نیز هست: نرخ تبادل ارز یک ملت یا قیمت پول رایج یک ملت در مقایسه با پول رایج کشورهای دیگر. وقتی نرخ ارز یک کشور افزایش می‌یابد یا «ارزش پول آن بالا می‌رود»، قیمت کالاهای وارداتی کاهش یافته و صادرات در بازارهای جهانی گران‌تر تمام خواهد شد. در نتیجه از میزان رقابتی بودن بازار یک کشور در بازارهای جهانی کاسته شده و سطح صادرات خالص آن افت خواهد کرد. تغییر نرخ ارز می‌تواند بر سطح بازده، اشتغال و تورم تأثیرات عمیقی بر جا بگذارد. این تأثیرات باعث می‌شود که نرخ تبادل ارز برای ملل مختلف جهان ارزشی روزافزون بیابد.

نرخ ارز ثابت و انعطاف‌پذیر. نرخهای تبادل ارز دارای دو نوع سیستم عمده هستند که بر سیاستهای اقتصاد کلان تأثیری به‌سزا دارند. یک سیستم اساسی هنگامی اعمال

می‌شود که نرخ‌های تبادل ارز صرفاً تحت تأثیر عرضه و تقاضای بازار دستخوش تغییر می‌گردند. در این سیستم که نرخ ارز انعطاف‌پذیر نام دارد، دولتها نه یک نرخ ارز را اعلام می‌کنند و نه برای اعمال و تحقق بخشیدن به آن اقدامی می‌نمایند. یعنی در یک سیستم نرخ ارز انعطاف‌پذیر، قیمتهای نسبی ارزهای مختلف در بازار از طریق عرضه و تقاضا میان خانواده‌ها و مراکز تجاری، تعیین می‌شود. در حال حاضر ایالات متحده، کانادا و ژاپن از سیستمهای نرخ ارز قابل انعطاف استفاده می‌کنند.

سیستم عمده دوم نرخ ارز ثابت نام دارد که در آن دولتها نرخ دقیقی را که بر حسب آن ارزشان به ارزهای دیگر تبدیل می‌شود، تصریح می‌کنند. به لحاظ تاریخی مهمترین سیستم نرخ ارز ثابت استاندارد طلاست که از سال ۱۷۱۷ـ۱۹۳۳ هر از گاه از آن استفاده شده است. امروزه، بسیاری از کشورهای کوچک از سیستمهای نرخ ارز ثابت استفاده می‌کنند و اکثر کشورهای اروپایی نیز از سال ۱۹۷۹ از سیستم نرخ ارز ثابت استفاده کرده‌اند.

عوامل تعیین‌کننده تجارت و صادرات خالص

چه چیز تغییرات صادرات و واردات و بالطبع صادرات خالص را تعیین می‌کند؟ بهترین کار این است که مؤلفه‌های واردات و صادرات را به شکل مجزا بررسی کنیم.

تحلیل خود را با واردات آغاز می‌کنیم. واردات کالا به ایالات متحده با سطح درآمد و بازده ایالات متحده نسبت مثبت دارد. وقتی تولید ناخالص داخلی ایالات متحده افزایش می‌یابد، واردات این کشور بالا می‌رود، چون بخشی از خریدهای اضافه G + I + G (مانند اتومبیل و کفش) از راه تولیدات خارجی تأمین می‌شود و چون آمریکا در تولید کالاهای داخلی خود نیز از درون‌دادهای ساخت خارج (مانند نفت یا فولاد) استفاده می‌نماید. به‌علاوه، انتخاب کالاهای خارجی یا داخلی از جانب خریداران به قیمت نسبی آنها بستگی دارد. اگر قیمت ماشینهای ساخت داخل در مقایسه با قیمت ماشینهای ژاپنی بالا رود (به دلیل افزایش ارزش نرخ ارز)، آمریکاییها به خرید ماشینهای ژاپنی بیشتر و ماشینهای آمریکایی کمتر گرایش می‌یابند. بنابراین حجم و ارزش واردات تحت تأثیر قیمتهای نسبی کالاهای داخلی و خارجی قرار خواهند گرفت.

صادرات آیینه تمام‌نمای وارداتند: صادرات آمریکا، واردات کشورهای دیگرند.

بنابراین میزان صادرات در بادی امر به درآمدها و بازده شرکای تجاری آمریکا و نیز قیمت کالاهای صادراتی آمریکا در مقایسه با کالاهای رقابتی دیگر بستگی دارد. با افزایش بازده خارجی یا کاهش ارزش نرخ دلار، حجم و ارزش صادرات آمریکا نیز صعود خواهد کرد.

دلیل تغییرات عمده‌ای که در شکل ۳۱-۱ در ارتباط با شرکای تجاری آمریکا شاهدش هستیم چیست؟ از سال ۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۹ اقتصاد آمریکا رشدی سریع یافت و قیمت کالاهای داخلی در مقایسه با قیمت همین کالاها در کشورهایی که شرکای تجاری آمریکا بودند، بالا رفت. در نتیجه روند واردات در مقایسه با روند صادرات سریعتر رشد کرد. پس از سال ۱۹۷۲ ارزش دلار در مقایسه با ارزش ارزهای مهم خارجی افت پیدا کرد. در نتیجه، کالاهای آمریکایی بالنسبه ارزانتر شد، روند واردات کندتر گشت و صادرات رونق یافت. در دهه هفتاد اقتصاد آمریکا به روی بازارهای جهانی باز شد و سهم صادرات و واردات به سرعت افزایش یافت.

در دهه هشتاد مازاد تجاری ایالات متحده ضربه شدیدی خورد. ارزش دلار از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ افزایش چشمگیری یافت، بنابراین واردات به داخل ایالات متحده به عرصه‌ای شدیداً رقابتی تبدیل شد. همچنین اقتصادهای خارجی در مقایسه با اقتصاد داخلی با نرخ آهسته‌تری رشد یافت و این نیز باعث افت صادرات شد. تأثیر متعاقب این امر کاهش صادرات خالص بود.

اما پس از سال ۱۹۸۵ وضعیت صادرات رو به سامان نهاد. نرخ تبادل دلار کاهش یافت، روند رشد اقتصاد آمریکا کندتر شد و بسیاری از اقتصادهای خارجی از رکود جهانی و بحران دیون بین‌المللی در اوایل دهه هشتاد رهایی یافتند. در سال ۱۹۹۶ کمبود صادرات خالص در مقایسه با اوج سطح خود در سال ۱۹۸۶ به نیم کاهش یافت.

تأثیر کوتاه‌مدت تجارت بر تولید ناخالص داخلی

تغییرات جریانهای تجاری یک کشور چگونه بر تولید ناخالص داخلی یا سطح اشتغال آن کشور تأثیر می‌گذارد؟ ابتدا این سؤال را در بستر الگوی کوتاه‌مدت تعیین بازده، الگوی فزاینده در فصل بیست و چهارم تحلیل می‌کنیم. الگوی فزاینده نشان می‌دهد که چگونه در کوتاه‌مدت و در حین موجود بودن منابع بیکاری، تغییرات در تجارت بر تقاضای کل، بازده و اشتغال تأثیر می‌گذارد.

عناصر عمده و جدید تحلیل حین فعال بودن تجارت بین‌المللی بر دو نوع است: اول اینکه ما یک مؤلفه چهارم هزینه، صادرات خالص داریم که بر سطح تقاضای کل اضافه می‌شود. دوم این که اقتصاد باز برای سرمایه‌گذاری خصوصی و هزینه‌های داخلی دولت دارای ضریبهای متفاوت است، چون بخشی از هزینه‌ها به بقیه جهان تسری می‌یابد.

جدول ۳۱ـ۱ نشان می‌دهد که چگونه صادرات خالص بر نحوه تعیین بازده تأثیر می‌گذارد. این جدول در ابتدا به همان مؤلفه‌هایی که در اقتصاد بسته نیز وجود دارند می‌پردازد (برای یادآوری مجرد مولفه‌های عمده و نحوه جمع آنها و رسیدن به هزینه کل به جدول ۲۴ـ۲ رجوع کنید.) کل تقاضای داخلی در ستون (۲) متشکل از میزان مصرف، سرمایه‌گذاری و خریدهای دولتی‌ای است که بیشتر تحلیلشان کردیم. در ستون (۳) عامل صادرات کالاها و خدمات نیز افزوده می‌شود. همان‌طور که در فوق نیز شرح دادیم این عوامل به درآمدهای خارجی و بازده و نیز قیمتها و نرخهای ارز بستگی دارد که تمامی آنها در تحلیل ما مدّنظر قرار گرفته‌اند. فرض می‌کنیم که صادرات معادل سطح ثابت ۲۵۰ میلیارد دلار از هزینه‌های خارجی برای کالاها و خدمات داخلی است.

عالم جالب‌توجه و جدید دیگری نیز وجود دارد که ملهم از واردات است و در ستون (۴) نشان داده شده است. واردات نیز همچون صادرات منوط به متغیرهای خارجی‌ای چون قیمتها و نرخهای ارز است. اما علاوه بر این، واردات به درآمدهای داخلی و بازده نیز بستگی دارد که آشکارا در ستونهای دیگر جدول ۳۱ـ۱ دستخوش تغییر می‌شوند. برای حفظ سادگی کارمان، فرض می‌کنیم که کشور همیشه ۱۰ درصد از کل بازده خود را صرف وارداتش می‌کند، به‌نحوی که واردات در ستون (۴) معادل ۱۰ درصد از ستون (۱) می‌شود.

با کاستن ستون (۴) از ستون (۳) به صادرات خالص در ستون (۵) می‌رسیم. صادرات خالص هنگامی که واردات از صادرات تجاوز کند منفی و هنگامی که صادرات از واردات بیشتر باشد، مثبت است. صادرات خالص در ستون (۵) معادل افزایش خالص هزینه‌ها از راه تجارت خارجی است. کل هزینه‌ها برای بازده داخلی در ستون (۶) معادل تقاضای داخلی در ستون (۲) به علاوه صادرات خالص در ستون (۵) می‌باشد. سطح توازن بازده در یک اقتصاد باز بر نقطه‌ای معطوف است که کل هزینه‌های خالص داخلی و خارجی در ستون (۶) دقیقاً کل بازده داخلی در ستون (۱) برابر می‌گردد. در این شرایط توازن در سطح صادرات خالص ۱۰۰− برقرار می‌گردد، و این امر نشانگر آن است که

میزان واردات کشور از سطح صادرات آن بیشتر است. در این سطح از توازن توجه داشته باشید که میزان تقاضای داخلی از سطح بازده بیشتر است. (باید بتوانید منطقاً و مستدل توضیح دهید که چرا وقتی هزینه‌ها با بازده برابر نباشد، اقتصاد نیز از سطح توازن برخوردار نخواهد بود.)

در شکل ۳۱ـ۲ در صفحه ۶۰۸ سطح توازن اقتصاد باز در قالب نمودار نشان داده شده است. خط سیاهی که به سمت بالا شیب دارد و با G + I + G مشخص شده است همان منحنی‌ای است که در شکل ۲۴ـ۷ نیز از آن استفاده کردیم. باید سطح صادرات خالص را که در هر سطح از تولید ناخالص داخلی ارایه شده است، به این خط بیفزاییم. صادرات خالص در ستون (۵) از جدول ۳۱ـ۱ نیز اضافه می‌شود تا خط هاشور خورده مجموع تقاضای کل یا هزینه کل حاصل آید. وقتی خط هاشور خورده پایین منحنی سیاه واقع شود، واردات از صادرات بیشتر و صادرات خالص منفی خواهد بود. اما وقتی که خط هاشور خورده بالای خط سیاه قرار گیرد، کشور دارای صادرات خالص یا مازاد تجاری بوده و بازده در مقایسه با تقاضای داخلی سطح بالاتری خواهد داشت.

سطح توازن تولید خالص داخلی هنگامی حاصل می‌آید که خط هاشور خورده کل هزینه خط ۴۵ درصد را قطع نماید. نقطه تقاطع دقیقاً بر همان نقطه در ۳۵۰۰ میلیارد دلار معطوف خواهد بود که در جدول ۳۱ـ۱ به‌عنوان نقطه توازن تولید ناخالص داخلی نمایش داده شده است. تنها در سطح ۳۵۰۰ میلیارد دلار است که تولید ناخالص داخلی دقیقاً با میزان پولی که مصرف کنندگان، مراکز تجاری، دولتها و خارجیها مایلند برای خرید کالاها و خدمات تولید شده در آمریکا در نظر بگیرند برابر باشد.

میل نهایی به واردات و خط هزینه

توجه داشته باشید که منحنی تقاضای کل، منحنی هاشور خوردهC+I+G+X در شکل ۳۱ـ۲ در مقایسه با منحنی سیاه تقاضای داخلی دارای شیب بالنسبه کوچکتری است. توضیح این امر آن است که از هزینه به واردات یک جریان اضافه نیز وجود دارد. این جریان جدید ریشه در این فرض دارد که از هر دلار از درآمد ۱۰ سنت از آن صرف واردات می‌شود. تشریح این امر مستلزم طرح مفهومی جدید است، میل نهایی به واردات. میل نهایی به واردات که به شکل MP_M نشانش می‌دهیم، معادل افزایش ارزش

دلاری واردات به ازای هر یک دلار افزایش در تولید ناخالص داخلی است.

به خاطر داشته باشید که افزایش مصرف به ازای هر واحد از افزایش درآمد را «میل نهایی به مصرف» نامیدیم. میل نهایی به واردات مقوله‌ای وابسته است. این مقوله نشان می‌دهد که به ازای هر یک دلار افزایش در مجموع تولید ناخالص داخلی، میزان واردات چقدر خواهد بود. در مثال ما، MP_M معادل ۰/۱۰ خواهد بود، چون هر ۳۰۰ میلیارد دلار افزایش درآمد باعث ۳۰ میلیارد دلار افزایش در واردات می‌گردد. (میل نهایی به واردات در یک اقتصاد که از تجارت خارجی برخوردار نیست، چه میزان خواهد بود؟ صفر.)

حال به شکل ۳۱ـ۲ بازگردیم و سطح شیب خط مجموع هزینه (خط نشانگر کل هزینه C+I+G+X) را بررسی کنیم. توجه داشته باشید که شیب خط کل هزینه از شیب خط تقاضای داخلی C+I+G کمتر خواهد بود. وقتی تولید ناخالص داخلی و کل درآمدها ۳۰۰ دلار افزایش می‌یابد، میزان هزینه‌های مصرف به اندازه تغییر درآمد ضربدر MP_C (که آن را دو سوم فرض کردیم) یا ۲۰۰ دلار افزایش می‌یابد. همزمان هزینه واردات یا کالاهای خارجی نیز ۳۰ دلار افزایش می‌یابد. بنابراین هزینه‌های کالاهای داخلی فقط ۱۷۰ دلار افزایش می‌یابد (۳۰ دلار − ۲۰۰ دلار =) و شیب خط کل هزینه از ۰/۶۶۷ در اقتصاد بسته ما به ۰/۵۶۷ = ۳۰۰ دلار / ۱۷۰ دلار در اقتصاد باز ما کاهش می‌یابد.

تعیین بازده یا استفاده از تجارت خارجی
(میلیارد دلار)

(۱) سطح داخلی GDP	(۲) تقاضای داخلی (C+I+G)	(۳) صادرات (Ex)	(۴) واردات (Im)	(۵) خالص صادرات (X=Ex-Im)	(۶) مخارج کل (C+I+G+X)	(۷) گرایش حاصل شده در اقتصاد
۴۱۰۰	۴۰۰۰	۲۵۰	۴۱۰	-۱۶۰	۳۸۴۰	انقباض ↓
۳۸۰۰	۳۸۰۰	۲۵۰	۳۸۰	-۱۳۰	۳۶۷۰	انقباض ↓
۳۵۰۰	۳۶۰۰	۲۵۰	۳۵۰	-۱۰۰	۳۵۰۰	تعادل
۳۲۰۰	۳۴۰۰	۲۵۰	۳۲۰	-۷۰	۳۳۳۰	انبساط ↑
۲۹۰۰	۳۲۰۰	۲۵۰	۲۹۰	-۴۰	۳۱۶۰	انبساط ↑

جدول ۳۱ـ۱. صادرات خالص به علاوه تقاضای کل اقتصاد

باید به تقاضای داخلی C+I+G، صادرات خالص $X=E_X - I_M$ را نیز بیفزاییم تا مجموع تقاضای کل را برای بازده یک کشور به دست آوریم. توجه داشته باشید که صادرات خالص بیشتر دارای همان الگوی فزاینده است که سرمایه‌گذاری و خریدهای دولتی دارند.

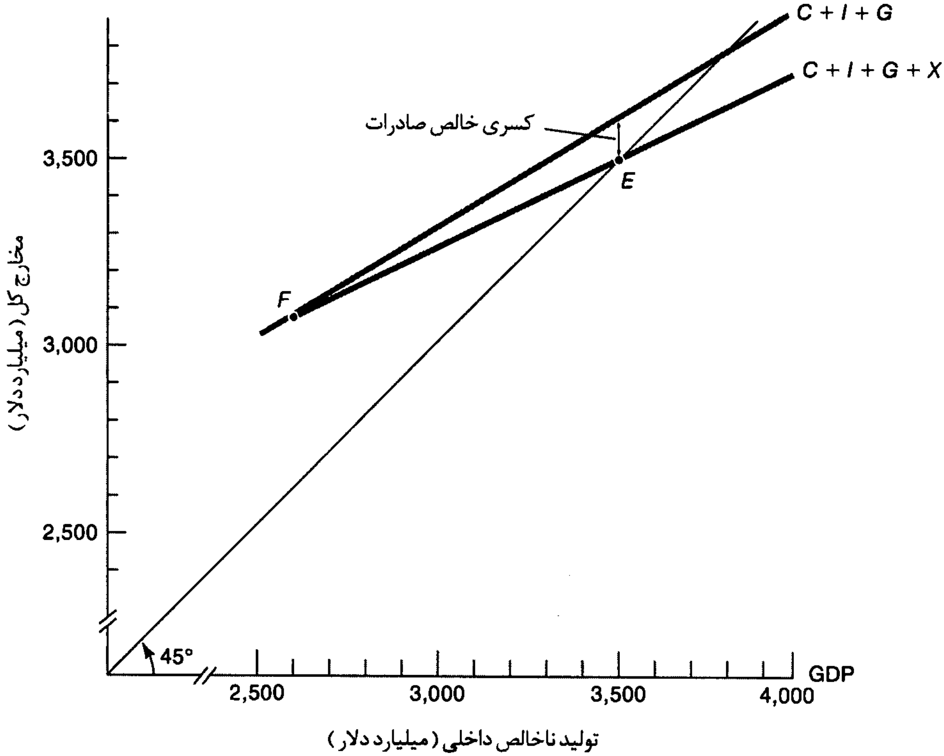

شکل ۳۱ـ۲. با افزودن صادرات خالص به تقاضای داخلی به سطح توازن GDP در اقتصاد باز می‌رسیم.
خط سیاه نمایانگر داخلی (C+I+G)، خریدهای مصرف کنندگان داخلی، مراکز تجاری و دولتهاست. به این میزان باید هزینه خارجی خالص را نیز بیفزاییم. صادرات خالص به علاوه تقاضای داخلی ما را به خط هاشور خورده کل هزینه می‌رساند. توازن بر نقطه E معطوف است، جایی که GDP کل با کل هزینه کالاها و خدمات تولید شده در ایالات متحده برابر می‌شود. توجه داشته باشید که شیب منحنی هاشور خورده کل تقاضا از شیب تقاضای کل کمتر است. این امر نشان‌دهنده جریان هزینه‌ها به سوی واردات است.

ضریب فزاینده اقتصاد باز

جریان هزینه‌های خارج از اقتصاد به سوی واردات تأثیر شگرفی بر جای می‌گذارد: تغییر ضریب فزاینده در اقتصاد باز. حال دلیل این امر را شرح می‌دهیم.

یک راه برای درک ضریب مخارج در یک اقتصاد باز این است که چرخه‌های هزینه و هزینه مجدد ـ که هر یک دلار اضافه در هزینه‌های دولتی، سرمایه‌گذاری یا صادرات ایجاد می‌کند ـ را محاسبه کنیم. برای مثال، فرض کنید که آلمان نیازمند خرید رایانه‌های آمریکایی باشد تا تجهیزات آلمان شرقی سابق را نوسازی کند. هر یک دلار اضافه از رایانه‌های آمریکایی باعث زایش یک دلار درآمد در ایالات متحده می‌گردد که از این یک دلار معادل دو سوم آن یعنی ۰/۶۶۷ دلار توسط آمریکایی‌ها برای مواد مصرفی خرج می‌شود. اما به دلیل این که میل نهایی به واردات معادل یک دهم از هر یک دلار درآمد اضافه یا ۰/۱۰ $ صرف خرید کالاها و خدمات خارجی می‌گردد و در نتیجه فقط ۰/۵۶۷ دلار از هزینه به کالاهای تولید داخل اختصاص می‌یابد. این ۰/۵۶۷ دلار از هزینه‌های داخلی باعث زایش ۰/۵۶۷ درآمد برای آمریکا می‌گردد که از این مقدار $۰/۵۶۷\times۰/۵۶۷=۰/۳۲۱$ دلار به مصرف کالاها و خدمات داخلی در دور بعدی اختصاص می‌یابد. از این رو مجموع افزایش بازده یا ضریب فزاینده اقتصاد باز به شرح ذیل خواهد بود:

$$\text{ضریب فزاینده اقتصاد باز} = ۱ + ۰/۵۶۷ + (۰/۵۶۷)^{۲} + \dots$$
$$= ۱ + \left(\frac{۲}{۳} - \frac{۱}{۱۰}\right) + \left(\frac{۲}{۳} - \frac{۱}{۱۰}\right)^{۲} + \dots$$
$$= \frac{۱}{۱-۲/۳+۰/۱} = \frac{۱}{۱۳/۳۰} = ۲/۳$$

این مقدار در مقابل ضریب فزاینده اقتصاد بسته $۳ = ۱ / (۱ - ۰/۶۶۷)$ قرار می‌گیرد.

یک شیوه دیگر در محاسبه ضریب بدین شرح است: به خاطر داشته باشید که ضریب در الگوی ساده ما $۱/MP_s$ بود (MP_s = میل نهایی به ذخیره یا «جریان یافتن» هزینه به سوی اقلام غیرمصرفی [پس‌انداز] است). این نتیجه را می‌توان [با توجه به این امر که مشابه MP_s در اقتصاد باز مجموع جریان هر یک دلار درآمد اضافه، یعنی دلارهایی که صرف پس‌انداز (MP_s) به علاوه دلارهایی که صرف واردات می‌شود (MP_M)، است] بسط داد. از این رو ضریب اقتصاد باز باید $۱/(MP_s + MP_M) = ۱/(۰/۱+۰/۳۳۳) = ۱/۰.۴۳۳ = ۲/۳$ باشد. توجه داشته باشید که دو نوع تحلیل جریان دلارهای اضافه و تحلیل دوره‌ای ما را به یک پاسخ مشابه می‌رساند.

به‌طور خلاصه:

از آنجا که در یک اقتصاد باز، کسری از افزایش درآمد به واردات اختصاص می‌یابد، ضریب فزاینده اقتصاد باز همواره از ضریب فزاینده اقتصاد بسته کمتر است. رابطه دقیق این دو نوع ضریب فزاینده را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

$$\frac{1}{MP_s+MP_m} = \text{ضریب فزاینده اقتصاد باز}$$

در این معادله MPS = *میل نهایی به پس‌انداز و* MP_m = *میل نهایی به واردات است.*

کسری تجاری آمریکا و فعالیت اقتصادی

در جهانی که ملل مختلف به نحوی روزافزون به‌واسطه تجارت و اقتصاد با هم پیوند می‌یابند و یکپارچه می‌شوند، کشورهای جهان باید نسبت به حوادث خارج از مرزهای خود حساس و دقیق باشند. اگر سیاستهای یک کشور با سیاستهای شرکای تجاری خود ناهماهنگ باشد، وضعیت آن کشور تحت فشار رکود، تورم یا ناهماهنگیهای شدید تجاری شدیداً مختل و آشوبزده خواهد شد.

یک مثال خوب از تأثیر تجارت بر فعالیت اقتصادی در شکل ۲۱-۳ نشان داده شده است. این شکل نشان‌دهنده یکی از عمده‌ترین حوادث اقتصادی جهان در دهه گذشته است: اضمحلال و فروپاشی جایگاه و شرایط صادرات خالص ایالات متحده طی دهه هشتاد. برای درکی کلی از میزان و شدت این تغییر می‌توان شرایط سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۶ را با هم مقایسه نمود، سالهایی که در آنها سطح کاربری کلی از منابع موجود تقریباً یکسان و مشابه بود. از سال ۱۹۸۰-۱۹۸۶ قیمتهای صادرات خالص حقیقی از مازاد ۱۰ میلیارد دلار به کاهشی معادل ۱۶۴ میلیارد دلار رسید. کاهش ۱۷۴ میلیارد دلاری در صادرات خالص حقیقی نمایانگر ۴ درصد از سطح متوسط تولید ناخالص داخلی حقیقی در این دوره زمانی بود. این کمیت بسیار حیرت‌آور است و فشار اصلی ناشی از آن را نیز کارگران بخشهای تولیدی متحمل شدند، چون همزمان با روند جایگزین شدن واردات به جای تولیدات داخلی، بسیاری از این کارگران بی‌کار شدند.

این افت چشمگیر در صادارت خالص به خودی خود متناقض به نظر می‌رسد، چون چنین می‌نماید که خریدهای دولتی نیز دچار افتی در همین میزان شده باشد. تأثیر کلی

این امر بر شرایط اقتصادی به این امر بستگی دارد که آیا نیروهای دیگر اقتصادی نیز در جهت همین تغییر در صادرات خالص حرکت می‌کرده‌اند یا خیر. درواقع، از سال ۱۹۸۰-۱۹۸۲ کاهش سطح صادرات خالص به واسطه سیاست‌های نادرست پولی تشدید نیز شد. انقباضی شدن سیاستهای پولی در سال ۱۹۷۹ منجر به افت سطح سرمایه‌گذاری‌های داخلی شد. نتیجه کلی این امر کاهش شدید سطح تقاضای کل ایالات متحده و وقوع رکود اقتصادی شدیدی شد که در طول پنجاه ساله گذشته بی‌سابقه بود. اما بعد از سال ۱۹۸۲ کاهش صادرات خالص در مقابل تغییر در بودجه فدرال با جهتگیری رشدخواهانه قرار گرفت. توسعه مالی به همراه تعدیل سیاستهای انقباضی پولی باعث جبران کاهش در صادرات خالص و متوازن شدن آن شد و در نتیجه پس از سال ۱۹۸۲ اقتصاد با روندی پیوسته و مداوم رو به رشد نهاد.

سیاست اقتصاد کلان و سیستم نرخ ارز

تحلیل ما از چرخه‌های تجاری و رشد اقتصادی عموماً بر سیاستهای اقتصاد بسته معطوف بوده است. ما نحوه تأثیر سیاستهای پولی و مالی را بر تثبیت و مهار چرخه‌های تجاری، تعدیل تورم و کاهش بازده تحلیل و بررسی کردیم. اما سیاستهای اقتصاد کلان در اقتصاد باز چگونه تغییر و تحول می‌یابند؟ عجیب این است که پاسخ این سؤال تا حد بسیاری به این امر بستگی دارد که آیا کشور دارای نرخ ارز ثابت است یا نرخ ارز منعطف.

ما در بحث خود به کشورهایی می‌پردازیم که دارای درآمد بالا هستند و بازارهای مالی‌شان پیوند و ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. کشورهایی چون ایالات متحده، کانادا، بریتانیا و آلمان پذیرای جریانهای مالی یکدیگر هستند. وقتی سرمایه مالی به سهولت در میان کشورها جریان داشته باشد و موانع موجود بر سر راه سرمایه‌گذاریهای مالی ناچیز باشد، می‌گوییم که این کشورها دارای *جابه‌جایی بالای سرمایه* هستند.

نرخ ارز ثابت. ویژگی کلیدی کشورهایی که دارای نرخ ارز ثابت و جابه‌جایی بالای سرمایه هستند این است که نرخهای بهره در آنها باید همخوان و نزدیک به هم باشد. برای مثال، اگر فرانسه و آلمان دارای نرخ ارز ثابت بوده و سرمایه‌گذاران بتوانند به سادگی بودجه خود را میان فرانک فرانسه و مارک آلمان نوسان دهند، نرخهای بهره دو کشور باید با هم حرکت کنند و تغییر یابند. هر نوع اختلاف میان نرخ بهره دو کشور باعث

جذب دلالانی می‌شود که ارز یک کشور را می‌فروشند و ارز کشور دیگر را می‌خرند و این کار را آنقدر ادامه می‌دهند که نرخهای بهره دو کشور در یک سطح قرار گیرند.

یک کشور کوچک را در نظر بگیرید که نرخ ارز خود را با نرخ ارز کشوری بزرگتر در یک سطح حفظ می‌کند. کشور اول می‌تواند هلند یا هنگ‌کنگ باشد و کشور دوم آلمان یا ایالات متحده. از آنجا که نرخهای بهره کشور کوچکتر به‌واسطه سیاستهای پولی کشور بزرگتر تعیین می‌گردد، کشور کوچکتر دیگر دارای سیاست پولی مستقل نخواهد بود. سیاست پولی کشور کوچکتر باید در این راستا قرار گیرد که ضامن هماهنگی نرخهای بهره این کشور با شریک تجاری خود باشد.

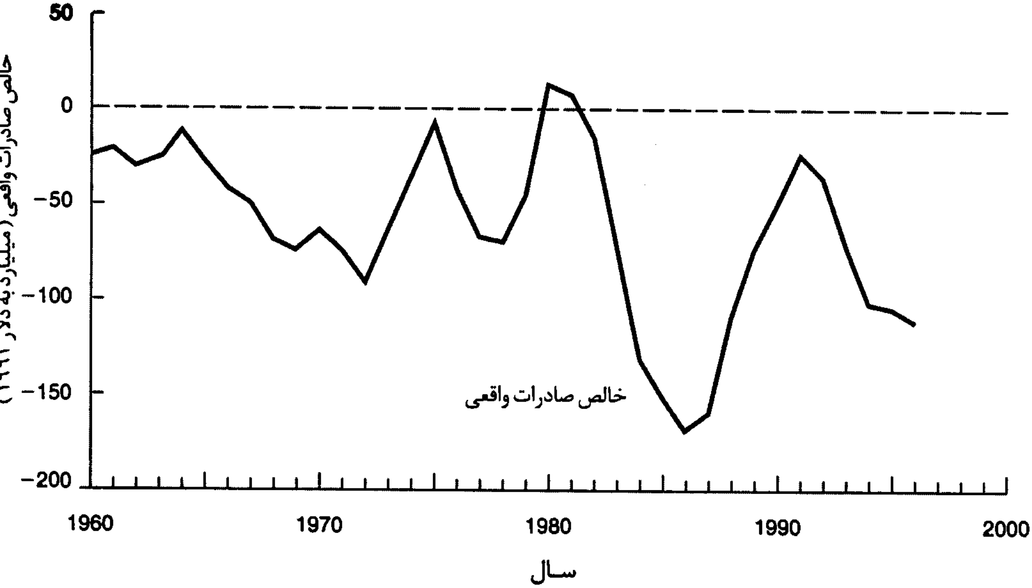

شکل ۳۱ـ۳. صادرات خالص حقیقی در اوایل دهه هشتاد باعث تشدید رکود اقتصادی شد.

همراه با افزایش شدید ارزش دلار آمریکا و کند شدن روند رشد اقتصادی جهان، صادرات خالص حقیقی ایالات متحده در اوایل دهه هشتاد نرخی منفی پیدا کرد. این تغییر باعث افت شدید هزینه کل در معادله C+I+B+X شد و باعث ایجاد بی‌سابقه‌ترین رکود اقتصادی در نیمه اول قرن حاضر شد. [منبع: وزارت تجارت ایالات متحده]

بنابراین سیاستهای اقتصاد کلان در چنین شرایطی دقیقاً همان شرایطی را داراست که در الگوی فزاینده فوق شرح دادیم. از دیدگاه کشور کوچکتر، سرمایه‌گذاری عاملی برونزا است، چون برحسب نرخهای بهره جهانی تعیین می‌گردد. سیاست مالی بسیار کارآ و مؤثر خواهد بود، چون تغییرات G یا T هیچ واکنش پولی‌ای را در بر نخواهد داشت.

نرخ ارز منعطف. عجیب اینجاست که سیاستهای اقتصاد کلان با نرخهای ارز قابل انعطاف در مقایسه با شرایط موجود در شرایط ثابت بودن نرخ ارز عملکردی کاملاً متفاوت دارد. سیاستهای پولی در صورت منعطف بودن نرخ ارز کاملاً مؤثر و کارآ خواهند بود.

حال وضعیت ایالات متحده را بررسی خواهیم کرد. سازوکار انتقال پول در ایالات متحده ظرف دو دهه اخیر مقارن با بازتر شدن اقتصاد و بروز تغییر و تحولات در سیستم نرخ ارز، تکامل بسیار یافته است. پس از ابداع سیستم نرخ ارز منعطف در سال ۱۹۷۳ و با روند روزافزون پیوند بازارهای مالی جهان، سرمایه‌گذاری و تجارت بین‌المللی در سیاستهای اقتصاد کلان ایالات متحده هم دام نقش کلیدی‌تر و مهمتری پیدا کرده است.

یکی از بهترین مثالهای عملکرد سیاست اقتصاد کلان با نرخهای ارز منعطف هنگامی متحقق شد که بانک مرکزی آمریکا (فدرال ریزرو) در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۲ پول کمتری روانه بازار کرد. انقباضی شدن سیاستهای پولی باعث افزایش نرخهای بهره در ایالات متحده شد که این امر نیز باعث جذب سرمایه‌ها به سوی بازارهای اوراق بهادار آمریکا گشت. افزایش تقاضا برای دلار باعث افزایش نرخ برابری دلار شد. در این برهه، سازوکار ضریب فعالی گشت. نرخ برابری افزون دلار باعث کاهش صادرات خالص شد و به رکود عمیق اقتصادی آمریکا در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۳ منجر شد که قبلاً شرحش رفت. این امر باعث کاهش تولید ناخالص داخلی حقیقی و نیز افت نرخ تورم شد.

مورد دیگر در سالهای میان ۱۹۹۴-۱۹۹۷ روی داد. در طول این دوره اقتصاد آمریکا رشد سریعی یافت، حال آنکه اقتصاد اروپا و ژاپن دچار رکود شد. سیاستهای پولی در ایالات متحده تقریباً انقباضی بود، حال آنکه نرخهای بهره کوتاه‌مدت به صفر نزدیک شد. در نتیجه، ارزش دلار در مقابل ارزهای اروپایی و ژاپنی به شدت افزایش یافت. اما این امر دقیقاً همان چیزی بود که دکتر اقتصاد کلان دستور می‌داد، چون افزایش ارزش

دلار باعث رکود رشد در ایالات متحده و جلوگیری از رشد ظرفیت تولید شد و در عین حال باعث افزایش بازده در مناطق دیگر اقتصاد گشت.

پس می‌بینیم که تجارت خارجی عملاً در سازوکار انتقال پولی باب دیگری را می‌گشاید. سیاستهای پولی بر سرمایه‌گذاریهای خالص خارجی (که با صادرات خالص برابر است) و نیز سرمایه‌گذاریهای داخلی تأثیر می‌گذارد. باید به خاطر داشت که تأثیر سرمایه‌گذاریهای خارجی باعث رونق سرمایه‌گذاریهای داخلی می‌شود: نایاب شدن پول باعث کاهش بازده و قیمتها می‌شود.

مشکلات عینی. تجارت بین‌المللی برای یک کشور فرصتهای سرمایه‌گذاری و مصرف جدیدی به ارمغان می‌آورد، اما در عین حال زندگی را برای سیاستگذاران اقتصادی کشور مشکل می‌نماید. یکی از مشکلات وقتی پیش می‌آید که روابط کمّی سیاستهای پولی، نرخ ارز، تجارت خارجی و بازده و قیمت‌ها پیچیده می‌شوند، به‌ویژه در همان دور اول ارتباطات. الگوهای اقتصادی موجود نمی‌توانند به دقت تأثیر تغییرات سیاستهای پولی را بر نرخ ارز پیش‌بینی کنند. به علاوه، حتی اگر به شکل دقیق رابطه نرخ تبادل پول را بشناسیم، تأثیر نرخهای ارز را بر صادرات خالص را نمی‌توان به سهولت پیش‌بینی کرد. به‌علاوه، نرخهای ارز و جریانهای تجاری همزمان تحت‌تأثیر سیاستهای مالی و پولی دیگر کشورها قرار خواهد گرفت، بنابراین نمی‌توان همیشه کلاف پیچ‌درپیچ علتها و معلولهای تغییرات را در جریانهای تجاری از هم بازکرد و بازشناخت. و عامل سرمایه نیز می‌تواند بر لایه‌های این کلاف پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی بیفزایند. وقتی شرایط سیاسی، قوانین مالیاتی و یا دورنمای تورم دچار تغییر می‌شوند، سرمایه‌های سرمایه‌گذاران جذب یا دفع می‌شود، سطح تقاضا برای داراییهای یک ملت تغییر می‌کند و نرخهای ارز نیز دستخوش تغییر می‌گردند. در حالت توازن، اطمینان به توانایی ما در تعیین بهترین زمانبندی و تأثیرات احتمالی سیاستهای پولی در سالهای اخیر همراه با باز شدن درهای اقتصاد ما به روی تجارت بین‌المللی و جریانهای مالی، کم و کمتر شده است.

روابط اقتصادی خارجی بعد دیگری بر سیاستهای اقتصادی می‌افزاید. سیاستگذاران داخلی باید به پیامدهای خارجی سیاستهای داخلی توجه بیشتری نشان دهند. افزایش نرخهای بهره در داخل کشور باعث تغییر نرخهای بهره می‌گردد و این نیز

به نوبه خود امری نامیمون و بدشگون است. افزایش نرخهای بهره باعث افزایش اقساط قروض و دیون در کشورهای شدیداً مقروض مانند برزیل و مکزیک شد. در دهه هشتاد افزایش حیرت‌انگیز نرخهای بهره باعث ایجاد مشکلات شدید برای دیگر کشورها شد. به‌علاوه، این کشورها میلیاردها دلار به بانکهای آمریکایی مقروض‌اند و تأخیر در پرداخت دیون می‌تواند باعث تحمیل خسارات و لطمات عمیقی به سیستم مالی ایالات متحده شود.

در سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ وقتی مکزیک در آستانه ورشکستگی قرار داشت، آمریکا مجبور شد در عرصه سیاستهای پولی خود محتاط باشد تا مبادا افزایش نرخ بهره برای مکزیک و ایالات متحده مشکلات بیشتری به همراه آورد. سرانجام، ملت نه تنها دلمشغول مجموع تولید ناخالص داخلی خود است، بلکه باید ترکیب و سطح بازده خود را نیز مطمع نظر قرار دهد. وقتی نرخ ارز از طریق کمیاب شدن پول افزایش می‌یابد، بخشهای تجاری آسیب خواهند دید (تولیدکنندگان، معدن و کشاورزی) و در مقایسه با بخشهای تجاری خارجی از میزان رقابتی بودن آنها کاسته خواهد شد.

با نرخ ارز منعطف، سیاستهای پولی این مجال را می‌یابند که رها از قید و بند سیاستهای کشورهای خارجی عمل کنند. با نرخهای منعطف، رابطه بین‌المللی سیاستهای پولی با صادرات خالص و سرمایه‌گذاری خارجی باعث تشدید تأثیر سیاستهای پولی بر سطح سرمایه‌گذاری داخلی می‌گردد. بالعکس، وقتی کشورها با پویایی شدید سرمایه به نرخهای ارز منعطف روی می‌آورند، عنان کنترل سیاستهای پولی را از کف می‌دهند و برای وضع سیاستهای اقتصاد کلان مجبور می‌شوند بر سیاستهای مالی تکیه کنند.

ب. وابستگی متقابل در اقتصاد جهانی

رشد اقتصادی در اقتصاد باز

در بخش اول از فصل حاضر به تشریح تأثیرات کوتاه‌مدت سیاستها و تجارت بین‌المللی در اقتصاد باز پرداختیم. این‌گونه مسایل در راستای مبارزه اقتصادهای باز با بیکاری و تورم بسیار کلیدی هستند. اما تمامی کشورها باید همراه مسایل ناشی از سیاستهای خود

و تأثیرات آنها را بر رشد درازمدت اقتصادشان مدنظر قرار دهند. به‌خصوص مسایل مربوط به سیاستهای رشد اقتصادی برای کشورهای کوچک حیاتی هستند. گاهی پرداختن به یک منطقه مجزا در ایالات متحده (یک ایالت یا یک کلان شهر) به عنوان یک اقتصاد باز کوچک با نرخهای ارز ثابت کار مفیدی است.

رشد اقتصادی متضمن توجه به مسایل مختلفی است که در فصلهای ۲۷ و ۲۸ نیز شاهدشان بودیم. شاید مهمترین شیوه برای پیشبرد رشد سریع اقتصادی تضمین سطح بالای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری باشد. شکل ۳۱-۴ تلفیق نرخهای ملی سرمایه‌گذاری را با نرخهای رشد سرانه تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد. تحلیل خود را با بررسی عوامل تعیین کننده پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در اقتصاد باز آغاز می‌کنیم.

اما رشد اقتصادی در بر گیرنده مسایلی بیش از سرمایه صرف است. رشد اقتصادی مستلزم پیشرفت در فن‌آوری از طریق اتخاذ بهترین راه بکارگیری فن‌آوری است، مستلزم توسعه نهادهای حامی سرمایه‌گذاری و روحیه تجاری است. مسایل دیگر ـ سیاستهای تجاری حقوق مربوط به داراییهای معنوی، سیاستهای مربوط به سرمایه‌گذاری مستقیم و شرایط کلی اقتصاد کلان ـ مؤلفه‌های کلیدی رشد در اقتصادهای باز هستند.

پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در اقتصاد باز

در یک اقتصاد بسته، مجموع سرمایه‌گذاری با سطح پس‌انداز داخلی برابر است. وقتی یک اقتصاد وارد عرصه تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی می‌شود، در جدیدی به روی بودجه‌های ویژه سرمایه‌گذاری باز می‌شود و طرحی نوین برای پس‌انداز داخلی ارایه می‌گردد. کشورهایی که به‌دلیل وجود فرصتهای بسیار برای سرمایه‌گذاری داخلی تشنه سرمایه‌گذاری هستند، می‌توانند برای تأمین بودجه سرمایه‌گذاریهای خود به بازارهای جهانی سرمایه قدم بگذارند. از دیرباز کشورهایی که دارای درآمد متوسط بودند (در آمریکای جنوبی یا آسیا) برای تأمین سرمایه‌های لازم جهت سرمایه‌گذاریهای داخلی خود اقدام به گرفتن قرض نموده‌اند و ایالات متحده در سالهای اخیر به عامل جذب پس‌اندازهای خارجی تبدیل شده است.

روی دیگر سکه، کشورهایی هستند که دارای نرخهای بالای پس‌انداز و درعین‌حال فرصتهایی ناچیز برای سرمایه‌گذاریهای داخلی هستند کشورهایی چون انگلستان در

قرن گذشته و ژاپن در سالهای اخیر به کشورهایی که فاقد سرمایه لازم بوده‌اند، کمکهای اساسی‌ای نموده‌اند.

صورت پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاری ما راکه در فصل ۲۱ ذکر شد به‌خاطر آورید:

$$I_T = I + X = S + (T - G)$$

این معادله ثابت می‌کند که سطح کلی سرمایه‌گذاری ملی (I_T) شامل سرمایه‌گذاری در عرصه سرمایه داخلی (I) به علاوه سرمایه‌گذاری خالص خارجی یا صادرات خالص (X) می‌باشد. این مقدار باید با کل سطح پس‌اندازهای خصوصی (S) توسط خانواده‌ها و مراکز تجاری به علاوه کل پس‌اندازهای دولتی یا مازاد دولتی (T - G) برابر باشد.

مؤلفه‌های سرمایه‌گذاری ملی آمریکا در دهه‌های اخیر در جدول ۳۱ـ۲ نمایش داده شده است.

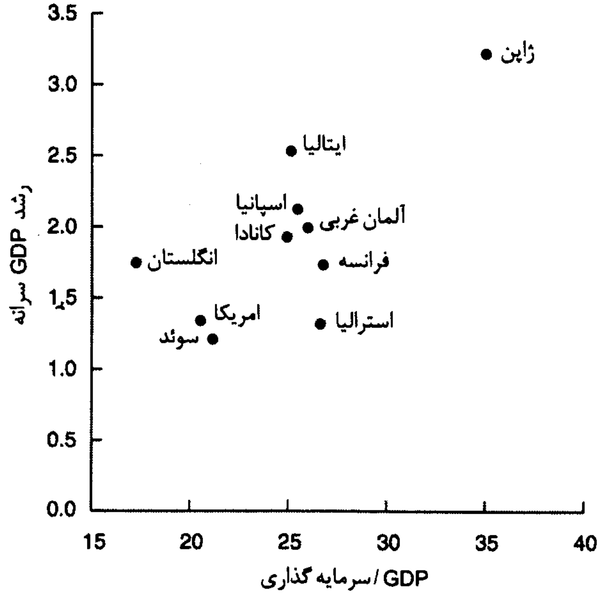

شکل ۳۱ـ۴. سرمایه‌گذاری ملی و رشد اقتصادی

کشورهایی که دارای نرخهای بالای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری هستند همچنین دارای نرخهای رشد اقتصادی سرانه بالاتر از حد متوسط هستند. پیشبرد پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در سطوح بالا در درازمدت یکی از ایمن‌ترین شیوه‌ها برای تسریع روند رشد اقتصادی است. [منبع: OECD]

پس‌انداز و سرمایه‌گذاری به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی

دوره	I_T	I	X	S	(T-G)
۱۹۵۰-۱۹۴۶	۱۷	۱۶	۱	۱۵	۳
۱۹۸۰-۱۹۵۱	۱۶	۱۶	۰	۱۶	-۱
۱۹۹۶-۱۹۸۱	۱۳	۱۵	-۲	۱۵	-۳

جدول ۳۱-۲. پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی، ایالات متحده

سرمایه‌گذاری ملی I_T شامل سرمایه‌گذاری داخلی و خالص خارجی است. منابع این سرمایه‌گذاری نیز پس‌اندازهای خصوصی و عمومی هستند. ایالات متحده هنگامی که بودجه نوسازی اروپا را پس از جنگ جهانی دوم تأمین کرد، کشوری بود که از ذخایر پولی بالایی برخوردار بود. ایالات متحده از سال ۱۹۸۰ به بعد از سطح پس‌اندازهای خصوصی و عمومی خود کاسته است و در نتیجه از میزان سرمایه‌گذاری آن کاسته شده و سطح سرمایه‌گذاری‌های خالص خارجی آن نرخ منفی پیدا کرده است. [منبع: دفتر تحلیل اقتصادی. برای سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۴، سرمایه‌گذاری‌های دولتی با استفاده از شیوه صورت برداری مداوم تخمین زده شده است. میزان کمیت‌های ملی را به دلیل وجود ناهمگونیهای آماری و اشتباهات دوره‌ای نمی‌توان به دقت تعیین نمود.]

تعیین سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری هنگام اشتغال کامل

برای درک سازوکاری که بر اساس آن پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در یک اقتصاد باز برابر و معادل می‌شوند، باید از مفاهیم متداول پا فراتر نهاد. نقطه توازن پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در کوتاه‌مدت آیینه تمام‌نمای سازوکار ضریب فزاینده است که در شکل ۳۱-۲ نمایش داده شده است.

به‌علاوه، می‌خواهیم در شرایط اشتغال کامل، هنگامی که قیمتها و دستمزدها قابل انعطاف هستند، نحوه تعیین سطوح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را در درازمدت درک کنیم. به این منظور، شرایط اشتغال کامل را بررسی می‌کنیم. یعنی زمانی که بازده واقعی با بازده بالقوه برابر باشد و سپس نقطه توازن پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را نیز در بازار سرمایه بررسی خواهیم نمود.

بازار سرمایه، بازاری است که در آن سطح پس‌انداز برای سرمایه‌گذاری با سطح تقاضا برابر می‌شود. در جهانی فرضی که در آن هیچ‌گونه تورم و عدم قطعیتی وجود نداشته باشد، نرخ بهره همان قیمتی است که در آن پس‌انداز و سرمایه‌گذاری با هم برابر

خواهند بود. بررسی خود را با نظر به یک اقتصاد بسته شروع می‌کنیم و سپس بررسی خود را تا یک اقتصاد باز گسترش خواهیم داد.

اقتصاد بسته. در یک اقتصاد باز، سرمایه‌گذاری باید با پس‌انداز خصوصی به‌علاوه مازاد دولتی برابر باشد. سطح مازاد دولتی به میزان مالیاتها و برنامه‌های هزینه وابسته است، اما به هیچ‌روی به نرخ بهره ارتباطی ندارد. ضمناً، تجارب پیشین نشان می‌دهد که پس‌انداز خصوصی نیز تقریباً از شرایط نرخ بهره‌ها مستقل است. در تحلیل خود فرض می‌کنیم که کل پس‌انداز داخلی با افزایش نرخهای حقیقی بهره نسبت مستقیم (اما ناچیزی) دارد.

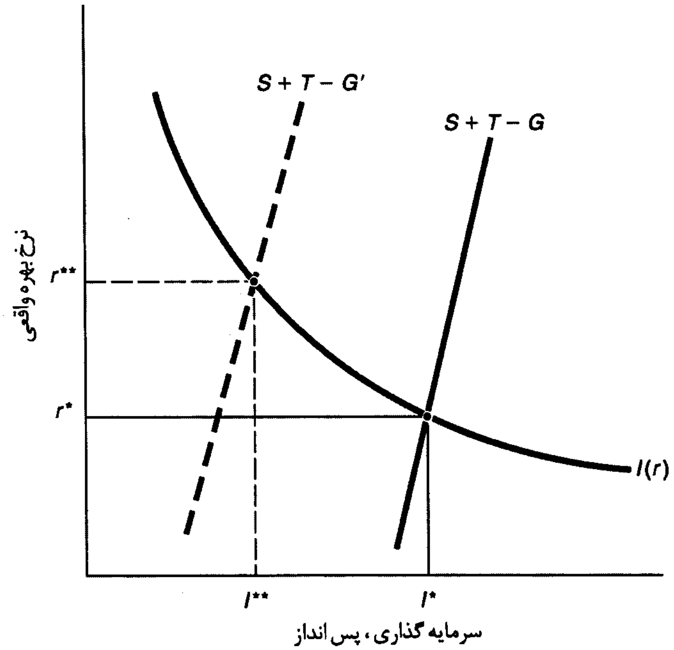

شکل ۳۱ـ۵. پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در اقتصاد بسته

سرمایه‌گذاری با نرخ حقیقی بهره رابطه معکوس دارد، حال آنکه پس‌انداز خصوصی و پس‌انداز عمومی عموماً با نرخ بهره بی‌ارتباط هستند. نقطه توازن پس‌انداز و نرخ بهره r* است. فرض کنید که خریدهای دولتی افزایش یابد. این امر باعث تعمیق کمبود بودجه دولتی و از این رو کاهش پس‌انداز عمومی می‌شود. نتیجه این امر نیز حرکت منحنی پس‌انداز ملی به سمت چپ و S T - G′ + و افزایش نرخ بهره بازار تا حد r** و کاهش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی تا حد I** می‌گردد.

همان‌گونه که در فصل ۲۲ نیز دیدیم، سرمایه‌گذاری شدیداً به نرخ بهره بستگی دارد. افزایش نرخ بهره باعث کاهش بودجه مسکن‌سازی و دیگر ساختارها می‌گردد. بنابراین ما صورت سرمایه‌گذاری خود را در قالب $I(r)$ بیان می‌کنیم تا نشان دهیم که سطح سرمایه‌گذاری به نرخ حقیقی بهره (r) بستگی دارد.

شکل ۳۱-۵ نشان می‌دهد که چگونه پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی در شرایط اشتغال کامل در یک اقتصاد بسته به نقطه توازن می‌رسند. جداول اصلی، نرخ بهره را در r^* به همراه سطح چشمگیری از پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تعیین می‌کنند. فرض کنید که دولت میزان خریدهای خود را افزایش دهد، اما از این راه باعث افزایش کمبود بودجه دولتی شود. بنابراین سطح کل پس‌انداز ملی کاهش می‌یابد و باعث نوسان منحنی پس‌انداز به سمت چپ و $S+T-G'$ می‌گردد. در نتیجه، نرخ حقیقی بهره افزایش یافته و سطح سرمایه‌گذاری نقصان می‌یابد. بنابراین خواهیم دید که چگونه کمبود بودجه دولتی در یک اقتصاد بسته که از اشتغال کامل برخوردار است، باعث کاهش سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌گردد.

پس‌انداز اقتصاد باز. یک اقتصاد باز از منابع گوناگون سرمایه‌گذاری و طرحهای مختلف پس‌انداز برخوردار است. ما این شرایط را در شکل ۳۱-۶ برای یک اقتصاد باز کوچک که از پویایی بالای سرمایه برخوردار است نشان خواهیم داد. یک اقتصاد باز کوچک باید نرخ بهره داخلی خود را با نرخهای حقیقی بهره در جهان، r^w برابر و یکسان سازد. نرخ بهره داخلی به دلیل ناچیز بودن مقدارش توان تأثیرگذاری بر نرخهای جهانی بهره را ندارد و چون میزان تحرک سرمایه نیز بالاست، سرمایه مالی به نحوی حرکت خواهد کرد که نرخهای بهره را در داخل و خارج از کشور یکسان سازد.

شکل ۳۱-۶ به درک نحوه تعیین پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و صادرات خالص در اقتصاد باز کمک می‌کند. بر اساس نرخ جهانی بهره، مجموع سرمایه‌گذاری در نقطه A نشان داده شده است.

این نقطه بر محل تقاطع منحنی سرمایه‌گذاری و نرخ بهره منطبق است. مجموع پس‌انداز ملی روی B، منحنی مجموع پس‌انداز، $S+T-G$ معطوف است. تفاوت میان این دو -که با یک قطعه از خط منحنی که با AB مشخص شده است، معادل صادرات خالص است.

از این رو صادرات خالص یا جایگاه تجارت بین‌المللی به‌واسطه توازن میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی که به عوامل داخلی به علاوه نرخ جهانی بهره وابسته است، تعیین می‌گردد.

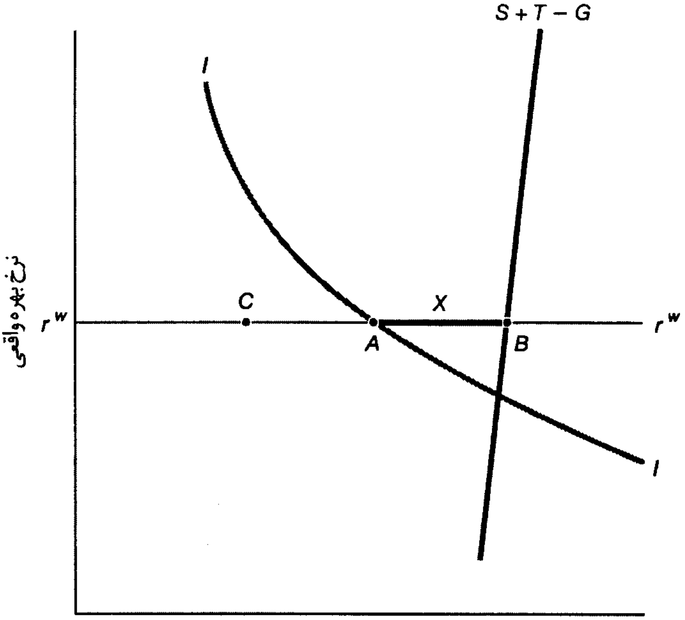

شکل ۳۱ـ۶. پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در یک اقتصاد باز کوچک

سرمایه‌گذاری و پس‌انداز داخلی به‌واسطه میزان درآمد، نرخ بهره و سیاستهای مالی دولت (طبق شکل ۳۱ـ۵) تعیین می‌گردد. اما یک اقتصاد باز کوچک با سرمایه متحرک، نرخ بهره حقیقی خود را در بازارهای جهانی سرمایه تعیین می‌کند. در سطح نرخ بهره حقیقی بالا در نقطه r^w پس‌انداز داخلی از سرمایه‌گذاری داخلی بیشتر شده و پس‌انداز اضافی نیز صرف فرصتهای سرمایه‌گذاری خارجی خالص است، X، که دقیقاً همان تفاوت میان پس‌انداز ملی و سرمایه‌گذاری داخلی با همان نرخ بهره رایج است. مازاد تجاری‌ای در آن حد که طی دو دهه اخیر در ژاپن و آلمان شاهدش بوده‌ایم به دلیل تعامل پس‌انداز بالای داخلی و سرمایه‌گذاری شدیداً متراکم داخلی ایجاد می‌شود. در این نمودار کمی جرح و تعدیل و تغییر ایجاد کنید تا دلیل این که چرا ایالات متحده طی دو دهه‌اخیر دچار کمبود شدیدی درسطح صادرات خالص خود بوده‌است.

در این بحث، مسأله سازوکاری که بر اساس آن یک کشور عوامل تجارت، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری خود را تنظیم می‌کند، به پس‌زمینه کشانده می‌شود. درست همین‌جاست که نرخ بهره در ایجاد توازن [میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری] نقشی حیاتی ایفا می‌کند. تغییرات نرخهای بهره به مثابه سازوکاری است که بر اساس آن سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تنظیم می‌شوند. یعنی نرخ بهره به نحوی تغیر می‌یابد که سطح صادرات خالص، تفاوت میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری داخلی را از بین برده و یکسان سازد.[1]

با این تحلیل می‌توان روندهای عمده در پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و الگوهای تجاری را در سالهای اخیر در برخی کشورهای بزرگ و مهم تشریح کرد. شکل ۳۱ـ۶ به‌خوبی نقش ژاپن را در اقتصاد جهان توضیح می‌دهد. ژاپن از دیرباز نرخ پس‌انداز داخلی بالایی داشته است. بااین‌حال در سالهای اخیر به دلیل هزینه‌های بالای تولید در داخل و شرایط رقابتی در کشورهای جدیداً صنعتی شده همسایه، عایدی سرمایه‌های ژاپن به شدت کاهش یافته است. بنابراین پس‌انداز ژاپن از طرحها و الگوهای خارجی تبعیت می‌کند، در نتیجه دارای مازاد تجاری قابل ملاحظه و صادرات خالص بالایی است. تا زمان اتحاد دو آلمان در سال ۱۹۹۰ گرایشهای مشابهی در این کشور نیز دیده می‌شد.

همان‌گونه که در جدول ۳۱ـ۲ نیز نشان داده شده، ایالات متحده در جایگاه و سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری خود شاهد جابجایی جالبی بوده است. این کشور تا سال ۱۹۸۰ دارای صادرات خالص مثبتی در حد متوسط بود. اما در اوایل دهه هشتاد شرایط مالی دولت آمریکا به شدت دچار قهقرا و دستخوش کمبود بودجه شد. این امر را می‌توانید با رسم یک خط S+T-G´ در شکل ۳۱ـ۶ که خط نرخ بهره حقیقی را در نقطه C قطع می‌کند نشان داد. در صورت کمبود شدید بودجه دولتی، سطح پس‌انداز ملی چه خواهد بود؟ چرا سرمایه‌گذاری داخلی لایتغیر باقی ماند؟ چرا صادرات خالص منفی و بر تکه خط CA معطوف است؟

---

۱. این تطبیق از طریق تغییرات در قیمتهای نسبی کالاهای داخلی و خارجی انجام می‌گیرد. قیمت نسبی کالاهای داخلی در مقایسه با کالاهای خارجی از طریق نرخ تبادل ارز و سطوح قیمتهای داخلی و خارجی معین می‌شود. با نرخ تبادل ارز منعطف، امر تطبیق سریعاً از طریق تغییرات نرخ ارز انجام می‌شود. با نرخ تبادل ارز ثابت، سطوح قیمت دو کشورکار تطبیق را انجام می‌دهد. نتیجه موردنظر، یعنی تغییر در قیمتهای نسبی در هر دو سیستم نرخ ارز یکسان است.

برای تشریح سازوکاری که از طریق آن صادرات خالص تطبیق می‌یابد تا در صورت کمبود بودجه شدید دولت، سرمایه‌گذاری‌ها را به سطح لازم و ضروری خود برساند، می‌توان از همین تحلیل بهره برد. فرض کنید که کشور در آغاز دارای مازاد صادرات خالصی مانند آنچه در شکل ۳۱ـ۶ شاهدش هستیم باشد. سپس تصور کنید که دولت دچار کمبود بودجه شدیدی می‌گردد. این تغییر باعث ایجاد عدم توازن در بازار پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاری می‌گردد که به نوبه خود باعث افزایش نرخ بهره داخلی در مقایسه با نرخ بهره جهانی می‌گردد. افزایش نرخ بهره داخلی باعث جذب سرمایه‌های خارجی و منجر به افزایش نرخ ارز خارجی کشور می‌گردد. این امر نیز به نوبه خود کاهش صادرات و افزایش واردات را در بر خواهد داشت. این گرایش آنقدر ادامه می‌یابد که صادرات خالص برای پر کردن شکاف میان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، به حد کافی کاهش یابد.
دیگر مثالهای مهم از نظریه پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاری در اقتصاد باز در یک اقتصاد باز کوچک شامل موارد ذیل‌اند:

● افزایش در پس‌انداز خصوصی یا کاهش در هزینه‌های دولت در یک کشور باعث حرکت منحنی پس‌انداز ملی کشور به سمت راست می‌گردد (شکل ۵-۳۱). این حرکت باعث کاهش ارزش نرخ ارز می‌گردد، تا آنجا که صادرات خالص آنقدر را افزایش می‌یابد که افزایش در پس‌انداز داخلی را متوازن و متعادل می‌سازد.

● افزایش در سرمایه‌گذاری داخلی به دلیل بهبود شرایط تجاری یا موج جدیدی از ابداعات و نوآوریهای، باعث حرکت منحنی سرمایه‌گذاری می‌شود. این امر باعث افزایش ارزش نرخ ارز می‌گردد، تا آنجا که صادرات خالص آنقدر کاهش می‌یابد که سطوح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری متوازن می‌گردد. در این شرایط، سطح سرمایه‌گذاری‌های داخلی بر سرمایه‌گذاری‌های خارجی خواهد چربید.

● افزایش نرخهای جهانی بهره باعث کاهش سطح سرمایه‌گذاری می‌گردد. این امر نیز به افزایش سطح پس‌انداز خالص داخلی منجر می‌شود و کاهش ارزش نرخ ارز خارجی را در بر خواهد داشت و در نهایت منجر به افزایش صادرات خالص و سرمایه‌گذاری خارجی خواهد شد.

نمودار ویژه هر یک از شرایط فوق را رسم نمایید. در حالتهای کسری بودجه مالی دولت، پس‌انداز خصوصی، سرمایه‌گذاری و نرخهای بهره جهانی نیز نمودارها را با اعمال جرح و تعدیلهای لازم رسم نمایید.

پیوستن یک کشور به سیستم مالی جهانی، یک باب جدید و مهم در عملکرد اقتصادی و سیاستهای اقتصادی آن کشور می‌گشاید. بخش خارجی منبع دیگری برای سرمایه‌گذاری داخلی و طرحی نوین برای پس‌انداز داخلی است. افزایش سطح پس‌انداز در داخل کشور ـ در قالب افزایش پس‌اندازهای خصوصی یا کاهش سطح کمبود بودجه دولت ـ به افزایش سطح سرمایه‌گذاری در کشور و افزایش صادرات خالص منجر خواهد شد. حفظ تعادل تجاری در یک کشور بیش از آن که نتیجه سطح بهره‌وری یا نوآوری این کشور باشد، در سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی آن ریشه دارد. متوازن شدن حسابهای تجاری یک کشور مستلزم تغییر در سطح پس‌انداز داخلی یا سرمایه‌گذاری آن کشور است و در درازمدت این تطبیق‌یابی‌ها و توازنها تحت تأثیر نوسان قیمتهای نسبی کشور و اغلب تغییر نرخ ارز متحقق خواهند شد.

افزایش رشد در اقتصاد باز

افزایش رشد بازده در اقتصادهای باز فقط از راه تحقق یک معجزه و جذب سرمایه‌گذاران یا منابع پولی انجام نمی‌گیرد. شرایط سرمایه‌گذاری و پس‌انداز متضمن به‌کارگیری سیاستهای متنوع و وسیعی است که از آن جمله می‌توان به وجود ثبات در جو اقتصاد کلان، تضمین حقوق مالکیت و مهمتر از همه وجود شرایط قابل پیش‌بینی و مطلوب برای سرمایه‌گذاری اشاره کرد. در این بخش برخی از شیوه‌هایی را که اقتصاد باز از طریق آنها می‌تواند نرخ رشد خود را با تکیه بر بازار جهانی بهبود بخشد، بررسی خواهیم کرد.

در درازمدت مهمترین شیوه برای افزایش بازده سرانه و شرایط زندگی این است که هر کشوری در فرآیندهای تولیدی خود بهترین تکنیکها را اتخاذ نماید. اگر سرمایه‌ها در مسیر فن‌آوری نادرستی قرار گیرند، افزایش نرخ سرمایه‌گذاری مثمرثمر نخواهد بود. در سالهای اخیر نوع برنامه‌ریزی مرکزی شوروی سابق به بهترین نحو مؤید ادعای ما بوده است. در این زمان نرخ سرمایه‌گذاری به‌شدت بالا بود، اما بخش اعظم سرمایه‌ها از برنامه‌ریزی و مدیریت مطلوب برخوردار نبود و یا سرمایه‌ها در بخشهای غیرمولد به‌کار گرفته می‌شد. به علاوه، برخی از کشورهای کوچک مجبور نیستند در طراحی توربینها، ماشین‌افزار، رایانه‌ها و سیستمهای مدیریتی خود کار را از سنگ اول بنا شروع کنند.

اغلب راه رسیدن به آخرین پیشرفتهای فن‌آوری، سرمایه‌گذاریهای مشترک با شرکتهای خارجی است که به نوبه خود مستلزم آن است که چارچوب قانونی یک کشور پذیرای سرمایه‌های خارجی باشند.

یک مجموعه مهم دیگر در این عرصه، *سیاستهای تجاری* هستند. مدارک موجود ثابت می‌کنند که یک سیستم تجاری باز باعث رونق رقابت و روی آوردن به بهترین فن‌آوری‌هاست. (به بحث جهت‌گیری خارجی در فصل بیست و هشتم رجوع کنید). با کاهش تعرفه‌ها و رفع دیگر موانع تجارت تا حد ممکن، شرکتهای داخلی ضرورت رقابت را حس می‌کنند و شرکتهای خارجی نیز می‌توانند به بازارهای داخلی قدم گذارند، به‌خصوص وقتی قیمتهای تعیین شده از جانب تولید کنندگان داخلی بسیار بالاست یا شرکتهای داخلی سعی در انحصاری کردن برخی بخشهای ویژه دارند.

هر کشوری در بررسی سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری خود نباید صرفاً به حوزه سرمایه‌های فیزیکی معطوف شده و خود را به همین حوزه محدود نماید. سرمایه‌های غیرفیزیکی نیز اهمیتی یکسان دارند. مطالعات انجام شده ثابت می‌کنند که کشورهایی که در حوزه سرمایه‌های انسانی سرمایه‌گذاری می‌کنند نیز عملکردی مطلوب داشته و در مقابل شوکهای اقتصادی کمتر آسیب‌پذیرند. بسیاری از کشورهای جهان دارای منابع طبیعی غنی هستند ـ جنگلها، مواد معدنی،

نفت و گاز، شیلات و اراضی قابل کشت ـ که حداکثر بهره‌برداری از آنها مستلزم اخذ رویکردی دقیق و دوراندیشانه است.

یکی از پیچیده‌ترین عوامل در رشد یک کشور، *مهاجرت* مردم به خارج یا مهاجرت خارجی‌ها به داخل کشور است. از دیرباز ایالات متحده پذیرای مهاجران بسیاری بوده است که نه تنها باعث افزایش چشمگیر نیروی کار این کشور شده‌اند، بلکه کیفیت و غنای فرهنگی و نیز دامنه تحقیقات علمی آن را نیز توسعه بخشیده است. اما اخیراً مهاجرین خارجی در مقایسه با نیروی کار داخل آمریکا از آموزش و نیز مهارتهای فنی کمتری برخوردار بوده‌اند. در نتیجه، براساس مطالعات انجام شده، مهاجرت باعث کاهش سطح دستمزدهای نسبی کارگران اغلب از جانب کارگرهایی که در خارج کار می‌کنند و برای اقوام و خانواده‌های خود در وطنشان پول ارسال می‌کنند، از عایدی‌های ثابتی برخوردار شده‌اند که، درواقع، مکمل مطلوبی برای عایدیهای صادراتی این کشورها محسوب می‌شود.

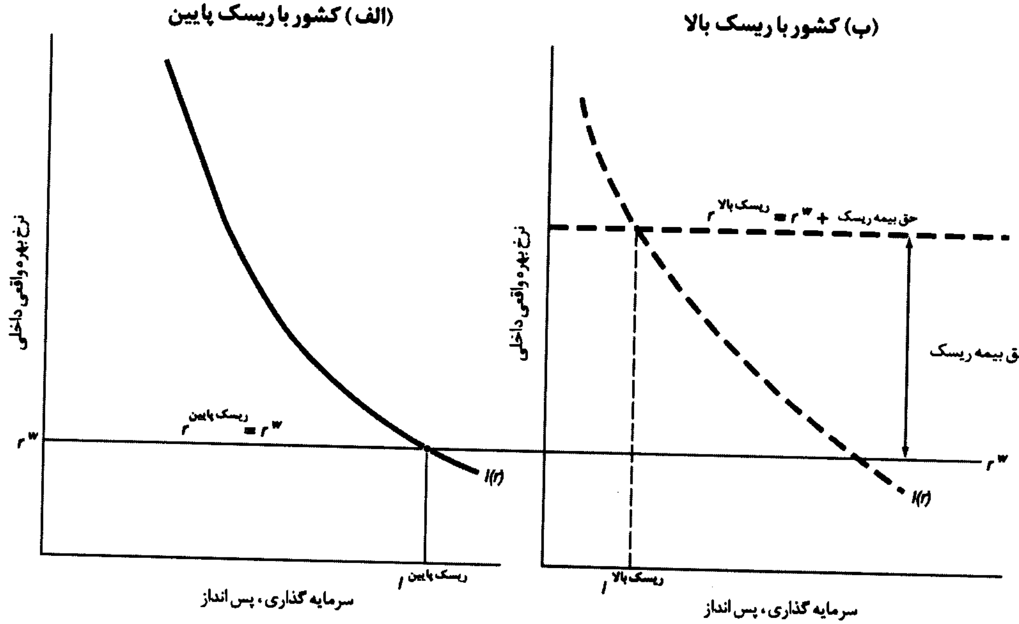

شکل ۳۱ـ۷. جو تجاری بر نرخ بهره و سطح سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارد
درکشوری که میزان ریسک فعالیتهای اقتصادی ناچیز است، (a) جو ایمن اقتصادی باعث کاهش نرخ بهره داخلی تا حد r^w و افزایش سطح سرمایه‌گذاری تا نقطه I (ریسک کم) می‌شود. در کشوری که میزان ریسک فعالیتهای اقتصادی زیاد و دستخوش آشوبهای سیاسی، فساد مالی و بی‌ثباتی اقتصادی است، سرمایه‌گذاران برای سرمایه‌گذاریهای خود حق بیمه بالایی طلب خواهند کرد، به نحوی که نرخ بهره داخلی بسیار بیشتر از نرخ بهره جهانی قرار می‌گیرد. در نتیجه، وقتی سرمایه‌گذاران خارجی در پی یافتن عرصه‌های امنی برای سرمایه‌گذاریهای خود برمی‌آیند، سطح سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد.

یکی از مسایل تأثیرگذار و ذی‌نفوذ، نهادهای بازار هستند. موفقترین اقتصادهای باز - مانند هلند و لوگزامبورگ در اروپا یا کره و هنگ کنگ در آسیا (در ۱۹۹۷) - محیط ایمن و مطلوبی برای جذب سرمایه‌ها و بازرگانان فراهم آورده‌اند. همین امر باعث نهادینه شدن

یک سری قوانین پروپاقرص در ارتباط با حقوق مالکیت شده است که در چارچوب قانون نیز گنجانیده شده است. آنچه اهمیتی روزافزون دارد این است که فراگیر شدن حقوق داراییهای معنوی است، به نحوی که سرمایه‌گذاران و هنرمندان خلاق مطمئن هستند که از خلق آثار هنری خود منتفع خواهند شد. کشورها باید با فساد که نوعی سیستم مالیات‌بندی خصوصی است و پرسودترین تجارتها را هدف قرار می‌دهد ـ و در ارتباط با حقوق مالکیت ایجاد جو ناامنی می‌کند، هزینه‌ها را بالا می‌برد و سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد ـ مبارزه کنند.

یک چارچوب باثبات در اقتصاد کلان به مفهوم این است که مالیاتها منطقی و قابل پیش‌بینی بوده و تورم کم باشد، به نحوی که وام‌دهندگان نگران آن نباشند که تورم باعث توقیف سرمایه‌هایشان شود. ثبات نسبی نرخهای ارز به همراه قابلیت تبدیلی که ورود و خروج در عرصه ارز داخلی را به سهولت مهیا سازد از کمال اهمیت برخوردار می‌باشد. کشورهایی که دارای ساختار نهادی مطلوبی هستند، جریانهای عظیم سرمایه‌های خارجی را جذب می‌کنند، حال آنکه کشورهایی که دارای نهادهای بی‌ثبات هستند (مثل روسیه یا عراق) بالنسبه سرمایه‌های خارجی اندکی را جذب می‌کنند و با مشکل شدید فرار سرمایه روبرو هستند.

شکل ۳۱-۷ نشان دهنده تأثیر شرایط سرمایه‌گذاری بر سرمایه‌گذاریهای ملی است. نمایه سمت چپ وضعیت کشوری را ترسیم می‌کند که از شرایط سرمایه‌گذاری مطلوبی برخوردار است، به نحوی که نرخ بهره داخلی با نرخ بهره جهانی برابر است.

سطح کلی سرمایه‌گذاری در این کشور بالا و کشور از توان جذب سرمایه‌های خارجی خوبی برخوردار است. تا از این راه بتوانند بودجه لازم برای سرمایه‌گذاریهای داخلی خود را تأمین کنند. نمایه (b) کشوری را نشان می‌دهد که به لحاظ فعالیتهای اقتصادی ریسک بالایی دارد و دچار مصیبتهای اقتصادی‌ای چون انقلاب، تورم، مالیاتهای غیرمنطقی، ملی‌سازی، فساد، نرخ ارز خارجی بی‌ثبات و غیره است. در این کشور نرخهای بهره داخلی «حق بیمه ریسک سرمایه‌گذاری» هستند، به نحوی که هزینه حقیقی سرمایه ۱۰، ۲۰ یا ۳۰ درصد در سال (در مقایسه با ۵ درصد در کشور دارای ریسک ناچیز) است. کشور دوم در جذب سرمایه‌گذاریهای داخلی یا خارجی دچار مشکل و در نتیجه از سطح سرمایه‌گذاری ناچیزی برخوردار خواهند بود.

پیشبرد رشد اقتصادی در یک اقتصاد باز مستلزم جذابیت داشتن جو تجاری کشور برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی (که در اقتصاد جهانی فرصتهای تجاری چشمگیری دارند) است. اهداف نهایی سیاستها برخورداری از نرخ بالای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در مجاری تولیدی و بهره‌مندی مراکز تجاری از بهترین فن‌آوری است. نایل آمدن به این اهداف متضمن ایجاد جو مطلوب اقتصاد کلان، تضمین حقوق دارایی امن برای سرمایه‌گذاری‌ها فیزیکی و داراییهای معنوی، تعیین نرخ تبادل ارز به نحوی که سرمایه‌گذاران منتفع گردند و حفظ اعتماد خارجی‌ها نسبت به ثبات سیاسی و اقتصادی کشور است.

خلاصه

الف. تجارت خارجی و فعالیت اقتصادی

۱ـ اقتصاد باز، اقتصادی است که در تبادل بین‌المللی کالاها، خدمات و سرمایه‌گذاریها فعال است. صادرات متشکل از کالاها و خدماتی است که به خریدارانی خارج از کشور فروخته می‌شوند و واردات کالاها و خدمات خریداری شده توسط خارجیهاست. تفاوت میان صادرات و واردات کالاها و خدمات را صادرات خالص می‌نامند. در بخش اعظم قرن بیستم، ایالات متحده از توازن تجاری برخوردار بوده است، اما پس از سال ۱۹۸۰ صادرات خالص به سرعت روند قهقرایی طی کرده و منجر به کمبود بودجه شده است.

۲ـ با شروع تجارت خارجی، تقاضای داخلی با بازده داخلی تفاوت پیدا خواهد یافت. تقاضای داخلی متشکل است از مصرف، سرمایه‌گذاری و خریدهای دولتی (C+I+G) برای به دست آوردن GDP، صادرات (E_x) را باید اضافه نمود و واردات (I_m) را کم کرد.

$$GDP = C+I+G+X$$

X = صادرات خالص = $E_x - I_m$ است. واردات به‌واسطه درآمد و بازده داخلی و تناسب قیمت کالاهای داخلی در مقایسه با کالاهای خارجی تعیین می‌شود. صادرات

انعکاس دهنده واردات است و از طریق درآمد خارجی و بازده و تناسب قیمتهای داخلی و خارجی تعیین می‌گردد. افزایش واردات بر حسب دلار به ازای هر یک دلار افزایش در GDP را میل نهایی به واردات (MP_m) می‌نامند.

۳ـ یک عامل جدید در تجارت بین‌المللی، نرخ ارز خارجی است، یعنی قیمتی که بر حسب آن ارز یک کشور با ارز کشور دیگر مبادله می‌شود. وقتی نرخ ارز یک کشور افزایش می‌یابد، قیمتهای کالاهای وارداتی کاهش می‌یابد و قیمت کالاهای صادراتی در خارج از کشور بالا می‌رود و از میزان رقابت کشور در بازار جهانی کاسته می‌شود. نتیجه خالص این امر کاهش در صادرات خالص است.

۴ـ تجارت خارجی بر روی GDP تأثیری مشابه با سرمایه‌گذاری یا خریدهای دولتی دارد با افزایش صادرات خالص، تقاضای کل برای بازده داخلی بالا می‌رود. بنابراین صادرات خالص بر روی بازده تأثیری فزاینده دارد. اما ضریب مخارج در یک اقتصاد باز در مقایسه با همین ضریب در یک اقتصاد بسته کمتر است، چون در اقتصاد باز بخشی از هزینه‌ها به واردات اختصاص می‌یابد. این ضریب معادل :

$$\text{ضریب فزاینده اقتصاد باز} = \frac{1}{MPS+MPm}$$

روشن است که در صورت برابر بودن کلیه عوامل دیگر، ضریب فزاینده اقتصاد باز از ضریب فزاینده اقتصاد بسته (در شرایطی که $MP_m=0$ باشد) کوچکتر است.

۵ـ عملکرد سیاست پولی در یک اقتصاد باز تأثیرات جدیدی در بر دارد. یک مثال مهم شامل عملکرد سیاستهای پولی در یک اقتصاد باز است که دارای تحرک سرمایه بالایی است. چنین کشوری باید نرخهای بهره خود را با نرخهای دیگر کشورها هماهنگ کند تا با آنها به نرخ ارز همگونی دست یابد. این امر بدان مفهوم است که کشورهایی که دارای نرخ ارز ثابت هستند اساساً نمی‌توانند از سیاستهای پولی به عنوان حربه‌ای مستقل در سیاست اقتصاد کلان استفاده کنند.

بالعکس، سیاستهای مالی به حربه‌ای مؤثر تبدیل می‌شوند، چون انگیزه‌های مالی به‌واسطه تغییرات نرخ بهره از بین نمی‌روند.

۶ـ اقتصاد باز با نرخ ارز منعطف از سیاستهای پولی برای تثبیت اقتصاد کلان که

مستقل از دیگر کشورها عمل می‌کند استفاده می‌نماید. در این شرایط، ارتباط بین‌المللی یک کانال قدرتمند دیگر به سازوکار پولی داخلی می‌افزاید. نایاب شدن پول، نرخ بهره را بالا می‌برد، سرمایه‌های مالی خارجی را جذب می‌کند و نرخ تبادل ارز را افزایش می‌دهد. افزایش نرخ ارز، صادرات خالص را کاهش می‌دهد و به شدت تأثیر کاهنده نرخ بالای بهره بر سرمایه‌گذاری داخلی می‌افزاید.

۷ـ سازوکار پولی بین‌المللی در تغییر الگوی سرمایه‌گذاری آمریکا در دهه هشتاد عامل مهمی بود. سیاستهای نادرست مالی و نایاب شدن پول باعث کاهش صادرات خالص شد و باعث گسست تولید ناخالص داخلی از کالاهای تجاری و سوق یافتن آن به سوی تولید کالاهای غیرتجاری شد. ملاحظات اقتصاد باز باعث پیچیده شدن کلاف بانکهای مرکزی می‌شود، چون پیوند میان پول و صادرات خالص دقیق نیست و تأثیر سیاستهای داخلی بر GDP، اقتصادهای خارجی و سطح دیون کشورهای رو به توسعه باعث ایجاد مشکلاتی جدید در عرصه سیاست و اقتصاد می‌شود.

ب. روابط متقابل در اقتصاد جهانی

۸ـ در درازمدت، فعالیت در بازار جهانی برای کشورها فرصتها و محدودیتهای جدیدی در راستای رشد اقتصادی ایجاد می‌کند. شاید مهمترین عنصر، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری باشد که بسیار پویاست و در مقابل انگیزه‌های اقتصادی و شرایط سرمایه‌گذاری در کشورهای مختلف بسیار حساس نیز هست.

۹ـ بخش خارجی منبع دیگری برای پس‌انداز و طرحی جدید برای سرمایه‌گذاری است. افزایش پس‌انداز داخلی ـ از راه پس‌انداز خصوصی یا مازاد مالی دوت ـ باعث افزایش مجموع سرمایه‌گذاری داخلی و صادرات خالص می‌شود. در درازمدت، جایگاه تجاری یک کشور مقدمتاً انعکاس دهنده سطح پس‌انداز ملی و نرخهای سرمایه‌گذاری است. کاهش کمبود تجاری مستلزم تغییر پس‌انداز و سرمایه‌گذاری داخلی است. یک سازوکار مهم برای هماهنگ ساختن و جهت دادن به جریان‌های تجاری به سوی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری داخلی، نرخ تبادل ارز است.

۱۰ـ علاوه بر پیشبرد سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، کشورها رشد خود را از راه سیاستها و نهادهای مختلف دیگری نیز افزایش می‌دهند. ملاحظات مهم در این رابطه

شامل جو مطلوب در اقتصاد کلان، حقوق دارایی معتبر برای سرمایه‌های فیزیکی و داراییهای معنوی، ارز قابل تبدیل با حداقل محدودیتها برای جریانهای سرمایه و ثبات اقتصادی و سیاسی است.

مفاهیمی برای مرور

وضعیت پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاری در اقتصادهای باز و بسته
توازن در پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاری
بازار در اقتصادهای باز و بسته
سیاستهای رشد در اقتصاد باز
ضریب فزاینده:
۱/MPS - در اقتصاد بسته
$(MPS + MP_m)$ / ۱ - در اقتصاد باز
تأثیر نرخهای تبادل ارز و جریانهای تجاری بر GDP
منحنی × + C+I+G برای اقتصاد باز
صادرات خالص - X - I_m - E_X تقاضای داخلی در برابر هزینه‌های GDP میل نهایی به واردات (MP_m)
نرخ ارز خارجی

سؤالاتی برای بحث

۱ـ فرض کنید که اخذ سیاستهای پولی انبساطی باعث کاهش ارزش دلار آمریکا در برابر ارزهای شرکای تجاری آمریکا در کوتاه‌مدت و با وجود منابع بیکاری شود. سازوکاری را که به‌واسطه آن در شرایط فوق، ایالات متحده شاهد توسعه اقتصادی خواهد بود، توضیح دهید. توضیح دهید که چگونه تأثیر تجارت باعث تشدید و افزایش سرمایه‌گذاریهای داخلی می‌شود.

۲ـ در الگوی فزاینده و با استفاده از جدول ۳۱ـ۱، تأثیر حاصل بر صادرات خالص و GDP را در هر یک از موارد ذیل شرح دهید.

الف. افزایش ۱۰۰ میلیارد دلاری در سرمایه‌گذاری (I).

ب. کاهش ۵۰ میلیارد دلاری در سطح خریدهای دولت.

ج. افزایش در بازده خارجی که افزایش ۱۰ میلیارد دلاری در صادرات را در پی دارد.

د. کاهش ارزش نرخ تبادل ارز که صادرات را تا حد ۳۰ میلیارد دلار افزایش داده و واردات تا سطح ۲۰ میلیارد دلار در هر یک از سطوح GDP کاهش داده است.

۳ـ ضریب مخارج در اقتصادی بدون هزینه یا مالیات دولتی در شرایطی که $MPC=0/8$ و $MP_m=0$ باشد چیست؟ اگر $MP_m=0/1$ باشد چه؟ اگر $MP_m=0/9$ باشد چه؟ شرح دهید که چرا ممکن است ضریب کمتر از باشد.

۴ـ شهر نیوهون را در نظر بگیرید که اقتصاد باز دارد. این شهر اجناس عتیقه صادر می‌کند و هیچ سرمایه‌گذاری یا مالیاتی ندارد. شهروندان شهر ۵۰ درصد از درآمد قابل خرج خود را مصرف می‌کنند و ۹۰ درصد از کل خریدها به واردات از بقیه کشور اختصاص دارد. شهردار پیشنهاد می‌دهد که یک مالیات ۱۰۰ میلیون دلاری وضع شود و صرف برنامه کالاهای عام‌المنفعه گردد. شهردار کنیس می‌گوید که بازده و درآمدها در شهر افزایش خوبی خواهند داشت، چون عاملی به عنوان «ضریب فزاینده» وجود دارد. تأثیر این برنامه را بر درآمدها و بازده نیوهون تخمین بزنید. با ارزیابی شهردار موافقید؟

۵ـ پس از اتحاد دو آلمان، پرداختها برای بازسازی آلمان شرقی باعث گسترش چشمگیر تقاضای کل در آلمان شد. بانک مرکزی آلمان با کاهش رشد پول و افزایش دادن نرخهای بهرهٔ حقیقی در آلمان از خود واکنش نشان داد. شرح دهید که چرا این سیاست پولی آلمان باعث کاهش ارزش دلار می‌شود. چرا این کاهش باعث رونق فعالیت اقتصادی در آمریکا می‌شود؟ چرا کشورهای اروپایی با نرخ ارز ثابت که ارز خود را با مارک آلمان هماهنگ ساخته‌اند با افزایش نرخ بهرهٔ آلمان دچار رکود شدید شده و منجر به افزایش نرخ بهرهٔ کل اروپا می‌شوند.

۶ـ فهرست سه نوع تعامل پس انداز، سرمایه گذاری و تجارت را توضیح دهید. برای شرح هر یک از تأثیرها، نموداری مثل شکل ۳۱ـ۶ رسم کنید. شرایط معکوس ذکر شده در جملهٔ پس از فهرست مذکور را نیز شرح دهید.

۷ـ سیاستمداران اغلب از کمبود شدید تجاری ایالات متحده شکوه دارند. اقتصاددانان می‌گویند که اگر این کمبر ؛ بود، سرمایه گذاری داخلی را اجباراً باید کاهش می‌دادند. این امر را با استفاده از تحلیل توازن پس انداز ـ سرمایه گذاری در شکل ۳۱ـ۶ توضیح دهید.

۸ـ کشوری چون روسیه را که سعی دارد به سازوکار بازارگذار کند در نظر بگیرید. این کشور شاهد تورم شدید، تغییرات بسیار در مالیاتهای ویژهٔ سرمایه‌گذاری‌های خارجی، بی ثباتی سیاسی (منجمله پیروزی تقریبی کمونیست‌ها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶) و شرایط بلاتکلیف و غیر ایمن حقوق دارایی بوده است. چرا هر یک از این عوامل باعث کاهش جذابیت روسیه برای سرمایه گذاران می‌شود؟ بیمهٔ ریسک سرمایه‌گذاری را در شکل ۳۱-۷ نیز شرح دهید.

۹ـ دو مورد از اقتصادهای باز و کوچک مثل بلژیک و هلند را که دارای سرمایهٔ متحرک و نرخ ارز ثابت هستند و در عین حال دچار کسری بودجهٔ شدید دولتی نیز هستند در نظر آورید. فرض کنید که این کشورها دچار کسادی اقتصادی، کاهش بازده و بیکاری شدید شوند. چرا برای رونق دادن به اقتصادهای خود توان استفاده از سیاستهای پولی را ندارند. در صورتی که این دو کشور می‌توانستند کمبود بودجهٔ شدیدتر را تحمل کنند، چرا توسعهٔ مالی آنها مؤثرتر می‌بود؟ چرا کاهش ارزش نرخ تبادل ارز باعث افزایش بازده و کاهش میزان کمبود بودجهٔ دولتی می‌گردد؟

فصل سی و دوم

مکتبهای متضاد در اقتصاد کلان

[حال] زمانی است که تحلیلگران اقتصاد کلان بار دیگر فرضیات جدیدی را در مورد سازوکارهای حاکم بر اقتصاد ارایه می‌دهند و سعی در دست یافتن به الگویی جدید دارند... پلورالیسم [تکثرگرایی] عالی است و گسست‌های پیاپی از پلورالیسم، ناگزیر.

ادموند اس. فلپس، هفت مکتب فکری در *اقتصاد کلان*(۱۹۹۰)

اگر بحثهای کلیدی اقتصاد کلان را در باب مسایلی چون کسری بودجه، سیاستهای پولی یا تورم دنبال کنید، خواهید دید که در باب هر مسأله‌ای بحثی داغ جریان دارد، الا مفهوم و تبیین GDP [تولید ناخالص داخلی]. بعضی از اقتصاددانان می‌گویند برای جبران کمبود بودجه، باید مالیاتها را افزایش داد، و برخی دیگر برای تضمین رشد اقتصادی در درازمدت به کاهش مالیات عقیده دارند. بعضی در راستای مدیریت اقتصاد خواستار فعالتر شدن نقش دولت هستند، و دیگران معتقدند که بهترین کار کوچکتر کردن حجم دولت و کاهش میزان دخالتهای آن است. انگیزه جی. بی. شاو از گفتن جمله زیر کاملاً روشن است: «اگر تمام اقتصاددانان را نیز گرد هم آورید، به یک نتیجه نهایی نخواهند رسید.»

اما اگر به مباحث ضد و نقیض موجود نظری بیندازید، متوجه خواهید شد که برخی مسایل مکرراً تکرار می‌شوند که، درواقع، مکاتب مختلفی را از هم جدا کرده و بر می‌شمرند. یکی از این مسایل به نگرشهای مختلف در باب نحوه تعیین تقاضای کل ربط می‌یابد؛ مسأله دیگر به نقش انعطاف پذیری قیمت مربوط می‌شود و دیگری به گستره منطق‌گرایی و عقلانی بودن تصمیمات بشر می‌پردازد.

هدف ما در این متن، بررسی تمامی مکاتب عمده فکری است. در این راستا، تأکید ما عمدتاً بر شیوه مدرن کینز معطوف است که، درواقع، بهترین شیوه برای تشریح چرخه تجاری در اقتصادهای بازار است. اما بهترین راه برای درک نیروهای مؤثر در رشد درازمدت اقتصادی، استفاده از الگوی نئوکلاسیک است. به این ابزارهای اساسی باید مسایل اقتصاد باز را که در فصل سی و یکم بررسی شدند، نیز بیفزاییم.

در فصول پیشین به بعضی از مکاتب ویژه تفکر اقتصاد کلان اشاره کرده‌ایم. تجربه ثابت کرده است که همواره باید با ذهن باز و با دقت به نگرشهای مختلف موجود توجه کرد. در گستره علم، بدعتهای هر عصر پس از کشفهای جدید دوره بعد پس زده می‌شوند و قدیمی می‌گردند. مکاتب مختلف نیز مانند انسانها دچار فرسودگی و تصلب شرائین می‌شوند. دانشجویان حقیقت را از استادان و کتابچه‌های مقدسشان فرا می‌گیرند و از کاستیهای اصول نوین چشم‌پوشی می‌شود و یا به عنوان اشتباهاتی بی‌اهمیت به کناری گذارده می‌شوند. برای مثال، جان استوارت میل، از بزرگترین اقتصاددانان و فیلسوفان [تاریخ اقتصاد]، در اثر کلاسیک خود تحت عنوان *اصول اقتصاد سیاسی* نوشت: «خوشبختانه، در *قوانین ارزشی* چیزی برای نویسندگان حال و آینده باقی نمی‌ماند که حلش کنند.» این جمله زمانی نوشته شده که تحلیل عرضه و تقاضا هنوز حتی کشف نیز نشده بوده است!

مورخین علمی می‌گویند روند پیشرفت علم گسسته و ناپیوسته است. مکتبهای جدید فکری مطرح می‌شوند، عرصه نفوذشان گسترده می‌شود و بدبینان و خرده گیران متقاعد می‌گردند. شاید در بین مکاتب ضد و نقیض اقتصاد کلان که در این فصل مرور خواهیم کرد، بذرهای نظریه جدیدی نهفته باشد که معمای اقتصاد پیچیده بازار را حل کند.

الف. شور کلاسیکی و انقلاب کینزی

سنت کلاسیکی

از زمان طلیعه علم اقتصاد در دو قرن پیش، اقتصاددانان همواره در این اندیشه بوده‌اند که آیا اقتصاد بازار بدون نیاز به مداخله دولت، به سمت توازنی درازمدت با اشتغال کامل پیش می‌رود یا خیر. به زبان مدرن می‌توان گفت کلیه شیوه‌هایی که بر نیروهای خودساخته بازار تأکید دارند، کلاسیک هستند. ریشه‌های تفکر کلاسیک در اقتصاد کلان را باید در نوشته‌های آدام اسمیت (۱۷۷۶)، جی. بی. سی (۱۸۰۳) و جان استوارت میل (۱۸۴۸) سراغ گرفت. در رویکرد کلاسیک، قیمتها و دستمزدها منعطف هستند و اقتصاد ثبات دارد، بنابراین اقتصاد به شکلی خودجوش و به سرعت به سطحی از توازن می‌رسد که اشتغال کامل را در بر دارد. در بحثی که در پی خواهد آمد، از تحلیل عرضه و تقاضا استفاده خواهیم کرد تا شالوده‌های علمی و الزامات سیاسی رویکرد کلاسیک را نسبت به اقتصاد کلان شرح دهیم.

قانون سی در مورد بازارها

تا قبل از آن که کینز نظریات اقتصاد کلان را مطرح کند، مهمترین متفکران اقتصادی نسبت به اقتصاد نگرشی کلاسیک داشتند. اقتصاددانان اولیه مفتون نحوه تقسیم کار، گردآوری سرمایه و رشد تجارت بین‌المللی که زاییده انقلاب صنعتی بودند شدند. این اقتصادانان چرخه‌های تجاری را می‌شناختند، اما آنها را انحرافاتی موقتی محسوب می‌کردند. تحلیل آنها حول محور *قانون سی در مورد بازارها* می‌چرخید. این نظریه که جی. بی. سی، اقتصاددانان فرانسوی، در سال ۱۸۰۳ آن را مطرح کرد، می‌گوید که تولید بیش از حد به اقتضای ماهیت آن محال است. این نظریه را امروزه در قالب این جمله بیان می‌کنند: «عرضه، خود تقاضایش را ایجاد می‌کند.» اما منطق قانون سی چیست؟ تکیه اصلی این قانون بر این محور استوار است که میان اقتصاد پولی و معاملات پایاپای تفاوت عمیقی وجود ندارد و هر آن چه راکه کارخانه‌ها می‌توانند تولید کنند، کارگران می‌توانند خریداری نمایند.

تعدادی از برجسته‌ترین اقتصاددانان منجمله دیوید ریکاردو (۱۸۱۷)، جان استوارت میل (۱۸۴۸) و آلفرد مارشال (۱۸۹۰) این نگرش کلاسیک به اقتصاد کلان را اتخاذ کردند که می‌گفت اضافه تولید امری محال است. حتی در خلال رکود اقتصادی بزرگ آمریکا، هنگامی که یک چهارم از نیروی کار این کشور بیکار بودند، اقتصاددان مشهوری به نام ای. سی. پیگو نوشت: «رقابت صددرصد آزاد، اشتغال کامل را در بر خواهد داشت. بیکاری در هر عصر و هر دوره کاملاً ملهم از موانعی است که از سازگاری و تطابقی آنی قیمتها و دستمزدها جلوگیری می‌کنند.»[1]

همان‌طور که از جمله پیگو نیز برمی‌آید، منطق مستتر در نگرش کلاسیک این است که قیمتها و دستمزدها به سرعت تطبیق یابند، دوره کوتاهی که در آن قیمتها ثابت باقی می‌مانند چنان کوتاه خواهد بود که به دلایل عملی، کاملاً قابل اغماض خواهد بود. تحلیل‌گران اقتصاد کلان کلاسیک می‌گویند که در نهایت اقتصاد در سطح اشتغال کامل و یا میزان بازده بالقوه عملکرد خواهد داشت.

هسته بادوام و معتبر قانون سی و رویکرد کلاسیک در شکل ۳۲ـ۱ نشان داده شده است. این شکل نشان دهنده نوعی اقتصاد است که در آن قیمتها و دستمزدهای حقیقی در بازارهای رقابتی تعیین می‌شوند و در کمال انعطاف‌پذیری افزایش و کاهش می‌یابند تا هرگونه عرضه یا تقاضای افزون را متعادل و هماهنگ کند. در چارچوب تحلیل AS-AD می‌توان این حالت را با یک منحنی تقاضای کل با شیب سر پایین و یک منحنی عرضه کل عمودی نشان داد.

فرض کنید که تقاضای کل به دلیل نایاب شدن پول، کاهش صادرات یا دیگر نیروهای خارجی، دچار نقصان و کاهش شود. در نتیجه، منحنی AD در شکل ۳۲ـ۱ به سمت چپ و AD' حرکت خواهد کرد. در ابتدا در سطح اولیه قیمت P، هزینه کل به نقطه B کاهش می‌یابد و ما شاهد یک دوره کوتاه‌مدت از کاهش بازده خواهیم بود. اما در پی تغییر تقاضا، قیمتها و دستمزدها سریعاً هماهنگ شده و سطح کلی قیمت از P به P' کاهش می‌یابد. با کاهش سطح قیمت، میزان کل بازده به سطح بازده بالقوه باز می‌گردد و شرایط مجدداً در نقطه C به سطح اشتغال کامل باز می‌گردد.

---

۱. نظریه بیکاری، ۱۹۳۳.

در نگرش کلاسیک، *تغییرات تقاضای کل بر سطح قیمت تأثیر می‌گذارند، اما تأثیرشان بر سطح بازده و اشتغال به هیچ‌وجه بادوام و طولانی نیست. انعطاف‌پذیری قیمت و دستمزد ضامن ایجاد و حفظ اشتغال کامل توسط سطح حقیقی هزینه‌هاست.*

پیامدهای سیاست

نگرش کلاسیک دو نتیجه‌گیری به دست می‌دهد که در سیاست اقتصادی بسیار حائز اهمیت هستند. در ابتدا می‌توان گفت بر اساس نگرش کلاسیک، اقتصاد فقط به شکلی جزیی و موقتی دستخوش اختلال در سطح اشتغال کامل و بهره‌گیری کامل از ظرفیتهاست. از کسادی یا رکود طولانی مدت و پایدار نشانی نخواهد بود و کارگران حرفه‌ای می‌توانند با دستمزدهای موجود بازار به سهولت و سرعت کار پیدا کنند.

بنابر تحلیل کلاسیک نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد که به هیچ وجه شاهد بیکاری نخواهیم بود. این نگرش اذعان دارد که نیروی بازار ممکن است باعث ایجاد ضایعات *اقتصاد* خرد، اختلال و ناکارآیی اقتصادی نیز بشود. برای مثال، ممکن است شاهد بیکاری آن گروه از مردم که کار ثابتی اختیار نمی‌کنند و یا کارگران اتحادیه که خواستار دستمزدی بالاتر از حد توازن می‌شوند باشیم. اما در نگرش کلاسیک، یک اقتصاد دارای ضایعات فراگیر و مداوم *اقتصاد* کلان نیست، ضایعات به مفهوم استفاده غیربهینه از منابع به‌دلیل تقاضای کل ناکافی.

عامل تعجب‌برانگیز دوم در نگرش کلاسیک آن است که سیاستهای تقاضای کل بر سطح بیکاری و بازده حقیقی تأثیرگذار نیستند. سیاستهای پولی و مالی هم فقط بر سطح قیمت اقتصاد و ترکیب GDP (تولید ناخالص داخلی) حقیقی مؤثرند. این عامل دوم کلاسیک در شکل ۳۲-۱ به‌خوبی نشان داده شده است. اقتصادی را در نظر بگیرید که در نقطه A، یعنی محل تقاطع منحنی‌های AD و منحنی عمودی AS، به توازن می‌رسد. تصور کنید که بانک مرکزی تصمیم می‌گیرد عرضه پول را جهت کاهش تورم پایین آورد. در نتیجه برای زمانی بسیار کوتاه در سطح اولیه قیمت P شاهد عرضه افزون خواهیم بود. اما همراه با کاهش شدید قیمتها و دستمزدها تحت فشار عرضه افزون، اقتصاد به نقطه توازن جدید C می‌رسد.

سیاست اقتصادی انقباضی باعث کاهش سطح کلی قیمت شده است. اما بازده و

اشتغال اساساً تغییر نمی‌یابند، چون انعطاف‌پذیری قیمت و دستمزد ضامن انتقال هموار و روان میان سطح توازن قدیمی و سطح توازن جدید شده است.

هسته نگرش کلاسیک این است که قیمت و دستمزد قابل انعطاف بوده و این انعطاف پذیری موجد سازوکاری است که به سرعت اشتغال را به سطح کامل می‌رساند و همواره بازده را در سطح بالقوه خود حفظ می‌کند. این رویکرد در آثار مکتب نئوکلاسیک از رویکردهای ساده کلاسیک پا فراتر نهاده و به نقیصه‌هایی چون اطلاعات ناکافی، شوکهای تکنولوژیکی و تقسیم و توزیع منابع در میان صنایع مختلف می‌پردازند. نتیجه‌گیری‌های این گروه از اقتصاددانان گرچه پوششی مدرن دارد، اما با نتیجه‌گیری‌های اقتصاددانان کلاسیک عصر پیش ارتباطات تنگاتنگی دارند.

انقلاب کینزی

در حالی که اقتصاددانان کلاسیک از محال بودن بیکاری مداوم دم می‌زدند، اقتصاددانان دهه سی به هیچ‌وجه نمی‌توانستند خیل عظیم کارگران بیکاری را که برای یافتن کار التماس می‌کردند و در گوشه خیابانها و سر چهارراهها مداد می‌فروختند نادیده انگارند. علم اقتصاد برای این بطالت گسترده و پایدار چه توضیحی دارد؟

کینز در کتاب خود تحت عنوان *نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول* (۱۹۳۶) یک نظریه اقتصاد کلان دیگر را مطرح ساخت، درونماهای نظری جدیدی برای بررسی تأثیر سیاستهای اقتصادی و شوکهای بیرونی. درواقع، انقلاب کینز دو عنصر متفاوت را تلفیق کرد. اول، کینز مفهوم تقاضای کل را ارایه داد که در فصلهای پیش دقیقاً بررسی شد. ویژگی دوم نظریه کینز در مورد عرضه کل بود. در حالی که در رویکرد کلاسیک قیمتها و دستمزدهای منعطف را به همراه منحنی عمودی کلاسیک AS مدنظر قرار گرفت، در رویکرد کینز تأکید بر غیرقابل انعطاف بودن قیمتها و دستمزدها و منحنی هموار یا صعودی AS است. در رویکرد کینز، مسلماً عرضه نمی‌تواند عامل تعیین میزان تقاضا باشد و ممکن است بازده نیز برای مدتی طولانی و نامعلوم از سطح بالقوه خود منحرف‌شود.

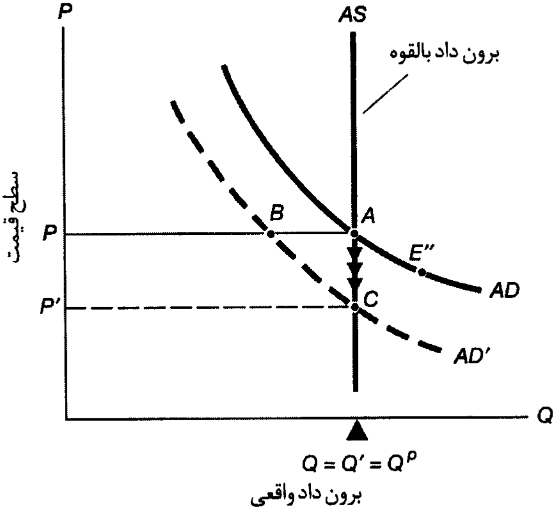

شکل ۳۲ـ۱. بر اساس قانون سی، وقتی قیمتها باعث ایجاد توازن میان تقاضا و عرضه کل می‌شوند، عرضه به خودی خود سطح تقاضا را ایجاد می‌کند.
اقتصاددانان کلاسیک معتقد بودند که عرضه بیش از حد در درازمدت محال است. اگر AS یا AD حرکت کنند، قیمتها واکنشی انعطاف‌پذیر نشان خواهند داد تا فروش بازده در سطح اشتغال کامل تضمین گردد. در اینجا شاهدیم که پس از کاهش در تقاضای کل، قیمتهای منعطف پایین می‌آیند و میان مخارج حقیقی و بازده در سطح اشتغال کامل توازن برقرار می‌نمایند. (اگر AD تغییر نکند، اما بازده بالقوه تا E″ افزایش یابد، چه اتفاقی می‌افتد؟ چه نیروهایی باعث حرکت اقتصاد به سوی E″ می‌شوند؟)

پیامدهای تعجب‌آور

کینز از طریق تلفیق این دو عنصر جدید در اقتصاد کلان انقلابی واقعی ایجاد کرد. هسته مرکزی بحث کینز در شکل ۳۲ـ۲ نشان داده شده است. در این نمودار آشنا، منحنی تقاضای کل با منحنی کینزی و صعودی عرضه کل ادغام شده است.

اولین مطلب مشهود این است که اقتصاد بازار مدرن ممکن است در دام سطح توازن اشتغال نازل ـ توازن عرضه و تقاضای کل که در آن بازده بسیار پایین‌تر از سطح بالقوه و کسر قابل توجهی از نیروی کار ناگزیر بیکار می‌مانند ـ گرفتار شود. برای مثال، اگر منحنی

منحنی AS را در عمق سمت چپ، که در شکل با نقطه A نشان داده شده، قطع کند، AD ممکن است سطح توازن بازده از سطح بازده بالقوه بسیار پایینتر قرار گیرد. کینز و مریدانش تأکید می‌کردند که چون دستمزدها و قیمتها غیرقابل انعطاف هستند، هیچ سازوکار اقتصادی‌ای که بتواند به سرعت اشتغال را به سطح کامل آن برگرداند و تولید را در حد سقف ظرفیت تضمین نماید، وجود نخواهد داشت. ممکن است ملتی در درازمدت دچار بازده کم و شرایط فلاکت‌بار شوند، چون هیچ سازوکار یا دست پنهانی وجود ندارد که اقتصاد را مجدداً به سطح اشتغال کامل بازگرداند.

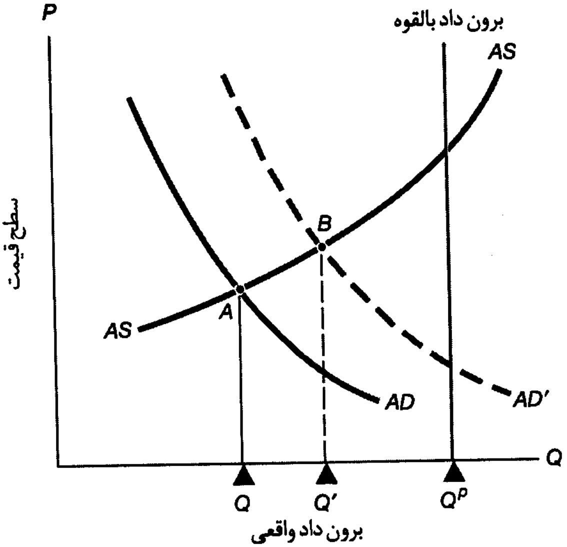

شکل ۳۲-۲. تقاضای کل در شیوه کینز باعث تعیین میزان بازده می‌شود.
بر اساس اقتصاد کینزی، منحنی عرضه کل به سمت بالا می‌رود و این یعنی آنکه تا زمان وجود منابع بکر، افزایش تقاضای کل، افزایش بازده را در پی خواهد داشت. با کاهش AD، بازده در نقطه A به توازن می‌رسد، درحالی‌که سطح بیکاری بسیار بالاست.
اگر تقاضای کل از AD به AD′ افزایش یابد، سطح بازده حقیقی از A به B افزایش می‌یابد و قیمتها نیز بالا می‌کشند. در شیوه کینز، سیاستهای اقتصادی‌ای که تقاضای کل را بالا می‌برند، باعث افزایش بازده و اشتغال می‌شوند.

ملاحظه دوم کینز ملهم از ملاحظه اول اوست. دولت می‌تواند از راه سیاستهای پولی و مالی باعث پیشبرد اقتصاد شده و بازده و اشتغال را در سطوح بالای خود حفظ نمایند. برای مثال، اگر دولت خریدهای خود را افزایش دهد، تقاضای کل افزایش می‌یابد (مثلاً از AD به ´AD در شکل ۳۲-۲). تأثیر این امر افزایش بازده از Q به ´Q خواهد بود که به نوبه خود شکاف میان GDP واقعی و GDP بالقوه را کاهش می‌دهد. خلاصه این که اگر از سیاستهای اقتصادی به نحو صحیح استفاده شود، دولت می‌تواند در راستای افزایش چشمگیر بازده و اشتغال ملی، گامهای مؤثری بردارد.

تحلیل کینز در عرصه اقتصاد کلان انقلابی به راه انداخت که به‌ویژه اقتصاددانان جوانی را که در دوره رکود بزرگ اقتصادی دهه سی در آمریکا زندگی می‌کردند و به وجود ناکارآیی عمیقی در الگوی کلاسیک پی برده بودند، تحت تأثیر قرار داد. البته این رکود تنها حادثه‌ای نبود که ضعف الگوی کلاسیک را نشان می‌داد. هر کس که اندک هوشی داشته باشد در دوران کسادی اقتصادی متوجه خیل عظیم کارگرانی که علی‌رغم میلشان بیکار مانده‌اند می‌شود. اما برای اولین بار، رویکرد کلاسیک توسط تحلیلی دیگر به چالش کشیده شده بود. رویکرد کینز سنتز جدیدی را ارایه داد که در سراسر عرصه اقتصاد ریشه دوانید و شالوده تفکر اقتصاددانان و دولتها را در مورد چرخه‌های تجاری و سیاستهای اقتصادی تغییر داد.

نظریه‌ها و سیاست

در اقتصاد، دید مردم نسبت به مسایل بسته به نگرش نظری آنها متغیر است. یک رییس‌جمهور، سناتور یا تحلیلگر اقتصاد کلان به نگرش کلاسیک روی خواهد آورد یا رویکرد کینز؟ پاسخ به این سؤال معمولاً نشانگر نگرش آن شخص نسبت به بسیاری از مسایل و بحثهای عمده سیاست اقتصادی است.

اقتصاددانانی که به نگرش کلاسیک مایلند معمولاً در مورد نقش دولت در تثبیت و مهار چرخه‌های تجاری خوش‌بین نیستند. آنها می‌گویند که سیاست دولت در جهت افزایش تقاضای کل در عوض باعث افزایش تورم می‌گردد. بدتر از این آنکه نسخه‌های درمانی در رویکرد کینز باعث کند شدن رشد اقتصادی در درازمدت خواهد شد. اقتصاددانان نوع کلاسیک نگران پیامدهای درازمدت اقدامات دولت بر سطح بازده

بالقوه و در نتیجه عرضه کل هستند. برای مثال، در نگرش کلاسیک، کاهش بودجه دولت ممکن است بر کاهش سرمایه‌گذاری‌های خصوصی منجر گردد. افزایش هزینه‌های عمومی برای ساخت بزرگراهها یا حفظ محیط زیست باعث منحرف گشتن منابع از سرمایه‌گذاریهای خصوصی در کارخانه‌ها و ماشین‌افزار خواهد شد.

اقتصاددانان کینزی رویکری متفاوت دارند. آنها معتقدند که اقتصاد کلان در معرض آسیب چرخه‌های تجاری و افزایش ادواری بیکاری و در نتیجه دلال بازی و تورم است. اگر در نگرش کلاسیک، اقتصاد بیماری باشد که با کمی ویتامین و مواد معدنی مشکلش حل شود در تصویر کینزی اقتصاد ممکن است به بیماری عصبی و افسردگی دچار شود و اگر درمان نشود ممکن است دچار افسردگی و از کار افتادگی مطلق گردد. درواقع، یکی از رؤسای بانک فدرال ریزرو آمریکا گفته است که نقش فدرال ریزرو اعمال نفوذ و کنترل اوضاع است.

اقتصاددانان کینزی معتقدند که دولت می‌تواند با اقدامات پولی یا مالی برای تغییر تقاضای کل، بر فعالیتهای اقتصادی تأثیر بگذارند. اقتصاددانان مدرن کینزی در هنگامی که ممکن است تورم افزایش یابد از کاهش تقاضای کل حمایت می‌کنند و در طول دوران رکود یا کسادی، افزایش تقاضای کل را مطرح می‌نمایند. این گونه اقتصاددانان در ایالات متحده به نحوی روزافزون برای مهار چرخه‌های تجاری به سوی استفاده از سیاستهای پولی تمایل می‌یابند. اما آنها همچنین به اهمیت تثبیت کننده‌های خودکار مالی که باعث کاهش تأثیر مضاعف شوکهای آینده می‌گردد، اذعان دارند. آنها همچنین با سیاستهایی - چون متمم‌های قانونی که مستلزم برخوردار بودن از بودجه متوازن است - که باعث می‌شوند سیاستهای مالی به تشدید نوسانهای تجاری منجر شوند، سخت مخالفند.

بحث اصلی اقتصاددانان کلاسیک و کنیزی این است: آیا اقتصاد از طریق دستمزدها و قیمتهای منعطف می‌تواند سطح اشتغال کامل را همواره حفظ کند یا خیر؟ در رویکردهای کلاسیک عموماً بر *رشد اقتصادی درازمدت و سیاستهای تثبیت کننده چرخه‌های تجاری* تأکید می‌شود. *اقتصاددانان کینزی می‌خواهند سیاستهای رشد را با سیاستهای پولی و مالی کامل کنند تا از چرخه‌های تجاری مهار ناشدنی و کنترل نشدنی جلوگیری کنند.*

ب. رویکرد پول‌گرا

تورم همواره پدیده‌ای پولی است، چون بیش از آن که زاییده افزایش مقدار در بازده باشد، حاصل افزایش مقدار کمیت پول است.

میلتون فریدمن، *فرهنگ نوین اصطلاحات اقتصادی پالگریو* (۱۹۸۷)

مدیریت پول به خودی خود صورت نمی‌گیرد. بانکدارهای مرکزی باید در باب سطح عرضه پول و میزان کمیاب شدن آن و نیز شرایط اعطای اعتبار تصمیم‌گیری کنند. امروزه، در باب بهترین شیوه مدیریت امور پولی، فلسفه‌های متفاوتی وجود دارد. بعضی‌ها معتقدند که باید به سیاستهای پویایی رو آورد که در زمان تورم، روند رشد پول را کُند کند و بالعکس. دیگران به توانایی سیاستگذاران در استفاده از سیاستهای پولی جهت رفع تورم و بیکاری خوش‌بین نیستند و کار سیاستهای پولی را در نهایت فقط به کنترل و مهار تورم محدود می‌دانند. از دیگر سو، گروهی از تحلیلگران سیاستهای پولی وجود دارند که معتقدند قوانین ثابت و قطعی باید جایگزین سیاستهای اختیاری و غیرقطعی پولی شوند.

بهترین راه درک سیاستهای پولی، پی‌گیری سوابق آنها در نظریه مقداری پول و قیمت (که معمولاً آن را نظریه مقداری پول می‌نامند) است. سپس می‌توان دید که این سیاستها با شیوه‌های کلاسیک و کینزی پیوندهای تنگاتنگی دارند.

ریشه‌های پول‌گرایی

پول‌گرایان عقیده دارند مهمترین عامل تعیین کننده حرکتهای کوتاه‌مدت در GDP اسمی و نوسانات بلندمدت قیمتها، عرضه پول است. البته در اقتصاد کلان کینزی، به نقش کلیدی پول در تعیین تقاضای کل نیز صحه گذاشته شده است. عمده‌ترین تفاوت پول‌گرایان و اقتصاددانان کینزی، رویکرد آنها نسبت به نحوه تعیین تقاضای کل است.

گروه اخیر معتقدند که غیر از پول عوامل بسیار دیگری نیز وجود دارند که بر سطح تقاضای کل تأثیرگذارند؛ اما دسته اول چنین استدلال می‌کنند که نوسانات عرضه پول مهمترین عامل در تعیین نوسانات بازده و قیمت است.

درک پول‌گرایی مستلزم طرح مفهومی جدید ـ *سرعت پول* ـ و تشریح نمودن رابطه‌ای جدید ـ *نظریه مقداری پول* ـ است.

سرعت پول

گاهی پول بسیار راکد می‌ماند، یا در قلکها و یا در حسابهای بانکی و در بین معاملات برای مدت زیادی راکد می‌ماند و هیچ استفاده‌ای از آن نمی‌شود. در دیگر مواقع، به‌ویژه در زمان تشدید سریع تورم، مردم سریعاً از شرّ پولهای خود خلاص می‌شوند و این پولها به سرعت دست به دست می‌گردد. سرعت گردش پول همان سرعت پول است که در اواسط قرن حاضر آلفرد مارشال از دانشگاه کمبریج و ایروینگ فیشر از دانشگاه ییل آن را مطرح کردند. سرعت پول مفهومی است برای سنجش سرعت گردش دست به دست پول و یا گردش کلی آن در اقتصاد. وقتی مقدار پول در مقایسه با جریان مخارج زیاد باشد، سرعت گردش پول کم است و هنگامی که گردش پول سریع صورت گیرد، سرعت پول بالاست.

به کلام دقیقتر، *سرعت درآمد پول همان نسبت GDP اسمی به میزان ذخیره پول است. سرعت پول میزانی است برای سنجش نرخ سرعت جابجایی ذخیره پول در مقایسه با سطح کلی درآمد یا بازده ملی. می‌توان این معادله را این‌گونه نشان داد.*[1]

$$V \equiv \frac{GDP}{M} \equiv \frac{P_1q_1+P_2q_2+...}{M} \equiv \frac{PQ}{M}$$

P *معادل سطح متوسط قیمت و* Q *برابر* GDP *حقیقی است.* سرعت (V) *یعنی* GDP *اسمی هر سال تقسیم بر ذخیره پولی.*

۱. معادلات تعریفی با علامت مساوی ≡ به جای = نوشته شده‌اند تا تأکید شوند که این معادلات عباراتی هستند که با واقعیت امر ارتباطی ندارند، بلکه حتی در صورت تورم یا رکود شدید در ایالات متحده، واقعیتشان صرفاً منوط به تعریف است که ارایه می‌شود.

می‌توان سرعت درآمد پول را معادل سرعت دست به دست گشتن پول در اقتصاد کشور محسوب نمود. به‌عنوان مثال ساده فرض کنید که اقتصاد فقط نان تولید کند و GDP شامل ۴۸ میلیون تکه نان باشد که هر یک معادل ۱ دلار به فروش می‌رسد، بنابراین PQ = GDP= ۴۸ میلیون دلار در سال. اگر عرضه پول ۴ میلیون دلار باشد، آنگاه ۴ $/ ۴۸ $ =V= ۱۲ دلار در سال خواهد بود. این امر بدان مفهوم است که وقتی عایدی‌ها برای خرید ماهانه پول مورد استفاده قرار می‌گیرند، پول در ماه یک بار گردش خواهد یافت.[1]

در شکل ۳۲-۳ تاریخ اخیر سرعت درآمد معاملات پولی (M_1) نشان داده شده است. توجه داشته باشید که GDP اسمی طی چهار دهه گذشته در مقایسه با عرضه پول رشد سریعتری داشته است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که سرعت درآمد پول مورد معامله در این مدت رو به افزایش داشته است. مسأله ثبات و قابل پیش‌بینی بودن سرعت پول در سیاستهای اقتصاد کلان، بحثی محوری است.

نظریه مقداری قیمتها

پس از طرح مفهوم جدید سرعت پول، حال به این مسأله می‌پردازیم که متخصصین پولی اولیه سرعت چگونه از این مفهوم برای تشریح نوسانات سطح کلی قیمت استفاده می‌کرده‌اند. فرض محوری این است که *سرعت پول بالنسبه باثبات و قابل پیش‌بینی است.* به عقیده این اقتصاددانان، منطق ثبات سرعت پول این است که سرعت عمدتاً بازتاب دهنده الگوهای مستتر در زمان سنجیهای درآمد و هزینه است. اگر مردم به شکل ماهانه دستمزد دریافت کنند و این درآمد را در طول ماه به شکل ثابت و یکدست خرج نمایند، سرعت درآمد معادل ۱۲ در سال خواهد بود. اگر درآمدها دو برابر شده، قیمتها بیست درصد افزایش یافته و سطح کل GDP نیز ممکن است چندین برابر شود، اما اگر الگوهای هزینه لایتغیر باشند، سرعت درآمد پول نیز ثابت باقی خواهد ماند. تنها درصورتی‌که مردم یا مراکز تجاری الگوهای هزینه‌ای خود را جرح و تعدیل نمایند یا نحوه پرداخت صورتحسابهایشان را اصلاح کنند، سرعت درآمد دستخوش تغییر خواهد شد.

---

۱. سرعت پول با تقاضای پول رابطه تنگاتنگ دارد. اگر معادله سرعت را دوباره بنویسیم، $M/PQ \equiv 1/V$ خواهد بود. بخش سمت چپ معادله نمایانگر تقاضای پول در واحد GDP است. بحث قبلی ما در مورد تقاضای پول در باب تحلیل سرعت پول نیز کاربرد داشته و معتبر است.

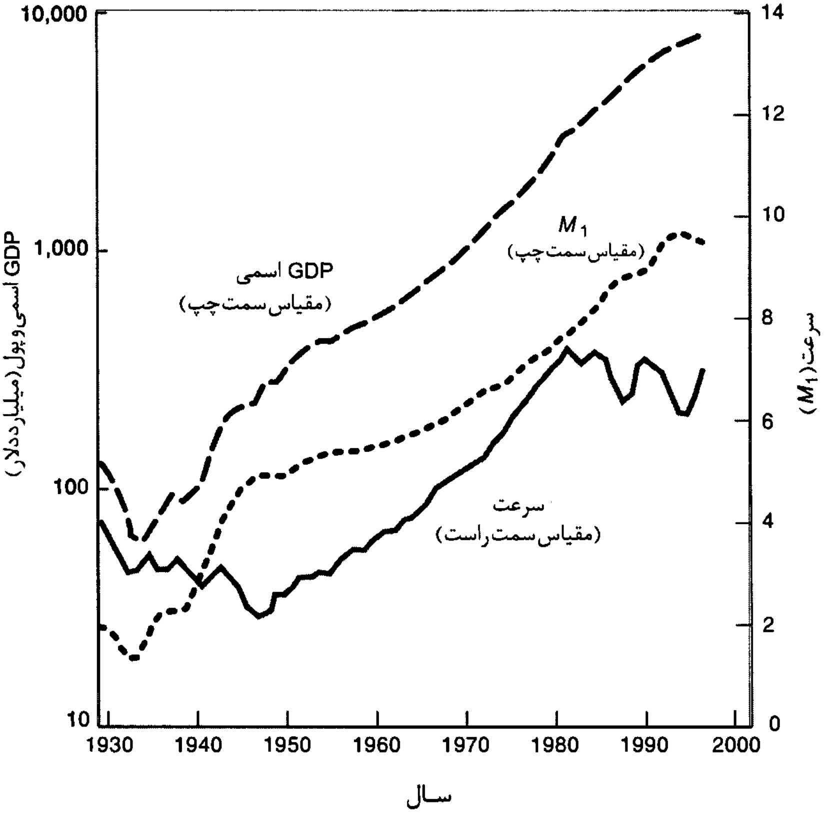

شکل ۳۲ـ۳. سرعت و مؤلفه‌های آن، ۱۹۲۹ـ ۱۹۹۵

سرعت درآمد برای معاملات پولی معادل نسبت GDP صوری به M_1 است. یکی از اصول سیاستهای پولی این است که V بالنسبه ثابت و قبال پیش‌بینی است. میزان ثبات V تا چه حد است؟ فکر می‌کنید که رشد V در طول زمان چه دلایلی دارد؟ راهنمایی: نرخهای بهره چه تأثیری بر سرعت دارد؟ [منبع: نویسندگان V را بر حسب داده‌های حاصل از هیأت فدرال ریزرو و وزارت تجارت برآورد کرده‌اند.]

بر اساس این نگرش نسبت به ثبات نسبی سرعت، برخی از نویسندگان قبلی و به‌ویژه اقتصاددانان کلاسیک، برای تشریح تغییرات سطح قیمت از مفهوم سرعت درآمد

استفاده می‌کردند. این شیوه که نظریه *مقداری پول و قیمتها* نام دارد، برای سرعت مفهوم جدیدی به شکل ذیل ارایه می‌دهد:

$$P \equiv \frac{MV}{Q} \equiv (\frac{V}{Q})\ M \equiv kM$$

این معادله از تعریف قبلی سرعت و با جایگزین کردن k به جای V/Q و رسیدن به P حاصل آمده است. ما از آنجا این معادله را این گونه می‌نویسیم که بنا بر اعتقاد بسیاری از اقتصاددانان کلاسیک، اگر الگوهای معاملات ثابت باشند، k ثابت و یا بالنسبه لایتغیر خواهد بود. به‌علاوه، آنها عموماً فرض را بر این قرار می‌دهند که اشتغال در سطح کامل است که به مفهوم رشد یکدست و هموار بازده حقیقی و معادل شدن آن با سطح GDP بالقوه است. با جمع این دو فرض، معادله k(=V/Q) در کوتاه‌مدت تقریباً ثابت است و در درازمدت شاهد رشدی هموار و یکدست خواهیم بود.

نظریه مقداری چه معانی ضمنی‌ای در بر دارد؟ همان‌طور که در معادله شاهدیم، اگر k ثابت باشد، سطح قیمت با میزان عرضه پول حرکتی هماهنگ دارد. عرضه ثابت پول باعث زایش قیمتهای ثابت خواهد بود؛ اگر عرضه پول رشد سریعی داشته باشد، قیمتها نیز همین‌گونه خواهد شد. به همین نحو، اگر عرضه پول ۱۰ یا ۱۰۰ برابر شود، اقتصاد شاهد رشد تورم یا تورم بسیار شدید خواهد بود. درواقع، بارزترین نشانه‌های نظریه مقداری پول را می‌توان در دوران تورمهای بسیار شدید دید. از شکل ۳۰ـ۴ به‌خاطر دارید که قیمتها در وایمار آلمان پس از آن که بانک مرکزی به چاپ عنان‌گسیخته پول اقدام کرد، قیمتها افزایش بسیار چشمگیری یافت. این است نظریه مقداری پول در بارزترین شکلش.

درک نظریه مقداری پول مستلزم آگاهی نسبت به این امر است که حساب پول اساساً از کالاهایی چون نان و اتومبیل جداست. ما نان را برای خوردن و اتومبیل را برای راندن می‌خواهیم. اما پول را برای خرید نان و اتومبیل نیاز داریم. اگر در حال حاضر قیمتها در روسیه هزار برابر قیمتهای چندین سال پیش است، طبیعی است که مردم برای خرید کالاهای موردنیازشان به هزار برابر پول گذشته نیاز دارند. هسته اصلی نظریه مقداری پول نیز در همین جا نهفته است: میزان تقاضا برای پول به شکل متقارن با سطح قیمت افزایش می‌یابد.

بنابر نظریه مقداری پول و قیمت، نوسان قیمتها با سطح عرضه پول نسبت مستقیم دارند. گرچه نظریه مقداری پول و قیمت صرفاً یک برآورد تقریبی است، اما توضیح می‌دهد که چرا کشورهایی که رشد پولی کمی دارند دارای تورم‌های معتدل و میانه‌ای هستند، حال آنکه کشورهایی که از رشد سریع پول برخوردارند، شاهد رشد سرسام‌آور قیمتها هستند.

پول‌گرایی پولی مدرن

مفهوم اقتصاد پولی مدرن پس از جنگ جهانی دوم توسط میلتون فریدمن از دانشگاه شیکاگو و همکاران و پیروان متعددش مطرح شد. طرفداران مکتب پولی به رهبری فریدمن، رویکرد کینزی نسبت به اقتصاد کلان را به چالش کشیدند و بر اهمیت سیاستهای پولی در تثبیت اقتصاد کلان تأکید کردند. حدوداً دو دهه پیش، رویکرد پولی توسعه یافت و منشعب شد. یک شاخه آن تداوم سنت قدیمی بود که حال تشریحش خواهیم کرد و شاخه نونهال‌تر به مکتب ذی‌نفوذ نئوکلاسیک تبدیل شد که در بخش بعدی این فصل توضیح داده خواهد شد.

در رویکرد پول‌گرا، باور بر این است که رشد پول، GDP اسمی را در کوتاه‌مدت و قیمت‌ها را در درازمدت تعیین خواهد کرد. این تحلیل در چارچوب نظریه مقداری پول و قیمتها انجام می‌شود و بر تحلیل گرایشهای موجود در سرعت پول استوار است. پول‌گرایان معتقدند که سرعت پول ثابت است (یا در موارد حادّ لایتغیر است). اگر این گفته صحت داشته باشد، می‌تواند باب مهمی برای تحلیل و پیش‌بینی شرایط باشد، چون معادله مقداری نشان می‌دهد که اگر V لایتغیر باشد، نوسانات M به شکل مستقیم بر PQ (یا GDP اسمی) تأثیر خواهد گذاشت.

جوهره پول‌گرایی

پول‌گرایی نیز چون دیگر مکاتب جدی فکری دارای حدود و درجات مختلفی است. نکات ذیل در تفکر پول‌گرا، کلیدی هستند:

۱ـ *رشد عرضه پول، مهمترین عامل سیستماتیک تعیین کننده رشد GDP اسمی است.* پول‌گرایی اساساً نظریه عوامل تعیین کننده تقاضای کل است. بنابراین نظریه، تقاضای کلی اسمی عمدتاً تحت تأثیر تغییرات عرضه پول است. سیاستهای مالی برای پاره‌ای از

مسایل از اهمیت برخوردار است (مثل آن بخش از GDP که به مصارف دفاعی یا خصوصی اختصاص می‌یابد)، اما مهمترین متغیرهای اقتصاد کلان (بازده کل، اشتغال و قیمتها) عمدتاً تحت تأثیر پول هستند. این امر در جمله ساده زیر به بهترین نحوی مطرح شده است: «فقط پول مهم است».

اساس اولویت پول در تفکر بنیادی پول‌گرایی چیست؟ این امر بر دو پیشنهاد محوری استوار است. اول، همان‌طور که فریدمن گفته است، «در مورد مقادیری چون سرعت درآمد، ثبات تجربی خارق‌العاده‌ای وجود دارد که بر عملکرد کسانی که با داده‌های پولی سروکار دارند، تأثیر بسیار می‌گذارد.» دوم اینکه بسیاری از تحلیلگران پولی چنین استدلال می‌کردند که سطح تقاضای پول به هیچ‌وجه تحت تأثیر نرخهای بهره نیست.[1]

اما چرا این دو فرض به نضج گرفتن نگرش پول‌گرایی منجر می‌شود؟ در معادله مقداری، مبادله، اگر سرعت V با ثبات باشد، M تعیین خواهد کرد که GDP = PQ اسمی. به همین نحو، سیاستهای مالی بر اساس عقاید پول‌گرایان منشأ هیچ تأثیری نیستند، چون اگر V ثابت باشد، تنها نیرویی که می‌تواند بر PQ تأثیر بگذارد، M است. اگر V لایتغیر باشد، دیگر برای ورود مالیاتها یا مخارج دولتی به صحنه فعلی هیچ دری وجود نخواهد داشت.

۲ـ *قیمتها و دستمزدها بالنسبه انعطاف‌پذیرند*، به‌خاطر داشته باشید که یکی از اصول اولیه اقتصاد کینز این است که قیمتها و دستمزدها «ثابت» باشند. تحلیل گران پولی به رغم آنکه می‌پذیرند دستمزدها و قیمتها از نوعی حالت سکون برخوردارند، اما می‌گویند که منحنی فیلیپس بالنسبه شیب‌دار است، حتی در کوتاه‌مدت و مصرّند که منحنی درازمدت فیلیپس عمودی است.

پول‌گرایان نکات ۱ و ۲ را جمع می‌کنند. چون (۱) پول اولین عامل تعیین کننده GDP صوری است و (۲) قیمتها و دستمزدها در حول و حوش بازده بالقوه کاملاً انعطاف‌پذیرند، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تغییرات عرضه پول بر بازده حقیقی تأثیری موقتی و کاملاً ناچیز دارند. M بر P تأثیر می‌گذارد.

---

۱. اگر سرعت لایتغیر باشد، آنگاه در برابر نرخ بهره تأثیرپذیر نخواهد بود. از دیگر سو، اگر سرعت در مقابل نرخ بهره تأثیرپذیر باشد، سیاستهای مالی و دیگر نیروهای غیرپولی از راه سرعت متغیر بر سطح بازده تأثیر خواهند گذاشت. این فرض که تقاضای پول نسبت به نرخ بهره تأثیرپذیر نباشد، از اعتبار ساقط شده است و در سال‌های اخیر دیگر پیروی ندارد.

به همین نحو، پول بر بازده و قیمتها (در کوتاه‌مدت) مؤثر است. اما ظرف گستره زمانی چند سال، از آنجا که اقتصاد در سطح اشتغال کامل خواهد بود، عمده‌ترین تأثیر را سطح قیمت از پول خواهد پذیرفت. سیاستهای مالی چه در درازمدت و چه در کوتاه‌مدت تنها تأثیری ناچیز بر بازده و قیمتها خواهند داشت. این اصل محوری آموزه پول‌گرایان است.

۳ـ *بخش خصوصی ثابت است.* در نهایت، پول‌گرایان معتقدند که اقتصاد خصوصی به خودی خود دستخوش بی‌ثباتی نخواهد شد. در عوض، اکثر نوسانات در GDP اسمی نتیجه اقدامات دولت است، به‌ویژه تغییرات عرضه پول که تحت تأثیر سیاستهای بانک مرکزی است.

مقایسه رویکرد پول‌گرایی با رویکرد کینزی

عقاید طرفداران مکتب پولی چه نسبتی با رویکردهای مدرن کینزی دارند؟ درواقع، در سه دهه اخیر نگرشهای این دو مکتب نقاط تلاقی بسیاری پیدا کرده است و اختلاف‌نظرهای امروزی بیش از آن که بر سر اصول عقاید باشد، فقط بر سر اولویتهاست.

در شکل ۳۲ـ۴ تفاوتهای عمده پول‌گرایان و رویکرد کینزی نمایش داده شده است. این شکل دو نگرش را بر حسب کنش عرضه و تقاضای کل نشان می‌دهد و دو تفاوت عمده را میان آن دو می‌توان برشمرد.

اول اینکه این دو مکتب در مورد نیروهای تأثیرگذار بر تقاضای کل نگرشهای مختلفی به دست می‌دهند. پول‌گرایان معتقدند که تقاضای کل صرفاً (یا عمدتاً) تحت تأثیر عرضه پول است و نیز تأثیر پول بر تقاضای کل ثابت است. آنها همچنین معتقدند که سیاستهای مالی یا تغییرات مستقل در هزینه‌ها، در صورتی که همراه با تغییر و تحولات پولی باشند، تأثیر قابل اغماضی بر بازده و قیمت خواهند داشت.[1]

---

۱. توجه داشته باشید که منحنی AD به شکل یک «هذلولی مستطیلی» و بر اساس فرضهای حاکم در سیاستهای پولی در نمودار x و Y است. برای M و V، منحنی تقاضای کل در قالب ثابت = PQ توصیف می‌شود، به نحوی که منحنی AD یک هذلولی مستطیلی خواهد بود.

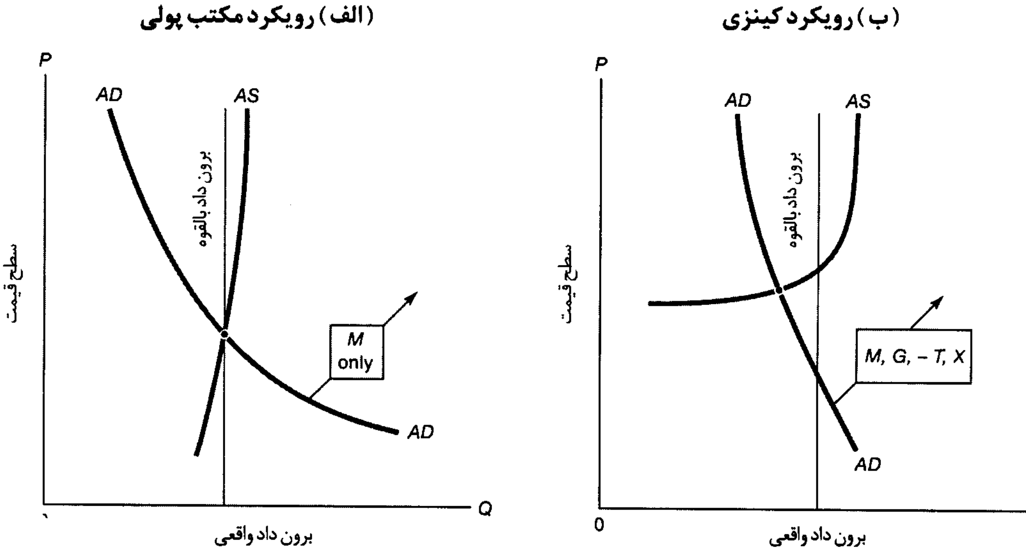

شکل ۳۲ـ۴. مقایسه نگرشهای پول‌گرایی و کینزی

پول‌گرایان می‌گویند که «برای تقاضای کل فقط پول مهم است.» اما اغلب تحلیلگران اقتصاد کلان پاسخ می‌دهند که: «پول مهم است، اما سیاستهای مالی نیز اهمیت دارند.» تفاوت دوم حول محور عرضه کل می‌گردد، جایی که اقتصاددانان کینزی تأکید می‌کنند که منحنی AS تقریباً مسطح است. اگر قیمتها و دستمزدها بالنسبه انعطاف‌پذیر باشند، که البته پول‌گرایان نیز همین عقیده را دارند، آنگاه بازده به سطح بالقوه خود بسیار نزدیک خواهد بود.

بالعکس، اقتصاددانان مکتب کینز می‌گویند که جهان پیچیده‌تر از این است. آنها به‌رغم موافقت بر تأثیر مهم پول بر تقاضای کل، بازده و قیمتها، معتقدند که در این عرصه عوامل دیگری نیز سهیم هستند. به عبارت دیگر، اقتصاددانان مکتب کینز می‌گویند که در تعیین سطح بازده، در کنار پول، متغیرهای دیگری چون سیاستهای مالی و صادرات خالص نیز مهم هستند. ضمناً، آنها به این مسأله نیز اشاره می‌کنند که V به نحوی سیستماتیک با نرخ بهره افزایش می‌یابد، از این رو با ثابت نگاه داشتن M به خودی خود نمی‌توان GDP اسمی یا حقیقی را لایتغیر و ثابت حفظ کرد. اقتصاددانان هر دو مکتب مشترکاً معتقدند که سیاستهای ایجاد تثبیت در ایالات متحده عمدتاً باید از راه سیاستهای پولی جامعه عمل بپوشند.

تفاوت عمده بعدی میان نحوه تفکر اقتصاددانان این دو مکتب به کنش عرضه کل مربوط است. اقتصاددانان مکتب کینز بر سکون قیمتها و دستمزدها تأکید دارند. حال آنکه تحلیلگران پولی رویکرد کینزیها را نسبت به ثبات دستمزد ـ قیمت مبالغه‌آمیز توصیف کرده و این که منحنی کوتاه‌مدت AS کاملاً شیب دار است ـ البته شاید عمودی نباشد، اما شیبش بسیار بیشتر از چیزی است که اقتصاددانان مکتب کینز می‌گویند.

از آنجا که متفکران این دو مکتب در مورد شیب منحنی AS اختلاف نظر دارند، در مورد تأثیر تغییرات تقاضای کل در کوتاه‌مدت نیز آراء ضدونقیضی دارند. اقتصاددانان مکتب کینز معتقدند که تغییر در تقاضا (اسمی) باعث تغییر چشمگیر بازده می‌شود و در کوتاه‌مدت قیمتها نیز دستخوش تغییر بنیادی نخواهند شد. تحلیلگران پولی می‌گویند تغییر در تقاضا مقدمتاً بیش از آنکه باعث تغییر کمیتها شوند، قیمتها را تغییر می‌دهند.

جوهره مکتب *پولی* در *تفکر اقتصاد کلان حول محور اهمیت پول در تعیین تقاضای کل و نیز انعطاف پذیری نسبی دستمزدها و قیمتها می‌چرخد.*

برنامه پیشنهادی پول‌گرایان: رشد ثابت پول

در سه دهه گذشته، سیاستهای پولی در شکل دادن به سیاستهای اقتصادی نقش به‌سزایی ایفا کرده است. اقتصاددانان پولی اغلب مدافع بازارهای آزاد و سیاستهای تجارت آزاد در اقتصاد خرد هستند، اما بزرگترین تأثیری که در سیاستهای اقتصاد کلان گذاشته‌اند، از راه حمایتشان از قوانین ثابت پولی به جای سیاستهای ناهمخوان مالی و پولی بوده است.

اساساً می‌توان گفت که شاید پول‌گرا برای تنظیم اقتصاد به سیاستهای پولی متوسل گردد. اما پول‌گرایان راه متفاوتی را در پیش گرفته‌اند و می‌گویند اقتصاد خصوصی از ثبات برخوردار است و دولت توازن اقتصاد را مختل می‌کند. به‌علاوه، پول‌گرایان معتقدند که پول فقط در درازمدت بر سطح بازده تأثیر می‌گذارد، بنابراین طرح یک الگوی مؤثر ثبات و سیاستهای آن کار بسیار خطیری است.

از این رو بخش مهمی از فلسفه اقتصاد پولی، *قاعده پولی* است: سیاستهای بهینه پولی ضامن رشد ذخیره پولی با نرخی ثابت و یکدست و ثابت باقی ماندن آن در شرایط مختلف اقتصادی است.

اما منطق مستتر در این نگرش چیست؟ پول‌گرایان معتقدند که نرخ ثابت رشد پول

(سالانه برابر ۳ تا ۵ درصد) در اقتصاد مدرن باعث رفع عمده‌ترین منبع بی‌ثباتی می‌گردد: تغییرات ناگهانی و بی‌قاعده سیاستهای پولی. اگر به جای فدرال ریزرو از یک برنامه رایانه‌ای که همواره نرخ ثابت رشد M (پول) را به دست می‌دهد استفاده کنیم، رشد M هرگز دچار تغییرات ناگهانی و شدید نخواهد شد. اگر سرعت پول ثابت شد، تولید ناخالص داخلی پول نیز با نرخی ثابت رو به افزایش خواهد گذاشت. و اگر M تقریباً با نرخی برابر نرخ رشد GDP بالقوه رشد یابد، اقتصاد به زودی به سطح ثبات قیمت خواهد رسید.

تجربه پول‌گرایان

دیدگاه پول‌گرایان در اواخر دهه هفتاد همه‌گیر شد. در ایالات متحده، بسیاری بر این باور بودند که سیاستهای ثبات بخش کینز در کنترل و مهار تورم ناکام بوده‌اند. وقتی در سال ۱۹۷۹ تورم به افزایشی دورقمی رسید، بسیاری از اقتصاددانان و سیاستگذاران فکر می‌کردند که سیاستهای پولی برای در پیش گرفتن سیاستهای ضدتورم مؤثر تنها روزنه امید است.

در اکتبر ۱۹۷۹، رییس جدید فدرال ریزرو، پاول وُلکر، مبارزه وسیعی را علیه تورم آغاز کرد که تحت عنوان تجربه پول‌گرایی شهرت یافت. فدرال ریزرو روندهای عملکرد خود را شدیداً تغییر داد و تصمیم گرفت تلاش خود را بر روی نرخ بهره متوقف ساخته و در عوض بر عرصه رشد ثابت عرضه پول و ذخایر پولی بانکها معطوف کند.[1]

فدرال ریزرو امیدوار بود که با اخذ رویکردی سفت و سخت نسبت به مدیریت پول به دو هدف برسد. اول اینکه ترتیبی دهد که نرخهای بهره چنان افزایش یابند که تقاضای کل کاهش یافته، بیکاری برطرف شده و با سازوکار منحنی ـ فیلیپس نرخ رشد دستمزدها و قیمتها نیز کند گردد.

به‌علاوه، بعضی بر این باور بودند که اخذ سیاستهای سفت و سخت و معتبر پولی باعث کاهش تورم به‌ویژه برای نیروی کار شده و به دوران تورم بالا و شدید نیز پایان می‌دهد. وقتی شرایط مهیا می‌شد و مردم آمادگی ذهنی لازم را پیدا می‌کردند، آنگاه شرایط کاهش نرخ تورم بدون ایجاد هیچ‌گونه عواقب سوء و نامطلوب مهیا می‌شد.

این تجربه آشکارا در کاهش تورم موفق شد. در نتیجه افزایش نرخهای بهره که ناشی

---

۱. به بحث تجربه پول‌گرایی در فصل ۲۶، رجوع کنید.

از رشد کند پول بود، هزینه‌هایی که نسبت به نرخ بهره تأثیرپذیر بودند نیز رو به کاهش نهادند. در نتیجه، GDP حقیقی از سال ۱۹۷۹-۱۹۸۲ راکد ماند و نرخ بیکاری از زیر ۶ درصد به ۱۰ درصد در سال ۱۹۸۲ رسید. تورم شدیداً کاهش یافت. هرگونه شک و شبهه در مورد کارآیی و مؤثر بودن سیاستهای پولی نیز از بین رفت. اما با این همه نمی‌توان ادعا کرد که تنها مسأله مهم فقط و فقط پول است!

اما از دیگر سو پول‌گرایان مدعی‌اند که اخذ سیاستهای سفت و سخت پولی، یک استراتژی کم‌هزینه در راستای مبارزه با تورم است. در طول دهه گذشته بر اساس مطالعات متعددی که در باب این ادعا صورت گرفتند، ثابت شده است که اعمال سیاستهای پولی به رغم کاربری آنها چندان بی‌هزینه نیز نیست. در ارتباط با بیکاری و بازده نیز، سیاستهای ضدتورم در سیاستهای پولی مشابه سیاستهای ضدتورمی در عصرهای پیشین بود. پول مؤثر است، اما معجزه نمی‌کند. در سیاستهای پولی هیچ کاری وجود ندارد که مطلقاً تاوان و بهای جنبی‌ای نداشته باشد.

افول مکتب پولی

عجیب این جاست که تجربه پول‌گرایی در عین ریشه‌کن کردن تورم از اقتصاد آمریکا، به دلیل تغییرات ملهم از این تجربه در بازارهای مالی منجر به تضعیف مکتب پولی گشت. عمده‌ترین تغییر در طول تجربه پولی و پس از آن، در کنش سرعت پول تحقق یافت. به‌خاطر داشته باشید که پول‌گرایان معتقدند که سرعت پول ثابت و قابل پیش‌بینی است. با توجه به سرعت ثابت پول، تغییرات عرضه پول به تغییرات GDP اسمی منجر می‌گردد.

اما به محض تحقق آموزه پول‌گرایی، سرعت پول شدیداً ثبات خود را از دست داد. در حقیقت، سرعت M_1 در سال ۱۹۸۲ از مجموع چند دهه گذشته نیز بیشتر تغییر یافت (شکل ۳۲-۳). نرخهای بالای بهره در این دوره باعث رواج ابداعات مالی و فراگیر شدن حسابهای بانکی همراه با بهره شد. در نتیجه، سرعت پول پس از سال ۱۹۸۰ شدیداً بی‌ثبات شد. بعضی بر این باورند که عدم ثبات در سرعت پول عملاً نتیجه تکیه بیش از حد به سیاستهای پولی در همین دوره است.

عدم ثبات سرعت پول M_1 باعث شد فدرال ریزرو به عنوان راهکار سیاسی دست از آن بردارد و به جای آن به سرعت پول M_2 (به‌طور ساده PQ/M_2) روی بیاورد. سپس در سال ۱۹۹۲، سرعت M_2 نیز از روند معمول خود منحرف شد و فدرال ریزرو استفاده از

آن را متوقف ساخت. جان کلام معمای لاینحلی را که فدرال ریزرو با آن روبروست در متن ذیل (از بانک فدرال ریزرو کلولند) می‌توان دریافت:

عدم استفاده از M_2 به عنوان راهکار سیاسی باعث شده است که درک رابطه میان... مدیریت.... نرخهای بهره و گرایش درازمدت سطح قیمت ضروری گردد... بخش مهم کار تعیین این امر است که آیا نرخ [بهره] بدون گرانی در مورد قیمتها بیش از حد زیاد خواهد بود یا بیش از حد کم.[1]

ناتوانی در استفاده از مجموع پول به عنوان راهکاری برای تعیین خط‌مشی باعث شده است که تصمیم‌گیری برای بانکدارهای مرکزی مشکل شود. در فصل سی و سوم، به مسأله جایگزینهایی برای قانون پول ثابت در عصر پس از اقتدار سیاستهای پولی خواهیم پرداخت.

ج. اقتصاد کلان نئوکلاسیک

الگوهای اقتصاد کلان موجود کینزی در وضع سیاستهای پولی، مالی یا دیگر انواع سیاستها، راهکار مناسبی به دست نمی‌دهند... نمی‌توان امیدوار بود که با جرح و تعدیل و اصلاح این الگوها بتوان به آنها بهبود چشمگیری بخشید.

روبرت ای. لوکاس جونیورو توماس جی. سارجنت،
«فراسوی اقتصاد کلان کینزی»

گرچه بسیاری از تحلیلگران اقتصاد کلان معتقدند که سیاستهای پولی بر بیکاری و بازده مؤثرند، اما دست کم در کوتاه‌مدت یک شاخه جدید از مکتب کلاسیک نضج گرفته که رویکرد استاندارد سابق را به چالش کشیده است. مبدعان این نظریه جدید که *اقتصاد*

۱. بانک فدرال ریزرو کلولند، *روندهای اقتصادی*، سپتامبر ۱۹۹۳.

کلان نئوکلاسیک نام دارد، روبرت لوکاس (شیکاگو)، توماس سارجنت (استانفورد) و روبرت بارو (هاروارد) بوده‌اند. این شیوه از بسیاری جهات شبیه رویکرد کلاسیک است (به لحاظ تأکید بر نقش دستمزدها و قیمتهای انعطاف‌پذیر)، اما نظریه جدید یک ویژگی دیگر به نام انتظارات عقلایی نیز دارد که ملاحظاتی چون منحنی فیلیپس را شرح می‌دهد. روبرت لوکاس برای ابداع شیوه نئوکلاسیک و به‌ویژه نگرش مدرن نسبت به انتظارات عقلایی در سال ۱۹۹۶ به دریافت جایزه نوبل اقتصادی نایل گشت.

شالوده‌ها

بنابر اقتصاد کلان نئوکلاسیک (۱) قیمتها و دستمزدها انعطاف پذیرند و (۲) مردم از تمامی اطلاعات موجود استفاده می‌کنند. این دو فرض مسلم جوهره رویکرد نئوکلاسیک را نسبت به اقتصاد کلان شامل می‌شوند.

بخش اول رویکرد نئوکلاسیک بر پایه فرضیه کلاسیک انعطاف پذیری قیمت و دستمزد استوار است. این فرضیه ساده به این مفهوم است که قیمتها و دستمزدها برای ایجاد توازن میان عرضه و تقاضا به سرعت با هم تطبیق می‌یابند.

فرض دوم در این نظریه کاملاً بدیع است و بر چارچوب مفاهیم مدرنی چون آمار و کنش در شرایط غیرقطعی استوارند. بنابراین فرضیه انتظارات مردم بر پایه کلیه اطلاعات موجود شکل می‌یابد. بنابراین فرض، دولت نمی‌تواند مردم را «تحمیق» کند، چون مردم اطلاعات لازم را دارند و به همان اطلاعاتی دسترسی دارند که دولت نیز از آنها بهره می‌برد.

در بخش قبلی فصل حاضر اهمیت انعطاف پذیری قیمت و دستمزد را در اقتصاد کلان شرح دادیم. حال به فرضیه انتظارات منطقی می‌پردازیم.

انتظارات عقلایی

ماهیت انتظارات مردم در حیات اقتصادی نقش به‌سزایی دارند. این انتظارات بر مقدار سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران برای کالاها و نیز میزان مصرف یا پس‌انداز مصرف کنندگان در آینده تأثیر می‌گذارند. اما نحوه برخورد منطقی با انتظارات اقتصادی مردم چیست؟ تحلیلگران اقتصاد کلان نئوکلاسیک این سؤال را با توجه به فرضیه انتظارات عقلایی

پاسخ می‌دهند. بر اساس انتظارات عقلایی، پیش‌بینی‌های اقتصادی باید غیرجانبدارانه و عینی بوده و بر اساس کلیه اطلاعات موجود صورت گیرند.

ابتدا باید بگوییم که در فرضیه انتظارات عقلایی، مردم به شکلی عینی اقدام به پیش‌بینی [۱] می‌کنند. فرض جنجال برانگیزتر آن است که مردم از کلیه اطلاعات موجود و نظریه اقتصادی بهره می‌برند. این امر بدان مفهوم است که مردم از نحوه عملکرد اقتصاد و نقش دولت آگاهند. بنابراین، فرض کنید که کنگره همیشه در سالهای انتخابات هزینه‌ها را بالا می‌برد. بنابراین نظریه انتظارات عقلایی مردم این کنش دولت را پیش‌بینی کرده و اقدامات مقتضی را انجام می‌دهند.

فرض کلیدی جدید اقتصاد کلان نئوکلاسیک آن است که دولت به دلیل وجود انتظارات عقلایی نمی‌تواند مردم را به واسطه سیاستهای سیستماتیک اقتصادی تحمیق کند.

معانی ضمنی برای اقتصاد کلان

رویکرد اقتصاد کلان نئوکلاسیک را می‌توان با موفقیت در بسیاری از عرصه‌های دیگر اقتصاد به کار بست. در این جا ما دو مفهوم را بررسی خواهیم کرد: ماهیت بازار کار و منحنی فیلیپس.

بیکاری

آیا بیکاری امری اختیاری است یا غیراختیاری؟ در بحث خود در فصل بیست و نهم بیکاری غیراختیاری را شرایطی توصیف کردیم که در آن کارگران زُبده با دستمزدهای رایج از یافتن کار ناتوان هستند. یک بار دیگر به شکل ۲۹-۶ رجوع کنید که در آن هر دو نوع بیکاری تشریح شده است. همچنین به خاطر داشته باشید که اقتصاددانان کینزی معتقدند در دوران رکود اقتصادی، بخشی از بیکاری، از نوع غیراختیاری است.

بالعکس، اقتصاددانان نئوکلاسیک معتقدند که بخش اعظم بیکاری‌ها، اختیاری

۱. یک پیش‌بینی هنگامی عینی است که هیچ اشتباه سیستماتیکی در آن وجود نداشته باشد. مسلماً پیش‌بینی همیشه دقیق نیست. نمی‌توان پیش‌بینی کرد که در یک بار سکه انداختن کدام رو می‌آید، اما در عین حال نباید مرتکب اشتباهی آماری شد و گفت که ۹۰ درصد روی خط سکه خواهد آمد. پیش‌بینی عینی آن است که بگوییم احتمال آمدن روی خط سکه پنجاه درصد و آمدن یکی از ارقام روی تاس یک ششم است.

است. از نظر آنها، بازارهای کار بعد از شوکهای حاصل از تغییرات دستمزد (جهت برقراری مجدد توازن میان عرضه و تقاضا) سریعاً تطبیق و سازگاری می‌یابند. در این نگرش، بیکاری به این دلیل افزایش می‌یابد که تعداد بیشتری از مردم در طول رکود اقتصادی، دنبال کار بهتر می‌گردند. مردم بیکار می‌مانند، چون کار خود را در پی یافتن کار پردرآمدتر رها می‌کنند (نه به دلیل آنکه دستمزدها بیش از حد بالا هستند).

منحنی غیرواقعی فیلیپس

یکی از عمده‌ترین چالشهای نظریه اقتصاد کلان، شرح چرخه‌های تجاری به شکلی منسجم و نیز منطبق با قواعد رفتار اقتصادی است. رویکرد کلاسیک نسبت به اقتصاد کلان جذاب است، چون با بخش اعظم اقتصاد خرد عرضه و تقاضا همخوان است. اما چالش اصلی تشریح ویژگیهای مهم چرخه‌های تجاری مانند منحنی فیلیپس یا قانون اُکُن است. اگر بیکاری در طول دوران رکود اقتصادی بالا باشد، نمی‌توان این شرایط را با تمایل مردم به گذراندن تعطیلاتی طولانی‌تر از حد معمول توجیه کرد. با این نظریه‌ها چگونه می‌توان رکود جهانی و طولانی دهه سی یا کسادی اخیر کشورهای اروپایی را شرح داد؟

نظریه‌های سوءبرداشت. نوسانات چرخه‌ای بیکاری، بزرگترین چالش برای اقتصاد کلان نئوکلاسیک است. در یکی از رویکردهای اولیه (روبرت لوکاس)، در توضیح چرخه‌های تجاری به سوءبرداشتها اشاره شده است. در این رویکرد، بیکاری شدید به این دلیل فراگیر می‌شود که کارگران در مورد شرایط اقتصادی گیج و گمراه می‌شوند. کارگران به امید یافتن کار پردرآمدتر، کار قبلی خود را رها می‌کنند، اما در کمال تعجب خود را در دفتر اداره کار می‌یابند. در مرحله توسعه چرخه تجاری، بازده بالا و بیکاری ناچیز موقعی متحقق می‌شود که مردم به تصور دریافت حقوق بیشتر، تحمیق شده و بیشتر از پیش کار می‌کنند.

این تحلیل را می‌توان در قالب منحنی نظریه تورم فیلیپس شرح داد. رویکرد کلاسیک اقتصادی می‌گوید که منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس در سطح توازن یا نرخ طبیعی بیکاری، عمودی است. این نتیجه معادل منحنی فیلیپس برای منحنی کلاسیک و عمودی عرضه کل است که در آن تقاضای کل به هیچ‌وجه بر سطح بازده تأثیر نمی‌گذارد.

با این اوصاف ریشه منحنی‌های شیب دار فیلیپس کجاست؟ منشأ این منحنی‌ها روند پویایی است که در آن مردم موقتاً در ارتباط با دستمزدهای حقیقی دچار آشفتگی و گیجی می‌شوند. این رشته از ادّله و استدلال به شکل گرفتن منحنی نئوکلاسیک فیلیپز منجر می‌شود که در شکل ۳۲ـ۵، نشان داده شده است. نرخ پیش‌بینی شده تغییر دستمزدهای پولی را W^e بگیرید و فرض را بر آن بگذارید که دستمزدها نیز به سرعت قیمتها افزایش می‌یابند. اگر نرخ واقعی افزایش دستمزدها (W) با نرخ پیش‌بینی شده ($W=W^e$) باشد، آنگاه هیچ‌کس متعجب یا تحمیق نخواهد شد و بیکاری با نرخ طبیعی برابر خواهد شد. بنابراین نقطه A نشانگر بازده با نرخ طبیعی است.

اما چالش اصلی ایجاد نقاط B و C است. هر یک از این موارد ملهم از نوعی شوک اقتصادی است. برای تولید نقطه B، فرض کنید که بانک فدرال ریزرو به نحو غیرمنتظره‌ای سطح عرضه پول را افزایش دهد و در نتیجه باعث افزایش غیرمنتظره دستمزدها و قیمتها شود. کارگران از حوادث اقتصادی سوءبرداشت خواهند داشت، چون نمی‌دانند که قیمتها درست به سرعت دستمزدها در حال افزایش هستند. آنها نیروی کار بیشتری را عرضه می‌کنند، بیکاری کاهش می‌یابد و اقتصاد به نقطه B می‌رسد. نحوه ایجاد نقطه C را می‌توان با کاهش غیرمنتظره دستمزدها و قیمتها پیگیری کرد.

جالب اینجاست که اگر دو نقطه B و C را به هم وصل کنیم، به خطی با شیب نزولی خواهیم رسید که به منحنی فیلیپس شباهت خواهد داشت. بنابراین در اقتصاد نئوکلاسیک، منحنی ظاهری یا غیرواقعی فیلیپس با شیب نزولی در کوتاه‌مدت زاییده سوءبرداشتها در مورد دستمزدهای حقیقی یا قیمتهای تقریبی است.

چرخه‌های تجاری حقیقی

رویکرد دیگری که تعداد بسیاری از اقتصاددانان کلاسیک را به خود جذب کرده است و اساس و پایه‌اش همان انتظارات عقلایی و بازارهای رقابتی (منتها با تأکید بر سازوکارهایی متفاوت) است، نظریه چرخه تجاری حقیقی (RBC) است. این رویکرد، چرخه‌های تجاری را صرفاً تغییراتی در عرضه کل بدون ارجاع به نیروهای پولی یا از جانب تقاضا توصیف می‌نماید.

در رویکرد RBC، ایجاد شوک در فن‌آوری، سرمایه‌گذاری یا عرضه نیروی کار باعث ایجاد تغییر در منحنی عمودی AS می‌شود. سپس این شوکها به واسطه نوسانات عرضه کل به بازده واقعی منتقل می‌شوند و کاملاً از AD مستقل هستند. به همین نحو، نوسانات نرخ بیکاری نتیجه نوسانات در کمترین نرخ پایدار بیکاری (SUR) است؛ این امر ریشه در نیروهای اقتصاد کلان مانند شدت شوکها یا سیاستهای مالیاتی و مقرراتی دارد.

دستمزدهای مؤثر

یک نظریه دیگر که در حقیقت عوامل دو نوع اقتصاد کلاسیک و کینزی را تلفیق می‌کند، نظریه دستمزد مؤثر نام دارد. مبدعان این رویکرد ادموند فلیپز از دانشگاه کلمبیا، جوزف استیگلیتز (رییس شورای اقتصادی بیل کلینتون در ۱۹۹۵-۱۹۹۷)، جانت یلن (از اعضای هیأت مدیره بانک فدرال ریزرو و رییس شورای اقتصادی مشاوران بیل کلینتون در دور دوم ریاست جمهوری‌اش) و عده‌ای دیگر بوده‌اند. این نظریه انعطاف‌ناپذیر بودن دستمزدهای حقیقی و وجود بیکاری غیراختیاری را در ارتباط با تلاش شرکتها برای حفظ دستمزدها، بالای سطح تسویه بازار و برای افزایش بهره‌وری توضیح می‌دهد. بر اساس این نظریه، افزایش دستمزدها افزایش بهره‌وری را در بر دارد، چون کارگران تندرست‌تر هستند (به‌ویژه در کشورهای فقیر)، چون کارگران روحیه بیشتری دارند، چون احتمال این که کارگرها کارشان را رها کنند کمتر است و یا چون دستمزدهای بیشتر ممکن است کارگران بهتری را جذب کند.

وقتی شرکتها دستمزدهایشان را بالا می‌برند تا بهره‌وری را افزایش دهند، جویندگان کار در صف استخدام کارهای پردرآمد خواهند ایستاد و در نتیجه در زمانی که انتظار کار را می‌کشند، نوعی بیکاری غیراختیاری ایجاد می‌شود. ویژگی جذاب این نظریه این است که بیکاری غیراختیاری، ویژگی توازنی است و با مرور زمان زایل و رفع نخواهد شد.

این رویکرد در تحلیل کاملی که ادموند فلیپز از دانشگاه کلمبیا ارایه داده، خلاصه شده است. فلیپز گفت، بخش عده افزایش بیکاری در کشورهای صنعتی ریشه در وخیم‌تر شدن عوامل دستمزد مؤثر دارد که باعث افزایش پایینترین نرخ پایدار بیکاری می‌گردد. او برآوردهای آماریی ارایه داد که ثابت می‌کرد افزایش مالیات، افزایش

نرخهای حقیقی بهره و شوک در قیمت تأمین انرژی دلایل عمده افزایش بیکاری در دو دهه اخیر هستند. فیلیپز می‌گوید برای حل مشکلات آینده باید این گرایشات را معکوس کرد، به خصوص از طریق کاهش مالیات نیروی کار و حرکت از مالیات کاری به سوی مالیاتهای مصرف و ارزش افزوده. این رویکرد و راه‌حل بدیع در سالهای آینده توسط اقتصاددانان و سیاستگذاران بررسی خواهد شد.[۱]

معانی ضمنی برای سیاستها

بی‌تاثیری سیاستها

اقتصاد کلان نئوکلاسیک مفاهیمی ضمنی بسیار مهمی دارد؛ مهمترین آنها بی‌تاثیری سیاستهای مالی و پولی در مبارزه با بیکاری است. فرض کنید که دولت بخواهد در دوران انتخاباتی روحی تازه در اقتصاد بدمد. پس از سیاستهای مالی‌ای که ریشه در سیاست دارد، مردم طبیعتاً انتظار خواهند داشت که دولت به وعده خود عمل کند. آنها با خود می‌گویند: «بله، انتخابات نزدیک است. از تجارب گذشته می‌دانم که دولت همیشه قبل از انتخابات بودجه‌ها را افزایش می‌دهد. آنها نمی‌توانند مرا فریب دهند و به کار بیشتر وادار کنند.» در ارتباط با منحنی فیلیپس در شکل ۳۲-۵، دولت سعی می‌کند اقتصاد را تقویت کرده و از نقطه A به B برساند. اما وقتی مردم کنش اقتصادی دولت را پیش‌بینی می‌کنند، اقتصاد نیز به نقطه D می‌رسد و سطح بیکاری با نرخ پایدار و در عین حال تورم بیشتر برابر می‌شود.

این قضیه بی‌اثری سیاستهای اقتصاد کلان کلاسیک است. سیاستهای پیش‌بینی شده دولت با انتظارات عقلایی و دستمزدها و قیمتهای قابل انعطاف نمی‌توانند بر سطح بازده حقیقی و بیکاری تأثیرگذار باشند.

این قضیه به انتظارات عقلایی و قیمتهای قابل انعطاف بستگی دارد. معنی تلویحی فرضیه قیمتهای انعطاف‌پذیر این است که تنها راه موجود برای آنکه سیاستهای اقتصادی بتواند بر بازده و بیکاری تأثیر بگذارد، متعجب ساختن مردم و ایجاد سوءبرداشتهاست.

---

۱. *رکودهای ساختاری: نظریه توازن مدرن بیکاری، بهره و داراییها*، انتشارات دانشگاه هاروارد، کمبریج، مکس، ۱۹۹۲.

اما اگر سیاستها قابل پیش‌بینی باشند، مشکل می‌توان مردم را متعجب ساخت.

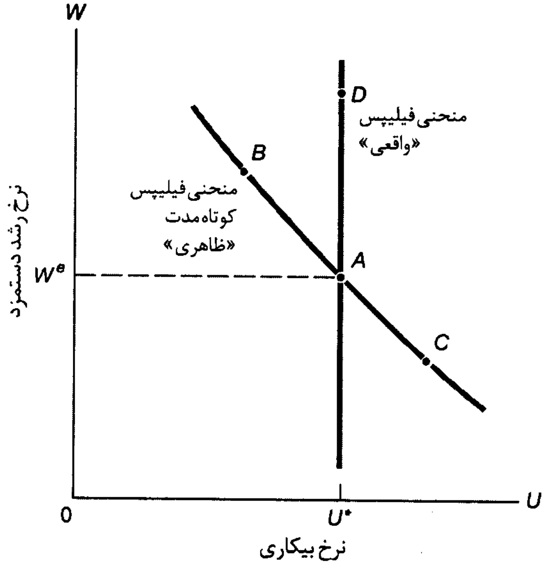

شکل ۳۲ـ۵. منحنی نئوکلاسیک فیلیپس

بر اساس اقتصاد کلان نئوکلاسیک، منحنی حقیقی فیلیپز عمودی است. اما ما شاهد یک منحنی کوتاه‌مدت و غیرواقعی فیلیپز در کوتاه‌مدت و با شیب نزولی هستیم که با نقاط B و A و C مشخص می‌شود. نقطه B وقتی ایجاد می‌شود که شوک تورم باعث افزایش دستمزدها به بالای سطوح پیش‌بینی شده می‌شود. کارگران گیج و آشفته با این اندیشه که دستمزدهای حقیقی‌شان افزایش یافته است، بیشتر کار می‌کنند و بیکاری کاهش می‌یابد. به این ترتیب اقتصاد از نقطه A به نقطه B حرکت می‌کند. (شرایط عکس را در هنگامی که کارگران کار خود را رها می‌کنند و نقطه C را ایجاد می‌نمایند، بررسی کنید.) این امر باعث ایجاد خطی می‌شود که به یک منحنی فیلیپز کوتاه‌مدت با شیب نزولی شبیه است.

مطلوبیت قواعد ثابت

پیش از این مورد پول‌گرایانه را برای قواعد ثابت شرح دادیم. در اقتصاد کلان نئوکلاسیک این بحث خاستگاه بسیار مستدل‌تر و مستحکم‌تری می‌یابد. سیاستهای اقتصادی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد، بخش قابل پیش‌بینی («قواعد») و بخش غیرقابل پیش‌بینی («صلاح‌دید»).

در اقتصاد کلان نئوکلاسیک مبنا بر این است که صلاح‌دید، نوعی دام و توهم است.

سیاستگذاران نمی‌توانند شرایط اقتصادی را دقیقتر از بخش خصوصی پیش‌بینی کنند ـ و خود نیز به این امر اذعان دارند. بنابراین، تا زمانی که سیاستگذاران به مقتضی اخبار موجود عمل می‌کنند، قیمتهای انعطاف‌پذیر و سیّال در بازارهایی که مملو از خریداران و فروشندگان آگاه و مطلع است، بر اساس همین اخبار تنظیم شده و به سطح توازن مؤثر عرضه و تقاضا می‌رسند. دیگر هیچ اقدام صلاح‌دیدی وجود ندارد که دولت بتواند به‌واسطه آن‌ها سطح بازده را افزایش دهد یا از بیکاری‌ای که زاییده سوءبرداشتهای زودگذر یا شوکهای ناشی از چرخه‌های حقیقی تجاری است، جلوگیری کند.

سیاستهای دولت نه تنها در بهبود شرایط مؤثر نیستند، بلکه ممکن است اوضاع را وخیم‌تر نیز بنمایند. این سیاستها می‌توانند موجد سیاستهای صلاحدیدی غیرمنتظره‌ای باشند که علائم گمراه‌کننده اقتصادی، تأثیر سوء بر رفتار اقتصادی و اتلاف و تباهی در بردارند. بر اساس نگرش اقتصاد کلان نئوکلاسیک، دولتها باید به جای خطر کردن و توسل به چنین عوامل اغتشاش زایی، از سیاستهای اختیاری و صلاحدیدی اقتصاد کلان کاملاً حذر کنند.

قواعد پول‌گرایان و نقد لوکاس

گرچه مکتب نئوکلاسیک در برابر روند سیاستگذاری دامهایی برنهاده، اما علیه یک فرضیه اساسی پول‌گرایان نیز استدلال و ادّله‌ای اقامه کرده است. پول‌گرایان معتقدند که سرعت پول نشانگر نرخ کاملاً ثابتی بوده است. بنابراین، آنها چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که می‌توان از راه اعمال قاعده پول ثابت، به GDP اسمی $\equiv MV \equiv PQ$ رسید.

اما *نقد لوکاس* که وجه تسمیه‌اش نام روبرت لوکاس از دانشگاه شیکاگوست، می‌گوید که ممکن است مردم با تغییر سیاستها، رویه خود را عوض کنند. همان‌طور که ممکن است منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس با تلاش دولتها [یی که به اصول کینزی معتقدند] برای مهار و کنترل این محور دچار تغییر شود، سرعتِ ظاهراً ثابتِ پول نیز در صورت اخذ قاعده رشدِ ثابتِ پول از جانب بانک مرکزی دستخوش تغییر می‌گردد.

این نگرش در سالهای میان ۱۹۷۹ـ۱۹۸۲ نضج یافت، وقتی ایالات متحده اقدام به اعمال تجربه پولی که شرحش رفت نمود. سرعت پول شدیداً بی‌ثبات و متغیر شد و سرانجام بانک فدرال ریزرو مجبور شد استفاده از مقادیر کل پول را برای مدیریت سیاستهای پولی متوقف سازد.

نقد لوکاس، در حقیقت، هشداری است در باب متغیر بودن رفتار اقتصادی در هنگام توسل شدید سیاستگذاران به مقررات پیشین.

شرایط بحث

تحلیلگران اقتصاد کلان در باب اقتصاد کلان نئوکلاسیک نظرات کاملاً ضدونقیضی دارند. به یک مفهوم، این بحث، همان استدلالهای قبلی میان اقتصاددانان کینزی و کلاسیک است. درست مثل بحثهای پیشین، یکی از مسایل کلیدی حول محور گسترده انعطاف پذیری قیمت و دستمزد می‌چرخد. اقتصاددانان کینزی مدارک و شواهد بسیاری اقامه می‌کنند که دال بر حرکت کند قیمتها و به‌ویژه دستمزدها در برابر شوکهای اقتصادی است و تعداد بسیار ناچیزی از اقتصاددانان نیز معتقدند که بازارهای کار از توازن پایدار و ثابت عرضه و تقاضا برخوردارند. اگر فرض صد درصد بودن میزان انعطاف دستمزدها و قیمتها منتفی شود، سیاستهای پولی بار دیگر جایگاه و قدرت اصلی خود را بازیافته و در کوتاه‌مدت بر اقتصاد حقیقی تأثیر خواهند گذاشت.

به‌علاوه، بسیاری از اقتصاددانان، فرض انتظارات عقلایی (مبنی بر این که انسان رفتاری مانند اَبَررایانه‌ها دارد و آخرین پیش‌بینی‌ها یا داده‌ها را در کنش خود اعمال می‌کند) را محل سؤال می‌دانند. مطالعات تجربی رفتار انسان، از عناصر بسیار مهم انتظارات غیرعقلایی خبر می‌دهد. این امر حتی شامل پیچیده و حرفه‌ای‌ترین پیش‌بینی کننده‌های اقتصادی نیز می‌شود.

در نهایت، منتقدین به برخی از معانی ضمنی و غیرواقعی اقتصاد کلان نئوکلاسیک اشاره می‌کنند. در این نظریه پیش‌بینی می‌شود که سوءبرداشتها ملهم از نوسانات چرخه‌های تجاری هستند. اما آیا واقعاً سوءبرداشتها در مورد دستمزدها و قیمتها، رکودهای شدید اقتصادی و دوران اوج بیکاری‌های طولانی را توضیح می‌دهند؟ آیا درک این امر که شرایط در دوره رکود اقتصادی بزرگ آمریکا تا چه حد دشوار و صعب بود، یک دهه کامل به طول انجامید؟ و آیا اروپاییها از شرایط کساد بازار کار که از سال ۱۹۹۰ همچنان به کشورهایشان سایه افکنده است، ناآگاهند؟

به‌علاوه، با وجود شواهد و مدارکی که ثابت می‌کند که تعداد بیکارها در دوران رکود اقتصادی شدیداً افزایش می‌یابد، چگونه می‌توان این اصل نظری را که بیکاری ادواری

نتیجه ترک کار توسط کارگران به امید یافتن کار پردرآمدتر است پذیرفت (شکل ۲۹ـ۸)؟ از آنجا که بسیاری از نظریه‌های کلاسیک در برگیرنده معانی ضمنی غیرمفید و مشابه دیگری هستند، بسیاری از اقتصاددانان نسبت به مفید بودن رویکردهای نئوکلاسیک برای درک نوسانات کوتاه‌مدت بازده، اشتغال و قیمت کالاها خوش‌بین نیستند.

یک سنتز جدید؟

پس از دو دهه جا افتادن رویکرد نئوکلاسیک در اقتصاد کلان، به تدریج میان نظریات قدیمی و جدید یک سنتز ایجاد می‌شود. حال اقتصاددانان می‌دانند که باید به انتظارات مردم توجه دقیق مبذول دارند. یک فصل تمایز مفید این است که رویکردها را به دو نوع رویکردهای اقتباسی (یا «لحاظ نمودن گذشته») و رویکردهای عقلایی («لحاظ نمودن آینده») تقسیم کنیم. بنابر فرض، انتظارات مردم بر اساس اطلاعات و تجارب گذشته‌شان شکل می‌گیرد. رویکرد آینده‌نگر یا عقلایی در فوق شرح داده شد. اهمیت انتظارات آینده‌نگر در درک رفتارها، به‌ویژه در بازارهای حراجی و رقابتی مانند بازارهای موجود در بخش مالی بسیار حیاتی است.

برخی از تحلیلگران اقتصاد کلان، سعی دارند از نگرش نئوکلاسیک نسبت به انتظارات مردمی و نگرش کینزی نسبت به بازارهای تولید و کار نوعی تلفیق و ملغمه ایجاد نمایند. این سنتز در الگوهای اقتصاد کلانی که فرض می‌کنند (۱) بازارهای کار و کالا نمایانگر دستمزدها و قیمتهای غیرقابل انعطاف‌اند، (۲) قیمتها و کمیت‌ها در بازارهای حراجی مالی به سرعت با شوکها و انتظارات اقتصادی وفق می‌یابند و (۳) نحوه ایجاد انتظارات در بازارهای حراجی صبغه‌ای آینده‌نگر دارد، کاملاً تجسم و تجسد یافته‌اند.

در یک تحقیق جدید، رفتار الگوهای اقتصاد کلان که بابهای جدیدی را به روی اقتصاد کلان نئوکلاسیک می‌گشایند با هم مقایسه شده‌اند و تأکید خصوصاً بر مسأله انتظارات معطوف بوده است. یک ویژگی چشمگیر آن است که الگوهای آینده‌نگر معمولاً متکی هستند «خیزش‌های» شدید یا تغییرات ناپیوسته در نرخ بهره، قیمت بورس یا نرخ تبادل ارز دارند، البته فقط در صورتی که سیاستها دستخوش تغییرات عمده‌ای شوند یا حوادث خارجی‌ای روی دهند. برای مثال، انتخاب یک رییس‌جمهور

یا نخست وزیر رشدگرا ممکن است باعث شود که مردم حس کنند به زودی دست به گریبان تورمی شدید خواهند شد. این برداشت افزایش شدید نرخهای بهره و افت چشمگیر بازار بورس و نرخهای تبادل ارز را در بر خواهد داشت. یا مثلاً وقتی که بانک مرکزی رویکرد خود را نسبت به تورم به نحوی غیرقابل منتظره تغییر می‌دهد (همانگونه که در فوریه سال ۱۹۹۴ در ایالات متحده اتفاق افتاد)، بازارها ممکن است به مقتضی پیش‌بینی افزایشهای بیشتر نرخ بهره در آینده، نرخهای طولانی مدت بهره را بالا ببرند. پیش‌بینی قیمتهای «خیزشی» ایجاد یک ویژگی واقع‌گرایانه بازارهای حراجی را در بر دارد و بنابراین نشان می‌دهد که انتظارات آینده‌نگرانه چه هنگام و در کجا در جهان حقیقی ممکن است از اهمیتی کلیدی برخوردار باشند.

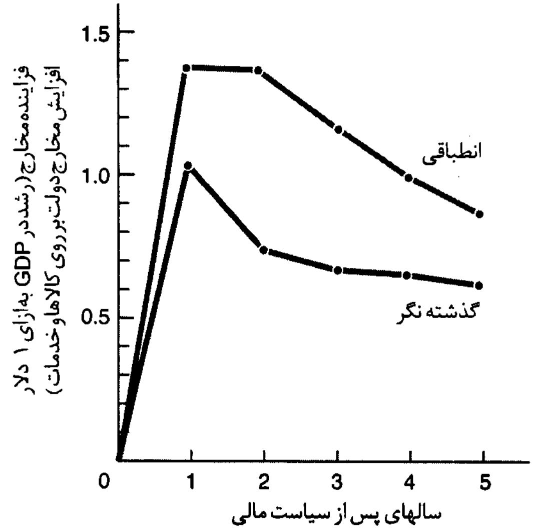

شکل ۳۲ـ۶. مقایسه ضریبهای فزاینده دو نوع الگوی آینده‌نگر و اقتباسی

تفاوت میان ضریبهای فزاینده مخارج در الگوهایی که اقتباسی‌اند (یا گذشته‌نگرند) با الگوهایی که آینده‌نگرند (یا منطقی) چیست؟ از آنجا که نرخهای بهره باعث کاهش سرمایه‌گذاریهای داخلی شده و نرخهای بهره نیز بر سطح صادرات خالص تأثیر می‌گذارند، کار تطبیق و وفق‌یابی در الگوهای آینده‌نگر با سرعت بیشتری انجام می‌شوند. ضریب‌های آینده‌نگر مخارج از ضریبهای فزاینده موجود در الگوهای اقتباسی بسیار ناچیزند. [منبع: «آمار و تنوع در شبیه‌سازیهای الگوها» در رالف سی. براینت و دیگران، *اقتصاد کلان تجربی برای اقتصادهای به هم وابسته*، بروکینز، واشنگتن دی. سی.، ۱۹۸۸]

در شکل ۳۲ـ۶ یک تفاوت دیگر مقایسه می‌شود: ضریب‌های هزینه‌ای در چهار الگوی آینده‌نگر با هفت الگوی انتظارات اقتباسی. توجه داشته باشید که ضریبهای الگوهای آینده‌نگر در مقایسه با ضریبهای الگوهای اقتباسی بسیار ناچیزند.

ضریبهای کوچکتر در الگوهای آینده‌نگر به دلیل عکس‌العملهای سریعتر در بازارهای مالی ایجاد می‌شوند. یک دلیل این امر آن است که پس از توسعه مالی، نرخهای بهره به تدریج در الگوهای آینده‌نگر افزایش سریعتری می‌یابند، چون مشارکین آینده‌نگر بازار پیش‌بینی می‌کنند که با افزایش در هزینه‌های دولت، بازده در آینده‌نگر بازار پیش‌بینی می‌کنند که با افزایش در هزینه‌های دولت، بازده در آینده توسعه یابد. تصویب بالا رفتن سطح بازده در آینده باعث می‌شود نرخهای بهره در زمان حال افزایش یابد و بنابراین سرمایه‌گذاری در الگوهای آینده‌نگر به سرعت افت می‌کنند. به‌علاوه، با افزایش سریع نرخهای بهره در نتیجه وجود مشوق‌های مالی در الگوهای آینده‌نگر، نرخ تبادل ارز انعطاف‌پذیر دلار به سرعت بالا می‌رود. افزایش نرخ تبادل ارز دلار باعث کاهش صادرات خالص و کاهش حجم محرک‌ها و مشوق‌های مالی می‌گردد.

رویکرد نئوکلاسیک به اقتصاد کلان باعث باز شدن درهای بسیار کارسازی به روی مباحث اقتصادی شده است. مهمترین تأثیر آن یادآوری این امر است که اقتصاد مالامال است از پردازنده‌های هوشمند اطلاعات که نسبت به سیاستها عکس‌العمل نشان داده و گاه حتی آنها را پیش‌بینی می‌کنند. این عکس‌العمل و عکس‌العمل متقابل عملاً نحوه رفتار اقتصادی را تغییر می‌دهد.

د. فراسوی کلاسیسیم: اقتصاد عرضه ـ محور

در بخش اعظم گستره زمانی، میان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۸۰، سیاستهای مالی به ضرورت مقابله با بلایای تورم و بیکاری معطوف بوده‌اند. هر گاه بیکاری افزایش می‌یافت، لیبرالها خواستار کاهش مالیات یا تسهیل و تعدیل [سیاستهای] پولی می‌شدند. هر گاه خطر تورم جامعه را تهدید می‌کرد، محافظه‌کاران داروی نه چندان خوشایند سیاستهای کاهش عرضه پول یا کاهش مخارج را تجویز می‌کردند.

در اواخر دهه هفتاد، منتقدین رویکرد سنتی نسبت به اقتصاد کلان چنین استدلال

می‌کردند که سیاستهای اقتصادی بیش از حد به سوی مدیریت کوتاه‌مدت تقاضای کل گرایش یافته است. پول‌گرایان خواستار اعمال قاعده رشد ثابت پول می‌شدند، حال آنکه اقتصاددانان نئوکلاسیک می‌گفتند که هرگاه دولتها سعی می‌کردند سیاستهای صلاحدیدی تثبیت را اعمال کنند، در حقیقت اقتصاد را به سوی بی‌ثباتی و تزلزل سوق می‌دادند. بعضی از منتقدین، شامل اقتصاددانان شدیداً محافظه‌کار خواستار رجعت به سیاستهای سنتی‌تر برای متعادل ساختن بودجه و رفع تورم اقتصادی می‌شدند.

در اوایل دهه هشتاد، گروه دیگری نیز به این بحث اضافه شدند. این مکتب که اقتصاد در بعد عرضه نام دارد، بر ایجاد انگیزه برای مردم جهت کار کردن و پس‌انداز نمودن تأکید می‌کردند و کاهش قابل ملاحظه‌ای مالیاتی را پیشنهاد می‌دادند تا روند کند رشد اقتصادی و نیز رشد کاهنده بهره‌وری را معکوس سازند. اقتصاد در بعد عرضه در ایالات متحده و در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۹ توسط رییس‌جمهور رونالد ریگان مورد حمایت قرار گرفت و در بریتانیا نیز نخست وزیر مارگارت تاچر (۱۹۷۹-۱۹۹۰) این کار را کرده باب دُل، کاندیدای جمهوریخواه ریاست جمهوری، کاهش مالیاتی در عرضه ـ محور را به‌عنوان محور سیاستهای اقتصادی سال ۱۹۹۶ مطرح ساخت.

سیاستهای اقتصاد کلان

گرچه اقتصاددانان عرضه ـ محور و نیز رهبران سیاسی مواضع متفاوتی را اخذ نمودند، اما دو ویژگی محوری اقتصاد در بُعد عرضه مطرح شدند: تأکید بر انگیزه‌ها و حمایت از کاهشهای چشمگیر مالیات.

تأکیدی جدید بر انگیزه‌ها

اولین مضمون اقتصاد عرضه ـ محور، نقش کلیدی‌ای است که انگیزه‌ها بازی می‌کنند که، درواقع، همان رجعت به کار، پس‌انداز و بازرگانی است. پیروان نظریه اقتصاد عرضه ـ محور به معجزات بازارهای آزاد و بی‌قید و بست اشاره می‌کنند و سعی دارند تا از طریق نرخهای بالای مالیاتی باعث از بین رفتن انگیزه‌های اقتصادی نشوند. به‌علاوه، آنها معتقدند که پیروان مکتب کینز به دلیل دلمشغولی زیاده از حد به مدیریت تقاضا، از تأثیر نرخهای مالیاتی و انگیزه‌های اقتصادی بر عرضه کل غافل مانده‌اند. بحث ذیل توسط

یکی از پیروان نظریه اقتصاد عرضه ـ محور، ویژگیهای بنیادی این نظریه را شرح می‌دهد:

اقتصاد عرضه ـ محور بر نقش سیاستهای مالی در تعیین رشد اقتصادی و عرضه کل تأکید می‌کند. تحلیل ما بر پایه نظریه قیمت کلاسیک استوار است. به عقیده اقتصاددانان عرضه ـ محور، تغییرات مالیات از راه تأثیر بر عامل پسا ـ مالیاتی ـ و نه جریان دلارهای حاصل از درآمد و هزینه‌ها ـ بر کل اقتصاد تأثیر می‌گذارند. نرخهای مالیاتی بر قیمتهای نسبی کالاها تأثیر می‌گذارند و بنابراین سطوح عرضه نیروی کار و سرمایه نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرند. هدف ما افزایش پاداشهای پسامالیاتی برای کار، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری (در مقایسه با رفاه و مصرف) است.

تحلیل تأثیر تغییر مالیات بر نرخ عایدی کار یا پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری (و نه بررسی تغییر دلاری مالیات بر درآمد قابل خرج) است. با کاهش نرخ مالیات بر کار یا بهره و یا سود سهام، می‌توان سطوح پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را بالا برد.[1]

رابطه فرضی میان سیاستهای مالیاتی و کل فعالیتهای اقتصادی چیست؟ در بستر تحلیل عرضه و تقاضای کل، کاهش نرخهای مالیاتی باعث افزایش عایدی پسامالیاتی سرمایه و کار می‌شود. افزایش عایدی پسامالیاتی باعث افزایش عرضه نیروی کار و سرمایه و نیز نرخهای نوآوری و رشد بهره‌وری می‌شود. و افزایش درون‌دادها و ابداعات نیز موجب رشد بازده بالقوه و از این رو حرکت منحنی عرضه کل به سمت راست می‌گردد.

در شکل ۳۲ـ۷ تأثیرات برنامه فرضی عرضه ـ محور نشان داده شده است. فرض کنید که برنامه عرضه محور، تأثیر خالص افزایش عرضه کل درون‌دادهای چون کار و سرمایه را در پی داشته باشد. این افزایش درون‌دادها، بالا رفتن سطح بازده بالقوه و حرکت منحنی AS را به سمت خارج (در شکل نشان داده شده است) در پی خواهد داشت.

تأثیر کلان این اقدام عرضه ـ محور به شکل منحنی عرضه کل بستگی دارد. اگر

---

۱. این بند بخشی است از کتاب استیفن جی. انتیس، «نقدهایی به منتقدین»، *اخبار خزانه‌داری*، دسامبر ۱۹۸۵.

اقتصاد دستخوش رکود بوده و منحنی AS نیز که در شکل ۳۲-۷ با نقطه B مشخص شده تقریباً هموار و صاف باشد، تأثیر حرکت عرضه بر سطح بازده واقعی تقریباً ناچیز خواهد بود. در شرایط فرضی، سطح توازن از نقطه B به نقطه C حرکت می‌کند و بازده نیز کمی افزایش نشان خواهد داد، حال آنکه سطح کلی قیمت دستخوش کاهش خواهد گردید.

اما اگر اقتصاد رفتاری کلاسیک داشته باشد (که روی شکل ۳۲-۷ با نقطه D بر روی منحنی AS نشان داده شده است، تأثیر حاصل کاملاً متفاوت خواهد بود. در این شرایط، افزایش بازده بالقوه از QP به QP´، افزایش چشمگیر بازده بالقوه را در بر خواهد داشت و در نتیجه هر یک واحد افزایش در بازده بالقوه، یک واحد افزایش در بازده واقعی را در پی خواهد داشت. این امر ماهیت کلاسیک اقتصادهای عرضه ـ محور را نشان می‌دهد و تأکید می‌نماید که سیاستهای عرضه ـ محور در هنگامی که اقتصاد رفتاری کلاسیک دارد، مؤثرترین سیاستهاست.

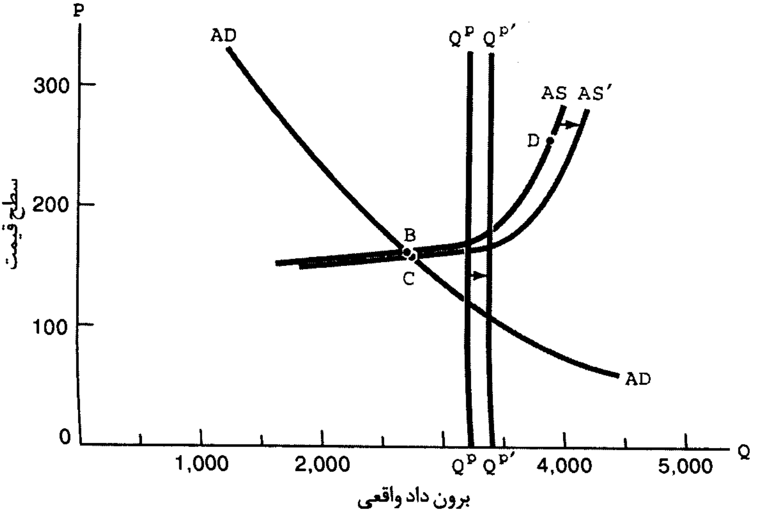

شکل ۳۲-۷. تأثیر سیاستهای خالص عرضه ـ محور

بازده بالقوه از QP-۳۲۰۰ به ۳۴۰۰ = QP افزایش می‌یابد. اگر منحنی AS صاف و هموار باشد، تغییر GDP واقعی در صورت تغییر نیافتن AD، بسیار ناچیز خواهد بود. اگر منحنی AD منحنی AS را در بخش کلاسیک آن قطع نماید، (مثلاً در نقطه D)، تقریباً کل افزایش بازده بالقوه در بازده واقعی نیز انعکاس خواهد یافت.

اما سیاستهای اقتصاد عرضه ـ محور در حقیقت تا چه حد تأثیرگذارند؟ در اوایل دوران دولت ریگان، تحلیلگران مشتاق اقتصاد عرضه ـ محور پیش‌بینی کردند که این برنامه بهبود سریع شرایط اقتصادی و نیز رشد ۲۰ درصدی GDP حقیقی در چهار سال آینده را در پی خواهد داشت. درواقع، نرخ واقعی رشد بسیار بیش از آنچه در پیش‌بینی‌ها گفته شده بود کاهش یافت و میزان رشد اقتصادی در این دوره فقط ۱۰ درصد بود. با توجه به مشکل افزایش رشد بازده بالقوه، نباید از این واقعیت که سیاستهای عرضه ـ محور بر سطح رشد بازده بالقوه در دهه هشتاد تأثیر ناچیزی داشته است، زیاد متحیر شویم. چرخهای سیاستهای اقتصاد عرضه ـ محور آرام آرام کند فرسوده می‌شوند.

کاهش‌های مالیاتی

رویه دیگر تفکر اقتصاد عرضه ـ محور، حمایت آن از کاهش شدید مالیاتهاست. در تحلیل خود از الگوی فزاینده دیدیم که چگونه مالیاتها می‌توانند بر تقاضای کل و بازده تأثیر بگذارند. اقتصاددانان عرضه ـ محور معتقدند که نقش مالیاتها به لحاظ تأثیرشان بر تقاضای کل بیش از حد مورد تأکید و تصریح قرار گرفته است. آنها می‌گویند که دولت در بسیاری از موارد برای افزایش عایدی‌ها از مالیاتها سود برده است یا در عین پرداختن به مسأله تقاضا، از تأثیرات سوءافزایش مالیاتها بر انگیزه‌های اقتصادی غافل مانده است. از نظر آنها افزایش مالیاتها باعث می‌شود که مردم از میزان کار و ذخیره سرمایه خود بکاهند. در حقیقت، بعضی از اقتصاددانان عرضه ـ محور، به‌ویژه آرتور لافر، گفته‌اند که نرخهای بالای مالیاتی ممکن است عملاً کاهش عایدی‌های مالیاتی را در پی داشته باشند. بنابراین فرض «منحنی ـ لافر»، نرخهای بالای مالیات باعث کاهش مالیات پایه می‌شوند، چون در اصل و اساس باعث کاهش فعالیت اقتصادی می‌گردند.[1] اقتصاددانان در سراسر طیفهای سیاسی و حتی برخی از اقتصاددانان عرضه ـ محور در ارتباط با پیشنهاد لافر با تمسخر مطرح می‌ساختند که امروزه کاهش نرخهای مالیاتی باعث افزایش عایدی‌های مالیاتی می‌گردد.

---

۱. فرض کنید که، کل عایدی‌های مالیاتی = R و نرخ مالیاتی = t و شالوده مالیاتی = B باشند. بنابر پیشنهاد لافر، t بالاتر باعث می‌شود B چنان به سرعت کاهش یابد که عایدی (R=tB) عملاً کاهش یابد.

برای سامان دادن به آنچه اینان نقیصه سیستم مالیاتی محسوب می‌دارند، اقتصاددانان عرضه ـ محور تجدید ساختار بنیادی سیستم مالیات را از طریق شیوه‌ای که زمانی «کاهش مالیاتی عرضه ـ محور» نام داشت، پیشنهاد می‌کنند. فلسفه کاهش مالیات عرضه ـ محور، این است که از اصلاحات باید از طریق کاهش نرخهای مالیاتی بر آخرین دلار درآمد (یا نرخهای نهایی مالیات)، باعث بهبود و پیشبرد انگیزه‌های اقتصادی گردد و از میزان تصاعدی بودن سیستم مالیاتی کاسته شود (یعنی بار مالیاتی خانواده‌های پردرآمد کاهش یابد) و سیستم مالیاتی به‌نحوی طراحی گردد که به جای کنترل عرضه کل، میزان بهره‌وری و عرضه افزایش یابد.

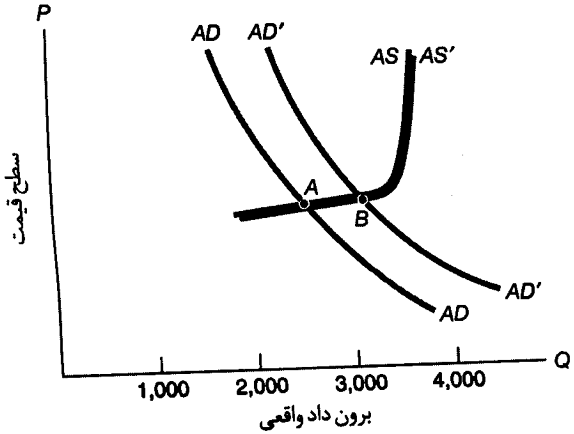

شکل ۳۲ـ۸. تأثیر کاهش مالیات عرضه ـ محور بر اقتصاد کلان

اقتصاددانان عرضه ـ محور برای پیشبرد رشد اقتصادی، کاهشهای مالیاتی را توصیه می‌کنند. کاهش مالیات دو نوع تأثیر بجا می‌گذارد: منحنی AD را با تحلیل ضریب به سمت خارج حرکت می‌دهد و همچنین سطح بازده بالقوه را نیز بالا می‌برد. مطالعات آماری نشان می‌دهند که بخش اعظم تأثیر حاصل روی تقاضای کل اعمال می‌شود.

در شکل ۳۲ـ۸. از تحلیل AS-AS استفاده شده است تا تأثیر کاهش مالیاتی عرضه ـ محور در بعدی کاملاً وسیع و گسترده نشان داده شود. از تحلیل ضریب فزاینده که قبلاً شرح داده شد آموخته‌ایم که در صورت ثابت باقی ماندن دیگر عوامل، کاهشهای مالیاتی

باعث افزایش مصرف و نیز تقاضای کل می‌گردند. کاهش مداوم و چشمگیر مالیات ـ مانند کاهش ۲۵ درصدی مالیاتهای شخصی در سال ۱۹۸۱ ـ باعث حرکت چشمگیر AD (شکل ۳۲ـ۸) می‌گردد. به‌علاوه، چنین کاهشی ممکن است در صورت افزایش نیروی کار یا عرضه سرمایه، افزایش سطح بازده بالقوه را نیز در پی داشته باشد. اما مطالعات اقتصادی نشان می‌دهند که حجم افزایش بازده بالقوه در کوتاه‌مدت چندان درخور توجه نخواهد بود. بنابراین کاهش مالیات را در قالب حرکت جزیی منحنی AS به سمت راست نشان می‌دهیم.

درست همان‌گونه که تحلیلگران اقتصاد عرضه ـ محور پیش‌بینی می‌کنند، تأثیر خالص کاهش گسترده مالیات عرضه ـ محور، افزایش چشمگیر بازده است. این تغییر به‌واسطه حرکت از نقطه A به نقطه B در شکل ۳۲ـ۸ نشان داده شده است. در کوتاه‌مدت، گسترش اقتصادی حاصل از کاهشهای مالیاتی عرضه ـ محور عمدتاً ناشی از تأثیر این کاهشها بر تقاضای کل است، نه تأثیر حاصل بر بازده بالقوه و عرضه کل. برخی از اقتصاددانان گفته‌اند که گسترش اقتصادی اواسط دهه هشتاد در دوران ریاست جمهوری ریگان، به‌طور ساده فقط بهبود شرایط تقاضا بود که در قالب و لباس عرضه صورت پذیرفت.

بازنگری گذشته

رویکرد عرضه ـ محور نسبت به اقتصاد پس از غالب شدن بر تفکر اقتصادی در دهه هشتاد، پس از پایان دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان از بین رفت. حال سؤالی که می‌توان طرح کرد این است که حکم مقدماتی این تجربه چیست؟ علی‌رغم آن که سؤالات متعددی همچنان بدون پاسخ باقی مانده، اقتصاددانان عموماً دریافته‌اند که تجارب اقتصادی دهه هشتاد مؤید بسیاری از پیشنهادات اقتصاد عرضه ـ محور نبوده‌اند. از جمله مهمترین این یافته‌ها شامل:

● تحلیل‌گران اقتصاد عرضه ـ محور پیش‌بینی کردند که کاهش عمده نرخهای مالیاتی باعث رونق گرفتن اقتصاد شده و درآمدها نیز آنقدر افزایش می‌یابند که عایدی‌های مالیاتی نه تنها کاهش نیافته، که حتی ممکن است افزایش نیز بیابند. درواقع، عایدی‌های مالیاتی پس از کاهشهای مالیاتی، افت یافت و در نتیجه کمبود بودجه دولت فدرال

عمیق‌تر شد و حتی تا دهه نود نیز روند این تعمیق ادامه یافته است.

● در اوایل دهه هشتاد تورم شدیداً کاهش یافت. اما این کاهش همان‌گونه که اقتصاددانان مکتب کینز پیش‌بینی کرده بودند، به دلیل ایجاد بیکاری شدید در دوره رکود عمیق اقتصادی در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۲ به بهای گزافی تمام شد.

● اقتصاددانان مکتب عرضه ـ محوری پیش‌بینی کرده بود که کاهش نرخهای بهره به‌واسطه افزایش انگیزه‌ها برای پس انداز و سرمایه‌گذاری، باعث افزایش سطح پس‌انداز ملی خواهد شد. اما پیشبرد انگیزه برای پس‌انداز بیشتر بر روی نرخ پس انداز ملی هیچ تأثیر مثبت خالصی به جای ننهاد. در حقیقت، نرخ پس‌انداز ملی در دهه هشتاد شدیداً کاهش یافت و از زمان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۸۷ به کمترین حد ممکن خود رسید.

● هدف عمده سیاستهای اقتصاد عرضه ـ محور، افزایش نرخ رشد بازده بالقوه بود. نرخ متوسط رشد بازده بالقوه بر اساس برآوردهای انجام شده از ۳/۶ درصد در سال، در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به ۳/۱ درصد در سال، در سالهای ۱۹۷۰-۱۹۸۰ و عاقبت ۲/۳ درصد در سال، در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۶ رسید. درحالی‌که کاهش رشد بالقوه در دهه هشتاد را نمی‌توان یکسره به سیاستهای اقتصاد کلان مربوط دانست، اما این کاهش نشان می‌دهد که در سالهای استیلای مکتب اقتصادی عرضه ـ محور، عملکرد اقتصادی شاهد تغییری عمیق و قابل ملاحظه نبود.

ارزیابی مقدماتی

در فصل حاضر به بررسی مباحث پرداختیم که در سالهای اخیر محل اختلاف تحلیل‌گران اقتصاد کلان بوده است. پس از شنیدن و بررسی شواهد و مدارک موجود، یک گروه بی‌طرف از اقتصاددانان زبده در مورد این مباحث و اختلاف‌نظرها چه رأیی صادر خواهند کرد؟ با اینکه نتیجه قطعی‌ای که در موردش اجماع‌نظر کامل وجود داشته باشد نداریم، اما دست و پا بسته و محتاطانه می‌توان نتایجی به شرح ذیل به دست داد:

۱ـ *رشد درازمدت اقتصادی. اکثر تحلیلگران اقتصاد کلان در این مورد توافق نظر دارند که در درازمدت، این بازده بالقوه یا رشد ظرفیت است که روندهای موجود در معیارهای زندگی، دستمزدهای حقیقی و درآمدهای حقیقی را تعیین می‌کنند. به‌علاوه، بازده بالقوه به کمیت و کیفیت درون‌دادهایی چون نیروی کار و سرمایه و نیز فن‌آوری، بازرگانی و*

مدیریت مهارتها در یک اقتصاد بستگی دارد. برای پیشبرد رشد اقتصادی در درازمدت، سیاستهای اقتصادی باید بر رشد دروندادها تأثیر بگذارند و یا به پیشبرد کارآیی اقتصادی و فن‌آوری منجر گردند.

۲ـ بازده و اشتغال در کوتاه‌مدت. در کوتاه‌مدت، دورنمای شرایط جنجال برانگیزتر است. بازده و اشتغال در کوتاه‌مدت توسط تعامل عرضه و تقاضای کل تعیین می‌گردند. مجموعه ملاک و شواهد ثابت می‌کند که دست کم ظرف چند سال، نوسانات تقاضای کل (چه تحت تأثیر سیاستهای مالی و پولی یا عوامل خارجی) مسلماً بر نوسانات ادواری بازده و اشتغال تأثیر می‌گذارند. این امر بدان مفهوم است که سیاستهای پولی و مالی به شکل بالقوه توان تثبیت چرخه‌های تجاری را دارند. امروزه اکثر اقتصاددانان از بانک فدرال ریزرو انتظار دارند که در تثبیت سیاستها سررشته امور را به دست گیرد.

۳ـ بیکاری و تورم. شواهد موجود نشان می‌دهد که تورم ممکن است تحت تأثیر تقاضای نیروی کار و بازارهای تولیدی قرار گیرد. اگر بیکاری از پایین‌ترین نرخ پایای بیکاری بالاتر رود، تورم تعدیل می‌شود، حال آنکه بازده و اشتغال بالا باعث ایجاد تورم می‌شوند. اما توازن میان تورم ـ بیکاری در طول زمان و مکان از ثبات برخوردار نیست، بنابراین مدیریت تورم روندی بسیار پیچیده است. به علاوه، توازن مداوم و همیشگی‌ای وجود ندارد، بنابراین کشورها نمی‌توانند با پذیرش خطر تورم پایدار، نمی‌توانند سطح بیکاری را کاهش دهند.

فراسوی این سه نتیجه‌گیری عمده که ماحصل بررسی ما از مکتبهای گوناگون در مبحث اقتصاد کلان است، مسایل ظریف و اختلاف‌نظرهای مداومی وجود دارند که باید در آینده موضوع رساله‌های پیشرفته و کاملتری قرار گیرند. در فصل آینده، این نتیجه‌گیری‌ها را به کار می‌بندیم تا از این راه مسایل عمده سیاستهای امروزی را درک نماییم.

خلاصه

الف. شور کلاسیک و انقلاب کینزی

۱ـ اقتصاددانهای کلاسیک به قانون بازارهای سی اتکا می‌کنند. بر اساس این قانون «عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند.» به زبان مدرن، رویکرد کلاسیک به این مفهوم

است که دستمزدها و قیمتهای قابل انعطاف به سرعت عرضه یا تقاضای اضافه را حذف می‌کنند و باعث بازگشتن اشتغال و بهره‌وری کامل از ظرفیتها به سطح کامل خود می‌شوند. در سیستم کلاسیک، سیاستهای اقتصاد کلان در تثبیت اقتصاد حقیقی هیچ نقشی بازی نمی‌کنند، هرچند باوجوداین مسیر قیمتها را تعیین می‌کنند.

۲ـ در مکتب کینز، انعطاف‌ناپذیر بودن دستمزدها و قیمتها اصلی بدیهی فرض شد، از این رو بازده و اشتغال به‌واسطه تعامل نیروهای عرضه و تقاضا تعیین می‌گردند. منحنی کینزی AS نه به شکلی کلاسیک عمودی، بلکه دارای شیب صعودی است و بنابراین سیاستهای پولی یا مالی به قیمتها و بازده حقیقی تأثیر می‌گذارد. هیچ سازوکار خودکار کنترل پولی وجود ندارد، بنابراین اقتصاد ممکن است شاهد دوره‌های طویل‌المدت رکود یا تورم باشد.

۳ـ در نگرش مدرن کینزی، سیاستهای پولی و مالی می‌توانند جایگزین دستمزدها و قیمتهای انعطاف‌پذیر باشند و در طول رکودهای اقتصادی باعث رونق گرفتن اقتصاد شوند و در طول دوران رونق اقتصادی باعث کند شدن روند رشد تقاضای کل گردند و از این طریق از بروز تورم جلوگیری نمایند.

ب. رویکرد پول‌گرایان

۴ـ براساس مکتب پولی، اولین عامل تعیین کننده نوسانات کوتاه‌مدت در GDP حقیقی و اسمی و نیز نوسانات بلندمدت GDP اسمی، سطح عرضه پول است.

۵ـ مکتب پولی بر تحلیل روندهای موجود در سرعت پول تکیه می‌زند تا از تأثیر پول بر اقتصاد درکی صحیح به دست دهد. سرعت جریان پول (V) را نسبتِ جریان GDP بر حسب دلار در برابر ذخیره پول تعریف می‌کنند.

$$V \equiv \frac{GDP}{M} \equiv \frac{PQ}{M}$$

گرچه کمیت V به هیچ وجه ثابت نیست ـ دست کم دلیل این بی‌ثباتی آن است که با افزایش نرخ بهره بالا می‌رود ـ اما پول‌گرایان نوسانات آن را منظم و قابل پیش‌بینی می‌دانند.

۶ـ از تعریف سرعت به نظریه مقداری قیمتها می‌رسیم:

$$P \equiv kM \text{ و } k \equiv \frac{V}{Q}$$

در نظریه مقداری قیمتها، P دقیقاً با M متناسب است. این دیدگاه در درک تورمهای شدید و برخی از روندهای طولانی‌مدت دیگر مفید است، اما نباید تصور کرد که صد درصد دقیق است.

۷ـ مکتب پولی بر سه اصل پیشنهادی استوار است: (a) رشد عرضه پول مهمترین عامل سیستماتیک تعیین کننده رشد GDP اسمی است؛ (b) قیمتها و دستمزدها بالنسبه انعطاف‌پذیرند؛ و (c) اقتصاد خصوصی از ثبات برخوردار است.

این سه اصل ثابت می‌کنند که نوسانات اقتصاد کلان مقدمتاً ریشه در رشد نامنظم عرضه پول دارند.

۸ـ سیاستهای پولی را عموماً با تجارت آزاد و فلسفه سیاسی ضد دولت بزرگ مرتبط می‌دانند. به دلیل مطلوب محسوب شدن حذر از دولت فعال و اعتقاد به ثبات ذاتی بخش خصوصی، پول‌گرایان اغلب پیشنهاد می‌دهند که عرضه پول با نرخ ثابت ۳ یا ۵ درصد در سال رشد می‌کنند. برخی از پول‌گرایان معتقدند که این امر موجد رشد ثابت و ثبات قیمتها در درازمدت خواهد بود.

۹ـ بانک فدرال ریزرو از سال ۱۹۷۹ـ۱۹۸۲ دست به یک تجربه پولی تمام‌عیار زد. تجارب این دوره آن گروه از بدبینان باقیمانده را نیز متقاعد کرد که پول عامل تعیین کننده تقاضای کل است و بخش اعظم تأثیرات کوتاه‌مدت تغییرات پول بر بازده معطوف است تا قیمتها. اما همانگونه که در نقد لوکاس نیز بررسی شد، سرعت پول در صورت پیروی از رویکرد پولی، ممکن است کاملاً بی‌ثبات شود.

ج. اقتصاد کلان نئوکلاسیک

۱۰ـ اساس اقتصاد کلان نئوکلاسیک بر دو فرض بنیادین استوار است: انتظارات مردم به نحوی عقلایی و مؤثر نضج می‌یابند، و قیمتها و دستمزدها انعطاف پذیرند. بر حسب این فرضیات می‌توان نتیجه گرفت که در اقتصاد نئوکلاسیک، بیکاری اختیاری

است. به‌علاوه، منحنی فیلیپس در کوتاه‌مدت عمودی است، حتی اگر در ظاهر چیزی غیر از این بنماید. در نظریه چرخه تجاری حقیقی اختلالات تکنولوژیک عرضه ـ محور و نوسانات بازار کار دلایل کلیدی نوسانات چرخه‌های تجاری محسوب می‌شوند.

۱۱ـ قضیه ناکارآیی سیاستها می‌گوید که سیاستهای قابل پیش‌بینی دولت بر بازده حقیقی و اشتغال بی‌تأثیرند. نظریه نئوکلاسیک می‌گوید که در عین مشاهده یک منحنی کوتاه‌مدت فیلیپس با شیب نزولی، نمی‌توان از این شیب برای کاهش بیکاری سود جست. اگر سیاستگذاران اقتصادی به نحوی سیستماتیک اقدام به افزایش بازده و کاهش بیکاری بنمایند، مردم به زودی سیاستها را درک و حتی پیش‌بینی خواهند کرد. قوانین ثابت اقتصادی، نتایج اقتصادی مطلوبتری به بار خواهند آورد.

۱۲ـ منتقدین اقتصاد کلان نئوکلاسیک می‌گویند که قیمتها و دستمزدها در کوتاه‌مدت غیرقابل انعطاف هستند و پیش‌بینی‌ها ـ به‌ویژه این که چرخه‌های تجاری نتیجه سوءبرداشتها هستند و بیکاری ادواری وقتی ایجاد می‌شود که مردم کارهای خود را رها می‌کنند ـ برای تشریح رکودهای شدیدی مانند دهه سی یا اوایل دهه هشتاد در آمریکا و دهه نود در اروپا، به‌هیچ‌وجه قانع کننده نیستند.

د. فراکلاسیسیم: اقتصاد عرضه ـ محور

۱۳ـ در دهه هشتاد، اقتصاددانان عرضه محور رویکرد جدیدی را نسبت به سیاستگذاری‌های اقتصاد کلان پیشنهاد دادند: (a) رویکرد غیرکینزی نسبت به سیاستهای مالی با تأکید بر گستره زمانی میان‌مدت و عدم توجه به اهمیت تغییرات تقاضای کل؛ (b) تأکیدی جدید بر انگیزه‌های اقتصادی ـ با توجه ویژه به تأثیر سیاستهای مالیاتی بر عایدی‌های پسامالیاتی نیروی کار و سرمایه، همان‌گونه که این تأثیر در تعیین پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و عرضه نیروی کار دیده شد؛ و (c) حمایت از کاهشهای چشمگیر مالیاتی، گاهی بر مبنای این فرض که این کاهش‌ها باعث تولید عایدی‌های بیشتر خواهند شد.

۱۴ـ حوادث دهه هشتاد ثابت می‌کند که سیاستهای عرضه ـ محور در پیشبرد عملکرد اقتصاد ایالات متحده موفق نبوده‌اند. میراث این دوره کاهشهای شدید بودجه فدرال، رشد کند بازده بالقوه و نرخ ناچیز پس‌انداز ملی است.

۱۵ـ برآورد مقدماتی سنتز فعلی مکاتب ضد و نقیض اقتصاد کلان را بررسی کنید.

مفاهیمی برای مرور

فرضهای کلیدی:
انتظارات عقلایی و قیمتها و دستمزدهای انعطاف‌پذیر
نقد لوکاس
اقتصاد عرضه ـ محور
اصول اقتصاد عرضه ـ محور
تأثیر سیاستها بر عملکرد اقتصادی
نظریه مقداری پول و قیمت
P=kM

اقتصاد کلان نئوکلاسیک
انتظارات عقلایی (آینده‌نگر)، انتظارات اقتباسی (گذشته نگر)، قضیه بی‌اثری سیاستها
چرخه تجاری حقیقی، دستمزدهای مؤثر
اقتصاددانان کینزی در برابر اقتصاددانان کلاسیک
دستمزدها و قیمتهای انعطاف‌پذیر در برابر غیرقابل انعطاف
قانون بازارهای سی
نگرش‌های متفاوت درباره عرضه کل

سرعت و سیاستهای پولی
سرعت جریان پول
$MV = PQ$
تجربه پولی ۱۹۷۹ـ۱۹۸۲

سؤالاتی برای بحث

۱ـ تحلیلگران پولی می‌گویند: «فقط پول مهم است.» پیروان مکتب کینز پاسخ می‌دهند: «پول مهم است، اما مسایل دیگر مانند سیاستهای مالی نیز مهم هستند.» هر دو مورد را بررسی کنید. آیا می‌توان با تحلیلگران پولی مخالف بود و همچنان در مقابله با رکود اقتصادی به استفاده از سیاستهای پولی معتقد بود؟

۲ـ فرض کنید که GDP صوری معادل ۱۰۰۰ میلیارد دلار در سال D است، حال آنکه GDP تورم‌زا در سال ۰ معادل ۱ است. به‌علاوه، عرضه پول در سالهای ۰، ۱، ۲، ۳، ۴ معادل ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۸ و ۶۰ میلیارد دلار بود.

الف. بر اساس نظریه مقداری پول سطح بازده صوری را در سالهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ خالی کنید.

ب. اگر بازده بالقوه رشدی نداشته باشد و سطح عرضه پول از الگویی از پیش اعلام

شده پیروی کند، سطح GDP حقیقی بر اساس اقتصاد کلان نئوکلاسیک چه خواهد بود؟

۳ـ اگر در دوران رونق اقتصادی، ۱۰۰ تریلیارد دلار پول جدید چاپ و خرج کنیم، قیمتها چه تفاوتی خواهند کرد؟ به این ترتیب آیا نظریه مقداری صحت دارد؟ اگر M در دوره رکود ۱ درصد افزایش یابد، قیمتها چه تفاوتی می‌کنند؟ دو وضعیت را مقایسه کنید.

۴ـ ممکن است اقتصاددان عرضه ـ محور برای بهبود وضعیت اقتصاد، یک کاهش مالیاتی چشمگیر پیش نهاد بدهد. این اقدام چه تأثیری بر منحنی AS خواهد داشت؟ سطوح قیمت و بازده حقیقی چه خواهند بود؟ آیا این شرایط نشانگر محدودیت نظریه کمیت‌اند؟

۵ـ سرعت درآمد (V) را تعریف کنید. با داده‌های جدول ۳۲ـ۱، نرخ رشد سالانه عرضه پول و سطح و نرخ تغییر سرعت را محاسبه کنید. همچنین نمودارهای کامپیوتری متغیرها را نیز رسم نمایید.

۶ـ گزارش اقتصادی رییس جمهوری در سال ۱۹۹۴ حاوی تحلیل ذیل در مورد تأثیر مالیاتها بر رفتار اقتصادی است: «شواهد و تجارب پس از جنگ مؤید آن است که عایدی‌های حاصل از مالیات بر درآمدهای شخصی با افزایش نرخهای مالیات نهایی بالا می‌رود و با کاهش نرخهای نهایی پایین می‌آید». این نتیجه‌گیری با عقاید اقتصاددانان عرضه محور چه ارتباط دارد؟ این امر در ارتباط با نقش مالیاتها در کاهش کمبود بودجه دولت و تثبیت اقتصاد چه معنای ضمنی‌ای در بر دارد؟

۷ـ پیش‌بینی پول‌گرایان، کینزی‌ها، تحلیلگران عرضه ـ محور و تحلیلگران اقتصاد کلان نئوکلاسیک در مورد تأثیر هر یک از موارد ذیل بر قیمتها، بازده و اشتغال چیست؟ (در تمامی موارد نرخهای مالیات و عرضه پول را ثابت فرض کنید، مگر این که خلاف این آشکارا ذکر شود.):

الف. کاهش چشمگیر مالیات.

ب. افزایش شدید عرضه پول.

ج. موج ابداعات که بازده بالقوه را ۱۰ درصد افزایش می‌دهد.

د. افزایش چشمگیر صادرات.

۸ـ در بحث تقاضای پول و در منحنی تقاضای پول در شکل ۲۶ـ۴، نشان داده شده است که تقاضای پول در برابر نرخهای بهره حساس است. تأثیر افزایش نرخهای بهره بر سرعت برای سطح معینی از GDP اسمی چیست؟ معنای ضمنی تقاضای پول در استدلالهای تحلیلگران پولی (که بر فرض ثابت بودن سرعت پول استوار است) کدامند؟

۹ـ قانون بازارهای سی را بیان کرده و شرح دهید. کار را از نقطه توازن اقتصاد کلان شروع کرده و بازده بالقوه را رو به افزایش و تقاضای کل را ثابت فرض کنید. با بسط نموداری شکل ۳۲ـ۱، نشان دهید که چگونه عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند. کل روند را توصیف کنید.

۱۰ـ مشکل پیچیده (در باب انتظارات عقلایی): تأثیر انتظارات عقلایی بر رفتار مصرف را در نظر بگیرید، فرض کنید که دولت پیشنهاد کاهش موقت مالیات در حد ۲۰ میلیارد دلار را برای یک سال مطرح می‌کند. مصرف کنندگان با انتظارات اقتباسی ممکن است فرض کنند که درآمدهای قابل خرجشان هر ساله ۲۰ میلیارد دلار افزایش می‌یابد. تأثیر این امر بر هزینه‌های مصرف و GDP در الگوی ساده مضاعف در فصل ۲۴ چیست؟

سپس فرض کنید که مصرف کنندگان انتظارات منطقی‌ای دارند. آنها منطقاً پیش‌بینی می‌کنند که کاهش مالیات فقط یک سال معتبر خواهد بود. آنها که در کل مدت عمر خود مصرف کننده باقی خواهند ماند، متوجه خواهند شد که متوسط درآمدشان در طول مدت عمرشان سالانه فقط ۲ میلیارد دلار (و نه ۲۰ میلیارد دلار) افزایش می‌یابد. عکس‌العمل این مصرف کنندگان چه خواهد بود؟ تأثیر انتظارات منطقی را بر کارآیی کاهش موقت مالیات تحلیل کنید.

جدول ۳۲ـ۱.

سال	GDP اسمی (میلیارد دلار)	عرضه پول، M_1 (میلیارد دلار) (پوشش‌دهنده ۱۲ ماه)
۱۹۸۱	۳۰۵۳	۴۰۸/۹
۱۹۸۲	۳۱۶۶	۴۳۶/۵
۱۹۸۳	۳۴۰۶	۴۷۴/۵
۱۹۸۴	۳۷۷۲	۵۲۱/۲
۱۹۸۵	۴۰۱۵	۵۲۲/۱
۱۹۸۶	۴۲۳۲	۶۲۰/۱
۱۹۸۷	۴۵۱۶	۷۲۴/۷
۱۹۸۸	۴۸۷۴	۷۵۰/۴
۱۹۸۹	۵۲۰۱	۷۸۷/۵
۱۹۹۰	۵۴۶۳	۷۹۴/۸

فصل سی و سوم

سیاستهای رشد و ثبات

تثبیت اقتصادی مستلزم جلوگیری از بالا یا پایین‌تر رفتن اقتصاد از سطح اشتغال کامل و ثابت است، چون در غیر این صورت از یک سو تورم و از دیگر سو رکود در انتظار اقتصاد خواهد بود. با سیاستهای انعطاف‌پذیر و جاندار مالی و پولی می‌توان راه میانه و مستقیم را پیمود.

رییس‌جمهور، جان. اف. کندی (۱۹۶۲)

بهره‌وری همه‌چیز نیست، اما در درازمدت حرف اول را می‌زند.

پاول کروگمن (۱۹۹۰)

اقتصاد آمریکا ظرف پنجاه سال گذشته تغییرات بسیار عظیمی کرده است. بخش کوچکی از جمعیت کشور در کارخانه‌ها کار می‌کنند و تعداد بسیار بیشتری پشت میزها، در فروشگاهها و بیمارستانها مشغولند. مالیاتها افزایش یافته‌اند و دولت حجیم به بخش ثابتی از دورنمای اقتصادی تبدیل شده است. فن‌آوری در زندگی روزمره انقلابی ایجاد کرده است؛ ارتباطات پیشرفته دوربرد این امکان را به مراکز تجاری داده است تا عملیات

خود را در سراسر کشور و جهان خارج گسترش دهند و رایانه‌های قدرتمندتر بسیاری از کارهای تکراری را که به کارمندان بسیاری نیاز داشت، حذف نموده‌اند. کالاها و پول با سهولت بسیار بیشتری در مرزهای کشورها جریان یافته است و ایالات متحده نیز از پس تسخیر اقتصاد بعد از جنگ دوم جهانی، حال با رقیبان کوچک و بزرگ خارجی روبروست.

با این حال، پس از گذشت نیم قرن تغییر و تحول، اهداف اصلی سیاستهای مطلوب اقتصاد کلان همان است که بود: شغلهای مناسب، کاهش بیکاری، افزایش بهره‌وری و درآمدهای حقیقی و کاهش تورم و ثابت نگاه‌داشتن آن. چالشی که پیش روست، یافتن سیاستهایی است که در اقتصاد دهه نود و پس از آن، اهداف فوق را تأمین کنند.

در این فصل از ابزارهای اقتصاد کلان که برای بررسی برخی مفاهیم عمده سیاستهای امروزی بسط داده شده‌اند، استفاده شده است. کار را با برآورد نتایج کسر بودجه و دیون دولت بر فعالیتهای اقتصادی آغاز می‌کنیم. سپس موارد افتراق و اختلاف‌نظر، شامل تثبیت کوتاه‌مدت اقتصاد، همچون مزایای سیاستهای پولی و مالی را تحلیل خواهیم کرد. آیا دولت باید تلاش برای مهار چرخه‌های تجاری را متوقف سازد و در عوض به جای تصمیم‌گیری‌های صلاحدیدی و اختیاری، به قوانین قطعی و ثابت تکیه کند؟ این فصل را با تحلیل عواقب نگران کننده افت بهره‌وری و رشد دستمزدهای حقیقی در دو دهه اخیر و بررسی سیاستهایی که می‌توانند بهره‌وری و عملکرد رشد را بهبود بخشند به پایان می‌بریم.

الف. نتایج اقتصادی دیون

کسری بودجه درست مانند دیوی که از اعماق زمین تنوره بکشد، منابع مالی کشور را در دهه هشتاد و اوایل دهه نود بلعید و مردم را هراسان ساخت. کسری بودجه از آن زمان تا کنون کاهش یافته است، اما جلوگیری از تعمیق کسری بودجه همچنان یکی از اولویتهای مهم کشور است. سیاستمداران طبق معمول در سنا یا مجلس از کسر بودجه انتقاد می‌کنند و یا از متمم‌های قانونی جهت متوازن ساختن بودجه حمایت می‌کنند.

اما وقتی مردم تا این حد از کسر بودجه انتقاد می‌کنند و به آن حساس‌اند، چرا این کسر تا به این حد افزایش یافته است؟ خواهیم دید که نگرانی مردم در مورد کسر بودجه، پشتوانه کاملاً اقتصادی دارد. کسر بودجه شدید و دیون دولت در دوران کامل بودن سطح اشتغال، عواقب وخیمی در بر دارد، منجمله کاهش سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی و کاهش سرعت روند رشد اقتصاد در درازمدت.

روندها و تعاریف

دولت فدرال ایالات متحده در دو دهه پس از انقلاب آمریکا، به تدریج بودجه مالی خود را تراز کرده هزینه‌های سنگین نظامی در طول دوره جنگ از راه گرفتن وام و قرض تأمین شد، بنابراین دیون دولت ـ کل مبلغی که دولت قرض کرده بود ـ در دوران جنگ شدیداً افزایش یافت. در دوران صلح، دولت بخشی از قروض خود را پرداخت می‌کرد و فشار دیون دولت کاهش می‌یافت.

این الگو در دهه هشتاد تغییر یافت؛ در این زمان سیاستهای عرضه ـ محور دولت ریگان، مالیات را به‌شدت کاهش داد و هزینه‌های دفاعی بدون کاهش هزینه‌های غیرنظامی برای متعادل ساختن هزینه‌های کشور، به شدت بالا رفت. با کاهش عایدی و افزایش هزینه‌ها، دولت برای پر کردن شکاف حاصله مجبور است قرض بگیرد. تا اواسط دهه هشتاد، کمبود بودجه فدرال سالانه ۲۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت و میزان قروض دولتی در طول سالهای استیلای ریگان ـ بوش (۱۹۹۲-۱۹۸۱) از ۷۶۰ میلیارد دلار به ۳ تریلیون دلار افزایش یافت. این کاهش مداوم و ماندگار بودجه، قوانین بنیادین سیاستهای مالی را دستخوش تغییراتی اساسی نمود.

دولتهای جهان از بودجه خود برای طراحی و کنترل امور مالی خود استفاده می‌کنند. **بودجه** در یک سال معین، مخارج برنامه‌ریزی شده برنامه‌های دولت و عایدی‌های پیش‌بینی شده حاصل از سیستم‌های مالیاتی را نشان می‌دهد. بودجه معمولاً در بر گیرنده فهرستی از برنامه‌های ویژه (آموزش، بهزیستی، دفاعی و غیره) و نیز منابع مالیاتی (درآمد مالیات شخصی، مالیاتهای بیمه اجتماعی و غیره) است.

مازاد بودجه هنگامی حاصل می‌آید که کلیه مالیاتها و دیگر عایدی‌ها در یک سال مشخص از مخارج دولت تجاوز کند. **کسری بودجه** هنگامی پیش می‌آید که مخارج از

مالیاتها بیشتر باشد. وقتی در یک مدت مشخص، عایدی‌ها و مخارج برابر باشند ـ که در سطح دولت فدرال رویداد نادری است ـ دولت از **بودجه متوازن** برخوردار خواهد بود.

وقتی دولت با کسر بودجه روبرو شود، وادار می‌شود که برای پرداخت صورتحسابهایش از مردم وام بگیرد. دولت برای قرض گرفتن از مردم، اوراق قرضه صادر می‌کند که، درواقع، IOUهایی هستند که در آینده پول‌زا خواهند بود. **قروض دولت** (که گاهی **قروض عمومی** نیز نامیده می‌شوند) شامل قرضهای کل یا گردآوری شده توسط دولت است؛ و یا معادل کل ارزش اوراق قرضه دولت بر حسب دلار است که در اختیار مردم (خانوارها، بانکها، مراکز تجاری، خارجیها و دیگر مراکز و نهادهای غیرفدرال) می‌باشد.

یک مسأله کلیدی و مهم در مورد قروض و کسر بودجه به این شرح است: قروض دولت، مجموعه دیونی است که دولت متعهد به پرداختشان است. کسر بودجه، جریان قروض در هنگامی است که دولت بیش از آن چه از راه مالیاتها درآمد دارد، خرج می‌کند. هرگز مجموعه قروض را با جریان کسری‌ها اشتباه نگیرید.

سیاست بودجه دولت

بودجه دولت دو عملکرد عمده اقتصادی دارد: اول، وسیله‌ای است که دولت با استفاده از آن می‌تواند اولویتهای ملی را تنظیم کند و بازده ملی را در میان مصارف خصوصی و عمومی و سرمایه‌گذاری تقسیم کند و برای افزایش یا کاهش بازده در بخشهایی ویژه، انگیزه‌های اقتصادی ایجاد نماید. از دیدگاه اقتصاد کلان، بودجه از طریق سیاستهای مالی به اهداف کلیدی اقتصاد کلان دست می‌یازد. به کلام دقیق‌تر، منظور ما از **سیاستهای مالی** تنظیم مالیاتها و مخارج عمومی برای مهار چرخه‌های تجاری و حفظ روند رشد اقتصادی با سطح بالای اشتغال و به دور از تورم شدید یا بی‌ثبات است.

برخی از مشتاقان رویکرد کینزی معتقد بودند که سیاستهای مالی شبیه کلافی است که می‌توان برای کنترل یا «تنظیم» سرعت پیشرفت اقتصاد از آن بهره برد. کسری شدیدتر بودجه، افزایش تقاضای کل و در نتیجه کاهش بیکاری و رهانیدن اقتصاد از رکود را در بر دارد. کسری تعدیل شده بودجه یا مازاد بودجه می‌تواند بهبود شرایط آشفته اقتصادی و کاهش خطر تورم را در پی داشته باشد.

امروزه کمتر کسی هست که در مورد مهار چرخه‌های تجاری به این سهولت و سادگی خوش‌بین باشد. حدوداً شصت سال پس از کینز، رکود اقتصادی و تورم هنوز سایه برنچیده‌اند و سیاستهای مالی در نظریه عملکردی بهتر از عمل دارند. به‌علاوه سیاستهای پولی برای تعدیل افت و خیزهای اقتصادی به حربه برتر تبدیل شده‌اند. با این حال هنوز وقتی که بیکاری افزایش می‌یابد، مردم از دولت توقع دارند که بودجه را افزایش دهد. در این بخش، شیوه‌های عمده کاربرد سیاستهای مالی توسط دولت را مرور کرده و کاستی‌های عملی‌ای را که حال آشکار شده‌اند بررسی خواهیم کرد.

بودجه‌های ادواری، ساختاری و عملی

در اقتصاد مدرن میان کسر بودجه ساختاری و ادواری تمیز قایل می‌شوند. این نظریه کاملاً ساده است. بخش **ساختاری** بودجه پویاست ـ و به‌واسطهٔ سیاستهای صلاحدیدی مانند سیاستهای مربوط به نرخهای مالیاتی، برنامه‌های عمومی یا هزینه‌های آموزشی یا حجم خریدهای دفاعی تعیین می‌گردد. بالعکس، بخش **ادواری** بودجه به نحوی منفعل و به‌واسطه شرایط چرخه‌های تجاری تعیین می‌شود، یعنی میزان کم یا زیاد بودن درآمد و بازده ملی. تعریفهای دقیق مربوطه عبارتند از:

بودجه عملی *طی یک مدت معین، مخارج واقعی، عایدی‌ها وکسری‌ها را بر حسب دلار ثبت می‌کند.*

بودجه ساختاری *در شرایطی که اقتصاد در سطح بازده بالقوه عمل می‌کند، عایدی‌ها، مخارج وکسری‌های دولت را محاسبه می‌کند.*

بودجه ادواری *معادل تفاوت میان بودجه عملی و بودجه ساختاری است، و تأثیر چرخه‌های تجاری را بر بودجه محاسبه می‌کند و تأثیر چرخه‌ها را بر عایدی‌ها، مخارج و کسر بودجه نیز لحاظ می‌کند.*

کسری‌های عملی، ساختاری و ادواری یا چرخه‌ای به‌عنوان بخشی از GDP در شکل ۳۳ـ۱ نشان داده شده‌اند. تمایز میان بودجه‌های عملی و ساختاری برای سیاستگذارانی که می‌خواهند میان تغییرات بودجه درازمدت و تغییرات کوتاه‌مدت که عمدتاً حاصل چرخه‌های تجاری هستند تفاوت قایل شوند، مهم است. مخارج و درآمدهای ساختاری شامل برنامه‌های صلاحدیدی است که از جانب نهاد قانونگذار به مورد اجرا در می‌آیند.

مخارج و کسری‌های ادواری شامل مالیاتها و هزینه‌هایی است که به شکل خودکار در برابر شرایط اقتصاد واکنش نشان می‌دهند.

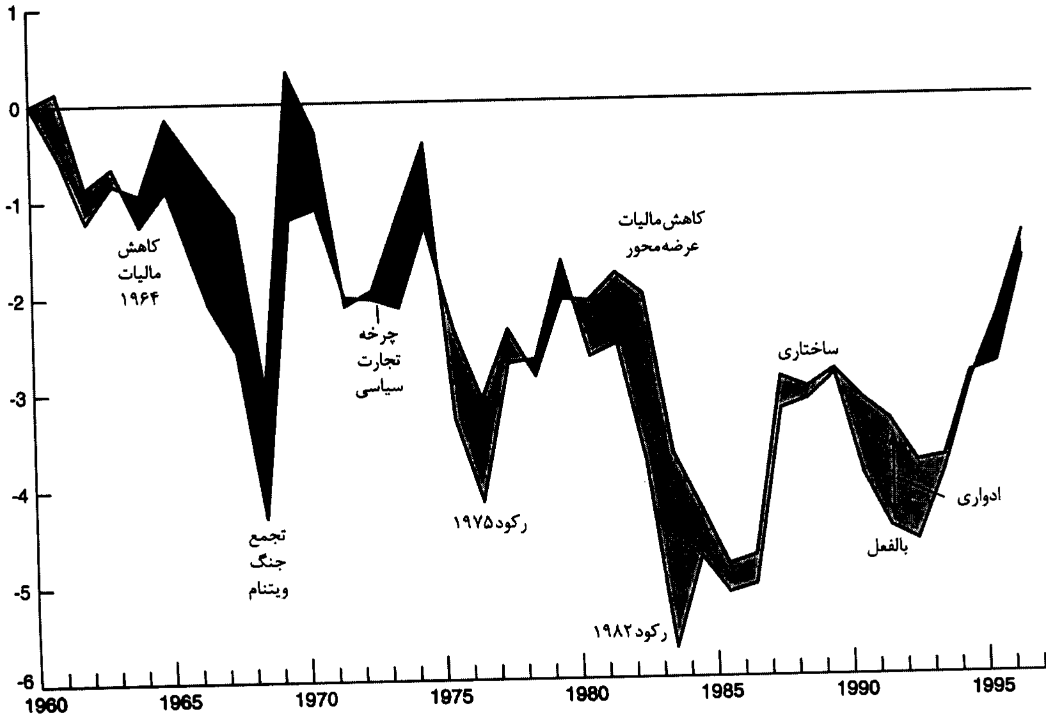

شکل ۳۳ـ۱. کمبودهای بودجه از نوع ساختاری، عملی و ادواری

خط سایه‌دار، کمبود بودجه عملی یا مازاد (به‌عنوان درصدی از GDP بالقوه) را نشان می‌دهد. منحنی سیاه نشانگر مؤلفه ساختاری است. تفاوت میان کمبودهای عملی و ساختاری یا مازاد همان کمبود ادواری یا مازاد است. [منبع: دفتر بودجه کنگره].

تجارب سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ نمونه جالبی از کاربرد یافتن این مفاهیم است. از سال ۱۹۹۲-۱۹۹۶، کمبود بودجه فدرال از ۲۹۰ به ۱۰۷ میلیارد دلار کاهش یافت. رییس‌جمهور کلینتون ادعا کرد که سیاستهایش در کاهش شدت کسر بودجه تا بیش از پنجاه درصد موفق بوده‌اند.

منتقدین پاسخ دادند که این موفقیت عمدتاً حاصل بهبود وضعیت چرخه‌های تجاری بوده است، نه سیاستهای کلینتون. می‌توان با بررسی نوسانات کمبود بودجه ساختاری در طول این مدت به این بحث فیصله داد. به گزارش دفتر بودجه کنگره (CBO)، کسری ساختاری در این مدت از ۲۲۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۲ به ۱۲۵ میلیارد دلار کاهش یافت. ۱۸۳ میلیارد دلار نتیجه کاهش کسری، ۹۹ میلیارد دلار آن حاصل کاهش در کمبود بودجه ساختاری بوده است. حدوداً نیمی از این کاهش نیز ریشه در سیاستها و نیم دیگر آن ملهم از بهبود شرایط اقتصادی بوده است.

سطح توازن پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملت تحت تأثیر بودجه ساختاری است. تلاش برای کاهش کسری بودجه باید بر بودجه ساختاری معطوف باشد، چون هیچ کاهش پایدار کسری بودجه‌ای صرفاً نمی‌تواند حاصل کاهشی باشد که ریشه در رونق اقتصادی دارد.

دهه پرتنش هشتاد

از اوایل دهه هشتاد، پیچیده‌ترین مناقشات اقتصاد کلان حول محور کسر بودجه فزاینده فدرال معطوف بوده است. گرچه کنگره برای متوقف ساختن موج فزاینده جوهر قرمز، قوانینی را تصویب کرد، اما کسر بودجه در طول این مدت باز هم افزایش یافت. کسر بودجه در اقتصاد آمریکا پدیده جدیدی نیست، اما چنین کسر با این شدت در دوران صلح منحصر به فرد، غیرطبیعی و مشکل‌ساز بود.

چرا کسر بودجه تا این حد شدید شد؟ جمهوریخواهان دلیل اصلی رشد کسری را ۵۰ سال تداوم سیاستهای «مالیات و هزینه» دموکراتها می‌دانستند. از دیگر سو، دموکراتها نیز در مقابل می‌گفتند که مقصر رؤسای جمهور جمهوریخواه بوده‌اند و در این راستا دلیل افزایش شدید دیون دولت را سیاستهای عرضه ـ محور می‌دانستند.

اما واقعیات چیست؟ با یک تحلیل ساده نمی‌توان به این سؤال پاسخ داد، اما روندهای اصلی در جدول ۳۳ـ۱ نشان داده شده‌اند. در این جدول فهرستی از اجزاء عمده بودجه فدرال و سهم آنها در GDP برای سالهای ۱۹۷۹، ۱۹۹۰، ۱۹۹۷ ارایه شده است. این سالها بدان لحاظ انتخاب شده‌اند که در آنها سطح اشتغال کامل بوده است، بنابراین بودجه‌های عملی تقریباً برابر با بودجه‌های ساختاری بوده‌اند. داده‌ها نشان می‌دهند که در طول دهه هشتاد، کسری ساختاری از ۱/۷ به ۳/۰ درصد GDP افزایش یافت. ویژگیهای کلیدی این تغییر شامل:

اجزاء بودجه	درصد از GDP ۱۹۷۹	۱۹۹۰	۱۹۹۷
هزینه‌ها	**۲۰/۷**	**۲۱/۹**	**۲۰/۳**
تامین اجتماعی	۴/۳	۴/۶	۴/۶
بودجه عملیات عمومی	۱۶/۴	۱۷/۳	۱۵/۷
بهداشت	۱/۷	۲/۷	۳/۸
بهره خالص	۱/۸	۳/۴	۳/۸
جمع جزء بهداشت و بهره	۳/۴	۶/۱	۶/۹
همه سایر	۱۳/۰	۷/۲	۸/۸
دفاع	۴/۸	۵/۵	۳/۴
غیرنظامی	۸/۲	۵/۸	۵/۴
درآمدها	**۱۹/۱**	**۱۸/۹**	**۱۹/۸**
تامین اجتماعی	۴/۰	۵/۲	۵/۶
بودجه عملیات عمومی	۱۵/۱	۱۳/۷	۱۴/۲
مازاد یا کسری (-)	**-۱/۷**	**-۳/۰**	**-۰/۴**

جدول ۳۳ـ۱. روندهای بودجه فدرال ۱۹۷۹ـ۱۹۹۷

کسر بودجه فدرال، تفاوت میان هزینه و عایدی‌هاست. از سال ۱۹۷۹ـ۱۹۹۰، سهم عایدی‌ها ثابت بود، حال آنکه سهم هزینه‌های بهره و بهداشت سریعاً رشد یافت. قوانین کاهش کسر بودجه سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ سهم کسر بودجه را کاهش داد، اما مسأله هزینه‌های فزاینده بهداشت هنوز مشکل‌ساز است. [منبع: چارلز ال. شولتز، «پرداخت صورتحسابها» در ویراسته‌های هنری جی. آئرون و چارلز ال. شولتز، *تنظیم اولویتهای داخلی: دولت چه می‌تواند بکند؟*، برونکینز، واشنگتن دی. سی. ۱۹۹۲، توسط نویسندگان با استفاده از داده‌های دفتر بودجه کنگره به روز شده است.]

- سهم عایدی‌های فدرال در GDP در طول این زمان کاهش یافت. و این صحت داشت، حتی به‌رغم اینکه سهم مالیاتهای بیمه اجتماعی حقوق‌بگیران افزایش یافت. کاهشهای مالیات بر درآمد در اوایل دهه هشتاد باعث رشد فزاینده کسری بودجه شد.
- مخارج نیز در این دوره بالا رفت، اما فقط در حدود ۱/۲ درصد از GDP. این افزایش از افزایش میانگین یک دهه در طول نیم‌قرن کمتر بود.
- افزایشهای عمده و برنامه‌ریزی نشده در بودجه در بخش پرداخت بهره و بهداشت متمرکز بود که در مجموع تا حد ۲/۷ درصد GDP افزایش یافت. هر یک از این موارد برای امر کنترل، مشکلات شدید و طولانی‌مدت ایجاد می‌کند: پرداختهای بهره

صلاحدیدی و اختیاری نیستند و تنها از طریق کاهش نرخهای بهره و یا حجم دیون دولت می‌توان آنها را کاهش داد. مخارج بهداشتی از نوسانات معمول عرضه و تقاضا در بازار کاملاً جدا هستند.

● نگرانی عمومی در مورد کسریهای چشمگیر بودجه منجر به اخذ اقدامات بحث‌انگیزی جهت کاهش کسری بودجه شد که مهمترین آنها قوانین بودجه سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ در دوران ریاست جمهوری بوش و کلینتون بود. این مسایل از رشد مخارج جلوگیری کرد و مالیاتها را افزایش داد، به‌ویژه در مورد خانوارهای پردرآمد. نتیجه ـ جدول ۳۳ـ۱ ـ این بود که در سال ۱۹۹۷ بودجه فدرال به سطح توازن خود نزدیک شد.

کشور	نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی (درصد)			
	۱۹۷۴	۱۹۷۹	۱۹۸۹	۱۹۹۳
ایتالیا	۴۵	۵۶	۹۶	۱۱۳
کانادا	۵	۱۲	۴۰	۶۰
ایالات متحده	۲۲	۱۹	۳۰	۳۹
بریتانیای کبیر	۶۰	۴۸	۳۰	۴۲
فرانسه	۸	۱۴	۲۵	۳۶
آلمان	-۵	۱۲	۲۳	۲۸
ژاپن	-۵	۱۵	۱۵	۶

جدول ۳۳ـ۲. روندهای بودجه در کشورهای بزرگ صنعتی.
ایالات متحده تنها کشوری نبود که نسبت قروضش به GDP افزایش یافت. فقط بریتانیا در دوران نخست وزیری مارگارت تاچر توانست در دهه هشتاد از میزان قروض خود بکاهد.
[منبع: دورنمای اقتصادی OECD، دسامبر ۱۹۹۳]

تأثیر اقتصادی کسر بودجه و قروض

کسری‌های شدید بودجه چه معضلات اقتصادی‌ای در بر دارد؟ رابطه میان پس‌انداز خصوصی و پس‌انداز عمومی چیست؟ پاسخ دادن به این سؤالها، وظیفه مهم اقتصاد کلان است. از یک سو، باید از این فرض رایج که کسری‌های عمومی پدیده نامطلوبی است، چون مقروضان خصوصی مجازات می‌شوند، پرهیز کرد. از دیگر سو، باید مشکلات واقعی مربوط به کسری‌های شدید بودجه را درک کرد.

روندهای تاریخی

داده‌های طولانی‌مدت ایالات متحده در شکل پایان این متن ارایه شده است. این داده‌ها نسبت قروض دولت فدرال را در برابر GDP از سال ۱۷۸۹ نشان می‌دهد. توجه داشته باشید که جنگها چگونه باعث افزایش نسبت قروض به GDP شده‌اند، حال آنکه رشد سریع بازده با بودجه‌های تقریباً متوازن در دوران صلح معمولاً نسبت قروض به GDP را کاهش داده است. پس از سال ۱۹۸۰، الگوی تاریخی تغییر کرد و کمبودهای بودجه دولت به نحوی افزایش یافت که در دوران پیشین صلح و رونق اقتصادی بی‌سابقه بود.

امروزه اکثر دیگر کشورهای صنعتی نیز دچار مشکلات مشابهی هستند. جدول ۳۳-۲ ایالات متحده را با شش کشور بزرگ صنعتی مقایسه می‌کند. تنها ژاپن توانسته است نسبت قروض خود را به GDP بالنسبه پایین نگاه دارد.

برای درک نحوه تأثیر دیون و کسری‌های دولت بر اقتصاد، تحلیل مجزای نتایج کوتاه‌مدت و درازمدت بسیار مفید است. در کوتاه‌مدت، مجموع قروض دولت داده شده است و کسر بودجه ممکن است بر چرخه‌های تجاری و توازن پس‌انداز ـ سرمایه‌گذاری تأثیر بگذارد. تأثیر کوتاه‌مدت کسر بودجه بر اقتصاد را تحت عنوان «حذف سرمایه‌گذاری خصوصی» می‌شناسیم که ابتدا همین مورد را بررسی خواهیم کرد. در درازمدت، که با مطمع نظر دادن اقتصادی برخوردار از سطح کامل اشتغال مورد تحلیل قرار می‌گیرد، قروض دولت بر تشکیل سرمایه و میزان مصرف نسلهای آینده تأثیر می‌گذارد. این مسأله که آن را تحت عنوان «فشار دیون می‌شناسیم، در پایان این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بحث جنجال برانگیز «حذف سرمایه‌گذاری خصوصی»

سیاستمداران و رهبران تجاری اغلب می‌گویند که هزینه‌های دولت به اقتصاد خدشه وارد می‌کند. «هزینه دولت پویایی و سرزندگی ملت را زایل می‌کند. وقتی دولت پول مردم را برای برنامه‌های پرداخت حقوق خرج می‌کند، این هزینه‌ها باعث حذف و کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی می‌شود.»

این مبحث ـ مبنی بر این که هزینه‌های دولت، سرمایه‌گذاری خصوصی را کاهش می‌دهد ـ باعث زایش **فرضیه حذف سرمایه‌گذاری خصوصی** شده است. این فرضیه در حد اعلایش می‌گوید که وقتی دولت ۱۰۰ دلار صرف خرید کالاها و خدمات می‌کند، سرمایه‌گذاری خصوصی و دیگر هزینه‌های حساس به نرخ بهره تا ۱۰۰ دلار کاهش می‌یابد.

حذف سرمایه‌گذاری خصوصی و بازار پول

سازوکار حذف سرمایه‌گذاری چیست؟ فرض کنید که دولت برای تهیه ناهار مدارس یا تهیه سوخت کشتی‌هایش پول صرف کند. الگوی فزاینده ما می‌گوید که در کوتاه‌مدت، بدون هیچ‌گونه تغییر در نرخ بهره یا ارز، GDP دو یا سه برابر افزایش G بالا می‌رود. همین بحث (با ضریبی کوچکتر) در مورد کاهش مالیاتها نیز صدق می‌یابد.

این تحلیل بسیار ساده شده است، چون باید عکس‌العمل بازارهای مالی را نیز لحاظ کند. با افزایش بازده و تورم، این افزایش احتمالاً باعث کاهش عرضه پول، افزایش نرخهای بهره و افزایش ارزش نرخ تبادل ارز (در صورت شناور بودن نرخ ارز) را در پی دارد. افزایش نرخ بهره و ارزش ارز باعث «کاهش و حذف» سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی می‌گردد.[1] ما نحوه کاهش سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را بر اثر کسری بودجه در تحلیل فصل سی و یک در باب پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نشان دادیم. (به شکلهای ۳۱ـ۵ و ۳۱ـ۶ رجوع کنید.)

۱. به خاطر داشته باشید که عرضه کم پول باعث کاهش هزینه در بخشهایی چون سرمایه‌گذاری تجاری، مسکن‌سازی، هزینه‌های مصرفی برای کالاهای بادوام، صادرات خالص و اقلام‌های سرمایه‌ای در سطوح دولتهای ایالتی و بومی که به نرخ بهره حساسند می‌شود. در بحث بعدی خود، تأثیر حاصله بر سرمایه‌گذاری را بررسی می‌کنیم، اما به خاطر داشته باشید که مؤلفه‌های دیگر هزینه نیز به همین اندازه مهم و کلیدی هستند.

افزایش کسری ساختاری در نتیجه کاهش مالیات یا افزایش هزینه‌های دولت، باعث افزایش نرخهای بهره و کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی می‌گردد.

اما هوشیار باشید: کاهش یا حذف سرمایه‌گذاری بخش خصوصی فقط در ارتباط با کسری‌های ساختاری تحقق می‌یابد. اگر کسری ادواری یا چرخه‌ای به دلیل رکود اقتصادی بالا رود، منطق حذف یا کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی عملی نخواهد شد. رکود باعث **کاهش** تقاضاهای پول شده و **کاهش** نرخهای بهره را در پی خواهد داشت. سیاستگذاران پولی در دوره رکود اقتصادی معمولاً سیاستهای پولی را **تعدیل** می‌کنند. این واقعیت که حذف سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در زمان رکودهای اقتصادی تحقق نمی‌یابد یادآور این امر است که میان کسری بودجه و سرمایه‌گذاری هیچ پیوند و ارتباط خودبه‌خودی‌ای وجود ندارد.

شواهد تجربی

آیا تجارب عملی مؤید نظریه‌های حذف سرمایه‌گذار خصوصی است؟ پاسخ این سؤال منوط به دوره زمانی مورد نظر شماست. در طول دهه شصت، گسترشهای مالی باعث رونق سرمایه‌گذاری شد، این امر تا حدودی در وجود منابع بکر و تا حدودی نیز در گسترش اقتصادی بدون افزایش نرخ بهره‌ها توسط دولت ریشه داشت.

در دهه هشتاد، بالعکس، کسری‌های شدیدتر بودجه دولت قطعاً باعث کاهش سطح سرمایه‌گذاری شد. الگوی عملی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در سه دوره قبل و بعد و در حین اعمال تجارب عرضه ـ محور در دهه هشتاد در جدول ۳۳-۳، نشان داده شده است. از این امر چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که (۱) خانوارها و مراکز تجاری عملاً پس‌اندازهای خود را به عنوان بخشی از GDP در دهه هشتاد و اوایل نود کاهش دادند. این کاهش غیرمنتظره بود، چون نرخهای مالیات کاهش یافته و عایدی‌های حقیقی پسا مالیاتی پس‌انداز افزایش یافته بود. (۲) سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی در بخش مسکن سازی و کارخانه‌ها و تجهیزات تجاری در اواخر دهه هشتاد و اوایل نود، به‌عنوان بخشی از GDP کاهش یافت. این امر تا حدودی، به این دلیل اتفاق افتاد که پس از رونق خانه‌سازی در دوره پیشین، بازار دارایی‌های غیرمنقول رونق بسیار یافت. اما روشن است که سرمایه‌گذاری‌های تجاری نیز به دلیل افزایش نرخهای بهره در این زمان، دچار افت و

کاهش شد. (۳) بخش مهمی از این تأثیر نیز خود را در قالب کاهش سرمایه‌گذاری خالص خارجی تجلی یافت. همان‌گونه که در تحقیق خود در باب اقتصاد کلان اقتصاد باز تأکید کردیم، کشورهایی که نرخ ارز قابل انعطاف و سرمایه متحرک دارند، شاهد خواهند بود که تغییرات پس‌اندازشان بر بازارهای مالی جهانی تأثیر می‌گذارند. بدون این جریان داخلی سرمایه‌های خارجی، کمبود بودجه باعث کاهش بیشتر سرمایه‌گذاری خصوصی می‌گردد.

حوادث دهه گذشته ـ به‌ویژه کاهش سرمایه‌گذاری ـ مؤید کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی به‌واسطه کمبود بودجه ساختاری دولت است. اما این امر را نمی‌توان قانون مطلق قلمداد کرد. رابطه میان کمبود هزینه و سرمایه‌گذاری به عوامل بسیاری بستگی دارد ـ منجمله رفتار پس‌انداز، انتظارات، نرخ ارز خارجی و تجارت خارجی، بازارهای مالی و سیاستهای پولی ـ به نحوی که پیش‌بینی دقیق تأثیر تغییرات مالی ـ سیاسی کار دشواری است.

دیون دولت و رشد اقتصادی

حال از مسأله تأثیر کوتاه‌مدت کسری‌های بودجه دولت گذشته و به مسأله نحوه تأثیرگذاری دیون دولت بر معیارهای زندگی در درازمدت می‌پردازیم. برای پاسخ دادن به این سؤال، باید مشکلات مربوط به دیون شدید خارجی، ناکارآیی‌های وضع مالیات برای پرداخت بهره دیون و تأثیر دیون بر گردآوری سرمایه را تحلیل نمود.

دیون خارجی و دیون داخلی

اولین تمایز میان دیون داخلی و دیون خارجی برقرار است. دیون داخلی، دیون دولت است به شهروندانش. بسیاری بر این باورند که دیون داخلی هیچ فشاری وارد نمی‌آورد، چون «ما این دیون را به یکدیگر مقروض هستیم.» گرچه این جمله کمی سهل‌انگارانه است، خالی از حقیقت هم نیست. اگر هر شهروندی دارای ۱۶۰۰ دلار اوراق قرضه دولتی باشد و برای پرداخت همان دیون مجبور به پرداخت مالیات باشد، منطقی نیست که دیون مربوطه را بر گردهٔ هر شهروند بار سنگین و شاقی محسوب کنیم. مردم فقط به یکدیگر مقروضند.

دیون خارجی، دیون دولت است به کشورهای خارجی و پرداخت این گونه دیون مستلزم کاهش خالص منابع موجود برای مردمی است که مقروض‌اند. در دهه هشتاد، بسیاری از ملل پس از بالا آوردن بدهی‌های شدید خارجی، شرایط اقتصادی بسیار سختی را تجربه کردند. آنها مجبور شدند بیش از واردات خود صادرات داشته باشند ـ یا مازاد تجاری داشته باشند ـ تا بتوانند دیون خارجی خود را پرداخت نمایند، یعنی بتوانند بهره واصل بدهیهای قبلی خود را بپردازند. کشورهایی چون برزیل و مکزیک باید یک چهارم تا یک سوم از درآمدهای صادراتی خود را برای پرداخت دیون خارجی خود کنار بگذارند. بار پرداخت دیون خارجی، کاهش موارد مصرف یک ملت (جهت صرفه‌جویی و بازپرداخت دیون) را در پی دارد.

پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی
(درصد از GDP)

بخش	سالهای قبل از جهتگیری به سوی عرضه (۱۹۸۰ـ۱۹۷۷)	سالهای جهتگیری به سوی عرضه (۱۹۸۸ـ۱۹۸۱)	سالهای پس از جهتگیری به سوی عرضه (۱۹۹۶ـ۱۹۸۹)
متوسط پس‌انداز ناخالص:			
شخصی	۴/۰	۴/۳	۳/۴
تجاری	۱۲/۴	۱۲/۳	۱۱/۵
دولت	۰/۶	-۲/۹	-۲/۶
متوسط سرمایه‌گذاری ناخالص:			
سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی (شامل خانگی و تجاری)	۱۸/۰	۱۶/۴	۱۴/۰
خالص سرمایه‌گذاری خارجی	-۱/۲	-۲/۶	-۱/۵

جدول ۳۳ـ۳. کسر بودجه شدیدتر نتایج پیش‌بینی نشده به بار می‌آورند.
کاهش کسری‌ها در دهه هشتاد به مثابه آزمایشگاهی برای تجربه نظریات مختلف اقتصاد کلان عمل کرده در طول سالهای اعمال سیاستهای عرضه ـ محور، کسر بودجه دولت شدیداً بالا رفت. کاهش پس‌انداز عمومی به واسطه کاهش پس‌اندازهای شخصی و تجاری تشدید شد. تأثیر این امر در سطوح سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی دیده شد. [منبع: وزارت بازرگانی ایالات متحده آمریکا. توجه داشته باشید که سرمایه‌گذاری داخلی به دلیل ناهماهنگی‌های آماری دقیقاً با پس‌انداز داخلی برابر نیست].

در اواخر دهه هشتاد، ایالات متحده به فهرست کشورهای مقروض پیوست، یعنی زمانی که کمبودهای شدید خارجی آمریکا را از یک کشور بستانکار به یک کشور مقروض تبدیل کرد. تا سال ۱۹۹۶، ایالات متحده حدوداً ۱۰۰۰ میلیارد دلار به کشورهای خارجی مقروض بود. گرچه این مبلغ به نظر زیاد می‌آید، در برابر بازده سالانه ۷۵۰۰ میلیارد دلار رقم چندان زیادی نیست. با این حال ایالات متحده باید صادرات خود را در عرصه هواپیماسازی، مواد غذایی و دیگر کالاها و خدمات در مقایسه با واردات خود افزایش دهد تا بتواند بهره وامهای خارجی خود را پرداخت نماید.

کارآیی اقتصادی و مالیات

دیون داخلی مستلزم پرداخت بهره به صاحبان اوراق قرضه است و به این منظور باید مالیاتهایی وضع گردد. اما حتی اگر مالیات چنان وضع شود که مردم همان مقداری را که به عنوان بهره طلب خود دریافت می‌کنند، به عنوان مالیات بپردازند، باز هم تأثیرات منفی‌ای بر انگیزه‌های اقتصادی تحمیل می‌شود که به هر حال در مورد هر گونه مالیاتی وجود دارند و به قوت خود باقی‌اند. وضع مالیات برای درآمد بهره‌ای یا دستمزد پاولا برای پرداخت بهره به پاولا در اقتصاد کلان اختلالاتی ایجاد می‌کند. در این شرایط پاولا کمتر کار و پس‌انداز می‌کند. این دو مسأله را باید اختلال در کارآیی اقتصاد و شرایط بهزیستی محسوب نمود.

جابجایی سرمایه

شاید جدی‌ترین پیامد دیون شدید دولتی، جابجا شدن سرمایه از مجموع ثروت‌های خصوصی ملت باشد. در نتیجه، روند رشد اقتصادی کند شده و شرایط زندگی در آینده افت خواهد کرد.

دیون دولتی بر اساس چه سازوکاری بر سطح سرمایه تأثیر می‌گذارد؟ به خاطر داشته باشید که مردم با اهدافی گوناگون دست به گردآوری ثروت می‌زنند، مثلاً بازنشستگی، آموزش و مسکن سازی. می‌توان دارایی‌هایی را که مردم در اختیار دارند به دو گروه عمده تقسیم نمود: ۱) دیون دولت و ۲) سرمایه‌هایی چون خانه و دارایی‌های مالی مانند سهام شرکتی که نمایانگر تصاحب سهام سرمایه‌های خصوصی است.

نتیجه دیون دولت این است که مردم به جای انباشت سرمایه خصوصی، صاحب دیون دولت می‌شوند و ذخیره سرمایه خصوصی ملت جای خود را به دیون عمومی می‌دهند.

برای شرح این نکته، فرض کنید که مردم برای بازنشستگی و دیگر اهداف، مایلند دقیقاً ۱۰۰۰ واحد از ثروت را در اختیار بگیرند. با افزایش دیون دولت، دارایی‌های دیگر مردم نیز به ازای هر یک دلار افزایش این دیون، یک دلار کاهش می‌یابد. دلیل این اتفاق آن است که وقتی دولت اوراق قرضه خود را می‌فروشد، دارایی‌های دیگر باید کاهش یابند، چون کل میزان ثروت‌های مردم ثابت می‌ماند. اما دارایی‌های دیگر در نهایت نمایانگر مجموع سرمایه‌های خصوصی هستند؛ بورس، اوراق قرضه و رهن مکملهای کارخانه‌ها، تجهیزات و خانه‌ها هستند. در این مثال، اگر دیون دولت ۱۰۰ واحد افزایش یابد، میزان سرمایه و دیگر دارایی‌های خصوصی مردم تا حد ۱۰۰ واحد کاهش می‌یابد. این وضعیت دقیقاً معادل شرایط صد درصد جابجایی است (که مشابه درازمدت ۱۰۰ درصد حذف سرمایه‌گذاری خصوصی است.)

اما جابجایی صد درصد در عمل بعید است که متحقق شود. افزایش دیون ممکن است افزایش نرخهای بهره و رونق و افزایش پس‌اندازهای داخلی را در بر داشته باشد. به‌علاوه، ممکن است کشور به جای کاهش ذخیره سرمایه داخلی خود، اقدام به گرفتن وامهای خارجی کند (همانگونه که آمریکا در دهه هشتاد کرد). میزان دقیق جابجایی سرمایه به شرایط تولید و کنش خانوارهای داخلی و خارجی در پس‌انداز بستگی دارد.

تحلیلی هندسی. روند جابجایی مجموع سرمایه در درازمدت در شکل ۳۳ـ۲ نشان داده شده است. نمای سمت چپ سطح عرضه و تقاضا برای سرمایه را (به عنوان عملکرد نرخ حقیقی بهره یا عایدی سرمایه) نشان می‌دهد. با افزایش نرخهای بهره، تقاضای شرکتها برای سرمایه کاهش می‌یابد، حال آنکه ممکن است تمایل افراد برای عرضه بیشتر شود. سطح توازنی که در شکل نشان داده شده است، برای مجموع سرمایه‌ای معادل ۴۰۰۰ واحد با نرخ حقیقی بهره‌ای معادل ۴ درصد است.

حال فرض کنید که دیون دولت از ۰ به ۱۰۰۰ افزایش یابد ـ به دلیل جنگ، رکود، سیاستهای مالی عرضه ـ محور یا دلایل دیگر. تأثیر افزایش دیون را می‌توان در نمودار سمت راست در شکل ۳۳ـ۲ مشاهده کرد. این شکل افزایش ۱۰۰۰ واحدی دیون را در قالب حرکت محور عرضه سرمایه (یا SS) نشان می‌دهد. همان‌طور که نمایش داده شده

است، محور عرضه سرمایه خانوارها ۱۰۰۰ واحد به سمت چپ حرکت کرده و به $S'S'$ می‌رسد.

افزایش دیون دولت را در قالب حرکت محور عرضه سرمایه خانوارها به سمت چپ نشان می‌دهیم. توجه داشته باشید که چون منحنی SS نمایانگر میزان سرمایه خصوصی‌ای است که مردم در هر نرخ بهره‌ای مایل به در اختیار گرفتنش هستند، سرمایه با مجموع دارایی‌های سرمایه‌ای مردم منهای دیون دولت برابر می‌شود. از آنجا که میزان دیون دولت (یا دارایی‌هایی غیر از سرمایه) ۱۰۰۰ واحد افزایش می‌یابد، میزان سرمایه‌های خصوصی‌ای که مردم بعد از تصاحب ۱۰۰۰ واحد دیون دولت توان خریدش را دارند، ۱۰۰۰ واحد کمتر از مجموع دارایی‌هایی در تک‌تک نرخهای بهره است. بنابراین، اگر SS نمایانگر مجموع دارایی‌های مردم باشد، $S'S'$ (برابر با SS منهای ۱۰۰۰) نمایانگر مجموع سرمایه مردم خواهد بود. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که پس از فروش ۱۰۰۰ واحد از دیون دولت، محور جدید عرضه سرمایه همان خط $S'S'$ خواهد بود.

مقارن با پایان یافتن عرضه سرمایه ـ و در هنگامی که پس‌انداز ملی به جای آنکه صرف خانه‌سازی شود و یا در جریان اوراق بهادار و قرضه شرکتها بیفتد، به اوراق قرضه دولت جریان می‌یابد ـ سطح توازن بازار در کنار منحنی تقاضای K به سمت بالا و چپ حرکت می‌کند. شرکتها روند خرید کارخانه‌ها، کامیون و رایانه‌های جدید را کاهش می‌دهند.

در سطح توازن درازمدت جدید، مجموع سرمایه از ۴۰۰۰ به ۳۵۰۰ کاهش می‌یابد. بنابراین، در این مثال، ۱۰۰۰ واحد از دیون دولت جایگزین ۵۰۰ واحد از سرمایه خصوصی شده است. البته چنین کاهشی عواقب اقتصادی چشمگیری در پی دارد. با کاهش سرمایه، بازده بالقوه، دستمزد و درآمد ملت از مواقع معمول کمتر خواهند بود.

نمودارهای شکل ۳۳-۲ توضیحی هستند. اقتصاددانان نمی‌توانند شدت تأثیر جابجایی را به دقت و با صحت کامل برآورد کنند. در میان روندهای تاریخی، شواهدی وجود دارد که می‌گوید سرمایه داخلی تا حدودی جای خود را به دیون دولتی می‌دهد، اما بخشی از این تأثیر در دیون سنگین‌تر خارجی جلوه می‌یابد.

دیون و رشد

با بررسی تأثیرات دیون دولت بر اقتصاد، می‌توان گفت که قروض عمده دولتی احتمالاً رشد اقتصادی را در درازمدت کاهش می‌دهد. شکل ۳۳-۳ همین ارتباط را شرح می‌دهد. فرض کنید که اقتصاد در طول زمان بدون هیچ‌گونه فشار قرض و دیونی عمل کند. بر اساس اصول رشد اقتصادی که در فصل بیست و هشتم شرح داده شد، مجموع سرمایه و بازده بالقوه از همان مسیرهایی پیروی می‌کنند که در شکل ۳۳-۳ با خطوط سیاه مشخص شده‌اند.

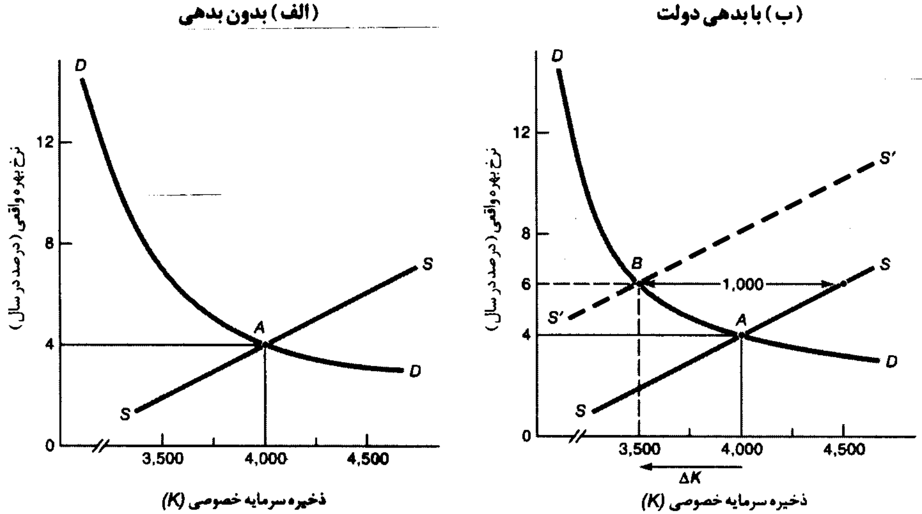

شکل ۳۳-۲. دیون دولتی جایگزین سرمایه‌های خصوصی می‌شود.

شرکتها خواستار سرمایه‌اند، حال آنکه خانوارها از راه پس‌انداز در دارایی‌های خصوصی و عمومی، سرمایه را عوض می‌کنند. منحنی تقاضا، تقاضای تجاری Kبا شیب نزولی است، حال آنکه منحنی عرضه، عرضه K توسط خانوارها با شیب صعودی است.

شرایط قبل از دیون (a) توازن را بدون دیون دولتی نشان می‌دهد: k معادل ۴۰۰۰ و نرخ بهره حقیقی برابر با ۴ درصد است.

شرایط بعد از دیون (b) تأثیر ۱۰۰۰ واحد از دیون دولت را نشان می‌دهد. دیون، باعث حرکت عرضه خالص k به سمت چپ و تا حد ۱۰۰۰ واحد از دیون دولت به سمت چپ می‌گردد. توازن جدید به سمت بالا و چپ و درکنار منحنی تقاضای K و از نقطه A به B حرکت می‌کند. نرخ بهره بالاتر، و شرکتها از داشتن k ناامید و ارزش سهام سرمایه دچار افت می‌شوند.

حال شرایطی را در نظر بگیرید که در آن دیون ملی به طور دائم رو به افزایش است. مقارن با افزایش دیون در طول زمان، سرمایه‌های بیشتر و بیشتری جابجا می‌شوند (با خط سایه خورده تیره‌دار برای مجموع سرمایه در ته شکل ۳-۳۳ نمایش داده شده است). وقتی مالیاتها افزایش می‌یابند تا از این راه بهره دیون پرداخته شود، ناکارآیی‌های اقتصادی بیش از پیش باعث افت بازده می‌شوند. همچنین افزایش دیون خارجی باعث کاهش درآمد ملی شده و آن بخش از بازده ملی را که باید به پرداخت دیون خارجی اختصاص یابد، افزایش می‌دهد. با در نظرگرفتن مجموع این تأثیرات، بازده و مصرف در مقایسه با شرایطی که از دیون سنگین و کمبود بودجه دولتی اثری نباشد، در صورت عدم وجود این دیون و کمبودها از روند رشد آهسته‌تری برخوردار خواهند بود. (این امر با مقایسه خطوط فوقانی شکل ۳-۳۳ به خوبی مشهود است.)

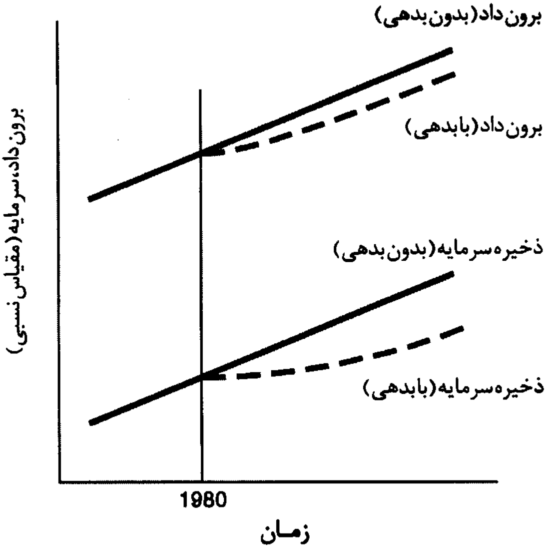

شکل ۳-۳۳. تاثیر بدهی دولت بر رشد اقتصادی

خطوط ممتد نشان‌دهنده افزایش سرمایه و برون‌داد در شرایط تعادل بودجه و فقدان بدهی دولت است. وقتی دولت استقراض می‌کند، سرمایه خصوصی کاهش می‌یابد. خطوط نقطه‌چین نشان‌دهنده تاثیر بدهی دولت بر سرمایه و برون‌داد است.

این عمده‌ترین مسأله در باب تأثیر درازمدت دیون سنگین دولت بر روند رشد

اقتصادی است: دیون سنگین دولتی باعث کاهش رشد بازده بالقوه یک ملت می‌شوند، چون این دیون جایگزین سرمایه‌های خصوصی می‌شوند، ناکارآیی حاصل از سیستم مالیات را افزایش می‌دهند و ملت را وادار می‌سازند از میزان مصرف خود جهت پرداخت قروض خارجی بکاهند.

نتیجه‌گیری در باب کسری‌ها و بدهی

حال که می‌خواهیم به بحث خود پیرامون بدهی دولت و تأثیرشان بر رشد اقتصادی پایان دهیم، بهتر است کمی درنگ کنیم تا در مورد تجارب مالی دو دهه گذشته کمی تأمل کنیم. ایالات متحده با پیروی از یک سری اقدامات جنجال‌برانگیز در زمینه سیاستهای خود ـ کاهش‌های مالیات عرضه محور ـ در اوایل دهه هشتاد، با کمبودهای شدید و افزایش مداوم بدهی دولتی روبرو شد. بیش از یک دهه، کنگره و رییس‌جمهور و مردم سعی کردند کشتی مالی کشور را به سرمنزل مقصود برسانند و به سمت بودجه متوازن حرکت کنند. در طول این زمان، همانگونه که چارلز شولتز گفته است: «کسری‌های شدید بودجه، بررسی جدی برنامه‌های عمده جدید یا افزودن برنامه‌های جدید به برنامه‌های موجود را عملاً غیرممکن ساخت» دولت فدرال در مواجهه با کسری‌های شدید، رویکرد خود را نسبت به تأمین بودجه کاملاً تغییر داد و در چند مورد مالیات‌ها را به نحو چشمگیری بالا برد و جلوی اجرای بعضی از برنامه‌های استحقاقی دولت را گرفت.[۱]

در نتیجه تا سال ۱۹۹۷، وضعیت بودجه کشور تا حد بسیار زیادی بهبود یافت. کمبود بودجه تا حد ۱ درصد GDP ـ کمترین حد برای یک کشور بزرگ صنعتی ـ کاهش یافت. اکثر تحلیل‌گران بودجه معتقد بودند که دولت فدرال در صورت پیش نیامدن حوادث غیرمترقبه یا بدشانسی، حتی می‌تواند مازاد بودجه نیز داشته باشد. این دوره نشانگر بزرگترین مشکلات ناشی از ضرورت تغییر مسایل مالی است، اما همچنین روشن شد که با به‌کارگیری ابزار مالی استاندارد می‌توان این مشکلات را حل و منتفی کرد.

---

۱. چالدز ال. شولتز، پرداخت صورتحساب، در ویرایش‌شده هنری جی آرون و چالرز ال. شولتز، *تعیین اولویتهای داخلی: دولت چه می‌تواند بکند؟*، ص ۲۹۲، بروکینگز، واشنگتن دی‌سی ۱۹۹۲.

ب. تثبیت اقتصاد

حوادث چند سال اخیر نشان می‌دهند که هیچ کشوری، حتی با مدیریت عالی، از رکود اقتصادی ایمن نیست. در اوایل دهه نود، ایالات متحده، آلمان و ژاپن ـ سه اقتصاد بزرگ جهان ـ دچار افت و رکودی شدند که طی آن نرخ رشد اشتغال و درآمدها کاهش شدیدی یافت. درحالی‌که تورم در اکثر کشورها ثابت بوده است، اما کمتر کسی است که افزایش قیمتها را در دهه هفتاد و اوایل هشتاد فراموش کرده باشد.

این امر بدان مفهوم است که یافتن سیاستهایی که میان رشد و تورم توازن برقرار کنند، هنوز از اهمیت حیاتی برخوردار است. دیدیم که بازده و قیمتها به‌واسطه تعامل عرضه و تقاضا تعیین می‌گردد. اما سیاستهای ویژه تثبیت چرخه‌های تجاری عمدتاً باید از راه تأثیر گذاشتن بر تقاضای کل، منشأ اثر قرار گیرند. به عبارت دیگر، عمده‌ترین شیوه مقابله دولت با رکودهای اقتصادی یا تعدیل تورم، استفاده از اهرمهای پولی و مالی جهت تأثیر گذاشتن بر رشد تقاضای کل می‌باشد. برای مثال، دولت می‌تواند برای افزایش تقاضای کل دست به اقداماتی بزند. آنگاه رشد سریعتر در تقاضای کل به افزایش بازده حقیقی منجر خواهد شد و همچنین فشار بر سطح دستمزدها و قیمتها نیز بیشتر شده و در نهایت نرخ تورم نیز بالا خواهد رفت.

با این همه دو سؤال همچنان بی‌جواب مانده‌اند: برای تثبیت اقتصاد، سیاستهای پولی و مالی چه نسبتی باید داشته باشند؟ و پس از جواب دادن به این سؤال، این سؤال مطرح می‌شود که آیا در تلاش سیاستگذاران پولی و مالی جهت تثبیت اقتصاد ضرر بیشتری نهفته است یا سود بیشتر؟

تعامل سیاستهای پولی و مالی

برای اقتصاد عظیمی چون اقتصاد ایالات متحده، تحقق بهترین تلفیق سیاستهای پولی و مالی به دو امر بستگی است: ضرورت مدیریت تقاضا و ترکیب مطلوب سیاستهای پولی و مالی.

مدیریت تقاضا

مهمترین امر برای سیاستگذاران اقتصادی - از رییس‌جمهور گرفته تا رییس بانک فدرال ریزرو - شرایط کلی اقتصاد و ضرورت تنظیم تقاضای کل است. وقتی اقتصاد دچار سیر قهقرایی باشد، سیاستهای مالی و پولی برای پیشبرد وضعیت اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در هنگام تورم، سیاستهای پولی و مالی در تعدیل رفتار اقتصاد و فرو نشاندن شعله‌های تورم مفیدند. اینها نمونه‌هایی از مدیریت تقاضا هستند که بنا بر آنها برای کنترل سطح تقاضای کل باید از سیاستهای پولی و مالی بهره جست.

برای مثال، فرض کنید که اقتصاد در حال فرو رفتن به قهقرای رکودی شدید است تقاضای کل در مقایسه با بازده بالقوه دچار کاهش می‌گردد. دولت در این شرایط برای بهبود شرایط اقتصادی چه می‌تواند بکند؟ دولت می‌تواند با افزایش رشد پول یا افزایش کسری ساختاری بودجه و یا هر دوی آنها، تقاضای کل را کنترل نماید. پس از واکنش اقتصاد در برابر سیاستهای پولی و مالی، نرخ رشد بازده و اشتغال افزایش یافته و بیکاری کاهش خواهد یافت. (دولت در دوران تورم چه اقداماتی باید انجام دهد؟)

بیایید نقاط ضعف و قوت سیاستهای پولی و سیاستهای مالی را مرور کنیم.

آیا سیاستهای مالی به راستی اهمیتی دارند؟ ظرف سه دهه گذشته، سیاستهای مالی به‌عنوان حربه‌ای برای تثبیت اقتصاد، جایگاه پیشین خود را نزد سیاستگذاران و تحلیل‌گران اقتصاد کلان از دست داده‌اند. در مراحل اولیه انقلاب کینز، تحلیل‌گران اقتصاد کلان تأکید کردند که سیاستهای مالی بهترین و مؤثرترین حربه برای مدیریت تقاضا هستند. به تدریج، کاستی‌های سیاستهای مالی از پرده به در افتاد. این کاستی‌ها عمدتاً به زمانبندی، سیاست، نظریه اقتصاد کلان و نیز کسری مالی مربوط می‌شوند.

یک مسأله این است که فاصله زمانی میان شوک چرخه‌ای و واکنش مؤثر بیش از حد طولانی است و هر دم طولانی‌تر نیز می‌شود. در ابتدا باید بگوییم که مدتی طول می‌کشد تا اقتصاددانان متوجه تغییر چرخه‌ای بشوند. علاوه بر این وقفه زمانی، تصمیم‌گیری رییس جمهور برای اتخاذ یک رویکرد و بحث و تصویب این تصمیم از جانب کنگره نیز مستلزم وقفه زمانی دیگری است. در نهایت، حتی به فرض تغییر سیستم مالیات‌بندی و یا هزینه‌ها، واکنش اقتصاد در برابر تصمیم‌گیری‌ها همواره بعد از یک وقفه زمانی متحقق می‌گردد.

گرچه وقفه زمانی برای درک، بروز واکنش و مؤثر افتادن تصمیمات به قوت خود باقی است، اما وقفه زمانی برای واکنش نشان دادن در برابر شرایط اقتصادی ممکن است چنان به درازا بینجامد که عملاً در تثبیت اقتصادی بی‌فایده گردد. طی چند سال اخیر مقارن با پیچیده‌تر شدن روندهای بودجه کنگره و یک سال فاصله افتادن میان تصمیم‌گیری رییس‌جمهور و تصویب این پیشنهاد توسط کنگره، وقفه زمانی برای بروز عکس‌العمل طولانی‌تر نیز شده است.

مشکل دیگر این است که کاهش مالیات از افزایش آن سهل‌تر و افزایش هزینه‌ها از کاهش آن ساده‌تر است. در دهه شصت کنگره برای تصویب طرح کاهش مالیاتی کندی ـ جانسون سر از پا نمی‌شناخت. دو سال بعد، وقتی جنگ ویتنام باعث روشن شدن شعله‌های تورمی سخت شد، دولت به سیاستهای انقباضی متوسل شد. اما رییس‌جمهور، جانسون و کنگره آنقدر این دست و آن دست کردند که تورم به‌شدت افزایش یافت. به همین نحو، رییس‌جمهور آمریکا، بوش، برای افزایش ناچیز مالیات از طریق کنگره به‌عنوان بخشی از قانون کاهش کسر بودجه مجبور شد سخت مبارزه کند و حتی همین گام کوتاه نیز شدیداً به جایگاه او در میان جمهوریخواهان لطمه زد و در نهایت به شکست او در سال ۱۹۹۲ منجر شد.

به علاوه، حتی به فرض عملی شدن سریع سیاستهای مالی نیز ماحصل کار آنگونه که تحلیلگران اقتصاد کلان انتظار دارند، نخواهد بود. برای مثال، بسیاری از اقتصاددانان در طول دوره‌های رکود از کاهش موقت مالیات و در دوران سخت شدن شرایط اقتصادی و صعود تورم از افزایش مالیات حمایت می‌کنند. اما مطالعات نشان می‌دهد که مصرف کنندگان از موقتی بودن تغییر مالیات و عدم تغییر الگوهای هزینه آگاهند، چون تغییرات کوتاه‌مدت مالیات تأثیر چندانی بر درآمد دایم یا مادام‌العمر آنها ندارد.

اما امروزه بزرگترین مانع بر سر راه سیاستهای مالی، حجم عظیم کسر بودجه دولت در سطح فدرال است. با وجود چنین کسری ساختاری عظیمی، قانونگذاران تمایلی به افزایش هزینه و کاهش مالیات نخواهند داشت، حتی در شرایط فراگیر شدن بیکاری. و این بی‌میلی طبیعی برای افزایش کسر بودجه به دلیل فشارهای بودجه کنگره ـ که شرح خواهیم داد ـ شدیدتر می‌شود.

سیاستهای مالی در ایالات متحده دیگر حربه مهمی برای تثبیت اقتصاد نیست. در

آینده قابل پیش‌بینی، سیاستهای تثبیت اقتصاد عمدتاً تحت کنترل و نفوذ سیاستهای پول فدرال ریزرو خواهد بود.

اثربخشی سیاستهای پولی. سیاستهای پولی در مقایسه با سیاستهای مالی تأثیری به مراتب غیرمستقیم‌تر بر اقتصاد دارند. آنجا که یک سیاست انبساطی مالی، پول بیشتری به دامان مصرف کنندگان و مراکز تجاری می‌ریزد، سیاست پولی از راه تغییر نرخهای بهره، اعطای وام، نرخهای ارز، و قیمت دارایی‌ها بر میزان مخارج تأثیر می‌گذارد. در نخستین سالهای انقلاب کینز برخی از تحلیل گران اقتصاد کلان دید خوشی نسبت به اثربخشی سیاستهای پولی نداشتند و در مقابل تمایل زیادی به سیاستهای مالی به‌عنوان حربه‌ای جدید و تازه نشان می‌دادند. اما ظرف دو دهه گذشته بانک فدرال ریزرو نقشی بسیار عمده‌تر ایفا کرده و قابلیت خود را در تعدیل یا تسریع پیشرفت اقتصادی به ثبوت رسانیده است.

بانک فدرال ریزرو در مقایسه با سیاستگذاران مالی، برای اجرای سیاستهای تثبیت اقتصاد از جایگاه به مراتب مطلوبتری برخوردار است. گروه اقتصاددانان حرفه‌ای همچون هر فرد و گروه دیگری متوجه حرکتهای چرخشی اقتصاد می‌شوند. فدرال ریزرو همچنین از توانایی بروز سریع واکنش در صورت لزوم برخوردار است. برای مثال، در بیست و هشتم ژانویه ۱۹۹۴، وزارت بازرگانی اعلام کرد که اقتصاد در پایان سال ۱۹۹۳ به سرعت رو به پیشرفت بوده است، اما فقط یک هفته بعد، بانک فدرال ریزرو از طریق افزایش نرخهای بهره ـ که در نیم سده گذشته بی‌سابقه بود ـ سعی کرد روند رشد اقتصادی را کند و کنترل کند. این شرایط تا حد بسیار زیادی مشابه وقفه دو ساله برای انقباضی کردن سیاستهای مالی در طول جنگ ویتنام است. یکی از مهمترین مؤلفه‌های سیاستهای بانک فدرال ریزرو استقلال آن است و فدرال ریزرو نیز ثابت نموده است که برای کاهش تورم از اخذ تصمیماتی که به لحاظ سیاسی مطلوب نیستند، هیچ‌گونه ابایی ندارد. مهمتر از همه همان‌گونه که قبلاً نیز گفته‌ایم، از دیدگاه مدیریت تقاضا، سیاستهای پولی می‌توانند هر آنچه را که سیاستهای مالی به ارمغان می‌آورند، به دست دهند.

البته روشن است که برای تثبیت اقتصاد، بانک مرکزی نیز باید به خوبی از سیاستهای کنترل پول استفاده نماید. برآوردهای اخیر در مورد تأثیر مقداری سیاستهای پولی بر

اقتصاد در الگوهای گوناگون اقتصاد کلان در جدول ۳۳ـ۴، نشان داده شده‌اند. در این تحقیق تأثیر افزایش عرضه پول بر اقتصاد آمریکا تخمین زده شده است؛ افزایش عرضه پول چهار درصد بیش از عرضه پول در پیش‌بینی پایه و همراه با چهار درصد بیش از این مقدار باقیمانده برای آینده نامعلوم است.

نتایج این تحقیق نشانگر بروز عکس‌العمل مقدماتی و شدید GDP در برابر افزایش عرضه پول است. بالعکس، افزایش سطح قیمت در طول زمان و به تدریج متحقق می‌گردد و افزایش GDP اسمی در سال یک باعث افزایش قیمتها تا یک پنجم GDP اسمی خواهد شد. در پایان سال پنجم بر اساس الگوسازیهای مربوطه، افزایش GDP اسمی بیش از بازده حقیقی، باعث افزایش چشمگیر قیمتها می‌گردد. الگوها مؤید پیش‌بینی کینز در باب عکس‌العمل ناچیز دستمزدها و قیمتها در برابر تغییرات عرضه پول است، اما این الگوها همچنین ثابت می‌کنند که در درازمدت، اقتصاد رفتاری مشابه اقتصاد کلاسیک دارد.

مقامات تصمیم گیرنده در باب سیاستهای پولی چگونه از این نتایج آماری استفاده می‌کنند؟ برای مثال، فرض کنید که فدرال ریزرو پیش‌بینی کند که در سال آینده GDP چهار درصد افزایش می‌یابد و به علاوه، بانک فدرال ریزرو نیز معتقد باشد که حداکثر نرخ رشد بدون ایجاد تورم غیرمنتظره، ۳ درصد باشد. برای تعدیل نرخ رشد GDP حقیقی تا حد یک درصد، در عرضهٔ پول چه تغییری باید ایجاد کرد؟ پاسخ این سؤال آن است که رشد عرضه پول باید بیش از ۴ درصد کاهش یابد تا GDP حقیقی یک درصد کاهش یابد.

البته مفید بودن این گونه محاسبات منوط به آن است که پیوندهای آماری گذشته در آینده نیز به قوت خود باقی باشند. اقتصاددانان مکتب پولی تأکید می‌کنند که تأثیرات سیاستهای پولی به هیچ‌وجه از پیش تعیین شده و قطعی نیستند و حتی ممکن است با تحول اقتصاد و با مرور زمان دستخوش تغییر نیز بشوند. برای مثال، مقارن با گشوده شدن درهای کشور به روی تجارت خارجی، تأثیر سیاستهای پولی بر صادرات خالص اهمیت بیشتری می‌یابد، حال آنکه تأثیر این سیاستها بر مسکن‌سازی و دیگر بخشهای داخلی به واسطه رفع قوانین دست و پاگیر مالی از بین می‌رود.

امروزه استفاده از سیاستهای پولی در تثبیت اقتصاد تنها راه ممکن است. دیگر کمتر

کسی است که به اثربخشی سیاستهای پولی در تعیین تقاضای کل شک داشته باشد، اما سیاستها وقفه‌های طولانی و متغیری نیز در بر دارند.

پول، محصول و قیمتها					
	پاسخ متغیرهای تاثیرپذیر به ۴ درصد تغییر در عرضهٔ پول (درصد تغییر در متغیرهای تاثیرپذیرفته از گسترش خط مبنا)				
متغیرهای تاثیرپذیرفته	سال ۱	سال ۲	سال ۳	سال ۴	سال ۵
GDP واقعی	۰/۹	۱/۱	۱/۲	۱/۱	۰/۸
قیمتهای مصرف‌کننده	۰/۲	۰/۷	۱/۱	۱/۵	۱/۸
GDP اسمی	۱/۱	۱/۸	۲/۳	۲/۵	۲/۷

جدول ۳۳ـ۴. تأثیر برآورد شده سیاستهای پولی بر بازده و قیمتها

در یک تحقیق، تأثیر تغییر در سیاستهای پولی در هشت الگوی متفاوت اقتصادی بررسی شده است. در هر مورد، یک الگوی اولیه تحت تأثیر ۴ درصد افزایش عرضه پول در سال قرارگرفته و در سالهای بعد نیز ذخیره پول ۴ درصد بیشتر باقی خواهد ماند. تخمین‌های انجام شده در جدول نشان دهنده متوسط واکنش محاسبه شده الگوهاست.

به واکنش اولیه بازده حقیقی در برابر تغییر سیاستهای پولی که در سال سوم به اوج خود می‌رسد توجه کنید. تأثیر حاصل بر سطح قیمت به تدریج صورت می‌گیرد، و این امر نتیجه واکنش قیمت و دستمزدهاست. توجه داشته باشید که تأثیر حاصل بر GDP صوری از نرخ رشد پول حتی پس از ۵ سال کمتر خواهد بود. [منبع: رالف سی. برایانت، پیتر هوپر و جرالد هولتام، «اجماع نظر و اختلاف نظر در مورد الگوهای شبیه‌سازی شده» در رالف برایانت و همکاران، ویراستد، *اقتصاد کلان تجربی برای اقتصادهای مستقل*، بروکینز، واشنگتن، دی. سی.، ۱۹۸۸]

تلفیق سیاستهای مالی و پولی

دومین عامل مؤثر بر سیاستهای مالی و پولی، تلفیق مطلوب سیاستهای مالی و پولی است که بر قدرت نسبی سیاستهای مالی و پولی و تأثیر آنها بر بخشهای مختلف اقتصاد اشاره دارد. ایده اصلی این است که سیاستهای مالی و پولی در مدیریت تقاضا عوامل جایگزین شونده‌ای هستند. گرچه می‌توان برای تثبیت اقتصاد از تلفیق‌های متفاوت سیاستهای پولی و مالی سود برد، اما این سیاستها بر ترکیب بازده تأثیراتی متفاوت دارند. با تغییر ترکیب مالیاتها، هزینه‌های دولتی و سیاستهای پولی، دولت می‌تواند آن بخش از GDP را که به سرمایه‌گذاری تجاری، مصرف، صادرات خالص و خرید کالاها و خدمات دولت مربوط است را تغییر دهد. این امر به خوبی در مثالهای ذیل مشهود است:

● *مثال* ۱. فرض می‌کنیم که رییس‌جمهور تصمیم می‌گیرد هزینه دفاعی را شدیداً افزایش دهد و این کار به بهای کاهش سرمایه‌گذاری داخلی و صادرات خالص انجام می‌گیرد. چه می‌توان کرد؟ کشور می‌تواند هزینه دفاعی را افزایش دهد، مالیاتها را ثابت نگاه داشته و یا حتی کاهش دهد و عرضه پول را نیز تقلیل دهد تا از این طریق نرخ بهره آنقدر بالا برود که سرمایه‌گذاری و صادرات خالص برای افزایش خریدهای دولت به اندازه کافی تقلیل یابد. این روند همچنین باعث تشدید کسر بودجه ساختاری و افزایش نرخهای حقیقی بهره می‌گردد. ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری ریگان در دهه هشتاد همین مسیر را پیش گرفت.

● *مثال* ۲. فرض کنید که کشوری در ارتباط با نرخ ناچیز پس‌انداز ملی خود دچار نگرانی است و بنابراین تمایل دارد که سرمایه‌گذاری را افزایش دهد تا از این راه ذخیره سرمایه بالا رفته و نرخ رشد بازده بالقوه نیز افزایش یابد. برای به کار بستن این شیوه، کشور می‌تواند مالیات‌های مصرفی را افزایش داده و پرداختهای انتقالی را کاهش دهد تا از این طریق درآمد قابل خرج کاهش یافته و در نتیجه میزان مصرف نیز تقلیل یابد، روند فزاینده خریدهای دولتی تعدیل شود و سیاست انبساطی پولی به کار گرفته شود تا از این طریق نرخهای بهره پایین آمده و صادرات خالص بالا رود. در این شیوه، افزایش پس‌انداز ملی باعث رونق سرمایه‌گذاری خصوصی می‌گردد. این نتیجه‌گیری، در حقیقت، فلسفه اقتصادی رییس‌جمهور کلینتون بود که در طرح بودجه سال ۱۹۹۳ عملاً متحقق گشت.

تأثیر تغییر ترکیب سیاستهای پولی و مالی. برای درک تأثیر تغییر در تلفیق

سیاستهای مالی و پولی، یک سری سیاستهای خاص را بررسی می‌کنیم. فرض کنید که دولت فدرال کسر بودجه فدرال را تا حد ۱۰۰ میلیارد دلار کاهش دهد و رشد پولی بیشتر دقیقاً تأثیر انقباضی اقدامات مالی را خنثی سازد. این وضعیت مشابه طرح کاهش کسر بودجه کلینتون است که در سال ۱۹۹۳ به مورد اجرا در آمد و سیاستهای پولی نیز میان مالیاتهای افزایش یافته و هزینه کاهش یافته دولت توازن برقرار می‌کند.

می‌توان با استفاده از یک الگوی اقتصادی کمّی همچون الگوی بلندمدت و پیچیده DRI در ایالات متحده، تأثیر حاصل را تخمین زد.[1] جدول ۳۳ـ۵ نتایج این تجربه را نشان می‌دهد. در این راستا، دو ویژگی جالب توجه مشهود است: اول اینکه تغییر در تلفیق سیاستهای مالی و پولی باعث تغییر ترکیب GDP حقیقی می‌گردد. کمبود بودجه ۱۰۰ میلیارد دلار کاهش یافته و سرمایه‌گذاری تجاری ۳۰ میلیارد دلار افزایش می‌یابد. سرمایه‌گذاری در بخش مسکن‌سازی نیز با کاهش نرخهای بهره افزایش می‌یابد. همزمان، مصرف شخصی کاهش می‌یابد و در نتیجه منابع برای سرمایه‌گذاری‌های بیشتر آزاد می‌گردد. این شبیه‌سازی نشان می‌دهد که تغییر در تلفیق سیاستهای مالی و پولی چگونه ترکیب بازده را تغییر می‌دهد.

این شبیه سازی در بر گیرنده یک نتیجه جالب است: صادرات خالص در مقایسه با سرمایه‌گذاری در بخش مسکن یا تجارت رشد بیشتری دارد. دلیل این فزونی نیز کاهش شدید ارزش دلار است که این نیز خود ریشه در کاهش نرخ بهره دارد. گرچه این نتیجه آشکارا به واکنش بازارهای مالی و نرخ ارز در قبال کاهش کسری بودجه حساس است، اما ثابت می‌کند که برخی تحلیلها در باب تأثیرات حاصل از این کاهش ممکن است اشتباه باشند. بسیاری از تحلیلگران گفته‌اند که کاهش کسری بودجه بر سرمایه‌گذاری تجاری داخلی و بهره وری تأثیری به‌سزا دارد. اما از آنجا که کاهش کمبود بودجه عمدتاً باعث افزایش صادرات خالص و مسکن‌سازی می‌شود، کشور در عرصه بهره‌وری شاهد رشد چندانی نخواهد بود. بر اساس الگوی DRI، کاهش کمبود بودجه تا حد ۱۰۰

---

۱. این الگو توسط اتو اکشتاین اقتصاددان سرشناس هاروارد طراحی شده است. این الگو شامل ساختار کینزی استاندارد برای تعیین تقاضای کل و تاثیرات توام سیاستهای مالی و پولی است. عرضه کل برونزای بازده بالقوه (تعیین شده توسط سرمایه، نیروی کار، R&D و انرژی)، در شرایطی که قیمت‌ها و دستمزدها از منحنی فیلیپس تبعیت کرده و به بیکاری واکنش نشان می‌دهد.

میلیارد دلار ظرف ۱۰ سال باعث افزایش نرخ رشد بازده بالقوه از ۲/۳ درصد به ۲/۶ درصد می‌شود. متقاعد ساختن سیاستمداران برای کاهش کسری بودجه کار دشواری است و شاید اندک بودن حجم بازده دلیل این امر را روشن سازد.

بخش		تغییر در برون‌داد (میلیارد دلار، قیمت‌های سال ۱۹۹۶)
بخش‌های سرمایه‌گذاری		۱۳۲
سرمایه‌گذاری ناخالص خصوصی داخلی	۴۸	
خانه‌سازی	۱۸	
سرمایه‌گذاری ثابت تجاری	۳۰	
خالص صادرات	۸۳	
بخش‌های مصرفی		-۱۰۶
خرید کالاها و خدمات توسط دولت	-۶۸	
هزینه‌های مصرفی شخصی	-۳۸	
تغییر در GDP واقعی		۲۶
تغییر در کسری فدرال		-۱۰۰

جدول ۳۳ـ۵. تغییر تلفیق سیاستهای مالی و پولی

تأثیر تغییر در تلفیق سیاستهای مالی و پولی در ایالات متحده چیست؟ در این شبیه‌سازی فرض بر این است که کمبود بودجه فدرال از راه افزایش مالیاتهای شخصی و کاهش مخارج غیردفاعی فدرال تا حد ۱۰۰ میلیارد دلار کاهش می‌یابد، حال آنکه بانک فدرال ریزرو برای ثابت نگاه داشتن سطح بیکاری از سیاستهای پولی استفاده می‌کند. در این شبیه سازی، میانگین تغییرات از سطح اصلی در فاصله زمانی ۱۹۹۰ـ۱۹۹۹ مدّ نظر قرار گرفته است. [منبع: شبیه سازی با استفاده از الگوی DRI در اقتصاد آمریکا]

قواعد در برابر صلاحدید

دیدیم که سیاستهای مالی و پولی می‌توانند مایه تثبیت اقتصاد باشند. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که کشورها باید برای تعدیل افت و خیزهای چرخه‌های تجاری وارد عمل شوند. بعضی دیگر از اقتصاددانان نیز به توانایی ما در پیش‌بینی چرخه‌ها و اقدام درست در زمان درست و به دلایل درست خوش بین نیستند. گروه اخیر چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که برای وضع سیاستهای صحیح اقتصادی نمی‌توان به دولت اعتماد کرد، از این رو باید آزادی عمل دولت را شدیداً محدود نمود.

برای مثال، محافظه‌کاران مالی معتقدند که افزایش هزینه و کاهش مالیات برای کنگره

آسانتر از عکس این حالت است. این امر بدان مفهوم است که افزایش کمبود بودجه در طول دوران رکود بسیار آسان است، اما کاهش این کمبود در دوران رونق اقتصاد، که لازمه سیاستهای مالی ضدچرخه‌ای است، بسیار دشوارتر است. به همین دلیل، محافظه‌کاران برای محدود ساختن توانایی کنگره برای تخصیص بودجه‌های جدید یا افزایش کمبود تلاشهای متعددی کرده‌اند.

همزمان محافظه‌کاران پولی نیز مایلند از طریق قانونی در راستای رشد پولی یا بازده، دست بانک مرکزی را ببندند. برای مثال، به جای آنکه بانک فدرال ریزرو در واکنش به شرایط اقتصادی عرضهٔ پول را کم یا زیاد کند، تحلیلگران پولی پیشنهاد می‌دهند که فدرال ریزرو از سیاست افزایش عرضه پول با روندی ثابت و یکدست پیروی کند. این امر مزیت رفع شبهات و تردیدها در بازارهای مالی و افزایش اعتبار بانک مرکزی به عنوان شیوه‌ای برای مبارزه با تورم را در بر دارد.

بحث پیرامون «قواعد در برابر صلاحدید» در نهایت به مسأله دیگری ختم می‌شود: آیا مزایای انعطاف‌پذیری در تصمیم‌گیری از مزایای عدم قطعیت و سوءاستفاده‌های احتمالی در تصمیم‌گیری‌های غیرمحدود کمتر است یا بیشتر؟ آن عده که معتقدند اقتصاد ذاتاً بی‌ثبات و پیچیده است و دولتها همواره تصمیم‌گیری‌های صحیحی دارند، دست سیاستگذاران را برای هر گونه تصمیم‌گیری جهت تثبیت اقتصاد باز می‌گذارند. آن عده که معتقدند دولت عمده‌ترین عامل بی‌ثباتی در اقتصاد است و سیاستگذاران جایزالخطا هستند، از بستن دست مقامات مالی و پولی حمایت می‌کنند.

ملاحظات مربوط به بودجه در قانونگذاری

وقتی در دهه هشتاد کسری‌ها تشدید شد، بسیاری بر این باور بودند که کنگره برای جلوگیری از هزینه‌های بالا و افزایش بدهی دولت از قدرت و کنترل لازم برخوردار نیست. کنگره در این ارتباط در سال ۱۹۸۵ قانون گرام رودمان را تصویب کرد که به موجب آن کمبود بودجه می‌بایست هر سال تا حد مشخصی کاهش می‌یافت و در نهایت در سال ۱۹۹۱ به توازن می‌رسید. اگر کنگره نتواند هدف کمی گرام ـ رودمان را تأمین کند، مخارج در تمامی بخشها به نحو خودکار کاهش خواهد یافت.

اما نتایج حاصل به هیچ‌وجه تأمین کننده اهداف مستتر در حکم کنگره نبود. لایحه

گرام ـ رودمان در اواخر سال ۱۹۸۵ به مورد اجرا گذاشته شد، اما اهداف مربوط به کسر بودجه به هیچ‌وجه تأمین نشد. این لایحه در سال ۱۹۸۷ اصلاح شد، اما تمامی کنترلهای اعمال شده برای رفع کسری‌ها بی‌حاصل و عقیم بود. در سال ۱۹۹۰ اهداف فوق جای خود را به یک سری محدودیت‌ها در عرصه هزینه داد. این محدودیت‌ها در قانون بودجه ۱۹۹۳ لحاظ شد و برنامه‌های صلاحدیدی (شامل برنامه‌های دفاعی و برنامه‌های غیرنظامی همچون آموزش، علم و برنامه‌های کلی دولت) را با محدودیتهای شدیدی روبرو ساخت. به موجب قوانین بودجه ۱۹۹۳ و ۱۹۹۷ برنامه‌های صلاحدیدی طی سالهای ۱۹۹۳ـ۱۹۹۸ می‌بایست تا سطح یک چهارم کاهش می‌یافت.

تغییر مهم دیگر که در متمم‌های ۱۹۹۰ مطرح شد و در قوانین ۱۹۹۳ و ۱۹۹۷ جامه عمل پوشید، حکم مربوط به بودجه است. بنابراین حکم، کنگره باید برای پرداخت هر برنامه جدید هزینه، عایدی‌های لازم را بیابد. در غیر این صورت، برای متوازن ساختن کمبود بودجه تشدید شده، هزینه‌ها به شکل خودکار تقلیل می‌یابند.

این حکم در ارتباط با بودجه، کنگره را ملزم به رعایت محدودیت می‌کند و به موجب آن هزینه‌های برنامه‌های جدید یا از راه افزایش مالیات و یا کاهش مخارج دیگر تأمین می‌گردد.

تأثیر محدودیتهای بودجه بر کنگره چیست؟ قوانین بودجه در یک دهه گذشته باعث کاهش حجم کسری ساختاری شده است. اما کنگره در عین وضع یک قانون، توانایی تغییر آن قانون را نیز دارد. ضمناً، احکام مربوط به بودجه با برنامه‌های استحقاقی چون بیمه اجتماعی و بهداشتی ناسازگاری دارد، بنابراین آینده این قانون چندان روشن و قطعی نیست.

بسیاری از محافظه‌کاران طی یک دهه گذشته تلاش کرده‌اند برای متوازن ساختن بودجه، متممی قانونی را به تصویب برسانند. این امر در قرارداد با آمریکا ـ که دلیل اصلی پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات ۱۹۹۴ کنگره بود ـ لحاظ شده چنین متممی اگرچه توسط کنگره تصویب و از جانب چند ایالت تأیید گردد. استفاده از سیاستهای مالی برای مبارزه با رکود را دشوار خواهد نمود. تاکنون هیچ یک از متمم‌های قانونی مورد تصویب کنگره قرار نگرفته‌اند.

قواعد پولی برای بانک فدرال ریزرو؟

در مباحث خود پیرامون مکتب پولی، بحثی پیرامون قواعد سیاستهای ثابت نیز مطرح کردیم. بحث سنّتی در باب قواعد ثابت این است که اقتصاد خصوصی بالنسبه از ثبات برخوردار است و سیاستگذاری فعال نیز ممکن است به جای تثبیت اقتصاد باعث بی‌ثباتی آن گردد. به‌علاوه، قواعد ثابت باعث می‌شوند بانک مرکزی نتواند سر خود اقتصاد را قبل از انتخابات رونق بخشد و ناخواسته چرخه‌ای تجاری ایجاد نماید. تحلیل‌گران اقتصاد کلان بر اهمیت انتظارات تأکید می‌کنند. اگر بانک مرکزی بتواند قانون ضد تورمی را پیگیری و اجرا نماید، انتظارات مردم نیز با این قانون انطباق یافته و احتمال بروز تورم نیز کاهش خواهد یافت.

تا همین اواخر حامیان قواعد پولی ثابت (به‌خصوص تحلیل گران پولی) رشد صوری و ثابت عرضه پول تا حد چهار درصد در سال را توصیه می‌کردند. اگر سرعت گردش پول ثابت و رشد بازده معادل ۳ درصد در سال باشد، تورم ثابت و سالانه‌ای معادل ۱ درصد خواهید داشت. اما همان‌گونه که از داده‌های مربوط به سرعت پول (شکل ۳۲-۳، فصل گذشته) بر می‌آید، سرعت گردش پول هرگز به‌طور کامل ثابت نبوده و در دهه گذشته بی‌ثبات‌تر نیز شده است. با توجه به بی‌ثبات بودن سرعت گردش پول، می‌توان گفت که قواعد ثابت پولی در این دوره قادر به تثبیت بازده نبوده است.

هدف‌گیری تورم. در چند دهه اخیر بانکهای مرکزی رویکردهای مختلفی نسبت به سیاستهای پولی اخذ کرده‌اند. این رویکردها از شیوه‌های صلاحدیدی که طی آن سیاستهای پولی و مالی زیر نظر دولت با هم تلفیق می‌شوند تا رویکردهای شدیداً مکانیزه با اهداف ثابت در مورد عرضهٔ پول یا ذخایر بانکی را در بر می‌گیرند.

یکی از مهمترین رویکردهای جدید در دهه گذشته، گرایش به مهار تورم در بسیاری از کشورها بوده است. هدف از مهار تورم اعلام یک نرخ رسمی و ثابت برای تورم و نیز بیان روشن این امر است که هدف عمده سیاستهای پولی کاهش و مهار تورم است. مهار تورم در شکلها و قالبهایی مختلف در سالهای اخیر توسط بسیاری از کشورهای صنعتی مانند کانادا، بریتانیا، استرالیا و نیوزلند به مورد اجرا گذاشته شده است و حتی آلمان نیز این رویکرد را به نحوی غیرمستقیم دنبال می‌کند. پیمان مستتر در واحد پولی جدید اروپا، یورو، باعث شده است که بانک مرکزی اروپا تثبیت قیمتها را در اولویت کار خود

قرار دهد.[۱] تعدادی از اقتصاددانان و قانونگذاران از اعمال این رویکرد در ایالات متحده نیز حمایت می‌کنند.

هدف‌گیری تورم شامل مراحل ذیل است:

● دولت یا بانک مرکزی اعلام می‌کند که هدف نهایی سیاستهای پولی حفظ تورم حول یک هدف عددی خاص است.

● این هدف معمولاً شامل یک دامنه نوسان می‌شود، مثلاً از ۱ تا ۳ درصد در سال و مستقیماً به مفهوم تثبیت مشخص و قطعی قیمتها نیست. معمولاً دولت سطح مشخصی از نرخ تورم ـ مانند GPI بدون در نظر گرفتن قیمتهای بی‌ثبات مواد غذایی و انرژی و نیز مالیاتهای افزایش قیمت ـ را مدنظر قرار می‌دهد.

● مهار تورم هدف عمده و اولیه سیاستها در میان‌مدت و درازمدت است. اما دولتها همیشه در زمینه تثبیت تورم اهداف کوتاه‌مدتی را نیز لحاظ می‌کنند، به‌ویژه در ارتباط با بازده، بیکاری، ثبات مالی و نرخ تبادل ارز. این اهداف کوتاه‌مدت تصریح می‌کنند که تغییرات شدید در عرضه بر بازده و بیکاری تأثیر می‌گذارند و باید هر ازگاه باکنار نهادن رویکرد مهار تورم، از تشدید بیکاری یا افت بازده جلوگیری کرد.

کسانی که از رویکرد مهار تورم دفاع می‌کنند، مزایای متعددی را برمی‌شمرند. اگر بپذیریم که میان بیکاری و تورم هیچ سطح توازن بلندمدتی وجود ندارد، باید سطح تورم را به نحوی تثبیت کرد که کارآیی سیستم قیمت به حداکثر برسد.

در تحلیل خود در باب تورم در فصل سی گفتیم که نرخ پایین و ثابت (اما مثبت) تورم باعث پیشبرد کارآیی و به حداقل رساندن توزیع مجدد و غیرضروری درآمد و ثروت می‌شود. به علاوه، برخی از اقتصاددانان معتقدند که تلاش برای پایین و ثابت نگاه داشتن تورم باعث توازن تورم و بیکاری می‌گردد.

هدف‌گیری تورم ماحصل به توافق رسیدن رویکردهای قانون مدارانه و سیاستهای صلاحدیدی است. ضرر عمده این تلفیق آن است که بانک مرکزی بیش از حد به قاعده تورم متکی می‌شود و در نتیجه طی شوکهای شدید در عرضه، نرخ بیکاری شدیداً بالا می‌رود. منتقدان این رویکرد هنوز مشکلات مربوط به قوانین قطعی و سفت و سختی را

---

۱. واحد پولی اروپا در فصل ۳۶ مورد بحث قرار گرفته است.

که طی اعمال سیاستهای پولی در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۲ بروز کرد به یاد دارند. این دوره بعد از رکود بزرگ آمریکا، شاهد شدیدترین رکود کشور بود و بعد از سال ۱۹۸۳ روندهایی دست و پاگیر قبلی متوقف شد و دیگر کسی از آنها استفاده نکرد. منتقدان می‌گویند اقتصاد چنان پیچیده است که نمی‌توان با یک سری قواعد ساده و ثابت آن را اداره نمود. آنها برای اثبات حرف خود مثالهایی نیز می‌آورند: آیا می‌توان در هر نوع آب و هوا و تحت هر شرایط اضطراری، از قاعده محدودیت سرعت اتومبیل و یا خلبان اتوماتیک برای هواپیما استفاده کرد؟

بحث قاعده در برابر صلاحدید یکی از قدیمی‌ترین مباحث در اقتصاد سیاسی است. نمی‌توان برای تمام دوره‌ها و مکان‌ها یک قاعده یکسان تجویز کرد. این مشکل انعکاس دهنده مشکلی است که جوامع دموکراتیک با آن روبرویند: برقرارکردن توازن میان سیاستهای کوتاه‌مدت ـ که برای جلب حمایت سیاسی طرح‌ریزی می‌شوند ـ و سیاستهای بلندمدت ـ که هدف از آنها پیشبرد رفاه عمومی است ـ هدف نهایی از توسل به قواعد نه پایبندی خشک بلکه پیشبرد رفاه و بهزیستی عمومی است. جالب اینجاست که یکی از مهمترین سیاستگذاران اقتصادی پس از جنگ پاول ولکر، رییس بانک فدرال ریزرو، بوده است که دوران کاری‌اش (۱۹۷۹-۱۹۸۷) مقارن با تغییر سیاستهای صلاحدیدی جهت کاهش تورم، حفظ اشتغال و بازده و حمایت از سیستم مالی کشور بوده است. موفقیتهای ولکر شاهدی است بر نفوذ و عینی و بخردانه بودن سیاستهای صلاحدیدی.

ج. افزایش رشد درازمدت

پاول کروگمن، از MIT، به خوبی اهمیت بهره‌وری و رشد اقتصادی را در بهبود وضعیت زندگی ملل در درازمدت درک کرد:

> بهره‌وری همه چیز نیست، اما در درازمدت اهمیتی بسیار زیاد دارد. توانایی یک کشور در پیشبرد معیارهای زندگی مردم در طول زمان تقریباً به شکل کامل بستگی به توانایی آن کشور در افزایش بازده سرانه خود است.[1]

۱. پاول کروگمن، «عصر کاهش انتظارات»، نشریه MIT، ص ۹۶، کمبریج، مکس، ۱۹۹۰.

این جمله یادآور آموزه فصل بیست و هفتم است که می‌گفت دستمزدها و درآمد سرانه تابع رشد بهره‌وری نیروی کار است. در شکل ۲۷ـ۶ سوابق این متغیرها در سده حاضر نشان داده شده است.

شرط بندی زیاد

پیشبرد معیار زندگی مردم یک کشور یکی از اساسی‌ترین اهداف سیاستهای اقتصاد کلان است. از آنجا که سطح فعلی درآمد حقیقی نمایانگر تاریخ رشد بهره‌وری است، می‌توان موفقیت نسبی رشد گذشته را با بررسی GDP سرانه دیگر کشورها سنجید. در این راستا، فهرست مختصری در جدول ۳۳ـ۶ ارایه شده است. در این جدول درآمدها با استفاده از برابری قدرت خرید ارز مقایسه شده‌اند. برابری قدرت خرید ارز، قدرت خرید یا مقدار کالاها و خدمات قابل خرید توسط ملل مختلف را محاسبه می‌کند. روشن است که ایالات متحده به لحاظ عملکرد خود در رشد موفق بوده است. اما گرایشهای فعلی نگران کننده‌اند، چون نرخ رشد آمریکا ناچیز است و معیارهای زندگی بسیاری از آمریکایی‌ها طی سالهای اخیر هیچ پیشرفتی نکرده است.

در بحث نرخهای رشد، ارقام موجود اغلب ناچیز به نظر می‌رسند. سیاست موفق در زمینه سرمایه‌گذاری و خلاقیت می‌تواند نرخ رشد یک کشور را سالانه فقط یک درصد افزایش دهد (تأثیر برآورد شده کاهش کسر بودجه در بخش قبل را به خاطر داشته باشید). اما در درازمدت، این مقدار قابل توجه خواهد بود. جدول ۳۳ـ۷ نشان می‌دهد که افزایشهای ناچیز رشد به مرور زمان قابل توجه و زیاد می‌شوند. رشد سالانه چهار درصد ظرف صد سال به افزایش پنجاه برابر در سطح درآمد می‌انجامد.

سیاستهای دولت چگونه به رشد اقتصادی می‌انجامند؟ تحلیل ما در باب رشد اقتصادی در فصل بیست و هفتم و بیست و هشتم ثابت کرد که مؤلفه‌های عمده پیشرفت تعمیق سرمایه و پیشرفتهای تکنولوژیک است. تعمیق سرمایه، به مفهوم افزایش سرمایه سرانه کشور است و به مفهوم جامع در بر گیرنده افزایش تعداد کارخانه‌ها و تجهیزات، بهبود آموزش و مهارتها و نیز سرمایه‌های طبیعی و زیست‌محیطی است. پیشرفت تکنولوژیک نیز به مفهوم جامع نه تنها شامل تولیدات و فرایندهای جدید تولیدی است، بلکه پیشرفت در مدیریت و کارآفرینی و روحیه تجاری را نیز در بر می‌گیرند.

کشور	GDP سرانه، ۱۹۹۶ (دلار)
ایالات متحده	۲۷۰۰۰
سوئیس	۲۵۹۰۰
ژاپن	۲۲۱۰۰
فرانسه	۲۱۰۰۰
آلمان	۲۰۱۰۰
روسیه	۴۵۰۰
چین	۲۹۰۰
هند	۱۴۰۰

جدول ۳۳ـ۶. درآمدهای فعلی نشانگر تأثیرات رشدگذشته است.
کشورهایی که در گذشته سریعترین نرخ رشد را داشته‌اند به بالاترین سطوح GDP سرانه رسیده‌اند. [منبع: بانک جهانی، *گزارش توسعه جهان*، ۱۹۹۷، واشنگتن دی. سی.، ۱۹۹۷، داده‌ها با استفاده از نرخهای ارز برابری قدرت خرید تطبیق داده شده و ارایه گشته‌اند]

نرخ رشد (درصد در سال)	درآمد سرانه واقعی (قیمتهای سال ۱۹۹۶)		
	۱۹۹۶	۲۰۴۶	۲۰۹۶
۰	۲۴۰۰۰	۲۴۰۰۰	۲۴۰۰۰
۱	۲۴۰۰۰	۳۹۴۷۱	۶۴۹۱۶
۲	۲۴۰۰۰	۶۴۵۹۸	۱۷۳۸۷۲
۴	۲۴۰۰۰	۱۷۰۵۶۰	۱۲۱۲۱۱۸

جدول ۳۳ـ۷. افزایشهای ناچیز در نرخ رشد ظرف چند دهه به افزایش‌های چشمگیر در درآمد منجر می‌شوند.

پیوند سرمایه

پس‌اندازها چه شده‌اند؟

در درازمدت، آنچه سطح ذخیره سرمایه ملتی را تعیین می‌کند، نرخ پس‌انداز آن ملت است. وقتی ملتی زیاد پس‌انداز کند؟ ذخیره سرمایه‌اش به سرعت افزایش می‌یابد و در نتیجه بازده بالقوه آن نیز سریعاً بالا می‌رود؛ اما وقتی نرخ پس‌انداز ملتی ناچیز باشد، تجهیزات و کارخانه‌هایش مضمحل و زیرساختارش به تدریج فرسوده و نابود می‌شود. این پیوند تنگاتنگ میان پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی دلیل اصلی توجه اقتصاددانان به نرخ پس‌انداز یک ملت است.

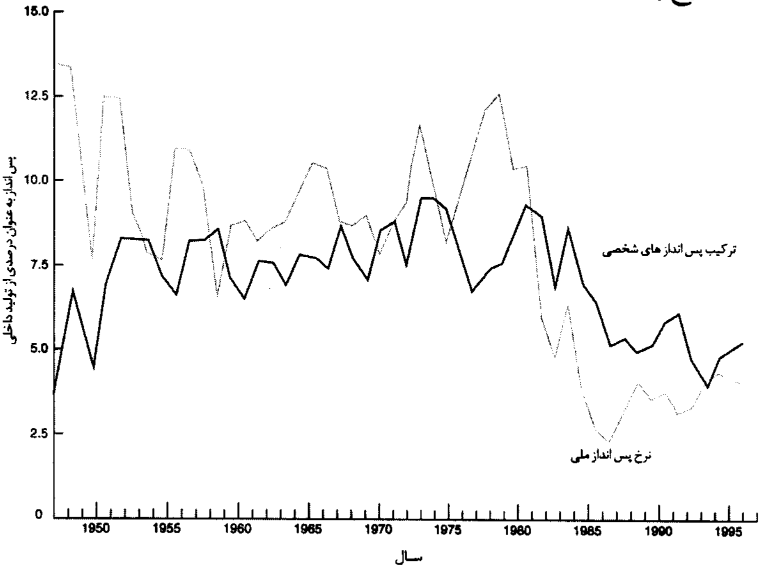

شکل ۳۳ـ۴. نرخ پس‌انداز ایالات متحده شدیداً کاهش یافته است.

نرخ پس‌اندا; ملی برابر است با کل پس‌انداز (داخلی و خارجی) تقسیم بر تولید خالص داخلی. پس‌انداز ملی برابر است با سرمایه‌گذاری ملی. نرخ پس‌انداز کاهنده آمریکا در دهه هشتاد باعث کند شدن روند رشد در داخل کشور و تشدید میزان دیون خارجی شد. [منبع: وزارت بازرگانی ایالات متحده]

جدول ۳۳ـ۸ نرخهای پس‌انداز خالص چند کشور بزرگ را از سال ۱۹۶۰ـ۱۹۸۹ نشان می‌دهد. در طول این مدت بیشترین سهم پس‌انداز خصوصی به عنوان بخشی از

درآمد ملی به ژاپن تعلق داشته است، حال آنکه ایالات متحده بعد از کشورهای بزرگ دیگر قرار گرفته است. شکل ۳۳-۴ گرایشات موجود در نرخ پس‌انداز ملی و سهم پس‌انداز خصوصی در پس‌انداز ملی (به استثنای پس‌انداز تجاری) را نشان می‌دهد. نرخ پس‌انداز ملی برابر است با کل پس‌اندازهای عمومی و خصوصی تقسیم بر تولید خالص داخلی.

کشور	نرخ پس‌اندازهای خصوصی ۱۹۶۰ ـ ۱۹۸۹ (خالص پس‌انداز خصوصی به عنوان درصدی از GDP)
ژاپن	۲۰/۷
آلمان غربی	۱۴/۰
فرانسه	۱۳/۶
کانادا	۹/۹
بریتانیای کبیر	۷/۴
ایالات متحده	۷/۲

جدول ۳۳-۸. نرخ پس‌انداز ایالات متحده دنبال روی نرخهای پس‌انداز دیگر کشورهای بزرگ صنعتی است.
این جدول میزان پس‌انداز خصوصی خالص (برابر با پس‌انداز خالص خانواده‌ها و مراکز تجاری در داخل و خارج از کشور) تقسیم بر GDP را نشان می‌دهد. [منبع: OECD، *حسابهای ملی*، ۱۹۶۰-۱۹۸۹، پاریس، ۱۹۹۱؛ آمریکا، وزارت بازرگانی.]

نرخ پس‌انداز ملی برابر است با مجموع پس‌اندازهای خصوصی، دولتی و تجاری. همانگونه که از شکل فوق برمی‌آید، بخش اعظم کاهش پس‌انداز ملی ریشه در تغییر و تحولات خارج از بخش خصوصی داشته است، و عمدتاً در کاهش پس‌انداز دولتی که این نیز به نوبه خود ریشه در افزایش کسری بودجه داشت. تأثیر خالص این شرایط کاهش نرخ پس‌انداز هشت درصد در سالهای ۱۹۴۸-۱۹۷۹ به ۳ درصد در دهه هشتاد بود. وقتی کسر بودجه در دهه نود کاهش یافت، نرخ پس‌انداز ملی کمی بهبود یافت.

اما دلیل افت نرخ پس‌انداز ملی چه بود؟ حال این سؤال بسیار بحث‌برانگیز شده است، اما اقتصاددانان در پاسخ به آن به عوامل ذیل اشاره می‌کنند:

● کسر بودجه *فدرال:* دولت پس از تراز کردن حسابهایش در طول دوران صلح، در اوایل دهه هشتاد به تدریج دچار کسر بودجه شدیدی شد. در اوایل دهه نود، کل بخشهای دولتی دچار کمبودی معادل ۴ درصد از بازده شدند. (به بحث ما در باب ریشه‌های کمبود فزاینده بودجه فدرال در بخش اول این فصل رجوع کنید.) برای جبران کاهش پس‌انداز دولت، پس‌اندازهای خصوصی هیچ افزایشی نیافتند، بنابراین تأثیر خالص این کسر بودجه، کاهش بیش از پیش نرخ پس‌انداز ملی بود.

● *پس‌انداز شخصی.* دلیل عمده دوم برای کاهش نرخ پس‌انداز ملی، کاهش سهم پس‌انداز شخصی در کل بازده است. در فصل بیست و دوم در مورد ریشه‌های کاهش پس‌انداز شخصی بحث کردیم. در آن بحث به عواملی چون افزایش پرداخت‌های انتقالی دولت، به‌ویژه بیمه اجتماعی و پزشکی که نیاز به پس‌انداز برای دوران سالخوردگی را کاهش می‌دهد، دسترسی فزاینده به بازارهای سرمایه که به مردم امکان می‌دهد به سهولت وام بگیرند، کاهش رشد درآمدها که نرخ ثابت پس‌انداز را برای نسبت معینی از سرمایه ـ درآمد کاهش می‌دهد، و نیز سالخورده شدن مردم با تراکم بیشتر جمعیت در گروههای سنی سالخورده‌تر که کمتر پس‌انداز می‌کنند اشاره کردیم.

گرچه در این جا می‌توان چند کلید برای حل معما یافت، اما مسأله کاهش نرخ پس‌اندازهای ملی همچنان یک پدیده مبهم باقی مانده و خلاقیت تحلیلگران اقتصاد کلان را به بوته آزمایش می‌نهد. گرچه هنوز هیچ‌کس در توضیح افت شدید نرخ پس‌انداز ملی ایالات متحده در سالهای اخیر دلیل قطعی‌ای ارایه نداده است، اما همه تحلیلگران بر این باورند که نرخ پس‌انداز چنان ناچیز است که ضامن حفظ نرخ سرمایه‌گذاری پویا و کافی در دهه نود نخواهد بود.

افزایش پس‌انداز ملی

کشور چگونه می‌تواند نرخ پس‌انداز خود را افزایش دهد؟ این کار مستلزم کاهش سطح مصرف و سوق دادن پس‌انداز به سوی سرمایه‌گذاری است. به عبارت دیگر،

سیاستهای پولی و مالی باید به نحوی تغییر یابند که در عین حفظ سطح تقاضای کل، نرخ پس‌انداز را افزایش دهند.

امروزه کمتر کسی است که به منطق افزایش نرخ پس‌انداز شک کند، اما اقتصاددانان همچنان درگیر بحث و جدل برای انتخاب یکی از رویکردهای درآمد ـ محور یا قیمت ـ

محور هستند. رویکردهای درآمد ـ محور شامل تغییر ترکیب سیاستهای پولی و مالی از طریق کاهش نرخ منفی پس‌انداز دولت و مصرف خصوصی و ترغیب سرمایه‌گذاری از راه کاهش نرخهای بهره است. آن گروه از تحلیلگران اقتصاد کلان که معتقدند کاهش پس‌انداز ملی در دهه هشتاد ریشه در کسری شدید بودجه فدرال داشته است، بر این باورند که عمده‌ترین هدف سیاستهای امروزی، تقلیل کسر بودجه است.

دیگر اقتصاددانان برای افزایش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بر اقدامات قیمت ـ محور یا ایجاد انگیزه‌های اقتصادی تأکید دارند. این اقدامات شامل افزایش نرخ عایدی سرمایه‌گذاری یا پس‌انداز از راه کاهش مالیات بر درآمدهای کلان یا سود سرمایه و یا افزایش سود سرمایه‌گذاری از طریق اعطای اعتبار مالیاتی یا کاهش سریعتر کمک خرجیها می‌شود. دهه هشتاد عرصه آزمون اقدامات قیمت ـ محور بود؛ چون در این دوره نرخهای بهره پسامالیاتی به‌شدت افزایش یافت. این واقعیت که نرخ پس‌اندازهای خصوصی کاهش یافت نشان می‌دهد که اقدامات قیمت ـ محور به خودی خود برای افزایش پس‌انداز ملی کافی نیستند.

قانون بودجه ۱۹۹۳

رییس‌جمهور بیل کلینتون در سال ۱۹۹۳ پس از تحویل گرفتن پست خود طرح اقتصادی بزرگی ارایه داد که توسط کنگره با عنوان قانون بودجه ۱۹۹۳ به مورد اجرا درآمد. هدف از این اقدام کاهش کسر بودجه فدرال عمدتاً با رویکرد درآمد ـ محور، یعنی افزایش مالیاتها و کاهش هزینه‌های دولتی بود. این طرح از هیچ برنامه قیمت ـ محوری برخوردار نبود. ویژگیهای عمده قانون ۱۹۹۳ به این شرحند:

● *افزایش مالیاتها*. این اقدام شامل چند افزایش مالیاتی است که عمدتاً شامل افراد پردرآمد می‌گردد. این افزایش شامل افزایش نرخ مالیات نهایی تا ۳۹/۶ درصد، افزایش مالیات بیمه اجتماعی افراد پردرآمد و افزایش جزیی مالیات بنزین می‌شود.

● *کاهش مخارج*. قانون سال ۱۹۹۳ شامل کاهش هزینه‌های دفاعی برای پایان دادن به جنگ سرد بود. تصمیمات در باب دیگر کاهشهای هزینه‌ای به آینده موکول شد.

● *پرداخت بهره بدهی*. با افزایش بدهیها، چرخه شدید بدهی، پرداخت بهره بدهی، تشدید کسر بودجه و بدهیهای بیشتر در پی می‌آید. برنامه‌های کاهش کسر باعث ایجاد چرخه شدیدی شد. به دلیل کسری کاهنده بودجه، حال بهره به بخش کاهنده‌ای از کسر بودجه فدرال بدل شده است.

● *کاهش کسر بودجه.* نتیجه این مراحل کاهش چشمگیر در کسر بودجه فدرال و کاهش کسری ساختاری از ۲۴۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۳ به ۹۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۷ بود. این کاهش ـ که نمایانگر کاهش کسری ساختاری معادل ۲/۵ درصد از GDP است ـ ریشه در اقدامات مشابه در جهت افزایش مالیات و کاهش مخارج داشت.

قانون بودجه ۱۹۹۳ گامی بلند در راستای احیای توازن مالی در ایالات متحده بود. اما مسایلی هست که همچنان حل ناشده باقی مانده است، به‌ویژه رشد مداوم برنامه‌های استحقاقی در عرصه بهداشت.

قانون بودجه ۱۹۹۷

در طول مبارزات انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۶، کلینتون بسیاری از راهکارهای مالی جمهوریخواهان را به کار بست، منجمله پیشنهاد بودجه تراز و نیز مطلوبیت کاهشهای مالیاتی. این نویدها در قانون بودجه ۱۹۹۷ جامه عمل پوشید. این اقدام بالعکس قوانین ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ شامل کاهشهای عملگرایانه معدودی بود. در عوض، بودجه تراز از طریق کاهش پرداختهای مراقبتهای پزشکی آینده به پزشکها و بیمارستانها و کاهش هزینه‌های صلاحدیدی حاصل می‌آمد. به‌علاوه، قانون ۱۹۹۷ شامل کاهش سودهای سرمایه و مالیات بر ارث و نیز اعتبارات جدید مالیاتی برای هزینه‌های آموزشی نیز بود. اقتصاددانان چندان موافق اقدامات مالیاتی نبودند، اما در کل تأثیر آنها بر عرصه اقتصاد چندان در خور توجه نبود.

سرمایه‌گذاری غیر تجاری

مؤلفه‌های تشکیل دهنده ذخیره سرمایه یک ملت کدامند؟ جدول ۳۳-۹ مهمترین این مؤلفه‌ها را نشان می‌دهد. بحث پیرامون ضرورت افزایش سرمایه‌گذاری اغلب بر بخش کوچک سرمایه ملت که متشکل از کارخانه‌ها و تجهیزات است معطوف می‌باشد. بسیاری از اقتصاددانان در بادی امر دلمشغول تجهیزات تجاری‌اند، چون پیشرفتهای تکنولوژیک (مانند آن گروه از پیشرفت‌ها که ناشی از انقلاب الکترونیکی در سخت‌افزار و نرم‌افزار رایانه و نیز ارتباطات هستند) در تجهیزات جدید تجلی می‌یابند، بنابراین افزایش سرمایه‌گذاری در این بخش باعث پیشبرد سریع بهره‌وری می‌گردد. اما سرمایه ملی مفهومی بسیار گسترده‌تر است، بنابراین نباید کارمان را فقط بر سرمایه‌گذاری تجاری محدود کنیم.

ثروت یک ملت: نباید از این واقعیت غافل ماند که بخش اعظم ثروت یک ملت خارج از بخش شرکتی است. ثروت یک ملت شامل سرمایه انسانی آموزش و مهارتهای نیروی کار، سرمایه سلامت کارگران تولیدی، دانش فنی در آزمایشگاه‌ها و کارخانجات، سرمایه اطلاعاتی در کتابخانه‌ها، زمین، دارایی‌های زیرخاکی و منابع زیست محیطی است. از این رو فهرست کامل ثروت یک ملت به این شرح است:

کل ثروت ملی

سرمایه بازتولید شونده:

تجارت خصوصی

مسکونی

دولت

سرمایه انسانی:

آموزش

مهارتها و آموزش

بهداشت

سرمایه تکنولوژیکی:

مدیریت

پایه علمی و مهندسی

دانشکده‌ها، دانشگاهها و کتابخانه‌ها

زمین

منابع:

دارایی‌های زیرخاکی

منابع زیست محیطی

وقتی مفهوم گسترده سرمایه را مدنظر قرار می‌دهیم، می‌فهمیم که چرا کشورهایی چون آلمان و ژاپن، که بخش اعظم سرمایه‌های قابل رؤیتشان طی جنگ جهانی دوم نابود شد، توانستند به سرعت شرایط خود را بهبود بخشند: بخش اعظم سرمایه انسانی و تکنولوژیک آنها زیر بمباران نابود نشد و سالم ماند.

دولتها برای پیشبرد تعمیق سرمایه خارج از حیطه سرمایه‌گذاری تجاری چه می‌توانند بکنند؟ مهمترین مسأله این است که تغییر سیاستهای مالی و پولی و تبدیل آنها به تلفیق مالی ـ انقباضی و پولی ـ آسان به شکل خودکار باعث افزایش سرمایه‌گذاری خصوصی در تمامی حیطه‌ها می‌شود، چون این رویکرد باعث کاهش نرخهای حقیقی بهره و پررونق‌تر شدن جریانهای درآمد در آینده می‌شود. سرمایه‌گذاری چه در بخش تجهیزات باشد و چه فن‌آوری‌های پزشکی یا آموزش عالی یا احیای جنگل، به‌هرحال اگر نرخهای بهره حقیقی ناچیز باشند، سرمایه‌گذاری افزایش خواهد یافت.

	ارزش (میلیارد دلار)	درصد از کل
تجارت خصوصی:		
تجهیزات	۳۰۵۱	۱۳/۵
ساختمان‌ها	۴۹۰۳	۲۱/۷
مسکونی:		
ساختمان‌ها	۷۷۲۳	۳۴/۲
کالاهای مصرفی بادوام	۲۳۳۹	۱۰/۳
دولت:		
نظامی	۸۷۳	۳/۹
غیرنظامی	۳۷۱۱	۱۶/۴
کل	۲۲۶۰۸	۱۰۰/۰

جدول ۳۳ـ۹. ذخیره سرمایه ایالات متحده، ۱۹۹۵

تنها بخشی از ذخیره خالص ساختارها و تجهیزات یک کشور به بخش تجاری تعلق دارد.
[منبع: وزارت بازرگانی ایالات متحده، *تحقیق وضعیت فعلی تجارت*، مه ۱۹۹۷].

در بعضی از حیطه‌های سرمایه‌گذاری به‌ویژه آموزش و بهداشت، دولتها مسؤولیتهای بزرگی دارند. در ایالات متحده بخش اعظم بودجه تحصیلات پیش‌دانشگاهی توسط دولتهای ایالتی و محلی تأمین می‌شود. پیشرفت و بهبود شرایط سرمایه‌های انسانی عمدتاً نتیجه پیشبرد کارآیی مدارس عمومی است، نه صرفاً صرف دلارهای بیشتر برای آنها. آموزش دانشگاهی مورد جالبی است. مطالعات انجام شده ثابت می‌کنند که سرمایه‌گذاری در بخش سرمایه‌های انسانی که لازمه تحصیلات دانشگاهی است، سالانه عایدی ای برابر با ۱۰ درصد دارد. ایجاد انگیزه برای

سرمایه‌گذاری خصوصی یا استفاده از صندوقهای عمومی برای افزایش میزان آموزش دانشگاهی یکی از شیوه‌های غیرمستقیم بهبود بهره‌وری و افزایش رشد اقتصادی است و به شکل مستقیم به تک‌تک افراد جامعه سود می‌رساند.

برخی از اقتصاددانان می‌گویند دولت در دیگر بخشهای اقتصاد به‌ویژه تأمین هزینه زیرساختارهای عمومی باید نقش عمده‌ای ایفا کند. ۱۰ سال است که بحث شدیدی در آمریکا در گرفته است، مبنی بر این که آیا می‌توان بهره‌وری ایالات متحده را با صرف هزینه بیشتر در بخشهای سنتی مانند بزرگراه‌ها، پلها، فرودگاهها و دیگر بخشهای زیرساختار عمومی و نیز بخشهایی چون «ابر بزرگراه‌های اطلاعاتی» بهبود بخشید یا خیر. می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که تحت شرایطی محدود، صرف پول بیشتر برای زیرساختارها بر سطح بهره‌وری تأثیر مثبت دارد.

افزایش سرمایه‌گذاری برای بالا بردن سرعت رشد باید به سیاست بسیار گسترده‌ای بدل شود که نه تنها سرمایه‌گذاری تجاری، بلکه اشکال انسانی، تکنولوژیکی و دیگر اشکال مستقیم و غیرمستقیم ثروت را در بر گیرد.

روحیه تجاری

حال به دومین عامل مهم تعیین کننده عملکرد اقتصادی یک کشور در درازمدت می‌رسیم، یعنی سرعت پیشرفت تکنولوژیکی. معمولاً شرایط تکنولوژی را با بهره‌وری عامل کل می‌سنجیم که کل بازده را به ازای هر واحد از درون داد می‌سنجد. پیشرفت فن‌آوری مکمل تعمیق سرمایه است، اما احتمالاً اهمیتی بیش از این دارد. اگر کارگران سال ۱۸۹۵ را در نظر بگیریم و لوازم کار آنها را دو یا سه برابر کنیم، بهره‌وری آنها حتی به بهره‌وری کارگران امروزی با تراکتورها، ابربزرگراه‌ها و ابررایانه‌هایشان نزدیک هم نمی‌شود.

حمایت از پیشرفت در فن‌آوری

گرچه درک نحوه پیشبرد بهره‌وری و معیارهای زندگی به‌واسطه پیشرفت در فن‌آوری آسان است، اما دولتها نمی‌توانند به مردم امر کنند که بیشتر فکر کنند یا باهوش‌تر و باتدبیرتر باشند. کشورهای سوسیالیستی با حکومتهای مرکزی برای پیشبرد علم،

تکنولوژی و خلاقیت به زور متوسل می‌شدند، اما تلاشهای آنها با شکست روبرو شد، چون نه نهادها و نه هیچ‌گونه تشویق و ترغیبی برای پیشبرد خلاقیت و تکنولوژیهای جدید به کار گرفته نشد. دولتها معمولاً وقتی شاهد پیشرفت سریع تکنولوژی هستند که دارای یک چارچوب قانونی و اقتصادی مناسب به همراه حقوق دارایی‌های معنوی و آزادی چشمگیر اقتصادی باشند. *بازارهای آزاد در عرصه نیروی کار، سرمایه، تولیدات و ایده‌ها* مثمرثمرترین زمینه *برای پرورش خلاقیت و نوآوری و پیشرفت تکنولوژی است.*

در چارچوب بازارهای آزاد، دولتها می‌توانند از دو راه به پیشرفتهای تکنولوژیک دست یابند: ایجاد زمینه مناسب برای طرح ایده‌های جدید و نیز استفاده مؤثر و کارآ از تکنولوژی. سیاستها نیز می‌توانند بر دو بعد عرضه و تقاضا معطوف باشند.

افزایش تقاضا برای تکنولوژیهای برتر. دنیا مملو از تکنولوژی‌های برتری است که بلااستفاده مانده‌اند. در غیر این صورت چگونه می‌توان تفاوتهای عمیق بهره‌وری در جدول ۳۳ـ۶ را توجیه کرد؟ بنابراین قبل از بررسی نحوه عرضه تکنولوژیهای جدید، دولتها باید اطمینان حاصل کنند که شرکت‌ها و صنایع در مرز تکنولوژیکی که بهترین معیار برای تمامی تکنولوژی هاست قرار دارند.

مهمترین نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که «نیاز ما در خلاقیت و ابداع است.» به عبارت دیگر، رقابت جان‌دار میان شرکتها و صنایع اصل غایی‌ای است که ضامن نوآوری و خلاقیت می‌باشد. همان‌گونه که قهرمانان ورزشی با تمرین و تلاش رقبای خود را پشت سر می‌گذارند، شرکتهایی که مجبورند تولیدات روندهای تولید خود را بهبود بخشند نیز به شهرت و رونق‌کاری می‌رسند و آن عده که از این قافله عقب باشند نیز ورشکسته و نابود خواهند شد.

رقابت شدید در بر گیرنده رقیبان داخلی و خارجی است. برای کشورهای بزرگ در عرصه تکنولوژی، رقابت داخلی برای پیشبرد خلاقیت و نوآوری ضروری است. طی دو دهه اخیر حرکت به سوی رفع مقررات دست و پاگیر باعث شده است که رقابت به عرصه هواپیما، انرژی، ارتباطات دوربرد و عرصه مالی نیز بکشد و تأثیر مثبت این امر به خلاقیت و نوآوری بسیار مثبت بوده است. برای کشورهای کوچک یا کشورهایی که به لحاظ تکنولوژی عقب افتاده هستند، رقابت خارجی برای دست‌یابی به تکنولوژیهای پیشرفته و تضمین رقابت در بازار تولید بسیار حیاتی است.

پیشبرد عرضه تکنولوژیهای جدید. رشد سریع اقتصادی مستلزم پیشبرد عرصه تکنولوژی از طریق افزایش عرضه ابداعات و تضمین وجود تقاضای کافی برای تکنولوژی‌های پیشرفته موجود است. سه راه وجود دارد که دولتها می‌توانند عرضه تکنولوژیهای جدید را افزایش دهند.

اول اینکه دولتها می‌توانند ترتیبی بدهند که علوم پایه، مهندسی و تکنولوژی مورد حمایت اصولی قرار گیرند. در این راستا، رهبر جهان طی نیم سده گذشته ایالات متحده بوده است که از تحقیقات کاربردی و تحقیقات بنیادی دانشگاهی حمایت مالی نموده است. مهمتر از همه پیشرفت در عرصه تکنولوژی بیوپزشکی در قالب مواد دارویی و تجهیزاتی است که مصرف کنندگان در زندگی روزمره خود مستقیماً از آنها بهره‌مند می‌شوند. امروزه آمریکا به لحاظ تحقیقات و توسعه (R&D) به نحوی روزافزون از جانب شرکتهای ژاپنی و اروپایی به چالش کشیده شده است. نقش دولت در حمایت از تحقیقات غیرانتفاعی از طریق سیستمی قوی جامه عمل می‌پوشد که دارای مقررات قابل پیش‌بینی و مقرون به صرفه و انگیزه‌های مالی‌ای چون اعتبار مالیاتی تحقیقات و توسعه می‌باشد.

دوم اینکه دولتها می‌توانند از راه ترغیب و تشویق سرمایه‌گذاری توسط شرکتهای خارجی شرایط پیشرفت تکنولوژیهای مختلف را هموار سازند. کشورهای خارجی‌ای که به لحاظ تکنولوژی به آمریکا می‌رسند و آن را پشت سر نیز می‌نهند، با تأسیس نهادهایی علمی و تکنولوژیکی در این کشور حتی به آمریکا نیز کمک می‌کنند. در دهه گذشته تعدادی از شرکتهای اتومبیل سازی ژاپنی تکنولوژیها و روندهای مدیریتی جدیدی را به کار بسته‌اند که نه تنها به نفع سهامداران ژاپنی بوده است، بلکه بر میزان بهره‌وری کارگران آمریکایی نیز افزوده‌اند.

سوم اینکه دولتها می‌توانند با استفاده از سیاستهای معقولانه اقتصاد کلان، به تکنولوژی‌های جدید دست یازند. این سیاستها شامل مالیاتهای کم و ثابت بر درآمدهای کلان و هزینه کم سرمایه‌ها برای شرکتهاست. در حقیقت، اهمیت هزینه سرمایه ما را به مسأله نرخ اندک پس‌اندازها و نرخ بهره حقیقی بالا باز می‌گرداند. گفته می‌شود که شرکتهای آمریکایی نزدیک‌بین هستند، حال آنکه شرکتهای ژاپنی دوربین‌اند. دست کم بخشی از این تفاوت ملهم از تفاوت در نرخهای حقیقی بهره دارد: نرخ بهره حقیقی بالا

در ایالات متحده شرکتهای آمریکایی را وادار می‌کند که در پی بازگشت سریع سود سرمایه‌گذاریهای خود باشند، حال آنکه نرخهای بهره حقیقی پایین در ژاپن این امکان را به شرکتهای ژاپنی می‌دهد که دست به سرمایه‌گذاری‌های درازمدت بزنند. بنابراین، تغییر در سیاستهای اقتصادی که نرخهای حقیقی بهره را کاهش می‌دهد، «دورنماهای اقتصادی»ای را که شرکتها از منظر آنها به سیاستهای تکنولوژیکی خود می‌نگرند نیز تغییر می‌دهد. اگر نرخهای حقیقی بهره پایین‌تر باشند، شرکتها به پروژه‌های درازمدت و پرخطرتری مانند خلاقیت و نوآوری تمایل می‌یابند و افزایش سرمایه‌گذاری در بخش علم و دانش به پیشرفت سریع در تکنولوژی و بهره‌وری می‌انجامد.

خداحافظی

دموکراسیهای سرمایه‌داری پس از وقوع انقلاب کینز در اقتصاد، به این باور رسیدند که با کنترل بیکاری و تورم، فقر و ثروت، برتری و محدودیت می‌توانند روند رشد سریعتری داشته باشند. بسیاری از این اهداف با گسترش بازده در اقتصادهای بازار و رشد اشتغال تأمین و برآورده شد و در پانزده سال گذشته میزان ثبات به حداکثر و سطح تورم در ایالات متحده به حداقل خود رسید. مارکسیستها معتقدند که سرمایه‌گذاری به حتم نابود خواهد شد. طرفداران محیط زیست می‌گویند اقتصادهای بازار در نهایت در دود و مواد ضایعی که خود تولید کرده‌اند خفه خواهند شد و لیبرالیستها نیز نگران آن هستند که راه‌حلهای دولت بیش از حل مشکل، دردسر به بار آورد. اما افراد بدبین روحیه تجاری را که بازار آزاد ایجاد کرد و به جریان مداوم پیشرفتهای تکنولوژیک منجر شد نادیده گرفتند.

سخنرانی خداحافظی جان مینارد کینز که اکنون نیز چون گذشته مهم و با اهمیت محسوب می‌شود، در ارتباط با مطالعات ما پیرامون اقتصاد کلان، نتیجه‌گیری جامعی به دست می‌دهد:

> بازرگانی و معاملات باعث می‌شوند که ثروتهای این جهان افزایش یابند. اگر بازرگانی تداوم داشته باشد، هر آن چه با صرفه‌جویی بماند، ماحصل صرفه‌جویی و عقل معاش به باد خواهد رفت.

خلاصه

الف. پیامدهای اقتصادی بدهی

۱ـ بودجه‌ها سیستم‌هایی هستند که دولتها و سازمانها برای طراحی و کنترل مخارج و عایدی‌ها از آن استفاده می‌کنند. وقتی عایدی‌های دولت بیشتر از مخارج (یا کمتر) از آن باشد، بودجه‌ها دارای مازاد (یا کمبود) خواهند بود. سیاستهای اقتصاد کلان به سیاستهای مالی شامل جایگاه کلی هزینه و مالیات وابسته هستند.

۲ـ اقتصاددانان بودجه را به دو بخش یا مؤلفه ساختاری و چرخه‌ای تقسیم می‌کنند. بودجه ساختاری محاسبه کننده تأثیر چرخه تجاری بر عایدی‌های مالیاتی، مخارج و کسری بودجه است. برآورد سیاستهای مالی مستلزم توجه دقیق به کسری ساختاری است؛ تغییرات کمبود چرخه‌ای نتیجه تغییرات اقتصادی است، حال آن که کسرهای ساختاری خود دلیل و منشأ تغییرات اقتصادی هستند.

۳ـ دیون دولت همان قروض جمع شده‌ای است که از عموم مردم گرفته شده است. این دیون مجموع کسری‌های گذشته است. یک کمیت مفید در باب حجم دیون، نسبت قروض ـ GDP است که برای ایالات متحده در طول دوران جنگ افزایش یافته و در طول دوره صلح کاهش می‌یابد. دهه هشتاد یک استثناء بود، چون نسبت قروض به GDP در این دوره شدیداً کاهش یافت.

۴ـ نگرانی اقتصاددانان این است که کسری‌های ساختاری دولت در کوتاه‌مدت روی هم انباشته شده و باعث کاهش سطح سرمایه‌گذاری گردد. شدت کاهش سرمایه‌گذاری به بازارهای مالی و پیوندهای بین‌المللی، عوامل تعیین کننده سرمایه‌گذاری و نحوه تأمین بودجه لازم برای جبران کسری‌ها بستگی دارد. امروزه مهمترین حالت آن است که در دوره‌های رکود شدید، از سطح سرمایه‌گذاری ملی (داخلی و خارجی) به دلیل هزینه‌های دولت تا حد قابل ملاحظه‌ای کاسته گردد.

۵ـ تا آنجا که از کشورهای خارجی برای مصرفمان قرض می‌گیریم و متعهد می‌شویم که بهره این دیون خارجی را بپردازیم، فرزندان ما مجبور خواهند شد برای پرداخت دیون ما از میزان مصرف خود بکاهند. اگر ما بدون تغییر در ذخیره سرمایه، برای نسلهای

بعدی خود دیون داخلی به میراث بگذاریم، در عرصه داخلی شاهد عواقب و پیامدهایی خواهیم بود. وضع مالیات برای یک نفر جهت پرداخت بدهی‌های نفر دوم باعث ایجاد خدشه در بهره‌وری و کارآیی می‌شود، اما نباید این حالت را با بدهی به کشوری دیگر خلط کرد.

۶ـ رشد اقتصادی در صورت جایگزین شدن دیون ملی به جای سرمایه، دچار رکود و افت می‌گردد. این حالت هنگامی عارض می‌شود که دیون و قروض جایگزین سرمایه یا دارایی‌های مشخصی شود و از این راه ذخیره سرمایه خصوصی در اقتصاد کشور کاهش یابد. در درازمدت، افزایش دیون دولت باعث کاهش رشد بازده بالقوه و مصرف می‌شود و این امر ریشه در هزینه‌های لازم جهت پرداخت دیون خارجی، ناکارآیی‌های حاصل از وضع مالیات برای پرداخت بهره دیون و کاهش سرمایه به دلیل جایگزین شدن سرمایه.

ب. تثبیت اقتصاد

۷ـ ملل جهان در تعیین سیاستهای پولی و مالی باید دو مسأله را لحاظ کنند: سطح مناسب تقاضای کل و بهترین تلفیق سیاستهای پولی و مالی. تلفیق سیاستهای مالی و پولی در تعیین ترکیب GDP مؤثر است. استراتژی سرمایه‌گذاری بالا مستلزم مازاد بودجه و نیز کاهش نرخهای بهره حقیقی است. این تلفیق در ایالات متحده به وضع سیاستهای تعدیل شده مالی و سیاستهای انقباضی پولی منجر شد که منجر به کاهش نسبت سرمایه‌گذاری به GDP و کاهش روند رشد بازده بالقوه است.

۸ـ پس از انقلاب کینز، بسیاری از اقتصاددانان به سیاستهای ثبات بخش و ضد چرخه‌ای امید بستند. در حقیقت، سیاستهای مالی سیاستهای دست و پاگیرند، به‌ویژه چون جمع‌آوری مالیات و کاهش مخارج در دوران اوج تورم کار دشواری است. در نتیجه، امروز ایالات متحده تقریباً به‌طور کامل برای تثبیت اقتصاد خود به سیاستهای پولی متکی شده است. الگوهای اقتصادسنجی که برای برآورد تأثیر تغییرات سیاستهای پولی بر اقتصاد کلان از تکنولوژیهای آماری سود می‌برند، ثابت کرده‌اند که تغییر در عرضه پول در کوتاه‌مدت اول از همه بر بازده تأثیر می‌گذارد و با گذشت زمان هر چه بیشتر و بیشتر بر قیمتها و دستمزدها تأثیر می‌گذارد.

۹ـ آیا دولتها باید از قواعد ثابت پیروی کنند یا به تصمیمات صلاحدیدی متکی باشند؟ پاسخ این سؤال در بر گیرنده اقتصاد اثباتی و ارزشهای هنجاری بطور همزمان است. محافظه‌کاران معمولاً از پیروی از قواعد حمایت می‌کنند، حال آنکه لیبرالها معمولاً خواستار تنظیم سیاستهای پولی برای نیل به اهداف اقتصادی هستند. مفهوم بنیادی‌تر این است که آیا سیاستهای صلاحدیدی اقتصاد را ثبات می‌بخشند یا به سوی بی‌ثباتی سوقش می‌دهند. اقتصاددانان به نحوی روزافزون بر ضرورت سیاستهای معتبر پافشاری می‌کنند و چه این اعتبار زاییده قواعد ثابت باشد یا رهبری منطقی و عاقلانه. گرایش اخیر میان کشورهای مختلف مهار تورم است که، در حقیقت، سیستم انعطاف پذیری متشکل از قواعدی است که در میان‌مدت غایت خاصی از تورم را مدنظر قرار دهد و هنگامی که شوکهای اقتصادی مهار تورم را بسیار پرهزینه می‌سازند، یک حد معین و مشخص از انعطاف پذیری اقتصادی در کوتاه‌مدت را میسر می‌نمایند.

ج. افزایش رشد درازمدت

۱۰ـ این جمله را به خاطر داشته باشید: «بهره‌وری همه چیز نیست، اما در درازمدت اهمیتی بسیار زیاد پیدا می‌کند.» توانایی یک کشور در پیشبرد معیارهای زندگی در طول زمان تقریباً به‌طور کامل وابسته به توانایی آن در پیشبرد تکنولوژیها و سرمایه مورد استفاده نیروی کار است.

۱۱ـ نرخ پس‌انداز ملی ایالات متحده در دهه گذشته شدیداً کاهش یافته است. مطالعات انجام شده نشانگر کسری مالی فزاینده دولت فدرال به‌عنوان یکی از منابع اصلی مشکل است. اکثر اقتصاددانان معتقدند که کاهش کسری دولت فدرال بهترین راه برای افزایش نرخ پس‌انداز ملی است. این امر مستلزم کاهش سطح مصرف و سوق دادن پس‌اندازها به سوی افزایش بهره‌وری است.

۱۲ـ در سیاستهای خاص افزایش سرمایه‌گذاری باید این واقعیت را مد نظر داشت که ثروت یک ملت بسیار گسترده‌تر از سرمایه‌گذاریهای تجاری و در بر گیرنده دیگر اشکال سرمایه‌های مستقیم و غیرمستقیم، به‌ویژه سرمایه‌های انسانی است.

۱۳ـ پیشبرد رشد اقتصادی همچنین پیشبرد سرعت عامل بهره‌وری کل را نیز در بر دارد، که در حقیقت کل بازده را به ازای هر واحد از درون‌داد محاسبه می‌کند، نقش عمده

دولت حمایت از بازارهای آزاد، حمایت از حقوق دارایی‌های معنوی، پیشبرد رقابت جان دار و تنگاتنگ و حمایت مالی از انجام تحقیقات علمی و تکنولوژیکی است.

مفاهیمی برای مرور

هدف قرار دادن تورم
رشد و بهره‌وری درازمدت
نرخ رو به کاهش پس‌انداز ملی
سیاستهای بازگشت
اشکال مختلف ثروت
رسیدن به مرز تکنولوژی در برابر دور شدن از آن روحیه بازرگانی
تأثیرات درازمدت بر رشد اقتصادی
قروض داخلی در برابر قروض خارجی
اشکال مختلف خدشه در سیستم مالیاتی
جابجایی سرمایه

تثبیت
مدیریت تقاضا
تلفیق سیاستهای مالی و پولی
قوانین ثابت در برابر صلاحدید

اصول اقتصادی دیون و کمبودها
بودجه دولت
کسری بودجه، مازاد و تراز بودجه:
عملی
ساختاری
چرخه‌ای
تأثیر کوتاه‌مدت: کاهش و افزایش سرمایه‌گذاری نسبت قروض به GDP

سؤالاتی برای بحث

۱ـ معمولاً میان مفاهیم بدهی و کسری اختلاط و اشتباه پیش می‌آید. هر یک از موارد ذیل را شرح دهید:

الف. کسری بودجه باعث تعمیق و تشدید دیون دولت می‌گردد.

ب. کاهش کسری باعث کاهش دیون دولت نمی‌گردد.

ج. کاهش دیون دولت مستلزم داشتن مازاد بودجه است.

د. گرچه کسری بودجه در نیمه اول دوره ریاست جمهوری کلینتون تا بیش از پنجاه درصد کاهش یافت، اما دیون دولت همچنان رو به افزایش است.

۲ـ آیا ممکن است که تعهدات دولت با دیون دولت دارای تأثیر جابجا می‌باشد؟ بنابراین اگر دولت وعده دهد که کارگران در آینده به لحاظ بیمه اجتماعی شاهد سود

و مزایای چشمگیری خواهند بود، آیا کارگران احساس خواهند کرد که وضع مالی ایشان بهتر شده است؟ آیا ممکن است در این حالت کمتر از پیش پس‌انداز کنند؟ آیا ذخیره سرمایه نیز کاهش خواهد یافت؟ پاسخ را با استفاده از جدول ۳۳ـ۲ شرح دهید.

۳ـ در هر یک از شرایط ذیل تأثیر حاصله بر قروض دولت، ذخیره سرمایه ملی و بازده حقیقی برنامه دولتی را که خارج از کشور قرض می‌گیرد و پول حاصل را خرج می‌نماید شرح دهید:

الف. سرمایه برای حفر چاه جهت کشف نفت که صادر می‌شود (مثل مکزیک در دهه هفتاد).

ب. غله برای رفع نیاز مردم (مثل جماهیر شوروی سابق در دهه هشتاد).

۴ـ نموداری چون جدول ۳۳ـ۳ رسم کرده و مسیر مصرف و صادرات خالص را با قروض دولتی و بدون آن نشان دهید.

۵ـ شرح دهید که چگونه تغییر در تلفیق سیاستهای پولی و مالی و اخذ سیاستهای انعطاف‌پذیر مالی و سیاستهای سفت و تحت پولی باعث افزایش کسری بودجه، کاهش سرمایه‌گذاری داخلی و افزایش کمبود تجاری یا کسری صادرات خالص می‌گردد.

۶ـ دلایل موافق و مخالف برای برنامه مهار تورم که ضمن آن تعیین غایت تورم در هر سال ضروری است کدامند؟ به‌ویژه مشکلات حفظ تورم در یک حد معین پس از بروز یک شوک شدید در عرضه که باعث بالا رفتن منحنی فیلیپس می‌گردد را شرح دهید. هدف تورم ثابت را با هدف تورم انعطاف‌پذیر مقایسه کنید. (حفظ میزان تعیین شده تورم در این برنامه در دوره‌های ۵ ساله حاصل می‌آید.)

۷ـ نامزدهای سیاسی برای پیشبرد رشد اقتصادی در دهه نود فهرست سیاستهای ذیل را پیشنهاد داده‌اند. برای هر مورد به شکل کیفی تأثیر حاصله بر رشد بازده بالقوه و بازده بالقوه سرانه را شرح دهید. در صورت امکان، برآورد کمی افزایش در رشد بازده بالقوه و بازده بالقوه سرانه را در دهه آینده محاسبه کنید.

الف. کمبود بودجه فدرال را تا ۲ درصد از GDP کاهش داده و نسبت سرمایه‌گذاری به GDP را نیز در همین حد افزایش دهید.

ب. یارانه فدرال را برای برنامه‌های تحقیقات و توسعه تا $\frac{1}{4}$ GDP افزایش داده و فرض کنید که این یارانه باعث می‌شود تحقیقات و توسعه بخش خصوصی نیز در همین

حد افزایش می‌یابد و برنامه تحقیقات و توسعه دارای نرخ اجتماعی عایدی‌ای چهار برابر همین نرخ برای سرمایه‌گذاری خصوصی است.

ج. هزینه‌های دفاعی را تا ۱ درصد از GDP کاهش دهید و ضریب مضاعف را ۲ لحاظ کنید.

د. نرخ مشارکت نیروی کار مؤنث را افزایش دهید، به نحوی که مجموع درون‌دادهای نیروی کار یک درصد افزایش یابد.

ه. سرمایه‌گذاری در بخش سرمایه‌های انسانی (یا آموزش و تعلیم کارگران حین کار) را تا ۱ درصد GDP افزایش دهید.

۸ـ جی. ام. کینز نوشته است: «اگر وزارت خزانه‌داری بطریهای قدیمی را با اسکناس پر می‌کرد و آنها را در معادن قدیمی ذغال سنگ دفن می‌نمود و اجازه می‌داد که شرکتهای خصوصی این اسکناس‌ها را از زیر خاک در آوردند. در این صورت دیگر از بیکاری اثری نخواهد بود و درآمد حقیقی جامعه احتمالاً از گذشته بسیار بیشتر خواهد بود.» (نظریه عمومی، ص ۱۲۹). شرح دهید چرا تحلیل کینز از کاربری برنامه صلاحدیدی کارهای عمومی در طول دوران رکود احتمالاً درست خواهد بود. سیاستهای صحیح مالی و پولی در عین تولید کمیت افزون کالاها و خدمات مفید، چگونه می‌توانند بر سطح اشتغال تأثیری یکسان داشته باشند؟

بخش هفتم

تجارت بین‌الملل و اقتصاد جهانی

فصل سی و چهارم

تجارت بین‌الملل و نرخ‌های ارز

فایده تجارت بین‌المللی، استخدام مؤثرتر نیروهای تولید کننده در سراسر جهان است.

جان استوارت میل

در طول زندگی روزمره به راحتی می‌توان به اهمیت تجارت بین‌المللی پی برد. آمریکا مقادیر زیادی غذا، هواپیما، کامپیوتر و دستگاههای ساخت و ساز به کشورهای دیگر صادر می‌کند و در مقابل مقدار فراوانی نفت، انواع ماشین، کیوی، کالاها و خدمات دیگر را وارد می‌کند. در بیشتر کشورها، خدمات و فرآورده‌های جدیدی که سالها مختص نواحی دیگر بوده حتی از اهمیت بیشتری برخوردار است. در حالی که ممکن است که بیشتر محصولات ملیمان را خود تولید کنیم، به سختی می‌توانیم بگوییم که چه میزان از کالاها و خدماتی که به کار می‌بریم، شامل انواع ساعت، راه‌آهن، حسابداری، پنی‌سیلین، رادار، هیپی‌ها از نبوغ مردم دیر زمانی به‌دست فراموشی سپرده شده در نقاط دور نشأت گرفته است.

چه نیروهای اقتصادی‌ای در پشت تجارت بین‌المللی قرار دارند؟ به بیان ساده، تجارت تخصص را بالا می‌برد و تخصص باعث افزایش قدرت تولید می‌شود. افزایش

تجارت و بالا رفتن قدرت تولید در درازمدت باعث بالا رفتن سطح زندگی تمام ملتها می‌شود. کشورهای مختلف به تدریج به این حقیقت پی برده‌اند که مناسبترین و امن‌ترین راه پیشرفت، باز کردن اقتصاد بر روی سیستم تجارت جهانی است.

در این بخش پایانی، به بررسی اصول حاکم بر تجارت و مالیه بین‌المللی می‌پردازیم. این اصول، سیستم حاکم بر واردات و صادرات کالا، خدمات و سرمایه‌های اقتصادی بین ملتها را تشکیل می‌دهد. اقتصاد بین‌المللی موضوع اصلی بسیاری از پرسشهای بحث‌برانگیز جهان امروز است: ایالات متحده از وارد کردن نصف میزان نفت، یک چهارم تعداد اتومبیل‌های مورد نیاز خود چه سودی می‌برد؟ فایده منطقه آزاد تجاری برای کشورهای آمریکا، کانادا و مکزیک چیست؟ آیا اتخاذ واحد پول مشترک برای تمام کشورهای اروپایی عاقلانه است؟ و چرا ایالات متحده به بزرگترین کشورها بدهکار در دهه گذشته تبدیل شده است؟ بحث و مجادلات داغ و فراوانی بر سر پاسخ دادن به این پرسشها برپاست.

تجارت بین‌المللی در مقابل تجارت داخلی

تجزیه و تحلیل تجارت بین‌المللی با تحلیل بازارهای داخلی چه تفاوتهایی دارد؟ سه تفاوت عمده موجود عبارتند از:

۱. *گسترش فرصت‌های تجاری.* مهمترین مزیت تجارت بین‌المللی گسترده‌تر کردن افق‌های تجاری است. اگر هر ملتی مجبور بود که تنها تولیدات داخلی خود را مصرف کند، جهان هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی در سطح پایین‌تری قرار داشت. شهروندان کانادایی از نوشیدن شراب، آمریکایی‌ها از خوردن موز و بیشتر ملتها از شنیدن جاز و دیدن فیلمهای هالیوود محروم می‌شدند.

۲. *حاکمیت ملتها.* تجارت بین مرزها، افراد و مؤسسه‌های مختلفی را با ملیتهای متفاوت در بر می‌گیرد. هر ملت یک واحد مستقل و مقتدر را تشکیل می‌دهد که نقل و انتقال افراد و کالاها و جریان سرمایه از مرزهای خود را تنظیم می‌کند. این ویژگی در مقابل تجارت داخلی قرار دارد از آنجایی که این نوع تجارت تنها با یک واحد پول سر و کار دارد و بازرگانی و جریان سرمایه درون مرزها آزادانه صورت می‌گیرد و افراد به راحتی برای یافتن فرصتهای تازه از سویی به سوی دیگر مهاجرت می‌کنند. موانع

سیاسی هنگامی بر سر راه تجارت قرار می‌گیرند که گروههای درگیر مخالف بازرگانی خارجی باشند و ملتها برای آن تعرفه و سهمیه وضع کنند. به این کار، اصطلاحاً حمایت‌گرایی گفته می‌شود که در بخش بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳. نرخ *برابری ارز*. اکثر ملتها واحد پول جداگانه‌ای برای خود دارند، مثلاً یک آمریکایی تمایل دارد که قیمت اتومبیلهای ژاپنی (که می‌خرد) را به دلار بپردازد، درحالی‌که شرکت تویوتا متمایل به دریافت ین در مقابل فروش اتومبیلهای خود می‌باشد. سیستم مالی بین‌المللی باید گردش ارز، چه دلار، چه ین، و چه هر واحد پول دیگری را تسهیل و تنظیم کند، وگرنه بازرگانی و تجارت در معرض خطر ورشکستگی قرار خواهد گرفت.

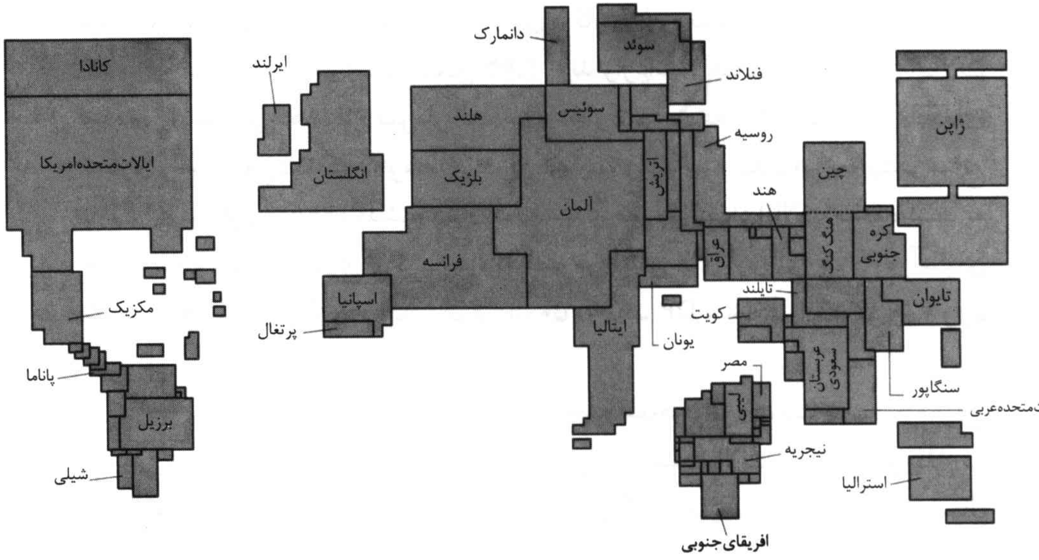

شکل ۳۴ــ۱. کشورهای جهان با مقیاس تجارت بین‌المللی آنها

در این نقشه وسعت هر کشور متناسب با سهم آن در کل تجارت جهانی در سال ۱۹۹۱ کشیده شده است. وسعت کشورهای صنعتی پیشرفته را با وسعت آفریقا و آسیا در این نقشه مقایسه کنید!

[اقتباس از Ronald segal, Michael Kidron در The New state of the world Atlas (اطلس جدید جهانی simon and schusler، نیویورک، ۱۹۹۱)]

الف. مبنای اقتصادی تجارت بین‌الملل

روندهای بازرگانی خارجی

در ابتدا به مقایسه الگوهای تجارت بین‌المللی می‌پردازیم. شکل ۳۴-۱ یک نقشه تجاری است که شکل جهان در صورتی که وسعت هر کشوری با سهم آن در تجارت جهانی متناسب باشد را نشان می‌دهد. توجه کنید که ایالات متحده، کشورهای اروپای غربی و ژاپن چقدر وسیع و باعظمت به نظر می‌رسند درحالی‌که کشور کوچک هنگ‌کنگ بزرگتر از شبه قاره هند به نظر می‌رسد.

اقتصادی که در تجارت بین‌المللی وارد می‌شود، اقتصاد باز نام دارد. معیار مناسبی که برای اندازه‌گیری باز بودن اقتصاد هر کشوری به‌کار می‌رود نسبت صادرات و واردات آن کشور به میزان GDP آن است. شکل ۳۴-۲ روند واردات و صادرات در کشور ایالات متحده را نشان می‌دهد. این نمودار افت سهم تجارت، در دهه ۱۹۳۰ در زمان جنگهای تجاری را نشان می‌دهد که با توسعه پی‌درپی تجارت و برداشته شدن هر چه بیشتر موانع بازرگانی در طول سه دهه گذشته دنبال شده است. معهذا اقتصاد ایالات متحده نسبتاً به خود بسنده است. بسیاری از کشورها، به‌خصوص کشورهای اروپای غربی و آسیای شرقی اقتصاد بسیار بازی دارند و بیش از ۵۰ درصد GDP خود را صادر و یا وارد می‌کنند.

درجه باز بودن بسیاری از صنایع ایالات متحده همچون فولاد، نساجی، لوازم برقی خانگی و خودرو بسیار بالاتر از حدی است که برای اقتصاد ایالات متحده به‌طورکلی در نظر گرفته می‌شود. جدول ۳۴-۱ ترکیب کالایی بازرگانی خارجی این کشور را در سال ۱۹۹۶ نشان می‌دهد.

این داده‌ها مبیّن آن است که علی‌رغم دارا بودن یک اقتصاد صنعتی پیشرفته، آمریکا سالانه مقادیر شگفت‌انگیز و زیادی مواد اولیه (مانند غذا) را صادر و در عوض مقدار زیادی فرآورده‌های تولیدی پیشرفته و سرمایه‌بر (همچون اتومبیل، وسایل مخابراتی و ارتباط جمع را وارد می‌کند. علاوه بر این به مقادیر قابل توجه بازرگانی دو طرفه یا درون صنعتی برمی‌خوریم. یعنی این کشور، در یک صنعت به‌خصوص همزمان هم صادرات و

هم واردات انجام می‌دهد، چرا که لازمه بیشتر کردن تمایز کالاها آن است که هر کشور بتواند موقعیتهای مختلفی را درون یک بازار به‌دست آورد.

منشأ کالایی و خدماتی تجارت بین‌الملل

چه عوامل اقتصادی در پشت الگوهای تجارت بین‌الملل قرار دارند؟ کشورها به دلایل مختلفی تجارت بین‌المللی را مفید ارزیابی می‌کنند. این دلایل عبارتند از: متنوع کردن فرصتهای تولید و کاهش هزینه‌های آن و تفاوت سلیقه ملتهای مختلف.

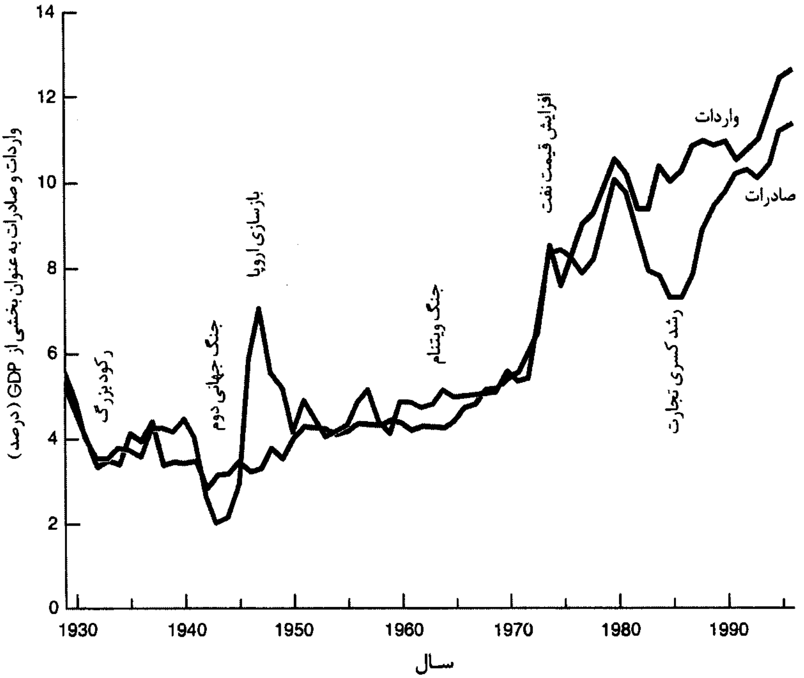

شکل ۳۴ـ۲. بازتر شدن اقتصاد ایالات متحده

همانند دیگر اقتصادهای عمده مبتنی بر بازار، اقتصاد ایالات متحده هم طی نیم قرن گذشته مرزهای خود را بیش از پیش به روی بازرگانی خارجی گشوده است. و نتیجه آن سهم فزاینده تولید و مصرف در تجارت بین‌المللی این کشور است. در اواخر دهه ۱۹۸۰ میزان واردات ایالات متحده به‌طور قابل توجهی از صادرات آن پیشی گرفت و باعث شد که آمریکا به بزرگترین کشور بدهکار جهان تبدیل شود. [منبع: اداره بازرگانی ایالات متحده]

تنوع منابع طبیعی

شاید تنوع امکانات تولیدی ملل مختلف، یکی از دلایل شکل گرفتن تجارت در میان آنها باشد. این امر تا حدودی تفاوت مواهب طبیعی قرار گرفته در اختیار ملتها را نشان می‌دهد. درحالی‌که یک کشور ممکن است از نعمت نفت به‌وفور برخودار باشد، موهبت زمینهای حاصل‌خیز به کشور دیگر داده شده است؛ یا یک کشور کوهستانی که توانایی تولید مقادیر زیادی نیروی هیدروالکتریک را دارد و می‌تواند آن را به همسایه‌هایش بفروشد. درحالی‌که کشور دیگری ممکن است بندرگاههای عمیقی داشته باشد و به یک مرکز کشتیرانی تبدیل شود.

کالاهای تجاری کشور ایالات متحده در سال ۱۹۹۶		
طبقه‌بندی کالاها:	درصد سهم هر کالا در کل	
	صادرات	واردات
مواد اولیه صنعت:		
غذا و انواع نوشیدنی‌ها	۹	۴
نفت و فرآورده‌های نفتی	۱	۸
بقیه کالاها	۲۲	۱۵
فرآورده‌های تولیدی:		
کالاهای سرمایه‌ای		
کامپیوتر و تجهیزات مربوط به آن	۷	۷
هواپیماهای غیرنظامی و تجهیزات مربوط به آن	۵	۱
کالاهای سرمایه‌ای دیگر	۲۷	۱۹
انواع خودرو و قطعات	۱۰	۱۶
لوازم خانگی	۱۱	۲۱
بقیه کالاها	۵	۵
کل	۱۰۰	۱۰۰

جدول ۳۴ـ۱. ایالات متحده مقادیر شگفت‌انگیزی مواد اولیه صادر و در مقابل فرآورده‌های تولیدی زیادی وارد می‌کند.
آمریکا به‌دلیل در اختیار داشتن منابع طبیعی فراوان، مقادیر زیادی مواد اولیه به‌ویژه غذا و ذغال‌سنگ صادر می‌کند. این کشور همزمان مقادیر کثیری فرآورده‌های تولیدی همچون انواع ماشین و دوربین فیلمبرداری وارد می‌کند، زیرا برخی از کشورها در تولید این کالاها تخصص یافته و از صرفه‌جویی مقیاس برخوردارند.

تفاوت سلیقه‌ها

اولویتها دومین دلیل به‌وجود آمدن تجارت است. حتی اگر شرایط تولید در نواحی مختلف یکسان بود، باز هم کشورها به‌دلیل سلیقه‌های مختلفی که در انتخاب کالاها دارند تجارت می‌کردند. به‌عنوان مثال فرض کنید که دو کشور سوئد و نروژ مقادیر یکسانی ماهی از دریا صید کرده و به یک میزان گوشت از دامداری به‌دست آورند. لکن سوئدی‌ها علاقه زیادی به گوشت دارند درحالی‌که نروژی‌ها طرفدار ماهی هستند. بدین ترتیب صادرات دوسویه و مفیدی بین دو کشور صورت می‌گیرد، نروژ به سوئد گوشت و سوئد به نروژ ماهی صادر خواهد کرد. هر دو کشور از این کار سود می‌برند، علاوه بر این که شهروندان آنها نیز با اجابت سلیقه خود شادتر خواهند شد.

کاهش هزینه‌ها

شاید تفاوت هزینه‌های تولید در کشورهای مختلف مهمترین دلیل تجارت باشد. به‌عنوان مثال، فرآیند تولید از صرفه‌جویی مقیاس برخوردار است، بدین معنی که با بالا رفتن میزان تولید متوسط، هزینه آن کاهش می‌یابد. بنابراین اگر کشوری به‌عنوان پیشگام تولید یک کالای به‌خصوص به حجم تولید بالای آن دست پیدا کند، می‌تواند به تولید کننده کلان آن کالا با هزینه کمتر تبدیل شود. صرفه‌جویی مقیاس به کالاهای آن کشور نسبت به کشورهای دیگر هم از نظر فنی و هم از نظر کاهش هزینه برتری قابل توجهی می‌دهد. بنابراین کشورهای دیگر خرید آن کالا را از این تولید کننده عمده با صرفه‌تر از تولید داخلی آن می‌یابند.

به‌عنوان نمونه، وسایل برقی خانگی را در نظر بگیرید. شکی نیست که شرکتی مانند GE یا IBM در آمریکا اگر بخواهد می‌تواند ویدئو تولید کند. ولی هزینه تولید ویدئو برای این شرکت آنقدر ارزان نخواهد بود که بتواند با تولیدکننده‌های ژاپنی مثل Sony که از مزیت تولید کلان و تجربه طولانی ساخت لوازم برقی خانگی برخوردارند رقابت کند. در نتیجه آمریکا تمام ویدئوی مورد نیاز خود را وارد می‌کند. در مورد هواپیمای غیرنظامی قضیه برعکس است. بازار جهانی این کالا را در انحصار ایالات متحده قرار دارد. بوئینگ که بزرگترین صادر کننده آمریکایی محسوب می‌شود از دو مزیت مهم برخوردار است: نخست اینکه این شرکت از سابقه طولانی تولید هواپیماهای مسافربری

امن و قابل اطمینان برخوردار است و این امر مهمی است که هر شرکتی قابلیت رقابت با آن را ندارد. از آنجایی که هواپیماهای جدید بسیار پیچیده بوده و از فن‌آوری پیشرفته‌ای برخوردارند، تولید نمونه‌های قابل اطمینان آنها با قیمت قابل عرضه در بازار به زمان و تجربه زیادی نیاز دارد.

بالا بودن میزان تولید در صنایعی که نیاز به هزینه‌های کلان تحقیقاتی دارند مزیت مهمی به‌حساب می‌آید. بوئینگ به‌عنوان عمده‌ترین تولید کننده هواپیما در جهان می‌تواند هزینه بالای طراحی، ساخت و آزمایش یک هواپیمای جدید را در حجم زیاد فروش خود پخش کند. یعنی این شرکت نسبت به رقبای خود که حجم فروش پایین‌تری دارند، می‌تواند هواپیما را با قیمت کمتری عرضه کند. ایرباس، تنها رقیب بوئینگ از طریق کمکهای مالی چند کشور اروپایی بود که توانست از پس هزینه‌های تحقیقاتی و ساخت و ساز اولیه خود برآمده و به موفقیت دست پیدا کند.

مثال کاهش قیمتها، پدیده مهم بازرگانی درون صنعتی گسترده‌ای که در جدول ۳۴ـ۱ نشان داده شده است را توضیح می‌دهد. چرا آمریکا، کامپیوتر و تجهیزات مربوط به آن را هم وارد و هم صادر می‌کند؟ زیرا این کشور در زمینه ریزپردازنده‌ها تخصص پیدا کرده و به صرفه‌جویی مقیاس رسیده است درحالی‌که تراشه‌های حافظه، مانیتورهای نمایشی و کامپیوترهای جیبی ساخت ژاپن از مزیت ارزان بودن برخوردارند و تمایل این کشور به ایجاد تخصص و صادرات در این زمینه است. الگوهای تخصص درون صنعتی مشابهی در صنایع مربوط به اتومبیل، فولاد، نساجی و بسیاری دیگر از فرآورده‌های تولید دیده می‌شود.

در فصل بعد، دلایل مختلف تجارت از دیدگاه نظریه مزیت نسبی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ب. محاسبه نرخ برابری ارز خارجی

نرخ مبادله ارز

همه ما با بازارهای داخلی آشنا هستیم. وقتی یک آمریکایی پرتقال فلوریدا و یا پیراهن کالیفرنیایی می‌خرد، طبیعتاً بهای آن را به دلار می‌پردازد. خوشبختانه، کشاورز پرتقال کار و تولید کننده لباس هم خواهان دریافت بهای کالای خود به واحد پول آمریکا هستند،

بنابراین داد و ستد آنها با دلار انجام می‌شود و مشکلی هم پیش نمی‌آید. مبادلات اقتصادی داخل یک کشور به سادگی انجام می‌گیرند.

اما اگر یک آمریکایی بخواهد دوچرخه ژاپنی وارد کند، داد و ستد بین آنها پیچیده‌تر می‌شود. تولید کننده دوچرخه خواهان دریافت بهای کالای خود به پول ژاپن است نه به دلار آمریکا. بنابراین طرف آمریکایی معامله مجبور است ابتدا یِن (¥) ژاپنی تهیه کند و با آن بهای کالای ژاپنی را بپردازد. اگر ژاپنی‌ها هم بخواهند کالاهای آمریکایی بخرند، به‌همین صورت است. آنها هم باید دلار آمریکا تهیه کنند. این پیچیدگی تازه به وجود آمده به خاطر مبادله ارز خارجی است.

تجارت بین‌المللی مستلزم به‌کارگیری پولهای رایج متفاوتی است. نرخ مبادله ارز، بهای واحد یک پول رایج بر اساس پول رایج دیگر است. نرخ مبادله ارز در بازار ارز تعیین می‌شود. در این بازار، پول‌های رایج مختلف مبادله می‌شوند.

این پاراگراف کوتاه، اکثر مطالبی که در این بخش توضیح داده می‌شود را در بر می‌گیرد. در ابتدا، به این نکته توجه کنیم که همه کشورهای مهم واحد پول مخصوص خود را دارند ـ واحد پول آمریکا دلار، انگلستان پوند، ژاپن ین، آلمان مارک، مکزیک پزو و غیره است. در محاسبات از رسم تعیین کننده نرخ واحد پول داخلی بر اساس میزان ارز خارجی قابل خریداری با آن استفاده می‌کنیم. به‌عنوان مثال نرخ هر دلار آمریکا برابر با ۱۰۰ ین خواهد بود (¥ ۱۰۰/ $)

برای مبادله واحد پول یک کشور با واحد پول کشور دیگر، آنرا به آن پول خارجی تبدیل می‌کنند. به‌عنوان مثال، اگر یک آمریکایی در سال ۱۹۹۷ به کانادا سفر می‌کرد، در مقابل هر واحد پول کشورش ۱/۴۰ دلار کانادا دریافت می‌کرد. نرخ مبادله دلار با ارز کشورهای مختلف متفاوت است. در اواسط سال ۱۹۹۷ نرخ مبادله هر دلار آمریکا برابر با ۰/۶۲ پوند انگلیس، ۱/۸ مارک آلمان، ۱۱۸ ین ژاپن و ۷/۹۷ پزوی مکزیک بود.

مبادله ارز خرید دوچرخه ژاپنی را برای یک شهروند آمریکایی امکان‌پذیر می‌کند. فرض کنید قیمت دوچرخه ۲۰۰۰۰ ین باشد. شهروند آمریکایی با مراجعه به روزنامه نرخ مبادله هر ین را پیدا می‌کند، که فرض می‌کنیم ۱۰۰ ین در مقابل هر دلار باشد. این فرد با مراجعه به بانک ۲۰۰ دلار کشورش را با ۲۰۰۰۰ ین ژاپن مبادله می‌کند و بدین ترتیب می‌تواند قیمت دوچرخه را به واحد پول درخواست شده بپردازد.

حال می‌توانیم تصور کنیم که واردکننده‌های ژاپنی برای واردات کامیون از آمریکا چه باید بکنند. فرض می‌کنیم که آنها بخواهند یک محموله ۳۶۰۰۰ دلاری را از صادرکننده آمریکایی بخرند. برای اینکار باید پول ژاپنی را به دلار آمریکا تبدیل کنند. اگر قیمت مبادله هر دلار برابر با صدین باشد خواهیم دید که این محموله برای ژاپنی‌ها ۳۶۰۰۰۰۰ ین هزینه خواهد داشت. بازرگانان و توریست‌ها برای انجام معاملات خود به دانستنی‌های بیش از این نیاز ندارند، لکن برای درک اقتصاد مبادله ارز باید نیروهای بنیادی عرضه و تقاضای ارزهای خارجی را تجزیه و تحلیل و نقش بازار ارز را شناسایی کنیم.

بازار ارز

معمولاً نرخ مبادله ارز در زمانهای مختلف ثابت نمی‌ماند، بلکه مانند بیشتر قیمت‌ها هفته به هفته و ماه به ماه بر اساس نیروهای عرضه و تقاضا تغییر می‌کند. بازار ارز به بازاری گفته می‌شود که در آن ارز کشورهای مختلف را مبادله و نرخ مبادله ارز را تعیین می‌کنند. مبادله ارز در سطح خرد در بانکها و مؤسسات زیادی که در این زمینه تخصص داشته باشند انجام می‌شود. بازارهای سازمان یافته در نیویورک، توکیو، لندن و زوریخ روزانه صدها بیلیون دلار ارز را مبادله می‌کنند.

برای نشان دادن نحوه تصمیم‌گیری بازار در مورد قیمت ارز می‌توان از منحنی معروف عرضه و تقاضا استفاده کرد. شکل ۳۴-۳ عرضه و تقاضای دلار آمریکا در معاملات ارزی بین ژاپن و ایالات متحده را نشان می‌دهد.[1]

عرضه دلار ایالات متحده توسط افرادی در این کشور صورت می‌گیرد که برای خرید کالاها، خدمات و یا اسناد مالی ژاپنی نیاز به ین دارند. تقاضا برای دلار از سوی افرادی در ژاپن انجام می‌گیرد که کالاها، خدمات و یا سرمایه‌های آمریکایی را خریداری نموده‌اند و بنابراین نیاز به دلار برای پرداخت قیمت آنها دارند. قیمت تثبیت شده مبادلات - نرخ ارز - قیمتی است که عرضه و تقاضا را به تعادل برساند.

در ابتدا طرف عرضه منحنی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. عرضه دلار ایالات متحده به بازار ارز هنگامی صورت می‌گیرد که آمریکایی‌ها به قصد گذراندن تعطیلات

---

۱. این نمونه ساده شده‌ای است که در آن تنها تجارت دوجانبه بین ژاپن و ایالات متحده در نظر گرفته می‌شود.

در توکیو یا مواردی از این قبیل اقدام به خرید اتومبیل، دوربین فیلمبرداری و یا دیگر کالاهای ژاپنی کرده و نیاز به تهیه ین پیدا می‌کنند؛ یا اینکه با خرید سرمایه‌های ژاپنی همچون سهام کارخانجات آنجا نیاز به مبادله ارز پیدا می‌کنند. به‌طور خلاصه عرضه دلار با خرید کالاها، خدمات و یا سرمایه‌های ژاپنی توسط آمریکایی‌ها صورت می‌گیرد در شکل ۳۴-۴ محور عمودی e نرخ مبادله ارز بر حسب میزان ارز خارجی قابل مبادله با هر واحد پول داخلی - یعنی تعداد ین ژاپن، پزوی مکزیک و یا هر ارز خارجی دیگر که با یک دلار قابل مبادله باشد - را نشان می‌دهد. محور افقی مقدار دلار مبادله شده در بازار را نشان می‌دهد.

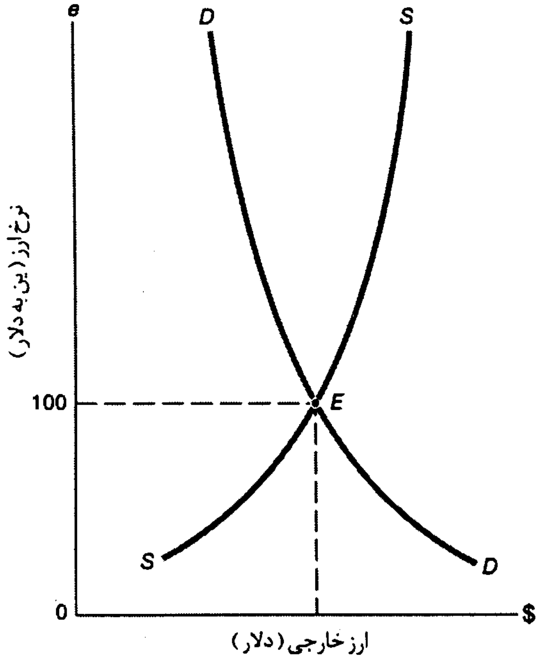

شکل ۳۴-۳. محاسبه نرخ مبادله ارز

در پس عرضه و تقاضا برای ارز، خرید کالا، خدمات و جریانات مالی نهفته است. آنچه که تقاضا برای دلار را برمی‌انگیزد، میل به خریداری کالاها و خدمات آمریکایی از سوی ژاپنی‌ها است و موجبات عرضه دلار را نیز خریداری کالا و سرمایه‌های ژاپنی توسط آمریکایی‌ها فراهم می‌آورد. تعادل در نقطه E برقرار می‌شود. قرارگرفتن نرخ ارز در بالای نقطه E مازاد عرضه دلار را نشان می‌دهد. در این صورت اگر دولت این عرضه اضافی را برای اندوخته‌های رسمی خود خریداری نکند، نیروهای بازار، نرخ مبادله را به پایین می‌کشند تا در نقطه E عرضه و تقاضا با هم برابر شوند.

عرضه دلار ایالات متحده با منحنی صعودی SS نشان داده شده است. نکته اصلی در اینجا آن است که با بالا رفتن نرخ مبادله ارز تعداد ینی که می‌توان به ازای هر دلار خرید بیشتر می‌شود. این بدان معناست که در صورت ثابت ماندن عوامل دیگر قیمت کالاهای ژاپنی نسبت به کالاهای آمریکایی کمتر می‌شود.

از اینرو آمریکایی‌ها تمایل بیشتری به خرید کالاهای ژاپنی پیدا می‌کنند بنابراین عرضه دلار ایالات متحده افزایش می‌یابد. این امر دلیل صعودی بودن منحنی عرضه را نشان می‌دهد. باز هم به مثال دوچرخه باز می‌گردیم. اگر نرخ مبادله ارز از ۱۰۰ ین بابت هر دلار به ۲۰۰ ین افزایش یابد، قیمت دوچرخه‌ای که ۲۰۰۰۰ ین ارزش دارد از ۲۰۰ دلار به ۱۰۰ دلار کاهش می‌یابد. اگر عوامل دیگر هم ثابت بمانند، دوچرخه‌های ژاپنی بیشتر از گذشته نظر آمریکایی‌ها را جلب خواهد کرد و آنان برای خرید تعداد بیشتر آن نیاز به مبادله دلار بیشتری خواهند داشت در نتیجه با بالا رفتن نرخ مبادله ارز، میزان عرضه دلار هم افزایش می‌یابد.

چه عواملی در پس تقاضا برای دلار (که در شکل ۳۴-۳ با منحنی DD که منحنی نشان دهنده میزان تقاضای دلار برای مبادله با ارز خارجی است) نهفته است؟

هنگامی که خارجی‌ها، کالاها، خدمات و سرمایه‌های آمریکایی خریداری کنند، دلار این کشور را تقاضا می‌کنند. به‌عنوان مثال فرض کنید که دانشجویی ژاپنی یک کتاب اقتصادی آمریکایی بخرد، یا اینکه به این کشور سفر کند. او برای پرداخت هزینه این اقلام، دلار آمریکا لازم خواهد داشت. یا اینکه JAL برای تکمیل ناوگان خود یک بوئینگ ۷۶۷ بخرد، این مبادلات تقاضا برای دلار ایالات متحده را افزایش می‌دهد. به‌طور خلاصه *اینکه خارجی‌ها برای پرداخت قیمت کالاها، خدمات و سرمایه‌های آمریکایی‌ای که می‌خرند نیاز به دلار آمریکا دارند.*

منحنی تقاضا در شکل ۳۴-۳ نزولی بوده و نشان می‌دهد که با پایین آمدن ارزش دلار (و بنابراین گرانتر شدن قیمت ین) شهروندان ژاپنی تمایل بیشتری به خرید کالاها، خدمات و سرمایه‌های خارجی پیدا می‌کنند. بنابراین در بازار ارز تقاضای دلار بیشتری می‌کنند. ملاحظه کنید که وقتی نرخ مبادله دلار از ۱۰۰ ین بابت هر دلار به ۵۰ ین کاهش یابد چه اتفاقی می‌افتد. کامپیوترهای ژاپنی که پیش از این به قیمت ¥ ۲۰۰۰۰۰ =($ / ¥ ۱۰۰) × ۲۰۰۰ $ فروخته می‌شد اکنون تنها با قیمتی معادل ¥ ۱۰۰۰۰۰ =($ / ¥ ۵۰) × ۲۰۰۰ $ فروخته می‌شود.

بنابراین خریداران ژاپنی میل بیشتری به خرید کامپیوترهای آمریکایی پیدا می‌کنند و میزان تقاضای دلار ایالات متحده افزایش می‌یابد.

هدف بازار ارز برقراری تعادل میان عرضه و تقاضاست. نیروهای بازار قیمت مبادله ارز را به بالا یا پایین می‌کشند تا میان عرضه و تقاضا تعادل برقرار کنند. نرخ مبادله متعادل، قیمت اصلی را تعیین می‌کند. در این نرخ میزان دلاری که به‌طور دلخواه خریداری می‌شود با میزان دلاری که به‌طور دلخواه فروخته می‌شود برابری می‌کند.

نرخ بازاری مبادله ۱۰۰ ین در برابر هر دلار که در نقطه E در شکل ۳۴ـ۳ نشان داده شده است نرخ متعادل است و هیچ تمایلی به بالا یا پایین رفتن ندارد.

تاکنون بازار ارز را از نظر عرضه و تقاضا برای دلار مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم. لکن این بازار دو واحد پول را در بر می‌گیرد. بنابراین به همین سادگی می‌توانیم عرضه و تقاضا برای ین را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. برای اینکار لازم است یک نمودار بکشید که در آن محور افقی میزان مبادله ین و محور عمودی نرخ ین (یعنی تعداد دلاری که به ازای هر ین می‌توان خرید را نشان دهد. اگر نرخ ‎$/¥ ۱۰۰‎ باز هم تعادل را برقرار کند، این نرخ (یعنی ‎$/¥ ۰/۰۱‎) نرخ دوجانبه خواهد بود. به‌عنوان یک تمرین می‌توانید در این بخش بازار دوجانبه را مورد بررسی قرار دهید. خواهید دید که در این بازار ساده دوجانبه، به ازای هر میزان دلار مبادله شده، همانقدر ین نیز مبادله می‌شود: عرضه دلار مساوی با تقاضا برای ین و تقاضا برای دلار برابر با عرضه ین می‌باشد.

برای درک بازار واقعی ارز، تنها دانستن یک مطلب دیگر ضروری است و آن اینکه، در دنیای واقعی هر کشور واحد پول مختص به خود را دارد، بنابراین لازم است که میزان عرضه و تقاضا برای هر یک از ارزهای موجود را بیابیم؛ و در جهانی که از ملل و کشورهای زیادی تشکیل شده است، تجارت و مبادله ارز نیز چند جانبه خواهدهد بود و عرضه و تقاضا از تمامی نقاط جهان است که نرخ مبادله ارز را تعیین می‌کند.

نظام نرخ‌گذاری ارز

درحالی‌که عمده این بخش به بررسی ابزارهای اولیه تجارت بین‌المللی اختصاص یافته است، دانستن این مطلب که روشهای مختلفی برای تعیین نرخ ارز هر کشور وجود دارد نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. دو نظام عمده‌ای که امروزه اکثراً به کار برده

می‌شوند عبارتند از نرخ‌گذاری ارز به‌صورت متغیر و به صورت ثابت.

در نظام اول، نرخ ارز متغیر بوده و تابع عرضه و تقاضا می‌باشد. در این سیستم که به نظام نرخ‌گذاری متغیر از معروف است (یا در پاره‌ای از موارد به آن نرخ‌گذاری «شناور» ارز هم می‌گویند)، دولتها برای نرخ‌گذاری ارز سیاستی آزاد اتخاذ می‌کنند و سعی بر تعیین نرخ مشخصی برای آن ندارند. بدین معنی که در نظام نرخ‌گذاری متغیر ارز، قیمتهای نسبی ارزهای مختلف در بازار و تحت تأثیر خرید و فروش تجاری و خانگی تعیین می‌شود. اخیراً از این سیستم برای نرخ‌گذاری ارز در ایالات متحده استفاده می‌شود.

سیستم اصلی دیگری که وجود دارد نرخ‌گذاری ثابت می‌باشد. در این تصمیم، دولتها نرخ مبادله پول رایج کشورشان با پول رایج کشورهای دیگر را خود مشخص می‌کنند. نظام واحد پولی طلا بر مبنای سیستم نرخ‌گذاری ثابت استوار بود. سیستم بِرتُن وودز که بعد از جنگ جهانی دوم در بیشتر کشورها به‌کار گرفته می‌شد نیز بر مبنای همین نظام بود. در دهه گذشته، بیشتر کشورهای اروپایی سیستم نرخ‌گذاری متغیر ارز را در پیش گرفته‌اند.

در آخرین بخش از این کتاب، مزایا و مضرّات اقتصادی نظام‌های مختلف نرخ‌گذاری ارز را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اصطلاحات مربوط به تغییرات نرخ ارز

بازارهای ارز خارجی دارای اصطلاحات خاصی هستند. بنابر تعاریف موجود، کاهش قیمت یک ارز در مقابل یک یا تمامی ارزهای دیگر را *کاهش ارزش*[1] می‌نامند. افزایش قیمت یک ارز در مقابل یک ارز دیگر را نیز *افزایش ارزش*[2] می‌نامند. در مثال فوق، وقتی قیمت دلار از ¥۱۰۰/$ به ¥۲۰۰/$ افزایش یافت، ارزش دلار بالا رفت. همچنین می‌دانیم که ین ژاپن نیز دچار کاهش ارزش گشت.

در نمودار عرضه و تقاضا برای دلارهای آمریکا، کاهش نرخ ارز خارجی (e) به منزله کاهش ارزش دلار آمریکا و افزایش e نمایانگر افزایش ارزش است.

1. depreciation 2. appreciation

اغلب معنای اصطلاح «اُفت نسبی» با کاهش ارزش خلط می‌شود. هنگامی از اصطلاح اُفت نسبی[1] استفاده می‌کنیم که کشوری ارزش نرخ پول خود را در مقایسه با یک یا چند پول دیگر تعیین و «تثبیت» کند. در این مورد، افت نسبی وقتی متحقق می‌شود که نرخ تثبیت شده یا قیاسی از راه کاهش قیمت ارزِ دستخوش تغییر شود. *افزایش نسبی*[2] هنگامی متحقق می‌گردد که قیمت رسمی بالا رود.

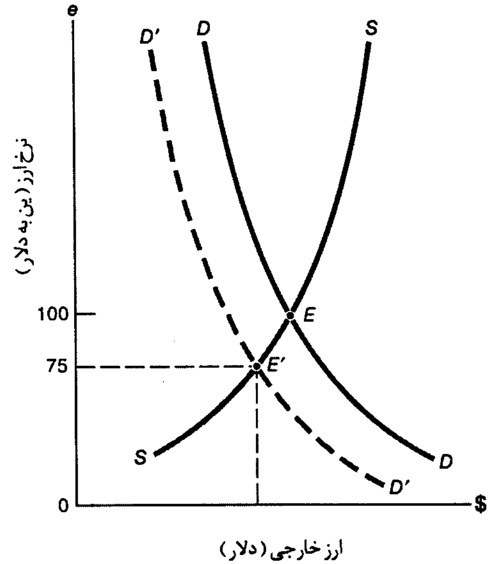

شکل ۳۴ـ۴. کاهش در تقاضا برای دلار منجر به کاهش ارزش دلار می‌گردد.
فرض کنید که یک رکود یا کاهش قیمت در ژاپن باعث کاهش تقاضای ژاپن برای دلار شود. این امر محور تقاضای دلار را به سمت چپ، از DD به D´D´ خواهد برد. نرخ ارز دلار دچار کاهش ارزش می‌شود، حال آن که ین شاهد افزایش ارزش خواهخد بود. چرا نرخ ارز جدید باعث کاهش خرید کالاهای ژاپنی توسط آمریکایی‌ها می‌گردد؟

برای مثال، در دسامبر سال ۱۹۹۴ مکزیک با پایین آوردن قیمت رسمی برای حمایت از واحد ارز پزو از ۳/۵ پزو در برابر ۱ دلار به ۳/۸ پزو در ازای ۱ دلار موجبات افت نسبی ارز کشور خود شد. مکزیک خیلی زود متوجه شد که نمی‌تواند در برابر دلار از پزو

1. devaluation 2. revaluation

حمایت کند و از این رو نرخ ارز خود را «شناور» نمود. در این دوره ارزش پزو بیشتر کاهش یافت یا به عبارت دیگر دچار افت نسبی بیشتری شد. *وقتی ارز یک کشور به لحاظ ارزش در مقایسه با ارز کشوری دیگر کاهش می‌یابد، می‌گوییم که پول داخلی دچار کاهش ارزش و پول خارجی دستخوش افزایش ارزش گشته است.*

وقتی نرخ ارز رسمی یک کشور خارجی پایین می‌آید، می‌گوییم که ارز دچار افت نسبی شده است. افزایش نرخ ارز رسمی یک کشور خارجی را نیز اصطلاحاً افزایش نسبی می‌نامیم.

تأثیرات ناشی از تغییر در تجارت

اگر در تقاضا تغییراتی ایجاد شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ برای مثال، ممکن است در ژاپن رکود اقتصادی شدیدی ایجاد شود یا ممکن است دولت ژاپن جهت حمایت از تولیدات داخلی برای واردات کالاهای آمریکایی سهمیه یا محدودیت‌هایی قائل شود.

در هر یک از این موارد میزان تقاضا برای دلارهای آمریکا کاهش خواهد یافت. نتیجه این امر در شکل ۳۴ـ۴ نشان داده شده است. کاهش خرید کالاها و خدمات و سرمایه‌گذاری‌های آمریکا باعث کاهش میزان تقاضا برای دلار آمریکا در بازار می‌شود. این تغییر با حرکت منحنی تقاضا به سمت چپ نشان داده می‌شود. نتیجه کاهش نرخ ارز خارجی خواهد بود ـ یعنی ارزش دلار کاهش و ارزش ین افزایش خواهد یافت. با کاهش نرخ ارز، مقدار دلارهای عرضه شده توسط آمریکایی‌ها به بازار نیز اُفت پیدا خواهد کرد، چون حال کالاهای ژاپنی گران‌تر از پیش می‌شوند. به‌علاوه، مقدار دلارهای مورد تقاضا در ژاپن نیز کاهش می‌یابد و دلیل این امر نیز رکود و اخذ سیاستهای حمایتی است. اما نرخ‌های ارز تا چه حد تغییر می‌کنند؟ پاسخ این است که درست تا همان اندازه که میزان عرضه و تقاضا مجدداً متعادل شوند. در مثال شکل ۳۴ـ۴ ارزش دلار از ¥۱۰۰$ به ¥۷۵$ کاهش خواهد یافت.

برابری قدرت خرید و نرخ‌های ارز

در کوتاه‌مدت، نرخهای ارز تعیین شده در بازار در برابر سیاست‌های پولی، حوادث سیاسی و تغییر در سطح توقعات بسیار غیرثابت و شناورند. اما در درازمدت به اعتقاد

اقتصاددانان نرخ‌های ارز مقدمتاً بر اساس قیمتهای نسبی کالاها در کشورهای مختلف تعیین می‌گردند. یکی از نتایج این امر پیدایش نظریه *برابری قدت خرید* (PPP) *نرخ‌های ارز* است. در این نظریه، نرخ ارز یک کشور باعث می‌شود که هزینه خرید کالاهای تجاری در داخل کشور با هزینه خرید همین کالاها در خارج از کشور برابر گردد.

یک مورد خاص *قانون قیمت واحد* است که می‌گوید (صرف‌نظر از هزینه‌های حمل و نقل و موانع تجاری) کالاهای مشابه در تمامی بازارها باید به یک قیمت فروخته شود. بنابراین نظریه PPP را می‌توان با ذکر مثالی ساده شرح داد. فرض کنید که قیمت یک سبد کالاهای بازار (خودرو، جواهرات، نفت، مواد غذایی و امثالهم) در ایالات متحده ۱۰۰۰ دلار و در مکزیک ۱۰۰۰۰ پزو است. با نرخ ارز ۱۰۰ پزو در ازای یک دلار، قیمت کالایی در مکزیک ۱۰۰ دلار است. با توجه به قیمتهای نسبی و تجارت آزاد مابین دو کشور، انتظار می‌رود شرکتها و مصرف‌کنندگان آمریکایی در سرتاسر مرز در پی خرید کالاهای موردنظرشان با قیمهای بالنسبه ارزان‌تر مکزیک برآیند. نتیجه این امر واردات بیشتر از مکزیک و افزایش تقاضا برای پزوهای مکزیکی است. این امر باعث می‌شود که نرخ تبادل پزوی مکزیک در مقایسه با دلار آمریکا افزایش یابد، بدین ترتیب برای خرید همان پزوهای پیشین به دلارهای بیشتری نیاز خواهد بود. در نتیجه، قیمت کالاهای مکزیکی برحسب دلار به‌رغم عدم تغییر قیمتها بر حسب پزو، بالا می‌رود.

این فرایند کی به پایان خواهد رسید؟ بر اساس قانون قیمت واحد، در صورت همانندی قیمتها در دو کشور نرخ تبادل پزو در برابر یک دلار به ۱۰ کاهش خواهد یافت. تنها در این نرخ تبادل است که قیمت سبد بازار کالاها در هر دو بازار برابر خواهد شد. اگر یک دلار معادل ۱۰ پزو باشد، می‌گوییم که ارزهای دو کشور برای کالاهای تجاری دارای قدرت خرید برابر خواهند بود.

بر اساس اصل PPP همچنین در کشورهایی که در آنها نرخ تورم بالاست، ارزش ارز نیز رو به کاهش خواهد نهاد. برای مثال، اگر نرخ تورم در کشور الف برابر ۱۰ درصد و نرخ تورم در کشور ب معادل ۲ درصد باشد، پول رایج کشور الف در مقایسه با پول رایج کشور ب سالانه معادل تفاوت نرخهای تورم دو کشور، یعنی ۸ درصد دچار افت ارزش خواهد شد. به همین نحو می‌توان گفت که تورم در روسیه ظرف یک سال باعث افزایش ۱۰۰ برابر قیمتها می‌شود، حال آنکه قیمتهای ایالات متحده لایتغیر باقی می‌مانند. بر اساس نظریه PPP، ارزش روبل روسیه تا ۹۹ درصد کاهش می‌یابد تا یک بار دیگر قیمتها

در آمریکا و روسیه با یکدیگر به حالت توازن برسند.

باید محض هشدار بگوییم که نظریه PPP فقط نوعی تقریب است و نمی‌تواند نوسان دقیق نرخ‌های ارز را پیش‌بینی کند. نقصان نظریه PPP را می‌توان در رابطه دلار آمریکا و ین ژاپن در دهه گذشته به خوبی درک کرد. نرخ تبادل این دو ارز حداکثر ۱۶۸ ین در برابر ۱ دلار و حداقل ۸۵ ین به ازای یک دلار بوده است؛ حال آن که اکثر اقتصاددانان سطح PPP را حدود ۱۲۰ ین در برابر ۱ دلار برآورد می‌کنند. موانع تجاری، هزینه‌های حمل و نقل و ارائه خدمات غیرتجاری باعث می‌شود که قیمت‌ها در کشورهای مختلف نوسان چشمگیری بیابند. به‌علاوه، جریان‌های مالی در کوتاه‌مدت بر جریان‌های تجاری تأثیر می‌گذارند. بنابراین گرچه که نظریه PPP برای برآورد نرخ‌های ارز در درازمدت تمهید مفیدی است، اما نرخ‌های ارز ممکن است سال‌های سال از سطح PPP خود فاصله بگیرند.

PPP و بزرگی کشورها: به هر ترتیب، ایالات متحده در سرتاسر جهان صاحب بزرگترین اقتصاد است. اما کدام کشور در مرتبه بعدی قرار دارد؟ ژاپن، آلمان، روسیه یا کشوری دیگر؟ شاید بپندارید که پاسخ دادن به این سؤال نیز چون اندازه‌گیری بلندا و یا وزن یک شیء کار ساده‌ای است. اما مشکل این است که ژاپن بازده ملی خود را برحسب ین برآورد می‌کند، حال آن که آلمان همین کار را بر اساس مارک و آمریکا با دلار انجام می‌دهند. مقایسه سطوح بازده این کشورها مستلزم تبدیل ارزهای آنها به ارزی واحد است.

شیوه معمول آن است که از نرخ ارز بازار استفاده کنیم تا هر یک از ارزهای فوق را به دلار بدل کنیم، و بر اساس این رویکرد و عملکرد می‌توان گفت که ژاپن بعد از آمریکا بزرگترین اقتصاد جهان را دارد. اما استفاده از نرخ بازار دو مشکل در بر دارد: اول، به این دلیل که نرخ‌های بازارگاه به شدت دچار افت و صعود می‌شوند و بزرگی کشورها نیز ممکن است سالانه ۱۰ یا ۲۰ درصد تغییر یابد. به‌علاوه، با استفاده از نرخ‌های ارز بازار بسیاری از کشورهای فقیر دارای بازده ملی بسیار ناچیزی محسوب خواهند شد.

امروزه اقتصاددانان عموماً برای مقایسه معیارهای زندگی در کشورهای مختلف استفاده از نرخ‌های ارز PPP را ترجیح می‌دهند. آن‌گونه که در جدول ۳۴ـ۲ آمده، این تفاوت‌ها ممکن است بسیار فاحش و چشمگیر باشند. وقتی از نرخ ارز بازار

استفاده می‌کنیم، بازده‌های کشورهای کم‌درآمدی چون چین و هند کم اهمیت جلوه داده می‌شوند. دلیل این امر آن است که بخش چشمگیری از بازده این کشورها حاصل خدماتی است که شدیداً از نیروی کار استفاده می‌کنند، خدماتی که در این کشورها با نرخ پایین دستمزدها بسیار ارزان تمام می‌شوند. از این رو وقتی نرخ‌های ارز PPP شامل قیمتهای کالاهای غیرتجاری را محاسبه می‌کنیم، GDP کشورهای کم‌درآمد در مقایسه با قیمت در کشورهایی که نرخ دستمزد بالا دارند، افزایش می‌یابد. برای مثال، وقتی از نرخ‌های ارز PPP استفاده می‌شود، GDP چین ۵ برابر سطح محاسبه شده GDP برحسب نرخهای ارز بازار خواهد بود. به‌علاوه، بر اساس نرخ‌های ارز PPP، چین از آلمان نیز پیشی می‌گیرد و به سومین اقتصاد بزرگ جهان بدل می‌گردد.

	GDP با استفاده از نرخهای ارز بازار (میلیارد دلار)	GDP با استفاده از نرخهای ارز بازار PPP (میلیارد دلار)
ایالات متحده	۶۶۴۸	۶۶۴۸
ژاپن	۴۵۹۱	۲۸۰۲
چین	۵۲۲	۲۴۷۳
آلمان	۲۰۴۶	۱۵۵۸
هند	۲۹۴	۱۱۷۴
فرانسه	۱۳۳۰	۱۱۱۷
انگلیس	۱۰۱۷	۹۹۷
اندونزی	۱۷۵	۷۱۴
روسیه	۳۷۷	۶۵۵
مکزیک	۳۷۷	۶۳۵
فیلیپین	۶۴	۱۸۵
مالزی	۷۱	۱۷۱
نیجریه	۳۵	۱۵۰
هونگ‌کونگ	۱۳۲	۱۲۸

جدول ۳۴ـ۲. محاسبات حجم نسبی ملل را تغییر می‌دهند، ۱۹۹۴

استفاده از نرخ‌های ارز PPP باعث تغییر جایگاه کشورها در مقایسه با یکدیگر می‌شود. بعد از افزایش قدرت خرید درآمدها چین از یک کشور متوسط‌الحال به یک ابرقدرت اقتصادی بدل می‌شود [منبع: بانک جهانی]

ج. توازن پرداخت‌های بین‌المللی

حساب تراز پرداخت

اقتصاددانان با بررسی صورت وضعیت‌های درآمد و ترازنامه‌ها همواره حساب سود و زیان را نگه می‌دارند. در عرصه اقتصاد بین‌الملل، حساب‌های کلیدی همان توازن پرداخت‌های یک کشور است. *توازن پرداخت‌های بین‌المللی* یک کشور صورت وضعیت سیستماتیک تمامی معاملات اقتصادی آن کشور با جهان خارج است و مؤلفه‌های اصلی آن شامل حساب‌های جاری و حساب‌های سرمایه هستند. ساختار اصلی توازن پرداخت‌ها در جدول ۳ـ۳۴ نشان داده شده و تک‌تک عناصر آن در ذیل شرح داده شده است

بدهکاران و بستانکاران

در توازن پرداخت‌ها نیز چون هر حساب دیگری هر معامله‌ای با یکی از علامتهای جمع یا منها ثبت می‌شود.

اگر در معامله‌ای پول خارجی نصیب ملتی شود، آن را بستانکار می‌نامیم و در قالب ستون بستانکاری ثبتش می‌کنیم. اگر معامله‌ای مستلزم صرف پول خارجی باشد، آن را بدهی می‌نامیم و به‌عنوان عاملی منفی در قالب ستون بدهکاری ثبتش می‌کنیم. در کل، صادرات را بستانکاری و واردات را بدهی تلقی می‌کنیم.

با صادرات می‌توان ارز خارجی به دست آورد، بنابراین آن را نوعی بستانکاری می‌دانیم. واردات مستلزم صرف ارز خارجی است، بنابراین آن را نوعی بدهکاری محسوب می‌نماییم. حال وارد کردن یک دوربین ژاپنی را توسط آمریکا چگونه ثبت می‌کنیم؟ از آن جا که نهایتاً برای خرید این دوربین ین ژاپن می‌پردازیم، روشن است که این معامله را یک بدهی محسوب می‌کنیم. بهره و درآمد تقسیم شده حاصل از سرمایه‌گذاری‌های دریافتی توسط آ ریکا در خارج از این کشور را چگونه محاسبه می‌کنیم؟ روشن است که این سرمایه‌گذاری‌ها اقلام بستانکاری چون صادرات هستند، چون در نهایت ارز خارجی نصیب ما خواهند کرد.

جزئیات توازن پرداختها

توازن حساب جاری. کلیت اقلامی که در بخش اول در جدول ۳۴ـ۳ آمد را توازن یا *تراز حساب جاری* می‌نامند. این تراز شامل کلیه اقلام درآمد و هزینه می‌شود ـ واردات و صادرات کالاها و خدمات، درآمد حاصل از سرمایه‌گذاری و پرداختهای انتقالی. تراز حساب جاری مشابه درآمد خالص یک ملت است. به‌لحاظ معنایی می‌توان آن را مشابه صادرات خالص در حساب‌های بازده ملی قلمداد کرد.

در گذشته، بسیاری از نویسندگان توجه خود را به *تراز تجاری* معطوف می‌کردند که شامل واردات و صادرات کالاهای تجاری می‌شود. تلفیق واردات و صادرات در جدول ۳۴ـ۱ نمایش داده شده است. کالاهای مورد نظر عمدتاً شامل کالاهای تجاری (چون مواد غذایی و سوختی) و نیز کالاهای مصنوع می‌گردد. در دوره‌های پیشین، سوداگران در پی ایجاد مازاد تجاری (افزونی صادرات در برابر واردات) بودند و آن را «تراز مطلوب تجاری» می‌خواندند. آنها سعی داشتند از «تراز نامطلوب تجاری» حذر کنند و منظورشان از این اصطلاح کسری تجاری (افزونی واردات در برابر صادرات) بود. این نوع نگرش تا دوره ما که بسیاری از ملل در پی مازادهای تجاری‌اند نیز تداوم یافته است.

امروزه، اقتصاددانان از استفاده از این اصطلاحات حذر می‌کنند، چون کسری تجاری ضرورتاً امری منفی و آسیب‌زا نیست. گاهی ممکن است یک ملت دچار کسری تجاری شود و دلیل آن نیز از این قرار باشد: بهره‌وری داخلی سرمایه بسیار بالاست و واردات تجهیزات سرمایه‌ای در درازمدت باعث افزایش درآمد ملی خواهد شد.

به‌علاوه، در عرصه تجارت بین‌المللی خدمات ارائه شده اهمیتی روزافزون یافته‌اند. خدمات شامل اقلامی چون حمل و نقل در قالب کشتی‌رانی، خدمات مالی و سفرهای خارجی است. عنصر سوم در حساب جاری عبارت است از *درآمد سرمایه‌گذاری* که شامل عایدی‌های حاصل از سرمایه‌گذاریهای خارجی است (یعنی عایدی‌های حاصل از دارایی‌های ایالات متحده در خارج از این کشور). یکی از پیشرفت‌های مهم ظرف دو دهه گذشته توسعه خدمات و درآمد سرمایه‌گذاری است. عنصر نهایی انتقال‌هاست، یعنی پرداخت‌هایی که به ازای کالاها و خدمات پرداخت نمی‌شوند.

در جدول ۳۴ـ۴ خلاصه‌ای از تراز پرداخت‌های بین‌المللی ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ ارائه شده است. به دو بخش عمده این تراز توجه کنید: حساب جاری و حساب

سرمایه. هر یک از اقلام همراه با نام آن در ستون (a) آورده شده است. اعتبارات در ستون (b) آمده، حال آن که ستون (c) نشان دهنده بدهکاری‌هاست. ستون (d) فهرست بدهکاری‌ها یا بستانکاری‌های خالص را نشان می‌دهد. اگر در تراز قلمی به ذخیره ارزهای خارجی اضافه شود (ستون اعتبار را نشان خواهد داد و اگر کل اقلام از عرضه ارز خارجی ما کسر شود، ستون نمایانگر بدهکاری‌های ما خواهد بود.

در سال ۱۹۹۶ صادرات کالاهای تجاری اعتباری معادل ۶۱۲ میلیارد دلار عاید ما کرد. اما واردات کالاهای تجاری بدهکاری ۸۰۳ میلیارد دلاری‌ای را به ما تحمیل کرد. تفاوت خالص میان اعتبارات و بدهی‌ها معادل ۱۹۱ میلیارد دلار بدهی بود. این کمبود بودجه تجاری در فهرست (d) ارائه شده است، یعنی در ردیف اول. (باید بدانید که چرا علامت جبری به جای + با ـ نمایش داده شده است. از مشاهده جدول چنین برمی‌آید که خدمات باعث ایجاد مازاد شده است، حال آنکه درآمد سرمایه‌گذاری خالص نزدیک به صفر بود. به این ترتیب کمبود بودجه حساب جاری ما در سال ۱۹۹۶ معادل ۱۴۸ میلیارد دلار شد.

۱. حساب جاری	**۲. حساب سرمایه**
کالاهای تجاری (یا «تراز تجاری»)	خصوصی
خدمات	دولت
درآمد سرمایه‌گذاری	تغییرات در اندوخته رسمی
انتقال‌های یکطرفه	غیره

جدول ۳۴ـ۳. تراز پرداخت‌ها دو بخش بنیادی دارد.

حساب جاری نمایانگر هزینه و وصولی‌های حاصل از کالاها و خدمات به همراه پرداختهای انتقالی است. حساب سرمایه شامل میزان خرید و فروش دارایی‌هاست. یک اصل مهم این است که این دو حساب باید برآیندی معادل صفر داشته باشند.

حساب سرمایه. حال کار تحلیل حساب جاری را به پایان رساندیم. اما ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ چگونه بودجه لازم برای جبران کمبود حساب جاری‌اش را که معادل ۱۴۸ میلیارد دلار بود تأمین کرد؟ آمریکا مجبور بود یا وام بگیرد (یا دارایی‌های خارجی‌اش را کاهش دهد، چون بنا بر عُرف شما باید بابت آن چه که می‌خرید یا پول

بدهید و یا مقروض شوید. این امر بدان مفهوم است که *تراز پرداخت‌های بین‌المللی* در *کل نشانگر تراز نهایی صفر باشد.*

تراز پرداختهای آمریکا، سال ۱۹۹۶ (میلیارد دلار)				
بخش	(a) اقلام	(b) بستانکاری‌ها (+)	(c) بدهکاری‌ها (-)	(d) بستانکاریها یا بدهکاریهای‌خالص
۱	**حساب جاری**			-۱۴۸
	a. تراز تجاری کالاها	۶۱۲	-۸۰۳	-۱۹۱
	b. خدمات	۲۳۷	-۱۵۷	۸۰
	c. درآمد سرمایه‌گذاری	۲۰۶	-۲۰۴	۳
	d. انتقال یک جانبه			-۴۰
۲	**حساب سرمایه**			۱۴۸
	[قرض دادن (-) یا قرض گرفتن (+)]			
	a. خصوصی شامل ناهماهنگی آماری)			۲۰
	b. دولت			
	تغییر در اندوخته رسمی ایالات متحده			۷
	دیگر تغییرات دولتی خارجی			۱۲۱
	مجموع حساب جاری و سرمایه			۰

جدول ۳۴-۴. عناصر اصلی تراز پرداخت‌ها

[منبع: وزارت تجاری ایالات متحده، تحقیق در مورد *تجارت رایج*، سپتامبر ۱۹۹۷]

معاملات حساب سرمایه معاملات دارایی‌ها میان آمریکایی‌ها و خارجی‌هاست. برای مثال، خرید اوراق بهادار دولت آمریکا توسط صندوق مستمری ژاپنی یا خرید بورس در شرکتی ژاپنی توسط یک آمریکایی از همین نوع معاملات محسوب می‌شود.

با استفاده از اصل زیر به سادگی می‌توان تشخیص داد که چه اقلامی جزو بستانکاری‌ها و چه اقلامی جزو بدهکاری‌ها محسوب می‌شوند: همیشه تصور کنید که

ایالات متحده در حال صادرات و واردات سهام، اوراق قرضه یا دیگر انواع اوراق بهادار است، یا به دیگر کلام همواره در حال صادرات و واردات IOU در ازای ارزهای خارجی است. در این صورت می‌توانید *این صادرات و واردات اوراق بهادار را* همچون *دیگر صادرات و واردات معمول* تصور کنید.

وقتی برای جبران کسری حساب جاری از کشوری خارجی پول قرض می‌کنیم، درواقع، IOU (در قالب حواله‌های وزارت دارایی) را به خارج ارسال می‌کنیم و در ازای آن ارزهای خارجی به دست می‌آوریم. حال آیا با بستانکاری روبروییم یا بدهی؟ مسلماً بستانکاری، چون در نهایت ارزهای خارجی را به ایالات متحده وارد کرده‌ایم.

به همین نحو، اگر بانکهای ایالات متحده برای تأمین بودجه کارخانه مونتاژ کامپیوتر در مکزیک به این کشور وام بدهد، بانکهای ایالات متحده، درواقع، IOU را از مکزیک وارد می‌کند و در نتیجه ارزهای خارجی را از دست می‌دهد. این امر در تراز پرداختهای ایالات متحده بی‌شک یک بدهکاری محسوب می‌شود.

خط ۲ نشان می‌دهد که ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ یک قرض‌گیرنده صرف بوده است: ما بیش از آن‌که به خارجی‌ها وام بدهیم، در خارج از کشور قرض گرفته‌ایم. ایالات متحده در آن زمان یک صادر کننده صرف IOU (قرض گیرنده صرف) به ارزش ۱۴۸ میلیارد دلار بوده است.[1]

اندوخته‌های رسمی. یک بخش از حساب سرمایه هست که ویژگی خاصی محسوب می‌شود: خطی که تغییرات موجود در اندوخته رسمی را می‌نمایاند. وقتی در تمامی کشورها نرخ‌های ارز صرفاً در بازار تعیین شوند، مدخل خط ۲ (c) در جدول ۳۴-۴ باید صفر باشد. وقتی کشورها در بازارهای ارز خارجی «مداخله» کنند، سعی می‌کنند از طریق خرید و فروش ارزهای خارجی بر نرخ ارز تأثیر بگذارند. این امر در تراز پرداخت‌ها به مثابه تغییر در اندوخته‌های رسمی نمود می‌یابد.

خواهیم دید که وقتی کشورها نرخ‌های ارز را تثبیت کرده و از نرخ‌های ارز رسمی

---

۱. در همهٔ آمارهای اقتصادی خطاهای آماری وجود دارد (که مغایرت آماری در حساب تعادل تراز پرداختها خوانده می‌شود). این خطا انعکاس این واقعیت است که بسیاری از کالاها و فعالیتهای مالی ثبت نمی‌شوند (از معاملات کوچک گرفته تا معاملات مواد مخدر). ما خطا و مغایرت آماری را در حساب سرمایه‌خارجی در خط دوم در جدول ۳۴-۴ آورده‌ایم.

حمایت کنند، اندوخته‌های رسمی نقشی بسیار حیاتی ایفاء خواهند کرد. وقتی کشوری از نرخ ارز رسمی‌اش دفاع می‌کند، می‌توان گفت که این کار را از طریق خرید و فروش ارزهای خارجی انجام می‌دهد. این امر به ایجاد تغییر در اندوخته‌های رسمی می‌انجامد. بالعکس، وقتی کشورها نرخهای ارز خود را در بازار تعیین می‌کنند (یا نرخ‌های ارز شناور دارند)، میزان مداخله دولت بسیار کم و تغییرات در اندوخته‌های رسمی نیز بسیار ناچیز خواهند بود. در بازارهای امروزی که هر دم بیشتر و بیشتر یکپارچه و مرتبط می‌شوند، جریان‌های سرمایه تحت الشعاع معاملات دارایی‌های خصوصی قرار می‌گیرند.

نرخ‌های ارز و تراز پرداخت‌ها

حال می‌توان به رابطه نرخ‌های ارز با نوسانات تراز پرداخت‌ها پی برد. درساده‌ترین مورد، فرض کنید که نرخهای ارز به‌واسطه عرضه و تقاضا تعیین شوند. به یاد آرید که بعد از اتحاد دو آلمان، وقتی بانک مرکزی آلمان تصمیم گرفت برای مبارزه با تورم، نرخ‌های بهره را بالا ببرد چه اتفاقی افتاد. بعد از اخذ سیاستهای انقباضی پولی، خارجی‌ها بعضی از دارایی‌های خود را به مارک آلمان بدل کردند تا از نرخ‌های بالای بهره در آلمان سود ببرند. این امر باعث افزایش تقاضای مارک آلمان با همان نرخ تبادل قدیمی شد. به دیگر کلام، با نرخ ارز خارجی قدیمی، مردم مارک‌های آلمان را می‌خریدند و ارزهای دیگر را می‌فروختند.

این جاست که نرخ ارز نقش خود را به‌عنوان عامل ایجاد توازن ایفاء می‌کند. با افزایش تقاضا برای مارک آلمان، ارزش این ارز بالا رفت و ارزش ارزهای دیگر مانند دلار کاهش یافت. نوسان نرخ ارز آنقدر ادامه یافت که حساب‌های جاری و سرمایه مجدداً به سطح توازن رسیدند. درک نحوه ایجاد توازن برای حساب جاری بسیار ساده است. در اینجا افزایش ارزش مارک باعث گران‌تر شدن کالاهای آلمانی و کاهش صادرات آلمان و افزایش واردات این کشور شد. این دو عامل با هم باعث کاهش مازاد حساب جاری آلمان شد.

نوسانات نرخ ارز چون محور توازن عمل می‌کند تا اختلال در تراز پرداخت‌ها را از بین ببرد.

چرخه‌های زندگی در تراز پرداخت‌ها

بررسی تاریخ اقتصادی کشورهای صنعتی نشان می‌دهد که آنها حین تبدیل از مقروضان جوان به بستانکاران مسن در تراز پرداخت‌هایشان دچار چرخه‌های زندگی مشابهی می‌شوند. این چرخه با تغییرات مربوط به تاریخ ویژه هر کشور در اقتصادهای پیشرفته آمریکای شمالی، اروپا و جنوب شرق آسیا محسوس است. مراحل مختلف این چرخه را می‌توان با بررسی کوتاه تاریخ توازن پرداخت‌ها در ایالات متحده شرح داد.

۱. کشوری *جوان* که قروضش هر دم بیشتر می‌شود. از زمان جنگ *انقلابی* تا جنگ داخلی، ایالات متحده بیش از آن که صادرات داشته باشد واردات داشت. اروپا تفاوت کمّی میان واردات و صادرات را به آمریکا قرض می‌داد و کشور از این طریق توانست برای خود ذخیره سرمایه‌ای گرد آورد. ایالات متحده در آن زمان کشور نوعی جوانی بود که هر دم بر میزان قروضش افزوده می‌شد.

۲. کشور *بالغ مقروض*. حدوداً از سال ۱۸۷۳-۱۹۱۴ تراز تجاری ایالات متحده به‌تدریج دارای مازاد شد. اما رشد بهره قروض خارجی به دلیل بدهی‌های پیشین باعث می‌شد که حساب جاری کمابیش تراز باشد. نوسانات سرمایه نیز در حینی که وام‌دهی و ارائه اعتبار جبران قروض و دیون را می‌کرد، کمابیش از تراز برخوردار بود.

۳. کشور جوان *وام دهنده*. در طول جنگ جهانی اول ایالات محده سطح صادرات خود را به شدت افزایش داد. شهروندان آمریکایی و دولت به متحدانی چون انگلیس و فرانسه قرض می‌دادند تا آنها برای تجهیز خود و نیز تأمین نیازهای رفاهی بعد از جنگ سرمایه کافی داشته باشند. پس از جنگ ایالات متحده به ملتی وام دهنده بدل شده بود.

۴. کشور *بالغ وام دهنده*. در مرحله چهارم عایدی‌های حاصل از سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاریهای خارجی، مازاد چشمگیری معادل میزان کمبود تجارت کالاهای تجاری ایجاد کرد. ایالات متحده تا اوایل دهه هشتاد از همین الگو پیروی کرد. امروزه کشورهایی چون ژاپن نقش کشورهای بالغ وام دهنده را بازی می‌کنند، چون دارای مازادهای چشمگیر حساب جاری هستند که آن‌ها را در کشورهای خارجی سرمایه‌گذاری می‌کنند.

در دو دهه گذشته ایالات متحده به جایگاه جدید و جالب توجهی پا گذارده است. در این مرحله، این کشور یک بار دیگر برای تأمین بودجه سرمایه‌گذاری داخلی‌اش از

کشورهای خارجی قرض می‌گیرد. قرض گرفتن از کشورهای خارجی تا حدودی نتیجه سطوح پایین پس‌انداز داخلی آمریکاست. به‌علاوه، آمریکا به دلیل ثبات سیاسی، تورم پایین و نوآوری مکان مناسبی برای جذب سرمایه‌های خارجی است. آنچه کاهش ذخیره مالی آمریکا برای تأمین هزینه مخارج موجود را جبران می‌کند این است که سرمایه‌گذاران ژاپنی مقادیر چشمگیری از دارایی‌های آمریکایی را می‌خرند.

آیا این مرحله جدید در توازن پرداخت‌های ایالات متحده دوره‌ای موقت و گذراست؟ یا نشانه شروع دوره‌ای طولانی از کسری حساب جاری «ساختاری» است که چندین دهه به‌طول خواهد انجامید؟

هیچ‌کس نمی‌تواند این سؤال را با قاطعیت کامل پاسخ دهد. در دهه نود نیروهایی در کارند که باعث می‌شوند حساب جاری ایالات متحده مجدداً به سوی تراز و توازن باز گردد، اما درهرحال قرض سنگین خارجی‌ای نیز پدید می‌آید که باید پرداخت گردد. وقتی تراز ایجاد می‌شود، ایالات متحده یک بار دیگر به یک کشور بالغ مقروض تبدیل می‌شود، که به مرحله شماره ۲ در فوق باز خواهد گشت.

خلاصه

الف. مبانی اقتصادی تجارت بین‌المللی

۱ـ تخصصی شدن، تقسیم نیروی کار و تجارت باعث افزایش بهره‌وری و احتمالات مصرف می‌گردد. منافع حاصل از تجارت هم بین‌المللی و هم ملی است. تکیه بر تبادلات بین‌المللی بسیار مؤثرتر از توسل به تولید داخلی است.

۲ـ دلیل اصلی ملت‌ها در تجارت بین‌المللی اصل گونه‌گونی است. در چارچوب این اصل کلی می‌بینیم که دلایل تجارت از این قرارند: (a) به دلیل تفاوت‌های شرایط تولید، (b) به دلیل هزینه‌ها کاهش می‌یابند یا صرفه‌جویی‌های مقیاس و (c) به دلیل گونه‌گونی سلایق.

ب. تعیین نرخ‌های ارز خارجی

۳ـ تجارت بین‌المللی متضمن عنصر جدید وجود پول‌های ملی متفاوت است که از طریق قیمتهای اصلی به نام نرخهای ارز خارجی به هم مرتبط می‌گردند. وقتی آمریکایی‌ها کالاهای ژاپنی وارد می‌کنند، در نهایت باید پول آن را با ین ژاپن بپردازند. در بازار ارز خارجی ین ژاپن بر اساس ۱۰۰ ین معادل ۱ دلار معاوضه می‌شود (یا بالعکس ۱۰۰ ین به ازای ۰/۰۱ دلار.) این قیمت را نرخ ارز خارجی می‌نامند.

۴ـ در بازار ارز با حضور فقط دو کشور، عرضه دلارهای آمریکایی توسط آمریکایی‌هایی انجام می‌شود که خواستار خرید کالاها و خدمات و سرمایه‌گذاری از ژاپن هستند. تقاضای دلار نیز از جانب ژاپنی‌هایی است که می‌خواهند کالاهای تجاری یا دارایی‌های مالی آمریکا را به کشور خود وارد کنند. تعامل این عرضه و تقاضا تعیین کننده نرخ ارز خارجی است. به عبارت دیگر، نرخ‌های ارز خارجی به واسطه کنش متقابل کشورهایی بستگی دارد که با یکدیگر خرید و فروش می‌کنند. وقتی تجارت یا جریان‌های سرمایه تغییر می‌کنند، عرضه و تقاضا تغییر می‌کنند و نرخ ارز متوازن نیز دستخوش تغییر می‌شود.

۵ـ افت قیمت بازار ارز را کاهش ارزش ارز گویند. بالا رفتن ارزش ارز را نیز افزایش ارزش ارزی می‌نامند. در سیستمی که دولتها نرخ رسمی ارز را اعلام می‌کنند، کاهش نرخ رسمی ارز را کاهش نسبی گویند، حال آن که افزایش نرخ را افزایش نسبی می‌نامند.

۶ـ بر اساس نظریه برابری قدرت خرید (PPP) در ارزهای خارجی، نرخ‌های ارز با جریان تغییرات سطوح قیمت نسبی در کشورهای مختلف دستخوش تغییر می‌شوند. نظریه PPP در درازمدت بیشتر کاربرد دارد تا در کوتاه‌مدت. وقتی برای برآورد قدرت خرید درآمدها در کشورهای مختلف از این نظریه استفاده شود، بازده‌های سرانه در کشورهای کم‌درآمد افزایش می‌یابد.

ج. تراز پرداخت‌های بین‌المللی

۷ـ تراز پرداخت‌های بین‌المللی مجموعه حساب‌هایی است که تمامی معاملات میان یک کشور را با مابقی دنیا برآورد می‌کند. این تراز شامل صادرات و واردات کالاها، خدمات و سرمایه مالی کشور است. صادرات اقلامی اعتباری یا بستانکاری‌اند، حال

آنکه واردات جزو قروض یا بدهکاری‌هاست. به دیگر کلام، اقلام بستانکاری یک کشور معاملاتی هستند که ارزهای خارجی را برای کشور به ارمغان می‌آورند، و اقلام بدهی معاملاتی هستند که ذخیره ارزهای خارجی کشور را کاهش می‌دهند.

۸ـ مؤلفه‌های اصلی تراز پرداخت‌ها شامل:

۱ـ حساب جاری (تجارت کالاهای تجاری، خدمات، درآمد سرمایه‌گذاری و پرداخت‌های انتقالی)

۲ـ حساب سرمایه (خصوصی، دولت و تغییرات رسمی اندوخته‌ها)

قانون اصلی حسابرسی تراز پرداخت‌ها این است که مجموع تمامی اقلام باید معادل صفر باشد: $I+II=0$

۹ـ به لحاظ تاریخی، کشورها مایلند مراحل مختلف تراز پرداختها را طی کنند: از کشور جوانی که برای توسعه اقتصادی‌اش قرض می‌کند، از کشور بالغ قرض گیرنده و کشور جوان وام‌دهنده، و کشور بالغ وام دهنده‌ای که از منافع و سود سرمایه‌گذاریهای گذشته‌اش بهره‌مند می‌شود. در دهه هشتاد ایالات متحده به مرحله جدیدی وارد شد که در آن پس‌انداز داخلی کم و شرایط چشمگیر سرمایه‌گذاری باعث شد که این کشور شدیداً به کشورهای خارجی مقروض شده و به کشوری مقروض بدل شود.

مفاهیمی برای مرور

اصول تجارت بین‌المللی

اقتصاد باز

منابع تجارت:

تفاوتهای هزینه

هزینه‌های کاهنده

تفاوت در سلایق

نرخ‌های ارز خارجی

نرخ ارز، بازار ارز خارجی

عرضه و تقاضای ارز خارجی

اصطلاحات نرخ ارز:

کاهش و افزایش ارزش

افزایش و کاهش نسبی ارزش

تراز پرداخت‌ها

تراز پرداخت (حساب جاری، حساب سرمایه)

تغییرات رسمی اندوخته

مؤلفه‌های تراز پرداخت‌ها

$I+II=0$

بدهکاری و بستانکاری

مراحل تراز پرداخت‌ها

سؤالاتی برای بحث

۱ـ در جدول ۳۴ـ۵ نرخ چند ارز خارجی (در قالب واحدهای ارز خارجی به ازای دلار) از سال ۱۹۹۷ را نشان می‌دهد. ستون آخر جدول را با قیمت متقابل دلار به ازای هر یک از ارزهای خارجی پُر کنید و حتماً واحدهای مربوطه را نیز در داخل پرانتزها بنویسید.

۲ـ شکل ۳۴ـ۳ نشانگر میزان عرضه و تقاضای دلار است، در نمونه‌ای که ژاپن و آمریکا وجود دارند و فقط با یکدیگر تجارت می‌کنند.

الف. محورهای عرضه و تقاضای متقابل برای ین ژاپن را شرح داده و رسم نمایید. شرح دهید که چرا عرضه ین برابر است با تقاضا برای دلار. همچنین محور عرضه دلار را نیز شرح داده و رسم کنید. قیمت متوازن ین را در این نمودار جدید پیدا کنید و آن را با نقطه توازن در شکل ۳۴ـ۳ مرتبط سازید.

ب. فرض کنید که آمریکایی‌ها به کالاهای ژاپنی خو کنند. نشان دهید که برای عرضه و تقاضای ین چه اتفاقی خواهد افتاد. آیا ارزش ین در مقابل دلار کاهش خواهد یافت یا افزایش؟ شرح دهید.

۳ـ فهرستی از اقلام مربوط به سویه بستانکاری تراز پرداخت‌های بین‌المللی و فهرستی دیگر از اقلام مربوط به سویه بدهی‌های آن تهیه کنید. مازاد تجاری یعنی‌چه؟ تراز حساب جاری یعنی چه؟

۴ـ برای یک کشور جوان مقروض حساب‌های تراز پرداخت فرضی ایجاد کنید، این کار را در مورد کشور بالغ مقروض، کشور جوان وام دهنده و سپس کشور بالغ وام دهنده نیز انجام دهید.

۵ـ شرایط آلمان را که شرح داده شد در نظر بگیرید. با استفاده از شکلی چون شکل ۳۴ـ۳ میزان عرضه و تقاضای مارک آلمان را قبل و بعد از بروز شوک نشان دهید. در شکل خود میزان مازاد تقاضا برای مارک را *قبل از* افزایش ارزش مارک تعیین کنید. سپس شرح دهید که افزایش ارزش مارک چگونه باعث از بین رفتن مازاد تقاضا می‌شود.

۶ـ یک کشور در خاورمیانه ناگهان منابع عظیم نفتی کشف می‌کند. نشان دهید که تراز تجارت و حساب جاری این کشور چگونه به ناگهان دارای مازاد می‌شود. شرح دهید که این کشور چگونه در نیویورک صاحب دارایی‌هایی می‌شود که میزان حساب دارایی این کشور

را تنظیم می‌کند. سپس هنگامی که این کشور از دارایی‌هایش برای توسعه ملی خود استفاده می‌کند، نشان دهید که نقش آیتم‌های جاری و سرمایه‌ای چگونه معکوس می‌گردد.

۷ـ این بخش از گزارش اقتصادی ریاست جمهوری را مدّنظر قرار دهید:

در درازمدت، نرخ ارز از سطح قیمتهای داخلی و خارجی تبعیت خواهد کرد. اگر سطح قیمت در یک کشور در مقایسه با کشورهای دیگر بیش از حد انتظار افزایش یابد، در نهایت از میزان تقاضا برای کالاهای آن کاسته و این امر نیز به کاهش ارزش نسبی ارز این کشور منجر خواهد شد.

نحوه ارتباط اولین جمله این بند را با نظریه PPP در مورد نرخهای ارز شرح دهید. استدلال مستتر در نظریه PPP را شرح دهید. به‌علاوه، با استفاده از نمودار عرضه و تقاضایی مشابه شکل ۳۴ـ۳، سلسله حوادثی را که در جمله دوم از بند فوق ـ آنجا که می‌گوید کشوری که سطح قیمت‌هایش بالنسبه بالاست با کاهش ارزش نرخ ارز خود روبه‌رو خواهد شد ـ توصیف شده است را شرح دهید:

۸ـ کشوری داده‌های ذیل را برای سال ۱۹۹۴ خود ثبت می‌کند: صادرات خودرو (۱۰۰ دلار) و غلات (۱۵۰ دلار)؛ واردات نفت (۱۵۰ دلار) و فولاد (۷۵ دلار)؛ هزینه‌های توریستی در خارج از کشور (۲۵ دلار)؛ وام خصوصی به کشورهای خارجی (۵۰ دلار)؛ وام خصوصی از کشورهای خارجی (۴۰ دلار)؛ تغییرات در اندوخته رسمی (۳۰ دلار از ارز خارجی خریداری شده توسط بانک مرکزی داخلی). حال اختلاف آماری مربوطه را محاسبه کنید و آن را ذیل ارائه وام به کشورهای خارجی بیاورید. جدول تراز پرداخت‌هایی چون جدول ۴ـ۳۴ رسم کنید.

پول	واحدهای پول خارجی به دلار	دلار به ازای هر واحد از پول خارجی
زلوتی (لهستان)	۳/۰۹	____ (\$ / zloty)
رئال (برزیل)	۱/۰۶	____ (____)
رنمینبی (چین)	۸/۳۳	____ (____)
پزو (مکزیک)	۷/۹۷	____ (____)
دراخما (یونان)	۲۶۸	____ (____)

جدول ۳۴ـ۵.

فصل سی و پنجم

مزیت نسبی و حمایت‌گرایی

حضور هیأت نمایندگان مجلس: ما با رقابت تحمل‌ناپذیر رقیبی خارجی مواجهیم که از چنان تسهیلات و امکاناتی برای تولید نور برخوردار است که می‌تواند بازار ملی ما را با قیمتی پایین‌تر نابود کند. رقیب ما کسی نیست جز خورشید. خواسته ما این است که به نفع کار و تولید پرسودی که ما به کشور ارزانی داشته‌ایم قانونی از تصویب مجلس بگذرانید که به موجب آن بستن تمامی پنجره‌ها، دریچه‌ها، و روزنه‌هایی که معمولاً خورشید به واسطه آنها به درون خانه‌هامان نفوذ می‌کند الزامی شود.

امضا: صنف شمع‌سازان

ف. باستیا

فردریک باستیا، اقتصاددان فرانسوی، در متنی که با عنوان «دادخواست شمع‌سازان» نوشته درواقع افراد بسیاری را هجو کرده که خواستار ممنوعیت ورود کالاهای خارجی هستند که با عرضه‌کنندگان داخلی رقابت می‌کنند. امروزه اغلب مردم به مسأله‌ای رقابت

با کالاهای خارجی به دیده شک می‌نگرند و تبلیغاتی با مضمون «آمریکایی‌اش را بخرید» میهن‌پرستانه قلمداد می‌شود.

اما اقتصاددانان، از زمان آدام اسمیت تاکنون، ساز مخالفی می‌زنند. علم اقتصاد به ما می‌آموزد که تجارت بین‌المللی به نفع ملتهاست، تخصص‌گرایی را تشویق و ترغیب می‌کند، و امکانات ملت برای مصرف را گسترش می‌دهد. ژاپن به آمریکا دوربین می‌فروشد، آمریکا بر استرالیا کامپیوتر می‌فروشد، و استرالیا با فروش ذغال‌سنگ به ژاپن این چرخه را می‌بندد. هر کشور با رسیدن به تخصص در حوزه‌هایی که بیشترین تولید را در آنها دارد می‌تواند بیش از آنچه به تنهایی قادر به تولید آن است مصرف کند. این همان ماهیت ساده، اما فرار تجارت خارجی است که در این فصل به آن خواهیم پرداخت.

الف. مزیت نسبی کشورها

اصل مزیت نسبی

عقل سلیم می‌گوید که کشورها کالاهایی را تولید و صادر کنند که صلاحیت تولید آنها را دارند. اما اصل عمیق‌تری هم درکار است که زیربنای تمام انواع تجارت ـ در خانواده، در کشور، و در میان کشورها ـ را تشکیل می‌دهد و از عقل سلیم فراتر می‌رود. بنابر **اصل مزیت نسبی**، یک کشور حتی اگر از دیگر کشورها از لحاظ تولید کالاها کارآمدتر (یا کمتر کارآمد) باشد باز هم می‌تواند از تجارت خارجی سود ببرد. درواقع تجارت بر اساس اصل مزیت نسبی می‌تواند موجد منفعت دوجانبه تمام کشورها باشد.

فقدان عقل سلیم

می‌دانیم که ایالات متحد از لحاظ تولید کامپیوتر و غلات از باقی دنیا برونداد بیشتری به ازای هر کارگر (یا به ازای هر واحد درونداد) دارد. اما فرض کنیم ایالات متحد در تولید کامپیوتر نسبتاً کارآمدتر باشد. برای مثال، ایالات متحد در تولید کامپیوتر ۵۰ درصد و در تولید غلات ۱۰ درصد بهره‌وری دارد. در این صورت منفعت ایالات متحده در این است که کالایی راکه در تولید آن کارآمدیِ کمتری دارد (غلات) وارد کند.

یا کشوری فقیر مثل مالی را در نظر بگیرید. مالی فقرزده که کارگرانش کارشان را با دست انجام می‌دهند و میزان تولیدش تنها کسری از تولید کشورهای صنعتی را تشکیل می‌دهد چطور می‌تواند امید به صدور پارچه‌های خود داشته باشد؟ در کمال شگفتی باید گفت که بنابر اصل مزیت نسبی مالی می‌تواند با صدور کالاهایی که در آنها کارآمدی نسبتاً بیشتری دارد (مثل پارچه) و وارد کردن کالاهایی که کارآمدی نسبتاً کمتری دارد (مثل توربین و اتومبیل) به منفعت دست یابد.

بنابر اصل **مزیت نسبی**، *هر کشور می‌تواند با رسیدن به تخصص در تولید و صدور کالاهایی که می‌تواند با هزینه‌ای نسبتاً پایین تولیدشان کند به منفعت برسد. و در مقابل هر کشور از وارد کردن کالاهایی که تولیدشان هزینه نسبتاً بالایی دارد سود می‌برد.*

این اصل ساده بنیان تزلزل‌ناپذیر تجارت خارجی را تشکیل می‌دهد.

منطق مزیت نسبی

برای توضیح اصل مزیت نسبی کار خود را با مثال ساده‌ای از تخصص‌گرایی در میان افراد آغاز می‌کنیم و بعد به سراغ مورد کلی‌تر مزیت نسبی در میان کشورها می‌رویم.

مورد بهترین وکیل شهر که بهترین تایپیست شهر نیز هست را در نظر بگیرید. این وکیل باید وقتش را صرف چه کاری کند؟ آیا لایحه‌هایش را باید خودش بنویسد و تایپ کند؟ یا تایپ کردن را به منشی‌اش واگذارد؟ آشکار است که این وکیل باید تمام نیرویش را بر فعالیتهای حقوقی متمرکز کند، یعنی در حوزه‌ای که مهارتهای نسبی‌اش به شکلی مؤثرتر مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، حتی اگر در هر دو کارِ تایپ و حقوق مهارت کامل داشته باشد.

حال از دیدگاه منشی به این قضیه نگاه کنید. او تایپیست خوبی است، اما لایحه‌هایی که می‌نویسد از استدلال حقوقی برخوردار نیست و پر از اشتباه است. درواقع او چه از لحاظ نوشتن و چه از لحاظ تایپ از وکیل کارایی کمتری دارد، اما به‌طور نسبی در تایپ کردن کارآمدتر است.

در این مثال، بیشترین کارایی زمانی حاصل می‌شود که وکیل در کار حقوقی متخصص شود و منشی نیرویش را بر تایپ کردن متمرکز کند. مؤثرترین و مولدترین الگوی تخصص‌گرایی زمانی حاصل می‌شود که افراد یا کشورها توان خود را بر فعالیتهایی

متمرکز سازند که در آنها نسبت به دیگران کارایی بیشتری دارند؛ معنای ضمنی این نکته این است که برخی از افراد یا کشورها می‌توانند در حوزه‌هایی متخصص شوند که در آنها از دیگران کارآمدی کمتری دارند. اما حتی اگر افراد یا کشورها از لحاظ کارایی مطلق با دیگران تفاوت داشته باشند، هر فرد یا کشور در برخی از کالاها یک مزیت نسبی معین و در کالاهای دیگر یک عدم مزیت (کاستی) نسبی معین دارد.

تحلیل ریکاردو از مزیت نسبی

حال برای تصویر کردن اصول بنیادی تجارت بین‌المللی، آمریکا و اروپا را در یک قرن قبل در نظر می‌گیریم. اگر کار (یا به صورت کلی‌تر، منابع) در آمریکا بیش از اروپا سودمند باشد، این نکته به این معناست که آمریکا چیزی وارد نخواهد کرد؟ و آیا از لحاظ اقتصادی عاقلانه است که اروپا با تعیین تعرفه یا سهمیه‌بندی از بازارهای خود «حمایت» کند؟

دیوید ریکاردو، اقتصاددان انگلیسی، اولین کسی بود که در سال ۱۸۱۷ به سؤالات پاسخ داد و نشان داد که تخصص‌گرایی جهانی به نفع کشورهاست. او نتیجه‌گیری خود را قانون مزیت نسبی نامید.

ریکاردو برای سهولت کار فقط به دو منطقه از کشور و دو کالا پرداخت و تصمیم گرفت هزینه‌های تولید را بر حسب ساعات کار بسنجد. در اینجا ما نیز از او پیروی می‌کنیم و فقط خوراک و پوشاک در اروپا و آمریکا را تحلیل می‌کنیم.[۱]

جدول ۳۵ـ۱ نشان دهنده داده‌های موجود است. در آمریکا، تولید یک واحد خوراک یک ساعت کار، و تولید یک واحد پوشاک ۲ ساعت کار می‌برد. در اروپا، این هزینه برابر است با ۳ ساعت کار برای خوراک و ۴ ساعت کار برای پوشاک. می‌بینیم که آمریکا در زمینه هر دو کالا **مزیت مطلق** دارد، چراکه نسبت به اروپا می‌تواند هر دو کالا را با کارایی مطلق بیشتر تولید کند. با این حال آمریکا در خوراک **مطلق نسبی** دارد و اروپا در پوشاک، چرا که خوراک در آمریکا و پوشاک در اروپا نسبتاً ارزان است.

ریکاردو بر اساس این داده‌ها ثابت کرد که این دو منطقه در صورتی سود خواهند برد

---

۱. تحلیل مزیت نسبی برای کشورها و کالاهای بسیار بعداً در همین فصل ارایه خواهد شد.

که در حوزه مزیت نسبی خود تخصص پیدا کنند ـ یعنی آمریکا در تولید خوراک و اروپا در تولید پوشاک تخصصی شود. در این موقعیت آمریکا خوراک صادر می‌کند تا هزینه پوشاک اروپایی را بپردازد و اروپا پوشاک صادر می‌کند تا پول خوراک آمریکایی را بپردازد.

برای تحلیل اثرات تجارت، باید میزان خوراک و پوشاکی را که در هر منطقه تولید و مصرف می‌شود در دو حالت محاسبه کنیم: ۱) وقتی تجارت بین‌المللی نباشد، و ۲) وقتی تجارت آزاد هست و هر منطقه در حوزه مزیت نسبی خود تخصص دارد.

نیروی کار آمریکایی و اروپایی لازم برای تولید

	نیروی کار لازم برای تولید	
تولید	در آمریکا	در اروپا
یک واحد غذا	۱	۳
یک واحد پوشاک	۲	۴

جدول ۳۵ـ۱. مزیت نسبی فقط به هزینه‌های نسبی متکی است.
در نمونه‌ای فرضی، آمریکا از لحاظ خوراک و پوشاک هزینه‌های کاری پایین‌تری دارد. بهره‌وری کاری در آمریکا بین دو تا سه برابر اروپاست (دو برابر در پوشاک، سه برابر در خوراک).

پیش از تجارت. ببینید در حالت فقدان تجارت بین‌المللی، مثلاً به دلیل غیرقانونی بودن تجارت یا تعرفه‌های بازدارنده چه اتفاقی می‌افتد. آن‌طور که در جدول ۳۵ـ۱ آمده، دستمزد واقعی کارگر آمریکایی برای یک ساعت کار یک واحد خوراک یا $\frac{1}{2}$ واحد پوشاک است. در مقابل کارگر اروپایی برای هر ساعت کار فقط $\frac{1}{3}$ واحد خوراک یا $\frac{1}{4}$ واحد پوشاک دریافت می‌کند.

آشکار است که اگر رقابت کامل در هر یک از این دو منطقه حاکم شود، قیمت خوراک و پوشاک به دلیل تفاوت در هزینه‌های تولید در این دو منطقه متفاوت خواهد بود. در آمریکا، پوشاک دو برابر قیمت خوراک را خواهد داشت، چرا که تولید یک واحد پوشاک دو برابر تولید یک واحد خوراک کار می‌برد. در اروپا، پوشاک فقط $\frac{4}{3}$ گرانتر از خوراک خواهد بود.

پس از تجارت. حال فرض کنید تمام تعرفه‌ها کنار گذاشته و تجارت آزاد شود. برای سهولت کار این فرض را هم در نظر بگیرید که حمل و نقل هزینه‌ای ندارد. وقتی تجارت آزاد شود جریان کالا چگونه خواهد بود؟ پوشاک در آمریکا و خوراک در اروپا نسبتاً گران است. با توجه به این قیمتهای نسبی و این که تعرفه یا هزینه حمل و نقلی در کار نیست، خیلی زود خوراک از آمریکا به اروپا و پوشاک از اروپا به آمریکا فرستاده خواهد شد.

وقتی پوشاک اروپایی به بازار آمریکا نفوذ کند، قیمت پوشاک در آمریکا و در نتیجه سود آن کاهش خواهد یافت و تولید کنندگان آمریکایی کارخانه‌های خود را تعطیل خواهند کرد. در مقابل وقتی خوراک آمریکایی به بازارهای اروپا برسد، قیمت خوراک در اروپا کاهش می‌یابد؛ و کشاورزان اروپایی متضرر می‌شوند، بعضی از آنها ورشکسته می‌شوند، و منابع خود را از بخش کشاورزی خارج خواهند کرد.

پس از انطباق بازار با تجارت جهانی، باید قیمت خوراک و پوشاک در اروپا و آمریکا مساوی شود (مثل آب درون دو لوله مرتبط که وقتی مانع بین آنها برداشته شود به سطحی متعادل و مساوی می‌رسند). بدون داشتن میزان دقیق عرضه و تقاضا، نمی‌توان سطح دقیق قیمتها را شناخت. اما این را می‌دانیم که قیمت نسبی خوراک و پوشاک باید در میان نسبت قیمت در اروپا (نسبت قیمت خوراک به پوشاک $\frac{3}{4}$است) و نسبت قیمت در آمریکا (که $\frac{1}{2}$ است) باشد. حال فرض می‌کنیم نسبت نهایی $\frac{2}{3}$ است، یعنی دو واحد پوشاک برابر است با سه واحد خوراک. برای سهولت کار قیمتها را به دلار آمریکا محاسبه می‌کنیم و فرض می‌کنیم که قیمت تجارت آزاد خوراک ۲ دلار به ازای هر واحد است و به این ترتیب قیمت تجارت آزاد پوشاک ۳ دلار به ازای هر واحد خواهد بود.

با ظهور تجارت آزاد این مناطق فعالیتهای تولیدی خود را تغییر داده‌اند. آمریکا منابع خود را از بخش پوشاک بیرون کشیده و خوراک تولید می‌کند، و اروپا بخش کشاورزی خود را کوچک کرده و تولید پوشاک را افزایش داده است. *تحت شرایط تجارت آزاد، کشورها تولید خود را به سوی حوزه‌های مزیت نسبی خود سوق می‌دهند.*

منافع اقتصادی تجارت

اثرات اقتصادی گسترش تجارت آزاد در این دو منطقه چیست؟ به‌طورکلی آمریکا از واردات پوشاک که از پوشاک تولیدی کشور کم‌هزینه‌تر است سود می‌برد. به همین

ترتیب اروپا نیز با تخصصی شدن در پوشاک و مصرف غذاهای وارداتی که از خوراک داخلی ارزانتر است به منفعت می‌رسد.

با محاسبه اثر تجارت بر دستمزد واقعی کارگران به آسانی می‌توان منافع تجارت آزاد را حدس زد. دستمزد واقعی با مقدار کالاهایی محاسبه می‌شود که کارگر می‌تواند با دستمزد یک ساعت خود خریداری کند. با استفاده از جدول ۳۵ـ۱ می‌توان دید که هم در اروپا و هم در آمریکا دستمزد کارگران پس از تجارت بیشتر از دستمزد آنان پیش از تجارت است. برای سهولت کار فرض کنید هر کارگر یک واحد پوشاک و یک واحد خوراک می‌خرد. پیش از تجارت، این میزان کالا برای کارگر آمریکایی ۳ ساعت کار و برای کارگر اروپایی ۷ ساعت کار هزینه برمی‌دارد.

همان‌طور که دیدیم، پس از گسترش تجارت قیمت پوشاک ۳ دلار برای هر واحد و قیمت خوراک ۲ دلار برای هر واحد است. کارگر آمریکایی برای خریدن یک واحد خوراک باید هنوز یک ساعت کار کند؛ اما در نسبت قیمت ۲ به ۳، کارگر آمریکایی لازم است فقط $\frac{۱}{۲}$ ساعت کار کند تا بتواند یک واحد پوشاک اروپایی بخرد. بنابراین وقتی تجارت میسر باشد، این میزان کالا برای کارگر آمریکایی $۲\frac{۱}{۲}$ ساعت کار هزینه دارد ـ این بیانگر افزایشی معادل ۲۰ درصد در دستمزد واقعی کارگر آمریکایی است.

در تجارت آزاد، یک واحد پوشاک برای کارگران اروپایی ۴ ساعت کار هزینه دارد، چرا که پوشاک در داخل تولید می‌شود. اما کارگر اروپایی برای خریدن یک واحد خوراک کافی است فقط $\frac{۲}{۳}$ واحد پوشاک تولید کند (که معادل $۴ \times \frac{۲}{۳}$ ساعت کار است) و آن $\frac{۲}{۳}$ واحد پوشاک را با یک واحد خوراک آمریکایی مبادله کند. بنابراین کل کاری که کارگر اروپایی باید برای خریدن کالای مصرفی خود انجام دهد عبارت است از $۴ + ۲\frac{۲}{۳} = ۶\frac{۲}{۳}$ که بیانگر افزایش ۵ درصدی در میزان دستمزد واقعی نسبت به زمان آزاد نبودن تجارت است.

وقتی کشورها تحت شرایط تجارت آزاد توان خود را بر حوزه مزیت نسبی خود متمرکز می‌کنند، وضعیت تک‌تک کشورها بهتر می‌شود. در مقایسه با وضعیت آزاد نبودن تجارت، وقتی کارگران در حوزه مزیت نسبی خود تخصص پیدا می‌کنند و تولیدات خود را با کالاهایی مبادله می‌کنند که در آنها عدم مزیت نسبی دارند می‌توانند در قبال میزان یکسانی از کار مقدار بیشتری از کالاهای مصرفی دریافت کنند.

تحلیل نموداری مزیت نسبی

برای گسترش تحلیل خود از مزیت نسبی می‌توانیم از مرز امکانات تولید (PPF) استفاده کنیم. مثال عددی خود را بر اساس هزینه‌های کار ادامه خواهیم داد، اما این نظریه در دنیای رقابتی با دروندادهای متفاوت و فراوان نیز اعتبار دارد.

آمریکا بدون تجارت

در فصل ۱ PPF را این‌طور معرفی کردیم که نشان دهنده ترکیبات کالاهایی است که می‌توان با منابع و تکنولوژی معین یک جامعه تولید کرد. با استفاده از داده‌های تولید در جدول ۳۵-۱ و این فرض که اروپا و آمریکا دارای ۶۰۰ واحد کار هستند می‌توانیم به آسانی PPF هر منطقه را تعیین کنیم. جدول همراه با نمودار ۳۵-۱ نشان دهنده سطوح مختلف خوراک و پوشاکی است که آمریکا می‌تواند با دروندادها و تکنولوژی خود تولید کند. نمودار ۳۵-۱ امکانات تولید را نشان می‌دهد؛ خط DA نشان دهنده PPF آمریکاست. این PPF شیبی معادل $-\frac{1}{2}$ دارد، چراکه نشان دهنده شرایطی است که بر اساس آنها خوراک و پوشاک را می‌توان هنگام تولید با یکدیگر جایگزین کرد؛ در بازارهای رقابتی بدون تجارت بین‌المللی نسبت قیمت خوراک به پوشاک نیز $\frac{1}{2}$ خواهد بود.

تا اینجا از تولید و مصرف نادیده گرفته شده سخن گفتیم. توجه داشته باشید که اگر آمریکا از تجارت بین‌المللی جدا باشد، فقط می‌تواند تولیدات خود را مصرف کند. دقت کنید که برای عرضه و تقاضای بازار، نقطه B در نمودار ۳۵-۱ نشان دهنده تولید و مصرف آمریکا در غیاب تجارت است. بدون تجارت خارجی، آمریکا ۴۰۰ واحد خوراک و ۱۰۰ واحد پوشاک تولید و مصرف می‌کند.

دقیقاً همین کار را برای اروپا هم می‌توان کرد. اما PPF اروپا با PPF آمریکا تفاوت خواهد داشت، چراکه اروپا از لحاظ تولید خوراک و پوشاک کارایی متفاوتی دارد. نسبت قیمت در اروپا $\frac{3}{4}$ است که این رقم نشان دهنده بهره‌وری نسبی اروپا در خوراک و پوشاک است.

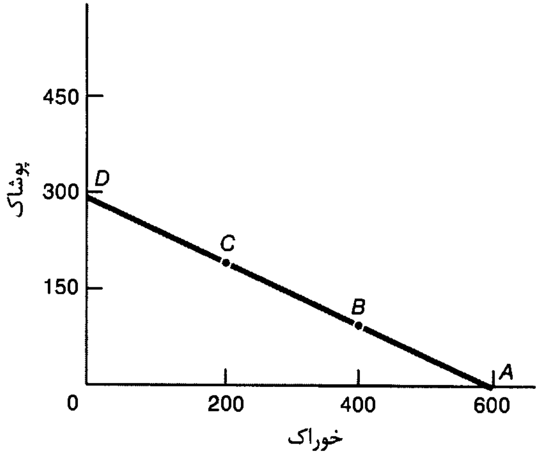

نمودار ۳۵ـ۱. داده‌های تولید در آمریکا

خط هزینه ثابت DA بیانگر مرز امکانات تولید داخلی آمریکاست. آمریکا در حالت فقدان تجارت در نقطه B تولید و مصرف خواهد کرد.

فهرست امکانات تولید امریکا (نرخ هزینه ثابت ۱ به ۲)

امکانات	غذا (واحدها)	پوشاک (واحدها)
A	۶۰۰	۰
B	۴۰۰	۱۰۰
C	۲۰۰	۲۰۰
D	۰	۳۰۰

گسترش تجارت

حال تصور کنید تجارت بین این دو منطقه میسر می‌شود. خوراک را می‌توان با یک نسبت قیمت با پوشاک مبادله کرد. نسبت قیمت صادرات به قیمت واردات **رابطه مبادله** خوانده می‌شود. برای نمایش امکانات تجارت دو PPF را در نمودار ۳۵ـ۲ روی هم می‌گذاریم. PPF قهوه‌ای رنگ آمریکا امکانات تولید داخلی آن را نشان می‌دهد، درحالی‌که PPF سیاه‌رنگ اروپا نشان‌دهنده شرایطی است که اروپا بر اساس آنها

می‌تواند در داخل کشور خوراک و پوشاک را مبادله کند. توجه کنید که PPF اروپا بیش از PPF اروپا نزدیکتر به اصل کشیده شده، زیرا اروپا در هر دو صنعت تولید کمتری دارد؛ درواقع اروپا در تولید خوراک و پوشاک عدم مزیت مطلق دارد.

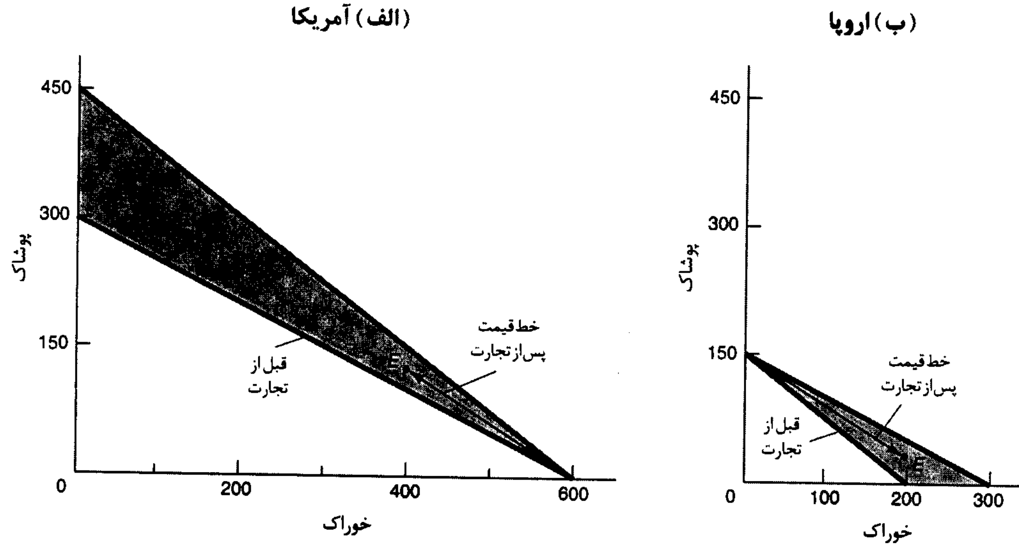

نمودار ۳۵ـ۲. نمایش مزیت نسبی

به واسطه تجارت، هم اروپا و هم آمریکا می‌توانند مصرف خود را بهبود ببخشند. اگر تجارت ممکن نباشد، هر منطقه باید به تولیدات خود اکتفا کند. بنابراین هر منطقه به منحنی امکان تولید خود محدود خواهد بود که برای هر منطقه با خط «پیش از تجارت» نشان داده شده است. پس از این که مرزها باز شود و رقابت قیمتهای نسبی دو کالا را برابر کند، خط قیمت نسبی آن‌گونه‌ای خواهد بود که با فلش نشان داده شده. اگر هر منطقه با قیمتهایی روبرو باشد که با فلش نشان داده شده، می‌توانید بگویید که چرا امکانات مصرف آن منطقه باید بهبود یابد؟

با این حال لازم نیست اروپا از عدم مزیت مطلق خود دلخور باشد، چراکه همین تفاوت در بهره‌وری نسبی یا مزیت نسبی است که تجارت را سودآور می‌سازد. سود تجارت با خط‌های خارجی در نمودار ۳۵-۲ نشان داده شده است. اگر آمریکا می‌توانست با قیمتهای نسبی اروپا تجارت کند، آنگاه قادر بود ۶۰۰ واحد خوراک تولید کند و درکنار خط سیاه خارجی در نمودار ۳۵-۲ (الف) به طرف شمال حرکت کند ـ یعنی جایی که خط سیاه رنگ نماینده نسبت قیمت یا رابطه مبادله است که PPF اروپا ایجاد می‌کند. به همین ترتیب اگر اروپا می‌توانست با قیمتهای آمریکا تجارت کند، آنگاه قادر بود در پوشاک تخصص پیدا کند و در کنار خط قهوه‌ای رنگ در نمودار ۳۵-۲ (ب) به طرف جنوب شرقی حرکت کند ـ یعنی جایی که خط قهوه‌ای رنگ نشان دهنده نسبت قیمت آمریکا پیش از دوره تجارت است.

این امر به نتیجه‌ای مهم و شگفت‌انگیز منتهی می‌شود: کشورهای کوچک از تجارت بین‌المللی بیشترین سود را می‌برند. این کشورها کمترین تأثیر را بر قیمتهای جهانی دارند و بنابراین می‌توانند با قیمتهای جهانی که با قیمتهای داخلی تفاوت دارند تجارت کنند. از این نکته می‌توان فهمید چراکشورهایی که با دیگر کشورها تفاوت بسیار دارند سود بسیار می‌برند، درحالی‌که کشورهای بزرگ ازکمترین سود برخوردارند. (به این نکات در پرسش ۳ در پایان همین فصل دوباره خواهیم پرداخت).

نسبت قیمت تعادلی. پس ازگسترش تجارت مجموعه‌ای از قیمتها بسته به عرضه و تقاضا در بازار کلی در بازار جهانی دوام خواهد آورد. بدون اطلاعات بیشتر نمی‌توان نسبت قیمت بیشتر را تعیین کرد، اما می‌توان حدود قیمت را مشخص کرد. درواقع قیمتها باید بین قیمتهای دو منطقه مورد بحث ما باشند. به بیان دیگر، می‌دانیم که قیمت نسبی خوراک و پوشاک باید بین $\frac{1}{2}$ و $\frac{3}{4}$ باشد.

نسبت نهایی قیمتها به تقاضای نسبی برای خوراک و پوشاک بستگی خواهد داشت. اگر تقاضا برای خوراک بالا باشد، آنگاه قیمت خوراک نسبتاً بالا خواهد رفت. اگر تقاضا برای خوراک آن قدر بالا باشد که اروپا علاوه بر پوشاک، خوراک نیز تولید کند، نسبت قیمت معادل قیمتهای نسبی اروپا یا $\frac{3}{4}$ خواهد بود. و از سوی دیگر اگر تقاضا برای پوشاک آنقدر بالا باشد که آمریکا علاوه بر خوراک، پوشاک نیز تولید کند، آنگاه شرایط تجارت با نسبت قیمت آمریکا یعنی $\frac{1}{2}$ برابر خواهد بود. اگر هر منطقه به‌طور کامل در

حوزه امتیاز نسبی خودکار تخصصی کند، اروپا فقط پوشاک و آمریکا فقط خوراک تولید کند، آنگاه نسبت قیمت بین $\frac{۱}{۲}$ و $\frac{۳}{۴}$ خواهد بود. نسبت قیمت به گسترش و میزان تقاضا بستگی خواهد داشت.

حال در نظر بگیرید که تقاضا در سطحی است که نسبت نهایی قیمت $\frac{۲}{۳}$ است، یعنی ۳ واحد از خوراک به اندازه ۲ واحد از پوشاک می‌ارزد. با این نسبت قیمت، هر منطقه به کار تخصصی خود خواهد پرداخت و بخشی از تولیدات خود در ازای واردات با نسبت جهانی $\frac{۲}{۳}$ صادر خواهد کرد.

نمودار ۳۵-۲ نشان می‌دهد تجارت چگونه انجام می‌شود. هر منطقه منحنی امکانات مصرف مواجه خواهد بود که بنابر آن می‌تواند تولید و تجارت و مصرف کند. منحنی *امکانات مصرف در نقطه تخصص‌گرایی کامل منطقه آغاز می‌شود و سپس با نسبت قیمت جهانی* $\frac{۲}{۳}$ *پیش خواهد* رفت. نمودار ۳۵-۲ (الف) امکانات مصرف آمریکا را به شکل فلشی سیاه و باریک نشان می‌دهد که شیبی معادل $\frac{۲}{۳}$ دارد و از نقطه تخصص‌گرایی کامل آن که فقط ۶۰۰ واحد خوراک است آغاز می‌شود. به همین ترتیب امکانات مصرف پس از تجارت اروپا در نمودار ۳۵-۲ (ب) با فلشی سیاه نشان داده شده که از نقطه تخصص‌گرایی کامل آن با شیب $\frac{۲}{۳}$ به سوی جنوب شرقی می‌رود.

نتایج نهایی با نقاط E در نمودار ۳۵-۲ نشان داده شده است. در این حالت توازن تجارت آزاد، اروپا در تولید پوشاک و آمریکا در تولید خوراک تخصص پیدا می‌کند. اروپا در ازای ۲۰۰ واحد خوراک آمریکا $۱۳۳\frac{۱}{۳}$ واحد پوشاک صادر می‌کند. به این ترتیب هر دو منطقه قادرند بیش از میزان تولید خود به تنهایی مصرف کنند و هر دو از تجارت بین‌المللی سود می‌برند.

نمودار ۳۵-۳ منافع تجارت برای آمریکا را نشان می‌دهد. خط قهوه‌ای تویی نشان دهنده PPF، و خط سیاه بیرونی بیانگر امکانات مصرف در نسبت جهانی $\frac{۲}{۳}$ است. فلشهای قهوه‌ای نشان دهنده میزان صادرات و واردات هستند. آمریکا سرانجام به نقطه ´B می‌رسد، و به واسطه تجارت روی خط سیاه ´D A حرکت می‌کند، درست مانند اینکه اختراعی جدید و سودآور باعث پیشبرد PPF آن شده است.

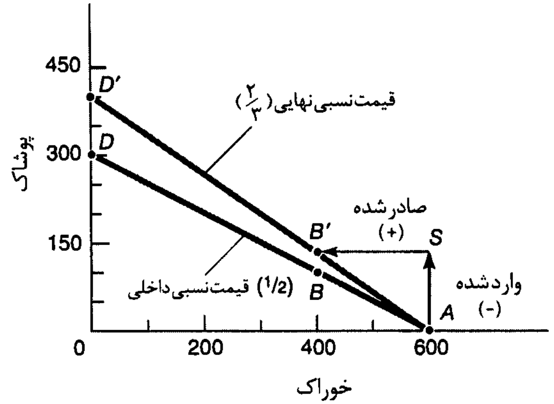

نمودار ۳۵ـ۳. آمریکا پیش و پس از تجارت

تجارت آزاد امکانات آمریکا را برای مصرف گسترش می‌دهد. خط قهوه‌ای DA نشان دهنده منحنی امکانات تولید آمریکا است که آمریکا می‌تواند با نسبت قیمت $\frac{۲}{۳}$ به تجارت آزاد بپردازد و در نتیجه در تولید خوراک (در A) به تخصص کامل برسد. فلشهای قهوه‌ای S تا B′ و A تا S نشان دهنده میزان صادرات و واردات آمریکایند. در نتیجه تجارت آزاد، آمریکا با میزان بیشتری از هر دو کالا به نقطه B′ می‌رسد.

چکیده نکات این تحلیل در نمودار ۳۵ـ۴ آمده است. این نمودار نشان دهنده مرز امکانات تولید **جهانی** است. PPF جهانی بیانگر حداکثر برونداد حاصل از منابع جهانی در زمانی است که کالا به مؤثرترین شیوه تولید می‌شود ـ یعنی در زمانی که کار و تخصص در هر منطقه به مؤثرترین شکل تقسیم شده است.

PPF جهانی با تعیین سطح حداکثر برونداد جهان که از PPFهای هر منطقه حاصل می‌شود و از دو PPF منطقه‌ای در نمودار ۳۵ـ۲ معین می‌شود. برای مثال، حداکثر میزان خوراکی که تولید می‌شود (بدون تولید پوشاک) در نمودار ۳۵ـ۲، ۶۰۰ واحد در آمریکا و ۲۰۰ واحد در اروپا (حداکثر تولید در دنیا ۸۰۰ واحد است) است. همین نقطه (۸۰۰ خوراک و صفر پوشاک) در PPF جهانی در نمودار ۳۵ـ۴ نشان داده شده است. از سوی دیگر می‌توانیم با بررسی PPFهای منطقه‌ای نقطه صفر خوراک و ۴۵۰ پوشاک را در PPF جهانی نشان دهیم. با محاسبه دقیق حداکثر برونداد در دنیا که اگر دو منطقه به طور مؤثر در دو کالا تخصص یابند قابل تولید است می‌توان تمام نقاط بین این دو نقطه را نشان داد.

پیش از باز شدن مرزها بر روی تجارت، جهان در نقطه B قرار دارد. این نقطه ناکارآمدی در درون PPF جهانی است، چرا که مناطق در تولید کالاهای مختلف از سطوح متفاوت کارایی نسبی برخوردارند. پس از باز شدن مرزها به روی تجارت دنیا به سوی توازن تجارت آزاد در نقطه E حرکت می‌کند، یعنی بر جایی که کشورها در حوزه امتیاز نسبی خود تخصص می‌یابند.

تجارت آزاد در بازارهای رقابتی حرکت دنیا به سوی مرز منحنی امکانات تولید خود را میسر می‌سازد.

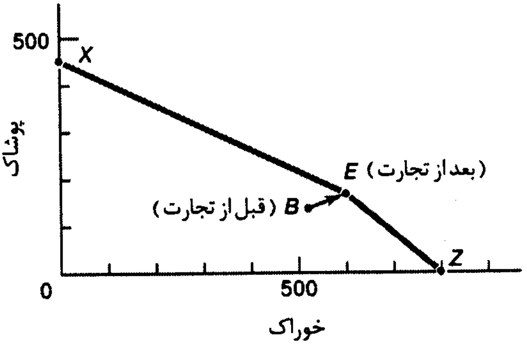

منحنی ۳۵-۴. تجارت آزاد حرکت دنیا به سوی مرز امکانات تولید خود را میسر می‌سازد.

در اینجا تأثیر تجارت آزاد را از دیدگاه کل جهانی نشان می‌دهیم. پیش از آزاد شدن تجارت هر منطقه PPF ملی خود را دارد. از آنجا که توازن در این حالت غیرمؤثر است، جهان در داخل PPF قرار دارد.

تجارت‌آزاد باعث می‌شود هر منطقه در کالاهایی تخصص پیدا کند که در آنها مزیت نسبی دارد. در نتیجه تخصص‌گرایی مؤثر، دنیا به سوی مرز کارایی حرکت می‌کند.

گسترش دامنه بحث به کالاها و کشورهای بیشتر

دنیای تجارت بین‌المللی بیش از دو منطقه و دو کالا را شامل می‌شود. با این حال اصولی که در بالا شرح دادیم در موقعیتهای واقعی‌تر نیز اساساً تغییری نمی‌کنند.

کالاهای فراوان

وقتی دو منطقه یا کشور کالاهای بسیار با هزینه‌های ثابت تولید می‌کنند، می‌توان کالاها را بر اساس مزیت نسبی یا هزینه هر یک طبقه‌بندی کرد. برای مثال، این کالاها می‌توانند هواپیما، کامپیوتر، گندم، اتومبیل، شراب، و کفش باشند که همگی بر اساس مزیت نسبی‌شان در تصویر ۳۵-۵ مرتب شده‌اند. همان‌طور که در تصویر می‌بینید، از میان این کالاها هواپیما در آمریکا نسبت به هزینه‌ها در اروپا ارزانتر است. اروپا بزرگترین مزیت نسبی را در کفش دارد، و امتیاز آن در شراب قدری کمتر از کفش است.

می‌توانیم مطمئن باشیم که با آزاد شدن تجارت آمریکا به تولید و صادرات هواپیما و اروپا به تولید و صادرات کفش خواهد پرداخت. اما خط مقسم این دو منطقه در کجاست؟ بین گندم و اتومبیل؟ یا شراب و کفش؟ یا به جای بین دو کالا روی یک کالا قرار می‌گیرد، مثلاً اتومبیل در هر دو منطقه تولید می‌شود؟

پاسخ این پرسش به عرضه و تقاضای کالاهای مختلف بستگی دارد. می‌توانیم کالاها را مهره‌هایی بدانیم که بر اساس مزیت نسبی‌شان ردیف شده‌اند؛ میزان عرضه و تقاضا محل خط مقسم تولیدات آمریکا و اروپا را تعیین خواهد کرد. برای مثال، افزایش تقاضا برای هواپیما و کامپیوتر قیمتها را به نفع کالاهای آمریکایی تغییر خواهد داد. این تغییر ممکن است به تخصص‌گرایی بسیار زیاد آمریکا در حوزه‌های مزیت نسبی خود بینجامد و از سود تولید در حوزه‌های عدم مزیت نسبی، مثل اتومبیل، بکاهد.

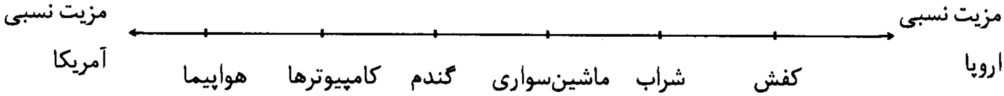

شکل ۳۵-۵. همراه خیلی از کالاها، طیفی از مزیت‌های نسبی وجود دارد

کشورهای فراوان

در صورتی که کشورها زیاد باشند چه اتفاقی می‌افتد؟ افزایش تعداد کشورها الزاماً باعث تغییر در تحلیل ما نمی‌شود. وقتی کشوری واحد مدنظر باشد، تمام کشورهای دیگر را می‌توان در گروه «باقی دنیا» قرار داد. امتیازات تجارت با مرزهای ملی و جغرافیایی رابطه خاصی ندارد. اصولی که پیشتر برشمردیم بین گروه‌هایی از کشورها و حتی مناطقی در داخل کشوری واحد نیز کاربرد دارند. در واقع این اصول همان‌قدر که در مورد تجارت میان ایالات شمالی و جنوبی، در مورد تجارت میان ایالات متحد و کانادا نیز معتبرند.

تجارت سه‌جانبه و چند جانبه

وقتی پای کشورهای بسیار به عرصه تجارت باز شود، به‌طورکلی بهتر است به *تجارت سه‌جانبه یا چند جانبه* با دیگر کشورها بپردازیم. تجارت *دوجانبه* میان دو کشور به‌طورکلی نامتعادل است.

مثال ساده‌ای راکه در تصویر ۳۵-۶ در مورد جریان تجارت سه‌جانبه آمده و فلشهای آن نشان دهنده جهت صادرات هستند در نظر بگیرید. آمریکا از ژاپن وسایل الکترونیکی می‌خرد، ژاپن از کشورهای در حال توسعه نفت و کالاهای اولیه را خریداری می‌کند و کشورهای در حال توسعه ماشین‌آلات مورد نیاز خود را از آمریکا دریافت می‌کنند. اما در واقعیت الگوهای تجارت از این نمونه سه‌جانبه پیچیده‌ترند.

ماهیت چند جانبه تجارت گواهی است بر سفسطه در بحثهایی که بر تعادل دو جانبه میان کشورهای خاص تأکید دارند. در سالهای اخیر، عدم تعادل بسیار در تجارت دوجانبه ایالات متحد و ژاپن باعث گرایش بسیاری به سیاستهای حمایتی شده است. در موقعیتهای بسیاری که در دو دهه گذشته پیش آمده، ایالات متحد تهدید کرده است که در مورد ژاپن دست به اعمال تحریمهای تجاری بزند. اما تعادل دوجانبه به تنهایی از اهمیت اقتصادی برخوردار نیست. حتی کشورهایی که دارای تراز صفر در حساب جاری خود هستند با برخی از کشورها به مازاد و با کشورهای دیگر به کسر بودجه می‌رسند. چه اتفاقی می‌افتد اگر تمامی کشورها دست به امضای پیمانهای تجارت دوجانبه بزنند که فقط باعث ایجاد تراز در تجارت میان هر جفت کشور می‌شود؟ در این حالت تجارت به‌شدت مهار می‌شود،

واردات باعث تعادل صادرات می‌شود، و عایدات تجارت سخت کاهش می‌یابد.

شرایط و نتایج

تا اینجا نگاه خود را به نظریه ظریف مزیت نسبی کامل کرده‌ایم. نتایج این نظریه در مورد هر تعداد از کشورها و کالاها قابل اعمال است. به علاوه آن را می‌توان تعمیم داد و با تغییر نسبتهای عوامل و حذف درآمدها درونداد‌های بسیار را لحاظ کرد. اما بدون اشاره به دو شرط مهم در این نظریه ظریف نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد.

۱. *فرضیات کلاسیک*. از دیدگاه نظری، نقصان بزرگ این نظریه در فرضیات کلاسیک آن است. در این نظریه فرض بر وجود یک اقتصاد رقابتی فعال با قیمتها و دستمزدهای انعطاف‌پذیر و بدون بیکاری ناخواسته است. اگر کارگران کارخانه‌های اتومبیل سازی به دلیل افزایش شدید سهم اتومبیلهای ژاپنی در بازار آمریکا از کار بیکار شوند و نتوانند به آسانی کار جدیدی پیدا کنند، آیا باز هم این نظریه اعتبار خواهد داشت؟ اگر بالا رفتن ارزش نرخ ارزهای خارجی باعث کاهش تقاضا برای کارگران کارخانه‌ها شود و این کارگران نتوانند در بخشهای دیگر شغلی همتراز شغل پیشین خود پیدا کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ در این موارد، هم‌زمان با افزایش بیکاری و کاهش تولید ناخالص داخلی، تجارت کشور را **به درون** PPF خود می‌راند. وقتی اقتصاد دچار رکود باشد یا نظام قیمتها کارکرد مناسب نداشته باشد، نمی‌توان مطمئن بود که کشورها از تجارت سود می‌برند و نظریه مزیت نسبی اعتبار خود را حفظ می‌کند.

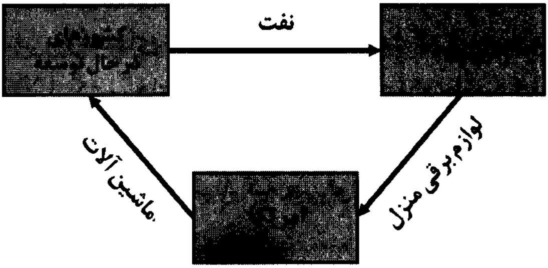

تصویر ۳۵ـ۶. تجارت سه‌جانبه به نفع هر سه بخش است.
در صورت الزامی بودن تعادل دو جانبه، امتیازات تجارت چند جانبه سخت کاهش می‌یابد.

با توجه به این قید و بند، جای تعجب نیست که نظریه مزیت نسبی در دوران رکود و کسادی بازار هواخواهان زیادی ندارد. در دوره رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰، همزمان با افزایش بیکاری و کاهش بروندادهای واقعی، کشورها دیوارهای بلندی از تعرفه‌های گوناگون در مرزهای خود کشیدند و به همین دلیل از حجم تجارت خارجی به‌شدت کاسته شد. در هر دوره رکود، کار و سرمایه‌ای که مورد حداکثر بهره‌برداری قرار نمی‌گیرند برای حمایت از بازارهای خود در برابر رقابت خارجی دست به اعمال نفوذ می‌زنند. این دوره‌های تاریخی نشان می‌دهند که نظریه کلاسیک مزیت نسبی تنها در زمانی اعتبار دارد که نرخ مبادله و قیمتها و دستمزدها در سطح مناسبی باشند و سیاستهای کلان اقتصادی چرخه‌های بزرگ کسب و کار را از صحنه اقتصاد حذف کنند.

۲. **توزیع درآمد.** شرط دوم مربوط است به تأثیر این نظریه بر افراد، بخشها، یا عوامل تولیدی خاص. پیشتر نشان دادیم که باز کردن درهای یک کشور به روی تجارت باعث افزایش درآمد ملی آن کشور می‌شود. در این حالت نسبت به زمانی که مرزهای کشور به روی تجارت بسته است، کشور می‌تواند کالاها و خدمات بیشتری را مصرف کند.

اما این نکته به آن معنا نیست که هر فرد، شرکت، بخش، یا عامل تولید از تجارت سود خواهد برد. اگر تجارت آزاد عرضه کالاهایی را افزایش دهد که توسط عوامل تولیدی خاص یا در مناطق خاص نیز تولید می‌شوند، آن عوامل یا مناطق بالاخره با درآمدهایی کمتر از درآمد در عرصه تجارت محدود و مواجه خواهند شد. فرض کنید تجارت آزاد باعث افزایش عرضه پیراهنهای نخی ارزان‌قیمت در ایالات متحد شود. در این وضعیت به‌راحتی می‌توان حدس زد که شرکتهای نساجی با ضرر و ورشکستگی روبرو خواهند شد. پژوهشهای اخیر حاکی از آن است که در دو دهه گذشته به دلیل افزایش واردات کالا از کشورهای در حال توسعه دستمزد واقعی کارهای خدماتی در کشورهای پردرآمد کاهش یافته است. کاهش دستمزد معلول این امر است که کالاهای وارداتی توسط عواملی تولید می‌شوند که می‌توانند جایگزین کارهای خدماتی در کشورهای پردرآمد باشند.

نظریه مزیت نسبی نشان می‌دهد که دیگر بخشها بیش از ضرر بخشهای صدمه دیده سود خواهند برد. دیگر آن که در درازمدت آنها که از بخشهای دارای دستمزد پایین کنار گذاشته می‌شوند در نهایت جذب مشاغل پردرآمدتر می‌شوند. اما آنها که از تجارت

بین‌المللی دچار صدمه‌های موقتی می‌شوند به واقع زیان می‌بینند و به سوی طرفداری از سیاستهای حمایتی و مرزهای تجاری گرایش می‌یابند.

نظریه مزیت نسبی به‌رغم محدودیتهایش *یکی از عمیق‌ترین حقایق در علم اقتصاد به شمار می‌رود. کشورهایی که این نظریه را نادیده می‌گیرند بهای سنگینی را در قبال این بی‌توجهی می‌پردازند که شامل صدمه به استانداردهای زندگی و رشد اقتصادی آنان می‌شود.*

ب. حمایت‌گرایی

نظریه مزیت نسبی نشان می‌دهد که کشورها چگونه می‌توانند از تخصص‌گرایی و تقسیم بین‌المللی کار سود برند. اما به‌رغم این یافته اقتصادی جا افتاده، هیأت‌های مقننه مدام تحت محاصره گروههای طرفدار اقدامات «حمایتی» در قالب تعرفه‌ها یا سهمیه‌بندی واردات قرار دارند. در ایالات متحد، کنگره و رییس‌جمهور هر سال بر سر این که دست به حمایت از صنایع داخلی در برابر کالاهای وارداتی ارزان بزنند یا نه، با یکدیگر کشمکش دارند.

آیا حمایت‌گرایی سیاست اقتصادی عاقلانه‌ای است؟ اقتصاددانان به‌طورکلی اتفاق نظر دارند که چنین نیست. آنها بر این باورند که تجارت آزاد باعث تقسیم کار در میان کشورها می‌شود که به نفع همه است و به هر کشور فرصت می‌دهد که امکانات تولیدی و مصرفی خود را گسترش دهد و از این راه سهمی در بالا بردن استاندارد زندگی در دنیا داشته باشد.

اما بسیاری از افراد با این ارزیابی مخالفند. درست مانند الکساندر همیلتون که در سال ۱۷۸۹ قصد داشت دیوارهایی از تعرفه پیرامون صنایع تولیدی ما بکشد، این افراد امروزه چنین استدلال می‌کنند که ما به حمایت از صنایع خود در برابر رقابت خارجی نیازمندیم. این بخش مروری است بر تأثیر اقتصادی حمایت‌گرایی

تحلیل تجارت و تعرفه‌ها بر اساس عرضه و تقاضا

تجارت آزاد در برابر عدم تجارت

با تحلیل عرضه و تقاضای کالاها در تجارت خارجی می‌توان نظریه مزیت نسبی را روشن ساخت برای مثال بازار پوشاک در آمریکا را در نظر بگیرید. برای سهولت کار فرض می‌کنیم که آمریکا بخش کوچکی از بازار را تشکیل می‌دهد و بنابراین نمی‌تواند بر قیمت جهانی پوشاک تأثیر بگذارد. (این فرض تحلیل آسان عرضه و تقاضا را میسر می‌سازد؛ مورد واقعی‌تری که در آن کشوری بر قیمت‌های جهانی اثر می‌گذارد بعداً در همین فصل لحاظ خواهد شد.)

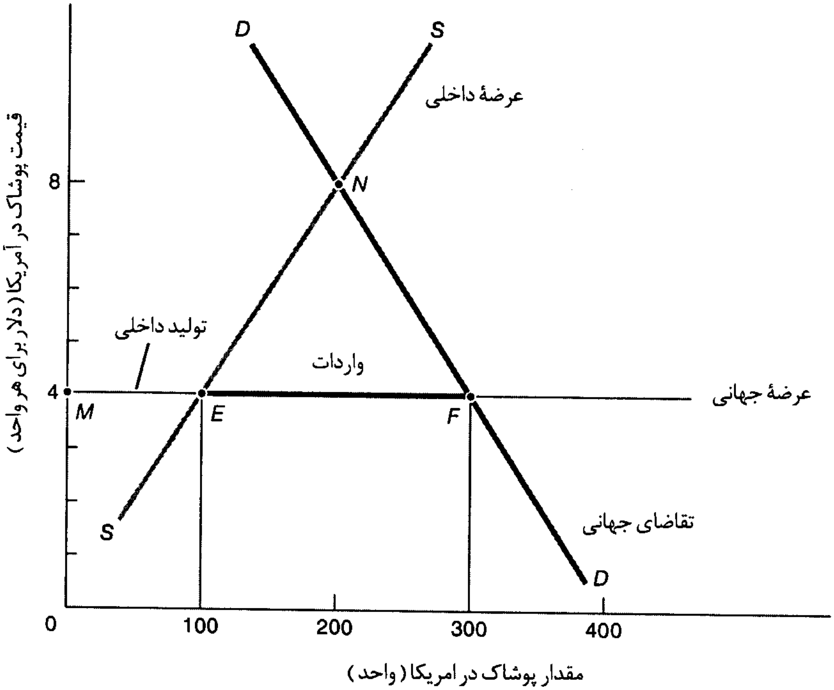

نمودار ۳۵ـ۷. تولید و واردات و مصرف در آمریکا در عرصه تجارت آزاد.
در اینجا توازن تجارت آزاد در بازار پوشاک را مشاهده می‌کنیم. آمریکا از لحاظ پوشاک دارای عدم مزیت نسبی است. بنابراین در توازن تجارت محدود در نقطه N، قیمت در آمریکا ۸ دلار است، درحالی‌که قیمت جهانی برابر است با ۴ دلار.

نمودار ۳۵-۷ نشان دهنده منحنی‌های عرضه و تقاضای پوشاک در آمریکا است. منحنی تقاضای مصرف کنندگان آمریکایی با DD و منحنی عرضه داخلی شرکتهای آمریکایی با SS مشخص شده است. فرض می‌کنیم که قیمت پوشاک در بازار جهانی تعیین می‌شود و برابر است با ۴ دلار برای هر واحد. گرچه در تجارت بین‌المللی معاملات با ارزهای مختلف انجام می‌شود، در اینجا برای سهولت کار با استفاده از نرخ مبادله رایج برنامه عرضه خارجی را به منحنی عرضه دلاری تبدیل می‌کنیم.

با این فرض که تقاضا در آمریکا بر قیمت جهانی ۴ دلار در هر واحد تأثیر نمی‌گذارد، توازن تجارت آزاد وقتی حاصل می‌شود که آمریکا ME (۱۰۰ واحد) تولید کند و مابه‌التفاوت تقاضا و عرضه داخلی را که با EF (یا ۲۰۰ واحد) نشان داده شده وارد کند.

توازن در فقدان تجارت. فرض کنید که تعرفه‌ها یا هزینه‌های حمل و نقل پوشاک سرسام‌آور است (مثلاً ۱۰۰ دلار برای هر واحد پوشاک). توازن عدم تجارت در کجا حاصل می‌شود؟ در این مورد، بازار پوشاک آمریکا در نقطه تلاقی عرضه و تقاضای داخلی قرار دارد که در نمودار ۳۵-۷ با نقطه N نشان داده شده. در این نقطه، قیمتها نسبتاً بالا و معادل ۸ دلار در هر واحد است و تولید کنندگان داخلی می‌توانند کل تقاضا را برآورده سازند.

تجارت آزاد. حال تجارت پوشاک را آزاد می‌کنیم. در حالت فقدان هزینه‌های حمل و نقل و تعرفه‌ها و سهمیه‌بندی‌ها، قیمت در آمریکا باید با قیمت جهانی برابر باشد. چرا؟ به این دلیل که اگر قیمت در آمریکا از قیمت در اروپا بالاتر باشد، بازرگانان تیزبین پوشاک را از جایی که ارزان است (اروپا) می‌خرند و در جایی که گران است (آمریکا) به فروش می‌رسانند؛ یعنی اروپا به آمریکا پوشاک صادر می‌کند. وقتی جریان تجارت با عرضه و تقاضا کاملاً انطباق یابد، قیمت در آمریکا با قیمت جهانی برابر خواهد شد. (در حالت وجود هزینه‌های حمل و نقل و تعرفه‌ها، قیمت در آمریکا با قیمت جهانی که این هزینه‌ها در آن حساب شده برابر خواهد بود.)

نمودار ۳۵-۷ نشان می‌دهد که قیمتها، مقادیر و جریان تجارت در مثال پوشاک چطور تحت شرایط تجارت آزاد تعیین می‌شوند. خط افقی در ۴ دلار بیانگر منحنی عرضه برای واردات است؛ این خط به این دلیل افقی یا از لحاظ قیمت کاملاً انعطاف‌پذیر است که فرض شده تقاضا در آمریکا آنقدر اندک است که نمی‌تواند بر قیمت جهانی پوشاک اثر بگذارد.

وقتی درهای کشور به روی تجارت باز شود، واردات به آمریکا سرازیر می‌شود و قیمت پوشاک را به قیمت جهانی آن یعنی ۴ دلار در هر واحد کاهش می‌دهد. در این سطح تولید کنندگان داخلی مقدار ME یا ۱۰۰ واحد را عرضه می‌کنند، درحالی‌که مصرف کنندگان با این قیمت می‌توانند ۳۰۰ واحد پوشاک خریداری کنند. تفاوت که با خط پررنگ EF نشان داده شده در میزان واردات است. چه کسی گفته که ما فقط باید این مقدار پوشاک وارد کنیم و تولیدکنندگان داخلی فقط باید ۱۰۰ واحد عرضه کنند؟ یک آژانس برنامه‌ریزی در اروپا؟ یا کارتل شرکتهای تولید پوشاک؟ نه، میزان تجارت را عرضه و تقاضا تعیین کرده است.

به‌علاوه سطح قیمت‌ها در توازن تجارت محدود را جهت جریان تجارت تعیین می‌کرد. قیمتهای آمریکا در حالت تجارت محدود بالاتر از اروپا بود، بنابراین کالاها به سوی آمریکا جریان می‌یافتند. این قاعده را به خاطر داشته باشید:

در تجارت آزاد و به‌طورکلی در همه بازارها، کالاها از مناطق ارزان‌قیمت به مناطق گران‌قیمت یعنی به سمت بالا جریان می‌یابند. وقتی بازارها به روی تجارت آزاد باز شوند، پوشاک از بازار اروپا به بازار آمریکا که قیمتهای بالاتری دارد آنقدر جریان می‌یابد تا سطح قیمتها یکسان شود.

موانع تجارت

قرنهاست که دولتها از تعرفه و سهمیه‌بندی برای افزایش درآمد و تسریع رشد صنایع منفرد استفاده کرده‌اند. از قرن هجدهم که پارلمان انگلیس تلاش کرد چای و شکر و دیگر کالاها را در مستعمرات آمریکایی خود مشمول تعرفه کند، همگان دریافتند سیاست تعرفه‌بندی برای رشد انقلاب و کشمکشهای سیاسی خاکی حاصلخیز است.

برای درک اثرات اقتصادی تعرفه و سهمیه‌بندی می‌توانیم از تحلیل عرضه و تقاضا استفاده کنیم. در آغاز کار دقت کنید که **تعرفه** مالیاتی است که بر کالاهای وارداتی بسته می‌شود. جدول ۳۵ـ۲ شامل نرخ تعرفه‌ها برای گروههای عمده کالا در ایالات متحد و ژاپن در سال ۱۹۹۴ است. برای مثال، ایالات متحد تعرفه‌ای معادل ۱/۹ درصد برای واردات اتومبیل وضع کرده است. اگر اتومبیلی خارجی ۲۰۰۰۰ دلار بیارزد، قیمت آن در داخل کشور به اضافه تعرفه معادل ۲۰۳۸۰ دلار خواهد بود. سهمیه محدودیتی است که

بر مقدار واردات اعمال می‌شود. ایالات متحد بسیاری از فراورده‌ها از جمله بادام زمینی و پارچه و گوشت گاو را سهمیه‌بندی کرده است.

انواع کالا	نرخ متوسط تعرفه (درصد) ۱۹۹۴	
	ایالات متحده	ژاپن
غذا	۶/۳	۱۲/۳
تنباکو و نوشیدنی	۲/۹	۱۶/۱
مواد خام به استثناء سوخت	۰/۳	۱/۳
انواع سوخت‌ها	۰/۵	۰/۸
مواد شیمیایی	۴/۰	۳/۷
کالاهای صنعتی	۳/۳	۵/۱
ماشین‌آلات و تجهیزات حمل و نقل	۱/۹	۰/۱

جدول ۳۵ـ۲. نرخ متوسط تعرفه‌ها برای ایالات متحد و ژاپن.
امروزه نرخ تعرفه‌ها برای کشورهایی صنعتی مثل ایالات متحد و ژاپن به‌طورکلی پایین است. تعرفه‌های بالا یا سهمیه‌بندی واردات مشمول بخشهای حساس از لحاظ سیاسی مثل کشاورزی در ژاپن و پوشاک در ایالات متحد می‌شود.

تعرفه بازدارنده. آسان‌ترین مورد برای تحلیل **تعرفه بازدارنده** است ـ تعرفه‌ای که آنقدر بالاست که باعث قطع تمامی واردات می‌شود. در نمودار ۳۵ـ۷، اگر تعرفه پوشاک بیش از ۴ دلار در هر واحد باشد (یعنی بیش از تفاوت قیمت ۸ دلار در آمریکا و قیمت جهانی ۴ دلار) چه اتفاقی می‌افتد؟ این تعرفه را تعرفه بازدارنده می‌گویند که باعث قطع تجارت پوشاک می‌شود. هر وارد کننده‌ای که پوشاک را با قیمت جهانی ۴ دلار می‌خرد آن را در آمریکا بالاتر از قیمت ۸ دلار خواهد فروخت. اما حتی این قیمت نیز هزینه کالا به اضافه تعرفه را جبران نمی‌کند. بنابراین تعرفه‌های بازدارنده باعث نابودی تجارت می‌شود.

تعرفه غیربازدارنده. تعرفه‌های پایین‌تر (کمتر از ۴ دلار در هر واحد پوشاک) به تجارت صدمه می‌زند، اما باعث قطع آن نمی‌شود. نمودار ۳۵ـ۸ نشان دهنده توازن در بازار پوشاک با تعرفه ۲ دلار به این معنی است که پوشاک خارجی در آمریکا به قیمت ۶ دلار در هر واحد به فروش خواهد رسید (که مساوی است با قیمت جهانی ۴ دلار به اضافه تعرفه ۲ دلار).

نتیجه توازن تعرفه ۲ دلار این است که مصرف داخلی (یا مقدار مورد تقاضا) از ۳۰۰ واحد در تجارت آزاد به ۲۵۰ واحد پس از تحمیل تعرفه کاهش می‌یابد، میزان تولید داخلی ۵۰ واحد افزایش می‌یابد، و مقدار واردات ۱۰۰ واحد کاهش می‌یابد. این مثال در واقع چکیده تأثیر اقتصادی تعرفه‌ها را نشان می‌دهد:

تعرفه معمولاً باعث افزایش قیمت‌ها، کاهش میزان مصرف و واردات و افزایش تولید داخلی می‌شود.

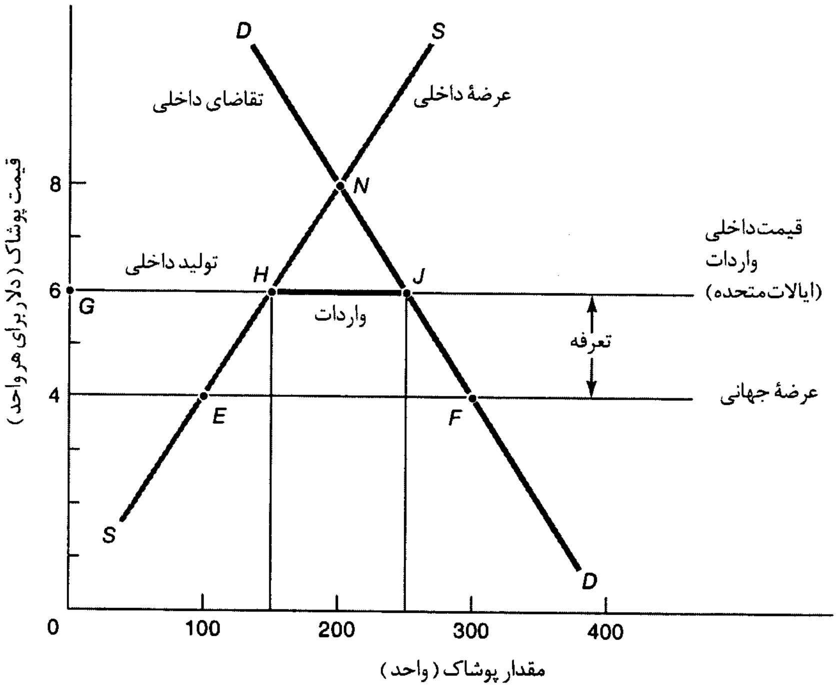

نمودار ۳۵ـ۸. تأثیر تعرفه.

تعرفه واردات و مصرف را کاهش می‌دهد، و باعث افزایش تولید داخلی و قیمتها می‌شود. پس از توازن تجارت آزاد در نمودار ۳۵ـ۷، اکنون آمریکا تعرفه‌ای ۲ دلاری را بر واردات پوشاک تحمیل کرده است. قیمت پوشاک وارداتی از اروپا به ۶ دلار (به اضافه تعرفه) افزایش می‌یابد. قیمت بازار از ۴ به ۶ دلار می‌رسد، بنابراین از کل میزان مورد تقاضا کاسته می‌شود. واردات از ۲۰۰ به ۱۰۰ واحد می‌رسد، و تولید داخلی از ۱۰۰ به ۱۵۰ واحد افزایش می‌یابد.

سهمیه. سهمیه از تأثیر کیفی مشابه تعرفه برخوردار است. سهمیه بازدارنده (یعنی سهمیه‌ای که باعث قطع واردات می‌شود) معادل تعرفه بازدارنده است. قیمت و مقدار به حالت توازن تجارت محدود در نقطه N در نمودار ۳۵ـ۸ باز می‌گردد. سهمیه آسان‌تر ممکن است واردات را به ۱۰۰ واحد پوشاک محدود کند؛ این سهمیه را خط HJ در نمودار ۳۵۰۸ نشان می‌دهد. سهمیه ۱۰۰ واحدی به قیمت تعادلی و برونداد مشابه تعرفه ۲ دلار منجر می‌شود.

گرچه میان تعرفه و سهمیه اختلاف اساسی وجود ندارد، برخی تفاوتهای ظریف میان آنها هست. درآمد حاصل از تعرفه به دولت می‌رسد که این ممکن است باعث کاهش دیگر مالیاتها و در نتیجه جبران بخشی از زیانی شود که مصرف کنندگان در کشور وارد کننده متحمل آن می‌شوند. اما سهمیه‌بندی سود حاصل از تفاوت قیمت نهایی را به جیب وارد کنندگان یا صادر کنندگانی سرازیر می‌کند که شانس گرفتن جواز واردات را داشته‌اند. در نتیجه آنها می‌توانند از این سود به مقامات مسؤول صدور جواز رشوه بدهند یا سبیلشان را چرب کنند.

به دلیل همین تفاوتها، اقتصاددانان به‌طورکلی تعرفه را دارای شر کمتری می‌دانند. بااین‌حال اگر دولتی قصد اعمال سهمیه‌بندی را داشته باشد، باید جوازهای معدود واردات را به مزایده بگذارد. با مزایده می‌توان تضمین کرد که به جای وارد یا صادر کننده دولت درآمد حاصل از حق واردات را دریافت کند؛ به‌علاوه، مقامات مسؤول نیز وسوسه نمی‌شوند حقوق واردات را بر اساس رشوه یا دوستی واگذار کنند.

هزینه‌های حمل و نقل. هزینه حمل و نقل کالاهای حجیم و صدمه‌پذیر نیز همان تأثیر تعرفه‌ها را دارد و میزان تخصص‌گرایی منطقه را کاهش می‌دهد. برای مثال، اگر هزینه حمل پوشاک از اروپا به ایالات متحد ۲ دلار برای هر واحد باشد، توازن عرضه و تقاضا درست مانند نمودار ۳۵ـ۸ خواهد بود، یعنی قیمت در آمریکا ۲ دلار بیش از قیمت در اروپا خواهد بود.

اما میان حمایت و هزینه‌های حمل و نقل یک تفاوت هست: هزینه‌های حمل و نقل به‌وسیله طبیعت ـ اقیانوس‌ها و کوهها و رودخانه‌ها تحمیل می‌شود، اما تعرفه‌های تحریمی از سوی کشورها تعیین می‌گردد. یک اقتصاددان به درستی تعرفه‌ها را «راه‌آهن منفی» نامیده است. تحمیل تعرفه‌های تأثیر اقتصادی را دارد که خرابکاری در موتور کشتی هایی که کالاها را از کشورهای دیگر به سواحل ما انتقال می‌دهند.

هزینه‌های اقتصادی تعرفه‌ها

اگر آمریکا بر پوشاک تعرفه‌ای معادل تعرفه ۲ دلاری در نمودار ۳۵ـ۸ تحمیل کند، چه اتفاقی می‌افتد؟ این کار سه پیامد دارد: ۱) تولیدکنندگان داخلی که زیر چتر حمایتی تعرفه‌ها فعالیت می‌کنند می‌توانند تولید را افزایش دهند؛ ۲) مصرف‌کنندگان با قیمتهای بالاتر مواجه می‌شوند و مصرف خود را کاهش می‌دهند؛ و ۳) دولت از درآمد تعرفه‌ها بهره‌مند می‌شود.

تعرفه‌ها باعث عدم کارایی اقتصادی می‌شوند. پس از تحمیل تعرفه‌ها، ضرر اقتصادی مصرف‌کنندگان از درآمد دولت به اضافه سود مازاد تولیدکنندگان فراتر می‌رود.

تحلیل بر روی نمودار. نمودار ۳۵ـ۹ نشان دهنده هزینه اقتصادی یک تعرفه است. منحنی‌های عرضه و تقاضا با منحنی‌های نمودار ۳۵ـ۸ تفاوتی ندارند، اما بر سه قسمت آنها تأکید شده است. ۱) قسمت B درآمد تعرفه است که توسط دولت دریافت می‌شود. این درآمد برابر است با میزان تعرفه در تعداد واحدهای وارداتی و جمع کل ۲۰۰ دلار. ۲) تعرفه قیمت در بازارهای داخلی را از ۴ به ۶ دلار افزایش می‌دهد و تولیدکنندگان برونداد خود را به ۱۵۰ واحد می‌رسانند. بنابراین سود کل تا ۲۵۰ دلار افزایش می‌یابد که با قسمت LEHM نشان داده شده و برابر است با ۲۰۰ دلار در واحدهای قدیمی و ۵۰ دلار اضافه در ۵۰ واحد جدید. ۳) دقت کنید که تعرفه هزینه‌ای سنگین بر مصرف کنندگان تحمیل می‌کند. کل ضرر مصرف کنندگان با قسمت LMJF نشان داده شده و برابر است با ۵۵۰ دلار.

بنابراین کل تأثیر اجتماعی تعرفه برابر است با درآمد ۲۵۰ دلار برای تولیدکنندگان، درآمد ۲۰۰ دلار برای دولت، و ضرر ۵۵۰ دلار برای مصرف کنندگان. بنابراین هزینه خالص اجتماعی (با احتساب هر یک از این دلارها به‌طور متساوی) ۱۰۰ دلار است. این هزینه خالص را می‌توانیم با قسمت‌های A و C برابر بدانیم. تفسیر این قسمتها حایز اهمیت است.

- قسمت A ضرر خالصی است که به دلیل گرانتر بودن تولید داخلی از تولید خارجی ناشی می‌شود. با افزایش قیمت داخلی، بنگاه‌ها به سوی افزایش استفاده از ظرفیت داخلی نسبتاً پرهزینه سوق پیدا می‌کنند. آنها تا جایی برونداد تولید می‌کنند که هزینه جانبی به جای ۴ دلار در هر واحد در شرایط تجارت آزاد به ۶ دلار در هر واحد می‌رسد.

شرکتها کارخانه‌های قدیمی و ناکارآمد را دوباره افتتاح می‌کنند یا در کارخانه‌های موجود شیفتهای کاری اضافه می‌گذارند. از دیدگاه اقتصادی، این کارخانه‌ها دارای عدم مزیت نسبی هستند، چراکه پوشاک جدید تولیدی در این کارخانه‌ها را می‌توان در خارج از کشور بسیار ارزانتر تولید کرد. هزینه اجتماعی جدید این نوع تولید غیرمؤثر همان قسمت A است که برابر است با ۵۰ دلار.

● به علاوه به دلیل قیمت بالاتر ضرر خالصی هم به کشور وارد می‌شود که با قسمت C نشان داده شده. این ضرر مازاد مصرف کننده است که با سود تولید یا درآمد تعرفه جبران نمی‌شود. این قسمت نشان‌دهنده آن هزینه اقتصادی است که وقتی مصرف کنندگان به جای کالاهای وارداتی کم‌هزینه کالاهای داخلی پرهزینه را می‌خرند حاصل می‌شود. این قسمت برابر است با ۵۰ دلار.

بنابراین کل ضرر اجتماعی تعرفه ۱۰۰ دلار است.

نمودار ۹ـ۳۵ نشان دهنده یک ویژگی است که برای درک سیاست و تاریخچه تعرفه‌ها حایز اهمیت است. پس از تحمیل تعرفه، بخشی از تأثیر اقتصادی آن معلول آن است که تعرفه‌ها درآمد را از مصرف‌کنندگان به کارگران و تولید کنندگان داخلی تحت حمایت دولت بازتوزیع می‌کنند. در مثال نمودار ۹ـ۳۵، قسمتهای A و C بیانگر ضررهایی هستند که به ترتیب از تولید داخلی ناکارآمد و مصرف پایین ناشی می‌شوند. بنابر فرضیاتی که در بالا برای سهولت کار اختیار کردیم، ضررهایی وارد بر کارایی به جمع ۱۰۰ دلار می‌رسند. با این حال بازتوزیع موردنظر بسیار بیشتر و برابر است با ۲۰۰ دلار از درآمد تعرفه‌ای که بر مصرف کنندگان کالا تحمیل می‌شود به اضافه ۲۵۰ دلار به ازای سود بالاتر. درحالی‌که کارگران و تولید کنندگان داخلی منتفع می‌شوند، مصرف‌کنندگان از هزینه تولید بالاتر ناراضی خواهند بود. از اینجا می‌توان فهمید که چرا کشمکش بر سر محدودیتهای واردات بیشتر بر سود و زیان بازتوزیع متمرکز است تا مسایل کارایی اقتصادی.

تحمیل تعرفه سه پیامد دارد: تولید داخلی ناکارآمد را تشویق می‌کند؛ باعث می‌شود مصرف کنندگان از مصرف کالای مشمول تعرفه بکاهند؛ و درآمد دولت را افزایش می‌دهد. فقط دو پیامد اول الزاماً باعث تحمیل هزینه‌های کارایی بر اقتصاد کشور می‌شوند.

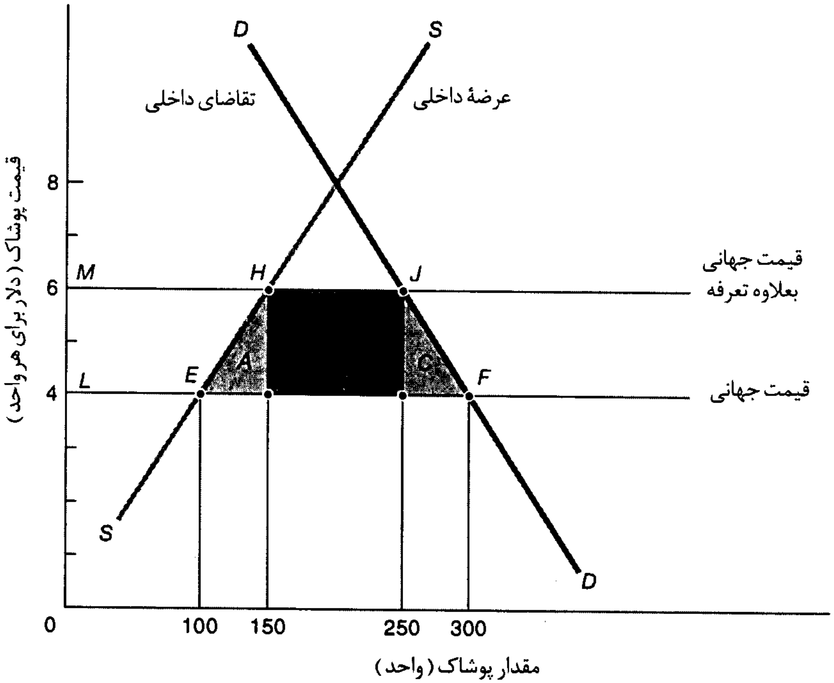

نمودار ۳۵ـ۹. هزینه اقتصادی تعرفه‌ها.

تحمیل تعرفه درآمدها را افزایش می‌دهد و منجر به عدم کارایی می‌شود. می‌بینیم که تعرفه سه پیامد دارد. مستطیل B درآمد تعرفه است که عاید دولت می‌شود. مثلث A هزینه عدم کارایی در تولید است که به واسطه قیمت داخلی بالاتر حاصل می‌شود. مثلث را ضرر خالص به مازاد مصرف‌کننده است که از قیمت بالای عدم کارایی ناشی می‌شود و پس از کسر درآمد تعرفه و سود بنگاهها از مازاد از دست رفته مصرف‌کننده حاصل می‌شود. قسمتهای A و B بیانگر عدم کارایی جبران‌ناپذیری‌اند که تعرفه باعث می‌شود.

هزینه حمایت از صنعت نساجی: حال با بررسی اثرات تعرفه‌ای واقعی و خاص که بر پوشاک گذاشته شده می‌خواهیم به این تحلیل حالتی عینی‌تر بدهیم. امروزه در ایالات متحد تعرفه‌های پارچه و پوشاک وارداتی جزء بالاترین تعرفه‌ها هستند. این تعرفه‌های بالا بر مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان چه اثری دارند؟

در آغاز بگوییم که تعرفه‌بندی قیمت پوشاک داخلی را افزایش می‌دهد. به دلیل

این افزایش قیمتها بسیاری از کارخانه‌هایی که باید در اثر کاهش مزیت نسبی‌شان در بخش نساجی ورشکسته شوند باز می‌مانند. آنها فقط اندکی سود آورند، اما می‌توانند آنقدر فروش کنند که تولید داخلی را ادامه دهند. میزان کار در صنعت نساجی از حالت تجارت آزاد بیشتر می‌شود، گرچه ـ به دلیل فشار رقابت خارجی ـ میزان دستمزد در این صنعت جزء پایین‌ترین دستمزدهاست.

از دیدگاه ملی، ما اکنون در حال هدر دادن منابع در صنعت نساجی هستیم. این کارگران و مواد اولیه و سرمایه را می‌توان با سود عالی در دیگر بخشها به کار گرفت ـ مثلاً برای تولید کامپیوتر یا هواپیما یا خدمات بانکی. اکنون توان تولیدی کشور از حد معمول پایین‌تر است، چرا که عوامل تولید در صنعتی نگه داشته شده که امتیاز نسبی خود را از دست داده است.

البته مصرف‌کنندگان با قیمتهای بالاتر هزینه این حمایت از نساجی را می‌پردازند. اگر آنها می‌توانستند کالاهای نساجی را از کره، چین، یا اندونزی با قیمتهایی بدون تعرفه بالا خریداری کنند به‌واقع از درآمد خود بیشتر بهره می‌بردند. باوجود تعرفه‌ها، مصرف‌کنندگان مجبورند از خرید پوشاک برای خود بکاهند و سهم آن را به خوراک و حمل و نقل و تفریح اختصاص دهند که قیمتشان به دلیل وجود همین تعرفه پایین می‌آید.

و بالاخره این که درآمد حاصل از تعرفه نساجی به دولت می‌رسد. از این درآمد می‌توان برای خرید کالاهای عمومی یا کاهش دیگر مالیاتها استفاده کرد، بنابراین (برخلاف ضرر مصرف‌کننده یا عدم کارایی تولیدی) این پیامد یک بار اجتماعی به شمار نمی‌رود.

اقتصاد حمایت‌گرایی

حال، پس از بررسی تأثیر تعرفه‌ها بر قیمتها و مقدارها، به سراغ تحلیل استدلالهای موافق و مخالف حمایت‌گرایی می‌رویم. استدلالهای موافق با تعرفه یا سهمیه‌بندی در برابر رقابت واردات خارجی اشکال متفاوت و مختلفی دارند. این استدلالها به چند گروه عمده تقسیم می‌شوند: ۱) استدلالهای غیراقتصادی مبنی بر اینکه فدا کردن رفاه

اقتصادی برای کمک مالی به دیگر اهداف ملی مطلوب است، ۲) استدلالهای مبتنی بر برداشتهای غلط از منطق اقتصاد، و ۳) تحلیلهای مبتنی بر قدرت بازار یا کاستی‌های اقتصاد کلان. بسیاری از این استدلالها یک قرن عمر دارند، و باقی آنها محصول مکتبی با نام «اقتصاد بین‌المللی نو»[1] هستند.

اهداف غیراقتصادی

اگر در گروهی باشید که وظیفه دارد از تجارت آزاد دفاع کند، در آغاز به این مسأله توجه خواهید کرد که زندگی فقط رفاه اقتصادی نیست. کشور مطمئناً نباید آزادی و فرهنگ و حقوق انسانی خود را فدای چند دلار بیشتر بکند.

در اینجا صنعت نیمه هادی ایالات متحد به عنوان مثال بسیار به کار می‌آید. در دهه ۱۹۸۰، وزارت دفاع ادعا کرد که بدون یک صنعت نیمه‌هادی مستقل، ارتش به‌شدت به ژاپن و دیگر عرضه‌کنندگان خارجی تراشه‌ها برای استفاده در تسلیحات تکنولوژیک وابسته خواهد شد.

این ادعا به امضای پیمانی برای حمایت از این صنعت انجامید. اقتصاددانان به ارزش این رویکرد شک داشتند. استدلال آنان هدف امنیت ملی را زیر سؤال نمی‌برد، بلکه متوجه کارایی ابزار دستیابی به نتیجه دلخواه بود. آنها بر این عقیده بودند که حمایت از این صنعت از سیاستی برای رسیدگی به آن، مثلاً برنامه‌ای برای خریدن حداقل تراشه‌ها، گرانتر تمام می‌شود.

امنیت ملی تنها هدف غیراقتصادی در سیاست تجارت نیست. ممکن است کشورها بخواهند از سنتهای فرهنگی یا شرایط محیطی، خود محافظت کنند. فرانسه اخیراً اعلام کرده است که باید از شهروندانش در برابر فیلمهای «ضدتمدن» آمریکایی محافظت کند. درحال حاضر مسأله این است که صنعت سینمای فرانسه توسط موج جدیدی از فیلم‌های مهیج و پرخرج هالیوود تهدید می‌شود و در شرف نابودی است. در نتیجه،

---

۱. اظهاریه‌ای رسمی درباره سیاست تجاری در گزارش اقتصادی رییس‌جمهور، ۱۹۹۱ آمده است (چاپخانه دولت ایالات متحد، واشنگتن دی سی، ۱۹۹۱). برای شرح غیرفنی منابع کسری تجاری و شرح اقتصاد بین‌المللی نو از زبان یکی از طرفداران اصلی آن، ← به پُل کروگمن، *عصر انتظارات تحقیر شده: سیاست اقتصادی ایالات متحد در دهه ۱۹۹۰*، انتشارات ام آی تی، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۹۰.

فرانسه تعداد فیلمها و شوهای تلویزیونی آمریکایی را که می‌توان وارد کرد شدیداً سهمیه‌بندی کرده و حتی در برابر فشار شدید ایالات متحد در آخرین دور مذاکرات تجاری دو کشور موضع خود را حفظ کرد. به عنوان مثالی دیگر، دولت سوییس برای حفاظت از آرامش و هوای تمیز دره‌های این کشور تصمیم گرفت از عبور کامیونها از خاک این کشور جلوگیری کند.

زمینه‌های نادرست تعرفه‌ها

سوداگری. می‌گویند آبراهام لینکلن گفته است: «نمی‌دانم تعرفه چیست. اما این را می‌دانم که وقتی از انگلیس کت می‌خرم، کت را من برمی‌دارم و پول را انگلیس. درحالی‌که وقتی از آمریکا کت می‌خرم، کت را من برمی‌دارم و پول را آمریکا.»

این نوع استدلال بیانگر سفسطه‌ای بسیار قدیمی است که در نوشته‌های نویسندگان به اصطلاح سوداگر قرون هفده و هجده زیاد یافت می‌شد. آنها کشوری را خوش‌اقبال می‌دانستند که بیش از خریدن کالا می‌فروخت، چرا که از نظر آنان این توازن تجاری «مطلوب» به معنای جاری شدن طلا به درون کشور و قدرت پرداخت هزینه مازاد صادرات آن بود.

در این نوع دیدگاه، وسایل و اهداف با یکدیگر خلط شده است. انباشتن طلا یا پول باعث بهبود سطح زندگی در کشور نمی‌شود. ارزش پول در چیزی است که می‌توان با آن از دیگر کشورها خریداری کرد. امروزه اغلب اقتصاددانان مخالف این نظریه‌اند که افزایش تعرفه‌ها برای تأمین هزینه مازاد تجاری باعث افزایش رفاه اقتصادی در کشور می‌شود.

تعرفه‌هایی برای گروههای دارای منافع ویژه. مهمترین عامل فشار در جهت تعرفه‌های حمایتی وجود گروههای قدرتمند دارای منافع ویژه است. شرکتها و کارگران می‌دانند که تعرفه بستن به تولیدات خاصشان به آنها کمک می‌کند، حال تأثیر این تعرفه‌ها بر هدفی انتزاعی چون رفاه اقتصادی همگانی هر چه می‌خواهد باشد. آدام اسمیت این نکته را خوب دریافت و درباره‌اش نوشت:

> انتظار برای ایجاد آزادی تجاری به بی‌معنایی انتظار ایجاد مدینه فاضله است. نه تنها تعصبات مردم، بلکه عاملی شکست‌ناپذیر چون منافع خصوصی بسیاری از افراد مخالف این ایده است.

اگر تجارت آزاد این قدر به نفع کشور به مثابه یک کل است، چرا طرفداران حمایت‌گرایی همچنان به اعمال فشار و نفوذ بر کنگره ادامه می‌دهند؟ آنها افراد اندکی که از این قضیه متنفع می‌شوند از حمایتهای خاص دولت به عایدات فراوانی می‌رسند و در نتیجه برای دیدن دم سیاستمداران پول هنگفتی خرج می‌کنند. در مقابل مصرف‌کنندگان منفرد از بسته شدن تعرفه بر یک فراورده فقط اندکی ضرر می‌بینند؛ از آنجا که ضررهای ناشی از این سیاست کوچک و پراکنده است، افراد برای صرف منابع و ابراز عقیده درباره تعرفه‌ها انگیزه چندانی ندارند. یک قرن قبل، افراد برای به‌دست آوردن رأی‌های لازم برای تصویب قانون تعرفه‌بندی آشکارا به رشوه متوسل می‌شدند؛ اما امروزه کمیته‌های سیاسی ضربت (PAC) که سرمایه‌شان توسط کارگران یا بنگاههای تجاری تأمین می‌شود وکلای متبحری استخدام می‌کنند و بر کوس حمایت از تعرفه یا سهمیه‌بندی پارچه، الوار، اتومبیل، فولاد، شکر، و دیگر کالاها می‌کوبند.

اگر آرای سیاسی متناسب با کل منافع اقتصادی بود، کشورها اغلب تعرفه‌ها را به تصویب می‌رساندند. اما مسأله این است که همه دلارهای منافع اقتصادی نمایندگانی متناسب با اندازه خود ندارند. سازمان‌دهی توده مصرف کنندگان و تولید کنندگان برای حمایت از فواید تجارت آزاد از سازمان‌دهی چند شرکت یا اتحادیه کارگری که علیه «کارگران ارزان چینی» یا «رقابت ناعادلانه ژاپن» داد سخن می‌دهند بسیار دشوارتر است. در تمام کشورها، دشمنان خستگی‌ناپذیر تجارت آزاد همان شرکتها و کارگران تحت حمایت دولت هستند.

یک مورد بسیار جدی سهمیه‌بندی شکر توسط ایالات متحد است که به نفع تعدادی انگشت‌شمار از تولید کنندگان است، اما برای مصرف‌کنندگان آمریکایی سالانه بیش از یک میلیارد دلار آب می‌خورد. مصرف کننده متوسط احتمالاً نمی‌داند که سهمیه‌بندی شکر برای هر فرد روزانه $1\frac{1}{2}$ سنت هزینه دارد، و به همین دلیل است که افرادی که سود آن به جیبشان می‌رود برای حمایت از تجارت آزاد انگیزه چندانی ندارند.

رقابت کارگران خارجی ارزان. از میان استدلالهای موافق حمایت‌گرایی یکی که بیش از همه تکرار می‌شود این است که تجارت آزاد کارگران آمریکایی را به رقابت با کارگران خارجی ارزان‌قیمت وا می‌دارد. بر اساس این استدلال، تنها راه حفظ دستمزدهای بالا در ایالات متحد حمایت از کارگران داخلی از طریق وضع تعرفه‌های بالا بر کالاهایی است

که در کشورهای کم دستمزد تولید می‌شوند. شکلی افراطی از این ایده این است که در تجارت آزاد میزان دستمزدها در ایالات متحد با دستمزدهای پایین در دیگر کشورها تلاقی خواهد کرد. این نکته را راس پرو، کاندیدای ریاست جمهوری، در طی بحثهایی درباره **پیمان تجارت آزاد در آمریکای شمالی** (نفتا) مطرح کرد:

> از لحاظ نظری، نفتا خارق‌العاده است، اما درواقع و عملاً برای کشور ما بد خواهد بود. این چیز در ایالات متحد یک غول درست خواهد کرد که همه چیز را می‌بلعد، درحالی‌که در زمانه کنونی ما نیاز به واردات مشاغل داریم، نه خارج کردن آنها از کشور. با این طرح میزان دستمزد در مکزیک به $۷\frac{۱}{۲}$ دلار در ساعت افزایش و میزان دستمزد در اینجا به $۷\frac{۱}{۲}$ دلار در ساعت کاهش می‌یابد.

این استدلال ظاهراً جذاب و فریبنده است، اما یک نقص بزرگ دارد و آن این که اصل مزیت نسبی را نادیده گرفته است. کارگران آمریکایی به این دلیل دستمزد بالاتر می‌گیرند که به‌طور متوسط تولید بیشتری دارند. اگر دستمزد تعادلی ما سه برابر دستمزد در مکزیک است، به این دلیل است که ما به‌طور متوسط پنج برابر بیشتر کالاها و خدمات تجاری تولید می‌کنیم. تجارت بر اساس مزیت نسبی جریان می‌یابد، نه بر اساس نرخ دستمزد یا امتیاز مطلق.

حال که نشان دادیم کشور از واردات کالاهای تولید شده توسط «کارگران خارجی ارزان» و دارای عدم مزیت نسبی سود می‌برد، باید این را نیز خاطرنشان کنیم که این راهبرد موقتاً هزینه‌هایی بر دوش کارگران و شرکتها می‌گذارد. اگر کارخانه‌های منطقه‌ای خاص به دلیل انتقال تولید به کشورهای دیگر بسته شوند، بازار کار محلی یک باره مملو از جویندگان کار می‌شود. در این میان ممکن است کارگران سالخورده‌تر که مهارتهای به روز ندارند برای یافتن کاری باب میل خود دچار زحمت شوند و درآمدهای واقعی‌شان کاهش یابد. وقتی کل اقتصاد دچار رکود باشد یا بازار کار محلی با بیکاری شدید مواجه باشد، این کارگران با مشکلات بزرگتری روبرو خواهند شد. در درازمدت، بازارهای کار این کارگران را به صنایع در حال پیشرفت جذب می‌کنند، اما این انتقال ممکن است برای بسیاری از آنان بسیار دشوار باشد.

به‌طور خلاصه:

پاسخ اقتصادی نظریه «کارگران خارجی ارزان» در تحلیل مزیت نسبی نهفته است. این نشان می‌دهد که کشور حتی اگر دستمزدی بسیار بالاتر از دستمزد شرکای تجاری خود داشته باشد باز هم از تجارت آزاد منتفع می‌شود. دستمزد بالا نتیجه کارایی بالاست، نه سیاستهای حمایتی.

تعرفه‌های تلافی‌جویانه. گرچه بسیاری از افراد موافق‌اند که دنیایی دارای تجارت آزاد بهترین دنیاهاست، اشاره می‌کنند که «تا وقتی که دیگر کشورها محدودیتهای وارداتی را بر کالاهای ما تحمیل می‌کنند و کالاهای ما را نمی‌پذیرند، ما هم برای دفاع از خود راهی نداریم جز مشارکت در بازی حمایت. ما تا وقتی با تجارت آزاد راه می‌آییم که تجارتی عادلانه نیز باشد. اما در این بازی بر تساوی طرفین اصرار داریم». در چند موقعیت در دهه ۱۹۹۰، ایالات متحد تا مرز جنگ تجاری با ژاپن و چین پیش رفت و تهدید کرد که اگر این کشورها دست از تجارت قابل ایراد خود بر ندارند تعرفه‌هایی بالا برای کالاهای آنها وضع خواهد کرد.

گرچه این استدلال منطقی به نظر می‌رسد، اساس اقتصادی یا تاریخی درستی ندارد. دیدیم که وقتی کشوری دیگر تعرفه‌های خود را افزایش می‌دهد مانند آن است که هزینه‌های حمل و نقل خود را افزایش دهد. اما اگر فرانسه مثلاً تصمیم بگیرد برای کند کردن تجارت بندرهای خود را مین‌گذاری کند، ما هم باید همین کار را بکنیم؟ عده کمی با این مسأله موافقند. یا اگر چین پیمانهای تجاری را با قاچاق سی دی‌های آمریکایی زیر پا بگذارد، ایالات متحد باید برای ابریشم و دیگر پارچه‌های چینی تعرفه صد درصد تعیین کند؟

طرفداران این رویکرد معتقدند که اقدامات تلافی‌جویانه ممکن است به اصلاح رویکرد تجاری دیگر کشورها کمک کند. در سال ۱۹۸۲، این خط مشی در بخش تحلیل حمایت‌گرایی در *گزارش اقتصادی رییس‌جمهور* توصیف شده است:

> مداخله در تجارت بین‌المللی...، حتی اگر در کوتاه‌مدت برای اقتصاد آمریکا پرهزینه باشد، درصورتی که در خدمت هدف استراتژیک افزایش هزینه سیاستهای مداخله جویانه دولتهای خارجی باشد، قابل توجیه است. بنابراین اقدامات دقیق با هدف متقاعد ساختن دیگر کشورها برای کاهش انحرافات تجاری‌شان به‌طور بالقوه مهم است.

گرچه این استدلال از اعتباری بالقوه برخوردار است، باید آن را محتاطانه به کار گرفت. همان‌طور که تولید موشک به مسابقه تسلیحاتی می‌انجامد، بلوف با هدف حمایت هم ممکن است علاوه بر رقیب به ضرر بلوفزن هم تمام شود. پژوهشهای تاریخی نشان می‌دهند که تعرفه‌های تلافی‌جویانه معمولاً باعث می‌شوند دیگر کشورها تعرفه‌های خود را بالاتر ببرند و ندرتاً ابزاری مؤثر برای کاهش چندجانبه تعرفه بوده‌اند.

معافیت واردات. در ایالات متحد و دیگر کشورها، شرکتها و کارگرهایی که از رقابت خارجی صدمه می‌بینند با توسل به تعرفه و سهمیه‌بندی سعی می‌کنند برای خود جلب حمایت کنند. امروزه در صحن کنگره کمتر به طور مستقیم به تعرفه پرداخته می‌شود. کنگره چندی است دریافته که سیاست تعرفه مسأله ظریف و خطرناکی است و به همین سبب آژانسهایی تخصصی را برای رسیدگی به شکایات تأسیس کرده است. به‌طورکلی وزارت بازرگانی و کمیسیون تجارت بین‌المللی ایالات متحد اکنون در حال تحلیل دادخواستی برای معافیت هستند. اقدامات معافیتی عبارتند از:

- *ماده فرار* در دوره‌های پیشین بسیار متداول بود. وقتی صنعتی از واردات «صدمه می‌بیند»، این ماده به‌طور موقتی معافیت از واردات را میسر می‌سازد (تعرفه‌ها، سهمیه‌ها، یا سهمیه‌های صادرات که با دیگر کشورها توافق می‌شود). صنعت وقتی صدمه می‌بیند که برونداد و کار و سود در داخل کاهش می‌یابد و واردات کالا افزایش.
- *تعرفه‌های ضد قیمت شکنی* وقتی وضع می‌شوند که کشورهای خارجی کالاهای خود را در ایالات متحد با قیمتهایی پایین‌تر از هزینه‌های متوسط یا قیمتهای بازار داخلی بفروشند. در صورت مشاهده قیمت شکنی، «مالیات قیمت شکنی» برای کالای وارداتی تعیین می‌شود.
- *مالیات‌های خنثی‌کننده* وقتی وضع می‌شوند که خارجیها به صادرات به ایالات متحد کمک مالی کنند. این نوع مالیات به متداولترین شکل معافیت از واردات تبدیل شده و تاکنون در صدها مورد اعمال شده است.

دلیل اعمال این اقدامات تلافی‌جویانه یا حمایت از صنعت مورد تهدید واردات چیست؟ معافیت از مالیات ممکن است عاقلانه به نظر برسد، اما درواقع کاملاً مخالف نظریه اقتصادی مزیت نسبی است. بنابراین نظریه، صنعتی که نتواند با شرکتهای خارجی رقابت کند باید از واردات صدمه ببیند. *از دیدگاه اقتصادی، صنایع کمتر مولد در رقابت با صنایع داخلی سودمندتر نابود می‌شوند.*

بله، بی‌رحمانه است. هیچ صنعتی به دلخواه خود نمی‌میرد. و هیچ منطقه‌ای از روی رضایت قلبی به صنایع جدید رو نمی‌کند. غالباً تغییر از صنایع کهنه به نو همراه بیکاری و دشواری فراوان است. این احساس به صنعت و منطقه ضعیف دست می‌دهد که بار پیشرفت را به تنهایی به دوش می‌کشند.

استدلالهای بالقوه معتبر درباره حمایت‌گرایی

نهایتاً می‌توانیم به سه استدلال موافق با حمایت‌گرایی بپردازیم که ممکن است واقعاً مزیت اقتصادی داشته باشند:

- تعرفه‌ها می‌توانند شرایط تجارت را به نفع کشور تغییر دهند.
- تعرفه موقتی برای «صنعت نوپا» با توان بالقوه برای رشد ممکن است در درازمدت مؤثر باشد.
- تعرفه تحت شرایط خاص می‌تواند به کاهش بیکاری کمک کند.

بگومگوی رابطه مبادله یا تعرفه بهینه. یک دلیل موجه و مؤثر برای تحمیل تعرفه این است که این کار رابطه مبادله را به نفع کشور و به ضرر کشورهای خارجی تغییر می‌دهد. (یادآوری می‌کنیم که *رابطه مبادله* عبارتند از نسبت قیمت صادرات به قیمت واردات). موضوع این است که وقتی کشوری بزرگ بر واردات خود تعرفه می‌بندد، تعرفه قیمت جهانی واردات را کاهش و قیمت صادرات را افزایش می‌دهد. این تغییر در رابطهٔ مبادله پیشرفت به شمار می‌رود. ایالات متحد با تغییر رابطه مبادله به نفع خود می‌تواند برای پرداخت بهای واردات نفت و اتومبیل کمتر گندم و هواپیما صادر کند. مجموعه تعرفه‌هایی که درآمد واقعی داخلی ما را به حداکثر می‌رساند تعرفه بهینه خوانده می‌شود.

بگومگوی بهبود رابطه مبادله به ۱۵۰ سال قبل یعنی به زمان جان استوارت میل، یکی از طرفداران تجارت آزاد، برمی‌گردد. این تنها دلیل اثبات قابل قبول بودن تعرفه‌بندی در شرایط اشتغال کامل و رقابت کامل است. ایده تعرفه بهینه را با بررسی مورد ساده تعرفه بر نفت می‌توان به راحتی شناخت. تعرفه بهینه بر نفت قیمت داخلی را از قیمت خارجی بالاتر می‌برد. اما از آنجا که میزان تقاضای ما در نتیجه تعرفه‌بندی کاهش می‌یابد و ما بخش مهمی از تقاضای جهانی برای نفت را تشکیل می‌دهیم، قیمت

نفت در بازار جهانی کاهش می‌یابد. بنابراین بخشی از بار تعرفه به دوش تولیدکننده نفت می‌افتد. (می‌بینیم که کشوری بسیار کوچک نمی‌تواند از این ایده استفاده کند، چراکه به هیچ وجه قادر نیست بر قیمت جهانی اثر بگذارد).

آیا اکنون می‌توانیم بگوییم که دلیلی موجه از لحاظ نظری برای تعرفه‌بندی پیدا کردیم؟ جواب در صورتی مثبت است که بتوانیم فراموش کنیم این همان سیاست «همسایه‌ات را به گدایی بینداز» است و بتوانیم واکنش دیگر کشورها را نادیده بگیریم. اما دیگر کشورها به هر حال واکنش نشان می‌دهند. وقتی ایالات متحد تعرفه بهینه‌ای معادل ۳۰ درصد بر واردات خود تحمیل کند، چرا اتحادیه اروپا و ژاپن تعرفه ۳۰ یا ۴۰ درصدی بر واردات خود نبندند؟ در پایان وقتی هر کشوری تعرفه بهینه داخلی خود را محاسبه و اعمال کند، سطح کلی تعرفه‌ها به‌شدت بالا می‌رود و چیزی مثل مسابقه تسلیحاتی آغاز می‌شود.

و نهایتاً این موقعیت به بهبود رفاه اقتصادی جهان یا تک‌تک کشورها نمی‌انجامد. وقتی همه کشورها تعرفه بهینه خود را اعمال کنند، احتمالاً همزمان با بزرگ شدن موانع تجارت آزاد از میزان رفاه اقتصادی همه کاهش می‌یابد. اما اگر تمام کشورها موانع تجارت را از سر راه بردارند، تمام کشورها منتفع خواهند شد.

تعرفه برای صنایع نوپا. الکساندر همیلتون در مقاله معروف خود با عنوان **گزارشی در باب تولیدات** (۱۷۹۱) پیشنهاد افزایش رشد تولید از طریق حمایت «صنایع نوپا» در برابر رقابت خارجی را ارایه کرد. بر اساس این آموزه که اقتصاددانانِ طرفدار تجارت آزاد چون جان استوارت میل و آلفرد مارشال محتاطانه از آن حمایت کردند، خطوطی از تولید هست که اگر راه‌اندازی شوند کشور می‌تواند در آنها به مزیت نسبی برسد.

این صنایع نوپا قادر نیستند رفتار و رقابت خشن صنایع بزرگتر در بازار جهانی را تحمل کنند. اما با قدری رسیدگی و پرورش موقتی این صنایع می‌توانند رشد کنند و از اقتصاد تولید انبوه، توده کارگران زبردست و ماهر، اختراعات سازگار با اقتصاد محلی، و کارایی تکنولوژیکِ خاص بسیاری از صنایع بالغ و رشد یافته برخوردار شوند. گرچه در آغاز حمایت از صنایع باعث افزایش قیمتها برای مصرف‌کنندگان می‌شود، صنعت بالغ آن‌قدر کارایی خواهد یافت که هزینه‌ها و قیمتها درواقع کاهش می‌یابند. تعرفه زمانی موجه و عقلانی است که منافع مصرف‌کنندگان در درازمدت بیش از مقدار لازم برای جبران قیمتهای بالا در دوره حمایت باشد.

با این استدلال باید محتاطانه برخورد کرد. پژوهش‌های تاریخی چند مورد اصیل از صنایع نوپا را آشکار کرده‌اند که در اثر حمایت دولتی پس از مدتی رشد کرده و روی پای خود ایستاده‌اند. و پژوهشهایی درباره کشورهای موفق تازه صنعتی (مثل سنگاپور و کره جنوبی) نشان می‌دهند که این کشورها غالباً در مراحل اولیه صنعتی شدن از صنایع تولیدی خود در برابر واردات حمایت کرده‌اند. اما تاریخچه تعرفه موارد متضادی چون فولاد و شکر و نساجی را نیز در بر دارد که نشان می‌دهد این کودکان تحت حمایت هنوز پس از این همه سال نیاز به مراقبت و تر و خشک دارند.

حمایت تراژیک برزیل از صنعت کامپیوتر: برزیل نمونه‌ای شگفت‌انگیز از خطرات حمایت‌گرایی است. در سال ۱۹۸۴ در برزیل قانونی به تصویب رسید که به واقع واردات اغلب کامپیوترهای خارجی را ممنوع می‌کرد. هدف از تصویب این قانون ایجاد محیطی امن برای رشد صنعت نوپای کامپیوتر در برزیل بود. این قانون به‌شدت توسط «پلیس ویژه کامپیوتر» اجرا می‌شد که شرکتها و کلاسهای درس را به دنبال کامپیوترهای وارداتی زیر و رو می‌کردند.

نتایج این کار شگفت‌انگیز بود. کامپیوترهای ساخت برزیل از لحاظ تکنولوژیکی سالها عقب‌تر از بازار جهانی بودند، و مصرف کنندگان برای خریدن این کامپیوترها ۲ یا ۳ برابر قیمت جهانی پول می‌پرداختند. آن‌طور که تخمین زده شده، این قانون سالانه برای مصرف کنندگان برزیلی حدود ۹۰۰ میلیون دلار هزینه در بر داشت. در عین حال کامپیوترهای برزیلی به دلیل گران بودن قادر به رقابت در بازار جهانی نبودند، بنابراین شرکتهای کامپیوتر برزیل نمی‌توانستند با فروش محصولات خود به دیگر کشورها از اقتصادهای دیگر بهره‌مند شوند. قیمت بالای کامپیوترها به رقابت در باقی اقتصاد برزیل نیز لطمه زد. زلیا کاردوسو دوملو، وزیر اقتصاد برزیل، در سال ۱۹۹۰ گفت: «ناسیونالیسم بی‌معنا و بسیار عقب‌افتاده در این مسألهٔ، کامپیوترهای برزیلی به‌طور مؤثر جلوی مدرنیزه شدن صنعت برزیل را گرفت.»

در سال ۱۹۹۲، فشار مصرف کنندگان و بنگاههای برزیلی و تقاضاهای ایالات متحد برای بازار آزاد باعث شد برزیل ممنوعیت واردات کامپیوتر را لغو کند. در عرض یک سال، فروشگاههای وسایل الکترونیکی در سائوپائولو و ریودوژانیرو مملو

از لپ تاپ و پرینتر لیزری و تلفنهای همراه شدند، و شرکتهای برزیلی توانستند از انقلاب در عرصه کامپیوتر بهره‌مند شوند. ظاهراً هر کشور و هر نسل باید درسهای مزیت نسبی را دوباره و به تنهایی بیاموزد.

تعرفه و بیکاری. به گواهی تاریخ، یکی از انگیزه‌های قوی برای حمایت ایجاد و افزایش اشتغال در یک دوره رکود یا کسادی بوده است. حمایت‌گرایی با افزایش قیمت کالاهای وارداتی و تغییر جهت تقاضا به سوی تولیدات داخلی اشتغال ایجاد می‌کند؛ تصویر ۳۵ـ۸ نشان دهنده این تأثیر و پیامد است. با افزایش تقاضای داخلی، شرکتها کارگران بیشتری استخدام می‌کنند و بیکاری کاهش می‌یابد.[1] این روش نیز نوعی سیاست «همسایه‌ات را به گدایی بینداز» است، چرا که تقاضای داخلی را به بهای برونداد و اشتغال در دیگر کشورها افزایش می‌دهد.

اما حمایت اقتصادی با این که ممکن است اشتغال را افزایش دهد شامل برنامه‌ای مؤثر برای دنبال کردن اشتغال فراوان و کارایی و قیمتهای ثابت نیست. تحلیل بر اساس اقتصاد کلان نشان می‌دهد که برای کاهش بیکاری راههایی بهتر از تحمیل حمایت هست. کشورها می‌توانند با استفاده مناسب از سیاستهای پولی و مالی برونداد خود را افزایش و بیکاری را کاهش دهند. به علاوه استفاده از سیاستهای کلی اقتصاد کلان به کارگرانی که از صنایع فاقد مزیت نسبی بیکار شده‌اند فرصت می‌دهد به صنایعی دارای مزیت نسبی نقل مکان کنند.

این نکته در دهه ۱۹۸۰ به خوبی نشان داده شد. ایالات متحد از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۸۷ پانزده میلیون شغل کاملاً جدید ایجاد کرد و در عین حال بازار آزاد و تعرفه‌های پایین خود را حفظ کرد و از کسری تجاری خود به‌شدت کاست؛ در مقابل کشورهای

---

۱. کسانی که فصلهای مربوط به اقتصاد کلان را مطالعه کرده‌اند می‌توانند سازوکارِ افزایش اشتغال در کوتاه‌مدت توسط تعرفه‌ها را دریابند. یادآوری می‌کنیم که سرمایه‌گذاری بیشتر یا صرف هزینه توسط دولت تقاضای انباشته، برونداد، و اشتغال را افزایش می‌دهد. بر اساس همین استدلال، حمایت بیشتر یا تعرفه‌های بالاتر صرف هزینه در تولید داخلی را افزایش می‌دهد و در نتیجه باعث بالا رفتنِ تقاضای انباشته می‌شود. این صرف هزینه در کوتاه‌مدت اثرات چندگانه‌ای دارد که بسیار شبیه اثرات سرمایه‌گذاری روی کالاها و خدمات است.

اروپایی به‌هیچ‌وجه ایجاد اشتغال نکردند و به سوی مازاد تجارت نیز قدم برداشتند.

تعرفه و حمایت راهی غیرمؤثر برای ایجاد اشتغال یا کاهش بیکاری هستند. **راه مؤثرتر استفاده از سیاستهای پولی و مالی داخلی است.**

دیگر موانع تجارت

در این فصل عمدتاً از تعرفه‌ها سخن گفتیم، اما اغلب نکاتی که مورد اشاره قرار گرفت در مورد دیگر موانع تجارت نیز کاربرد دارند. سهمیه‌ها تا حد زیادی همان اثرات تعرفه‌ها را دارند، چرا که نمی‌گذارند مزیت نسبی کشورهای مختلف در تعیین قیمتها و

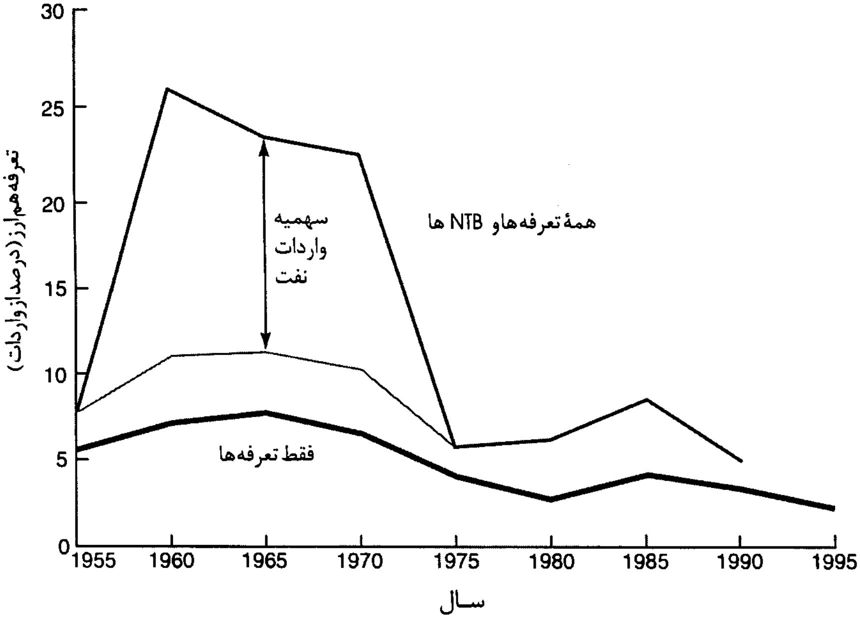

نمودار ۳۵ـ۱۰. از دهه ۶۰ تاکنون از اهمیت موانع غیرتعرفه‌ای کاسته شده است.
موانع غیرتعرفه‌ای نقش مهم در تجارت ایالات متحد دارند. بزرگترین مانع تجارت در چهار دهه اخیر سهمیه‌بندی نفت وارداتی بوده است. اما حتی با احتساب این موانع، موانع تجارت به‌شدت کاهش یافته‌اند و بسیار کمتر از موانع پیش از جنگ جهانی دوم‌اند.

بروندادها در بازار نقش داشته باشند. در سالهای اخیر، چند کشور در مورد سهمیه‌بندی با کشورهای دیگر مذاکره کرده‌اند. برای مثال، ایالات متحده، ژاپن را وادار کرد سهمیه

صادراتی «اختیاری» برای اتومبیل تعیین کند، و درباره سهمیه صادراتی مشابهی در مورد تلویزیون و کفش و فولاد نیز مذاکره کرد.

همچنین باید به موانع به اصطلاح غیرتعرفه‌ای اشاره کنیم (NTB).

این موانع عبارتند از محدودیتها یا مقررات غیررسمی که فروش کالاها در بازارهای خارجی را دشوار می‌سازند. برای مثال، شرکتهای آمریکایی از این گلایه دارند که مقررات در کشور ژاپن آنها را از دسترسی به صنایع ارتباطی و توتون و ساختمانی باز می‌دارد.

موانع غیرتعرفه‌ای نسبت به تعرفه‌ها تا چه اندازه حایز اهمیت‌اند؟ نمودار ۳۵-۱۰ نشان دهنده معادل تعرفه‌ایِ مهمترین موانع غیرتعرفه‌ای در ایالات متحد از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۹۰ است. در واقع در طی دهه ۱۹۶۰ موانع غیرتعرفه‌ای مهمتر از تعرفه‌ها بودند، و دلیل این امر سهمیه‌بندی واردات نفت بود؛ در سالهای اخیر، این موانع حمایت حاصل از تعرفه را به‌طور مؤثر دو چندان ساخته‌اند.

مذاکرات درباره تجارت چندجانبه

با توجه به کشمکش میان منافع اقتصادی تجارت آزاد و جذابیتِ سیاسی حمایت‌گرایی، کدام نیرو غالب شده است؟ تاریخچه تعرفه‌ها در ایالات متحد که در نمودار ۳۵-۱۱ نشان داده شده بسیار پر دست‌انداز است. ایالات متحد در بخش اعظم تاریخ خود تعرفه‌های بالایی داشته است. اوج این تعرفه‌ها تعرفه بدنام اسموت ـ هولی در سال ۱۹۳۰ بود که مورد مخالفت تمامی اقتصاددانان آمریکایی قرار گرفت، اما به هر حال در کنگره رأی آورد.

موانع تجاری که در دوره رکود بزرگ ایجاد شدند به افزایش قیمتها و تشدید رکود اقتصادی کمک کردند. در نبردهای تجاری دهه ۱۹۳۰، کشورها تلاش کردند با افزایش موانع تجاری به بهای ضربه زدن به همسایگان خود اشتغال و برونداد را افزایش دهند. اما همین کشورها به زودی دریافتند که در پایان بازی تلافی‌جویانه همگی بازنده‌اند.

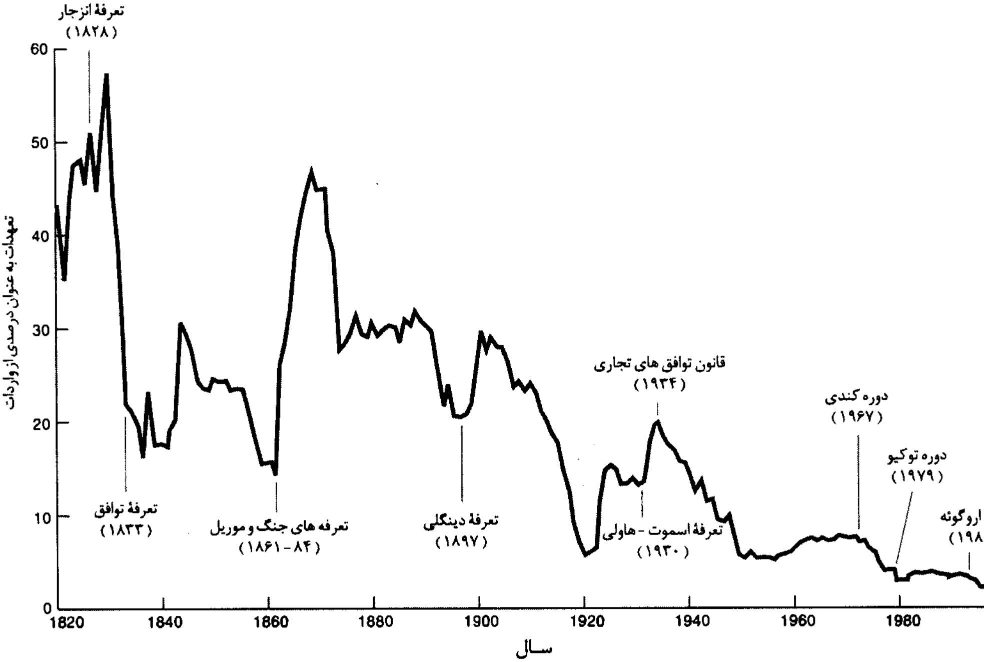

نمودار ۳۵ـ۱۱. آمریکا از لحاظ تاریخی کشوری با تعرفه‌های بالاست.
در بخش اعظم تاریخ کشور ما مالیاتها بالا بوده‌اند، اما مذاکرات تجاری از دهه ۱۹۳۰ تاکنون تعرفه‌ها را به‌طور چشمگیری کاهش داده‌اند.

مذاکره درباره تجارت آزاد

در پایان جنگ جهانی دوم، جامعه بین‌الملل نهادهایی را برای ارتقای صلح و رفاه اقتصادی به‌واسطه سیاستهای مشارکتی تأسیس کرد. یکی از موفق‌ترین این نهادها موافقت‌نامه کلی تعرفه‌ها و تجارت (گات) بود که در آغاز سال ۱۹۹۵ سازمان تجارت جهانی (WTO) نام گرفت. در منشور این دو سازمان از ارتقای استاندارد زندگی از طریق «کاهش قابل توجه تعرفه‌ها و دیگر موانع تجارت و حذف سیاستهای تبعیض‌گرایانه در تجارت بین‌المللی» سخن گفته شده. سازمان تجارت جهانی در حال حاضر ۱۳۰ عضو

دارد که مسئول ۹۰ درصد تجارت بین‌المللی هستند.

اصول اساسی سازمان تجارت عبارت‌اند از ۱) کشورها باید برای کاهش موانع تجارت تلاش کنند؛ ۲) تمامی موانع تجارت باید بر اساس عدم تبعیض بر کشورها اعمال شوند (یعنی همه کشورها باید در جایگاه «بهترین کشور» قرار داشته باشند)؛ ۳) وقتی کشوری تعرفه‌های خود را از سطح مورد توافق بالاتر می‌برد، باید ضررهای اقتصادی شرکای تجاری خود را جبران کند؛ و ۴) تضادهای تجاری باید از طریق مشاوره و حکمیت حل شوند.

تاریخ مذاکرات تجاری ثابت کرده که این مذاکرات یکی از موفقیت‌های بزرگ در عرصه مشارکتهای اقتصادی بین‌المللی است. نمایندگان کشورهای بزرگ صنعتی هر چند سال یکبار برای تشخیص موانع بزرگ تجاری و روش رفع آنها گرد هم می‌آیند. در سال ۱۹۹۳، کشورها «مذاکرات اروگوئه» را کامل کردند. دور جدید علاوه بر دنبال کردن هدف منتهی کاهش تعرفه‌ها و سهمیه‌ها اهداف بزرگتری چون کاهش موانع و یارانه‌های تجاری در کشاورزی و رفع سهمیه‌بندی در صنعت نساجی را مدنظر قرار داد، و تجارت آزاد را به عرصه خدمات و مالکیت فکری نیز کشاند. به‌علاوه سازمان تجارت جهانی نیروی اجرای پیمانهای تجارت بین‌المللی را افزایش داده است.

اقدامات اخیر. در چند سال گذشته، دولتها برای ارتقای تجارت آزاد یا گسترش بازارها اقداماتی انجام داده‌اند. از جمله مهمترین این اقدامات موارد ذیل هستند:

● در سال ۱۹۸۷، ایالات متحد و کانادا درباره اصولی برای تجارت آزاد بین دو کشور مذاکره کردند. این پیمان به‌ویژه از آن جهت حایز اهمیت بود که کانادا بزرگترین شریک تجاری ایالات متحد است، و کل تجارت بین این دو کشور در سال ۱۹۹۵ به ۲۷۶ میلیارد دلار رسید. کانادا در میان کشورهای بزرگ صنعتی بالاترین نرخ تعرفه‌ها را دارد و سرمایه‌گذاری خارجی را به دلایل ناسیونالیستی کاهش داده است. اقتصاددانان تخمین زده‌اند که پیمان تجارت آزاد درآمدهای واقعی را در کانادا به میزان ۵ درصد و در ایالات متحد ۱ درصد افزایش خواهد داد.

● بحث‌انگیزترین پیشنهاد برای کاهش موانع تجارت «پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی» (نفتا) بود که مخالفتهای بسیار برانگیخت و در سال ۱۹۹۳ کنگره آن را تصویب کرد. مکزیک سومین شریک تجاری ایالات متحد است و بخش اعظم تجارت آمریکا و

مکزیک را کالاهای صنعتی تشکیل می‌دهد. نفتا نه فقط عبور کالا از مرز بین دو کشور را بدون تعرفه آزاد می‌سازد، بلکه از مقررات سرمایه‌گذاری ایالات متحد و کانادا در مکزیک نیز رفع محدودیت می‌کند. طرفداران این طرح بر این عقیده بودند که نفتا الگویی کاراتر از تخصص‌گرایی ایجاد می‌کند و شرکتهای آمریکایی را قادر می‌سازد به شکلی مؤثرتر با شرکتهای خارجی رقابت کنند؛ اما مخالفان طرح و به‌ویژه گروههای کارگری معتقد بودند که این طرح باعث افزایش عرضه کالاهای تولید شده توسط کارگران غیرماهر می‌شود و از این طریق دستمزد کارگران در صنایع مربوطه را کاهش می‌دهد. با این حال اقتصاددانان هشدار می‌دهند که پیمانهای تجارت منطقه‌ای چون نفتا در صورت حذف شرکای (کشورهای) بالقوه تجاری ممکن است باعث عدم کارایی شوند. آنها به‌عنوان نمونه‌ای از خطرات رویکرد منطقه‌ای به رکود در کشورهای کاراییب پس از تصویب نفتا اشاره می‌کنند.

● گسترده‌ترین پیمان تجاری حرکت کشورهای بزرگ اروپایی به سوی بازار واحد بوده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا در حال ایجاد بازاری مشترک و بدون مانع بر سر راه تجارت بین‌المللی یا عوامل تولید در حوزه اروپا هستند. اولین اقدام در این راه شامل حذف تمامی تعرفه‌های داخلی و موانع تجارت و جریان کار و سرمایه بود. دومین اقدام که دشوارتر نیز هست معرفی یک واحد پول مشترک برای اعضای اصلی اتحادیه اروپاست. مسایل مربوط به اتحادیه مالی اروپا (EMU) در فصل ۳۶ تحلیل شده‌اند.

ارزیابی

پس از جنگ جهانی دوم، سیاستگذاران سراسر دنیا عقیده راسخ پیدا کرده‌اند که تجارت آزاد برای رسیدن دنیا به رفاه کلی الزامی است. همان‌طور که در نمودار ۳۵-۱۱ نیز آمده، چند پیمان موفق برای کاهش تعرفه‌ها از این باور آنان منتج شد. اقتصاددانان و سیاستگذاران بازار محور دوره‌های بیکاری شدید و اختلال در نرخ مبادله را نتیجه تجارت آزاد دانسته‌اند. بااین‌حال اغلب کشورها به حرکت به سوی خارج و باز کردن بیش از پیش مرزهای خود ادامه داده‌اند.

اما تجارت آزاد در کشورها به افزایش جریان تجارت و استاندارد زندگی منجر شده و آنها را بهره‌مند ساخته است. از سوی دیگر گروههای ذی‌نفع به‌طور مداوم با استفاده از

سلاحها و استدلالهای جدید تلاش می‌کنند نظریه پرتوان مزیت نسبی را مردود اعلام کنند و بازارهای آزاد را زیرسؤال ببرند.

خلاصه

الف. مزیت نسبی کشورها

۱ـ یادآوری می‌کنیم که تجارت به‌دلیل اختلاف در شرایط تولید یا تنوع سلیقه‌ها انجام می‌شود. بنیان تجارت بین‌المللی اصل مزیت نسبی است که ریکاردو مطرحش کرد. بنابر اصل مزیت نسبی، یک کشور در صورتی به سودآوری خواهد رسید که در زمینه تولید و صادرات آن کالاهایی تخصص پیدا کند که می‌تواند با هزینه‌ای نسبتاً اندک تولیدشان کند و در مقابل هر کشور در صورتی منتفع خواهد شد که کالاهایی را وارد کند که تولیدشان هزینه نسبتاً بالایی دارد. این اصل حتی در صورتی که یک منطقه از منطقه دیگر در تولید تمامی کالاها پیشرفته‌تر باشد مصداق دارد. تا وقتی که کشورها از لحاظ کارایی نسبی با یکدیگر اختلاف دارند، هر کشوری در برخی از کالاها مزیت نسبی و در برخی دیگر عدم مزیت نسبی و در برخی دیگر عدم مزیت نسبی خواهد داشت.

۲ ـ قانون مزیت فقط الگوی جغرافیایی تخصص‌گرایی و جهت تجارت را نشان نمی‌دهد. این قانون همچنین بیانگر آن است که تجارت آزاد و افزایش تولید در جهان که پیامد آن است باعث بهبود وضعیت کشورها و افزایش دستمزدهای واقعی می‌شود. سهمیه‌ها و تعرفه‌های بازدارنده که برای «حمایت» از کارگران یا صنایع طراحی شده درآمد کل کشور و امکانات مصرف را کاهش می‌دهد.

۳ ـ اصل مزیت نسبی حتی در مورد کالاها یا کشورهای بسیار نیز صادق است. در مورد کالاهای بسیار می‌توان تولیدات را بر پیوستاری از مزیت نسبی، از کارآمد به ناکارآمد، مرتب کرد. در مورد کشورهای بسیار تجارت می‌تواند سه‌جانبه یا چند جانبه باشد، و کشورها مازاد یا کسری دوجانبه بزرگی با دیگر کشورها خواهند داشت.

ب. حمایت گرایی

۴ ـ تجارت کاملاً آزاد باعث برابری قیمت کالاها در داخل کشور و بازارهای جهانی

می‌شود. در شرایط تجارت آزاد، کالاها از بازارهای دارای قیمت پایین به بازارهای دارای قیمت بالا جریان می‌یابند.

۵ ـ تعرفه قیمت داخلی کالاهای وارداتی را افزایش می‌دهد و به کاهش مصرف و واردات و افزایش تولید داخلی می‌انجامد. سهمیه‌ها اثرات مشابهی دارند و به علاوه از درآمدهای دولت می‌کاهند.

۶ ـ تعرفه باعث زیان اقتصادی می‌شود. اقتصاد درواقع از کاهش مصرف داخلی و هدر رفتن منابع برای کالاهای فاقد مزیت نسبی ضرر می‌بینند. این ضررها به‌طور کلی از درآمدهای دولت از تعرفه بیشترند.

۷ ـ اغلب استدلالها برای دفاع از تعرفه‌بندی در جهت منافع ویژه گروههای فشار است و تحلیل اقتصادی را برنمی‌تابد. سه استدلالی که ارزش بررسی دقیق را دارند عبارتند از: الف) شرایط تجارت یا تعرفه بهینه اصولاً می‌تواند درآمد واقعی کشوری بزرگ را به بهای ضرر دیدن شرکای تجاری‌اش افزایش دهد. ب) در موقعیت بیکاری اندک، تعرفه‌ها می‌توانند اقتصاد را به سوی ایجاد اشتغال کامل سوق دهند، اما سیاستهای پولی یا مالی می‌توانند با ایجاد عدم کارایی کمتر به هدف ایجاد اشتغال دست یابند. ج) گهگاه صنایع نوپا به حمایت موقتی نیاز دارند تا مزیت نسبی آنها در درازمدت متحقق شود.

۸ ـ در صورت کارکرد بر بازارها به دلیل بیکاری یا اختلال در بازار بورس باید اصل مزیت نسبی را جرح و تعدیل کرد. به‌علاوه بخشها یا عوامل منفرد در صورتی که واردات درآمدشان را کاهش دهد از تجارت صدمه می‌بینند.

مفاهیمی برای مرور

اصول تجارت بین‌المللی

مزیت (یا عدم مزیت) نسبی و مطلق

اصل مزیت نسبی

درآمد اقتصادی تجارت

تجارت سه‌جانبه و چندجانبه

PPFهای ملی و جهانی

امکانات مصرف و تولید با تجارت

اقتصاد حمایت‌گرایی

توازن قیمت با و بدون تجارت

تعرفه، سهمیه

اثرات تعرفه بر قیمت، واردات، و تولید داخلی

سوداگری، کارگران خارجی ارزان، تلافی‌جویی

تعرفه بهینه، بیکاری، و استثنای صنایع نوپا

سازمان تجارت جهانی و مذاکرات تجاری

سؤالاتی برای بحث

۱ـ صحت و سقم هر یک از موارد زیر را مشخص کنید و دلایل خود را توضیح دهید. در صورت غلط بودن نقل قول، گزاره‌ای صحیح بنویسید.

الف. «ما مکزیکی‌ها هرگز نمی‌توانیم با همسایه بزرگ شمالی خود رقابت کنیم. کارخانه‌هایش بسیار مؤثر است، کامپیوترها و ماشین‌آلات فراوانی دارد، و در مهندسی مهارتهای بسیاری دارد. ما نیاز به تعرفه داریم، وگرنه قادر به صادرات نخواهیم بود!»

ب. «اگر کارگران آمریکایی در رقابت با کارگران ارزان مکزیکی قرار گیرند، دستمزد واقعی ما به‌شدت کاهش خواهد یافت.»

ج. «یک کشور نه به توازن دو جانبه (با هر کشور)، بلکه به توازن چندجانبه (با همه کشورها) نیاز دارد.»

د. «اصل مزیت نسبی علاوه بر کشورها و قاره‌ها، در مورد خانواده‌ها و شهرها و ایالات نیز مصداق دارد.»

هـ گفته راس پرو.

۲ـ برای نمایش داده‌های تولید در اروپا، نمودار ۳۵ـ۱ و جدول همراه آن را بازسازی کنید؛ فرض کنید اروپا ۶۰۰ واحد کار دارد و میزان تولید کارگران همانی است که در جدول ۳۵ـ۱ آمده.

۳ـ اگر داده‌های جدول ۳۵ـ۱ از (۳/۴ ز ۱/۲) به (۲/۴ ز ۱/۲) تغییر کند، چه اتفاقی می‌افتد؟ نشان دهید که کل تجارت قطع می‌شود. با استفاده از این نکته مَثَل "Vive la différence" را (که ترجمه آزادش «رشد تنوع» است) توضیح دهید. چرا بزرگترین عایدات تجارت به کشورهای کوچک جریان می‌یابد که قیمتهایشان پیش از تجارت آزاد با قیمتهای جهانی تفاوت بسیار دارد؟

۴ـ **ادامه پرسش ۳:** فرض کنید داده‌های جدول ۳۵ـ۱ به کشوری تازه‌صنعتی و آمریکا تعلق دارد. عایدات حاصل از تجارت میان این دو کشور چیست؟ حال فرض کنید آن کشور تازه صنعتی تکنولوژی آمریکا را در اختیار می‌گیرد و امکانات تولیدی همسان با آن چیزی خواهد داشت که در ستون آمریکا در جدول ۳۵ـ۱ آمده است. در این صورت برای تجارت بین‌المللی چه اتفاقی می‌افتد؟ چه بر سرِ استاندارد زندگی و

دستمزد واقعی این کشور می‌آید؟ چه بر سر استاندارد زندگی آمریکا می‌آید؟ آیا در اینجا در مورد تأثیر اقتصادهایی که در تجارت و رفاه با یکدیگر تلاقی دارند نکته‌ای هست؟

۵ ـ سناتوری آمریکایی قطعه زیر را نوشته است: «قرار است تجارت درآمد همه کشورهای درگیر را افزایش دهد ـ دستکم این چیزی است که آدام اسمیت و دیوید ریکاردو به ما آموخته‌اند. اگر سقوط اقتصادی ما معلول رشد اقتصادی رقبای ما باشد، می‌توان نتیجه گرفت که این فلاسفه ـ وکل نظام اقتصادی‌ای که بر پا کردند ـ ۲۰۰ سال ما را سر کار گذاشته‌اند.»

توضیح دهید که چرا جمله اول صحیح است. همچنین توضیح دهید که چرا جمله دوم ادامه منطقی جمله اول نیست. آیا می‌توانید مثالی ارایه کنید که نشان دهد چطور رشد اقتصادی کشور J می‌تواند استاندارد زندگی در کشور A را پایین بیاورد؟ (نکته: با پاسخ پرسش ۴ می‌توان تناقض موجود در این نقل‌قول را آشکار کرد.)

۶ ـ اقتصاد بین‌المللی نو نظریاتی ارایه کرده که ممکن است بتوانند استدلالهای ذیل در دفاع از حمایت از صنایع داخلی در برابر رقابت خارجی را اثبات کنند:

الف. در برخی از موقعیتها، یک کشور می‌تواند استاندارد زندگی خود را با حمایت از صنایع، در صورتی که کشورهای دیگر تلافی نکنند، بالا ببرد.

ب. اگر بازار کارکرد مناسب نداشته باشد و بیکاری زیاد باشد، تعرفه می‌تواند نرخ بیکاری را کاهش دهد.

ج. ممکن است کشوری آگاهانه پایین آمدن اندک استاندارد زندگی خود را بپذیرد تا از این طریق بتواند صنایعی را که برای امنیت ملی خود لازم می‌داند با حمایت از آنها در برابر رقابت خارجی حفظ کند.

د. دستمزد در کره یک دهم دستمزد در ایالات متحد است. اگر واردات فراورده‌های کره‌ای را محدود نکنیم، در آینده کسر بودجه تجاری ما در رقابت با کارگران ارزان شرق آسیا افزایش خواهد یافت.

در هر مورد، یکی از استدلالهای سنتی در دفاع از حمایت‌گرایی را مشخص کنید. شرایط اعتبار آن استدلال را مشخص کنید و موافقت یا مخالفت خود را با آن تعیین کنید.

۷ ـ ایالات متحد فولاد، کشتی‌رانی، اتومبیل، کالاهای نساجی، و بسیاری

فراورده‌های دیگر را سهمیه‌بندی کرده است. اقتصاددانان تخمین می‌زنند که بانک مرکزی از طریق به مزایده گذاشتن حقوق سهمیه‌ها سالانه می‌تواند دست‌کم ۱۰ میلیارد دلار درآمد داشته باشد. با استفاده از نمودار ۳۵-۹ اقتصاد سهمیه‌بندی را به ترتیب زیر تحلیل کنید: فرض کنید دولت سهمیه‌ای ۱۰۰ واحدی را به واردات اختصاص می‌دهد و حقوق سهمیه‌ها را بر اساس واردات سال قبل به کشورهای وارد کننده اختصاص می‌دهد. در این حالت قیمت و کمیت تعادلی پوشاک چقدر است؟ سهمیه‌ها چه ضرری به کارایی می‌زنند؟ مستطیل درآمدی C به که می‌رسد؟ تأثیر به مزایده گذاشتن حقوق سهمیه‌ها چیست؟

فصل سی و ششم

مدیریت اقتصاد جهانی

پیش از آنکه دیواری بنا کنم، مایلم بدانم که چه این سو، و چه آنسوی دیوار خواهد بود...

رابرت فراست

می‌توان تاریخ قرن بیستم را به دو دوره متمایز تقسیم کرد. دوره اول، یعنی از سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ را دوره رقابت مخرب، جنگهای گرم و سرد نظامی و تجاری، استبداد، و رکود اقتصادی نامید، و دوره دوم از سالهای ۱۹۴۵ تا زمان حال که دوره همکاری، پیوندهای فزاینده تجاری، گسترش دموکراسی و رشد سریع اقتصادی بوده است.

تضاد فاحش بین نیمه اول و دوم قرن بیستم نشانگر نقش بسیار مهم مدیریت صحیح و عاقلانه اقتصادهای ملی و جهانی است. به لحاظ اقتصادی، هیچ انسانی نمی‌تواند جزیره‌ای مستقل باشد. زمانی که زنگ رکود و بحرانهای اقتصادی به صدا در می‌آید، صدای آن در تمامی گوشه و کنار جهان طنین‌انداز خواهد شد.

اما پیوندهای اقتصادی بین ملتها کدامند؟ در دو فصل گذشته به توضیح ساز و کارهای اقتصادی پرداختیم. ملاحظه کردیم که مبادلات بین‌المللی نه از طریق تهاتر بلکه با استفاده از واسطه‌ای به نام پول انجام می‌گیرد. تجارت با خرید و فروش کالا به ازای دلار،

پزو یا هر پول دیگری صورت می‌گیرد. علاوه بر این، دیدیم که تجارت بین‌المللی ملتها را قادر می‌سازد تا با تقویت مزیتهای نسبی خود، صدور کالاهایی که در تولید آن کارآیی نسبی بیشتر دارند، و واردات کالاهایی که در تولید آن کارآیی نسبی کمتری دارند، استانداردهای زندگی‌اشان را بالا ببرند.

باوجوداین، مزیت نسبی تنها بخشی از داستان است. برخی از کشورها به خوبی اقتصاد خود را مدیریت کرده، اقتصادهای خود را به روی اقتصادهای دیگر گشوده و خود را با تکنولوژیهای در حال تحول و بازارهای متکامل در اقتصاد جهانی وفق داده‌اند که نتیجه آن رشد و سعادتمندی روزافزون بوده است. اما برخی نیز از قافله عقب مانده‌اند، حال یا به خاطر گرفتار آمدن در دور باطل فقر و یا به این دلیل که جنگ، فساد مالی، و مقررات دست و پاگیر دولتی در آنها شعله‌های کارآفرینی و تجارت‌طلبی را فرو نشانده و کشتی طرحهای اقتصادی را به گل نشانده است.

گاه تجارت بین ملتها به نزاع سبوعانه داروینی برای دستیابی به سهم بیشتری از بازار، سود و منابع حیاتی شبیه است. باوجوداین، بشر در نیمه دوم قرن بیستم پا را از تنازع خونین برای بقا فراتر نهاده است ـ انسانها دست به ایجاد نهادهایی برای نیل به آرمان مشترک رشد اقتصادی برای نیل به آرمان مشترک رشد اقتصادی و عدالت در پهنه جهان زده‌اند. این نهادها شامل نظامهایی برای مدیریت سازوکارهای مالی بین‌المللی، هماهنگی سیاستهای پولی و توافق بر سر مهارکردن محدودیتهای تجاری است. در این فصل به بررسی برخی از مشکلات اقتصاد جهانی و معرفی نهادهایی خواهیم پرداخت که به منظور تسهیل فعالیت بازارهای بین‌المللی به وجود آمده‌اند.

الف. نظام پولی بین‌المللی

بحث خود را با بررسی **نظام پولی بین‌المللی** آغاز می‌کنیم. این اصطلاح برای اشاره به نهادهایی به کار می‌رود که پرداختهای مرتبط با معاملات برون‌مرزی از طریق آنها صورت می‌گیرد. به‌طور اخص، نظام پولی بین‌المللی مشخص می‌کند که نرخهای ارز چگونه تعیین شده و دولتها چگونه می‌توانند بر نرخهای ارز تأثیر بگذارند.

یادآوری: ماهیت ارز. در فصل ۳۴ توضیح دادیم که تجارت بین‌المللی مستلزم استفاده از پولهای رایج ملی مختلفی است که با قیمتهای نسبی به نام نرخهای ارز به یکدیگر مرتبطند. در بازار ارز، تقاضا برای دلار آمریکا از سوی خارجیانی ایجاد می‌شود که قصد خرید کالا، خدمات و سرمایه‌گذاری از آمریکا را دارند و عرضه دلار آمریکا نیز از سوی آمریکاییانی است که قصد خرید کالا یا دارایی‌های مالی خارجی را دارند. تعامل بین این عرضه‌ها و تقاضاها نرخ ارز را تعیین می‌کند.

کاهش قیمت یک پول رایج در بازار، کاهش ارزش پول و افزایش قیمت آن، افزایش ارزش پول نامیده می‌شود. در نظامهایی که دولتها دارای نرخهای رسمی ارز هستند، کاهش نرخ رسمی ارز (نرخ برابری ارز) کاهش ارزش و افزایش آن، افزایش ارزش برابری ارز نامیده می‌شود.

رابرت سالامون به‌خوبی اهمیت نظام پولی بین‌المللی را در چند جمله توضیح داده است:

> نظام پولی بین‌المللی نیز همانند چراغهای راهنمایی و رانندگی، تنها زمانی مورد توجه قرار می‌گیرد که از کارکردن باز ایستد و زندگی مردم را مختل کند... یک نظام پولی کارآمد و سالم به تسهیل تجارت و سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و همچنین سازگاری با تحولات کمک خواهد کرد. یک نظام پولی بیمار و ضعیف نه تنها موجب توقف تجارت و سرمایه‌گذاری بین ملتها خواهد شد بلکه با جلوگیری یا به تعویق انداختن روند سازگاریهای لازم با تحولات، اقتصادهای ملی را نیز مختل خواهد کرد.[1]

محور اصلی نظام پولی بین‌المللی را ترتیباتی تشکیل می‌دهد که به واسطه آن نرخهای ارز تعیین می‌گردد. در سالهای اخیر، کشورهای مختلف از یکی از سه نظام عمده نرخ ارز زیر استفاده کرده‌اند:

---

۱. رابرت سالامون، *نظام پولی بین‌المللی، ۱۹۴۵-۱۹۶۷: از نگاه یک خودی*، صص ۱، ۷، هارپر و رو، نیویورک، ۱۹۷۷.

● نظام نرخهای منعطف یا شناور ارز، که در آن نرخهای ارز فقط متأثر از نیروهای بازار هستند.

● نظام نرخهای ثابت ارز

● نظام مختلط نرخهای «کنترل شده» ارز، که در آن برخی پولهای رایج دارای ارزشی شناور هستند، ارزش برخی پولهای رایج نیز از طریق ترکیبی از مداخلات دولت و بازار تعیین می‌شود، و ارزش برخی پولهای رایج نیز بر اساس ارزش یک پول رایج و یا گروهی از پول‌های رایج دیگر تعیین و تثبیت شده است.

نرخهای ارز کاملاً منعطف

در یک سوی طیف نظامهای نرخ ارز، نظامی وجود دارد که در آن نرخهای ارز کاملاً منعطف بوده و فقط تحت تأثیر عرضه و تقاضا هستند. این نظام به نظام **نرخهای منعطف ارز** معروف است که در آن دولتها هیچ نرخی را به عنوان نرخ رسمی ارز اعلام نکرده و در پی ایجاد آن نیز نیستند. (اصطلاح دیگری که برای نامیدن این نظام به کار می‌رود، اصطلاح نرخهای شناور ارز است.) در نظام نرخهای منعطف ارز، قیمتهای نسبی پولهای رایج به واسطه خرید و فروش آنها از سوی خانوارها و واحدهای تجاری تعیین می‌گردد.

حال بیایید ببینیم که نرخهای ارز تحت نظام نرخهای منعطف چگونه تعیین می‌شود. در سال ۱۹۹۴، پزو، واحد پول مکزیک، در بازارهای ارز مورد حمله قرار گرفت و مقامات مکزیک اقدام به شناور ساختن پزو کردند. در ابتدا نرخ برابری واحد پول مکزیک تقریباً ۴ پزو در برابر هر دلار آمریکا بود. در این مرحله بازارها با مازاد عرضه پزو روبرو بودند، بدین معنا که در این زمان (یعنی نرخ برابری ۴ پزو در مقابل هر دلار آمریکا) عرضه پزو از سوی مکزیکی‌ها برای خرید کالاهای آمریکایی و دیگر کالاها و دارایی‌های خارجی بیشتر از تقاضای آمریکایی‌ها و خارجیان دیگر برای پزو جهت خرید کالاها و دارایی‌های مکزیکی بود.

اما این وضعیت چه نتیجه‌ای به دنبال داشت؟ در نتیجه مازاد عرضه پزو، این واحد پولی در مقابل دلار ارزش خود را از دست داد. اما نرخ برابری ارز چه شد؟ نرخ برابری ارز آنقدر جابجا شد تا در سطح ۶ پزو در مقابل هر دلار آمریکا، میزان عرضه و تقاضا به توازن رسید و نرخ ارز در همین سطح تثبیت شد.

اما چه نیروهایی در معادله عرضه و تقاضای ارز دخیل هستند؟ در اینجا می‌توان به دو نیروی عمده اشاره کرد: الف) در صورتی که دلار گرانتر شود، خرید کالاها، خدمات و سرمایه‌گذاریهای آمریکایی نیز برای مکزیکی‌ها پرهزینه‌تر خواهد بود و به همین سبب عرضه پزو کاهش خواهد یافت. ۲) به موازات کاهش ارزش پزو، خرید کالاها و دارایی‌های مکزیک نیز برای خارجیان کم هزینه‌تر خواهد شد. همین امر موجب افزایش تقاضا برای پزو در بازار می‌شود. (توجه داشته باشید که در این بحث فرض بر این است که تمامی معاملات فقط بین دو کشور مکزیک و آمریکا صورت می‌گیرد؛ اما در شرایط واقعی باید عرضه و تقاضا برای پولهای رایج تمامی کشورها را در بحث لحاظ کرد.)

اما در این میان نقش دولت چیست؟ در یک نظام نرخ ارز کاملاً منعطف، دولت هیچ دخالتی نخواهد داشت، بلکه همانگونه که به بازارها اجازه می‌دهد قیمت کاهو، ماشین‌آلات، سهام یا مس را تعیین کند، به بازار ارز نیز اجازه می‌دهد تا نرخ برابری پول ملی با دلار را تعیین نماید. به همین دلیل، نرخ ارز در این نظام می‌تواند طی دوره‌ای کوتاه شاهد نوسانات شدیدی باشد.

نرخهای ارز ثابت: پایه کلاسیک طلا

در یک سوی دیگر طیف نظامهای نرخ ارز، نظام نرخ ارز ثابت قرار دارد که در آن دولت اقدام به تعیین دقیق نرخ برابری ارز و تبدیل پول ملی به دلار، پزو، ین یا پولهای رایج دیگر می‌کند. به لحاظ تاریخی، مهمترین نظام نرخ ارز ثابت، نظام **پایه طلا** بوده است که به تناوب از سال ۱۷۱۷-۱۹۳۳ مورد استفاده قرار گرفته است. در این نظام، هر کشور ارزش پول رایج خود را بر اساس مقادیر ثابتی طلا تعیین کرده و بدین‌ترتیب نرخهای ارز ثابتی بر اساس پایه طلا بین کشورها به دست می‌آمد.[1]

با مثالی ساده می‌توان کارکرد پایه طلا را به سادگی توضیح داد. فرض کنید که حق‌الزحمه تمامی کارگران در تمامی کشورها با سکه‌های طلا پرداخت می‌شد. در این

۱. چرا در میان تمامی کالاها، از طلا به عنوان معیار نرخ برابری ارز و وسیله پرداخت استفاده شده است؟ مسلماً تمامی کالاهای دیگر نیز به این منظور قابل استفاده بود، اما مزیت طلا نسبت به کالاهای دیگر، عرضه محدود آن، ماندگاری‌اش و استفاده‌های صنعتی اندک آن بود. مسلماً می‌توانید حدس بزنید چراگندم و یا دام به این منظور مورد استفاده قرار نگرفت؟

صورت خرید یک دوچرخه در بریتانیا با پرداخت مقدار معینی طلا که مثلاً با واحد اونس اندازه‌گیری می‌شد، میسر بود. بر اساس این فرض، دیگر مشکلی به نام نرخ ارز وجود نداشت و طلا پول رایج مشترک تمامی کشورهای جهان به حساب می‌آمد.

مثال فوق ماهیت پایه طلا را به خوبی آشکار می‌سازد. زمانی که طلا به عنوان وسیله مبادلات یا پول مورد استفاده قرار گیرد، تجارت خارجی هیچ تفاوتی با تجارت داخلی نخواهد داشت، چرا که مبلغ هر چیز به طلا پرداخت می‌شود. تنها تفاوتی که ممکن بود بین کشورها به وجود آید، انتخاب **واحدهای** متفاوت برای سکه‌های طلا بود. بدین ترتیب بود که ملکه ویکتوریا وزن سکه‌های طلای بریتانیا را $\frac{۱}{۴}$ اونس (پوند) و رییس‌جمهور مک کینلی ارزش واحد پول آمریکا را برابر با $\frac{۱}{۲۰}$ اونس طلا (دلار) انتخاب کردند. به همین دلیل، از آنجایی که پوند بریتانیا ۵ برابر سنگین‌تر از دلار بود، نرخ برابری این دو پول ۵ دلار در مقابل هر پوند بریتانیا به حساب می‌آمد.

نظام پایه طلا دقیقاً اینگونه عمل می‌کرد. در عمل، کشورها معمولاً از سکه‌های ضرب دولت استفاده می‌کردند ولی هر کسی آزاد بود که سکه‌ها را آب کند و به قیمت روز بازار طلای آنرا بفروشد. بدین ترتیب، نرخهای ارز برای تمامی کشورها بر اساس پایه طلا مشخص می‌شد. *نرخهای ارز* (که همچنین *ارزش برابری* یا *نرخ برابری* نیز نامیده می‌شود) *برای پولهای رایج بر اساس میزان طلای واحد پول مشخص می‌شد.*

ساز و کار تطبیقی هیوم

هدف از برقراری نظامهای نرخ ارز، ارتقای تجارت بین‌المللی و درعین‌حال تسهیل تطابق با شوکها و عدم تعادلهاست. درک چگونگی کارکردهای *سازوکار تطبیق بین‌المللی*، گام اصلی در راه درک اقتصاد بین‌المللی به حساب می‌آید.

اگر دستمزدها و قیمتها در یک کشور به اندازه‌ای افزایش یابد که کالاهای آن قدرت رقابتی خود را در بازار جهانی از دست بدهد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ تحت نظام نرخهای ارز منعطف، نرخ برابری ارز کشور به اندازه‌ای کاهش خواهد یافت که تورم داخلی را خنثی سازد. اما تحت نظام نرخ ارز ثابت، این تعادل باید از طریق انقباض[1] در داخل و یا تورم در خارج برقرار شود.

1. deflation

حال بیایید سازوکار تطبیق بین‌المللی را تحت یک نظام نرخ ارز ثابت بین دو کشور آمریکا و بریتانیا بررسی کنیم. فرض کنید که تورم در آمریکا قدرت رقابتی کالاهای آمریکایی را از بین برده است. در نتیجه، واردات آمریکا افزایش یافته و صادرات آن کاهش می‌یابد؛ به همین دلیل، آمریکا دارای کسری تجاری با بریتانیا خواهد شد. این کشور برای پرداخت کسری تجاری خود مجبور به حمل طلا به بریتانیا می‌شود. نهایتاً اینکه اگر تطابقی در آمریکا یا بریتانیا صورت نگیرد، آمریکا با کمبود طلا مواجه خواهد شد.

اما درواقع، همانگونه که دیوید هیوم، فیلسوف بریتانیایی در سال ۱۷۵۲ نشان داد، در اینجا یک سازوکار تطبیق خودکار وجود دارد. او نشان داد که خروج طلا از کشور بخشی از سازوکاری است که پرداختهای بین‌المللی را در حالت توازن نگاه می‌دارد. هر چند حدود ۲۵۰ سال از استدلال او می‌گذرد، اما در این استدلال نکات ظریفی نهفته است که به درک چگونگی برقراری توازن بین جریان تجارت در اقتصاد امروز کمک می‌کند.

بخشی از توضیحات هیوم بر اساس نظریه مقداری قیمتها بود، که یکی از نظریه‌های سطح کلی قیمت در اقتصاد کلان به حساب می‌آید. طبق این نظریه، سطح کلی قیمت در یک اقتصاد با عرضه پول متناسب است. تحت نظام معیار طلا، طلا بخش مهمی از عرضه پول به حساب می‌آید ـ چه به‌طور مستقیم، به شکل سکه‌های طلا، چه به طور غیرمستقیم، یعنی زمانی که دولتها از طلا به عنوان پشتوانه اسکناس استفاده کردند.

تأثیر کمبود طلا بر اقتصاد یک کشور چیست؟ ابتدا اینکه عرضه پول کشور کاهش خواهد یافت، حال یا به خاطر صدور سکه‌های طلا و یا به خاطر صدور پشتوانه طلای پول رایج کشور. جمع این دو عامل موجب فقدان طلا و در نتیجه کاهش عرضه پول خواهد شد. طبق نظریه مقداری قیمتها، مرحله دوم تغییر قیمتها و هزینه‌ها به تناسب تغییر عرضه پول است. به عنوان مثال، اگر ایالات متحده ۱۰ درصد از طلای خود را به خاطر پرداخت کسری تجاری‌اش از دست بدهد، طبق نظریه مقداری، قیمتها، هزینه‌ها و درآمدها نیز در این کشور به میزان ۱۰ درصد کاهش خواهد یافت. به بیان دیگر، اقتصاد دچار انقباض خواهد شد. درعین‌حال، اگر اکتشاف طلا در کالیفرنیا عرضه طلا را آمریکا افزایش دهد، می‌توان انتظار داشت که سطح قیمتها نیز در این کشور افزایش یابد.

سازوکار چهار شاخه. حال بیایید نظریه تعادل پرداختهای بین‌المللی هیوم را در نظر بگیریم. فرض کنید که آمریکا دچار کسری تجاری بزرگی شده و طلای خود را از دست

می‌دهد. طبق نظریه مقداری قیمتها، از دست رفتن طلا موجب کاهش عرضه پول در آمریکا و نهایتاً کاهش قیمتها و هزینه‌ها در این کشور خواهد شد. در نتیجه الف) آمریکا واردات کالاهای بریتانیایی و خارجی دیگر را که هم‌اکنون نسبتاً گرانتر شده است، کاهش می‌دهد؛ و ب) به این دلیل که کالاهای تولید شده در داخل آمریکا قیمت ارزانتری در بازارهای جهانی یافته است، صادرات آمریکا افزایش می‌یابد.

دقیقاً عکس این ماجرا در بریتانیا و کشورهای دیگر اتفاق می‌افتد. از آنجایی که صادرات بریتانیا به سرعت رشد می‌کند، حجم طلای دریافتی آن نیز افزایش می‌یابد. بنابراین، عرضه پول بریتانیا نیز افزایش یافته و طبق نظریه مقداری، قیمتها و هزینه‌ها را بالا می‌برد. در این مقطع، دو شاخه دیگر از سازوکار هیوم وارد عمل می‌شود: ج) کالاهای صادراتی بریتانیا و کشورهای خارجی دیگر گرانتر شده و به همین دلیل حجم کالاهای صادراتی به آمریکا و نقاط دیگر کاهش می‌یابد، و د) شهروندان بریتانیایی که با افزایش سطح قیمتها در داخل کشور مواجه شده‌اند، اقدام به واردات بیشتر کالاهای ارزان قیمت آمریکایی می‌کنند.

نمودار ۳۶ـ۱، منطق سازوکار هیوم را نشان می‌دهد. می‌توانید توالی منطقی مراحل این سازوکار را از کسری تجاری اولیه در بالا تا تطبیق با تعادل جدید در پایین ملاحظه کنید.

نتیجه سازوکار چهار شاخه جریان طلای هیوم، بهبود تراز پرداختهای کشوری است که طلا از دست می‌دهد و وخامت تراز پرداختهای کشوری است که طلا به دست می‌آورد. در نهایت، تعادلی جدید در زمینه تجارت و مالیه بین‌المللی در سطح قیمتهای نسبی جدید برقرار می‌شود که تجارت و وام‌دهی بین‌المللی را بدون جریان خالص طلا متوازن می‌سازد. این تعادل یک تعادل باثبات بوده و به دخالت دولت یا هیچ تعرفه‌ای نیاز ندارد.

تطبیق با نرخهای ارز ثابت. درک نظام پایه طلا نه تنها به خاطر نقش تاریخی آن بلکه از آن جهت که نمونه‌ای تمام عیار از یک نظام نرخ ثابت ارز است، اهمیت دارد. تجزیه و تحلیل مشابهی را می‌توان در مورد تمامی نظامهای نرخ ارز ثابت به کار برد: اگر نرخهای ارز نمی‌تواند به تناسب تغییر قیمتها یا درآمدهای بین کشورها، تغییر کند، آنگاه برای رسیدن به تعادل، قیمتها و درآمدهای داخلی باید با شرایط جدید تطابق یابد. حال که اروپا پول واحدی برگزیده است، سازوکاری که طبق آن تطبیق‌ها صورت می‌گیرد شبیه به همان سازوکاری خواهد بود که تحت نظام پایه طلا وارد عمل می‌شد.

در سازوکار هیوم، جریان طلاست که موجب تغییر قیمتها و دستمزدها و برقرایر و حفظ تعادل می‌شود. در تفکر کلان اقتصادی امروز، برون ده و اشتغال نیز بخشی از سازوکار تطبیق بین‌المللی است. در این فصل خواهیم دید که *لزوم تطبیق برون‌ده (تولید) و اشتغال واقعی به منظور برقراری و حفظ تعادل قیمتهای نسبی بین کشورها بر اساس یک نرخ ارز ثابت معضلی جدی برای کشورهایی به حساب می‌آید که در پی داشتن یک نظام نرخ ارز ثابت هستند.* همین مسأله در ارتباط با پذیرش پول واحد از سوی کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز صدق می‌کند.

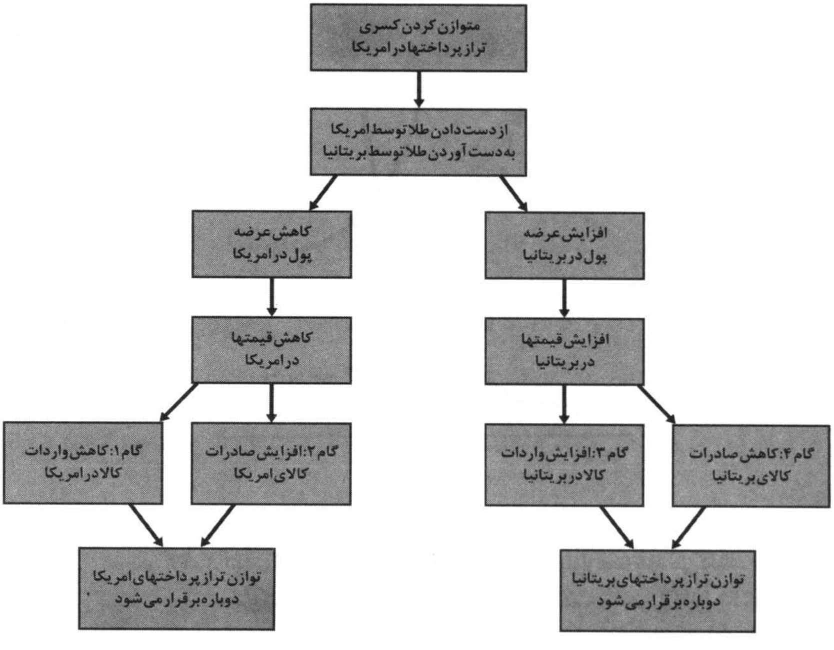

نمودار ۳۶ـ۱. سازوکار چهار شاخه تطبیق بین‌المللی هیوم

هیوم توضیح داد که چگونه تعادل تراز پرداختها به‌طور خودکار می‌تواند منجر به ایجاد تطبیق متعادل کننده‌ای تحت نظام پایه طلا شود. توالی مراحل این سازوکار را از عدم تعادل اولیه در بالا گرفته تا تغییر قیمتها در وسط و تعادل نویافته تا پایان دنبال کنید. شکل اصلاح شده این سازوکار تحت هر نظام نرخ ارز ثابتی صدق می‌کند. در علم امروزی اقتصاد، در ردیف چهارم از مستطیلها «برون‌ده (تولید)، و اشتغال» در طرف آمریکا و «برون‌ده (تولید)، و اشتغال» در طرف بریتانیا افزوده می‌شود.

نرخهای ارز مدیریت شده

کمتر کشوری است که امروزه نظام مطلقاً ثابت نرخ ارز و یا مطلقاً منعطف نـرخ ارز را برگزینند، بلکه نظام ارزی متداول امروز، نظام نرخهای ارز مدیریت شده است، بدین‌معنا که نرخهای ارز اصولاً از سوی نیروهای بازار تعیین می‌شود، اما دولتها با خرید و فروش پولهای رایج و یا تغییر عرضه پولشان بر نرخهای ارز تأثیر می‌گذارند. گاه دولتها بر اساس نوسانات بازارهای خصوصی از خود واکنش نشان می‌دهند و گاه «اهداف» مشخصی دارند که سیاستهای آنها را دیکته می‌کند.

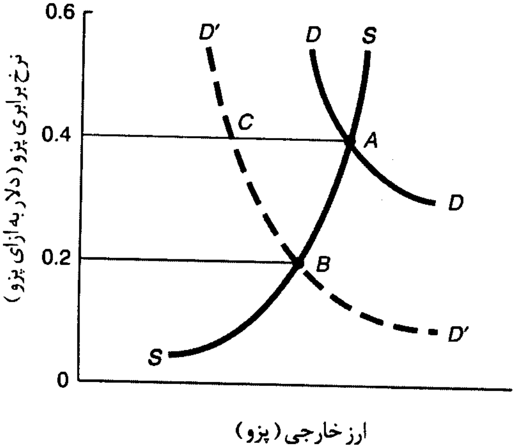

نمودار ۳۶ـ۲. دولتها برای حمایت از نرخ ارز ثابت در بازار مداخله می‌کنند.
فرض کنید که دولت مکزیک نرخ ارز ثابتی برابر با هر پزو ۴۰ سنت (یا هر $2\frac{1}{2}$ پزو یک دلار) اعلام کند. تعادل اولیه در نقطه A نشان داده شده است. شرایط رو به وخامت اقتصادی - مثلاً تورم یا نگرانی در مورد ثبات سیاسی مکزیک - منجر به کاهش تقاضا برای پزو می‌شود. در یک نظام نرخ ارز منعطف، تعادل جدید در نقطه B برقرار خواهد شد، که در آن نرخ ارز برابر با هر پزو ۲۰ سنت (یا ۵ پزو یک دلار) خواهد بود. بانکهای مرکزی می‌توانند با خرید پزو به ارزش CA، نرخ ارز رسمی را مجدداً برقرار سازند، و یا به عبارتی منحنی تقاضا را به وضعیت اولیه خود، یعنی D بازگردانند. علاوه بر این، دولتها می‌توانند با افزایش نرخ‌های بهره مکزیک، سرمایه‌گذاران خصوصی را به افزایش تقاضای خود برای پزو به ارزش CA ترغیب کنند.

مداخله

کنترل نرخ ارز مستلزم مداخله دولت در بازارهای ارز است. **مداخله ارزی دولت** زمانی اتفاق می‌افتد که دولتها به‌منظور تغییر نرخهای ارز اقدام به خرید یا فروش پولهای رایج خود یا پولهای خارجی می‌کنند. به‌عنوان مثال، دولت ژاپن ممکن است در یک روز خاص به میزان ۱ میلیارد ین ژاپن را با دلار خریداری نماید. این امر موجب افزایش ارزش ین ژاپن خواهد شد. به‌طورکلی، دولتها زمانی در بازار مداخله می‌کنند که نرخ ارز خود را هماهنگ با ارزش بنیادین پول رایج خود نیابند.

نمودار ۳۶-۲ عملکرد یک نظام نرخ ارز ثابت را نشان می‌دهد. فرض کنید که مکزیک تصمیم می‌گیرد نرخ ارز خود را در سطح هر پزو ۴۰ سنت (یا هر $2\frac{1}{2}$ پزو یک دلار) تثبیت کند. تعادل اولیه در نقطه A در نمودار ۳۶-۲ نشان داده شده است. در سطح نرخ برابری ارزی معادل هر پزو ۴۰ سنت آمریکا، میزان عرضه و تقاضای پزوی مکزیک برابر است.

فرض کنید که تقاضا برای پزو به‌علت بالاتر بودن تورم در مکزیک نسبت به آمریکا، کاهش یابد. این وضعیت موجب کاهش تقاضا برای پزو از نقطه D به D' می‌شود. تحت نظام نرخ ارز منعطف، ارزش پزو کاهش یافته و در نقطه B نمودار ۳۶-۲ به تعادل جدیدی می‌رسد.

در اینجاست که مشکل جدیدی نمودار می‌شود: آیا به یاد دارید که مکزیک باید نرخ برابری ارز را در سطح هر پزو ۴۰ سنت حفظ کند. حال دولت مکزیک چه کاری می‌تواند انجام دهد؟

- یک رویکرد، *مداخله دولت با خرید پولی که نزول ارزش (یعنی پزو) و فروش پولی که ترقی ارزش (یعنی دلار) دارد، است.*

در این مثال، اگر بانک مرکزی مکزیک مقدار پزویی را که در نمودار ۳۶-۲ با CA نشان داده شده است، خریداری کند، تقاضا برای پزو را افزایش داده و نرخ ارز رسمی را حفظ خواهد کرد.

- رویکرد دیگر استفاده از سیاست پولی است. بانک مرکزی مکزیک می‌تواند با افزایش نرخهای بهره بخش خصوصی *را به افزایش تقاضا برای پزو ترغیب کند.*

فرض کنید که نرخهای بهره مکزیک به نسبت نرخهای بهره ایالات متحده آمریکا افزایش یابد؛ این امر موجب می‌شود تا سرمایه‌گذاران وجوده خود را به پزو تبدیل کرده

و تقاضای بخش خصوصی برای پزو را افزایش دهند، و درواقع منحنی تقاضای بخش خصوصی را به حالت اولیه خود، یعنی منحنی D، بازگردانند.

این دو عملیات آنگونه که می‌نماید با یکدیگر تفاوت ندارند. درواقع، هر دو شامل سیاستهای پولی در مکزیک هستند. یکی از مشکلات و دشواری‌های کنترل اقتصاد آزاد و باز، همانگونه که در این فصل خواهیم دید، آنست که گاه لزوم استفاده از سیاستهای پولی به منظور کنترل نرخ ارز می‌تواند با لزوم استفاده از سیاست پولی به‌منظور تثبیت چرخه تجارت داخلی در تقابل قرار گیرد.

خلاصه اینکه:

نرخ ارز کاملاً منعطف نرخ ارزی است که منحصراً بر اساس عرضه و تقاضا و بدون دخالت دولت تعیین می‌گردد. نظام نرخ ارز ثابت، نظامی است که در آن دولتها نرخهای رسمی ارز تعیین کرده و با دخالت در بازار یا استفاده از سیاستهای پولی آنرا حفظ می‌کنند و نظام نرخ ارز مدیریت شده، نظامی است مختلط از نظامهای نرخ ارز ثابت و منعطف که در آن دولتها سعی دارند مستقیماً با خرید یا فروش پولهای رایج خارجی و یا به‌طور غیرمستقیم از طریق سیاستهای پولی، مثلاً افزایش یا کاهش نرخهای بهره، بر نرخهای ارز تأثیر بگذارند.

ب. نهادهای بین‌الملل

در اوایل قرن بیستم، حتی کشورهایی که ظاهراً در صلح و آرامش به‌سر می‌بردند درگیر جنگهای تجاری‌ای بودند که بنیه اقتصادی آنها را تضعیف و قدرت رقابتی‌شان را از بین می‌برد. پس از جنگ جهانی دوم، نهادهای بین‌المللی به‌منظور تشویق همکاریهای اقتصادی بین کشورها به‌وجود آمد. این نهادها هنوز هم به‌عنوان مرجعی برای هماهنگی سیاستهای اقتصادی کشورها و حل مشکلات مشترک آنها عمل می‌کند. در این بخش به بررسی نهادهای بین‌المللی عمده و مسایل ناشی از وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر خواهیم پرداخت.

ایالات متحده درحالی جنگ جهانی را پشت سر گذاشت که اقتصاد آن همچنان بکر

مانده بود ـ این کشور هم توانایی و هم تمایل وافری برای کمک به بازسازی کشورهای دوست و دشمن داشت. نظام سیاسی بین‌المللی دوره پس از جنگ با تأسیس نهادهای ماندگاری که به بهبود سریع اقتصاد جهانی کمک می‌کرد، به نیاز کشورهای جنگ‌زده پاسخ گفت. عمده‌ترین نهادهای اقتصادی بین‌المللی دوره پس از جنگ را موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (که بعدها در سال ۱۹۹۵ به سازمان تجارت جهانی تبدیل شد)، نظام نرخ ارز برتون وودز، صندوق بین‌المللی پول، و بانک جهانی تشکیل می‌دهند. این نهادها تجسم بصیرت و حکمت دولتمردان و هنر کشورداری آن دوره‌اند.

نظام برتون وودز

اقتصاددانان بزرگ دهه ۱۹۴۰ میلادی، به‌ویژه جان مینارد کینز، شدیداً تحت تأثیر بحران اقتصادی دوره پیش از جنگ قرار داشتند و مصمم بودند که از تکرار آشوب اقتصادی و کاهش ارزش رقابتی دوره **بحران بزرگ** جلوگیری کنند.

تحت رهبری فکری کینز، کشورها در سال ۱۹۴۴ در برتون وودز، واقع در نیوهمپشایر، گرد هم آمدند و به توافقی دست یافتند که منجر به تشکیل نهادهای اقتصادی عمده امروزی شد. برای اولین بار در طول تاریخ، ملتها بر سر برقراری نظامی برای نظارت و هماهنگی معاملات مالی بین‌المللی با یکدیگر به توافق رسیدند. اگرچه از آن تاریخ تا به حال برخی از قوانین و مقررات تغییر کرده است، اما نهادهای برتون وودز همچنان نقشی حیاتی در جهان امروز ایفا می‌کنند.

آنهایی که در کنفرانس برتون وودز حضور داشتند به‌خوبی به‌یاد می‌آورند که نظام پایه طلا چقدر غیرمنعطف بود و چگونه به تعمیق بحرانهای اقتصادی کمک می‌کرد. نظام برتون وودز به‌عنوان جایگزینی برای پایه طلا، نرخ برابری ارزی بر اساس دلار آمریکا و طلا برای پولهای رایج تعیین کرد. ارزش پولهای رایج بر اساس طلا و دلار مشخص شده و نرخهای مبادله ارزی بین پولهای رایج تقریباً به همان شیوه نظام پایه طلا تعیین می‌شد. به‌عنوان مثال، نرخ برابری پوند بریتانیا در سطح ۱۲/۵ پوند به ازای هر اونس طلا تعیین گردید. از آنجایی که قیمت هر اونس طلا ۳۵ دلار آمریکا بود، بنابراین نرخ رسمی ارز بین دلار و پوند در هر پوند ۲/۸۰ دلار = ۱۲/۵ پوند ′ ۳۵ دلار. یعنی ۲/۸۰ دلار به ازای هر پوند بود که به‌عنوان نرخ رسمی برابری دلار و پوند تعیین گردید.

مشخصه بسیار مهم نظام برتون وودز این بود که در این نظام نرخهای ارز **ثابت اما تطبیق‌پذیر** بود. زمانی که یک پول رایج از ارزش مناسب یا «بنیادینش» فاصله می‌گرفت، نرخ برابری قابل تطبیق بود. توانایی تطبیق نرخهای ارز به‌هنگام بروز عدم تعادل بنیادین، تمایز اصلی بین نظام برتون وودز و پایه طلا بود. در شرایط آرمانی، تغییرات نرخ ارز می‌توانست با همکاری کشورها انجام شود.

طراحان برتون وودز امیدوار بودند که با ایجاد یک نظام ثابت اما تطبیق‌پذیر به بهترین نظام ممکن دست یابند. آنها بدین طریق می‌توانستند **ثبات** پایه طلا، یعنی جهانی که در آن نرخهای ارز ماه به ماه قابل پیش‌بینی بود، را حفظ کنند و بدین ترتیب جریان تجارت و سرمایه را ترغیب نمایند. درعین‌حال، آنها می‌توانستند **تطبیق‌پذیری** نظام نرخهای ارز منعطف راکه تحت آن تفاوتهای پایدار قیمتهای نسبی بین کشورها از طریق تغییر نرخ ارز به جای روند دردناک انقباض و افزایش بیکاری تحت نظام پایه طلا قابل تطبیق بود، شبیه‌سازی کنند.

صندوق بین‌المللی پول (IMF)

یکی از بخشهای اصلی نظام برتون وودز، تأسیس صندوق بین‌المللی پول بود که هنوز هم نظام پولی بین‌المللی را اداره کرده و به‌عنوان یک بانک مرکزی برای بانکهای مرکزی عمل می‌کند. کشورهای عضو با قرض دادن پولهای رایج خود به صندوق بین‌المللی پول در آن مشترک می‌شوند؛ و صندوق بین‌المللی پول نیز از این وجوه برای کمک به حل مشکل تراز پرداختهای کشورهای نیازمند استفاده می‌کند. در سالهای اخیر، صندوق بین‌المللی پول نقشی اساسی در هماهنگ کردن واکنشها نسبت به بحران بدهی‌های بین‌المللی و کمک به گذار کشورهای سابقاً کمونیست به اقتصاد بازار ایفا کرده است.

صندوق بین‌المللی پول چگونه به این مهم نایل آمده است؟ به‌عنوان مثال، فرض کنید که گذار روسیه به اقتصاد بازار به‌علت رشد سریع تورم و عدم توانایی آن به ترغیب سرمایه‌گذاریها در بخش خصوصی با مشکل مواجه است. علاوه بر این، روسیه قادر به پرداخت اصل و بهره وامهای خارجی خود نیست. احتمالاً صندوق بین‌المللی پول تیمی برای بررسی دقیق حسابهای این کشور به روسیه اعزام می‌کند. تیم صندوق به این نتیجه می‌رسد که روسیه باید یک برنامه ریاضت اقتصادی را دنبال کند که عموماً شامل کاهش

کسری بودجه و سختگیری‌های بیشتر اعتباری است. این اقدامات موجب کاهش رشد تورم و افزایش اعتماد به روبل روسیه خواهد شد. زمانی که روسیه و صندوق بین‌المللی پول بر سر اجرای این طرح به توافق برسند، صندوق بین‌المللی پول مبالغی، مثلاً ۵ میلیارد دلار، به روسیه وام می‌دهد تا این کشور امور خود را تا بهبود تراز پرداخت‌هایش سامان دهد. علاوه بر این، احتمالاً بدهی‌های این کشور نیز تجدید ساختار شده که طبق آن بانکها وجوه بیشتری به روسیه وام داده و یا مهلت باز پرداخت وامهای قبلی را تمدید می‌کنند.

اگر برنامه صندوق بین‌المللی پول موفق باشد، تراز پرداختهای روسیه نیز شروع به بهبود کرده و کشور رشد اقتصادی خود را از سر می‌گیرد.

بانک جهانی

یکی دیگر از نهادهای مالی بین‌المللی که پس از جنگ جهانی دوم ایجاد شد، بانک جهانی بود. سرمایه این بانک از سوی کشورهای ثروتمند و به نسبت اهمیت اقتصادی‌شان به لحاظ تولید ناخالص داخلی و عوامل دیگر تأمین می‌شود. این بانک وامهای کم‌بهره‌ای در اختیار کشورهایی قرار می‌دهد که پروژه‌های اقتصادی مناسبی در دست اجرا دارند ولی تأمین مالی آنها از سوی بخش خصوصی میسر نیست. در نتیجه اعطای چنین وامهای بلندمدتی، کالاها و خدمات از کشورهای پیشرفته به سوی کشورهای در حال توسعه جریان می‌یابد. در سال ۱۹۹۶، وامهای جدید اعطایی از سوی این بانک به سطح ۲۱ میلیارد دلار رسید.

اگر پروژه‌های اقتصادی به‌طور مناسبی انتخاب شده باشد، تولید در کشورهای وام‌گیرنده افزایش یافته و درآمد کافی را برای پرداخت بهره وام ایجاد خواهد کرد؛ و از آنجا که سرمایه خارجی تولید ناخالص داخلی را در کشورهای وام‌گیرنده افزایش داده است، دستمزدها و استانداردهای زندگی نیز عموماً در این کشورها افزایش خواهد یافت. علاوه بر این، به‌موازات بازپرداخت وامها، کشورهای پیشرفته نیز با افزایش واردات کالاهای مفید تولید شده در کشورهای وام گیرنده، سود بیشتری عاید می‌شوند.

افول نظام برتون وودز

طی سه دهه اول پس از جنگ جهانی دوم و تحت موافقت‌نامه برتون وودز، دلار آمریکا پول پایه به حساب می‌آمد. بخش عمده‌ای از تجارت و معاملات مالی بین‌المللی به دلار انجام شده و اکثر پرداخت‌ها با این پول صورت می‌گرفت. نرخهای برابری ارز به دلار آمریکا اعلام می‌شد و ذخایر بخش خصوصی و دولتی به‌صورت اوراق بهادار دلاری نگهداری می‌شد. این دوره به لحاظ رشد و رونق اقتصادی در طول تاریخ بی‌سابقه بود. کشورهای صنعتی شروع به کاهش موانع تجاری کرده و اجازه دادند تا پولهای رایج کشورشان به آزادی به پولهای دیگر قابل تبدیل باشد. اقتصادهای اروپای غربی و آسیای شرقی به سرعت دست به بازسازی ویرانیهای جنگ زده و با نرخی چشمگیر رو به رشد نهادند. طی این دوره، اقتصاد جهان بر پایه دلار آمریکا بود. درواقع، دلار آمریکا به خاطر ثباتش، قابلیت تبدیلش و مقبولیت گسترده‌اش پول رایج جهان به حساب می‌آمد.

باوجوداین، بهبود وضعیت اقتصادی، دانه‌های مرگ خویش را نیز به‌همراه داشت. به سبب ارزش‌گذاری بالای دلار، کسری‌های بودجه ناشی از تأمین هزینه‌های جنگ ویتنام، و افزایش رشد سرمایه‌گذاری‌های خارجی شرکتهای آمریکایی، کسری تجاری ایالات متحده را به طرز چشمگیری افزایش داد. به‌موازات دستیابی آلمان و ژاپن به مازاد تجاری، دلار در خارج از آمریکا انباشته شد. ذخایر دلاری خارج از آمریکا که در سال ۱۹۴۵ تقریباً صفر بود در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی به ۵۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد.

با شروع سال ۱۹۷۱، موجودی دلارهای نقد به حدی افزایش یافته بود که دولت به‌زحمت می‌توانست نرخ رسمی برابری ارز را حفظ کند. مردم به‌تدریج اعتماد خود به «دلار قدرتمند» را از دست دادند. علاوه بر این، کاهش موانع بر سر راه جریانهای مالی به این معنا بود که ظرف فقط چندین دقیقه میلیاردها دلار می‌توانست از آن سوی اقیانوس اطلس به آمریکا سرازیر شود و نرخ برابری ارز را جابجا نماید. در روز پانزدهم اوت ۱۹۷۱، رییس‌جمهور نیکسون به‌طور رسمی رابطه بین دلار و طلا را قطع کرد و بدین ترتیب به عصر برتون وودز پایان داد. آمریکا دیگر نمی‌توانست به‌طور خودکار دلار خود را به پولهای رایج دیگر و یا طلا با نرخ هر اونس ۳۵ دلار تبدیل نماید؛ ایالات متحده دیگر دست به تعیین نرخ برابری رسمی برای دلار و حفظ آن به هر قیمت ممکن

نمی‌زد. به‌موازات کنار گذاشتن نظام برتون وودز از سوی آمریکا، جهان نیز پا به عرصه جدیدی گذاشت.

نظام مختلط امروز

امروزه، نظام نرخ ارز برخلاف نظام هماهنگ پایه طلا یا برتون وودز در هیچ مقوله مشخصی نمی‌گنجد. بدون اینکه کسی طرح این نظام جدید را داده باشد، جهان به یک نظام مختلط نرخ ارز روی آورده است که مشخصه‌های اصلی آن به‌ترتیب زیر است:

● برخی کشورها پولهای رایج خود را *کاملاً شناور* ساخته‌اند. مثلاً ایالات متحده طی دو دهه اخیر چندین بار دست به این کار زده است. طبق این رویکرد، یک کشور به بازارها اجازه می‌دهد تا ارزش پول رایجش را تعیین کنند و خود به‌ندرت دست به مداخله در بازار می‌زند.

● برخی کشورهای بزرگ دارای نرخهای ارز *مدیریت شده اما منعطف* هستند. این گروه شامل کشورهای کانادا، ژاپن و اخیراً بریتانیاست. تحت این نظام، دولتها برای کاهش نوسانات روزانه نرخ ارز دست به خرید یا فروش پول رایج خود می‌زنند. علاوه بر این، گاه دولتها به منظور جابجایی نرخ ارز به سطحی که مناسب‌تر می‌پندارند، به‌طور نظام‌مندی در بازار مداخله می‌کنند.

● بسیاری از کشورها، به‌ویژه کشورهای کوچک، پول رایج خود را به یک پول رایج عمده و یا «سبدی» از پولهای رایج متصل می‌سازند. گاه در این نوع اتصال قدری انعطاف پذیری به سوی بالا یا پایین نیز دیده می‌شود که آنرا نظام تثبیت *غلتان یا خزنده* می‌نامند.

● برخی کشورها نیز به منظور تثبیت نرخ ارز در بین خود دست به ایجاد یک *بلوک پولی* می‌زنند و در عین حالی که به پولهای رایج خود اجازه می‌دهند تا نسبت به پولهای رایج بقیه کشورها، به‌طور انعطاف‌پذیری جابجا شود. مهمترین بلوک پولی، نظام پولی اروپاست (که در همین فصل به توضیح آن خواهیم پرداخت).

● علاوه بر این، تقریباً تمامی کشورهای دنیا به هنگام «بی‌نظمی» بازارها و یا فاصله گرفتن نرخهای ارز از ارزش بنیادینش، یعنی نرخهای ارزی که با توجه به سطوح فعلی قیمتها و جریان تجارت مناسب است، در بازارها مداخله می‌کنند.

تعامل‌های کلان اقتصادی

سیاستهای اقتصادی ایالات متحده در طول بخش اعظمی از تاریخ این کشور تنها معطوف مسایل داخلی بوده و بیشتر تحت تأثیر عواملی چون تورم داخلی، بیکاری و انتخابات قرار داشته است. در دوران پرالتهاب دهه ۱۹۸۰ میلادی، ایالات متحده سکان رهبری اقتصاد جهانی را به دست گرفت. در این زمان سیاستهای پولی و بودجه‌ای داخلی آمریکا تأثیری جهانی داشت و بر نرخهای ارز و جریان تجارت در جهان تأثیر می‌گذاشت و از سویی بیکاری و تورم در آمریکا تحت تأثیر روندهای متداول در اقتصاد جهانی تعدیل می‌شد.

درس اساسی‌ای که می‌توان از تحولات دهه اخیر آموخت بسیار روشن است: در جهانی که تجارت و مالیه، اقتصادها را به یکدیگر پیوند داده است، وابستگی متقابل اجتناب‌ناپذیر است. هیچ دیواری قادر به مصون داشتن یک کشور از نیروهای اقتصاد جهانی نخواهد بود. در دنیای امروز، انزواگرایی در امور اقتصادی به همان اندازه غیرممکن است که انزواگرایی در امور سیاسی یا نظامی. در ادامه بحث خود در این بخش، به توضیح پیوندهای عمده اقتصادی بین ملتها خواهیم پرداخت.

تعامل اقتصادی

رفاه اقتصادی داخلی به سلامت کل اقتصاد جهانی بستگی دارد. این ضرب‌المثل قدیمی که «وقتی آمریکا عطسه می‌کند، اروپا سرما می‌خورد» بیانگر همین حقیقت است. برای درک علت مسری بودن بیماریهای اقتصادی، اجازه بدهید به بررسی پیوندهای اصلی در تعامل سیاستهای اقتصادی کشورها بپردازیم.

پیوند ضریب فزاینده: خالص صادرات و اثرات ضریب فزاینده. اولین حلقه اتصال به اثرات فرعی چرخه‌های اقتصادی در مناطق مختلف مربوط می‌شود. فرض کنید به این سبب که آمریکا تصمیم می‌گیرد به‌منظور کندتر کردن نرخ رشد تورم دست به انقباض اقتصاد خود بزند و یا صرفاً به سبب کاهش و ضعف تقاضا در بخش خصوصی، درآمدها و برون‌ده (تولید) در آمریکا کاهش می‌یابد.

می‌دانیم که کاهش درآمدها در آمریکا به معنی کاهش واردات از دیگر کشورهای جهان است. اما واردات از سوی آمریکا به معنای صادرات از سوی کشورهای دیگر است، بدین

ترتیب احتمالاً صادرات اروپا کاهش یافته و این کاهش موجب پایین کشیدن تقاضای کل، برون ده (تولید)، و نرخ اشتغال در اروپا خواهد شد. بنابراین، هر عاملی که موجب کاهش برون‌ده (تولید) ملی آمریکا شود، برون‌ده (تولید) و نرخ اشتغال در خارج از کشور را نیز کاهش خواهد داد. رابطه علت و معلولی فوق را می‌توان به صورت فرمول زیر نمایش داد:

$$Y_A \downarrow \rightarrow Im_A \downarrow \rightarrow Ex_E \downarrow \rightarrow Y_E \downarrow$$

در این فرمول Y_A و Y_E به ترتیب برون‌ده (تولید) در آمریکا و اروپا بوده، Im_A نشانگر واردات آمریکا و EX_E نشانگر صادرات اروپاست.

زمانی که دولتها سعی در ترغیب شرکای تجاری‌شان به گشایش اقتصادهایشان دارند، دقیقاً به چنین ضریب فزاینده‌ای می‌اندیشند. به‌عنوان مثال، در سال ۱۹۹۳، آقای لورنس سامرز، یکی از اقتصاددانان برجسته دانشگاه هاروارد که در آن زمان به‌عنوان معاون وزارت دارایی آمریکا انجام وظیفه می‌کرد، به رهبران جامعه تجاری ژاپن خاطرنشان ساخت که اگر دولت ژاپن هزینه‌های بودجه‌ای خود را، و در نتیجه درآمد ملی ژاپن و واردات این کشور از خارج را، افزایش دهد، در خارج از ژاپن نیز کار ایجاد خواهد شد:

> تقاضای بیشتری که به سبب بازگشت مازاد حساب جاری به سطح متوسط تاریخی ۱/۵ درصد تولید ناخالص داخلی ایجاد خواهد شد برای ایجاد بیش از ۶۰ میلیارد دلار صادرات بیشتر از سوی بقیه کشورهای جهان، یا به عبارت دیگر، یک تا دو میلیون شغل بیشتر، کافی خواهد بود.[1]

توسعه مالی ژاپن موجب افزایش تولید (و اشتغال) در کشورهای دیگر می‌شود، استدلال سامرز نمونه‌ای از پیوند ضریب فزاینده است.

پیوند پولی: بازارهای مالی و اثرات نرخ بهره. در حالی‌که پیوند ضریب فزاینده از طریق حساب جاری عمل می‌کند، پیوند پولی از طریق بازارهای مالی عمل می‌نماید. تحت نظام نرخ‌های ارز منعطف، کشورهای بزرگ برای تغییر سیاستهای پولی خود آزادی عمل بیشتری دارند. زمانی که بانکهای مرکزی نرخهای بهره را طی یک سیاست پولی انقباضی افزایش می‌دهند، همین افزایش موجب جذب وجوه و سرمایه‌ها شده و

---

۱. *اخبار خزانه*، ص ۴، ۲۵ ژوئن، ۱۹۹۳.

نرخ برابری ارز را بالا می‌برد. اما همین امر به نوبه خود موجب کاهش صادرات، افزایش واردات، کاهش برون‌ده (تولید) و کندی روند رشد تورم نیز می‌شود. مطالعات تجربی بر روی ایالات متحده نشان می‌دهد که سازوکار انتقال بین‌المللی برای سیاستهای پولی (که از طریق آن نرخهای بهره بر نرخهای ارز و خالص صادرات تأثیر می‌گذارد) به همان قدرتمندی سازوکار داخلی است (که از طریق آن افزایش نرخهای بهره موجب کاهش سرمایه‌گذاری داخلی می‌شود).

اما در اینجا نیز شاهدیم که سیاستهای داخلی بر کشورهای دیگر نیز تأثیراتی فرعی و غیرمستقیم دارد. به‌عنوان مثال، فرض کنید زمانی که آمریکا نرخهای بهره خود را افزایش می‌دهد، چه اتفاقی برای اروپا می‌افتد. به موازات افزایش نرخ بهره آمریکا (r_A)، سرمایه‌گذاران شروع به فروش دارایی‌های مالی اروپایی و خرید دارایی‌های مالی آمریکایی خواهند کرد. این امر به افزایش ارزش دلار آمریکا ($e_\$\uparrow$) و کاهش ارزش پولهای رایج اروپایی می‌انجامد، و همچنین منجر به افزایش نرخهای بهره اروپایی می‌شود (r_E).

افزایش نرخهای بهره در آمریکا به چند طریق بر شرکای تجاری این کشور تأثیر می‌گذارد. افزایش نرخهای بهره در آمریکا موجب کاهش سرمایه‌گذاری داخلی در اروپا شده و نرخ اشتغال و برون‌ده (تولید) را در این منطقه کاهش می‌دهد.

باوجوداین، کاهش ارزش پول رایج اروپا همچون محرکی برای اقتصاد این منطقه عمل می‌کند، زیرا افزایش صادرات به آمریکا موجب افزایش خالص صادرات اروپا می‌شود. تأثیرات کلی افزایش نرخهای بهره در آمریکا برای اروپا، کاهش سرمایه‌گذاری‌های داخلی و افزایش صادرات، با تأثیری نامشخص بر کل برون‌ده (تولید) و اشتغال خواهد بود. بدین ترتیب می‌توان پیوند پولی میان کشورها را به صورت فرمول زیر نشان داد:

$$r_A \uparrow \begin{cases} e_\$ \uparrow \rightarrow Ex_E \uparrow \rightarrow Y_E \uparrow \\ r_E \uparrow \rightarrow I_E \downarrow \rightarrow Y_E \downarrow \end{cases}$$

در این فرمول I_E نشانگر سرمایه‌گذاری داخلی اروپاست (متغیرهای دیگر این فرمول تحت معادله مربوط به پیوند ضریب فزاینده توضیح داده شده است).

علاوه بر این، توجه داشته باشید که در اینجا پیوند ضریب فزاینده نیز وارد عمل

می‌شود، زیرا انقباض اقتصادی در آمریکا موجب کاهش برون‌ده (تولید) در اروپا از طریق تأثیر مستقیم بر صادرات اروپا خواهد شد.

پیوند پس‌انداز و سرمایه‌گذاری. دو پیوند اول نشان می‌دهد که چرخه اقتصادی چگونه دریای اقتصاد جهانی را متلاطم می‌سازد. ما در اینجا می‌خواهیم بدانیم که تغییرات پس‌انداز و سرمایه‌گذاری‌های داخلی چه تأثیری بر کشورهای دیگر دارد. به‌عنوان مثال، زمانی که آمریکا تصمیم به متوازن ساختن بودجه خود می‌گیرد، چه اتفاقی می‌افتد؟ یا زمانی که ژاپن بیش از آنچه که بتواند به‌طور مولد از آن استفاده کند، پس‌انداز داخلی داشته باشد، چه روی می‌دهد؟

بیایید نمونه‌ای در ارتباط با اجرای سیاست انقباض مالی در ایالات متحده را بررسی کنیم. افزایش مالیات‌ها و کاهش هزینه‌های دولتی موجب افزایش پس‌انداز عمومی می‌شود. سازوکار پس‌انداز و سرمایه‌گذاری به ترتیب زیر است:

$$(T\text{-}G)_A \uparrow \rightarrow \begin{cases} r_A \downarrow, e_\$ \downarrow \rightarrow X_A \uparrow \rightarrow I_A \uparrow \\ r_E \downarrow, e_\$ \downarrow \rightarrow X_E \uparrow \rightarrow I_E \uparrow \end{cases}$$

این معادله نشانگر تأثیر کاهش کسری بودجه ایالات متحده ـ یا افزایش $(T\text{-}G)_A$ است. خط فوقانی پس از علامت آکولاد نشان می‌دهد که سیاست انقباض مالی موجب کاهش نرخهای بهره آمریکا و کاهش ارزش دلار خواهد شد. این امر موجب افزایش سرمایه‌گذاری داخلی آمریکا (I_A) و خالص صادرات یا خالص سرمایه‌گذاری خارجی آمریکا (X_A) خواهد شد. خط تحتانی نشان می‌دهد که سیاست مالی آمریکا چگونه بر اروپا تأثیر می‌گذارد. کاهش نرخهای بهره در آمریکا موجب کاهش نرخهای بهره در اروپا خواهد شد. همین امر به افزایش سرمایه‌گذاریهای داخلی اروپا در زمینه تجهیزات و امکانات زیربنایی و روبنایی منجر می‌شود. با وجود این، احتمالاً خالص سرمایه‌گذاری‌های خارجی اروپا کاهش خواهد یافت زیرا خالص صادرات آن به ایالات متحده به‌عنوان آنسوی معادله افزایش خالص صادرات ایالات متحده کاهش می‌یابد. توجه داشته باشید که خالص پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی آمریکا افزایش خواهد یافت زیرا هر دو جزء تشکیل دهنده سرمایه‌گذاری، افزایش یافته است. اما در اروپا این تأثیر نامشخص است زیرا دو جزء تشکیل دهنده سرمایه‌گذاری مسیری عکس یکدیگر طی می‌کنند. باوجوداین، شاهدیم که ترکیب پس‌انداز و سرمایه‌گذاری اروپا مسلماً در نتیجه سیاست مالی آمریکا تغییر می‌کند.

اگر به اقتصاد جهانی به‌عنوان یک کل نگاه کنیم، این سیاست برای ما به‌راحتی قابل درک خواهد بود. از آنجایی که اقتصاد جهانی یک اقتصاد بسته است، کاهش کسری بودجه در ایالات متحده موجب افزایش پس‌انداز جهانی می‌شود. همین امر به کاهش نرخهای بهره جهانی و افزایش کل سرمایه‌گذاری جهانی خواهد انجامید.

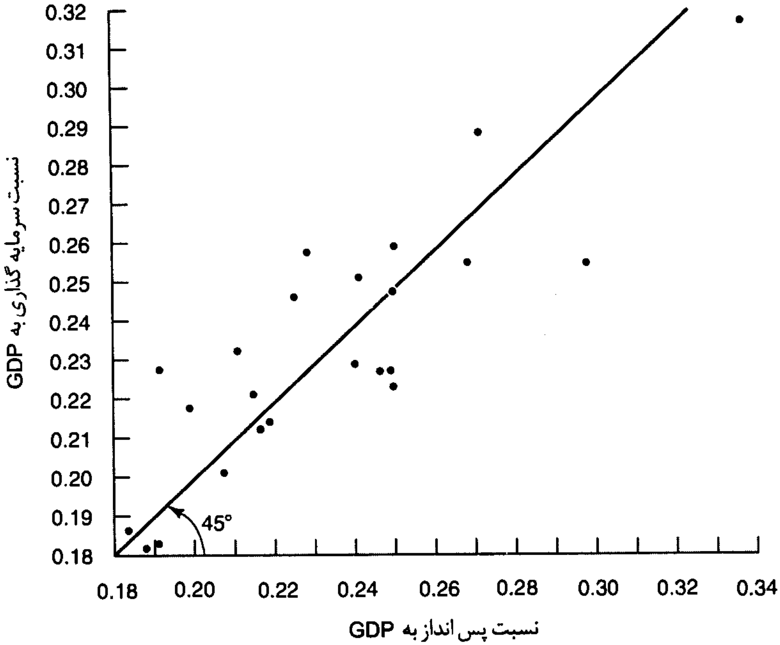

نمودار ۳۶ـ۳. نرخهای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی ۱۹۶۰ـ۱۹۸۶

هر نقطه، نمودار نرخ متوسط پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در یکی از ۲۳ کشور پیشرفته صنعتی جهان است. به‌عنوان مثال، دورترین نقطه نمودار، کشور ژاپن را نشان می‌دهد که طی سالهای ۱۹۸۶ـ۱۹۶۰ نسبت پس‌انداز به تولید ناخالص داخلی آن ۳۴ درصد و نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص آن ۳۲ درصد بوده است. در درازمدت، افزایش نرخ پس‌انداز به جای افزایش سرمایه‌گذاری خارجی به افزایش سرمایه‌گذاری داخلی می‌انجامد. [منبع: برگرفته از توضیحات رودیگر دورنبوش در *پس‌انداز ملی و عملکرد اقتصادی*، تألیف بی. داگلاس برنهایم و جان بی. شاون، انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۱.]

به سبب پیچیدگی روابط اساسی موجود بین سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، اقتصاددانها به بررسی الگوهای واقعی سرمایه‌گذاری و پس‌انداز پرداخته‌اند. معلوم شده است که نرخ پس‌انداز داخلی یک کشور همبستگی شدیدی با نرخ سرمایه‌گذاری داخلی آن دارد. به بیان دیگر، افزایش نرخ پس‌انداز داخلی یک کشور تقریباً به‌معنای افزایش برابر نرخ سرمایه‌گذاری داخلی کشور است. نمودار ۳-۳۶ همبستگی فوق را در ۲۳ کشور صنعتی جهان در بین سالهای ۱۹۶۰-۱۹۸۶ نشان می‌دهد.

این نتیجه قدری تعجب‌آور است زیرا اگر سرمایه تحرک بالایی داشته باشد، جریان پس‌انداز می‌تواند با بالاترین بهره‌وری به سوی داخل کشور تغییر کند. نرخ پایین پس‌انداز در کانادا به این معناست که این کشور برای برابرسازی هزینه‌های سرمایه با بهره‌وری نهایی سرمایه باید از خارج وام بگیرد. اگر نرخ سرمایه‌گذاری در کانادا فقط به بهره‌وری سرمایه در کانادا بستگی داشته باشد، و پس‌انداز خارجی تمامی شکاف باقی مانده از پس‌انداز داخلی را پر کند، نقاط پررنگ نمودار ۳-۳۶ در یک خط صاف با شیب صفر توزیع می‌شد.

اما پراکندگی نقاط در نمودار ۳-۳۶ دارای شیب مثبت است که نشان می‌دهد موانع بزرگی بر سر جریان آزاد سرمایه وجود دارد. دلایل این فقدان تحرک سرمایه هنوز برای اقتصاددانان روشن نیست. یکی از دلایل احتمالی این است که کشورهای دارای کسری در تأمین وجوه موردنیاز خود از بازارهای بین‌المللی با مشکل مواجهند زیرا سرمایه‌گذاران خارجی نگران بازگشت سرمایه خود هستند. یک عامل دیگر عدم تمایل سرمایه‌گذاران به پذیرش ریسک‌های سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر بوده و به همین سبب وجوه خود را در کشور نگاه می‌دارند. علاوه بر این، اگر شرکتها وجوه موردنیاز برای سرمایه‌گذاری‌هایشان را از پس‌انداز شرکت تأمین کنند و نه از بازارهای جهانی سرمایه، همین امر رابطه مستقیمی بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری داخلی برقرار خواهد کرد. به‌موازات یکپارچه‌تر شدن اقتصاد جهانی در آینده، احتمالاً تمامی این عوامل تغییر خواهد کرد و شواهد موجود نشان می‌دهد که طی دهه گذشته، همبستگی بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری داخلی ضعیف‌تر شده است.

تحرک محدود سرمایه تأثیر به‌سزایی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی یک کشور دارد. مهمترین تأثیر محدودیت تحرک سرمایه آن است که تغییرات نرخ پس‌انداز داخلی

در آغاز بر موجودی سرمایه داخلی و بهره‌وری کارگران داخلی تأثیر خواهد گذاشت. بدین ترتیب، اگر کسری‌های بودجه و عوامل دیگر موجب کاهش پس‌انداز داخلی شود، کشورها نمی‌توانند برای جبران این کسری چشم به پس‌انداز کشورهای دیگر داشته باشند.

خلاصه اینکه:

سه عامل مهم کشورها را با یکدیگر پیوند می‌دهد:

۱) *پیوند فزاینده به این معنی که تغییرات تولید (برون‌ده) در یک کشور، در کشورهای دیگر نیز انعکاسی می‌یابد.* ۲) *رابطه پولی به این معنا که سیاستهای پولی یک کشور بر نرخهای ارز و نرخهای بهره در کشورهای دیگر تأثیر می‌گذارد.* ۳) *رابطه پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مشخص می‌کند که تغییرات پس‌انداز داخلی چگونه بر سرمایه‌گذاری در داخل و خارج تأثیر می‌گذارد.*

نیاز به هماهنگی

این حقیقت که ملتهای جهان دارای مشکلات اقتصادی هستند به آن معنا نیست که تشکیل یک مجمع بین‌المللی متشکل از وزرای دارایی و امور اقتصادی همیشه یک راه خوب برای رفع این مشکلات است. بسیاری از مشکلات اقتصادی، ریشه‌ای داخلی داشته و باید در داخل کشور به‌دنبال رفع آن بود. اما برخی از مشکلات اقتصادی نیز ناشی از تعامل کشورها و نتیجه تأثیرات جانبی، افزایش شدید قیمتهای نفت و یا تزلزل نظام پولی بین‌المللی است. حل چنین مشکلاتی معمولاً به همکاری فعال و یا ضمنی کشورها نیاز دارد.

زمانی که ناتوانی‌های بازار، محدودیت‌ها و فشارهای بیرونی، و یا اهداف متضاد به اتخاذ سیاستهای غیرسازنده اقتصادی بیانجامد، هماهنگی بین کشورها می‌تواند بسیار مثمرثمر باشد. به نمونه‌های خاص زیر توجه فرمایید:

● *ناتوانی‌های بازار.* یکی از ناتوانایی‌های رایج بازار، عدم انعطاف‌پذیری قیمتها و دستمزدهاست، که به ایجاد چرخه‌های اقتصادی و دوره‌های متناوب بیکاری و تورم می‌انجامد. یک اقتصاد واحد هرگز قادر به دستیابی به اشتغال کامل به‌همراه ثبات قیمتها نیست؛ همانگونه که حتی تمامی کشورها به اتفاق یکدیگر نیز یارای نیل به چنین هدفی

را ندارند. کشورها مسلماً درخواهند یافت که همکاری با یکدیگر به منظور نیل به ثبات کلان اقتصادی به‌گونه‌ای که بیکاری و یا تورم آنها به کشورهای دیگر سرایت نکنند، به نفع همه خواهد بود.

● *محدودیت‌های بیرونی*. زمانی که دولتها اعتبار خود را در بازارهای مالی از دست می‌دهند، با مشکل مواجه خواهند شد. سرمایه‌گذاران خارجی ممکن است تصور کنند که کشوری دیون خود را پس نخواهد داد (همانگونه که در دهه ۱۹۸۰ میلادی بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و در سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ مکزیک از بازپرداخت دیون خود سر باز زد) و یا اینکه کشوری در حال دفاع از یک نرخ ارز غیرواقعی است (همانگونه که در اوایل دهه ۹۰ میلادی کشورهای اروپایی برای حفظ نرخهای ارز خود تلاش می‌کردند). در این‌گونه موارد، احتمالاً پول رایج این کشور تحت حمایت سفته‌بازی قرار خواهد گرفت و یا گاهی بازارهای سرمایه‌اش کاملاً خالی خواهد شد. درواقع، نرخهای بهره سر به آسمان کشیده است و دیگر منعکس کننده هزینه‌های واقعی و یا بهره‌وری واقعی سرمایه نیست. در چنین مواردی دولت‌هایی که دارای نقدینگی بیشتر هستند به‌منظور گشایش بازارهای سرمایه کشور مبتلا (به‌صورت وامهای موقت) پول به بازارهای آن تزریق می‌کنند. این دقیقاً همان‌کاری است که ایالات متحده در بحران پزوی مکزیک در سال ۱۹۹۴ انجام داد و بدین ترتیب از ریسک بروز یک بحران مارپیچی عدم توانایی بازپرداخت بدهیها و اختلال نرخ ارز در کشورهای دیگر کاست.

● *اهداف متضاد*. گاه کشورها فقط به منافع خود می‌اندیشند و برای افزایش درآمد و تولید (برون‌ده) داخلی سیاستهایی را اتخاذ می‌کنند که به ضرر کشورهای دیگر است. گاه ممکن است کشوری به منظور مقابله با معضل بیکاری در داخل، دست به کاهش ارزش پول رایجش بزند و گاه کشوری به سیاستهای تجاری ضداجتماعی نظیر رجحان محصولات داخلی بر خارجی روی می‌آورد. بنابراین، یکی دیگر از جوانب هماهنگی‌های بین‌المللی، ایجاد توافق بر سر قوانین و معیارهایی است که میزان فعالیتهای اقتصادی ضداجتماعی را به حداقل کاهش می‌دهد.

منحنی امکان درآمد در نمودار ۳۶-۴ نشان دهنده مزیت‌های همکاری بین کشورهاست. فرض کنید که در نتیجه سیاستهای داخلی و یا شوکهای برونزا اروپا و آمریکا در نقطه U قرار گرفته‌اند و دارای نرخ بالای بیکاری، درآمدهای پایین به سبب

بالا بودن نرخهای بهره و کسری‌های عظیم بودجه هستند در عین حالی که فشارهای زیادی نیز از سوی گروههای مختلف برای حمایت از صنایع داخلی به آنها وارد می‌شود. آمریکا به فکر اتخاذ سیاستهای عدم همکاری افتاده و احتمالاً با ایجاد موانع تجاری به نقطه عدم همکاری N_A می‌رسد. احتمالاً اروپا نیز به سیاست عدم همکاری روی آورده و با محدود کردن تجارت، کاهش ارزش پول رایج کشور و یا افزایش خرید از داخل به نقطه عدم همکاری N_E می‌رسد. این دو اقتصاد بزرگ با اتخاذ چنین سیاستهایی در طول خط N_AN_E نه تنها به تضعیف اقتصادهای همسایه می‌پردازند، بلکه خود نیز به تدریج ضعیف‌تر خواهند شد.

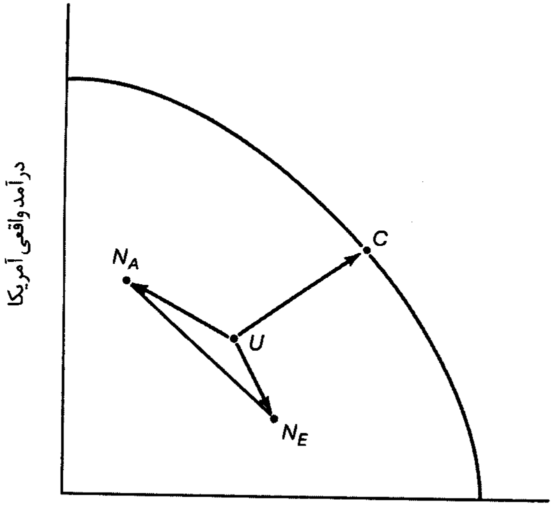

نمودار ۳۶ـ۴. همکاری می‌تواند جایگزین سیاست تضعیف اقتصادی همسایه شود.
کشورها ممکن است به منظور بهبود سطح درآمدهایشان به ایجاد موانع تجاری و اتخاذ سیاستهای کلان اقتصادی‌ای روی آورند که تورم و بیکاری را به کشورهای همسایه سرایت می‌دهد. چنین سیاستهایی آمریکا را از نقطه U به نقطه N_A و اروپا را از نقطه U به نقطه N_E سوق می‌دهد. همکاریهای بین‌المللی به منظور تشویق کشورها به اتخاذ سیاستهای «هر دو طرف برنده» نظیر آنچه آمریکا و اروپا را به نقطه C سوق داده و به نفع همه کشورها تمام می‌شود، طراحی می‌شوند.

یک همکاری سازنده با اثرات جانبی مثبت می‌تواند جایگزین بهتری برای سیاست عدم همکاری باشد. این گزینه می‌تواند شامل کاهش هر چه بیشتر موانع تجاری، اتخاذ یک سیاست مشترک توسعه پولی و انضباط بیشتر سیاستهای بودجه‌ای به منظور افزایش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری باشد. اگر چنین سیاستی با موفقیت طراحی و اجرا شود، می‌تواند آمریکا و اروپا را به نقطه C بر روی منحنی امکان درآمد در نمودار ۳۶ـ۴ بکشاند.

همکاریهای بین‌المللی به‌منظور فائق آمدن بر ناتوانی‌هایی است که از استفاده بهینه از منابع و ایجاد یک جریان آزاد و کارآمد سرمایه بین کشورها جلوگیری می‌کند.

ج. مسایل اقتصاد بین‌المللی در پایان قرن بیستم

در بخش پایانی فصل حاضر، ابزارهای علم اقتصاد بین‌المللی را برای بررسی سه مسأله مهم که طی سالهای اخیر کشورها را به خود دلمشغول داشته است، به‌کار می‌بریم. بررسی خود را با «حباب» دلار در دهه ۱۹۸۰ میلادی، نیروهایی که به بیش‌گذاری ارزش دلار در این دهه منجر شد و همچنین تأثیراتی که این بیش‌گذاری بر اقتصاد داشت، شروع می‌کنیم. یکی از اثرات افزایش دلار تضعیف برونده بخش‌های قابل تجارت ایالات متحده نظیر بخش تولید صنعتی بود که منجر به پیدایش علایم «کوچک شدن سهم صنعت» در اقتصاد ملی شد.

خواهیم دید که این امر خود مسأله بزرگتری به‌نام تفاوت بنیادین رقابت‌پذیری و بهره‌وری را مطرح می‌سازد و نهایتاً به یکی از مسایل بسیار مهم اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی، یعنی معضلات اروپا در آستانه واحد شدن پول آن، باز خواهیم گشت.

صعود و سقوط دلار

در بخش پیشین، تحول نظام پولی بین‌المللی حاکم بر نرخ‌های ارز طی نیم قرن گذشته را مرور کردیم. نمودار ۳۶ـ۵ متوسط ارزش برابری دلار در مقابل ارزهای عمده دیگر را نشان می‌دهد. نرخ برابری دلار تا زمان فروپاشی نظام برتون وودز در سال ۱۹۷۱ کاملاً ثابت بود. سپس بین سالهای ۱۹۷۱ـ۱۹۸۰ ارزش دلار به‌شدت کاهش یافت.

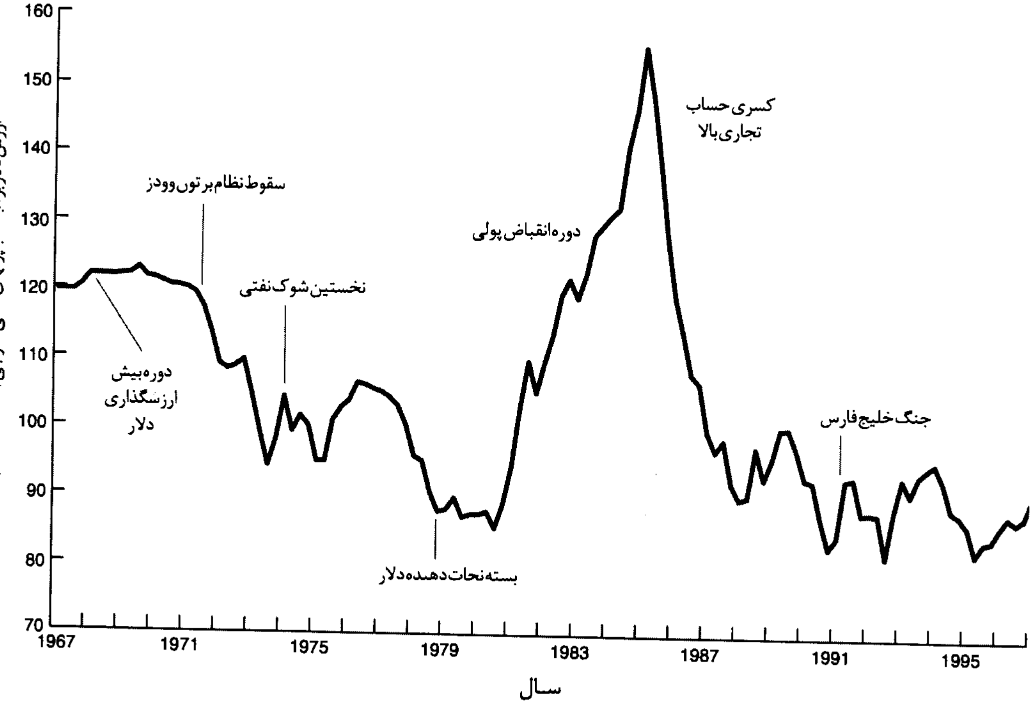

نمودار ۳۶ـ ۵. ارزش برابری دلار

پیش از فروپاشی نظام برتون وودز، نرخ برابری دلار در بازارهای ارز باثبات بود، اما همزمان با اجرای سیاست مضیقه پولی از سوی ایالات متحده در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، نرخهای بهره بالا موجب افزایش ارزش دلار، کاهش خالص صادرات و افزایش بدهیهای خارجی شد. [منبع: نظام فدرال رزرو]

دهه ۱۹۸۰ میلادی شاهد چرخه صعود و سقوط دلار - یعنی افزایش و کاهش ارزش آن بود. افزایش ارزش دلار در سال ۱۹۸۰ شروع شد، یعنی زمانی که سیاست مضیقه پولی و سیاست بودجه‌ای انبساطی در ایالات متحده موجب افزایش نرخهای بهره شد. این دوره شاهد نرخهای بالای بهره دلار، روی کار بودن یک دولت محافظه‌کار در ایالات

متحده، کاهش مالیاتها در آمریکا، مشکلات اقتصادی در قاره اروپا، روی کار بودن یک دولت سوسیالیسم در فرانسه، و ناآرامی‌های سیاسی و بحران بدهی‌ها در کشورهای آمریکای لاتین بود. تمامی این نیروها موجب شد که وجوه پرتحرک سرتاسر جهان به سوی دلار آمریکا جذب شود.

نمودار ۳۶-۵ نتیجه این امر را نشان می‌دهد: از سال ۱۹۷۹ تا اوایل دهه ۱۹۸۵ نرخ برابری دلار به میزان ۸۰ درصد افزایش یافت. باوجوداین، بسیاری از اقتصاددانها و سیاستگذاران در سال ۱۹۸۵ به این باور رسیده بودند که ارزش دلار بیش ارزش‌گذاری شده و چندی نگذشت که دلار رو به افول گذاشت. فقط ظرف مدت ۶ سال، ارزش دلار بیش از آنچه که در اوایل دهه ۱۹۸۰ افزایش یافته بود، کاهش یافت. این توالی از سوی بسیاری از کارشناسان حباب سفته‌بازی نام‌گذاری شده است.

دلار بیش ارزش‌گذاری شده

بسیاری از اقتصاددانان بر این عقیده بودند که ارزش دلار در اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی بیش‌گذاری شده است. یک پول رایج بیش ارزش‌گذاری شده پولی است که ارزش آن نسبت به سطح درازمدت و یا پایدار ارزش‌اش بیشتر باشد. عواقب بیش‌گذاری دلار نه تنها برای ایالات متحده، بلکه برای تمامی جهان بسیار وخیم بود.

در بحث خود در ارتباط با پیوند پولی، دیدیم که چگونه اثرات اتخاذ سیاستهای انقباض پولی به آن سوی مرزهای یک کشور نیز سرایت می‌کند. در این مورد خاص، اولین نتایج منفی بیش‌گذاری دلار زمانی ظاهر شد که نرخهای بالای بهره در ایالات متحده موجب کاهش سرمایه‌گذاری تجاری و مسکونی شد و در نتیجه هزینه‌های کل کاهش یافت، فعالیتهای اقتصادی کند شد، و بیکاری افزایش یافت.

علاوه بر این، نرخهای بالای بهره در ایالات متحده، نرخهای بهره پولهای عمده دیگر را پایین کشید و نرخهای بالای بهره موجب کاهش سرمایه‌گذاری در اقتصادهای صنعتی دیگر شده و فعالیتهای اقتصادی را در جهان صنعتی به‌شدت کاهش داد. کندی رشد فعالیتهای اقتصادی در سال ۱۹۸۱ شروع شد و در طول دهه ۱۹۸۰ میلادی ادامه یافت. علاوه بر این، نرخهای بالای بهره، بار بازپرداخت بدهی‌ها را در کشورهای فقیر و متوسط افزایش داد و به بحران بدهی‌های بین‌المللی دامن زد.

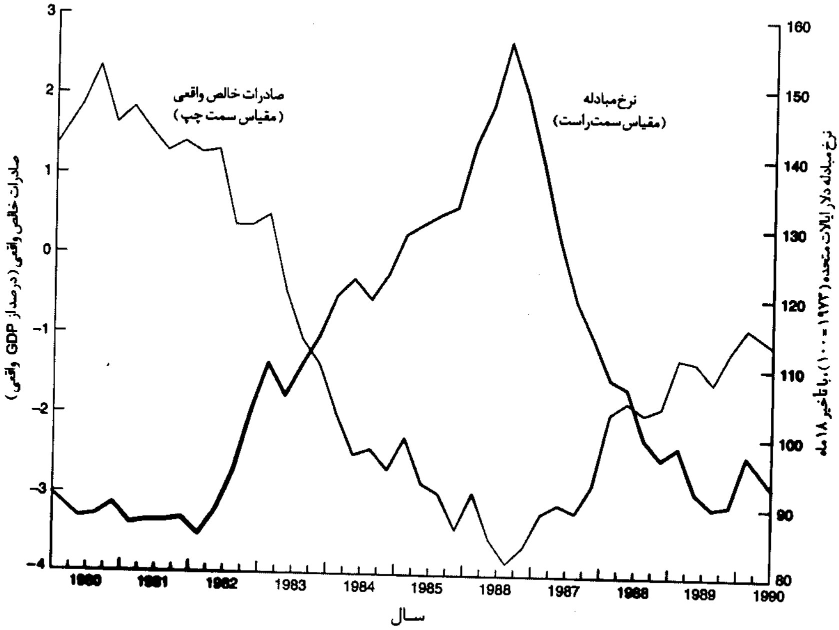

نمودار ۳۶ـ۶ تجارت و نرخهای بهره

خالص صادرات واقعی با یک فاصله زمانی به **تغییر نرخهای بهره واکنش نشان می‌دهد.** افزایش نرخ واقعی برابری دلار در اوایل **دهه ۱۹۸۰ موجب افزایش قیمت اقلام** صادراتی ایالات متحده و کاهش قیمت کالاهای وارداتی به این کشور شد. در نتیجه، خالص صادرات واقعی (یعنی، صادرات منهای واردات، که با قیمتهای ثابت اندازه‌گیری شده‌اند) شدیداً کاهش یافت. زمانی که ارزش دلار در سال ۱۹۸۵ شروع به سقوط کرد، خالص صادرات واقعی تنها پس از یک فاصله زمانی قابل توجه نسبت به آن واکنش نشان داد.

[منبع: فدرال رزرو، وزارت بازرگانی]

این تأثیر بر کل اقتصاد با تغییرات حاصل در **خالص صادرات واقعی**، که درواقع نشانگر کمّی موازنه تجاری است، اندازه‌گیری می‌شود. به بیان دیگر، خالص صادرات واقعی، میزان صادرات منهای میزان واردات درحالی است که هر دو با قیمتهای ثابت اندازه‌گیری شده‌اند. نمودار ۳۶ـ۶ تأثیر قابل توجه افزایش نرخ برابری دلار بر خالص صادرات واقعی را نشان می‌دهد. خالص صادرات واقعی که در سال ۱۹۸۰ در اوج بود در سال ۱۹۸۶ به کمترین حد خود رسید که نشانگر کاهشی برابر با ۱۵۸ میلیارد دلار، یا سه درصد تولید ناخالص داخلی سال ۱۹۹۳ بود (تمامی این اعداد و ارقام بر اساس قیمتهای سال ۱۹۹۲ است).

به‌طورکلی، کاهش خالص صادرات واقعی تأثیری انقباضی بر برون‌ده داخلی و اشتغال داشت. زمانی که خارجیها پول کمتری در ایالات متحده و آمریکایی‌ها پول بیشتری در خارج از کشور خرج کردند، تقاضا برای کالاها و خدمات آمریکایی، و در نتیجه تولید ناخالص داخلی واقعی کاهش و بیکاری افزایش یافت. تحقیقات اقتصادی نشان می‌دهد که کاهش خالص صادرات واقعی یکی از عوامل مهم رکود شدید اقتصادی اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی بوده و در کاهش رشد تولید ناخالص داخلی واقعی در بخش اعظمی از نیمه اول دهه ۱۹۸۰ نقش داشته است.

اصلاح دلار و احیای اقتصادی

در علم اقتصاد، آنچه که بدون یک بنیان پایدار افزایش یابد، گاه ناگهان سقوط می‌کند. در مورد دلار نیز همین‌گونه بود. ارزش دلار در سال ۱۹۸۵ به بالاترین سطح خود رسید و سپس ناگهان سقوط کرد. بخشی از دلایل سقوط دلار به خاطر دخالت دولت با فروش دلار و خریدهای ارزهای دیگر، بخشی از آن به خاطر سفته‌بازانی که معتقد بودند دلار بیش‌ارزش‌گذاری شده است و بخشی نیز به خاطر پایین بودن نسبی نرخهای بهره دلاری، بود. همانگونه که در نمودار ۳۶ـ۵ مشهود است، دلار به‌طور پیوسته طی ۶ سال پس از ۱۹۸۵ سقوط کرد و در سال ۱۹۹۱ تمامی ارزشی را که از سال ۱۹۸۰ـ۱۹۸۵ به‌دست آورده بود، از دست داد.

به موازات کاهش ارزش دلار، خالص صادرات ایالات متحده نیز پس از ۱۹۸۵ با روندی کند اما پیوسته رو به بهبود نهاد. نمودار ۳۶ـ۶ نشان می‌دهد که خالص صادرات

واقعی ایالات متحده چگونه پس از ترکیدن حباب دلار به تدریج رو به رشد گذاشت. رشد خالص صادرات عامل مهمی در بسط فعالیتهای اقتصادی از سال ۱۹۸۲-۱۹۹۰ به حساب می‌آید.

رقابت پذیری و بهره‌وری

«کوچک شدن سهم صنعت در اقتصاد آمریکا»

نوسانات دلار در دهه ۱۹۸۰ میلادی سؤالات عمیقی در مورد عملکرد بنیادین اقتصاد آمریکا برانگیخت. دلار بیش ارزش‌گذاری شده، مشکلات اقتصادی شدیدی در بسیاری از بخشهای اقتصادی آمریکا که با تجارت بین‌المللی مرتبط بودند، ایجاد کرد. به‌موازات افزایش قیمت کالاها و خدمات آمریکایی نسبت به قیمتهای ارایه شده از سوی رقبای آن، تقاضا برای محصولات صنایع آمریکا نظیر خودرو، فولاد و کشاورزی کاهش یافت و همزمان با تعطیل شدن کارخانه‌ها، میزان بیکاری نیز رو به افزایش گذاشت و منطقه صنعتی میدوست آمریکا به «کمربند زنگ‌زده» معروف شد.

بسیاری از تحلیلگران غیراقتصادی، مشکلات تجاری ایالات متحده را نشانه‌ای از «افول آمریکا» معرفی کردند. آنها معتقد بودند که رهبری تکنولوژیک آمریکا به دلایل عدیده‌ای نظیر فقدان نوآوری و رکود مدیریت رو به افول است. آنها گاه دم از لزوم حمایتهای اقتصادی از صنایع داخلی در مقابل ژاپن و اروپای غربی می‌زدند و غالباً طرفدار اتخاذ «سیاستهای صنعتی» خاصی برای کمک به صنایع لطمه‌دیده و توقف روند «کاهش سهم صنعت در اقتصاد آمریکا» بودند. آنها معتقد بودند تا زمانی که خارجیها تراشه‌های رایانه‌ای لازم برای آمریکاییها را می‌سازند، آمریکاییها محکوم به کارهای پَست دیگر خواهند بود.

اما اقتصاددانها ریشه مشکلات را در جای دیگری جستجو می‌کردند ـ که همان بیش ارزش‌گذاری نرخ برابری ارز بود. برای درک اصول بنیادین این معضل، باید بین رقابت‌پذیری و بهره‌وری یک کشور تمایز قایل شد. رقابت‌پذیری به میزان قابلیت رقابت کالاهای یک کشور در بازار گفته می‌شود؛ که اصولاً به قیمتهای نسبی محصولات داخلی و خارجی بستگی دارد. باوجوداین، رقابت‌پذیری با بهره‌وری یک کشور که با میزان برون‌ده به ازای هر واحد درون‌ده اندازه‌گیری می‌شود، کاملاً متفاوت است. بهره‌وری

یکی از عوامل بنیادین رشد سطح زندگی در یک کشور است. تقریباً می‌توان گفت که درآمدهای واقعی یک ملت گام به گام با رشد بهره‌وری، افزایش می‌یابد.

اگرچه رقابت‌پذیری ایالات متحده در طول دهه ۱۹۸۰ میلادی کاهش یافت اما علت آن کاهش رشد بهره‌وری نبود، بلکه کاهش رقابت‌پذیری ایالات متحده در طول دهه ۱۹۸۰ میلادی ناشی از این حقیقت بود که افزایش ارزش دلار موجب افزایش قیمت کالاها و خدمات آمریکایی نسبت به شرکای تجاری این کشور شد. درواقع، روند کلی رشد بهره‌وری طی دهه ۱۹۸۰ هیچ تغییر عمده‌ای حاصل نکرد، و حتی می‌توان گفت که بهره‌وری در طول این دهه رشد بسیار سریعتری نیز نسبت به دهه گذشته داشت.

حتماً این نکته بنیادین را در ارتباط با رقابت‌پذیری به خاطر بسپارید: همانگونه که نظریه مزیت نسبی نشان می‌دهد، ملتها ذاتاً غیررقابتی نیستند. بلکه، زمانی که قیمتهایشان به سبب بیش ارزش‌گذاری نرخ ارز نسبت به شرکای تجاری‌اشان افزایش می‌یابد، قدرت رقابت خود را از دست می‌دهند. این نکته درواقع بیان دیگری از قانون مزیت نسبی است که نشان می‌دهد تمامی ملتها می‌توانند بر اساس مزیت نسبی‌شان به‌طور ثمربخشی با یکدیگر وارد تجارت شوند.

روندهای بهره‌وری

درآمدهای واقعی در ایالات متحده درواقع بیشتر متأثر از بهره‌وری است تا رقابت‌پذیری. به یاد بیاورید که بهره‌وری از طریق اندازه‌گیری برون‌ده به ازای هر کارگر یا هر واحد درون‌ده محاسبه می‌شود. بنابراین اگر درآمدهای واقعی آمریکایی‌ها طی دو دهه اخیر راکد بوده است، علت آنرا نه در کاهش رقابت‌پذیری بلکه در کاهش رشد بهره‌وری باید جستجو کرد.

رقابت‌پذیری یکی از عوامل بسیار مهم در تجارت به حساب می‌آید اما دارای هیچ رابطه ذاتی‌ای با سطح یا میزان رشد درآمدهای واقعی نیست. در همان زمانی که ایالات متحده دارای کسری تجاری بزرگی بود، چین مازاد تجاری عظیمی داشت. اما این مسأله به‌معنای کاهش سطح زندگی در آمریکا و یا افزایش سطح زندگی در چین نبود. کاهش رقابت‌پذیری در بازارهای بین‌المللی زمانی رخ می‌دهد که قیمتهای یک کشور با قیمتهای شرکای تجاری‌اش هماهنگی نداشته باشد؛ و ضرورتاً هیچ ربطی به هماهنگی بهره‌وری آن با بهره‌وری کشورهای دیگر ندارد.

روندهای اخیر بهره‌وری چیست؟ به‌رغم تمامی شایعاتی که بر سر زبانهاست، رشد برون‌ده [تولید]، بهره‌وری و مصرف در ایالات متحده طی ربع قرن اخیر تقریباً هیچ تغییری نداشته است. درواقع، هنوز تولید ناخالص داخلی سرانه و برون‌ده [تولید] به ازای هر ساعت کار شده در ایالات متحده بیشتر از شرکای تجاری عمده این کشور نظیر آلمان و ژاپن است.

تحقیقی که چندی پیش توسط مؤسسه مک‌کینزی گلوبال انجام شد، نشان داد که در سال ۱۹۹۰، بهره‌وری تولید صنعتی در ژاپن ۱۷ درصد و در آلمان ۲۱ درصد کمتر از همین رقم در ایالات متحده است.[۱] علاوه بر این، ایالات متحده دارای بیشترین نرخ بهره‌وری در چهار صنعت از ۹ صنعت مورد تحقیق بود؛ یعنی صنایع رایانه‌ای، صابون و شوینده‌ها، آبجو و مواد غذایی. کارگران ژاپنی، بهره‌وری بیشتری نسبت به کارگران آمریکایی در زمینه‌های خودروسازی، قطعات خودرو، صنایع فلزی، فولاد و تولیدات الکترونیک مصرفی خانوارها داشتند و در هیچ‌یک از صنایع مورد تحقیق، کارگران آلمانی دارای بالاترین نرخ بهره‌وری نبودند و درواقع نرخ بهره‌وری آلمان نسبت به نرخ بهره‌وری ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ کاهش یافته بود.

در تحقیق مک‌کینزی، منشاء اختلاف بهره‌وری در کشورهای بزرگ در زمینه این ۹ صنعت مورد بررسی قرار گرفت و نتایج زیر حاصل شد:

- صرفه‌جویی‌های اقتصادی به سبب تولید انبوه و فن‌آوری‌های تولید در برخی‌از صنایع نقش کوچکی داشت.
- تعجب‌آور اینکه سطوح مهارت و آموزش کارگران، که ضرورتاً در هر سه کشور یکسان بود، اهمیت بسیار ناچیزی داشت.
- سطوح بهره‌وری متفاوتی در شرکتهای فعال در یک زمینه صنعتی مشابه دیده می‌شد. مدیران قادر بودند با اتخاذ بهترین رویه‌ها سطوح بهره‌وری را در تمامی صنایع تا سطح قابل توجهی افزایش دهند.

یکی از مهمترین یافته‌های تحقیق مک‌کینزی اهمیت *جهانی‌سازی* بود که نشان دهنده قرارگرفتن در معرض رقابت با شرکتهای پیشرو در یک صنعت خاص است. این تحقیق

---

۱. مؤسسه مک‌کینزی گلوبال، *بهره‌وری تولید صنعتی*، واشنگتن دی. سی. ۱۹۹۳.

نشان داد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سوی کشورهایی با بالاترین سطوح بهره‌وری (نظیر کارخانه‌های ژاپنی خودروسازی در خاک ایالات متحده) سهم به‌سزایی در بهبود سطوح بهره‌وری چه از طریق معرفی روزآمدترین فن‌آوری‌ها و چه از طریق برانگیختن رقابت، داشته است.

این تحقیق همچنین نشان داد که مطمئن‌ترین راه برای نیل به سطوح بالای بهره‌وری و در نتیجه افزایش سطح زندگی، گشایش بازارها به روی تجارت، سرمایه و ایده‌های پیشرفته‌ترین کشورها و رقابت شدید با شرکتهایی است که پیشرفته‌ترین فن‌آوریها را به کار گرفته‌اند.

بهشت گمشده: در جستجوی نرخهای باثبات ارز

نرخهای ارز ثابت و سیاست پولی

نظام آرمانی نرخ ارز نظامی است که در عین فراهم آوردن سطوح بالای قابلیت پیش‌بینی قیمتهای نسبی، تطابق ملایم با شوکهای اقتصادی را نیز میسر سازد.

در یک نظام کارآمد، مردم می‌توانند بدون نگرانی از تغییر ناگهانی نرخ ارز و ضرر و زیان ناشی از آن به تجارت و سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر بپردازند. به نظر می‌رسید که این نظام آرمانی در بخش اعظمی از دوران برتون وودز، یعنی زمانی که تغییرات نرخ ارز بسیار نادر و برون‌ده [تولید] و تجارت با سرعت قابل توجهی رو به رشد بود، تحقق یافته است. اما به غیر از این دوران، نظامهای نرخ ارز نتایج رضایت‌بخشی نداشته است. رژیم نرخ ارز منعطف از سال ۱۹۷۳ تاکنون نوسانات شدیدی به خود دیده و مکرراً شاهد بیش ارزش‌گذاری و یا کم ارزش‌گذاری نرخ ارز بوده است. نظامهای نرخ ارز ثابت نیز گاه دستخوش حملات شدید سفته‌بازی، مانند سال ۱۹۹۲ در اروپا و ۱۹۹۴ در مکزیک بوده است.

یکی از معایب نظامهای نرخ ارز ثابت این است که در صورت ناهمخوانی شدید سطوح قیمتها و تجارت بین کشورها، مانع از تطابق اقتصادی می‌شود.

بلندپروازانه‌ترین تلاشهایی که تا به حال برای مهار نوسانات بازار ارز انجام شده از سوی اروپا و در سال ۱۹۷۸ با تشکیل یک بلوک پولی به‌نام نظام پولی اروپا (یا EMS) صورت گرفته است. گروهی از کشورهای اروپای غربی، به رهبری آلمان و فرانسه، این

نظام پولی را مطابق با رژیم برتون وودز طراحی کردند. کشورهای عضو نظام پولی اروپا موظفند نرخهای برابری ارز خود را در دامنه‌ای تجویز شده و بسیار کوچک نگاه دارند. البته کشورهای عضو می‌توانندگاه دامنه فوق را برای مطابقت با دیگر اعضا قدری تغییر دهند، ولی در فاصله بین این تغییرات هر کشور باید از باقی ماندن نرخهای برابری ارز دیگر کشورهای عضو در محدوده دامنه تعیین شده، اطمینان حاصل کند.

متأسفانه، نظامهای نرخ ارز همیشه تحت تأثیر سیاستگذاریهای اقتصادی کلان دیگر است. همانگونه که پیش از این توضیح دادیم، حفظ ارزش یک پول در سطحی تجویز شده مستلزم اتخاذ سیاستهای پولی از طریق مداخله در بازار یا استفاده از نرخهای بهره است.

به بیان دیگر، اتخاذ یک نظام نرخ ارز ثابت مستلزم دست کشیدن از کنترل نرخهای بهره داخلی است. اگر فرانسه دارای نرخ ارزی کاملاً وابسته به مارک آلمان باشد، نرخهای بهره بازارهای آزاد فرانسه نمی‌تواند واگرایی قابل توجهی از مارک آلمان نشان دهد، زیرا این امر به راه افتادن بهمنی از سرمایه منجر می‌شود که یا موجب فروپاشی نظام نرخ ارز شده و یا نرخهای بهره را بالا خواهد برد. (برای درک بهتر این مطلب، از خود بپرسید که آیا در نظام نرخ ارز ثابت ایالات متحده می‌تواند تفاوت چشمگیری بین نرخهای بهره بدون ریسک کانکتیکات و کالیفرنیا باشد.)

نظام نرخ ارز بخش لاینفکی از سیاست پولی است. کشورهایی که خواهان بازارهای مالی باز و نرخ ارز ثابت هستند باید سیاستهای پولی خود را به حفظ نرخ ارز اختصاص دهند. در چنین نظامی، داشتن سیاستهای پولی مستقل غیرممکن است.

بحران نظام پولی اروپا

فقدان کنترل بر سیاست پولی از سوی بلوکی از کشورها که دارای نظام نرخ ارز ثابت هستند در شرایط عادی، یعنی زمانی که نرخهای بهره این بلوک نزدیک به نرخهای بهره مطلوب تک‌تک اعضاست، مشکلی به وجود نمی‌آورد. اما در مواقع بحرانی، سیاستهای واقعی و مطلوب پولی می‌تواند فاصله بسیار قابل توجهی از یکدیگر داشته باشد. این دقیقاً همان چیزی است که بین سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۳ رخ داد و این واگرایی تقریباً نظام پولی اروپا را متلاشی ساخت.

اولین عامل اساسی در بحران نظام پولی اروپا، اتحاد دو آلمان در سال ۱۹۹۰ بود. در پی اتحاد دو آلمان، سیاست بودجه‌ای آلمان متحد به سبب لزوم حمایت از صنایع آلمان شرقی، به‌سرعت به سیاستی انبساطی تبدیل شد. انبساط بودجه‌ای در آلمان غربی موجب افزایش شدید تورم در آلمان متحد شد. بانک مرکزی آلمان (بوندس بانک) با افزایش نرخهای بهره برای کاهش تقاضای داخلی به این امر پاسخ داد. در اینجا، از سیاست پولی به منظور مدیریت مسایل اقتصادی کلان داخلی استفاده شد، و تأثیر این اقدامات بر شرکای تجاری آلمان درواقع تابع دلمشغولی‌های اقتصادی داخلی بود.

دیگر کشورهای عضو نظام پولی اروپا که با افزایش نرخهای بهره در آلمان مواجه بودند، مجبور شدند برای جلوگیری از کاهش ارزش پولهایشان در مقابل مارک آلمان و خروج از دامنه تجویز شده، نرخهای بهره خود را افزایش دهند. افزایش نرخهای بهره، به‌همراه رکود جهانی و کاهش شدید برون‌ده [تولید] بلوک در حال فروپاشی کمونیستی، اروپا را نیز به ورطه رکودی عمیق‌تر انداخت.

حمله سفته‌بازی! و نهایتاً، نظام پولی اروپا از سوی سفته‌بازانی که معتقد بودند کشورها تاب تحمل همیشگی نرخهای غیرواقعی ارز و بهره را ندارند، از هم متلاشی شد. پولهای اروپایی یکی پس از دیگری مورد حمله قرار گرفت ـ مارک فنلاند، کراون سوئد، لیر ایتالیا، پوند بریتانیا و پزوتای اسپانیا و نهایتاً، تنها فرانسه و آلمان در مقابل این حملات تاب آوردند.

اگر ماجرای روبل را به دقت بررسی کنیم به این حقیقت دست می‌یابیم که: *اگر سرمایه مالی به آزادی بین کشورها تحرک داشته باشد، یک نظام نرخ ارز ثابت مستعد حملات سفته‌بازی خواهد بود.*

دلیل این امر به شرح زیر است: هر زمان که سفته‌بازان به این باور برسند که به زودی تغییراتی رخ خواهد داد، نرخهای ثابت اما تطبیق‌پذیر مستعد حملات سفته‌بازی خواهند بود. اگر احتمال کاهش ارزش پول رایجی زیاد باشد، آنگاه سفته‌بازان شروع به فروش آن پول خواهند کرد. در این حالت، عرضه این پول بالا رفته و تقاضا برای آن کاهش می‌یابد.

در چنین وضعیتی، بانکهای مرکزی برای دفاع از پول خود به مداخله در بازار دست می‌زنند (نمودار ۳۶ـ۲ را به یاد بیاورید). اما با توجه به منابع خصوصی قابل دسترسی از سوی سفته‌بازان ـ که گاه به دهها میلیارد دلار ظرف فقط چند ساعت می‌رسد ـ مدافع

یک پول ضعیف به سرعت منابع و ذخایر خود را از دست می‌دهد، و اگر کشورهای دارای «پول قوی» تمایلی به ارایه تسهیلات اعتباری نامحدود نشان ندهند، بانک مرکزی مدافع دیر یا زود مجبور به کاهش ارزش پول خود و یا شناور ساختن آن می‌شود.

به سوی یک پول مشترک: یورو

اقتصاددانان اندیشمند، درس زیر را از بحران سال ۱۹۹۲ آموختند: یک کشور نمی‌تواند همزمان (۱) هم دارای نرخ ارزی ثابت اما تطبیق‌پذیر (۲) هم بازارهای باز سرمایه، و (۳) هم سیاست پولی داخلی مستقلی باشد. کشورهای بزرگ اروپایی پس از پشت سر گذاشتن سه دهه ادغام و انسجام، تصمیم گرفتند با حرکت به سوی یک پول مشترک این معضل را حل کنند. کشورهای اروپایی با امضای پیمان ماستریخ در سال ۱۹۹۱، تصمیم گرفتند پول مشترکی (به نام یورو) اتخاذ کنند. این فرآیند **اتحاد پولی** نام دارد.

فلسفه اصلی اتحاد پولی آن است که ادغام اروپا باید تکمیل شود و اینکه کشورهای اروپایی برای بهره‌مند شدن از مزایای کامل یک بازار مشترک باید پول مشترکی نیز داشته باشند. این دیدگاه ـ که در پاراگراف قبلی توضیح داده شد ـ مبنی بر اینکه همزمان با گشایش و انسجام فزاینده بازارهای مالی کشورهای اروپایی، نظام نرخ ارز ثابت حاکم بر پولهای متفاوت به‌طور فزاینده‌ای ثبات خود را از دست می‌دهد، باور عمومی فوق را تأیید می‌کند. ساختار پولی اتحاد پولی اروپا چیزی شبیه به ساختار پولی کشورهایی نظیر ایالات متحده خواهد بود. سیاست پولی در یک بانک مرکزی اروپایی تدوین می‌شود، که سیاست پولی کشورهای عضو اتحادیه پولی اروپا را تعیین خواهد کرد. بانک مرکزی اروپا وظیفه انجام عملیات بازار باز را بر عهده داشته و نرخ بهره یورو را تعیین خواهد کرد. همانگونه که از هم‌اکنون پیش‌بینی شده است، ثبات قیمتها یکی از اهداف اصلی و اولیه بانک مرکزی اروپا خواهد بود.

طرفداران اتحاد پولی، *مزایای* مهمی برای آن قائلند. تحت نظام پول مشترک، نوسانات نرخ ارز در درون اتحادیه اروپا به صفر خواهد رسید و بدین ترتیب معاملات تجاری و مالی دیگر اسیر نوسانات قیمت ناشی از تغییرات نرخ ارز نخواهد بود. نتیجه اولیه و اصلی این امر کاهش هزینه مبادلات تجاری و مالی بین کشورهای عضو است. از

آنجایی که بازارهای ملی سرمایه بخش بخش هستند (رابطه پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را به یاد بیاورید) اتخاذ یک پول مشترک می‌تواند به تخصیص کارآمدتر سرمایه کمک کند.

اما بسیاری از اقتصاددانان به اتحاد پولی بدبین بوده و معمولاً به *هزینه‌های* هنگفت آن اشاره می‌کنند. نگرانی عمده‌ای که در ارتباط با اتحاد پولی وجود دارد، فقدان نرخ ارز به‌عنوان ابزاری برای انجام تطبیق در سطح کلان اقتصادی است. این نگرانی به ایده رابرت ماندل مبنی بر حوزه *پولی بهینه* برای اروپا باز می‌گردد. یک حوزه *پولی بهینه* حوزه‌ای است که در آن شوکهای ناشی از اختلاف دستمزدها و قیمتها در میان کشورها بسیار کوچک بوده و یا تحرک نیروی کار به قدری بالاست که تطبیق سریع آنها را با شرایط موجود تضمین می‌کند. اما بسیاری از اقتصاددانان از این مسأله نگران هستند که تمامی اروپا یک حوزه پولی بهینه نیست، زیرا ساختار دستمزدها در آن بسیار غیرمنعطف بوده و تحرک نیروی کار بین کشورهای مختلف اروپایی بسیار پایین است.

مشکل اساسی از ساختار غیرمنعطف دستمزدها و قیمتها در اروپا ناشی می‌شود.

زمانی که شوکی رخ می‌دهد ـ نظیر آنچه که در زمان اتحاد دو آلمان اتفاق افتاد ـ ساختار غیرمنعطف دستمزدها و قیمتها به افزایش تورم در منطقه‌ای که تقاضا در آن افزایش یافته، و افزایش بیکاری در منطقه رکود زده، منجر خواهد شد. در ایالات متحده، شواهد حاکی از آن است که شوکهای افتراقی منطقه‌ای سریعاً به مهاجرت نیروی کار انجامیده و ظرف مدت چند سال نرخ بیکاری به سطوح پیش از شوک کاهش می‌یابد. اما بالعکس، در اروپا، نیروی کار تحرک بسیار کمتری دارد و به همین سبب نرخهای متفاوت بیکاری بین کشورها سالیان سال تغییری حاصل نمی‌کند. با توجه به این دیدگاه می‌توان گفت که اتحاد پولی برخی از مناطق وکشورها را به داشتن نرخ رشد پایین و بیکاری بالا برای مدتهای بسیار طولانی محکوم می‌کند.

اما کشورهای اروپایی به‌رغم این ایرادها، مصمم به اتخاذ یک پول مشترک هستند. کشورها ملزمند پیش از پذیرفته شدن در این کلوپ، *معیارهای هم‌گرایی* خاصی را برآورده سازند. این معیارها شامل رسیدن به نرخهای تورم و بهره‌ای نزدیک به پایینترین نرخهای موجود بین کشورها و همچنین سطوح بسیار محدود کسری و بدهی دولتهاست. طبق جدول زمان کنونی، یک گروه هسته‌ای از کشورهای اروپایی، از جمله حداقل آلمان و فرانسه، به‌طور برگشت‌ناپذیری در اول ژانویه سال ۱۹۹۹ پول خود را به یورو تبدیل

خواهند کرد ـ که پیش‌درآمدی برای ورود به هزاره جدید نیز خواهد بود.

اتحاد پولی اروپا یکی از تجربیات بزرگ قرن بیستم است. هیچ‌گاه پیش از این، چنین گروه بزرگ و قدرتمندی از کشورها آینده اقتصادی خود را به دست یک تشکیلات چند ملیتی نسپرده است. هیچ‌گاه پیش از این، یک بانک مرکزی وظیفه مهار تورم و بیکاری را در حدود بیش از ده کشور با ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت و قدرت تولید کالا و خدماتی به ارزش ۷ تریلیون دلار را بر عهده نداشته است. بسیاری از اقتصاددانان از این مسأله نگرانند که به سبب فقدان انعطاف‌پذیری قیمتها و دستمزدها و تحرک ناکافی نیروی کار بین کشورها، تجربه فوق به رکود و بیکاری پایدار در بخش وسیعی از اروپا بینجامد.

ارزیابی نهایی

در بررسی خود از اقتصاد بین‌الملل باید اذعان کنیم که تصویر متضادی پیش روی داریم که بخشی از آن رنگ موفقیت و بخشی دیگر رنگ شکست به خود دارد. اما اگر توجه خود را از مسایل خاص و موارد نادر به کلیت اقتصاد معطوف داریم، یک هیأت منصفه بی‌طرف مسلماً نیمه دوم قرن بیستم را یکی از موفق‌ترین و بی‌نظیرترین دوره‌های شکوفایی اقتصادی برای آمریکای شمالی، اروپای غربی و آسیای شرقی قضاوت خواهد کرد:

● *عملکرد بسیار قوی اقتصادی.* این دوره شاهد سریع‌ترین و پایدارترین نرخ رشد اقتصادی طول تاریخ بشر بوده است. نیم قرن فوق تنها نیم قرنی است که جهان پس از انقلاب صنعتی از سقوط به ورطه رکود شدید پرهیز کرده و هیچ‌یک از کشورهای بزرگ صنعتی دچار تورم لجام گسیخته نبوده است.

● *رشد تجارت.* کشورها که به سبب تجربه حمایت از صنایع داخلی در دهه ۱۹۳۰ به خوبی از خطرات آن آگاه بودند، در این نیمه با تدوین معاهدات و موافقت‌نامه‌های تجاری چند ملیتی از اعمال محدودیتها و موانع تجاری دست برداشتند. آخرین این موافقت‌نامه‌ها، مذاکرات دور اروگوئه بود که اجرای اصول تجارت آزاد و باز را به بخشهای جدید اقتصادی و کشورهای جدید بسط داد. نتیجه عملی این موافقت‌نامه‌ها نیز رشد سریعتر تجارت بین‌المللی کشورهای بزرگ نسبت به برون‌ده [تولید] آنهاست.

● *ظهور مجدد بازارهای آزاد.* اغلب شنیده‌ایم که تقلید صادقانه‌ترین شکل تعریف و تمجید است. در حوزه اقتصاد، تقلید زمانی اتفاق می‌افتد که یک کشور به امید دستیابی

به رشد و ثبات، نظام ساماندهی اقتصادی کشور دیگری را به مورد اجرا بگذارد. در طول دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی کشورها یکی پس از دیگری خود را از قید کمونیسم و برنامه‌ریزی فلج کننده مرکزی رها کردند، البته نه به این سبب که کتابهای درسی آنها را متقاعد به انجام چنین کاری کرده بود، بلکه به این سبب که با چشمهای خود شکوفایی اقتصادهای بازار محور غرب و فروپاشی اقتصادهای فرمایشی شرق را به چشم خود شاهد بودند. *برای اولین بار در طول تاریخ، یک امپراتوری صرفاً به این خاطر که علاوه بر قدرت و پرستیژ ملی قادر به فراهم آوردن رفاه اقتصادی کافی برای مردمش نبود، از هم فروپاشید.*

حفظ و تقویت نظام کنونی اقتصاد بین‌المللی چالشی است که انجام آن به بهایش برای همه می‌ارزد.

خلاصه

الف. نظام پولی بین‌المللی

۱ـ تجارت و مالیه در برگیرنده استفاده از پولهای ملی متفاوتی است که به واسطه قیمتهای نسبی به نام نرخهای ارز با یکدیگر مرتبط هستند. برای داشتن یک اقتصاد بین‌المللی سالم و کارآ به یک نظام نرخ ارز مناسب نیاز است.

این نظام شامل نهادهایی است که بر معاملات مالی بین کشورها نظارت دارد. نظامهای مهم نرخ ارز به ترتیب زیر هستند: الف) نظام نرخ ارز کاملاً منعطف، که در آن نرخ برابری ارز یک کشور کاملاً به واسطه نیروهای عرضه و تقاضای بازار تعیین می‌شود؛ ب) نظام نرخ ارز ثابت (نظیر نظام پایه طلا و یا نظام برتون وودز)، که در آن کشورها یک ساختار مشخص برای نرخ ارز خود در نظر گرفته و از آن دفاع می‌کنند؛ و ج) نظام نرخ ارز مدیریت شده، که در آن تعامل مداخله دولت و نیروهای بازار سطح نرخهای برابری ارز را تعیین می‌کند.

۲ـ اقتصاددانان کلاسیکی نظیر دیوید هیوم تطبیق پذیری‌های بین‌المللی نسبت به عدم موازنه تجاری را با سازوکار جریان طلا توضیح دادند. طبق این روند، جابجایی طلا عرضه پول و سطح قیمتها را تغییر می‌داد. به‌عنوان مثال، کسری تجاری به خروج طلا و کاهش

قیمتهای داخلی می‌انجامید که خود موجب الف) افزایش صادرات و ب) مهار وارداتی می‌شد که طلا را از کشور خارج می‌ساخت، در حالی‌که ج) صادرات کشوری را که طلا به داخل آن جریان داشت کاهش داده و د) واردات آنرا افزایش می‌داد. این سازوکار نشان می‌دهد که تحت نظام نرخهای ارز ثابت، کشورهایی که با مشکل تراز پرداختها مواجهند، باید از طریق تغییر قیمتهای داخلی و سطوح برون‌ده [تولید] خود را تطبیق دهند.

ب. نهادهای بین‌المللی

۳ـ پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای جهان دست به ایجاد مجموعه‌ای از نهادهای اقتصادی بین‌المللی برای ساماندهی به تجارت و مالیه بین‌المللی زدند. یکی از این نهادها صندوق بین‌المللی پول است که بر نظامهای نرخ ارز نظارت داشته و برای حل مشکل تراز پرداختها به کشورها کمک می‌کند؛ یکی دیگر از این نهادها بانک جهانی است که به کشورهای کم‌درآمد وام می‌دهد؛ و نهاد دیگر نظام نرخ ارز برتون وودز است. تحت نظام برتون وودز، کشورهای جهان پول خود را به دلار و طلا تثبیت می‌کردند، و بدین ترتیب نرخهای ارز ثابت اما تطبیق‌پذیری به دست می‌آمد. زمانی که نرخهای رسمی برابری ارز تطبیق دهند و بدون تحمل تورم و یا رکود به تعادل جدیدی دست یابند.

۴ـ زمانی که نظام برتون وودز در سال ۱۹۷۱ از هم فرو پاشید، نظام مختلط امروزی جایگزین آن شد. برخی کشورها و مناطق بزرگ به پول خود اجازه می‌دهند تا به آزادی شناور باشد؛ بسیاری از کشورهای کوچک پول خود را به دلار یا پولهای دیگر تثبیت می‌کنند؛ و بسیاری از کشورهای اروپایی از نظام پولی اروپا تبعیت می‌کنند، که به نظام برتون وودز بسیار نزدیک است. دولتها معمولاً زمانی که نرخ برابری پولهایشان از سطوح بنیادین فاصله می‌گیرد و یا زمانی که بازارهای ارز دچار بی‌نظمی می‌شود، دست به مداخله در بازار می‌زنند.

۵ـ کشورها وابستگی متقابلی از طریق شاخص فزاینده و پیوند پولی با یکدیگر دارند، که موجب می‌شود تغییرات برون‌ده [تولید] یا سیاستهای پولی در یک کشور، تولید و سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر را تحت تأثیر قرار دهد. کشورها همچنین از طریق پس‌انداز و سرمایه‌گذاری با یکدیگر پیوند خورده‌اند. باوجوداین، گاه فعالیتهای غیرهماهنگ یک کشور به نتایج نامطلوبی می‌انجامد ـ مثلاً تأثیر بر اقتصاد کلان و افزایش بیکاری، یا جنگهای تجاری، یا از دست رفتن اعتبار یک دولت در بازارهای مالی. همکاریهای

بین‌المللی به منظور فائق آمدن بر این ناتوانی‌ها و در نتیجه استفاده کامل از منابع و جریان آزاد و کارآمد سرمایه بین کشورها، طراحی می‌شود.

۶ـ به سبب وابستگی متقابل فزاینده اقتصادهای ملی، کشورها غالباً سعی در هماهنگ ساختن سیاستهای اقتصادی خود دارند. مسایل مهم سیاستگذاریهای اقتصادی به شرح زیر است:

الف. سیاستهای تجاری ملی بر برونده [تولید] و اشتغال در کشورهای دیگر تأثیر می‌گذارد. سیاست حمایت از صنایع داخلی با ایجاد موانع تجاری یک رویکرد همسایه‌ات را گدا کن است، که در اصل صدور بیکاری و کسری تجاری به کشورهای دیگر خواهد بود.

ب. نرخ برابری ارز می‌تواند بر قیمتهای نسبی و خالص صادرات تأثیر بگذارد. افزایش نرخ برابری ارز یک کشور به کاهش خالص صادرات و برونده [تولید] آن منجر خواهند شد، درحالی‌که کاهش نرخ برابری ارز آن به افزایش خالص صادرات و برونده [تولید] خواهد انجامید. به دلیل تأثیر قابل توجه نرخهای برابری ارز بر اقتصادهای ملی، کشورها بر سر ترتیبات پولی بین‌المللی با یکدیگر به توافقهایی دست یافته‌اند.

ج. در سالهای اخیر، کشورهای جهان در تلاش برای افزایش برونده [تولید] و یا کاهش نرخهای تورم ملی خود، غالباً سیاستهای اقتصادی کلان‌اشان را با یکدیگر هماهنگ ساخته‌اند. کشورها می‌توانند با هماهنگی سیاستهای بودجه‌ای و پولی خود، از تأثیرات انبساطی یا انقباضی آنها که به‌طور اجتناب‌ناپذیری به کشورهای دیگر به هنگام تغییر سطح برونده [تولید] سرایت می‌کند، به نفع خود استفاده کنند.

ج. مسائل اقتصاد بین‌الملل در پایان قرن

۷ـ زمانی که نرخهای ارز از سطوح بنیادینش فاصله زیادی می‌گیرد، عواقب نامطلوبی در پی خواهد داشت. ایالات متحده در نتیجه سیاستهای پولی انقباضی، سیاستهای بودجه‌ای انبساطی و نیروهای سفته‌بازی بازار با پولی بیش‌گذاری شده در اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی مواجه شد که در نتیجه آن، بخشهایی که در معرض تجارت بین‌المللی قرار داشتند ـ مثلاً بخش تولید صنعتی ـ به‌شدت منقبض شده و رکود عمیقی را که گریبانگیر آمریکا بود، شدت بخشیدند.

۸ـ طبق تجزیه و تحلیل‌های رایج، نتیجه بیش ارزش‌گذاری ارزش دلار آمریکا در دهه ۱۹۸۰ میلادی، «کوچک شدن سهم صنعت در اقتصاد» بود. باوجوداین، استدلال فوق تمایز مهم بین بهره‌وری و رقابت‌پذیری را نادیده می‌گیرد. رقابت‌پذیری نشانگر قابلیت رقابت کالاهای یک کشور در بازارهای جهانی است و اصولاً به واسطه قیمتهای نسبی تعیین می‌شود. بهره‌وری نشانگر سطح برون‌ده [تولید] به ازای هر واحد درون‌ده است. درآمدهای واقعی و سطح زندگی اصولاً وابسته به میزان بهره‌وری، و تجارت و وضعیت حساب جاری متکی بر رقابت‌پذیری است.

۹ـ کشورهای اروپایی در حال حرکت به سوی یک اتحاد پولی هستند که در بر گیرنده یک پول مشترک و یک بانک مرکزی اروپایی است. پول مشترک زمانی مناسب است که یک حوزه پولی بهینه در منطقه ایجاد شود. طرفداران اتحاد پولی اروپا به دلایلی نظیر افزایش قابلیت پیش‌بینی، کاهش هزینه معاملات و بهبود تخصیص سرمایه اشاره دارند. بدبینان به اتحادیه پولی اروپا نیز معتقدند که موفقیت پول مشترک ـ نظیر هر نظام غیرقابل برگشت نرخ ارز ثابتی ـ مستلزم وجود دستمزدها و قیمتهای منعطف برای تسهیل تطبیق‌های اقتصادی در برابر شوکهای کلان اقتصادی است. در منطقه‌ای با تحرک نسبتاً کم نیروی کار، اتحاد پولی می‌تواند به دوره‌های طولانی نرخ رشد بسیار آهسته و بیکاری بالا در مناطق یا کشورهای بزرگ منجر شود.

مفاهیمی برای مرور

نظام پولی بین‌المللی
پایه طلا
پیوندهای بین‌المللی
نظامهای نرخ ارز:
سازوکار تطبیق‌پذیری بین‌المللی
پیوند فزاینده
منعطف
پیوند پولی
ثابت
سازوکار چهارشاخه جریان طلای هیوم
پیوند پس‌انداز و سرمایه‌گذاری
مدیریت شده
بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول
رقابت‌پذیری در مقابل
بهره‌وری
مدیریت نرخهای ارز:
نظام برتون وودز
اتحاد پولی
(مداخله سیاست پولی)
نظام پولی اروپا

سؤالاتی برای بحث

۱ـ جیمز توبین نوشته است: «یکی از معلمان بزرگ من، ژوزف شومپیتر همیشه به این نکته طنز اشاره داشت که طرفداران دو آتشه بازارهای آزاد تمایلی به اینکه بازارها قیمت ارزهای خارجی را تعیین کنند، از خود نشان نمی‌دادند». به نظر شما اقتصاددانان به چه دلیل مایلند بازار ارز را از تبعیت از اصول بازارهای آزاد معاف کنند؟

۲ـ کشورهای بزرگ جهان در موافقت‌نامه لور در سال ۱۹۸۷، موافقت کردند که پولهای خود را در یک «دامنه مرجع» حفظ کنند. به‌عنوان مثال، ایالات متحده و آلمان موافقت می‌کنند که مارک آلمان را در دامنه بین ۱/۶ تا ۱/۸ مارک به ازای هر دلار نگاه دارند. با یک نمودار عرضه و تقاضا نشان دهید که دولتها چگونه می‌توانند این سیاست را به مورد اجرا درآورند.

۳ـ دو موقعیت زیر را در نظر بگیرید:

الف. درآمدهای واقعی در آمریکا و ژاپن با نرخ ۱ درصد در سال در حال رشد است.

ب. درآمدهای واقعی در آمریکا با نرخی برابر ۲ درصد درحالی‌که درآمدهای واقعی در ژاپن با نرخی برابر ۴ درصد در حال رشد است.

آیا شما به‌عنوان یک آمریکایی دوست داشتید موقعیت الف را داشته باشید یا ب؟ از پاسخ خود دفاع کنید. این سؤال را با توجه به تفاوت بین درآمدهای مطلق و نسبی بررسی کنید.

۴ـ سه نظام نرخ ارز زیر را در نظر بگیرید:

نظام کلاسیک پایه طلا، نظام نرخهای ارز آزادانه منعطف، و نظام نرخ ارز برتون وودز با توجه به موارد زیر، این سه نظام نرخ ارز را با یکدیگر مقایسه کنید:

الف. نقش دولت در مقابل نقش بازار در تعیین نرخهای ارز.

ب. میزان نوسان نرخ ارز.

ج. شیوه تطبیق قیمتهای نسبی در کشورها.

د. لزوم همکاریها و مشاوره‌های بین‌المللی برای تعیین نرخهای ارز.

هـ احتمال برقراری و حفظ ناهماهنگی شدید نرخهای ارز.

۵ـ در متن درس خواندیم که یک کشور نمی‌تواند همزمان ۱) هم دارای نرخ ارزی

ثابت اما تطبیق‌پذیر ۲) هم بازارهای باز سرمایه، و ۳) هم سیاست پولی مستقل داخلی باشد. این جمله را توضیح دهید. با استفاده از آن علل بروز بحران اروپا در سال ۱۹۹۲ را توضیح دهید. چرا چنین مشکلی برای نظام نرخ ارز ثابت بین «دلارهای کالیفرنیایی» و «دلارهای تگزاسی» به‌وجود نمی‌آید.

۶ ـ اتحاد پولی پیشنهادی اروپا را در نظر بگیرید. دلایل موجود بر له و علیه آنرا فهرست‌وار ذکر کنید. نظر شما در مورد اتحاد پولی چیست؟ اگر این اتحاد پولی قرار بود در ایالات متحده اجرا شود، آیا باز هم همین نظر را داشتید؟